[illegible] خواهد یافت انشاء الله تعالی

در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر بودند از نسل میرزا جهانگیر مرحوم [illegible] نه ساله
سعد وقاص شش ساله یحیی پنجساله میرزا پیر محمد جهانگیر بیست و نه ساله هفت پسر داشت قیدو
نه ساله خالد هفت ساله یحیی سعد وقاص سنجر قیصر جهانگیر و از نسل عمر شیخ بهادر نه پسر و
پسر زاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر عمر شیخ نام هفت ساله
رستم بیست و چهار ساله پیر عثمان شش ساله سلطان عیسی یکساله اسکندر بیست
و یکساله احمد بن عمر شیخ هژده ساله سیدی احمد بهادرش پانزده ساله بایقرا برادرش
دوازده ساله میرزا میرانشاه در سی و هشت سالگی هفت پسر و نبیره داشت ابابکر با دو
پسر بیکر نه ساله و عثمان چلبی چهار ساله میرزا عمر بن میرانشاه بیست و سه ساله
خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل ده ساله و سیورغتمش شاهرخ میرزا سی و هفت ساله
که پادشاهی خراسان مینمود هفت پسر داشت الغ بیگ و ابراهیم سلطان بزرگتر بودند
بایسنغر بیست و یکساله و از بنات مکرمات صاحبقران هفده مخدره در پرده عصمت و عفاف
میغنودند و صبیه صلبیه آنحضرت سلطان بخت بیگم که در حباله نکاح سلطانشاه بسر میبرد
و از عمر شیخ بهادر سه مخدره ماندند و از محمد سلطان سه عفیفه و میرانشاه چهار دختر داشت و شاهرخ
میرزا یکی و میرزا جهانگیر سه و ابابکر و خلیل سلطان هر یک یکی و میرزا سلطان حسین دختر زاده حضرت
و مادرش آکه بیگی بود و پدرش محمد بیگ بن امیر موسی والعلم عند الله تبارک و تعالی

[illegible]

بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکارا خواهد بود که ازین زمرهٔ عظیم الشان و طایفه عالی مکان
جمعی کثیر و جمعی غفیر در زمان فرخنده نشان امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بلاد جهان و امصار
ایران توران را بوجود شریف مشرف داشته اند و کیفیت حال تمامی آن طبقه از کتب
تواریخ بوضوح نمی پیوندد لاجرم بر ذکر بعضی که شمه از احوال ایشان راقم این سخنان را
معلوم شده اختصار افتاد و من الله الهدایة والارشاد مولانا [illegible] مرغانی در علوم ظاهر
شاگرد مولانا نظام الدین هروی بود و در متابعت سنت سعی بلیغ مینمود و در ورع و تقوی بدرجه

ایزد تعالی شما را بر و گماشت اگر شما نیز پابند کار خدای بر نهج او سلوک خواهید نمود دیگری بر شما
مستولی خواهد شد صاحبقران فرمود که کیست آنکس که او را بر من استیلا دهد جناب
مولوی گفت عزرائیل امیر تیمور گورکان ازین سخن فال نیک گرفت گفت هیچکس از سلاطین را
بر من ظفر میسر نخواهد گشت و انتقال من از دار ملال باجل طبیعی خواهد بود وفات مولانا زین العابدین
ابا بکر در روز پنجشنبه سلخ محرم سنه احدی وتسعین و سبعمائه روی نمود ملک عماد روزنی در تاریخ
وفاتش این قطعه نظم فرمود نظم سنه اثنی وتسعین بود و تاریخ گذشته هفصد از
سلخ محرم شده نصف النهار از پنجشنبه که روح پاک مولانا اعظم سوی فلد برین
رفت دو ملک همه گفتند از جان خیر مقدم و دیگری از فضلا درین باب گوید بیت تاریخ
وفات قطب اوتاد یکنقطه بنه بانجنبر صاد قبر آنجناب در قصبه تا بیاد است
[illegible] نامش محمد بن محمد البخاری است و او را نظر قبول بفرزندی از خواجه بابای
سماسی بود و تعلیم اداب طریقت بحسب صورت از سید میر کلال نموده و در نفحات مسطور است
که خواجه بهاء الدین بحقیقت ولیست و از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته
کسی از وی سوال نمود که درویشی شما موروثیست یا مکتسب جواب داد که بحکم جذبة من جذبات
الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتم باز پرسید که در طریقه ذکر جهر و خلوت
و سماع میباشد فرمود که نمیباشد گفت بنا طریقه شما بر چیست فرمود که خلوت در انجمن
بظاهر با خلق و بباطن با حق وفات خواجه بهاء الحق و الدین در شب دوشنبه دویم ربیع الاول
سنه احدی و تسعین و سبعمائه اتفاق افتاد و از فضلا یکی این قطعه در سلک نظم کشیده
قطعه خواجه اعظم بهاء الحق و الدین نقشبند آنکه مشهور ولایت شد کمال دولتش مسکن و
ماوای او چون بود قصر عارفان قصر عرفان زین سبب آمد حیوة رحلتش [illegible]
[illegible] موسوم بمحمد بن محمد بخاری بود و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام داشت
و خواجه در ایام حیوة خویش تربیت بعضی از سالکان راه حق را حواله بآنجناب میکرده و میفرموده
که علاء الدین بر ما بار سبک ساخته وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنین و
ثمانمائه روی نموده قبرش در ده نوحیقانست [illegible]

کمال بوده و همواره علم ادای طاعات و عبادات می افراشت وفاتش در ذی الحجه سنه ثمان
وسبعین وسبعمایه اتفاق افتاد و در مرغاب هراة که مسکنش بود مدفون شد

[illegible] حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود
و در اوایل حال ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی مینمود اما از شیخ
تقی الدین علی دوستی کسب روش طریقت فرمود و بعد از فوت شیخ باز رجوع بشیخ شرف
الدین محمود کرد و فرمود که فرمان صحبت شیخ فرمود که حکم چنانست که در اقصی بلاد عالم گردی
وامیر سید علی برحسب فرموده عمل نموده سه مرتبه ربع مسکون را طواف کرد و بصحبت هزار و
چهارصد ولی رسید و چهارصد را در یک مجلس دید و مصنفات امیر سید علی مانند شرح
اسرار النقط و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه و ذخیرة
الملوک در میان فضلا اشتهار دارد و وفاتش در سادس ذی الحجه سنه ست و ثمانین
وسبعمایه اتفاق افتاد و مرقد عطر افشانش در ولایت ختلانست

درویش بابا
مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات ظاهر میشد و در سنه اثنی و ثمانین و
سبعمایه اتفاقا که صاحبقران بعزیمت فتح خراسان از آب مویه عبور فرموده در
قصبه اندخود با وی ملاقات کرد درویش از سر جذبه سینه گوسفندی بجانب امیر تیمور انداخت آنحضرت
باین معنی تفال نموده گفت خدای تعالی سینه روی زمین را که خراسانست بما ارزانی داشت
و همچنان شد وفات بابا سنکو در سنه سبع و ثمانین و سبعمایه روی نمود قبرش در اندخود است

[illegible] جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد
مولانا نظام الدین هروی بود چنانچه در نفحات مسطور است مولانا بحقیقت ولی بوده و از ذریت
شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی تربیت یافته و در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة
داشت در قصبه تایباد بجناب مولوی ملاقات نموده آنجناب زبان بنصیحت گشاده
سخنان سودمند فرموده که در اثنا قیل و قال صاحبقران ستوده خصال
از آن قدوه اصحاب وجد و حال سوال کرد که شما چرا ملک غیاث الدین پیر علی را ارشاد
نمیفرمودید تا ترک اعمال ناشایست دهد مولانا فرمود که او نصیحت قبول نمینمود لاجرم

که آفتاب بود ذره بوقت ظهور * دقائق سخن او خفیست همچو سها * ولیک گشته چو خورشید در
جهان مشهور * صریر کلکش در کشف مشکلات علوم * چنانکه نغمهٔ داود در ادای زبور * افاضل انام اقتباس
انوار انواع فنون از اشعهٔ ضمیر منیرش مینمایند و اماثل التماس افاضت علوم از رشحات
فیض خاطر خطیرش میفرمایند امیر تیمور گورکان از استماع امثال این سخنان رقم
تاسف بر صفحات روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهة استدعای حضور جناب
مولوی بسرخس ارسال داشته مولانا نخست بهانهٔ سفر عراق و حجاز ملتمس را اجابت
ننمود اما چون ثانیا فرمان در این باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند
سال در آن شهر بر مسند عزت و جلال بافادهٔ اهل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آنجا
فضلای دانشور بر ورق روزگار نگاشته و امیر تیمور گورکان در تعظیم آن پادشاه علما و خسرو
دانشمندان مبالغهٔ بسیار مینمود و در مجالس آنجناب را بر زبر توشک خود جای داده در
وقت وداع تا استر آنجناب پیشخانه مشایعه میفرمود وفات مولانا سعد الدین در شهور سنهٔ
اثنی و تسعین و سبعمائه بوقوع پیوست قبر شریفش در بلدهٔ سرخس واقعست تصانیف آنجناب
در تمام علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد و از مولانا سعد الدین یک
پسر ماند ... و او نیز در مسلک علما منتظم بود و موقع ملازمت صاحبقران مینمود
و از جناب شیخ الاسلام سیف الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی
بن مولانا محمد بن سعد الدین استماع افتاد که فرمود در آن اوقات که جناب مولوی در
سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد حبیب کاکی در شهر هراة میبود و در آن ایام خبر
بر ما در مرغاب و بعضی دیگر از علمای تقوی مآب رسید که مولانا سعد الدین در مجلس صاحبقران
با کمال تقوایی که علیشان را معلوم نبود مبادرت نموده ایشان زبان بطعن و تشنیع دراز کرده
گفتند چگونه جایز باشد که مقتدای علمای روزگار لقمهٔ مشتبهه خورد و مولانا محمد از استماع این سخنان
در تاب شد مدعا را به پدر بزرگوار نوشت و التماس نمود که در مجلس صاحبقران دست
بخوردنی نبرد و آن نامه را بتواچی که از هراة متوجه ماوراء النهر بود داد تواچی مکتوب را با سایر
مکاتیب در دوال میان نهاده چون بسمرقند رسید دوال کمر را بجنس پیش امیر تیمور برد آنحضرت

ولادت باسعادت آن عالم ربانی و علامه عالم فانی در ماه صفر سنه اثنی و عشرین و سبعمایه
در قریه از جال تفتازان که از ولایت نسا است روی نموده چون از سن طفولیت بمرتبه
صبی ترقی نمود آغاز تحصیل کرده در افلاک دانی در میدان دانش قصب السبق از علماء
متقدمین و متاخرین در ربود و در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی از
نتایج خاطر بلاغت آثار ساخت بعد از آن مطول را باسم ملک حسین کرت تالیف نمود
آنگاه در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص بنام جانی بیک خان
که شمه از عدالت و احسان او سبق ذکر یافت در سلک انشا کشید و بی شائبه لاف
و گزاف چنانچه از مؤلفات آن عالم پسندیده صفات بوضوح می پیوندد لطائف تحریر
حلاوت تقریر و توضیح خفیات و تلویح جلیات و کشف مشکلات و رفع معضلات
بر طبع نقادوش ختم نموده و در آن اوان که امیر تیمور گورکان عزم یورش خوارزم کرد ملک محمد سرخسی
پسر خورد ملک معز الدین حسین برادرزاده خود ملک پیر محمد بن غیاث الدین پیر علی که در نسف
ملازم موکب همایون بود پیغام کرد که هرگاه خوارزم مسخر شود از آنحضرت رخصت طلبیده
جناب مولانا سعد الدین را بسرخس روانه گرداند بنابرین چون لمعان تیغ صاحبقران
آن خطه را در حیز تسخیر کشید و بکوچانیدن اهالی و موالی ... اشارت فرمود ملک پیر محمد
زانو زده از آنحضرت التماس نموده که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس
نماید صاحبقران ملتمس او را بعز قبول اقتران داده جناب مولوی بسرخس رفت و بعد
از آنکه امیر تیمور بسمرقند باز گشت علما و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که اگرچه تسخیر
خوارزم بندگان آستان سلطنت آشیان را تیسیر پذیرفت اما حاصل آن مملکت تعلق
بملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت از مفصل آن مجمل استفسار نموده آن جماعت عرضه داشتند
که حالا سرآمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی است
که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم را منور
گردانیده و نفحات مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسائم فردوس شمال و جنوب
تمامی روی زمین را ... و نضارت بخشیده ... چنان گرفت بهانه ظهور تصنیفش

[میر] سید شریف بنواحی اردوی او رسیده خواست که با پادشاه ملاقات نماید و او را بواسطه
[ج]مال خود بینا کرداند دران اثنا مولانا سعد الدین سعید النسی که بخدمت شاه شجاع میرفت
او را در لباس لشکریان بوی نموده گفت مرد غریب و تیراندازم و از ولایت جرجان آمده ام
[میخو]اهم که در نظر پادشاه ۳ چوبه تیر بیندازم امید آنکه بهنگام فرصت ملتمس مرا
بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین پیاده تا در بارگاه بیامده مولانا گفت
[تو] در همان موضع توقف نمای تا من رخصت دخول حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملاقات
پادشاه فایز شد سخن تیرانداز غریب را عرض کرده شاه شجاع فی الحال او را طلبیده
امیر سید شریف ببارگاه درآمد و چون پادشاه از کیفیت تیراندازی پرسید جزوی که
از نتایج طبع شریف مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون آورده بدست
شاه داد و شاه از مطالعه آن صحیفه بر حال امیر سید شریف دانا شد و مراسم تعظیم و
تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خود بشیراز برد
و منصب تدریس دار الشفا خود بآن سید فضیلت انتما تفویض کرد و امیر سید شریف
ده سال در فارس بافاده اهل فضل و کمال پرداخت در سنه تسع و ثمانین و سبعمائه که
امیر تیمور کورکان شیراز را فتح کرد حکم فرمود که آنجناب را بسمرقند بردند و جناب سیادت
پناهی بآنجا شتافته تا زمان فوت آنحضرت همانجا میبود و در آن اوقات میان آنجناب
و ملا سعد الدین التفتازانی مباحثات روی نمود و در اکثر مجالس میر سید شریف بسبب
[قو]ت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد [illegible] خدائی که بالا و پست
آفریده زبردست هر دست آفریده چون امیر تیمور کورکان بجهان جاودان
انتقال نمود نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیر البشر و مقتدای علما و دانشوران از ماوراء النهر بشیراز
شتافت و در آن دیار فی سنه ست عشر و ثمانمایه وفات یافت مصنفات امیر سید
شریف بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر کتب متداوله متقدمین و متاخرین
حواشی دقت آیین و بلاغت قرین دارد چنانچه از زمان فرخنده نشان آنجناب
تا غایت هیچ درسی از افاده حواشی و مؤلفات فصاحت صفاتش خالی نبوده و نیست

را چشم بر نوشته مولانا زاده افتاده مضمونش را معلوم کرد از آن باب هیچ نگفت مکتوب
بجناب مولانا طاهر نساخت و بعد از چند گاه مولانا محمد بسمرقند شتافته صاحبقران خواجه
محمود را که منصب وزارت تعلق باو داشت گفت مبلغ پنجهزار دینار کبکی بنقد تسلیم خدام
مولانا زاده نمای تا صرف مایحتاج خود کنند خواجه محمود بنا بر اشاره آنحضرت گفت زر نقد
در خزانه نمانده اگر فرمان شود مبلغ کو رسا بر مزارعان ولایت هراة نویسیم امیر تیمور
فرمود که آن وجه از مزارعان دیرتر وصول یابد ما نمیخواهیم که مولانا زاده درین شهر تضیق کشند
خواجه گفت این وجه از ممر تمغا در عرض دو روز بحصول می پیوندد اگر بفرمایند آن وجه را تنخواه
مدد معاشش مولانا زاده نمایم آنحضرت فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کند خواجه هم در آن مجلس
مبلغ پنجهزار دینار بر تمغای سمرقند نوشته پیش مولانا زاده نهاد و آنجناب فی الحال [illegible] خوانده
و برات بر داشته از بارگاه بیرون خرامید و در محلی که پای در رکاب کرده سوار میشد صاحبقران
کس فرستاد تا حضرتش را باز بمجلس آوردند آنگاه تبسم فرموده گفت مولانا زاده کسی که
زر تمغا را که حرامترین وجوه است برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پیر را
که در عالم بعلم و دانش او کسی نیست از خوردن طعام تیمور منع کند و آنجناب از استماع
این عتاب خجل شده گفت من داعیه داشتم که برات بخواجه محمود باز فرستم آنحضرت
گفت اگر چنین بودی بایستی در وقت نوشتن برات اثر کراهت در بشره شما پیدا شدی
و حال آنکه از روی انشراح و سرور آنرا قبول فرمودید آنگاه اشاره فرمود که برات را استرداده
پنجهزار دینار بنقد از خزانه تسلیم او نمودند و مولانا محمد بعد از فوت صاحبقرانی در بلده هراة
میبود و در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه بعلت طاعون از عالم انتقال نمود و [illegible]
[illegible] در سنه اربعین و سبعمایه در قریه طاغو از اعمال استراباد قدم
از کتم عدم بصحرای وجود نهاده فضای جرجان بل تمام جهانرا بیمن مقدم شریف
مشرف گردانید و بعد از بلوغ و سن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی
سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علما محترم گردید و در روضة الصفا مسطور است
که در سنه تسع و تسعین و سبعمایه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت

بهراة رفت و در ایام دولت شاهرخ میرزا فی خامس ربیع الاول سنه ثلث و ثمانین و
ثمانمایه وفات یافت قاضی قطب الدین عبد الله بابی بعلو قدر و رفعت مکان از
تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدت مدید در کمال استقلال در ان مملکت
بتمشیت منصب جلیله قضا قیام و اقدام میفرمود و اختیار رواد و ستد موقوفات آن ولایت
نیز چند گاه تعلق با و میداشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بوده همواره
نقش امانت و دیانت بر سجل ضمیر و صحیفه خاطر خطیر مینگاشت شیخ کمال خجندی
در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم زمره بزرگوار منتظم بوده علی الدوام بریاضت
و عبادت اوقات میگذرانید و گاهی اشعار ابدار بر لوح اعتبار نقش میفرمود و در نفحات
مسطور است که غالب استغال شیخ بشعر آن بود که ظاهرش مغلوب باطن نشود از خواجه
عبد الله منقولست که فرمود شیخ کمال چند گاه در شاس سکن نمود و در آن مدت اصلا
بحیوانی الضحت نمینمود روزی والده من بوی گفت چه شود اگر طعامی که در و گوشت باشد
میل فرمایند شیخ بر وجه مطایبه فرمود که هر گاه تو گاو خود را بکشی و گوشت بخوریم دعا کنیم
پدر من در ان گاو پاره داشته بود و در نهایت فربهی چون از ان سخن بشنود فی الحال گاو را بکشت و طعامی ترتیب
کرده بر شیخ برد و جهت خاطر ایشان مقداری از ان گوشت تناول فرمود و بلبل کلک
نغمه سرای افضل الاماثل مولانا عبد الرحمن جامی در بهارستان این نوا بگوش فضلای
سخن آرا و سامعین رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که بیش از ان
تصور نتوان کرد اما مطالعه در طریق شعر و تتبع او بسیار و سلامت پیرولی برده است و آن جناب
در تتبع خواجه حسن بن یوسف نموده اما انتقال معانی لطیف که در نظم وی هست در شعر حسن نیست
و اکثر شعر شیخ را در دز شعر حسن میگویند اما ظاهر آن تتبع خواهد بود و در بعضی از دیوانهای آن جناب
این مقطع مسطور است کمال از خن بر آن خسرو نکوفت مرا معلوم میشود که در مستتم
از حضرت مخدومی ابوی استماع افتاده که میرزا میرانشاه نسبت بشیخ ارادتی تمام داشت
روزی بملازمت آن جناب رفته کمری مرصع برسم نذر نزد شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ کمر را
برداشته بحجره در آمد و بعد از لحظه که بصحبت اصحاب معاودت نمود همه را مقبوض یافته

مدة عمر شریفش هفتاد و شش سال بود [illegible]
افضل حکمای زمان و اعلم منجمان دوران بود و احکام نجومی او مانند حکم قضا و قدر مینمود چه
همه زیج فلک جدول بجدول با سطرلاب تکمت کرده مدخل و صاحبقران خورشید محل
بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت و آنجناب نیز همواره بسان بخت و دولت
در ملازمت بوده رقم اخلاص بر صحیفه ضمیر مینگاشت [illegible]
آنجناب را شنب غازانی نیز گویند و اکثر حالات و واقعات صاحبقران خجسته صفات
منقول از تاریخ آن فاضل کاملست و در مطلع السعدین مذکور است که از مولانا نظام الدین
مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور گورکان لشکر ببغداد کشید و سلطان احمد جلایر را
منهزم گردانید از مردم دار السلام اول من ببارگاه عالمپناه رفتم و آنحضرت بنظر التفات و
عاطفت در من نگریسته بر زبان راند که خدایتعالی بر تو رحمت کناد که نخست از متوطنان بلده
تو پیش ما آمدی و مرا تربیت فرموده ایضا در کتاب مسطور مذکور است که در وقت محاصره
حلب مولانا نظام الدین در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح جلال الاسلام او را پیش
فرمانفرمای انام برده رعایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن که در یک کتاب
مکتوبست خالی از اشکالی نیست و آنچه بصحبت صاحبقران رسیده همواره بسان دولت و
اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بوده و در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف نمود
[illegible] مقتدای محققان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلند مکان بود و بزهد
و تقوی معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع السعدین مذکور است
که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را اسیر گردانید و میرزا محمد سلطان و شیخ نور الدین
را بیرسا فرستاد جمعی از اکابر آن دیار بطرف دریا بار فرار نمودند و لشکر ظفر شعار
از عقب شتافته اکثر آن مردم را گرفتند شیخ شمس الدین محمد جزری و سید محمد بخاری
و مولانا شمس الدین قناری از آنجمله بودند و امیر شیخ نور الدین شمس الدین محمد را همراه خود
[illegible] سریر اعلی برده در کوتاهیه بشرف ملاقات صاحبقران رسانیده آنحضرت شیخ را
منظور نظر اعتبار ساخته بصوب سمرقند فرستاده و آنجناب بعد از وفات آنحضرت

هرات بوده و در سنه احدی و تسعین و سبعمائه که میرزا میرانشاه جهت رفع فتنه حاجی بیک جانی
قربانی بهرات آمده در باغ زاغان نزول اجلال فرموده مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده
مشرف گشته قصیده گذرانید که دو بیتش اینست شعر ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته ۞ عالم از
نکهت زلف تو معطر گشته ۞ خط مشکین تو بر صفحه کافور عذار ۞ آیه حسن و جمالت مقرر گشته ۞
و شاهزاده با مولانا در مقام التفات آمده صله مناسب عنایت فرمود و خواجه عصمت
بخاری در سلک اعاظم ناظمان مناظم سخن گذاری انتظام داشت دیوان اشعارش
مشهور است و ابیات بلاغت آثارش بر الواح خاطر فضلا مسطور و از جمله آن قصیده ایست
که در مرثیه صاحبقران بر سلک نظم کشیده و آن مرثیه را نزد میرزا خلیل سلطان برده منظور
نظر انعام و احسان گردیده مطلع آن قصیده اینست شعر ای فلک خرگاه ویران
کن که سلطان غایبست ۞ تخت گوهر فام بشکن چون سلیمان غایبست ۞ و چون خواجه
عصمت در نظم تتبع امیر خسرو دهلوی مینموده بسیاری از معانی آن جناب را در منظومات
خود درج کرده یکی از فضلا در آن باب گوید شعر میر خسرو را علیه الرحمه دیدم بخواب
گفتمش عصمت ترا هیچش چنین خرمن گرفت ۞ شعر او چون بیشتر از شعر تو شهرت گرفت ۞
گفت باکی نیست شعر او همان شعر منست ۞ [illegible] و در فن انشا و علم
املای مثل زمان خود بوده ملازمت میرزا امیرانشاه مینموده و در آن اوقات کامل التواریخ
ابن اثیر را بفرموده میرزا امیرانشاه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرده و کمال فصاحت
و بلاغت بجای آورده و خواجه [illegible] تبریزی حافظ کلام الله بوده و تمامی صحاح بخاری را نزد شیخ شمس
الدین محمد جزری قرائت نموده و در علم حدیث مهارت حاصل نموده و خواجه علی در فن شطرنج القدر
وقوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار او را باستادی مسلم میداشتند و غایبانه را مانند
حاضرانه بغایت نیکو می باخت و در مجلس امیر تیمور گورکان پیوسته با آن لعب می پرداخت
[illegible] شاه [illegible] حاوی فضائل نفسانی بوده در علم طب و
معالجه مرضی ید بیضا مینموده و او نیز در لعب نرد و شطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه صاحبقران
بوده در مجلس عالی راه می یافت و خواجه عبد الوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری و شمس الدین

پرسید که یاران چرا این حضور اند یکی از حاضران گفت در دگر دارند شیخ تبسم فرمود و فرمود که کار را
برابر آورند و قسمت کردند وفات شیخ در سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و قبرش در
تبریز است و این بیت بر سنگ لوح او منقوش [illegible] کمال از کعبه رفتی تا در یار
هزارت آفرین مردانه رفتی مولانا محمد [illegible] مرید شیخ اسمعیل سیسی
از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی است و شیخ نور الدین عبد الرحمن
از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد بسر میبرد و در سنه خمس و تسعین و سبعمائه از نزد سلطان
احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت شیخ را بتعظیم پرسید و بنوده معزز و مکرم
رخصت انصراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و دایم با یکدیگر صحبت
میداشته اند و دیوان اشعار مولانا محمد بسیار است وفاتش در سنه تسع و ثمانمایه روی نمود
مدت عمرش شصت سال بود مولانا [illegible] در سلک فضلاء ماوراء النهر
انتظام داشت و بعضی وقایع امیر تیمور گورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان نگاشت [illegible]
[illegible] بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در اثنای محاورات اکثر اوقات
کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانچه گویند اول نوبت بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت
امیر تیمور گورکان رسید چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت [illegible] و پیرم [illegible]
شکسته بهم علی ترک محمود [illegible] از وقایع و مقالات صاحبقران
پسندیده صفات [illegible] در سلک نظم کشیده و آن نسخه را [illegible] نام نهاده و در سنه
ست و ثمانمایه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده در گرجستان [illegible] اشتغال داشت جمعی از
اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ ضیاء الدین که قاضی آن ولایت بود و سید حمزه متوجه
آستان سلطنت آشیان گشتند و شیخ محمود با ایشان همراهی نمود تا کتاب [illegible] شعر و نثر انگیز
و خود را بتجدید منظور نظر آنحضرت گرداند اما بحسب تقدیر روزی وقتی که از پل تفلیس [illegible] گذشته اند
میگذشت در آب افتاد و شعله حیاتش فرو نشست و پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را
بنظر انور رسانیده بصله کرامند مخصوص و بهره ور شد و این بیت از وست بیت بنویس شعر محمود
اگرت پسند افتد که بلطف ابن زنگی که از عدم تراید مولانا علی بدر از جمله شعراء دار السلطنه

و سبب انقضاء ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعد از
انقضاء قضای ربانی و تقدیر سبحانی آن شد که شاهزاده در ایام حیات امیر تیمور گورکان نسبت
بجمیله شاد ملک نام که سابقا از سراری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق پیدا کرد
و پنهان از صاحبقران او را بحباله نکاح درآورد و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم بر قضیه افتاد
حکم فرمود که هر جا شاد ملک را ببینند بکشند و خلیل سلطان او را گریزانیده در آن اوان
که افسولامحل نصب رایات بود نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاد ملک را همراه
دارد و قهرمان قهر پادشاه او را فرمان داد و امیر براه آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم همایون
بقتل او نفاذ یافت سرایملک آغا بر ملاحظه خاطر شاهزاده معروض داشت که صدف
وجود این عورت پرورده از میرزا خلیل سلطان آبستن است بنا بر آن امیر تیمور گورکان
حکم فرمود که او را بدیشان بسپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نموده مادر را
بغلام سپاهی دهند و مقارن انتقال صاحبقران بهمان بازار شتافته وفات یافت
و شاهزاده بعد از غیاب آن گلعذار چون غنچه دو دامان را در آغوش کشیده بمرتبه شیفته جمال و مشغوف
وصال وی گشت که از استصواب او اصلا تجاوز نمینمود بلکه زمام اختیار ملک و مال را بقبضه
تسلط آن سلیطه گذاشته بیت بجان بود در بند فرمان او نمیزد نفس جز
بفرمان او لاجرم مجاری ملک و مال خلیل سلطان از نهج صواب انحراف جست
و شاهزاده بر طبق مرعا مجبول است باسراف و تلف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس
و کنوز و خزائن را که بی مبالغه بحساب وهم از حیز و تخمین آن عاجز بود باندک
زمانی صرف نمود و بیشتر را جمعی داد که در آخر سبب ویرانی قصر کامرانی او گشتند
و قضیه آن دهش و بخشش اتفاقی بود کسی که سزاوار دیناری نبود بیشتر وزری میبرد
و مستحقی که شایسته صنوف نوازش میبود در آرزوی درهمی میمرد و میرزا خلیل سلطان
بتعلیم جانانه جمعی از مردم بیگانه را بانواع تربیت اصطناع اختصاص بخشید و هر یک را
قرینه قارون ساخته بدرجه امارت و سروری رسانید و از این جهت خاطر امرا و سران
سپاه ملال گرفت و دماغ فرمانروایان مختبط شده مواد سمت تزاید پذیرفت و چون

کازرونی نیز از شطرنجیان صاحبقرانی بودند و همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان مینمودند

[illegible] سلطنت سلطان خلیل [illegible] شاهزاده عالمیان

واقفان تصانیف روزگار و عاقلان تواریخ اخبار باین حکایت عارف و باین روایت

واقف خواهند که آنچه میرزا خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات

ابهت و ملکستانی دست داد عجب اگر کسی را از ابتدای اساس پادشاهی تا انتهایت

میسر شده باشد چه آن شاهزاده والا نژاد از روی نسب نبیره حضرت صاحبقران بود و بعد از

وفات آنحضرت نوینان کامران و امرای عالیشان و بسیاری از لشکریان فیروزی نشان

که در تاشکنت بودند او را بپادشاهی برداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب

سمرقند روان شدند و بعد از وصول [illegible] آن بلده فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان شهر

بقدم [illegible] موکب شاهزاده را استقبال نمودند و مقالید خزائن و کنوز

ملازمتش آوردند [illegible] شهری [illegible] معموری و جمعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود

اکابر [illegible] و علما و اشراف و هنرمندان اکناف [illegible] زمان مجمع بودند

و [illegible] خزائن و دفائن و کثرت کنوز و ذخائر از نقود و اجناس و جواهر بمرتبه و بشانه بود

که قوت [illegible] از حصر و احصای آن عاجز و قاصر آمد و سائر اسباب پادشاهی

از صنوف سیوف و تیر و کمان و جبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه

زیاده از آن بود که بوسیله تحریر قلم و تقریر زبان شرح آن تیسر پذیرد مع ذلک چون

سابقه عنایت ازلی رقم سعادت لم یزلی بر صحیفه نهال اقبال او نکشیده بود و رابطه

مشیت سبحانی قاعده قصر جهانبانی آن نوباوه ریاض صاحبقرانی را سمت استحکام

نبخشیده بود در عرض چهار سال از آنهمه موجبات سلطانی و اقبال اثری نماند و مجموع آن خزائن

و اموال در معرض تضییع افتاده انقطاع قصه انشان زوال آن دولت فسرده خوانده

آری با بسیجه [illegible] دولت آثار و رای پادشاهی جز بر درجات روزگار خواص بارگاه نتابد

[illegible] زر و گوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام جهانبانی نظام انتظام نیابد

[illegible] هر که طرف کلاه کج نهاده و تند نشست کلاه داری و آئین سروری داند

ومال پرداخت وخطبه وسکه باسم ولقب شریفش مزین گردید ودر سنه تسع وثمانمایه ازدرا
مسخر ساخت ودر اواخر احدی عشر وثمانمایه ماهچه رایت نصرت آیتش بر تسخیر ولایت
ماوراء النهر تافت ودر سنه سبع عشر وثمانمایه مملکت فارس در حوزهٔ تسخیر وتصرف دیوان
آنحضرت افتاد ودر سنه تسع عشر ولایت کرمان مسخر گردید ودر سنه ثلث وعشرین
قرایوسف ترکمان وفات یافت فتح آذربایجان بوقوع انجامید ودر اواخر رجب
سنه مذکوره با اسکندر بن قرایوسف محاربه اتفاق افتاد واسکندر روی بوادی فرار
نهاد ودر روز جمعه بیست وسیم ربیع الآخر سنه ثلثین وثمانمایه بدبختی احمد نام در مسجد
جامع هراة کاردی بر بدن آنحضرت زد آن احمد لر کشته گشته آنحضرت را حکیم علی الاطلاق ازان
زخم نجات بخشید ودر سنه اثنی وثلثین نوبت دیگر اسکندر متعرض عراق واذربایجان
گشته خاقان سعید بدان جانب شتافت ودر صحرای سلماس بین الجانبین قتال دست
داده باز اسکندر انهزام یافت بعد ازانکه ممالک خراسان وبلخ وبدخشان وماوراء النهر
وترکستان وزابلستان وسیستان وجرجان ومازندران وعراق واذربایجان در تحت
تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت ویمن حسن معدلتش تمامی بلاد وامصار معمور وآبادان
گشت ورفاهیت خلق درجه کمال پذیرفت همت بلند نهمتش در اطراف ممالک
محروسه بقاع خیر وابواب البر احداث نمود مساجد وخوانق ومدارس ورباط بنا نمود وقصبات
مرغوب ومستغلات خوب بدان بقاع وقف فرمود وچون خاقان سعید مدت چهل ودو
سال استقلال تاج سلطنت وجهانبانی بر سر نهاد در ولایت ری فی ذی الحجه
خمسین وثمانمایه عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد واوقات حیاتش
هفتاد ودو سال بود بعد ازان پادشاه عالیشان دست قضا اسباب فتنه بر روی روزگار
عالمیان برگشاد وخواجه غیاث الدین سالار سمنانی وخواجه فخر الدین وخواجه نظام الدین
احمد داود وخواجه احمد خافی وخواجه حسینی احمد اغندی وامیر علی شغانی وخواجه شمس الدین
علی مالیجه در سلک وزرا شاهرخی انتظام داشتند ومولانا جلال الدین لطف ومولانا
صدر الدین ابراهیم وپیر شش علی کهر ومولانا شمس الدین محمد امین ومولانا عبد الحمید قزوینی

حشمت ده روزه مشت هملک در نفس مخدرات سراپرده صاحبقران مغفور مینو جنة الخطاطرتبه
آن عفائف خلیل سلطانرا بران داشت که هریک از خواتین حرم سرای الحضرت را طوعاً
وکرهاً بیکی از ملازمان استان بود در سلک ازدواج کشد کرهی را که نسبت باو مرتبه
مادری داشتند با جمعی از مردم نا جنس همنشین کردانید حور فرشته سرشت را با دیو و عفریت
زشت بهدم ساخت و لعل بدخشان را در سلک جزع یمانی انداخت و بواسطه صدور امثال
این افعال ناهنجار طباع صغار و کبار از خلیل سلطان متغیر کردید امور سلطنتش اختلال پذیرفته
افتاب اقبالش بسرحد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاالله
تعالی وتقدس [illegible]
[illegible] خاقان سعید شاهرخ میرزا پادشاهی بود صاحب
سعادت متصف بکمال عدل و عبادت شجاعت رستم با زهادت ابراهیم جمیداشت
دهر کز خیال تجاوز از جادهٔ ملت بیضا پیرامن ضمیرش نمیکذشت مرة العمر نماز جماعت ازان
پادشاه فوت نشد تا بصلوة مکتوبه چه رسد و مادام الحیوة هیچ امر بدیدهٔ را نیا زرد بی مقتضای
شریعت همواره از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان و کوشه نشینان می شتافت
و بهر زیارت که می آمد اول بشرف طواف مزارات اولیا و اتقیا در میافت در میدان
حرب چون کوه شکوه در برابر خصم ثبات قدم میورزید و در محراب طاعت از خوف و خشیت
چون برک بید میلرزید در ایام عدالتش هیچ عوانی را زهره نبود که در ناتوانی نکرد و در ایام جلالتش
هیچ صاحب فرمانی رایارا نبود که بیا ظلم کستر د [illegible] شد از انصاف ان شاه
سرافراز بعهدش باز با کنجشک دمساز بصحرا کرکرا با آهو نخچیر بهم امیخته چون
شکر و شیر عوانی کرمنو دی ظلم نیت طپانچه خوردی از دست رعیت ولادت
با سعادت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهارم ربیع الاخر سنه تسع وسبعین وسبعمائه
اتفاق افتاد و در شهور سنه تسع وسبعین وسبعمائه صاحبقران تاج بخش باج ستان
زمام حکومت خراسانرا در قبضهٔ اقتدار او نهاد و بعد از فوت الحضرت در ماه رمضان
سنه سبع وثمانمایه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک

و چون در لشکر شیخ زاده بایزید اتفاق نزول افتاد امیرزاده سلطان حسین که دست تطاول بامرا
و تومنیان بمخالفت کرده بود بملازمت شتافت و باصناف الطاف اختصاص یافت
و از همان منزل خاقان سعید امیر حمزه قتور را برسم رسالت نزد خلیل سلطان فرستاد
و پیغام داد که تو مرا بجای فرزندی و برادری بلکه بجان گرامی برابری و آنچه تمنّا داشته باشی
از ملک و مال دریغ نیست اما کبر سن و تجارب ایام و معرفت مقادیر طوائف انام در
انتظام مهام سلطنت دخل تام دارد باید که بقدم بصیرت پیش آیی و بدانچه متضمن استقامت
ملک باشد با ما موافقت نمایی و رایت ظفر آیت از اندخود گذشته بساحل جیحون رسید
و در آن مرحله امیر شاه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی شاهزادگان عظام رسانیده
موجب ابتهاج خاطر انور گردید و مقارن الحال ایلچی میرزا خلیل سلطان آمده بوسیله امرا
عظام معروض داشت که چون این معنی معیّن است که آنحضرت خراسان را مصلحت
ضبط ماوراء النهر باز نخواهد گذاشت امید آنکه بسعادت معاودت فرموده حکومت
این مملکت را به بنده باز گذارند تا بنیابت آنحضرت شرائط عدالت بتقدیم رسانم
و ما دام الحیات در مقام فرزندی بلکه خدمتکاری باشم خاقان سعید این ملتمس را
اجابت فرموده امیر شاه ملک را جهت آوردن شاهزادگان به بخارا فرستاد و عنان
بجانب دار السلطنه هراة انعطاف داد و چون باندخود رسید میرزا سلطان حسین
بموجب فرار نموده بدان طرف آب رفت و در آن ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل سلطان
از سمرقند بیرون آمده عازم کنار جیحون است لاجرم امرا بشهر باز گشته میرزا الغ بیک
و ابراهیم سلطان را بپایه سریر اعلی آوردند و امیر شاه ملک بضبط کنار آب مامور گشته
چون بدانجانب رسید عرضداشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا امیرک
و امیر شمس الدین عباس و ارغونشاه آمده اند اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین
را باینجانب فرستند تا با ایشان سخن گوید مناسب دولت خواهد بود آنحضرت
فرمود که شمس الدین و ارغونشاه باینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش خلیل سلطان رود
چون این خبر بکنار آب رسید آن دو امیر بتوقف آستان سلطنت آشیان

در ایام دولت آن پادشاه عدالت پناه رایت صدارت می افراشتند کما [illegible] بیان

بتوسل شاهرخ میرزا [illegible] ان و وقوع منازعه [illegible] دولت

میرزا خلیل سلطان خاقان سعید سلطان صاحب تایید معین السلطنة والخلافة

شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان بود بعد از فوت

آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع وثمانمایه در بلده فاخره هراة تخت سلطنت وجهانبانی

بوجود شریف خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سایه

معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت ولایت انقیاد مثال لازم

الامتثال او نموده اظهار اطاعت و فرمان برداری کردند و بپای اخلاص جازم آستان

معدلت آشیان گشته شرائط جاکری و خدمتکاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان

دولت را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه نوازش نموده در باره همگنان مراسم

انعام و احسان بتقدیم رسانید و بساط نصفت و عدالت گسترده تمشیت مهام

شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة اهل اسلام را مامور گردانید و در ان

اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز

رایت دولت ساخته و دست باطراف [illegible] دراز کرده [illegible]

بر افراخت بنابران ضمیر خورشید نشان چنان اقتضا فرمود که پیش از آنکه اختلال بامور

ملک و مال راه یابد رایت ظفر مآل قرین دولت و اقبال بصوب ما وراء النهر شتابد

و امیر مضراب نایب حاکم و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان

تعیین نموده و اعلام نصرت اعلام از هراة بجانب آب آموی نهضت فرموده

و در منزل [illegible] امیر سید خواجه ابن شیخ علی بهادر از سمرقند بخدمت رسید و تعز

بساط بوس [illegible] کیفیت حال خلیل سلطان را مشروحا معروض داشت و

آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروزشاه بن ارغونشاه را جهة

تعمیر برج و باره هراة که از زمان استیلای صاحبقران تا این زمان ویران بود باز گردانید

و امیر سید خواجه را بطوس فرستاد تا قلعه آن بلده را عمارت نماید و بنفس نفیس عازم سمرقند شد

میرزا سلطان حسین ایشان را سوگند داد که از وی برنگردند و مقارن الحال رقیّه خانیکه که حرم
میرزا سلطان محمد و با اموال فراوان متوجه بلخ بود به اندخود رسید میرزا سلطان حسین او را
غارتیده متوجه سمرقند گردید و خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تقارب
فریقین امیر الله داد و دیگر امرا که بر سبیل اکراه ملازمت سلطان حسین میکردند از وی جدا
شده نزد خلیل سلطان رفتند بنا بران در هشتم محرّم سنه ثمان و ثمانمایه میرزا سلطان حسین
از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود بشبرغان با میر سلیمانشاه پیوست و
بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و میرزا پیر محمد ایلچی فرستاد
به نزد سلیمانشاه و میرزا سلطان حسین را طلبید سلیمانشاه بدان سخن ملتفت نشد
و غیرت پادشاهی میرزا پیر محمد را بران داشت که بطریق شبیخون بر ایشان تاخت
و ایشان چاره منحصر در گریز دانستند و بهراة شتافته بخدام بارگاه شاهرخی پیوستند آنحضرت
بعد از تقدیم مشوره مبلغ چهار هزار دینار کبکی و صد اسپ قیمتی بسلیمانشاه عنایت
فرموده حشم را بسیورغال و معتبر گردانیده حکم فرمود که با میر مضراب و سید
خواجه که در سبزوار بودند بپیوندد و از جانب میرزا امیرانشاه که بکالپوش آمده بود واقف
باشد و چون سلیمانشاه روی بمقصد آورد امرای شاهرخی سلاح در قتل سلطان حسین دیده
امیر نوشیروان برلاس ان شاهزاده شجاعت پیشه را در بیرون درب عراق
گردن زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بقلعه کلاه رفت
و خاقان سعید متوجه اندخود شد و امیر عبد الصمد و حاجی سیف الدین که از امرای سلیمانشاه
بودند بکلاه روانه ساخت تا او را نصیحت فرموده از مقام مخالفت بگذرانند امیر عبد الصمد
با میر مشار الیه ملاقات کرد و سخنان دولتخواهانه گفته بحصول مقصود باز گشت آنگاه خاقان
عالیجاه بموجب استدعای سلیمانشاه امیر جهانملک را نزد او فرستاد و جهانملک
نیز مانند عبد الصمد باز گردید و رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلاه نهضت
فرمود و امیر سلیمانشاه بعد از آن خبر بسمرقند گریخت و خاقان سعید مراجعت
نموده در هشتم جمادی الاول سنه ثمانمایه بدار السلطنه هراة رسید میرزا الغ بیک و امیر شاهملک را

آمده بود و از آنجانب شیخ نور الدین بسمرقند رفت و در باب موافقت سعی بلیغ نموده
چنان مقرر شد که خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحبقران بنزد پیر محمد ولیعهد فرستد
و بسلطنت ماوراء النهر قناعت نماید و بعد از آنکه امیر شیخ نور الدین باردوی ظفر قرین
باز آمد خاقان سعید عازم هراة گردید و در خلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای
فرمان صاحبقران در فیروزکوه و حدود رستمدار حکومت داشت از صولت سپاه میرزا
میرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و رخصت طلبیده جهة آسایش در نواحی
انخود و شبرغان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست و هشتم
ذی قعده در دار السلطنه هراة نزول نمود ذکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه میرزا سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی معروف بود
اما از نشاء جنون بهرهٔ تمام داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته بود
خیال قتال پادشاه مصر بر لوح خاطر می نگاشت بجهة آنحضرت گریخته بجانب ملک
فرخ رفت و بعد از فوت جد با امراء ارکان دولت آغاز مخالفت کرده لشکر پیر اله
بادی بود متفرق گردانیده بجانب سمرقند ایلغار نمود و چون دانست که بشهر نمیتواند
رسید از آب آمویه عبور نموده بموکب خاقان سعید پیوست و با آنکه پادشاه جهان‌پناه
بنظر شفقت و عطوفت در وی نگریست بار دیگر او را جنون بر آن داشت که در نواحی
انخود از اردوی همایون فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سبز بخلیل سلطان
ملحق گشت سلطان او را مشمول انعام و احسان گردانیده با امیر الله داد و ارغونشاه
و تیمور خواجه و اقبوقا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاد
تا از جانب میرزا پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل به بلخ آمده بود خبردار باشند و در کنار
آب خیال استقلال در دماغ میرزا سلطان حسین راه یافته بهانهٔ کنکاش امراء
سردار را بخلوت طلبیده و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانید
و جمعی را مقید ساخت و ارغونشاه و مشکر اقبال مشاهده نموده بتضرع و زاری امان طلبیدند

که بوده باشد بگویم و قواعد عهد و پیمان را مجدد و مشید گردانیم و اگر خود نیاید بعضی از مردم معتمد را
بفرستند و چند روز موکب نصرت نشان در ییلاق ایلای و بوران توقف نموده دران یورت
امیر مزید باز آمد و دولتخواه نامی از نوکران میرزا خلیل را همراه آورد و او از زبان شاهزاده معروض داشت
که آنحضرت هر کرا مصلحت داند بکنار آب فرستد که ما ارغونشاه و الله داد را نامزد آنجانب گردانیم
خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب شریعت پناه قاضی عبد الله را جهت تمشیت آن مهم
ارسال فرمود و در خلال این احوال بعرض رسید که امیر شاهملک بواسطه کمال اعتبار
و اختیار سید خواجه که منصب امیر الامرائی داشت رتابت و بدانجهت ضعف الاغ را بهانه
ساخته از یورش تخلف نموده است بنابران خاقان نصرت نشان بای لعل تواچی را
نزد امیر مشار الیه فرستاده پیغام داد که معتذر چنان بود که یکماه در بادغیس توقف نموده
بموکب همایون ملحق گردد و حالا چند روز از وعده گذشته باید که فی الحال برینجانب بشتابد
الا درین مملکت نباشد و رایات ظفر آیات عازم هراة گشته امیر شاهملک از راه مکه
النک بلخ رفت و چون خاقان سعید بهراة رسید سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر
الامرائی و استقلال در حل و عقد امور ملک و مال بخیال فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان
مثل سیف الدین و عبد الصمد و طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی پسران اروج قرابهادر
و تیمور ملک و ولدای را با خود متفق ساخت و نماز شام عشره ذی حجه ثمان و ثمانمایه ازچرغ
النک سوار شده علم عزیمت بصوب جام برافراخت و همان لحظه خاقان سعید از
حرکت ناهنجار ایشان خبر یافته در نیم شب با جمعی که در آستان سلطنت آشیان
حاضر بودند از عقب گریختگان سوار شده در صحرای یوک بایشان رسیده فرمود که
بچه جهت خیال مخالفت نموده‌اید سید خواجه با اتباع از اسپ فرود آمده روی بر پای جناب
شاهرخی نهاد و بجرم و جریمه خویش معترف گشته در رکاب شاهرخی متوجه هراة گردید بعد از
وصول به پل سالار خاقان کامکار بیشتر بشهر خرامیده و بعضی از موافقان سید خواجه
بادی گفتند که اگر شاهرخ میرزا از سر جریمه تو درگذرد بی شبهه فردا هر یک از ما را بعقوبتی
قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد و بار دیگر متفق شده بقدم خلاف عازم طوس گشتند

بضبط اندخود و شبرغان مامور گردانیده چون فصل شتا گذشت و بار دیگر لشکر سلطان ربیع آثار
بهار عازم کوه و صحرا گشت خاقان سعادت انتما جهة مصلحت ما وراء النهر بییلاق بادغیس
خرامیده و در منزل قزل رباط محاربه میرزا پیر محمد و میرزا خلیل متواتر رسید [illegible]
[illegible] دران اوان که میرزا
الغ بیک و امیر شاهملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر قاصد فرستاده
امیر شاهملک را طلبداشت و بجانب بلخ رفته در مخالفت خلیل سلطان با شاهزاده
مشار الیه اتفاق نمود و ایلچی سخندان جهة اعلام وصیت صاحبقران در باب ولایت
عهد و پیمان بسمرقند فرستادند و چون آن قاصد بسمرقند رسیده سخنی که داشت معروض
گردانید میرزا خلیل جواب داد که آن خداوندی که اکثر ممالک جهان را با امیر تیمور گورکان عنایت
کرده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن عنایت کرده میرزا پیر محمد و امیر شاهملک از استماع
این جواب در تاب شده میرزا الغ بیک را بخود ملحق گردانیدند و با سایر امرا جنگجوی از
از آب آمویه گذشتند و میرزا خلیل سلطان ایشانرا استقبال نموده در روز دوشنبه دوم
رمضان سنه ثمان و ثمانمائه در حوالی نصف هر دو لشکر صف کشیدند دلاوران بلخ و ما وراء النهر
از روی خشم و قهر در هم آویختند خلیل سلطان بنفسه بر قول مخالف حمله کرد و ایشانرا از جای
برداشت شکست تومن ارلات بگریختند و چون جوانغار و برانغار نیز پریشان شد میرزا پیر محمد
و میرزا الغ بیک و امیر شاهملک قرین سلامت بآنجانب آب رسیدند و خاقان
سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ما وراء النهر گردید و میرزا الغ بیک و امیر شاهملک
در اثناء راه شرف ملازمت دریافته جانب اهار تابی بهانه الامان رخصت یافت
که مدت یکماه در بادغیس باشد و چون تازی توشش مضرب خیام همایون گشت ایلچی از
نزد خلیل آمده از زبان شاهزاده معروض داشت که چون میرزا پیر محمد از آب گذشته متعرض
[illegible] سمرقند گشت بالضروره پای در میدان ممانعت نهاده دفع او کردیم خاقان سعید امیر مزید
[illegible] ترخانی را همراه ملازم خلیل سلطان بآنصوب ارسال داشت و پیغام داد که [illegible]
[illegible] هم که بوده ایم و همان خواهد بود ما نیز تا کنار آب خواهیم آمد آن فرزند نیز بدانجانب آید تا سخنی

[illegible] صاحبقران والانژاد در وقت مراجعت از یورش
هفت ساله تختگاه هلاکو خان را بمیرزا عمر بن میرزا میرانشاه عنایت نمود و ایالت
دار السلام بغداد را ببرادرش میرزا ابابکر رجوع فرمود و مقرر کرد که میرزا میرانشاه در بغداد
باشد و میرزا ابابکر بکار و بار او حاضر گشته از استصواب او در نگذرد بنابر آن چون خبر فوت
امیر تیمور گورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلانتر نگرفت و خطبه و سکه بنام
خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامراء
میرزا عمر بود بعد از تحقیق فوت صاحبقران باغوای جمعی از مفسدان قصد قتل نوکران
معتبر میرزا عمر نموده عنان بصوب آذربایجان انعطاف داد و علی الصباح بدرگاه رانده
جمعی از مخصوصان و نواب شاهزاده را که حاضر یافت بقتل درآورد مولانا قطب الدین اوبهی
و شیخ محمد تواچی از آنجمله بودند و بعد از قتل ایشان روی بسرا نهاد و میرزا عمر پای ثبات
و قرار افشرده ایناقان و قانچکان را مسلح ساخته فرمود که سوار شوند و آهنگ جنگ
نمایند و لحظه بلحظه شاهزاده فوجی مدد ایشان میفرستاد و چون امیر جهانشاه دانست
که مهم از پیش نمیرود راه گریز پیش گرفت و از امرا عمر تابان و بابا حاجی و پسران شیخ محمد
مقتول او را تعاقب نموده آخرها روز بخدمتش رسیده پسران شیخ محمد باغوای امرا و قصاص
پدر او را مقتول ساختند مقارن اینحالات میرزا ابابکر از گرماء بغداد متضرر شده بالشکر قصد
ییلاق همدان کرده ایلچی فرستاد و درین باب از برادر اجازت طلبیده میرزا عمر ایلچی برادر را
نوازش نموده فرمود که آن برادر میباید که بزودی متوجه اینجانب گردد که باتفاق ضبط و یاساميشی
مملکت را وجه همت سازیم و چون این پیغام بمیرزا ابابکر رسید بی توقف با دویست سوار متوجه
اردوی برادر مهربان گردید و میرزا عمر قبل از وصول میرزا ابابکر در باب اخذ و قید او با امرا اتفاق
نموده بود هماندم که میرزا ابابکر باردو رسید او را مقید و محبوس نموده بقلعه قهقهه فرستاد و
و چون میرزا میرانشاه از گرفتاری فرزند خبر یافت عازم خراسان شده تا کالپوش عنان
بازکشید و از استماع توجه او خاقان سعید امیر مضراب و غیره امرا را با پنجهزار سوار باستقبال
برادر فرستاد که اگر خیال خلاف داشته باشد با او مصاف نمایند و اگر سالک طریق وفاق بود

و خاقان سعید امیر حسین صوفی ترخان و امیر قربان شیخ را نزدیک سید خواجه فرستاد
تا او را نصیحت نموده باز گردانند و امرا به سید خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت
در گذرد و گردن بطلقهٔ موافقت در آورد امّا فایده بران مترتب نگشت و مقارن آن انتظار
کشیدن خلیل سلطان نیز خلف وعده نموده روزی چند مرغزار تیره تو مضرب خیام
عساکر ظفر انجام گشت و در انمقام امیر مضراب از کنار آب آمده بشرف بساطبوس
دریافت و مقارن انحال از جانب طوس ذکر امیر یوسف خلیل که داروغهٔ انجا بود نامه مکتوبی
را که سید خواجه مصحوب برادر خود یوسف خواجه نزد میرزا اسکندر عمر شیخ فرستاده بود
و در انجا ذکر کرده که عنقریب ممالک خراسان را بجهت شما مستخلص میگردانم بنظر انور رسانید
وانحضرت دل از اطاعت سید خواجه که در قلعهٔ کلاة تحصن نموده بود برداشت بصوب جرجان در حرکت آمده
و پس از وصول موکب خاقانی بغزل اغاج امیر شاه ملک از بلخ رسیده منظور نظر
التفات گردید و چون ییلاق سلطان از فر نزول همایون غیرت افزای فضای گردون
گشت از انمقام جهت خسرو جم احتشام منکلی تیمور را بیان که اداب رسالت نیکو میدانست نزدیک
پادشاه جرجان فرستاد که ما سید خواجه را از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و سروری
رسانیدیم و او کفران نعمت نموده از ما گریخته بدانجانب التجا کرده است طریقه انکه گلشن عهد
و پیمان قدیم را باب حسن واتفاق سرسبز داشته سید خواجه و اتباع او را دران مملکت
نگذارند و یقین دانند که اگر از فرموده تخلف خواهند ورزید نسیم لطف و دوستی نوازش
بشرر قهر و دشمن گدازی تبدیل خواهد یافت و انچه در پس پردهٔ غیب مستور بود بنوعی
ظاهر گشت که تدارک نپذیرد و منکلی تیمور نزد بزرگ پادشاه رفته شاهرخ بهادر در همان
موضع روزی چند توقف نموده دران ایام میرزا عمر بدرگاه عالمپناه رسید و اظهار اخلاص و نیاز
نمود و چون خامه دستان سرای سخن به بیان رسانید مناسب چنان نمود که حالات
میرزا میرانشاه و اولاد عظام او تا زمان ملاقات شاهرخ میرزا و میرزا عمر در سلک
تحریر انتظام یابد انگاه پرتو اهتمام بر تقریر فتح استراباد و تا به گفتار در بیان [illegible]
[illegible] میرزا میرانشاه دست داد [illegible] میرزا

واعانت از ایشان یافته معاودت فرمود و بعد از کروفر بسیار از بیم برادر ممالک
عراق و آذربایجان توقف محال دانسته باصفهان خرامید و از آنجا روی باستان
دولت آشیان شاهرخی آورده در غرهٔ ربیع الاول سنه ثمان و ثمانمایه در ییلاق سلقان
بموضع خواجه عنبر سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت
و جمیع خدم و حشم او بانعام ضع فاخره و اسپان تازی مفتخر و مباهی گشتند و مقارن
آن خاقان عالیمکان بعزم فتح جرجان از ییلاق سلمقان نهضت فرمود و لشکر برد
در اطراف باغ و بستان آغاز دستبرد کرد [illegible]
[illegible] در اوایل فصل خریف که حریف برد آغاز دستبرد کرد و از اهتزاز
لشکر خزان حرارت هوای تابستان روی بانهزام آورد خاقان سعید بتایید ملک
مجید بجلگاه مازندران درآمد چون موضع سپاه بلاد معسکر فرخنده فرمای بلاد و عباد گشت
ناگاه پیر پادشاه باتفاق سید خواجه عبد الصمد و حاجی سیف الدین و شمس الدین
اوچ قرا بهادر قلب میمنه و میسره آراسته مانند شیر ژیان از بیشه مازندران بیرون
آمدند و لشکر قیامت اثر در برابر اعدا صف آراسته میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک
و امیر موسی در برانغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و جهان ملک در جوانغار
علم جلادت برافراختند و حضرت خاقانی در قول قرار گرفت دو لشکر چون دو دریای اخضر
از صرصر حمله بهم در آن غضنفر اثر در تموج آمده غبار معرکه پیکار تصاعد نموده شمشیر آتش فعل آبدار
سر گردنکشان را بر خاک مذلت انداخت نظم زمین شد بخون یلان لاله گون * بهر سو
روان گشت دریای خون * ز شمشیر خونبار هر نامدار * بیفتاد سر از تن بیشمار * آخر الامر
نسیم عنایت سبحانی از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم خاقان عالیجاه
وزید و پیر پادشاه با اتباع و اشیاع [illegible] همه کبود لب و زرد رو و سرخ سرشت
پای در وادی فرار نهادند و پیر پادشاه بخوارزم گریخته سید خواجه و عبد القهار راه شیراز
پیش گرفتند و شمس اوچ قرا و سید حسام الدین خواهرزاده سید خواجه به درگاه عالمپناه التجا
کرده عنایت یافتند و پیشکشهای لایق باستان معدلت آشیان فرستاده خطبه و سکه

وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانند ـــــ چون میرزا عمر خاطر از طرف برادر جمع ساخت
رایت استقلال برافراخت و روی بضبط مملکت و استمالت سپاهی و رعیت آورد در آن
اثنا خبر مخلص میرزا ابابکر و ارتفاع نوائر دولت او متواتر گشت بیان این سخن آنکه میرزا ابابکر بعد از
اندک زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود متفق ساخته بنیاد حیات
محافظان را برانداخت و حصار سلطانیه را مسخر نموده خزانه و جبه خانه تصرف کرد و مجموع
بلازمان قسمت نموده از راه ری بجانب خراسان در حرکت آمد و میرزا عمر در منزل میش
پیرماق این وقایع را استماع نموده بر سبیل استعجال ایلغار کرد و بدو روز بسلطانیه رسیده
جمعی از اهل اعتماد را در قلعه سلطانیه گذاشته بنا بر آنکه امیر بسطام جاگیر از موکب عالی تخلف
نموده با امیر شیخ ابراهیم شروانی پیوسته بود بعزم رزم والی شروان از آب ارس بگذشت
و امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام نیز بکنار آب کر شتافته منتظر قدوم میرزا عمر نشستند و
میرزا عمر نیز بدان طرف شتافته هر دو لشکر در برابر یکدیگر قرار گرفتند و یکهفته بعد از
وصول میرزا عمر بکنار آب کر خبر رسید که میرزا ابابکر و میرزا میرانشاه با حشر انبوه از حدود
خراسان بازگشته بجانب عراق عجم تشریف آوردند و میرزا عمر از استماع این خبر
مضطرب گشته با امیر شیخ ابراهیم رنگ آشتی کرده مراجعت نمود و کیفیت نهضت میرزا
میرانشاه و میرزا ابابکر بجانب عراق و آذربایجان چنان بود که چون بپیر سبکدکر رسیدند
لشکری درهم کشیده بعزم انتقام رایت مراجعت برافراشتند و چون بری رسیدند
معلوم ایشان شد که میرزا عمر در کنار آب کر در برابر امیر شیخ ابراهیم خیمه اقامت زده
بنا بر آن میرزا ابابکر اغرق را در ساوج بلاق گذاشته با دو هزار سوار بسلطانیه خرامید و
محافظان از مقاومت عاجز گشته جز تسلیم نمودن قلعه چاره ندانستند و میرزا ابابکر بشهر
درآمده خوانین میرزا عمر را بلازمان خود بخشید و چون این خبر در اردوی میرزا عمر شایع
گشت فوجی از امرا و لشکریان وی روگردان شده بمیرزا ابابکر پیوستند و اکثر لشکر
متفرق شده شیشه دولت و ناموس میرزا عمر درهم شکست و چون در آن
مملکت مجال اقامتش نماند پناه باولاد عمر شیخ بهادر برده از ایشان استمداد نمود

گریخته بجرجان رفتند و گفتند که لشکر خراسان از امیرشاه ملک آزرده خاطر اند و هرگاه
که رایت ظفر پناه بدان جانب نهضت نماید اکثر بملازمت میشتابند میرزا عمر این
سخن را باور کرده دفتر حقوق تربیت خاقان سعید را بر طاق نسیان نهاد و بسرعت برق
و باد از استراباد عنان بجانب خراسان انعطاف داد و خاقان سعید چون این خبر
استماع نمود در سیزدهم شوال سال مذکور میرزا عمر را استقبال نموده در روز دوشنبه
نهم ذی قعده در حدود بردویه جنوز جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف بتسویه
صفوف پرداختند در اثنای حمله توکچی که از اعیان عمریان بود بسان دولت و اقبال پشت
بر میرزا عمر گردانیده روی بدرگاه خاقانی آورد و سایر امرا و لشکریان که الحال مشاهده نمودند
گریزان شده هر یک بطرفی رفتند مضمون آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد و میرزا عمر
از دستبرد قضا و قدر بجانب مرو گریخت و در کنار آب بدست جمعی از نوکران امیر مضراب
گرفتار گشت و او را زخم بسر رسید و بند بر پای بود در منزل امیر دوک باردوی اعلی رسانیده و خاقان
سعید مرحمت کرده محفه عنایت نموده و طبیب و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه
هراة روان فرمود و میرزا عمر در بیست و پنجم ذی قعده [illegible] در رباط [illegible] روی
بعالم دیگر آورد و [illegible] قدوة المتبحرین فخر الملة والدین رازی بمولانا گشت و در عشره ذی حجه
دار السلطنه هراة از وصول موکب خاقانی طراوت جهان جاودانی یافت و در منتصف
همین ماه پادشاه عالیجاه بییلاق بادغیس شتافت [illegible]
[illegible] چون ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر از مهمات میرزا عمر
فارغ گردید دفع پیر علی را پیش نهاد همت بلند گردانیده در دوازدهم محرم سنه عشر و ثمانمایه
از ییلاق بادغیس رایات ظفر آیات بجانب قبة الاسلام بلخ حرکت آمد
در اوائل صفر سایه وصول بر آن حدود انداخت و پیر علی عنان برابری [illegible] روی باد
ادبار آورد و خاقان سعید میرزا سیدی احمد و امیر [illegible] خلیل [illegible] حسن
[illegible] ترخان را بتکامیشی او روان فرمود و امرا به پیر علی رسیده اموال و اثقال او را گرفتند
[illegible] او بنزد [illegible] بیرون رفت و امرا بازگشته در بلخ بموکب همایون پیوستند

بنام همایون کرده التزام باج و خراج نمودند و سید زینی عالم ستانی نیز مطیع و منقاد گشته ابواب
اخلاص و اطاعت گذاری بر روی روزگار گشود و آنحضرت خاقان عالیجاه ایالت ولایت استراباد را
بمیرزا عمر عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیت
بصوب دار السلطنه هراة برافراشت و در اثنای راه حکومت مملکت طوس و خبوشان
و قلات و ابیورد و نسا و سبزوار و نیشاپور را بمیرزا الغ بیگ تفویض نمود و در چهارم جمادی الاخر
در ضمان امان بمستقر دولت نزول اجلال فرمود [illegible]

[illegible] میرزا پیر محمد جهانگیر مرد خیر سلیم النفس کم آزار و پادشاه کریم الخلق
عدالت آثار بود و زمام امور ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار پیر علی باز نهاده اکثر اوقات
بتجرع آب آتش رنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ مشغول و منصرف می‌بود چو سلطان
سرانداز باشد بمی فتد بیخبر از سرش تاج کی لاجرم تمکن پیر علی ازدیاد پذیرفته خیال
استقلال در دماغ او جای گرفته و در ماه مبارک رمضان سنه تسع و ثمانمایه که میرزا پیر محمد در
خوابخانهٔ باطن از شراب ناب برافروخته از فروغ نائرهٔ ندامت شمع مثال میسوخت پیر علی نابک
با جمعی بی باک بر گرد سراپردهٔ پادشاه محیط شدند و در چهاردهم ماه مذکور آن شاهزادهٔ سعید را
شهید گردانیدند میرزا سیدی احمد میرک در شبرغان از حدوث این واقعه آگاه شده
ترسان گشت و بیابان باد وزان بجانب هراة بشتافت و کیفیت جرأت پیر علی را
بعرض خاقانی رسانید از آن خبر اندوه انبوه بخاطر او در راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن
صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا سیدی احمد کرده بصوب بلخ روان ساخت میخواست
که بنفس نفیس از عقب ایشان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله در اطراف دیار خراسان
انداخت ذکر [illegible] میرزا عمر [illegible]
چون میرزا عمر در مملکت جرجان لوای استیلا برافراشت فوجی از ابطال رجال را بجانب
ری فرستاد تا دوهزار خانه وار مغول را که در آن مملکت با [illegible] میرزا ابابکر بودند کوچانیده
بمازندران آورند بدان واسطه مکنت میرزا عمر تضاعف گرفته خیال استقلال
از باطنش سر برزد مقارن آن حال شیخ حسن محتسب با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک از خراسان

تعلق بامیرزاده الجیکی گرفت و عنان بارهٔ جهان نورد بصوب خراسان منعطف گشته
در نهم ذی حجه مانند روح در بدن و جان در تن بدار السلطنه هراة درآمد و مقارن آنحال جهانملک
و بعضی از امراء بلند مرتبت یاغی شده بجزای اعمال خود رسیدند تبیین این مقال آنکه در آنسال
خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت
کرده دفتری مرتب ساخت و آنچه ارباب مناصب از هر ممر گرفته بودند بنام ایشان
جمع کرد بلکه هر کاهی را کوهی و جوی را خرمنی و دانگی را دیناری اعتبار نموده چون اجناس و ران
اوقات قیمتی تمام داشت جمعی از امرا گمان بردند که چون دفتر بعرض صاحب تاج و افسر رسد
آنچه زیاده از مواجب خود گرفته باشند بتسعیر بر ایشان حواله خواهد شد و امیر جهانملک ملکت
که از قوم قوچین بود مدت مدید در غایت اختیار و اقتدار ملازمت حضرت خاقانی مینمود
باتفاق امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سونجک تیمور تاش و بهلول سا تیمور
و سلطان بایزید و عثمان و نمکی با یکدیگر عهد کرده یاغی شدند و بیکبارگی از شهر بیرون
رفته در برج الملک [illegible] خاقان [illegible] اقبال پای ظفر انتساب در رکاب
آورده امیر مضراب پیشتر بمخالفان رسیده جنگ عظیم کرده زخم خورد و چون همای چتر همایون
فال با اقبال در فضای برج الملک گستر امیر جهانملک و اتباع از آب کاروبار گذشته
آب را حصار ساختند و آنحضرت در برابر طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفر
پناه جوق جوق بموکب عالی پیوستند عاصیان ترسیده هر یک بطرفی جستند سعادت
با سونجک و برادرش احمد آقبوقا از او جدا شدند و جهانملک و نمکی را امیر حسن ارغان
بسته آورده بند برپا بجانب هراة فرستاد و ایشان در چاه اختران کشته
حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل پیش میرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان بایزید
در جام گرفتار شده بشفاعت میرزا ابراهیم نجات یافت [illegible]
[illegible]
یوسف ترکمان چنانکه از ضمن وقایع یورش هفت ساله صاحبقران مستفاد میگردد
و سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب روم روی بمصر آورده

و در آن ایام که خاقان گردون احتشام در قبة الاسلام رایت حشمت برافراخت پرتو التفات
بر تعمیر قندهار و هندوان که از زمان ظفر پایان امیر تیمور گورکان بر امیر حسین تا غایت خراب و
ویران بود انداخت و باندک زمانی آن حصار را استوار در کمال متانت معمور ساخت و حکومت
بلخ را بمیرزا امیر محمد عنایت فرمود و رایات عالیات بجانب هراة معاودت فرمود
و بیرعلی نوبت دیگر سپاهی فراهم کشیده بقبة الاسلام بلخ خرامید باز از صدمات سپاه
ظفر انجام منهزم گردید و در اثنا گریز جمعی از کلانتران ملازمانش باهم گفتند که تا کی این ننگ اجرام
سردار ما خواهد بود و بواسطه کثرت ادبار و شبگیر و مخالفت با صاحب تاج و سریر
تفرقه و تشویش با ما خواهد بود آنگاه باتفاق سران سر فتنه اهل شقاق را از بدن جدا
ساخته بدار السلطنه هراة فرستادند و خلایق را از انواع تفرقه و پریشانی نجات دادند
[illegible] خاقانی [illegible]
[illegible] و در آن اوان که موکب نصرت نشان از قبة الاسلام بلخ قرین نصرت
و تایید بدار السلطنه هراة رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیک آمده بموقف عرض رسانید
که پیرک پادشاه با جمعی کثیر از اوباش [illegible] در هم کشیده بمازندران شتافته است
و شمس الدین علی جمشید قاوچین که کوتوال قلعه استراباد است در مضیق محاصره و معرض خطر افتاده
بنابران خاقان سعید ابوالفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هراة بحکومت گذاشت
و در سیزدهم جمادی الآخر سنه عشر و ثمانمایه رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت
و در منزل [illegible] رسیده در خرجان میرزا الغ بیک گورکان
شرف ملازمت دریافت و پیشکش کشید چون موضع خواجه عنبر از وصول خبر نصرة
اثر غیرت فلک اخضر شد [illegible] از مازندران آمده عرضداشت که پیرک پادشاه
از استماع توجه موکب ظفر پناه دل [illegible] روی فرار نهاده بجانب رستمدار گریخت آنگاه
خاقان عالیجاه بدار الفتح استراباد خرامید و از مستقلان دیار مازندران [illegible] فرمود
و سید عز الدین هزارجریبی باستان اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت
و خطه دامغان بسیورغال آن سید ستوده خصال مقرر شد و ایالت ولایت استراباد

باین کیفیت نقصی است در امر سلطنت اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نمائیم پادشاه
جواب داد که تراکمه در کمال تهور و بی باکند و دست از جان شسته فدائی وار گشته اند
مناسب نیست که کسی از عقب ایشان بشتابد بگذارید تا بوطن خود روند و قرا یوسف
از حد مصر در کنار فرات در صد و هشتاد موضع با کوتوالان قلاع و سپهدار راه بروی گرفتند
مقابله و مقاتله روی نمود و در تمامی معارک ظفر یافت چون بدیار بکر در آمد میان او و ملک شمس
الدین اختلاط و تغلیس محبت و اتحاد اتفاق افتاد و ملک دختر قرا یوسف را بحباله نکاح در
آورد و امیر قرا یوسف باغوای ملک شمس الدین لشکر بجد و سلطانیه کشیده
دواب و مواشی و اموال و اثقال آن ولایت بجاروب غارت و تاراج پاک ساخت
و تمامی ایل و الوس تراکمه بوی پیوستند و قلعه اونیک را تحت تصرف درآورد و اما سلطان احمد
بعد از رفتن قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد و چون انقیاد ایناق و استعداد نداشت
مانند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود و کینک پوش گشته با معدودی چند از معالیک
روی توجه بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رفت و از دیار بکر بحله شتافت و در گوشه بنشست
زمره او باش فتنه جوی در خدمتش آغاز گفتگو کرده آوازه وصول سلطان احمد در عراق
عرب شیوع یافت و چندان اراجیف پیدا شده که قائم الموضع دولت خواجه ایناق را
مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته روی بارودوی میرزا عمر آورد
و بعد از یکهفته که از رفتن او گذشت سلطان بوطن مالوف شتافته بار دیگر بسریر دولت
نشست و در اواخر سنه ثمان و ثمانمایه که میرزا ابابکر بمحروسه اصفهان اشتغال داشت
و امیر شیخ ابراهیم شروانی بتبریز در آمده همت بر دفع اهل ظلام گماشت سلطان احمد
گروه انبوه از اوباش و ارازل و احشام تراکمه فراهم آورده متوجه تبریز گشت و در اوایل محرم الحرام
سنه تسع و ثمانمایه بسمع امیر شیخ ابراهیم رسیده بر سبیل مشورت با امرا و ارکان دولت
خود گفت که از زمان باز سالهای بسیار آن تختگاه آبا و اجداد سلطان احمد بوده و باین
نسبت با این خاندان پیوسته طریق مودت و اتحاد مسلوک میداشته ایم بنابران
مصلحت [illegible] از دولت عیب عرض رعایا کرده گریم و باعث آمدن [illegible] بود اکنون که

و چون در آن زمان ملک فرج بصاحبقران بلند مرتبت دم از محبت و مودت میزد هر دو را
گرفته هر یکی در برجی از بروج قلعه مقید گردانید اما ایشان را کسی از اختلاط مانع نمی آمد و در اظهار
قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان این پسر را در دامن خود گرفته بفرزندی قبول
کرد و نزد خود نگاه داشت و دران ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد
که اگر از قید نجات یابند و بار دیگر بدولت و اقبال رسند باهم متفق و متحد بوده بغداد تعلق
بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز حکومت نماید بعد از آن قرا یوسف
شبی در واقعه دید که امیر تیمور گورکان از انگشتری که در اصابع داشت یکی را از انگشت
بیرون آورده در انگشت وی کرد و صباح رؤیا را با سلطان احمد در میان نهاده سلطان گفت
حکومت قطری از اقطار ممالک صاحبقرانی متعلق بتو خواهد شد القصه چون چندگاه
آن دو پادشاه در محبس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور بمصر رسیده ملک فرج ایشان را
منظور نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک پانصد کس نگاه دارند و ما یحتاج هزار کس را
از اسپ و سلاح و زر نقد بدیشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد جز بندگان
و شاگرد پیشگان کسی در مصر نبود لاجرم از آنچه از مصریان گرفت بدیشان داد اما از توابع
قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری دران دیار بودند و پانصد کس جیده را مکمل ساخته هر روز
که سوار میشد انجماعت در غایت آراستگی ملازمتش مینمودند و از انجهت شکوه ترکمان در خاطر
مصریان افتاده دران اثنا روزی پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان بازی خرامیده
قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج درآمده امرای مصر را
مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد و دو نوکران قرا یوسف را گفتند پیاده
شده میدان را از سنگریزه پاک سازند ایشان از قبول این حکم سر باز زدند و قرا یوسف
توهم نموده همچنان سواره نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریب تا باین ولایت
آمده ایم پادشاه در باره ما عنایت دریغ نداشت اکنون برخصت متوجه دیار خویش میگردیم
و عنان بگردان داده با ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوساق خود شتافته
عیال و اطفال را همراه گردانیده روی بدیار بکر آورد و امرا مصر بعرض رسانیدند که بیرون رفتن اینجماعت

مزد قشلاق کرده در ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانمایه امیر بسطام جهانگیر بخدمتش شتافت
و منصب امیر الامرائی یافت و همچنین سرداران بملازمت مبادرت نمودند و او با همه کس
بوجه احسن معاش نموده وضیع و شریف را علی اختلاف مراتبهم رعایت می‌فرمود
محاربه میرزا ابابکر با قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا میرانشاه چون میرزا
ابابکر تبریز را گذاشته بقلعه سلطانیه رفت از ولایت همدان و درگزین و قزوین سپاهی
جلادت آئین درهم کشیده بعزم انتقام متوجه تبریز گشت و امیر قرا یوسف باتفاق
بسطام جهانگیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان متفق شده متوجه مقابله و مقاتله شد
بتاریخ بیست و چهارم ذی قعده سنه تسع و ثمانمایه در منزل سردرود تلاقی فریقین روی نمود
و از هر دو طرف انغار و جوانغار و قول آراسته دلیران روزکار قدم در میدان پیکار
نهادند و نخست از جانب قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا ابابکر تاخته دو کس را ناچیز
ساخت و پیر عمر و بیرام بیک و جلال الدین نیز جمعی را از هم دار کرده گریزانیدند و میرزا ابابکر
چون جلادت و شیر را مشاهده نمود مانند شیر دلیر که روی بصید آهو و نخجیر آورد بمیدان تاخت
و جلال الدین را از پشت زین برروی زمین انداخت و تا گمرا را که پیش آمده بودند منهزم گردانید
و هر دو لشکر درهم آمیخته و تبریز تا دامن سرورود روان گشت خون سپاهی بود دوان
گشت و میرزا ابابکر پیربیک و بوادرش یادگار شاه را که برادر زاده قرا یوسف بودند
از پیش برداشته از عقب ایشان عنان بازنکشید نا بیگ که سر پیربیک را برسر نیزه کرد
اما در غیبت او ترکمه قول سپاه را که چون بوجود میرزا میرانشاه مضبوط بود درهم شکسته
غلام ترکمانی نادانسته زخمی برمیرزا میرانشاه زده او را از اسب در انداخت و جامه و سلاحش را
تصرف نموده سر شاهزاده را از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از یک ساعت نجومی
از عقب پیربیک بازگشته از سپاه خود متنفسی در معرکه ندید لاجرم عنان بوادی فرار
گردانید و امیر قرا یوسف نصرت و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را حکم قصاص
فرمود که اگر او را زنده نزد من آوردی بعد از امکان تر رعایت میکردم و در روی بوسندگان
میرزا ابابکر را که در دست لشکریانش اسیر شده بودند پیش خواتین خویش فرستاده در کنف

بغداد متوجه خانه خود شده مناسب آنست که ما نیز بولایت خود رویم و خاطر بر تجدید قرار یافته
امیر شیخ ابراهیم روی بولایت شیروان آورد و در اواخر همان ماه سلطان احمد در دار السلطنه
تبریز نزول کرده تبریزیان شهر را آیین بسته اظهار فرح و سرور نموده و نیز دانستند که چون
سلطان احمد کربت غربت کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده ترک بعضی از اطوار ناهنجار
کرده باشد از اصلاح تغییر باطوار خود راه نداده بود و در تبریز نیز بساط عیش گسترده اکثر اوقات بکبوتر
بازی و مصاحبت پسران ساده عذار قیام مینمود لاجرم امرا و اعیان ملک بجانب میرزا ابابکر
مائل شدند و بعد از آن میان میرزا ابابکر با سپاهیان صلح کرده با هم پیوسته بعزم تسخیر روی بتبریز
آوردند و سلطان از قدوم شاهزاده خبر یافته رعب و هراس بخود راه داده روی بصوب
بغداد نهاد و چون در آن سال نوائب فراوان بتبریزیان رسیده بود و علت طاعون روی نمود
مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در بیستم ربیع الاول بدان بلده درآمده هیچکس را ندید لاجرم
اظهار عدل و داد کرده استمالت نامها باطراف آنجا ارسال داشت و حکم فرمود
که هیچ آفریده بهیچوجه متعرض رعایا نگردد و درین اثنا چون قرا یوسف قلعه را
از دست کوتوالان آلداغی انتزاع نموده بسیاری از ترکمانان پیش او جمع آمده بودند و مال فراوان [illegible] را
خاطر بر جنگ قرا یوسف [illegible] داده متوجه آنجانب شد و بعد از تلاقی فریقین
سه روز متعاقب بین الجانبین مقابله و مقاتله روی نموده در روز سیم میرزا ابابکر را سببی
ظاهر قدم همت او [illegible] و ترکمانان غنیمت بی‌نهایت گرفته میرزا ابابکر تا مرند عنان
باز نکشید و سپاه او هرجا که یافتند غارت کردند و به تبریز رفته آنجا نیز دست بتاراج
برآوردند و چون شیخ عماد با جمعی از [illegible] شهر گریخته بود فرمود تا در صحرا آتشی
بسیار افروختند و مردم میرزا ابابکر آن اشتعال را دیده پنداشتند که ترکمانان بتکامیشی ایشان
آمده‌اند بنابران علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد از آن
امیر قرا یوسف به نخجوان آمد و خواجه سید یحیی که خلاصه خاندان مشایخ عالیشان بود
نزد او رفته از بلیاتی که در آن زمان به تبریزیان رسیده بود شمه بعرض رسانیده داروغه
و استمالت نامه بستاند و مقضی المرام مراجعت نمود و امیر قرا یوسف از زمستان در نواحی

ملک ستان امیر تیمور کورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بر دار الملک شیراز استیلا داشت
و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگرش میرزا اسکندر در همدان
و چون آن خبر محنت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بنابر آنکه
والده اش ملکت آغا بنت خضر خواجه اغلان در سلک خواتین خاقان سعید منتظم بود
خطبه و سکه باسم شاهرخ میرزا کردانید و جهة اعلام این نیکو خدمتی ایلچی بخراسان فرستاد
و این بیت در عرضداشت مندرج ساخت ؛ همه بندگانیم شاهرخ پرست
من و رستم و اسکندر و هر که هست ؛ حضرت خاقان سعید فرستاده را نوازش بسیار نموده
رخصت انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر امیر جهانشاه را بکشت و میرزا ابابکر را
محبوس کردانید میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیراز رفت میرزا پیر محمد عنایت
نموده حکومت یزد را باو تفویض فرمود و مدتها میان برادران طریق یکجهتی و اتحاد
مسلوک بود تا در سنه تسع و ثمانمایه بواسطه افساد مفسدان یکانکی به بیگانگی تبدیل یافت
و میرزا پیر محمد اسکندر را گرفته بند بر پایش نهاد و مصحوب یکی از معتمدان بصوب خراسان
فرستاد و او نیز در چهار ده فرسخی بند را شکسته و از محصلان جسته باصفهان رفت و میرزا رستم
مقدم جناب اسکندر را فوزی عظیم دانسته هر دو برادر عازم شیراز گشتند و میرزا
پیر محمد بتقدیم مخالفت پیش آمده جمعی از اعاظم امرا و خوینیاز را برسم منقلای از پیش روان ساخت
و ایشانرا وصیت نمود که گذرهای آبی را که بین الجانبین حایل شده نیکو محافظت نمایند و چون
اصفهانیان بکنار آب رسیدند و محال گذر را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب گردیدند
آخر الامر در همان شب که از چشم سحاب اشک ریزان بود میرزا اسکندر از گذر
مجهول گذشت و محافظان گذرها از عبور او خبر یافته عنان تمالک از دست دادند و رو
بشیراز آوردند و میرزا پیر محمد بسته در شهر متحصن شدند و میرزا رستم و اسکندر
شیراز را در میان گرفته زمان محاصره چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان چون دانستند
که تسخیر شهر تیسر پذیر نیست کرمسیرات فارس را غارتیده عنان بصوب اصفهان
انعطاف دادند و در سنه عشر و ثمانمایه میرزا پیر محمد لشکر کرمان را جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم

نموده متحاربان دادو داد شجاعت دادند تا میرزا شاهزاده سعید را بدرجه شهادت رسانیدند و مقتولین بعضی سلاطین
در خاک دفن کردند و بعد از مدتی شمس الدین جوزی استخوان او را بماوراء النهر برده در قبه
الخضرا کش مدفون گردانید الحکم لله الحمید المجید ... میرزا ابابکر چون از دست پروسه ... سپاه قراقوسف
... میرزا ابابکر چون از دست پروسه سپاه قرا یوسف
پای درو وادی فرار نهاد عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر
ایدکو برلاس که بفرمان امیر تیمور گورکان مدتی مدبر حکومت آن مملکت تعلق بارومید اشت وفات
یافته بود پسرش سلطان اویس آنجا ایالت مینمود چون سلطان اویس از قرب
وصول شاهزاده واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر بکرمان
درآمده سلطان اویس را باوجود استقلال یافت نائره رشک در باطن او شعله زده
قصد استیصال بهال او نمود سلطان اویس نیز اخذ و قید شاهزاده را باخود مخمر گردانید
در اواخر روز طبل جنگ فرو کوفته قصر ابابکر را احاطه کرد مصلحان در میان افتاده مهم
بران قرار دادند که کرمانیان قصد عرض میرزا ابابکر نکنند و او از شهر بیرون رفته
بی آنکه ویرانی بدعی نماید ملکی دیگر رود آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او
و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقه اتحاد پدید آمده اینمعنی موجب آن شد که خاقان سعید
لشکر بفراه و سیستان کشیده ولایت را با توابع و مضافات بلطف و عنف مسخر گردانید
و میرزا ابابکر بار دیگر عنان بصوب کرمان تافته در عشر جمادی الاخر سنه احدی عشر و ثمانمایه
خطه بم مخیم او شد و سلطان اویس ازین خبر در بحر حیرت افتاد و مقارن آن حال لشکری
که بجانب کرمان فرستاده بود در رسیدند لاجرم مستظهر گشته در چهارم رجب بجانب
در حرکت آمد و میان او و میرزا ابابکر چند کرت محاربه دست داد گاهی میرزا ابابکر بدین پیکر
فتح و ظفر مسرور گشت واحیانا سلطان اویس را صورت نصرت روی نمود
و در نوبت آخر شاهزاده شکست فاحش یافته زخم کاری خورده ازین دار ملال فانی
بسرای جاودانی رخت بست له الحکم و الیه ترجعون گفتار در بیان شمه از احوال میرزا
... میرزا رستم و میرزا ... بعد از فوت پدر در حین فوت صاحبقران

سیدی احمد ترخان شاهزاده را در مقام مناسب فرود آورد و کیفیت حال آنجا قاز
سعید عرضداشت کرد آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر
بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و نیز و سیدی احمد ترخان فرستاده پیغام داد که رقعه میرزا
اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر
عازم فارس گشته در نماز شام بیست و ششم رمضان سنه احدی عشر و ثمانمائه پیاده
بشیراز درآمد و میرزا پیر محمد از حال برادر خبر یافته دست از طعام باز کشید و همانساعت
طلبیده انعقاد از لطف و مرحمت نموده که خاطر شریفش مطمئن گردید ذکر شهادت میرزا
پیر محمد بشمشیر غدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر در
شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد عزم تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر
را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع و جاجرم رسید حسین شربت دار که بیمن التفات آن
پادشاه پسندیده اطوار از مرتبه طبابت بدرجه امارت ترقی نموده از غایت شقاوت جمعی از
اهل شرارت را با خود متفق ساخته نیمشبی پیرامن خرگاه میرزا پیر محمد را فرو گرفت
و آنجناب را شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف
یافته علی الفور با دو رفیق راه شیراز پیش گرفت و دو شبانروز طی مسافت کرده بشهر درآمد
و هم انداده بخانه امیر تیمور خواجه که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال را
باز نمود و تمامی امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا اسکندر دادند اما حسین شربت دار بعد از آنکه
شاهد شهادت در کام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را
با شاهزادگان بزهر قتل مبتلا گرداند و حال آنکه او همعنان پادشاه بشیراز رفته بود و شاه امیر عبدالصمد
عامل یزد بطرف یزد گریخت و باقی امرا مطیع حسین شربت دار شدند و آن ملعون بعزم شیراز
شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخت و یکروز از صبح تا شام بانداختن تیر و سنگ
و افروختن نایره جنگ پرداختند و بهنگام ظلام امرا و لشکریان بخدمت جناب اسکندری
مایل گشتند و روز دیگر آن غدار بیراه بطرف کرمان گریخته در اثنا امرا میرزا پیر محمد که برسم
منقلای بطرف کرمان رفته بودند مراجعت نموده بازخوردند و اینامرا الصیر صدیق او را گرفته بشیراز آوردند

نهضت نمود و در آن اوان میرزا رستم از شهر بیرون رفته در موضع کندمان نشسته بود چون
خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب کردند جواب داد
که خاطر جمع دارید که قافله شیراز از برای ما تبرکات و تنسوقات می آورند بعد از آن که شیرازیان
نزدیک رسیدند از جانبین بتعبیه لشکر پرداخته نخست میرزا رستم بلشکر فارس حمله کرد
و میرزا پیر محمد با دلیران شیراز بدستبرد و حمله مشغول گشته هر دو سپاه درهم آویختند و نهایت
کشش و کوشش بتقدیم رسانیدند آخر الامر مردم اصفهان شکسته گشتند و میرزا رستم
و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده عازم خراسان شدند و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر
اختصاص یافته فرمان داد که سپاهیان اصلا متعرض مردم اصفهان نشوند و هیچ کس را
در ظلال امان جای دهند اصفهانیان چون این بشنودند جوق جوق رو بدرگاه میرزا پیر محمد آوردند
و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده چند روز در مرغزار شهر کندمان نشست
تا الاغان فربه شدند آنگاه کاشان و جرپادقان و سایر توابع اصفهان را که بواسطه وبا
تا انغایت درهم نوردیده بودند بیمن مقدم میرزا پیر محمد طاعون تسکین یافت و بار دیگر
اصفهان معمور گشت و ایالت آن مملکت تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفت و ضبط اموال
دیوان بخواجه مظفر الدین نطنزی رجوع شد و چون خاطر خطیر میرزا پیر محمد از امثال این
امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب شیراز شتافت

[illegible]

[illegible] چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه کندمان عنان بصوب
خراسان تافتند میرزا رستم اعتماد بر لطف خاقان خجسته شیم کرده بدار السلطنه
هراة خرامید باصناف عوارف و عواطف مفتخر و مباهی گردید و میرزا اسکندر
روزی چند در قریه اجمد که در میان طوس و طبس واقعست بسر برده چون زمانه خواست که
باقشای آن راز زبان بگشاید بیمشیی از بیراه روی بطرف بلخ و شبرغان نهاد و در
حدود آن ولایت جمعی بر او پیوستند و میرزا قیدو که حاکم بلخ بود بقصد وی نهضت نمود و میرزا
اسکندر تاب مقاومت نیاورده بکنار آب آمویه رفت و از آنجا بازخود افتاد و والی آن ولایت

واعیان فارس بسلطان معتصم پیوستند و بیکبار جمیع اصفهانیان دلیر گشته تا نزدیک قول میرزا
اسکندر راندند اما آخر نسیم نصرت بر علم اسکندری وزیده هواخواهان دودمان مظفری
روی بوادی فرار آوردند و اکثر کلانتران سپاه عراق و آذربایجان اسیر و دستگیر گشته
سلطان معتصم منهزم بکنار جوئی رسید و هم در کنار آب شعلهٔ حیاتش فرو نشاندند و باوجود
اینحال قاضی نظام الدین احمد ساعدی عصابهٔ عصیان بر پیشانی بسته ابواب اصفهان را
بر روی میرزا اسکندر نگشاد بنا بر آن خرابی بسیار در ظاهر آن بلده روی نمود و در آن اثنا
میرزا رستم بحدود شهر رسیده قاضی احمد با سائر سرداران دار الملک عراق آنجناب را
استقبال کرده بشهر در آوردند میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز گشت
و مقارن آنحال امرای او که بطرف یزد رفته بودند بمحاصره مشغول بودند آن بلده را فتح نمودند
و آنجناب امیر یوسف خلیل را بحکومت یزد فرستاده عرضه داشت نزد خاقان سعید
ارسال داشته اظهار اطاعت و انقیاد نمود و التماس کرد که از برادران هر کرا اصلاح داند
بدینجانب فرستند تا متحد و معاون یکدیگر باشیم و آنحضرت ایلچی را نوازش فرموده میرزا بایقرا
بن عمر شیخ را با طبل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه فرمود و بوی نوشت که ما
مضمون همایون رسید عندک با نجیک را ملاحظه فرموده برادر ترا که آثار نجابت و اقبال
از ناصیه جبینش لایح است بدانجانب فرستادیم لایق آنکه نسبت باو لوازم اخوت
و مودت بجا آوری تا عقد الفت انتظام و مهمات آنجانبی بر وفق مرام سمت التیام گیرد
والسلام [illegible] ابو یوسف [illegible]
[illegible] قرا یوسف بعد از استشهاد میرزا امیرانشاه و فرار میرزا
ابابکر بجانب کرمان تمامت ممالک آذربایجان را بتحت تصرف در آورده شعلهٔ عدل [illegible]
ظاهر کرده پسر خود پیربداغ را بهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان اکتسابا
تعلق بوی میداشت او را فرزند خوانده بر تخت پادشاهی نشانده و در جمیع قلمرو خود خطبه
و سکه بنامش موشح ساخت و فرمود که طغرای مناشیر و احکام را نویسند که پیربداغ خان
بهادر سوزی یرلیغی ابو النصر قرا یوسف بهادر سوزومز و هر گاه پیربداغ بمجلس بر آمدی

در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از ابیات در تیش آن بدکیش را تراشیده
در خاک مزار او را تازه کرده و کلاه دولت بر سرش نهاده و کار برام کیش گردانیده باین ابیات
آن حسن بدطبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاهزاده ازوی پرسید که برادرم را
چرا کشتی جواب داد که اگر او را بقتل آوردم ترا خود بر نیامد ازین سخن نایره غضب اسکندری
التهاب یافته بدست خویش چشم راست حسین را از حدقه بیرون آورده فرمود تا بضرب
چماق آن سر دفتر اهل شقاق را هلاک ساختند و سر پر شر او را باصفهان فرستادند و بدن
جیفه‌اش را بعد از دو سه روز در آتش انداختند [illegible] سلطان معتصم [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible]
[illegible] دران اوان که صاحبقران عالی گهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع را
از فارس بماوراء النهر کوچانید سلطان معتصم بجانب شام گریخت و در خلال احوال
مذکوره از آن ولایت باذربایجان شتافته ملازمت امیر قرا یوسف گشت
و بعد از چند روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید باتفاق امیر بسطام جهانگیر و دلالت
قاضی احمد ساعدی عازم اصفهان شد و میرزا عمر شیخ و امیر سعید برلاس و امیر جلبان
شاه که دران بلده بودند پس از تحقق این خبر باستقبال از شهر بیرون آمدند اما بی آنکه قدم
درمیدان نهند عنان بصوب یزد تافتند زیرا که داروغه آنجا دم از مخالفت میرزا اسکندر
میزد و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ مفارقت اختیار کرده در قصر زر کفیت بعرض میرزا اسکندر
رسید و التجا بآن جناب که عزیمت یزد داشت یورش اصفهان را اولی دانسته عنان بآن طرف
تافت و امیر صدیق و امیر کیومرث را از عقب میرزا عمر شیخ و اتباع او فرستاد و آن دو
لشکر در حدود یزد بیکدیگر رسیده دست بتیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمده
امیر جلبان شاه با ایشان پیوست دیگران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از وصول
میرزا رستم را الحال نزدیک بود تا از خاقان سعید رخصت طلبیده متوجه اصفهان گردد اما چون
میرزا اسکندر نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده
در موضع آتشگاه آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند و آتش حرب اشتعال یافته بعضی از اهل

دار السلام بغداد انعطاف داد و بعد از وصول بمقصد اویس را که گرفت آن بغداد را
بقتل رسانید و در زمستان امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده در اوایل بهار بنابر تعرض
امیر قرا عثمان بولایت آذربایجان و استقامت الوند ترخ که حاکم آنجا بود بدان جانب توجه
نموده پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قایم مقام ساخت سلطان احمد فرصت غنیمت
دانسته با سپاه انبوه و لشکر گردون شکوه در محرم سنه ثلث عشر و ثمانمایه از بغداد متوجه
تبریز گشت و شاه محمد بجوی گریخته سلطان احمد در غره ربیع الاول بتجمل و حشمتی هرچه تمامتر
بدار الملک تبریز در آمد و امیر قرا یوسف بعد از آنکه آذربایجان را بمصالحه مفتوح گردانید نایب خود
پیر محمد را آنجا والی ساخت و خبر وصول سلطانی رایت تبریز استماع نموده عنان مراجعت بصوب
تبریز انعطاف داد و چون سلطان خبر معاودت او را شنید مستعد حرب و پیکار گشت
روز جمعه ششم ربیع الآخر سنه مذکور بنواحی شنب غازان بین الجانبین مقابله و مقاتله صعب
روی نموده امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان احمد بطرف شهر گریخته ترکمانی نادانسته دو
ضرب بروی زد و از اسب بینداخت و جامه و اسلحه او را گرفته بگذاشت و سلطان
از حمام باغ درون رفته صبری کفشدوز را بشناخت فی الحال بجهت ستر آن گفت
ای سلطان عالمیان این چه حالتست سلطان گفت خاموش باش و سر مرا فاش مکن
که مردم درین شهر بسیاراند و جنبش شود بر در صومعه اسپ بیا و آنچه خواهم از ایشان بستانم
و تیمار رعایت نموده هرکه از بغداد در رسیم پلوک یعقوب تمام پسر سیود خالی تو مسلم دارم پیر کفشدوز
این سخن را قبول کرده بخانه رفت و بحال آنکه ابلیا عجوزه بود که از خویش فانی میگرفت و از امور مخفیه
خبردار بیچاره صورت واقعه ... در میان نهاد و گفت صلاح صحبت عجوزه آنکه زفانی دیدن کرد
چون از آنکار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و یعقوب مسافت بعید درمیانست و ازان
مرغی بما خواهد رسید و بهتر آنست که چون شب در آید اعتداد مردم سلطان جمع آیند که ترا
مجال ملاقات نماند و چنین صیدی از دام بیرون رود مصلحت آنست که در ساعت پیش
امیر قرا یوسف روی و صورت واقعه را باز نموده مژدگانی نیک بستانی پیر را سخن عجوزه
معقول افتاده پیش امیر قرا یوسف رفت و از سلطان نشان داد و قرا یوسف جمعی از

را یوسف دست او را گرفته بر تخت نشانید و خود در پای آن تخت زانوی ادب نشست
و چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید ایلچیان با تحفه و پیشکشات بدرگاه قرا یوسف
ارسال داشته مراسم تهنیت باقامت رسانیدند و میر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان
احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطان پیر براق را بفرزندی قبول نموده ما آن فرزند
عزیز را بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام لشکرکشی و دفع شر معاندان کمر اجتهاد بر میان
بستیم تا بر رای عالی واضح باشد سلطان ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهت پیر براق
اسباب پادشاهی ارسال داشت و چندگاهی میان سلطان احمد و قرا یوسف بنای اتحاد
مستحکم بوده بالاخره تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافته سبب مخالفت آن شد
که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله از بند سمرقند نجات یافته باذربایجان شتافت
و امیر قرا یوسف روزی چند او را منظور نظر عنایت گردانید و آخر الامر اجازه داد که پیش
برادر رود علاء الدوله بنابر آنکه خیال فضولی در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که قرا یوسف
در خوی بود به تبریز آمده طایفه از اهل شرارت را جمع آورده و امیر قرا یوسف این خبر شنیده
کس فرستاد تا حاجی کوچک رکابدار که از قبل وی حاکم تبریز بود علاء الدوله را گرفته در قلعه
عادل جوز مقید گردانید و چون این خبر بسلطان احمد رسید پیچ و تابی بروی غلبه او را مستحکم
ساخته قاصدان نزد قرا یوسف و پیر براق فرستاده پیغام داد که بواسطه ضعف مزاج
و شدت حرارت هوای بغداد بهار آینده در ییلاق همدان خواهیم گذرانید و از قید علاء الدوله
هیچ نگفت قرا یوسف از آن پیغام و عدم التفات در باب علاء الدوله متأثر شده
چندان توجه ایلچیان سلطان نکرد و در فصل بهار بییلاق الاتاق شتافته بضبط آن ولایت
اشتغال نموده تا حدود دارچین و عادل جوز رفت و از آن طرف سلطان احمد با علیه
دار و خدم تمام به ییلاق همدان شتافت و گماشتگان امیر بسطام جاکو که در آن ولایت بود
موسوم بمعصوم بود همدان را بلیده حکومت میمنه اطراف شهر را مضبوط ساخت و سلطان
مهروه روز آن قلعه را محاصره کرده کاری نساخت و چون بشنود که اویس نامی در بغداد
دعوی فرزندی او میکند و جمعی از اوباش گرد او در آمده اند لاجرم عنان عطف

در حدود ترکستان غله جمع آورده کمر تسخیر بلاد ماوراءالنهر بست و این اخبار در دارالسلطنهٔ
هراة شایع شده داعیه فتح سمرقند در ضمیر خاقان سعادتمند شیوع یافت
و پنجم ذی قعده سنه احدی عشر و ثمانمایه رایات آفتاب اشراق از مستقر سلطنت و جهانبانی
بجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان نیز لشکر ماوراءالنهر را از سمرقند بیرون آورده
در نواحی کش منزل گزید و آنجا خبر یافت که امیر خدایداد دیگر باره آب خجند رسیده بنابران امیر الله داد
و ارغونشاه را با سه هزار سوار نامزد آن طرف نمود و هر دو لشکر در حدود ورق سپاهی یکدیگر
دیده چند روز در برابر هم نشستند و امراء ایلغار از خلیل سلطان کومک طلبیده شاهزادهٔ
جلادت شعار با چهار هزار سوار بدان جانب روان شد و از سمرقند گذشته بقریهٔ شیراز فرود آمد
خدایداد از قرب وصول شاهزاده آگاه گشته شبی با هندیاد و بجانب شیراز روان شده روز
دیگر نماز پیشین بمیرزا خلیل رسیده آتش حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته
خلیل سلطان پناه بقلعهٔ ویرانهٔ شیراز برده خدایداد فی الحال حصار را گرفته بر شاهزاده مستولی شد
و نشانها نوشته او را معین نمود که مهر کند و بهر جا میخواست میفرستاد تا تمامی بلاد ماوراءالنهر
در تصرفش در آمد و گرفتاری خلیل سلطان در سیوم ذی قعده سنهٔ مذکوره روی نمود
و خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنود و در بیستم ماه مذکور اعلام منصور بدان جانب
نهضت نمود و در ششم ذی حجه کنار آب معسکر ظفر مآب گشته امیر شیخ نور الدین که
در سمرقند بود دولتخواهی حضرت پادشاه نموده از آنجا بیرون شتافت خدایداد از عقب او ایلغار
کرده مردمش را متفرق گردانید و موکب شاهی بفیروزی و خرمی از آب جیحون گذشته
میرزا میرک احمد و میرزا سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت مبادرت
نمودند و بعاطفت خسروانه سرافراز گشتند و چون هوای خزار از غبار موکب ظفر شعار
عنبر آثار گشت این خبر شیوع یافت که خدایداد بجانب مغولستان گریخته و خلیل سلطان را
مقید همراه برده و در بیستم ذی حجه سمرقند از یمن نزول خاقان سعادتمند فردوس
مانند گشت و میرزا احمد جهانگیر دارباب عمائم اصاغر و اعاظم شرف بساطبوس دریافته
بنوازش و التفات پادشاهانه سر افتخار از مباهات باوج سموات رسانیدند

معتمدان خود ارسال داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفته قبای کهنه در برش کرده
و طاقیه پاره بر سرش نهاده به بارگاه آوردند میرزا یوسف به تعظیم جناب سلطانی
برخواست و او را به پهلوی خود نشانده سخنان درشت آغاز نهاد و بر بعضی بنیان عهد و پیمان
سست او را ملامت نمود آنگاه پادشاهی را که سر گردون گردان فرود نمی آورد
از پهلوی خویش به صف نعال فرستاده و از روی هزل پا بوسه او را فرمود تا بخط خویش
در باب تفویض ایالت آذربایجان به میرزا بوداق خان نشانی با آب زر نوشت و منشوری
دیگر قلمی کرد که حکومت بغداد تعلق به شاه محمد میرزا دارد شاه محمد از آن مجلس روی به دار السلام
نهاد و میرزا یوسف میخواست که بجان سلطان احمد تعرض نرساند اما امرای بغداد
در باب انهدام قصر حیات جناب سلطانی مبالغه کردند و بالاخره قرا یوسف نیز بالهام
اهرمن اسنان شده به قتلش سلطان احمد با پسرش شیخ علی و خواجه جعفر تبریزی و جمعی دیگر
از سالکان طریق خونریزی او را بجهة هلاک ساختند و در باب برادرش سلطان حسین
که به تهمت عذر ابو کشته شده بود و دفن کرده و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در معرکه
اسیر شده بودند مقلا و کور کرده قلعه عادل جواد رفتند و در تلک گذرانیده شربت
چشیدند که چون خبر شهادت سلطان احمد در هرات سمیع یافت شاهرخ
میرزا خواجه عبد القادر کوینده را که سرآمد اهل مجلس سلطان بود مخاطب
ساخته گفت برای دوست خود چه گفته این رباعی در سلک نظم کشیده بعرض رسانید
عبد القادر نظم ... در ... و سپهر نیست و دست بسته کان عهد سپهر
سر را پرکان تاریخ وفات گشت قصد تبریز اما شاه محمد میرزا یوسف چون بعضی
از اولاد صغار سلطان احمد در شهر متحصن گشتند و آغاز محاصره کرده بعد از یک سال و نیم
محصوران در کشتی نشسته بگریختند و شاه محمد دار السلام را گرفته بمقام عراق عرب
مستولی گشت خطبه و سکه بنام خود کرده دیگر ... ...
... ... در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا اجیل روی
بسر حد زوال نهاد و حیات الجناب و ندایر ... مخالفت اتفاق افتاد و ... ...

که در انحصار بود ملحق شد و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسیده امیر شاهملک را با جمعی از سرداران روانه ساخت و بنفس نفیس رایت نصرت آیت بطرف سمرقند برافراخت و امیر شاهملک قلعه را محاصره نموده خلیل سلطان پیغام داد که راه مراجعت بگشا تا لشکرها از حصار بیرون آمده ملازمت شاهرخ میرزا روم امیر شاهملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی اعلی شد و درین اثنا چنان بوضوح پیوست که امیر شیخ نورالدین خیال عصیان دارد بنابران خاقان عالیشان مولانا قطب الدین قرومی و امیر توکل قرقره پیش او فرستاد تا استفسار نمایند که بچه سبب از ملازمت بپیچید و مشار الیهما با وی ملاقات نموده این جواب شنودند که التفات خاقانی درباره من بسیار است و از تقصیری که تا غایت از من صدور یافته انفعال دارم ملتمس آنکه حالا مرا تکلیف خدمت نفرمایند تا هرگاه رایات ظفر پناه از ماوراء النهر معاودت نماید باستان اقبال آشیان شتابم و مقارن آنحال خلیل سلطان از آن قلعه پایان آمده با میر شیخ نورالدین پیوست و مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن امیر شیخ نورالدین را بعرض رسانیدند و خاقان بعد از استماع این کلمات عنان عزیمت بدانجانب معطوف ساخت و در آقسولات نوکر قدیم خلیل سلطان یحیی کا نام آمده درباب اخلاص و نیازمندی شاهزاده کلمات چند معروض داشت مشمول الطاف بیکران مراجعت نمود و خلیل سلطان باز یحیی کا را فرستاد که با خاقان سعید عهد و پیمان درمیان آورده و هرکس را از نوئینیان صلاح دانند بفرستند تا بخدمت شتابم خاقان سعید در حضور قسم یاد کرد که مدة الحیات قصد جان فرزند خلیل سلطان نکنم و او را معزز و محترم گردانم امیر شاهملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیک کوکلتاش را مصحوب یحیی کا روانه ساخت تا شاهزاده را بپایه سریر اعلی آورند و چون امرا نزدیک اترار رسیدند که معسکر خلیل سلطان و شیخ نورالدین بود امیر شاهملک درکنار آب توقف کرده امیر حسن صوفی و امیر علیکه بانزار رشتافتند و میرزا خلیل سلطانرا بعنایت خسروانه امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر ظفرمآب مراجعت نمودند و در موضع اورق شاهزاده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته حریف مجلس انس و جلیس بساط قرب شد آنگاه خاقان جمجاه عنان گران بصوب ایران انعطاف داده ایالت

و درین اثنا ولد بیان ترخان بموجب فرمان نزد امیر خدایداد رفت و او را نصیحت کرده
بعز ملازمت رسانند خدایداد جواب داد که مرا درست شده که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت
و رعایت نیست اما ظاهرا امیر شیخ نور الدین افسا کرده مانع خواهد بود اگر آنحضرت[7] کما من صمیم القلب
القلب کمر اخلاص بر میان بسته ام باید که او را مقید بدین جانب فرستد خاقان سعید
از استماع این جواب دور از صواب بر آشفته در محرم سنه اثنی عشر و ثمانمائه قرین دولت
و اقبال بجانب مغولستان در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی
ترخان را برسم منقلای از پیش روان ساخت و درین اثنا صورتی بدیع که در خیال هیچکس جلوه
نکرده بود روی نمود کیفیت واقعه آنکه خدایداد حسینی از محمد خان پادشاه مغولستان مدد طلب
کرده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت نامزد فرموده چون خدایداد از قرب وصول
شمع جهان خبر یافت با صدارت چراغ امید و ادرکشته باستقبال اشتافت و بعد از آنکه
بین الجانبین ملاقات واقع شد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نموده گفت
خدایداد مردی حق ناشناس بیوفاست زیرا که با وجود چندان عواطف و اشفاق که از امیر تیمور
گورکان درباره او بوقوع انجامیده طریق کفران نعمت مسلوک داشته با اولاد وی نیز
این نوع سلوک میکند آنگاه خاطر بر قتل او قرار داده بشعله تیغ تیز خرمن حیاتش را
بسوخت و سر بی تنش را از بدن جدا کرده نزد امیر شاه ملک فرستاد و مشار الیه با سائر امرای
منقلای مراجعت نموده سر خدایداد و پسر بزرگش الله داد را که در شاهرخیه بسر میبرد باردوی
همایون رسانیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافتند بعد از آن امیر شیخ نور الدین عرضه داشت
[فرستا]د که مغولان بترکستان درآمده خرابی میکنند اگر حکم همایون نفاذ یابد بدانجا شتافته دفع شر
ایشان را اجتهاد همت گردانم خاقان سعید اجازت داده مقرر فرمود و بمعاودت عنان
[ر]جعت تافت و در خلال این احوال میرزا امیرک احمد بن عمر شیخ را منظور نظر اشفاق گردانیده
[بایا]لت ولایت اوزجند فرستاد [illegible]
[illegible] خلیل سلطان بعد از قتل امیر
[illegible] را با خود متفق ساخته بطرف آلان قلعه رفت و با امیر عبد الخالق ولد خدایداد

اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا میرک و امیر شاهملک نیز بار دوی اعلی پیوستند
و امیر شیخ نور الدین بعد از جمعیت لشکر بمحاربه در حوالی رباط آب بایم دربرابر خاقان گردون
احتشام صف آرای گشت و در اثنای آن نهضت با میر فیروز بکان مشتبه کارش آخر ساخت
انگاه دلاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و خنجر برده آغاز کر و فر نمودند بعنایت مالک الملک
اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان وزید و شیخ نور الدین پای در وادی فرار نهاده
این فتح در دار السلطنه سمرقند بال اقبال بگشاد و خاقان سعید الطائفه را که در ضبط شهر
غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم و عواطف گردانید و امیر شاهملک را
با لشکر جرار از عقب شیخ نور الدین فرستاد و بنفس نفیس عازم مستقر جاه و جلال شد
در اواخر ربیع الاول بدار السلطنه هراة نزول اجلال فرمود و درین سال مدرسه و
خانقاهی را که در بلده فاخره هراة محاذی قلعه اختیار الدین مرتفعست بنا کرد و در اندک زمانی
در غایت تکلف و زیبایی عمارت باتمام رسید و بعد از آن باغ سفید را که در میان مشرق
و شمال هراة است طرح انداخت و در اوائل سنه اربع عشر و ثمانمایه میرزا عمر شیخ از عراق
رسیده مهم مملکت سارشاهزاده کان انتظام یافت و بعد از آن از جانب ماوراء النهر
خبر رسید که امیر شاهملک از ترکستان با لشکر بسمرقند مراجعت نموده لاکن کره
دیگر جهت دفع شیخ نور الدین متوجه ترکستان گرده و معلوم نیست که حال بکجا خواهد رسید بنا بر آن
مقدمه خاقان خجسته صفات دغدغه بخاطر راه داده بجانب ماوراء النهر
روانه شد و پس از قطع مفاوز و مسالک بیست و یکم جمادی الاول سنه مذکوره از آمویه
عبور نموده عنان کیهان نورد بموضع قشقا بازگشت و دران مقام میرزا الغ بیگ و اشراف
و اعیان سمرقند بشرف بساط بوس دریافته بنوازش و عواطف سرافراز گشتند و منزل
کان کان معسکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز امیر شاهملک از ترکستان بعد از قتل
شیخ نور الدین بماوراء النهر رسید و کیفیت واقعه مذکوره چنان بود که در کرت اخری که امیر شاهملک
بترکستان رفته نزدیک بقلعه صوران که در آن زمان موضع تحصن امیر شیخ نور الدین بود رسید
امیر مشار الیه مضطرب گشته ببعضی از امرا پیغام داد که نوعی سازید که میان من و امیر شاهملک

مملکت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیک کورکان تفویض فرمود و امیر شاهملک
را بخدمتش باز داشت و ولایت حصار شادمان را بمیرزا محمد جهانگیر و میرزا احمد سلطان داد و
میرزا [illegible] را بحکومت کابل و غزنین و قندهار فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت
سرعت نموده بتاریخ بیست و نهم شعبان سنه اثنی عشر و ثمانمائه کامیاب و کامران بمستقر
دولت و اقبال رسید و بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را ترتیب
داشته امیر حمزه توتوتو و بیک پولاد و خضر آسای و صدر حسین و خواجگی را با قرب ده هزار
سوار از لشکر جرار ملازم شاهزاده گردانید و فرمود که بعراق عجم رفته از ممالکی که
بمیرزا امیرانشاه و میرزا عمر میداشته آنچه تواند در حیز تسخیر کشد و میرزا خلیل اطاعت
فرمان نموده بتاریخ هفتم ذی قعده سنه مذکوره بدانجانب نهضت نمود
[illegible] چون حضرت
خاقان سعید مملکت سمرقند را بمیرزا الغ بیک ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاهملک را
در خدمت شاهزاده گذاشته بنفس نفیس بصوب هراة مراجعت فرمود امیر شیخ نور الدین
از غایت خشم و کین لشکر ترکستان را درهم کشیده متوجه سمرقند گردید و امیر شاهملک از شهر
بیرون رفته بمقابله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خودرا در کوه الغراق که در میان کش
و سمرقند است محکم کرد و امیر وفادار بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار شد و مقید گردید و جناب
امارت مآبی بخیال درآمدن شهر روز جمعه بیستم ذی حجه سنه اثنی عشر و ثمانمائه بدروازه شیخ زاده
شتافت و چون اکابر سمرقند خواجه عصام الدین و خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین
و اولاد شیخ زاده ساغرجی آن بلده را مضبوط ساخته بودند و دل بر محاصره نهاده شیخ نور الدین
بقدم یاس و حرمان مراجعت نمود و بترمذ رفته حاکم حصار میرزا محمد جهانگیر را بدمدمه و افسون
با خود متفق گردانید و امیر وفادار را بقتل رسانیدند و حضرت خاقان سعید میرزا بایسنغر را
بحکومت هراة باز داشت و در چهارم محرم سنه ثلث عشر و ثمانمائه بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود
و بعد از طی منازل و مراحل بگذر کلف رسید و میرزا الغ بیک کورکان که در انتظام انتظار
وصول موکب همایون میکشید بسعادت دستبوس مشرف گردید و در روز جمعه هفدهم صفر

هرقداق چون دید که کومک رسید بر حسب و یکطرفه پیش شمشیر سپاه امیر شیخ نور الدین را بر خاک
ذلت انداخت و اینچنین امری بدیع بظهور ... مطالب خاقان سعید روی نمود و امیر شاه ملک
هرقداق را نوازش بسیار نموده انعامات فراوان ... فرمود و باستکام و مقضی المرام
بازگشته بشرف ملازمت خاقان و افسر مکرمت استسعاد یافت و پرتو عنایت
والتفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت
... چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از مهم نور الدین و انتظام مهام ترکستان
و ما وراء النهر فارغ شد امیر شاه ملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بمستقر
سریر سلطنت روز افزون آورد و بعد از وصول ببلده فاخره هراة مهد علیا تومان آغا که
بعد از فوت صاحبقران مغفور بحباله نکاح امیر شیخ نور الدین درآمده بود بدار السلطنه رسید
و خاقان سعید شرائط اعزاز و احترام بجای آورده قصبه کوسویه را سیورغال او گردانید
و آثار خیرات آن بانوی عظمی تا غایت در قصبه مذکوره باقیست و در نهم ذی قعده سنه
اربع عشر و ثمانمایه خاقان سعادتمند احرام طواف آستان ملائک آشیان
شهید خاک خراسان امام طیب طاهر علی موسی بن جعفر محمد باقر بسته بقدم نیاز
و اخلاص بآن عتبه کعبه مرتبه شتافت و سادات عظام و نقبای کرام و سائر مجاوران
آن سده سدره مقام را باصناف الطاف و احسان خوشدل و مسرور گردانیده بجانب
هراة بازگشت و در روز جمعه عاشر محرم سنه خمس عشر و ثمانمایه همای چتر همایون فال سایه
وصول بر باغ زاغان انداخت و مقارن اینحال ایلچیان خان ختای دانمیکب خان رسیده
مکتوب آن پادشاه عالیجاه را که بالسنه مختلفه نوشته بودند و همه مشتمل بود بر ارسال
سلام و تحیه و ستایش و محمدت و ستایش میرزا خلیل سلطان بعرض رسانیدند حضرت
خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاهزادگان
و امرای عالیشان ایشان را طوی دهند و در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که
سابقا با میرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود از بیم حسام خون آشام عساکر خاقان عالیمقام
رایت فرار افراخته اعتماد بر کرم آنحضرت کرده بدرگاه معلی پناه شتافت و زبان بعجز و انکسار

صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیر شاه ملک سخن گفتند مقرر شد که ایشان دو
امیر بواسطه بیکدیگر گفت و شنید نمایند روز دیگر نزدیک قلعه صوران با هم ملاقات نموده
امیر شاه ملک هرچند امیر شیخ نور الدین را نصیحت کرد بجایی نرسید و مواد نزاع استیلا یافت
بالآخره امیر شاه ملک مراجعت نموده بشیخ نور الدین گفت از برای ما شامیانه و مقداری
طعام بفرست تا لحظه درین نواحی بیاساییم و از قلعه در سر تیر رفته توقف کرد امیر شیخ
نور الدین همچنان سواره بر در حصار ایستاده بود و امیر شاه ملک امیر موسیکا و امیر دولتیار را
گفت یکبار دیگر پیش آن بیدولت روید و او را نصیحت کنید که اگر خود نزد حضرت خاقانی
نمی آید باری کسی از برادران و فرزندان خود با ما فرستد تا بدان بهانه مراجعت نماییم
و امرا نزد امیر شیخ نور الدین رفته آغاز قیل و قال کردند در اثنای حال امیر شاه ملک بهر قداق را
که دوست قدیم امیر شیخ نور الدین بود از پیش نموده گفت اگر تو امروز قدم جلادت
پیش نهاده آنچه تعلیم نماییم بتقدیم رسانی امید هست که چهره فتح و فیروزی از پرده غیب
جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صفحات روزگار باقی ماند بهر قداق جواب داد
که هرچه اشارت است بعون الله تعالی و عنایت ربانی بجای آورم امیر شاه ملک گفت صلاح
در آنست که چون امرا نزد امیر شیخ نور الدین باز گردند تو نزدیک وی روی
که چون تو ابتدا پیش او رسیده در سخن کشد با یکدیگر در آویخته او را از اسب بپایان کشی تا
ما خود را بتو رسانیم و با تمام مهام آن نا تمام بپردازیم بهر قداق این اشارت را بطیب نفس
قبول کرده و بعد از مراجعت امرا او نیز بطرف شیخ نور الدین رفت تدبیر موافق تقدیر افتاده
جناب الله تعالی باز آورده که بهر قداق پیشتر آی بهر قداق پیاده شده و چند تن
را از نزد شیخ نور الدین از بالای اسب بهم کشیدند و او را بغل کشید چنانچه دستهای بهر قداق
بر پشت او رسید و بهر زوری که داشت او را از اسب فرو کشیده بزیر انداخت و زانو
بر سینه او نهاده شمشیر از غلاف بیرون آورد نوکران شیخ نور الدین که بر در قلعه ایستاده
بودند بر سر بهر قداق تاختند یکی شمشیری بر پشتش انداخت بهر قداق تیغی با ب... ساعد
و امیر شاه ملک اتکال نشانده تازیانه بر اسب زده و با جمعی مردم کاری بدان جانب شتافته

بیرون فرستادند و در آن اثنا نوکران الیاس خواجه بطبرسی از اطراف الخطه تاخته و
از مردم کشتند و جمعی را اسیر کردند از نتیجه اهل خوارزم خاطر بر جنگ و رزم قرار داده
خواجه و عوام از شهر بیرون آمدند دیگر روز تا شب جنگهای مردانه کردند و شب نقارهای شادیانه
زدند و آوازه در انداختند که امیر ایدکو آمد بنابراین بعضی از امرا احمال و اثقال را گذاشته سر خویش
گرفتند و حضرت شاهرخی از استماع این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید
ترخان و امیر شاه ملک را بتسخیر آن ولایت ارسال داشت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول
نمودند سپاه ایدکو بنابر ظلمی که بر رعایا کرده بود از اعیان و اشراف آنجا متوهم شده بگریخت و سادات
و علما و اکابر امیر شاه ملک را استقبال نموده مقالید شهر تسلیم نمودند و آن جناب بخوارزم در آمده
چند روز جهة ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت توقف کرد
و بعد از فراغ از آن مهم روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و مهمات آن ولایت خاقان سعید
ایالت خوارزم و توابع را بآن امیر عدالت انتما تفویض نمود و تا آخر ایام حیات شاهرخی آن مملکت
در تصرف او و پسرش ابراهیم سلطان بود [illegible]
[illegible] او که میرزا اسکندر از ضبط امور
[illegible]
فارس فراغت یافت فروغ همت بلند همتش بر اندیشه تسخیر ولایت عراق
عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بوزنه
رفته قلعه آنرا مضبوط گردانیده و میرزا رستم بطاهر الحصار شتافته بمحاصره مشغول شد
و میرزا اسکندر را ازین معنی خبر یافته امیر توکل و امیر یوسف خلیل را با طائفه از لشکریان
بمدد محصوران روان فرمود و میرزا رستم توجه شیراز پیش نهاد داشته عنان باستقبال ایشان
تافت آن جماعت تاب نیاورده پناه بقلعه و سنجر بردند درین اثنا میرزا بایقرا که عازم شیراز
بود بعراق رسیده و میرزا رستم او را با خود متفق گردانیده و مهر ... در باب اتفاق یکدیگر در
گرد و سنجر نشستند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصر زرد رسیده و میرزا رستم
عنان بجانب اصفهان انعطاف داده میرزا اسکندر در عقب او نهضت نمود و در سه
فرسخی شهر تلاقی آن دو بادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از ستیز و آویز میرزا رستم

وتمهید قواعد اعتذار و استغفار کشاده قبول باج و خراج نموده پادشاه پوزش پذیر
بنظر عنایت و التفات در وی نگریسته ایالت ولایت سیستان بدستور سابق
بوی تفویض نمود و مهمات ایلچیان خراسان را بکفایت اقتران داده شیخ محمد را مصحوب
ایشان بدان صوب فرستاد و [illegible]
[illegible]
[illegible] از مطلع السعدین پرتو این حکایت برین روایت بر صفحات
این اوراق میتابد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم با میر موسکا
تعلق داشت در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمایه امیر ایدکو که امیر الامرای پادشاه دشت قبچاق
شادیبک خان بود لوای توجه تسخیر آن مملکت بر افراخت امیر موسیکا بماوراء النهر گریخته
امیر ایدکو بر الیاس امیر انکا را آنجا حاکم ساخت و بطرف دشت قبچاق بازگشت و در
شهور سنه احدی عشر و ثمانمایه که شادیبک خان فوت شده سلطنت دیار ازبک به پولاد خان
رسید امیر ایدکو انکا را طلبیده دیگری بجایش فرستاد و پولاد خان در سنه ثلث عشر
و ثمانمایه بعالم آخرت خرامیده تیمور خان فرمانفرمای دشت قبچاق شد و قصد ایدکو کرده
او بخوارزم گریخت و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمایه تیمور خان امیر غازان و جمعی دیگر از امرا
عالیشان را بتسخیر خوارزم مامور ساخت و ایشان بحوالی شهر آمده امیر ایدکو را محاصره
نمودند و بعد از سه ماه که در گرد خوارزم نشسته خبر متواتر شد که جلال الدین پسر تقتمش تیمور خانرا
شکست داده بر تخت سلطنت متمکن بنشست و مقارن آن اخبار تیمور خان پریشان روزگار
یادکنه بغازان پیوست و غازان او کنه را مشغول شراب داشته یکی از نوکران خود را که جانخواجه
نام داشت فرمود که تیمور خان را بقتل آورد و جلال الدین از استماع این خبر از غازان منت
پذیر شده نشان فرستاد که غازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای خوارزم از فرموده
او تجاوز جایز ندارند و غازان باید که صلح کرده متوجه دشت قبچاق گردد بنابران غازان با امیر ایدکو
صلح کرده مراجعت نمود و در سنه خمس عشر و ثمانمایه خاقان سعید امیر علی کوکلتاش و امیر الیاس
خواجه را امیر موسیکا را بفتح خوارزم نامزد فرمود و در آن زمان پسر ایدکو مبارکشاه نام پادشاه
اندیار بود چون امرا نزدیک بخوارزم رسیدند سخن صلح در میان افتاده خوارزم میان سادری

در حیز تسخیر کشیده اصفهان را دار الملک گردانید و در بین اثنا میرزا خلیل در ممالک ری دو سه
روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم رجب سنه مذکوره رخت بقا بباد
داد و چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید محزون و متألم شد و هنوز جراحت آن
مصیبت التیام نیافته بود که والده میرزا خلیل سلطان خانزاده در مشهد مقدسه رضویه
علی راقدها تحف السلام والتحیه بریاض قدس انتقال فرموده در روضه بهشت آسا
مدفون گشت [illegible] رایات [illegible] بطرف ممالک آذربایجان
[illegible] رسید [illegible] میرزا اسکندر در آن زمان که خسرو مغفرت پناه معز
الدین میرزا میرانشاه در جنگ امیر قرا یوسف بسعادت شهادت رسید حضرت
خاقان سعید پیوسته نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر صفحه دل منقش و مرتسم میگردانید
اما از حدوث واقعه متنوعه [illegible] بفعل نمی آمد و در شهور سنه ست عشر
و ثمانمایه که خاطر خطیر از مهم ولایت ماوراء النهر و قضایای آن فارغ گردید و خبر استیلای قرا
یوسف بآذربایجان و عراق عرب و توابع و لواحق آن [illegible] مسامع جلال [illegible] سعید عزم توجه
بآنجانب تصمیم یافته تواچیان بهرام صولت جهت اجتماع لشکرهای ممالک محروسه
باطراف و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهی [illegible] تیغ
زن و نیزه گذار مجتمع گشته با نجاح اعلام نصرت فرجام بتاریخ هژدهم [illegible] دار السلطنه
هراة بطرف مازندران نهضت فرمود و چون [illegible] خراسان [illegible] انداخت
بمیرزا اسکندر نامه [illegible] وقوع فتنه
قرا یوسف ترکمان متوجه [illegible] طریق اتحاد و یکانگی را
مسلوک داشته [illegible] عراق [illegible] ابو سعید
جهة رسانیدن آن [illegible] بجانب اصفهان [illegible] آمده موکب همایون در [illegible] رستان
قشلاق نمود و حکام [illegible] و گیلان بشرف ملازمت [illegible] انعام
و احسان رخصت معاودت فرمود و چون ابو سعید باصفهان رسید مکتوب خاقان
سعید را بمیرزا اسکندر رسانید جانب اسکندری گمان برد که آنحضرت قصد ممالک او دارد

روی بتبریز آورد و میرزا اسکندر در موضع افتشگاه خیمهٔ اقامت برافراشت و میرزا رستم
قاصدی نزد میرزا خلیل سلطان که دران اوان بری آمده بود فرستاده استمداد نمود و آنجناب
متوجه صفهان شده هرچند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاده ازوی التماس کرد که با برادر
مصالحه نماید بجائی نرسید لاجرم ازوی نومید گشته ناگهان باصفهان درآمد و در آن اوقات
میان اصفهانیان و شیرازیان محاربهٔ قوی روی نموده در اصفهان قحط و غلا درجهٔ قصوی یافته
میرزا رستم شهر را بگذاشت و علم عزیمت بجانب اردوی امیر قرا یوسف برافراشت
و خلیل سلطان چند روزی بعد از میرزا رستم محصور بود و دران اثنا طایفهٔ از کرد و نتول بی اجازت
میرزا اسکندر بصوب شیراز در اهتزاز آمدند و جانب اسکندری نیز ترک محاصره داده
بدار الملک خویش بازگشت و در اصفهان بلای جوع و مخمصه بمرتبهٔ رسید که میرزا خلیل
نیز از محافظت آن شهر عاجز آمده بری مراجعت فرمود اما میرزا رستم چون بنواحی تبریز
منزل گزید امیر قرا یوسف قریب ده فرسنگ آنجناب را استقبال کرد و طویهای پادشاهانه
و آنچه مراسم مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانید میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق
گذرانید و آن دو پادشاه در خلوت بهم صحبت داشته در باب تنظیم امور ملک و مال
سخنان درمیان آوردند و خاطر قرا یوسف مایل بران بود که یکی از ولایت آذربایجان را
سیورغال میرزا رستم گرداند تا از ان ممر یراق بهم رسانیده فتح شام را پیش نهاد همت سازد
اما میرزا رستم این را قبول نفرمود و بر توجه اصفهان اصرار نمود بنابران قرا یوسف
اشاره کرد تا فوجی از سپاه ترکمان در ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آنجناب در
حرکت آمده در اثنای راه ترکمانان بازگشتند و میرزا رستم با خواص خویش بجریده باصفهان شتافته
خواجه احمد صاعدی موکب همایون را استقبال نموده مدتی بفراغ بال بگذرانید چون خواجه احمد
بخلاف رای صواب نمایش مهمات آنجانب را فیصل میداد معروض تیغ سیاست گشت
و از ان جهت اعیان اصفهان نقش محبت میرزا رستم را از لوح محو کرده آنجناب مصلحت در توقف
ندیده بمرافقت میرزا بایقرا عازم خراسان گردید و در اواخر سنه اربع و ثمانمایه بسعادت
دستبوس خاقان سعید رسید و بعد از رفتن او میرزا اسکندر تمامی مملکت فارس و عراق عجم را

بوضوح پیوست امیر حسین صوفی ترخان و سید علی و دولتخواجه ایناق و امیر جهانشاه را با ده هزار
سوار بنصرة نصر الله و رعایای ساوه مامور گردانید اما اسکندری چون از توجه لشکر وقوف
یافتند با یکدیگر مشورت نموده دفتر عهد و پیمان میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهاده بعد م اخلاص
و دولتخواهی با امرای ایلغار خاقان عالیمقدار پیوستند و باتفاق متوجه اردوی همایون گشته در
نواحی قلعه شهریار بیان قوچی و عبد الله پروانچی و سعد الله بشرف بساطبوس شهریار
نامدار مشرف شدند و موکب همایون بساوه شتافته در انتقام امیر حسین صوفی و امیر سید
علی و سایر امرای میرزا اسکندر را بملازمت خاقان فریدون فر رسانیدند و آنحضرت
درباره آن زمره اصناف الطاف و مراحم مبذول داشت و در فضای دلگشای ساوه هوای شکار
فرموده لوای جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت [illegible]
[illegible] از [illegible] نمود چون خاقان سعید در
ولایت ساوه از امر شکار باز پرداخت شنقار همت عالی نهمت در هوای صید ملک پرواز
داده یورش اصفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باغ رستم که در دو فرسخی
آن بلده است از یمن مقدم آن پادشاه عالم رشک افزای گلستان ارم گردید و
شیخ محمد قرابت امیر عباس و شیخ علی قزاق با قرب سیصد سوار از میرزا اسکندر گریخته
در آن منزل بسعادت بساطبوس استسعاد یافتند و بعضی از احشام و صحرانشینان
الحدود نیز باردوی کیهان پوی شتافته در سلک بندگان آستان شاهرخی منتظم
شدند و میرزا اسکندر از مشاهده این صورت در لجه اندیشه افتاده با امرا و ارکان دولت طریق
مشورت مسلوک داشت و خاطر صغار و کبار با فروختن نائره جنگ و پیکار قرار یافته
با لشکری چون فیض سحاب بیحساب و مانند اقطار امطار بی شمار از اندرون اصفهان بمیدان
مردان خرامیده و فرمان واجب الاذعان خاقان گیتی ستان بمقابله و مقاتله صادر گشته
لشکر بحر جوش و رعد خروش روی باصفهان آوردند و بعد از تسویه صفوف و پیش از
استعمال سیوف میرزا اسکندر شوکت لشکر خاقان عالی گهر را بعین الیقین مشاهده نموده
دانست که تاب مقاومت آنحضرت از حیز قوت و قدرت او بیرونست باتفاق سرداران

در رفتن آذربایجان را جهة مصلحت وقت بر زبان می آورد بنابران از مضمون کلمهٔ ان بعض الظن
غافل شده ابوسعید را جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه کردانیده اجازت
مراجعت داد ابوسعید در قشلاق مازندران ملازم میرزا اسکندر بپایهٔ سریر خاقان عالیشان
رسانیده آنچه جواب یافته بود عرضه داشت نمود آنحضرت بر آن سخنان چندان التفات نکرد
و فرمود که اگر فرزندم اسکندر خود به یورش آذربایجان نتواند آمد لشکر بفرستد و نوکر او را
رخصت انصراف ارزانی داشت اما میرزا اسکندر بعد از معاودت نوکر خلاف پادشاه
ستوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاهرخی را در قلم و خود از خطبه و سکه
بینداخت و بنام خود سکه زد و نشانها مصحوب ایلچیان باطراف و جوانب ولایت
قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه کردانید و حکام آنجا و امرا را بانقیاد دعوت کرد و
طغرای احکام او باین عبارت بود که القائم بامر الله الجلیل ولی امیر المومنین السلطان
اسکندر من امره المطاع و حاکم سیستان ملک قطب الدین ایلچی میرزا اسکندر را که
کافی الاسلام نام داشت معتقد ساخته مکتوبی که باو نوشته بود و میرزا سیورغتمش که در هرات
نائب پدر بزرگوار خود بود فرستاد و میرزا سیورغتمش آن تحفه را باردوی همایون ارسال داشت
لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوست و حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان را فسخ نموده
در اوائل بهار میرزا بایسنغر را بجهة نیابت بدار السلطنه هرات روان کرده بنفس نفیس در
چهاردهم محرم سنه سبع عشر و ثمانمائه متوجه مملکت ری آورد و چون خوار ری معسکر ظفر اثر گشت
جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه آمده بعرض نواب کامیاب
رسانیدند که میرزا اسکندر فوجی از امرا و لشکر را بتسخیر کاشان و ساوه و قم نموده و واقعه
آنکه در آن اوان که موکب نصرت نشان در قشلاق مازندران اقامت داشت نصر الله ساوه
قاصدی بدرگاه عالم پناه فرستاده التماس داروغگی نموده و این التماس عز قبول یافته
یکی از ملازمان آستان شاهرخی بساوه رفته و این خبر بعرض میرزا اسکندر رسیده
امیر یوسف خلیل و سلطان شاه برلاس و بیان قوچی و عبدالله پروانچی و عبدالله را
نامزد فتح ساوه کرد و چون کیفیت توجه آن مردم از اخبار نوکران میرزا اسکندر معلوم شد خاقان والا گهر

همایون گشته نکبا نکبت بر پرچم علم میرزا اسکندر وزیده منهزم گردید و میرزا اسکندر با جمعی از خواص
واعیان بقلعهٔ اصفهان درآمد و چون نصرة لشکر فیروزی اثر بود و بنیاد بر دیوارهای شهر نهادند
و بعد از فرار ترک رومی روز بجانب دیار مغرب مشعلها برافروخته روی بتفصیل آوردند و دران
اثنا امیر عبد الصمد از شهر گریخته ملازمت خاقان سعید رسید و از آنجهة میرزا اسکندر عنان
تمالک و تماسک از دست داده روی بوادی فرار نهاد علی الصباح که نقود شهرستان آسمان
بمجرد وصول موکب آفتاب تابان بغارت و تاراج رفت عساکر نصرت مآثر در اصفهان ریخته
آغاز نهب و تالان کردند و چندان زر و جوهر و حلی و حلل و نفایس اقمشه و غرایب امتعه بدست ایشان
افتاد که ابواب نیاز بر خاطرها فرو بست و شاهرخ میرزا فوجی از لشکر ظفر اثر بتکامیشی میرزا
اسکندر فرستاد و آنجماعت او را گرفته بپایهٔ سریر اعلی آوردند و حسب الحکم بمیرزا رستم سپردند و میرزا
رستم خاک بیمروتی در چشم انسانیت پاشید و میل آتشین در جهان بین برادر کشید نظم
بگنگ بودن و کر گشتن آرزومند است زبان و گوش کسی کین حدیث گفت و شنید یفعل
الله ما یشاء و یحکم ما یرید و تفویض [illegible] چون نیر
فتح و فیروزی از افق مراد طلوع نموده خطهٔ اصفهان بحیز تسخیر خاقان عالیشان درآمده جناح امن
و امان بر مفارق متوطنان آن مکان گسترده مبلغ صد هزار دینار کپکی که نذر مزارات کرده بود
بفقرا و مستحقان رسانید و ثلث مال امانی آنسال را برعایای آن ولایت بخشیده میرزا رستم را
حاکم دار الملک عراق گردانید و ایالت همدان و قلاع بروجرد و نهاوند و لرستان را بمیرزا
بایقرا بن عمر شیخ عنایت کرده و میرزا ایلچل بن میرزا امیرانشاه حسب الحکم روی بمملکت ری
آورده و بلدهٔ قم با توابع و لواحق بجناب میرزا سعد وقاص تعلق گرفت و گوش هوش شاهزادگان
بپند و نصیحت خاقان عالیمکان صفت آرایش پذیرفت و بعد از آنکه خاطر آفتاب اشراق
از رتق و فتق مهمات عراق فراغت یافته اعلام در عین انبساط و اهتزاز بدار الملک شیراز
شتافت و حکومت تختگاه سلیمان نامزد امیر مضراب شد و دران ایام بحسب تقدیر
مفتح الابواب جناب امارتمآب را عارضهٔ دست داد که اطبا از معالجهٔ آن عاجز آمدند و مرغ
روحش از قفس قالب بفضای عالم ارواح طیران نمود و خاقان سعید بازماندگان او را مشمول

فارس و عراق پشت بر معرکه گردانیده گریزان باصفهان آوردند و دلاوران موکب ظفرنشان
ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ تیز گذرانیدند و میرزا اسکندر بهزار حیله خود را بشهر
انداخت خاقان سعید در چهاردهم ربیع الاول سال مذکور در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرموده
امرا و لشکریان را بمحاصره و محاربه امر نمود و چون این خبر بشیراز رسید سایر کلانتران با داروغه
میرزا اسکندر شیخ محمد [illegible] متفق شده خطبه و سکه بنام شاهرخی زیب و زینت یافت
و پسر میرزا اسکندر را و اولاد امیر عبدالصمد و شیخ دنیا دل و یوسف قوچی و داراب را که از جمله
معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکوخدمتی عرضداشت فرستاده کارکنان
پایه سریر سلطنت مسرور گردانیدند خاقان سعید از استماع این خبر مبتهج و مسرور گشته بکه بخشی و
لطف الله و سایر تمور را بضبط اموال فارس تعیین فرمود و حسن صوفی ترخان و حیان شاه
برلاس را جهت آوردن ولد میرزا اسکندر و اولاد امیر عبدالصمد ارسال نمود و بعد از چند روز
بکه بخشی از شیراز بازگشت و خبر آورد که امیر لطف الله بتصور آنکه امیر حیان شاه خروج خواهد کرد
او را بقتل رسانید آنحضرت لطف الله و بکه بخشی را از آن منصب معزول ساخت و سید علی
ترخان را بجای ایشان فرستاده فرمود که سبب قتل حیان شاه را بواجبی تحقیق نماید و خاقان سعید
بعد از آنکه پنجاه روز بمحاصره اصفهان گذرانید هرچند الزام نمود میرزا اسکندر بطاعت مایل نگردید
و در دوم جمادی الاول سنه سبع عشر و ثمانمایه جنگ سلطانی در نواخت و دلیران معسکر ظفر اثر
زره پوشیده و جوشن در بر کشیده از آواز نفیر و نای زرین غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد
چنان شد زخم کوس و نعره جوش * که گردون پنبه محکم کرد در گوش * و از شهر نیز
سپاه با ساز و سلاح بی شمار بیرون آمدند و از طرفین دست باستعمال سیف و سنان
بالا کشیده همه دست و گریبان رسیده سرهای سرداران در میدان غلطان گردید * نظم
سرهای سران فتاده بر خاک * پهلوی دلاوران شده چاک * و از روز تا وقت طلوع
خورشید هنگام غروب مهر و لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام مینمودند و جام تلخ مذاق فراق
بر یکدیگر میپیمودند فضای دشت و صحرا از خسته و کشته حکم کوه پشته گرفت و از خون کشتگان
زنده رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت عاقبت نسیم فتح و ظفر نصیب [illegible] موکب

و میرزا میرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخته چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آنکه خبر
وصول رایات عالیات بدار السلطنه هراة در ما وراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیک به نیت
ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود و دوازدهم ماه مبارک رمضان بآستان سلطنت
آشیان رسیده باصناف عطوفت و اشفاق مفتخر و مباهی شده روزی چند بفراغبال گذرانیده
رخصت معاودت یافت و هم در آن ایام پرتو انوار خاقانی را مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات
حال شاهزاده ستوده خصال میرزا بایسنغر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس و سلقان
و جرمقان و خبوشان و نسا و باورد و استرآباد و سمنان و کبود جامه مع مضافات و منسوبات
تعلق بدان شاهزاده کامیاب گرفت و در سنه ثمان عشر و ثمانمائه خاطر همایون خاقان ربع مسکون بتغییر
قلع [illegible] الدین [illegible] فتح خراسان [illegible] و پیش نهاد
همت [illegible] گشت و در مطلع
السعدین مذکور است [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] از جمله [illegible] رایات عالیات [illegible] ولایت
عراق و فارس [illegible] میرزا اسکندر که ایالت ولایت [illegible] تعلق [illegible]
[illegible] ثمان عشر و ثمانمائه [illegible] این خبر [illegible]
خاقان سعید [illegible]
بحکومت [illegible] سلطان
علم نهضت بر افراخت [illegible] کشور ستان و در آن حصار
فرمان فرمائی [illegible] میرزا اسعد [illegible] را [illegible]
[illegible] مزاج
اشرف [illegible] از فرمان [illegible] و لیکن [illegible] قاصر بحکم [illegible]
[illegible] بر سر عراق گذشت [illegible] خویش [illegible] یوسف
رفت امیر قرا یوسف او را تعظیم کرده [illegible] داد

عنایت بی نهایت کردانیده زمام سلطنت فارس را در قبضهٔ اقتدار شاهزاده نامدار خلاصهٔ نتایج
خواقین نصفت آثار ابراهیم سلطان بهادر و آن قرة العین خلافت و جهانبانی را بتشند مبانی
معدلت در رعایت رعیت وصیت فرموده عنان عزیمت بستقر سریر عزت و کرامت
انعطاف داده از فارس بدار العباده یزد خرامید و از انجا براه بیابان قهستان خرامیده
در بیست و دوم رجب سنهٔ مذکوره ببلدهٔ فاخرهٔ هراة در آمده ابواب دولت و مکرمت بر روی
متوطنان انجا بر گشود و حکام و اشراف و اعیان و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل
بمواضع خویش رفتند و امیر سبطام جهانگیر که از قرا یوسف روی گردانیده بود و تاج الدوله برادر
امیر کیومرث رستمداری و نصر الله ساوه از انجمله بودند و هم در آن ایام عبد الکهف برادر سید
عبد اللطیف از مکهٔ مبارکه زادها الله تعظیماً و تکریماً بعتبهٔ کعبه مرتبه رسید و مکتوب والی آن بقعه
متبرکه را که مبنی از اظهار محبت و مودت بود رسانید و من الله المعون والتایید [illegible]
[illegible]
[illegible] دران اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیک کورکان از سمرقند
ایلچی نزد میرزا امیرک احمد که در اورچند حکومت مینمود فرستاده او را طلب فرمود میرزا امیرک احمد
در اطاعت فرمان معادیر نا دلپذیر تمسک جسته جناب الغ بیکی امیر بایزید پروانچی را که در سلک
مقربان انتظام داشت بهمان مهم روانهٔ اورچند فرمود و امیر بایزید نیز مانند ایلچی سابق باز گشته
میرزا الغ بیک عازم اندکان شد و میرزا امیرک احمد قلاع اخز و در امحکم ساخته خود پناه بجبال
صعب المسالک برد و میرزا الغ بیک حصنی را مسخر کرده به بایندهٔ بکاول سپرد و از انجا بجانب
اندکان در حرکت آمد و بعد از وصول تحقیق پیوست که میرزا امیرک مقری پیدا ساخته است که
آوردنش متعذر است لاجرم میرزا الغ بیک رایت مراجعت برافراخت و امیر موسیکا
و امیر محمد تابان و امیر علی قوچی را با جمعی از سپاه جلادت نشان در ان ولایت کذاشت و میرزا امیرک
احمد از خروج جناب الغ بیکی خبر یافته از آن کوه بپایان آمد و امرا بعزم رزم او از اندکان بفضای
صحرا شتافته ناگاه میرزا امیرک بریشان تاخت و اکثر سروران را بضرب تیغ تیز بر خاک
هلاک انداخت و بقیة السیف خود را بقلعهٔ اندکان رسانیدند و اطراف برج و باره مضبوط کردانیدند

از غایت تهور و پردلی باتفاق امیر مشار الیه اسپ جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیراز تاخته
میرزا ابراهیم از آنجمله عاجز گشته روی بصوب ابرقوه آورد و میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک پدر
خویش خرامیده در اواخر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمائه کامران و مظفر از آن شیراز در آمده لوای عیش و
عشرت مرتفع گردانید و جامهای ارغوانی از دست ساقیان گلعذار درکشید و میرزا رستم بعد از
شنیدن این سخن میرزا اسکندر را که خمیرمایه آن فتنه میدانست بقتل رسانید و چون خاقان
سعید قضایای فارس و عراق را شنید رای عالم آرا چنان اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا
بمزید قوت و مکنت اختصاص یابد خطه فارس را از تحت تصرف او انتزاع نماید بنابران باجتماع
لشکر فرمان داده بتاریخ هفتم جمادی الآخر نهضت لوای کشورگشای اتفاق افتاد و صیت
توجه موکب همایون در خم طاق گنبد گردون پیچید و هر چند امرای میرزا بایقرا کیفیت وصول خاقان
سعید بعرض رسانیدند تا از شرب مدام و مباشرت خوبان سیم اندام اجتناب نموده
بترتیب اسباب کارزار و تدبیر حمایت قلعه و حصار پردازد بجائی نرسید و جواب داد که
خاقان سعید پادشاهی است در غایت ملالت بجهة تسخیر شیراز خود باینجانب لشکر نخواهد
کشید و هر کس از امرا و شاهزادگان را که ارسال نماید بمجرد اشعه اسنه سپاه کینه خواه ما منهزم
خواهند گشت تا آنکه علم ظفر شیم خاقان هفت کشور در نسیم رمضان از پشته الله اکبر طالع
گشت لاجرم میرزا بایقرا مضطرب و سراسیمه شده بعد از تامل و اندیشه امیر ابو سعید را نزد میرزا بایسنغر
فرستاده التماس نمود که از حضرت خاقانی التماس نماید که از سر جرایم و آثام او در گذرد
و چون میرزا بایسنغر نسبت بآن شاهزاده وفور محبت بسیار داشت متقبل این معنی شده
فی الحال امیر ابو سعید را بدرگاه عالمپناه برد و زبان بشفاعت برگشاد و شاهرخ بهادر بملاحظه
خاطر میرزا بایسنغر رقم عفو بر جریده جریمه میرزا بایقرا کشید و امیر ابو سعید را منظور نظر عاطفت
گردانیده قسم یاد فرمود که چون شاهزاده بیرون آید در باره وی شفقت فرماید امیر ابو سعید
مقضی المرام از پایه سریر اعلی برخواست و بار دیگر بدرگاه رفته بازگشت و دانوزده بعرض رسانید
که توقع چنانست که اگر خدام ذو الاحترام نسبت بمیرزا بایقرا در مقام انتقام باشند تخت
خود را بیاسا رسانند حضرت خاقان سعید نوبت دیگر سخنان شفقت آمیز بر زبان

و بدستور سابق تربیت نموده پسر او را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از تراکمه بقم فرستاد و تا حرم سعد
وقاص آغا بیکی بنت میرزا میرانشاه را باذربایجان نقل نماید و چون اخی فرخ بقم رسید آغا بیکی که
عورت عاقله بود با وی گفت که سعد وقاص غلط کرد که از حکم فرمان شاهرخی گردن پیچیده نزد قرایوسف
که دشمن این خانواده است رفت و یقین که قرایوسف قصد او نماید و حال در میان ترکمانان باسیری
انجامد آنگاه نوکران خود را مسلح گردانیده همه تراکمه را بگرفت و ایشانرا با تیمور شیخ و قتلقخواجه
و شیخ علی زنده که محرک سعد وقاص بجانب قرایوسف بودند کشته سرهای آن جماعت را نزد خاقان
فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داد خاقان سعید از کمال مردانگی آن عشیره [illegible] تعجب نموده
فرستاده او را رعایتها نمود و باستمالت [illegible] [illegible]
بعدا بفضل الله تعالی [illegible] میرزا [illegible] میرزا بایقرا [illegible]
و بروجرد حکومت میکرد [illegible] برادر خویش میرزا اسکندر [illegible] بعد از میل کشیدن در
طلب حمایتش بسر [illegible] خیال تسخیر شیراز نموده [illegible]
از آنجا در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت واقعه وقوف یافته جمعی از [illegible] اصفهان را از راه
برادران فرستاد [illegible] در حوالی [illegible] بهم رسیدند شکست خورده از اقتضای گردش چرخ ستمگر
میرزا اسکندر [illegible] پیک [illegible] گرفتار گردید [illegible] میرزا رستم [illegible] گردانید
بدین سبب میرزا بایقرا [illegible] [illegible] چند در
کنده [illegible] میرزا بایقرا بشیراز رسیده ابراهیم سلطان [illegible] میرزا
اسکندر [illegible] خواجه [illegible] گردانیده [illegible]
خراسان گردانید و [illegible] بقتل رسانیده [illegible] میرزا بایقرا [illegible]
سخن یافت [illegible] میرزا بایقرا [illegible] شیراز [illegible] از آمد
و میرزا ابراهیم سلطان [illegible] باستقبال [illegible] رسید
از طرفین میمنه و میسره مرتب داشته آغاز کارزار کردند و میرزا ابراهیم [illegible] دست
راست و دست چپ میرزا بایقرا [illegible] میرزا ابوسعید [illegible] منعلق
بوی بود در اثنای [illegible] میرزا بایقرا

بسمع رضا جای داد و ابخاب ایشان را کرد و راضی بطرف کرمان باز گردانیده روی توجه بطرف خراسان
نهاد و بر ولایت قهستان عبور نموده در اواسط محرم سنه تسع عشر و ثمانمایه در بلده هراة نزول اجلال فرمود
[illegible] در این اوان که
خاقان عالیمکان از یورش فارس باز گشته بمستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا میرک احمد که سابقا
بمیرزا الغ بیک کورکان مخالفت نموده و در اندکان جمعی از نوئینان را کشته بود اعتماد بر کرم خاقان
عدالت نهاد کرده بدار السلطنه هراة شتافت و منظور نظر کیمیا اثر شده با میرزا ایلنکر بن میرزا
ابابکر آغاز مصاحبت کرده آن دو پادشاهزاده بموافقت یکدیگر خاطر بر مخالفت خاقان سعید
قرار دادند و منهی شمه ازینمعنی بعرض خاقان سعید رسانیده مقارن الحال از درگاه میرزا قیدو
بدرگاه عالمپناه رسیده عریضه معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفه از مردم بی عاقبت قصد
بنده دعاگو کرده بود بنده وقوف یافته ارباب شورش و فساد را به حبس المهاد فرستادم
و میرزا بایقرا را مضبوط نگاه داشته ام و بوصول فرمان کوشش نهاده و امرا و ارکان دولت بعرض
رسانیدند که مضمون الاقارب کالعقارب بوضوح پیوست و جرات و جسارت شاهزادگان
از حد اعتدال در گذشت اگر درین باب اهمال رود ممکن که بخاطر اشرف چندان ملال رسد
که ازاله آن آسان دست ندهد و با وجود سعی معتبران در هلاک و عدم شاهزادگان حضرت
خاقان باستماع آن التفات نفرموده فرمود که میرزا قیدو میرزا بایقرا را از آب سند بگذراند
تا هر جا خواهد رود و میرزا میرک احمد روی بکعبه معظمه آورد و میرزا ایلنکر در کشتی نشسته سفر دریا
اختیار نماید و چند معتمد حسب الحکم ملازم آن دو پادشاهزاده شده ایشان را به انقیاد فرمان
از ممالک محروسه بیرون کرده [illegible] رفتند چنانکه آمدن نیست ذکر شد اما میرزا قیدو بملاحظه
خاطر میرزا بایسنغر که دوست میرزا بایقرا بود شاهزاده را از آب سند بگذرانید و در سنه
عشرین و ثمانمایه که خاقان سعید عازم قندهار گشت او را با اردوی همایون فرستاد و حضرت
خاقانی میرزا را با فوجی از اهل اعتماد بسمرقند فرستاد و دیگر از وی خبری پیدا نشد و چون رای ملک
آرای خاقان کشورگشای گلزار سلطنت را از خار و خاشاک فساد اصحاب عناد به پیراست
مسند امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة والدنیا والدین میرزا بایسنغر بیاراست

آورده امیر ابوسعید [illegible] گردانید و جناب امارتمآبی از مجلس همایون بیرون رفته
حضرت خاقانی فرمود که هر کس امثال این مردک را نوکر باشد چرا خیال استقلال نکند القصه
میرزا بایقرا بعد از مراجعت امیر ابوسعید در شب شنبه پنجم ماه مذکور از شیراز بیرون آمده
بمیرزا بایسنغر شتافت و میرزا بایسنغر روز دیگر او را بعتبه علیه برده خاقان سعید چنانچه وعده
فرموده بود متعرض عرض و جان شاهزاده نگشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد بقندهار
فرستاد تا در قید میرزا قید و بسر برد و بار دیگر بعنایت مهیمن کارساز دار الملک شیراز
در تحت تصرف خاقانی قرار گرفت و ماه رمضان را در آن بلده جنت نشان بپایان
رسانید و میرزا ابراهیم سلطان را مشمول عواطف و اشفاق گردانیده بدستور سابق زمام ایالت
آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان و ری و رستمدار
تا حدود گیلان با میر الیاس زاده امیر او حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت
و بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار الامان کرمان بر افراشت [illegible]
[illegible] حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و عواطف
خاقانی مقتضی آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زینت یابد
والی کرمان سلطان اویس ایلچی کبیجاییه سریر اعلی شتابد و خود را از ذره وار بمنظور نظر کیمیا اثر گردانیده
در ارسال تحف و هدایا و قبول باج و خراج طریق اهمال و اغفال مسلوک ندارد و چون او بخلاف
طریق اخلاص سلوک نموده در خدمت خدمت شایسته بتقدیم نرسانید و با آنکه چند نوبت
ایلچیان بطلب او رفتند اطاعت فرمان بجای نیاورد و بنا بر آن حمیت خسروانه و غیرت
پادشاهانه خاقان سعید اقتضاء آن داشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق بدانجانب
نهضت فرمود و سلطان اویس از توجه اعلام و توقف یافته مرتضی ممالک اسلام و قدوه
اولاد خیر الانام شمس الدین علی را جهة تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفر مآل ارسال نمود
و جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبه سیرجان باستان اقبال آشیان
رسیده زبان بشفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنه هراة
شتابد سلطان اویس را بپایه سریر سلطنت مصیر رساند خاقان سعید سخنان سید را

بجرائم و زلاتش کشد انگاه شیخ حسن بکرمان تا بازگشته خاطر سلطان اویس مطمئن گرداند
تا احرام عتبه کعبه مرتبه بسته در دوازدهم ش ال سال مذکور متوجه شد و بعد از طی منازل بپایه سریر
سلطنت مصیر رسیده باصناف الطاف پادشاهانه اختصاص یافته در اواخر ماه ربیع الآخر سنه
عشرین وثمانمایه حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در اواخر سال فتح کرمان بوقوع انجامیده
در سنه تسع وثمانمائه خاقان والانژاد میرزا سیورغتمش را بایالت ولایت کرمان و برخشان فرستاد
و در شب پنجشنبه جمادی الاول سنه عشرین وثمانمایه ولادت باسعادت میرزا رکن الدین علاء
الدوله بن میرزا بایسنغر اتفاق افتاد بیت دهان او فلک از آفتاب پر زر کرد بدین بشارت
خوش صبح چون زبان بگشاد [illegible]
وزارت خاقان سعید در اوائل اوقات سلطنت تعلق بسید فخر الدین میداشت و چون جناب
سیادت مآب دو سال علم اقبال برافراشت خواجه غیاث الدین سالار که در سلک اعاظم
نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود در سنه عشر وثمانمایه بر سید فخر الدین
تقریر نمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین وزیر شد و او بعد از شروع در آن کار نسبت برعایا
و زیردستان مراسم عدل و احسان بجای آورد اما با امرا و ارکان دولت بنقیر و قطمیر مناقشه میکرد
بنابران اکثر خواص و مقربان بخون غیاث الدین چون مستسقی بآب زلال مائل گشتند و پس از آنکه
یکسال از شروع او در امر وزارت درگذشت سید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بروی تقریر نمود
و در سر دیوان خیانت بر جناب خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شده امرای عظام
تیغ انتقام از نیام برآوردند و آن وزیر بی تدبیر را بعالم آخره روان گردانیدند انگاه سید فخر الدین
از روی استقلال بر مسند وزارت تکیه زده بتمشیت امور ملک و مال اشتغال فرمود اگرچه
سید بعلو همت و سمو رتبت اتصاف داشت و در رضای خاطر سادات و علما و اکابر
تخم لطف و احسان میکاشت اما جبلتش بصفت ذمیمه عجب و نخوت و کبر و انانیت
و خویشتن داری و مردم آزاری محتوی و مجبول بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد
تومان بتکلیف و عنف و تعذیب و شکنجه از عمال دیوان حاصل نمود و روز بروز پایه قدر
و منزلتش ارتفاع می یافت تا بنهایت اختیار و اقتدار رسید و فرمان در اطراف اقطار ممالک

واشارت علیه صدور یافت که آن نوباوه باغ پادشاهی هر روز در دیوان نشسته قضایای
فرق برایا را بر نهج ملت بیضا بتفصیل رساند و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق منظور داشته
داد مظلوم از ظالم بستاند بیت بفریاد فریادخواهان رسد بدرد دل دادخواهان رسد
و میرزا بایسنغر بموجب فرموده عمل نموده از رشحات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت
نضارت از سر گرفت و از نفحات انوار مرحمتش نهال ملک و مال بتدریج صفت خضرت
پذیرفت مصرع ریاض ملک شد از فیض دولتش خرم ذکر آمدن [illegible]
[illegible] افتخار عترت طاهره سید المرسلین سید شمس الدین که سالک
طریق مهربانی بود و تمشیت مهام کرمان را قبول ننموده چون از سیرجان نزد سلطان اویس رفت
و هر چند او را بر توجه بپایه سریر اعلی ترغیب نمود بجائی نرسید بخابران جناب مرتضوی صفات
بدار السلطنه هراة شتافته کیفیت تمرد سلطان اویس را بعرض رسانید و از اهتزاز نسیم
این خبر نایره غضب خاقانی التهاب یافته فرمان علی نامزد شد که امیر ابراهیم جهانشاه برلاس
و امیر حسن صوفی ترخان و امیر محمدیان شیخ باتفاق حکام و لایت فراه و سیستان با چهل هزار
سوار نصرة نشان متوجه کرمان شوند و امرا بموجب فرمان روی براه کرمان آورند و بعد از
وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر تحصن نموده سپاه نصرة پناه آغاز مجادله و محاربه
کرده پس از انقضاء هفت روز سلطان نزد نویسندگان پیغام داد که اگر خاقان سعید گناه
بنده را ببخشد و شما مراجعت نمائید سر قدم ساخته بملازمت مبادرت نمایم و امرا کیفیت
حال را عرضداشت پایه سریر اعلی کرده آنحضرت جواب داد که اگر اویس در قول خود صادق است
باید که یکی از معتمدان خود را بدینجانب فرستد تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند و الا تا کرمان را
نگیرند بازنگردند و امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را
که از جمله ارکان دولتش بمزید قرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و ایشان از ظاهر
کرمان برخاسته در دار الخیر جبت شیخ حسن را بعز بساطبوس خاقان سعید رسانیدند و او بتضرع
و نیاز گناه سلطان اویس را درخواست نمود و التماس تاکید قواعد عهد و پیمان کرد خاقان
سعید ملتمس او را بحسن قبول اقتران داد و فرمان داد که در حق او هیچ نیندیشد و رقم عفو

و دیگر بندیان سخنانی را که از بیم سیاست سید ما خود آهسته نمیتوانستند گفت باواز بلند در سر دیوان
بر زبان می آوردند بیت وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز و جمعی دیگر که
رشوتها بستده داده بودند از هر طرف بفریاد و فغان آمدند و سید فخر الدین در بحر اندیشه فرو رفته
صلاح چنان دید که مبلغ دویست تومان را قبول نماید و خود را در معرض معارضهٔ مقرران نیارد و خط سپرد
که دویست تومان را در عرض یکسال بقبض فرود آورد و آنگاه امرا و نوئینان برحسب فرمان بند گران بر
پای سید نهاده او را بدست محصلان دادند و کار سید باضطرار انجامیده عریضه نزد میرزا بایسنغر
فرستاد و روحانیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم را شفیع ساخته این بیت را در آن
عریضه درج نمود بیت جگر در تاب و دل در موج خونست * گر آری رحمتی وقتش کنونست شاهزاده
جواب داد که هیچ شک ندارم که روح مطهر خیر البشر ازین افعال نکوهیدهٔ ناپسندیده که از سید صدور یافته
بود راضی نیست و آنچه با و میرسد نتیجه کردارهای اوست بیت ظلم کردی عدل میداری طمع این
محال * شربتی دادی بمردم هم از آن شربت بنوش سید چون این جواب که سم قاتل داشت
استماع نمود از جانب بایسنغر نومید شده پناه بوالدهٔ او مهد علیا گوهرشاد آغا برد و جناب
عصمت مآب بر تضرع و ابتهال او ترحم نموده نزد پسر زبان شفاعت بگشود بنابر آن حکم ببرداشتن
بند سید صادر گشت اما محصلان بدستور هر روز بملازمت عتبهٔ کعبه مرتبهٔ سیادت و وزارت پناه
رسیده تسلطی بمالکه از جملهٔ دویست تومان مقرر بود طلب مینمودند و سید آنچه بجهد لا طایل را بت
بهم رسانیده بانواع حیل و تزویر از مردم نقد و جنس قرض میکرد و فرود می آورد و با وجود این شب
و روز در خیال وزارت میبود و گوش هوشش را بپنبهٔ غفلت مسدود ساخته مرغ دلش در
هوای جاه پرواز مینمود و همواره بر زبان میراند که از فلان چندین میتوان گرفت و از بهمان چنین
و چنان حاصل میتوان کرد و چنین نقشی بر لوح طبیعتی که نشسته بود تا بوقت مرگ از دست
نگذاشت و در آن اثنا از غایت غصه بامراض مختلفه و علل متضاده بر او استیلا یافت و صاحب فراش گشته
دست اطبا از علاج و مداوا از معالجه او قاصر آمد و سید فخر الدین در اواخر جمادی الاول
سنه عشرین و ثمانمایه در عقبی منزل گزید و اعیان عراق و خراسان که از تهور او مانند قطرات
سیماب در اضطراب بودند بنجات خویش واثق گشته در مجلس تعزیه بزم سرور و ادای تهنیت

خاقانی بسان احکام قضا و قدر نافذ گردید و درگاه او امیدگاه صغار و کبار رهبر پادشه و آستانش
مرجع اصناف و اشراف آمد زایوان قدرش ... منظری * بدرگاه جاه جلالش ملک چاکری
و اعیان زمان و اشراف جهان که بعلو همتش میرفتند بی شائبه انتظار هیچکس را مجال دخول نبود
و اکثر ملاقات ناکرده بازگشتندی و پس از آنکه قریب ده سال جناب سیادت مآب در غایت
حشمت و عظمت روزگار گذرانید سپهر ستیزه کار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهب
و عطایای خویشتن کوشیده میرزا بایسنغر بعضی از اطوار ناپسندیده او را معلوم نمود و خواجه نظام
الدین احمد بن داود را شریکش ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و خواجه نظام الدین احمد
بحدت ذهن اتصاف داشت باندک زمانی بر کماهی مهمات و معاملات سید فخر الدین
وقوف یافته گاهی بهزل سخنان غریب و کلمات عجیب می پرداخت و دست سید از امور
تغلب کوتاه گشته از غصه این قصه بی آرام شد و مع ذلک عمله دیوانی که بر معایب سید صاحب
وقوف بودند از بیم سیاست مانند برگ بید از تندباد میلرزیدند و مجال اظهار خلاف او محال
میدانستند اما چون تغیر مزاج میرزا بایسنغر نزد همگنان بوضوح پیوست امیر علی در مقام معارضه
آمده خطی سپرد که مبلغ دویست تومان کبکی بر سید متوجه سازد و الا از عهده آن بیرون آید
و میرزا بایسنغر آغاز پرسش این قضیه فرمود و امیر علی نخست بعرض رسانید که سید از خزانه عامره
مبلغی کلی تصرف نموده و سید برین سخن انکار کرده حکم شد که عرض خزانه کنند خزینه داری صیر و قرار شده
جمعی را که مبلغهای کلی گرفته بودند گفت وجوهی که از من گرفته اید باز دهید و الا همه را رسوا میکنم و از آنجمله
خواجه پیر علی بن خواجه بایزید را که محرم اسرار سید بود و تمسکات بنام خود بخزینه دار داده بود و مبلغها
ستانده و بسید تسلیم نموده بود متقاضی گشته زر طلب نمود و او هر روز وقتی میگفت تا مهم بخشونت
رسید و کار از پرده پوشی متجاوز گردید کیفیت معروض خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس در
مقام تفتیش آمد و سید بر انکار اصرار نمود و پیر علی بموجب تمسکات خویش اقرار نمود و خاقان سعید
کلمه سخن متکلم بالظاهر را منظور داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خزینه دار گرفته باز دهد بعد از آن هر کس
هر چه بر سید ثابت سازد بستاند بنابرین خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند مقید
گشتند و سید فخر الدین باین عنایت مستظهر گشته همچنان بر مسند وزارت متمکن بود و لیکن خواجه پیر علی

بجانب هراة تاختند و علی اسرع الحال استیلا دراباء بپایه سریر اعلی رسانیدند که بجبران کسر پرداخت و
چون ذات شریف آنحضرت قرین صحت گردید استاد میر را بوجهی منظور نظر عنایت و احسان
گردانید که دیگر خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای صواب نما چنان اقتضا نمود
که مسند وزارت را بوجود وزیری آرایش دهد که فکر صائبش بر سیاق آصف بن برخیا مهام
ملک و مال را در سلک نظم منتظم گرداند و تدبیر سیاستش بدستور نظام الملک امور
جاه و جلال را بفیصل رساند و بعد از اندیشه و تأمل خلعت وزارت را بر قامت قابلیت خواجه
پیر احمد خافی چست یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات دیوانی را بکف کفایتش داد
و خواجه پیر احمد در آن امر خطیر بنوعی شروع نمود که در غایت رعیت مرعی بود و درهم در اموال دیوانی فوت
واقع نمیشد و مدت بیست سال بیشتر ممالک عالم بحسن تدبیر آن وزیر زرین قلم طراوت بهشت برین
و لطافت نگارخانه چین داشت و آن خواجه والا نژاد در ایام دولت پادشاه آصف صفت نهاد
آنقدر آثار خیر بر اوراق روزگار نگاشت که عقل دوربین حکایت بنای سابق را خراب
و خیال بنا داشت بیت وزیری چنین شهریاری چنان جهان چون نگیرد قراری چنان
[illegible] معاودت [illegible] چون رایات
ظفر آثار از صوب قندهار معاودت فرمود در پانزدهم رمضان المبارک سنه [illegible] وصول بر کنار
هیرمند انداخت و در اواخر آن ماه امیرزاده ابراهیم سلطان [illegible] از جانب کابل [illegible] بعرض رسانید
که میرزا قیدو عنقریب بتعاقب [illegible] و در آن اثنا امیر لقمان برلاس
جهت تحصیل وجوه اموال شهزاده که تقبل نموده بود بمیان ایشان رفت و بعد از چند روز آمده معروض داشت
که آن جماعت در ادای مال اهمال مینمایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر [illegible] و امیر [illegible] بموجب فرمان
بر سر هزاره تاختند و بهم ایشان بر حسب دلخواه ساخته بتاریخ [illegible] ذی قعده با کوه غنایم باز آمدند
و در اوایل فصل تابستان و بهار خسرو جم اقتدار مانند خسرو [illegible] سیار عازم بیت الشرف
خویش گشته میرزا سنجر برادر میرزا قیدو و امیر یادگار شاه ارلات را امیر علیکه کوکلتاش و امیر فیروز
شاه [illegible] را در آن دیار باز داشت و فرمود هرگاه قیدو بیاید او را همراه آورند و الا [illegible] را
[illegible] آگاه گردانید تا کرده بدرگاه عالمپناه رسانند و در منتصف ذی حجة الحرام که فضای دشت و کوه

اشارت نمودند و نوید امن و امان [illegible] قندهار و [illegible]

[illegible] در سنه عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر مسرعی قمر مسیر بپایهٔ سریر

خاقان کشورگیر آمده عرضه داشت نمود که پسر سیفل قندهاری و ملک محمد که هر یک حسب الحکم حاکم ناحیه‌ای از

نواحی آن مملکت بودند پیوسته با یکدیگر نزاع و خصومت میکنند و بدان جهة رعایا در محنت و زحمت می‌افتند

بنابران رای جهانگشای چنان اقتضا فرمود که از مستان در کنار آب هیرمند قشلاق نماید

و مفسدان را بسزا رسانده ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان اطراف ولایت گرمسیر

و قندهار بگشاید و رایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنه هراة نهضت نمود و چهارم

شعبان سایهٔ وصول بر یورت قشلاق انداخته و در آن منزل میرزا سیورغتمش با امرای بدخشان

بموکب همایون پیوست و خاقان سعید از آنجا بجهة مخالفتی که از اوضاع میرزا قیدو تفرس فرمود

متوجه قندهار گشت و بیست و دویم ماه مذکور اعلام منصور از افق آن دیار طالع شده سیم ماه رمضان

اشراف و اعیان غزنین باردوی ظفر قرین آمدند و شخصی از قبیل میرزا قیدو رسیده بعرض رسانید

که فرار بر قرار اختیار کرده آنحضرت فرمود که ترسیده باشند و هیچکس بتحاشی نفرستاد و نهم ماه

دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا قیدو اثر نماند انگاه خاقان عالیجاه امیر ابراهیم

جهانشاه را روانه آنصوب گردانید و فرمود که اگر قیدو بخشش آید صلح کرده غزنین را باو بگذارد و الا آن

مملکت را در حیطهٔ ضبط آورد و در خلال آن احوال مولانا صدر الدین ابراهیم که بمنصب جلیلة المراتب

وزارت مشرف بود بموجب اشارهٔ علیه بیان هزاره شتافت تا ایشان را بنصایح سودمند

و مواعظ دلپسند از مقام سرکشی گذرانیده بجادهٔ فرمان بری رسانند و بیمن انفاس شریفه

جناب وزارت مآبی نوشتهای آن قوم اظهار اطاعت و انقیاد نموده ایلچیان صبا رفتار

و شتران بار بردار بآستان آسمان سپهر اقتدار ارسال داشتند و باج و خراج قبول کردند بعد از آن

چتر زرنگار از نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت نمود و در آن ایام حضرت بر سمند گیتی نورد سوار

گشته فراز و نشیب صحرا را پیمودن گرفت ناگاه اسپ بسر در آمده آنحضرت از پشت زین

بر زمین افتاده دست همایون که بوسه گاه حکام ربع مسکون بود شکستگی راه یافت و همانساعت

ایلچیان برق صولت بجهة آوردن استاد میری کمانگر که در فن کمانگری و شکسته بندی ید بیضا مینمود

رسیده تبرکات شاهانه گذرانیدند وحضرت خاقان سعید حاجی خان ماچی را باصناف الطاف نواخته
درباره ایشان انعامات فرمود وبعد ازان ایشان بشیراز نزد میرزا ابراهیم رفتند و زمرهٔ جهة ملاقات
امیر غیاث الدین شاهملک روی بخوارزم آوردند و در سنه ثلث وعشرین وثمانمایه همه بهم پیوستند
وبسمرقند خرامیدند و میرزا الغ بیک گورکان ایشانرا طوی داده بطرف ختای روان فرمود حضرت
خاقان سعید امیر شادی خواجه و میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و
میرزا ابراهیم سلطان و امیر حسن پهلوان جمال را میرزا سیورغتمش و امیر شاهملک اردوان و شادمان
بدخشان خواجه تاج الدین حسن را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بختای رفته ادای سفارت نمایند
و غرائب حالاتی که ایشانرا در آنمملکت مشاهده نمودند انشاء الله در خاتمهٔ کتاب مبین خواهد شد
همدرین سال یعنی سنه ثلث وعشرین خاقان ظفر قرین در بلدهٔ مرو قشلاق کرد و در اوائل بهار
بفضای جانفزای بادغیس شتافته از آنجا بدار السلطنه خرامیده عزم یورش آذربایجان مصمم گردانید
[illegible]
[illegible]
در آن اوان که امیر قرایوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته رشتهٔ حیات جناب سلطانی قطع نمود
از امرا و حکام هر کس در حدود عراق و آذربایجان و اران بود سر بر خط فرمان امیر قرایوسف نهاد
مگر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بروی اعتماد نکرده شرط اطاعت بجای نیاورد و بسبب توهم شروانشاه
از امیر قرایوسف آن شد که در وقت توجه سلطان به تبریز پسر خود ملک کیومرث را جهة مدد به
معسکر بغدادیان روان ساخته بود مختصر چون مواد نزاع باین اجانبین در هیجان آمد امیر شیخ ابراهیم
سپاه شیروان از فراهم کشیده از گرجیان استمداد نمود و کستندیل با دو هزار سوار مکمل بوی پیوست
و امیر قرایوسف از خیال محال شروانشاه وقوف یافته با سپاه آذربایجان و اران و جمعی کثیر از
ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان در حرکت آمد و در کنار آب کر میان آن دو سردار
پرتهور آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از گرجیان بقتل رسیده
شیخ ابراهیم گریز بر ستیز اختیار کرد و در اثناء فرار خواست که اسب از خندق گرد لشکرگاه کنده
بودند بجهاند ناگاه از پشت زین بر زمین افتاده دستش بشکست و ترکمانی مجهول بوی رسیده اسب
و جامه اش بستاند و بطرف دیگر رانده و حال امیر شیخ ابراهیم از صعوبت درد دست باضطرار رسید

از سبزه و لاله غیرت افزای بساط بسیط گردون بود رایت ظفر آیت بجانب دار السلطنهٔ
هراة در حرکت آمد و در دوم محرم مستقر سریر سلطنت و آن زمین از مقدم مکرم رشک گلستان
ارم گردانید و در اوایل ربیع الاول سنهٔ احدی و عشرین و ثمانمایه بمسامع علیه رسید که میرزا سعد وقاص
که پیش امیر قرا یوسف رفته بود از عالم رحلت نمود و درین اثنا امرا از جانب قندهار باز آمده میرزا قیدو را
همراه آوردند و منظور نظر التفات شد و مقارن آن حال خبر متواتر شد که شاهان بدخشان لوای
عصیان و طغیان افراشته اند و خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشته و خاقان سعید امیر لقمان
و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی و امیر فیروزشاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندز و بقلان و ارهنگ
و سالی سرای را جمع آورده در ظل رایت شاهزاده امیر سیورغتمش موضع کشم منزل گیرند و شمهٔ این خبر
بمسامع بدخشانیان رسیده پیر شاه بهاء الدین که والی آنسر زمین بود و خواجه تاج الدین حسن عطار را
بدرگاه عالیمقدار فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده باج و خراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت
خواجه حسن را بحسن تلقی فرموده قلم عفو بر جرایم بدخشیان کشید و شاهزاده و امرا بازگشته حکومت
بدخشان بر ایشان قرار یافت و در رجب سنهٔ مذکور میرزا قیدو حقوق تربیت و رعایت خاقانی
را نابود انگاشته با جمعی از اهل فتنه نیمشبی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بایسنغر با جمعی از شیران
بیشه تهور بتعاقب روان شد و در نواحی [illegible] بمیرزا قیدو رسید و او را گرفته بدرگاه عالمپناه
رسانید و حسب الحکم در حصار قلعهٔ اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت آنگاه پادشاه عالیجاه
تمامت مملکت قندهار و کابل و [illegible] بمیرزا سیورغتمش [illegible] گوش هوش او را بدرر مواعظ
و نصایح گرانبار گردانیده بدان طرف رخصت داد و در اواخر شعبان همان سال خاقان [illegible] احرام
طواف مرقد عطر سای و مشهد جنت آسای امام الجن و الانس خلاصهٔ اولاد حضرت خیر البشر
الشهید الغریب المظلوم المقتول علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بسته بدان روضهٔ
منوره تشریف برد و لوازم طواف بجای آورده قندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ترتیب
داده بودند بر سبیل نذر از سقف مقبرهٔ متبرکه آویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام را بصلات
و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در رمضان سنهٔ اثنی و عشرین و ثمانمایه [illegible] تواجی
که در شهور سنهٔ عشرین بختای رفته بود بهمراه ایلچیان دانیک خان [illegible] ماجی و غیرهما بدرگاه عالمپناه

روی مینمود و چون آن بانی مبانی جهانبانی پیوسته در طی مسالک و فتح ممالک غیر تقویت دین مسلمانی
و تمشیت امور طبقات انسانی غرضی نداشت بهر طرف که توجه میفرمود نصرت و اقبال در منزل
اول مراسم استقبال موکب خجسته فال بجای می‌آورد و بقلم اندیشه صورت هر تمنا که بر لوح
خاطر خطیر نقش می‌بست پیش از ترتیب اسباب حصول بر منصهٔ ظهور نمایان شده در نظر انورش
با حسن وجهی جلوه میکرد نظم چو آن زیبندهٔ اورنگ شاهی نکردی نیتی جز خیرخواهی بهر سو روی
آوردی لوایش شدی تخت خلافت خاکپایش بهر کشور که برافراشتی سر فدایش ساختی جان
صاحب افسر مصداق این سیاق حکایت نهضت آنحضرت است بنیت محاربه امیر قرا یوسف
ترکمان و وفات یافتن قرا یوسف و مسخر شدن ممالک آذربایجان تفصیل این اجمال آنکه چون
خاقان سعید تسخیر ممالک آذربایجان را با خود مقرر گردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امراء تواجی
سان لشکر ظفر اثر باز طلبند و سپاه ممالک محروسه را از اقصای ترکستان تا سرحد هندوستان
جار رسانند که بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر مجتمع گردند و بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات
جدال اشاره فرموده امرای عظام عرض کردند که سی هزار دست جبا در قورخانه همایون موجود است
آنحضرت فرمود که ده هزار دست دیگر سرانجام می‌باید نمود و بدستور معهود میرزا الغ بیک بمحافظت
ترکستان و ماوراء النهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافت امیر
سیدی احمد ترخان بحکومت دار السلطنه هراة مقرر گشت و رایات چتر همایون فال در پانزدهم
شعبان سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از باغ زاغان در حرکت آمده بمرغزار جنت آثار نزول
اجلال دست داد و جهة شدة حرارة هوا و مصلحت اجتماع لشکر تا چند روز آنجا توقف اتفاق
افتاد و در آن منزل امیر غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم باردوی کیهان پوی رسیده
بشرف بساطبوس مشرف گردید و در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان منغلای لشکر
نصرت اثر شده از پیش روان گشت و خاقان سعید در چهارم رمضان که آفتاب در اوائل
میزان بود بطالع سعد آغاز قطع منازل و مراحل فرمود و بیستم ماه شکارکنان بر ولایت نیشاپور
عبور کرده میرزا بایسنغر مقدمهٔ عساکر پرتو ظفر گشت و در بیست و نهم قصبه بحرآباد از فر نزول موکب
پادشاه و الا نژاد غیرت افزای سبع شداد شد خاقان سعید در آن مرحله بلوازم فرائض سنن

خود را بر یکی از ترکمانان ظاهر ساخت و آتش فتنه در کردوش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کشته ذلیل
با جمعی کثیر از آن ترکمانان در نتیجه تقدیر اسیر و دستگیر شد و امیر قرا یوسف کرجیان را بالتمام عرضه
تیغ انتقام گردانید و امیر شیخ مقید به تبریز رسید و چون تبریزیان بواسطه حسن معاشش پادشاه
شروان هواخواه او بودند هرکس از ایشان در مجلس امیر قرا یوسف مجال سخن می یافت از افعال
حمیده و اقوال پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم شمه بعرض میرسانید بنابران
امیر قرا یوسف رقم عفو بر جریده جرایم شروانشاه کشیده او را بمجلس بزم طلب نمود و جمعی از
ارباب سیاحت و ملاحت را گفت تا امیر شیخ ابراهیم را کاسه داشتند و چون بخار باده خوشگوار
در دماغ شروانشاه تاثیر کرد چندان کلمات دلپذیر بعرض قرا یوسف رسانید که شیفته وی گردید و وی را از
پایش بر داشته او را پهلوی خویش جای داد و بعد از آن محفل اخی قصاب و ارباب تبریز [illegible] را
اورده بعرض قرا یوسف رسانیدند که هر مبلغ که امیر شیخ ابراهیم از نواب دیوان اعلی قبول نماید
ما ضامن میشویم که در تبریز فرود آورد و در رسم مشروط بانکه محصلان در عوض زر جنس بردارند امیر قرا یوسف این ملتمس را
بشرف اجابت اقتران داد و امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول فرمود آنگاه امیر
قرا یوسف منشور حکومت شیروان را باو ارزانی داشت و شیروانشاه داروغکان ببلاد و قلاع
مملکت خویش فرستاده آن زمستان حریف بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بود و در دیوان
برات تعلل او را بنام اخی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان
رخوت و اقمشه برات دار داده امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر عز خود شتافت
و چون غلغله کوس استقلال و دبدبه شوکت و اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب بخراسان
رسید خاقان سعید حمیده خصال ایلچی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و او را باطاعت
و انقیاد دعوت نمود صدیق از حاکم آذربایجان جوابهای پریشان شنود و آثار عناد و سرکشی مشاهده
کرده روی بپایه سریر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید بنابران خاقان عالیمکان
رایت نصرت نشان بقصد تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید [illegible]
[illegible] همت بلند خاقانی همواره بر سرانجام مهام عالم گیتی
ستانی مقصور بود و عزایم ارجمند دیده دودمان صاحبقرانی پیوسته جهت وصول باعلی مراتب کامرانی

ان پادشاه دین دار از سروش غیب مژدهٔ فتح و فیروزی شنید یوسف خواجه را با هزار سوار جرار
بطرف قزوین فرستاد و قاسم نامی که از قبل امیر قرا یوسف حاکم آن سرزمین بود شهر را گذاشته
بسلطانیه شتافت و میرزا جهانشاه ولد امیر قرا یوسف را که بضبط آن شهر قیام مینمود از کیفیت
حادثه آگاه ساخت و امیر یوسف خواجه بقزوین درآمده متوطنان آنجا را در ظلال امن و امان جای داد و
طایفهٔ را از اشراف و اعیان باستان اقبال آشیان فرستاد و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه
از وصول لوای آفتاب اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و باره کمر سعی و
اهتمام بر میان بست و بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان ریز از تبریز رسید
و بعرض رسانید که امیر قرا یوسف در اوجان جان شیرین بقابض ارواح سپرده وداع تخت و تاج
نمود لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه گشته سلطانیه را گذاشته روی بگریز نهاد و در همان اوان ایلچی از
قزوین بصوب اردوی ظفر قرین که در منزل اقخواجه بود در حرکت آمده بود یازدهم ذی قعده بدرگاه
عالمپناه رسیده کیفیت فوت امیر قرا یوسف را بتفصیل معروض گردانید و حضرت خاقان سعید
لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید و میرزا بایسنغر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب
تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب الفرمان روی بایلغار و تاخت مراغه آورد و بجهه
توق جهانگشای بیست و هشتم ذی قعده بعد از وصول بظاهر سلطانیه انداخته رعایای بیچاره از توقف عساکر
قیامت اثر موکب همایون خاقانی ندا الاستعجال [illegible] دادند و آنحضرت بر حال آن جماعت ترحم فرموده
قاصدی بسلطانیه فرستاد که هیچ آفریده از آن شهر بیرون نیاید تا وقتی که تمامی چریک منصور بگذرد و
امیر [illegible] سلطانی [illegible] خاقان کشورگشا باردبیل تشریف برده بشرف زیارت
[illegible] علیه سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقه قدس الله سره العزیز [illegible] یافته
بعز ملاقات فیض بخش شیخ [illegible] الدوله خواجه علی فایز شد و از آنجا با [illegible] عنان نهضت فرموده
در هشتم ذی حجه [illegible] کرد از آب ارس عبور نموده [illegible] در قراباغ اردوان نزول [illegible] طرح قشلاق انداخت
[illegible] بهر مقام که اعلام او قرار گرفت [illegible] معین و ما نظر او گشت لطف سبحانی ذو الاستقلال
امیر قرا یوسف از [illegible] وصول میرزا بایسنغر [illegible] تبریز چون امیر قرا یوسف افسر غرور
و پندار بر سر نهاده از روی عجب و انانیت خطهٔ اوجان را معسکر گردانید و سپاهی چون ذرات

عید پرداخت آنگاه از آنجا در حرکت آمده چهاردهم شوال بدولت و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال
فرموده و در آن مقام تیر انجام لشکر سیستان و قهستان و گرمسیر قندهار و کابل و غزنین بسپاه ظفر قرین
شده و همچنین امیر الیاس خواجه با اشراف و اعیان قم و کاشان باستان سلطنت آشیان شتافت
و ما حضر بیت منصور رستم تاش مذکور را زده تنگ عبور نموده و در آن راه یمن مقدم خجسته غیرت
مرغزار فلک ساخت و در آن مقام میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بشرف
دستبوس والد بزرگوار مشرف شد و بر این قیاس میرزا رستم از اصفهان و امیر عبا شیرین که بعد از
عزل سلطان اویس حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسیدند و امرا تواجی چند روز احتیاط
سان لشکریان کرده دویست هزار سوار بجز شمار در آمد نظم لشکر بحر جوش و بحر شکوه * ثابت و
پایدار چون کوه * همه بهرام طبع و کیوان هوش * همه پولاد ترک و آهن پوش * و از آن جانب نیز
امیر قرا یوسف با سپاه بسیار و مستعد بی شمار در مقام عناد و استکبار ثابت قدم بوده
بعزم جنگ و پیکار از دار الملک تبریز بخطه اوجان آمد در خلال این احوال میر غیاث الدین شاه ملک
یکی از ملازمان سخندان را برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و پیغام داد که
حضرت خاقان سعید پادشاهیست بغایت رفیع مقدار و قایم مقام صاحبقران گیتی ستان
مغفرت شعار بنابر آن مناسب چنان مینماید که ایشان زبان باستغفار و اعتذار گشاده
از اموری که سابقا بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نمایند و قلعه سلطانیه
و جهه قزوین را بدیوان اعلی بازگذارند تا ما حضرت خاقانی را از مقام انتقام گذرانیده نشان
ایالت آذربایجان و اران و بغداد را تا حدود روم بنام آنجناب ارسال داریم امیر قرا یوسف چون
بوفور اعوان و انصار و قوت بازوی شجاعت آثار مغرور بود و از استماع این کلمات بر آشفت
و فرستاده را مقید و محبوس ساخته مضمون این مقال بر زبان آورد نظم * ببینم تا اسب اسفندیار
سوی آخر آید همی بی سوار * و یا باره رستم جنگجوی * بمیدان نهد بی خداوند روی * و چون وفور جرأت
و جسارت دشمن بعرض خاقان صف شکن رسید اسباب ظاهری را از نظر اعتبار انداخته روی نیاز
و افتقار بدرگاه پروردگار عز اسمه آورده از حضرت واهب العطیات ظفر و نصرت مسألت
نموده جماعتی از حفاظ و قرا را فرمود که دوازده هزار سوره انا فتحنا ختم نمایند و بعد از آنکه گوش هوش

و این معنی بر خاطر خاقان ستوده مآثر گران آمده میرزا بایسنغر بیورش کاورود مامور شد و در قلب
شتا که مغلوب آن مقبول پیر و برنا بود با جنود ظفر ورود بظاهر قلعهٔ کاورود که موضع تحصن بابا حاجی بود شتافت
و ایلچی سخندان نزد او فرستاد و بسخنان لطف آمیز و کلمات عتاب انگیز پیغام داد و از وخامت
عاقبت مخالفت تحذیر نمود و امیر بابا حاجی چاره منحصر در موافقت دانسته باقدام نیاز از قلعه بیرون
خرامید و شاهزاده دربارهٔ او باضعاف آنچه وعده کرده بود انعام و احسان فرمود و امیر بابا حاجی
در رکاب شاهزادهٔ کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی حجه بمقصد رسیده
بعواطف خاقان سعید مفتخر و سرافراز گردیده بسلک امراء عظام انتظام یافت ذکر توجه
[illegible] چون خاقان سعید
رفت بتوفیق تایید در نهم ذی حجه سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بقراباغ اران رسید و جهة قشلاق آن
منزل را اختیار کرده قبهٔ بارگاه باوج مهر و ماه رسانید ملوک اطراف و حکام اکناف با اصناف
تنسوقات و انواع پیشکشات متعاقب و متواتر باردوی کیهان پوی شتافته شرف زمین بوس
دریافتند و پرتو التفات خاقان خجسته صفات بر او جنایت جلالت همگنان تافته سر افتخار
و مباهات باوج سموات برافراختند از آنجمله امیر خلیل الله شروانی که بعد از فوت پدر خویش امیر
شیخ ابراهیم والی شیروان شده بود و آثار جلالت و نجابت از شمایل و خصایل او روشن و هویدا
میمون روز چهاردهم ماه مذکور بعز ملاقات خاقان منصور مفتخر و سرافراز گشته ملحوظ عین عنایت شد
و سوابق اخلاص بیدریغ گذار خود را بلواحق اختصاص انضمام داد و خاقان گردون غلام صبیهٔ میرزا [illegible] را که
در حرم سرای امیر قرا یوسف بسر میبرد با وی [illegible] بسلک [illegible] در آورد [illegible] نهم محرم سنه
اربع و عشرین میرزا ابراهیم سلطان که مطابق موجب فرمان بکابل و غزنین رفته بود مقضی المرام
بمعسکر نصرت انجام رسید [illegible] قاصدی از دهلی آمده
تنسوقات هندوستان برسم پیشکش گذرانید و از زبان خضر خان که حاکم آن دیار بود سخنان
نیازمندانه بعرض رسانید و چون ایام استیلای زمستان گذشته سلطان [illegible] متوجه
تختگاه بهرام گشت خاقان سعید یازدهم ربیع الاول از دشت قشلاق عازم تبریز شده و بیست
دوم ماه در بیلقان نزول اجلال فرمود و [illegible] بعرض رسید که یار احمد قرامان

افتاب وافر مانند قطرات سحاب متکاثر همه جوانان نوخواسته وسراسر بجا و یکتر آراسته
مجتمع ساخت ناگاه پیک اجل دررسیده مرضی مهلک بر ذاتش طاری گردید و مدبر طبیعت دست
از تو چیر امور شهرستان بدن کوتاه کرده در روز پنجشنبه هفدهم ذی قعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه
ایام حیاتش باختتام انجامید بساط جلادت گسترده بود ولی هیچ فرصت ندادش حیات
چنین تعزیه مضوبه کس نزید زکیوی شهرخ در کسوی مات شد و چون از اولاد قرایوسف هیچکدام
در اردو نبودند امرا ترکمان بعد از ان واقعه مانده هر یک بطرفی روی آوردند و میت را همانجا در خرگاه
بگذاشتند و اوباش الناس دست بغارت و تاراج دراز کرده گوش قرایوسف را جهة حلقه طلا
بریدند و روز جمعه هشتم ماه مذکور سیدی احمد کجانی و باقی اعیان تبریز نوکران امیر شاه ملک را از حبس
بیرون آورده لوازم اعتذار و استغفار تقدیم رسانیدند و نعش قرایوسف را بطرف ارجیش
فرستادند تا در مقبره پدرش دفن کردند و میرزا بایسنغر در منتصف ذی حجه دولتخانه تبریز را بیمن مقدم
شریف مشرف ساخته خطبه و سکه باسم والد بزرگوار خویش زیب و زینت داده رایت
عدالت برافراخت دوران اوان امیر علی بیک بن قرا عثمان که در اردوی امیر قرایوسف مقید
بود از محصل خویش امیر قرا عثمان استمالت یافته کپنک پوش بلا زمت شاهزاده رسید و باصناف مراحم
والطاف مفتخر و سرافراز گردید و بعد از چند روز که جوانان ملازمت بر دوخت استجازه نموده نزد پدر
خود رفت و چون میرزا بایسنغر از تنسیق مهمات تبریز فارغ شد قزاقان قبلی سعید بوی رسید
که بطرف کاوررود رفته امیر بابا حاجی را که تا غایت بنای اخلاص ساخته اند و همایون ننموده
در وی بنیاد نیز کاه عالمپناه ننموده بدست آورد شرح این سخن آنکه امیر بابا حاجی ولد شیخ محمد عراقی
بوفور شجاعت و جلادت از امثال و اقران ممتاز بود و مستقلی بود و پدرش امیر احمد بن تتک
امیر جهانشاه را کشته بود و او بقصاص پدر امیر جهانشاه را بقتل رسانید و فرمان استیلای
امیر قرایوسف میان او و ترکمه مخالفت و محاربات بوقوع انجامید و بالاخره خودرا بقرایوسف
رفته با ایالت ولایت کاوررود و دیگر عنایات سرافراز گردید بناء علی هذا در هنگامی که رایت اعلام خاقان
گردون غلام پرتو وصول بر قشلاق قراباغ انداخت امیر بابا حاجی تو هم نموده برادر خود را با تحف
لایقه باستان خلافت آشیان ارسال نمود و نفس خویش پای در دامان تمکن و وقار کشید

همعنان خاقان عالیشان بجانب تبریز روانشد ذکر محاربه خاقان عالیمکان با اولاد امیر قرا یوسف
چون رایت آفتاب اشراق از آفاق باق متوجه تبریز گشت در اثنای راه بمسامع جلال رسید
که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از چون و چند خیال ستیز کرده
بحدود عادلجوز و اخلاط آمده اند بنا بران خاقان ستوده خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده
افعال نموده عنان نکران بصوب میدان قتال انعطاف داد و امیر یوسف و امیر عثمان والیاس
خواجه مقدمهٔ سپاه نصرت پناه شده پیشتر روانشدند و در اواخر رجب سنه اربع و عشرین
و ثمانمائه تقارب فریقین بتلاقی انجامیده از جانبین و [illegible] بتسویهٔ صفوف پرداختند غریو نفیر و صورها
و آواز کوس و کرنای زلزله در زمین و زمان انداخت دلیران روزکار در میدان کارزار تاختند و در آن
روز کارزار از وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجرگذار تا زمانی که اطراف فضای شهر دوار
از عکس خون کشتگان معرکه پیکار گلگون گشت و آن دو لشکر کینه ور در هم آویخته بودند
و باستعمال شمشیر و خنجر در افنا و اعدام یکدیگر اهتمام تمام مینمودند بیت چو شب لشکر خود بهامون کشید
همه دامن چرخ در خون کشید هر طائفه بمعسکر خویش رفته لوازم حزم رعایت کرده پاس داشتند
در روز دیگر که خاقان شرقی انتساب آفتاب بعزم جنگ مواکب کواکب بر نقرهٔ خنگ فلک سوار شد
خاقان کائنات پای در رکاب نصرت مآب آورد و برانغار و جوانغار سپاه نصرت شعار
ترتیب داده روی بمخالفان نهاد و از آنجانب میرزا اسکندر و میرزا اسپند نیز با [illegible] لشکر
قیامت اثر کرده در برابر آمدند و بار دیگر دلیران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوشش و خروش نمودند
و بضرب شمشیر و سنان جانستان رخنها در سینه و پهلوی پهلوانان کشودند و در آن روز میرزا رستم
بن عمر شیخ و امیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان رستم و اسفندیار بر خواطر ابنای
روزکار فراموش گشت و پیر حسین سعد را که در سلک شجاعان لشکر ترکمان انتظام داشت
اسیر گرفتند و چون کشش و کوشش بسرحد افراط رسید و ظلام لیل نور باصره را از رویت اشباح
معزول گردانید هر یک از آن دو فریق بمنازل خویش فرود آمدند و بشرائط پاس پرداختند
و [illegible] نظارگیان میدان آسمان تا وقت طلوع طلیعهٔ صبح صادق دیده برهم نزدند
صباح روز سیم غرهٔ شعبان و زوال آفتاب دولت و اقبال ترکمانان بود سپاه ظفر مآل

حدود گنجه و بردع را تاخته و دست فتنه و فساد برافراخته و فارس مضمار تهور غیاث السلطنه میرزا
بایسنغر بدفع شر او مأمور گشته یار احمد بطرف ولایت گرجستان گریخت و پناه بقلعه
اسفرنان برد و میرزا بایسنغر بظاهر آن قلعه شتافته سپاه ظفر پناه آغاز محاصره و محاربه نموده
و یار احمد دو سه روزی بمقابله و مدافعه پرداخته بپای اعتذار و استغفار از قلعه بیرون آمد
و روی نیاز بخاک درگاه شاهزاده عالیجاه سوده امان طلبید میرزا بایسنغر از سر جرمه یار احمد
گذشته او را همراه داشته مراجعت فرمود و در منزل حسن ماهی دست و گردن بسته بپایه تخت
خاقانی رسانید آنحضرت یار احمد را گفت تو خود را بی اعتماد ساختی و خونش را با میر چهارشنبه سپرد
آنگاه موکب همایون از آن موضع در حرکت آمده سیم جمادی الاول از آب ارس عبور نمود و چون
جلگاه ازراب مضرب خیام سپاه ظفر مآب گشت بمسامع علیه رسید که در این نواحی حصاریست
موسوم بقلعه بایزید در غایت رفعت و تشیید و امیر قرا یوسف بوقت توجه رایات ظفر آیات
نفایس بیشمار و ذخایر بسیار بآنجا فرستاده بود و بعد از فوت وی فرزندش امیر اسپند آن
قلعه را بتصرف در آورده و بعضی از مردم خود را آنجا مضبوط کرده حضرت خاقان سعید کمند همت
بر کنگره تسخیر قلعه بایزید انداخته بیست و سیم ماه مذکور در حوالی آنجا نزول فرمود و کس فرستاده
کوتوال آنرا بطاعت و انقیاد دعوت نمود و اهل حصار از تسلیم سر باز زده لشکر قیامت اثر آغاز
افروختن نیران جنگ و انداختن تیر و سنگ کردند محصوران بقدم مخالفت و محاربت پیش آمده
رخان کشش و کوشش از صباح تا نماز دیگر استعلا یافت و بعد آخر همان روز که بحقیقت وقت غروب
آفتاب دولت مخالفان بود [illegible] ظفر [illegible] دیوار حصار بایزید [illegible] الهی بکر
فتح و ظفر جلوه گر گشت و غنایم بسیار نصیب [illegible] ظفر شعار شده رایت آفتاب اشراق
بصوب ییلاق الاتاق بحرکت آمد و بعد از وصول خاقان سعید اردوی همایون را در دامن کوه زربخش
گذاشته بنفس نفیس با پنجاه سوار نامدار بالاطاق تشریف برد و در انعام حاکم قلعه اونیک امیر دولتیار
و ملک محمد امیر عزالدین و امیر علی بن قراعثمان بتقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و بتاریخ شانزدهم
جمادی الآخر خاقان ظفر لوا از آلاطاق [illegible] از آنجا ییلاق تشریف برد و در آنجا امیر
قراعثمان بموکب همایون پیوسته پیشکش گذرانید و بانعام خلعت خسروانه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت

از تنسیق مهمات آذربایجان فراغت یافت میل مراجعت بجانب خراسان نموده رایات ظفر
آیات از تبریز در حرکت آمده در اول رمضان سنه وصول بر نواحی سلطانیه انداخت اکثر حکام و
داروغکان ولایات را اجازت انصراف ارزانی داشت و از آنجا نیز نهضت فرموده در نواحی
قزوین ابراهیم سلطان و میرزا رستم مرخص گشته بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و موکب
ظفر نشان بممالک خراسان درآمده امیر شاهملک نیز رخصت یافته از راه استراباد روی بخوارزم
نهاد و در دوازدهم شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ زاغان رسید و آنمنزل را طراوت
ریاض رضوان بخشید و در همین سال شیر محمد اوغلان و ساروق اوغلان و صدر الاسلام از
مغولستان باستان میرزا الغ بیک آمده نوازش یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان و ساروق
اوغلان توهم بی جا بخود راه داده بار دیگر از آنجا جسته فرار نمودند و جناب الغ بیگی ایشانرا
تعاقب نموده در گجنیه یاق بکرنیکان رسید و شیر محمد و ساروق را اسیر و دستگیر کرده بازگشت
و بعد از وصول بسمرقند رقم عفو بر جریده جریمه گرفتاران کشیده او شیر محمد را اسباب پادشاهی
بخشیده بسلطنت مغولستان روان گردانید و در هفدهم رجب سنه خمس و عشرین حضرت
واهب العطیات میرزا بایسنغر را پسری بسعادت انتما کرامت فرمود خاقان عالیشان
آن مولود فرخنده را بابر نام نهاده ابو القاسم کنیت داد و در سنه ست و عشرین و ثمان مایه
خاقان ظفر قرین در منتزهات ولایات خراسان در نهایت دولت و اقبال گذرانید و بساط
عدل و انصاف مبسوط و حجاب جور و اعتساف مرفوع گردانید و در سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه
شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیک گورکان را نابوده انگاشته رایت خلاف و شقاق
برافراشت بنابر آن شاهزاده الغ بیک گورکان اجازت طلبید و در بیست و هفتم ربیع الاول موافق
هشتم حوت با سپاه فراوان جهت دفع شر معاندان متوجه مغولستان شد و بعد از قطع منازل و
مراحل در موضع نقوتسابی سنا به شیر محمد اوغلان نزدیک گشت و در پانزدهم جمادی الاخر ایشان دو
لشکر کینه ور روی در هم آورده صفوف برابر بیاراستند و از غریو کوس و کرنای گوش کر و دل خارا گسسته یافتند
دلیران طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان یازیده و بفضای میدان شتافتند و غایت
کشش و کوشش بتقدیم رسانیده بزخم خنجر و خنجر سینه و عرق سر یکدیگر بشکافتند و در آن اثنا رای

بهمات اجتماعی عازم معرکهٔ قتال شدند واز انجانب نیز گردان جلادت نشان بآلات واستعداد
فراوان در برابر آمده عقاب تیر بعزم صید عزم روح دلاوران از آشیان کمان آغاز پرواز نمود
ویکان غار اشکاف جهت رمیدن اهل مصاف روزنها در قصر اجسام ایشان بگشود وبعد از آمد
شد سهام آن دو گروه بهرام انتقام حسام خون آشام در یکدیگر نهادند ودر اثنای زد وخورد
حملات متواتر زده خواجه محمد شرف سمنانی را با چند نفر از مردم خراسان عرضهٔ تیغ بیدریغ گردانیدند
ونزدیک بود که چشم زخمی بملازمان موکب همایون رسد دران اثنا خاقان دین دار که شجاعت
انضمام باعبادت مالک ودین را جمع داشت فرمان داد که درمیان میدان خرگاه طهارتخانه برافراختند
وبعزم نماز دیگر که در مدت العمر از آنحضرت فوت نشده بود فرود آمده به تسکین و
وقار تمام در نماز بدستور ایام فراغت وامنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورده پیشانی مسکنت
ونیاز بر زمین واز درگاه پادشاه بی نیاز بی انباز ظفر ونصرت مسئلت نمود وچون اثر اجابت
دعا بر ضمیر همایون ظاهر شد از غلوکه راز پیروزی خرامیده بر زین ملک ستانی نشست وعنان یکران
بجانب قلب لشکر انعطاف داده بجای خویش بایستاد ودرین محل امیر شاه ملک را بموجب الحرب
خدعة تدبیری بخاطر رسیده فرمود که نقارهٔ شادیانه زدند وآوازه درانداختند که امیرزاده اسپند در بند افتاد
واسکندر از شنیدن این خبر متحیر گشته ترا کمه عنان از صف ستیز بجانب گریز گردانیدند وحریف منصور
دلیر شده از قول وبرانغار وجوانغار بر مخالفان تاختند واقدام ثبات وقرار اولاد قرایوسف
تزلزل پذیرفته مقرون باصناف تحسر وتاسف عنان انهزام منعطف ساختند وسپاه نصرت
شعار به تیغ فتح وفیروزی آخته ایشان بر اثر انتعاقب نمودند وغنیمت بی نهایت گرفته بمعسکر خود
مراجعت فرمودند وخاقان سعید بمراسم محامد الهی وشکرگذاری نعم نامتناهی پادشاهی پرداخته
فتحنامها باطراف ممالک محروسه روان گردانید واز راه خوی بجانب تبریز روان شده در
منتصف شعبان آن مکان را بیمن مقدم همایون عزت افزای کارگاه گردون ساخت
واهالی آذربایجان را لباس امن وامان پوشیده رایت عدل واحسان بر مفارق طبقات
انسان برافراخت ذکر مدت حضرت سعید خاقان ... استعفا
... بعضی از غرایب ... چون خاقان سعید

امیر ابراهیم سلطانرا نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم را بوی تفویض کرد و مولانا شهاب الدین
عبدالرحمن که در سلک معتبران درگاه خاقان عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر
شاهملک اینقطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه ای دل خسته چه حالست که انجم یکسر
همه در گریه زارند برین هفت اورنگ ٭ دامن چرخ چرا شد چو دل من پر خون ٭ چهرهٔ مهر چرا گشت
چنین تیره از زنگ ٭ مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر ٭ آنکه در جنگ بجنگش چو گوزن بود پلنگ ٭ شه ملک
میر جوان بخت جهان بخش که بود ٭ منبش چو دش گهر و لعل چو بیجاده و سنگ ٭ رحمة الله علیه آمده تاریخ
وفات شاه و در روضه مصاحب همه با شاهد و شنک ٭ مدفن امیر شاهملک مشهد مقدسه است
در جوار مرقد مطهر و هم درین سال پادشاه گیلان سلطان تختگاه جود و احسان امیر سید رضی الدین
سید رضا کیا که مدة العمر دست عطابخشش بلمس سیم و زر آلوده نشده بود در روز نوروز از عالم
محنت اندوز انتقال فرمود و دوشنبه شانزدهم محرم سنه ثلثین و ثمانمایه شاهزاده وافر تقوی سیورغتمش
بهادر در کابل جهان جاودان انتقال کرد و غرهٔ صفر این خبر محنت اثر بهراة رسید خاقان سعید ازین مصیبت
قرة العین سلطنت محزون شد و لوازم تعزیت بجای آورده تمامت مملکتی را که سیورغال شاهزاده
مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود مصرع بقا بقای خدایست ملک ملک خدا
ذکر توجه میرزا [illegible] مغولستان [illegible]
[illegible] براق اوغلان که از نبایر اروس خان بود در سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه از دشت
قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجانب الغ بیک آورد و شاهزاده او را منظور نظر تربیت و رعایت
گردانیده با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت باز فرستاد و براق بیمن عاطفت آنجناب
بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اوایل سنه ثلثین
و ثمانمایه بحدود سغناق فرود آمده قاصدی نزد میرزا الغ بیک فرستاده پیغام داد که درین ایام که بهمت
خدام عالیمقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتیم بعنایت الهی غایت شهریاری مستظهر بوده
بدین حدود شتافتیم جناب الغ بیکی چون شنیده بود که براق [illegible] گفته بود که علفخوار سغناق
شرعا و عرفا تعلق بما دارد ایلچی او را موافق مدعا جواب نداد و مقارن اینحال ارسلان خواجه ترخان
که حاکم آنسرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند و خود داعیه صاحب

شیر محمد اوغلان چنان اقتضا کرد که دست چپ و دست راست را با قول منضم ساخته یکبار بر قول
لشکر سمرقند حمله نمود امیر اصلان خواجه که در آنجانب بود چون کوه ثبات قدم نموده بدافعه اعدا پرداخت
چنانچه هر چند مغولان اهتمام کردند او را از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک کورکان تومانات
هراول را بمدد او رسانید شکست بر لشکر جته افتاد و شیر محمد اوغلان عنان یکران بصوب
فرار تافته عساکر نصرت ... دشمنان تعاقب نمودند و در اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط
و اقتدار بر افراخته بسیاری از مغولان را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته
بموکب عالی پیوستند و میرزا الغ بیک مظفر و منصور بجانب سمرقند باز گشته بعد از وصول ایلچی
قمر مسیر بدرگاه عالمپناه فرستاد و خاقان سعید را از فتح مبین اعلام داد و قاصد در اوایل شعبان
بدار السلطنه هراة رسیده کیفیت حال بعرض رسانید و آنحضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده
مبتهج و مسرور گردید و در اواخر همین سال میرزا الغ بیک عزم ملازمت خاقانی کرده در پانزدهم
ذی حجه دیده پدر بزرگوار و برادران کامگار روشن ساخت و بعنایت و عاطفت اختصاص
یافته روزی چند در دار الملک خراسان بخوشدلی و شادمانی بگذرانید آنگاه میرزا احمد جوکی را مصحوب
گردانیده بسمرقند باز گردید و در عرض یکهفته از هراة بماوراء النهر رسانید و چند ماه آن دو برادر
نیک اختر در سمرقند بهشت مانند بعیش و شادمانی بسر برده در جمادی الاخر سنه تسع و عشرین و ثمانمایه
میرزا احمد جوکی از جناب الغ بیک اجازت یافته بدار السلطنه هراة باز گشت و در شب دوشنبه
یازدهم ربیع الاول این سال امیر کبیر ستوده خصال امیر شاه ملک در خوارزم وفات یافت
و او بعظم شان و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امراء امیر تیمور گورکان و ارکان دولت
شاهرخ سلطان ممتاز و مستثنی بود و در تربیت و رعایت اهل علم و فضیلت و شاعه خیرات
و افاضه مبرات اهتمام تمام مینمود و در اطراف و دیار خراسان و ماوراء النهر و خوارزم بقاع خیر و
ابواب البر مانند مدارس و خوانق و مساجد و ادیطه و حیاض ترتیب کرده یادگار گذاشت
و در آن اوان که خاقان سعید خوارزم را بوی عنایت فرموده سرکشان آن آفاق و اشراف دشت
قبچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری بر افراشت و چون خبر واقعه
امیر مذکور بعرض خاقان سعید رسید تنکدل شده اظهار حزن و ملال فرمود و بسر ارشدش

مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهان کاغذی در دست بر سر راه آمد حضرت خاقانی یکی
از نزدیکان را گفت سخن این شخص را معلوم نمای و احمد لر فرصت یافته بی اندیشه پیش دوید و کاردی
بشکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی ذات فائض البرکات آن پادشاه
فرخنده صفات بود کارد کارگر نشد و نکایت زخم باحشا و امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچی
رخصت قتل آن لعین حاصل نموده در ساعت او را بکشت امیر علیکه و امیر فیروزشاه که در آن زمان
بر در مسجد ایستاده بودند و نقارچیان بدستوری که در آن زمان معهود بود نقاره زن گرده که ناگاه آن
خبر قیامت اثر شنودند و دست ایشان از کار فرو ماند و از جهت حیرت بر خلایق استیلا یافت
و حضرت خاقان سعید امیر فیروزشاه را طلب فرمود و ابلجان سواره بمسجد در آمد چون دانست که زخم
کاری نیست زبان بشکرگذاری مهیمن منان گویا گردانید و حضرت خاقانی میل فرمود که در محفه نشیند
امیر فیروزشاه مانع آمد و گفت اگر مردم حضرت خاقانی را سواره نه بینند در حیات و ممات تردد
خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد بنابران خاقان عالیمکان پای در رکاب سعادت
انتساب آورده بدولت سوار گشت و نقارچیان در غایت مهابت نقاره فرو کوفته آنحضرت
از راه بازار بباغ زاغان تشریف برد و اطبا و جراحان بمعالجه آن زخم پرداخته در عرض چند روز شفائی
کامل بحصول پیوست یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید نظم سال تاریخ هشتصد و سی بود * روز جمعه
پس از ادای صلات * قصه بس عجیب حادث شد * در خراسان ولی بشهر هرات * کجروی در بساط
چون فرزین * خواست تا شه رخی زند شد مات * القصه بعد از وقوع این قضیه غریب
میرزا بایسنغر و امرا بتفحص احوال احمد لر مشغول گشته از کشتن او پشیمان شدند و میان رخوت
آن مردک کلیدی یافتند که در تیمچه بازار کشاده یافت و مردم تیمچه گفتند شخصی موصوف باین صفت
درین حجره طاقیه میدوخت و بسیاری از معارف پیش او می آمدند یکی از آن جمله مولانا معروف خطاط است
و این مولانا معروف هروی بود بانواع فضایل و هنر موصوف و بحسن خط و لطف طبع معروف
و بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه وفور استعداد مرجع فضلای انام نمدی علی
پوشیدی و طاقیه بلند هم از آن جنس بر سر نهادی و الف نمدی در گردن انداختی و او در اوائل
حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد و در اواخر از وی متنفر شده روی بشیراز آورد و میرزا اسکندر

اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت میزدند بنابران میرزا الغ بیگ کورکان یراق جنگ براق
نموده جهة استجازه قاصدی بهراة فرستاد وحضرت خاقانی از نزاع وخصومت که موجب ویرانیست
منع فرمود اما لشکری مقرر کرد که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراء النهر شوند و شاهزاده در هفدهم
ربیع الآخر از هراة روی بسمرقند آورد و قبل از وصول او میرزا الغ بیگ بطرف سمنان نهضت کرده
میرزا محمد جوکی چون از عزیمت انهزمیت خبر یافت بی شایبه توقف از عقب برادر والاگهر حرکت
کرده خود را بوی رسانید وشاهزادگان همعنان یکدیگر طی مسافت نموده بغرور هرچه تمامتر عزم رزم
براق جزم کردند او نیز بقدم مقابله و مقاتله پیش آمد چون هر دو لشکر در برابر هم صف قتال بیاراستند
براق تمامی اتباع خود را در قول مجتمع ساخته دیگبار بر سپاه ماوراء النهر تاخت و امواج دریا هیجا
بیکبار در تلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردمان کار غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود
جیحون در فضای دشت و هامون روان شد بیت تن از اسب و سر از تن سرنگون شد زمین
دریا فلک صحرای خون شد و میرزا الغ بیگ کورکان بوجود جنود نامعدود مغرور بود و بر طبق
کلمه یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بسپاه اندک مخالف التفات نمیفرمود اما جماعت را مقتضای
آیه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صورة نصرت روی نمود و لشکر ماوراء النهر دست اضطرار
عنان بوادی فرار تافته حسرة وضجرة بر شاهزادگان غالب شده میخواستند که بنفس نفیس قدم
در معرکه مهلک نهند اما بعضی از امرا مانع آمده ایشانرا بحیله که توانستند ازان ورطه زخار
بساحل نجات رسانیدند و شاهزادگان بسمرقند شتافتند و براقیان در اطراف ترکستان
و حدود ماوراء النهر خرابی بسیار کردند بیت چنین است رسم سرای درشت گهی پشت بزین و
گهی زین به پشت [illegible]
حضرت خاقان عادل پیوسته در ادای واجبات و نوافل اهتمام تمام مینمود و همواره اوقات
خجسته ساعات را صرف اصناف طاعات و عبادات میفرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع
تشریف حضور ارزانی میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوای مناجات و عرض حاجات
می افراشت و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین وثمانمایه در وقتی که بمسجد جامع درون
بلده فاخره هراة نماز گذارده بعزم سواری از مصلی برخاسته روان شد کبنک پوشی احمد نام که مرید

خاقانی از زخم احداث صحت یافت جهة تدارک این اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود و غره
شعبان سنه ثلثین و ثمانمایه از دار السلطنه هراة در حرکت آمده چون قبة الاسلام بلخ مضرب
سرادقات سلطنت گشت میرزا بایسنغر که تا اکحال اقبال آسا ملازم موکب همایون بود
بموجب التماس میرزا الغ بیک و فرمان اعلی مکان بصوب بلدهٔ فاخرهٔ هرات مراجعت فرمود
و شب یازدهم ماه مبارک رمضان خواجه قنبر کرکی را در اردوی شاهزاده بقتل رسانیدند و قاتل
معلوم نشد و میرزا بایسنغر بعد از مراحل و طی منازل بیست و یکم ماه مذکور در مستقر عزت نزول فرمود
خاقان ستوده خصال بعد از رخصت میرزا بایسنغر از آب آمویه عبور کرده اشراف و اکابر
سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آنحضرت چون بدان جنت صفت رسید از کیفیت
محاربهٔ براق تفتیش نموده زمرهٔ از امرا و سرهنگان را چوب یاساق زد و میرزا الغ بیک چند روز
از درجهٔ اختیار و اعتبار ساقط شد اما آخر الامر عرق ابوت در حرکت آمده دیگر بار شاهزاده
بعواطف خاقانی و ایالت دار الملک صاحبقرانی مفتخر و مباهی گشت و براق از وصول خاقانی خبر
یافته دل از حکومت سغناق برگرفت و فرار بر قرار اختیار کرده آتش فتنهٔ او در دیار ترکستان انطفا
پذیرفت و پس از آنکه خاطر همایون فرماندهٔ ربع مسکون از تنظیم امور ماوراء النهر فراغت یافت عنان عزیمت
بصوب هراة تافت و در یازدهم محرم سنه احدی و ثلثین بمقصد رسید و باغ زاغان را بیمن مقدم
شریف غیرت افزای ریاض جنان گردانید و در آن اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری
کرامت فرمود و آن مولود عاقبت محمود را بابا بکر موسوم فرموده چند روز بساط عیش و سور ممهد بود
[illegible] در اواسط محرم
سنه اثنین و ثلثین و ثمانمایه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر بن قرا یوسف بار دیگر باشتعال
نیران عصیان پرداخته و بعراق آمده و سلطانیه را مسخر ساخته بنابران خاقان عالیمکان باجتماع
لشکرهای ممالک محروسه فرمان داده و در روز یکشنبه پنجم رجب بصوب آذربایجان در حرکت
آمد بیت باسپ اندر آمد جهاندار کدخدای * بجنبید چون کوه لشکر ز جای * و میرزا بایسنغر و امیر
شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش برسم منقلای از پیش روان شدند و خاقان پاک
اعتقاد بهر قصبه و شهر که میرسید بطواف مزارات مشایخ عظام اقدام مینمود و مجاوران عتبهٔ اولیارا

که در آن اوان حاکم آن بلده بود جناب مولوی را منظور نظر عنایت ساخته در کتابخانهٔ خاصه
کتابدار فرمود و مولانا معروف قبول کرد که هر روز پانصد بیت کتابت نماید و در آن اوقات
دو روز کتابت ننمود میرزا اسکندر مولوی را طلبیده از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که
میخواهم که در یکروز هزار و پانصد بیت کتابت نمایم میرزا اسکندر مسرور شده فرمود که در موضع مناسب
خرگاه و شامیانها برافراشتند و مولانا معروف آنجا نشسته کتابت آغاز کرد و یکی از شاگردان خود را
بتعلیم تراشیدن تعیین فرمود تا نماز دیگر مسوده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت
و میرزا اسکندر او را از انعام و احسان خویش محظوظ و بهره‌ور گردانید و خاقان سعید بعد از فتح شیراز
مولانا را بهراة کوچانید و او در کتابخانهٔ همایون بکتابت مشغول بود و مستعدان خراسان جهة تعلیم خط
و زمرهٔ جهة مصاحبت بصحبت مولوی میل میکردند و او بمثابهٔ خویشتن‌دار و بزرگ منش بود که کاغذ میرزا
بایسنغر را که جهة خمسهٔ نظامی بوی داده بود زیاده بر یکسال نگاه داشته نانوشته باز فرستاد و باین سبب
کدورت مولانا معروف برلوح خاطر میرزا بایسنغر نقش بست و درین اوان که آنجناب بدوستی
احمد لر متهم گشت اورا از قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار بردند آخر الامر در چاه قلعهٔ اختیار الدین
محبوس کردند و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست بیت ز ترک چشم تو هر تیر غمزه کامد راست
درون سینه نشست آنچنانکه تو میخواست اما خواجه عضد الدین دخترزاده مولانا فضل الله استرابادی
و جمعی دیگر از موافقان احمد مقتول بلکه محرق شدند و در آن اثنا بعرض میرزا بایسنغر رسید که احمد لر
گاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سید
قاسم انوار قدس سره میرفته و حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر سید قاسم عازم
ماوراء النهر گشته غزلی گفت که مطلعش اینست بیت ندانم چه افتادست قسمت از قد رمارا
ازین درگاه میرانند دایم در بدر مارا چون حضرت سیادت پناهی قرین تاییدات الهی بسمرقند رسید
میرزا الغ بیگ گورکان مقدم شریفش را مغتنم دانسته لوازم تعظیم و تبجیل تقدیم رسانید
والتوفیق من الله الملک المجید [illegible]
[illegible] چون بخلاف دستور معهود در غنیک براق
اوغلان سپاه میرزا الغ گورکان را شکستی روی نمود درین فرصت که ذات خجسته صفات

زخون شفق لاله‌گون کرد چهره. آنگاه هر دو لشکر عنان بمعسکر خود تافته آنشب تا صباح حارس و مراقب
بودند و لحظه از اندیشه آنکه فردا حال بکجا منجر خواهد شد نغنودند روز دیگر که چرخ اخضر سپر زراندود آفتاب
بر سر کشید و از رماح خطوط شعاعی حشر کواکب را منهزم گردانید بیت برآمد ز هر سو صدای نفیر
سلامت شد از مردمان گوشه‌گیر. خاقان سکندر مکان و سکندر رستم توان در برابر یکدیگر بتسویه
صفوف لشکر پرداخته غریو کورگه و سورن زلزله در کوه و دشت انداخت و حمله مبارزان تهمتن تن صف‌شکاف
در صف دشمن افکنده راهی بکوی عدم ظاهر ساخت و درین روز حربی نیز در غایت صعوبت بوقوع
انجامید و میرزا اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما مصرع چون سعادت نبود
کوشش بسیار چه سود. بوقت استوا که خاقان مظفر لوا از ادای نماز چاشت و عرض نیاز بدرگاه کریم
کارساز فارغ گشت بار دیگر بر مرکب کوه پیکر سوار شد روی بسوی اعدا آورد نیر فتح و فیروزی
از مطلع نامتناهی طالع نمود اسکندر چون حال برین منوال دید دست از ستیز باز
داشته پای در وادی گریز نهاد و حضرت خاقان سعید بتیسیر این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین
ذوی الاقتدار تواند بود شکر نعماء الهی بتقدیم رسانیده فتحنامها باطراف ممالک محروسه فرستاد
میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان بتکامیشی دشمنان توجه نموده تا ارزروم و صحرای موش رفته
و آثار تسلط ظاهر کرده مراجعت فرمود از اشرف الفضلا و افصح البلغا مولانا شرف الدین علی
الیزدی که دران یورش ملازم موکب میرزا ابراهیم سلطان بود منقولست که میفرمودند که از کمال
نظم بسالت و وفور مردانگی و جلادت در ظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاد که اگر عشر
عشیر آن مسموع می‌شد البته عقل بقبول آن زبان نمیگشاد. نظم ز آهن ثبات شاه ابو الفتح
بجنگ. و ز شدت حسد بروز هیجا دل سنگ. ایخال ز کوههای سلماس هنوز. کز راه صدا
شرح دهد از دل سنگ. و تاریخ این واقعه عظمی از مضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می‌پیوندد
نظم اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید. دارای جهان سزای او واجب دید. از تیغ ابو الفتح
چو بگریخت بجنگ. تاریخ شد از قدر ابو الفتح پدید. و در خلال این احوال قاصدی از میرزا الغ بیک
رسید مضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اوغلان و براق اوغلان اتفاق افتاده
براق روی بعالم آخرة نهاد و هم دران ایام از خراسان ایلچی آمده عرضداشت که شاهزادگان

ازمائده انعام واحسان بخلعی وافر محظوظ و بهره مند میساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت
اعلام باوج سپهر فیروزه فام بر افراشت بجهة اجتماع سپاه طبرستان وعراق وفارس وخورستان
چند روز اتفاق توقف افتاد و در آن ولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان
وچقماق شامی از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر عنا شیرین از کرمان باردوی نصرت نشان
رسیده بعز بساط بوس مشرف گشتند آنگاه لوای زرنگار از آن مملکت نهضت نموده بیست
ونهم رمضان سایه وصول بنواحی سلطانیه انداخت وقبل از رسیدن خبر لشکر ظفر اثر گماشتگان
اسکندر سلطانیه را گذاشته گریخته بودند وخاقان سعید در آن مقام رمضان را بپایان رسانیده باداب
روز عید قیام نمود واز آنجا بتبریز شتافته شنب غازان از یمن نزول همایون غیرت روضه
رضوان گشت و از تبریز رایت علم خورشید اقتباس بسلماس رفته در آن یورت خبر وصول اسکندر
با لشکر قیامت اثر بتواتر پیوست وخاقان نصرت قرین بتعبیه سپاه جلادت آیین پرداخته
میرزا ابراهیم را با شجاعان فارس در برانغار جای داد و میرزا بایسنغر با دلیران خراسان ومازندران
بجوانغار فرستاد و قول را بعز وجود همایون مزین گردانیده میرزا محمد جوکی را با چند هزار سوار شیر شکار
مقرر ساخت که نزدیک بقلب آماده و مهیا باشند تا در هر طرف بکومک احتیاج افتد
معاونت نمایند واز آن جانب اسکندر نیز میمنه ومیسره وقلب سپاه ترکمانان را بنوعی بیاراست که
تیره شد دران دیده اولو الابصار و صباح روز پنجشنبه هفدهم ذی حجه سنه دو جیش کینه در
از پای افروز چو ماهی چند در جوشن شده غرق بمیدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین بیاد
حمله شیران مقابله دانشی بمقاتله مشتغل گردانیدند و میرزا ابراهیم با طایفه از مردان شمشیر زن بلکه
گردان لشکر شکن بر جوانغار مخالفان که برادر اسکندر میرزا جهانشاه بود مدافعه مبنی آمده از
دستبرد سپاه نصرت نشان پای ثبات وقرارش سمت تزلزل پذیرفت اسکندر
با مردان لشکر برانگیخته خون بسیاری از یلان برخاک مذلان ریخت واز این جانب نیز جمعی از
شجاعان بمعاونت ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام خون آشام
بزیر چادر ناهید گریخت ضرب شمشیر بر زخم جوانان دهان اجل خندان کرد واصابت پیکان
بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان در آورد نظم چنین بود حال بالای سپهر

که آید بهر کجا که رود روضه معین و حافظ او باد ایزد متعال ذکر رفتن غیاث السلطنه و الدین
میرزا بایسنغر بقشلاق استراباد و بیان بعضی دیگر از وقایع و حوادث که دران اوقات
[illegible] رای ممالک آرای خاقان کشورگشای جهة بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود
که میرزا بایسنغر در سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه در ولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علیکه و امیر محمد
صوفی ترخان را با جمعی از نوئینان معتبر فرمود که دران یورش ملازم موکب شاهزاده باشند
و میرزا بایسنغر در سنه مذکوره بدار الفتح استراباد در آمد و اطراف آن مملکت را بعین معدلت
آرایش داده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر ترکمان دیگر
لشکر باذربایجان کشیده و برادر خود ابوسعید را بقتل رسانیده و چون فصل شتا بگذشت میرزا
بایسنغر متوجه خراسان شده و بمستقر سریر بزرگوار مشرف گشت و در سنه ست و ثلثین
پسر اسکندر امیر یارعلی از پدر گریخته نزد امیر خلیل الله بشیروان رفت و شیروانشاه او را بند کرده
بدرگاه عالم‌پناه فرستاد و خاقان سعید او را منظور نظر تربیت گردانیده و در جرگه شاهزادگان
جای داد و در آن اثنا روزی آنحضرت جهة نظاره کمان رعد که استاد فرخ ریخته و ساخته بود
و سنگ چهار صد من بدعوی می انداخت سوار شده و در شمالی کوه بالیکا که محل سنگ انداختن
بود خلقی از خواص و عوام شهر بیرون آمده بودند و خاقان سعید بر بلندی ایستاده تماشا میکرد
ناگاه امیرزاده یارعلی بدان مجمع رسید بیان جوانی بود در غایت حسن و صباحت و نهایت
جمال و ملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظاره کمان رعد کرده و سیر روی او نهادند
خاقان سعید از مشاهده این صورت متغیر گشته و پیش از آنکه بجانب کمان خرامید التفات ننمود
تا امیرزاده یارعلی را بند کرده بجانب سمرقند بردند و درین سال نور حدیقه الملک [illegible] میرزا
ابراهیم سلطان را پسری متولد شده بمیرزا عبدالله موسوم گشت و هم درین سال میرزا جهانگیر
بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن تیمور گورکان که بعزم ملازمت خاقان عالمیان مشرف
بود از عالم انتقال نمود و ایضا امیر محمد درویش که نسبت بآنحضرت دعوی خویشی میکرد و بدار الملک
هراة بود سفر آخرة پیش گرفت و آن منصب یوقاولش سلطان ابوسعید تعلق پذیرفت
ذکر شمه از صفات فارس مضمار دولت غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر و بیان رحلت

عالیشان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا سنجر بن میرزا محمد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد
شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند خاقان بیهمال از استماع خبر فوت دراری سپهر نامداری اظهار
ملال فرموده جهة ترویح ارواح ایشان بخیرات عام و اطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت
و بار دیگر از ماوراء النهر خبری رسیده خبر رسانیده که محمد غازی با سلطان محمود اوغلان یاغی شده
او را بجهان جاودانی فرستاد [illegible] کشتی تو و کشتند ترا بهر مکافات تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت
[illegible]
[illegible] چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب
اسکندر فراغت یافت در هشتم محرم سنه ثلث و ثلثین و ثمانمایه از ظاهر سلماس کوچ فرموده
عنان بارهٔ جهان نورد بصوب قلعه النجق ساخت و پس از وصول بمقصد متعلقان اسکندر که در آن
حصن حصین بودند برسم نیاز نثار و پیشکش بیرون فرستادند و چون آن قلعه در متانت با سد
اسکندر برابر است خاقان والا گهر جهان قدر از منتسبان اسکندر درگذشته بجانب قشلاق قراباغ
معاودت فرمود و در نوزدهم صفر بآن منزل رسیده مقارن الحال امیر ابو سعید بن قرا یوسف باردوی
همایون پیوست و بسعادت بساط بوس فایز شده عنایت خسروانه شامل حال او گشت و خاقان
از زمستان در قراباغ اران بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت آذربایجان را با میر ابو سعید
مفوض گردانید و در پانزدهم شعبان بیمن طالع مسعود و بخت میمون فال نهاد روی بسوی
مستقر عز و جلال و در پنجم رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده ماه صیام را در آن مقام
گذرانید و چون هلال شوال جمال نمود داد آداب روز عید پرداخته حکام ولایات فارس و عراق را
مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر عاشیرین و امیر حقماق شامی رخصت انصراف
ارزانی داشت و دوم شوال چتر ظفر فال از سلطانیه بجانب هراة در حرکت آمده هشتم محرم سنه
اربع و ثلثین باغ زاغان از یمن وصول موکب همایون غیرت افزای مرغزار جنان گشت بیت
همچو خورشید به بیت الشرف خویش رسید خسرو عادل جمشید وش با تایید اکابر ممالک محروسه
عموماً و عالم خراسان خصوصاً مراسم پیشکش و استبشار بتقدیم رسانیدند و بزبان حال مضمون این مقال
مرعی گردانیدند [illegible] خجسته باد بتایید ایزد متعال وصول رایات شاهی بمستقر جلال بهر مقام

حکماء حاذق هر چند در معالجه سعی نمودند بجائی نرسید و آنحضرت حشمت آئین در صبح شنبه هفتم جمادی الاوّل
سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه از عالم فانی بجهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید ازین
حادثه آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان بباغ سفید که مسکن شاهزاده مرحوم بود
شتافت و بعد از تقدیم شرائط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین هم دران باغ بر نعش
مغفرت مآب نماز گذارد و حضرت خاقانی آنجا توقف نمود و امراء عظام تابوت را برداشته
و بمدرسه شریفه مهد علیا گوهرشاد آغا برده بخاک سپردند و در آن روز جمیع امراء و وزرا و سادات
و علما و عامه رعایا و کافه برایا لباس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال اندوه و تنگدلی مونه فزع اکبر
و صیحه مسیح محشر ظاهر مینمودند تا چهل روز هر روز حفاظ آیات در آن مدرسه شریفه مجتمع گشته بختمات
کلام می پرداختند و امراء عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام انام را مطعومات و حلاوات
محظوظ و بهره ور میساختند بعد از آن پادشاه دادفرا احسان خلائق را از جامه سوگواری بیرون آورد
و بتغییر لباس حکم فرموده دست در حبل متین صبر و شکیبائی زد و چون این خبر محنت اثر بسمرقند
رسید میرزا الغ بیک گورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده جهة اقامت مراسم تعزیه بدار السلطنه
هرات شتافت و سعادت دستبوس پدر بزرگوار دریافته جراحت آن مصیبت تازه گشت
و نوبت دیگر ناله و نفیر صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت و آخر الامر چنانچه عادت جهانیانست
همگنان تسکین یافته بساط تعزیت درنوشتند و حکام ولایات بمقر عز خود شتافته بعیش
و عشرت مشغول گشتند بیت این جهان همیشه بود دست چنین * مدت حیات میرزا بایسنغر
سی و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلا این رباعی در تاریخ وفاتش یافته رباعی سلطان
سعید بایسنغر بحرم * گفتا که بگو باهل عالم خبرم * من رفتم و تاریخ وفاتم اینست * بادا بجهان عمر
دراز پدرم * از میرزا بایسنغر سه پسر یادگار ماند باین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله و میرزا
سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت فرزند رشید
منصب او را بمیرزا علاء الدوله تفویض نمود و جهة سلطان محمد و بابر مواجب و رسوم تعیین فرمود
[illegible] فرزند [illegible] شهر [illegible]
[illegible] در اوائل سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه

انجب ... از ... [illegible] ... میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع شمایل و
حاوی انواع مکارم و فضائل علو مکانتش بمرتبه که تاجداران روزگار در بارگاه خلائق پناهش در صف
نعال نشسته افتخار کردندی و رفعت شانش بمثابه که تخت نشینان عالیمقدار در رکابش غاشیه
چاکری گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی و همای عدل مرحمت گسترش در فضای جهان چنان
پر و بال گشوده که کبوتر و قمری در آشیانه باز و شاهین بفراغت میغنودند و غمام دست سخاوت
پرورش با نسان گوهربار گشت که شعشعه زبان از اشعه چرخ برین بمراتب درگذشت و لمعه
ازرای ملک آرایش اگر بر پیکر قمر رسیدی سرمایه نور تا صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر
اصابت تاثیرش چون در شب دیجور لامع گردیدی ظلمت نوائب مصائب را باضاءت
حصول انوار مآرب مبدل گردانیدی با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بجانب
از جانب علم و کمال بغایت راغب و مایل بوده در تعظیم تبجیل اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی از اوقات
اهمال و اغفال نمینمود و خردمندان فاضل و هنرمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران
در آستان فلک بنیان اشیانش مجتمع بودند و بلغاء وافر فراست و فصحاء صاحب کیاست از
اقطار امصار عراق و فارس و آذربایجان بدرگاه عالم پناهش شتافته صبح و شام ملازمت
مینمودند و آن شاهزاده عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آن طائفه گرامی کوشیده همه را بوفور انعام
و احسان مسرور و شادمان میساخت و دیگر کسی از خوشنویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان
در کار خویش ترقی میکرد ... همت بحال ایشان می پرداخت ... بعدل و احسان و تهور
بودی ... سلطان بایسنغر ... در عنفوان اوان شباب
بشرب شراب ... و مجلس کامرانی و اوقات را بی راح ریحانی و
باده ارغوانی بسر نمی گذاشت هر صباح که عروس زرنگار مهر ... سپهر لامع شدی ساقیان
خورشید عذار شراب خوشگوار طلبیدی و هر شام که ... اندام هلال در مجلس ثوابت
و سیار بگردش در آمدی از دست خوبرویان ماه پیکر جام باده گلنار در کشیدی چون این معنی
از حد اعتدال بگذشت و ... حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرف تمام کرد و اسباب
مرض قوی گشته استقامت ذات شریف خجسته صفات روی بانحراف آورد و اطبای حاذق

سلاطین دودمان صاحبقران امتیاز تمام داشت و درباب تقویت امور شریعت بیضا
و ترویج مهام ملت غرا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه که خامه
هیچکس از اهل علم و عمامه هرگز چنان تالیفی در قلم نکشیده بمین التفات آنخسرو فرخنده صفات
بعرصهٔ ظهور رسید و اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی را بسبب این نسخه
شریف بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت آن در اطراف آفاق منتشر گردید و چون
خبر وفات آن شاهزادهٔ صاحب تایید را خاقان سعید شنید نائرهٔ اندوه خرمن صبر و شکیبائی
آنمهر سپهر کشورگشائی را محترق گردانید و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم تعزیت و سوگواری
بتقدیم رسانید آخر الامر بمقتضای ربانی رضا داده و تن بتقدیر سبحانی نهاده باطعام طعام و ختمات
کلام ملک علام اشارت فرمود و منشور حکومت فارس را بنام ثمرهٔ شجرهٔ صدق شاهزادهٔ مغفور
میرزا عبدالله نوشته سرانجام امور ملک و مال آن ولایت را بشیخ محب الدین ابوالخیر تفویض نمود
و همدران اوقات امیر ناصر الدین خاوندشاه [illegible] و برادر امیر جلال الدین فیروزشاه بعد از
فوت میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود در ری بعالم آخرت انتقال نمود و درین سال
در بلده و بلوکات هراة بلیهٔ وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری از خلائق روی بعالم آخرت آوردند
و شدت آنحالت بمرتبهٔ بود که در یکروز [illegible] کس از شهر بیرون [illegible] و این خبر صعوبات
هرچه تمامتر متعاقب و متواتر باردوی همایون اعلی میرسید موجب تزلزل خاطر اکابر و اصاغر میگردید
بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هر مکتوب که از خراسان باردو رسد کسی آنرا
مطالعه ننماید و همچنان سربسته بنواب کامیاب رسانند و هم در یورت قتلاق خبر رسید که
الیاسخواجه که در قصبهٔ رادکان بنابر عرض از ملازمت موکب همایون مهجور گشته بود از عالم انتقال نمود
و آنحضرت از فوت او تاسفها خورده رادکان را [illegible] عنایت کرد
[illegible] خاقان سعید [illegible] در بیان رفتن
[illegible] چون جمشید خورشید از [illegible] زمستانخانه
حوت ملول شده متوجه منزل بهرام گردید و لشکر سرما از طلیعهٔ سپاه ربیع عزیمت هزیمت نموده
سیاه فرو روی تازه بقالب نبات دمید حضرت خاقان از یورت قتلاق در حرکت آمد

از انهاء امير خليل الله شرواني بمسامع عليه رسيد كه اسكندر قرا يوسف از ضبط آذربايجان فارغ
گرديده و تسخير بلاد و قلاع شروان را ازاء پيش نهاد همت گردانيده بنابران سعادت نشان بار ديگر
عزم عراق و آذربايجان فرمود و اكثر امرا اين يورش را موافق دولت مزيد انستند و خاقان بلند
منزلت را بغنيمت نهضت ترغيب مينمودند اما امير جلال الدين فيروزشاه در خلوتي معروض داشت
كه چون امسال ميرزا بايسنغر از عالم انتقال نموده و بعضي از مردم كوته نظر تصور كرده اند كه بدانجهة قصوري
بحال عساكر منصوره راه يافته مناسب انكه سفر آذربايجان بامضا رسد و اين سخن در ضمير خسرو كشورگير
جاي گرفته فرمان قضا جريان باحضار جنود ممالك محروسه نفاذ يافت و امير قربان شيخ بحكومت دار
السلطنه هراة مقرر گشته امير علي شقاني و خواجه رمضان توني بضبط اموال ديواني تعيين يافتند
و اعلام نصرت اعلام دوم ماه ربيع الثاني در ضمان حمايت حضرة سبحاني از مستقر سرير سلطنت
و جهانباني در حركت آمده چنانچه عادت آن پادشاه نيك اعتقاد بود در اثناء راه بزيارت مراقد
اوليا و اهل الله مبادرت مينمود و مجاوران مزارات متبركه را بتصدقات نواخته از
روحانيت اكابر عباد و زهاد استمداد ميفرمود و در روز بروز حكام امصار و اطراف باردوي همايون مي پيوستند
و لوازم پيشكش و نثار بجاي آورده نوازش مي يافتند و چون مملكت ري مضرب خيام عساكر نصرت
انجام گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف و باران بمرتبه انجاميد كه مجال حركت از انجا محال
مينمود لاجرم اشارة عليه نفاذ يافت امرا و اركان دولت توزيها ساختند و دران ولايت
طرح قشلاق انداختند و چون اسكندر از وصول موكب ظفر اثر واقف شد مملكت آذربايجان را
گذاشته رايت هزيمت برافراشت و اشراف و اعيان آذربايجان روي بدرگاه فلك اقتدار
آوردند امير خليل الله شرواني بشرف دستبوس فايز گشته باصناف الطاف اختصاص يافت
و مقارن اين حال ميرزا جهانشاه بن قرا يوسف برهنموني سعادت و اقبال بدرگاه جاه و جلال شتافت
و منظور نظر عنايت و التفات بي نهايت گشت و در اثناء اين اوقات ميرزا ابرهيم سلطان را
در شيراز عارضه دست داد و كه هرچند اطبا در مداوا سعي نمودند مفيد نيفتاد و در چهارم شوال سال
مذكور طاير عمر شريفش از قفص قالب باشيانه قدس پرواز نمود و ميرزا ابراهيم سلطان بمكارم
اخلاق و محاسن اداب و تربيت اهل فضل و هنر و رعايت هنرمندان مشهور از ساير

در قبضهٔ اقتدار میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف نهاد و او جشنهای پادشاهانه کشیده جشنهای خسروانه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه مملکت بخش کشورگیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان سمند جهان نورد بصوب دار السلطنه هراة معطوف ساخت و در دوم ربیع الآخر سنه اربعین و ثمانمایه در عین دولت و اقبال بمستقر سریر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجران خدام بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از غبار موکب همایون دیدهٔ انتظار کشیده منور گردانیدند و بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و آنحضرت همه را بواجبی نواخته روی بتمهید بساط عدالت آورد و در رعایت عامهٔ رعایا و رفاهیت کافهٔ برایا مرتبهٔ مبالغه بوده که مزیدی بران تصور نتوان کرد و هم دران ایام شیخ نور الدین محمد مرشدی از سفر روم بازگردید و سخنان محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود معروض گردانید بعد ازین وقایع چند سال خاقان ستوده خصال در متنزهات ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات شریف مصروف داشت و همواره همت بر انتظام مهام ملک و ملت و سرانجام امور دین و دولت و رعایت سعی و اهتمام می افراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و دست عنایت ربانی الملک المنان سبحانی ابواب آمال و امانی بر روی روزگار طبقات انسانی گشاده همای همایون بخت کامرانی در هوای دولت و جهانبانی طایر و سماع ملامال طرب و شادمانی در بزم حیات زندگانی دایر الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله المعصومین [illegible]

از نقات [illegible] روایت است که اسکندر بن قرا یوسف را پسری بود قباد نام و قباد را محبوبترین ملکان پدر که مسماة بجان سلطان بود و لیلی لقب داشت تعلق و تعشق میبود و دران اوان که فرقان علیه کان از آوازه و کان بخراسان مراجعت فرمود اسکندر بقلعه النجق آمده و قباد و لیلی آغاز خیانت و مزاجی کرده شعار بجهت سپاه اری نیکنفس برای مواجهت یعنی میرزا اسپند حضور حسنا مینمود و قباد و لیلی هر چند اقامت عذرهای معقول از بان اسکندر قبول نمی افتاد و ایشان از القتل تهدید میکرد و بنابران قباد و لیلی تصور نموده که اسکندر بی تعشق ایشان بوده باکید گری ملامت بجای آورده بقصد علاقه کمر بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده در بام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود در بام را باتکشید و قباد با رفته خنجری بر بدر

فارس مضمار تهور میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایلغار بجانب اسکندر ارسال داشت و موکب
همایون در ضمان عنایت ملک بیچون باهستگی طی مسافت فرموده مرغزار اوجان را بیمن مقدم
خجسته نضارت ریاض جنان داد و در انمقام سادات و قضات و اشراف و اعیان تبریز
لوازم پیشکش و استقبال بجای آورده عواطف خسروانه همه را بنوازش و رعایت فرموده
و انحضرت تابستان و تیرماه را در دار الملک آذربایجان باقبال و دولت گذرانیده در ان زمستان
بصوب قراباغ اران توجه نمود و امیرزاده محمد جوکی بهادر جستجوی اسکندر تا آذربایجان عنان کران
باز کشید و چون ازوی نشان نیافت روزی چند در ان ولایت باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان
دران ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانیده میرزا محمد جوکی بمیل مصاهرت انجناب
کرده کریمه از مخدرات خانواده شمس را خطبه فرموده و امیر قرا عثمان آن ملتمس را باجابت فرموده
زهره برج آمده قرین بدر سپهر سلطنت کردانید و در دهم ربیع الاول سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه
عقد مناکحت بوقوع پیوست چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید ولد رشید را تحسین بسیار
نموده بمراجعت امر فرمود و شاهزاده بخدمت پدر بزرگوار باز گشته بشرف دستبوس استسعاد
یافت و بعد از آن بامر قاآن فلک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و بیستم
ربیع الثانی حوزه قشلاق از پرتو ماه چهره رایت خاقانی آفاق زینت بروج آسمانی یافت و از ان
منزل حضرت خاقانی شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین جنید کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاد
و پادشاه آن دیار سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرایوسف بوسیله در غیبت موکب
همایون متعرض مملکت آذربایجان میشود و چون حرکت عنود متوجه دفع او میکردند فرار بر قرار
اختیار مینماید لایق آنکه اگر التجا بان آستان نماید ملازمان او را گرفته و بند کرده بدرگاه عالمپناه فرستند
تا رعایای آذربایجان از فتنه و فساد او امان یابند [illegible]

بیت
چون باد بهار باز برخاست
از سبزه و گل جهان بیاراست
شد برج حمل چو صحن گلشن
از پرتو آفتاب روشن

خاقان
ستوده خصال در پانزدهم شوال سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه از قراباغ آذربایجان بصوب اوجان
حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرخ انجام زمام حکومت تمامت ولایت آذربایجان را

خاقان سعید فرمود تا هر پنج کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده بچیچکبو قا نمودند و در وقتی که چیچکبو قا
اجازت مراجعت طلبید خاقان سعید نوبت دیگر او را الوی داد و جهت سلطان جقماق تبرکات پادشاهانه
و سلاکات خسروانه تعیین فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی انعام نمود و هر یک از پنجاه نوکر او را اسپ
و جامه و هزار دینار رعایت کرد و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه برادر ایلچی برسم رسالت
مصحوب ایلچی بمصر رود و در هژدهم رجب سنه مذکوره چیچکبو قا مرخص گشته روی براه آورد و چون بموجب
فرمان ملک ظاهر داعیه داشت که بر اصفهان و شیراز و یزد و کاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید
مسرعان بران بلده فرستاده پیغام داد که در وقت آمدن ایلچی شهر شهر را آذین بندند و از چهار شهر
مبلغ چهار هزار دینار کپکی باو رسانند و در همین سال ایزد متعال میرزا علاء الدوله را در شب سیم شعبان
پسری کرامت داد آن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشته جهت ضبط تاریخ ولادت این مصرع که شعر
تاریخ شد و شب سیم از شعبان ۰ بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و هم درین سال امیر قربان شیخ
که در آستان شاهرخی اعتبار تمام داشت رایت عزیمت بصوب سفر آخرت بر افراشت و
از آثار او در خیابان هراة مدرسه ایست که سقف موج داشت و پسر ستوده اثر محرر این اجزا ضیاء الدین
محمود رزقه الله تعالی علماً نافعاً در آن بقعه بلوازم منصب تدریس اشتغال دارد و در سنه اربع واربعین
امیر خیر عادل امیر علیکه کوکلتاش که عمرش از نود متجاوز بود از عالم رحلت و در گنبد مدرسه که در خیابان
هراة ساخته و پرداخته معمار همت اوست مدفون گشت و دیگر از آثار امیر علیکه رباطیست که در پنج فرسخی
هراة بجانب شمال بنا فرموده و آن بقعه بوده در کمال وسعت و رفعت و تا غایت که شهور سنین
هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده اکثر عمارات آن بقعه برجاست خاقان
سعید بعد از فوت امیر علیکه منصب او را ببرادرزاده‌اش امیر شیخ ابو الفضل تفویض نمود و یکی از فضلا
این قطعه در تاریخ وفاتش انشا نمود ۰ میر دریادل علیکه آنکه در سلطنت ۰ منتظم بد در زمان
شاهرخ سلطان لدیک ۰ رحمت حق بر روانش ثبت و تدبیر ملک ۰ زان شود تاریخ فوتش
رحمت الله علیک ۰ و هم در سنه مذکوره خبر بدار السلطنه هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه
که بجانب مصر رفته بود در قریه از اعمال قدس وفات یافته و پسرش امیر رحیم داد مصحوب چیچکبو قا نزد
سلطان جقماق رفته و پرتو عنایت سلطانی بر وجنات احوالش تافته و مقارن اینحال از جانب

رسانید اسکندر مقصود آنکه مقصدی قتل او بیگانه نیست بزبان استعانت قبا در آواز داد و آن پسر
بر او تیغ میراند تا پدر را بعالم دیگر فرستاد

در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف
گرفته بود امیر آخرش جقماق بیک بساعت بخت بیدار شبی در خواب دید که حضرت شاهرخی
او را بر داشته بر سریر پادشاهی نشاندی از غایت نشاط و انبساط بحال تیقظ و انتباه آمده چون گل
از وزیدن نسیم سحری تبسم نمود و بایالت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر بران قرار داد که هرگاه غنچه
امل در چمن آمال از پرتو عنایت ایزد عز و علی بشکفد با حضرت خاقان سعید طریق مصادقت
مسلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله عظماء
امرا امیر جقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود نبود که میر آخور قایم مقام پادشاه گردد
او را بر سریر سلطنت نشانده ملک ظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و چاکری بجای آورده دل بر سلطنتش
نهادند و چون جقماق بیک در ملک مصر متمکن گشت بنا بر مقدمه مذکوره جیجکبوقا را که در سلک
تولجی امرا منتظم بود با تبرکات لائقه و تنسوقات رائقه جهة تمهید بساط وداد و وفاق و دفع شیوه
خلاف و نفاق بدرگاه عالمپناه فرستاد و جیجکبوقا در شهور سنه ثلث و اربعین و ثمانمایه بدار السلطنه
هراة رسید و بعد از چند روز بوسیله امراء عظام سعادت تقبیل انامل خاقان گردون غلام دریافت و آنحضرت
بزبان لطف و مرحمت از وی پرسیده اظهار محبت و دوستی فرموده بجهة او در دست راست
در خرگه امراء بزرگ جای جلوس تعین نموده و از زر طوی عظیم ترتیب کرده بود و اکثر ظروف
و اوانی که بمجلس همایون در آورده مجسم از طلای احمر بود و بدر و گوهر ترصیع داشت و جیجکبوقا بعد از
اکل طعام در کمال اعزاز و احترام بمقام خویش باز گشته شاهزادگان عظام و امرای ذوی الاحترام
بنوبت او را طوی دادند و اسبان تازی نژاد با زینهای زرنگار و خلع شاهوار جهة او فرستادند
و در آن ایام جیجکبوقا بموقف عرض رسانید که ملک ظاهر پنج جلد کتاب معتبر از پادشاه هفت کشور
طلبداشته است تاویلات حجت اهل سنت مولف شیخ ابو منصور ماتریدی و تفسیر کبیر امام
فخر الدین رازی و شرح تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری و شرح کشاف مولانا علاء الدین
پهلوان و روضه در مذهب شافعی و با وجود آنکه این کتب در کتابخانه همایون موجود بود حضرت

درباب الجنة قزوین بر سر تربت زبدة السالکین شیخ احمد غزالی بر ما چنان ظاهر گردید که اکابر اولیا
میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بسلطنت هراة برداشتند و علم دولت آن شاهزاده جوان بخت
را در آن مملکت برافراشتند بنا بر علی هذا خاقان مظفر لوا حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم
را بآن دری درج کشورستانی ارزانی فرموده گوش هوش شاهزاده را بدرر نصایح سودمند زیب
و زینت داده شرف رخصت عنایت نمود و امیر فیروزشاه در ملازمت شاهزاده تا بسطام
تشریف برد و از آن مقام رفیق اعزاز و احترام مراجعت کرد چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید
لوای عدل و احسان مرتفع گردانید و مردم بسیار از بلاد و امصار روی امید بدرگاه شاهزاده آوردند
و سروران اطراف و گردنکشان رستم وش در سلک ملازمان خدام انتظام یافته خاک قدم
همایونش را توتیای بصیرة کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج وفا نمود و دست تصرف بجهات بعضی
از اهل [illegible] دراز نمود و این خبر بدار السلطنة هراة رسید خاقان رعیت پرور فرمان داد که سلطانیه
و قزوین بسیورغال میرزا محمد باشد و در دیگر ولایات دخل ننماید و خواجه شمس الدین بخاری بضبط
ولایاتی که از شاهزاده باز ستانند تعیین شد و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متألم گشته بهم برآمد و در آن
انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن داستان را اگر عمر بود قلم
مشکین رقم بیان خواهد کرد

[illegible]

امیر فیروزشاه بن ارغونشاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوائل
جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید مینمود و هر لحظه [illegible] او در
اقتدار و اعتبار ترقی میکرد و من حیث الاستقلال بنظام مهام سلطنت و ملک و مال را در قبضه
اقتدار درآورد و بی شائبه تکلف و تصنع [illegible] در ایام دولت و اقبال
همیشه سرانجام مهمات سادات و علما و مشایخ و فقرا و مساکین و ضعفا و برایا بر ذمه همت خود واجب
و لازم میشناخت و در رعایت احوال کافه برایا و انشاء خیرات و مبرات فالصالحة پیوسته
همت عالی نهمت مصروف میساخت و در درون و بیرون دار السلطنة هراة و سایر ممالک
و ولایات بقاع خیر از مدارس و خوانق و رباط و مساجد بنیاد نهاده باتمام رسانید و با وقاف
تری کثیر الانتفاع آن بقاع را معمور و آبادان گردانید هر کس از جفای روزگار در نشیب زمانه ستمکار

کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظمی ملکت آغا بنت خضر خواجه اوغلان که در اوائل حال در حبالهٔ عمر شیخ بهادر بستر بسر برد و میرزا بایقرا از وی متولد شد و بعد از شهادت میرزا عمر شیخ خاقان سعید او را در حرم خویش جای داد و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمد و از عالم فانی بریاض الجنان انتقال نمود و از آثار ملکت آغا در قبة الاسلام مدرسهٔ رفیع و وسیع در کمال تکلف و تزیین موجود است و مدفن آن خاتون محتشمه گنبد همان بقعهٔ شریفه است و در بلدهٔ فاخرهٔ هراة نیز ملکت آغا خانقاه و دار الحدیث و دار الشفا و دو حمام ساخته و در نه فرسنگی هراة در میان درهٔ زنگی و چهل دختران رباطی وسیع متین طرح انداخته و درین سنوات بواسطهٔ تواتر فترات اکثر این بقاع روی بانهدام آورده و تا غایت هیچ صاحب دولتی میل بتجدید عمارات آنها نکرده والتوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء

[illegible]

در سنهٔ خمس و اربعین و ثمانمایه ملک کیومرث رستمداری که تا غایت نسبت بآن مهر سپهر کامکاری در طریق چاکری و فرمان برداری سلوک مینمود قدم از جادهٔ طاعت گذاری بیرون نهاده جمعی از سپاه رستمدار را بتاخت حدود ری روان فرمود و غبار فتنه و آشوب در آن ممالک ارتفاع یافته چون این خبر بهراة رسید خاقان هفت کشور با سپاه قیامت اثر در اول سنهٔ ست و اربعین و ثمانمایه متوجه دفع شر مخالفان بد اختر گشت و چون نواحی نیشابور از فر قدوم خاقان منصور رایت از سپهر خضرا در گذشت سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را اندراس داده قاصدان سخندان باستان سلطنت آشیان فرستاده بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود که مرا چه زهره که اندیشهٔ مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذرانم و مقاتلهٔ فوجی از سپاه نصرت پناه را پیش نهاد همت گردانم اگر غرض از نهضت همایون انقیاد و متابعت است بنده خدمتکارم و اگر میل ولایت و مملکت بهرکس فرمان شود می سپارم امرای عظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث را عرض کرده بزلال حسن مقال نایرهٔ خشم خاقان ستوده خصال را منطفی گردانیدند و در باب تعیین حاکمی که ضبط مملکت عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا امیر جلال الدین فیروزشاه گفت که درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنهٔ هراة رسید چنین فرمود که

دیار خراسان چنان آشفته و پریشان شد که شرح آن بامداد قلم و مداد تیسیرپذیر نیست و امیر فیروزشاه
اطبای مسیحی دم و حکمای خضر مقدم جمع آورده در ازالهٔ علت و استرداد صحت ترتیب ادویه و ترکیب
اشربه و اغذیه اشتغال نمودند و درویشان و گوشه‌نشینان دست تضرع و نیاز برآورده از درگاه حکیم
علی الاطلاق شفاء ذات فائض البرکات خسرو آفاق مسئلت فرمودند عاقبت عنایت ایزد تعالی
شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد و ازدیاد مرض روی بانحطاط نهاده مزاج موفور
الابتهاج روی بسرحد اعتدال آورد الحمد لله الحکیم الخبیر والصلوة علی النبی البشیر النذیر [illegible]
[illegible]
در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی انتساب سید محمد زمزمی را بمصر فرستاده بود
تا از سلطان جقمق استجازه نماید که کعبه را جامه پوشانند و سید مذکور از ولایت شتافته از پادشاه
مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنابران درین اوان که ذات شریف خاقانی از شفا
خانهٔ لطف سبحانی شربت صحت چشید تصمیم العزیمت فرموده شیخ نورالدین محمد الترسندی
و مولانا شمس الدین ابهری را مامور گردانید که عازم بیت الله شده بلوازم آن کار پردازند
و جناب شیخ الاسلامی و حضرت مولوی جامه‌های کعبه در دار العباده یزد ترتیب نموده همراه آورده
بودند براسته روی براه نهادند و چون بمملکت شام رسیدند امرا و اعیان آن دیار نسبت
بایشان شرائط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وصول بحدود مصر سلطان جقمق جمعی از مقربان
و مخصوصان را باستقبال فرستاد و آن دو بزرگ را باعزاز و احترام تمام بشهر رسانیده در رواقی
مفرح فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا بعد از آنکه چند روز آسایش نمودند سلطان ایشان را
طلبیده منظور نظر التفات گردانید و احوال خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز اسباب سفر حجاز عنایت
کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف رخصت ارزانی داشت و چون ایشان بمکه رسیدند بشرف طواف
رکن و مقام استسعاد یافتند و باتمام اشرف احکام آن مطاف الاشراف انام خانهٔ حضرت ملک
علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاقان سعید میسر گردید و جناب شیخ و خدام مولوی
بعد از آنکه از مناسک و اداب حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند
و آن مسافت دور و دراز را طی فرموده بدار السلطنه هراة بملازمت خاقانی سرافراز گشتند

مضطر گشته دست امید در دامن عاطفتش زد اگرچه مثال چنار کف تهی از درم و دینار یافت در دولت سرای او نهاد و گل مانند جیب و دامن او از زر تمام عیار شد   در ابر اگر ز دست تو یکی صیت نهند دست تهی برون نهد دیگر از چنار   و بعد از فوت امیر علیکه کوکلتاش اقتدار و اعتبار امیر فیروزشاه از بیشتر بیشتر شده سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ امری از امور ملک و مال اختیار نماند و هر کس را جناب بهی تعیین مینمود هیچ آفریده خلاف آن تصور نمیتوانست فرمود و اینمعنی بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران آمده اما چون از تو بنیان دیگری نبود که مصالح امور مملکت پردازد و تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون آثار میساخت و در سنه سبع و اربعین و ثمانمایه امیر جلال الدین فیروزشاه جناب مرتضوی مآب سیادت پناهی امیر عماد الدین محمود جنابدی را که بفنون فضائل و کمالات اتصاف داشت بضبط اموال ولایت بلخ مقرر ساخت و سید از قبول آن عمل استعفا جست هر چند در آن باب مبالغه نمود بجائی نرسید و بکراهت تمام بموجب فرمودهٔ امیر عالیمقام متوجه قبة الاسلام بلخ گشته خاقان سعید در وقت رخصت بدو الگفت که تحقیق نماید که اموال ملکه در آن ولایات دیلمی بر او بلخ آورده بودند چه مبلغ و منفعت اندوخته زیرا که بسمع اشرف انهی رسیده بود و کلای گران امیر فیروزشاه دست تصرف بانجا بات کرده اند [illegible] سید بانجام [illegible] سیادت سه سال بلخ مامور گشت و چون در آن سال بحسب اتفاق میرزا محمد جوکی در حدود بلخ بود و خاقان سعید میدانست که در احوال آن ولایت فوت و فوز کلا اشت بسیار روا نیست و الکه تحقیق نواب امیر فیروزشاه دارد و سید نمینمائید که بی عدو هی اهتمام فیصل و حزم ان و القاب آلادوغان نفاذ یافت که مهمات قبة الاسلام بلخ را بحضور و شعور میرزا محمد جوکی تحقیق نمیند و نقال اکثر شاهزاده و در آن [illegible] باجناب امارت منعطف سوء مزاج تمام برقرار بالا آبادای بر حال کمیاب کشتی اهتمام کند و غمخوار او کنی [illegible] چون سید عماد الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب شاهزاده بتحقیق معاملات و انواع محاسبات و ضبط اموال را پیش نهاد همت گردانیده و تصرف و تقصیر بسیار متوجه وکلای امیر فیروزشاه شد و زمان بیاب دفتری منقح و مرتب کرده و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید فی سنه خمسین و ثمانمایه مزاج شریف خاقان سعید از جادهٔ اعتدال منحرف شده بسر حد اعتلال کشید و ضعف قوت گرفته قوی بغایت ضعیف شد و این خبر در اطراف هفت کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصاً

بر دل شاهزاده تاختن آورد و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و با وجود اینکه از غیرت
خود برادر را انداخت و دائم در محفه نشسته در اطراف و اکناف بیابان سیر میفرمود تا در سنه مذکوره بنواحی
سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با عندلیبان چمن قدس دمساز شد حضرت خاقان سعید
از استماع این واقعه هائله بغایت مضطرب گشت و عاقبت دست در دامان شکیبائی زده کلمه
انا لله و انا الیه راجعون بر زبان مبارکش گذشت و نعش شاهزاده مرحوم را از سرخس بهراة آورده
در گنبد مدرسه گوهرشاد آغا در برابر برادرش بایسنغر دفن نمودند و امراء عظام بموجب فرمان ولایاتی
که بسیورغالش مقرر بود در میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر قسمت فرمودند

[illegible]

[illegible] مورخان پسندیده اخلاق و مستخبران
موفور الاستحقاق صحائف اوراق را باین نقوش آراسته اند که چون فارس مضمار تهور سلطان محمد
بن بایسنغر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از بلاد و امصار بر درگاه شاهزاده
جمع آمده داخل لشکر و در پایه دولتش حشمت افزود و بعضی از مردم قهستان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخیت
بر مزاج حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوی بمرتبه ضعیف شده که آنحضرت را مجال حرکت نمانده
فرصت غنیمت می باید شمرد و بلاد اصفهان و شیراز را بتحت تصرف باید آورد و حال آنکه در آنزمان
حکومت اصفهان تعلق بامیر سعادت خاوندشاه سید داشت و میرزا عبدالله بن میرزا ابراهیم سلطان
در شیراز علم حکومت می افراشت میرزا سلطان محمد بتحریک فتنه انگیزان عراق را قبول نموده
بیکبارگی بر اصفهان تاخت و امیر سعادت را گرفته محبوس ساخت و اموال بسیار از آن ولایت
حاصل کرده بسپاهیان بخشید و روی بفارس آورده باهتمام تمام نهضت ساخت میرزا عبدالله
چون قوة محاربه نداشت دروازه ها را مضبوط و محفوظ ساخته و قاصدی همعنان برق و باد بهرات
فرستاده کیفیت حادثه را در قلم آورد و چون این خبر بسمع اشرف رسید با وجود ظهور امارات ضعف
شیخوخیت بواسطه رعایت ناموس پادشاهی و مبالغه جناب عفت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد
آغا در شهور سنه خمسین و ثمانمائه لوای عزیمت بصوب فارس و عراق برافراشت و میرزا علاءالدوله را
در هراة قائم مقام خود ساخت و چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطانشاه

وکیفیت [..]ن بعرض رسانیدند و در سنهٔ مذکوره یعنی سنهٔ ثمان واربعین وثمانمائه میرزا محمد جوکی از جانب
بلخ بپایهٔ سریر اعلی آمد و سید عماد الدین را همراه آورد و تا کیفیت جمع وخرج آن ولایت را مشروح معروض داشت
و نزد خاقان سعید بوضوح انجامید که از مال و جهات آنسرکار مبلغهای کلی سر از گریبان اقربا و وکلاء
امیر فیروزشاه بر می آورد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته بپرسش جواب آن سخنان پرداخت
و امیر فیروزشاه را [..] بخاطر میرسید که امثال این مقال با وی توان گفت بنابران متغیر شده بر خواست
و دست بر دامن زده از مجلس بیرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه
یعقوب پروانچی را بپیش جناب امارت مآب فرستاد که از ما امری که موجب ملال خاطر امیر باشد
واقع نشده و در خاطر همایون خطور نکرده بود که جهت تصرف اموال بلخ وکلا و منتسبان او را باز خواست کنیم
اگر توره چنین است که بادشاهزاده در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون روند مبارکش باد و الا
باید که از غضب بادشاهی پرهیز نماید امیر فیروزشاه ازین پیغام استشمام رایحهٔ انتقام نموده از آن
حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و الم مفرط بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت
خاقان از لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیفتاد و روز
بروز مرض در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال فرمود مرقدش گنبد مدرسه ایست که در ظاهر هراة
نزدیک بعمارت مهد علیا گوهرشاد آغا بنیاد نهاده است حضرت خاقانی از فوت آن امیر صاحب
تدبیر متاسف گردید و منصب امراء الامرائی به نبیره اش امیر نظام الدین مفوض گردانید و هم درین سال
امیر سلطانشاه برلاس در دیوان اعلی امارت خاص بهم رسانید و در غایت اختیار و ارکان کار دخل کرد
[..] میرزا محمد جوکی پسر کهتر خاقان فریدون فر بود و باثار شجاعت و مردانگی
[..]وار جلادت و فرزانگی در جبین مبین او معاینه میبود و بضرب تیغ و شمشیر خون از دیده شیر سپهر گشادی
و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام نهادی و آنجناب همیشه در خدمت والد بزرگوار بسر برد
و آنحضرت نسبت بوی بر نهادار لوازم اشفاق بجای می آورد اما نوعی عظیمی گوهرشاد آغا مزاج شریف
خاقانی را از آنجا خوش نمیداشت و پیوسته در باب تقبیح اعمال شاهزاده سخنان بعرض میرسانید لاجرم
بادشاه سکندر حشم میرزا محمد جوکی را در امور ملک و مال دخل نمیداد و حال آنکه برادر زادگانش
میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار بودند بنابرین مقدمه لشکر غم و اندوه بر شهرستان

[illegible] قرین حکم نافذ کل من علیها فان قضائیست مبرم و قضیهٔ کلیه کل نفس ذائقة
الموت حکمیست محکم جمشید خورشید که سپهر چهارم مسند جاه و جلال اوست مصرع از بیم زوال
رعشه دار است و سپهبد بهرام که حصار نیلگون پنجم خانهٔ عزت و اقبال اوست از
وهم وبال بیقرار است خورشید که هست خسرو چرخ برین دارد همه روی زمین زیر نگین
هر روز کمالش بزوالست قرین پیوسته چنین بود جهان را آئین تقریب این تشبیب آنکه دران
ولا بیمن دولت و حسن معدلت خاقان مظفر لوا اکثر معمورهٔ روی زمین غیرت خلد برین بود
ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورة عین الکمال جمال نموده خدنگ بلا از شست قضا گشوده بتبیین
این واقعهٔ جانسوز و تفصیل این حادثهٔ محنت اندوز آنکه دران اوان که مملکت هری محل اقامت خاقان
صاحب حشمت بود از درد معده و ضعف بنیه شکایت میفرمود و در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه
سنه خمسین و ثمانمائه موافق اول روز نوروز بدست ساقی اجل شراب مختلفه آشامیده پای
در رکاب معاودت انتساب آورده عزیمت زیارت مراقد مشایخ قلعهٔ طرک نموده عنان
یکران بر اطراف انعطاف داده در اثنای مسیر مرکبی که مرکوب آنحضرت هموار میدان نامداری بود
آغاز سرکشی کرده بقوت [illegible] عنان [illegible] از [illegible] فرود آمده در محفه
نشست و همان لحظه درد معده [illegible] استیلا یافته [illegible] منتهی گشت که کار از تدبیر
درگذشت و بمضمون آیهٔ کریمهٔ اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون [illegible]
ربع مسکون [illegible] سفر آخرت کرد [illegible] تاریخ [illegible]
رفیق مسافران [illegible] در ریاض انس [illegible]
دایم بقا [illegible] که عالم فانی [illegible] رسد تخت و بخت از اوج کمال [illegible] جمشید
تابنده بود [illegible] که جمشید کی بود و کاوس کی [illegible] زهی محنت
اندوز [illegible] شاهزادگان گیتی افروز میرزا بابر بن بایسنغر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا
الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر نبیرهٔ دختری خاقان مغفور کسی در
اردوی همایون حاضر نبود و از امرای عظام بجز [illegible] برلاس کسی تشریف نداشت زیرا که
سایر نوئینان نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند و بقیه [illegible] حقیقت آن واقعه

و امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر بلبکه و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم برسم منقلای پیشتر
روان گشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر
ترک محاصره شیراز کرده روی توجه بجانب لرستان نهاد و خاقان سرافراز فرار شاهزاده را
معلوم کرده [illegible] عنان انصراف بصوب اصفهان معطوف ساخت و چون دران بلده
نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند
مواخذه و معاتب گردانید بلکه در اواسط ماه مبارک رمضان اکثر آن قوم عالیشان را بسیاست رسانید

جناب اشرف الفضلاء المحققین مولانا شرف الدین علی الیزدی جهة مصاحبت میرزا
سلطان محمد گرفتار گشت و بنابر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاهزاده
میخوانده [illegible] چه خسپی ای بر اختر بخت تو نوجوان [illegible] آن به که بر نوبت خود با جوان [illegible] بگفته
که خاقان سعید متوجه اینجانب نخواهد گردید آنجناب را طلبید و پرسید که تو از کجا میگفتی که من اینجا
نخواهم آمد مولانا گفت این سخن از نجوم و دلایل نجومی نمیگفتم بلکه بقیاس عقلی عرضه میداشتم
زیرا که شاهزاده نهال بخت خجسته ظلال در جویبار اقبال بالا کشیده و آفتاب فرخنده پرتو
از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسرو عالیگهر از پای درنیاید
و نسیم عاطفت خاقانی [illegible] و از وصمت زوال و عقد کسوف ایمن ماند میرزا عبد اللطیف را که
خاطر متوجه بر مخلص جناب مولوی بود بنابر مصلحت وقت متعرض آنجناب شد و سخنان خشونت
آمیز بر زبان رانده حضرت خاقان آنجناب مولوی را بشاهزاده سپرد و آنحضرت جناب مشار الیه را
خفیه بجانب دار السلطنه هراة تحصیل فرمود و خاقان در اثر [illegible] در ییلاق و قشلاق کرده بعد
از [illegible] فرمان همایون نفاذ یافت که امراء عظام سلطانشاه برلاس و شیخ ابو الفضل
و نظام الدین احمد فیروزشاه نزد میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاهزاده بقدم اعتذار و استغفار
بدرگاه جد بزرگوار آید [illegible] سخن ایشان را بسمع قبول اصغا ننماید بوجه تکلیف اورا بیاورند امرا [illegible]
هم روانه شدند و شیخ ابو الفضل بر دیگران سبقت نموده بانجانب رفت و سخنان نصیحت امیز
بعرض رسانید آنحضرت را بملازمت موکب خاقانی مایل گردانید اما دران اثنا صورتی دست داد که
هر کس در اردوی همایون بود خبری [illegible] در میان [illegible] خاقان سعید [illegible] ذکر بعضی از
[illegible]

و چون میرزا عبد اللطیف بدامغان رسید داروغهٔ انجا در شهر تحصن جسته اظهار مخالفت نمود
و شاهزاده بعد از محاصره و محاربه قهراً و جبراً شهر را گرفته دران بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبد
اللطیف از دامغان ببسطام رفته دران مقام شنید که میرزا بابر باستدعای امیر هندوکه بجرجان شتافته
و بر سریر پادشاهی تمکن یافته لاجرم عازم آن صوب شد و باز فسخ عزیمت نموده بطرف سبزوار
در حرکت آمده در اثنای راه خبر رسید که امیر سلطانشاه با دیگر امرا که باردوی میرزا سلطان محمد رفته بودند
بازگشته عازم ملازمت اند مگر شیخ ابو الفضل که همانجا توقف نموده و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه
از راه ترشیز بهراة شتافتند دو روز دیگر امیر سلطانشاه بموکب عالی پیوست و میرزا عبد اللطیف از سبزوار
به نیشاپور خرامیده دران بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده و زر وافر بلشکر داده فوجی
از سرداران سپاه بمشهد مقدسه آمده اند و شاهزاده از غایت غرور بدان خبر التفات ننمود
و در نهایت غفلت سلوک میکرد تا صورت گرفتاری او روی نمود تفصیل این اجمال آنکه در همان روز
که در مملکت ری واقعهٔ هایلهٔ خاقان سعید اتفاق افتاد و مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همعنان صبا بهراة
فرستاد و کیفیت حال را اعلام داد میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از فوارهٔ
دیده جوی خون بر چهرهٔ لاله گون روان ساخت و امرا و ارکان دولت را و خلق طلبیده قرعهٔ مشورت
در میان انداخت و بعد از قیل و قال خاطر بران قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیک نموده مبلغی کلی
بسمرقند ارسال دارد و بفرستادن تحف گرامی استرضاء خاطر شریف عم بزرگوار نماید اما بعد از آنکه
از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبد اللطیف نسبت بمهد علیا گوهرشاد آغا شیوهٔ بیحرمتی
ورزید میرزا علاء الدوله برآشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و بقلعهٔ اختیار الدین خرامیده ابواب
خزاین برگشود و چندان زر و جوهر بلشکر بخشید که از ان در کان نگنجید آنگاه میرزا صالح ولد میرزا پیر محمد
شیرازی را با امیر اویس ترخان و جمعی از مشاهیر شجعان بدفع میرزا عبد اللطیف نامزد فرمود و میرزا صالح
با رفقا چون بمشهد مقدسه شتافت و خبر بی سامانی شاهزاده را بتواتر شنود لاجرم بنسیم ظفر
امیدوار گشته بصوب نیشاپور ایلغار کرد و صبح شنبه سیزدهم صفر بیکبارگی در اردو و میرزا عبد
اللطیف تا خدمت مهد علیا و امرا ترخانی را از میان اعدا بیرون آورده در موضع مناسب صف قتال
آراسته نفیر کشیدند و مستعد پیکار گشته سورن انداختند میرزا عبد اللطیف تا آن وقت مانند بخت خود

بتعب مجیء مانده مهد علیا گوهرشاد آغا بهمه ملاحظه خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیک معتمدی نزد میرزا عبد اللطیف
فرستاده پیغام داد که فرمانفرمای [illegible] عباد از میان رفت و ایل و الوس را سروری نماند مناسب
آنکه تو طلایه را دستگیری نموده نگذاری که پریشانی بکمال اردوی ظفرمآل راه یابد میرزا عبد اللطیف این
ملتمس را مبذول داشته از سر اعتبار بجای توق ظفرشعار شتافت صباح روز دیگر که از هول آن واقعه
[illegible] اثر حشر [illegible] در میان آمد چاک زده جهت سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون گردون
در برافکندند افغان زجهانیان برآمد صیحه روز محشر و فزع اکبر در عالم ظاهر گشت ناله و نفیر برنا
و پیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اخضر درگذشت ماه رویان لباس شب رنگ پوشیدند در روزان بود و سلسله
مویان رخسار خورشید آثار خراشیده و مشابه چنان مینمودند و در آن روز میرزا ابو القاسم بابر با فوجی
از اصحاب تهور که مخصوصان او بودند رایت عزمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان
نیز عازم آن طرف شده عزیمت موکب [illegible] پیش نهاد همت ساخت و ملازمان آن دو شاهزاده
در اردو و بازار که بر رهگذار واقع بود دست بغارت برآوردند و غبار فتنه در جهان برآمده غوغای عام
برخواست و میرزا عبد اللطیف سوار گشته در کوچه و بازار تاخته چند کس را سیاست فرمود
و بآب تیغ آتش [illegible] را تسکین داده و [illegible] روزی [illegible] بسعی و اهتمام
[illegible] رعیت و سپاهی [illegible] الواقعه بسمرقند نزد والد بزرگوار فرستاد و در روز
سیم نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده [illegible] کوچ کرده [illegible] بصوب خراسان آورد
و بعد از قطع یک دو منزل جمعی از مردم [illegible] شاهزاده [illegible] که مهد علیا گوهرشاد آغا
با امرای ترخانی اتفاق نموده قصد غدری دارد و چون [illegible] تمام داشت و در فور
محبت [illegible] را نسبت بمیرزا علاء الدوله [illegible]
فی سلخ ذی حجه [illegible] جهات [illegible] مهد علیا و ترخانیان را [illegible] و هر کس
این [illegible] از جانب مقرب الحضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاد
که میرزا عبد اللطیف در نهب اسباب حشمت مهد علیا مرتبه مبالغه نمود که چون کوچ واقع شد
آنجناب الاعلی نیافت که سوار شود عصایی در دست گرفته پیاده قدم در راه نهاده بود در آن حال
یکی از نوکران امرا [illegible] رسیده اسب خود پیش کشیده جناب عصمت مآب سوار شد

اما حال وزراء خاقان مظفر لوا بر نهجی است که مسطور میگردد ومن ابتداء الاعانة والمدد [illegible] وزرا

[illegible] از سیاق اوراق سابقه و فروع ابواب متناسقه خاطر آگاه انتباه یافته

و پرتو شعور برین مفرده تافته که در اوایل ایام سلطنت خاقان سعید خواجه غیاث الدین سالار سمنانی

و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد داود گاهی باستقلال و گاه بشرکت بمنصب وزارت

سرافراز بودند و در اواخر سنه عشرین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد خافی منظور نظر خاقانی شده

باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملک و مال ید بیضا نمود و آن دو وزیر صاحب تدبیر پیوسته بساط

انبساط مبسوط گردانیده با یکدیگر مزاح میکردند و بصیقل کلمات ظرافت آمیز زنگ ملال از آیینه خاطر میستردند

چون خواجه احمد بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت

و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال روزگار گذرانید و باوجود انواع احسانات که بر صفحات احوال

ساکنان اقطار عراق و خراسان تافت در آن اوقات در اطراف ولایات بقاع نفاع بنا نهاد

و قری معموره و مستغلات موفوره وقف نموده ابواب خیرات بر روی امید فقرا و مساکین

بازگشاد و بعد از واقعه ناگزیر خاقان کیوان سریر [illegible] میرزا عبد اللطیف بهراة [illegible] شتافته

بعنایت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت [illegible] استقلال

میرزا الغ بیک بر میرزا علاء الدوله در کمال اختیار [illegible] احوال [illegible] خواجه

ستوده خصال [illegible]

تفصیل آن درگذشت [illegible]

و شرف خاندان و رفعت منزلت [illegible]

در صفر سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه [illegible] با خواجه پیر احمد [illegible]

و در روضة الصفا مسطور است که خواجه [illegible] فصیح

خافی که وزیر میرزا بایسنغر بود [illegible] خواجه سیدی

احمد بچشم عبرت در آن [illegible]

خواجه [illegible] که

خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم میگفت که [illegible]

در خواب بود چون صدای نفیر و اوای سورنای استماع نمود متنبه گشته از بستر استراحت برخاست
و اظهار تجلد نموده صف قتال بیاراست و بنفس نفیس بر صف اعدا تاخته حملهای پیاپی کرد و سر گردنکشان را
چون گوی در پای اسب چوگانی انداخته نهایت شجاعت بجای آورد و در اثنا شمشیر تیز رفتار ریش
بسر در آمد و از پشت زین بر زمین افتاد و مراد مخالفان بر آمد جمعی از سپاهیان او را گرفته نزد میرزا
صالح بردند و رایت اقتدار بلند گردانیده تیتول شاهزاده را غارت کردند هی تا کردانی اکثر سپاهی
جهانزادگان شور داوری و بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نعش مغفرت انتما
و مرافقت مهد علیا عازم هراة گشتند و میرزا علاء الدوله تا سعد آباد جام باستقبال آمده بآن مقام
دیده برادر و جده نامدار را روشن گردانید و بمخلص الجناب و گرفتاری عبد اللطیف لوازم محامد الهی تقدیم
رسانید و بر تخت بخت در دستگاهی نشسته اطراف بارگاه را بجوهر وجهی آراسته باحضار میرزا عبد اللطیف
فرمان داد و فرمان بران شاهزاده را مانند گناهکاران کمر از میان گشاده از جانب چپ در آوردند
میرزا علاء الدوله بغرور موفور او را مخاطب ساخته گفت نسبت بوالده خود چرا بیحرمتی کردی میرزا عبد اللطیف
جواب داد که من بی از خود جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا علاء الدوله جریده جریمه عمزاده خود را میرزا
عبد اللطیف را برقم عفو مرقوم گردانید و خرگاهی جهت او تعین نموده برای حراستش معتمدان مقرر فرمود
انگاه بدار السلطنه هراة شتافته شاهزاده را در قلعه اختیار الدین مقید ساخت و جسد مطهر خاقانی را
در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپرده چند روز بتعزیت کلام و اطعام خاص و عام و فقرا و ایتام
پرداخت و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود بدین ترتیب میرزا الغ بیک گورکان میرزا ابراهیم
سلطان میرزا سیورغتمش میرزا بایسنغر میرزا محمد جوکی میرزا اوغلان میرزا یادری در زمان
حیات پدر وفات کرده بودند سوای میرزا الغ بیک و شاهزاده مذکور دو پسر داشت عبد اللطیف
و عبد العزیز و از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبد الله نام و شاهزاده در وقت فوت
جد در شیراز حکومت مینمود و میرزا سیورغتمش دو پسر یادگار گذاشت میرزا مسعود و میرزا قراجار
اما میرزا بایسنغر سه پسر داشت میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی
دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان در نفر بودند یکی از انجمله
در عقد ازدواج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا سلطان محمد بن پیر محمد بود و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرد

ساخت و دیگر بسلوک طریق مخالف نپرداخت از لمعات صفحات مطلع السعدین این کتاب بنظر
مطالعه کنندگان درمی آید که در روز چهارشنبه آخر صفر سنه خمس و اربعین و ثمانمایه خواجه پیر احمد و امیر علی از
جمع و خرج ولایت تمام سخنی بعرض خاقان عالیمقام میرسانیدند خواجه شمس الدین بالیچه که بر ضبط اموال
ولایت مذکوره اطلاع داشت پیش آمده شمه ازان عرض کرد و حضرت خاقانی تمامی احوال آن موضع را
استفسار نموده خواجه شمس الدین علی بتقریر دلپذیر کیفیت وقایعی که معلوم نموده بود بازگفت
و فرمود که با امیر علی سخن دارم شاهرخ میرزا حکم کرد که جلال الدین فیروزشاه بتحقیق مهمات دیوانیان
بپردازد و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد [illegible] شاق آمد و [illegible] اندیشه با اضطراب افتاد و خواجه شمس الدین علی در
یکدو مجلس انواع تقصیر امیر علی [illegible] بعرض رسید و حضرت خاقانی
رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید [illegible] بعد از عزل امیر علی شغلی فی سنه
خمس و اربعین [illegible] بفنون فضائل و
کمالات اتصاف داشت [illegible] خواجه
شمس الدین علی بدان منصب [illegible] خواجه پیر احمد بنیابت [illegible] سه چهار
روز در خانه [illegible] علی رسید
و خواجه شمس الدین [illegible] بعرض رسانید و در جواب
احکام نوشته و مهر کرده نزد خواجه پیر احمد [illegible] کدورت جناب
وزارت مآب [illegible] دیوان تشریف
فرمود و خواجه شمس الدین علی [illegible] و چون واقعه هائله
آنحضرت روی نمود [illegible]
ذکر صدور خاقان مغفور چنانچه از کتب مستفاد میگردد مولانا جلال الدین ابراهیم و کمال الدین
عبدالمجید و قطب الدین قزوینی و شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در دوران سلطنت
خاقانی بمنصب بلند صدارت و در باب تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و رواج و رونق بقاع
خیر و انتساب البر لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند مولانا جلال الدین لطف الله بر سایر شرکا
رتبه تقدم داشت و همواره در تکثیر مبرات و توفیرات [illegible] افاضل خجسته صفات رایت سعی و

خوانا خرب ساخته خواجه این سخن را شنوده بمولانا گفت خاطر مشوش مدار که در آن آش آن مقدار
روغن نبود که بر ریختن آن دستارخوان چرب شود وفات خواجه سیدی احمد در بیستم شعبان سنه
تسع و ثلثین در قراباغ اران اتفاق افتاد و فرزند ارجمندش خواجه شمس الدین محمد نعش او را بهراة نقل کرده
در جوار مزار فیض آثار جد خود خواجه ابوالولید قدس سره بخاک سپرد [illegible] در زمان فرخنده
نشان خاقانی چند سال در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک بود و نوبتی میان ایشان
مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن تصرف و تقصیر شریک خود را بعرض صاحب تاج
و سریر رسانیده آنحضرت فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ضبط نماید و امیر علی نیز
در تحقیق سرکار خواجه پیر احمد اهتمام فرماید و حال آنکه خواجه پیر احمد قریه یحیی آباد را که از توابع هراتست
و هر سال مبلغی کلی حاصل داشت بکفرنی صفی الدین ولد خواجه عبد القادر گوینده که مردم مزاح کننده بود
در مجلس همایون نسبت بامرا و ارکان دولت مطایبه مینمود داده بود و امیر علی کیفیت توفیر او را دانسته
بخت بتحقیق محصول قریه یحیی آباد پرداخت و در قریه مذکوره صفی الدین آن وزیر را زمانی آنجا نه خود
فرود آورده و اضطراب [illegible] حقه معجون [illegible] انواع منکرات و مخدرات مخلوط ساخته بود بنظر
رسانید امیر علی از خود [illegible] آن [illegible] معلوم کن که بنگ داشته باشد صفی الدین سوگند
خورد که این بنگ و هیچ مخدری ندارد [illegible] بطریقی کرد که بنگ نداشت و دیگر دو جو ازان برگرفته بخورد
بنابران خاطر امیر علی اطمینان یافته [illegible] از آن معجون بکار برد و در ساعت فرو رفته سر در قفا نهاد
و صفی الدین سوار گشته فی الحال خود را بطریق شاهرخی رسانیده معروض گردانید که وزیری که بتحقیق سرکار
خواجه پیر احمد مقرر بوده [illegible] که من بتقصیر [illegible] آمده آن مقدار بنگ تناول نمود که اگر عضوی
از اعضای او ببرند متنبه نمیشود پادشاه از وقوع این معنی استبعاد کرده [illegible] بدان جانب فرستاد
تا مشاهده حال امیر علی نماید و آن شخص بیحیی آباد شتافته امیر علی را [illegible] یافت و باز گشت و آنچه
بعین الیقین دیده بود معروض نمود لاجرم نایره غضب پادشاهانه مشتعل شده ایلچی بطلب او
ارسال داشت و ایلچی در یحیی آباد وقتی که [illegible] امیر علی صادق می آمد او را
بر اسب نشانده بپایه سریر اعلی رسانید و امیر علی مخاطب و معاتب گشته [illegible] جوابی گفته
بغایت بی اعتبار شد [illegible] درین واقعه در تفحص جمیع مهمات متابعت خواجه پیر احمد [illegible]

ایران و توران سیما بلاد خراسان مجتمع گشته در ظلال مرحمت و پناه عاطفت آنحضرت در غایت
فراغت به نشر فضایل و کمالات اشتغال مینمودند بیان حالات مجموع ان طایفه بتفصیل موجب
اطناب است و تطویل لاجرم خامه نکته دان صحایف این اوراق را بذکر مجملی از حال مشاهیر ان طبقه
عظیم الشان می آراید و هر کس پیشتر از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم مینماید
خواجه محمد پارسا ولد محمد بن محمود حافظی بخاری بود در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین
نقشبند انتظام داشت و در محرم سنه اثنی و عشرین و ثمانمایه متوجه گذاردن حج الاسلام
و طواف روضه منوره حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام گشته از آب امویه عبور فرمود
و دران سفر بهر قصبه و شهر که رسید سادات و علما و افاضل مقدم او را باعزاز و اکرام تمام
تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول بمکه مبارکه و فراغ از مناسک حج بمرض صعب مبتلا شد
چنانکه نتوانست بی آنکه در عماری نشیند طواف وداع بجای آورد و در غایت ضعف و
ناتوانی بجانب مدینه طیبه در حرکت آمد و در اثناء راه روزی اصحاب را طلبید و یکی از ایشانرا
فرمود که این کلمات را قلمی گردانید بسم الله الرحمن الرحیم جاءنی سید الطایفه جنید قدس
الله روحه فی صحوة یوم السبت التاسع والعشرین ذی الحجه سنه اثنی و عشرین و ثمانمایه عند
انصرافنا من مکه المبارکه زادها الله تعالی تکریما کنت مسیرا مع الراکب وانا بین النوم والیقظ
فقال لی زیارتک بشارة القصد مقبول فحفظت هذه الکلمة و سررت بها ثم استیقظت
من الحال الواقعه بین النوم والیقظه والحمد لله علی ذلک والجواب و در روز چهارشنبه بیست
و سیم ماه مذکور بمدینه رسیده روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین فناری و اهل قافله
بروی نماز گذاردند شب جمعه در مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه جسد شریف او را بخاک سپردند
مولفات خواجه محمد پارسا یکی فصل الخطاب است و دران نسخه بسیاری از مناقب و مفاخر ائمه علیهم
السلام اندراج یافته اما چون سخنانی که مخالف مذهب علیه امامیه است در فصل الخطاب مذکور گشته
علماء شیعه آن کتاب را منظور نظر التفات نکرده اند و بعضی از فضلا لفظ فصل خطابی را جهة
۸۲۲
تاریخ وفاتش شمرده اند و بعد از وفات محمد پارسا ثمره شجره وی [illegible] که
بصفت علم و عمل موصوف بود قایم مقام پدر شد و در نفی وجود بدل موجود کار از وی در گذرانید

اهتمام می افراشت وفات مولانا لطف الله در شهور سنه اثنی و اربعین اتفاق افتاد و از آثار
آن صدر معالی دثار مدرسه ایست در ظاهر هراة نزدیک بمزار پر انوار محمد ابو الولید احمد بنا نموده است
[illegible] تعلق نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان
سمرقند امتیاز تمام داشت و در اوایل ایام دولت خاقانی منظور نظر عنایت شده رایت صدارت
برافراشت همواره همت عالی نهمتش بر رعایت علما و افاضل و تربیت اکابر و اماثل مقصور بود و در صرف
حاصلات موقوفات ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای شریعت مطهره تجاوز نمینمود لاجرم تا آخر
ایام حیات شائبه نقصان بکمال جاه و جلالتش راه نیافت [illegible] بعنایت پادشاه
کامکار بشرائف [illegible] انتقال مولانا [illegible] در شهور سنه [illegible] روی نمود
[illegible] مدت حیاتش [illegible] سال بود مولانا عبد المجید [illegible]
که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و مولانا عبد المجید
در زمان دولت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا لطف الله در آن امر مدخل میکرد و در سر انجام
مهام ارباب عمایم [illegible] شرایط اهتمام بجای می آورد [illegible]
بعد از فوت مولانا جلال الدین لطف الله منظور نظر خاقان عالی گهر شده بجای پدر خویش مولانا
صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت و تا آخر ایام دولت خاقانی در غایت اعتبار و اقتدار
برسم آن امر خطیر قیام مینمود و بعد از [illegible] سلوک طریق عزلت اختیار کرده از غایت
علو همت دیگر بر امن درگاه سلاطین عالیجاه [illegible] میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابو سعید
آنجناب را تکلیف قبول منصب صدارت [illegible] آنجناب [illegible] سعید [illegible]
سعیداً فی شهور سنه [illegible] مدت حیاتش [illegible] و هفت سال بود و از آثار آنجناب
مسجدیست که در درون بلده هراة [illegible] بنا نموده و در رباطی که در دو جانب کوتل [illegible]
قلنج که از قرای ولایت هراة رود است تعمیر نمود تقبل الله تعالی منه گفتار در ذکر بعضی از
[illegible] عادل برضمایر اولو البصائر
مخفی و مستتر نخواهد بود که بنا بر امتداد ایام دولت خاقان سعید و کمال عدالت و نصفت آن
پادشاه صاحب تایید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک

و در کرت الخیر که مجاز میرفت خورشید و قطب فی منه ... رمضان سنه ثلثین و ثمانمائه در گذشت
یکی از فضلا در تاریخ وفات وی گوید بیت وفات قطب جهان شیخ محی طوسی میانه
جلبست و میانهٔ رمضان ... مولانا جلال الدین یوسف اوبهی اعلم فضلای زمان و افضل علمای
دوران بود و در مدرس سلطان المحققین برهان المدققین مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی
تحصیل فرموده و مهارتش در معقول و علوم منقول بمرتبهٔ رسید که حضرت مولوی در اجازتی که از برای
آنجناب می نوشت بکرم بقلم رقم نمود که اگر از تالیفات اینجانب بر سهو بیان یا بنان
اطلاع یابد بعد از تامل و احتیاط تغییر بنا نهی اصلاح فرمایند و در سنه ثلث عشر که عمارت مدرسهٔ شریفه
و خانقاه معارف پناه حضرت خاقان سعید که در درون بلدهٔ هراة در محاذی قلعهٔ اختیار الدین
واقعست باتمام رسید نخست رقم تدریس بر وجنات حال جناب مولانا یوسف کشید و در روز
اجلاس نفیس نفیس مجلس درس تشریف حضور ارزانی فرموده قامت قابلیت آنجناب را بخلع
فاخره بیاراست و بعد از آن روز مرجع العلماء الاعالی مولانا جلال الدین یوسف و حاوی فضائل نفسانی
مولانا نظام الدین عبد الرحیم و جناب افادت مآب خواجه ناصر الدین لطف الله و خواجه عزیز الله
دران مدرسه بمنصب تدریس تعین فرموده امر شیخی خانقاه را بجناب شیخ الاسلامی خواجه علاء
الدین علی حسینی تفویض فرمود از ثقات استماع افتاده که بعد از چند گاه از نخب علما منتها الیهم
مولانا شمس الدین محمد جاجرمی قایم مقام یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس اکابر علما
شیخ شمس الدین جزری و [illegible] اعاظم امرا امیر علیکه و امیر فیروزشاه بدان بقعه تشریف
آوردند مولانا شمس الدین محمد از کشاف تفسیر آیه شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم
قائما بالقسط را درس گفت و تقریر نمود که بر حاشیه ملا سعد الدین التفتازانی که برین بحث نوشته
ده اعتراض وارد و لازم و چون بشرح حنفی فارسی فهم تنکیر و اعتراضات او بلغت عربی بیان
نمود مولانا جلال الدین یوسف اوبهی که یکی از حضار مجلس بود فرمود که نوبت دیگر شبهات
مذکوره را بفارسی تقریر فرمایند تا امرا و سایر حاضران بر کیفیت آن اطلاع یابند مولانا محمد جاجر
می این ملتمس را بر شفقت حمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال الدین
یوسف در مقام معارضه و جواب آمده شش اعتراض را بر وجهی دفع کرد که حقیقت آن بر تمامی

وفاتش در سنه خمس و ستین و ثمانمایه روی نمود و در قبة الاسلام بلخ مدفون گشت و یکی از فضلای شعرا
در تاریخ وفاتش گوید [illegible] خواجه اعظم ابو نصر که شد تکیه گاهش مسند دار البقا سر او
چون با خدا پیوسته بود زان سبب تاریخ شد سر خدا [illegible] لطف الله بن خواجه عمر [illegible]
۱۴ ۹ ۲ ۶
با علم و تمیز بود و سالها در مقصوره مسجد جامع هراة بنصیحت خلایق مشغولی مینمود و وفاتش
در سنه ثلث و ستین و ثمانمایه روی نمود و در خیابان هراة در جوار مزار علامه رازی مدفون گشت
[illegible] عمده سالکان طریق یقین و قدوه ناظمان مناظم دین بود
باطن خجسته میامنش مهبط انوار معرفت الهی و ضمیر فیض پذیرش مظهر آثار کمالات نامتناهی
آن جناب در ایام جوانی و عنفوان زندگانی چند گاه در خدمت ارباب فقر [illegible] سر برده
با صنوف ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات مصروف داشت و چون بدرجه
کمال ترقی کرد بیابان [illegible] شتافته و درین محل که حالا لنگر مقدس آن جناب است رحل اقامت انداخت
و باندک زمانی آن منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته انقدار عمارت
و زراعت شد که صفت مصر جامع گرفت و عظم شان و علو مکان امیر غیاث بمرتبه رسید
که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر سید قاسم انوار گاهی از هراة بجهة ملاقات آن سید
خجسته صفات بلنگر مقدس می شتافتند و از روی اخلاص و اعتقاد صحبت شریفش را در می یافتند
و خاقان سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف برده دو سه روز آنجا بوده کمال ارادت بجای آورده اند
و بصحبت پیوسته در روزی امیر غیاث الدین با حضرت شاهرخی ملاقات فرمود مفاتیح انبار
و خزانه لنگر را پیش میرزا شاهرخ نهاده فرمود که درویشان را از عهده جزئیاتی که درین خانه است
بیرون نمیتوانند آمد توقع آنکه شما لطف فرموده آنچه لایق بحال هر کس دانید آنجا سامان کرده بوی
رسانید امیر فیروزشاه این خدمت را قبول کرده مفتخر و مباهی گشت بنا علی هذا در زمان خاقان
منصور سلطان حسین میرزا اولاد امیر فیروزشاه دعوی تولیت لنگر میکردند و بدین واسطه خیلی گاه
امیر عبد الخالق بن فیروزشاه متعهد آن امر بود و وفات امیر غیاث الدین در شهور سنه اربع [illegible]
و ثمانمایه [illegible] سی بغایت عالم و زاهد و متورع بود
و با سلاطین و امرا در کمال ابهت و استغنا ملاقات مینمود و چند نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت

عالی نهمت براسترضاء خاطرش میکاشت وجناب بعد از فوت آنحضرت بملازمت سده سنیه
شاهرخیه شتافت وپرتو التفات میرزا بایسنغر بر وجنات احوالش تافت وانجناب
زبدة التاریخ بایسنغری را که مشتمل است بر وقایع وحوادث عالم وچگونگی احوال واوضاع طبقات
بنی آدم در ان زمان فرخنده نشان تالیف نموده وقایع ربع مسکون را تا شهور سنه تسع وعشرین
وثمانمایه بر سبیل تفصیل در آن کتاب افادت آیات درج فرموده چون حافظ سخن را
بر انگاره ساند سپهر شمس بساط سخن بر افشاند تاریخ وفات وموضع انتقال حافظ ابرو از دار
ملال ازین مفهوم میشود بسال هشتصد وسی وچهار در شوال وفات حافظ ابرو بشهر زنگان بود
جامع فنون صوری وحاوی علوم معنوی بود وسالها در دار
السلطنه هراة بافاده قیام واقدام مینمود وعلما واشراف خراسان آستان
فضیلت آشیانش را مرجع وملاذ میدانستند وامرا وارکان دولت خاقان سعید بصحبت
شریف آن وحید زمان تیمن وتبرک میجستند وجناب مولوی در ایام شباب واوان
جوانی عزم گذاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق وفارس خرامیده وروزی
چند در شیراز که مقر اعزاز پادشاه جهانمطاع شاه شجاع بود ساکن گردید پادشاه شجاع
بملاقات آنجناب میل کرده چند نوبت استدعاء حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورد
ومولانا بهر نوع که توانست رخصت حاصل نموده بحجاز شتافت وبرکات حج اسلام گذارده
شرف زیارت روضه منوره خیر الانام دریافت وچون از آن سفر بازگشت وبخراسان
رسید دیگر آمد شد مجلس هیچکس از سلاطین زمانه نپسندید وفات آنجناب در بیست وهفتم
شوال سنه اربع وثلثین وثمانمائه روی نموده در ظاهر هراة بمقبره غوریه مدفون گشت
بتکمیل علوم ظاهری وباطنی موفق گشته بود واز مبادی ایام
جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریق صوفیه سلوک مینمود از نتایج طبع شریفش
در علم تصوف چند رساله مشهور است وبعضی از رباعیات بلاغت ایاتش بر السنه
وافواه مذکور وا این رباعی از جمله آنست من از تو جدا نبوده ام تا بودم ٭ اینست دلیل
طالع مسعودم ٭ در ذات تو ناپدیدم ار معدومم ٭ در نور تو ظاهرم اگر موجودم ٭ خواجه ابو الوفا

حاضران واضح گردید پس روی بامیرزاده آورده گفت چه سخن دیگر را بدین قیاس نمائید و بدانید که اگر مولانا
سعد الدین همچنان کسی بودی که بر حاشیهٔ او اعتراض وارد آمدی تصانیفش شرق و غرب
عالم را فرو نمیگرفت امیر فیروزشاه زبان بتحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری کرد
که هر حقی که ملا سعد الدین در ذمهٔ تو داشت ادا یافت جناب مولوی جواب داد که حقوق تربیت
آنحضرت در بارهٔ من بمرتبه ایست که اگر چندین سال آستانهٔ اولاد و اولاد اولاد بمژگان بروبم اندکی از بسیار
آن مودی نمیشود و مولانا یوسف را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعار امیر سید قاسم انوار
ارادت تمام بود و فاتش در بلدهٔ هراة در شب پنجم شعبان سنه ثلث و ثلثین و ثمانمایه روی نمود
[illegible] و از سائر اولاد شیخ احمد جام
بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی بود وفاتش در شوال هشتصد و سی و سه اتفاق افتاد و مشایخ
عظام خراسان را از مفارقت آن خواجهٔ عالیشان خون جگر از دیده بگشاد
[illegible] مقتدای سادات عرب بود و سلاطین زمان و حکام
نافذ فرمان سر ارادت بر آستان هدایت آشیانش داشتند و علماء اعلام و فضلاء کرام
و سائر اکابر و معارف آن ایام درگاه کعبه اشتباهش را قبلهٔ حاجات می پنداشتند و دیوان
و دیوان اشعار حقائق شعارش مشهور است و در آن کتاب افادت مآب ابیات
که مشعر بطلوع آفتاب دولت شاهیست مسطور انتقال آن سید ستوده خصال صاحب کمال
از دار ملال بمنازل بهشت عنبر سرشت در قریهٔ ماهان کرمان در بیست و پنجم رجب سنه اربع
و ثلثین و ثمانمایه دست داد و در وقت سکرات طوطی طبع شکر افشانش بنظم این ابیات لطافت
آیات زبان بیان بگشاد [illegible] نعمت الله جان بجانان داد و رفت * پر در میخانه مست
افتاد و رفت * کل شیء هالک الا وجهه خواند و بنیاد این بنا بر باد داد و رفت * چون ندای ارجعی
از حق شنید زنده دل در عشق او جان داد و رفت * [illegible] الشهیر [illegible]
در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب انشا و تألیف منتظم بود و آن جناب
هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان
نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار داشت و همواره او را بمجلس خاص طلبیده همت

و در انواع فنون مؤلفات عربی و فارسی تصنیف نموده شرح فصوص الحکم و کتاب مفاخص و شرح قصیدهٔ
ابن فارض از آن جمله است وفات آنجناب در چهاردهم ذی حجه سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه در هراة
بوقوع پیوست [illegible] و برادر بزرگتر
مولانا کمال الدین عبدالرزاق مورخ بود و تکمیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران
فائق و سابق مینمود وفاتش در نوزدهم ذی حجه مذکوره اتفاق افتاد [illegible]
عظم شان آن سرور اهالی نقابت و عرفان از آن زیاده است که قلم
دو زبان شمهٔ از آن درین اوراق بیان تواند کرد و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان
نه در آن مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیاران بسالهای فراوان در حیز تحریر تواند آورد
عالی گهری که قدوهٔ احرار است • و ز نور ضمیر کاشف اسرار است • خورشید جمال و
مشتری اطوار است • یعنی شه امیر قاسم انوار است • از نفحات فوایح این نسیمات
بمشام جان سالکان طریق ایقان میرسد که امیر سید قاسم انوار در اوائل حال دست ارادت
بحضرت هدایت منقبت شیخ صدرالدین اردبیلی داده بود و بعد از چندگاه بصحبت شیخ صدرالدین
علی یمنی رسیده و نسبت بآنجناب نیز درست نموده اخلاص سلوک نمود و پس از تکمیل کمالات صوری
و معنوی از آذربایجان که مولد و منشا خدام عالیمقامش بود بهراة تشریف برده بارشاد فرق عباد
مشغولی فرمود و باندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آستان هدایت
آشیانش انتظام یافتند و درگاه کعبه اشتباهش را مرجع و ملاذ خویش دانسته صبح و شام باقدام
نیاز بملازمت خادمانش میشتافتند و چون آنحضرت با شاهرخ میرزا و اولاد او در غایت استغنا
ملاقات مینمود و از کمال علو شان چنانچه طمع میداشتند ایشان را تعظیم نمینمود از آن رهگذر
غبار ملال بر حاشیهٔ ضمیر میرزا بایسنغر نشست و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده کمر سعی و اهتمام
بر میان جان بست اما نمیتوانست که بی تمسک بهانهٔ مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و در سنه
ثلثین و ثمانمائه که احمد لر خاقان را کارد زده بوضوح پیوست که مشار الیه گاهی بملازمت آن مهر سپهر
کرامت و دری درج امامت میرفته میرزا بایسنغر کیفیت حال بعرض رسانیده رخصت
اخراج امیر سید قاسم حاصل گردانیده و این معنی را بخدام عتبهٔ علیه اش عرض کردند لاجرم آنحضرت

در خوارزم فی شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه درگذشت و هم در آن ولایت مدفون گشت

در سلک مشاهیر افاضل زمان خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم

گهربار مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین

در ایام دولت خاقانی غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت ای در همه عالم نهان

تو وی بدا تو همه جا دل عاشق هم اصل مراد او تو و طایفه از اجلاف فقهای حنفیه بعضی از ابیات آن

غزل را بحسب ظاهر مخالف مسائل فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند و کیفیت بعرض

نواب پایه سریر اعلی رسانیده خدمت مولوی را بجهت پرسش آن قضیه از خوارزم بهراة آوردند اما هرچند

سعی نمودند مدعای خویش را به ثبوت نتوانستند رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا را بوجه

صواب جواب گفته از بلیه خلاص گردید مقصد اقصی در ترجمه مستقصی از جمله مولفات مولانا حسین است

و فی الواقع آن کتاب افادت ایاب در غایت فصاحت و بلاغت نوشته شده اما بعضی از

از حکایات آن خالی از خللی نیست و شرح مثنوی مولانا جلال الدین رومی نیز از نتایج اقلام بلاغت

انتظام آنجناب است شهادت مولانا حسین در خوارزم بزخم تیغ طایفه از سپاه اوزبک که بر آن

ولایت استیلا یافته بودند فی شهور سنه [illegible] بوقوع انجامید قبرش در پایان پای خواجه

ابو الوفاست [illegible] از جمله سادات خراسان بود و همواره در طریق زهد

و تقوی سلوک مینمود و از جامع فضائل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد التفتازانی چنان

استماع افتاده که سید فخر الدین وزیر شبی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دیده

پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شماست یا نی آنحضرت فرمود که بلی فرزند منست

در روز دیگر در تعظیم و احترام آن زبده اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده ما دام که زمام اختیار

سرکار وزارت در قبضه اقتدار او بود نگذاشت که هیچکس از اکابر خراسان بر آنجناب تقدم نماید

و سید یونس در سنه [illegible] ببلده فاخره هراة وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت

پرهیزکاری و دین داری [illegible] و سید مرتضی فی شهور سنه

از عالم انتقال نمود و از وی امیر یک پسر بود [illegible] علیهم الرحمة والرضوان من الله العلام

بوفور فضائل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف بود

چند سال در هراة بلوازم امر احتساب قیام و اقدام مینمود و در شهور سنه ثلث و ثمانمائه در صبحی که
بادای نماز بامداد مشغولی میکرد داعی حق را لبیک اجابت گفته در حین سجده روی بجناب عدن آورد
چون یکشعبه نسب مسود اوراق بمولانای مومی الیه اتصال مییابد خامه مشکین عمامه در تعریف حضرتش
زیاده مبالغه نمینماید [illegible] از جمله مریدان شیخ نور الدین عبد الرحمن
مصری بود و مدتی مدید در دار السلطنه هراة بر سجاده تقوی نشسته ارشاد مینمود وفاتش در شب
یکشنبه شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بعلت طاعون اتفاق افتاده نخست در قریه بالین
مدفون شد و از آنجا او را بدرویش آباد جوار عیدگاه بردند و خواجه غیاث الدین پیر احمد خافی بر سر
مزارش عمارت عالی ساخته و هنوز آثار آن بنا باقیست از حضرت مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محمد
استماع افتاده که چون در سال مذکور بلاء وبا در بلده فاخره هراة و توابع شیوع یافت جمعی از اشراف
و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفته التماس نمودند که دعا کرده رفع آن بلیه را از حضرت
مجیب الدعوات مسئلت فرماید شیخ جواب داد که منتقم حقیقی را بهر تیر در ترکش قهر است که هر کس
دست بدعا بر آورد بر دستش میزنند اگر زبان بشفاعت گردان میسازد بر زبانش [illegible] از کار می افتد
و آن جماعت از مجلس شیخ بهاء الدین عمر پیش شیخ زین الدین رفته همان سخن در میان آوردند شیخ
دعا کرده طاعون بر زبانش برآمد و بهمان علت فوت یافت [illegible]
[illegible] بعد از فوت پدر بزرگوار خویش [illegible] در دار السلطنه
هراة و توابع و مضافات [illegible] جلیل القدر قضا قیام مینمود و در فصل قضایای شرعی بر طریق
امانت و دیانت مسلوک داشته اصلا میل بمداهنه نفرمود و بجودت طبع و حدت ذهن اتصاف داشت
و احیانا اشعار لطیف نظم کرده بر لوح بیان مینگاشت و در ششم شوال سنه ثمان و ثلثین
بعلت طاعون درگذشت و در گازرگاه بحظیره قضاة امامی مدفون گشت [illegible]
[illegible] عالی تقریر و فاضل روشن ضمیر بود سالها در مسجد جامع هراة بامر [illegible] و خطابت
قیام مینمود [illegible] بقوت عربیت و بلاغت [illegible] مسجد جامع
خطبه غیر مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرسانید و در سنه مذکوره بمرض طاعون گرفتار گشته جان شیرین
برافشاند قبرش در گازرگاه است در پایان پای مرقد حضرت پیر خواجه عبد الله انصاری متصل بمرقد

عزم ماوراء النهر جزم کرده در آن ایام غزلی فرمود که مطلع و مقطعش اینست شعر ای عاشقان

ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان — مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان * قاسم سخن کوتاه

کن برخیز و عزم راه کن — شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان * و چون امیر سید قاسم بسمرقند

نزدیک رسید امرا و صدور میرزا الغ بیک در اندیشه افتادند که آیا از حضرت ولایت منقبت

التماس نمایند که جهت ملاقات پادشاه خجسته صفات ببارگاه سلطنت تشریف آورند یا آنکه میرزا

الغ بیک را بسفینه امامت برند و چون سید بسمرقند در آمد بحسب اتفاق گذر ایشان

بر در ارک افتاد دانستند که میرزا الغ بیک آنجاست بی تکلف بقلعه بالا رفته با آنجناب

ملاقات فرمودند میرزا الغ بیک بشرف دیدار فائض الانوار آن مرجع اولاد سید الابرار فائض گردید

و از زبان گوهر بارش سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده در همان مجلس حلقه ارادت

در گوش کشید و غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکند و چند سال سید در کمال جاه و جلال در آن دیار

بسر برد و در اواخر ایام حیات کرت دیگر خراسان را بنور حضور منور گردانید و در سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه

وفات یافته در قصبه خرجرد از ولایت جام مدفون گردید از آثار رقم دررنثار آنحضرت دیوان غزلیات

مشتمل بر اشعار حقایق صفات در میان فرق عباد اشتهار تمام دارد و ایضا مثنوی مختصر انیس العاشقین

نام از جمله منظومات آن قدوه اولاد خیر الانام است علیه الرحمة والغفران من الله الرحیم المستعان

بوفور علم و دین داری و مزید فضل و پرهیزکاری از سایر اکابر خراسان

امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر لوح خاطر طلبه علوم

می نگاشت با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آنجناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا بتکفل

امری از آن امور راضی نشد و تعهد نفرمود مع ذلک حضرت شاهرخی اکثر قضایای شرعیه را باستصواب

آن فاضل افادت مآب فیصل میداد و مادام که از آنجناب استفاده نمینمود بنفاذ حکمی از احکام

دینیه زبان نمیگشاد و مولانا فصیح الدین در وقتی که عمر عزیزش از هشتاد متجاوز بود ببلده فاخره

هرات در منتصف جمادی الآخر سنه سبع و ثلثین در گذشت و در گازرگاه بپایان مرقد معطر منور مطهر

حضرت باری خواجه عبد الله انصاری مدفون گشت برادرزاده مولانا فصیح

نیز در سلک اکابر فضیلت انتما منتظم بود و در آن زمان فرخنده نشان

[illegible] بعلو نسبت مشهور و بحسب محاسن اداب و مکارم اخلاق
موصوف و معروف بود و در سنهٔ مذکور در خطهٔ شیراز بمنزل [illegible] جنات عدن انتقال نمود
[illegible] شمس الدین محمد [illegible] شیخ [illegible] بصفت ورع و دین داری و تقوی و پرهیزکاری
اتصاف داشت و پیوسته بسرانجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیرخواهی بر صفحهٔ
ضمیر صغیر و کبیر مینگاشت و در مطلع السعدین مذکور است که مولانا شیخ علی نوبتی بعرض خاقان
سعید رسانید که احداث صابونخانه بعلت دست و منع مسلمانان نامشروع آنحضرت دران باب
عذری گفته شیخ در حضور پادشاه روی بآسمان کرد گفت خدایا می بینی که حکم تو میرسانم و این مغول بچه
نمی شنود خاقان سعید متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابونخانه را برانداختند و بجهت نجاست صابون
رعیت را مواخذه ساختند و مولانا محمد در روز جمعه بیست و یکم ربیع الاول سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه
از عالم انتقال فرمود ایام حیاتش صد و هفت سال بود [illegible]
قدوه مهندسان زمان و مرجع معماران دوران بود و از جملهٔ اثار آن استاد نادره کار در دار السلطنهٔ
هراة عمارات عالیات مهد علیا گوهرشاد آغاست حکایتی مشهورست در باب استاد مذکور که
نوبتی خاقان سعید بسبب عمارتی از استاد قوام الدین رنجیده مدت یکسال او را رخصت درامدن
بارگاه عالمپناه نداد و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود تقویمی استخراج کرده بعد از آنکه رخصت
ملازمت یافت از امیر بیدر خاقان سعید تسلیم نموده این بیت بروی خواند بیت تو کار زمین را
نکو ساختی * که بر اسمان نیز پرداختی * انهدام بنای حیات استاد مذکور در غرهٔ شعبان سنه اثنی
و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد [illegible] سرآمد علماء روزگار و اعلم
فضلا فقاهت دثار بود و بعد از اخراج اوقات زندگانی بعزم گذاردن حج اسلام و دریافت
زیارت خیر الانام علیه الصلوة و السلام از خراسان توجه فرمود و بعد از ادراک دولت مطلبی و
مراجعت از یثرب و بطحا نزدیک بولایت شام در قریهٔ علا بتاریخ نهم شهر رجب سنه
ثلث اربعین رخت بعالم بقا کشید [illegible] در سلک افاضل دیار خراسان
انتظام داشت و همواره بقلم گوهرنگار نقش تالیف و تصنیف بر لوح روزگار مینگاشت
منشورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیزی و منظومات لطافت ایاتش در نهایت

مولانا فصیح [illegible] واعظ بود و متشرع و فاضلی متدین بود و چندگاه در هراة بلوازم
امر احتساب قیام مینمود و در سنهٔ مذکوره چون مردم ازو بازگیران گشته از شهر بیرون میرفتند
آنجناب آن طایفه را منع میکرد و بالآخره علت طاعون بروی نیز مستولی شده روی بعالم آخرت
آورد مدفنش قریهٔ جیرتان است و از آثار او مدرسه ایست در جانب جنوب مسجد جامع هراة
مشهور بمدرسه [illegible] مدرس مدرسه سبز هرایان
و پیش نماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا گوهرشاد آغا بود و در سنهٔ مذکوره بعلت مرض طاعون
از عالم انتقال نمود [illegible] برادرزاده
قاضی قطب الدین عبد الله بود و در سنهٔ مذکوره بعلت مسطوره از جهان فانی رحلت فرمود
[illegible] از انواع فضائل بهرهٔ کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار
هیچکس را از ابنای روزگار یارای خیال مساوات در پیرامن خاطر نگذشت و در علم قرائت و شعر
و خط بغایت ماهر بود و در نوشتن کتابهٔ بقاع خیر ید بیضا مینمود و در اوایل حال بدار السلام بغداد
در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان ازوی [illegible] تعبیر نموده بوسته التفات
بسیار ظاهر میکرد و چون فراشان قضا و قدر بساط دوران سلطنت سلطان احمد را در نوشتند
خواجه عبد القادر در سلک مصاحبان میرزا میرانشاه انتظام یافت و پرتو عنایت شاهزاده
بر وجنات احوالش تافت از مجالس النفایس چنان معلوم میشود که دران اوقات که میرزا
میرانشاه جهت خبط دماغ مرتکب امور ناشایسته میشد و صاحبقران تأدیب او را پیش نهاد
همت ساخته بقتل ندما و مشاهیر او امر فرمود و خواجه عبد القادر مجال یافته بگریخت و بعد از چند روز در
لباس قلندران بنزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته چون چشم صاحبقرانی بروی افتاد
خواجه بآواز بلند آغاز خواندن قرآن کرد و مشاهدهٔ آنحال صاحبقران را [illegible]
این مصرع بر زبان راند مصرع ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد آنگاه قامت قابلیت خواجه را
بخلع عفو و احسان آرایش داد و ابواب تربیت و رعایت بروی روزگار خویش گشاد و خواجه
عبد القادر بعد از فوت صاحبقران گیتی ستان در ملازمت شاهرخ سلطان بسر میبرد
تا در سنهٔ ثمان و ثلثین بعارضهٔ طاعون در گذشت [illegible]

ترقی نمود و در کمال اعتبار و اقتدار از ملازمت خاقان سعید مستمتع بود و بیمن عنایت آنحضرت
الحاجب را چندان تمول حاصل گشت که هزار غلام زرخرید داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد
و از جمله آثار مولانا شهاب الدین حمامیست که در میان بازار ملک ساخته و کاروانسرایی
که در بازار فیروزآباد طرح انداخته از بقعات مستحسنه افتاده که در روزی که حمام مذکور باتمام رسید
و مولانا بانجا درآمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که
هشت دینار هروی آن شخص تعجب نموده و از حقیقت این سخن استکشاف نمود مولانا گفت که
غلامان بنای من این حمام را ساخته‌اند و سایر مهمات از پیش و مصالح از ترتیب نموده‌اند و بنابرآنکه
غلام قلعی‌گر نداشتم دیروز هشت دینار زر داده‌ام که زنجیرهای این عمارت را قلعی کردند و وفات
مولانا شهاب الدین روز سه شنبه بیست و هشتم جمادی الآخر سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه
اتفاق افتاد مدت عمرش شصت و سه سال بود جلال الدین عبد الله ... برادر
اعیانی مولانا شهاب الدین بود در رعایت عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنغر
و میرزا علاء الدوله قیام نمود و بفنون فضایل و کمالات بهره تمام داشت و پیوسته نقش ترتیب
در رعایت افاضل و علما بر صحیفه ضمیر منیر نگاشت و چون مولانا جلال الدین ترک روش آبا و اجداد
گرفته بشیوه ملازمت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله گاهی می‌آمد و روزگار بیشتر به ... جهان
بسر برده در خانه بتجمل و حشمت سلوک میکرد و میرزا الغ بیگ نسبت بتعظیم تقصیر فرموده که جلال حاشیه
بحلیه علم و دانش ... بنابران سلوک طریق خدمت اختیار نموده از جهت نسبت
بجناب صدارت منقبت بمزاج شده روزی بنا بر خط آنکه او را امتحان سازد صحیفه
مشتمل بر بعضی از مسائل علم ریاضی و هیأت بوی داد و گفت مرا درین سخن دغدغه ایست
و این فن موروثی تست لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن دغدغه نمایی و مولانا لحظهٔ در آن
نگریسته سخن را معلوم فرموده پرسید که تردد که در خاطر اشرف نشسته از جهت عبارت است و در اصل
سخن است یا شبهه بر ضمیر انور گذشته آنحضرت جواب داد که مرا درین سخن شبهه روی نموده
مولانا گفت بفرمایید میرزا الغ بیگ آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلال الدین آن
دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت چنانکه میرزا بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین

رنگ آمیزی و چنانچه در مجالس النفایس مسطور است مولانا یحیی تفاحی تخلص میکرد و بعد از آن تفاحی را
بسیبک مبدل ساخت و خماری و اسراری نیز از تخلص اوست و از غزلی که تفاحی تخلص نموده
این دو بیت بخاطر بود ثبت افتاد — اگه دور لاله ساغر خالی از می میکنی — رفت عمر آن حسرت را
در ادراکی میکنی — همچو بلبل های و هوی زن که بر خواهد پرید مرغ روح از شاخسار عمر تا کی میکنی — و از جمله غزلهائی که
اسراری تخلص نموده غزلیست که در تتبع خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلست بیت
از برگ کنب ای بنگیان زان تیز شد تا برد بیخ و نهال عقل و ایمان شما — و از جمله رسائل که
منظومه مولانا یحیی یکی تعبیر خوابست و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده که بیت ای برون صفت
ز تعبیر کلام داور بیدار وجی لایزال — و از مولفات نثر آن فاضل پسندیده صفات شبستان خیال
و حسن و دل مشهور است و بسیاری از نکات غریب در آن نسخه مسطور و وفاتش در سنه
اثنی و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد — اشرف
ایران و الطف علمای دوران بود بکمال دانش و وفور علم گشته و بکمال فطنت و
از امثال و اقران در گذشته عقود منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون فرح بخش خاطر
و در منظوماتش در نظر دیده وران مهیج بهتر از عقود جواهر — روشن روان و تیز زبان و بلند
قدر مجلس فرد انجمن آرای سرافراز — مولانا شرف الدین علی همواره در عراق و فارس نزد
سلاطین عظام معزز و محترم میبود و بقلم لطافت نگار مولفات بدایع آثار بر صفحات
روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر مینمود و از آنجمله یکی کتاب بلاغت آیات ظفرنامه است که باعتقاد
راقم حروف در فن تاریخ بلطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست
و آن کتاب بلاغت آیات بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهور سنه ثمان و عشرین
و ثمانمایه باتمام رسید چنانچه کلام صنف فی شیراز بحساب جمل از آن سال خبر میدهد و حلل مطرز و منتخب
آن در فن معما و لغز و شرح قصیده برده و کنه المراد در علم وفق اعداد از جمله نتایج اقلام بلاغت
انتظام آن فاضل عالیمقام است و وفاتش در تفت یزد فی سنه ... اتفاق افتاد
و در خانقاهی که مسکنش بود مدفون شد — ولد مولانا عبد الله بود
و نسبتش از جانب مادر بقدوة المتبحرین فخر الملة و الدین رازی می پیوست و مولانا شهاب الدین

خویش متیقن گشت و از مرکب فرود آمد و کلمهٔ توحید بر زبان رانده بایستاد اما چون میرزا سلطان محمد
جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرده از اسب پیاده شد و زبان باداء سلام گشاده
گفت سید تو می پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی نهم اکنون بیا و مرا تعزیر کن
سید الحضر ترا دعای خیر گفته و مرو تعزیر شما همین است که از اسب فرود آمدید و طریق تسلیم و
انقیاد بجای آوردید غرض از عرض اینحکایت آنکه چون در انزمان سلاطین عالیشان باین مرتبه در ترویج
ملت بیضا و نفاذ حکم شریعت غرا میکوشیده اند یوماً فیوماً ساحت مملکت سمت وسعت میگرفته
و ساعة فساعة ریاض دولت خضرت و نضارت می پذیرفته بیت سرسبزی نهال سعادت
بباغ ملک بی رشحهٔ عیون شرایع طمع مدار لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان بی یاری
سیاست شهان کامکار [illegible] م داشت و از جمیع
شعرای زمان خاقان سعید بلطف طبع و حدت ذهن ممتاز و مستثنی بود و در تمامی اسالیب
نظم معانی غریبه درج نمود بتخصیص در دیوان قصاید و رباعیاتش مشهور است و در اکثر قصاید کثیر الفوائد
مدح و ثنای میرزا بایسنغر مسطور رسالهٔ تجنیسات و ذو بحرین و ذو قافیتین و حسن و عشق و ناظر
و منظور و محب و محبوب و بهرام و گلندام از جملهٔ مثنویات آن شاعر شیرین کلام است
و ابیات و حکایات آن رسائل در غایت لطافت و انتظام و مولانا در شهور سنه
در ولایت استراباد بمرض طاعون مبتلا گشته بر بستر ناتوانی افتاد و در حال سکرات این قطعه
نظم کرده زبان به بیان نفس گشاد [illegible] آتش قهر خدا کرد همانا کاتان استراباد که خاکش
بود خوشبوتر ز مشک [illegible] اندر او از پیر و برنا هیچکس باقی نماند آتشی از سینه چون افروزد نه تر ماند نه خشک
[illegible] از ولایت ابیورد بود و نخست خاوری تخلص مینمود ناگاه جذبه بوی رسید و مدتی سر و
پای برهنه در کوه و صحرا میگردید چون نوبتی دیگر بحال خویش آمد سودائی تخلص کرد و پیوسته در مدح
میرزا بایسنغر قصاید غرا در سلک نظم میکشید و گاهی بگفتن غزل میل میفرمود و همواره زبان
باداء سخنان هزل آمیز میگشود و چون عمرش از هشتاد در گذشت در سنه
بدارو از عالم انتقال نمود و این مطلع از اشعار اوست بیت عنبرت خال و رخت
ورد و خطت ریحانست دهنت غنچه و دندان در و لب مرجانست مولانا محمود عارفی از مشاهیر

بتقدیم رسانید وفات مولانا در شهور سنه ست وخمسین وثمان [illegible] واوقات حیاتش تا [illegible]
برادر و پدر شصت و سه سال بود [illegible] در کمال ورع وتقوی بود ودر اواسط
زمان خاقان سعید بتبرکت مولانا عبدالجلیل قاینی تعهد منصب احتساب نمود و بادشاه
شریعت پرور دست تصدی او را در تمشیت این امر خطیر قوی ساخت تا در خانه هر کس از امرا
وارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته شرابخانها بر انداخت و چون نوبت شرابخانه
شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی از کشته شدن اندیشیده در شهور
سنه اربع واربعین بعرض خاقانی رسانید که بیمن معدلت و شریعت پروری خدام آستان
شهریاری مستی جز در چشم مشکین خطان ختائی نمانده اما محلهای شاهزادگان سعادت
انتما میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب مالامالست و اندیشه وصول بآنجا جهت ریختن
شراب امری محال [illegible] آنجا مگر شمال وزد یا صبا رسد پادشاه اسلام از استماع این کلام
خود خواست که متوجه شرابخانه آن دو شاهزاده تشریف برد و سید مرتضی و مولانا عبدالجلیل را
فرمود تا با محتسبان خود بدیشان رفته تمامی شرابها را ریختند و بسیاری باده حمرا در آن محلها
بمثابه بود که از شراب ناب جوئی از یاقوت مذاب در میان کوچه روان گشت و رندان مست
از استشمام رایحه آن از دست رفته در غایت حسرت کلمه یا لیتنی کنت ترابا بر زبان ایشان
گذشت [illegible] که قبل ازین بو القاسم تجدید یکباره میرزا سلطان محمد بن بایسنقر در عهد از
بلوکات هرات شرابخانه طرح انداخته صباحی که شاهزاده در پای تخت پدر بزرگوار خویش
ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان در نواحی دارند که در بلوکات
شرابخانه سازند خاقان سعید گفت هر کس برین امر اقدام نماید بفرمایم تا چشم او را
از چشمخانه بیرون کشند شاهزاده که این تهدید شنید از سر آن کار در گذشت و پس از
روزی چند بپل مالان رفته در کنار رود هرات بتجرع باده خوشگوار مشغولی نمود و در آن اثنا بر ملازمان
غضب فرموده بدست قهر شمشیر از نیام بر کشید و آن جماعت را گریزان ساخته از عقب
ایشان اسب بر انگیخت قضا را در آن وقت سید مرتضی جهة مهمی متوجه پل مالان بود ناگاه
چشمش بر میرزا سلطان محمد افتاد که در غایت خشم شمشیری کشیده متوجه اوست لاجرم بهلاک

که بسیاری از خطوط خویش بنام یاقوت مستعصمی کرده و مبصران نکته دان آن تصنیعی را قبول کردند [illegible]
در تحریر انواع خطوط درجه کمال فاضل داشت تخصیص در نستعلیق و مولانا اظهر و مولانا شمس الدین
عبدالله آشپز و مولانا شیخ محمود که ابن مقله صیرفی وقت و یاقوت زمان بودند در شاگردی مولانا
جعفر با این مرتبه تصاعد نموده نزد راقم حروف گوید که چون نسخه از حال افاضل زمان خاقان عالیمکان در
سلک بیان انتظام یافت وقت آن شد که خامه سخندان در تحریر و تقریر وقایع ایام پادشاهی
اولاد آن پادشاه سعید مغفور شروع نماید و ذیل این جزو را به ذکر مجملی از احوال سلاطین دودمان دولت
قرین بیاراید و منه الاعانة و التوفیق [illegible] سلطنت و [illegible] الدوله اختر نوربخش
برج نامداری و گوهر شب افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله احسن اولاد میرزا بایسنغر بود و بوفور مکارم
اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاهزادگان خاندان تیموریه
ممتاز و مستثنی مینمود و ذات حمیده صفاتش بعدل و انصاف مایل بود و فایض الجودش موصوف
بحسن کردار و لطف شمایل آن عالی جناب بتمهید اساس عیش و عشرت و انبساط بساط لهو و مسرت
شعف و رغبت تمام داشت و از رسوم جلادت و جهانگیری عاری بوده غیر خیال شرب می گلرنگ
واستماع آواز دف و چنگ نقشی بر لوح ضمیر نمی نگاشت مع ذلک خاقان سعید بعد از فوت میرزا
بایسنغر او را بامارت دیوان اعلی نصب کرده زمام امور ملک و مالی من حیث الاستقلال فی قبضه
اقتدارش نهاد و شاهزاده بموجب کلمه الولد الحر یقتدی بابیه الخیر عمل نموده ابواب لطف و احسان
بر روی طبقات انسان بگشاد و در وقتی که خاقان سعید رایت نصرت جهت دفع طغیان میرزا محمد
بصوب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را مجددا منظور نظر تربیت گردانیده در پایه فاخره هرات قائم
مقام گذاشت و چون خاقان سعید در ملک ری از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله
بجناح استقلال بر تخت سلطنت نشست و ابواب خزائن بر روی امرا و لشکریان برگشود
[illegible] در گنج بگشاد و لشکر [illegible] بدامن زر و سیم و گوهر نشاند بعد از آنکه آن شاهزاده بسعادت مدت
یکسال در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید در سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه در منزل ترناب از
دستبرد سپاه میرزا الغ بیک گورکان منهزم شده باسترآباد خرامید و چند ماه در ظل حمایت برادر خود
میرزا بابر بسر برده در اواخر سنه مذکوره که میرزا بابر دار السلطنه هرات را تسخیر نمود میرزا علاء الدوله

شعراء زمان خاقانیست وملقب بسلیمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهور است واین مطلع دران اوراق
مسطور [illegible] عهد کردم که نیایم بدر از میخانه * تا بران دم که مرا برنشود پیمانه * وازجمله مثنویات مولانا عارفی
کوی وچوگانست که نظمیست درکمال جودت واین بیت درتعریف اسب ازان کتابست
اوبجنبد صرصر ازدم او * بگریخته آذر ازسم او * هرگاه که درعرق شدی غرق * باران بودی ودرمیان برق
چون گوی سپهر گردستی * میدان میدان چو گوی جستی * وفاتش در دار السلطنه هراة فی سنه
اتفاق افتاد [illegible] و چون نسبش بسبزواران می پیوست ومذهب
شیعه داشت شاهی تخلص مینمود ومیرزا بایسنغر او را طلبیده فرمود که مناسب نیست که این تخلص را
باگذاری وتو اشعار خود را بتخلص دیگر متبدل سازی وامیرشاهی این معنی را قبول نکرد بنابران میرزا بایسنغر
بان مهر سپهر سخنوری کم التفاتی آغاز نهاد گویند که روزی امیرشاهی با جمعی از ابنای جنس بدرگاه
پادشاه رفت ومیرزا بایسنغر الجمع را طلبیده امیرشاهی را بار نداد وامیرشاهی دران باب
این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد [illegible] ایکه در بزم طرب جام دمادم میزنی * خون من دل ناخورده
چند از عاشقی دم میزنی * حیف ازان بازی که با اهل تنعم میکنی * [illegible] آن تیری که بر دلهای بیغم میزنی
بازکن ازخواب ناز آن نرگس رعنا که عمر * میرود وچون دور گل تا چشم برهم میزنی * میکشائی طره و دلها
بغارت میبری * میگشائی چهره و آتش بعالم میزنی * میکنی محروم ازان در شاهی دلخسته را
دست رد بر سینه یاران محرم میزنی * استماع افتاده که امیرشاهی در مدت عمر دوازده هزار بیت
در سلک نظم کشیده وازانجمله هزار بیت که حالا درمیان فضلا مشهور است دیوان ساخته وتتمه را باب
بطالت شست وفی الواقع ان هزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم ومقبول خاطر تمامی اکابر فضلای
بنی آدم افتاده وتا غایت هرکس بمطالعه آن اشعار بدایع آثار فایز شده زبان بتعریف و
تحسینش گشاده انتقال امیرشاهی بجوار رحمت مغفرت الهی در ولایت استراباد فی سنه
[illegible] نعش او را بسبزوار برده درمقبره آبا واجداوش دفن کردند * و خواجه اوحد
سبزواری درمرتبه آن فارس میدان سخن گذاری گفته که یک بیت ازان اینست
کو بشو ندیده زیر ازاشک وآهم سبزوار * زانکه شهرشاه بی شاهی نمی آید بکار [illegible]
شاگرد مولانا معروف خطاط بوده وهمین ترتیب میرزا بایسنغر درحسن خط بمرتبه ترقی نمود

در ترتیب آن بنا داد سعی و اهتمام دادند و از نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که اکنون از آن زیج جدید گورکانی
گویند اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج نمایند و میرزا الغ بیک در زمان دولت پدر در کمال اقتدار
و اختیار روزگار میگذرانید و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت باستقلال متصدی امر جهانبانی گشته
لوای جهان‌گشای بصوب خراسان برافراشت اگرچه غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما نگاه نتوانست
داشت و چون ایام حیات جناب الغ بیکی بنهایت رسید پسرش عبد اللطیف مخالفت پدر بدبدا
پیش نهاد همت گردانید و بر آنجناب غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت و میرزا الغ بیک در سنه
اثنی و خمسین و ثمانمائه بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشید و بریاض عقبی شتافت خواجه
نصر الله خافی و سید عماد الدین محمد بن سید زین العابدین جنابذی در سلک وزرای میرزا الغ بیک
انتظام داشتند گفته‌اند [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] بر کلیات [illegible] امور [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک چون در سمرقند از
فوت پدر سعادتمند خبر یافت روزی چند بمراسم تعزیت و سوگواری قیام نمود و بخیرات کلام ملک
علام و اطعام فقرا و ایتام اقدام نمود و بنا بر آنکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا
انتظام نداشت آنجناب تمامی ممالک آنحضرت را ملک خود می‌پنداشت لاجرم بعد از لوازم
مراسم مصیبت سپاه ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده عزم تسخیر خراسان کرد و کنار جیحون را
معسکر همایون ساخته در آن منزل استماع نمود که میرزا ابابکر ولد میرزا محمد جوکی که ولایت [illegible] و [illegible]
و ختلان [illegible] [illegible] فاقد [illegible] و بخیال استقلال بر حدود بلخ و
شبرغان و تکند [illegible] مستولی گشته [illegible] که میرزا الغ بیک
[illegible] متوجه [illegible] خود [illegible] از مقام
سرکشی [illegible] روی [illegible] بر روزی چند [illegible] از ناصیه
احوالش [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] دولت و اقبال
[illegible] در حدود بلخ رایت استقلال برافراشت و در آن اثنا قضیه شبخون
نیشابور و گرفتاری میرزا عبد اللطیف اشتهار یافت میرزا الغ بیک [illegible] حرکت و سکون
[illegible] مشورت در میان آمد [illegible] رأی [illegible] بر آن قرار گرفت

و پسرش میرزا ابراهیم را گرفته حبس فرمود و بعد از چندگاه آن جناب از محبس گریخته بعراق نزد میرزا محمد رفته
و در آن روز که میرزا محمد در خیاران کشته گشت میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را میل کشیدند اما شخصی که
مباشر آن فعل شنیع بود میل آتشین بر وجهی در جهان بین آن قرة العین سلطنت کشید که آسیبی بقوت
باصره اش نرسید تا جرم بعد از چند روز از اردوی برادر بگریخت و مدت مدید در اطراف عالم سرگردان
بوده چند نوبت دیگر با برادر و اقربا بمقابله و مقاتله قیام نمود اما در هیچ معرکه ظفر نیافت و در اوائل
سنه خمس و ستین و ثمانمایه در کنار دریای قلزم در خانه ملک بیستون رستمداری عنان عزیمت
بعالم آخرت تافت ملازمان نعش او را بهراة بردند و در تربت المغفرت مهد علیا گوهرشاد آغا
بخاک سپردند و منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد داشت و در ایام دولتش
مولانا جلال الدین پوران رایت صدارت می افراشت [illegible]
پادشاهی بود بکثرت فضیلت و هنرپروری از سایر اولاد حضرت خاقان سعید متفرد بود و بنور معدلت
و دادگستری از تمامی امثال و اقران متفرد و دانش جالینوس با حشمت کیکاوس جمع فرموده در سایر
فنون خصوصا علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود و قرآن مجید را بقراءت سبعه
یاد داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال میگماشت و چنانچه در ضمن احوال
صاحبقران ستوده خصال سبق ذکر یافت ولادت باسعادت آن پادشاه حکمت پناه در
روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه در قلعه سلطانیه روی نمود و چون
سن شریفش بیازده سالگی رسید صاحبقران بجهان جاودان انتقال نمود و جناب الغ بیگی
در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بسر میبرد تا در سنه اثنی عشر و ثمانمایه الخسروی مانند بایالت
ولایت ماوراءالنهر سرافراز گشت و بیمن معدلت و رعیت پروری ماترک زمانی آن مملکت را
در معموری بمرتبه رسانید که برتبت از سپهر برین در گذشت و در سنه اربع و عشرین و ثمانمایه
آن خسرو بی مانند در وسط بلده فاخره سمرقند مدرسه رفیع و خانقاه منیع بنا فرموده باتمام
رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات نزایه انها بر آن بقاع نفاع وقف گردانید
و همچنین فرمان داد که استادان کاردان در ظاهر آن بلده فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند
و تعلیم بسر ثانی مولانا غیاث الدین جمشید جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی

در قبضه اقتدار میرزا بابر قرار گرفت و در سنه ثلث و خمسین میرزا بابر خراسان را نیز بحیز تسخیر ساخته
ماهچه لوای دولتش بدرجات اجلال سلطان محمد بهراة تافته در سنه خمس و خمسین و ثمانمایه
در موضع چناران با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و مهر اخوت را از
لوح دل آب خشم شسته بنیاد حیاتش را بر انداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفته آن ولایت را
نیز در حیز تسخیر کشید و حکام نصب کرده بخراسان بازگردید و وفات میرزا بابر در چاشتگاه روز
سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ست و ستین و ثمانمایه در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها
تحف الصلوة والتحیة روی نمود و از بدایت جهانبانی تا اواخر ایام زندگانی ده سال بود و امر
وزارت میرزا بابر بخواجه غیاث الدین اسمعیل سمنانی و خواجه قطب الدین طاوس رجوع داشتند
و در ایام دولتش شیخزاده پورانی و میرزا محمد کازی سمنانی رایت صدارت می افراشتند
[illegible]
[illegible] چون میرزا بابر از دنیا بگذشت بعد از فراغت یافت از غایت تهور
عنان گیران بطرف ولایت خراسان تافته با لشکری انجم شمار چون رسید بولایت خبوشان
رسیده مستعد حرب و پیکار ایستاد و میرزا علاء الدوله این خبر شنوده با میرزا الغ بیک گورکان
چنانچه مذکور شد صلح نموده روی بمشهد نهاد و بعد از وصول بدان مقام متبرک بنفس خود توقف کرد
اکثر امرا و لشکریان را بجنگ برادر که مسالمه داشته و چون آن جماعت بعزم جنگ برابر جنود ظفر روی
صف آرا گشتند نیک لشکریان بابری در میدان مصالحه [illegible] امرا [illegible]
دوهم صلح را بر آن جمله قرار دادند که [illegible] در میان [illegible]
ایمان تاکید یافته میرزا علاء الدوله بهراة بازگشت و میرزا بابر عنان [illegible] انعطاف
داد و چون باستر آباد [illegible] که در آن زمان حاکم [illegible] بود [illegible]
اطاعت [illegible] فرمان [illegible] در اواخر سنه [illegible] و خمسین با لشکری چون سپهر
زبان [illegible] از [illegible] نیز از [illegible] بسیار [illegible]
مانند انبان [illegible] باستقبال نمود [illegible]
نسیم صبا را با وجود لطافت بسیار [illegible] آفتاب جهانتاب [illegible] آن

که با میرزا علاء الدوله از در صلح و صفا درآید تا گوهر کان پادشاهی از مجلس تعظیم ما مانند لعل از کان بدخشان
بیرون آید و مولانا میرک محمود را که بمنصب صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده
ارسال نمود و در باب تمهید اساس وفاق و مقطع شجره نفاق فصلی بنظام موفور نمود و در آن زمان میرزا علاء الدوله
با عساکر ظفرمآب بعزم رزم سپاه سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت
مآب خبر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر از اطراف جرجان بصوب خراسان در اردوی میرزا
علاء الدوله سمت شیوع پذیرفت و شاهزاده از دو جانب بلا را متوجه خود دیده سخنان میرک
محمود را بعز قبول اقتران داد و بدار السلطنه هراة بازگشته میرزا عبد اللطیف را معزز و محترم
نزد عم بزرگوار گسیل کرد و او در جد و جهد ملاقات والد ماجد خویش سرافراز گشته میرزا الغ بیک
فرزند بجان بود بلکه دشمن جان گسل را در آغوش مهربانی کشید و زبان به تسلی خاطرش گشاده و بلخ را
برسم سیورغال بارزانی داشت آنگاه رایت مراجعت بصوب سمرقند برافراشت

… میرزا بابر
پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و ببسط بساط عیش و نشاط بغایت مشعوف
از غایت تواضع و کسر نفس و قدرت سلطنت از مکارم اخلاق و لطافت طینت هرگز سخنی
درشت خاطر هیچکس را نخست و در میدان رزم هژبری بود خنجر گذار و در مجلس بزم ابر جودی بود گوهر نثار
از وفور سخاوت زر تمام عیار و حجر بی مقدار در نظرش یکسان بود و بواسطه علو همت حاصل بحر و کان
بخشش یکروزه او وفا نمیشد … در بخشش پیوسته … ز دو کف مخلف بر وز دست او
با کفش گو بحر در دعوی ملک هیچ زانکه بود در کفش بحر باد و هیچ و میرزا بابر در زمان خاقان سعید شهید میرزا
علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود و بمجرد مواجبی که جهت او تعیین کرده بودند اوقات
گذرانیده بر جفای ایام صبر مینمود و چون بساط حیات خاقانی بدست تقدیر برطی در ولایت …
آنجناب بهمراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمده چون
بدار السلطنه رسید قاصدان امیر هندوکه در آن سال بموجب فرمان خاقان مغفور در جرجان بود
شاهزاده را … بآنجناب … امیر هندوکه لوازم استقبال بجای آورد و خیمه و خرگاه
و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرد و مستحسن و مقبول افتاده آن مملکت را

و سپاه را از ویرانی منع نماید میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع قبول جای داد و روی بصوب هراة نهاد اما لشکریانش

در اندخود و شبرغان غارت عام کردند و در هر جا هر چه یافتند بردند و چون میرزا علاء الدوله بمستقر اقبال رسید

و فصل زمستان بپایان آمده سلطان ربیع فضای بساتین را بانواع ازهار و ریاحین آراسته گردانید

و هزار دستان بصد زبان صلای عیش و عشرت در داد و گل جلوه کنان بر اورنگ فیروزه رنگ نشسته

نرگس قدح زرین بر کف نهاد میرزا علاء الدوله جهة سنت ختان نبیره نیک اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان

بترتیب اسباب طوی اشارة نمود و باغ زاغان را که باعتدال هوا و طراوت گلزار و نضارت اشجار

اشتهار داشت جهة آن کار تعیین فرمود فراشان چابکدست در آن ساحت دلگشا قبهٔ خیمه و خرگاه

باوج مهر و ماه برافراختند و مهندسان شیرین کار چار طاقهای سپهر آسا بتزیین و تکلفات معهود مهیا

ساختند پیشه وران هنرمند هر یک مناسب حرفهٔ خویش تعبیه در غایت غرابت بروی کار آوردند و حکم [illegible]

صدور یافته صغیر و کبیر و برنا و پیر به بسط بساط عیش و انبساط میل کردند و میرزا علاء الدوله از ایوان سلطنت بمجلس

عیش و عشرت تشریف برد و از دست ساقیان زهره جبین شراب صافی تر از ماء معین میکشیده

نقش غم از لوح دل بسترد و از تاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پر از لالهٔ سیراب میشد و اقداح

بلورین از لطافت بادهٔ گلگون در نظر بیننده مجسم از یاقوت ناب بود و مغنیان نغمه ساز و خنیاگران خوش

آواز از الحان دلکشای و نغمات روح افزای سپهر گردنده را برقص آورده [illegible] بارگاه سلطنت

آشیان انواع اطعمهٔ گوناگون از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون مهیا [illegible] کارساز

عاقبت [illegible] خود را بظهور رسانید و صرصر فتنه در اهتزاز آمده [illegible] مبدل گردانید

وای نعیم لایکدره الدهر و در روزی که مقرر بود که طوی عام [illegible] تشریف [illegible] بر لب

جام فرح انجام نهند منهی بسان برق و باد از جانب اندخود آمده خبر رسانید که میرزا الغ بیک بعزم [illegible]

قاضی را که در دو فرسخی بلدهٔ مذکوره است مخیم سرادقات اقبال [illegible] عالم [illegible] زده اند

در قمم ثبات نعم [illegible] حال [illegible] راحت و بنیای [illegible] سپهر [illegible]

بی مخالفت [illegible] گل و خار و شادی و غم [illegible]

[illegible]

چون خسرو عالیشان میرزا الغ بیک [illegible] باندخود و شبرغان

پرپیچ و تاب محال مینمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگی در غایت صعوبت دست داده اما از عنایت
الهی ابواب نصرت و فیروزی بر روی میرزا بابر گشاده و سید محمد بجنگلی صعب المسالک گریخته موکب
شهریاری در ضمان حمایت باری بساری شتافت و از پرتو ماهچه رایت کشورگشائی انمهر سپهر
کامکاری اطراف آن مملکت انارت پذیرفت آنگاه سید محمد ابواب تضرع و زاری در آمده طالب
مصالحه گشت و میرزا ابو القاسم بابر ملتمس جناب سیادت مآب را مبذول داشته از جریمه او درگذشت
و نوبت دیگر ساری را باو مسلم داشت و یکی از بنات آن سید ستوده صفات را در حباله نکاح
کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان برافراشت و در شب شانزدهم محرم سنه احدی و خمسین
و ثمانمایه و شاهد بی غلطت و خطا بخشش ... میرزا بابر از مولودی عاقبت محمود کرامت کرد
و میرزا بابر مبتهج و مسرور گشته نام خجسته فرجام فرزند ارجمند را شاه محمود مقرر فرمود و طوی پادشاهانه
و جشن خسروانه ترتیب داده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانید و از دست ساقیان سیمین ساق
جامهای می ارغوانی کشید و صدای بهجت ... بشارت شادکامی بنزمگاه ناهید رسانید
... بوستان بردوستان افشاند ز ... آسمان بر آسمان انداخت زمین شادی کلاه
[illegible]
[illegible] الوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را
از حبس نجات داده ... فرستاده بود که از زمره ارکان تمامی که در واقعه نیشاپور گرفتار گشته اند
مطلق العنان خواهم ساخت و از خزائن خاقان مغفور الغ بیگ ... بزرگ ارسال خواهم داشت
اما بآن عهد وفا ننمود ... میرزا عبد اللطیف ... کرده ... طلب فرمود بجائی نرسید
بلکه میرزا علاء الدوله بخیال ... خان میرزا ... ساختن ... آب
میرزا عبد اللطیف ... بشتافت ... میرزا ... وقعه ... هزار حیله
خود را در هراة انداخت و میرزا علاء الدوله ازین حادثه متغیر گشته ... میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت
بقتل رسانید و در میان زمستان عنان بطرف بلخ ... خان معطوف گردانید و بعد از وصل بجهود
... میرزا الغ بیگ آمده معروض داشت که اگر از عبد اللطیف حرکت ناپسندیده سرزد
مناسب آن بود که انفرزند ما را اعلام کردی تا تدارک آن بر ما ... اکنون وظیفه آنکه مراجعت فرماید

اینمعنی بر خاطر میرزا علاء الدوله گران آمده خراسانیان دلشکسته شدند مع ذلک ثبات قدم نموده بباد
حمله آتش کارزار تیز ساختند و سمرقندیان شمشیرهای آبدار از نیام انتقام آخته بسیاری را بر خاک
هلاک انداختند ؛ ز تیغ یلان جلادت اثر ؛ بسی کشته افتاده بر یکدگر ؛ میرزا علاء الدوله در آن
معرکه هولناک بقدر مقدور در لوازم صبر و تحمل مرعی داشت اما چون دید که عنایت ربانی شامل حال
میرزا الغ بیک است علم عزیمت بوادی هزیمت تافت و سپاه خراسان ترسان و هراسان
بیکبار از هم فرو ریختند و عنان اختیار از دست داده هر یک بطرفی گریختند و میرزا علاء الدوله
تا مشهد مقدس در هیچ مکان توقف ننمود و ملازمان آنجا بطرف اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در جنوشان
با برادر ملاقات فرمود و میرزا بابر آن جناب را در آغوش مهربانی کشیده خاطر حزینش را بمواعید دلپسند
تسلی داد و اظهار تفقد و دلجویی کرد و ملازمان جناب تلطف و تعطف بر روی او بکشاد و چون واقعه ترناب بدار
السلطنه هراة رسید گوهرشاد آغا تعلقات بار و بنه داد میر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابو سعید
دادند و عزم سبیل تعجیل آهنگ عراق ساز کردند و سلطان ابو سعید در اثنای راه گرفتار گشته بکرامت این
سلامت بیرون رفتند میرزا الغ بیک چون صورت فتح و ظفر در آینه مراد مشاهده نمود لشکر منصور را
از قتل خراسانیان مقهور منع فرمود و سنگر بنظم الوس جغتای آورده متوجها بطرف ممالک خراسان
و ماوراء النهر روان کرد اما با وجود آنکه در آن جنگ میرزا عبد اللطیف غایت پهلوانی و مردانگی بتقدیم
رسانیده بود چندوی فتح بنام ولد کهتر خود میرزا عبد العزیز رقم قسمت فرمود و بدینواسطه غبار نقار بر چهره
ضمیر شاهزاده نشست و اینمعنی منجر بآن شد که در آخر مخالفت پدر بزرگوار اظهار کرده کمر عداوت
بر میان بست القصه میرزا الغ بیک گورکان کامران و کامیاب از منزل ترناب
بجانب دار الملک خاقان مغفرت مآب در حرکت آمده در منزل چهل دختران سپاه سمرقند
بشیخ بهاء الدین عمر که جهت تمهید بنای مصالحه متوجه گشته بود رسیدند و هر چه داشت عرصه نهب و تاراج
گردانیدند و میرزا الغ بیک هم در آن منزل با شیخ ملاقات کرده تعظیم استحقاق امیر جغتای آورد و فرمود
تا الاغان محفة الجناب را باز دهند و چون هوای نواحی هراة از غبار موکب الشهریار عدالت شعار
عنبر بیز گشت سادات و قضات و اهالی و موالی برسم استقبال استعجال نمودند و چنانچه رسمست
بلوازم دعاگویی و ثناخوانی اقدام فرمودند و میرزا الغ بیک نظر شفقت بحال ایشان انداخت و همه را

خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده با لشکری چون امواج دریای بی پایان از آب آمویه عبور کرده وده قاضی را
معسکر ساخته روی بصوب هراة آورد و میرزا علاء الدوله در اثناء طوی از این حال واقف گشته بساط طوی بزم درهم
پیچیده باهتمام تمام زر و سلاح بخشیده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید داروغه را
بحکومت و داروغگی هراة بگذاشت و مولانا احمد بیاول را که از جملهٔ معتمدان بمزید خصوصیت امتیاز داشت
بقلعهٔ عماد که مخزن نقود نامعدود بود ارسال فرمود و کوتوالی حصار اختیار الدین را با قاحاجی بیگ تفویض فرمود
آنگاه رایت نهضت بکنار آب مرغاب برافراشت چون از کوتل سنجاب بگذشت این معنی در
خاطرش گذشت که نوبت دیگر با عم بزرگوار طرح مصالحه اندازد و نایرهٔ فتنه را بآب تدبیر منطفی سازد
بنابران جمعی از مخصوصان را بشهر باز گردانید تا از شیخ بهاء الدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایند
و نزد میرزا الغ بیگ رفته ابواب صلح و صفا باز گشایند و شیخ قبول این ملتمس نموده عزیمت فرمود اما قبل
از وصول مقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه روی نموده بود کیفیت حال آنکه چون میرزا الغ بیگ
از جیحون آمده میرزا علاء الدوله خبر یافت بسرعت برق و باد از آب مرغاب گذشته منزل ترناب را
معسکر ظفر مآب ساخت و میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطرار پیش رفته از هر دو طرف بتسویهٔ صفوف و تهیهٔ
اسباب استعمال سیوف قیام نمودند میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ارباب جنگ و پیکار
بوعدهٔ روز کارزار بیکدیگر گشودند و قول لشکر سمرقند بفر طلعت میرزا الغ بیگ آرایش داشت و در جوانغار
میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار برافراشت و در برانغار قبهٔ چتر زرنگار میرزا عبد العزیز باوج سپهر دوار
رسید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و بهادران رستم آثار مرتب گردید که در هر طرف که
احتیاج افتد مستعد کومک باشند و از آن طرف قلب لشکر خراسان از فروغ لوای میرزا علاء الدوله
روشن بود و برانغار از زینت وجود میرزا صالح استحکام مینمود و جوانغار از لمعان تیغ و سنان میرزا خلیل
سلطان آرایش داشت و در قلب عبد امیر تومان بیسول کومک علم شجاعت برافراخت نظم
همه سر پر از خشم و دل پر ز کین ∴ همه بردی مردی در افکنده چین ∴ چون آن دو سپاه کینه خواه
بدین ترتیب و آئین برزمگاه رسیدند فغان کرنای و سورن و غریو کورکه و شیپور از منزل بهرام درگذشت
∴ جهان آمد از هر دو لشکر غریو ∴ که از هول دیوانه شد نره دیو ∴ در آن حال میرزا عبد الله
شیرازی از صف سپاه خراسان روی گردان کرده عنان بادپای بجانب لشکر سمرقند انعطاف داده

شهرستان برنش گشت و چون مرض رفت اقامت یسبب اما کیفیت خروج میرزا یار علی و سلطان
ابوسعید چنان بود که بعد از روزی چند که در قلعهٔ تیره تو معتقد و محبوس بسر بردند شخصی از هواداران سلطان
ابوسعید سوهانی در میان کوماج تعبیه کرده نزد او فرستاد آن دو عزیز بوسیلهٔ سوهان بندها را سوده و دوازده
جمعی متوطنان آن قلعه را با خود متفق ساختند و بعضی از مستحفظان کشته زمره را مطیع و منقاد گردانیدند
سلطان ابوسعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یار علی ابواب ذخایر و خزاین گشاده اظهار جود و
سخاوت فرموده نقد و جنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند و میرزا یار علی باستظهار
آن مردم عازم تسخیر هراة گشته از قلعه بیرون خرامید و امیر بایزید پروانچی که بحکم جناب الغ بیگی در
هراة حکومت مینمود از کیفیت حادثه آگاهی یافته بسرعت همعنان شمال و صبا باردوی اعلی فرستاد
و چون میرزا یار علی بولایت کرخ درآمد امیر بایزید عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هراة هر کس
الاغی داشته باشد با وی همراهی نماید جمعی از روستائیان هر جائی بلکه بازاریان سودائی همعنان او بجانب
کرخ روان گشتند و سحری میرزا یار علی بر ایشان تاخت تمامی عراق ترک و تازیک بیکبار گرفت هرویان
بشهر گریخته میرزا یار علی در ظاهر آن بلده منزل گزید و آغاز محاصره کرد و بعد از آنکه مدت هفده روز در تضییق
هرویان کوشیده لوازم اهتمام بجای آورد و میرزا الغ بیگ در دار السلطنهٔ هراة نزول اجلال فرموده
امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یار علی موافقت نمینمودند او را محاصرهٔ این بلده میسر نمیشد
و چندان اغوا نمود که بباد خباثتش آتش خشم جهانسوز اشتعال یافت و میرزا الغ بیگ فرمود
که بیرون شهر را غارت کنند و لشکریان در اواخر رمضان سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه مدت
سه روز بنهب و تاراج قیام نمودند و جمیع ساکنان و متوطنان بلوکات را برهنه و عریان ساختند
بلکه هرچه اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد در روز بیعه بدست بیرحمی و بیداد آتش ظلم بر افروختند گویند
که در روز عید فقیری که هرچه داشت بباد غارت و تاراج داده بود گرسنه و برهنه پیش اسب
میرزا الغ بیگ میدوید و میگفت ای پادشاه عادل فاضل خوش [illegible]
برکت کناد و در خلال این احوال آوازهٔ توجه میرزا ابوالقاسم بابر با سپاه بی‌شمار بدار السلطنهٔ
هراة شایع گشت و میرزا الغ بیگ عزم توجه بجانب ماوراء النهر جزم کرد و حکومت مملکت [illegible]
رصد و انتقال [illegible] بمیرزا عبد اللطیف تفویض نمود و فرمود تا نعش خاقان سعید از مدرسهٔ گوهرشاد آغا برآورده

مشمول الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخت و مقارن آنحال کوتوال حصار تیره تون مقالید
قلعه را ارسال داشته اظهار اطاعت کرده و ایضا آقا حاجی بیک که در قلعه اختیار الدین بود طریقه متابعت
بتقدیم رسانید و میرزا الغ بیک در ظاهر دار السلطنه هراة یارعلی ولد اسکندر بن قرا یوسف
را که در [illegible] بود و سلطان ابوسعید و اروغه را [illegible] کرده بقلعه تیره تون فرستاد و انگاه جهة دفع
شوکت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر عنان عزیمت بطرف استراباد انعطاف داد

[illegible]

چون میرزا علاء الدوله در ولایت خبوشان بمیرزا بابر پیوست و اکثر گریختگان معرکه
ترناب عنان توجه بدانطرف تافتند ازدحام عظیم در سلک ملازمان ایشان روی نمود و میرزا الغ بیک
این خبر شنوده خواست که سنگ تفرقه در شیشه جمعیت ایشان اندازد بنا بر آن بدانجانب
نهضت فرمود و بعد از وصول بمشهد مقدس مقتضی شرایط زیارت و طواف روضه منوره رضویه بجای آورد
صلات فرمود و [illegible] و از آن عتبه کعبه مرتبه [illegible] و از آنجا بالنگ رادکان رفته چند روز
در [illegible] آن مرغزار [illegible] رایت اقامت برافراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر [illegible]
رسیده تحف و هدایا گذرانید و بقبول خطبه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید
و میرزا الغ بیک اظهار شفقت و عنایت فرموده فرستاده را مشمول احسان و انعام اجازت
معاودت داد و متعاقب کوچ کرده تا ولایت اسفراین عنان یکران باز نکشید و مدت بیست روز
در ظاهر آن بلده سایه بان عظمت و حشمت برافراشت و میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله
شیرازی را با جمعی کثیر از شیران بیشه سرفرازی بطرف بسطام روانه ساخت و بنفس نفیس
تا پل ابریشم رفته بجهت عنان مراجعت منعطف گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر با یکدیگر
قرار داده بودند که هرگاه ماهچه رایت میرزا الغ بیک پرتو وصول بر النگ بسطام اندازد دست
از [illegible] شسته بولایت عراق گریزند و دست عجز و اضطرار در دامان متابعت میرزا سلطان محمد
آویزند میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله در سرحد بسطام از مراجعت بتعجیل
میرزا الغ بیک خبر یافته ایشان نیز بازگشتند و میرزا عبد اللطیف در اثناء راه مریض شده
در مشهد مقدس بموکب همایون پیوست و بسبب تأثیر فیض آن منزل مقدس صحت کامل شامل

چنین بود تا بود گردون سپهر که با نوش زهر است و با کینه مهر مقارن الحال امیر هندوکه از جانب میرزا
امیر ابراهیم ایکو تیمور را بپایه سریر اعلی رسانید و زبان تضرع گشاده خون او را طلبید این التماس بعز اجابت
مقرون گشت و میرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان تمکین یافته رایت شوکتش از فرق
فرقدین درگذشت و خطبه و سکه در جمیع ولایت خراسان باسم و لقب شریفش زینت گرفت و
بیر کارتون برسم سیورغال بنام میرزا علاء الدوله سمت تعلق پذیرفت و آنجناب پسر خود میرزا ابراهیم را
بدانجانب فرستاده بنفس نفیس در هراة توقف نمود و بعد از آن میرزا بابر باغوای طایفه از اهل غرض
و سعایت میرزا علاء الدوله را حبس فرمود و یکی از معتمدان را بتون روان گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بهراة
رسانید آنگاه پادشاه جم جاه بفراغ خاطر در بزم عیش و عشرت نشسته جامهای خوشگوار از دست ساقیان
لاله عذار بستد و صبح و صبوح را بغبوق الاتصال داده از حال رعایا که ودایع خالق البرایا اند غافل شد و امرا بمقدار
آغاز ظلم و ستم کرده بر تحصیل مالیات نامحدود جمهور متوطنان بلده هراة و توابع را بجلا زر تکلیف نمودند امیر هندوکه
کازان شیوه ناستوده اجتناب نمود و از میرزا بابر اجازت طلبیده با امیر ابراهیم ایکو تیمور بتعقیب بابلین
فرمود و در سنه ثلث و خمسین بسمع میرزا بابر رسید که شاه حسین حاکم سیستان از جاده مستقیم
اطاعت انحراف جسته سالک طریق مخالفت گشته بنا بر آن اعلام نصرة نشان بعزم تسخیر ملک
نیمروز برافراخت و چون قصبه سبزوار را مضرب خیام عساکر ظفر مآثر ساخت فوجی از امرا و سپاه
برسم منقلای پیشتر روان شدند و شاه حسین این خبر شنیده دانست که از عهده مقابله و مقاتله آن
سپاه بیرون نمیتواند آمد تضرع نامها بپایه سریر اعلی ارسال داشته زبان اعتذار و استغفار بر گشاد و
باج و خراج قبول کرده میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جرایم جرایمش کشیده روی مراجعت بدار السلطنه هراة
آورد و در خلال این احوال امیر هندوکه ابواب خلاف بگشود و امیر ابراهیم ایکو تیمور را بسمرقند فرستاده
خود بطرف جرجان توجه نمود و میرزا بابر چون ازین حادثه خبر یافت سلطان ابوسعید ارغون و شیخ علی
بهادر را بدفع او نامزد گردانید و ایشان در حدود خبوشان با امیر هندوکه رسیده دست به تیر و کمان
و سیف و سنان یازیده بخت شکست بطرف بابریان افتاده و سلطان ابوسعید رخت
هستی بباد فنا داد اما آخر الامر هندوکه مغلوب گشته شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت
و بعد ازین قلعه عماد که گویا آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد در شان کابل حدیث آن خبر میدهد

باوراء النهر بردند و در دار الملک سمرقند بمقبره صاحبقران مغفور بخاک سپردند و بنفس نفیس ازراه
مرو رایت نهضت برافراشت و از آب آمویه عبور نموده دست از ولایت خراسان بازداشت
بشهر خود در روم و شهریار خود باشم [illegible] میرزا ابو [illegible] و از سلطنة
[illegible] میرزا ابو القاسم چون در حدود بسطام
و دامغان شنید که میرزا الغ بیک گورکان از پل ابریشم عنان مراجعت انعطاف داده به تسخیر
ولایت خراسان امیدوار گشته لوای توجه از عقب عم بزرگوار مرتفع ساخت و بسرعت تمام
در حرکت آمده امیر هندوکه را با فوجی از شیران بیشه هیجا بجانب مرو فرستاد تا سر راه بر سپاه
سمرقند گرفته دستبردی نماید و امیر خلیل هندوکه و بابا حاجی را با جمعی دیگر از مبارزان غضنفر اثر روانه دار السلطنه
هراة گردانید و بنفس نفیس عنان بطرف سرخس انعطاف داد اما امیر هندوکه شبی بحوالی اردوی
میرزا الغ بیک آمده امیر ابراهیم ایکو تیمور را که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت و بطرف هراة بازگشت
و امیر خلیل و بابا حاجی چون بقصبه خسروجرد نزول نمودند میرزا عبد اللطیف بعد از آنکه پانزده روز در هراة حکومت
کرده بود بنفسه هزیمت غنیمت شمرده روی بطرف ماوراء النهر آورد و امراء میرزا بابر بشهر هراة آمده دست
بظلم و تعدی برگشادند و در آن اثنا میرزا یارعلی کرت دیگر هوس جهانگیری کرده بظاهر هراة شتافت
و چون سه روز شهر را محاصره نمودند جمعی از اکابر و اعیان که از جور و طغیان بابریان بجان رسیده بودند
در سحر روز جمعه از جانب دروازه عراق یارعلی را بشهر درآوردند و امراء بابری از روی اضطرار پناه
بحصار اختیار الدین برده روز دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و باز شب بقلعه رفته و خزانه برگرفته
فرار نمودند آنگاه یارعلی خود را پادشاه باستقلال خیال کرده بساط بی ثبات بگسترد و بشرب می
گلرنگ و استماع آواز دف و چنگ اشتغال نموده بحفظ دروازها و اطراف شهر نپرداخت
تا بدان حد رسید که از صد و دو شهر بیخبر ماندند و چون قریب بیست روز در غایت غفلت بگذرانید
در اواخر ذی حجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه بیکبارگاه فوجی از سپاه ظفرپناه میرزا بابر مسلح و مکمل از
دروازه ملک بدر شهر تاختند و جلوریز در باغ شهر شتافته یارعلی را ناخواست بدست آوردند و در سر
کوچه خیابان بپای بوسش میرزا بابر رسانیدند و پادشاه عالیجاه در باغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود
که یارعلی را بشهر چهارسوق هراة بردند و بزخم تیغ تیز نقش وجود او را از لوح زندگانی بستردند

وشقاق او بسمرقند رسید میرزا الغ بیک متحیر گشت و میرزا عبد العزیز را در آن بلده قایم مقام گذاشت
و با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و عبد اللطیف نیز بدان جانب خرامیده آنجناب را از عبور
مانع آمد و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالا و پایان لشکریان گذشتند و باشتعال نایرهٔ
قتال اشتغال نموده اکثر اوقات سپاه میرزا عبد اللطیف غالب گشتند و در یکی از محاربات
میرزا عبد الله شیرازی گرفتار شده میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد و در خلال این احوال
از سمرقند خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق شده دست تصرف بعیال و اطفال امرا
و رعایا دراز میکند و میرزا الغ بیک تهدید نامها به پسر فرستاد اما هیچ فایده نداد و امرا علم نیطاقتی کرده‌ اند و
بآن رسید که میرزا الغ بیک را گرفته بعبد اللطیف سپارند درین اثنا از پس پردهٔ غیب صورتی
روی نمود که بر صحیفهٔ خاطر هیچکس مصوّر نگشته بود شرح واقعه آنکه میرزا ابو سعید بن سلطان محمد بن میرزا
میرانشاه گورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیک روزگار میگذرانید و نقش امارت و کشورستانی
بر لوح ضمیر و صحیفهٔ خاطر مرتسم و منقش میگردانید در آن اوقات که پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته بودند فرصت
غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخته رایت کشورکشایی و جهانداری بجانب سمرقند برافراخت
و میرزا عبد العزیز چون طاقت جنگ صحرا نبود دروازهای شهر را مضبوط ساخته تحصن نمود و میرزا
الغ بیک پس از استماع این خبر محنت اثر مضطرب شد و عنان یکران بطرف دار الملک منعطف
گردانید میرزا ابو سعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آنجناب اطلاع یافته و ترک محاصره گفته بمیان
ایل ارغون رفت و میرزا عبد اللطیف از آب گذشته بصوب سمرقند شتافت و میرزا الغ بیک
روی بسوی پسر آورده در قریهٔ دمشق تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیک بر فراز پشته قرار گرفته
این دو لشکر خونریز و آن دو طایفهٔ فتنه انگیز آثار روز رستاخیز ظاهر ساختند و تیغ و خنجر و سنان
و تیر بر فرق یکدیگر کوفته خلقی را بر خاک هلاک انداختند و هنوز بمقابله و مقاتله بودند که قاید تقدیر مالک
تقدیر عنان بارگیر میرزا الغ بیک را گرفته بالطرف پایان پشته برد و آن پادشاه عالیجاه روی بسمرقند
آورده تحسر و تاسف میخورد و چون بدروازهٔ شهر رسید میرانشاه توچین که گماشتهٔ آنجناب بود
در و دروب قلعه مسدود ساخته از دخول مانع گردید و میرزا الغ بیک با چشمی پرنم و دلی پرغم باتفاق میرزا
عبد العزیز و معدودی چند از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند در آنجا متحصن

و در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود بجهت تبر امیر محمد صالح که در سلک خدام آستان انتظام داشت
مفتوح شد و ذخایر وافر و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاد و اکثر [illegible] را دیده بامرا و ارکان دولت
بخشید و مقارن این حال شبی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظتش غافل گشته و او از محبس گریخته از راه
غور و چینار بسیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا سلطان محمد پیوندد
اما آنجناب تجویز ملاقات ننمود و فرمود که باید که آن برادر در مفازه یزد توقف نماید که ما در وقت
عزیمت خراسان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد و [illegible]

[illegible] میرزا عبداللطیف [illegible]

بعضی از مهره علم تنجیم [illegible] نظر در زایچه طالع میرزا الغ بیک و میرزا عبداللطیف
حکم کرده بودند که [illegible] آسیبی خواهد رسید و چون میرزا الغ بیک نیز در آن فن مهارت کامل
[illegible] یاد داشته بود و خضر خان والی هندوستان که کیفیت این حال از چغتائیان معلوم
[illegible] بادشاه فرستاده و شمه از این امر بدیع در آن کتابت درج فرموده و مولانا محمد اردستانی
که از علم [illegible] وقوفی تمام داشت و پیوسته از قضایای مخفیه خبر میداد در مجلسی که میرزا الغ بیک
بر زبان راند که عنقریب تمامی ممالک حضرت خاقان سعید را در حیز تسخیر خواهیم کشید گفت اگر عبداللطیف
گذارد و بنابرین مقدمات میرزا الغ بیک همواره نسبت بمیرزا عبداللطیف طریق کم عنایتی مسلوک
میداشت و همت بتربیت پسر کهتر خویش میرزا عبدالعزیز میگماشت و از آنجهت میرزا عبداللطیف
کینه پدر [illegible] در سینه جای میداد و [illegible] اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار
خویش بگشاد و در وقتی که میرزا عبداللطیف از صولت سپاه بابری هراة را گذاشته روی توجه بسمرقند
نهاد و بعد از عبور از آب آمویه قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد و میرزا الغ بیک
نشانی ارسال داشت مضمون آنکه بلخ سیورغال اوست باید که باز گردد و بضبط آن مملکت قیام نماید
میرزا عبداللطیف این معنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود و در باب رتق و فتق و حل و عقد
امور آن مملکت اهتمام تمام فرمود و خاطر بر عصیان پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید و صندوق
تمغا را شکسته فرمود تا منادی کردند که هیچکس از آنجهت متعرض مردم نگردد و باعث برین خبر آن بود
که میرزا الغ بیک در باب حصول وجوه تمغا و زکوة مبالغه بسیار روا داشت القصه چون خبر مخالفت

آنگاه عباس بازگشته پادشاه را بدر برد و ترتیب مشعلی که میسوخت ننشانده بضرب شمشیر ابدار شمع
حیاتش را انطفا داد و میرزا عبد اللطیف پیش ازین واقعه بدو سه روز برادر خود میرزا عبد العزیز را
نیز همان شربت چشانیده بود و آن شاهزاده بی عاقبت بجهة محبت سلطنت همچنان پدری را که
در فضایل نفسانی نظیر نداشت و برادری را که در عنفوان ایام شباب و جوانی بود قتل نمود و مدت
سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین
یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیک گوید قطعه الغ بیک آن شاه
جم اقتدار * که دین نبی را ازو بود پشت * ز عباس شهد شهادت چشید * شدش
سال تاریخ عباس کشت * ذکر بعضی از افاضل که معاصر بوده اند باین خسرو عادل چون پادشاه
عالیجاه میرزا الغ بیک گورکان بوفور فضل و علم از سایر اولاد صاحبقران امتیاز تمام داشت
و همواره همت عالی نهمت بر تربیت و رعایت فضلا و حکما میگماشت در زمان دولتش
جمعی کثیر از آن طایفه در بلده سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت و اقبالش در غایت فراغت
و رفاهیت میغنودند و لذا الجمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیأت استاد
ریاضی و فن نجوم نظیر و عدیل نداشت و در وقتی میرزا الغ بیک رصد میساخت آنجناب باتفاق
مولانا معین الدین کاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زاده رومی بتمشیت
آن مهم می پرداخت مولانا علی قوشچی در سلک اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود
و گاهی بگفتن شعر و معما میل مینمود مولانا نفیس طبیب افضل اطبای زمان بود و در معالجه مرضی
میامن انفاس مسیحی ظاهر میکرد و از جمله مصنفات آنجناب شرح اسباب و علامات است
و در دیباچه اسباب و علامات شرح میرزا بایسنغر و ثنای میرزا الغ بیک مسطور است مولانا محمد عالم
در سلک علماء سمرقند منتظم بود و با میرزا الغ بیک هم سبقی مینمود و در مجالس النفایس مذکور است
که مولانا محمد عالم بواسطه لطف طبع و حدت فهم با میرزا الغ بیک بغایت گستاخانه بحث میکرد
و رعایت آداب مرتبه پادشاهی بجای نمی آورد بنابر آن میرزا الغ بیک آنجناب را از سمرقند
اخراج فرمود و او بدار السلطنه هراة آمده در آن بلده ساکن گشت تا وقتی که درگذشت و این مطلع
از منظومات اوست مطلع ما سیه بختیم و بد روزیم و خرمن سوخته شمع مقصود همی بهشت خود شبی نفروخته

اقامت فرموده از تعب دوران و محنت روزگار بی سامان برآساید بعد از وصول کوتوال آنحصار ابراهیم پولاد
که مملوک آنجناب بود از غایت شقاوت قصد ولی نعمت کرد میرزا الغ بیک برین حال اطلاع یافته
مانند صیدی که بپای خویش بدام صیاد رود نزد عبد اللطیف رفت و او در آن زمان در سمرقند بر تخت
سلطنت نشسته بود و میان پدر و پسر ملاقات واقع شده عبد اللطیف از کمال قساوت قلب
و قلت حیا و از رهم از روی سخریت و استهزا بواسطه و بی واسطه سخنان درشت بسمع پدر رسانید
و در آن ایام آن ناجوان مرد تقلید حضرت صاحبقران کرده مغلوکی از اولاد چنگیز خان را بر تخت خانی
نشانده بود و عباس نامی را که پدر او بحکم میرزا الغ بیک کشته شده بود فرمود تا پیش خان زانو زده
گفت میرزا الغ بیک پدر مرا بغیر حق کشته است خان فرمود که هرچه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند
و جمیع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیک را قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمه الله که بآن امر شنیع
همداستان نشد بعد از آن عبد اللطیف جناب الغ بیکی را با میر حاجی محمد خسرو سپرد که بحج برد حضرت
مخدومی مرحومی در روضة الصفا از امیر مشار الیه نقل نموده اند که گفت بهنگام شام در رکاب میرزا الغ بیک
از سمرقند روانه شدم و آنجناب مبتهج و مسرور اسب میراند و از هر باب حکایات با من میگفت و چون
اندک مسافتی طی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید باز پس نگریستم یکی از قوم
سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف راه سخن داشت گفتم خیر است گفت از برای حکم حمایت نیست
که میرزا الغ بیک در محلی که ابادانی باشد فرود آیند و چندان توقف نمایند که یراق ایشان کرده شود
میرزا الغ بیک چون این سخن بشنید زبانش از گفتار باز ماند و آثار ملال بر بشره همایونش ظاهر
گشته در قریه که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم و بنابر برودت هوا میرزا الغ بیک فرمود تا در پیش او
آتش افروخته کباب کنند و بعضی از ملازمان بموجب فرموده عمل نموده ناگاه شراره از آن آتش
بر التای پادشاه رسیده اندکی از آن سوخته شد میرزا الغ بیک بدست خویش آتش را
منطفی ساخته بزبان راند که سن هم بیلورنک یعنی تو هم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس
با شخصی دیگر بآن خانه در آمد و چون چشم آنجناب بر ایشان افتاد بی خودانه برجست و مشتی بر سینه
عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوستین التای آنجناب را از دوش او برداشت
و عباس جهة آوردن ریسمان از خانه بیرون رفته من در را ببستم تا میرزا الغ بیک غسل فرمود

پای از حد خود فراتر مینهد چنانچه در طوی کانگل مرا کفت شرع نبوی برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دیروز
خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش سرامد اشراف علماست و شیخ الاسلام اورا بی اسلام
کفته است بنابران قضاة و علما را طلبیده ایم تا مرافعهٔ این قضایا نمائیم و آنچه بحسب شرع متوجه او شود بجای آریم
مولانا ابو الفتح کفت سید نیک نکرده که نسبت بشما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان رانده
زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری سلوک مینمائید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام میفرمائید
و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل اتصاف دارد و در اثناء این قیل و قال سپاهی زانو زده عرضداشت
که برادرم فوت شده و از وی دو فرزند مانده من میخواهم که زن برادر را بحبالهٔ خود در آرم تا برادر زادهای من
ضایع نشوند اما زن میخواهد که بعد از انقضای مدت عده بنکاح بزازی در آید و از وی نفقه می ستاند
میرزا الغ بیک فرمود یساولی را که برود و آن ضعیفه را بگوید که بنکاح برادر شوهر خود رضا دهد و بزاز را از عقد
او منع کند مولانا پس از استماع این کلمات روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت آنچه سید عاشق نسبت بشما
میگفته و در انکار نموده بادشاه پرسید که چون گفت بجهت آنکه زنی که عاقله و بالغه باشد شرعاً اختیار
دارد که بنکاح هر کس که خواهد در آید شما او را بکدام مذهب تکلیف مینمائید که از زن بزاز نشود و مباحث
این مقوله رضا دهد آن بادشاه مغفرت پناه بغایت متاثر گشت و یساول را از انکار مانع شده
فرمود که اکابر و اشراف را اجازت دهند که بمنازل خود روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق
در آنچه میگفته محق بوده آن جماعت مایوس گشتند و بساط منازعت جانب سپاهی و بزاز در نوشتند
[illegible] ستانی اجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران بود و از علم رمل و طالع مسئله مهارت کامل
حاصل کرده احکامش اصلا تخلف نمینمود و در آن باب از آنجناب حکایات بسیار منقولست
و قبول اینحکایات که از مولانا علاء الدین علی قوشچی مرویست از مطالعه کنندگان این اوراق مامول
حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا آورده اند که علی قوشچی فرموده که روزی در مجلس همایون
میرزا الغ بیک نشسته بودم که مولانا محمد در آمد جناب الغ بیکی اورا گفت رملی بکش و از آنچه در ضمیر
من است اعلام نمای مولانا ملاحظهٔ طالع وقت نموده رمل کشیده گفت سوال از حرمت و خاموش گردید
بادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه بخاطر تو رسیده بی تحاشی بگوی مولانا گفت بادشاه
از دو خاتون که در حبالهٔ نکاح دارد یکی را رها میکند و دیگری را که دختر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیک

خواجه عصام الدین بمزید جاه و جلال و علم و کمال از سایر علماء ماوراء النهر امتیاز تمام داشت و مدتی مدید
در آن ولایت بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده همت بر تقویت ارکان شریعت میگماشت
از جمله دانشمندان سمرقند بود و پیوسته بلوازم افاده قیام مینمود سید عاشق بصفت
زهد و دینداری و علم و پرهیزکاری موصوف بود و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام میفرمود
بنابران میرزا الغ بیک احتساب سمرقند را بوی عنایت کرد و سید کما ینبغی در تمشیت آن امر
لوازم امانت و دیانت بجای آورد و از ثقات استماع افتاده که در وقتی که میرزا الغ بیک جهة ختان
میرزا عبد العزیز در کانگل طوی فرموده مردم را ترخان ساخته بود و خواص و عوام بشرب مدام
مشغول گشته بر علانیه ظروف شراب بهر سوی میبردند و در روزی که اکابر و اعیان سمرقند در مجلس پادشاه
نشسته بودند سید در غایت غلظت بآن محفل درآمد و روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت دین محمدی
برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیکی از این خطاب بغایت متغیر گشت و بعد از تأمل
جواب داد که تو بشرف سیادت و دانش اتصاف داری و بکبر سن رسیده ظاهرا میخواهی که
بدرجه شهادت نیز فائض شوی بنابران امثال این سخنان درشت بعرض میرسانی و حال آنکه
من ترا باین مطلب نخواهم رسانید بعد از چند روز از این قبیل رقال حمامی که خواجه عصام الدین در سمرقند
طرح انداخته بود با تمام رسید و در شبی که حمام را گرم ساختند زنان مغنیه بسر حمام رفته در میان مردان
نشستند و غنا آغاز کردند سید عاشق بر این صورت مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت
ای شیخ الاسلام در اسلام در کدام مذهب جائز است که مردان و زنان در یک مجلس نشسته سرود
گویند خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برافروخت و روز دیگر نزد میرزا الغ بیک رفت و بزبان
دادخواهی آنچه سید عاشق گفته بود معروض داشت و چون میرزا الغ بیک بواسطه استماع سخنی
که از آن سید دل آزرده بود فرمود که فردا قضاة و علما جمع شوند تا بدستور انقضیه تمامیم و سید عاشق را
مجرم ساخته تادیب فرمائیم و روز دیگر آن زمره عظیم الشان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه
میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح دایه که مردی ابدال وش و متقی بود و میرزا الغ بیک او را اجازه داده بود
که هرگاه خواهد بمجلس همایون درآید و هر سخن که بی واسطه بعرض رساند بدار السلطنه درآمده پیش از آنکه بر
نزد میرزا الغ بیک رفت بود از سبب اجتماع اکابر پرسید پادشاه جواب داد که توقع میکنند که سید عاشق

و او در صغر سن منظور نظر شفقت میرزا الغ بیک شده بیمن تربیت آن پادشاه عالیجاه در علم بدرجات
علیه تصاعد نمود و میرزا الغ بیک او را فرزند میخواند و جهت کمال خصوصیت گاهی جانور بر دستش مینشاند بنابر آن
بقوشچی اشتهار یافت از تصنیفات ملا علی شرح تجرید خواجه نصیر الدین طوسی مشهور است
و مستحسن طباع جمهور علما نزدیک و دور ملا علی در اواخر ایام حیات بروم رفت و در آن مملکت
بمرض موت گرفتار گشت خواجه عبد المومن نیز مجلس خاص و انیس بزم اختصاص میرزا الغ بیک بود
و بلطف طبع و حدت ذهن از ظرفا و فضلای سمرقند ممتاز و مستثنی میبود از ثقات استماع افتاده
که در زمان آن پادشاه عالیجاه قاضی قرشی در یکی از قضایای شرعیه طریق مداهنه بجای آورده این معنی
بر ضمیر انور میرزا الغ بیک ظاهر گشته حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده تشهیر کنند و قاضی رجوع بخواجه
عبد المومن کرده آنجناب در پایه سریر سلطنت انتساب زبان شفاعت بگشاد و بعد از قیل
قال چنان مقرر شد که قاضی پیت سر اسپ تسلیم نماید تا دست از ریش او باز دارند آنگاه قاضی
خلاص شده اسپان را بخواجه عبد المومن سپرد و خواجه اسپان را بگله خود فرستاد و اما بعد از چند روز
اندیشید که اگر آن خیانت ظاهر گردد شاید که پادشاه بر وی غضب نماید بنابر آن روزی قاضی را
گفت که مناسب آنست که تو فردا خود را از دور بحضرت میرزا نمائی اگر از مر انهم غباری بر خاطرش
مانده باشد من دفع نمایم روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نموده چون چشم میرزا الغ بیک بر وی افتاد
خواجه عبد المومن را طلبیده گفت پیت سر اسپ که قاضی [illegible] قبول نموده بود چرا تسلیم میرخوران
نمینماید خواجه جواب داد که قاضی از سرانجام اسپان عاجز گشته است و حالا آمده که ریش او را
تراشیده تشهیر کنند میرزا الغ بیک از شنیدن این سخن در خنده افتاده دیگر متعرض قاضی نشد
[illegible] در سلک شعرای بخارا منتظم بوده و نسبت بخواجه عصمت الله در طریقه نظم سلوک
مینمود و این دو بیت از اشعار او بخاطر بود ثبت افتاد نظم الهی تیر غمت [illegible] دل عشاق نشانه
خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه
[illegible] در زمان میرزا الغ بیک سرآمد شعرای سمرقند بود و این مطلع از جمله منظومات اوست
[illegible] ای زلف تو شب [illegible] از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب [illegible] میرزا
[illegible] بیت [illegible] میرزا محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور علم و مروت

از تطلیق دختر خان که در کمال زهد و عفت بود و او را بسیار دوست میداشت استبعاد نمود و بعد از آن
چند روز خاتونی را که مولانا محمد بکشتن او حکم کرده بود بعالم آخرت فرستاد و دختر خان از وقوع این حادثه
شادمان شده چندان شماتت نمود که میرزا الغ بیک در غضب رفته او را طلاق داد قاضی
بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال
امانت و دیانت بلوازم قضاء سمرقند قیام مینمود و از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین
احمد التفتازانی استماع افتاده که میرزا الغ بیک گورکان در ایام سلطنت و کامرانی مبلغی کرامند
بیکی از تجار تسلیم نمود تا خرید و فروخت نموده مرابحهٔ آن را بخزانهٔ عامره رساند بعد از چندگاه سفینهٔ
حیات آن تاجر غریق بحر فنا شده جناب الغ بیکی در ورثهٔ کاتش طمع کرده فرمود که از نفایس
خزانه مال لعلی گرانبها پیش آن بازرگان بوده و موافق مدعا گواهان آماده و مهیا ساخت تا بر ورثهٔ میت
دعوی لعل نمایند و چون این خبر بصاحب تاج و سریر شریعت قاضی مسکین رسید یکی از
نواب درگاه را طلبیده به پادشاه پیغام فرمود که مرافعه و گذرانیدن گواه درین قضیه چندان نفعی
بشما نمیرساند زیرا که حقیقت حال برمن ظاهر است و اگر جناب شما البته میخواهد که بطریق مدعای شما حکم کنم
درین وقت که هوا در کمال برودت است دست و پای مرا بسته در آب چندان غوطه دهید که بیطاقت
گشته اشارت فرمایم که جهات بازرگان را در عوض لعل معدوم بشما دهند و آن نایب این سخنان را
بعرض رسانیده آن پادشاه ما بدین داد و رقت فرمود و بر کمال دیانت اقضی القضاتی آفرین کرده از سر
آن دعوی درگذشت و همچنین در آن وقت که میرزا عبد اللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که
هر کس بناحق مسلمانی بکشد قصاص بروی واجبست قاضی مسکین آن فتوی را جواب نکرد و فرمود
که غرض میرزا عبد اللطیف ازین فتوی استجازهٔ قتل پدر است و حال آنکه اگر پادشاه جهة مصلحت
ملک یکی از آحاد الناس را بقتل رساند بروی قصاص نیست و هر چند میرزا عبد اللطیف بوعد و وعید
و تهدید خواست که جناب اقضی را ازان مناقشه درگذراند تا بران فتوی خط نهد بجائی نرسید
از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان تصنیف اوست
و جمال حال خواجه بصفت فضل و کمال ارائنس داشت و همواره اوقات شریف را بدرس و افاده صرف
میکرد و گاهی بشعر و معما مشغولی میفرمود اعلم علمای زمان و افضل حکمای دوران بود

بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بملکی که خاقان مغفور جهة او تعیین نموده قناعت نماید والا بمیدان قتال و جدال
شتابد تا مقتضای قضای ایزد تعالی بظهور آید و مهر بر روی نشان زده در صحبت قاصدان سخندان
ارسال نمود و بنفس نفیس با لشکر بی قیاس در عقب ایلچی روان شد و چون امیر جهانشاه را چشم
بران نشان افتاد مضمونش را معلوم فرمود و متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و شجاعت
یا از نشاء جنون بهرهٔ تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان مینویسد و با سپاه فراوان
روی بطرف عراق و فارس نهاد و چون بین الفریقین مسافت نزدیک شد رسل و رسائل
از طرفین در میان افتاد و منازعت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل دادند و میرزا
سلطان محمد چون بشیراز بازگشته امیر جهانشاه عنان بطرف آذربایجان معطوف ساخت
و آن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار پنجسال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برد و در شهور سنه
خمس و خمسین و ثمانمایه در جنگ جساران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و تقدیر مالک الملک
بساط زندگانی او را در نوشت چنانچه عنقریب سمت تسطیر خواهد یافت و چون اهتمام بر تفصیل این اجمال
خواهد تافت [illegible] در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هراة
و مراجعت فرمودن بجانب عراق بعد از وقوع [illegible] چون میرزا سلطان محمد
بن بایسنغر ممالک عراق و فارس را مضبوط کرد و شنید که همّ میرزا الغ بیک [illegible]
از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر مملکت خراسان افکند و با لشکری مانند حرکات افلاک
نامعدود بدان جانب توجه فرمود و میرزا بابر نیز جنود نامعدود مجتمع ساخته از دار السلطنه هراة
باستقبال برادر نهضت نمود و در نواحی جام آن دو پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند
و کردان هر دو کشور و مردان هر دو لشکر در هم آویخته نهایت مردانگی و جلادت بظهور رسانیدند
و آلخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا محمد وزید و میرزا بابر شکست فاحش یافته
عراقیان را سعادت استیلا تیسیر پذیرفت و میرزا بابر با هفت نفر از اهل تهور سازان عرقاب
بلا بساحل نجات رسیده خود را بقلعه عماد رسانید و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت
بدار السلطنه هراة خرامیده رایت عظمت مرتفع گردانید و بعد از تنظیم امور دولت و تشیید
مبانی سلطنت روزی چند بساط عیش و عشرت برو انداخت و میرزا ابراهیم از قضیه میرزا بابر اطلا
ق

موصوف از غایت شجاعت و تهور در معارک هولناک بنفس نفیس مباشر امر قتال گردیدی
و هرچند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا ازان نیندیشیدی و در جود و سخاوت طریق اعتدال
سلوک مینمودی و از امساک و اسراف اجتناب میفرمودی نوبتی یکی از مخصوصان تقربی کثرت
بخشش میرزا بابر را بعرض رسانید و پرسید که چونست که شما درین امر تقلید انجناب نمینمائید
میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند بیت میان جاهل و عالم همین قدر فرقست که او
کشیده عنانست و این گسسته مهار و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان خجسته صفات
مدة پنجسال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید و در انوقت که انحضرت در ولایت ری
عازم سفر آخرت شد آن پادشاه صاحب تائید از خرم اباد لرستان بری شتافته و در ولایت
چند بزرگوار فرود آمده از انجا باصفهان رفت و بعد از ضبط ان بلده عنان یکران بجانب شیراز تافت
و میرزا عبد الله بعزم مقابله و مقاتله پیش آمده از دار الملک فارس بیرون آمد و بین الجانبین حربی
در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبد الله شکست یافته پناه بقلعه اصطخر برد و لشکر عراق
اموال سپاه فارس را غنیمت گرفته میرزا محمد مقرون بعز و ناز بشیراز در آمد و از اشراف ان ولایت
سید نظام الدین احمد را بنا بر استدعاء میرزا عبد الله باصطخر فرستاد و جناب مرتضوی بعد از وصول
بمقصد شاهزاده را از جانب میرزا محمد مطمئن گردانید تا بخدمت و میرزا سلطان محمد او را منظور نظر مرحمت
ساخته فرمود که [illegible] شیراز الا و عراق خواهد توطن نماید الابجر اسلانی و میرزا عبد الله بامید مصاهرت
میرزا الغ بیک سفر خراسان اختیار کرد و چون بهراة رسید چند روز در ظل حمایت میرزا علاء الدوله
گذرانید اما در روز واقعه ترناب چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان را ویران کرده روی
بجانب میرزا الغ بیک کورکان آورد و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق متمکن گشته گردن
کشان آفاق سر اطاعت بر خط فرمان او نهادند مگر میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف
کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف در آورد و میرزا محمد از طغیان [illegible] آگاه خبر یافته
باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان همایون بموجب حضرت خاقانی سعید در قلم آورده بر منوال
که شهریار اعظم امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاده که گماشتگان
بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند اینصورت بی قاعده واقع شده میباید که ان ولایت را

لشکریان افتاده هرچند خواجه پیر احمد خافی سعی نمود هیچکس نگاه نتوانست داشت و میرزا محمد معسکر نصرة از میرزا
خالی دیده متحیر گردید و یک دو روز توقف نمود و درین اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله از کرمسیر بهراة شتافته
و گماشتگان انجناب را از شهر عذر خواسته و بر مسند فرماندهی نشسته انگاه میرزا محمد با خواص خویش
قرعهٔ مشورت در میان انداخت و گفت مردم هراة با تطیع خواهان میرزا علاء الدوله اند و او حالا در ان
بلده لوای سلطنت مرتفع گردانیده و لشکریان ما پریشان شده مصلحت چنان مینماید که بعراق
مراجعت نماییم و مردم خود را جمع آورده باز دیگر بتسخیر خراسان نهضت فرماییم و سخن برین قرار یافته
میرزا سلطان محمد آهنگ عراق [illegible] ساز کرد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه بهراة گشته
میرزا علاء الدوله قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد بیابانی سپرده روی بطوی قبة الاسلام بلخ آورد
و میرزا بابر بدار السلطنه هراة آمده همت بر استخلاص قلعهٔ اختیار الدین مقصور گردانید و تا چهل روز
آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی ننمود انگاه مولانا احمد پیغام فرستاد که اگر خاطر
حضرت شهریاری متوجه انست که بنده ازین قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر
ناصر الدین قریش سوگند خورند که بهیچ وجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذارند که قصدی اندیشند
و میرزا بابر بتقدیم رسانیده مولانا احمد با متابعان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خویش وفا نموده
هیچکس را تعرض نرسانید [illegible] میرزا عبد اللطیف در [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع
و حدت ذهن موصوف و بکسب فضائل نفسانی و کمالات انسانی معروف و بصحبت درویشان
و گوشه نشینان میل تمام داشت و در مجلس علما و مشایخ بدو زانو نشسته همت بر رعایت ایشان
میگماشت اما سوء مزاج و تند خوی درشت گوی بود و بگناه اندک عقوبت بسیار میفرمود
و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت خاقان روزگار میگذرانید و آنحضرت با شاهزاده
آنمقدار محبت میورزید که محسود سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بوجهی
که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را بریاض خلد فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده
رایت دولت ارتفاع داد و تقلید خلفا کرده در ان ایام بنفس خویش بقراءت خطبه و امامت
نمازی پرداخت و در رعایت رعیت شرائط اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت

فرموده نزد میرزا علاء الدوله که مصحوب خویش از عراق آورده بود روانه ساخت و در آن زمستان در بلدهٔ هراة
قحط و غلای عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یک خروار گندم بمبلغ چهارصد دینار کپکی رسید و امیر حاجی محمد
غاشیرین که در زمان خاقان فردوس مکان داروغه بود و در آن اوان از سائر امراء میرزا محمد بمزید
اعتبار و وثاقت ممتاز و مستثنی بود آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر ترک و تاجیک را بمصادره و مطالبه
بیازرد و هر چند خواجه پیر احمد خافی که در دیوان میرزا احمد در جرگهٔ امراء عظام منتظم بود جناب امارتمآب را از
اشتعال نائرهٔ بیداد منع مینمود بجائی نرسید لاجرم اختلال باحوال ملک و مال راه یافت و هر کس توانست
از دار السلطنه گریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز
در قلعه نیشابور بدستور سابق با امیر محمد صالح بسر برده از راه ابیورد روی توجه باستراباد آورد و گماشتگان
میرزا محمد را از ولایت بیرون کرده بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بعرض میرزا
سلطان محمد رسید استیصال میرزا بابر را مطمح نظر گردانیده میرزا علاء الدوله را بحکومت گرمسیر و الکا
و با سپاهی غضنفر نهاد متوجه استراباد گشت و امیر حاجی محمد را با سائر امراء برسم منقلای پیشتر فرستاد
و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون خرامیده در مشهد راز با امراء عراق رسید و از جانبین
طالبان نام و ننگ در میدان جنگ تاخته بتیغ خون افشان ادیم زمین را از خون رنگ لعل
بدخشان دادند و بنیزهٔ ثعبان نشان رخنه در سینهٔ یکدیگر گشادند درین نوبت عنایت الهی
شامل حال میرزا بابر گشت و سپاه عراق انهزام یافته دست قضا طومار عمر امیر محمد غاشیرین و قوجی
از امراء و نوئینان را در نوشت و از آنجانب میرزا سلطان محمد چون خبر قوت میرزا بابر شنید
اغرق را بعهدهٔ خواجه پیر احمد خافی گذاشته از عقب امراء ایلغار فرمود و در اثناء راه گریختگان معرکه
مشهد راز رسیده صورت واقعه عرضه داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند
باد صرصر در حرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از سی هزار سوار کسی در موکب همایون نمانده چون
باردوی میرزا بابر نزدیک رسید لشکریان جرجان پراکنده گشتند میرزا بابر بار دیگر بقلعهٔ عماد در رفت
و میرزا محمد بتصور آنکه شاید کیدی اندیشیده باشد همان شب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف
گردانید و در راه شنید که اغرق ویران شده مردم سر خویش گرفته اند و در راه گریز در پیش و کیفیت
اینحال چنان بود که بعد از ایلغار میرزا محمد خبر قتل امراء سلطان محمدی بنوعی مشهور شده و شورشی و هیجان

و شجاعت موصوف و معروف بود ارزانی داشت درایت نصرة آیت بصوب دار السلطنهٔ
هراة برافراشت و چون بمقصد رسید دید که در غیبت او صورتی در غایت غرابت دست داده دست
قضا ابواب فساد و بیداد بر روی روزگار هر دیار گشاده شرح این اجمال و تبیین این مقال آنکه میرزا
ابو القاسم بابر در وقت اختیار سفر بلخ قلعهٔ اختیار الدین را باویس بیک سپرد و اویس چند
روزی بامر کوتوالی پرداخته شربت حکومت مزاج جان او را شیرین و بکار سرکشی و غرور بکاخ دماغ
راه داده بخیال استقلال اسباب حصارداری مرتب ساخت و دست بی شرمی بعلم فسق و فساد
و ظلم و عناد برافراخت و گاهی از قلعه پایان آمده بعظمت تمام بر در حصار می نشست و شراب میخورد
و بعضی از ارباب حسن و ملاحت را بجبر و تکلف از بازار کشیده بحصار میبرد و با آنکه میرزا بابر مظفر و منصور
از یورش بلخ باز گشته در باغ سفید نزول اجلال فرمود اویس همچنان در مقام عصیان و طغیان بود و از جلا
از مرتبهٔ نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون آن حصار در متانت با قلعهٔ سپهر دعوی همسری مینمود
و در آن وقت بذخائر بسیار و اسلحهٔ بیشمار مشحون بود میرزا بابر را اشتغال بامر محاصره و محاربه مناسب
ننمود و رای جهانگشای بر حل آن واقعهٔ مشکل گماشته یکی را نزد اویس فرستاده پیغام داد که تو قدم
از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد آنگاه پادشاه جمجاه شبی بشهر تشریف آورد و جمعی از اهل
ساز و آواز را بقلعه فرستاده فرمود که ما نیز متعاقب میرسیم و طائفهٔ از اصحاب جلادت را نیز
از عقب روان ساخت و غلغله افتاد که حضرت میرزا رسید و اویس تا بدهلیز حصار باستقبال آمد و از بهادران
شیخ منصور نامی در روی او ریخت و اویس بیک زخم خنجر او را هلاک ساخت و دلاوران دیگر خود را
باویس رسانیده بضربات پی درپی روح خبیثش را بمطمورهٔ نیران گردانیدند و بعد از دو سه روز برادر اویس
یوسف شاه و مراد ترکمان که مقرب او بود بپای اضطرار از قلعه بیرون آمدند و مقالید حصار اختیار الدین را
بنواب درگاه سپرده ایشان نیز رخت بعالم آخرت بردند و درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله
بپیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری بنزدیک شهر رسیده و در دامن کوه کازرگاه از نظر
غائب شد جمعی از ملازمان میرزا بابر بتجسس مشغول گشتند و میرزا علاء الدوله را [illegible]
بیرون کشیده حسب الحکم ببعضی از اهل اعتماد سپردند و در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه میرزا بابر بنابر
وهمی که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم تسخیر استرآباد رایت نهضت برافراشت

اما جمعی از برلاسان و ترخانیان را مثل امیر محمود بایتوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل
صوفی ترخان را که در ملازمت او جانسپاریها کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا
الغبیک اینجماعت امیر سلطانشاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد را که بملازمت میرزا عبد اللطیف
می آمدند کشته بودند بنا بر قتل امراء برلاس و ترخانیان سایر توینیان از ملازمت میرزا
عبد اللطیف متنفر شدند و دران ایام نوکران میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز در باب استیصال
نهال اقبال او سخنان با یکدیگر در میان آوردند و بجد هر چه تمامتر عزم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم
ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمائه در کمینگاه نشسته در وقتی که آنشهریار دیوانه وش سوار از باغ چهار باغ بطرف
شهر می آمد تیری بسوی او انداختند و آن تیر بهدف مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست و پا زده
و از پا در افتاد و که تیر رسید اجمعی که در انکار ابلو بودند متفرق گشتند و دشمنان خود را بار رسانیده
سرش از تن جدا کردند و از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف
شش ماه بود و بعد از قتل بر هموار این بیت را تکرار مینمودند پدرکش پادشاهی را نشاید
و اگر شاید بجز شش مه نپاید از غرائب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف بر دست بابا حسین
نامی کشته گشت و بر طبق تاریخ قتل پدرش تاریخ کشته شدنش را بابا حسین نوشت
بابا حسین کشت شب جمعه اش بتیغ تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت و چون میرزا عبد اللطیف
بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبد الله شیرازی علم سلطنت مجازی مرتفع گردانید

[illegible]

سابقا خامه مشکین شمامه این خبر بمشام جان مطالعه کنندگان رسانید که میرزا علاء الدوله
چون خبر توجه میرزا بابر بشنید دار السلطنه هراة را باز گذاشته علم عزیمت بصوب بلخ برافراشت
و بعد از وصول بمقصد فی الجمله مردمی در ظل رایتش جمع آمدند و میرزا بابر این خبر استماع نموده با لشکر جلادت
اثر عازم استیصال برادر گشت و بعد از وصول بمقصد میرزا علاء الدوله از مقابله و مقاتله پهلو تهی کرده روی بکوهستان
بدخشان آورد و میرزا بابر پس از آنکه بقبة الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی
و سرما از عقب برادر نهضت نمود و اسباب جمعیت او را بکلی از هم برانداخته ببلخ مراجعت نمود
آنگاه حکومت بلخ و قندز و بقلان را با میر پیر درویش هزار اسپی و برادرش امیر علی که بصفت نصفت و سخاوت

آنجناب را در میان گرفتند و انگاشتند که عراقیان بموکب همایون پیوستند و زمان کوشش و کشش امتداد یافته
آخر الامر نسیم فتح و فیروزی از جانب میرزا بابر در اهتزاز آمده جنود عراق روی بانهزام آوردند و میرزا احمد در پنجه
تقدیر اسیر و دستگیر شد و هنوز فرمان فرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را پیش بردند و میرزا
بابر برادر بزرگتر را مخاطب ساخته بزبان سرزنش گفت از جانب ما چه واقعه شده بود که قاصد خون و مال
مسلمانان گشته دو نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را برین نوع گرفتار گردانیدی میرزا سلطان محمد جواب
داد که همواره در تمشیت امور مملکت امثال این قضایا روی مینماید و میرزا بابر بنا بر اغوای جمعی از مردم کوته اندیش
بقتل برادری چنانکه در شجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزندی از اولاد گیتی ستان زاده بود اشارت
نموده و موکلان آنجناب را سوار ساخته روان شدند تا حسب الحکم بتقدیم رسانند در اثنای راه میرزا سلطان محمد
رومالی طلبید که زخمی را که بدستش رسیده بود بر بندد موکلان گفتند که مهم ازین گذشته است آنجناب فرمود که
با مر مروت نکرد جواب داد و نزدیکی گفت پس مرا کجا میبرید همانجا فرود آمده سر تسلیم بر زمین انداخت و یکی از
سرهنگان میرزا بابر بیک ضرب شمشیر کار آن شهریار عالیمقدار را آخر ساخت [illegible] که اساس حیوة
را نیست مدار ازو از دایره زمانه دور راحت قرار زنهار امان ز دهر امید مدار کین تیغ ستم کسی نیابد زنهار
چون میرزا بابر بدین فتح و ظفر سرافراز گشت شکر نعمای الهی بجای آورده فتحنامها باطراف ممالک محروسه
فرستاده و فرمان داد که نعش میرزا احمد را بهراة برده نزدیک پدرش دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از مهم برادر
جمع ساخت هم از روز بتفصیل کار برادر دیگر پرداخته حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله را بمیل آتشین
از حلیه رویت عاری سازند اما شخصی که مباشر این فعل شنیع بود بر آنجناب رحم کرده گفت آب در
چشم آورد و میل را بر وجهی در پلکهایش کشید که بمردمک دیده اش آسیبی نرسید هر چند مناسب بمکارم
اخلاق و کرم جبلی و مروت غریزی میرزا بابر آن بود که جریده جرائم برادران برقم لا تثریب علیکم الیوم
موشح گردانیدی و از ایشان عفو فرموده مضمون کلمه العفو عند الاقتدار من علو الاقتدار
بظهور رسانیدی اما چون سر رشته اختیار در قبضه قدرت کار فرمای قدر است و وقوع خیر و شر
بمحض تقدیر مالک الملک اکبر پرتو توفیق ازلی بر جمال روزگارش نتافت و امثال این افعال ناپسندیده
از آن پادشاه خردمند صدور یافت ذلک تقدیر العزیز العلیم بیت رفتن میرزا ابو القاسم
بجانب دار الملک شیراز و مراجعت نمودن بمشهد ... کار ساز چون بمساعدت دولت

وچون بسلطان میدان رسید عنان کمیت جهان نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی
چند در انمقام رحل اقامت انداخت [illegible] میرزا [illegible] سلطان محمد و میرزا بابر [illegible] موضع
چناب [illegible] مرفی جبر [illegible] و [illegible] بر جناب [illegible]

در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه میرزا سلطان محمد بن بایسنغر کرت دیگر
لشکر بی تهور از ولایات عراق و فارس فراهم کشیده و بعزم تسخیر خراسان و رزم برادر عالیشان
عنان یکران منعطف گردانید و میرزا بابر در ولایت بسطام این خبر شنیده جناب شیخ الاسلامی
پناهی مولانا را که در آن اوان بواسطه استیلاء سلطان ابوسعید میرزا از ماوراء النهر آمده بود برسم
رسالت نزد میرزا سلطان محمد فرستاد و التماس صلح نمود و آنجناب بدرگاه سلطنت مآب شتافته
شرائط سفارت بجای آورد و میرزا محمد نخست از قبول این امر سر باز زد و عاقبت بنابر وفور الحاح و
مبالغه خواجه مولانا سر رضا جنبانید و مهم بران قرار یافت که محقری از مملکت خراسان داخل دیوان
عراق باشد و در تمام قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا سلطان محمد موشح باشد
و میرزا بابر پس از مراجعت مولانا اعتماد بر صلح کرده از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت
در خلال این احوال خبر متواتر گشت که میرزا محمد دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده و از بسطام و دامغان
گذشته بچلچلاه استوائی درآمد میرزا بابر از شنیدن این سخن برآشفت و مانند شیر دلیران از بیشه
مازندران متوجه میدان قتال گشت و میرزا محمد چون از توجه برادر خبر یافت از ولایات اسفراین عنان یکران
بجانب استراباد تافت و در حوالی موضع چناران اندو سپاه کینه خواه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان
بهم رسیدند و بعد [illegible] حمله نیران مصاف تیز گردانیدند میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ جلادت آخته و بنفس
نفیس بر سپاه خراسان تاخته بهر سو که تیغ و سنان برافراخت سر و سینه خصم را خورد ساخته
و میرزا بابر نیز صدای گیرودار در معرکه کارزار انداخته [illegible] به تیر و کمان و شمشیر تیز برآورد و از
دشمنان رستخیز درآن اثنا امیر ابوسعید [illegible] از میرزا محمد گریخته نزد میرزا بابر رفت و گفت که
میرزا سلطان محمد بقصد قول بزرگ وارد مناسب آنکه لشکریان کوچه باز دهند تا او بمیان صفوف درآید
آنگاه از اطراف و جوانب درآمده نگذارند که بیرون رود و مقارن این حال آن شهریار شجاعت شعار
بر قلب لشکر خراسان حمله آورده گفت منم محمد بن بایسنغر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید کار بند شده

به تفت یزد رسیده حکومت آن ولایت را بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و از آنجا
براه تون رایت عزیمت برافراشته بعد از وصول بآن سرزمین امیر سلطانشاه تحسین را بحکومت نصب فرموده
و موکب همایون بصوب هراة در حرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت و اقبال در مستقر جلال
نزول اجلال فرموده بوضوح پیوست که مهم میرزا علاء الدوله بیمن شجاعت امیر پیر درویش هزاراسپی
فیصل یافته و آنجناب از راه سیستان بطرف ری شتافته چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال
بوضوح می پیوندد ذکر خروج میرزا علاء الدوله بمراد قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از وقایع و حادثات
دران اوان که دیده ستم دیده میرزا علاء الدوله از میل آتشین محفوظ ماند بلطایف الحیل از اردوی میرزا
بابر خود را بمشهد مقدسه رسانید و از آنجا راه میهنه و فاریاب پیش گرفت و بعد از وصول آن ولایت
امیر سلطان محمود بن امیر یادگار شاه ارلات که خواهر او در حرم پادشاهزاده عالی گهر بسر میبرد با سایر
ارلاتیان که در آن حدود توطن داشتند بموکب عالی پیوستند و بر سلطنت آنجناب اتفاق کرده
کمر خدمتکاری بر میان جان بستند و میرزا علاء الدوله بامداد آن جماعت مستظهر گشته با سپاه آراسته
متوجه بلخ شد و امیر پیر درویش و امیر علی طغار بستانی در برابر ارلاتیان در آمده بین الجانبین حرب
صعب دست داد و امیر سلطان محمود بزخم تیری از پای درافتاد و میرزا علاء الدوله با سایر اتباع
روی بهزیمت نهاد و از راه لنگر مقدسه غیاثیه متوجه دار السلطنه گشته غبار فتنه و آشوب
در بلده بلوکات هراة ارتفاع یافت و امرای میرزا بابر از بلاد خراسان بعزم دفع میرزا علاء الدوله نزول
جنبش آمدند امیر پیر درویش در نواحی هراة ببدان بی طالع رسیده بیک حمله سلک جمعیتش را
متفرق گردانید و میرزا علاء الدوله از آن راه روی بسیستان نهاده از آنجا بری شتافت و بمیرزا جهانشاه
ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بر وجنات احوالش تافت و چون میرزا بابر بدار
السلطنه هراة رسید و دانست که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامید نوبت دیگر از روی فراغت
مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید آیین
جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی بیاشامید اما شهریار آذربایجان امیر جهانشاه ترکمان
چون از مراجعت میرزا بابر خبر یافت عنان بارگیر همت بتسخیر ولایت فارس و عراق تافت و حکام
آن ممالک ستمکاران بابری از مقاومت آن پادشاه والاحشمت عاجز گشته روی بطرف خراسان آوردند

و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغ بال حاصل کرد روی بمملکت فارس و عراق آورد و بسبب آنکه
از عبور میرزا محمد نقصان تمام بغلات ولایات ری راه یافته بود رایات نصرت آیات از راه ترشیز
بصوب یزد توجه فرمود و بعد از نزول در حدود آن ولایت از امرا میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و
امیر غیاث الدین سلطان حسین از ابنا امیر فیروزشاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند
و بامارت دیوان اعلی متعین گشتند و همچنین خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالمپناه رسیده منظور نظر شفقت
گردید و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد مفتخر و سرافراز بشهر شهره شیراز خرامیده پادشاه
دوست نواز چنگ عیش و عشرت ساز داده با جوانان ساده عشق نهاده و سیمبران ناهید رخسار
تجرع باده مشکوار اختیار کرده چند روز قدم از بزم انبساط بپایگاه سلطنت ننهاد و در آن اثنا
خبر استیلای سپاه ترکمان بر بلده ساوه اشتهار یافت و میرزا بابر بساط بزم در نوردیده عنان عزیمت
بصوب معرکه رزم تافت کیفیت این واقعه آنکه بعد از فتح جباران میرزا بابر بر هر یک از ولایت
عراق و فارس را نامزد یکی از ارکان دولت فرمود از آن جمله حکومت ساوه را با میر شیخ علی بهادر
و ایالت قم را با امیر درویش علی تفویض نموده ایشان از راه ری ببلاد مذکوره خرامیدند و از رعایا
مطالبات کرده متوطنان آن ولایت را در مصادره و مؤاخذه کشیدند و چون امیر شیخ علی در اشتعال
نائره ظلم و ستم مبتذر میکوشید طائفه از اعیان ساوه بجمعی از ترکمان که در آن حدود بودند التجا نمودند و ترکمانان
بیگناه بر سر شیخ علی ریخته و او را گرفته نزد میرزا جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید ممالک
عراقست رایگان بحیطه تصرف امیر جهانشاه ترکمان در آمد و ایشان هم طمع در دیگر بلدان کرده
طائفه از سپاه آذربایجان را بطرف قم روان ساختند و امیر درویش علی برج و باره شهر را
مضبوط ساخته متحصن شد و بعد از انقضای چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید
این اخبار شنیده ایالت ولایت فارس را بمیرزا معز الدین سنجر مفوض داشت و بنفس
همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و در اثناء راه ایلچی از خراسان رسیده بعرض
رسانیده که میرزا علاء الدوله در خراسان خروج کرده و خلق بسیار در ظل رایتش جمع آمده اند بنابران
میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده روز پنجشنبه شانزدهم رجب سنه خمس و خمسین
از کوشک زعفران کمیت گیتی نورد بصوب دار السلطنه هراة منعطف گردانید و در بیست دویم

درکنار آب آمویه بقصد جان یکدیگر خیمهٔ اقامت برافراشته بودند آنجناب باستظهار ارغونیان
خروج کرده سمرقند را محاصره نمود چون میرزا الغ بیگ این خبر شنید از برابر پسر برخاسته روی بطرف
سمرقند آورد و میرزا سلطان ابوسعید از ظاهر شهر بمیان ایل ارغون رفت و روزی چند پای در
دامان شکیبائی کشیده انتظار لطیفهٔ غیبی میکشید و پس از آنکه میرزا عبد اللطیف پدر را کشته بر سریر
پادشاهی نشست کس فرستاده آنجناب را بسمرقند برده حبس کرد و میرزا سلطان ابوسعید از
محبس گریخته به بخارا اشتافت و بحسب اتفاق در همان شب که میرزا عبد اللطیف بقتل رسید میرزا
عبد الله شیرازی را پادشاه کردند میرزا سلطان ابوسعید که بعد ازین در اکثر اوقات از وی بسلطان
سعید تعبیر کرده خواهد شد در بخارا خروج نمود و داروغهٔ بخارا آنجناب را گرفته در مضیق حصار از وصول
بچیلان باز داشت و روز دیگر خبر قتل میرزا عبد اللطیف بدان دیار رسید و امرا و اعیان بخارا را
بقدم اعتذار نزد سلطان سعید رفتند و زبان بعذر گشاده آنجناب را از محبس بیرون آوردند
و بر مسند سلطنت نشاندند و نقد اخلاص و نیاز بر سبیل نثار بر آنجناب نمودند بیت عزیز مصر برغم
برادران غیور ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید و از آنجا که علو همت آنحضرت عالی منزلت بود با وجود
درایت ایام ملک گیری و افتتاح احکام جهانداری بسلطنت ولایت بخارا قناعت ننموده
و کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر ولایت سمرقند افکند و میرزا عبد الله از خیال [illegible] جلال
آگاه شده بمراسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب گشته سلطان
سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانید و شهر یسی را مخیم تصرف گردانیده روزی
چند در آن بلده بفراغت گذرانید و میرزا عبد الله چون در آن کار توقف [illegible] سپاهی [illegible] مصلحت
بعضی الامرا شجاعت پناه [illegible] فرستاده [illegible] قاسم گشته سلطان
سعید در شهر [illegible] متحصن گردید [illegible] محاصره و محاربه کرده و در آن اثنا سلطان سعید [illegible]
[illegible] سپاه مخالفان نموده [illegible]
[illegible] برکات نبات [illegible]
میرزا عبد الله [illegible] سمرقند [illegible] سلطان سعید
[illegible]

ودر شهور سنه خمس وخمسین میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سائر داروغگان بلدان
بپایه سریر اعلی رسیده [illegible] کیفیت حال عرضه کردند و درین سال میرزا خواجه پیر احمد خافی را
بنا بر بخششی که از وی در خاطر داشت مؤاخذ گردانید و بزجر و تعذیب مبلغ دویست تومان کپکی
از وی گرفته دیگر چیزی از وی میطلبید تا انجا که بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی
روی بمنزلات انجهانی آورد و در عمارت سرفراز شیخ زین الدین خافی که بنا کرده معمار همتش بود مدفون
گردید کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون ذکر [illegible]
میرزا سلطان ابو سعید بعلو همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست
و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط
نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس مرحمت گستری آنقدر مبالغه میفرمود که هیچکس زیاده
بران مرتبه تصور نمینمود فروغ رای جهانگشای او ساحت ملک و ملت را منور داشت و ماه چتر
گردون سایش نور ماه و خورشید را نابود می پنداشت و در فیصل قضا از جاده شریعت نبوی هرگز
تجاوز نمیکرد و در تربیت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای می آورد و در ایام
دولتش ولایات ترکستان و ما وراء النهر و طخارستان و زابلستان و خراسان و مازندران
بکمال معموری رسید و از حسن معدلتش خللهای چندین ساله تدارک یافته جناح امن و امان و لوای
انعام و احسان بر مفارق متوطنان بلدان اممالک جنت نشان ممدود و مبسوط گردانید
معدلتش بست به نیروی خویشتن گردن ده گرگ بیکموی میش تا در عدلش بجهان برگشاد
بیضه ملک زبید بطوفان باد و میرزا ابو سعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور
گورکان بود و در بدایت حال ملازمت پادشاه ارسطو فطنت میرزا الغ بیک گورکان مینمود
و بواسطه رفعت همت از اوان صبی بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر صفحه ضمیر مینگاشت
و منتهز فرصت بوده خود را از ابناء زمان بتکفل امر کشورستانی سزاوارتر می پنداشت و همواره از
خاطر فیض گسترش و ضمیر آفتاب درخشش اصحاب تیقظ و انتباه استمداد همت مینمود و بزبان حال
و لسان مقال سعادت سلطنت و اقبال از باطن فرخنده میامن ایشان استدعا مینمود
و چنانچه مذکور شد در سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیک گورکان و میرزا عبد اللطیف

و سلطان سعید از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته کما ینبغی برفع الویهٔ عدل و انصاف قیام نمود
و رقاب و نواصی ادانی و اقاصی را در ربقهٔ اطاعت کشید و قاتلان میرزا عبد اللطیف را سیاست فرمود
بعد از آنکه مدت هفت سال پرتو انوار عدالتش بر اطراف دیار ماوراء النهر تافت بجانب خراسان
شتافته تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمانش قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان
تا حدود آذربایجان در حیز تسخیر آن پادشاه سعادت نشان بود و هر آینه معموری ولایات بجائی
رسید که زیاده بران تصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش بسرحد زوال انتقال کرد در اوائل شعبان
سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه روی بجانب عراق و آذربایجان آورده و در حدود قراباغ بران [illegible]
در ماه رجب سنه ثلث و سبعین اسیر پنجهٔ تقدیر گشت و در دست بعضی مقید بود و بدست سیاست امیر حسن بیک
بساط حیاتش در نوشت چنانچه تفصیل این حکایت عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و کماهی حالات
آن سلطان صاحب سعادت در ضمن داستانهای آینده سمت وضوح خواهد پذیرفت خواجه شمس الدین
محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معز الدین فرخی و مولانا امیر سمرقندی
و خواجه نعمت الله قهستانی و خواجه عبد الله الخطیب در سلک وزراء سلطان سعید انتظام داشتند
و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی و شرف
جهان میرک عبد الرحیم لوای صدارت می افراشتند [illegible]
[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
پادشاه بهرام تهور ابو القاسم بابر در اواسط سنه سبع و خمسین و ثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس
و عراق فرموده رایات آفتاب اشراق برافراخت و در روز دوشنبه بیست و سیم رجب از دار السلطنه
هراة در حرکت آمده بعد از قطع منازل مراحل یلغر بجاج جوشان را معسکر همایون ساخت و در آن منزل یکی
از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بمسامع جلال رسانید که شاهزاده با فوجی از بد اندیشان
اتفاق کرده قصد غدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافت و بلوازم
تفحص و تفتیش قیام نمودند و چون صدق این سخن بوضوح انجامید بامر او میرزا خلیل سلطان
بیاسا رسید و شاهزاده چند روز مقید بود و در بیست و دویم رمضان او نیز بسوی ملک علام گشت روان
و میرزا بابر هم در آن مقام باداب عید صیام قیام و اقدام نموده در اوائل شوال بسعادت و اقبال

بسمرقند رسیدند و میرزا عبدالله ابواب خزائن گشاده زر وافر بلشکریان داد و عزم رزم فرموده
بترتیب اسباب مقاتله و تکمیل آلات مقابله اشارت فرمود و از جانب سلطان سعید معتمدی نزد
ابوالخیرخان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان بود فرستاده مدد طلبید و ابوالخیرخان این ملتمس را بعز قبول
اقتران داده با سپاه فراوان در نواحی بسی میرزا سلطان ابوسعید پیوست و آن دو پادشاه صاحب
تایید بعنایت ملک بخش تعالی شانه واثق بوده روی بدار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبدالله
از اتفاق اعدا آگاه شده با لشکری بعدد اقطار امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک
بگذشت سیاهی سپاه ابوالخیرخان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی گهر صفوف
قتال آراسته از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تمام قوت در حمله داشتند
داد پهلوانی و پردلی دادند و زمین از خون کشتگان رنگ شفق گرفت و فضای هوا از صعود غبار
معرکه هیجا سمت تضایق پذیرفت آخرالامر تایید ملک مجید شامل حال سلطان سعید شد و میرزا
عبدالله عنان بصوب فرار منعطف گردانید و در اثنای راه بارگیر او در لای فرو رفت و شاهزاده
اسیر سرپنجه تقدیر گشته در شب سه‌شنبه بیستم جمادی الاول سنه خمس و خمسین بحکم سلطان سعید
جام شهادت چشید و سلطان سعید از وقوع این فتح نامدار بواجب محامد حضرت پروردگار
پرداخته لوای حشمت و عظمت برافراخت و بنا بر آنکه میدانست که اگر ازبکان بسمرقند درآیند
ابواب ظلم و بیداد بر روی خلایق خواهند گشاد دفع ایشان را پیش نهاد همت ساخت
و چون نزدیک بشهر رسید امرای ابوالخیرخان را که مصاحب او بودند غافل گردانیده دروازه‌ها ببستند تا
مستحفظان را پیش طلبیده گفت منم سلطان ابوسعید دروازه بگشائید ایشان نیز توفیق آنکه آن سلطان سلیم
مانند آن مردم علی الصباح چنین فرمود و عمل نمود و سلطان سعید بسمرقند درآمده بر تخت جهانبانی
متمکن گشت و برج و باروی شهر مضبوط گردانیده تیر و کمان بدست اهالی تسلیم کرد آنگاه نزد ابوالخیرخان
و امرا و مقربان فرستاده پیغام داد که چون بیمن امداد حضرت خاقانی دار السلطنه آبا و اجداد
بتحت تصرف اینجانب درآمد مناسب چنان است که الحال موکب خاقانی بجانب منازل
خویش مراجعت نمایند و درین دیار اقامت نفرمایند که تا مهمانی ترتیب کنم ابوالخیرخان
چون دید دانست که چاره در قبول آن ملتمس است عنان مراجعت انعطاف داد و بصوب دشت قبچاق شتافت

یک سخن مانده و مرا سوگند داده اند که بعرض رسانم پرسیدند که آن کدامست گفت سلطان سعید
میگوید که من این ولایت را کپنک پوش گرفته ام آسان آسان باز نخواهم گذاشت امرا از استماع
این سخن در تند خوئی و درشت گوئی بیشتر از بیشتر مبالغه کرده کوچ فرمودند و در سلخ ماه مبارک
رمضان میرزا ابو القاسم بابر بعرض سپاه و ملاحظه یراق امرا پرداخته روز دیگر شرائط آداب عید
بجای آورد آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه سمرقند گردید و در روز چهارشنبه چهاردهم شوال بسعادت
واقبال در یک فرسنگی بلده مذکوره نزول اجلال فرمود و قبه سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه بر افراخت
و از آن جانب میرزا سلطان ابو سعید باستصواب خواجه ناصر الدین عبد الله و سائر اشراف بلده
اعیان سمرقند خاطر به تحصن قرار داده رعیت سپردن شهر را بشهود آورد و برج و باره را بمردان
مستحکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید و چون میرزا بابر در قریه چشمه نزول گزید
از دلیران سپاه امرا مانند میرزا خلیل و مولانا احمد یساول [illegible] و سید [illegible] یک
آنان تیغ جلادت آخته و اسباب کار مهیا ساخته بطرف دروازه تاختند و از لشکر بهرام قهر
میرزا سلطان ابو سعید از شهر بیرون آمده باشتعال نیران قتال و بر افروختن شعله سنان شکست یافته
امیر خلیل و مولانا احمد با جمعی کثیر اسیر شدند و جمعی عرضه تیغ تیز گشتند و چون سمرقندیان اسیران را
سلطان سعید بردند و آنجناب امیر خلیل و مولانا احمد را پیش طلبیده بسخنان عتاب آمیز بر زبان
گذرانید مولانا احمد یساول گفت الحق [illegible] که بواسطه ما گرفتاران [illegible] میان [illegible] راه آشتی و صلح واقع شود
و این سخن موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا بابر
مانند شیر خشمناک با جمعی کثیر از بهادران بی باک روی بتسخیر شهر آورده از لشکر سلطان سعید
فوجی از مردان کار [illegible] دروازه کارزار [illegible] از دروازه بیرون نهاده و دست بانداختن تیر [illegible]
شمشیر [illegible] پهلوان حسین دیوانه [illegible] از سمرقند
بر [illegible] سلطان [illegible] از نظاره آن معرکه [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] بمنزل خویش [illegible] برین قیاس
[illegible] التهاب [illegible] قتل و اسیر [illegible]
[illegible] سلطان سعید [illegible]

عزیمت قشلاق جرجان فرموده در پانزدهم ذی قعده سلطان اباد استراباد از یمن مقدم خسرو بادبین رواد
غیرت ساحت ایوان سبع شداد گشت و آن زمستان در آن مکان توقف اتفاق افتاده
چون فصل شتا باخر رسید و سیاه سبزه ریاحین بعزم تزیین باغ و بساطین و بسط بساط زمین
منتشر گردید پادشاه ظفرقرین از یورت قشلاق به نیت امضای یورش عراق درحرکت آمد
و دران اثنا از جانب بلخ ایلچی رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا سلطان ابوسعید بخیال تسخیر
ولایت خراسان از آب اموبه بسرعت برق باد عبور نمود امیر بردو دریش و امیر علی اظهار جلادت کرده
تا اند خود پیش رفتند و بعد از مقاتله هر دو بیاور بزخم تیغ زمرد ییکی از پای درآمدند و حالا از حدود بدخشان
تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف میرزا سلطان ابوسعید قرار گرفته و غبار فتنه و آشوب در تمام
ولایت خراسان ارتفاع پذیرفته میرزا ابوالقاسم بابر چون این سخن استماع نمود دفع الحادثه را
از تسخیر عراق و فارس اولی و اهم شناخت و عنان مراجعت انعطاف داده فتح ما وراء النهر را
پیش نهاد همت علی نهمت ساخت و در طی مسافت مسارعت نمود و پس از آنکه موکب منصور
از آب مرغاب عبور نمود از طرف بلخ خبر آمد که سلطان ابوسعید العود احمد خوانده بدار الملک خود باز گشت
و مملکت طخارستان را باز گذاشته از آب آموبه گذشت اما میرزا بابر در سرعت سیر مبالغه بجای
آورده در غره رمضان سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه از معبر تندز و بقلان عبور کرده هوزی چند در آن هنگ
لنگر اقامت انداخت و امرا عظام را بجمع آوردن کشتیها مامور ساخت [illegible]
[illegible] چون امرا با دو هنگ
بموجب اشاره خسرو فیروزبخت چند کشتی در معبر ازهنگ جمع کردند [illegible] بدو آمد کشتی شاه پاک دین
و امرا و لشکریان زمره بسال و طائفه بکشتی از آب عبور نموده چند روز ساليسرای محل نصب اعلام
کشورگشای گشت انگاه شاه و سپاه از آب وخش نیز بسلامت گذشته بولایت حصار
شادمان شتافتند و از آنجا بتوذاک رفته [illegible] شه و لشکر از رخ فرسودگی رسیدند
لختی باسودگی و در تونداک خواجه نظام الدین مودود که از اولاد صاحب هدایه بود و مولانا فتح الله تبریزی
برسم رسالت از نزد سلطان سعید رسیدند و با امرا و ارکان دولت درباب تمهید بساط صلح
و صفا سخن گفته جوابهای درشت شنیدند و در آخر مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول الا البلاغ

اطراف المملکت را مضبوط ساخت و خبر فتح عرضداشت کرده رایت استقلال برافراخت
و بعد از آن سال شاه حسین جمعی فراهم آورده عازم امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته
بیکبارگی از سر حکومت درگذشت و بر دست یکی از نوکران خود کشته گشته سرش را نزد امیر خلیل بردند
و او بدار السلطنه هراة فرستاد تا بر دار اعتبار او بیاویزان کردند و بعد در این سال میرزا بابر بتجدید نظر التفات
بر حال میرزا سنجر انداخت و او را در ولایت مرو و شاهجان که سابقا سیورغال امیر خلیل بود حاکم
و فرمان روا ساخت و در خلال این احوال جمعی از دیوساران مازندران که بفرزندان امیر باباحسین
در قلعهٔ عماد محبوس بودند در وقتی که امیر مشار الیه در استراباد بود یکی از کوتوال را با خود متفق ساخته
خروج نمودند و ناگاه بر سر داروغهٔ قلعه که در سلک نوکران باباحسین انتظام داشت تاخته او را
بقتل رسانیدند و بر هیچکس اعتماد نداشته از حصار بیرون نکردند و اطراف آن حصن حصین را مضبوط
گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر شد اما از کمال تهور و وقار اظهار ننمود و چون
قلعهٔ عماد در تصرف مازندرانیان بود و آخر الامر جلال الدین شاه محمود با نوکران امیر باباحسین بصوب آن
حصار شتافت با امید آنکه قوت دولت روزافزون تطیعه سازند و در طالع همایون اوانیه فتح قلعهٔ
عماد در حرم ایوان [illegible] شده لوا انداخته و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و تهیهٔ سایر
اسباب قلعه گیری مشغولی مینمود مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زده و جمعی از ایشان جهت
تمهید بساط مصالحه بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی از نوکران بابا حسن پیش رفته دو مازندرانی
از نزدیک یاران خویش نزد ایشان خرامیدند و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفته آخر الامر
مازندرانیان دستها دراز کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکران باباحسن رسانیده قاعدهٔ
عهد و پیمان موکد سازند و جلال الدین و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته بایشان کشیدند
ایشان بی اختیار از آن کمر غلطان گشتند و بقتل رسیدند و بقیة الطائفه در اظهار شعار خلاف
بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و بعد از چند روز آهنگری که در قلعه مسکن میداشت از ظلم مازندرانیان
بتنگ آمده بود معتمدی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که در فلان برج محلی هست که هر ده
روز سوراخ میتوان کرد و حالا هفت روز است که من آنجا کار میکنم باید که سه روز دیگر شبی
منتظر باشید و چون روشنی چراغ به پیشتر بینید بتعجیل بپای قلعه آئید که فتح میسر خواهد شد

وامیر احمد فضل با جمعی از سرداران در دست بابریان گرفتار شدند و مقید و محبوس گشتند و بعد از آن
لشکرها و بر دست برآورده دستبردی نمود که اعضا و جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود و از هر دو جانب
مائل بصلح و صفا گشته متوسلان آغاز گفت و شنود کردند و مهم برآن قرار یافت که هر دو پادشاه
اسیران را بگذارند و سلطان سعید بمملکت ماوراء النهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات
خراسان نگردد و برین جمله عهد و پیمان در میان آمده سلطان سعید امیر خلیل و مولانا احمد سیاول
و سائر گرفتاران را خلع فاخره پوشانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و میرزا بابر نیز خواجه نظام الدین
احمد مودود و مولانا فتح الله تبریزی و سائر امرا سمرقند را لباسهای پادشاهانه عنایت کرده بشهر
فرستاد و رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمد و در اواخر ذی حجه [illegible]
با تمام لشکر از معبر کرکی عبور فرمود و میرزا بابر جمعی را که در ظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند
منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمود و ایالت قبة الاسلام بلخ بامیر مسیح حاجی
تفویض یافت و امیر علی فارس برلاس بحکومت ولایت [illegible] و [illegible] بیک بشاقغت خوارزم [illegible]
بامیر شیخ ذو النون و برادرش امیر احمد [illegible] تعلق گرفت و در [illegible] لوای دولت امیر بابا
کوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک بخش قندز و بغلان را بامیر سلطان برلاس داد
و موکب همایون روی توجه بدار الملک خراسان نهاده در چهارم محرم [illegible] ببلدهٔ فاخره
هراة رسید و زبان حال متوطنان [illegible] بمضمون [illegible] که بار دگر
بعد اقبال [illegible] رایت شاهی [illegible]
[illegible]
در اوائل سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه بعرض میرزا بابر رسید که والی سیستان شاه حسین و ملک علی
نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام بجای نمی آورند و بخلاف آبا
و اجداد خود در طریق تکبر و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صفحه ضمیر نگاشته اند بنابر آن پادشاه
عالیمکان امیر خلیل را نامزد کرد که با طائفه از اتراک بفتح سیستان [illegible] امیر خلیل بدان جانب
نهضت نمود شاه حسین مقاومت [illegible] شجاعت [illegible] تمامت
ملک نیمروز را باز گذاشته [illegible] فرار کرد و امیر خلیل مظفر و منصور بسیستان در آمده

نوازش کرده در باب انتظام مهام رعایا و غور رسی ضعفا و فقرا بشرایط سعی و اهتمام بجای آورد و
درا زمستان یراق قشلاق در همان ولایت فردوس زینت اتفاق افتاده و پادشاه عالیجاه
از ابر احسان کشت زار امید طوایف انسان را سراسر سبز و سیراب گردانید و دست دریا نوال بجود
و بخشش برگشاد و در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان دولت صورت مخالفت روی
نمود و همین معنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته گاهی بلطف و گاه بعنف
ایشان را ملامت فرمود لاجرم امراء عظام بصلح و صفا راضی شده از یکطرف امیر محمد خداداد
و امیر شیر حاجی پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابو سعید و برادر امیر حسین علی
و خواجه وجیه الدین سمنانی بروضهٔ منورهٔ مقدسهٔ خاندان پیغمبر آخر الزمان درآمده بلوازم
عهد و پیمان در میان آوردند که مدة العمر نسبت بیکدیگر بد نیندیشند و در مقام خلاف و نفاق نباشند
که آشتی بهمه حال بهتر از جنگست و میرزا ابابکر از مصالحهٔ امرا مبتهج و مسرور گشته زبان تحسین بیان
بتعریف و تحسین ایشان بگشود و هر یک از امرا علیحده برسم آشتی خوارد جشنی ترتیب کرده
پادشاه را طوی دادند و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از شراب تائب بود
اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش الحان همراه داشته در متنزهات مشهد مقدس
سیر میفرمود و در آن اثنا روزی در محل دلگشا و موضع فرح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویش
ژولیده موئی نیکو روئی نزدیک به پادشاه بر فراز سنگی پیدا شده خواندن ترجیعی آغاز نمود
و آن ترجیع بر شرح بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و بند ترجیع این
بود که — این همه طمطراق کن فیکون * شمه نیست پیش اهل جنون * خاطر اصاغر و اکابر
از ملاحظهٔ معانی آن ترجیع که عدد ابیاتش تخمیناً به پنجاه میرسید بغایت محزون گردید و درویش
بعد از اتمام آن اشعار هدایت انتظام از نظرها غائب شد چنانچه ملازمان آستان سلطنت
آشیان هر چند او را در کوه و دشت طلبیدند نیافتند و چون اکثر فصل شتا بگذشت
چنانکه گذر دیا دیدنست * و میرزا ابابکر در سیم ربیع الآخر سنه احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب
در حوت بود عازم النگ رادکان گشت و چند روز در آن موضع بجانور پرانیدن پرداخته
ناگاه ناخن اقا شنغار که شهریار عالیمقدار را بحال او اهتمام تمام بود بشکست و اثر غمگینی بر ضمیر

لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بوده چون روشنی چراغ نمود صبح امید ایشان
از مطلع مراد طالع گردید و نردبانها نهاده مانند دعوات مستجاب عزم بالا کردند و آهنگر و یاران او
کمندها فرو گذاشته ترتب مدد کسی را بان برج درآوردند و مازندرانیان واقف شده بعضی جان
تنک یا بیرون بردند و باقی بتیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود
سرهای قتیلان را بهراة فرستاده میرزا ابوالقاسم بابر مبتهج و مسرور گردیده نسبت بان سردار
شجاعت آثار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانیده و منصب کوتوالی قلعه بدستور معهود
با میر باباحسن مفوض گشت و طنطنهٔ آن فتح مبین بسبب آن لطیفهٔ غیبی از ایوان کیوان
درگذشت در اوائل سنه ستین و ثمانمائه مزاج اشرف میرزا بابر از منهج اعتدال منحرف گشته
مرضی صعب بر ذات خجسته صفاتش مستولی شد و اطبای مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و
اهتمام بجای آورده بعد از چند روز صحت روی نمود در خلال آن احوال آفتاب در غایت عظم مهابت در
جهانی برج ثور منکسف گشت و چون آن برج خانهٔ طالع دار السلطنه هراة است و هشتم خانهٔ طالع میرزا
بابر بود انواع گفت و شنود در میان ارباب تنجیم پیدا شد و از آن جهة دغدغه تمام بر ضمیر صاحب تاج
و سریر راه یافته بعد از آن باندک زمانی انواع بلیات متوجه هرویان گشته نایرهٔ اصناف نکبات
بر وجنات روزگار همگنان تافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی
وتقدس [illegible]

چون حکیم علی الاطلاق بازوار الشفاء فاذا مرضت فهو یشفین مزاج شریف خسرو
آفاق را صحت کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در بیست و پنجم شعبان سنه ستین و
ثمانمائه بعزم طواف مرقد مطهر امام عالی گهر علی الرضا ابن موسی جعفر علیها السلام از بلخ متوجه
بتاریخ مختار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام باداء طاعات و قضای واجبات گذرانید
و در روز عید بعد از اداء نماز جشنی پادشاهانه ترتیب فرموده و ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده
در اوائل ذی قعده از آن صوب بمشهد مقدس انعطاف داد و چهاردهم ماه مذکور چهارباغ مشهد
بیمن مقدم همایون غیرت افزای فضای [illegible] گشت و روز دیگر بحمام رفته و غسل فرموده
بلوازم زیارت مشهد و روضهٔ منوره رضویه قیام نموده و مقدمان عتبهٔ علیه مرتبه را بصلات و نذورات

می‌نشاندند تا او را بر اطوار و رکعات تنبیه می‌نموده و سلسلهٔ شیخ بهاء الدین عمر بشیخ رکن الدین علاء الدوله
سمنانی می‌پیوسته و ظاهرا از وی تا شیخ علاء الدوله مانند او کسی بر سجادهٔ تقوی ننشسته و شیخ در
زمان خاقان سعید فی سنه اربع و اربعین و ثمانمائه بعزیمت گزاردن حج اسلام و طواف تربت
حضرت خیر الانام علیه السلام از دار السلطنه هراة در حرکت آمده جمعی از اعیان زمان مانند مولانا
شمس الدین اسد و مولانا سعد الدین کاشغری و خواجه زین الدین خوافی و مولانا قطب الدین ظهیری
و مولانا شریف الدین عبد القهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرح و خواجه شهاب
الدین اسمعیل حصاری و غیرهم در ملازمت شیخ بجانب حجاز روان گشتند و بشرف طواف رکن
و مقام و زیارت مرقد عطر سای پیغمبر علیه السلام مشرف شده مراجعت نمودند و جناب
افضل الانامی مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل کرده که گفت شیخ
بهاء الدین عمر را در بادیه که مرضی عارض شده و چون او صائم الدهر بود اصحاب بجهت عارضهٔ مذکوره
تکلیف کردند که افطار کند قبول ننمود ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که بجانب محفهٔ شیخ می‌آمدند و چون بمحفه
رسیدند بگذشتند من آن قصه با وی گفتم فرمود که قطب بود و اصحاب وی در آن وقت
که بمحفه آمدند من پای دراز کرده بودم از آنجهت نزد من نیامدند بعد از آنکه پای جمع کردم مراجعت
نموده پیش من آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین عمر را [illegible] ربیع الاول سنه سبع و
خمسین و ثمانمایه در رسید جنازه از [illegible] هراة [illegible] اما [illegible] که این خبر
شنود و تقریر کند [illegible] ولد ارجمند شیخ نور الدین محمد را پیش فرموده [illegible] از برداشتن
جنازه باز گشته بخیابان هراة شتافت و توقف نمود تا نعش شیخ را بدانجا رسانیدند آنگاه
پادشاه عالیجاه از بارگاه بیکبار فرود آمده نعش را برداشت [illegible] عیدگاه بموجب وصیت شیخ
و باتفاق اشراف آفاق [illegible] سید [illegible] الدین خاوند [illegible] پیش رفته بر جنازه نماز
گزاردند و مدفن شیخ در جانب شمال عیدگاه هرات است و میرزا بابر بر سر او عمارت عالی طرح
انداخته باتمام رسانید [illegible] و در همین سال قاضی قضاة ملک الاسلام [illegible] قاضی قطب الدین
محمد [illegible] جهان [illegible] انتقال فرموده و مولانا شریف الدین عبد القهار [illegible] تاریخ [illegible]
این قطعه [illegible]

فیض بزرگان آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت را که بیت توبه ز می کردم و
آمد بهار ساقی توبه شکنم آرزوست بر زبان خجسته بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را ببسط
بساط عیش و انبساط مامور گردانید و جامهای باده ارغوانی و اقداح راح ریحانی از دست گلعذاران
سرو رفتار در کشید و در صباح سه شنبه بیست و پنجم ماه مذکور در عین نشاط و کامرانی از چهارباغ مشهد
در محفه نشسته ساعتی سیر فرمود و پس از مراجعت بر سریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج
از جاده اعتدال بسمت تغیر پذیرفت و بر بعضی امرا غضب کرده برخاست و بحرم سرا درآمده در چاشتگاه
همانروز چهارشنبه برآمده آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود و نیر آسمان
سلطنت و استقلال از اوج عزت و کمال بسرحد نقلان نقل نمود از مشاهده این حال از وزیر و امیر و صغیر و کبیر در
ناله و نفیر آمدند سیلاب خون از نوازه دیدها چون رود جیحون روان گردید و در آن روز سحاب
بوالعجب اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانید بیت برآمد ابری از دریای اندوه فرو
بارید سیل از کوه تا کوه و در روز دیگر امرا عالی گهر تجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداختند و جسد مطهرش را
بگنبدی که در جنب روضه رضویه واقعست مدفون ساختند اطباء دانا احساس سمی از سموم میکردند
و اذکیاء فراست انتما قرب جوار امام هشتم را علیه السلام برین مدعا دلیل آوردند جناب بلاغت شعار
مولانا عبدالقهار در تاریخ وفات آن پادشاه حمیده اطوار گوید قطعه آفتاب ملک بابر خان نماند
کی جهان خورشید پنهان در خور است ۞ در ربیع ثانی و فصل ربیع ۞ لاله را ساغر ز خون دل پر است
چرخ را گفتم جگرها چاک شد ۞ دیدها از اشک و دامن پر در است ۞ این چه حالست و چه تاریخست گفت
موت سلطان مؤید بابر است ۞ و میرزا بابر را غیر از میرزا شاه محمود فرزندی نبود و ذکر او بعد از
تعداد اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی [illegible]
[illegible] از جملهٔ اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت
میرزا بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی شیخ [illegible] بود دوم شیخ
خواهرزاده شیخ محمد شاه فراهی و شیخ محمد شاه از جانشینی درویشی حظی تمام داشته و در وقتی که
از راه هرموز بمکه مبارکه میرفته در منزل منوجان نقد جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر
در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بر وی ظاهر بوده چنانچه پیوسته در وقت اداء نماز کسی را بنزدیک خود

از نتایج طبع قاضی عبد الوهاب است که قطعه وزیری کز برای مسندش زیبد که هر روزی ز فضای
چرخ دیوانگه شود خورشید غالیچه مدار مملکت دارایی دوران آصف ثانی : وجیه الملک اسمعیل بن
محمود بالیچه [illegible] پیوسته باداء وظایف طاعات و عبادات قیام و اقدام
مینمود و بواسطه رعایت احکام شریعت و متابعت حضرت خیر البریة علیه السلام والتحیة بمقامات
بلند ترقی فرمود و در کفایت مهمات فرق امم لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و بهر کس از اهل اختیار
در آن باب رجوع باستی که بنفس نفیس خود با [illegible] ملاقات مینمودی و نقش خیرخواهی بر لوح ضمیرش
نگاشتی همواره خوان [illegible] گسترده بودی [illegible] آینده و رونده طعامهای لذیذ ترتیب مینمودی و در
نفحات مسطور است که مولانا [illegible] ظاهر [illegible] بجهت [illegible]
مرا مشکلی پیش می آید [illegible] بروحانیت حضرت رسالت پناهی رجوع میکنم تا آن مشکل آسان میشود
وفاتش در شب دوشنبه [illegible] سنه اثنی و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاد [illegible]
مدفون گشت و پادشاه پاک اعتقاد معز السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا
در ایام دولت خود بر سر مزارش عمارتی عالی ساخته اوقات [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] از اولاد شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی بود و به ترقی [illegible] علوم ظاهری
و باطنی کسب فرمود اگرچه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد اما بخدمت شیخ بهاء الدین عمر
بسیار رفته بود و نسبت بآنجناب کمال اخلاص و ارادت بجای می آورد و در مسجد جامع دار السلطنه هرات
بوعظ و نصایح مشغولی مینمود و بر سر منبر به بیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق حدیث حضرت رسالت
پناهی زبان میگشود و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا ابو یزید پورانی مجلس وعظ وی میرفته اند و آنچه ازو
می شنیده اند بتعریف و تحسین مقابل میگردانیده اند از ثقات استماع افتاده که میرزا سلطان ابوسعید
در جمعه اول از ایام سلطنت خود بوعظ مولانا تشریف برده در اثنا که آنجناب سخن میگفت یکی از
حاضران بی تقریب صیحه زد که سلطان از آن بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی بسلطان
آورده گفت که ما هنوز سخنی که موجب وجد و حال شود نگفته ایم ظاهرا که دل این عزیز از جای دیگر برآمده
وفات آنجناب در چاشتگاه شنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلث و ستین و ثمانمائه روی نمود
یکی از فضلا این قطعه در تاریخ آن واقعه نظم نموده قطعه شیخ اکمل قدوه کمل که بود از اهل صورت [illegible]

زاه وفات نبي زدار القضا شد بدار السلام ـ بجای نبی بود تاریخ اوست ـ وفات النبی علیه السلام

مولانا سعد الدین کاشغری در اوایل حال بتحصیل علوم مشغولی مینمود و اکثر کتب متداوله را مطالعه فرمود و بالآخره بسلوک راه زهد و تقوی پرداخت و در سلک مریدان مولانا نظام الدین خاموش انتظام یافت و پرتو انوار ریاضت بر وجنات حالش تافت و در مطلع السعدین مسطور است که در اوایل جمادی الاخر سنه ستین و ثمانمائه مولانا سعد الدین مریض شده صاحب فراش گشت و در غلبة الامراض و شدة الضعف واقعه بر زبانش گذشت مضمون آنکه مرا میان بودن و رفتن مخیر ساخته اند و من بنا بر آنکه صغیر داشتم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن [illegible] في يوم الاربعا سادس [illegible] شهر مذکور وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد

[illegible] و در مطلع السعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب مردی بود دولتمند [illegible] پسندیده اخلاق و دامن عرض خود [illegible] دنیوی کمتر [illegible] آلوده اما ریاست دوست میداشت و چون میرزا بابر بوی التفات نمیکرد پیوسته بسخنان فریبنده نقش محبت میرزا علاء الدوله بر صحیفه خاطر مینگاشت [illegible] را بسلطنت [illegible] دعوت مینمود و از متابعت میرزا ابابکر منع [illegible] مینمود و در سنه ستین و ثمانمائه سید عبد الله نامی را از جانب [illegible] استان در شیوه [illegible] بدار السلطنه هراة [illegible] با جناب مولوی در هوا خواهی میرزا علاء الدوله [illegible] استان کردید مقارن آن حال [illegible] پیش میرزا بابر آمدند که تجسس از نزد میرزا علاء الدوله آمده و بخدمت سید عبد الله و مولانا محمد عرب مکاتبت آورده بنابران میرزا بابر سید را بند [illegible] فرستاد و جناب مولوی را بسیستان کسیل کرد [illegible] را بکشت و مولانا محمد در سیستان متوجه عالم آخرت گردید و این بیت از منظومات او [illegible]

کسی محرم سر [illegible] [illegible]

[illegible] از اصناف فضایل و کمالات بحظ وافر بهره ور بوده و در انشاء نظم و نثر ید بیضا مینمود گویند نوبتی یکی از ظرفا در صنعت مقلوب مستوی این عبارت بخاطر رسید که مرادی الام و بعرض آنجناب رسانید مولانا اندکی تأملی کرده بهمان صنعت جواب داد که بدا دیار رب این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین [illegible] میرزا بابر [illegible] نوشت

ممتاز و مستثنی بود و بلطائف طبع و طلاقت لسان سرآمد افاضل دوران میمود و خط طرا در غایت
خوبی نوشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام مفتخر و سرافراز گشتی و وفاتش در
روز یکشنبه بیست و دویم جمادی الاخر سنه سبع و ستین در هراة روی نمود و بگورستان مصلی
در جوار امیر حسینی مدفون شد میر اسلام غزالی از اولاد حجة الاسلام محمد غزالی بود و در علم طب
و حکمت مهارت تمام داشت و گاهی بنظم اشعار نیز مشغولی میکرد و در قصائد کمال فصاحت و بلاغت
بجای می آورد و در مجالس النفائس مسطور است که غایة قدرة میر اسلام در نظم ابیات ازان قصیده که
در جواب این قصیده حکیم انوری گفته که مصرع چون مراد خویش را با ملک ری کردم قیاس
معلوم میتوان نمود و این قصیده مشتملست بر مدح میرزا علاء الدوله و مطلعش اینست که نظم
شاه اجلال را بچ ملک او نبود لباس * بلکه اجلال انجلال او کند مجد التماس * و میر اسلام
در زمان حکومت امرای هزاراسپی از عالم انتقال فرمود و مولانا سیمی بانواع فضائل مثل
شعر و معما و انشا و خط بهره تمام داشت و در یکروز دو هزار بیت نظم کرده نوشت بنابران در نگین
انگشتری خود نگاشت بیت یکروز بمدح شاه پاکیزه سرشت * سیمی دو هزار بیت
گفت و بنوشت * و مولانا سیمی نیشابوری الاصل بود و بواسطه علت جوع طعام بسیار میل
میفرمود این حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا
سیمی بیست من خربزه میتواند خورد و دیگری در نفی آن استبعاد کرده مبلغی شرط بستند و بیست من خربزه ناشسته
بخدمت مولوی فرستادند اتفاقا در آن روز مولانا را ضعفی بود و تکیه داشت مع ذلک چون سبب
آمدن آن دو عزیز را معلوم کرد گفت خربزه را نزدیک فراش من نهید تا ببینم هضم بکجا میرسد
و چون بموجب فرموده عمل نمودند دست از زیر بالاپوش بیرون آورده مشت مشت خربزه برمیگرفت
و میخورد تا هیچ نماند آنگاه ازان دو شخص پرسید که با دانه شرط بسته بودید یا بی دانه گفتند هیچکس
خربزه را با دانه نمیخورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان شما پیدا نشود و درویش
بابا علی خوشمراد درویشی پاکیزه روزگار و لطیف گفتار بود و در آن زمستان که میرزا بابر
در مشهد قشلاق نمود از سبزوار بخدمت پادشاه کامکار شتافت و التفات و عنایات
بسیار یافت درویش مذکور بصفت تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت و در غایت ریاضت

بمعنی رهنمون ؛ خواجه شمس الدین محمد کز غمش ؛ آسمان پوشید دلق نیلگون ؛ ساخت جا در ساحت
قدس قدم ؛ خیمه زد از خطه امکان برون ؛ چرخ دون با پایه قدرش که بود ؛ سال تاریخش بپرس
از چرخ دون ؛ [illegible] اسد بجودت طبع وحدت ذهن در میان افاضل
علما شهرت تمام داشت در اوایل حال چندگاه بکسب علوم پرداخته بالآخره همت بر تحصیل علوم
درجات اخروی گماشته با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین الخافی و مولانا سعد الدین
کاشغری مصاحبت مینمود و در شب جمعه غره رمضان سنه اربع و ستین و ثمانمائه از عالم انتقال نمود قبرش
در [illegible] پایان پای مقرب حضرت باری خواجه عبید الله [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] امیر شعرا [illegible] خسرو دهلوی [illegible] شده
[illegible] سفر [illegible] حجاز [illegible] و بعد از گذاردن حج [illegible] خیر الانام علیه السلام
عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین آن دیار [illegible] شیخ را رعایت بسیار نمودند
و طریق احترام [illegible] انعام و احسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ [illegible] بمقتضای
حب الوطن [illegible] این بیت [illegible] در سلک نظم آورده بیت [illegible]
[illegible] باز [illegible] بسفر [illegible] شتافته باداء طاعات
عبادات مشغول گردیده [illegible] در سنه [illegible] واقع شد و لفظ خسرو بحساب جمل از تاریخ
آن سال اخبار نمود کتاب عجائب الدنیا و جواهر الاسرار از مصنفات اوست و دیوان اشعار
بلاغت آثارش در میان ابنای روزگار اشتهار دارد و هم در آن سال ذکر مرغ روح مولانا طوطی
که در سلک شعرا مشهور انتظام داشت قفس قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد مولانا طوطی
ترشیزی الاصل بود و میرزا ابابکر نسبت باو التفات و عنایات بسیار مینمود و این مطلع
از نتایج طبع اوست بیت ؛ جهان که حجره شش طاق و خانه دو در است ؛ ز خار زرکن بساطش
فغان بالحذر است ؛ مولانا طوطی در اوان جوانی بجهان جاودانی انتقال نمود و مقرب حضرت سلطانی
امیر علیشیر جهت ضبط تاریخ وفاتش این قطعه نظم نمود قطعه ؛ فصیح زمان طوطی آن شاعری
که بود شکر ذکر معانی عروسش ؛ چو طوطی برفت این عجب طرفه بود ؛ که تاریخ شد فوت طوطی خروسش
[illegible] از ذکای [illegible] فضائل و محاسن خصائل از اقران و اماثل

در آن روز از کثرت خاص و عام نبود کسی را مجال خرام و میرزا علاء الدوله بخیابان در آمده بمدرسه
گوهرشاد آغا تشریف برد و مراسم زیارة جدهٔ بزرگوار بجای آورده از آنجا بباغ زاغان رفت و
بتمهید بساط عیش و انبساط اشارة فرمود بیت مجلس آرایان سبک برخاستند بزم
عیش و خرمی آراستند و آن پادشاه گیتی افروز بمساعدت بخت فیروز چند روز در بهدی جام مدام
و همنفسی خوبان گل اندام بسر برده حظی تمام از زندگانی برداشت و هنوز از آن کار نپرداخته بود که خبر
وصول سپاه میرزا جهانشاه شنیده رایت هزیمت برافراشت بیت هر کام مراد اگه بر دست
نهی شکر دون ز حسد خسی در و اندازد [illegible]
[illegible] چون میرزا جهانشاه از ضبط مملکت جرجان فارغ گردید و جنگاه اسفراین را
محل نصب سرادقات سلطنت گردانید با لشکر قیامت اثر متوجه دار السلطنهٔ هراة گشت و میرزا
ابراهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته عنان عزیمت بصوب کوهستان غور تافت و کسی سریع
نزد تو فرستاده و پیغام داد که بعد از این اقامت آنحضرت در بلدهٔ هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا
علاء الدوله بصد درد و داغ وداع سلطنت کرده بیست غرهٔ شعبان سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمایه روی براه
بسر آورده و پس از فرار آنجناب کافهٔ ساکنان بلدهٔ هراة از سپاه [illegible] از بیم سپاه
ترکمان چنان سراسیمه شدند که لسان بیان از عهدهٔ شرح آن بیرون نمیتواند آمد و باوجود آن
هر چند دست بغارت و تاراج بر آوردند که قلم و زبان متکفل تقریر آن نمیتواند شد [illegible]
میرزا جهانشاه [illegible] سپاه [illegible] تفرقه [illegible] صغار و کبار هراة را [illegible] استمالت
نامها بنام اشراف و اعیان فرستاده و میرزا [illegible] بکار [illegible] و حکم [illegible]
[illegible] نوزدهم شعبان سنهٔ [illegible] وصول بباغ زاغان انداخت [illegible]
الدین را [illegible] روزی چند [illegible]
آورده عاقبت الامر [illegible] عنایت خسروانه [illegible] رحمت پادشاهانه گردید میرزا
جهانشاه بعد از تمکن [illegible] سلطنت خراسان بتعظیم و تکریم سادات و علما و اشراف و اعیان
کما ینبغی قیام و اقدام نمود و بامضاء احکام خاقان سعید مغفور فرمان فرمود و روزی چند الکه
کهندستان که [illegible] اقامت [illegible] اقبال گشت و صیت مکنت و شوکت [illegible] و صاحب

اوقات میگذرانید و پیوسته نقش فضائل و کمالات بر صحیفهٔ خاطر مینگاشت و در فن عروض و صنایع شعر
شاگرد مولانا یحیی سیبک بود و در علم تصوف سند بحافظ علی جامی درست مینمود و در علم عروض
دو رساله تالیف کرد و در جواب قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان قصیدهٔ گفته شرائط اهتمام بجا آورد
و مطلع قصیدهٔ درویش اینست — بس دویدیم در هوای وصل یار بی کس ندیدیم آشنائی
افضل کار — و از جمله منظومات درویش این رباعی مشهور است — موجود چو ذره بجز نتوان کرد
بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد — ایجاد چو بی قبول ممکن نبود — آنرا که قبول کرد رد نتوان کرد [illegible]
[illegible] شد و [illegible] درین [illegible] شد در همان روز که آفتاب زندگانی
میرزا بابر بمغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر
جهانبانی نشاندند و امیر حسین علی متوجه هراة گشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید بجهت
بعضی از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخزاده پیر قوام که بعالی منصب صدارت
سرافراز بود بمصلحت استدعای میرزا سنجر راه مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از ده روز
از فوت پدر بجانب هراة نهضت فرمود و در اثنای راه شیخزاده از مرو آمده بعرض رسانید که میرزا سنجر
داعیهٔ سرکشی دارد و سر بحلقهٔ مطاوعت در نمی آورد و از هراة نیز قاصد امیر حسین علی آمده عرضه داشت
که خبر واقعهٔ محنت اثر پادشاه مرحوم بشهر رسیده موجب آن شد که از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته
شاهزاده از محبس گریخته بجانب احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت مآب ابراهیم که مختار شتافته
و چون خبر توجه موکب عالی را از مشهد شنیده بکنار آب مرغاب شتافته و لشکر فراوان بوی جمع گشته
القصه از استماع این اخبار موجب دغدغهٔ خاطر صغار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی
مسافت سرعت نموده بیست و ششم جمادی الاول در باغ مختار نزول فرمود و سادات و قضات
و اصول و اعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش عزا بتقدیم رسانیدند و داغ آن مصیبت عالم سوز
تازه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت و هم در آن ایام امیر شیخ
ابوسعید از طرف سرخس رسیده نائرهٔ ظلم و عدوان برافروخت و حال هرویان تافت تبیین این مقال
آنکه شیخ ابوسعید بشرارت نفس و بی باکی موصوف بود و از سائر امرای بابری بمزید حشمت و مکنت
ممتاز و مستثنی مینمود بعد از آنکه از سرخس بهراة رسید مصلحت چنان دید که رسم سرشمار مبلغی کلی از

و میرزا شاه محمود را بشهر در آورده بحصار اختیار الدین منزل گزید و گوهرشاد آغا را فرمود که در مدرسه خاقان سعید که در برابر آن قلعه است ساکن گردد و بعد روزی چند که جراحت شکم امیر شیر حاجی ملتیم گردید خبر رسید که میرزا ابراهیم با غلبه وازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دار السلطنه هراتست بنابران امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را بباغ مختار برد و هراة از وجود امرا بابری عاری مانده قاضی قطب الدین احمد الامامی باستصواب گوهرشاد آغا شهر و قلعه را محفوظ ساخت و مستحفظان بدروازها گماشت و منادی فرمود که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعیت دراز نکند و پای از حد خود فراتر ننهد تا ببینیم که من بعد چه خواهد بودن [illegible] دست [illegible] چون مشیت حضرت احدیت عظم شانه مقتضی آن شد که بر طبق کلمه کریمه ولقد آتینا ابراهیم رشده روزی چند قامت قابلیت میرزا ابراهیم بخلعت رشد و رشاد آراسته ساز برپرتو انوار فتوت و اجتبا از مطلع واتخذ الله ابراهیم خلیلاً بروجنات احوالش تابد بواسطه محن مذکوره وفتن مذبوره در کنار آب مرغاب سپاه بیحساب در ظل لوای جهانگشای آن خسرو صایب رای جمع آمدند لاجرم بدین پیکر فتح وظفر امیدوار شده متوجه دار السلطنه هراة شد و بعد از طی منازل وقطع مراحل صباح سه شنبه هفتم رجب سنه احدی وستین وثمانمائه نزدیک بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان اختیار از دست داد و روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار نهاد و امیر شیر حاجی بصوب قلعه تیره تو روان گشت و اقتضا اقتضا احدیت بساط جمعیت بابریان را در نوشت و در نصف النهار همانروز میرزا ابراهیم سلطان در باغ مختار نزول نمود و جمعی کثیر از امرا و لشکریان را بتکامیشی اعدا روان فرمود و زمره که از عقب میرزا شاه محمود رفتند ملک قاسم اسکندر امیر قرا یوسف و دولت گیلدی طغایی و قرامان ترکمان و حاجی خلیل و برادرش حاجی عبد الله را دستگیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا خلاص شده سایر نام بردگان بقتل رسیدند و فرقه که امیر شیر حاجی را تعاقب نموده بودند باو رسیده دست بتیغ وسنان یازیده غالب گشتند و امیر شیر حاجی زخم خورده از معرکه بیرون رفت و بحصار تیره تو در آمده و میرزا ابراهیم بر تیسیر این فتوحات حضرت واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام و احسان

حشمت از ایوان کیوان درگذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین

[illegible]

در آن اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه
عراق و آذربایجان بولایت غور شتافتند پدر در غور پایین منزل گزید و پسر در غور بالا خیمهٔ اقامت
مضروب گردانید در آن اثنا میرزا علاء الدوله شبیخون بر سر قرابهادر که ملازم میرزا ابراهیم بود برد و تمامی
جهات او را در عرصهٔ نهب و تاراج آورد و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاده سخنان شکایت
آمیز پیغام داد و میرزا علاء الدوله گفت از جانب قرابهادر که غلام منست غبار نفاق بر حاشیهٔ ضمیر انور
نشسته بود بنابر این آسیب بدو رسیده و ازین جهت میان پدر و پسر صورت کدورت روی نمود
و محبت و یگانگی بعداوت و بیگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند
و در خلال این احوال امیر ترخانی از میرزا ابراهیم گریخته بمیرزا علاء الدوله پیوست و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار
نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت مقارن این [illegible] خواجه ترخان که بحکم میرزا ابراهیم جهت
رسالت نزد سلطان ابوسعید رفته بود باز آمده از حبس شاهزاده متغیر گشته طائفه از ترخانیان را با خود
متفق ساخت و شبی [illegible] گشته و میرزا ابراهیم را از قید نجات داده علم توجه بجانب ساخر و تولک
افراخت و چون کیفیت این وقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید [illegible] فرستاده میرزا علاء الدوله را
بهراة طلبید و آن جناب ایلغار را از مقدمات اسباب دولت و اقبال پنداشته [illegible]
[illegible] پادشاه ترکمان رفت و میرزا جهانشاه [illegible]
ترتیب داده [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] ترکمان آن جناب را
تعظیم نموده [illegible] مناسب [illegible] تفقد و تلطف [illegible] از دقایق الطاف
و اعطاف [illegible] گذاشت و در [illegible] همان ماه [illegible] میرزا جهانشاه که [illegible]
فارس حکومت [illegible] رسیده و [illegible] میرزا جهانشاه [illegible] که از
جانب سلطان ابوسعید [illegible] ایلچی [illegible]

[illegible]

چون میرزا سلطان ابوسعید در [illegible] از [illegible] میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنه هراة

در باغ شهر نزول اجلال فرمود و بهشت مرحمت پادشاهانه ابواب عدل و احسان بر روی روزگار
طبقات انسان خواهد گشود گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هرات
[illegible] همت سلطان ابوسعید از بدایت جلوس بر تخت سمرقند بواسطه
همت بلند همواره نقش تسخیر خراسان بلکه سایر ممالک ایران بر لوح خاطر عاطر مینگاشت و بعد از
شنیدن خبر فوت میرزا بابر آن داعیه سمت ازدیاد پذیرفت و در آن اثنا حاکم بلخ امیر شیر حاجی قاصدی
بدرگاه آن پادشاه جمجاه فرستاده عرضداشت کرد که عرصه خراسان از وجود نافذ فرمانی خالیست
اگر رایات ظفر آیات بدان جانب نهضت فرماید صورت نصرت در آینه مراد چهره خواهد گشود و بنده
کمر خدمت بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی همعنان فتح
و تایید از آب آمویه عبور کرده بسرعت برق و باد روی توجه بدار السلطنه هرات آورد و روز دوشنبه
بیست و پنجم شعبان بموضع قریه ساق سلمان حسینیه نزول فرموده بارگاه باوج مهر و ماه برافراخته طالب
ملاقات اکابر هرات گردید و جماعت بقدم استعجال آن پادشاه ستوده خصال را استقبال نمودند
و شرایط نیازمندی بتقدیم رسانیده مشمول عواطف گشتند و کوتوال قلعه اختیار الدین سلطان
احمد قیاول و داروغه هرات قوامی در حفظ و حراست سعی نمودند که شهر را مضبوط گردانند و [illegible]
اضطرار از غرور اضطرار روز گذشته همت بر محافظت قلعه مقصور ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید
از دروازه مشرق بر سپهر خضرا آمده در آمد مقیم بالای گنبد فیروزه رنگ سپهر شد و سلطان سعید
از دروازه قبچاق بدار السلطنه درآمده بمبارکی و فرخندگی جلوس همایون در باغ زاغان
و بر تخت سلطنت جهانبانی بر آمد و نقارات بشارت در بلاد بزرگ کرنش طایفه [illegible]
و تمهید قواعد عدل و رعیت پروری [illegible] بساط نشاط و سرور منبسط گردانیدند
مغبران به امر عالی مکتوب فرستادند و [illegible] و اقامت نمودند و عنایات بی غایت
بیغایت در باب ایشان مبذول داشتند
سپاه را که حال [illegible] سلطان سعید [illegible]
راه نخوانده [illegible] سلطان سعید [illegible] این چهل [illegible]

بر روی طبقات انسان برکشاد و قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد نهاد و یکی از فضلا این رباعی در سلک
نظم کشید رباعی شاهی که بعدل دستگیر ملکست چون دولت و بخت ناگزیر ملکست بنشست
چو بر سریر شاهنشاهی تاریخ جلوس بر سریر ملکست و میرزا ابراهیم سلطان همت عالی نهمت
بر تنظیم امور دولت و تنسیق مهام ممالک گماشته منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد
بخاری و خواجه سعد الدین عنایت نمود و داروغگی مشهد را با میر قرا بهادر که از جمله مخصوصان میرزا
علاء الدوله بود تفویض فرمود و بعد از استخلاص زر مالوجهات او در ذیل بتاریخ اواسط شعبان
سنه مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بسوی مشهد آورد و مقلوا اختیار الدین را بمولانا احمد یساول
که اعتماد کلی بجانب او بود سپرد و از انجانب میرزا شاه محمود در مشهد مقدسه جنود نامعدود جمع ساخته
عنان مراجعت بصوب هراة انعطاف داد و میرزا ابراهیم متوجه خصم گشته دل بر مقابله و مقاتله نهاد
پیش از تلاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله
و میرزا بابر کرده بود از میرزا شاه محمود گریخته بمیرزا ابراهیم پیوست و مقید و مؤاخذ شده در ولایت
تونشج راه سفر آخرت پیش گرفت امیر میر حسب که در زمان میرزا بابر داروغه هراة بود و مدتی میرزا ابراهیم را
محبوس داشت بواسطه تقصیری که در آنمدت نموده بود علم عزیمت بعالم جاودانی برافراشت
در میان رباط امیر شاه ملک و قصبه کوسویه آن دو پادشاه رزمجوی بهمدیگر رسیده بتسویه صفوف پرداختند
و افواج لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش و خروش آمده با تیغ و سنان در فضای میدان تاختند
و نخست سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه و میسره مخالف را گریزانیده اکثر الامرا امیر احمد ترخان
با یردلان تول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و پردلی بتقدیم رسانیدند و میرزا ابراهیم
بعد از انکه مغلوب شده بود ظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم لشکر
موهبت الهی رسانیده و غنیمت بی نهایت گرفته دشمنان از تکامیشی کرد از غرایب انکه روز
دوشنبه بیست و پنجم شعبان جاشتگاه خبر بدار السلطنه هراة رسید که میرزا شاه محمود بفتح و نصرت
مخصوص گردید و بعد از لحظه جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم بدیدن پیکر ظفر اختصاص یافت و میرزا
شاه محمود بوادی فرار شتافت و بوقت نصف همین روز ایلچی میرزا سلطان ابو سعید
تشریف آورده نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون انکه فردا صباح بفوز و نجاح موکب همایون

نیز احمد برم در نهم شوال عنان بطرف ما وراء النهر گردانیده جمعی از امرا و لشکریان را جهت دفع اعدا از پیش
روانه ساخت و ایشان در نواحی بلخ بمیرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف که اسپ مخالفت در میدان جلادت
میتاخت باز خورده از جانبین دست باستعمال آلات نبرد بردند میرزا احمد در معرکه کشته شد برادرش
میرزا محمد جوکی فرار نمود و سلطان سعید ببلخ رسیده از زمستان در آن بلده قشلاق نمود اما میرزا
ابراهیم که در زمان اقامت سلطان سعید در هراة بجانب قاف و باخرز رفته آنجا اوقات میگذرانید
چون از معاودت آنجناب خبر یافت چند شبانه روز نقاره شادیانه زد و امیر احمد ترخان را بحکومت
آن بلده روانه ساخت و امیر احمد در رعایت رعایا و حمایت برایا کمال مرحمت و معدلت بتقدیم
رسانیده و وجه امانی و امال را که از صرصر حوادث نزدیک باستیصال بود بزلال لطف و احسان
سمت اصلها ثابت و فرعها فی السماء بخشید و عید الفطر جهت ترویح روح سعداء بکفایت [illegible]
اطعام فقرا و ایتام قیام و اقدام نموده لب [illegible] تعزیت محمد [illegible]
[illegible] از ارقام عنبرین
نسام فضلای عطر ختام شمایم این خبر مشام طوایف انام را معطر دارد چون میرزا شاه محمود از معرکه
میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان تافت و حاکم
آن دیار امیر بابا حسن نسبت بشاهزاده خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنت مرتب
ساخت و میرزا ابراهیم بر جمعیت دشمن مطلع شده از راه نسا رایت نهضت بدان طرف افراخت
و میرزا شاه محمود با جمعی [illegible] باستقبال عنان توجه کرده عزم رزم با جزم جزم کرد امید اما در اثنای
راه شنید که میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذربایجان بعقبه صندوق شکن رسید سبب لشکر
کشیدن میرزا جهانشاه بدان صوب آنکه حاکم ساری امیر عبد الکریم از تحکمات امیر بابا حسن
تنگ آمده [illegible] بدرگاه [illegible] آذربایجان ارسال داشته پیغام [illegible]
[illegible] خراسان پادشاه [illegible] و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع [illegible]
[illegible] جهان گشای [illegible] آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد [illegible]
[illegible] طالع میگردد و میرزا جهانشاه که [illegible]
[illegible]

غضبناک شده روز دیگر از شهر بیرون رفت و با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات نموده در باغ زاغان رحل
اقامت ساخت و اعلام اهتمام بفتح قلعه اختیار الدین برافراخت و خواجه شمس الدین محمد وزیر با جمعی
دیگر از استادگان پایه سریر سلطنت مصیر اغا رمحاصره و محاربه نموده بقدر مقدور در لوازم کوشش
وخون ریزش تقدیم رسانیدند اما چون الحصار از کمال استواری غیرت قلعه سپهر دوار است
و در آن زمان مردان کاری و اسباب و ادوات حصارداری مشحون بود فائده بران مترتب نگشت
و مولانا احمد هیچ چیز از مقام مدافعه و مقاتله در نگذشت درین اثنا جمعی از مفسدان فتنه انگیز بعرض
سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا ابراهیم پیوسته بخدمت مهد علیا گوهرشاد آغا می آیند
واجب التحقیق نموده باز میگردند و ایلچی که از نزد سلطان سعید بجهت آوردن امیر شیر حاجی بقلعه تیره تو
رفته بود باز آمده عرض نمود که امیر شیرحاجی میگوید که بجهت قتل امرا ترخانی آمده ام که گوهرشاد آغا در سلک
احیا انتظام داشته باشد من بملازمت نمیتوانم رسید بنابرین و معتقد شد سلطان سعید
در نهم ماه مبارک رمضان بقتل آن بلقیس زمان فرمان داد و این واقعه شنیع فعلی بود که بدیده
دولت آن پادشاه مستور و نقصان ظهور نمود و مهد گوهرشاد آغا بصفت عفت و نصفت اتصاف داشت
و همواره همت عالی نهمت بر تعمیر بقاع خیر و احداث مبرات مصروف میداشت از آثار او در شمال
دار السلطنه هرات مدرسه و مسجد جامع [illegible] زیب و زینت و در مشهد مقدس رضویه
نیز مسجد جامع [illegible] بتکلف ساخته و مستغلات [illegible] و اسباب [illegible] وقف نموده
بقبول [illegible] امیر شیرحاجی قلعه تیره تو را یکی از معتمدان [illegible] سپرده
بدار السلطنه هرات شتافت و بشرف ملازمت سلطان سعید رسید [illegible] اظهار
امری در غایت غرابت روی نمود کیفیت [illegible] گوهرشاد [illegible]
چند بر در قلعه [illegible] افتاده
به تیره تو در آمده چون [illegible]
و با اتفاق ایشان تیغ جرات آخته مانند [illegible] چند زخم
خورده [illegible] قلعه را مضبوط ساخته [illegible] سلطان سعید [illegible] شرح این
قضیه شنید و از جانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبد اللطیف [illegible] مصلحت توقف [illegible] خراسان

احمد پیاول از حصار اختیار الدین بیرون آمده بتقبیل انامل فایض الاستعداد یافت و چون خدمت مولوی
با پادشاهی امری بی مانند ظهور رسانیده بود از آنجناب توقع ازدیاد الطاف و عنایات میداشت
و بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بحالش نپرداخت و از غایت غفلت انهمه جلادت او را نابوده پنداشت
بنابران مولانا احمد بقلعه رفته اظهار خلاف نمود و هرچند احمد ترخان جهت عذرخواهی کسان پیش او فرستاد
و خواست که بدانه وعده انعام و احسان بار دیگر صید وحشی را رام گرداند بجایی نرسید و دیگر از قلعه
بیرون نخرامید لاجرم میرزا ابراهیم دست تعرض از گریبان طلب او باز داشت و حصار اختیار الدین را
از روی اضطرار با اختیار تصرف او بازگذاشت [illegible]
[illegible]
چون میرزا ابراهیم در دار السلطنه هراة روزی چند بفراغت بگذرانید بنابر استصواب امراء ارکان
دولت مصلحت چنان دید که با میرزا سلطان ابوسعید اساس موافقت محکم ساخته وصلت
نموده بنیاد مخالفت براندازد و برای سرانجام این کار قرعه اختیار بنام [illegible] بزرگوار برادر اول
شیخ نور الدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمر دوم شیخ شمس الدین محمد الکوسوی الجامی سیم امیر برهان
الدین خاوندشاه که جد اعلی مسود اوراقست و امیر غیاث الدین کیچکنه [illegible] مقرب حضرت سلطانی
امیر نظام الدین علیشیر است مقرر ساختند که دران سفر بجد مشکاری آن امر بزرگ عالی گهر
قیام و اقدام نماید و چون این فرقه واجب التعظیم بمجلس سلطان سعید رسیدند و چنانچه باید و شاید
در باب وصلت و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید آن کلمات را بسمع قبول
جای داده فرمود که در باب تشیید قواعد مصالحت و تمهید مبانی وصلت و مرافقت بهمان تمکین
که میرزا ابراهیم کند مبذولست مشروط بآنکه دار السلطنه هراة را باینجانب بازگذارد و هر ولایت
از ولایات که خواهد در عوض متصرف گردد و در مدافعه لشکر ترکمان اتفاق نماید و سخن برین قرار
یافته مخادیم عظام مشمول اعزاز و احترام و انعام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه از سلطان سعید
شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در
اطراف ولایات و قلاع خراسان چند حاکم نافذ فرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی نمودند میرزا
جهانشاه از استراباد تا سبزوار بقبضه اقتدار در آورده بود و میرزا سلطان ابوسعید بقبة الاسلام بلخ

شد سوی جرجان زمین ۞ و چون از عقبهٔ صندوق شکن بگذشت و آن خبر نزد میرزا شاه محمود محقق شد
باتفاق امیر باباحسن عنان یکران بصوب فرار انعطاف داد ولیکن میرزا ابراهیم شیوع آن حکایات
بر مکر و فریب اعدا حمل نموده بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت میفرمود تا بیکفرسنگی استراباد رسید
و هر چند امرا و نیک اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف میباید کرد که خبر میرزا جهانشاه
بتحقیق پیوندد بسمع رضا نشنید و از انجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران برسم منقلای از پیش فرستاد
و چون ان مردم از میان جنگل و لای اندک راهی رفتند جمعی از قراولان سپاه ترکمان از میان
درختان پیدا شدند و خراسانیان بی درنگ عزم جنگ نموده ناگاه از جنگل خلق بسیار بر سر ایشان
ریختند و بسرپنجهٔ قدرت سلک جمعیت ایشان را از هم بگسیختند ۞ چو آمد برون ترکمان
از کمین [illegible] [illegible] از انجم گردون شتاب ۞ رسیدند چون سایه
از آفتاب ۞ در آن اثنا میرزا ابراهیم با قلیلی [illegible] بمنقلای پیوسته ساعتی در برابر اعدا بایستاد
و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد بدست اضطرار عنان فرار انعطاف داد و دلیران
سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر را تیغ بی دریغ بگذرانیدند و فوجی از پهلوانان را
اسیر گردانیدند و امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و
امیر سعادت [illegible] از جمله مردمی بودند که در آن کینگاه کشته گشتند و امیر ابوسعید [illegible] و دیگر سید
خواجه را نزد امیر جهانشاه آوردند و حسب الحکم او را نیز بقتل در آوردند و این واقعه در روز سه شنبه
بیست و پنجم محرم الحرام سنه اثنی و ستین و ثمانمایه [illegible] میرزا ابراهیم چون از آن معرکه فرار
نمود مانند قمر در وقت سیر لحظه در هیچ منزل نیاسود تا در روز یکشنبه هفتم ماه صفر با معدودی چند از
ملازمان خود را بهراة رسانید از ثقات استماع افتاد که چون میرزا ابراهیم در آن روز بخیابان در آمد
قلندری از دکانچه برخاسته گفت [illegible] عزت [illegible] که اگر یک دو روز دیگر میکنی تخت
چغتای از عالم بر می افتد [illegible] که حاکم هراة بود چون از قرب وصول شاهزاده
خبر یافت بلوازم استقبال استعجال نموده [illegible] سپاهیان بار و رفتار و خیمه و خرگاه
و سراپرده و بارگاه او از تحفهٔ نفیسه و فرشهای [illegible] پیشکش کرد و سایر اشراف و اعیان
خراسان [illegible] آوردند و [illegible] دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن گشت و ملازمان

از متوطنان آن دیار بستانند و شهر را دو بخش کرده تحصیلات نوشتند یک قسم محصلی ملازمان امیر شیخ ابو سعید
و قسم دیگر باهتمام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شد و محصلان در هفدهم جمادی الآخر بنیاد زر گرفتن
کردند و در دو سه روز آنچه مدعا داشتند بحصول پیوست در اثنا الحال خواجه کلان بزرگش خواجه علی
امیر خواجه در دیوان میرزا شاه محمود مهر زدند و این دو وزیر شریر آغاز کفایت کرده اولا محصولات
موقوفات را بالتمام متصرف شدند و ثانیا آنچه محصلان برسم سر شماره گرفته بودند دینار [illegible] نموده
برسم تحصیلات در قلم آوردند محصلان ثانیا نشستند و رعایای بیچاره را گرفته بستند و هرچه [illegible] طلبیدند
و چون سرانجام آن وجه مقدور مردم نبود و دولت خود و مالها بیکبار و نائره جور و تعدی در شهرها افتاده
علامت فزع اکبر ظاهر شد و صورت امنیت مانند عنقا روی در پرده اختفا کشید و صفت رفاهیت
چون عمل کیمیا و رواج کار فضلا ناپدید گردید و بسیاری از فقرا ترک عیال و اطفال گفته منهزم گشتند
و خلقی کثیر در زیر شکنجه کشته شده از سر نقد جان درگذشتند و عورات مستورات [illegible] گشاده
و مویها بباد داده بسر دیوان شتافتند و بپای تخت مجلس رفته بزبان زاری دادخواهی میکردند و شیخ ابو سعید
بی تابید از فریاد و فغان آن بیچارگان متاثر نگردید اما بمدد زبان الهام بر طبق کلام معجز نظام امن یجیب
المضطر و یکشف السوء پادشاه خطابخش دستگیری درماندگان کرده داد مظلومان داده گرد از وجود
مشؤوم شیخ ابو سعید برآورد شرح واقعه آنکه امیر شیخ حاجی بر دفع شر شیخ ابو سعید میان بسته
در بیست و یکم جمادی الآخر میرزا شاه محمود را از باغ زاغان [illegible] شهر برد و فرمود تا منادی کردند که هرکه از
وجه سرشماره هیچ باز دهد یکدینار بکسی ندهد و هرچه داده باشند باز ستانند و نوکران شیخ ابو سعید را هرجا که
یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم و ستم پای در وادی فرار نهادند و سایر امرا با امیر شیخ
حاجی متفق گشته آنشب پاس داشتند روز دیگر شیخ ابو سعید که بیرون شهر بود بموافقت برادر
خود حسین علی عنان عزیمت بطرف آب مرغاب انعطاف داد و امیر شیخ حاجی با خلقی بسیار
از امرا و لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون آمده [illegible] در صحرائی که در میان کوه
مختار [illegible] باد و اسطاست شیخ ابو سعید [illegible] شیخ
ابو سعید از ضرب شمشیر [illegible] سوخت [illegible] امیر شیر حاجی [illegible]
[illegible] غنیمت شمرده

حکومت میمنه و میرزا ابراهیم در دار السلطنه هراة نشسته سر بر یکری فرود نمی آورد و مولانا احمد یساول قلعهٔ
اختیار الدین را مضبوط ساخته تمامی سلاطین را معدوم میشمرد و سلطان سنجر در مرو اقامت داشت
و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خیال مینگاشت بر که مغول قلعهٔ تیره تو را مضبوط ساخته بود
و امیر عبد الله محافظت قلعهٔ سرخس مینمود و ملک قاسم ولد میرزا اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل
مملکت سیستان را با فراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعهٔ شادمان امیر شیخ حسن تیمور لوازم سرداری بجای می آورد
و قلعهٔ کالیون در تصرف میر اویس بن خداداد شاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قپچاق باز آمده
روزی چند در نواحی اندخود اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع السعدین
برین وجه مبین میگردد که در آن اوان که از دستبرد سپاه میرزا بابر ولایت بلخ را گذاشته رایت هزیمت بصوب
بدخشان برافراشت روزی چند در آن کوهستان سرگردان بود و آخر الامر بدشت قپچاق رفت و تا زمان
استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان روزگار گذرانید و آنگاه عازم خراسان شده از راه
خوارزم بولایت نسا و ابیورد در آمد و قاصدی جهت بشارت وصول مقدم همایون پیش میرزا ابراهیم
فرستاد و شاهزاده اظهار نشاط و انبساط فرموده سخنان محبت آمیز پیغام داد و تحف شایسته
و تبرکات بایسته ارسال نمود و بحکم الملک عقیم ضمنا از آمدن پدر بغایت مکدر شد و میرزا علاء الدوله
از ابیورد متوجه دار السلطنه هراة گشته چون بمقصد نزدیک رسید میرزا ابراهیم برسم استقبال استعجال نمود
در کنار آب سنجاب میرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده مضمون این مقال بر زبان
آورد که بیت الحمد که بعد از سفری شد مرا بار دگر دیده بدیدار تو باز و میرزا ابراهیم نیز فرح و سرور موفور
اظهار کرده بدریافت بدیدار خجسته صفات لوازم شکر واهب العطیات بتقدیم رسانید بیت
منم که دیده بدیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز و بعد رد و بدل در باب
مصالح ملک سخنان در میان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم سلطان با لشکرها در تخت ملک
توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهراة رفته روزی چند از تعب دوران برآساید آنجناب بجانب هراة
در حرکت آمده روز جمعه هفتم جمادی الآخر سنه اثنی و خمسین بقریهٔ ساق سلمان نزول اجلال فرموده
سادات و قضات و اهالی و موالی استقبال موکب همایون نموده شرائط نیاز و ثنا بجای آوردند و از سوقیه
و عوام الناس در آن روز انقدر از شهر بیرون رفتند که در هیچ عید و نوروز مثل آن جمعیتی مشاهده ننموده بودند

و توقف یافت بالشکری که محاسب وهم و خیال از استیفاء اعداد و رجال آن قاصر آید و کمیت تیز رفتار
قلم از طی مساحت بیان آن بعجز و قصور اعتراف نماید متوجه میدان قتال گشته روزی چند
در کنار آب مرغاب خیمهٔ بارگاه جهان پناهش از اوج مهر و ماه در گذشت خبر حشمت آن پادشاه عالی گهر
و کثرت عدد آن سپاه جوش و شور میرزا جهانشاه را در وغدغه انداخت و آغاز تامل نموده ساعتی فکر جنگ میکرد
و لحظهٔ خیال صلح مینمود و در آن اثنا در روز عید الضحی مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار
از نزد سلطان سعید برسالت رسیدند و سخنان صلح آمیز بعرض رسانیدند و میرزا جهانشاه [illegible]
سلاطین ذوی الاقتدار با ایلچیان ملاقات نموده جناب وزارت مآب سید عاشور را جهت تمهید بساط
مصالح مصحوب ایشان ارسال داشت سید عاشور بعد از وصول در باب صلح و صفا سخنان
دلپذیر بعرض رسانیده سلطان سعید نیز [illegible] اکبر و افضل [illegible] میل
ضمیر آفتاب تاثیر بر لطف و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور مقضی المرام مراجعت نموده باتفاق
بعضی از اقربا ایشان که از میرزا ابراهیم رد کرده انشده بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند [illegible]
و عواطف خسروانه از امثال و اقران امتیاز یافتند و میرزا جهانشاه داعیه داشت که زمستان در خراسان
قشلاق نماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه لنگر میر غیاث بولایت [illegible] درآمد میرزا جهانشاه
در بحر حیرت افتاده آتش غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته میرزا
پیر بداق را که ارشد اولادش بود [illegible] منقلای از پیش روان فرمود و خود نیز از عقب شتافته در قریهٔ
یحیی آباد نزول نمود و میر پیر بداق با قراولان لشکر سلطان سعید حرب کرده طائفه از سرکشان سپاه
ترکمان اسیر پنجهٔ تقدیر شدند و شاهزاده پای در وادی گریز نهاده پریشان حال بپایهٔ سریر پدر [illegible]
کیفیت حال بعرض رسانیدند مقارن آن حال ایلچی از جانب آذربایجان آمد و خبر آورد که حسن علی ولد
میرزا جهانشاه که مدتی محبوس بود از حبس نجات یافته و دست تصرف بخزائن دراز کرده لشکر جمع مینمود
بنابران میرزا جهانشاه بکلی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهت فیصل آن مهم نزد
سلطان سعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهانشاه قواعد صلح
وقتی تاکید می یابد که مملکت آذربایجان که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق را
بتصرف دیوان اعلی بازگذارد و بعد از گفت و شنید بسیار [illegible] رسولان چند بار مصالحه برین وجه

سلک جمعیت ایشان از هم بگسیخت   خاصیت ظلم اینچنین است مدام ؛ و در اثناء
الحال خبر متواتر شد که از وجام تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع انجامید و شاهزاده باتفاق
امراء و نوئینان همت عالی بر تسخیر دار السلطنهٔ هراة بسته بنابران امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد
فیروزشاه و امیر پهلوان حسین دیوانه و امراء ترخانی طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بران قرار دادند
که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه تمهید باید کرد تا انوار فراغت و رفاهیت
بر ساحت مملکت خراسان تابد بنا بر استصواب مهد علیا گوهرشاد آغا ترکان شاه را که در سلک نوکران
عتبهٔ العفیفه انتظام داشت جهة تمشیت آن مهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند لما قبل از مراجعت
ترکان شاه زمرهٔ از مردم فتنه جوی خاطر نشان شیر حاجی کردند که شدت مودت مهد علیا بمیرزا علاء الدوله
و فرزند او میرزا ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر جهانیان روشن است و دو نور اخلاص
و دولتخواهی امراء ترخانی نسبت بان ستر عظمی امری مقرر و معین لاجرم تدبیری باید اندیشید
که سررشتهٔ اختیار از قبضهٔ اقتدار ایشان بیرون نرود بنابران امیر شیر حاجی از روی بازی زمانه متوهم شده
باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امراء ترخانی را پیش نهاد همت ساخت و روزی ببهانهٔ جاقی امیران را
بکوشک باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه بنور فراست دانست که حال
چیست ببهانهٔ استنجا بیرون انداخته متوجه قلعه گشت زیرا که برادرش سلطان حسین حاکم آن ولایت بود
و همان ساعت نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ در ترخانیان بستند و امیر اویس
کاردی در دست داشت و کوششی تیز میکرد بالاخره بانواع الحیل خود را بشیر حاجی رسانیده زخمی
بر شکمش زد و شیر حاجی بر وی زد [illegible] اویس را با برادرش سعادت ترخان و خسرو
ترخان همان ساعت بکشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را که پناه بوی برده بود بقتل رسانید
در همان روز بطرف باغ [illegible] امیر [illegible] آمد و در اثنای راه امیر محمد فیروزشاه زخم خورده
قبل از سلام و کلام آن دو سپهسالار تیغ انتقام از نیام کشیده او را هم بکشتند و پهلوان حسین غالب گشته
امیر محمد فیروزشاه که بمکارم اخلاق اشتهار داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث الدین
ترخان و مولانا احمد بیان از آن فتنه جان بکنار کشیدند لب آن عقاب خود را بمیرزا ابراهیم
رسانیدند آنچه دیده بودند معروض گردانیدند و امیر شیر حاجی چون مرتکب چنین امری خطیر گردید

و سلطان سعید حال بر تیمور دیده و رفاهیت خلایق مطمح نظر عدالت اثر گردانیده بیشتر لشکر را
بجانب ماوراءالنهر فرستاد و دست لطف و امتنان ابواب انعام و احسان بر روی روزگار
فقرا و ضعفا برگشاد و چون میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم و میرزا سنجر بر قلت سپاه سلطان دادگر
اطلاع یافتند رسل و رسایل بیکدیگر ارسال داشته طرح موافقت و یکانگی انداختند و بعزم مخالفت
و محاربت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایت ابهت برافراختند سلطان سعید چون این خبر
شنید با آنکه در آن زمان زیاده از دو هزار کس در ملازمت او نبودند مضمون کلمه کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة را منظور داشته جهت دفع شر معاندان نهضت فرمود و در اثناء راه بمحض موهبت
حضرت اله امیر سید مزید ارغون و امیر سلطان احمد ترکش با سپاهی جهانی پرخاشش از جانب
سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند و در اواسط جمادی الاولی در میان مرو و سرخس طلیعه سپاه
میرزا علاءالدوله و پسر و میرزا سنجر طالع شده از جانبین بتعبیه صفوف پرداختند و مدبران ملکت
و دولت در میدان جنگ و معرکه مقاتلت صنوف جلادت و بهادری ظاهر ساختند و در آن روز برانغار
و جوانغار سلطان سعادت شعار از دست برد مبارزان میمنه و میسره مخالفان مغلوب گشته
روی بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی از گریختگان تا ماوراءالنهر عنان بگردانیده باز نگشتند و خبر انهزام
سلطان در آن دیار شایع گردانیدند و سلطان سعید با اکثر برانغار و جوانغار بر دلاوران عزم
ستیز فرموده حسام خون آشام از نیام انتقام برکشید و شبدیز گردون شتاب را مهمیز جولانی
تیز ساخته آثار روز رستخیز بظهور رسانید تیغ از شراب خوناب سیراب گشته آغاز گردن زدن
کرد و نیزه نظم چو بالا بلندان بی رحم دل ۞ رسم تطاول بجای آورد نظم بخون ریزی
روان شد تیر دلدوز ۞ دلی میخست و جانی می‌ستد مرد ۞ سپاه از زخم شمشیر گشته ۞ بخون آشامی
از خود سیر گشته ۞ و هنوز ساعتی نگذشته بود که خورشید فتح و ظفر از مطلع لوای کشورگشای سلطان
سعید مقارن شد و میرزا علاءالدوله باتفاق پسر عنان بوادی فرار گردانید و میرزا سنجر گرفتار گشته
از دست شحنه قهر شربت شهادت چشید و سلطان سعید بر الطاف نامتناهی الهی مراسم
محامد پادشاهی بتقدیم رسانیده فتحنامها باطراف ممالک خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان
فرستاد و امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را بتکامیشی میرزا علاءالدوله بطرف مزینان سبزوار که نجیه بودند

واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران بازدارد و بی آنکه خرابی کند
روی بصوب تبریز آورد و بر این جمله عهد و پیمان درمیان آمده میرزا جهانشاه از قریهٔ یکی اباد عنان عزیمت باذربایجان
انعطاف داد و در اوایل صفر سنه ثلث وستین وثمانمائه از جانب جنوب هراة بپایان قریهٔ مرغاب
وزیارتگاه روان شده، و در جمعه ششم ماه مذکور سید اصیل الدین ارغونی و پهلوان حسین دیوانه از روی سلطان
سعید بدار السلطنهٔ هراة رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا و عجزه را در پناه امن و امان جای داده
اعلام عدل و انصاف مرتفع گردانیدند [illegible]

[illegible]

چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرد دیدهٔ دولت سلطان سعید را
روشن ساخت [illegible] رایت [illegible] عزیمت بصوب ولایت عراق [illegible] بجانب
[illegible] حرکت [illegible] از [illegible] هراة [illegible] ظفر ورود در حرکت
آمده روز پنجشنبه [illegible] صفر [illegible] کوه مختار [illegible] نزول [illegible] سادات و قضات و علما و اکابر را که
[illegible] استقبال [illegible] بجهت [illegible] الطاف [illegible] نوازش [illegible] و روز دیگر [illegible] شهر
از فروغ طلعت سلطان سعادت [illegible] افزای فضای ریاض جنت گشت و قدم بر مسند عدالت
و رعیت پروری نهاده صیت حشمت و مکنت آن مهر سپهر خلافت از ایوان کیوان درگذشت و از
غایت حرص در تحصیل مثوبات اخروی و کمال اهتمام بتوفیق شریعت نبوی [illegible] روز بمسجد جامع تشریف
برده بعد از ادای نماز و عرض نیاز مجلس وعظ خواجه محمد کوسوی را بیمن مقدم شریف مشرف کرد
و خطبه از یمن القاب آن خسرو عالیجناب بتازگی بلند آوازه شد و سکه از شرف نام آن فرخنده
کامیاب بزیب و زینت آمد [illegible] تا [illegible] نام او را سکه بر دل نقش کرد مهر از مهرش
دهان سکه بر زر میکند منبری کو خطبهٔ القاب او زینت گرفت مشتری کو هر نثار فرق
منبر میکند و چون در آن سال بواسطهٔ عبور لشکر قیامت اثر ترکمان و بعضی دیگر از حوادث دوران
نقصان فراوان بغلات و حبوبات ولایات خراسان راه یافته بود و در زمستان سنه مذکوره
در بلدهٔ هراة و توابع و مضافات قحطی در غایت صعوبت روی داده بود چنانچه خلق بسیار از فقدان
نان جان دادند و بسیاری از صغار و کبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاودان نهادند

روی بعالم جاودانی نهاد و بعضی از ملازمان وفادار نعش مغفرت شعار را بهراة آورده در شوال مذکور
در بیت المغفرة گوهرشاد آغا بخاک سپردند و امرا سلطان سعید بموجب فرمان لوازم ختمات
کلام و اطعام طعام بجای آوردند درین سال سلطان سعید را از رقیه بنت میرزا علاء الدوله پسری در وجود آمد
و به میرزا شاهرخ موسوم شد و هم درین سال بموجب فرموده سلطان ستوده خصال امیر علی فارسی
متوجه قلعه عماد گشت و بعد از وصول بنواحی انحصار استوار محمد دیوانه که از قبل امیر بابا حسن متعهد ضبط آن بود
بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی حسب الحکم برج و باروی قلعه را بمتین قهر ویران ساخت و در اواخر
همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان
افتاده بود در محاربه که میان امیر خلیل هندو که حاکم کابل امیر بابا روی نمود شربت شهادت چشید و بعد از آن
موکب شیخزاده پیر قوام که در سلک اعاظم صدور منتظم بود شهید گردید و گذشتن مملکت جرجان
بسلطان امیر خلیل ... عصبیات فروغ تفصیل این حکایات از مطلع صفحات
آینده مانند خورشید تابنده مطالع خواهد گشت که در اوائل سنه اربع وستین و ثمانمائه فوجی از سپاه
پادشاه مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن آوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود
تا حدود سبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج بجای آوردند
و سلطان سعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاول متوجه جرجان شد و ابوالغازی
سلطان حسین میرزا مصلحت در مقابله و مقاتله ندیده استراباد را بازگذاشت و عنان عزیمت بصوب
اداق برافراخت و سلطان سعید روزی چند در خطه جرجان بعیش و کامرانی گذرانیده ایالت آن ولایت را
بادارشد خلیل سلطان محمود میرزا عنایت کرد و روی توجه بهراة آورده و در غیبت موکب همایون
امیر خلیل هندو که سر ... بملازمت شعار بود و از اوائل جهانبانی میرزا بابر تا این غایت در ولایت
سیستان حکومت مینمود بنابر خوفی که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه
نیمروز علم عزیمت بصوب هراة برافراخت و در دوازدهم رمضان بظاهر شهر رسیده ...
امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید در شهر حاکم بود و امیر بی نظیر داروغه باتفاق سادات
و ثقات و اکابر برج و باره هراة را مضبوط گردانیده در باب دفع و منع سیستانیان کمال جلادت بظهور
بظهور رسانیدند و امیر خلیل هر روز از صباح تا رواح بمجادله و پیکار اشتغال مینمود و از درون و بیرون تیر و سنگ

مامور گردانیده خود بنفس نفیس روی به ییلاق بادغیس نهاد و در آن مقام امراء ایلغار از عقب گریختگان مراجعت
نموده بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از فرینان بطرف بسطام عزیمت فرموده اند انگاه
موکب همایون در ضمان عنایت قادر کن فیکون بمستقر دولت و اقبال تشریف برد و عیدگاه
دار السلطنه هراة را طرح انداخته در اتمام آن بناء راحت فزا شرط اهتمام بجای آورد
[illegible] اتفاق افتاد و از ریاض حکایات
ثابت شمائم این خبر بشام جان مستمعان اخبار سالفه میرسد که بهر گونه تدبیر بر حصار تیره تو
که بمزید متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلا یافت و مدت دو سال
بواسطه حدوث انواع فترات پرتو اندیشه هیچ یک از ملوک و حکام بر تسخیر آن قلعه نتافت
تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر از ممر وارثان ملک خراسان فارغ ساخت کمند همت
بر تسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخت و امیر سعید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین
محمد حسب الحکم بنواحی تیره تو رفته و مداخل و مخارج آن حصن حصین را بنظر احتیاط در آورده فوجی از امرا
و سپاه را بساختن مقابل گرب و محاصره آن جمع منکوب باز داشتند و چون دانستند که بی دستیاری
عنایت مفتح الابواب آن مراد تیسر پذیر نیست و بر استعمال تیغ و تیر فائده بر آن ترتیب
نمیشود علم مراجعت برافراشتند و آن جماعت که بمحاصره مامور بودند دیده امید بر مرصد انتظار نهادند
که قوت دولت روز افزون شعبده انگیزد که دست زمانه کینه گذار خاک ادبار بر فرق
هر که غدار بیزد و همدران ایام بمقتضای کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه
اندیشناک شده اختلافی در میان ایشان پیدا شد و هر که نسبت بتابعان بدگمان گشته طائفه را
بقتل رسانیدند و بقیة السیف متوهم شدند و صبحی با تیغهای آخته بر سر آن کهنه بیدولت
تاختند و در ساعت سرش از تن جدا کرده بهراة فرستادند و این فتح در اوائل ماه مبارک رمضان
سنه ثلث و ستین و ثمانمائه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا ابراهیم اتفاق افتاد تبیین
این مقال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم چون از معرکه سلطان سعید گریخته بجد و دامغان رسیدند
پدر و پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از آن ولایت سپاهی بهم رسانیده عنان عزیمت بمشهد مقدسه
منعطف گردانید اما در آن اثنا مریض گشته هرچند اطبا در مداوا سعی نمودند فائده نداد و آن شاهزاده جلادت نهاد

و در شب جمعه بیست و یکم ماه صفر نعش او را بهراة آوردند و در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند
وصیه آن پادشاه مرحوم رقیّه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود لوازم عزا و اطعام مساکین
و فقرا قیام نمود و مقارن آن حال از جانب ماوراء النّهر خبر رسید که میرزا محمّد جوکی بمعاونت امیر نور سعید که از جمله
تربیت یافتگان سلطان سعید بود رایت مخالفت افراخته و آتش غارت و تاراج در اطراف
آن ولایات انداخته بنا بران سلطان سعادت نشان در پنجم جمادی الاوّل بجانب ماوراء النّهر
روان شد و میرزا محمّد جوکی بمجرّد شنیدن توجه لوای کشورگشای سلوک طریق فرار اختیار کرده بحصار
شاهرخیه تحصّن نمود و سلطان سعید از جیحون گذشته بدار السلطنه سمرقند شتافت و چند روز
بعیش و خرمی گذرانیده عنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت و بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار
ملازمان موکب نصرت شعار بافروختن آتش پیکار اشتغال نمودند و مدّتی از وقت دمیدن فلق تا هنگام
برآمدن شفق بتیر انداختن و کاهدو شمن ساختن مشغول بودند و چون نزدیک بان رسید که صورت
فتح و ظفر بر طبق مراد جلوه گر شود از اطراف خراسان ایلچی آمده بعرض رسانید که پادشاه مظفر لوا
سلطان حسین میرزا خطه جرجان را فتح نموده و بعزم تسخیر خراسان توجه نموده سلطان سعید
از استماع این خبر بغایت متاثر گشت و امیر سید اصیل ارغون و امیر [illegible] مراد را جهة ضبط [illegible]
مملکت روان فرموده امرا بسرعت برق و باد از آب آمویه گذشته بجانب نیشابور و سبزوار شتافتند
و در آن ولایات از تحقیق عزیمت سلطان حسین میرزا خبر یافته عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هراة
تافتند و مردم بلوکات را بشهر در آورده و اسباب قلعه داری بالکل وجهی مرتب ساختند و سلطان حسین میرزا
متعاقب در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت و چون سلطان ابو سعید
خبر محاصره هراة شنید با میرزا محمّد جوکی صلحی گونه در هم بسته و از جیحون گذشته تا اندخود و میمنه و فاریاب عنان
گران باز نکشید و سلطان حسین میرزا خبر توجه آنجناب شنوده از ظاهر هراة برخاست و تا منزل استرکی
باستقبال آن پادشاه ستوده خصال رفته از آن مقام براه سرخس عزیمت استراباد نمود و سلطان سعید
از عقب بجرجان شتافته سلطان حسین میرزا تا خر استخانه پیش آمد و از آن منزل رشتی که مانند
دل اهل عصیان تاریک بود و باران فراوان میبارید عنان یکران بصوب اوراق گردانید و سلطان سعید
گلستان استراباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط

مانند اقطار امطار ادعیهٔ مردم پرهیزکار هابط و صاعد بود و چون امیر خلیل یکموی در سر نداشت در آن اوقات

مولانا حسنشاه قطعهٔ گفته بر کاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیر بسته بمعسکر او انداخت و مطالعهٔ ابیات امیر خلیل

و حاضران از بغایت منفعل ساخت یاران پیام ما برسانید با خلیل کوشید اگر ترا سر باختن بود

در روز روزه در سر ما خود نبود عیدی بیا که وقت بقین باختن القصه صباح روز جمعه

از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی جلادت به تسخیر شهر آورده مردم او کمال سعی و کوشش

بتقدیم رسانیده از خندق بگذشتند و بر خنه کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیک بان رسید که بر شهر

استیلا یابند و هر و یان بعد از ادای نماز جمعه بهیات اجتماعی از دروازهای شهر بیرون ریختند و متوجه

سیستانیان شده خون بسیاری از مخالفان بر خاک هلاک ریختند و آوازه در انداختند که سلطان سعید

رسید بنابران اقدام ثبات و قرار لشکر سیستان متزلزل شده امیر خلیل از مقام گرفتن

هراة درگذشت و عنان بصوب فرار گردانیده عازم ملک نیمروز گشت و سلطان سعید در وقت

مراجعت از استراباد خبر جرات امیر خلیل را شنود و بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نمود اما پیش از گریز

سیستانیان در اواخر ماه مبارک رمضان بمستقر عز و جلال رسید و در باره جمعی که در دفع اعدا شرایط

مردانگی بجای آورده بودند اصناف الطاف بتقدیم رسانید انگاه فوجی از سپاه نصرة و شکاه باستیصال

نهال اقبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود که تا او را اسیر و ذلیل نگردانند باز نگردند امیر خلیل از توجه

لشکر ظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت و آثار عجز و انکسار از صفحات احوالش لایح شده روی نیاز بدرگاه

عالمپناه آورده و میرزا احمد اسفراری را میرکی پدر او که متوجه دفع شر او بود بجار جوی و احمد کریز او بنابر سبق

محبتی که با میر خلیل داشت در طریق رفق و مدارا سلوک نمود و بعد از آن او را بدرگاه جهان پناه برده

سلطان سعید رقم عفو بر جرائم جرائمش کشید و امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان خاقان فلک نشان

سوده در سلک سائر امرا منتظم گردید آنگاه بموجب فرمان ایالت سیستان بر شاه یحیی که از جملهٔ ملک

زادگان آن دیار بود تعلق گرفت و آنجناب بملک موروثی خود شتافته امور دولت و اقبالش سمت

انتظام پذیرفت دیگر از وقایع جلادت و نیز فعل حسین امیر خلیل زیده استراباد

در اوایل سنه خمس و ستین و ثمانمائه میرزا علاء الدوله که بعد از فرار از مهلکه سلطان سعید در اطراف

کوه و بیابان بی سر و سامان میگشت بکنار دریای قلزم و رفقهٔ ملک سپهر آن مستمداری گذشت

ازان منصب معزول گشت گویند که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر چو شانیدن خواجه معز الدین
و عزل خواجه مظفر شنیده و از سیاست سلطانی ترسیده از هوش رفت و مولانا حسنشاه شاعر
درین باب این بیت گفته بیت چون مظفر را گرفتند و معز الدین بسوخت ؛ خواجه
شمس الدین محمد در میان غش میکند گفتار در بیان نهضت سلطان سعید نوبت دیگر
بولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران چون میرزا سلطان ابوسعید
از یورش مازندران بازگشته روزی چند در بلده فاخره هراة بگذرانید متعاقب متواتر ایلچیان
از جانب ماوراء النهر آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی بدستور پیشتر در میدان مخالفت عنان میپیچد
بنابران رای جهانگشای استیصال نهال اقبال شاهزاده را مطمح نظر گردانیده در بیست و هفتم
جمادی الاول از دار السلطنه هراة بصوب ماوراء النهر نهضت فرمود و چون قبة الاسلام بلخ از فر و
موکب عالی آرایش یافت روزی چند توقف افتاد و رایت ظفر سلب در نهم رجب از جیحون
عبور کرده سایه علی وصول بر سمرقند انداخت و از انجا بشاهرخیه رفته برج و باره آن قلعه در نظر
انور مستحکم نمود بنابران جمعی از امرا و لشکر را بساختن مقابل کوب نامزد ساخته بسمرقند معاودت
فرمود و در آن اوقات که آن پادشاه خجسته صفات در ماوراء النهر تشریف داشت در بلدان خراسان
خصوصا دار السلطنه هراة و بلوکات علت طاعون شایع گشت بنوعی و با طوایف انام را در اضطرار
انداخته خلقی کثیر مطمور [illegible] در اوایل سنه سبع و ستین و ثمانمائه سلطان سعید
نوبت دیگر از سمرقند متوجه حصار شاهرخیه گردید و عساکر نصرت شعار آغاز محاصره و محاربه کرده قریب
یکسال فتح میسر نشد و چون از ان کار اهالی حصار باضطرار انجامید و ذخیره ایشان باتمام رسید میرزا محمد جوکی
قاصدان نزد خواجه ناصر الدین عبید الله فرستاده که متوجه میان مصالحه شده جرائم او را از سلطان سعادت
انتما درخواست نماید و خواجه ملتمس شاهزاده را مبذول داشته باردوی سلطان سعید تشریف برد و جهت
متوطنان آن قلعه امان طلبید سلطان ابوسعید شجاعت انجاب بالتماس قبول [illegible] و خواجه بشاهرخیه
رفت و در روز نهم محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعید رسانید
و آنحضرت درباره شاهزاده اظهار لطف و مرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و از انجا متوجه مستقر
سریر دولت و اقبال شده در بیست و دویم ربیع الثانی در عین کامرانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود

اوقات مصروف داشت و در اثنا امیر خلیل هندوکه بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود
عدمش را یکسان انگاشت بیان این سخن آنست که اگرچه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده
والتجا بدرگاه عالمپناه آورده ملازمت مینمود اما پیوسته در خیال استقلال میگذرانید و استیصال نهال اقبال
سلطان سعادت مآل با خود مخمر میگردانید چند نوبت اینصورت از حرکات و سکناتش بالمعی ذهنی
ظهور نمود و سلطان سعید بملاحظهٔ آنکه شاید از بادیهٔ نفاق بجادهٔ مستقیم وفاق آید و در تربیتش افزود
و اینمعنی موجب ضلالت امیر خلیل گشته در آنشب که اکثر شجعان موکب همایون از عقب
سلطان حسین میرزا شتافتند قصد کرد که مکنون ضمیر خود را بظهور رساند بنابران نزد سلطان سعید
رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شما بنفس نفیس از عقب باغی نهضت فرمائید آنحضرت بنور فراست
بر اندیشهٔ آن غدار اطلاع یافت و فرمود که خلیل بیک دستور نمی باشد که سلاطین در شب مخالفان را
تعاقب نمایند القصه بنابرین اسباب سلطان کامیاب در استراباد امرای عظام را
بقتل امیر خلیل مامور گردانید و ایشان او را ببهانهٔ کنکاش بکنکاشخانهٔ همایون برده همانجا بقتل آوردند و پسر او را
نیز همانروز از عقب پدر روان کردند آنگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت ولایت جرجان بامیرزا
سلطان محمود تفویض نمود و رایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرمود و در بیست
و دویم ربیع الآخر سنهٔ ست و ستین باغ سفید را بیمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر کبود
گردانید و بعد ازان ایام سلطان آفتاب احتشام بپرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح
پیوست که خواجه معز الدین وزیر در غیبت موکب همایون ببهانهٔ زر لشکر نام برده اضرار بسیار
بصغار و کبار دیار خراسان رسانیده دائرهٔ غضب پادشاهانه اشتعال یافته مثال لازم الامتثال
صادر شد که جناب وزارت مآب را دست و پا بسته در دیگ جوشان اندازند تا شعلهٔ حیاتش
انطفا یابد و فرمان بران در پای حصار اختیار الدین بموجب فرمان عمل نمودند و پادشاه عدالت نهاد
برشحات سحاب عنایت ریاض امید رعایا و مزارع آمال را نضارت داده حکم فرمود که من بعد
هیچ آفریده زر لشکر و خرج بردار از متوطنان هراة و بلوکات نطلبند و نستانند و درین باب نشانی
بر سنگ نقش کرده آنسنگ را در مسجد جامع هراة منصوب ساختند و بعد ازان اوان خواجه قطب
الدین طاوس سمنانی و خواجه اسمعیل گرگ وزیر شده خواجه مظفر بختار بواسطهٔ تصرف بسیار

دولت و اقبال کلی نو شکفت و عقد مراد پادشاه ستوده خصال از دری گران بها صفت زیب
و زینت پذیرفت و در اوائل شوال سلطان سعید را پسری خورشید منظر تولد نموده به میرزا بایسنغر
موسوم گشت و نشاط و انبساط آنحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت درجه کمال یافته
حکم همایون به بستن چهار طاق نفاذ یافت تا به تقریب درباره سائر شاهزادگان سنت
ختان تقدیم رسانند و رعایا و مزارعان بر حسب فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان به انواع
چهار طاق کرده آن روضه بهشت آئین را بقعهای منیع و ایوانهای رفیع که مزین بود به دیبای
روم و زربفت چین آراسته بودند و هر طائفه مناسب حرفه خود تعبیهٔ غریب ترتیب کرده نقد هنر
خویش بر طبق عرض نهاده و زر و در آن شال مهندسان جهان در دار الملک خراسان حاضر بودند هم
بقوت ذهن و قدرت طبع امور عجیبه ظاهر ساختند از آنجمله خواجه علی از ده کرا اصفهانی در یک شیشه
سی دیگر صنعت مخترع صنعت پیشه را که در کارخانه آفرینش موجود اند در حیز ظهور آورد چنانچه سی و دو دکان
دکان گشاده هر پیشه وری بمهمی که مخصوص او بود مشغولی میکرد و بعضی از آن صور که در صنعت بحرکت
احتیاج داشتند مثل خیاط و نداف و نجار و حداد و بهمان جنبش ایشان از امر توام قلم تصویر کرده بود
که در آئینه خیال صورتی از آن زیباتر ننموده سلطان سعید چون تعبیهٔ غریبه را مشاهده نمود متعجب
گشته در بارهٔ آن نادره دوران انواع بخشش و احسان بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته
شده شراب فرح بخش ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی را آب داده و نواهای روح افزای
مطربان نغمه سرا پرده از دل خاص و عام برکشاده و ساقیان سیمین ساق مجلس انس را
از تاب عارض چون آفتاب رشک گلزار ارم گردانیده و باغرهای مالامال پیران چنگ
پشت را سرمست ساخته لباس ایام جوانی پوشانیده و خوانسالاران عتبهٔ علیه اطعمهٔ گوناگون
از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون از عد و حصر چند نوبت ترتیب نموده از اوائل شوال تا روز جمعه
پنجم ذی الحجه ایام عیش و سور امتداد یافته پادشاه و گدا و پیر و برنا در عیش و نشاط بودند و در آن روز
طوی بزرگ بوقوع انجامید شاهزادگان عظام با آئین اسلام مختون گشتند آنگاه پادشاه
جهانپناه توجه اهتمام بر سر انجام عظائم امور سلطنت انداخته خدام عالیمقام بساط لهو و طرب برداشتند
و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنه هراة

انگاه میرزا محمد جوکی را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد و شاهزاده در انحصار روزگار میگذرانید تا وقتی که رو بملک
عقبی آورد و چون مدت یورش مذکور زیاده بر یکسال بود در آن اوان که سلطان سعید سریع بسعادت
معاودت فرمود بنفس همایون متوجه معاملات دیوانیان گشت و صواحب اعظم خواجه
قطب الدین طاوس و خواجه اسمعیل و خواجه عبد الله دفتری که عمل کرده بود عرض نمودند سلطان
سعید مهمات ایشانرا نپسندید و رقم عزل بر ورق خواجه طاوس کشید و خواجه اسمعیل مقید گشته
و چون نوبت پرسش بخواجه نعمت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد سنجی تقریر امیر معروض
گردانیده و آنجناب عرضه داشت که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسانم و برسم خدمتانه چیزی
گرفته ام اما از اموال خاصهٔ سلطانی تصرفی ندارم سلطان سعید فرمود که هرچه از هرکس گرفته بتو بخشیدم
و ترا از منصب وزارت معزول گردانیدم زیرا که شما گاهی بغضب من گرفتار میگردید و بسبب نیکو خدمتی
که از تو صادر یافته نمیخواهم که ضرری بتو رسانم خواجه چون این سخن بشنید دوات نهاد و انگشتری از انگشت
بیرون کرده پیش برد و دیگر پشت بتخت نهاده باز گشت و بجای خود بایستاد و ظاهرا هیچ وزیری بسهولت
او معزول نشده است و در سنه تسع و [illegible] رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا کرد که در
بلدهٔ فاخرهٔ هرات قشلاق نماید متوجهان بر حسب فرموده جار زدند و لشکریان را رخصت رسانیده رایات
نصرت نشان هرات جانب مقصد نهضت کرد و شاهزاده امجد سلطان احمد در دار السلطنه
هرات حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورده سلطان سعید چند روز در [illegible] توقف نمود
در اوایل جمادی الاول بفرمان ایزد تعالی بهمت قشلاق رسیده منزل مستوفی درغایت اقبال و کامرانی
در انحطاط اوقات گذرانیده و در موسم بهار و زمان استوا لیل و نهار که خورشید فایض الانوار جانب
بیت الشرف خویش نهضت فرموده روز جمعه [illegible] شعبان که آفتاب در هفدهم درجهٔ حمل بود دماغ
سفید رسید و بتجدید ابواب عدل و رعیت پروری برگشوده در سنه سبعین و ثمانمائه روزی چند
مزاج همایون از مسیر اعتدال بجانب اعتلال شتافت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق
عظمت شانه صحت یافت مال سر در غنی را در تمام ممالک خراسان بر رعایا و مزارعان بخشید
و بدین واسطه دوحه اقبال را ما بین طوائف انسانی کشجرة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
نضارت یافته سر باوج ثریا کشید و هم درین سال از فیض سحاب عنایت حضرت متعال در چمن

وادر انفصایح سود مند فرمود و بسلوک طریق رشد و رشاد مامور گردانیده از وخامت عاقبت
مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیر بداق السخنان از استماع رضا جای نداده مطلقا از طریق عناد بجاده صلاح
وسداد ننهاد آخرالامر حرم محترم میرزا جهانشاه که والده میرزا پیر بداق بود بشیراز رفته پسر عاصی را نصیحت
کرده تا فارس را گذاشته روی بحکومت بغداد آورد و میرزا جهانشاه از ان ممر فراغبال حاصل نموده ایالت
ولایت شیراز را بپسر دیگر خود امیرزاده محمدی عنایت نمود و میرزا پیر بداق در دارالسلام طرح اساس
جهانبانی انداخته بعد از زمانی عراق عرب را معمور ساخت اما خیال وصال عروس ملک شیراز
اصلا از دماغش بیرون نمیرفت و از غایت غصه پیوسته متعرض حواشی مملکت جهانشاهی میگردید
و انواع ظلم و تعدی بتقدیم میرسانید و هر چند میرزا جهانشاه تغافل پادشاهانه شعار خود میساخت
بوسیله رسل و رسائل بنصیحت فرزند ناخردمند میپرداخت بجائی نمیرسید و آن شاهزاده خویشتن را بر
خویش را از مقام خلاف و شقاق نمیگذرانید لاجرم میرزا جهانشاه باستیصال نهال اقبال پسر قرار
داده در روز شهور سنه سبعین و ثمانمائه با لشکر بسیار عنان عزیمت بدارالسلام بغداد برتافت و میرزا
پیر بداق برج و باره شهر را مستحکم ساخته در مقام تحصن و انواع ثبات قدم نمود و میرزا جهانشاه آغاز
محاصره کرده بنابر متانت دارالسلام و شجاعت اتباع شاهزاده بهرام انتقام مدت یکسال صورت
فتح چهره نگشود و دران اوقات لشکریان عراق و آذربایجان بمشقت فراوان از صبح تا شام
حرب میکردند و میرزا پیر بداق و بغدادیان نیز در امکان در ممانعت و مدافعت کوشیده غایت
جلادت بجای می آوردند عاقبت صورت عافیت اهل بغدادیان روی بمانعت و قحط و غلای عظیم
روی نمود و بلای جوع شیوع یافت چنانچه گوشت ... بی تره میخوردند و پوست پوسیده را جوشانیده
اوقات میگذرانیدند و طایفه که از روی تکلف دست بگیاهی نبات دراز میکردند جهت تغذی و رکشتن ...
و کرباس شرائط اهتمام بجای می آوردند لاجرم کار بغدادیان بجائی رسید که بیکبار فریاد و فغان باوج آسمان
رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از سطوت
خویش ایمن ساخته اهالی دارالسلام دروازها باز گشادند و گرسنگان و محصوران بفرح و سرور موفور
روی باردوی میرزا جهانشاه آوردند اما میرزا پیر بداق پای در دامن تمکن در حصار پیچیده در مناق خود نشسته
گمان نمیبرد که پدر در باره او قصدی اندیشد تا هنگام ... میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمدی میرزا با جمعی از امرا بکشتن

اوقات همایون فال بگذرانید و نوبت دیگر پرتو التفات بر تارک احوال خواجه قطب الدین
طاوس انداخته امر اشراف دیوان اعلی بوی مفوض گردانید و در سنه اثنی و سبعین خسرو سعادت
قرین بقشلاق مرو شتافته بساط نشاط و کامرانی و شادروان عظمت و شهریاری و جهانبانی
مبسوط و مرتفع ساخت و هنوز در یورت قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه متواتر پیوسته علم
عزیمت بصوب اذربایجان برافراخت [illegible] و دولتکده که بذکر آن خواهد آمد گفتار در بیان شمه از احوال
[illegible] و ذکر گذشتن [illegible] تمهید [illegible] ممالک
[illegible] از مطلع آثار سلاطین ولایت اذربایجان و عراق نیر این اخبار
عرصه آفاق را منور دارد که چون آفتاب اقبال میرزا سلطان محمد بن بایسنغر از اوج کمال
بحضیض وبال انتقال کرد و تند باد اجل دوحه زندگانی آن ثمره گلشن کامرانی را در منزل چناران
از پای درآورد و ماهچه لوای کشورگشای آن پادشاه نافذ فرمان میرزا مظفر الدین جهانشاه
ببرج شرف رسید و تمامی ممالک اذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و
گرجستان آن پادشاه نافذ فرمان مسخر گردید و جمیع سرداران اطراف و گردنکشان
اکناف اطاعت حکم و نشان او نمودند و شرائط فرمانبرداری و لوازم خدمتکاری بجا آوردند
بالتفات و عنایتش مفتخر و مباهی بودند مگر امیر حسن بیگ بن امیر علی بن قرا عثمان که بعضی از
قلاع دیار بکر را مضبوط ساخته نسبت بمیرزا جهانشاه طریق اطاعت مسلوک نمیداشت و همواره
بعلم علو همت نقش استقلال و صورت استبداد بر لوح ضمیر و صحیفه خیال مینگاشت و این معنی
بر خاطر میرزا جهانشاه گران آمده پیوسته در فکر تدارک آن مهم میبود و بواسطه کمال حصانت و متانت
قلاع امیر حسن بیگ پیکران مراد بر وجه مدعا چهره نمیگشود و در خلال این احوال از پس پرده تقدیر بصورت
دیگر جلوه گر گشت و دست تقدیر ایزدی بساط فراغت و امنیت از ممالک جهانشاهی در نوشت
تفصیل این اجمال را طوطی کلک شیرین مقال برین منوال رقم مینماید که پیر بوداق که اکبر و ارشد اولاد میرزا
جهانشاه بود بنیابت پدر در ولایت فارس در غایت استقلال حکومت مینمود در وقتی که مهم سلطان
سعید و جهانشاه در خراسان بصلح انجامید از راه طبس و یزد بشیراز باز گشت و بخیالات باطل و تصورات
بی حاصل از مقام اخلاص و متابعت پدر در گذشت و میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسائل بنزد پسر فرستاد

که این اثواب از کجا بدست تو افتاد گفت شخصی را که متصف باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم
واین جامهای اوست امیر حسن بیک فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد تا سر قتیل را از بدن جدا ساخته
بنظر آورد و بوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بود لاجرم امیر حسن بیک بلوازم شکر و ثنای الهی
پرداخت و محمدی میرزا نیز کشته و میرزا یوسف را بمیل آتشین نابینا ساخت بیت چو دولت ازان
خاندان درگذشت یکی کشته شد دیگری کور گشت گفتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا
جهانشاه بسمع سلطان ابوسعید گورکان و توجه آن پادشاه [illegible] بجانب
عراق و آذربایجان چون آفتاب اقبال امیر حسن بیک از مطلع فتح و ظفر طالع گشت
ونجم میرزا جهانشاه برنهجی که مسطور شد از هم گذشت امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید
بدرگاه امیرزاده حسین علی که از اولاد جهانشاهی بود آوردند و ابواب خزاین خود را بر آن گشاده صد و
هشتاد هزار سوار را مواجب دادند [illegible] که هیچ مورخی
مانند این قصه نگذاشته و میرزا حسین علی [illegible] مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال را
بدرگاه سلطان سعید پیغام فرستاده و التماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان
نهضت فرمایند تا او کمر خدمتگاری بر میان جان بسته مفاتیح ممالک و مفاتیح قلاع و بلاد بخدام آستان
خلافت آشیان تسلیم نماید از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط بر وجنات احوال سلطان ستوده
خصال تافت و حکم همایون باجتماع لشکرهای ممالک محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه
پیوسته کلیات مهمات دین و دولت را بمشورت خواجه ناصرالدین عبیدالله فیصل میداد از
جهة طلب [illegible] امیرک جلال الدین عبدالرحیم صدر را بسمرقند فرستاد و خواجه طلب حضرت
خلافت پناهی را امتثال نموده [illegible] و سلطان ابوسعید در باب یورش عراق و آذربایجان باکمال
شرایط مشوره تقدیم رسانید و بعد از گفت و شنید بسیار خاطر بامضای آن یورش قرار یافت
خواجه عبیدالله بدار السلطنه [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] در کمال
[illegible] در اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه [illegible] بجانب آذربایجان و عراق
نهضت فرمود و [illegible] که میرسید بزیارت مزارات اولیاء و مشایخ [illegible]
ادای [illegible] زیارت تقدیم میرسانید و فقرا و مستحقان را بصلات و صدقات محظوظ میگردانید

پر براق مامور گردانید و ایشان بیکباره باروهای بسته بر سر شاهزاده رسیده دست بر انزال تیغ گشادند
و محمدی بالقصد شمشیر بر دیوار زده دیگران مهم او را فیصل دادند و الحرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامده
طباع خلایق از متابعتش متنفر شد و چون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر از مهم پسر جمع ساخت بهمگی همت
متوجه دفع امیر حسن بیک گشته رایت عزیمت بصوب دیار بکر برافراخت و امیر حسن بیک از توجه دشمن
آگاه شده چون استطاعت مقاومت و مقابله نداشت بقلعه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه
بصحرای موش واز روم شتافته نزدیک بمنزل امیر حسن بیک خیمه اقامت نصب فرمود
و امیر حسن بیک از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب زبان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد
و میرزا جهانشاه همین معنی را بر ضعف الجانب حمل کرده تابستان تیرماه در همان موضع اوقات گذرانید
و بعد از هجوم جنود زمستان و وقوع شدت سرما لشکریان از توقف در صحرا و بیابان ابا نموده رخصت انصراف
طلبیدند و حشر و ترکمانان را اطلاق نموده از شرف اجازت استسعادی داشته با خواص و مقربان روزی چند
در آن مکان بعیش و عشرت مشغول بود امیر حسن بیک از غفلت دشمن و پریشانی سپاه صف شکن
آگاه شده با دو هزار سوار از محل جزیره بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمده صباحی ناگاه بحوالی اردو رسیده
طایفه از مردم شهریار ترکمان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول یاغی اطلاع یافته مانند ماهی در شبکه آغاز اضطراب
کردند و میرزا محمدی و میرزا یوسف بجنگ پیش آمده تاب یکحمله نیاوردند و بمعسکر بازگشته پدر را از آن واقعه
واقف ساختند و میرزا جهانشاه جبه پوشیده کمربند بسته بود که این خبر شنود و بی آنکه زانو بند دیگر
مستحکم سازد سوار شده عنان بصوب فرار گردانید و امیر حسن بیک همان لحظه باردو در آمده محمدی و یوسف را
اسیر ساخت و بنیاد حیات جمعی از سرداران آذربایجان را بر انداخت و در وقتی که میرزا جهانشاه
گریخت مجهولی از لشکریان امیر حسن بیک اسکندر نام بوی باز خورد و بطمع اسب و جامه او را کشته باردو
باز گشت و هیچکس بر این قضیه مطلع نشد و امیر حسن بیک بتفحص حال خصم پرداخته در آن اثنا سر قورمشی را
که با میرزا جهانشاه مشابهتی داشت نزد آنحضرت بردند که سر پادشاه است امیر حسن بیک آن سر را
نزد محمدی و یوسف فرستاده پرسید که این سر کیست جواب دادند که این سر قورمشی است که شبیه
به پدر ما بود و امیر حسن بیک باز آغاز جستجوی کرده شخصی عرض کرد که فلان لشکری جامهای پادشاهانه
در بر دارد یقین که از میرزا جهانشاه خبری داشته باشد و امیر حسن بیک اسکندر را بحضور طلبیده پرسید

بسیار و نقود و جواهر بیشمار بآستان آسمان مقدار آمده اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند و از زبان
شاهزاده معروض داشتند که مملکت آذربایجان و عراق و فارس و توابع با کنوز فراوان در تحت و
تصرف بنده است و بنده با آنچه در تحت تصرف دارد ملک یمین آن پادشاه ظفرقرین مصرع
ما زان توایم و هرچه داریم ز تست امید آنکه نظر عنایت از حال این شکسته احوال دریغ نفرمایند و همت عالی نهمت
بر دفع مخالفان که بشمشیر غدر پدر مرا شهید کردند ملتفت گردانند و سلطان سعید ایلچی او را مشمول شفقت
و احسان گردانیده رخصت فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت
باشد بتقدیم خواهد رسید و هم در آن ایام موکب همایون از کالپوش بحرکت آمده بعد از قطع
مفاوز و مسالک مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت و از آنجا امیر فرید با طایفه از امرا برسم منقلای از
پیش روان شدند و عنان ریز به تبریز در آمدند و مقارن الحال قصر حیات امیرزاده حسینعلی ویران گردید
والحکم لله العلی المجید [illegible] میرزا [illegible] سعید [illegible]
[illegible] در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام سلطان سعید بود امیرزاده حسینعلی
بن میرزا جهانشاه در منزل [illegible] اقامت داشت و بخیال مقابله و مقاتله با امیر حسن بیگ بر لوح خاطر
میکاشت چون خبر قرب وصول دشمن [illegible] امیر شاه علی و امیر ابراهیم شاه و جمعی دیگر از امراء
درگاه برسم قراولی ارسال نمود و از آنجا که عتبت سوابق حقوق جهانشاهی را از یاد برده تصور نموده بملازمت
امیر حسن بیگ [illegible] فتنه و [illegible] بیوفائی با هم [illegible] رسیدن لشکر سلطان سعید به تبریز [illegible] روی امیرزاده حسین
علی رسید مردم بنوعی بهم برآمدند که ضبط ایشان تیسر نپذیرفت بعضی از لشکریان باردوی حسن بیگ
پیوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم فتح و تسخیر آذربایجان
بیشتر از پیشتر در ضمیر آنحضرت متمکن گشت و از ری بسلطانیه شتافت و مقارن وصول موکب همایون
بآن بلده عرضه داشت امیر فرید و سایر امرا که بتبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه امیر حسن بیگ
گردن از ربقه اطاعت پیچیده و بنام این بندگان نشان نوشته که امرای جغتای باید که از تبریز بیرون
روند که من [illegible] آنست که رایات نصرت آیات
علی اسرع الحال پرتو التفات بر این دیار اندازد تا صورت بهبود در آئینه مقصود چهره گشاید اما امیر حسن بیگ
چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانیده از هشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت

و در وقتی که جمشید خورشید پرتو التفات بر درجهٔ شرف انداخت و نقشبند نامیه فضای صحرا و دشت
را از شکفتن گلها و ریاحین غیرت افزای نگارچین ساخت ماهچهٔ طوق ظفر نگار در الکای رادکان
نزول اجلال فرمود و چند روز در آن مرغزار دلفروز گذرانید و از آنجا بصوب کالپوش نهضت نمود
در خلال این احوال پیوسته از اطراف ممالک عراق و فارس صنادید عالم و مشاهیر آفاق روی
امید بدرگاه خسرو با استحقاق آوردند و در هر منزل فوجی از حکام و افاضل بشرف ملازمت میرسیدند
و نیاز و نثار عرض میکردند و در کالپوش پادشاه با فرهنگ و هوش زمرهٔ از امرا و معتمدان را
بضبط ولایات نامزد فرمود بلکه همه را فرامین مطلعه ارزانی داشته روان فرمود از آنجمله صاحب
السیف والقلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت و امیر نظام الدین احمد بن امیر علیکه
برلاس فارسی بدان راه شیر اندیش گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس حکومت کرمان
طرح انداخت و امیر سید محمد برادر امیر سید عماد ایالت قزوین و سلطانیه را پیش نهاد همت ساخت
همدان و درگزین بامیر حسین علی قوچین تعلق گرفت و یزد بامیر قربان شیخ صفت اختصاص پذیرفت
و هر کس از نامبردگان بهر ولایت که عنان عزیمت انعطاف داد عنایت فائق بلاد و عباد نقد المقصود
در آستین مراد وش نهاد و تا اکثر ممالک عراق در قبضهٔ اقتدار اولیاء آستان سلطان کامکار
قرار یافت و انوار آفتاب معدلت و آثار سایهٔ مرحمت آنحضرت بر اقطار و امصار تافت و از آن وقت
که امیر حسن بیک خاطر عاطر از ممر میرزا جهانشاه فارغ گردانید تا زمانی که موکب سلطانی در کالپوش
قبهٔ خیمه خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان امیر حسن بیک بدرگاه عالمپناه رسیده
عرض اخلاص و شرح اختصاص کردند و بوسیلهٔ امرا بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر قرایوسف
هرگز نسبت بدودمان عالیشان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان عن صمیم القلب از مقام
هواداری ثابت قدم نخواهند بود و بخلاف این بنده که الا بعون و بطریق موافقت مسلوک
میدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیهٔ خاطر نمیگذارد و سلطان دریادل چون ایلچیان را بطوی [illegible] بعنایت
و عنایت بی منتهی مشرف نمود و جهت امیر حسن بیک کلاه زردوزی و کلاه نوروزی و مکتوب مشتمل بر مرحمت ارسال نمود
و فرمود که بار دیگر امیر حسن بیک با سپاه خود از آن طرف حرکت نماید تا عساکر منصوره از این جانب متوجه اند
تا یکبار مواد عناد اهل فساد اندفاع یابد و همچنین ایلچیان امیرزاده حسین علی با تحف و تبرکات

اقبال دار ملال مانند کمال آفتاب سریع الزوال است و آفتاب جاه و جلال مثال سایهٔ غمام مشرف بر انتقال چون مشیت پادشاه متعال بتغییر دولت سلطانی تعلق گیرد ثبات آن بر بسیاری سپاه جرار تمشیت نپذیرد و هرگاه ارادهٔ مالک الملک ذوالجلال بتفرق جنود گیتی ستان متعلق گردد جمعیت او باصابت تدبیر عقلا کیاست آثار بوقوع نه پیوندد شعر اذا اراد الله تغییر دولته فان قضاء الحق لابد واقع فکیف بقاء الملک من دون حکمة ولا ینفع التدبیر والحکم قاطع نظیر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بنای دولت و زندگانی سلطان سعید متعلق بود با وجود وفور ابطال رجال و کثرة اسباب محاربه و قتال او را در آذربایجان صورت نصرت روی ننمود و نسیم فتح و ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر شقهٔ لوای جهانگشای ابوالنصر حسن بیک وزیده دست عنایت سبحانی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی برگشود شرح حال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که منزل میانه مضرب خیام سلطان زمانه بود و معسکر از کثرة لشکر نشان دشت محشر ظاهر مینمود ناگاه جنود سرما و برد در عرصهٔ عالم دست بتاراج و یغما برآورده و خسرو سیارگان سنجاب سحاب بر دوش افکنده از بیم هوای سرد سر از خرگاه لاجوردی بیرون نمیکرد بنابران سلطان سعید امرا و نوئینان را طلبیده درباب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و رای همگنان بران قرار یافت که امیر حسن بیک را از قراباغ اخراج نماید و در آن زمستان بجای آن پادشاه عالیمکان قشلاق فرماید و رایات عالیات چون عزیمت نهضت فرموده چون هفت فرسخی قراباغ محل نزول خسرو آفاق گشت و بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر صلاح در آن دیدند که بطرف محمودآباد و رودبار شروانشاه که دم از هواداری میزد بایدرودی اعلی ملحق شود بدین عزیمت کوچ کرده بصحرا ای رسیدند که علف آن زهر دار بود و هر چهارپا که خورد از چنگ گرگ اجل جان نبرد و بعد از آنکه جلکا محمودآباد معسکر خسرو عالی نژاد گشت قحط و غلا بمرتبهٔ انجامید که یکمن غله بده دینار کپکی رسید و امیر حسن بیک شوارع را مضبوط ساخته نمیگذاشت که کسی از طرف خراسان و عراق و فارس باردوی همایون رود و اما چند روز از جانب شیروان اطعمه فراوان باردوی همایون میبردند و در آن اوقات اسپان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بودند و ترا کمه الاغان قشر را آسوده داشتند و پیوسته نواحی اردوی را می تاختند و هر کرا می یافتند بعالم آخرت میفرستادند و چون روزی چند حال بر این منوال بگذشت شروانشاه بواسطهٔ تهدید و وعید امیر حسن بیک

و سلطان سعید پهلوان یوسف شیرازی را با دو علی تبریزی برسالت داشته از سلطانیه بمیانه شتافت
و در آن موضع امیرزاده حسین علی و برادرش امیرزاده یوسف با مجموع جمعی کثیر از امرای تراکمه با قرب پنجاه
هزار نفر از لشکر باردوی همایون رسیدند و سلطان سعید اولاد میرزا جهانشاه را بشرف تقبیل
انامل فیاض سرافراز ساخته نوازش نمود و بمواعید دلپذیر مستظهر و امیدوار گردانید درین اثنا امیر
حسن بیک برادرزادهٔ خود یوسف بیک را برسم رسالت بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید
مجلسی در غایت عظمت و مهابت برآراسته امرای عظام تا آیین تمام یوسف بیک را پیش بردند نمودند
که بیست و هفت جا زانو زده تا بشرف دستبوس استسعاد یافت و یوسف بیک بوسیله امرا المذبال [illegible]
عمّ خود معروض داشت که قرب صد سالست که آبا و اجداد این بنده بخاندان صاحبقران امیر تیمور گورکان
طریق دولتخواهی مسلوک داشته‌اند والحال این مخلص نیز همان طریقه را رعایت نموده ولایات فارس و
عراق را از مخالفان انتزاع کرده و بگماشتگان آن آستان گذاشتم امید آنکه مرا درین سال
چندان مهلت دهند که زمستان بپایان رسد و برف از راه برخواسته مراجعت بدیار بکر میسر گردد
و امیر حسن بیک مصحوب یوسف بیک عریضه مبنی بر همین سخنان ارسال داشته بود و در آن
عریضه این بیت را مندرج گردانیده بیت گر رشته هواست که معشوق نگسلد پیوند نگاه دار سر رشته
تا نگه دارد دوست القصه سلطان سعید چون پیغام امیر حسن بیک شنید جواب داد که موکب همایون
عازم آن دیار است بعد از وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و [illegible] خود میرزا محمود [illegible]
لاق را مصحوب یوسف بیک نزد امیر حسن بیک فرستاد و چون میرزا محمود باردوی امیر حسن بیک
نزدیک رسید آنحضرت نیز بارگاه پادشاهانه بیاراست و تختی زرین نصب کرده میرزا یادگار محمد بن میرزا
سلطان محمد بن بایسنغر را برآنجا نشانده خود بعظمت هر چه تمامتر بر جانب یسار قرار گرفت امرا و سرداران
سپاه را فرمود تا مکمل و مسلح شده هر یک بجای خویش ایستادند آنگاه میرزا محمود را بار داد و در غایت
حشمت این مجلس را آراسته چند نوبت نقاره زدند و باشارت امیر حسن بیک تخت میرزا یادگار محمد را دریافت
بعد از آن بعز دستبوس امیر حسن بیک فائز شده سخنی که داشت عرض کرده جواب شنید و بعد از
دو سه روز عنان مراجعت منعطف گردانید گفته‌اند [illegible] از حضور تفرقه و پریشانی در سپاه
[illegible] آن جمع و فراوانی سپاه [illegible] قرار بر آن

که خراسانیان بغایت بدحال و پریشان روزگاراند اصلا بصلح و صفا راضی نباید شد که ایشان عنقریب
باقبح وجهی فرار مینمایند بنابران امیرحسن بیگ مهد علیا و سید ابراهیم را نومید بازگردانید و امیر غیاث
الدین محمد را مشمول مرحمت ساخته نشان ایالت ساری را بوی ارزانی فرمود ذکر واقعهٔ [illegible]
سلطان [illegible] ابوسعید چون سید صدرالدین ابراهیم قمی و مهد علیا بپایهٔ سریر اعلی معاودت
فرمودند و هنوز سخن تمام نکرده بودند که طلیعهٔ سپاه ظفرپناه امیرحسن بیگ پیدا شدند و بعضی از امرای
خراسان مورچلهای خود را گذاشته باقدام بیوفائی دشمنان را استقبال کردند بنابران سلطان سعید
در نیمروز سه شنبه نوزدهم رجب همان [illegible] محنت و تعب روی بصوب فرار آورد و پیر امیرحسن بیگ
بتکامیشی شتافته و آنجناب را گرفته بیرون بار دوی [illegible] رسانیدند [illegible]
و بعد از دو روز امیرحسن بیگ بتخت نشسته آن پادشاه عالیجاه را طلبید و چون نزدیک [illegible] سعید
شرائط تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و در مجلسی که [illegible] نشستند سخنان [illegible] امیر
بر زبان راند سلطان سعید جوابهای [illegible] بود [illegible] امیرحسن بیگ
[illegible] است که [illegible] الیشان [illegible] باطراف خراسان
باز کرد و [illegible] بعد از قیل و قال [illegible] قاضی [illegible] و استصواب بعضی از امرای ترکمان
خاطر بران [illegible] رجب هو کلان سلطان سعید را
بدین میرزا یادگار محمد [illegible] استقبال بجای آورده آن [illegible] عالیجاه یکدیگر را
در آغوش کشیده میرزا یادگار محمد [illegible] میرزا سلطان ابوسعید را [illegible] انیده هم آنجا
شربت شهادت [illegible] زرکشی [illegible]
[illegible] نیست [illegible]
[illegible] شاهان [illegible] نیست [illegible] و آسیب او
ذکر [illegible] بعد از فرار سلطان نسبت [illegible] خراسانیان بوقوع انجامید
در آن زمان که میرزا سلطان ابوسعید [illegible] بصوب [illegible] روز
رستخیز [illegible] صورت یوم [illegible]
[illegible] صغیر و کبیر و امیر و وزیر [illegible] ایران کوان

یاغی گشت و اینمعنی موجب آن شد که موکب همایون از محمودآباد بجانب اردبیل در حرکت آمد و در اثناء راه
بمحلی پر وحل رسیدند و چهارپای بسیار در لای وحل فرو رفته شاه و سپاه بلطایف الحیل از آنجا بگذشتند
و بموضع تا بیان منزل کردند و روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه امیر سید مراد
برسم قراولی بجانب اردوی حسن بیک روان شد و در اثناء راه چهارصد سوار آراسته دوچار خوردند
و معتمد ایشان که حسن بیک ترکمان بود پیش رانده امیر سید مراد را گفت که میرزا سلطان ابوسعید
دشمنان صدساله را دوست و دوستان صدساله را دشمن ساخت اکنون بی آنکه جنگ یا صلح
کنند بکجا میرود میباید که فردا امرای بزرگ از آنجانب بیایند که امیر حسن بیک نیز جهت تمشیت مهم مصالحه
خواص و مقربان خود را خواهد فرستاد و سید مراد بازگشته روز دیگر امیر سید فرید با جمعی کثیر از امرا فرسنج
مقدار بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده چون امیر فرید مردم خود را از آن تولکه
زیاده دید بغرور موفور بر ایشان تاخت و اساس جمعیت آن طایفه را پریشان ساخت هرچند
امیر سید ارغون گفت که این جماعت کومک دارند توقف باید نمود امیر فرید سخن او را قبول نفرمود
و چند فرسنج در قفای گریختگان تاخت در آن اثنا امیر حسن بیک با دو هزار سوار آراسته از کمینگاه
بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کردند و سلطان جنید برلاس و پهلوان حسین دیوانه و حسین علی ارلات
و شیخ محمد معتمد اردو و پیر محمد قورچی را با قریب پانصد نفر از متعینان بقتل آوردند و امیر سید فرید گرفتار گشته
بقیة السیف روی باردوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی بن میرزا حسین علی
بطرف همدان گریخته آنجا کشته شد و پدرش در آن زمان در تبریز بود [illegible] چون این خبر محنت
اثر در اردوی نکبت قرین شیوع یافت سلطان سعید چاره جوی گشته امیر غیاث الدین محمد بن
امیر جلال الدین عبدالوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین را که
ایامی چند در سلک ولات مازندران انتظام داشت جهت تمهید بساط صلح و صفا نزد امیر حسن بیک
فرستاد و از عقب جناب سیادت مآب والده خود را مصحوب امیر سید ابراهیم بهمان مهم ارسال داشت
امیر حسن بیک نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و احترام بجای آورده با خود قرار داد
که آنچه در باب تشیید اساس موافقت و مصالحت گویند بعز اجابت اقتران دهد که ناگاه سید اردبیلی
که قبل از این حسن بیک او را برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود باز آمد و معروض داشت

شاهزاده چهار نفر بمرتبهٔ سلطنت و فرمانروائی رسیدند و اسامی ایشان اینست سلطان احمد میرزا
سلطان محمود میرزا الغ میرزا عمر شیخ میرزا و چون تفاصیل وقایع این چهار پسر ستوده سیر و سایر اولاد
سلطان سعید راقم حروف را معلوم نبود خامهٔ دو زبان بتحریر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید
و هر یک را که بسلطنت رسیده اند در ذکر تقدیم میدهد میرزا سلطان احمد اسن اولاد سلطان
سعید بود در زمان حیات آنحضرت بحکومت سمرقند قیام مینمود تولد او در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمایه
بود و بصفت نصفت و رأفت اتصاف داشت و در زمان حکومت رایت نیکنامی برمی افراشت و چون خبر
واقعهٔ سلطان سعید را شنید بعزم تسخیر هراة از آب آمویه عبور نمود اما در حدود اندخود کیفیت
استیلاء سلطان حسین میرزا را استماع نموده بمقتضای کلمهٔ العود احمد معاودت نمود و تا اخر ایام حیات
سلطنت سمرقند و بخارا تعلق بان پادشاه سعادت انتما داشت و در غره ذی قعده سنهٔ تسع و تسعین
و ثمانمائه باجل طبیعی درگذشته ملک موروث را به برادر خود بازگذاشت میرزا سلطان محمود ارشد اولاد
سلطان سعید بود و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف و انهدام قواعد
ظلم و اعتساف سرآمد اساطین سلاطین مینمود و تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع نهال اقبال اعدای دین و
دولت و سنان خون ریزش در میدان پیکار رافع لوای اولیاء ملک و ملت نیر رای عالم آرایش
خورشید صفت از مشرق صواب طالع و فروغ مهر صوابنمایش چون ماه چهارده در شب دیجور حوادث
لامع و طبع پاکش دراک حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق نکته دانی و کف بذولش کافل
مصالح افاضل و عمام انعامش شامل شرائف افاضل ملک شد از عدالتش معمور ظلم شد
از سیاستش مستور دست او بود ابر گوهربار جوهر تیغ او نکو آثار ذات او بود زیب تخت
و سریر نور رایش چو مهر کشورگیر و آن شاهزاده صافی ضمیر در روز گرفتاری پدر در ضمان حمایت داور
بجانب خراسان نهضت فرمود و قرین صحت و عافیت روز پنجشنبه دوم ماه رمضان سنهٔ ثلث
و سبعین بدار السلطنهٔ هراة رسید و بر آرائی سپاهی و رعیت اشتغال نمود و در روز جمعه
سی ام در مسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و سلطان سعید
و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بدان واسطه خبر واقعهٔ جانسوز میرزا سلطان سعید
بتحقیق پیوست و طوائف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زاری باوج فلک زنگاری رسانیدند

در گذشت بیت فرو ماندگان را در آن رستخیز نه روی رهایی نه راه گریز القصه ساعتی دلیران لشکر
امیر حسن بیگ هر یک سنانی جانستان در دست و خدنگی خون‌فشان در شست بلشکرگاه
تاختند و آغاز غارت و تاراج کرده بنیاد جمعیت ترک و تاجیک برانداختند اما هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده
و بارگاه پادشاه برجای بود که ابوالنصر مظفرالدین امیر حسن بیگ تشریف حضور ارزانی فرموده
و سواره بر در سراپرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امور ناشایست منع نمود و خواجه سرایان
و مستحفظان حرمها را بدستور معهود بمحافظت اهل حرم نصب کرد و خزاین و نفایس را مضبوط ساخته
بعد از آن روی بسرانجام سایر مهمات آورد و بنفس نفیس منع طایفه از سپاهیان که بنهب و ایذاء
مسلمانان افراط مینمودند مشغول گردید و سید عبدالحسن ایلغار مردم را تیر زده بقتل رسانید و حکم فرمود که تراکمه
آذربایجانی و بیابانی خراسانیان از معسکر بیرون روند و امرای سلطان ابوسعید پادشاه شهید در ظل رایت میرزا محمد
مجتمع آمده اکثر متعینان را در سایه عنایت بجای خویش باز داده ابواب مرحمت و ملاطفت
بر روی روزگار ایشان بگشاد و از امرای عظام و صدور عالیمقام امیر مزید ارغون و امیر محمود موسیکه
و امیر محمد بدر و امیرک عبدالرحیم صدر و میرک عبدالکریم و امیر عبدالوهاب و مولانا قطب‌الدین
طبیب چندگاه بسلاسل و اغلال مقید بودند عاقبت میرک عبدالرحیم بواسطه بعضی از سخنان فتنه‌انگیز
که گفته بود کشته شد سایر جماعت نجات یافتند و بعضی از ایشان ملازمت میرزا یادگار محمد اختیار کرده
طایفه روی بخراسان آوردند و بقیه سپاهیان برهنه و عریان و گیلان عازم اوطان خود گشتند
و از وزرای سلطان سعید خواجه جمال‌الدین عبداللطیف که در اردو بود بملازمت امیر حسن بیگ
رفته منصب استیفای دیوان یافت و خواجه شمس‌الدین محمد که در اصفهان بود بعد از استماع این
اخبار ببارگاه پادشاه ظفرپناه شتافته بمنصب وزارت سرافراز گشت و خواجه قطب‌الدین طاوس
که در بعضی از حدود عراق بضبط اموال مشغول بود باجازت [illegible] کرده بجانب خراسان توجه نمود
[illegible] مستور و مشمول بر سبیل ایجاز و اجمال در وقتی که منشی
دیوان قضا منشور زندگانی سلطان سعید را برقم نسخ تحریر نمود یازده ولد ارجمند نیک اختر بود
باین ترتیب سلطان محمود میرزا سلطان احمد میرزا سلطان ابراهیم میرزا الغ بیگ میرزا عمر شیخ میرزا
ابابکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و از این یازده

و ذکر سلطنت این شاهزادگان و سائر احوال ایشان در ضمن حکایات آینده سمت تحریر خواهد یافت
اگر توفیق کرد فروغ اهتمام بر تبیین وقایع ایام اقبال و ادبار ایشان خواهد تافت میرزا الغ بیک در زمان حیات
والد نامدار خویش سلطنت مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مفتخر و سرافراز بود و ایام دولتش امتداد
یافته مدتی مدید در کمال عدالت و رعیت پروری در آن ولایت بایالت مشغولی مینمود و چون سنین تاریخ هجری بنهصد
در گذشت آن خسرو نصفت آئین نیز متوجه ریاض جنت گشت و پسرش میرزا عبد الرزاق بجای پدر نشست
اما بسبب صغر سن و اختلاف رای ارکان دولت از عهده ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا مقیم
ولد امیر شجاع الدین ارغون از قندهار لشکر بکابل کشیده و شاهزاده را گریزانیده روزی چند آن بلده را جولانگاه
یکران خویش گردانید بالاخره ظهیر السلطنة والدین بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادر بن میرزا سلطان ابو سعید
بعنان تائید و اقبال بجانب کابل شتافت و الکه را بصلح از میرزا مقیم گرفت و بعد تو اوان معدلتش بر الکاء ممالک
سلطان محمود غزنوی تافت بیت ملک محمود غزنوی نبوی شد زعدلش چو بیت نبوی تا غایتی که تاریخ
هجری بغره جمادی الاخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن خسرو معدلت آئین در آن مملکت بر مسند دولت
و اقبال تمکین دارد و از غایت خیر اندیشی نسبت بدرگاه سلاطین پناه شاهی لوازم اخلاص و دولتخواهی بجای
می آورد و چنانچه شرح این وقایع بعد از این در سلک بیان منتظم خواهد گشت انشاء الله تعالی عمر شیخ بهادر
بوفور شجاعت و تهور اتصاف داشت و در زمان حیات و بعد از ممات پدر در اندجان رایت سلطنت
می افراشت و بیمن معدلت و حسن تدبیر آن خسرو مشتری ضمیر حدود آن ولایت بمرتبه محفوظ و منضبط بود که هیچ یک
از خواقین مغولستان را خیال تسخیر آن بر خاطر خطور نمینمود و میرزا عمر شیخ در شعبان سنه تسع و تسعین
و ثمانمائه از بام کبوترخانه در افتاده طائر روح شریفش از قفس قالب پرواز نموده بحظائر قدس ربانی نهاد از آنحضرت
سه پسر ماند میرزا ظهیر الدین بابر که سابقا ذکر استعلای لوای دولتش در کابلستان گذشت و میرزا معز الدین جهانگیر
و میرزا سلطان ناصر که پیوسته تابع برادر کلانتر بود و میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ چند روزی در ایام
حضرت سلطانی بدست ملازمان امیر حسن بیک گرفتار شده مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربایجان محبوس بود
عاقبت نجات یافته اما بد حال و پریشان اوقات میگذرانیدند و در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه میرزا
شاهرخ عازم دار السلطنه هراة گشته چون بولایت ساری رسید بجوار رحمت حضرت باری منتقل گردید
و نعش او را بهراة آورده با بنی سلاطین بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بردند و بطریقه سنت بخاک سپردند

[...] بگردید عالم ز آئین خویش که آمد عجب مشکلی صعب پیش و صباح شنبه چهارم کوتوال قلعه
اختیار الدین یاغی گشت و مردم جوق جوق شعار هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر کرده از حیز تدبیر
درگذشت بنابران در وقت استوا سلطان محمود میرزا باتفاق امیر یارعلی مغول و امیر قنبرعلی و جمعی دیگر
از سالکان طریق یکدلی از راه خویش روی توجه بصوب سمرقند نهاد و بعد از وصول بآن بلده فردوس
مانند میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد و چندگاهی میان برادران
طریق موافقت مسلوک بوده آخر الامر میرزا سلطان محمود ببهانه شکار از شهر بیرون رفت
و باتفاق جمعی از امرا و خواص راه حصار شادمان پیش گرفت و در آن ولایت بر تخت سلطنت متمکن
گشت و باندک زمانی ولایات ختلان و بدخشان و قندز و بقلان و ترمذ و چغانیان را با توابع و لواحق
در حیز تسخیر کشید و آن مملکت را از غایت عدالت و رعیت پروری معمور و آبادان گردانید و چندین
نوبت سپاه بجانب کتور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آن دیار لوازم غزا و جهاد بجای آورد
لاجرم ملقب بغازی گشت و طغرای فرامین خود را سلطان محمود غازی نوشت و میرزا سلطان
محمود را در ایام فرمانروائی با حضرت کشورگشائی سلطان حسین میرزا چند نوبت جنگ و صلح
اتفاق افتاد چنانچه در اثناء وقایع آنحضرت قلم تقریر ان ملازمت زبان خواهد گشاد و چون در ذی
قعده سنه تسع و تسعین و ثمانمائه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت و کوکب اقبال میرزا
سلطان محمود بدرجه کمال رسیده بآن مملکت شتافت و بعد از وصول بنواحی آن بلده اکابر و اعیان
شرایط استقبال بجای آورده مفاتیح شهر و قلعه و خزائن تسلیم خدام آستان سلطنت آشیان کردند
و میرزا سلطان محمود در دار الملک حضرت صاحبقرانی بر مسند کامرانی نشسته ابواب نصفت
و رافت برگشاد و متوطنان آن مکان فردوس نشان را بعدل و احسان و لطف و امتنان نوید داد
اما چون مدت دو ماه برین قضیه بگذشت در شهر محرم سنه تسعمائه آن پادشاه عالیجاه نیز عازم ریاض جنت
گشت و وزارت سلطان محمود میرزا در اکثر اوقات برای صواب‌نمای والد مسود اوراق خواجه همام الدین
محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین شیرازی مفوض بود و امر صدارت الحضرة عالیجناب
صدارت پناهی مولانا عصام الدین داود خوافی قیام مینمود و از میرزا سلطان محمود چهار پسر ماند باین ترتیب
میرزا سلطان محمود میرزا بایسنغر میرزا سلطان علی میرزا سلطان ویس که مشهور بود بخان میرزا

و ثمانمائه بقلعه تیره تو فرستاده دیگر خبری ازو نیامد ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علما که معاصر بودند
با سلطان سعادت انتما در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید بسیاری ازین طائفه عالیشان
در ولایت ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام دینداری و رایات پرهیزکاری می افراشتند
چون ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است لاجرم بیان شمه از حال زمره از مشاهیر اختصار خواهد شد و من
الله الاعانه والتوفیق مولانا شمس الدین محمد تبریزی در فنون علوم محسوس و معقول ماهر بود و مدتی مدید در ملازمت
سلطان سعید بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و با وجود اشتغال بآن شغل گاهی بمراسم درس و افاده
می پرداخت و طالبان علم را از نتایج طبع نقاد خویش محظوظ و بهره ور میساخت و در سنه سبع و ستین و ثمانمائه
که سلطان سعید همت بر تسخیر [illegible] گماشته علم عزیمت بجانب [illegible] برافراخت و مولانا [illegible] را
بجانب ولایت هراة [illegible] و مولانا [illegible] آن مهم را [illegible] بدار السلطنه هراة شتافت
و در شهر ربیع الآخر سنه مذکور بعد از [illegible] مولانا نورالدین عبدالرحمن
بود و نیز بعضی از علمای آن زمان در مطالعه علوم فایق مینمود [illegible]
و گاهی بنظم اشعار [illegible] مشغولی مینمود و [illegible] اتفاق افتاد و جناب افضل [illegible]
مرثیه در غایت بلاغت در سلک نظم انتظام داده مطلع آن اینست [illegible] من بودم از جهان
و گرامی برادری [illegible] اهل فضل گرانمایه گوهری [illegible] زانسان برادری که در اطلاع علم و فضل چون او نزاده در ایام
دیگری [illegible] حاوی علوم معقول و مشروع و جامع اصول و فروع بود و در نظم
اشعار از سایر بلغاء روزگار در میدان تفوق قصب السبق میربود و آنجناب در فن انشاء و علم سیاق نیز
مهارت داشت و گاهی بترتیب اکسیر و تنقیح اسباب کیمیا میگماشت و بشرف که از ارکان حج
اسلام و طواف بقعه متبرکه خیر الانام علیه السلام متبرک و مشرف گشته بود و در رجب سنه تسع
و ستین و ثمانمائه در بقعه [illegible] بعالم رحلت [illegible] برادر خورد ترش مولانا کمال الدین عبدالرزاق
در مطلع السعدین [illegible] از تاریخ وفاتش خبر داده [illegible] شیخ بهاء الدین
عمر [illegible] اتفاق افتاد [illegible] سلطان سعید [illegible] فضل امتیاز داشت
همواره اعلام افاده [illegible] جمعی کثیر از طلبه ملازمت درس آنجناب مینمودند [illegible] از طبع
نقاد خویش محظوظ [illegible] واقع گشت و دفنش در مزار چهل گزی بوقوع پیوست

و میرزا سلطان محمد بعد از مفارقت برادر همدران مملکت میبود تا وقتی که از عالم انتقال فرمود میرزا ابابکر
اسشج اولاد سلطان سعید بود در زمان حیات پدر در بدخشان بامر فرمانفرمایی قیام مینمود بعد از
شهادت آنحضرت نخست نسبت بمیرزا سلطان حسین طریق مخالفت مسلوک داشت و بالآخره لوای
مخالفت برافراشت چندگاه لوازم گریز و ستیز بتقدیم رسانید و در اواخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه
در حدود استراباد گرفتار گشته دست سیاست بساط حیاتش در نوردید تفصیل این حکایت اگر معلوم کرد
درضمن وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا مرقوم قلم کلک بلاغت انتما خواهد گشت میرزا سلطان مراد
در زمان ایالت پدر در ولایت گرمسیر و قندهار قدم بر مسند حکومت نهاد و امیر نظام الدین احمد برلاس
که صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت شاهزاده کمر بسته ابواب اخلاص و عبودیت بر گشاد و در آن
اوان که سلطان سعید بولایت آذربایجان در آمد حکم همایون شرف نفاذ یافت که میرزا سلطان مراد
متوجه کرمان گردد و شاهزاده بدانجانب نهضت فرموده در اثنای راه خبر واقعه پدر شنیده عنان بطرف گرمسیر باز
گردانید و در کنار آب هیرمند یوسف ترخان یاغی شده بعضی از احمال و اثقال سلطان مراد را بباد غارت
و تاراج برداد لاجرم شاهزاده بهراة رفته روزی چند بملازمت سلطان حسین میرزا قیام نمود بعد از آن
سلطان عالیشان او را بماوراء النهر نزد برادران فرستاد و میرزا سلطان مراد از اخوان بی شفقتی فهم کرده
بار دیگر روی بخراسان آورد و سلطان حسین میرزا او را در ماه صفر سنه ثمانین و ثمانمائه بقلعه تیره تو فرستاده دیگر
خبری ازو بمردم نرسید میرزا سلطان [illegible] در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرمود
در بلده هراة قائم مقام گشته چون آن بلده بحیز تسخیر سلطان حسین میرزا در آمده او را بسمرقند فرستاد
و شاهزاده در آن ولایت خروج کرده بر دست یکی از امراء سلطان احمد میرزا بقتل رسید سلطان ولد
بموجب فرمان پدر درمیان امراء ارلات اوقات میگذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید باندک زمانی
شربت ناخوشگوار هلاک چشید سلطان [illegible] درمیان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود
چون چندگاه از آن قضیه درگذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات او آثار مخالفت تفرس نموده
باخراجش حکم فرمود و شاهزاده در محلی که میرزا ابابکر در نواحی مرو از دستبرد سپاه عالیجاه سلطان حسین میرزا
شکست یافت میرزا اعسم بجانب نسا و ابیورد رفت و در آن ولایت یکی از امراء او را گرفته بهراة فرستاد
و سلطان حسین میرزا نخست شاهزاده را در قلعه اختیار الدین محبوس کرده در رجب سنه ثلث و ثمانین

اهل سلوک و سیر سلطان ابوسعید ابوالخیر انتظام داشت و بواسطهٔ آنکه چون پیوسته نقش سلطنت بقلم
خیال بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت و نزد خویشان و مریدان این معنی را ظاهر ساخته ولایات خراسان را بر ایشان
بخش میکرد و در آن اوقات که میان سلطان حسین میرزا و سلطان سعید مخالفت بوقوع انجامید این بیت
بنظم آورد بیت چشم داریم از آن شمع سعادت پرتوی که جهان را باید روشنی از پرتوش و این معنی بسمع سلطان
سعید رسیده بر موجب تا طریق نهانی خواجه را شهید کردند [illegible] بعلوم ظاهری و باطنی موصوف
بود و از سایر اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی مینمود همواره بوعظ و ارشاد
و بطرق عبادت مشغولی میکرد و سلطان سعید نسبت بآنجناب شرایط تعظیم و احترام بجای می آورد و انتقال
خواجه مؤید در شهور سنه اتفاق افتاد و از منظومات آن مطلع بخاطر بود که حامل تحریر این بیان زبان گشاد
بیت از مروی تو آئینهٔ جان ساخته اند ذرات آئینه صفا جز که آن ساخته اند؛ خواجه یوسف
بر [illegible] در سلک اولاد شیخ الاسلامی احمد جامی منتظم بود و در طریق فقر و تجرد و سلوک مشهور بود و از فن
موسیقی وقوف تمام داشت و گاهی نقش تالیف نظم اشعار بر لوح ضمیر مینگاشت و از مصنفاتش
ترسل مشتمل بر منشآت [illegible] در میان مردم مشهور است و از اشعارش این بیت در مجالس
النفایس مسطور است بیت رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب ؛ اگر کدام او دل رسد عجب
[illegible] ولد رشید خواجه عصام الدین بود و مانند پدر [illegible] منسوب بر شیخ الاسلامی
ماوراء النهر مشغولی مینمود و از کسب علوم بهره تمام داشت و در فیصل مهمات شرعیه نقش امانت و دیانت
بر سجل خاطر مینگاشت و چون آنجناب بعد از ادای [illegible] سالک طریق [illegible] میرزا عبدالله شیراز
مبالغه تمام میفرمود وقتی که سلطان سعید بر مملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت
بصوب خراسان تافت و میرزا ابوالقاسم بابر بتعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب
لطف و انعام بر روی روزگارش گشاده بعد از چند سال که آنجناب در بلدهٔ هراة معتکف بخدمت اوقات
گذرانید بنابر استدعای سلطان سعید مراجعت بوطن اصلی اتفاق افتاد و در اواخر ایام
حیات کرة دیگر بهراة آمده در یکشنبه یازدهم شوال سنه ست و سبعین و ثمانمائه در مدرسه
جقماق شامی وفات یافت سید برهان الدین [illegible] در مشهد شریف آنحضرت [illegible]
واسطه [illegible] نسبیه اجل بخاری که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتفاقی [illegible]

جامع فنون باطنی و حاوی علوم ظاهری بود و در اوائل حال چند سال در مدینهٔ طیبه
اوقات گذرانید و در ولایت مصر و شام اربعینات برآورد و چون از عربستان مراجعت نمود در ولایت
اسفراین که منشا و مولدش بود ساکن شد و بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفراین
بهراة خرامیده رحل اقامت انداخت و آن پادشاه صاحب تأیید آنجنابرا منظور نظر عاطفت و احسان
ساخت و وفاتش در عاشر رمضان سنهٔ احدی و سبعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و سلطان بجمعیت در مشایعهٔ
جنازه فرموده بر او نماز گذارد و پسرش شیخ قطب الدین محمد حسب الوصیه شیخ قطب الدین نعش والد مرحوم
خود را بجوین برده در خانقاهی که ساخته او بود مدفون گردانید [illegible] از اصناف علوم بهره‌ور بود
و سالها در ولایت بخارا [illegible] و سبعین در دار السلطنهٔ هراة
اتفاق افتاد و از اولاد عظامش شریف جهان مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر و جناب امارت مآب نظام الدین
عبد الوهاب بمراسم تعزیت داری قیام نمودند و سلطان صاحبقران مجلس عزای آنجنابرا بتشریف حضور و خلع
فاخره بپوشانید و نعش [illegible] بجانب [illegible] سپردند
سرآمد ظرفا و خوش طبعان ولایت خراسان بود و در فن شعر و معما و توجیه تمام داشت و در اواخر ایام حیات
سفر حجاز اختیار کرده بگزاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ رسول علیه السلام مشرف شد و چون از آن سفر
مراجعت نمود بقصبهٔ تربت که مولدش بود رسید و وفات یافت [illegible] فاضل منتظم بود
و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف نمود [illegible] در شعر مهارتی داشت که بقول مشهور صد هزار
بیت بصفحهٔ روزگار نگاشت و او را قصیده‌ایست که دوازده هزار بیت مصنوع از ابیات آن استخراج
میتوان نمود و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفائس بتوام قلم خجسته رقم
گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهده افتاده آنست که در مرثیهٔ خواجه [illegible] قصیده در سلک انتظام
کشیده که چند بیت از آن قصیده از آن قبیل بود که از هر مصرع آن تاریخ توجه خواجه مستفاد میشد و چند بیت
تمام از آن تاریخ [illegible] او و چند بیت دیگر از صنعت داشت [illegible]
در صافی ابیات آن قصیده خللی نبود و این مطلع از جملهٔ منظومات سید کمال است بیت ای روشنی
از نور رخت دیدهٔ جان را بر خاک نشانده قد تو سرو روان را [illegible] ساکن [illegible]
ولایت از عالم انتقال نمود [illegible] در سلک [illegible] افتخار

قضایای شرعیه را در کمال امانت و دیانت بفیصل میرسانید و هرگز خیال ملاحظه و مداهنه بر ضمیر منیرش نمیگذرانید
وفاتش روز دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار فائض الانوار
مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری مدفون شد سید صدر الدین ابراهیم
از جمله اعاظم سادات صاحب سعادات بود و همواره با سلطان ابو سعید مصاحبت مینمود گویند که
در روزی که سلطان سعید بقتل معز الدین میرزا سنجر فرمان داد سید ابراهیم در پایه سریر سلطنت
سر برهنه کرده خون آن پادشاهزاده را طلبید و سلطان سعید بانگ بر آنجناب زده آن التماس را
بسمع قبول نشنید و در روز دیگر در خلوتی سید را طلبیده زبان عذرخواهی برگشاد و گفت میرزا سنجر
لشکر جمع نموده باتفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه استیصال نهال اقبال ما بود و چون ایزد تعالی او را در قبضه
اقتدار ما گرفتار ساخت اطلاقش سبب فتنه و فساد مینمود و بنابران دیروز درخواست شما را بسمع رضا
نشنودم سید ابراهیم بنابر آزاری که در خاطر داشت جواب داد که سبب قتل میرزا سنجر بوضوح پیوست اما
نمیدانم که آن میرزا [illegible] یعنی گوهرشاد آغا چه گناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدی
سلطان سعید از شنیدن این سخن کنایه آمیز متغیر و متاثر گشته از مجلس برخاست انتقال سید
ابراهیم بجنات النعیم در اوائل ایام دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود [illegible] شمس الدین
[illegible] اعلم فضلای زمان و افضل علماء دوران بود و سلطان سعید نسبت بآنجناب التفات
و عنایت بسیار میفرمود و چون نسبتش بمؤلف کشف کشاف میر سید صاحب کشف [illegible]
و سالها در بلده هراة در مدرسه شریفه غیاثیه بدرس و افاده اشتغال داشت [illegible]
[illegible] طلبه علوم میگاشت بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت
سلطان حسین میرزا آنجناب چند گاهی بنوشتن تاریخ وقایع آنحضرت مشغولی کرد و بالاخره از خدام
آن درگاه [illegible] میرزا سلطان محمود [illegible]
[illegible] انتقال [illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة [illegible] قیام مینمود [illegible]
بیان [illegible] و مسائل دقیقه را بعبارات قریب الفهم بر صفحه ضمیر طلبه مینگاشت
در مجلس درس آنجناب [illegible] موجب [illegible] بیان کرده

و سلسله آبا و اجداد سید اجل بزید بن امام زین العابدین علیهما السلام منتهی میگردد و پدر عالی گهر سید خاوندشاه
کمال الدین محمود نام داشت و چون سید کمال الدین محمود بریاض رضوان انتقال نمود سید خاوندشاه در صغر سن
بود و بواسطه نوائب روزگار از وطن مالوف سفر کرده در قبة الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون
محسوس و معلوم آورد و باندک زمانی در سلک افاضل دانشمندان زمان انتظام یافته بسلوک راه آخرت
مشغول گشت و از بلخ سفر نموده خود را بصحبت مشایخ عظام رسانید و شیخ بهاء الدین عمر نسبت
بآنحضرت محبت بی نهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت فرمود که امیر خاوندشاه بر من نماز گذارد و در همان
ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید میخواستم که ایشان با شما باشند اما سلطان احمد خضرویه گریبان
شما را گرفته بجانب خود کشید و آنجناب بعد از وفات شیخ از هراة ببلخ مراجعت نمود و در سنه
وفات یافت و در پیش احمد خضرویه مدفون شد و از آنحضرت سه پسر ماند میرخواند محمد که والد بزرگوار والده مسود
اوراق است و سید نظام الدین سلطان احمد که جناب امارت در خدمت سلطان بدیع الزمان میرزا منصب
صدارت داشت و سید نعمت الله که [illegible] متولد شده بود و از وی خوارق عادات ظهور مینمود
شیخ نور الدین محمد [illegible] سلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغه
بسیار میفرمود و وفاتش در صبح جمعه بیست و سیم رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه روی نمود و شیخ
جلال الدین محمود [illegible] بر وی نماز گذارد و در حظیره والد خود مدفون شد [illegible]
[illegible] مرجع اکابر خراسان و ملاذ علمای جهان بود و از اوائل
دولت خاقان سعید شاهرخ میرزا تا اوان سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا در دار
السلطنه هراة بامر قضا اشتغال داشت و در فیصل قضایا [illegible] آبا و اجداد بزرگوار خویش در طریق
امانت و دیانت سلوک مینمود و مع ذلک پیوسته بمراسم درس و فتوی و نشر علوم دینیه می پرداخت و همواره کلبه را
از زوایه [illegible] مستفید و بهره ور میساخت و وفاتش در غره شوال سنه ثمان و سبعین
و ثمانمائه بحظیره والده سلطان حسین میرزا در محل [illegible] اتفاق افتاد و در مزار مولانا فخر الدین
رازی مدفون گشت [illegible] مولانا سعد الدین مسعود
است و از اواخر ایام اقبال خاقان سعید تا اوان استقلال خاقان منصور بلوازم منصب
شیخ الاسلامی مشغولی مینمود و از علوم دینی بهره تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خاطر طلبه مینگاشت

فرح انگیز بر لوح خاطر مینگاشت و در وقتی که میرزا بابر در شیراز بود بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود
دیگی از ظرفا شیراز بر دیوار گنبد نوشت که بیت اگرچه جمله اوقاف شهر غارت کرد خدایش خیر دهد
هر که این عمارت کرد و در روزی که جناب صدارت مآبی میرزا بابر را بآن عمارت برده ضیافت میکرد
چشم پادشاه بر آن عبارت و نوشته افتاده با مولانا مطایبه بسیار نمود و در آن اوان که سلطان سعید
بولایت عراق و آذربایجان در آمد مولانا محمد را جهت تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت
میزد برسالت داشت و در اثنا راه جمعی از سپاه ترکمان او را گرفته نزد امیر حسن بیگ بردند و پادشاه
بنابر اشاره مولانا صدر الدین محمد طبیب خون مولوی را بخشیده او را مقید نگاه داشت تا زمانی که خاطر
از مهم سلطان سعید فارغ کرد آنگاه بشرف اجازت ارزانی فرمود و مولانا محمد بهراة آمده با مقرب
حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت خسرو منصور آغاز مصاحبت کرد و در اواخر
اوقات حیات محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و بکچک میرزا اشتهار داشت بحجاز رفت و بشرف
گذاردن حج اسلام فائز شده در وقت مراجعت برحمت ایزدی پیوست [illegible] در خط
تعلیق سرآمد خوشنویسان متقدمین و متاخرین بود در زمان سلطان سعید مدتی بر سر صاحب دیوان انشا
بوده بنوشتن مناشیر مطاعه قیام مینمود و بعد از واقعه قراباغ بملازمت تربیت امیر حسن بیگ تا آخر
ایام حیاة در ملازمت سلاطین آق قوینلو بهمان منصب اشتغال داشت و بمواره رایت عنایت
و تقرب می افراخت مولانا [illegible] اشتهار آن افتخار علما عظیم القدر بکمال علم و دانش
در اقطار امصار بمرتبه ایست که احتیاج بشرح و بیان ندارد و اعتبار استظهار علماء و فضلای در زمان
سلطان سعید بمثابه بود که قلم و زبان بتبیین از کماهی آن بتوانی بکمال هشیاری و در آن ایام خجسته فرجام منصب احتساب
من حیث الاستقلال تعلق بآنجناب میداشت و در تمشیت آن امر بر وجهی آثار اقتدار ظاهر ساخته بود
که هیچکس از اعیان روزگار را خیال ارتکاب شرب بر حواشی ضمیر نمیگذشت و سلطان سعید در مهام
امور شرعیه پیوسته با مولانا حسین مشورت مینمود و اکثر احوال از سخن و صوابدید آن عالم بود و این کامل
تجاوز نمیفرمود و جناب مولوی بر حسب فرمان واجب الاذعان دایم الاوقات همت بر استکشاف
حالات صناع محترفات میگماشت و امیر توقون داروغه دار السلطنه هراة را در استخلاص مقرریات جماعات
و حوالة اخراجات مطلق العنان نمیگذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که پروانه بمهر آنجناب نرسد

درآن اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار
تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب مولوی جواب داد که جهة آن مهم هیچکس لائق تر از مولانا داود نیست
و میرزا ابوسعید مولانا داود را باستادی قرة العین سلطنت نامزد کرده هرچند جناب افادت مآب
از تکفل آن امر ابا نمود بجائی نرسید لاجرم بناکام سلوک طریق ملازمت اختیار کرده بعالی منصب صدارت
منصوب شد و تا اخر ایام حیات در خدمت سلطان محمود میرزا میبود و وفاتش در سنه
بولایت حصار شادمان روی نمود از مؤلفاتش حاشیه شرح شمسیه درمیان طلبه مشهور است
[illegible] در طلب علم از اکثر طلبه زمان مهارة بیشتر داشت و در سلک خواص درگاه
سلطان سعید منتظم بوده علم تقرب می افراشت مدتی بلوازم شغل مهرداری قیام مینمود و جهة مهر کردن
فرامین مطاعه هر صباح بیش از اکثر اعیان دولت با آنحضرت ملاقات میفرمود و بعد از شهادت
آنحضرت وصاحب سعادت چندگاه در حبس امیر حسن بیک اوقات گذرانید و چون از آن قید نجات
یافت بروم رفته ملحوظ عین عنایت سلطان محمد رومی گردید و مدتی در آستان قیصر در دولت
و اقبال بسر برد و چون متقاضی اجل در رسید نقد حیاتش بقابض ارواح سپرد [illegible] لطفی بلطف
طبع و حسن خلق از سایر شعراء سخن آرا ممتاز و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب
نظم مینمود و در مجالس النفائس مذکور است که مولانا لطفی در سن نود و نه سالگی قصیده ردیف آفتاب
در سلک نظم کشید و شعراء زمان تتبع آن قصیده نموده هیچکدام از عهده جواب مطلعش بیرون نتوانستند
آمد و آن مطلع اینست بیت ای ز زلف شب مثالت سایه بر آفتاب * شام زلفت را
بجای ماه در بر آفتاب * و مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع [illegible] گفته
دل عاشق با که فرجین افتد زان بر به خوشی برهر جنبش افتد [illegible] جناب
افضل الانامی مولانا عبدالرحمن جامی برده التماس نمود که از آن غزل ساخته [illegible]
والجناب این ملتمس را مبذول داشت و مولانا لطفی در جوانی بعد از تحصیل علوم قیام نموده [illegible]
روی بسلوک طریق درویشان آورد و در آن روش ثابت قدم میبود تا که از عالم رحلت نمود
[illegible] مولانا محمد معمائی مشهور بود و سالها در غایت اعتبار صدارت
میرزا ابو[illegible] مینمود و در ملازمت سلطان سعید نیز اعتبار تمام داشت و بوسته الفاظ هزل آمیز و سخنان

شد مخلد برین که در نوشتش سال تاریخ گشت خلد برین تنبیه چون قلم ستوده رقم بامداد نفحات
مراد احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد و احفاد آنحضرت و شهیدرا بذکر بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ
علما مذیل گردانید وقت آن در رسید که از شمائم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار و سلطان مؤید ذی اقتدار
جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر همت کسری عطا معز السلطنة والخلافة ابوالغازی سلطان
حسین میرزا مشام مستنشقان ریاض فضل و کمال را معطر گرداند و از نسائم آثار مراحم اطوار آن پادشاه
معدلت دثار فضای راحت فزای این صفحات لطافت صفات را در طراوت و صفا
مباحات فردوس و نضارت سپهر اعلی رساند بیت کند گنجی از کان او هر که پنجه فیروزه
فیروزی جو در و بنا بر آنکه تحریر نام نامی آن خاقان گرامی در اثنای تقریر حکایات بی تقدیم اوصاف
والقاب از غایت حسن ادب دور بود و در هر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد تقدیم اوصاف
والقاب موجب تطویل و اطناب میشود بخاطر فاتر حقایق نگار رسید که در اکثر محال از آنحضرت ستوده خصال
بخاقان منصور تعبیر نماید تا جهت تکرار ایراد مدح و ثنا مطالعه کننده را کلال و ملالی نیفزاید و سبب اختیار
لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسب آنکه بتائید ربانی که هر آن پادشاه عالیجاه موسوم و منسوب بود
و ایضا در جمیع معارک و مقاتلات از نصرت بهره اختصاص یافته دست عنایت مهیمن بیچون ابواب
فتح و فیروزی بر روی روزگار میمون آثارش بر گشود چنانچه در ضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت
خواهد رسید و کیفیت مفتوحات آنحضرت پسندیده صفات مشروحا معروض خواهد گردید والتوفیق من الله
تعالی و هو القادر علی ما یشاء [illegible]
[illegible] حسین میرزا مشاطه ... بکلک سخن و سیر امیر حکایات
نو و کهن جواهر مآثر خاقان منصور را بدین منوال بمنصه ظهور می‌آورد که آن سالک طریق پادشاهی مؤید
بود بتوفیقات الهی و موفق بتائیدات نامتناهی در سپهر جود و سخا مهری چون خورشید
رخشنده و از سطاعت و در آسمان مهر و وفا صبح چو بدر درخشنده و روشن اوقات بهار ایام دولتش چون
ایام بهار خرم و خرمی هنگام سلطنتش مانند هنگام خرمی و در ازمنه از رشحات غمام ابر
احسانش گلشن مملکت همچون بهشت از فیض سلسبیل ناضر و بارور و از نسمات گلزار فضل و امتنانش
نهال اقبال مانند شاخ طوبی از رشحات آب کوثر سرسبز و بهجت افزا و در معرکه شجاعت و دلاوری

هیچکس از بازاریان فلسی بکسی نمیداد این قواعد تا اخر ایام حیات سلطان سعید استمرار داشت و ایضا
مولانا حسین در ایام دولت ابو الغازی سلطانحسین میرزا چند گاه محتسب بوده کچک میرزا جهة تلذذ بر سر
آنجناب میشتافت اما بدستور پیشتر اختیار و اعتبار نداشت و در شهور سنه ثمانین وثمانمائه رایت عزیمت
بصوب عالم آخرت افراشت خواجه عبید الله بن محمود بن شهاب الدین [illegible] عبید الله از اعاظم مشایخ ترکستان و اکابر ماوراء النهر
بمزید جاه و جلال وافزونی اتباع واموال ممتاز بود و در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین
خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغولی نمود و سلاطین زمان و خواقین نافذ فرمان از بدایت بلاد
ترکستان تا نهایت امصار عراق و آذربایجان نسبت بآنجناب ارادت و اخلاص داشتند بتخصیص
میرزا سلطان ابوسعید که در تمشیت امور ملک وملت پیوسته با خواجه مشورت میکرد و از غایت
نیازمندی گاهی پیاده در سرایش رفته لوازم کمال ارادت بجای می آورد و اولاد و امجاد آنحضرت نیز اقتدا
بپدر بزرگوار کرده از جاده متابعت خواجه تجاوز جایز نمیداشتند و پیوسته همم عالیه بر تعظیم شان و تکریم
مکانش میگماشتند حکایت مشهور است و بر السنه افواه ثقات مذکور که نوبتی سلطان محمود میرزا
وعمر شیخ میرزا بایکدیگر اتفاق کرده لشکر بسمرقند کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله
ومقاتله برادران را پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قتال بیاراستند
ناگاه خبر رسید که خواجه بمیدان معرکه تشریف آوردند و آن سه پادشاه جهة حرمت آنجناب عنان کشیده
دست از استعمال آلت قتال بازداشتند تا معلوم شود که سبب آمدن خواجه چیست همان لحظه خواجه عبید الله
بدانجا رسیده بزلال موعظه و نصیحت نایره قتال و جدال انطفا داد و هر سه پادشاه را بصلح و صفا راضی
ساخته فرمود تا در میان میدان شامیانه برافراشتند و شاهزادگان از صفوف لشکر خود جدا شده
بآنجا رفتند و بر یک زیلوچه نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام
وفاق بوده بیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک بسپاه خود پیوسته بولایات خویش رفتند و تا آخر ایام
حیات بر جاده موافقت ثابت بودند وفات خواجه عبید الله در سمرقند فی شهور سنه ست و تسعین
وثمانمائه دست داد و بعد از فوتش باندک زمانی جمعیت مردم ماوراء النهر به پریشانی تبدیل یافته
صنوف محنت و بی سامانی روی بایشان نهاد و مقرب حضرت سلطانی نظام الدین امیر علیشیر در
تاریخ وفات خواجه عبید الله گوید شعر خواجه خواجگان عبید الله مرشد سالکان راه یقین

پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت در صغر سن سلاطین ذوی الشوکت
و خواقین صاحب حشمت را نابود و معدوم انگاشتی بنا علی هذا در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه با وجود
چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در بلده مرو بر زین ملکستانی نشسته خروج کرد
و در رزمی چند آن بلده فاخره را ضبط نموده بواسطه بیوفائی امرا روی در صحرا و بیابان آورد و در ذی حجه
سنه اثنی و ستین و ثمانمائه دار الفتح استرآباد را از حسین سعد که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود
و چون سلطان سعید متوجه آنجانب گشت مصلحت در مقابله و مقاتله ندیده بصوب اورق توجه نمود
و در سنه ثلث و ستین که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید بمعاون ظفر و تائید بدار
السلطنه هراة شتافته تسخیر آن بلده فاخره بلا مانعی شد را جسن برجی میسر گردید و اند جمعه عاشر ماه
رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت و میر شحاب
سحاب معدلت آنحضرت نائره فتنه و فسادی که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود صفت
تسکین پذیرفت و در سنه اربع و سبعین میانه خاقان ظفر قرین و میرزا یادگار محمد در موضع [illegible]
مقابله و مقاتله بوقوع پیوسته نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه میرزا یادگار محمد
انهزام یافته [illegible] موکب [illegible] از دم شکست [illegible] در همان سال میرزا یادگار محمد بمدد
امیر حسن بیک مستظهر شده روی بدار السلطنه هراة نهاد و در محرم سنه خمس و سبعین بر آن بلده
استیلا یافته خاقان منصور [illegible] عزیمت و سیم صفر [illegible] بوقت سحر [illegible] آمده
میرزا یادگار محمد را [illegible] در موضع [illegible] میان خاقان دشمن
شکن و سلطان محمود میرزا [illegible] فتح و ظفر از مطلع اقبال آنحضرت طالع شد
سلطان محمود میرزا روی بوادی هزیمت نهاد و لیس [illegible] استرآباد و ولایت سمنان
در تحت تصرف خاقان منصور قرار گرفته تا شهور سنه اثنی و تسعمائه در غایت دولت و اقبال
و نهایت عظمت و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشتند در خلال آن
اوقات بکثرت عارضه مفاصل عام یا بهای پادشاه گردون غلام از رفتار بازمانده هر یک از اولاد
امجاد آنحضرت خیال استقلال بلوح خاطر نگاشت و در شعبان سال مذکور در منزل بابا الهی میان
آن خیمه و خرگاه دودمان صاحبقرانی و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نائره قتال التهاب یافت

از کمال جلادت و میدان داری روح رستم را خجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت
ستیز و خونریز بنیاد حیات شجاعان اسفندیار توان برانداختی و از سهم گرز گران سنگش کیوان
بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر خدنگش چشم مریخ شب بر بستر فراغت نغنودی
و شمشیر آبدارش در دریای هیجا همه وقت بگردن خصم سپهر رسیدی و شعله سنان خونبارش در صحرای
وغا مدام خرمن زندگانی اعدا را محترق میگردانید بزم عیش و نشاطش بهشت وش بجوانان حور
عذار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش همچو گلستان ارم از نقاب رخسار گلزار پیراسته طبع نقادش
در صفا و حدت حیرت افزای آب و آتش و نتایج ذهن وقادش از حسن بلاغت بیان سخندان
سحبان مطبوع و دلکش بیت بیش طبع پاکش آب افسرده پیش ذهن تیزش
آتش مرده و در وقتی که بر تخت سلطنت و جهانبانی مقتضای عدالت بجای آورده نقش
وجود اهل تکبر و تعدی را بتیغ سیاست از لوح هستی بستردی و هنگام تواضع و فروتنی اقتدا
بسنت سنیه خیر البریه نمودی بمنطوق انما انا بشر مثلکم خود را با ملازمان آستان خلافت
آشیان یکسان شمردی و در تقویت ارکان شریعت غرا و تشیید مهام ملت بیضا بقدر
امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت را بر انهدام قواعد بدعت
و استیصال اهل ظلم و ضلالت گماشتی و در رعایت جانب سادات عظام و فضلای اسلام
و علمای روزگار و شعرای بلاغت شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات و وصول سیورغالات
و انعامات این زمره کریمه همواره احکام مطاع مبذول فرمودی و در هفته دو نوبت بروز
دوشنبه و پنجشنبه قضاة و علما را بمجلس اشرف اعلی طلبیدی و مهمی که روی نمودی بمقتضای فتوای
ائمه دین بفیصل رسانیدی و بصحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس وعظ بسیار تشریف
بردی و تعظیم و احترام مشایخ اسلام و وعاظ شیرین کلام بر ذمت همت واجب و لازم
شمردی و به بنای بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و رباط بغایت راغب بودی و قصبات
معمور و مستغلات مرغوب از خالص مال خود خریده وقف نمودی و در تعمیر قصور دلگشا و عمارات
فرح افزا بسیار سعی و اهتمام کردی و در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین
بنفس نفیس لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی از اوائل نسیم صبای صبی و مبادی احوال نشو و نما

محافظت صحت نسب مینموده اند و بعظم شان و علو مکان آبا و اجداد مفاخرت و مباهی می بوده اند
و بی شائبه اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان صاحبقران
و نقاوه خاندان خواقین کشورستان بود زیرا که والد آنحضرت سلطان غیاث الدین منصور بن
امیرزاده علی بن امیرزاده اسکندر بود و از قوم ایلچیکدای که نسبتش بچنگیز خان میرسید و مادر قتلق
سلطان بیگم بود بی بی فاطمه سلطان بنت امیر کیخسرو بن حطل بن سودون بن مات کیلکای بن تومنه
خان و والده بی بی فاطمه قتلق خانم بنت السن تیمور خان که از اولاد کبکی [illegible] و مادر قتلق خانم تکینه خاتون بود که
او را بی بی توختی نیز میگفتند و بی بی دوختی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است
و آنجناب ولد شیخ عبد الواحد پسر خواجه عبد الهادیست و آنجناب خلف صدق مقرب حضرت
باری خواجه عبد الله انصاریست و مادر نیک اختر خاقان منصور بیگم فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان
حسین بن امیرزاده محمد بیگ بن امیر موسی که از قوم تایجوت بود و امیرزاده سلطان پسر مهد علیا آکا
بیگم است بنت امیر تیمور گورکان و مادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود بنت میرزا میرانشاه
و مادر قتلق سلطان بیگم ارون سلطان بود بنت سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان بن قتیه و غلان
بن اوکدای قاآن [illegible] کس را نبود چنین نسب در عالم [illegible] ولادت با سعادت خاقان منصور در محرم
سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه در میان شرف و شمال دار السلطنه هراة بسر پل تولکی در سرایی که بدر لیجانه
اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعه آفتاب طلعت همایون و انوار کوکب طالع روز افزونش تاجی
ربع مسکون را صفت اختصاص [illegible] و ماه منیر جهان پرتو انوار جمال جهان آرایش را دیده دیگر از خورشید
اقتباس نور نکرد و مشتری صافی ضمیر از فروغ ناصیه بهجت افزایش بهره ور گردیده سرمایه سعادت
جاوید بدست آورد و هنوز آن غنچه گلعذار کامکاری از تنسیم صبا صبحی با تمام نشکفته بود که شمام
فرمان فرمایی از احوال و اقوالش بمشام جان میرسید و هنوز آن نهال جویبار جهانداری از لوامع انوار نشو
نما سر نکشیده و بهره کمالی نیافته [illegible] آثار سعادت بخشی کشورستانی از حرکات و سکناتش ظاهر میگردید
همانا [illegible] که گل [illegible] در باغ [illegible] بوی او عطر بخشش دماغ [illegible] که [illegible] چرخ مهر کند غیب را
روشن از نور جبهه و خاقان منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت و عهد رعایت [illegible] الدین خویش
اوقات خجسته ساعات میگذرانید و هر چند بزرگتر میشد آثار حشمت و جاه و جلال و علامات سعادت و اقبال

و بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده منهزم شده بجانب قندز شتافت و برین قیاس چند نوبت
دیگر میان پدر و پسر کر و فر اتفاق افتاده بالآخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بحکومت بلخ
و توابع تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نه پیمود و در سنه احدی عشر و تسعمائه
خاقان منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه
نهضت فرمود و بعد از نزول بمنزل بابا الهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آنحضرت سپهر اوج شاهی گشته
در روز یازدهم ذی حجه مذکوره بریاض جنان انتقال نمود و آنحضرت نزدیک بهفتاد سال در [illegible]
اقامت داشت و بر سبیل استقلال در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان مدت زمان
سی و هشت سال رایت دولت و اقبال برافراشت و خواجه عبد الله خطیب و خواجه شمس الدین
محمد مروارید و خواجه علاء الدین علی الصاینی و خواجه شهاب الدین مظفر شبانکاره و برادر انش خواجه غیاث
الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قطب الدین نظام الملک خوافی و خواجه [illegible] الاسلام
و خواجه فضل الدین محمد کرمانی و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی منکلی و خواجه کمال
الدین عطاء الله و خواجه جلال الدین قاسم [illegible] و خواجه نعمت الله سرخی و خواجه زین العابدین
در سلک وزرای خاقان منصور منتظم بودند و سید نظام الدین محمود [illegible] الملکی و قطب الدین
محمد الخافی و خواجه کمال الدین حسین کرکی و سید شمس الدین محمد [illegible] و خواجه غیاث الدین علی شاه
گیلانی و خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید و قاضی برهان الدین محمد المرندی و میرک جلال الدین
قاسم و مولانا شمس الدین محمد امین و سید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین
جمشید جلالی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین سلطان
ابراهیم امینی بترتیب بمنصب صدارت آنحضرت منصوب بودند و [illegible] خاقان منصور
سمت تحریر یافته خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کیفیات وقایع امور تافته و من الله
الاعانة و التوفیق [illegible] بیان [illegible] نسب [illegible] منصور سلطان حسین میرزا
[illegible] آن [illegible] و شاه [illegible] از کرائم نعم جسام آلا
که ایزد تعالی بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت علو انساب است که مستلزم
مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آداب است بنا علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب

مبذول افتاده و آن آفتاب عالمتاب از عقدهٔ کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان
انعطاف داد بیت منت خدای را که همایون کامیاب ❊ از عقدهٔ کسوف برون آمد آفتاب ❊ خاقان
والاجناب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده نوبت دیگر بخدمت میرزا بابر استسعاد یافت
و تا آخر ایام حیات آن فارس مضمار تفاخر در خدمتش بسر برد و بعد از آن بهرات شتافت و میرزا
معز الدین سنجر بدیدهٔ بصیرت فر دولت و اقبال در ناصیهٔ حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرموده
مقدم شریفش را مغتنم شمرد و بنهایت اشفاق و عطوفت ظاهر ساخته صبیهٔ صلبیهٔ خود بیگه سلطان بیگم را که پرده
نشین حجلهٔ عفت بود بحبالهٔ نکاح خسروانه در آورد و چند روز لوازم جشن و سور و مراسم لهو و سرور بعمل آمده
بحالات نشاط و مجالس عیش و انبساط اشتغال نمودند و در روزی که طوی بزرگ بوقوع انجامید میرزا سلطان
[illegible] سنجر قضاة و اعیان امرا و ارکان [illegible] خسروانه پوشانیده میان خاقان [illegible]
[illegible] بر عقد الفت و محبت انتظام یافت و [illegible] سحاب [illegible]
[illegible] و تلقین [illegible] آبستن گشت و چون [illegible]
ظهور [illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible] سوم [illegible] و [illegible] سنجر [illegible] گذشت
و چند گاهی میرزا سنجر [illegible] مقام [illegible] عاقبت [illegible]
مخالفت روی نمود چنانچه خامهٔ مشکین شمامه بشرح آن زبان خواهد گشود [illegible]
[illegible] سنجر [illegible] آن شد
که خاقان منصور [illegible] استقلال [illegible] سلطنت و اقبال [illegible]
را [illegible] آن [illegible]
بوقوع پیوست که مخالفت میرزا سنجر ظاهر کرده [illegible]
سنه احدی و ستین و ثمانمائه که میرزا [illegible] محمود بن میرزا [illegible] میرزا [illegible]
اهتمام یافت میرزا معز الدین سنجر خاقان منصور را [illegible] بیرون [illegible]
عزیمت بطرف مشهد تافت و در غیبت میرزا سنجر میان خاقان [illegible] بیرون [illegible]
که [illegible] آن دولت سنجری [illegible] قصد [illegible] آنحضرت نموده [illegible] آن جاهل [illegible]
خاقان [illegible] سوار [illegible] از شهر بیرون رفته و [illegible]

ازصادرات افعال وواردات احوالش ظاهر میگردید و هر کس از اهل فراست بدیدهٔ کیاست در جبین آن
آفتاب طلعت مینگریست میدانست که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب درایت
بنور هدایت اخلاق حمیده و افعال پسندیده اش را مشاهده مینمود بخاطر میگذرانید که علی اسرع الحال بمفاتیح اقبال
ابواب امانی و آمال بروی روزگارش خواهد گشود چه [illegible] از آنکه نشان ضرب اعلی است بر چهرهٔ او چو نور
پیداست

[illegible]

[illegible] نشاط [illegible] چون مدت هفت سال از سن شریف
خاقان ستوده خصال درگذشت فی شهور سنه تسع و اربعین و ثمانمائه سلطان غیاث الدین منصور
متوجه جوار مغفرت ملک غفور گشت و آن در یتیم صدف شرف که هفت سال دیگر مقیم دولتخانهٔ خویشتن بود
در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منازل از منازل زندگانی طی نمود از زبان حال آن نقاوهٔ اقبال مضمون این مقال استماع
نمود که نظم * ای چارده ساله قرة العین * بالغ نظر علوم کونین * فارغ منشین نه وقت
بازیست * وقت هنر است و سرفرازیست * بنابرآن باجود خویش طریق مشورت مسلوک داشت
و بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب بر لوح دل نگاشت میرزا بابر آنجناب را
منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانید و مواجب مناسب تعیین فرموده هر روز لطفی مجدد
و تفقدی ممهد بظهور میرسانید و در سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه که میرزا بابر در ظاهر سمرقند با میرزا سلطان
ابوسعید مصالحه نمود خاقان منصور بملاحظهٔ قرب قرابت بملاقات سلطان سعید میل فرمود و از میرزا بابر جدا شده
بسمرقند شتافت و در روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان سعید بر وجنات احوالش تافت مقارن
آنحال میرزا سلطان اویس بن میرزا بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابوسعید
برسانیدن نشانها که وی بی اعتمادی گشته خاقان منصور را با سیزده کس از اتباعش در قلعهٔ سمرقند مقید و محبوس
ساخت و نمیدانست که یوسف ملکی را که عزیز مصر سلطنت باید شد از کید اخوان و قید زندان مضرت و زیان
نرسد و سلیمان حشمتی را که بر تخت رب هب لی ملکا فرمان فرما باید بود از غدر دیوسیرتان و مکر بداندیشان
جنات زنگرد [illegible] نافهٔ مشکین اگر بندش کنی در ده حصار * سوی جان پرواز جوید طیب جان افزای او
القصه این خبر محنت اثر در دار السلطنهٔ هراة بعرض مهد علیا فیروزه بیگم رسیده مصحوب قافله
غم و اندوه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول مقصد از سلطان سعید التماس مخلص ولد ارشد کرده ملتمس او

مردانگی ظاهر میساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام آخته بر صف مخالفان میتاخت و چون لشکر
میرزا سنجر بسیار بود محمد خان و قلی احمد از اصابت عین الکمال اندیشیده بدست اخلاص عنان توسن همایون را
گرفته بمبالغه تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسخ موکب عالی را تعاقب نموده خائب
و خاسر بازگشتند خاقان باستحقاق بجانب مرو چاق شتافته مدت پانزده روز در میان پنجده و برکه باش
رحل اقامت انداخت آنگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع آخته اخورد را از غبار سم سمند جهان پیما مشکبیز ساخت
و چون درآنوقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت و از آخته آخور امیر بلاس
با فوجی از خدام آستان آسمان احتشام بدانجانب گریخته توقف نمود خاقان منصور از آخته آخور پای مبارک
برکاب سعادت انتساب درآورده بمنزل باقیر تشریف حضور برد و از آنجانب با خان توجه نموده چند ماه
هر چند روز در بیابانی بسر میبرد و در شدت ایام فاقه سر جام مصابرت ننموده بامید عنایت الهی نقش غم
از لوح خاطر می‌سترد و در آن اوقات چند نوبت میرزا معز الدین سنجر بر سبیل ایلغار
لشکر بسر آنحضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست برد مطلقا اعزا صورت استیلا بر خاقان
مظفر لوا دست نداد و آنحضرت در فصل شتا در بیابانی که میان خیوق و مرو است اوقات گذرانید
و پای در دامان شکیبائی کشیده انتظار لطیفه غیبی میکشید [illegible]
[illegible] سلطان بدیع الدین بیچ که بواسطه هجوم
سپاه شتا در [illegible] اختفا ناپدید بود تختگاه ظهور خرامیده خسرو ثوابت و سیار که از منزل کربت غربت
در حرکت آمده بر منبر از گنبد خضرا بیت الشرف خویش را محل نزول همایون گردانید خاقان منصور
با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب کوک گنبد حرکت نموده از آنجا
خواجه [illegible] پهلول را با چهار نفر جهت طلب اسب به بیابان روان فرمود و ایشان از آن حدود
بیست سر اسب [illegible] شهسوار میدان کامگاری آوردند و آنحضرت اسبها بر خدام
قسمت کرده بصوب طلب [illegible] روان شد بعد از وصول بدان موضع مدرس خواجه بلشکر که با جمعی از لشکریان از میرزا
سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده
لواء جهانگشا بصوب نسا برافراخت و در اثناء راه مصر میر شاه ترکمان که داخل نوکران میرزا
علاء الدوله بودند در سلک ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده التفات و عنایت یافتند

خانقلی یساول با شصت سوار از مردان جرار بآنحضرت ملحق شد و خاقان عالی که بدین پیکر فتح و ظفر
امیدوار شده عنان یکران بطرف شهر انعطاف داد و بیدغدغه بدرون درآمده و امیر حسن را معتقد
ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد بیت زمین مقدم شاه جوانبخت : برتبت درگذشت
از آسمان تخت : و روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی
و امرا ایل اغلی با هم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهت جانور پرانیدن از شهر بیرون رفته بود یکبار
شمشیر غدر از نیام انتقام برکشیدند و بولد شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خواص خاقان عالیمکان را
در سر دیوان شربت شهادت چشانیدند و علم بغی و طغیان برافراخته بهوا اولادی میرزا سنجر
و دروازها را مضبوط ساخته در مقام استحکام برج و باره گشتند و صدای ایشان در خم طاق فیروزه فام آسمان
انداختند ولی برادر خانقلی در حینی که از شهر گریخت خود را بخاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود
بعرض رسانید خاقان عالی از آن غیرت در تاب و سیمای خورشید جهانگیر که از برای دفع حشر ظلام
بر معارج بروج عروج نماید متوجه دفع آن فتنه گشته با شصت نفر از بهادران ببرجی که از طرف کاخ نسبت
بآن نزدیکتر بود در زخم تیر دیده مردم منهزم ساخت بباران ... شهر غبار فتنه
و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام که مخالفت خاقان ... احتشام بر میان بسته
جمعی از ملازمان رکاب ظفر انتساب که در پایان آن برج ایستاده بودند چون هجوم مردم را بر زاد دانستند
خاک ... دولت ... بصوب فرار آوردند تا هنگامی که خسرو ثوابت
و سیاره ... بروج ... النهار میل بسقوط نمود خاقان منصور از آن برج بپایین آمده بطرف بند سلطان
توجه فرمود و بعد از وصول بآن منزل حسن ... مردم ایراجی از اتفاق با مراجعت مبادرت نموده
قریب دویست سوار در ظل رایات نصرت شعار مجتمع گشتند و مقارن آن حال میرزا سنجر بمقر عز خویش
رسیده جمعی کثیر از افراد لشکر را از عقب موکب همایون ارسال داشت و در میان مرو و ...
نائره قتال اشتعال یافت خاقان منصور بضرب تیغ و سنان بر مرویان غالب گشته اما عاقبت
الامر اعدا بهیأت اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده خانقلی یساول را به درجه شهادت رسانیدند
و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب و ... گشته میدان کارزار را ... گذاشتند
چنانچه با خاقان ... نماند مع ذلک ... بدستور ... شجاعت

عنان عزیمت انعطاف داد و در آن اثنا قریب هزار سوار از قوم جلایر و سائر سپاهیان جرجان
باستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت استراباد را در نظر آنحضرت جلوه داده بزبان اخلاص
و دولتخواهی معروض داشتند که چون حسین سعدلو که بر اکثر امراء عظام ترکمان سمت تفوق و رجحان دارد و حالا
در خطه جرجان لوای حکومت افراشته غیر از آنکه چشم درمی آرد و بیامن توجه خاطر همایون مغلوب گردد
و سائر ترکمه را در خراسان مجال اقامت نماند و کلاه از مملکت محروسه از خار طغیان مخالفان پیراسته
گشته هر کس از امراء الوس جغتائی در هر جا باشد درگاه عالمپناه را مرجع و ملاذ خود داند نقد این سخن بر محک
ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار نمود و از نسا بجانب استراباد توجه نمود مقارن وصول بغیره زقنه محمد خدایداد
که در سلک امراء میرزا ابابکر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت و بعنایت پادشاهانه
سرافراز شده رایت افتخار و مباهاتش از فرق فرقدان درگذشت و روز بروز از هجوم و نمایش
و سیاه پوش سپاهیان پر جوش و خروش بملازمت میرسیدند و شرائط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده
غبار موکب ظفر شعار را سرمه چشم بخت بیدار میگردانیدند و از آنجانب حسین سعدلو چون از توجه
خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمده سلطان میدان را لشکرگاه ساخت و در صباح
دوشنبه از عشر اول ذی الحجه سنه اثنی و ستین و ثمانمائه خاقان منصور مانند سلطان انجم در میدان
آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین بتعبیه لشکر و پوشیدن
جوشن و مغفر قیام نموده تمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال
رجال گشودند و نخست از سپاه حسین سعدلو تا بکیجق غبار جنگ پرداخته از تورکه گذشتند و نزدیک
بقلب لشکر نصرت اثر رسیده متوجه استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده
از سر چشمه تیغ آبداری یکی از شجاعان ایشان را شربت هلاکت چشانید و دیگری خود را پیش انداخته
او نیز از همان جرعه ناخوشگوار درکشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت
بیرون آورده بر یکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند
برآمد خروشیدن گیر و دار درآمد نبرد بهادران روزگار ز خون یلان خاک آغشته شد
تو گفتی زمین ارغوان کشته شد حسین سعدلو و سپاه ترکمان چون دستبرد خاقان منصور و دلیران
موکب ظفر نشان مشاهده کردند یکبار پشت بر معرکه گردانیده روی براه فرار آوردند و سپاه

و چون منزل یکی کولی محل نزول آن شیر بیشه پردلی گشت خبر رسید که امیر باباحسن بواسطه هجوم سپاه
میرزا جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می آید خاقان منصور بعد از
شنیدن این خبر با سیصد مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان
انعطاف داد و صباحی که پادشاه روز بر سپاه شب تاختن آورده و لشکر انجم را منهزم کرده در منزل امیر بابا
حسن رسیده آن پهلوان صف شکن بزور بازوی خود مغرور گشته مرکب شقاوت در میدان
ضلالت راند و صف قتال آراسته آغاز کارزار نمود و خاقان منصور ابطال رجال را بعنایت موفور
امیدوار ساخته و حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا تاخت و بنهنگ شمشیر خونریز و زخم
سنان فتنه انگیز جمعی از لشکر باباحسن را مجروح و بی روح ساخته بخاک ادبار انداخت و باد حمله دلیران
نیران حرب افروخته گشت و به تیر دلدوز شجاعان با چهره سلامت مستور و مخفی شد که بر شمشیر آبدار از عکس
خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و پیکان تیر آتشبار از بس بر کشتگان گرفته لعل بدخشانی
پذیرفت بیت تف تیغ و خنجر چنان بر فروخت که در چشمه تیغ ماهی بسوخت عاقبت از تاب
حمله خاقان منصور رستم توان سپاه جرجان طریق ستیز گذاشته روی بوادی گریز نهادند و ملازمان موکب
نصرت نشان امیر باباحسن را گرفته حیاتش را بتیغ آتش فشان انتقام داده و بقیه و طایفه از بهادران که ملازم او بودند
التجا بدرگاه پادشاه آورده لطف شاهانه را شفیع جرایم خود گردانیدند و از دست عواطف بدیع خسروانه
خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمه فتوحات خاقان خجسته صفات بود در
رجب سنه اثنی وستین وثمانمایه روی نمود و آنحضرت از ابیورد به نسا رفته و مال باباحسن علی از ولایت
را گرفته بر امرا و سپاهیان قسمت نمود [illegible]
[illegible] دوران ایام که ولایت ابیورد
و نسا مضرب خیام عساکر نصرت قرین بود شاه غریب و عبدالله تیمور الدین و عبد الرحمن ارغون
از سلطان سنجر روی گردان شده بموکب همایون پیوستند خاقان منصور بملاحظه حقوق بیرون نمی
کرده مجموع ترکستانی را که بالجی قزاق مشهور است جهت تاکید قلعه انقیاد را انگاه و نسا و سبطان
سنجر با تاتار محمود را حبس نمود و حسن شیخ تیمور و شیخ ذوالنون را با لشکری بجانب نسا و ابیورد روان
فرمود و از استماع این خبر آتش خشم خاقانی مشتعل شده خواست که جهت تفرق آن جمع پریشان

خجسته فرجام خوانند و روی زر از نقش القاب فرخنده ارتسام سکهٔ قبول رسانیدند بیت
خورشید در زمانش منجوست عین باشد تا سکهٔ جبینش سلطان حسین باشد. مقارن
آنحال قتلق درویش ایلچی از نزد سلطان سعید بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده و مکتوبی مشتمل
بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودّت و اتحاد بعرض رسانید و ایضا معروض داشت
که سلطان سعید فرمود که آنحضرت باید که در حفظ اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعدا از مملکت
این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای آورد و در سلوک طریق معاضدت و موافقت این جانب
خود را معاف و معذور نشمارد و مقرر آنکه هر ولایت که از تصرف جماعت استخلاص نماید بلاد ما نشش
مسلّم بوده هیچکس ابواب تعرض نگشاید خاقان منصور قتلق درویش را بانعام موفور نوازش نموده
رخصت انصراف داد و جهت سلطان سعید تبرکات لائقه و تنسوقات رایقه فرستاد اما
چون سلطان سعید رایت استقلال در ممالک خراسان بر افراخت و خاطر از امر
میرزا جهانشاه ترکمان و سائر معاندان فارغ ساخت محمد مشتاق را بجانب [illegible]
که تصرف محمد قوچین که از بندگان خاقان نصرت قرین بود از سالیم و محمد قوچین بقهر دولت
قاهره بر محمد مشتاق غالب آمده او را مقید ساخته بموقف عز خاقان منصور فرستاد و آنحضرت
مقتضای کرم جبلّی محمد مشتاق را بانعام اسپ و خلعت نوازش نموده مصحوب امیر سعید کوکلتاش نزد
سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد که باوجود آنکه محمد مشتاق ملاحظهٔ عهد و میثاق ننموده بولایت [illegible]
که بضرب شمشیر تیز از مخالفان پس گرفته بودیم در آمد او را مشمول لطف و عنایت نموده
بنده سده منزلت روانه داشتیم و مشرب مسرت بخش مصافات و صفا وقت را
مکدر نگذاشتیم و چون محمد مشتاق و امیر سعید بدار السلطنه هراة رسیدند سلطان سعید
اصلا برعایت جانب خاقان منصور نپرداخت و امیر سعید را گرفته مقید و محبوس ساخت و
از آن زمان تا پنجسال میان خاقان منصور و سلطان نهال عداوت از زمین مخالفت بر دمید و روز بروز
باب یاری باغبانان تقدیر نشو و نما می یافت تا ثمرهٔ آن در فضای روزگار بتعاقب لیل و نهار ظاهر گردید
ذکر توجه آنحضرت بصوب [illegible] سلطان سعید [illegible] و دار [illegible] استرآباد و [illegible]
شدن اولیای آن مملکت از سایهٔ مرحمت خاقان منصور فی [illegible] اربع و ستین و ثمانمائه

نصرت نشان ایشان از تعاقب نموده بسیاری از تراکمه را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و حسین سعدلو را
با جمعی از سرداران اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور تیسیر این فتح نامدار لوازم
محامد حضرت پروردگار عظم سلطانه بجای آورده جمعی را که دران معرکه بچوگان جلادت گوی
مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود و عورات مستورات تراکمه را از بارس
سخط لشکریان ایمن گردانید و برفتن وطن مالوف اجازت فرمود و نسیمی چون از غایت لطف
پروردگار حضرت جهانگیر جم اقتدار به برافراخت اعلام فتح و ظفر نماند از سپاه مخالف اثری
بر اطفال و نسوان خیل عدو جمعی که بودند بی راه و روش از محض عنایت ترحم نموده طریق سلامت
بر ایشان گشوده لوای شریعت وری برافراشت چشم بد از اضرار ایشان باز داشت و بلطف
حسینی و خلق حسن فرستاده شان رو بسوی وطن [illegible]
[illegible] چون آفتاب عنایت بی‌غایت
الهی از مطلع آمال آن زیبنده سریر پادشاهی طلوع نمود در منزل سلطان میدان ماهچه رایت نصرت
نشان آن مظهر عدل و احسان بر اوج فتح و ظفر چهره گشود و گلزار مملکت جرجان از خار سپاه ترکمان
پیراسته گشت و سپهر ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار درگذشت خاقان منصور عنان
دولت و اقبال بگلشن استراباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت
و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اشراف و اعیان را بمواعید
انعام و اکرام بنواخت و برشحات سحاب محاسن شیم نوائر ستم فرونشاند و بلمعات آفتاب
عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از ظلمات ظلم باز رهانید جبهه عیش رعایا بیچاره را که از آسیب
زنگ حوادث روزگار رنگ ترکمان نهاده بود نجات داد و زلال عاطفتش مظلومان آواره را
از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب مرحمت بر روی ایشان بر گشاد و حشمت
از دست عدلش بر عالم کشیده نیت او پای ظلم در زنجیر و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول
ذی حجه که شهر معتقدم میمنت لزوم عید بود روی نموده امیر اوس سایر امرا و الاتراک بعرض خاقان
بلند پایه رسانیدند که انسب چنان می‌نماید که خطبه عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا بین الجانبین
طریقه پسندیده موافقت و اتحاد بظهور رسد این سخن را آنحضرت بسمع رضا شنوده فرمود که خطبه بنام

وچشم زمانه مانند مردم آن ولایت سیل سرشک از فواره سحاب باران گردانیده تا مدت سه شبانروز
حال برین منوال جاری بود و در آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال ننمود و بنابران لشکریان سلطان
سعید را میسر نشد که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند و ابواب تعرض بر روی لشکریانی که متعاقب رکاب
ظفر انتساب متوجه بودند بگشایند و خاقان منصور چون هفت روز طی مسافت نمود با پانصد نفر
بکنار آب آمویه رسیده بکشتی و سل عبور نمودند و سلطان سعید بعد از آنکه نهضت آنحضرت را شنوده
همعنان نصرت و اقبال باسترآباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرموده
عنان مراجعت بصوب خراسان تافت [illegible] منصور
[illegible] بجانب

چون خسرو منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا کنار آب آمویه را از فر نزول موکب
ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم مرشاه و سلطان علی که در آن نواحی بودند
از قدوم همایون خرم و شادمان شده شرف بساطبوس حاصل نمودند و در آن منزل
بخاطر خاقان ستوده مآثر گذشت که عبد الرحمن جادو در آن شهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد
و اظهار اتحاد نموده استمداد نماید مصطفی خان در آن زمان در سلک خواقین اوزبک انتظام داشت
و در بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت می افراشت القصه قبل از آنکه عبد الرحمن جادو در
اردوی مصطفی خان آرد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیده خبر رسیدن پایبغ
رسانیدند و نه کس از آن جماعت گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و چون پرتو تحقیق بر استکشاف
آن حال افتاد بوضوح پیوست که یر بوداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داده و سخن صلح در میان
آورده [illegible] و در خلال آن احوال یر بوداق سلطان را داعیه وصلت با خاقان منصور بر خاطر
گذشت و خواست که بنای مصاهرت را بقواعد مصالحت مستحکم گرداند و کریمه حجره پادشاهی را که
همشیره آن مظهر لطف و رحمت الهی بود بحباله نکاح خویش درآورد و چون قبل ازین مصطفی خان
قاصدی باسترآباد فرستاده از خاقان والانژاد همین التماس نموده بود آنحضرت جواب داد
که اگر مشیت حضرت عزت بتمشیت این امر تعلق گرفته باشد بوقوع خواهد انجامید بخت ملتمس یر بوداق
سلطان را قبول نفرمودند اما بعد از الحاح و مبالغه امرا امر رضا جنبانیده درة التاج سلطنت با گوهر کان خلافت

بمسامع همایون خاقان منصور رسید که بعضی از احشام عرب که در حدود بیارجمند اقامت دارند همواره
متعرض متوطنان آن ولایت شده نسبت با بیننده و رونده نیز طریق بیراهی بجای می آورند بنابران
عبد العلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مامور ساخت و عبد العلی
بعد از سرانجام مهام اعراب تا سرحد نیشابور تاخته اعلام اقتدار برافراخت و چون این خبر بعرض
سلطان سعید رسید امیر علی برلاس و شیخ حسن تیمور و امیر نور سعید و امیر سید مزید را بآن جانب
فرستاد و عبد العلی از توجه امراء خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت نمود و چون بخلاف
حلم متعرض ممالک سلطان سعید گردیده بود خاقان منصور بر وی غضب فرمود و امراء سلطان سعید
بعد از وصول النگ رادکان عرضداشتی بهراة ارسال داشتند مضمون آنکه عبد العلی ترخان
بمجرد استماع توجه بندگان عنان مراجعت بجانب استراباد انعطاف داده و میرزا سلطان حسین
پیوسته در آن حضرت در غایت عظمت در آن مملکت بر مسند اقبال تمکن دارد و لوای استقلال افراشته
غیر او امیرزاده شهریاری نیست و سلطان سعید پیش از وقوف بر مضمون این عرضه یورش
جرجان را پیش نهاد همت ساخت و با تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم شهر جمادی
الاول بدان جانب روان شد اما خاقان منصور چون خبر وصول امراء سلطان سعید بالنگ رادکان
استماع نمود با فوجی از بهادران خنجر گذار بر سر ایشان ایلغار فرمود و بعد از آنکه نزدیک بمخالفان
رسید استماع نمود که سلطان سعید با لشکر بسیار متعاقب میرسد بنابران رعایت حزم کرده
باستراباد باز گشت بخیال آنکه بتهیهٔ اسباب کارزار نموده و استحکام مضبوط ساخته و از سر تمکن بدفع
و محاربهٔ خصم پردازد و در آن اثنا احمد یاقوت جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روگردان شده
ازین ممر تفرقه تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت و قصوری در قواعد ثبات جنود نصرة ورود
پیدا شد لاجرم خاقان منصور صلاح در مقابله و مقاتله ندیده مملکت استراباد را باز گذاشت و رایت
آفتاب اشراق بصوب اعراکه و خطهٔ ازاق برافراشت اهالی جرجان که از رشحات سحاب
موهبت خاقان و لطف منقبت محروم ماندند سیل اشک از دیده خونفشان روان ساختند
و از سبزه زار آن دیار بی سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زهر گیا اسنی ز رفعت متحیر وار
سر بهوا افراختند و در آن شب بموافقت بازماندگان جرجان اشک باران از دیدهٔ غمام روان گردید

خطبه کرد بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شد و صیت این فتح از ذروهٔ گنبد پایه در گذشت
دانخسرو والانژاد در منزهات ولایت استراباد بساط نشاط گسترده روزی چند در غایت فرح و نشاط
اوقات خجسته ساعات بگذرانید بعد از آن المملکت را بعبد الرحمن ارغون باز گذاشته عنان عزیمت
بجانب دار السلطنه هراة منعطف گردانید چه سعادت همرکاب و نصر همراه طراز رایتش
نصر من الله [illegible] ان اوقات
صاحب حشمتی که عرصهٔ هفت اقلیم در نظر همتش تنگتر از حلقهٔ میم نماید مجرد تسخیر یک مملکت چگونه قناعت
فرماید صاحب همتی که فضای وسعت نمای سپهر در دیدهٔ بصیرتش بصورة اعتبار در نیاید جز بارتکاب
عظائم امور ابواب دولت و سروری بر روی خود چسان گشاید بنا علی هذا چون خاقان مظفر لوا
خاطر آفتاب سیما از ضبط خطهٔ جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت نموده کمند همت
بر کنگرهٔ تسخیر آن ولایت انداخت و این خبر بسامع امراء سلطان سعید رسیده امیر سید اصیل ارغون
و امیر سید مراد که در حدود نیشاپور و سبزوار بودند عنان ریز خود را بدار السلطنه هراة رسانیدند
و در شوال سنه سبع و ستین و ثمانمائه مردم بلوکات را بشهر آورده اسباب حصارداری باکمل
وجهی مرتب گردانیدند امیر نظیر که داروغهٔ آن بلدهٔ بهشت نظیر بود و ضبط دروازه ملک را تعهد نموده
و امیر عبد النصیر دروازهٔ عراق را تکفل فرموده دروازهٔ فیروزه آباد بحاکم آن بلده امیر احمد حاجی تعلق
گرفت و حراست دروازهٔ قپچاق با میر احمد یار سمت انتساب پذیرفت و در دروازهٔ خوش بامیر سلطان
حسین سرهنگی مقرر گشت و شبها بر فراز برج و باره نفیر و فغان حاضر باشی از منزل حصار کوتوال
پنجم در گذشت سید اصیل ارغون و سیدکان بطریق کومک مقرر بودند و در جمیع اطراف
و جوانب شهر شرائط حراست بجای آوردند تمامی محافظان بروج و دروب بهنگام صباح
معاودت مینمودند و خاقان منصور بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را در عهدهٔ
یکی از اهل اعتماد کرده عنان بادپای جهان نورد بطرف هراة معطوف گردانید و روز دوشنبه بیست
چهارم ذی قعده از راه کوه مختار که کوچه خیابان در آمد و باغ زاغان را نشیمن همای اوج سلطنت ساخت
بتصور آنکه شاید مردم هراة بی ارتکاب جنگ و پیکار دروازها بگشایند چند روز اشتعال آتش قتال را
در حیز تاخیر انداخت و حال آنکه مردمان هواداری سلطان سعید از این اندیشه بغایت دور بودند

ازدواج یافت و زمرهٔ از امرا مصطفی خان که همراه بودند پس از مشاهده اینحال از بیربوداق سلطان جدا گشته
بخدمت خان رفتند و کیفیت واقعه را معروض گردانیدند بنابران مواد نزاع میان برادران در هیجان آمده
خاقان منصور به بیربوداق سلطان پیوست و از جانبین مستعد قتال و جدال گشته چند نوبت صورت
ستیز و آویز چهره گشود و آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دار الملک شیروان است متحصن شد و خاقان منصور
باتفاق بیربوداق سلطان آن بلده را محاصره فرموده مدة چهل و یک روز سپاه دشمن سوز در برابر این
شهر وزیر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت محاربت و مخاصمت پیموده همت
بر افنا و اعدام یکدیگر میگماشتند و دران ایام بیست و پنج نوبت مقاتلت اتفاق افتاد و از هر طرف
طایفهٔ از اهل جلادت را انهدام بنای زندگانی دست داد عاقبت مصطفی خان صواب چنان دید
که رسوم مذموم مخالفت را بر اندازد و از در مصالحه در آمده اساس موافقت موکد سازد و قاصدان
نزد خاقان منصور فرستاده ما فی الضمیر خویش پیغام کرد و آنحضرت ملتمس او را بعز اجابت مقرون گردانیده
شرائط انسانیت بجا آورد و قواعد پیمان و عهد را بایمان تاکید پذیرفته مصطفی خان شنقار خاصهٔ خود
جهت خاقان منصور روانه گردانید قبچاقی بهبود نام را که نظیر آن بازگیری در فضای جهان بجولان نیامده بود
بمصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصرهٔ شهر وزیر فراغت یافت
بنابر استصواب آق صوفی بصوب اواق شتافت و بعد از آنکه روزی چند دران منزل نشاط
و خرمی بگذرانید در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که خاقان سعید از
دار السلطنهٔ هراة جهت مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده بمحاصرهٔ قلعهٔ شاهرخیه اشتغال دارد
بنابران خاقان عالیمکان فرصت غنیمت شمرده و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده
با گروهی اندک و امید بسیار بجانب استراباد نهضت کرد و میرزا سلطان محمود که از قبل پدر حاکم
آن مملکت بود با جمعی نامعدود در مبدا آن قتال اقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاد
آفتاب فتح و ظفر از مطلع آمال خاقان منصور طلوع نموده از امرای سلطان محمود میرزا امیر شیخ
حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر الله بردی و بعضی دیگر از سرداران کشته شد شهزاده عنان بوادی
فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط شعبان سال مذکور باستراباد در آمده بار دیگر قدم بمسند
سلطنت نهاد و خطه جرجان از پرتو طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت فزای بروج آسمانی

و از شهریان نیز هر کس در پنجه تقدیر اسیر میگشت لشکریان خسرو جهانگیر نیز او را از آن شربت
جرعه میچشانیدند و در آن اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح کرده
و از آب آمویه عبور نموده بنا بر آن عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته در بیست و هفتم ذی الحجه
از خنجه با دیگبار مرغاب نهضت فرمود و چون در ولایت بادغیس در منزل تودن نزول اجلال واقع شد
قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصره هراة حسب الحکم جهة تحقیق اخبار بکنار آب رفته بود
رسیده معروض رسانید که امیر سید مزید ارغون و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشه قهر و دلیران
کشورها و ولاء النهر بیت همه تیغ جوی و همه جنگجوی پیش بندی و جنگ آوری کرده خویش را بعزم
تافتن تنور حرب بمنزل موری آمده میرزا سلطان ابوسعید متعاقب میرسد خاقان منصور بمجرد
استماع این خبر امرا و سرداران لشکر ظفر اثر را مشورة بجای آورده [illegible] کار را [illegible]
که با وجود اقبال [illegible] جنگ و جدال بر افروزند و خود [illegible] [illegible] سلطان
دیگران [illegible] آتش فشان [illegible] عزیمت [illegible] [illegible] واقع شده در منزل [illegible]
امیر مظفر برلاس [illegible] سپهر اساس [illegible] خاقان ظفر [illegible] کرده و [illegible]
علی شیخ تیمور [illegible] [illegible] [illegible] دولت
سلطان سعید [illegible] و چون منزل [illegible] خاقان فرخنده [illegible] منزل گشت انقیاد
خلاف [illegible] ارکان دولت [illegible] [illegible] استعداد [illegible] مقابله [illegible] گذشته [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] بحرکت آمد و بعد از وصول خاقان
منصور [illegible] [illegible] موکب گیتی نورد [illegible] [illegible]
[illegible] طی منازل و مراحل فرموده [illegible] سعادت و عافیت بدار الملک هرات رسیده
عبد الرحمن ارغون که بالتفات [illegible] در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکومت میکرد
[illegible] بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور [illegible]
[illegible] از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط بر گشاد و باده گلرنگ [illegible]
ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمده [illegible] چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شد
نظم [illegible] گردش در [illegible] [illegible] [illegible] گرفته بکف ساقی [illegible]

روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله می افزودند در آن اثنا روزی خاقان
منصور با جمعی از خواص خدم بی ازدحام خیل و حشم بعزم حمام برابرش گردون خرام سوار شده از باغ
زاغان بیرون خرامیده جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر بامرا رسانید
ایشان این معنی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاهباز قلهٔ دولت و اقبال گماشتند
و به عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون
شهسوار ثوابت و سیار تنها بر سر خنگ فلک سوار شده تیغ زرنگار برکشد از ازدحام لشکر
ظلام نیندیشد و شیر ژیان هر چند تنها ماند نخجیر و آهو را گله گله بهر سو دواند اگر چند بسیار باشند گوزن
ندارد رو بر شیر گیرنده وزن همائی که بر اوج عزت بود ز گنجشک بسیار کی بر برد و چون خاقان منصور
بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام در عروهٔ وثقی توکل زده مانند هژبر ژیان و شیر صف شکن
عنان بحرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بر آن حشر
بیکران تاخت و در حملهٔ اول جمعی کثیر را پایمال از دل کرده با خاک راه یکسان ساخت و بقیة السیف
روی هزیمت بشهر آورده پشت نمودند و بهزار حیله خود را بشهر رسانیدند و دست به تیر و کمان بردند
و بعد از آنکه یازده روز حال بر همین منوال گذشت و ساکنان هرات خیال اطاعت در دل نگذرانیدند خاقان
منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در النگ کهدستان قبهٔ بارگاه با اوج مهر و ماه بر افراخت
و دو سه نوبت با عساکر نصرة مآثر نزدیک بدروازهٔ خوش رانده جنگ در انداخت اما بنا بر
استحکام شهر و وفور مخالفان بهرام قهر صورة فتح چهره نگشود و اعلام ظفر اعلام از کهدستان
حرکت نموده در خیجه بار نزول اجلال فرمود آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع
رایت زرنگار خورشید خنجر گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار
بر برج سپهر دوار از جانب دروازهٔ فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند و بزخم تیر
دلدوز و پیکان سینه سوز بسیاری را مجروح و مبروح گردانیده آثار کمال دلاوری ظاهر ساختند و مردم
هراه در اکثر ایام دروازه ها باز کرده جنگ پیش می بردند و امیر حسن شیخ تیمور و امیر جمشید را مانند
شیر ژیان و ببر دمان بمیدان مردان شتافته لوازم غایت شجاعت بجای می آوردند و از ملازمان
موکب همایون هر کس بدست هرویان گرفتار شد گوش و بینی او را بریده از شهر بیرون می فرستادند

علفها به دولتخواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان طریق ضیافت تقدیم رسانیده در جواب حدیث
ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاده که آن فرزند ارجمند درین سفر بر رعایات عالیه
ترقی نموده بهر ولایت از ولایات خراسان که رسیده خطبه و سکه بنام و لقب همایون مزین گردیده
بحسب اتفاق درین اوقات تصوری بقواعد قصر سلطنت ما راه یافته لاجرم وهم عنه میشود
که چون آنحضرت بولایت ما تشریف آورند چنانچه باید و شاید از عهدهٔ ضیافت و خدمت بیرون نتوانم آمد
و این معنی موجب طعن عیب جویان گردد آنگاه عثمان ولد محمد صوفی ترخان ... و یعقوب اوغلان را
باستقبال موکب همایون مقرر نموده وصیت فرمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند
و دولتخواجه را اجازه داده بنفس خویش روی بقشلاق نهاد و دولتخواجه بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده
آنچه دیده و شنیده بود معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از اوتاق در حرکت آمده کنار جیحون
محل نزول موکب همایون گردید و در آن منزل بوضوح پیوست که عثمان ترخان بخلاف فرمان
مصطفی خان داعیهٔ خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد بلکه کمر عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح
ضمیر مینگارد بنابرآن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب آصف اکوزی مضرب خیام
عساکر نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصور متوجه شهر وزیر شد جمعی کثیر از اصحاب
جلادت بیرون آمده در میان بناهای فنای شهر تحصن نمودند و آنشب بتقدم مراتب پیش پا دره
روز دیگر که شهسوار عرصهٔ سپهر ربع مصقول صبح در پوشیده و لوای خطوط شعاعی افراخته حصار نیلگون
گردون را مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان ترخان که بمیرزا ... مشهور بود از دیوار بست ظاهر شهر
بفضای صحرا خرامیده صف کارزار بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مقهور شده از جانبین
آواز نفیر و سورن برخواست و از صرصر کین مردان جلادت آیین آتش محاربت افروختن گرفت
و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف نبرد احتراق پذیرفت و در آن اثنا محمد علی
از عقب جوانغار که سرکرده آن دولتخواجه بود درآمده او را دستگیر کرده بقلعه درآورد اما سپاه
مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان منصور نیاورده بقلعه گریختند و در و دیوار را استحکام داده و بر برج
و باره آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و مبارزان موکب همایون نورها و جیرها در سر کشیده بپای
مردانگی از خندق گذشته فاتحهٔ جنگ درپیچیدند بر کلاه بر صعود نمودند و همان زمان نسیم فتح و فیروزی از مهب

شرابی به از لعل نوشین یار ٭ مغنی بالحان مردم فریب ٭ برد از دل اهل مجلس شکیب ٭ ز بس
خوردن رطلهای گران ٭ بشد هوش دور از سر سروران ٭ شه عشرت اندیش صاحب کرم ٭ کرام
سپاه دسران حشم ٭ بقانون جمشید و آئین کی ٭ بنوشند کیفیت غافل ز می ٭ و در خلال این احوال
خبر بتواتر انجامید که سلطان سعید چون از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافت بتخت بجانب
سرخس شتافت و امیر سید آقا را شهید کرده عنان یکران بدیگر طرف تافت لاجرم خاقان منصور
بساط عیش و انبساط برست حزم و احتیاط در نوردیده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت
تمامی الجماعت متفق اللفظ و المعنی معروض گردانیدند که چون اعادی در غایت کثرت اند و سپاه
نصرت پناه در نهایت قلت مناسب چنان مینماید که نوبت دیگر مملکت استراباد را باز گذاریم و دست
در حبل شکیبائی زده بهم حرب و جنگ چند گاهی در توقف داریم خواطر اصاغر و اکابر بر این موجب
اوراق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحه کافوری ایام را مانند رخسار خوبان گل اندام زنگ
سواد ابهامی در خشید خاقان منصور علم نهضت برافراشته در آن شب دیجور که نور ماه و انجم از پرده
اختفا ظل بهراه ظهور نداشت عبور بر مجری افتاد که بوا سطه محاربه دریا بوده و در اکثر اوقات انواع
تعب و محن بخاقان عالیجناب بسبب عبور آن موکب نصرت آیت رسیده و در وقتی که ملاحان تیز مقدار
کشتی زبانه و دلفتا برادر بحر اخضر فلک انداختند از مهر سپهر سلطنت از آب گذشت و بیاعی
دمنزلی توقف کرده چون بعضی کثیر از امرا سلطان سعید با جنود نامحدود و بنا در عقب متوجه بودند بار دیگر
عازم مقصد گشته و سه چهار شب از دو طی مسافت کرده خاطر تسخیر آن بخت مخالفت دارالحق نزول
اجلال نمود و ظل عاطفت بر مفارق ساکنان آنجا گسترده و سیوف و اسنه همگنان را بانواع انعام و احسان نوازش نمود
٭ ٭ چون خاقان کشور گیر دوران بعدالت با دو شاه
محمد در موضع اوراق لوای آفتاب اشراق برافراخته اهالی اطراف آن دیار در سایه
علم بلند پایه مجتمع کرده مشمول عواطف و مکارم ساخت و دولتخواهی او زینب را که از زمره اهل اخلاص
بمزید اختصاص امتیاز داشت با ظرائف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاده پیغام داد که بنابر
ارتباط علاقه ابوت و اتحاد سلسله محبت و مودت بخاطر میگذرد که بدانجانب توجه نمایم و چند روز
طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشورگشائی بموجب اقتضای رای صواب نمای

سرادقات عظمت و حشمت گردانیده بود خاقان مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا
از خطهٔ خوارزم عزم انگیختن غبار رزم جزم کرده عنان بارهٔ جهان نورد بطرف خراسان
انعطاف داد و مانند قمر سریع السیر در هیچ منزل ساعتی نیاسوده از راه بازرو نسا و ابیورد بحدود
سبزوار و نیشابور و ترشیز خرامید عساکر نصرت مآثر بهر ولایت که عبور نمودند بلوازم نهب و تاراج
اقدام نمودند از مخالفان هر کس را دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید از استماع این خبر
عنان تماسک از دست داده از ییلاق بادغیس بولایت نوشنج شتافت و از امرای کبار
امیر شیر حاجی و امیر احمد یار را با چند تومان از سپاه جرار برفع طلایهٔ موکب ظفر آثار نامزد فرمود
و امرا بجناح استعجال بدان جانب ایلغار کرده فوجی کثیر از آن بی باکان فتنه انگیز در نواحی ترشیز بآن
شیر بیشهٔ ستیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از هشتاد سوار تیغ گذار کسی در ملازمت
رکاب نصرت انتساب نبود و آنحضرت دست در عروهٔ وثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه مضمون
کلمهٔ همایون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة بر خاطر عاطر گذرانیده و با جماعت اندک
در برابر سه چهار هزار سوار و پیشت نصرت سپاه صف کارزار بیاراست و چون نزدیک
بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از گلهٔ آهوان نیندیشد یا باز بلند پرواز
که کثرت تیهو را بنظر همت در نیاورد بر ایشان حمله کرده و تیغ مینا رنگ را از خون اهل بغی و جنگ
گونهٔ یاقوت رمانی داده کمال مردانگی بجا آورد و سمند براق مانندش سمند شمال در میدان
شعلهای معرکه بیکبار جولان نمود و شمشیر اژدها شکلش همچون نهنگ در دریای ... شناور
گشته کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق ساخت و تیر ناوک پیکان خون فشان دیده
و دل مخالفان را چون لعل بدخشان ساخت و از طعن سنان جانستان درج زندگانی سالکان
طریق عصیان را از بنیاد بر انداخت لاجرم گردنبر از سپاه ناخبر کشیدند آنچه زهر رسید و سرهای
سروران و تنهای دلاوران بخاک راه برابر گردید بیت سرهای سروران فتاده بر خاک
هیکلهای دلاوران شده چاک * مسوّد اوراق بواسطهٔ خبری از لفظ گوهر بار آنحضرت باستحقاق
استماع نموده که فرمود در آن روز بدست خود سیزده کس از دشمنان پرستیز بضرب شمشیر تیز
خونریز مجروح و بعضی مجروح کشته شده بودند و در آن معرکه سایر بهادران موکب همایون لوازم جلادت

وما النصر الا من عند الله آغاز وزیدن نهاده روایح مشکین نوایح ظفر و بهروزی از گلزار فرخنده آثار
وما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها وزیدن گرفت و عثمان قنقرات با تمامی اتباع
و لشکریان مصطفی خان شهر از برقرار اختیار نموده شهر وزیر را باز گذاشتند و بندگان موکب
همایون بتائید مفتح الابواب بدان بلده در آمده رایت تسلط و اقتدار برافراشتند اشراف
و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظل عدل و احسان جای دادند و برشحات انعام بر دامنان ریاض مملکت را
نضر و ریان گردانیده رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و همدران ایام عثمان قنقرات
نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم و آثام خود ساخته بعتبه سپهر احتشام آمد و عفو پادشاهانه شامل حالش گشت
و در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض رسانیدند که وطن مالوف ما خطه خوارزم است و مصطفی حیف
و تعدی جایز داشته ما را برین ولایت آورده بود امید آنکه این بیچارگان بی خانمان بیمن عنایت
خاقان عالیمکان بمسکن معهود معاودت نمایند و این ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور عنان
عزیمت بطرف خوارزم برافراخت و باندک زمانی معمار عدالت آنحضرت چرخانیه را معمور و آبادان
ساخت و بعد از چندگاه زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اقتدار سید زین العابدین خیوقی
نهاده جهت مصلحت یورش خراسان باوارق خرامید و مقارن آنحال متوطنان خیوق بهواداری
خدام آستان خاقانی با قتلق درویش اللهی که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار
مخالفت نموده بیرش را گشتند و کیفیت حال را عرضه داشتند بندگان پایه سریر دولت گردون
و موکب همایون بدانجانب شتافته پرتو انوار معدلت بر مفارق اهالی آنولا بهت تافته بعد از
چند روز بار دیگر خطه خوارزم از لمعات ماهچه رایت نصرة آیت روشنی پذیرفت و خاقان منصور
اخرق همایون را آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بطرف خراسان برافراخت و چون بحدود
مرو رسید بوضوح انجامید که سید اصیل ارغون و حسن شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از
سپاه سلطان سعید ولایت را مضبوط دارند عنان مراجعت بطرف خوارزم منعطف ساخت

در شهور سنه ثمان و ستین و ثمانمائه میرزا سلطان ابوسعید از بلاد
ترکستان و ما وراء النهر با سپاهی پر خشم و قهر مراجعت کرده به ییلاق بادغیس را مضرب

تا هرگاه ایشان بخبوق درآیند بازگشته خبر بیاورد و چون شبلی بمقصد رسید دید که امرا درآمده
او نیز بی توقف بشهر خرامید درین اثنا قاضی مؤید از شهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب
حشمت شتافت و سعادت تقبیل انامل فیاض دریافت عرض کرد که حالا جمعی ازین هیات بخبوق
درآمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شد و چون امرا بپای قلعه رسیدند فی الحال برادر شادمان را
که آنجا بود بقتل رسانیدند و بر باره و فصیل خرامیدند همان زمان مردم شهر هجوم نموده دست بانداختن
تیر و سنگ برآوردند و عبدالرحمن ارغون را دو زخم زده از فصیل بزیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور
بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان انداخته صلاح در توقف ندید فرمود که عبدالرحمن را
بر شتری بار کرده روی براه آوردند و جمعی از پیادگان خبوق حمله کرده خواستند که او را باز ستانند
و جرات آنجماعت مشاهده آنحضرت شده بنفس نفیس بر ایشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتری
خوابانیده متوجه شدند و روز دیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز فرمود که برادرش قاسم در تربه
او را در جای مناسب مدفون سازد و اثر قهرش ظاهر نکرد و از آنجا موکب همایون بهزار اسپ
شتافته از آنجا بقلعه ترسک خرامید و از ابتدای عمارت کرده محل توطن بعضی متوطنان گردانید
[illegible] خاقان منصور چند گاه
دیگر با روزگار ناسازگار در ساخته در صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف اعلی بر آن
قرار یافت که نزد ابوالخیرخان که در آن زمان خاقان دشت قبچاق و عمده خواقین آفاق بود رود
و از آنحضرت استمداد نموده متوجه تسخیر مملکت خراسان شود با جمعی از خواص و شرذمه از
اهل اختصاص پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده روی براه نهاد بعد از قرب وصول
بدشت ابوالخیرخان از توجه موکب آنحضرت نشان واقف گشت و جمعی از شاهزادگان عظام چنگیزنژاد
و امرا جلالت بنیاد باستقبال خاقان ستوده خصال فرستاد و ایشان در غایت تعظیم
و حرمت بآن نقاوه دودمان حشمت ملاقات نمودند و آنحضرت را بجایی آورده جهت نزول همایون
موضع مناسب تعیین فرمودند روز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلک اخضر را بطلعت همایون
آرایش داد ابوالخیرخان شاهزادگان و نوئینان و اشراف و اعیان را بپایه سریر خاقانی طلبید
قدم بر مسند جهانبانی نهاد آنگاه فرمان داد که حضرت خاقانی را ببارگاه درآورند و مدعا خان

بتقدیم رسانیدند و بساط جمعیت اعدا را درنوشتند امراء سلطان سعید چون حال بر آن منوال
دیدند عنان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را
بقتل رسانیدند از کثرت کشته و خسته صحرا با پشته برابر شد و وحوش و طیور را مائده مستوفی مقرر شد
در مصافی که اندران دو نفس   تیغ را با کفش قران باشد   صد قران وحش و
طیر را پس از آن   فلک از کشته میهمان باشد   خاقان منصور پس از اختصاص بفتح و ظفر از حدود
نیشاپور و مشهد گذشته صحرای جاخان از فر نزول همایون غیرت روضه رضوان گشت و از آنجا
بنابر استصواب زمرهٔ از امرا بطرف مرو شتافته عساکر منصور بعضی جهة سرانجام مهمات خود
بشهر در آمدند و طایفهٔ بمصلحت غارت و تاراج بر قصبات و قری متفرق شدند و در آن اثنا امرا
سلطان سعید که بعد از انهزام بیکدیگر پیوسته بتکامیشی موکب همایون می آمدند سپاهی بودند
وچون بنابر تفرق سپاه صلاح توقف نبود خاقان منصور بر اسپ الاشی که از سایر اسپان
طویله خاصه بمزید قوت و رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی نو روی بصوب بیابان
خوارزم آورد و بعد از وصول بهزار اسپ بخاطر همایون خطور نمود که بی خبر بر سر اهالی خیوق رود و آن
بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که در غیبت حضرت خاقانی متوطنان آن مکان باظهار مخالفت مبادرت
جسته نجیب بقرابت امیر نور سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری بتقدیم
میرسانیدند مقارن آن حال بابا رتن از معسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و مردم آنجا
را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط ساخته شادمان رایت مدافعت
برافراخت پس رای سواسمای جهان اقتضا فرمود که چند کس از شجعان لشکر بر بالای جبه
جامهای کهنه پوشانیده و بر دراز گوشان سوار ساخته بقلعه فرستند چون ایشان بجهاد درآیند
بنفس نفیس بظاهر آن بلده شتافته جنگ در اندازند تا بدین تدبیر فتح و ظفر تیسیر پذیرد بدین
خیال هفده نفر از امراء جوشنور مثل امیر مظفر برلاس و امیر ولی بیک و عبد الرحمن ازغون
وحیدر علی کوکلتاش و دیو مشلیخ و شیخ ابو سعید جان درمیان و میر علی میراخور و قلی علی چهره
و شاه علی بکاول و آقان جان قورلاس و یوسف طنبورچی و داود میر شکار و غیرهم بهیأتی
که مذکور شد متوجه قلعه شدند و شبلی چپار چوبی را خاقان مظفر لوا متعاقب آنجماعت ارسال داشت

... نسق نظم و سلاطین را تائید الهی مرتب میشود و اسباب شاهی در سعادت و شان
از عالم غیب مدد و از غیر ایشان را بود عیب اگر از محض تقدیر خداوند یابند کار ایشان بگیرند و رسته
چو فضل ایزدی یاری نماید در دولت بر ایشان برگشاید بهر جانب عنان عزم تابند ز فیروزی
و نصرت کام یابند و نظیر این تقریر و شبیه این تصویر حال خاقان جهانگیر معز السلطنه مغربین
و شهنشاه مشرقین ابو الغازی سلطان حسین تواند بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی
مقتضی آن گشت که بی امداد غیری بر سریر سلطنت خراسان تمکن یابد ابو الخیر خان پیش از آنکه بجهة
امداد آنحضرت لشکر تعین نماید فوت شد و آن پادشاه نصرت یزک از امداد سپاه بر عناد
ازبک قطع نظر کرده با سیصد نفر از ملازمان خاصه در آنسر بیسان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند
عزیمت خراسان فرمود و بمقتضای کلمه کریمه و اذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام
بعروه وثقی توکل استوار کرده و دیدن پیکر فتح و فیروزی را از عنایت حضرت پروردگار روانست
نه از بسیاری لشکر جرار و افزونی استعداد حرب و پیکار لاجرم بهر منزلی نهضت فرمود مبشر
دولت و اقبال باستقبال موکب فرخنده فال مبادرت جسته بزبان حال معروض گردانید
بهر منزل که کرده جلوه گاهت شود دیهیم شاهی خاک راهت طوطی شیرین مقال قلم کیفیت حال را
بدینسان رقم مینماید که چون حدود ابیورد از وصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالم گرد شد
خبر ویرانی سلطان سعید در قراباغ اران بالسنه و افواه طوائف انسان جاری گشت لاجرم
خاقان منصور بی دغدغه بابیورد درآمده اشراف و اعیان آن ولایت بلوازم نیاز و نثار قیام و اقدام
نموده باظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال و قال گشودند و این خبر بدار السلطنه
هراة رسید امیر تاج الدین حسن ملکی و امیر نظر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند
بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را بسمرقند عرضداشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه
باران عدد بعزم رزم از جیحون عبور نمود خاقان منصور مظفر لوا با پانصد مرد جلادت انتما که در آنوقت
در سایه لوا جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرد و امیر مبارز الدین ولی بیک بطرف
نیشابور و مشهد فرستاد و سلطان محمود میرزا که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه جرد
با میر ولی بیک رسیده بین الجانبین صورت مقاتله روی نمود و شاهزاده منهزم بهراة شتافت

دواب و نوئینان چنان بود که آنحضرت جهت تعظیم قاآن تایوغ نماید و باصطلاح اوزبکان تایوغ آنست
که در برابر سریر خانی ایستاده کلاه از سر بردارند و یک کوش بدست نیازمندی گرفته مانند راکعان
پشت خم کنند خاقان منصور بصورة قبول ننمود و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده عاقبت
ابوالخیرخان بدان راضی گشت که آنحضرت زانو زده او را دریابد بعد ازان خاقان عالیشان ببارگاه
سپهر اشتباه درآمده و چون چشم ابوالخیرخان بر بشرهٔ همایون و اسرهٔ میمون خاقان منصور افتاد
انوار دولت و کامکاری و آثار استقلال ذات در تقلد امور جهانداری مشاهده فرموده از روی شفقت
و مهربانی آن بانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشید و نزدیک بخود جای داده لوازم پرسش و نوازش
بجا آورده بترتیب مجلس بزم اشارت فرمود و نسقچیان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب
و بالع تمیز در گردش آمد و بعد ازانکه دماغ ابوالخیرخان از بخار بادهٔ خوشگوار گرم گشت جهت امتحان اقداح
مالامال بر کف خاقان ستوده خصال نهاده و آنحضرت بتجرع شراب بسیار قیام نموده اصلا تفاوتی در
احوال و افعالش ظاهر نشد و این معنی موجب ازدیاد اعتقاد قاآن شده زبان بتحسین خاقان ظفر قرین
گشاد و بمبالغه تمام هر لحظه آنحضرت را بخود نزدیکتر میکشید و هر روز التفاتش [illegible] میرسید و بنابر آنکه
در آن اوان ابوالخیرخان بمرض فالج مبتلا بود در ساعتی که زانوهای خاقان سعادت انتما بسندش رسید
آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست و عنقریب باعلی مراتب دولت
ترقی خواهی نمود امیدوار است که بیمن مقدم همایون تو رنجی که عارض مزاج ما گشته بصحت تبدیل یابد و در اثنای مجلس
هر لحظه اظهار دلجوئی و ترغیب نوازش میفرمود تا آنکه قلپاق از سر برداشته خاقان منصور را تایوغ کرده
گفت تو هر چند در وقت ملاقات تایوغ نکردی ما جهت احترام تو باین امر قیام نمودیم و حضرت خاقانی ازین
التفات انفعال یافته فی الحال برجست و تایوغ بجا آورد القصه خاقان منصور یکهفته در اردوی ابوالخیرخان
معزز و محترم اوقات گذرانید و ابوالخیرخان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت
شعار بتسخیر خراسان نامزد نماید بسبب اتفاق [illegible] ایام حیاتش قانی بانصرام رسید و بعلت
فجاءه در طبیعت دست از تمشیت امور برنشس کوتاه گردانید و الوس اوزبک بمرتبه پریشان شد
که خاقان باستحقاق را ارادهٔ دشت قبچاق مجال اقامت نبود و هو الغفور الودود [illegible]
[illegible]

نثار پاشیدند و حضار آن بقعهٔ مبارکه غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد بگوش خطیب منبر نه پایه گردون رسانیدند

[illegible] خسرو کامران عدل طراز شاه عالمیان بنده نواز چون قدم زد بسوی سواد هراة

گشت ظاهر ز مقدمش برکات روی زر شد مزین از نامش نقش سکه موافق کامش یافت

از نام شاه دین پرور روی منبر چو روی زر زیور آب تیغش غبار فتنه نشاند آتش ظلم فتنه جوی

نماند از سحاب عدالتش عالم گشت چون گلشن ارم خرم و الحمد لله علی العم والصلوة

والسلام علی النبی الاکرم [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] بلدان خراسان

برونق تجارب امم و صدق تواتر اخبار عالم [illegible] شایستهٔ افسر کیانی و زیبندهٔ تخت

خسروانی [illegible] ساعد و تمندی تواند بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال

طلوع نماید سرگشتگان وادی نامرادی را در سایهٔ لطف و انصاف جای داده از تاب آفتاب

قهر و اعتساف [illegible] تشنه لبان ممالک و بوادی را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته

بفضای راحت افزای بر و امتنان رساند و بگلزار ریاست و سرافرازی از آن درون آید

که دست مرحمت و دلنوازی غبار ادبار از پای ستمدیده بیرون آورده و در جویبار آمال و کامکاری

نهال اقبال ایشان نشاند که سایهٔ مکرمت و دلداری بر فرق سرگشته گستراند و معمار همتش بقصور

جهانبانی بان [illegible] سازد که قصور تقویت شریعت پیغمبر آخر الزمانی راه نیابد و انوار نهمتش

از افق کشورستانی آن [illegible] طلوع کند که غبار شر و فتنهٔ روزگار سالکان مسالک

سلطانی [illegible] و معمورش از گیتی ستانی [illegible] رواج قیمت آخر زمانی [illegible] چو اعلام

آیات [illegible] پرور [illegible] سازد [illegible] عدل و احسان بنای آسایش اشراف

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلام معجز طرازه

[illegible] سلطنت و ولایت خراسان را

[illegible] روز جمعه چاشت رمضان سنه

و معیت واقعه ناگزیر سلطان سعید نزد هرویان بتحقیق انجامید چنانچه سابقاً مسطور گشت
اکثر خلایق آثار هواداری خاقان منصور ظاهر کردند و فوج فوج روی امید بدرگاه عالم‌پناه آنحضرت آوردند
بنابران میرزا سلطان محمود بطرف ماوراء النهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبه
پنجده رسید شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک خوف بسیار از نیم فرسنگی اردوی کیهان
پوی میگذرد و بعضی از امرا انوزده رخصت طلبیدند که بتقدیم عداوت پیش رفته سر راه بر شاهزاده
گیرند خاقان منصور از غایت کرم جبلی تجویز این معنی نفرمود که بیت چه گیرم سر راه سرگشته‌ای برگشته
بخت برگشته و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در معبر و اندخود بمیرزا سلطان احمد پیوسته
و کیفیت حال باز گفته برادران به رافقت و موافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان داده و از آب
گذشته روی توجه بسمرقند نهادند اما خاقان مظفر لوا چون از قصبه پنجده کوچ فرمود بعد از طی
یکدو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هراة بموکب همایون رسیده بسعادت
تقبیل رکاب ظفر انتساب فائز گردیده مضمون این مقال بعرض رسانید بیت تخت جمشید و
تاج افریدون آرزومند پای و تارک تست انگاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابوسعید جان
درمیان را بداروغکی هراة ارسال داشت و چون مشار الیه بدان بلده فاخره درآمد جمعی از اهل فتنه
و فساد را که متعرض عرض و مال خلق عباد میشدند تادیب بلیغ فرمود و بساط عدل و داد ممهد
گردانیده فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده بهیچ وجه متعرض کسی نشود و بهمین نصفت و رافت
انجناب هرویان از جور و طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند و در روز چهارشنبه هشتم
ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه موکب همایون خاقان منصور همیشه
بخت و دولت همعنان اقبال آنحضرت همرکاب بشمال کوه دماولیکاه رسیده سادات
و قضات و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند برسم استقبال استعجال نمودند و بانواع
التفات و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و تخت حاجی بیک از فر نزول
همایون رشک افزای سپهر بوقلمون شده روز پنجشنبه نهم امیر مبارز الدین ولی بیک از
جانب مشهد مقدس رسیده بسعادت زمین بوسی مشرف گردید و روز جمعه عاشر در مسجد
جمعه دار السلطنه هراة خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب تزئین پذیرفت و زر لسبا برسم

بهجت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهان دیده عقود جواهر ندا که سالها در جیب و دامن
پرورده بود بصورت نیاز نثار کرد و در وقتی که عروس سیم اندام ماه باهتمام ورجلهٔ فیروزه فام نقاب
از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالیجناب بالطفی چون آفتاب بحجلهٔ مهد عفت آیاب
خرامیده معارنه برچس برج کامکاری بااسید فوج ماداری سمت وقوع پذیرفت اما بسبب
اقتضای قضا میان حضرت اعلا و مهد علیا صورت الفت و استیناس اتفاق نیفتاد و بعد از چندگاه
خاقان عالیجاه او را اطلاق داده بسمرقند فرستاد و جواهر شش بانیده بیگم را در حبالهٔ نکاح کشید
و بین الجانبین محبت و مودت بر توع انجامید و بعد از آن ایام که دیدهٔ انتظار دیدهٔ پادشاه کردون
غلام مشاهدهٔ عرایس ابکار مراد و مرام روشن بود باحداث باغ مراد که بعد از چندگاه بباغ
جهان آرای موسوم شد فرمان فرمود معماران مدقق و مهندسان حاذق چهارباغی چهارصد و
چهل جریب دلفری در غایت رفعت و زینت و زیب طرح انداخته استادان بنا و عملهٔ توانا
آغاز کار کردند و در باب تکلف و متانت و نضافت آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام
بجا آوردند و در اندک زمانی باغ جهان آرا قابلیت جلوس همایون داد و حضرت کشورکشای از باغ
زاغان بدانجا نقل نموده و مادام العمر در باب تزئین و تعمیر آن گلشن جنت اثر فرخنده سمات نهایت
سعی و اجتهاد مبذول میفرمودند تا بسرحد فضای دلگشا اش چون عرصهٔ بهشت بر گل و ریاحین شد
و هوای روح افزایش مانند نسیم اراوی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت از نضارت ریاض
نضرت امینش سبزه زار سپهر شرمساری بود و از لطافت آب عذوبت مالش چشمهٔ حیوان
غرق عرق خجالت بر جبین مینو وخشت لطیف و دلکشا آب و هوائی و مبادکه منزلی
فرخنده جایی و درختان چون بنان قد برکشیده و زیکدیگر بخوبی سر کشیده و عمارت اندیشه
زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرده و قصور عالی از قصورش از هفت گنبد سپهر مستدیر گوی
تفوق برده ... از عمارات اوست در تشویر شفته و سپهر و تعرض سدید الحمد الله الشکر
لله العلی الکبیر و الصلوة و السلام علی النبی البشیر النذیر ...
...
...ان اوقات که دار السلطنهٔ هراة بیمن جلوس همایون ... غیرت

ثلث وسبعین وثمانمائه از تخت حاجی بیگ بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی
نهاده تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه عالیجاه عزت افزای
اورنگ مهر و ماه گشت و دار الملک اقلیم چهارم از نفحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر
دستگاه در نضارت از فلک هشتم درگذشت و آنحضرت پشت بر مسند حشمت کامکاری
نهاده بدل قوی و امل فسیح روی بتمشیت امور جهانبانی آورده و بر توجه عواطف و اشفاق بر تنظیم
امور جمهور نزدیک و دور افکنده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوائف انسان گسترد
و در تقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد ملت بیضا فرامین مطاعه بنفاذ انجامید
و در باب رعایت سادات و قضات و ارباب مدارس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانید
شد از انوار عدلش ملک روشن ز فیض همتش گیتی چو گلشن ز رفته اهل عالم را امان دل
بعهدش عدل کسری رفت از یاد اساس شرع از سعیش متین شد دعا گویش همه روی زمین شد
و چون خاقان منصور مظفر لوا پیوسته دست تولا در اذیال اهل بیت سید الاولاد برگزیده کلمات
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا استوار داشت و عقد نقش
محبت و مودت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین موشحی بر خاتم
دل منقش داشت در آن ایام که بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت نشئه ابواب دین بود در
اطراف الملک تافت رای شریعت آرایش آن اقتضا فرمود که خطبه ممالک را باسامی و القاب
ائمه معصومین مزین گرداند و سبب این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار و القعود نه تجدید قواعد
شریعت بنی هاشم از ایوان کیوان درگذرد اما جمعی از متعصبان مذهب اهل سنت و جماعت
که در آن زمان در دار السلطنه هرات بغایت معتبر و موقر بودند بپایه سریر سلطنت معروض مشفقانه
و در باب ترجیح رسوم حنفیه سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند چون کمال تقدیم عهد حضرت قبول
الناس اجماع شده بود روز عید که خطیب بر منبر بر آمد بر سنت تکبیر ... خطبه بخواند ...
بار ... مخصوص ... سلطنت ...
سلطان ابو سعید از خاطر ایشان ... سلطنت و ...
و اشراف زیب و زینت داده ... شریعت غرا بجای آورد ...

دولت سلطان سعید بود با جمعی کثیر از قرابتان و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و مولانا قطب
الدین الخافی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه
رسیدند و امیر سید مراد بمنصب مشرف گشته با خواجه طاوس مشرف دیوان همایون شد و مولانا
قطب الدین بامر صدارت اختصاص یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و مقارن
آنحال میرزا محمد سلطان که خواهرزادهٔ خاقان بود و میرزا کیچک لقب داشت با والده و والد خود
میرزا سلطان احمد بن میرزا میرانشاه گورکان از طرف قراباغ اران بدار السلطنهٔ هرات
رسیدند و خاقان منصور ایشانرا منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانیده میرزا کیچک را بعنایت
طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخت و عنان اختیار امور ملک و مال بقبضهٔ اقتدار او داده
کما ینبغی بتربیتش پرداخت و هم دران ولا شاه یحیی والی سیستان و امیر حسن شیخ تیمور بدرگاه عالمپناه
رسیدند و ملحوظ عین عنایت و عاطفت گردیدند و هم دران ایام امیر زین العابدین ارلات بملازمت
خاقان خجسته صفات رسیده بتسخیر ولایت بلخ و شبرغان مامور گشت و باتفاق عم خود
امیر پیر محمد بن امیر یادگار شاه بدانجانب شتافت و میان ایشان و امیر یار علی که از قبل
سلطان محمود میرزا در آنحدود بود مقاتله روی نمود و یارعلی گرفتار گشته امیر زین العابدین آن ولایت را
بتحت تصرف درآورد و یارعلی مغول را مغلول بشهر فرستاده و شحنهٔ سیاست خاقانی او را
بقتل رسانید و هم دران ایام خاقان گردون غلام امیرزاده طارمی را بایالت ولایت
استراباد سرافراز ساخت و آنجناب بدانجانب رفته چنان شنید که میرزا منوچهر برادر کلانتر
سلطان سعید بود بعد از واقعهٔ قراباغ خود را بنواحی ساری رسانیده و لوای شوکت
بلند گردانیده امیر شیخ زاهد آن خیال محال را در خاطر میرزا منوچهر نگذاشت و ناگهان بر سرش
تاخته تخت وجود او را از زلال حیات بازپرداخت و چون سنت سنیهٔ ایزد تعالی و لن تجد
لسنة الله تبدیلا بدان نسق جریان دارد که هرگاه صبح دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال
برآید و آفتاب جاه و جلال بطلعت عدیم المثال اطراف عالم را بیاراید متعاقب شام محنت
و ظلام نوائب روی نماید شب ظلمت انجام مصائب چهره گشاید دران اوقات که نیر سلطنت
و اقبال خاقان ستوده خصال ابو الغازی سلطان حسین میرزا اطراف و لایات خراسان را

کارگاه گردون امیر صاحب حشمت صائب تدبیر مرجع ولاة واعاظم فضلاء روشن ضمیر نظام
الدولت والدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید
وباصناف الطاف واعطاف سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید
صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آبا کرام واجداد عظام آن امیر افتاب احتشام از قدیم الایام
در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انتظام داشتند ونقش منقبت
کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر اولوالابصار مینگاشتند وآنجناب در ایام طفولیت وصباوت
او آن صبی همواره در خدمت خاقان منصور لوا بسر میبرد ودر وقتی که آنحضرت با میرزا بابر مصاحبت
مینمود امیر علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد وچون میرزا ابوالقاسم بابر وفات
یافت خاقان منصور از مشهد مقدس بهرات شتافت وآن امیر صافی ضمیر همدران ولایت توقف نموده
بتحصیل فضائل وکمالات مشغولی فرموده ودر زمان دولت سلطان سعید بهراة رفته روزی چند در
ملازمت آستان اقبال آشیان بگذرانید اما فراخور حال عنایت وتربیت نیافت بنابران از هرات
بسمرقند رفت ودر خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابو اللیثی ساکن گشت واکثر اوقات را بمطالعه مصروف
داشته گاهی با میر درویش محمد ترخان وامیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار ماوراء النهر بودند مصاحبت
مینمود تا در آن ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان منصور بصوب خراسان از آب آمویه
بگذشت امیر علیشیر نیز همراه اردو روانه شد وبعد از تحقق واقعه سلطان سعید واستیلاء خاقان ظفر لوا
بر بلده فاخره هراة از امیر احمد حاجی اجازت حاصل نموده روی بهراة آورد ودر تقریب بعید سعادت
ملازمت خاقان صاحب تایید دریافت وبعد از امتداد روزگار مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت
فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات وعنایت بی نهایت یافت ودر روز عید از نتایج
طبع نقاد قصیده هلالیه که هر بیت از ان رشک لؤلؤی ابدار وغیرت جواهر شاهوار بود بنظر بزم
همایون رسانیده واین معنی موجب از دیاد اعتقاد خاقان عدالت شعار گشت وروز بروز اعتبار واقتدار
آن امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا کار بجائی کشید که سرانجام تمام
عظائم امور جمهور نزدیک ودور برای صواب نمایش تفویض چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد
انجامید ان شاء الله تعالی وهم در اوایل جلوس خاقان منصور امیر سید مراد اوغلاقچی از معتبران

خاقان کواکب مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه اربع و سبعین از دار السلطنه هرات رایات
ظفر آیات برافراشته مشهد مقدس را محل نزول همایون ساخت و لوازم طواف مرقد مطهر
و روضه جنت آسای امام علی بن موسی رضا علیه التحیة والثنا بجای آورده خدام و مجاوران سده
سنیه را باصلات و انعامات بنواخت و چون میرزا الجیک و امرا ایلغار خبر وصول موکب
نصرت قرین شنوده بودند از کوه حروس [illegible] خزیده در عقب میرزا یادگار محمد روان شدند
و خاقان منصور از آمدن میرزا یادگار محمد و [illegible] استظهار وقوف یافته عزم نهضت جزم نموده [illegible]
[illegible] عبور فرموده از [illegible] خبوشان و [illegible] کهی که در میان خبوشان [illegible]
[illegible] در آمد میرزا الجیک و امرا ایلغار در انمنزل باردوی نصرت [illegible] و خبر میرزا یادگار محمد
[illegible] و [illegible] خاقان منصور چون از [illegible] خبر [illegible] سید مراد
[illegible] امیر علی میراخور و شیخ [illegible] را با هزار سوار جرار [illegible] روانه ساخت
و [illegible] اسباب پیکار و [illegible] خبر [illegible] امیر علی [illegible]
نموده [illegible] کارزار کرد و امیر علی [illegible] کشته سید مراد بقتل رسید و دیگران روی بوادی [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] بعزم حرب و جنگ لوای [illegible] و فضای سپهر [illegible] برافراخت و از [illegible]
عالم [illegible] کواکب [illegible] فتح و فیروزی در بسیط غبرا [illegible] خاقان
منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور [illegible] ممالک
[illegible] عنایت الهی [illegible]
و [illegible] لوازم اهتمام بتقدیم رسانید [illegible] میرزا [illegible]
و [illegible] شجاعت میرزا الجیک و امیر عبد الخالق [illegible]
و امیر [illegible] شیخ تیمور و امیر [illegible] و امیر شیخ ابو سعید در میان [illegible]
[illegible] بهرام [illegible]
[illegible]
[illegible] شدند

منور ساخت و ماهچه لوای جهانگشای آنحضرت سایهٔ حشمت بر فرق متوطنان آن بلده انداخت
والدهٔ آنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهارم محرم سنه اربع و سبعین و ثمانمائه درگذشت و در بهشت
برین با زمرهٔ حور عین همنشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند گاه بنجات کلام
و اطعام طعام اشارت فرمود و جهة مرقد مطهر مهد مرحومه در کوچهٔ خیابان حظیره در غایت تکلف
و زیبائی بنا فرمود و الی یومنا هذا آن گلستان جنت نشان معمور است و گشتنگاه جمهور مردم نزدیک
و دور و هو العفو الغفور ذکر ... نشستن میرزا یادگار محمد بر تسخیر ممالک خراسان
در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید گورکان صلح کرده بود و از خراسان
بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن بایسنغر بن شاهرخ
میرزا گورکان باشارت عمهٔ خویش پاینده بیگم که ملکهٔ فاضلهٔ عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی مینمود
ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چند گاه در ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات
میگذرانید و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنصر امیر حسن بیگ در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد
بیشتر مبالغه فرمود و چون خاطر از مهم سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امرای خراسان را با سپاه
فراوان همراه شاهزاده گردانیده او را بتسخیر مملکت موروث تحریص نمود و میرزا یادگار محمد بعزم
موفور علم جهانگیری افراشته بجرجان شتافت و امیر شیخ زاهد طارمی از صولت لشکر او
انهزام یافته چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید امیر مبارز الدین ولی بیگ و امیر ناصر الدین
عبد الخالق بن امیر نظام الدین احمد بن فیروزشاه را برسم ایلغار با فوجی از سپاهیان نصرت
آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از نیشاپور بسلطان نفته روزی چند رحل اقامت
انداختند و خاقان منصور میرزا کچک را از عقب ارسال داشته آن شاهزادهٔ نصرت شعار در سملقان
با امرای ایلغار ملاقات نموده انگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دهنهٔ استرآباد آمده بود نهادند و بعد از
وصول بمنزل شوارب بمقتضای نشانی که از پایه سریر اعلی بدیشان رسیده عنان از میدان قتال
پیچیده و در کوه حروسی بییلاقی که برفعت و متانت رشک فلک اثیر و غیرت سد سکندر بود
تحصن نمودند و میرزا یادگار محمد بپای آن کوه گردون شکوه رفته چون مشاهده فرمود که کمند اندیشه
بکنگرهٔ تسخیر آن نمیرسد دامن تمنا را افشانده و بارگیر عزم مسیر بطرف اسفراین راند و از آنجانب

که از اشعهٔ انوار آفتاب بگریزد و از اهتزاز صرصر قهر پادشاه شجاعت پناه و لمعات تیغ و سنان
خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی ادبار نهادند و بیشتر آن نقض عهد الهی و کافران
تایید شاهنشاهی صیت روح افزای فتح و فیروزی و بشارت دلگشای ظفر و بهروزی
در دادند و خاقان منصور کنکاش تعاقب نموده نمود و از ایشان بعضی به تیغ بهادران موکب
نصرت نشان بقتل رسیدند و طایفهٔ اسیر سرپنجهٔ تسلط و اقتدار گردیدند بهلول کاشی و
شیخ سعید قطعاسی و محمد کوکلتاش و امیر احمد علی فارسی و سلطان حسین ارهنگی که از جملهٔ امیران بودند
امیر ایوب و امیر احمد و سلطان احمد شجاعت مخصوصان آستان سلطنت آشیان نجات
یافته بقیهٔ نام بردگان راه بیابان عدم سپردند و خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و فیروزی لوازم
کامهٔ سهمی عفو بتقدیم رسانیده امیر حسن شیخ تیمور را با ایالت ولایت استراباد فرستاد و بنفس
نفیس عنان عزیمت بصوب مستقر عز و کرامت انعطاف داده آن مسافت را در غایت استعجال
طی فرموده چنانچه از مشهد مقدس بعرض سه روز بدار السلطنهٔ هرات رسید و در تخت حاجی بیگ
نزول نمود منتظران درهای خدمتکاری و معتکفان خبایای امیدواری دیدهٔ انتظار کشیده از غبار موکب
سپهر مراکب روشن ساختند و لوازم شکر و ثنای ایزد تعالی بجای آورده بابهای نذور و صدقات
پرداختند و خاقان عالیشان در زمستان بباغ سفید یراق قشلاق نموده ظل ظلیل عاطفت
و رافت بر مفارق متوطنان بلاد خراسان مبسوط فرمود و [illegible] امرا و میرزایان
[illegible]
[illegible] در زمستان که خاقان والا گهر ابو الغازی سلطان حسین بهادر در باغ
سفید روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورده بتجرع اقداح ارواح پرداخته غبار شداید سفر
و متاعب خوف و خطر از لوح سینه سترده یار علی ترکمان و بیرام پسران محمد علی لشکر که از اعاظم امرای
آذربایجان بودند با جمعی از مردم شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم بن میرزا محمدی بن میرزا جهانشاه
از امیر حسن بیک گریخته عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داده بکرپاس گردون اساس
خاقانی رسیده مشمول عواطف الطاف پادشاهی متحصن و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب سنه اربع
و سبعین قاضی علی که از جملهٔ مقربان امیر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورد و از زبان آن

قومی همه تیز چنگ ؛ بصحرا چو شیر و بدریا نهنگ ؛ گرفته بکف خنجر جانستان ؛ زره در بر و نیزه بر
کف کشان ؛ و از جانب ابوالمظفر میرزا یادگار محمد شبدیز عزم بمیدان پهلوانی تیز کرده بمیدان
ستیز خرامیده و در وی تعبیه لشکر آورده خود در قول منزل گزید و امیر علی جلایر را در برانغار جای داد
و امیر احمد علی فارسی برلاس و سلطان حسین ارهنگی را بجوانغار فرستاده ایوب و شیخی جلایر و محمد
کوکلتاش را هراول ساخت و کنگره عهد و پیمان [illegible] رایت نخوت برافراخته [illegible]
سپاه عالمسوز شاهزاده در آن روز بکثرت از امواج بحار زیاده بودند و بقوت از [illegible]
کوهی تفوق میربودند همه تیز خشم و همه کینه کوش همه هیجا در [illegible] مغرور [illegible]
تیغ بران همه که حمله چون شیر غران بودند و بعد از آراستن صفوف لشکر [illegible] دست [illegible]
در برابر یکدیگر بایستادند و صفداران [illegible] باشتعال آتش قتال [illegible] دلیران
بکین [illegible] از اقتحام [illegible] گرساختند و از برانغار سپاه خاقان منصور امیر میرزا الیاس [illegible]
بیکبار جوانغار مخالف را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور از دست [illegible] پای [illegible]
فوجی از دشمنان برانداخت و میرزا یادگار محمد چون آن شیر بیشه تهور یعنی حسن شیخ تیمور را دید که از جوانغار
بدید بر انطرف حمله آورد و آثار اقتدار ظاهر ساخته بر عقب سپاه ظفرپناه گشت و خاقان رستم
خصال از کمال مشاهده نموده بهادران موکب همایون را فرمود تا [illegible] کردند و [illegible]
از آشیان کمان [illegible] دلیران دشمن کش تیر [illegible] تیر [illegible]
چنانکه بهر تیر [illegible] انداختند یکی [illegible] ساختند و [illegible] تیر مرکب تا تیر
فوجی از شجاعان سپاه ترکان بحملات متواتر خود را نزدیک موکب ظفر قرین رسانیدند و دست
باستعمال تیغ و سنان بر دو دلیران کار دیده را مشغول گردانیدند و در آن محل خاقان بر [illegible] بقوت
شجاعت کامل بر سر دشمنان تاخت و بصرصر حملهٔ قیامت نهیب تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب
ایشان آورده همه را بیکبار پریشان و گریزان ساخت [illegible] خنجر [illegible] و دلیر [illegible] ابطال گریزان
غلغله از نعره شیران [illegible] مصاف [illegible] و [illegible] آه [illegible] که تا [illegible]
[illegible] زیاده [illegible] آسمان [illegible] سفید [illegible] تیغ [illegible]
کشش [illegible] می [illegible] انداختند [illegible] ضعیف [illegible] مواکب [illegible]

بسبزوار درآمده آن بلده را در حیز تسخیر کشید و پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر خاقانی تافته رایت تمکین نصرت قرین متوجه
اعدا، دولت روزافزون نشود و آنچه مراد است بوقوع نپیوندد امید که انجام آن در عشرهٔ ماه مبارک
رمضان با سپاه فراوان از بلدهٔ فاخرهٔ هراة نهضت فرمود و در النگ [illegible] امرا را ایلغار فرمود
بجانب [illegible] کرده عازم سبزوار شد و میرزا بابا و کار محمد چون این خبر بشنیدند سبزوار را رها کرده [illegible]
خراسان [illegible] و [illegible] داشت [illegible] روی توجه بطرف بسطام و دامغان نهاد [illegible]
سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقانی مضرب کشت عساکر ظفر آثار [illegible] آن [illegible]
در حیز تسخیر کشیدند [illegible] را با [illegible] از متابعان [illegible] [illegible]
[illegible] سایر اسیران [illegible] [illegible] [illegible]
معین الدین محمد [illegible] از [illegible] حضرت [illegible] [illegible] الطاف
اختصاص [illegible] موکب نصرت شعار [illegible] از [illegible] میرزا بابا و کار محمد [illegible]
موضع [illegible] ولایت [illegible] [illegible] [illegible]
و بیرام ترکمان [illegible] ظفر [illegible]
و دور [illegible] میرزا بابا و کار محمد [illegible]
نظام [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] امیر حسن [illegible] عنایت [illegible]
بیابت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
بیان [illegible] [illegible]
در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا بابا و کار محمد سالک [illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
نشسته [illegible] [illegible]
[illegible] دولت شاهزاده [illegible] این سخن [illegible] فوج [illegible] دلیران صف شکن

پادشاه عالیشان بعرض رسانید که همواره میانه آبا عظام و اجداد کرام ما اساس مودت و بنای
نسبت ارتباط و استحکام داشته و چون بعنایت حق قادر مختار اینجانب را دفع فساد میرزا جهانشاه
میسر گشت میرزا سلطان ابوسعید از شیوه ستوده اسلاف تجاوز نموده لشکر باذربایجان کشید
و هرچند ازینطرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بران مترتب نگردید عاقبت منتقم جبار
جزای او را با او نمود صورتی که در پرده غیب مسطور بود بظهور رسید اکنون مدعا آنست که رابطه اتحاد
مرعی باشد و جماعت ترکمه قراییلوق را که بآن درگاه پناه برده باینجانب فرستند خاقان منصور
قاضی علی را رعایت موفور کرده روزی چند اجازت مراجعت و فرستادن امرای جهانشاهی را از مقتضای
مروت مستبعد شمرده جهت جواب استمالت قاصدی نزد امیر حسن بیک روان ساخت و در اثنای آن
امیر مغول ایالت پناه سر از ارادت گشته بمملکت شتافت و شاه یحیی حاکم سیستان شده زمام حکومت
قهستان در قبضه اقتدار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت اما میرزا یادگار محمد چون از معرکه
جناران بجد و دامغان و سمنان رسید کیفیت واقعه را بامیر حسن بیک نوشته مدد طلبید
و امیر حسن بیک در مقام امداد شاهزاده درآمده امیر یوسف بیک و حسن بیک را که در سلک خویشان
او انتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شهوار قراییلوق و دو هزار سوار مکمل و مسلح بکومک میرزا یادگار محمد
نامزد کرد و شاهزاده اعاده رزم و پیکار کرده عنان مراجعت انعطاف داده در ولایت خراسان
ظلم و بیداد آغاز نهاد و همدران ولا جمعی از کلانتران ولایت قاین بواسطه منازعتی که با اقربای
خویش داشتند بگرگان رفتند و امیرزاده زینل بیک بن امیر حسن بیک را ملازمت کرده متکفل تسخیر
قهستان گشتند و شاهزاده هزار سوار مصحوب ایشان روانه ساخت تا بی خبر بر سر امیر شیخ زاهد تاخته
بنیاد حیاتش برانداختند و این اخبار بدار السلطنه هراة رسیده بعضی از مردم کوتاه اندیش مثل
امیر ایوب و شیخی جلایر و نعمت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روگردان شده بطرف اردوی
میرزا یادگار محمد گریختند آنحضرت بدان جماعت التفات ننموده امیر عبد الخالق فیروزشاه و بیرام
ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار روان فرمود و چون آن طایفه بمشهد
مقدسه رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشابور بنظم و نسق امور اشتغال داشتند گریخته در اسفراین
باردوی شاهزاده پیوستند و امرای ایلغار بلنگر رادکان رفته خیمه اقامت برافراشتند و میرزا یادگار محمد

خاقانی برگشتند و چون امیر علیشیر باردوی همایون معاودت فرمود خواجه نظام الدین بختیار
مقید و بی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر بر مسند اشراف دیوان
نشست بعد ازان اغرق همایون از یلاق توتن بصوب قلعه نیره تو روان شده خاقان منصور
بصوب دار السلطنه هرات نهضت فرمود و بتاریخ یازدهم ذی حجه سنه مذکوره بباغ نظرگاه
نزول نمود و روز هفدهم ازانجا بالنگ مشهور که در برابر پل سالار است شتافت و ازانجانب
میرزا یادگار محمد از مراجعت موکب ظفر انتما وقوف یافت و بوصال عروس مملکت خراسان
امیدوار گشته تا مشهد مقدسه عنان یکران باز کشید و هم دران ایام میرزا سلطان محمود
از آب آمویه گذشته در حدود بلخ و عاقان طغیان باوج آسمان رسانید و این خبر در اردوی
ظفر آثار اشتهار یافته طایفه که پرده مخالفت بر بصیرت ایشان فرو پوشیده بود قدم
در وادی بی پایان فرار نهادند و این معنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشت
و مناسب چنان نمود که چند روزی از مقابله و مقاتله اعدا تغافل ورزد و از النگ مشهور بدشت
ساق سلمان نقل فرمود و درین منزل نیز بسیار از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلف
جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال خاقان گردون غلام راه یافته
اعلام نصرت فرجام از دشت ساق سلمان براه تنور رباط متوجه نیره تو گشت بمصلحت آنکه روزی چند
اغرق همایون را دران حصار که مانند سپهر دوار از کید نوایب روزگار محروس و مصون است مضبوط ساز(د)
و نفس همایون بهر جانب که مناسب داند رایت توجه برافرازد و بعد از وصول بحدود آن موضع
مهتر توکچی که از خاک برگرفته تربیت آن حضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی با یکه و نفر تشریف
می آورند در قلعه را میگشاییم والا طریق اطاعت مسلوک نمیداریم خاقان سعادت انتما از
شنیدن این سخن برآشفته عنان یکران بصوب آب مرغاب انعطاف داد و چون
بمقصد رسید از تراکمه یار علی و میر علی و رفقای ایشان و از مردم ماوراء النهر بایزید اوغلان و سلطان
ارغون و شیخ ... و چندین سالک طریق فرار گشتند لاجرم حیرت عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر
استیلا یافته متردد گشت که کدام جانب توجه فرماید دران اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر
مظفر برلاس بدرگاه که دران احیان رسیده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از ازبکان

از موکب خاقان تهمتن فرار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بر سایر امرا و ارکان
دولت بی اعتماد گشت و جهت رعایت حزم روزی چند از اقبال میدان رزم درگذشت و از جا جرم کوچ
فرموده بمشهد مقدسه رضویه شتافت و التجا بعتبه علیه امام واجب الاحترام افتخار آل خیر البریه
علی بن موسی الرضا علیه السلام والتحیه نموده آداب طواف آن قبهٔ عرش مطاف بجای آورد و بر
نضارت ریاض دولت را از درگاه واهب العطایات مسئلت کرده بطرف بلقتوان که محل نزول
اعرق همایون بود روان شد و بعد از وصول بآن منزل بموقف عرض رسید که بعد از آن خطهٔ هرات
غوغائی عظیم دست داده و تقدیر ملک قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آن دیار گشاده
تبیین این مقال آنکه در فصل اعتدال که گذشت خواجه عبد الله اخطب نسبت بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی
تقریر کرده و امرا بعرض حضرت خاقانی رسانیدند خواجه طاوس مقید گشته مبلغ سیصد هزار دینار
کپکی قبول کرده و خواجه عبد الله بجای او بمنصب اشراف دیوان اعلی دخل کرده در بعضی اوقات که
هر دو پایان از سایهٔ چتر معدلت خاقان منصور دور افتادند خواجه عبد الله باتفاق خواجه نظام الدین
بختیار سمنانی در هراة متصدی مهام امور دیوانی استقلال داشت و برعایا بوجوه مزوره دست تعدی دراز کرده و ما نیش
بیداد داد از جمله مظلومان برآورده و کار بر رعایا باضطرار رسیده مهم بدان انجامید که عوام الناس
هجوم نموده خواجه عبد الله را در وقتی که در دار العداله میرزا شاهرخ نشسته ابواب عدالت و انصاف بر روی
خلائق دربسته سنگباران کردند و او بیکی از خانهای مدرسه گریخته بهزار حیله جان از آن مهلکه بیرون برد
و چون در منزل بلقتوان این خبر بعرض همایون رسید یکی از ملازمان استحکام سلطنت ایشان
بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب هراة شتافت و خواجه عبد الله را سیاست کرده بر روی ملا رسوا ساخت
و متعاقب آن خاقان ستوده خصال امیر نظام الدین علیشیر را جهت تمهید بساط عدل و انصاف
و رفع رسوم ظلم و اعتساف بهراة ارسال داشت و مشارالیه در باب استمالت متوطنان آن دیار شرف
امداد یافت و امیر علیشیر بدان بلده رسیده بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جور زمان
ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و بعد بسعت در باب استمالت مظلومان و ستمدیدگان در استیصال
نهال ظلم و عدوان پرداخت و خطبه و سکه بنام نامی آنحضرت زینت تازه یافت و خطیب بر سر منبر خواندند لاجرم
خلائق سلطنت را ستوده خاطر گشته زبان بدعا مداومت دولت خاقانی گشادند و در خلال آن بقرب حضرت

هراة در آمده سادات و قضات و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده تعظیم
ایشان تمام نموده همه را بنوازش بدیع بنواخت و امروز که مقرر طریقه محرقه بود بالملک کهدستان
منزل گزیده در روز دوشنبه نهم محرم الحرام که دیگر روز ترتیب تحسین بود بباغ زاغان شتافت و سریر سلطنت
خاقان سعید را که چندین سال از فروغ طلعت اولاد امجاد عاطل مانده از پرتو انوار جبین آفتاب
قرین منور گردانیده و امرای آذربایجان که قرابتان ابو النصر امیر حسن بیک بودند کومک شاهزاده نموده
در خراسان میل اقامت نمودند و آنجناب همه را باغات و بساتین سلاطین و منازل جنت آیین
فرود آورده غایت رعایت درباره ایشان بتقدیم رسانید و چنان مقرر شد که در خطبه تخت های
دوام دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد اندکی
بر سریر جهانبانی منصب اشراف دیوان بخواجه قطب الدین طاوس مسلم داشت و زمام
امور ملک را بقبضه اقتدار بنده سلطان پیکم باز گذاشت چون شاهزاده ساده بعیش
و عشرت بسیار مشعوف بود و اکثر اوقات را بتجرع باده گلرنگ و استماع عود و چنگ صرف مینمود
و اصلا پروای ضبط امور مملکت نمیکرد و از هر کس ظلمی واقع میشد مطلقا باز خواست بجای نمی آورد
و امرای ترکمان در اطراف ولایات خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشودند
و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند و سلطان خلیل ولد امیر
حسن بیک در الملک رادکان خیمه اقامت افراشته متعرض متوطنان آنجا میگشت و ظلم
و تعدی امرا برادرش زینل بیک که در ولایت قهستان بودند از حد اعتدال درگذشت و در خلال
آن احوال امیر شیخ حسن تیمور که جهة ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطه کدورتی که از امیر علی جلایر
در خاطر داشت از راه سرخس بجانب سلمقان و جرمقان که سیورغال او بود توجه نموده و ظهور
این امور موجب آن شد که کرت دیگر آفتاب دولت خاقانی منصور از افق دار السلطنة
هراة طلوع نمود [illegible]
[illegible] در آن ایام که قضیه
از میمنت مقدم حضرت السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا غیرت افزای
فضای فردوس اعلی بود علی التعاقب و التوالی بمسامع جاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد

خدمتکار و مخلصان اختصاص آثار چون امیر میر محمد ارلات با چهار هزار مرد جنید و جمعی کثیر از مردم دولتخواه
در نواحی فیصار بهواداری موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع ماهچه عالم آرای چشم میکشند
امید که تیر مراد این مهجوران بر اوج مقصود نور افشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالمیان مقام باشد
بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول اقتران یافته بهوای فیصار از عقب رخصت یافت و شاه کامکار [illegible] گشت
و امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز گشته لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی
بجای آورد و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی وزیده بحصول ثمره مقصود و حصول شجره امید [illegible] گشت
و از فیصار رخصت [illegible] اتفاق افتاد و امیر احمد با اولاد و [illegible] بتقبیل قوائم سریر سعادت [illegible]
قیام نمودند و بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز [illegible] مستثنی یافتند
و از آنجا [illegible] سعادت کوچ [illegible] انجامید [illegible] گوش [illegible] بلند آوازه گردید و از اطراف
و جوانب جمعی کثیر از اهل اخلاص [illegible] مرتبه [illegible] و مکارم اخلاق خسرو آفاق بهره را
بمزید مرحمت [illegible] سرافراز گردانید و حضرت خاقانی در همان منزل اقامت داشت تا وقتی که
رایت نصرت آیت بصوب مستقر سریر کرامت برافراشت [illegible]
[illegible]
در آن اوان که خاقان عالیشان ابوالغازی سلطان حسین میرزا از النگ [illegible] بصوب قلعه
نیره تو کوچ فرموده هنوز میرزا یادگار محمد در ولایت طوس بود آغا عمه [illegible] شاهزاده پاینده سلطان بیگم
بتحریک امیر فریدون برلاس و سلطان احمد چهارشنبه از منزل [illegible] بهراة داشت
بشهر در آمده آن بلده فاخره را بحیطه برادر زاده ضبط نمود و نقاره [illegible] روز جمعه
ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه خطبه بنام میرزا یادگار محمد خواندند و در آن ولا مولانا حسن شاه
شاعر در مدح پاینده سلطان بیگم قصیده در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت
جهان که فضل حق خاتم سلیمان را رسید ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید [illegible]
میرزا یادگار محمد بولایت جام خرامید [illegible] اکابر و اشراف بلده هراة [illegible]
و از شمال شهر گذشته از عقب خاقان منصور تا کنار آب مرغاب رفتند و امیر حسن شیخ تیمور [illegible]
[illegible] و تعیین نموده رایت عزیمت مستقر دولت و عظمت برافراخت [illegible]

[illegible] استقبال گشتن شاهزاده میرزا یادگار محمد [illegible]

سلاطین که کشورگشایی کنند بتوفیق حق پادشاهی کنند و تأیید یابند از لطف [illegible]
شود حال ایشان بدیگر نسق . نباشند چو دیگر کسان کار ایشان نهند بو العجب [illegible] کار ایشان [illegible]
از دشمن کینه خواه صد هزار [illegible] باک از جهانی سپاه [illegible] بنفخی [illegible]
اگر فکر تسخیر کشور کنند بیک حمله ملکی مسخر کنند بهر سو که تازند پیروز [illegible] برآرند از عالمی [illegible]
شبی گر خیال شبیخون کنند بیکدم جهانی دگرگون کنند [illegible] مصداق این دعوی
آنکه در ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هراة در غایت عظمت و احتشام مقام [illegible] بود
و چند هزار سوار بهرام انتقام صبح و شام [illegible] داشت
و هیچکس خیال انتقال آن دولت [illegible] نمیکرد اشت ابو الغازی سلطان حسین میرزا [illegible]
از کثرت عدد [illegible] کرد اندیشه
و مانند فلک الافلاک در [illegible] عالی [illegible] میرزا یادگار محمد
را بجهان [illegible] شنیده ام که [illegible] بهرام که داشت
رایت او بر فلک سر افرازی [illegible] خصم [illegible]
هزار [illegible] این عجیبه است که ساخته دولت سلطان حسین ابو الغازی . شرح این قضیه
چنانست که چون [illegible] اقبال آن حضرت خاقانی [illegible] سپهر کامرانی بر تصمیم
عزیمت قرار گرفت [illegible] جرأت کرده با [illegible] پنجاه و سه [illegible] کوکب سنان [illegible]
که از [illegible] از [illegible] شهاب ثاقب میکشودند
تیغ آخته [illegible] بر سبیل استعجال بجانب مستقر
سریر جاه و جلال [illegible] فرود آمد [illegible]
از [illegible] فتح و ظفر [illegible] موجب وثوق [illegible]
[illegible] از مبادی ایام شباب تا ظهور آثار شیب از اختلاط [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] کشورگشای همایون
[illegible] کرد [illegible] و علی

از نشاء باده غرور بغایت مغرور است و از تواتر تجرع شراب انگور گاه مست و گاه مخمور است
هرگز خیال ضبط ملک و مال در کاخ دماغ نمیگذراند و در هیچ وقت نقش لشکرکشی و کشورکشائی بر لوح
دل نمیگذاشت و از ابطال اعیان حضرت او صورت فراغت در بلاد خراسان مستور گردیده وار
ضلالت ارکان دولت مبانی شرع شریف و قواعد ملت منیف بانهدام و انعدام نزدیک
رسیده بنا بر این حضرت منصور مظفر لوا یدین پیکر فتح و ظفر واثق گشته رای جهانگشای بر آن قرار
داد که بیکبارگی بجانب دار السلطنه هرات شتابند و بعد از تهیه اسباب حرب و قتال آن نواحی را از بیخ و بنیاد
براندازد پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی غیر بسته بود با امیر نظام الدین علیشیر ابواب
مشورت گشاده شمه از آنچه بخاطر عاطر خطور یافته بود امیر صاحب تدبیر در میان نهاد آنجناب شرائط
تحسین و آفرین بجای آورده در امضای این عزیمت تعجیل فرمود و گفت که اگر این سخن با من
نیز گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این مبالغه و الحاح درین باب چیست
امیر عالیجناب جواب داد که عدم افشای این راز از جمله واجبات است زیرا که مردمی که از موکب اعلی گریخته
نزد یادگار محمد میرزا رفته اند اگر از این داعیه اطلاع یابند بی شبهه کیفیت این عزیمت را بعرض او رسانند
و هرگاه که پرتو شعور شاهزاده بر مکنون ضمیر آفتاب تاثیر افتد مسالک طریق حزم و احتیاط گرده
و آنچه مقصود ماست بحصول نپیوندد القصه بنا بر تاکید امیر ستوده خصال شهریار بیهمال بی آنکه این
خیال را بسایر امرا ظاهر سازد رایت نهضت برافراخته از میمنه کوچ کرده بطرف مرغاب روان شد
و پس از قطع منازل در بوکن نزول فرموده آنگاه امرا را طلبیده بنیان جسیم احتشام را در مجلس
عالی نشانده ما فی الضمیر خویش را ظاهر ساخت و مقتضای کلمه کریمه و شاورهم فی الامر بجای
آورده در مشورت پرداخت و تمامی الجماعت متفق اللفظ و المعنی عزیمتی را که در خاطر همایون
قرار یافته بود تحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار اطاعت و انقیاد نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند
و رایات دشمن شکن بوثوق تام و اعتماد ما لا کلام از بوکن روان شده سر پل تابان از فر نزول
همایون غیرت سپهر بوقلمون شد و در آن محل امیر پیر محمد ارلات و امیر جنید ساربان بموجب فرمان
واجب الاذعان جهت مراسم محافظت اردوی همایون توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت
در ملازمت رکاب سعادت منقبت جهت تقدیم عزیمت فرموده

یکران باز کشیده و خرگاهی در نواحی قصر آن باغ مرئی گشته ببعضی از مخصوصان اشارت فرمود که بدان
خرگاه درآیند و هرکس را آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر قدم جلادت
پیش نهاد و امیر بابا علی را که در آن زمان در ملازمتش بود بدرون خرگاه فرستاد و او بعد از احتیاط باز آمده
عرض کرد که درین خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور کوشک را احاطه کرده ملازمان موکب
همایون را بصعود امر فرمود اما از هیچیک جواب نشنود زیرا که وهم بر ضمایر آن جماعت استیلا یافته بود
آخر الامر امیر علیشیر اجازه طلبیده اسب خود را بامیر بابا علی سپرد و شمشیر از نیام کشیده مانند عصا بدست گرفت
و از راه غیر معهود آغاز بالا رفتن کرد و بعد از آن خاقان منصور امیر قلی را نیز بآن امر مامور گردانید و مقارن آن حال
مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته و شمع بدست آورده و بدانچه چراغ دولت برافروخته
نسیم فتح خرمن زندگانی دشمنان داثق گشتند و از محال متعدده بر آن قصر برآمدند و حاجی علی پیاده میرزا
یادگار محمد را بر وساده تنعم یافته دستگیر کرد و امیر قلی شاهزاده را از وی بستاند و از راهی که امیر علیشیر صعود
نموده بود بپایان کشان کشان بنظر پادشاه عالیشان آورد ... تا گفت که در باغ عیش مسند و ناز
می شبانه خور و خواب صبحگاهی کن خاقان منصور بواسطه مرحمتی که جبلی ذات همایونش بود با میرزا یادگار محمد
آغاز تکلم کرد و میخواست که از سر خون او درگذرد اما امرای عظام بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدانستند
لاجرم همان لحظه ... اجل خانه تن بپرداختش پس از تخت بر تخته انداختش جهان کار از اینگونه بسیار کرد
زمانه نخستین نه این کار کرد همانست این چنبر سبز فام که گردید گرد سر سام و جام همانست این زال
زیبا نقاب که در عقد جم بود و افراسیاب مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه میرزا یادگار محمد
گوید ... شد شهید صفر شهید و هم شهر صفر از سال شهادتش دهد باز خبر و چون این خبر غریب
و حادثه عجیب بسمع امرای ترکمه که طایفه در باغ زبیده و زمره در باغ نو اقامت داشتند رسید همانشب عنان
اضطرار بدست قاید طریق فرار داده سیهزم الجمع و یولون الدبر وصف حال ایشان گشت عواطف
خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم ایشانرا بخشیده گناه جمعی از امرای جغتای را که از ظلال لوای خاقان
کشورگشای کرانه جسته بمیرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض
مقابل گردانید اما امیر علی جلایر را که در اتفاق مخالفت شاهزاده بود بیاسا رسانید والعظمت و الکبریا
العلی الحمید ... هراة بر ...

و کوسفندی و کاچی پیشکش فرموده التماس نمود که منزل او را بنور حضور منور سازند خاقان منصور ملتمس او را
مبذول داشته بمعقد او در خانه درویش نشست که ما حضری کشید آنگاه روی براه آورده با باحاکی تا قلعه
کوهی که مخیم سپاه ظفر اثر بود مرافقت کرده نیزه خود را بدست خاقان منصور داده در غایت غضب بطرف
هرات سه نوبت اشارتی فرمود که مشابه براندن تیغ بود و بسوی آن انداخته بازگشت و خاقان منصور
باستظهار قوت صوری و معنوی عنان همت عالم نهمت بطرف هوادشنک انعطاف داده
چون شب درآمد شیبرم تواول را بر سم نابان گیری منقلای پیش فرستاده و در صحرای هوادشنک شخصی که
در خانه دیگر او زگذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون رسید و از تقریر او بوضوح
پیوست که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه رایات کشورگشا خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم در
طی مسافت بیشتر سرعت فرموده همان لحظه از نزد شیبرم تواول منهی رسید که بچشمه خیز دوک رسیدیم و بغیر غفلت
و بی حزمی از هر دو پایان خبری نشنودیم و آن شب سه شنبه بیست و دوم صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نمود
ماهچه علم آفتاب شیم پرتو وصول بر چشمه خیز دوک انداخت و در آن موضع سپاه ظفر پناه جیبه پوشیده
مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید جان و میان
و ابراهیم برلاس و درویش علی ارلات با سی و پنج مرد شجاعت شعار جهت گشادن دروازه بزرگ
باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو و سلطان نابان گیری از عقب امرا ایلغار در حرکت آمد
و تا نزدیک باغ زاغان رفته باز گشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت است و مست بود در خواب است
و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور شده براه کوچه باغ بی تکلف بتعجیل شتابان روی براه
آورد و بعد از وصول بمزار علامه رازی میرزا الغ بیک انکوتک و امیر مظفر بمزار سید دلاور شیخ دولت خواجه
و سلطان خواجه او نیک را با جمعی از یکان بدان دروازه باغ که متصل بمسجد بدیع علیاء امیر شاه است
روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بدروازه که بطرف مزار سید محمد خواجه ابوالولید احمد است
روانه ساخت و امیر عبدالخالق و امیر ولی بیگ را بجانب امیر فیروزشاه که منزل امیر علی بود فرستاده
بنفس همایون با هشتاد نفر از لشکریان از عقب امیر مظفر نهضت فرمود و پیش از آنکه یادگار
میرآخور از پیش امیر مظفر رسید و عرض کرد که امراء عظام دروازه باغ زاغان را گرفتند و سپاهی دولت دشمنان
درهم شکسته در آمدند لاجرم آنحضرت تند شهباز تیز پرواز تا باغ شتافت تا آنگاه میرزا یادگار محمد بود عنان

بجوره بنج آمده محاصره آن قلعه باتفاق برادر خویش میرزا سلطان محمود مینمود و از آنجا بجانب مرو تاخته شعلهٔ نهب
در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته اند از استماع این خبر صرصر غضب خاقان والا گهر در اهتزاز آمده رایات
ظفر آیات جهت استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود و چون نید چرکس انتقال نزول
همایون رشک سپهر مقرنس شد بوضوح پیوست که اعادی دولت ابد اتصال از توجه موکب
فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند و خاقان منصور بسرعت هر چه تمامتر از همان معبر مانند باد از آب
گذشته متوجه مرو گشت و میرزا الغ بیگ و اتباع او تاب مقاومت آنحضرت در خیز قدرت خویش ندیده
بسان خیل انجم که قبل از طلوع خورشید گریز بر ستیز اختیار نمایند عنان بوادی فرار گردانیدند نظم
هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بگذارند جا و بگریزند وخاقان منصور بغایت حشمت
و کامرانی بمرو در آمده ملازمان در آنجا طرح قشلاق انداخته و اکثر اوقات خجسته ساعات را بتعمیر بلاد
و ترفیه عباد و تمشیت امور مسلمانی و تربیت سالکان مسالک جهانبانی مصروف ساخت

[illegible]

از ریاض صفحات سابقه و گلزار حکایات مستبقه نسایم این خبر
بمشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن اوقات که میرزا یادگار محمد نیابةً امیر حسن بیگ استظهار گشته
روی بتسخیر خراسان آورد بحسب اتفاق میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه گذشته فتح بلخ را پیش نهاد
همت گردانید امیر مغول و سلطان علی چکینه که بموجب فرمان عالیشان در آن بلده بودند ذخیره بسیار
تجمع گردانیدند و سلطان محمود میرزا آغاز جنگ نموده چند گاه از هر دو جانب غایت جلادت و مردانگی
بظهور رسانیدند و در آن اثنا احمد مشتاق که پرورده حجر تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز
و هدایت طالع نور افروز از شاهزاده روی گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهرهٔ مراد
از فروغ عنایت خسروانه بر افروخته بانواع اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطان علی چکینه بغرور
نفس ظلمانی تابع وسواس شیطانی شده قدم در طریق غدر و مکر نهاد و باظهار هواداری میرزا سلطان محمود
مبادرت نموده دروازهٔ حصار را بر روی شاهزاده بگشاد لاجرم میرزا سلطان محمود را فتح بلخ میسر شده
امیر مغول را دستگیر کرد و مصحوب یادگار که از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روان فرمود و یادگار در اثنای راه مایل
بخدمت خاقان منصور شده دفتر حقوق تربیت میرزا سلطان محمود را بر طاق نسیان نهاد و بمرافقت امیر مغول

روز دیگر

که خسرو آفتاب برگرفت از چهره زیبا نقاب پرتو اقبال بر عالم فکند بر سریر سروری شد سربلند
خاقان کامیاب والاجناب ابو الغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهانبانی را از فر قدوم
طلعت خورشید اشتباه غیرت افزای سپهر خضرا گردانید و در استمالت خواطر عامه سپاه و رعایا بر لوازم اهتمام
مرعی داشته در باب تمهید بساط عدل و انصاف فرامین مطاعه بنفاذ رسانید خاتم شهریاری که دست
بدست بتکرار میگشت در انگشت خسرو کامکار قرار گرفت و سادات عظام و قضات اسلام
و علمای کرام و فضلای عالیمقدار افادت آثار که در انتظار روزی چنین شبها بدعا گذرانیده بودند اقبال آستان
بساط بارگاه سدره اشتباه شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی او ادا کردند و سوختگان نائره بیدادی و خاک
نشستگان وادی نامرادی بافاضه غمام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار گشته مضمون آیه کریمه
فانظروا الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و بی شائبه تکلف
سخنوری و غائله تصلف مدح گستری مردم هراة مانند روز عید سعید و بسان ایام نوروز خرمی
و فیروزی مینمودند جهان کهنه از نو خرمی یافت ز فر طلعتش فرخندگی یافت شد از برج
شرف خور عالم افروز زمستان رفت و آمد روز نوروز و خاقان منصور متوجه اختلال احوال مظلومان
شکسته بال گشته در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین تقوی حکم فرمود که
رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران بلدان و بلوکات مدة دو سال از وجوه خارجی و زر لشکر
معاف و مسلم باشند و عمال دیوان جهة طلب آن خرج یک دینار مجرد عاملان نپاسند و آن پادشاه عالیجاه
روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه بزیارت مرقد باری حضرت خواجه عبد الله انصاری بگازرگاه تشریف
برده و روی نیاز بر آن سده سنیه سوده بجا و در آن لوازم نوازش بجا آورده و در آن منزل شریف
مولانا کمال الدین حسین را نزدیک مسند سلطنت طلبیده گفت هراة را بدستور زمان سلطان
سعید منضبط میباید نمود و اگر نفس من یا برادر یا فرزندم حد شرعی متوجه شود در اجرای آن تاخیر نباید نمود
و بر این قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه بنفاذ
رسانیده در تشیید احکام دین قویم و تمهید ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بنای شریعت پروری
مشهور گردانید و هم در آن اوان بمسامع جلال رسید که میرزا الغ بیک ولد سلطان سعید که از کابل

مرغزار سپهر یافت قاضی علی که در اوائل جلوس خاقانی برسم رسالت از نزد امیر حسن بیک بدرگاه عالم‌پناه
آمده بود در وقت استیلاء یادگار محمد میرزا مراجعت نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب
پادشاه آذربایجان را که مشتمل بود بر سخنان محبت‌نشان بموقف عرض رسانید و باصناف الطاف
خسروانه مفتخر و مباهی گشته رخصت معاودت حاصل نمود و اعلام انهزام ... بجانب ... اهتزاز یافت
بجیحون اتفاق افتاد و چند روز جهت اجتماع جنود عالم‌سوز در ... توقف فرموده از آن مرحله ...
بمنزل الال نقل نمود خاقان بهمال در الال جهه بخش کرده در روی ... آورده منزل ... نزول
بسپاه ظفر نشان گشته خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود ... از حدود ... براه ... آمده
آمده ... منزل ... است خیال ... اند عقب مواکب ... آید و قدم
تهور پیش نهاده ... بعد از تحقیق این خبرها آفتاب گستر جهان اقتضا نمود که از ...
بلخ روان شود سپاه مخالف بسبب عبور رودی که از آب ... دور ... شکست ...
از منزل ... کوچ واقع شده خواجه ... عسکر ظفر اثر گشت ... میرزا سلطان محمود
در اندخود نزول اجلال ... خاقانی ... دولت قاهره طریق ... گذاشته
تعجیل را در حیز توقف انداخت و عنان مراجعت انعطاف داده ... بلند
ساخت و از خواجه ... کوچ کرده ... خاقانی ...
تا ... برسم حراست و نگهبانی ... رسانید ... اسباب ... کرده
... رایت ... رسانید
... بتیغ افشاند ...
... عالم ... ساخت ...
... بجوشش ...
... مغفر بر سر نهاد و جوشن بپوشید ...
... میرزا بایقرا که برادر بزرگ ...
بر افراخت ... ساخته
... میرزا سلطان احمد ... استحکام ... شیخ عبد الله ...

عنان عزیمت بصوب مرو انعطاف داد
هر که باشد ز هوای سر کوئی خبرش
متوان برد بشمشیر بسوئی دگرش
از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول جدی در مرو در مجلس بزم نشسته بود و با جمعی از اهل اخلاص و محرمان بارگاه سلطنت اختصاص از هر جانب سخن در پیوسته در آن اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول بر خاطر انور خطور نموده و اظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر بنیت خلاص او فاتحه قرائت فرموده همان لحظه امیر مغول و یادگار بدرگاه عالمپناه رسیدند و از این حسن اتفاق حضار صحبت حیرت بهجت متعجب گردیدند و در اندک زمستان امیر مبارز الدین ولی بیک بایالت مشهد مقدسه نامزد گشته رخصت توجه یافت و شرر سیاست سلطانی بروجنات احوال محمد امین و عبد الهادی که دو محلدار از مفسدان بودند تافت و در اوائل حوت بمسامع جلال رسید که فوجی از امرای سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت انتما برسم ایلغار دیگر بار از آب مرغاب تاخته‌اند و بر امیر سید محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر کریداد که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده سید محمد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده و امیر کریداد را اسیر سرپنجه قدرت گردانیده بنابران آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال با سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان یکران بدانطرف تافت

چون خسرو خاوری پانزده درجه از منازل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود شتا و ربیع درهم آویخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب گردید نهنگ لجه شجاعت و هژبر بیشه معز السلطنه سلطان حسین میرزا دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنگ در تلاطم آورده در اواخر ماه مبارک رمضان با اقبال و دولت همعنان از قشلاق بجانب آب مرغاب نهضت کرده و در وقتی که هلال عید انگشت نمای لب تشنگان رمضان شد آنماه فلک سرافرازی بمنزل سار بازی رسید و در آن مقام فرخ انجام باداب عید صیام قیام و اقدام نموده دو سه روزی بلوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم درهم نورده جهت رزم اعدا روانه متوجه گشت و مقارن نهضت سپاه رعد خروش سلطان بهار جنود زاهرات آثار ریاحین از تمام نفحات دشت و کوهسار کشیده و چتر لعل شکوفه لاله برافراخته بساط زمرد اثر سبزه مبسوط گردانید
سلطان ربیع رایت افراخت
از لاله علم ز گل سپر ساخت
افواج سپاه لاله و گل
شد عازم سیرگاه بلبل
و چون منزل بچه از فر نزول همایون نضارت

جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بسالت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان ستیز بود بجا آوردند و مرحوم سلطان محمود
نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوست که جسم بسیط غبرا
از شده سم ستوران بصفت هباء منثورا آهنگ سما نموده و نقاب نیلگون مراکب مهاکب انعقاد
گرد و غبار انگیخت که آفتاب جهانتاب در غبار اغبر مستور گشت و لمعان سنان آتشبار صاعقه‌وار
خرمن زندگانی میسوخت و پیکان سهام خون آشام برق کردار آتش جانسوز در کانون درون می‌افروخت
شمشیر آبدار از ریختن خون بسیار غبار صحرای پیکار می‌نشاند و گرز گران سنگ گردن گردان نرم ساخته
ایشان را از پشت زین بر روی زمین میرساند [illegible] چنان شعله زد آتش کارزار که دل سوخت
مریخ را زان شراره چنان ریخت خون تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت
[illegible] و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خاقان منصور راه یافت و علامات عجز و انکسار بر وجنات
احوال سلطان محمود میرزا ظاهر گشت و جنود ظفر ورود خاقانی رایت فتح و فیروزی افراخته اعدا را
منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته ندای ان جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند و در آن
آخر جنگ قریب دویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بر میرزا بایقرا که با سی کس در جوار لشکر فیروزی
اثر ایستاده بود رسیدند و میرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسر درآمده آنجناب
از پشت زین بر روی زمین افتاد و یک انگشت پایش بشکست و دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا
آنحضرت والا نژاد را گرفته همراه گردانیدند و چون قدمی چند بسوی معسکر خویش رفتند خبر گریز پادشاه ایشان
بتحقیق انجامید دست از میرزا بایقرا بازداشته پای در طریق فرار نهادند و آنجناب خود را بنظر پادشاه کامکار
رسانیده خاطر اشرف از آن دغدغه فارغ گردانید القصه خاقان منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر
و فرار دشمنان دولت آن اختر در منزل بهشت اثر نزول فرموده امرای اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار
را که دران معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجا آورده بودند بصنوف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف
خسروانه مفتخر و مباهی گردانید و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و
منزلت ایشان را بفرق فرقدین رسانید از آنجمله احمد مشتاق که پای جرات در میدان
جلادت نهاده زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] چنانچه در اثناء بیان احوال

و امیر فیروزشاه با بسیاری از سپاه برادر تعلق گرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و امیر شیخ ابو سعید
جان قربان و امیر مغول و التون اشتق بهراول مقرر گشتند و از آنجانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر
آراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان کاری خنجرگذار و شیران بیشه کارزار مستحکم ساخت
و فضای معرکه پیکار رشک افزای معامله بهرام ساخت نظم دم نای روئین در آمد بارعد و دریای
لشکر آمد بموج یلان شرع جنگ افراختند بر آهختن تیغ کین آختند سپاه پادشاه حسین کاسم
اسم غازی لقب بتیغ خونفشان پهلوی پهلوانان میمنه دریدند و لشکر سلطان محمود میرزا تیر خارا
گذار بر دل هژبران بیشه پیکار میرسانیدند و شمشیر الماس گون رگ [illegible] میشکافت و تیر مرگ آثار پیک
اجل سوی جانها میشتافت در اثنای آن امیر علی میرآخور رحمه الله علیه با فوجی
از سالکان طریق تهور از جوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده بر امیر حسن شیخ
تیمور حمله کردند و سرعان تیرانداز از گشایش کمان رمه و [illegible] بر تیمور در [illegible] مبالغه نمودند که از سهام سهام چون
انتقام بهرام [illegible] انتقام [illegible] آفتاب در [illegible] کمانداز بهرام جنگ
گشودند از شصت تیر خدنگ جهان گشت پر باران تیر گفتی کمان گشته ابر مطیر و در آن محل
امیر حسن شیخ تیمور از غایت تهور [illegible] با مردم خود سپرها [illegible] پیش رو نگاه داشته باستعمال آلت
قتال می‌پرداخت و از [illegible] مظفر [illegible] امیر حسن زبان با دشمنان یکی دارد
کز تیغ کین از نیام بیرون نمی‌آورد بنابر آن برادر امیر علیشیر امیر درویش کتابدار و امیر بهبود و امیر علی باکه
و بخشی بیک و شاه ولی قپچاق و دوست محمد چهره را با سی چند نفر از بهادران [illegible] خون [illegible]
بجانب حسن فرستاد که اگر او را داعیه [illegible] نباشد بزخم پیکان آتشبار خرمن حیات [illegible] و چون
[illegible] میرآخور و اتباع او هر تیر که در ترکش جلادت داشتند انداختند و اسپ را [illegible]
امیر حسن شمشیر تارک شکاف از غلاف برکشیده و بسان شیر ژیان که در گله آهو [illegible] دشمنان
[illegible] و عقد جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان ساخت
[illegible] بالجمله آن شیر مردم لشکر برآمده از [illegible] دشمن و [illegible] همین [illegible] انغار لشکر
نصرت شعار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ عبدالله و امیر عبدالخالق [illegible] اولاد بک از هراول
امیر مظفر برلاس سائر بهادران ظفر اقتباس بصف اعدا حمله آورده آثار [illegible] ظاهر کردند و [illegible]

شتافته روزی چند در ظل رعایت و تربیت آنحضرت بفراغت گذرانید و در آن حین احمد مشتاق مخالفت
خسرو آفاق آغاز نهاده از بلخ فرار نموده عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه از ضمن
حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید ذکر رفتن میرزا محمد عمر نزد خاقان منصور و آمدن بشهر
غریب میرزا ... هم در آن زمان که بواسطه استیلای میرزا یادگار محمد بر بعضی از
بلاد خراسان مردم کرت ثانیش از موکب همایون خاقان معدلت گستر تخلف نموده طریق فرار
می پیمودند میرزا محمد بن میرزا عمر بن میرزا خلیل بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور
گورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در دهم ذی حجه سنه اربع و سبعین و ثمانمائه
از دشت ساق سلمان از اردوی همایون روی گریز بجانب گرمسیر و قندهار آورد و بعد از وصول
بحدود آن ولایت امیر نظام الدین احمد بن ترکمان بیلانی که از عظمای امرای سلطان سعید بود و در قندهار
حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و میرزا محمد بقندهار نرسیده
بجانب سیستان حرکت نمود و در اوانی که خاقان منصور بر فتح ... سلطان محمود استعداد ...
میرزا محمد عمر فرصت غنیمت دانسته با سپاه بسیار از قندهار بقهستان شتافت و آنجا را باقتدار
قاهر ساخته شرار ظلم لشکریش بر کافه متوطنان آن ولایت تافت و در وقتی که خاقان منصور
از استرآباد معاودت کرده میرزا ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت و مظفر و منصور
بجانب خراسان آمده ... اقامت بر افراشت خبر طغیان میرزا محمد عمر ... بجانب ...
... نهضت ... بجانب قهستان ... و بعد از وصول
... رایت ... فرمان روائی
... میرزا ... عالیا
... خاقان ... بسبب
... و چون از مراسم
... منازل و مراحل ...
... و از آن مرحله ... داخل ولایت ...
... میدان ...

میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر شاهزاده شجاع بلندهمت بود و در ایام دولت
پدر بزرگوار در مملکت بدخشان حکومت مینمود و بعد از واقعهٔ قتل ابلغ امیر مزید ارغون ببدخشان رفته
غاشیهٔ اطاعت شاهزاده بر دوش گرفت و بدان واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان جمع آمده
مهمات میرزا ابابکر سمت انتظام پذیرفت و چون در موضع چکمن بعنایت پادشاه ذو المنن
خاقان دشمن شکن بر سلطان محمود میرزا ظفر یافت و شعشعهٔ ماه رایات نصرت
آیات بر اطراف و اکناف ممالک آن سرحد تافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور
طرح اخلاص و محبت اندازد و کریمه‌ای از دودمان پادشاهی در سلک ازدواج منتظم سازد و با این
عزیمت از بدخشان آمده بکنار آب جیحون نزول و ایلچی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و شمهٔ از مکنون ضمیر منیر
پیغام داد و چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور شده بعد از
استخاره و استشاره مقرر شد که امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاهزاده رود و او را بعنایت
خاقانی امیدوار ساخته نوعی نماید که بملازمت سدهٔ رفیع مرتبه شتابد و امیر کبیر حسب فرمان
بدرگاه شاهزادهٔ عالیمکان رفته چنانچه از کمال فراست و وفور کیاست آنحضرت متصور بود ادای
رسالت فرمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوهٔ سلاطین آفاق آنقدر بعرض
رسانید که شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملازمت همایون شد و از آب
جیحون گذشته در ده قاضی شرف تلاقی دریافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را بنور اشفاق و انعام پادشاهانه
و شمول عواطف خسروانه اکرام و نوازش فرموده چند روز بجشن و سور و عیش و سرور پرداخت
و حجله نشین تتق عفت و حشمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده ضمیر انور سپهر خلافت
متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت گشته میرزا ابابکر را کرة بعد اخری بپوشیدن خلعت طلا
دوزی و بخشیدن اسپان تازی مفتخر و مباهی گردانید و امیر مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاهزاده را
بانعام زر و جامه و اجناس نفیسه سرافراز ساخت و رخصت انصراف ارزانی داشت و چون
شاهزاده بولایت بدخشان رسید سید مزید ارغون را باغوای جمعی از بیگیان که اعتبار و اختیار
جناب امارت مآب موافق مزاج ایشان نبود بدرجهٔ شهادت رسانید لاجرم اختلال بحال ملک
و مال راه یافته میرزا سلطان محمود طمع در ولایت بدخشان کرد و شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور

اساس بر امیر علیشیر مقدم مهر زند پس مقرب حضرت سلطانی بر طبق خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب
امارت دیوان اعلی گشته بپوشیدن جبهٔ طلادوزی و کلاه زرنگار مفتخر و سرافراز شد و تصور فرق انام چنان بود
که امیر علیشیر موجب فرمان واجب الاذعان مقدم بر سائر امرا مهر خواهد زد اما چون در انزوای نشان بیت
الجناب داوند که علی الرسم بساعت نیک مهر زند از غایت تواضع و کسر نفس در جائی مهر زد که از آن
پائین تر هیچکس را جای نماند [illegible] مهر از نقش برارو ز نامه و نبوده [illegible] چنانکه در آئینهٔ تصور داشته
و همین موجب استحسان خواص و عوام گشته سبب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام گشت و شرف
آن موضع بجائی رسید که بعد از آن هرکس را مهر داوند تلاش آن مینمود که در همانجا مهر زند و حقیقت کلمهٔ شرف
المکان بالمکین نزد همگنان بوضوح انجامید و جناب فضائل مآبی مولانا برهان الدین عطاء الله در تاریخ
امارت الجناب گوید [illegible] میر فلک جناب علیشیر که شرف [illegible] جز و در کب کمالات او خرد
دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل از لطف شاه غازی حق اینچنین سزد چون مهر زد بدولت
سلطان روزگار تاریخ شد همان که علیشیر مهر زد و هم در آن روز امیر حسن ازدشیر بدان منصب سرافراز
گشت و درین سال خواجه نظام الملک خافی در منصب وزارت دخل فرمود و برادرش خواجه شهاب الدین
اسمعیل بموجب [illegible] بتصدی بعضی از مهمات خاف قیام مینمود و در اواخر همین سال خاقان بیهمال
خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه پیر احمد خافی را منظور نظر عاطفت گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که الجناب
متصدی پروانچه [illegible] بوده بر جمیع مهمات ملکی و مالی مهر زند و هر گاه پادشاه در دیوان نشیند
الجناب در پایهٔ سریر خلافت مصیر نشسته سوانح وقایع و سخن دادخواهان و احکامی که در باب مهم ایشان
صادر شود [illegible] قلمی کرده [illegible] بعد از مطالعه اطلاع علیه قلمی گردانند و خواجه مجد الدین محمد در زمان سلطان ابو سعید
چند گاه در منصب انشا با مولانا عبد الحی منشی شریک بوده و در اوائل سلطنت خاقان منصور بنیابت
میرزا کچک قیام مینموده و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور [illegible] واضح گردیده او را از
شاهزاده طلبیده بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر نظام الدین علیشیر
و نیابت مجد الدین محمد امور سلطنت پادشاهی تجدید رونق گرفت و مهم رعیت و سپاهی بتازگی
صفت نظام و انتظام پذیرفت [illegible] شد از عدل آن میر نیکو سیر زمان تا زمان ملک
معمورتر ز مدبر الخواجه پاک دین اساس ایالت بجنبت متین و مقارن ترتیب و رعایت

فرستاد تا آن کس را اسیر ساخته بپایهٔ سریر سلطنت آورد و آنحضرت از آن جماعت تفتیش حال میرزا محمد یادگار نموده
بوضوح پیوست که شاهزاده در ظاهر قصبهٔ قاین است و بمحاصره اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت پناه
چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه دشمنان گشت و این خبر بمیرزا محمد
رسیده قرار بر فرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و
چون دانستند که بشاهزاده نمیتوانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده بصحت و عافیت
بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنهٔ هراة خرامیده زمستان در آن بلدهٔ جنت نشان
در کمال دولت و اقبال بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید
اما میرزا محمد پس از وصول بقصبهٔ [illegible] نوبت دیگر لشکری فراهم کشیده بطرف قصبهٔ فراه تاخت و این خبر
بسمع شریف خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس را با جمعی از امرای ظفر اقتباس با فوجی از سپاه نصرت انتما
بدان جانب فرستاد و بین الجانبین نایرهٔ محاربه اشتعال یافته در اثنای کر و فر تیری بر مقتل شاهزاده خورد و مملکت
قندهار بحیطهٔ تصرف خاقان منصور درآمد و آتش فتنه بآبیاری تیغ تیز فرو نشست
[illegible]
چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر نظام الدین علیشیر را که در تمهید بساط خیرات
و مبرات و جودت طبع و صفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت بمنصبی عالی و عملی جلیل رساند در اول
طلوع طالع صبح سلطنت و جهانبانی بمحافظت مهر که از لوازم [illegible] امیر علیشیر
بعد از چندگاه که آن لازم امر مهرداری بر وی [illegible] منصب [illegible] امیر
شیخم سهیلی مهردار باشد و خاقان منصور این التماس را بعز اجابت مقرون گردانید و در شهور
سنه ست و سبعین و ثمانمائه [illegible] امیر [illegible] بمنصب
عالی مراتب دیوان [illegible] سرافراز ساخته امیر نظام الدین علیشیر [illegible] از قبول این امر ابا نموده بعرض
رسانید که من در سلک [illegible] منصب نیستم و [illegible]
بسر بر زند دیگری می نشینم هرگاه که مقتضی امر [illegible]
بموقف تقدیم خواهم فرمود [illegible] خاقان منصور این عذر را
بپذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت صادر شد که [illegible] امیر مظفر برلاس [illegible] از امرای عالی

وعنا بهم رسانید و قاصدی نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاده خود را در سلک هواخواهان
منتظم گردانید و چون این اخبار در دار السلطنهٔ هراة شیوع یافت رای جهان کشای خاقان اقتضا
کرد که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورده زیاده ازین عنان اختیار آن دیار در قبضهٔ اقتدار او نگذارد
بنابران امیر عبد الخالق را با جمعی از سرداران موافق بجانب بلخ فرستاد و ایشان را گفت چون
بان بلده درایید با احمد مشتاق چنان ظاهر سازید که مارا بجهة مدد باین سرحد روانه کرده اند اگر از جانب ماوراء النهر
لشکری از آب عبور نماید دفع ایشان بسهولت میسر گردد و تا احمد مشتاق با ایشان درآمیخته مطمئن خاطر شود
آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند و امیر عبد الخالق بعد از قطع منازل و مراحل ببلخ درآمده
احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر
بیرون رود که من هم عنقریب بدرگاه عالمپناه خواهم آمد تا از آنچه اهل فتنه و فساد عرض کرده اند براءة ذمه نمایم
چون امیر عبد الخالق بپایهٔ سریر خاقانی رسید آنچه از احمد مشتاق دیده و شنیده بود معروض گردانید
خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق بهدایت هادی توفیق از بادیهٔ
خلاف و نفاق بمستقیم وفا و وفاق آید و بعد از آنکه از وعده که کرده بود اثری ظاهر نشد تادیب او را بر خاطر
عالی مآثر قرار داده رایت عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ برافراخت و قرة العین سلطنت
و جهانبانی بدیع الزمان میرزا را بحکومت دار السلطنه مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت
و احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف یافته برج و باروی بلخ را استحکام گردانیده خاطر بر تحصن قرار داد
ایلچیان متواتر نزد سلطان احمد و سلطان محمود میرزا ارسال داشت و مدد طلبید و آن دو پادشاه عالیجاه
بتسخیر بلخ متوجه احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا عازم کنار آب شد و سلطان احمد میرزا
اگرچه خود نهضت نمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند بدان جانب روان فرمود و چون سپاه نصرت
شعار خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت کیفیت تحصن و عناد احمد مشتاق تحقیق پیوست خاقان ظفر
قرین چین در جبین افکنده بترتیب آلات محاصره و تعیین ادوات محاربه فرمان فرمود و اطراف شهر را
بر امرا تقسیم کرده هر کس بمورچل خود نزول نمود و فرمان همایون خاقانی در برابر برج شاه حسین منزل گاه
و مقرب الحضرت امیر علیشیر دروازهٔ شترخوار را معسکر گردانید و سایر امرا و ارکان دولت و عساکر
فتح صولت انتصار راه گذار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته بساقیان جهت هموار ساختن

انجامید امیر حسن شیخ تیمور بسزای اعمال سیئه خود گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی روزنامه زندگانی
ان شیر بیشه پهلوانی را در نوشت و حسن شیخ تیمور در اوایل دولت میرزا بابر بسیار ول بود و بواسطه وفور قوت
و شجاعت ان پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود و حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه
و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امرا انتظام یافت و او از اکثر شجاعان زمان امتیاز تمام داشت
اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیاء نعم مفطور بود و پیوسته نقش مکر و تزویر بر صفحه ضمیر مینگاشت و در زمان
سلطان سعید روزی چند غاشیه متابعت خاقان مغفور بر دوش گرفت و با آنکه آنحضرت در تربیتش غایت
شفقت بجای آورد بجهة فرار بر قرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعه قراباغ باستان
خاقان گیتی ستان شتافته کمال عاطفت خسروانه رقم عفو بر جراید جرایمش کشید و ولایت استراباد را بوی تفویض
نموده و او بار دیگر طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد
رنجیده از کنار آب مرغاب بولایت شبرغان رفت و چون آن هم میرزا یادگار محمد بقتل انجامید در قشلاق مرو
بملازمت خاقانی رسیده کرة بعد اخری ملحوظ نظر عنایت گردید و با وجود اینهمه مراحم و اشفاق شاهانه کوران
نعمت دیده بصیرتش را پوشیده [illegible] احوال گذشته بخیال انکه [illegible] قلعه خستار را که تعلق باو میداشت
جمع ذخایر و نقل قبایل و عشایر استحکام داد و با معتمدان خود مقرر ساخت که شبی ناگاه از هری براه قدم
بیرون نهد و با این داعیه یکی از دیوارهای منزل خود را که بجانب صحرا بود رخنه کرد از نوکران حسن مردی نام شخصی
حقیقت این حال را بابوسعید که یکی از امرا بود بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته
حسن را در قلعه اختیار الدین مقید و بی اختیار ساخت [illegible] بعضی از امرا ارکان بمشورت
بجای آورده امیر ناصر الدین عبد الخالق گفت مصرع رخنه گر ملک سر افکنده به [illegible]
حسن [illegible] که یکی از دوستانش بود [illegible] داعیه داشت که بکمند حیله از آن قلعه
بگریزد تیغ قاطع سیاست رشته حیاتش بگسیخت و خونش از شریان بیرون آمده با خاک راه برآمیخت
فلک کز دیر مهر است و پر کین است درین حرمان سرا کاری چنین است یکی را برکشد چون خور
بر افلاک یکی را افکند چون سایه بر خاک [illegible]
[illegible] و چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چند گاهی بلوازم امر ایالت پرداخت
بنای رعونت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس استقلال انداخت و بجد تمام و جهد لاکلام اسباب خلاف

افزود

ومنزلتش القصه از کمال متانت وحصانت شهر وقلعهٔ بلخ ولب سیاری وغیره مدت محاصره ومحاربه بسه
چهار ماه کشید ودر اکثر اوقات اثنای ایام تا شام نائره قتال مشتعل بوده وشام تا بام نعره محاضر
باش از ایوان کیوان درگذشت ودر آن لیالی ترکمانی که مشهور بقراجاربجی بود شبی ببرج شاه
حسین برآمده برابر دولتخانه پادشاهی بایستاد وزبان تجنیس (?) تعریض بر زبان گردان [illegible] [illegible] ملعون
وجمهور رعایا [illegible] حضرت نشانه اوشنام میداد وبدان حضرت رای صایب وفکر ثاقب بر رفع آن بداختر
گماشته بنی (?) جهت چهار کس را از قاورانداز (?) تعیین فرمود که در مقابل آن برج بایستادند وتنگ بیکدیگر
سهام خونآشام بزه کمان نهادند وچون قراجاربجی آغاز سب ودشنام کرد [illegible] هر چهار تیر را از شست
شست درست گشادند واین تیر بموافق تقدیر الهی تکیه تیر بر حلق آن بی تقصیر (?) خورد که از پیش
سر او بیرون آمد تا تحت الثری وهیچ مکان قرار نگرفت واین معنی موجب دلشکستگی اهل مشاق (?)
وسایر اهل نفاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشود ومقارن این حال امیر مظفر برلاس را در کنار
آب امویه بمقابله وجنگ روی نموده خاقان منصور از توجه الکا متغیر گشته بمراجعت او امر فرمود
شرح این واقعه آنکه اردو ایلچی که امیر مظفر برلاس بزرگ از آب آمویه [illegible] ارتفاع داده
لشکر ماوراءالنهر را از عبور مانع می‌آمد وگاهی بعضی از نواب در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند
واز آنجانب امیر شجاع الدین بن امیر علی بن امیر برندق بن جهانشاه بن جاکو برلاس
پیش آمده درباب صلح وجنگ سخن میکردند وروزی مهم بدان [illegible] قرار گرفت که از یک طرف
امیر مظفر برلاس واز آنجانب امیر محمد وامیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته بواسطه گفت وشنود
ابنیه اخلاص مصالحه موکد سازند وبر موجب مقرر بتقدیم رسانیده ودر اثنای قیل وقال ناگاه باد
تندی در وزیدن آمد وبی اختیار کشتی امیر مظفر را بطرف مخالف [illegible] برد و[illegible] گماشتگان [illegible]
سفینه را نگاه نتوانستند داشت ومردم سلطان محمود [illegible] که بر کنار آب [illegible] وغلغله [illegible]
وانبساط [illegible] است وساعتی [illegible] وامیر مظفر [illegible] اضطراب [illegible]
چاره منحصر در آن دید داشت که خود را در آب اندازد [illegible] [illegible] خلق [illegible] گرد
ومخالفان [illegible] تیری که در ترکش [illegible] [illegible] [illegible]
مقتضی انتقام مشغول [illegible] [illegible] مخالفان بوی نرسید [illegible]

آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند و درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان
محمود میرزا با سپاه فراوان بکنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت بلند گردانیده بنابران
فرمان همایون شرف نفاذ یافت که امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود فلک اقتباس بمعبر ترمذ رفته
در برابر مخالفان دولت قاهره خیمهٔ اقامت مرتفع ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده
لوای مقابله و مقاتله برافراخت و احمد مشتاق از استماع این خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار آب
جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانیده سه روز بباد نخوت
و غرور آتش جنگ و جدال افروخته نهایت شجاعت و پهلوانی بظهور میرسانید و ازینجانب هر صباح که
شهسوار نیزه گذار آفتاب کمند همت بر تسخیر دیار روزگار می انداخت خاقان منصور بر بارهٔ کوه
پیکر نشسته فتح القلعهٔ آسمان کردار را پیش نهاد همت ساخته صدای نقاره و نفیر بذروهٔ کرهٔ اثیر
میرسانید و غریو کرنای و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون جبه و سپرها
بر سر کشیده پای در میدان قتال می نهادند و بدست جلادت عقابان تیر مرگ تاثیر را از آشیانهٔ
کمان در پرواز آورده از مغز سر دشمنان طعمه میدادند و دران اثنا روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلک
مردانگی بود و بمزید قوت و جرات از پهلوانان رستم شیم ممتاز و مستثنی با فوجی از لشکریان و دلیران
معسکر ظفر اثر جنگ پیش برده به پیکان دلدوز جمعی را که بزیر فصیل باندافتن تیر و سنگ میپرداختند
منهزم ساخت و از خندق اصل گذشته پای تهور پیش نهاد و درکنار خندق شیرحاجی که درمیان قلعه کرانست
و خواست که ازان خندق بگذرد و بکمند شجاعت برج شاه حسین برآید احمد مشتاق چون حال بر منوال
دید جمعی از دلیران لشکر خود را از بارو بپایان فرستاد که بدافعهٔ امیر سید بدر و موافقان او قیام نمایند
و ازانجمله ترکمانی سنان در دست با امیر سید بدر آغاز مقاتله کرد و آن سید بلند قدر بسرپنجهٔ پهلوانی نیزه او را
گرفته بجانب خویش کشید که آنشخص بروی در افتاد و آنگاه بر زبر او نشسته خواست که بشمشیر قاطع سر شقی
ازتن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده بنیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرده نیزه او را
گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای درآمد و هر دو را کشته و سرهای ایشانرا بریده بنظر خاقان فریدون فر
رسانید لاجرم آنحضرت آن زبدهٔ اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع عواطف
خسروانه نوازش فرموده و بانعام زر و اسپ و خلع قیمتی و اشیای دیگر سرافراز گردانید و در علو قدر

فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر ظفر اثر شبیخون برد و امیر ایوب متوجه گشته با خود قرار داد که بپای
جلادت از نهر مشتاق بگذرد و باردوی همایون در آمده دست باستعمال تیغ و تیر برآورد و بحسب
اتفاق روزی بهنگام نماز دیگر خاقان عالی گهر بر بالای کوه پیکر نشسته گرد جهانبانی می آمده آن
انظار نظرش بر پل نهر مشتاق افتاده تخریب آن امر فرمود و بعد از آن امیر ایوب با هزار کس
بکنار جوی آمده چون دید که پل ویرانست خیالی که کرده بود در ظهور نتوانست رسانید و از همانجا
سورن انداخته باز گردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت مثل کامیشی اوغول و بعضی
از برنتهای سپاهش را باز گردانیدند و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان محمود میرزا و
سلطان احمد میرزا با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از جراءت اعدا وقوف
یافته صلاح در آن دانست که کنار آب را بشناید پس از اجتماع جنود ظفر نمود عنان گران
بجانب مخالفان تیره درون عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرمود و فاصله ده کروه را [illegible] بیک
خرامید و از آنجا نهضت فرموده در و دو فاریاب معسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] سلطان بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشته مفرا نموده و چون خاقان کامیاب
از فاریاب کوچ فرموده بکنار آب رسید چنان معلوم شد که مخالفان [illegible] از آب گذشته
و بظاهر بلخ نشسته اند از آنجا که بخلاف تصور از مشتاق ابواب شهر پریوتی امید ایشان نگشوده
و بر اعدا از فتح بلخ نا امید گشته بقصد دستبرد از عقب موکب [illegible] مراتب [illegible] حرکت
آمدند لاجرم خاقان منصور [illegible] بر کنار آب ظفر انتساب را [illegible]
رفته از آنجا متوجه [illegible] شده [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول از جانب
هرات با ده هزار سوار [illegible] موجب استظهار شده [illegible] سپاه گردید و خاقان منصور از
آب مرغاب عبور نموده [illegible] معسکر ظفر مآب ساخته و [illegible] ولایات
ماوراءالنهر [illegible] بحوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشتند [illegible] مطلوب
خواص موکب گردون اساس [illegible] رسیدند و [illegible]
وصول موکب همایون بکنار آب هر روز فوج فوج از عساکر ولایت خراسان بپایه سریر خلافت
مسیر میرسیدند و زبان به دعا و ثنا گویا ساخته مقتضم جنگ و پیکار میکردیدند
فرمان کشور

اسپی که یکی از نوکرانش در آب افکند بساحل نجات خرامید نظم کر از گردون ببارد خنجر و تیر

نیاید کارگر بی حکم تقدیر و اگر عالم سراسر آب گیرد یکی بی حکم یزدانی نمیرد اگرچه امیر مظفر

بکشتی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی از غرقاب بخلاص شد اما جمعی از سرداران

سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا افتادند و اختلال تام باحوال لشکر

راه یافته کیفیت واقعه را بایستادگان سریر اعلی عرضه داشتند و اجازت مراجعت طلبیدند

وچون پرتو شعور خاقانی بر مضمون عریضه افتاد حکم همایون صادر گشت که امیر مظفر ترک کردن

مراکب نمودند و درین اثنا بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلای عظیم در اردوی همایون شیوع

پذیرفت و سپاهیان را که عدم قوت قوت بیکار معدوم ساخته هر کس مجال یافت راه گریز پیش

گرفت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نماند و بعد از وصول امیر مظفر

برلاس باردوی ظفر اقتباس فرمان صادر شد که امیر نظام الدین علیشیر بهراة رفته بنفس در آن باب

از ولایت خراسان غله فراهم آورده باردو فرستد و آنجناب حسب المأمور عمل نموده و چند هزار

خروار غله و حبوبات حاصل ساخت و کشتی این احشام را بکرایه گرفته غله را بکنار آب جیحون روانه کرد

و در آن اوان که امیر علیشیر در مشهد بود میرزا ابو الخیر که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت

یاغی شده از هراة بگریخت و متوجه حضرت سلطانی شد او را تعاقب نموده بتوفیق

یزدانی بگرفت و در قلعه اختیار الدین محبوس فرمود … خاقانی … از …

[illegible] … و تعاقب نموده …

[illegible] … در آن اوان که امیر مظفر برلاس از کنار آب جیحون بازگشته

سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر داعیه کردند

که بموافقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد

قیام فرمایند و خاقان کشورگشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب نمای تراجیان

ثم میر بدار السلطنه هراة و سایر ولایات خراسان ارسال داشته حکام و داروغگان

را گفتند که چند هزار جمع ساخته علی الصباح الحال بمعسکر ظفر مآل پیوندند و اما آنجانب سلطان

محمود میرزا چون دید که در کنار آب از سپاه نصرت مآب کسی نماند امیر ایوب را با سه هزار سوار جرار

چون خاطر عاطر خاقان منصور از تسخیر بلخ فراغت یافت زمام حکومت آن ولایت را
در قبضه اختیار بایقرا میرزا نهاد و آنجناب بدانجانب شتافته امیر مظفر برلاس باستان آسمان
اساس باز آمد و بعد از چندگاه بحلول اجل طبیعی مریض گشته درگذشت و در خلال این احوال امیر شجاع
الدین محمد برندق باتفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روگردان شده بدار السلطنه هراة
خرامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب امیر الامرائی یافته در دیوان تواجی
مال مقدم بر جمیع امرا مهر زد و مقارن وقایع مذکوره ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر مایل بآن شد
که خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله
بود در سلک ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام دهد بنا بر آن بترتیب اسباب طوی و بستن چهار
طاق فرمان داد و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نموده رعایا و صناع باغ زاغان
را با افلاق چهارطاقهای رفعت نشان غیرت فزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنف از اصناف
محترفات تعبیه مناسب حرفه خود بنظر در رسانیدند و در وقتی که اختر شناسان نکته اقتباس
باصطرلاب فکرت اختیار ساخته بودند سادات و قضات و علما در مجلس اعلا مجتمع گشته
مهر را بستاره عقد بستند آنگاه شاه و سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بساط عشرت
نشستند ساقیان حورعذار ساغرهای باده خوشگوار بگردش در آوردند و مغنیان خوش نوا از
ازحسن ساز و آواز نشاطی بر نشاط ارباب زیاده کردند و خوانسالاران از انواع اطعمه لذیذ آنقدر
معد و مهیا ساختند که رسم جوع از میان فرق انام برافتاد و ایام جشن و سور و لهو و سرور قریب
بیکماه امتداد یافته بعد از آن خاقان عالیمکان روی توجه بضبط مهمات امور ملک و مال نهاد و در شهور
سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه خواجه افضل الدین محمد که از وزیرزادگان کرمان بود و در زمان سلطان سعید
بلوازم منصب استیفا قیام مینمود ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته بپوشیدن خلعت وزارت
سرافراز شد و باندک زمانی او را ترقی تمام دست داد و باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک
سخنان از بابت تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین بعرض خاقان منصور رسانیدند و آنکلمات مؤثر افتاده
خواجه مجد الدین محمد مواخذ گشت و امیر مبارز الدین محصلی او مقرر شد و در آن ایام خاقان منصور
به پرسش آن قضیه پرداخت خواجه نظام الملک و خواجه افضل در پایه سریر سپهر مقدار بیکبار با خواجه مجد الدین در مقام

لشکری تیغ زن یلان سپرافراز دشمن شکن پی خدمت شاه بسته میان گشاده بمدح و ثنایش
زبان بدرگاه عالی رسیدند و سپه شد ز ریگ بیابان زیاده واز آنجانب سلطان احمد
و سلطان محمود میرزا چون بمنزل کرماب رسیدند و بر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهم عظیم
بر ضمائر ایشان استیلا یافت و مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا ابابکر که از موکب
همایون فرار گزیده چون به بدخشان رسید سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان را مطمح
نظر همت گردانیده بنابر آن برادران از تکامیشی موکب ظفرنشان پشیمان گشته عنان از معرکه
قتال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و در وقت مراجعت ایشان نزد خاقان عالیمکان بصحت
پیوسته امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه کواکب تعاقب اعداء مامور ساخت و امیر مظفر
برحسب فرموده عمل نموده متعاقب ایشان عنان گرای با تکامیشی شد و اگر چه بشهر و کان نرسید اما بقتل
بعضی از لشکریان ایشان را متصرف گردیدند آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاد و او را نصیحت کرد
که بنظر دانایی این راه خلاف و شقاق نپاید و بجاده مستقیم وفاق شتابد بر آنکه احمد مشتاق از آن
عناد و شقاق بغایت نادم و پشیمان بود جواب داد که غرض من از این جرات و جسارت
آن بود که بر ضمیر منیر همایون معلوم گردد که از دست من کاری می آید و امیر عبد الخالق نبیره اند که
مرا بفریب و تزویر در قید انداخت اکنون که بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمد احمد مشتاق
شیخ را با امیر مظفر سپرد و روی باردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال بعز عرض ایستادگان
پایه سریر اعلی کرده الغرض در کنار آب مرغاب منظر همایون درآمده خاقان کامیاب
ظفر قرین عنان نصرت اندر رکاب بجانب مستقر سریر سلطنت [illegible]
و مقارن وصول بلده فاخره هرات احمد مشتاق با تیغ و کفن بآستان خلافت آشیان رسیده
روی نیاز بر خاک سود و گرد انفعال بر جمال حالش نشسته بلطف و مرحمت شاهی سپهر استقلال
وابسته از حرکات ناپسندیده بعنایت بی دریغ شهریاری امیدوار گشته خاقان منصور
از غایت کرم جبلی و عاطفت غریزی ذیل عفو و بخشش بر جرایم او پوشیده از جامه خانه مرحمت
و بخشایش خلعت انعام و احسان بر قامت قابلیتش پوشانید بیت بهنر دگر کسی کو
بر آنستش بهست ز جرم سرکشی جرم بخشی به است [illegible]

روباه ناتوان از پای در نیاید و شاهباز قلهٔ معالی را از قصد صعوهٔ ضعیف نقصان و کوهی را ... نماید چه
عنقا شکار کس نشود دام باز چین ... که ... پیوسته ایام ... لطف و عنایت ... منصور فا
منصور انفعال حال شاهزاده وقوف یافته با وجود ... شده ... التماس ... نمود از جناب مستطاب
که در آن زمان ملازم آستان اقبال آشیان بود از عین عنایت جلال متوجه ... شده ... تا عین ... ارتفاع
... مجروح ... با جناح ... بیان ... از بلیغ ... التفات ... کرم ...
الطاف ... یافت ... بواسطه میرزا ابابکر و برادران ... انعطاف داد
الکه ... احمد ... که از ... باصفهان ... اختصاص ... داشت قبل از شیوع خبر توجه
میرزا ابابکر از نواب ... باجازت یافته بجهة تحصیل علوم ... توجه نموده و در حدود
استراباد ... شبی ... میرزا ابابکر ... ساعت ... بر دند و چون انجا
از حضرت خاقانی سؤال ... جواب ... که ... ایام ... کیفیت اندیشه
خدام موکب عالی خبر یافته ... در آن ... ایشان ... حضرت
سایه وصول ... الحمد ... ۲۰۳ ... و چون حقوق تربیت ... سعید
... این بنده ... استقبال ... تحقیق ... را ...
میرزا ابابکر این خبر را مطابق واقع تصور کرده ... احمد ... را ... از ... عزیمت همراه
را تغییر داده ... بطرف ... همراه بود ... وقت
... نماز ... طغیان ... شروع ...
گردانید ... از عقب میرزا ابابکر ... برق
و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر ... موکب همایون وقوف یافته از ... در غایت خوف روی باستراباد
نهاد ... انجا ... خاقان عادل ...
... میرزا ابابکر ... بواسطه ... نمود
تا ... میرزا ابابکر ... دور انداخت رو و بسبب کثرت
محنت ... اجتناب نموده قلب ...
آورد ... خورشید ... افلاک ... کند ...

تقریر آمده آغاز قیل و قال کردند و پادشاه عدالت پناه فرمود طریقه انصاف آنست که گیک با او سخن
کنید و باتفاق تغلب نوزند به محمد مجد الدین باین عنایت مستظهر شده برخاست و زانو زد و بعضی از مقربان
چون این صورت مشاهده نمودند خاموش گردیدند لاجرم در آن مجلس چیزی بر خواجه مجد الدین محمد ثابت نشد
و فرمان خاقان منصور باطلاق او صدور یافت و چنان مقرر شد که مبلغ شصت هزار دینار کبکی
بر سبیل شکرانه جواب گوید و بنا بر کثرت محمد علی الکه برداغی بوده و وجوهات دیوانی ... تا شهور سنه
ثنی و تسعین و ثمانمایه خواجه مجد الدین بر همین منوال بود و بعد از آن نوبتی دیگر تربیت یافته اعلام اختیار و اقتدار
برافراخت چنانچه مرقوم کلک بیان خواهد گشت و مفصل مجمل بر زبان خامه بیان خواهد گذشت

[illegible] میرزا مظفر الدین

ابابکر که در منزل قادریاب از رکاب خاقان کامیاب تخلف جسته بحدود حصار شادمان شتافته
متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت سلطان محمود میرزا از عقب او
بها یون تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکری فراهم کشیده
متوجه خراسان گردید و چون بنواحی مرو شاهجان آمد این خبر بعرض خاقان سکندر شکوه رسیده
امیر ناصر الدین عبد الخالق و فیروزشاه و ... الدین پیادل و امیر احمد یاری بنا با هزار کس از مردم
کارگزاری بمرو فرستاد شهزاده ... و میرزا ابابکر با آن لشکر شکست یافته از مرو بجانب بلخ
گریخت و از آنجا براه کابل بسیستان شتافت و بیکناگاه کرمان را فرو گرفت و از چهار طرف نفیر و کرنای
در رسید و عشر ... و سورن باوج فلک نیلگون رسانیده و از ... قرار بر ... اختیار کرده
میرزا ابابکر بشهر در آمد و چندگاه بعیش و عشرت اوقات گذرانید و پادشاه عراق و آذربایجان
پس از اطلاع برین واقعه یکی از امرای نامدار را با سپاه بسیار باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شهزاده در مقابله
و مقاتله با آن لشکر ... گشته منهزم بار دیگر روی بسیستان آورد و چون بحدود آن ولایت
رسید شنید که مرض نقرس بر وجود با برکت خاقان منصور استیلا دارد بنا برین باتفاق بهرام بیک
و میر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هرات گشت و خیال
محال آنکه چنانچه خاقان منصور از میمنه وفا دریاب ایلغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کند گذرانید
ایشان نیز آنحضرت را بسر پنجه تسلط دانسته از ... و ... مبتلا گردانند و ندانستند که ... زبان ...

از مراتب اقربا درگذشت و بعد از واقعهٔ قراباغ امیر ذوالنون بهرات شتافته روزی چند در خدمت بارگاه
عالمپناه اوقات گذرانیده در آن اوان چنانچه طمع میداشت تربیت نیافته بنابران خاطر بر فرار قرار داده
در وقتی که رایت فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از بلغ بنواحی جویستان عنان یکران بصوب
دیار ما وراء النهر منعطف گردانید و بسمرقند رفته بتوجه عنایت سلطان احمد میرزا بر وجاهت
احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از منازعتی که میان امراء ترخانی و اعضای بوقوع پیوست
نوبت دیگر روی توجه بخراسان نهاد و چون بهراة رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن میر صافی ضمیر شده
ایالت ولایت غور و زمین داور بدو تفویض نمود و حال آنکه در ان ولا اقوام هزاره و نکودری بر آن حدود استیلا
تمام داشتند و امیر ذوالنون فی شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه با لشکر اندک و امید بسیار متوجه آن صوب
گشته در مدت چهار پنج سال چندین نوبت با آن جماعت محاربت فرمود و بقوت دولت خاقانی و عنایت
سعی پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایت مذکوره را در حیز تصرف در آورد
اگر چند بودی بهنگام کار ازو کینه ور از دلیران هزار به پیکان خونریز و شمشیر تیز برآوردی
از دشمنان رستخیز اقوام هزاره و نکودری چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر اطاعت و انقیاد بر خط
اخلاص و فرمان نهاده دیگر پیرامن خلاف نگشتند و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار
درگذشتند و نیکو خدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام رتق و فتق امور مملکت
قندهار و ساقور و الکا را نیز در قبضهٔ اقتدار او نهاد اما چند سال بعضی شاهزادگان را بنوبت
برسم حکومت بقندهار میفرستاد و بالآخر امیر ذوالنون در حکومت آن ولایت شال و مستان
سوی توابع و لواحق تافت و بی شایبهٔ تکلف و غائلهٔ تصلف الحق شجاعت کامل داشت
و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره غایت سعی و اجتهاد می افراشت و از صبح تا شام
بجد اشاعت صنوف احسان سعی کردی و از شام تا بام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی
و در میدان مصاف و قتال روح رستم و اسفندیار بر وفور جلادت و پهلوانی او آفرین کردی
و در محراب عبادت و نماز روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط
تحسین بجای آوردی بروزش همه معدلت کار بود شب از بهر طاعات بیدار بود
ز شمشیر خونریز او روز جنگ همه روی صحرا شدی لاله رنگ و چون امیر ذوالنون بجمیع نفایس

منقلای سپاه کشورگشای بکنار آب ارکان رسیده نخست میر علی میرآخور و یلنک پوش بهادر
از آب گذشته متعاقب ایشان کب کردن مراکب [illegible] میرزا ابابکر تا آن وقت مانند بخت خویش
در خواب بود و از آواز نفیر و سورن بیدار شده دیگر سپاه [illegible] پا بفرار [illegible]
نصرت نشان بجانب [illegible] او [illegible] گشتند [illegible] میرزا ابابکر رسیده
و شاهزاده چون او را تنها [illegible] بازو [illegible] امیر [illegible] بجناب رسالت
دست باستعمال سیف و سنان برد [illegible] میرزا ابابکر [illegible] گشت [illegible]
یکی از کلانتران [illegible] اسبی طلبید که خود را از [illegible] کابیک رسانید
الشخص [illegible] قبول [illegible] آنجناب را مطمئن گردانید [illegible]
متوجه پایه سریر اعلی گشت [illegible] از وصول کیفیت حال [illegible] رسانید خاقان
منصور [illegible] علی [illegible] جهان [illegible] میرزا ابابکر [illegible] گردانید [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] گشتند [illegible] رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه آنجناب را
[illegible] انقطاع [illegible] شاهزاده [illegible] فرود آورده
[illegible] عسکر [illegible] میرزا ابابکر [illegible] عبد العزیز
بهرات [illegible] خاطر اکابر و اصاغر [illegible] از اندیشه [illegible] و امیر نظام
الدین علیشیر که در [illegible] بود [illegible] وصول آن خبر [illegible] رسانید
و خاقان منصور بعد از فراغ [illegible] از آن خطب کبیر [illegible] سلطنت [illegible] ساخت
و در [illegible] عافیت بباغ جهان آرا رسیده [illegible]

[illegible]

امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر [illegible]
و بصفای عقیدت و [illegible] عبادت [illegible] میرزا [illegible] سلطان
ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت [illegible]
[illegible] باستعمال سیف و سنان پرداخته نهایت [illegible] بظهور [illegible] بنا بر آن منظور نظر
تربیت ملحوظ عین عنایت گشت و با صناف انعام و احسان محسود [illegible] شده مرتبه او

و چون اندکی حفر کردند ناگاه لوح سفیدی پیدا شد که بر آنجا منقور بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله
لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران بایوان کیوان رسید و همگنان روی نیاز بر آن خاک پاک نهادند
و نذورات بمستحقان رسانیده ابواب نیاز و اخلاص برگشودند و این خبر در ولایت اشتهار یافته اصحاب
امراض روی امید بران آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمره از مجاوران آنجا بسیاری
از آن طایفه صحت عاجل یافته مقضی المرام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم از عوام و خواص در آن سده
سنیه مقام بمرتبه ازدحام واقع شد که مزیدی بران تصور نمیتوان نمود و کثرت نقود و اجناس که بر سبیل نذر می آوردند
بدرجه انجامید که عقل از وجود آن مقدار از زر و جواهر تعجب می برد و بایقرا میرزا چون حال بدین منوال دید قاصدی
همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاده صورت واقعه را عرضداشت کرد خاقان منصور بعد از
اطلاع بر مضمون آن عریضه و از ظهور این صورت عجیب متعجب گشته احرام طواف آن قبله امانی و آمال
بست و با فوجی از امرا و اعیان بدانجانب نهضت فرموده [illegible] غایت اخلاص بجای آورد و قبه
در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاد و در اطراف آن ایوانها و حجرات
طرح انداخت و در پای آن قبه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاد و یکی از انهار بلخ که آنرا نهر شاهی
اشتهار دارد بران مزار فیض آثار وقف ساخت و امر تولیت آن آستانه عالیه بسید تاج الدین
اندخودی که از جمله اشراف سادات بود [illegible] تفویض نمود و منصب شیخی را
بشیخ [illegible] تفویض فرموده جهت ضبط [illegible] نذورات [illegible] تعیین فرمود و آنگاه
خاقان عالیجاه عنان مراجعت [illegible] عنان انعطاف داد و [illegible] صحت
[illegible]
[illegible]
در اطراف آفاق [illegible] استطاعت [illegible] توجه بدانجانب [illegible]
و چندگاه آن مشهد [illegible] مرتبه [illegible] صدور [illegible] نقد و جنس نذر
بدانجا می آوردند و [illegible] اموال را صرف ضیافت صادر و وارد [illegible]
[illegible] عمارت [illegible]
زمانی [illegible] شرح آن [illegible]

و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور مینمود و در ادای مال مقرر
شرایط تغافل و اهمال بجای می آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خود شجاع بیک تفویض نمود و داور و تکی ساخر
و تولک را بعبد العلی ترخان عنایت فرمود و ریاست غور را بامیر فخر الدین و امیر درویش مفوض ساخت
و خود در زمین داور ساکن شده و در آن دیار عمارات عالیه برافراخت و اهل غرض و سعایت فرصت
یافته بکرات بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که امیر ذو النون بوفور خزاین و نقود و افزونی اتباع
و جنود مغرور گشته است و نخوت و عظمت و تکبر و حشمت او از حد اعتدال درگذشته لایق چنان مینماید که قبل
از آنکه اندیشه کفران نعمت نماید و سلوک در وادی خلاف در ضمیرش رسوخ یابد یکی از شاهزادگان عظام
بایالت آن ولایت منصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابر آنکه امیر ذو النون در بعضی
اسفار با سپاه زمین داور در رکاب همایون فیروزی اثر می پیوست خاقان منصور بسخن اهل
غرض التفات نفرمود و آخر الامر بمضمون سبق من لیسع کل عقد بموجب استصواب الجماعت عمل نمود و [illegible]
شاه بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار در مقام مخالفت آمده امیر ذو النون که از تلاطم دریای غضب
خاقانی بغایت هراسان بود بکشتی موافقت شاهزاده التجا نموده جان بساحل نجات کشید چنانچه
این حکایت در محل خود مسطور خواهد گردید ان شاء الله تعالی و تقدس

در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمایه که معین

السلطنة و الخلافة بایقرا میرزا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده بود
از ورای سما غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود و شرح حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام
که نسبتش بزبده عرفای کرام شیخ بایزید بسطام اتصال می یافت در سنه مذکوره از طرف کابل و غزنین
بقبة الاسلام بلخ شتافت و شرف ملازمت بایقرا میرزا دریافته تاریخی ظاهر ساخت که از زمان
سنجر بن ملکشاه تصنیف کرده بودند و در آن مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمدهٔ اصفیا و سید السادات
انوار مواهب اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام در قریه خواجه خیران
در فلان موضع است بنابران بایقرا میرزا سادات و قضات و اشراف و اعیان بلخ را جمع نموده
و با ایشان مشورت کرده بقریه مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ است تشریف برد و در آن موضع که
در کتاب تعیین یافته بود گنبدی دیدند که قبری در میان آن موجود بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند

منقول مفرد و شرح فضائل علما و عقلا نسبت بکمالات بسیارش رشحی از عمان و ذره‌ای مقالات بلغو باس
بالفاظ ابدارش قطره از بحر بیکران نفس روشنش مزد ول جوهر جنتش کشف کشاف و فتح مفتاحش
عقلیش از قیاس عقل برون نقلیش از مقام نقل بیرون شد آن قدوه کامرانی بوجود اسباب
جهانبانی و وصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی العدوس مولانا کمال الدین شیخ
حسین شرح الملک کتب متداوله بجای آورده و انباط عرن رشید میامن شاه قاسم نوربخش اقتباس
انوار سعادت میکرد و چنانچه سابقا مذکور شد بعد از فوت الغ بیک میرزا آمد و در ظل عواطف خاقان ستوده
خصال ایام یافته بتقدیم خدمت بر مهمات امرا اشتغال نموده ملک و مال در قبضه اقتدار
آورد امرا عظام ملازم السلطنت و الاقبال بموجب خاطر خطیرش انتظام پذیرفت و چون چند سال
بر این منوال گذرانید بجهل و فراست و علم و کیاست خویش مغرور شده از حیز اعتدال استقلال از افعال و اقوالش
واضح و لایح گردید خاقان منصور بنابر ملاحظه خاطر همشیره عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه شعار روزگار
همایون ساخت و تصور آنکه مبادا امیر کبیر از جاده مستقیم عبودیت انحراف نماید تا درین زمان بپرداخت
هر شاخ امیدی که از آن تمتع بود سر بتیغ شکن بریده بیش که آنهم شکست در آن اثنا
روز پنجشنبهی خاقان منصور باتفاق شاهزاده معز و ربکا بزیارتگاه شتافت و لوازم طواف مزار
فیض آثار حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بجای آورده عنان مراجعت بصوب سریر
سلطنت تافت در آن راه شاهزاده خلافت پناه جهت رفع حرارت تشنگی جهت رفع حرارت نمود
وصال الکه قوی کامیاب بیکی بیت زر افتاب بجهت طی مسافت میفرمود و باز خیال زده این ترک
نمود بجهت جنابت غسل مشتغل گشت خاقان منصور بعد از نزول در منزل کامرانی بخیمه زنگی
فرمود و مکاره از تعجب حادثه در گذشت امراء عظام در ساعت شاهزاده را در قلعه
بردند ... حسین کردانیده بهم ... خون ... میرزا ... بیک ...
فرمان ... وقت که ... شفقت ... از ... و ... آمده ...
گردانید و بعد از آن شاهزاده در غایت انفعال ... و ... اقوال ...
نادم ... استغفار بجای می آورد ... کنا ... بخش ... مسارعی مساعی
عاقبت رغبت ... زیارت روضه ... الله تعالی

روایت نمایند که یکی از اهل تزویر که در سلک ارباب دار السلطنه هراة انتظام داشت با خود خیال نمود
که واقعه ساخته مردم را فریب دهد و بوسیله مزاری مزور زر و جواهر بدست آورده پای در معارج عزت نهد نماز
شامی در کارزارگاه نزدیک بآستانه آغاز صیحه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم بر وی جمع شده کیفیت
حال پرسیدند جواب داد که چهار شخص بصورت اعراب بر من ظاهر شده گفتند که روضه فیض بخش شاه
ولایت پناه علیه السلام در فلان موضع است و اشاره بتخته کرد که نزدیک بحظیره شمس الدین [illegible] آن بود
و مردم بر اتفاق ارباب آن تخت رفته فی الحال جمعی کثیر از قلندران و تبرائیان بدو جمع آمدند و صورت
تربتی ساخته خاک قدم ارباب را [illegible] توتیا دیده کشیده و بسیار [illegible] آمده آنچه توانستند بر وی
نثار کردند و آن مزور آن موضع قبر [illegible] بهر کس [illegible] از کمال عنایت مینمود و در عوض زر و جواهر
اخذ مینمود در اندک [illegible] در میان طوائف انام مشهور گشت و هر روز خلقی بی نهایت خصوصا مرضی و مبتلا [illegible]
بدان موضع [illegible] [illegible] نیاز می [illegible] بستر قبر [illegible] پیشانی بر [illegible]
سوی [illegible] [illegible] ثبت [illegible] [illegible] فرستاده و فریاد و فغان
باوج آسمان میرسانید [illegible] زبان می آمد که [illegible] [illegible] [illegible] میساختند
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بوسیله زر و جواهر
را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیگر را نیز از
مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دوران [illegible] از ولایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و بطلان این جماعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شده
و آنجناب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جمهور خلائق نزدیک و دور [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سلطان [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] نفاق و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] علما و فضلا بغایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فنون معقول

و سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده عیونی را که در بیت
الاحزان هجران صفت وابیضت عیناه من الحزن گرفته بود از شمیم مواصلت آن یوسف
مصر سلطنت روشن گردانید و بر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزاده عالیمقام و توفیق گذاردن
حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات
و قضات و علما و موالی و امرا و صدور و اهالی مراسم استقبال پرداختند و شرائط نیاز و نثار و کمال
اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند و خاقان منصور نیز میرزا کچیک را چند فرسخ استقبال نموده المقدار
عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بر آن متصور نبود و میرزا کچیک در غایت سرور بوطن مألوف و مسکن
معهود آمده همواره در منتزهات هراة با فوجی از علماء خجسته صفات صحبت میداشت و بیشتر اوقات
فرخنده ساعات را بتحقیق مسائل و تحصیل فضائل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی
میگماشت نشستی با ارباب دانش مدام ز کسب کمالات جستی مرام نمودی خط جزو
آموز کار بچشمش از خط رخسار یار چون محالست که سپهر غدار درین مرتبه پایدار ارباب
وفا را آسوده و برقرار گذارد در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه مرض حصبه عارض ذات آن شاهزاده
بلند مرتبه گشت و معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب ادویه درگذشت و داعی
واتقه جد عوا الی دار السلام نداء یا ایتها النفس المطمئنة بگوش هوش میرزا کچیک رسانیده شاهزاده
خاطر از تنعمات دنیوی فارغ گردانیده بصحبت فتی فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین خرامید
و نهال نو رسته گلشن اقبال بصرصر فنا از پای در افتاد و مهر آفتاب درخشش از برج استقلال و اوج
کمال روی بحضیض زوال نهاد خورشید سپهر عدل و اقبال جمشید سریر فضل و افضال
بر اوج کمال یافت نقصان از دیده بخت گشت پنهان والد بزرگوار و والده عفت شعار آن
شاهزاده عالیمقدار رشته اضطراب از گریبان شکیبائی پاره گردانیدند و خود را بر خاک راه افکنده
سیلاب اشک تحت الثری دود و آه بثریا رسانیدند بدست غم گریبان چاک کردند
ز دیده خاک را غمناک کردند و خاقان منصور بمنزل شاهزاده مغفور تشریف برده سلطان احمد
میرزا و همشیره عزیزه را پرسش نموده بتجهیز و تکفین او اشارت فرمود و اعاظم امرا و نوئینان جنازه
مغفرت اندازه شاهزاده را با آئین سلاطین در تخته نهاده برداشته و تمامی سادات و قضات

در ضمیر منیر پیدا شد و بمبالغهٔ تمام و الحاح مالاکلام اجازه حاصل کرده با طائفه از افاضل انام روی بدان مقام
فیض انجام نهاد توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه و چون هوای تبریز از غبار
سم سمند انجم خسرو صافی ضمیر عنبر بیز گشت پادشاه مظفر لوا سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را
عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نمود و شرائط
مهمان نوازی بوجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس اقامت تشریف فرمود
و میرزا الجیک جواب داد که من چون احرام طواف بیت الله بسته ام و چندین منزل و مراحل بارها کلمه
لبیک اللهم لبیک گشاده مناسب ندیده ام که در این سفر بعلایق ممنت هیچ مخلوقی تقید نمایم
و دامن عرض خود را بغبار تعلقات و منشآت این عالم مجازی بیالایم اگر آنحضرت لطف نموده
غریب نوازی فرمایند و مرا از این عزیمت منحرف نسازند و بمقتضای القادم یزار بملاقات
از اطراف نیز بر کمال اشفاق آن حضرت طرف شرف روزگار باشد سلطان یعقوب میرزا
بواسطه رعایت ناموس پادشاهی این ملتمس را بعز قبول مقرون گردانید و میرزا الجیک نیز پای همت
در دامن استقامت پیچیده چند روزی از طرفین باین گفتگو گذشت آخر الامر بهم بران قرار یافت
که میرزا الجیک روزی بیکی از مزارات تبریز رود و سلطان یعقوب میرزا نیز بآنجا تشریف حضور
ارزانی دارد روز موعود بمقام معهود میان ایشان ملاقات واقع شد از طرفین
لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا الجیک را در آغوش لطف و اشفاق کشیده
اصناف الطاف ظاهر گردانید و انواع مهربانی بجای آورد بعد از آن میرزا الجیک از تبریز بیرون رفته بجانب کعبه عزیمت فرمود و
رقیه حضرت شاهی نیز در آن اوان بجانب ملک عدم رفت و سلطان یعقوب میرزا از آن خبر یافت و میرزا الجیک
بعد از مشرف گشتن بزیارت حرمین و ادای مناسک حج الاسلام و طواف روضه رسول علیه السلام عنان بازگشت
بصوب خراسان انعطاف داده در آن زمان حضرت خاقان منصور بنابر تقدیر ملک
جلیل باستعداد لشکر جرار شتافته سلطان احمد میرزا و محمد میرزا خبر وصول فرزند دلبند شنیده و در جمع اعیان
از آنجا با رشحات سحاب عنایت حضرت باری بشرف سعادت دیدار آن نور دیده فایز گشت و در ریاض تمنای آن دو
سلطان نامدار از نسیم آن مژده گلهای امانی و آمال شکفته مضمون این دو بیت بر زبان حال
ایشان بود که ... از طلعت خورشید سیاه ... چشم روشن ... بمهر

اسباب طوی و برافراختن چهار طاق فرمانداد و باغ زاغان جهة انکار تعیین یافته هر یک از شاهزادگان و امرا
و نوئینیان در گرد حوض آن باغ که از آب عذوبت مآب مالامال بود چهار طاقی در غایت زیب و زینت برافراخت
نظم بهر سو از آن حوض کوثر آثار شد افراخته چار طاقی دگر مزین به دیبای روم و فرنگ ز اجناس زر دوز دیبای
هفت رنگ به هر یک نشسته یکی مه جبین چو در قصر باغ جنان حور عین ز مردم همه بود دل در وی همه فرح بخش
دلهای غمگین همه و صناع و محترفات راسته کوچه در باغ را تا کنار حوض از چهار طاقهای پر تزئین و دکاکین غرایب
آئین رشک نگارخانه چین غیرت افزای بروج چرخ برین گردانیدند چنانچه بهر سو دکانی شد آراسته
مهیا در و هر چه دل خواسته و خاقان منصور از باغ جهان آرا بدان منزل دلگشای تشریف آورده قرب دو ماه
هر کاز پیشین با زمره از مقربان بارگاه بهشت آئین در چهار طاق خاصه همایون که بطلا و لاجورد منقش گشته
بود در بزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از امرا و شاهزادگان در چهار طاق خود قرار گرفته بتجرع راح ریحانی
و استماع الحان اغانی مشغولی مینموده در آن ایام فرح و سرور در خاطر جمهور نزدیک و دور سرایت کرده
هنرمندان هر پیشه و صناع نیکو اندیشه انواع تعبیهای غریب و اصناف امور عجیب بعرض رسانیدند و هر یک
مناسب حرفه خود صورتی نادر و پیکری بدیع مآثر ظاهر گردانیدند و در آن اوقات از اصحاب حسن و ملاحت و نغمه
سرایان صاحب صباحت هر روز و هر شب در مجلس عیش و طرب جمعی کثیر حاضر بودند و بنغمات دلکشای و ترنمات
فرح افزای نشاط صغیر و کبیر و برنا و پیر را می افزودند و فروغ جامهای بلورین که از شراب ناب مالامال بود بزم بوستان را
نور و صفا بخشید و تاب عارض ساقیان زهره جبین که با نور آفتاب برابری مینمود محفل بستان را چون فضای
سپهر برین روشن گردانید [illegible] پیکر بتان نغمه پرداز گهی از ساز دلکش گه ز آواز نوای عیش
عشرت [illegible] نشاط باده نوشان می افزودند و در آن ایام بهجت انجام بکاولان فلک احتشام
ساعت بساعت [illegible] طعام بعدد کواکب چرخ فیروزه فام معد و مهیا میساختند و از وفور اطعمه لذیذه
و اشربه لطیفه [illegible] بزم خسروی بهره مند [illegible] شد می خوانهای
نعمت [illegible] بهر خلقی [illegible] نعمتهای شاهی مهیا بود چندانکه خواهی و در روزی که طوی بزرگ بوقوع
پیوست ارباب تنجیم و اکابر اصحاب تقویم ساعت اختیار نموده نسبت بمظفر حسین میرزا سنت
ختان بوقوع رسید و دست عنایت خاقانی امرا و ارکان دولت و نوئینیان و مقربان سده سدره
مرتبت را خلع فاخره پوشانید و بعد از انقضای اندک زمانی از آن جشن و سور وصول مظفر حسین میرزا

وعلما و اشراف پیاده مشایعه روان شده از کوچه خیابان بعیدگاه شتافتند و بر محفه و تابوت محفوف برحمت
حیّ لایموت نماز گذارده آن گوهر کان پادشاهی را بحظیرهٔ که در گازرگاه بهمین مصلحت بنا یافته بود بطریق
سنّت سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه السلام والتحیه بخازن خاک سپردند — ای چرخ جهان خراب
از کینهٔ تست بیدادگری عادت دیرینهٔ تست ای خاک اگر سینهٔ تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در
سینهٔ تست اصحاب تعزیه چنانچه معهود است چندین روز با طعام طعام و ختمات کلام ملک علام قیام نمودند
و روح شاهزاده را باصناف صلات و صدقات شاد کرده گنبد مقبرهٔ منوره را بانواع تکلفات زیب
و زینت افزودند و جهة نقش سنگ مزار شاهزاده امیر نظام الدین شیخم سهیلی این رباعی در سلک نظم
کشید ای داشته از سلطنت عالم ننگ دی آمده از محنت ایام بتنگ بیرون زده
زین جهان فانی از رنگ بر روی زمانه در برآورده بسنگ
چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد که بدیع الجمال بیگم همشیره
خاقان منصور بود در انسال که آنحضرت ولایت جرجان بنام ابوسلطان سعید باز گذاشته در خطهٔ ازداق رایت
آفتاب اشراق برافراخت در سلک ازدواج پیر بوداق سلطان انتظام یافت و بعد از فوت پیر بوداق
سلطان احمد خان که از جملهٔ خواقین دشت قبچاق بمزید شوکت و مکنت امتیاز داشت در وقت التجاء سلطنت
را بحبالهٔ نکاح خود در آورده و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر و یک دختر متولد گشت ناگاه آن خان عالیجاه رخت
سفر آخرت بست مهد علیا بجهت ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمد و پسر کلانترش سلطان محمود خان
در مستقر سریر سلطنت آبا و اجداد توقف نموده و پسر خورد و دختر همراه او سلطان [illegible] خانزاده خانم
مرافقت والده اختیار نمودند و چون مخدرهٔ زرنگار آن بلقیس عفت شعار بحدود هراة رسید خاقان منصور
مجلس نشینان حریم خلافت و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال
بیگم را بحرمت هرچه تمامتر بمستقر عز و کرامت رسانیدند و بوالدهٔ نیاز و نثار بجای آوردند و مستر عظمی از پرده
برادر بزرگوار درونش ساخته پیشکشهای لایق کشید و حضرت خاقان نیز لوازم عطوفت و مهربانی در باب همشیرهٔ عزیزه
و اولادش کمر بسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت و رای همایون خاقانی چنان اقتضا نمود که بابقرا
میرزا از بلخ بدرگاه عالمپناه آید بنابران او را طلبیده زمام حکومت آن ولایت را در قبضهٔ درایت امیر نظام الدین
کوکلتاش نهاد و بعد از وصول بابقرا میرزا بهراة جهة ختنهٔ شاهزادهٔ عالمیان مظفر حسین میرزا ترتیب

بازگذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت و گلشن استراباد بقدوم نزول امیر عدالت غیرت افزای
گلستان ارم گشته سادات و اعیان و ارباب و کلانتران ولایات جرجان باصناف الطاف آن امیر
ستوده اوصاف مفتخر و مباهی شدند و رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و اصناف مکرمت او از ظلمات
ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند حکام ممالک مازندران و رستمدار و گیلان چون
خبر حکومت آن جناب استماع نمودند رقبه بربقه اطاعت درآورده رسل و رسائل باستراباد فرستادند و تحف لائقه
و تنسوقات رائقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود بر طبق عرض نهادند یکی در آن اوقات که خطه استراباد مستقر مسند
عزت آن امیر والاحشمت بود پادشاه عالیجاه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره
و تنسوقات وافره نزد آن جناب روان گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت
و مودت بظهور رسانید و مقرب حضرة سلطانی تمامی ایلچیان آن سلاطین ممالک جهانبانی را بانعام اسب و جامه
نوازش کرده فراخور همت بلند نهمت خویش جهة سلطان یعقوب میرزا و حکام گیلان و رستمدار
و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل و سروری و نهایت عدالت و رعیت پروری بر سریر
ایالت آن مملکت تمکن فرمود و جناب نقابت پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت
دستگاه گوید آن میر علیشیر که دارد اوصاف برون ز حد تقریر چون کرد قبول باز امارت تاریخ شده ست
امارت میر در همان زمستان که خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور منور داشت نوبتی دیگر خواجه مجد الدین
محمد قدم بر مسند وزارت نهاده علم اختیار و اعتبار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آن روز باز که خواجه نظام الملک
و خواجه افضل الدین کرمانی بانکه نسبت بخواجه مجد الدین محمد سخنان تقریر امیز بر زبان آورده آن جناب
از اکثر مناصب معزول گشته مدتی حال منحرکت امیر علی توشکچی پروانچی بوده در سایر مهمات دیوانی دخل نمود
و در آن اوقات چند نوبت خاقان خجسته صفات متوجه تربیت او شد اما چون امیر نظام الدین علیشیر تجویز آن معنی
نمیفرمود زمام امور صاحب دیوانی در قبضه قدرت خواجه نظام الملک و خواجه افضل میبود و پس از آنکه مقرب
حضرة سلطانی روی باستراباد نهاد خاقان منصور با وزراء قرار داد که خواجه مجد الدین محمد را بمراتب
بلند و مناصب ارجمند سرافراز سازد و حسب الاتفاق قبل از آنکه این اراده از حیز قوت بفعل آید روزی
حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه افضل گفت
که مبلغ دو تومان کپکی جهة مهمی که روی داده سر براه میباید کرد وزیران چنانچه میباید این سخن را جواب نگفتند

بحد بلوغ رسید خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خانزاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم را با وی در سلک
ازدواج کشد فرمان همایون بترتیب اسباب کار خیر نفاذ یافته بار دیگر در باغ زاغان امر بستن چهار طاق
مذکور و موجبات سور و سرور بوقوع پیوست و در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه در ساعتی مسعود
در زمانی محمود سادات و قضات و علما و فضلا در مجلس اشرف اجتماع نموده جناب شیخ الاسلامی
مولانا سیف الدین احمد تفتازانی آن دو گوهر کامرانی را با یکدیگر عقد بست و در آن محل شرایط نیاز
و نثار چنانچه باید و شاید بوقوع پیوست و بعد از آن لیالی میانه مظفر حسین میرزا و خانزاده خانم امر
زفاف بوقوع انجامید ** چو جان و تن بپیوستند زانسان * که جان از تن نشد فرق و
تن از جان ** و چون سنت ایزد تعالی و تقدس و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره مقتضی آنست
که در دایره ناپایدار دنیا هر راحتی را جراحتی مقارن باشد و هر سوری مقترن غمی گردد در خلال این احوال
پادشاه حمیده فعال مستوره خصال بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق عز و علا
انتقال نمود و این معنی موجب ملال خاطر فرخنده آثر خاقان بیهمال شده چنانچه دستور است
چند روز بلوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا و ایتام و ختمات کلام
اولاد امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان آنحضرت را
خلع گرانمایه پوشانیده از لباس تعزیه بیرون آورد و در زمستان امسال بقشلاق مرو رفته
در باب تمهید بساط عدل و احسان بدستور پیشتر اهتمام کرد

در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه

که خاقان عالیمکان در مرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته بود رای فلک آرای چنان اقتضا نمود
که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیک والی جرجان شده بود از آن مملکت باستان اقبال
آشیان آمده در خدمت پایه سریر مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر بتقلد ایالت دارالفتح استراباد
سرافراز کرده و مکنون ضمیر منیر را با میر صاحب تدبیر در میان نهاد و آنجناب بنابر حفظ میلان خاطر
عاطر متکفل مهمات خاقانی بکثرت شغف بسلوک طریق مراضی سبحانی نخست بقبول این
امر زبان نگشاد و بعد از الحاح و مبالغه حضرت رضا جنبانیده روی توجه بدان جانب آورد و از ملازمان درگاه
عالمپناه امیر بابا علی و امیر بدر الدین را همراه برد و چون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر را

آن نبود که یک دینار زکمین با رازرعیت بر سبیل رشوه بستانند و از کمال سیاستش هیچ عوانی زهره نداشت که
بمقدار ارزنی آزار بیازاری رساند و خواجه مجد الدین محمد از صباح تا وقت پیشین همت بر فیصل مهمات
دیوانی میگماشت بعد از آن تا نزدیک بشب با طایفه از افاضل و ظرفا و علما رفیع مقدار صحبت میداشت و در
مجلس او سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس درین باب مبالغه بیشتر میکرد نزد
خواجه مقبولتر میگشت و درین ولا همه خواجه پیوسته خوان احسان گسترده بود و در ترتیب اطعمه گوناگون و فاکهة مما
یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه میفرمود و با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تندخوی و
درشت گوی بوده و باندک چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام میکشود و امرا و ارکان دولت را
همواره بکلمات درشت میرنجانید و از تیزی زبان او اکثر الحجاب و مقربان آستان خلافت آشیان میرسید
و مضمون کلام معجز نظام ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از فحوای
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس پیوسته عدول مینمود و بنا علی هذا اکثر امرا کمر عداوتش بر میان جان بستند
و در کمینگاه قصد و عناد منتظر فرصت نشستند و آنجناب بعد از آنکه سه سال در کمال اختیار روزگار اوقات
گذرانید مواخذ و معاقب گشته از خراسان بجانب استراباد رفت و در آنجا بمرض مبتلا گشته بعالم آخرت انتقال نمود
چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و من الله العون و التایید

والده بدیع الزمان میرزا بیگه سلطان بیگم بنت میرزا سنجر بتندخوی و درشت گوی بود
و بواسطه علو نسب همواره بر سایر زوجات خاقان منصور فایق تصور مینمود و هر گاه که آن پادشاه عالیجاه
نسبت ببعضی از خواتین زهره جبین التفات میفرمود بیگم از کمال غیرت در خشم شده غایت خشونت
با خاقان والا مکنت بجای می آورد و چون این معنی از حد اعتدال متجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده
آن مهر طلاقش درگذشت بنا علی هذا آن ملکه در غایت حزن و ملال اوقات میگذرانید تا در شهور سنه ثلث
و تسعین و ثمانمایه مریض شده بریاض جنت منزل گزید و بدیع الزمان میرزا با جمیع شاهزادگان کسوت عزا پوشیده
جنازه مرحمت اندازه آن مخدره العظمت هر چه تمامتر برداشتند و در گنبد مدرسه که بنا کرده معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز
برسم سوگواری و آداب تعزیت داری بتقدیم رسانیده باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام قیام نمودند و در شوال
همان سال پهلوان محمد کبیر ولیت که داروغه و کوتوال قلعه اختیار الدین بود و با مشرق رعایا و عامه برایا بنهج رافت و نصفت سلوک مینمود
عالم را وداع کرده بنزدیک مزارات سادات مرحوم مدفون شد عمارتی که بر سر آن مزار واقعست ساخته و پرداخته اوست

و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین در نظر آن پادشاه مؤید بزانو در آمده عرضه داشت که اگر حضرت
اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشدی باید که این دو خواجه که هر یک هر سال مبلغهای کلی از اموال دیوانی
تصرف مینمایند صورت دهند تا بوجوه آن چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متغیر گشته همگی
همت بر ترتیب امور مقصود گردانید و روز دیگر قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه آرایش داده فرمود که بدستور پیشتر
منصب توقیع رد و نشان و جواب عرضداشت و تشخیص مهمات بلاد خراسان مفوض بخواجه مجد الدین باشد
و هیچیک از امرا و صدور و دیوانیان و مقربان هیچ مهم از مهمات ملکی و مالی بی وقوف و شعور آنجناب
بموقف عرض نرسانند و رای صواب نمای او را در فیصل مهمات دیوانی و سرانجام جمیع امور سرکار سلطانی
علاوه دانند و مقرر شد که منشیان آستان اقبال آشیان الخواجه والاثار و امین السلطنه و مؤتمن الملک
نویسند القصه مهم خواجه مجد الدین در یک پرتو از انوار عاطفت خاقانی شبنم صفت از حضیض انحطاط روی
باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان بازآمده خواجه زبان حال بادا مضمون این مقال بگشاد
شب یلدای هجر اشد از صبح پدید یافت قفل غم از فاتحه صبح کلید دل که از غارت جفا دید خرابست گلستان
وفا باز گل بخت بچید و چون خاقان منصور فصل زمستان در مرو شاهجهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل
ببیت الشرف خویش گشته بصوب دار السلطنه هراة خرامید و در آن اثنا خواجه افضل الدین محمد تصور فراست
داشت که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام در آمده او را بتفتیش مواخذه و مصادره مبتلا خواهد گردانید
جهة تخلص خود تدبیری اندیشیده بآنجناب گفت اگر مصلحت باشد بنده بجانب استراباد رفته محاسبات سنوات
مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخزانه عامره رسانم خواجه مجد الدین بنابر آنکه هرگاه
خواجه افضل غائب باشد معایب او را مستتر خاطر نشان خاقان والا گهر تواند ساخت او را اجازت داد و خواجه
افضل مانند تیر از کمان جسته باستراباد شتافت و در غیبت الخواجه تبدیل مرتبه کوکب جاه و جلال خواجه مجد
الدین بدرجه کمال ارتقا نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر دیوانیان و امرا کمر خدمتش بستند و خواجه مجد الدین عمال
متعدیان اشغال را در مصادره کشیده هر کس در وقت اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه افضل دخلی در امور
پادشاهی داشت بسلاسل و اغلال مقید گشت و هرچه دست قدرت او بدامن میرسید فرو داد و لاجرم
در اندک زمانی قریب دو هزار تومان کپکی از بابت وزرا و عمله دیوان و بقایای تحویلداران در خزانه عامره
مخزون شد و اکثر نویسندگان بنان محتاج گشته کار ایشان بجان رسید و از فرط مهابتش هیچ عامل را یارای

بنابران امیر حیدر مؤاخذ و معاتب گشت و امیر علیشیر از حکومت استراباد و تکفل امر امارت به مبالغه تمام
استعفا نموده الحاح از حد اعتدال درگذرانیده و خاقان منصور ملاحظه رضای خاطر امیر ستوده مآثر فرموده
آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانید و مقرب حضرت سلطانی بفر اقبال بوطن مألوف و مسکن معهود اقامت
فرمود و بواسطه ترک امارت روز بروز جاه و جلال و حرمتش در افزود و تا کار بجائی رسید که خاقان منصور
مکتوب که مینوشت القاب الجناب بر موجب در قلم می آورد که جناب هدایت مآب معالی ایاب زبده ارباب
دین و دولت و قدوه اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنه و عمده الملک
اعتضاد الدولة الخاقانیه و مقرب الحضرت السلطانیه نظام الحق و الدین علیشیر ضاعف الله
توفیقه القصه بعد از آنکه امیر علیشیر از حکومت استراباد استعفا نمود امیر مغول جهة ایالت آن مملکت
توجه نمود [illegible]
در خلال احوال گذشته بمسامع جاه و جلال رسید که پادشاه سعید الغ بیگ بن سلطان سعید در پس
پرده عفت مخدره دارد که از مهر و بیدار آفتاب گردون سپهر دوار همه تن چشم گردیده و از شرم رخسار
فایض الانوارش مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشک رفتار با قامت خوش خرامش
پای در گل و بنفشه مشکین از غیرت زلف سمن سایش بغایت منفعل و از چشمش دو آهوی
مردم شکار و ابرو دو سر فتنه روزگار زمین سا و گیسوی عنبر لقب همواره بخجند آفتابی
دوشت بر خاطر همایون مایل باشد که آن پری چهره را بحباله ازدواج محمد معصوم میرزا رساند و بواسطه
آن وصلت میرزا الغ بیگ را مفتخر و مباهی گرداند بنابر آن قاصدان سخندان با تحف فراوان
جهة تمشیت آن مهم نزد میرزا الغ بیگ فرستاد و ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل بکابل شرف
ملازمت پادشاه عالیجاه دریافته بعبارتی لایق ادای رسالت نمودند و زهره جبین برج سلطنت
و جهانبانی را برای درج اوج خلافت کشورستانی خواستگاری فرمودند و میرزا الغ بیگ این ملتمس را
بعز اجابت مقرون گردانید و بیراق عقد علیا اشاره علیه نموده بدان شغل و مایحتاج الیها از اصناف احسان
بتقدیم رسانیده در اوایل سنه خمس و تسعین و ثمانمائه مخدره عفت دثار را بحشمتی
که دیده گردون بروزگار نظاره آن حیران ماند بجانب خراسان روان فرمود و چون خبر قرب وصول آن
دختر قمر پیکر بدار السلطنه هراة رسید خاقان والاگهر ترتیب طوی و آیین بستن شهر و کوی فرمان داده امرا

محولست تقبل الله منه [illegible] امیر نظام [illegible]

[illegible] چون خواجه افضل چند ماه در ولایت استراباد در ظل رعایت
امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که بتصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطرنشان
خاقان منصور نموده بود فرمان مطاعه در باب طلبش بدار الفتح استراباد روانه گردانید و خواجه افضل دانست
که اگر بپایه سریر اعلی معاودت نماید نایره غضب خاقانی که بباد سعایت خواجه مجد الدین محمد اشتعال یافته
خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره جوی گشته و بعد از تامل و اندیشه باستصواب امیر علیشیر
بجانب عراق و آذربایجان در حرکت آمد و چون بآستان اقبال آشیان سلطان یعقوب میرزا رسید
مشمول انعام و احسان بیکران گشته امارت قافله حاج برای صواب نمایش مفوض گردید تا بدان واسطه گذاردن حج
اسلام و طواف روضه منوره حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام دریافت و بعد از حصول مرام
بعراق و آذربایجان بشتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در خطه استراباد بود و امیر بدر الدین را
قائم مقام گذاشته بهراة خرامید و دیده بدیدار خاقان منصور منور گردانیده التماس نمود که ایالت آن ولایت را بدیگری
مفوض گردانند تا بیشتر ازین آنجناب از شرف ملازمت محروم نماند و حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا شنود
و پس از روزی چند مقرب حضرت سلطانی بدار السلطنت معاودت فرمود و آنجناب چند ماه دیگر در ولایت
استراباد گذرانیده در آن اثنا امیر حیدر را جهة بعضی از مهام بپایه سریر اعلی ارسال داشت و چون امیر
حیدر را از نشاء جنون بهره تمام بود در وقتی که کیفیت شراب آن نادان را ضعیف ساخت بعرض رسانید
که مقرب سلطانی چنان استماع نموده که طاغیان آستان خلافت آشیان کاکلی بکاول را تطمیع کرده اند
که طعام مسموم بخورد او دهد لاجرم از آن وهم عظیم واهمه و تعلم گرد اندیشه مخالفت بر صفحه ضمیر منیر [illegible] خاقان منصور
از شنیدن این سخن مضطرب شده ایلچی بعنان برق و باد باستراباد فرستاد و نشان همایون مصحوب
استمالت آن امیر عالی منزلت ارسال داشت و در آن نشان سوگندان عظیم یاد کرد که هرگز این نوع
قصدی در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه درین ماده بسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده و چون قاصد
شرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید آنجناب در بحر حیرت افتاد زیرا که
ازان قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در عرض پنج روز از استراباد بهراة شتافت
و بواسطه عرضه داشت که آنچه امیر حیدر بعرض نموده کذب محض و بهتانست و هرگز این نوع سخنی بگوش من نرسیده

گردانید نظم چو گلگون گشت از می روی ساقی ❊ نماند از هوش مستان هیچ باقی ❊ مغنی از نوای
روح پرور برقص آورده گردون مدور ❊ مطبخیان چرب دست و خوانسالاران شیرین زبان هر زمان
اغذیهٔ لذیذه و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد و از آنچه با خاطر دائرهٔ احتمال در آید مینوشانیدند
و از فاکهةٍ مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون قافلهٔ جوع را از معدهٔ خواص و عوام بر وجهی که رجوع ممکن نبود
بکوچانیدند بیت زهر جنس خوردنیها هر چه خواهی ❊ ز مرغ آورده خاطر تا بماهی ❊ و برین نهج چند روز بساط
نشاط مبسوط گردانیده بود و خاقان منصور در بزم دوستکامی نشسته بلوازم جشن و سور قیام مینمود و چون
از آنکار فراغت دست داد بطی بساط مناهی و ملاهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت غرا برگشاد

[illegible]

سابقا قلم واسطی نژاد بتقریر این راز زبان گشاد که چون امیر علیشیر از ایالت ولایت استراباد استعفا
نموده خاقان منصور بار دیگر حکومت آن ولایت را بامیر مغول رجوع نمود و در آن زمان که امیر مغول در جرجان
بامر فرمانفرمائی اشتغال داشت فی شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمایه حکم همایون صادر شد که
جناب اعلی ایاب افتخار الاعاظم و الاعیان خواجه فخر الملة والدین محمد تبکچی که مرجع و ملاذ اکابر مازندران
بود بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتابد چون آنجناب برحسب فرمان بهراة رسید بنابر سعایت بعضی از اهل
شرارت در قلعهٔ اختیار الدین محبوس گردید آنگاه فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی
و امیر سلطان محمد چوکا یکجی باستراباد شتافته بضبط جهات خواجه پردازند و اولاد و اقربای آنجناب را مأخوذ و مقید
سازند و امرای عظام بجرجان رفته امیر مغول دو سه روز در تمشیت آن مهم با ایشان موافقت نموده بالاخره
بواسطهٔ تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابهٔ عصیان و نافرمانی بر پیشانی بسته با خواجه شمس
الدین محمد تبکچی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین طریق نفاق مسلوک داشت و گرفتاران را
از بند گزند نجات داده دست بیشرمی بابواب فساد و فتنه برگشاد و عالیجناب سیادت و نقابت
پناه سید کمال الدین اجل را که بعلو نسب و طهارت ذیل موصوف بود و بگذاردن حج اسلام فائز شده
هشتاد و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجهٔ شهادة رسانید و خواجه شمس الدین که صاحب
دیوان امیر علیشیر بود و در آن ولایت بضبط خاصهٔ آنجناب اشتغال داشت از عقب سید کمال الدین اجل
پابستهٔ دام اجل گردانید امیر محمد امین و رفقا چون این حال مشاهده نمودند از دار الفتح استراباد متوجه هراة

وارکان دولت بسرانجام جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغولی نمودند و در باغ جهان آرا
یراق انگار کرده ابواب فرح و سرور بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف
بدایع بظهور آورده از پل الان تا باغ جهان آرای بازارها آیین بسته چهار طاقها برافراخته تمامی جدار آن دکاکین
را بدیبای چینی و مخمل فرنگ بیاراستند و انواع تعبیها بصورتی بیاراستند که از شرح چگونگی آن زبان بیان
عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم و زبان متجاوز و اکثر حجله نشینان تتق خلافت
و جهانبانی نثارها ترتیب کرده در طبقهای زرنگار باستقبال شتافتند و در دوازدهم ربیع الاول سنه مذکوره
در سر پل الان بان ناهید سپهر شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرائط کشیدن پیشکش و
نثار بتقدیم رسانیدند و انعقاد بزرگ مهر ساجق کردند که قافله نیاز از مرحله جهان رخت بربست و دست
عنایت بخشیده کارساز ابواب غنا بر روی ساکنین و فقرا گشاده نثار زر از پل الان متوجه باغ جهان آرا
گشت و در تمامی آن راه که زیاده از یک فرسخ است از دو طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه پرداز باواز
سرود و صدای چنگ دعوا و ادای تهنیت مشغول بودند و هر چند قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور
و شاهزاده محمد معصوم نقود موفور دامنها بس غیر محصور عادی زهره اوج نامداری منیژه مینمودند باین
ترتیب و آیین او را بباغ جهان آرا رسانیده قضاة و علما و اشراف و فضلا را در مجلس همایون
نشانیده بمقتضای شریعت غرا آن دو شاهزاده را بایکدیگر عقد بستند و چون مشاطه تقدیر پرده زر دوز
روز از پیش روی عروسان آسمان برگرفت و ماه و مشتری در حجله نیلوفری آغاز دلبری کردند مقارنه
ایشان صفت تیسیر پذیرفت شاهزاده معصوم بکلوتکلنه خاص خرامیده آن قمر پیکر زهره جبین
را در بر کشیده کام دل حاصل گردانید بالماس تکلیف هیچ سفتند که تواند قلم تحقیقش گفت
و روز دیگر که فراشان قدر شامیانه زرنگار آفتاب را در فضای سپهر برافراختند و از فروغ طلعت
جمشید خورشید عرصه ربع مسکون را منور ساختند روز دیگر که نزهتگاه سپهر گشت روشن
ز نور طلعت مهر خاقان منصور در نزهتگاه سپهر اشتباه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور
جبین خورشید ترین شاهزادگان عظمت آیین آرایش یافت و فروغ جامهای ارغوانی و شعشعه
رطلهای راح ریحانی بر صفحات رخسار مهکنان تافت آفتاب رخسار ساقیان سیمین ساق
اطراف بزم را از زر و صفا بخشیده و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور سرور باده پرستان را زیاده

مخالفت در صدد انتقام درآید بنابران خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده گفت من ترا نوبت دیگر به مسند
وزارت متمکن میگردانم و زمام حل و عقد و قطع مهمات دیوانی را در قبضه درایت تو می نهم مقرر آنکه عهد و پیمان را
بغلاظ ایمان موکد سازی که من بعد بمخالفت من نپردازی و در هیچ وادی متابعت رای و رضای من ثابت قدم
بوده با دشمنان و مخالفان من طرح محبت نیندازی خواجه نظام الملک اینمعنی را فوزی عظیم دانسته
بطریقی مسطور با خواجه مجد الدین عهد و پیمان درمیان آورد و خواجه مجد الدین بحسب اضطرار دست از ترتیب
قضایا و امور پادشاه کامکار باز کشیده خواجه نظام الملک روزی چند قواعد پسندیده را دستور العمل ساخته
مهمات ملکی و مالی را بتفصیل [illegible] رسانید اما بالاخره دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده با مخالفان او در ساخت
و در مقام انتقام درآمده بعد از انقضای اندک زمانی خواجه مجد الدین محمد را [illegible] انداخت بیت
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات القصه چون ذات شریف
[illegible] السلطنه از دیار خراسان بلکه از فضای جهان مفقود گشت مهابت جاه و جلال و علم عزت و اقبال
خواجه نظام الملک از ایوان کیوان [illegible] کوکب طالع [illegible] سعادت [illegible] شد و آفتاب
دولتش از سپهر عظمت طالع آمده [illegible] منصور [illegible] همت را [illegible] مقصود گردانیده [illegible]
را از مرتبه وزارت [illegible] خواجه مشرف دیوان [illegible] الامرا والوزرا [illegible] منصب
امارت دیوان [illegible] دیوان [illegible] سلطان [illegible] روی
[illegible] دیگر ترقی نموده [illegible] امرای [illegible] دیوان [illegible] صادر شد که در فرامین لقب او را امین
الدوله [illegible] نویسند [illegible] سلطان [illegible] آمال و امانی خواجه نظام الملک
بمرتبه [illegible] گشت [illegible] از مراتب وزرای سابق در گذشت [illegible] بر فلک
[illegible] هر کس [illegible] امروز [illegible] صف نعال
[illegible] دولت و اعیان حضرت
[illegible] الاحترام [illegible] عتبه
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible] و سمت حلم و تواضع اتصاف داشت
[illegible] برافراشت [illegible]
[illegible] خود [illegible] زبان [illegible]

کشته کیفیت حال عرضه داشت خاقان منصور از کفران نعمت او تعجب نموده زمام سلطنت استرآباد را در قبضه
اقتدار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآنجانب آورده امیر مغول بجانب عراق و آذربایجان
گریخت و در سنهٔ ست و تسعین که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بود و پسرش بایسنغر میرزا او را منظور
نظر عنایت گردانیده و در سلک امراء عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر مغول در ظل تربیت بایسنغر میرزا بسر میبرد
در روزی که شاهزاده را با بعضی از اعداء دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق بیوفائی
نهاده یعنی نفاق ورزد اما در وقت تسویهٔ صفوف وخامت کفران نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته
صوفی خلیل که رائق و فائق مهمات میرزا بایسنغر بود کیفیت عزیمت او را استماع نموده در ساعت آن حرام نمک را
پیش خود طلبیده بضرب عنقش فرمان فرمود رخنه گر ملک سر افکنده به

و در آن اوقات که خواجه مجد الدین محمد
در کمال اقتدار بتمشیت ملک و مال می‌پرداخت اگرچه چندگاه خواجه نظام الملک در متابعتش روزگار
گذرانید اما آخر الامر مانند ماهی در شبکهٔ اضطراب افتاد و عرضداشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد
بنزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت بنابر التفات و عنایت آن صحیفه را بجنس تسلیم معتمد السلطنه
نمود و چون بر آن شعور مجد الدین محمد بر مکر و تزویر نظام الملک افتاد همگی همت را بر رفع شر او مقصور داشته
جمعی از اشرار عمال را بتقریر او اغوا نمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و بعدم اشفاق پادشاه مدد علت شده
خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع مؤاخذ و معاتب گشت و محصلان بهرام صولت آن جماعت را در شکنجه
و تعذیب کشیده خواجه را جهت مزید اذلال و اهانت یکروز در سر چارسوق بلده هرات نقل کردند و چون آزار
و اضرار خواجه آصف شعار از حد اعتدال درگذشت و تمامی جهات متملکات او تنخواه وجوه برات
زران گشت خواجه مجد الدین ترحم فرموده اشاره نمود تا بند از پای خواجه برداشتند و او را مطلق العنان
گذاشتند مقارن آن حال زمرهٔ رشک و حسد در کانون درون امرا و دیوانیان آغاز اشتعال کرده باهم
اتفاق کرده قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد ساختند که خواجه مجد الدین را در امور سرکار سلطنت
مانع آیند و این حدیث بسمع معتمد السلطنه رسیده بخاطرش خطور نمود که چون دست از سرانجام مهام بازدارد
مخلصت و بعضی از ارکان دولت نوبتی دیگر خواجه نظام الملک را بر سریر وزارت نشانند و خواجه مکر

محبوس گردانیدند و اموال و مملکات و جهات ایشانرا که در مدت بیست سال فراهم آورده بودند بتهیهٔ دیوان
ضبط نمودند و بعد از روزی چند خواجه کمال الدین و خواجه عمید الملک شبی فرصت یافته از قلعه فرار نمودند و بخانهٔ معتمدی نزول
عسسان پی بآن منزل برده نوبت دیگر آن دو عزیز را گرفته در سلک محبوسان کشیدند و چون کیفیت گریختن و گرفتن
ایشان در النک نشین در وقتی که میان خاقان منصور و بدیع الزمان میرزا محاربه بوقوع انجامیده بود بعرض پادشاه
رسید حکم واجب الامتثال از موقف جلال بسیاست ایشان صادر گشته در ذی قعدهٔ سنه ... گروه رسید
بایشان آنچه رسید و تاریخ این واقعهٔ کبری از خرابی ملک بوضوح می پیوندد نظم بقائی که بدو همین فنا ملاحق است
فنائی که هم بوی لاحق است بقا نیست آن بلکه عین فناست بقائی حقیقی بقای خداست ذکر
شمه ... مجملی از احوال امیر حیدر آنکه او پسر سید آقا بود
که سلطان سعید او را بجرم ... قتل فرمود و امیر سید آقا خال امیر علیشیر است و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن
و حسن صورت و وفور شجاعت از سایر امیرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در
اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانیده در سلک اکچیان انتظام داد و در آن اوان که امیر علیشیر بایالت
ولایت استراباد سرافراز شد او را همراه خود برد و او میخواست که منصب حکومت آن ولایت را بوی
باز گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقا مسطور گشت در وقتی که از جرجان برسالت بهراة آمده بود بواسطهٔ
نشاء جنون سخنی غیر واقع بعرض خاقان منصور رسانید مصادر و مقید گشت و چون از آن قید خلاص شد
از امر ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمده و جمع کثیر از اطفال نفوس سر در پی او نهاده امیر حیدر روز عید
سر چشمهٔ ماهیان که نزدیک بعیدگاه هراة واقع است منزل گزیده و نوبت بازارهای اکابر و اعیان زاده
اجناس بسیار از صغار و کبار اخذ نمود و همه را صرف قلندران و مصاحبان کرده از آنجا متوجه قبة الاسلام بلخ
رفت و ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در وی نگریست و امیر حیدر در آستانهٔ علیهٔ ... متوطن شده
جمیع نقدات آن بقعه بالانجش گرفت و در آن اثنا روزی درویش ولی که در سلک اهل حلقه منتظم بود
و با ابراهیم حسین میرزا ارادت تمام داشت جهة طواف روضهٔ بهشت آیین قدم رنجه فرمود
و بی آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمراقد فایض الانوار شتافت و این معنی بر خاطر قلندران گران آمده
خدام آستانهٔ علیه را خبر نموده درویش ولی را گرفته دو سه چوب بکف پای زدند و بجهة ... مبلغ
باز داشتند بنا بر آن ابراهیم حسین میرزا قصد ایذای امیر حیدر کرد و او از بلخ گریخته ... بقصبه ... آمد

از روی تعظیم کفشگری کردی ... خلعت مردمی و جامهٔ انسانیت بر قامت با قیمت او دوخته بود
... والحجا و الکمال ... خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک دو جوان بودند بحسن
صورت و سیرت آراسته و نهال وجود ایشان از صفات ذمیمه و سمات دنیه پیراسته نظم
دو برادر با هم ارزانی که از قدر را بودند آن وزارت را آفتاب ملک و دین آن کمال دولت و دین
در همه بابی رشید دین رشید دولت و دین در همه بابی کمال همو آن دو برادر نامدار روزگار بزرگوار از سلک
نجلیان و مقربان منتظم بودند خواجه کمال الدین بر ظهر نشان نهادن رقم جهان مطاع مهر بزرگ همایون بنگاشتن مربع طولانی
مهر مینمود و خواجه عمید الملک در میدان [illegible] مسابقه [illegible] القرآن میربود القصه
چون مدت چند گاه امین الدوله والدین [illegible] بر کمال استقلال مهمات دیوانی را تنظیم و تنسیق مینمودند
بالاخره بمقتضای آنکه گفته‌اند [illegible] زمانه امید او [illegible] گردش [illegible]
[illegible] تاج سروری [illegible] رای [illegible] مزاج سلطانی بر خواجه نظام الملک
و [illegible] او [illegible] عتاب [illegible] مطلقا [illegible] عفو و اغماض تسکین
[illegible] بدیوان [illegible] جون [illegible] افتاده
زهر [illegible] محکم [illegible] ضروری
دیگر [illegible] شد [illegible] ارغان [illegible]
مهمات [illegible] و تقرر [illegible] نظام [illegible]
خواجه حل [illegible] احوال خواجه [illegible] داود [illegible]
نموده بود و یکبارگاه [illegible] بوسیله بعضی از [illegible] شد و خاقان منصور
بمقتضای کلمهٔ [illegible] کرد [illegible]
نهاد و امیر علیشیر [illegible] خواجه [illegible] نظام الملک [illegible] خواجه
افضل را در پناه حمایت خود جای داد و بعضی از [illegible] خواجه
افضل موافقت نموده در مقام تفحص و تفتیش [illegible] متصرف [illegible] نظام
الملک و اتباع [illegible] در اواخر شوال سنه
ثلث و تسعمائه امر اعظام خواجه نظام الملک [illegible] در قلعهٔ اختیار الدین

امیر علیشیر بنسبت خاقان منصور از مقرب الحضرت نیز اندک شکایتی ظاهر ساخت و در اثنای آن جناب بپایه سریر اعلی
رسید و کیفیت گفت و شنود را معلوم نموده بغایت متاثر و متغیر گردید و مقارن آن حال خواجه غیاث الدین محمد
دهدار که بفرط کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بصیقل کلمات هزل آمیز و مطائبات
فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمده گفت سلطانم شما بجهة بی ادبی این غلامک کتابدار
اینقدر الم بخاطر مبارک راه مدهید من شرط کردم که بجانب بلخ رفته علی الاسرع الحال او را با سلاسل و اغلال
بخدمت رسانم خاقان منصور از شنیدن این سخن در خنده افتاده او را اجازت رسالت بلخ فرمود
و خواجه غیاث الدین در همان روز بر جناح استعجال متوجه بلخ گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیت
بدان صوب در حرکت آمده کوچ بر کوچ بجانب مرغاب شتافت و از آنجا متوجه بخت خاتون شده خواجه
غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر درویش علی را بر اندیشهٔ که کرده بود ملامت و از وخامت کفران نعمت
تخویف فرموده بعنایات خاقانی امیدوار گردانید و آن جناب چون از اظهار مخالفت ندامت بسیار
دست داده بود در صحبت خواجه غیاث الدین محمد باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون بسه
فرسنگی اردوی همایون رسید خواجه دهدار پیشتر بملازمت شهریار عالیمقدار شتافته عرض کرد که غلامک
کتابدار را اینک آورده ام اما در راه آهنگری که غل و زنجیر تواند ساخت نیافتم اگر اکنون امر عالی شود او را
ببازار حدادان برده و غل بر گردن نهاده بملازمت آورم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشمول اعطاف
خسروانه ساخته فرمود که ما قلم عفو بر جرایم درویش علی کشیدیم باید که بی دغدغه متوجه خدمت گردد و خواجه
دهدار روز دیگر در بخت خاتون امیر درویش علی را ببارگاه همایون در آورد تا بشرف تقبیل انامل فیاض دریا همت
و بقاعدهٔ معهود در سلک اعاظم نوئینان منتظم شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود و غبار انفعالی که داشت
بزلال مراحم پادشاهانه فرو نشست خاقان منصور را تکلیف ضیافت نمود و از کثرت خیام رنگین و بارگاه
بزیب و تزیین آن منزل را غیرت سپهر برین ساخت و چون پادشاه بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت در بزم نشاط
و عیش نشسته همت بر استیفاء لذات گماشت امیر درویش علی از اسباب تجمل و تکلف آنمقدار حاضر گردانید که دیده بینندگان از
نظارهٔ آن خیره گردید و از اطعمه و اشربه و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون در آنمجلس چندان موجود بود که کیفیت آن از
شرح توانی نمود و جناب امارت مآب در آخر صحبت نقود نامعدود و سنقر را آورده تمامی خیمه و خرگاه و قبه و بارگاه و اسباب مجلس را با فرشهای
ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد و این پیشکش در موقع قبول افتاده حضرت خاقانی نسبت بآنجناب لوازم الطاف و عنایات

وامیر خسروشاه نسبت باو تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیدند و در وقتی که از ظاهر بلخ برخاسته بقندز رفت
واورا برسالت آستان خلافت آشیان روان گردانید و بنا برآنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر
قلندر در مجلس خسروشاه پیوسته غیبت ملازمان درگاه عالم پناه مینمود و اورا بر سلوک طریق مخالفت ترغیب
میفرمود در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت و چند روز مقید بوده بقتل رسید و امیر علیشیر امینی را در هراة شنیده
بواجب متأثر و متغیر گردید و کس فرستاده جسد اورا از منزل بابا خاکی بفضای چشمه ماهیان نقل نمود و اولاد
و متعلقانش را بقدر امکان رعایت فرمود و [illegible]
[illegible] علی [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] چون امیر نظام الدین درویش علی بکرات و مرات از ثقات استماع نمود که
اختیار و اعتبار خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا بسخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمینماید
بلکه در هر مهمی که آنجناب دخل میکند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف و عناد میگشاید اندیشید که اگر چندگاه
دیگر حال برین منوال باشد شاید که تنزل حشمت امیر علیشیر باو سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم
خاطر بران قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست مجد الدین محمد را از دامان عرض و جاه
امرای معدلت پناه کوتاه نگرداند مهم منجر بسلوک طریق خلاف خواهد شد آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین
میرزا که در آنوقت در بلخ باسم حکومت داشت تدبیری کرده بخسرو شاه مهرها بوزرا کند نزد نشانی در باب
طلب شاهزاده در قلم آورده بامهر موشح ساخته نزد آنحضرت فرستاد و شاهزاده را تصور نمود که آن نشان
از محل عنایت خاقان منصور صدور یافته بنابران عنان یکران بطرف دار السلطنه هرات تافت و بعد
از آن میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش علی رسل و رسائل آغاز آمد شد کرد و چون ابراهیم حسین میرزا
بپایه سریر اعلی رسید کیفیت غدر امیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان
او و سلطان محمود میرزا رابطه موافقت و مصادقت استحکام یابد بمهم بلخ و تحصیل رود لاجرم فرمان [illegible] فرمود
که امرای عظام بیراق سفر فراهم آورده لشکر را استعمال نمایند در آن اثنا روزی از امر خلاف امیر درویش علی
حزن و ملال بخاطر اشرف راه یافته جمعی از خواص را مخاطب ساخته بر زبان الهام بیان گذرانید که عجب حالتیست
که با اینهمه حقوق تربیت و عنایت که ما را در ذمه درویش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوک داشته
داعیه سرکشی دارد و جواب بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان درویش علی بی توقف برادرش

ذو النون ارغون که بفرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت بود نهضت انحضرت از بلخ
با فوجی از سپاه تیز جنگ بان بلده رسیده از غایت غرور جوش انکه سپاه فراهم اید و نکوذری چند بهم رسند
با شصت نفر از دلیران جلادت اثر روی بارتنگ نهاده خبر توجه و قلت لشکر امیر ذو النون بقندوز رسیده
امیر ولی با هفتصد مرد مسلح و مکمل سر راه بر انجناب گرفت و امیر ذو النون بعد از وصول بر ان معنی اطلاع یافت از کثرت عدد
فیند اندیشیده مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از هواخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت قلت اند و با این
سپاه رزم خواه قدم در میدان قتال نهادن مناسب نیست بطریق الفرار مما لا یطاق عمل کرده عنان بطرف بلخ
انعطاف میباید داد بجایی نرسید و از شیر بیشه شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام اخته و بر قلب لشکر امیر ولی
تاخت و بحمله اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده برنگ خذلان انداخت و چون اعوان سپاه بودند در ان زمان امیر را
نشان فرار اختیار کردند و سپاه قندوز انجناب را میان گرفته و تهوری بر سر شمشیر زدند چنانچه از اسپ در افتاد
و قندوزیان هجوم نموده او را دستگیر کرفتند و امیر ولی صید مطلوب ملاحظه دام خود گرفتار دیده عنان بصوب
قندوز گردانید و جراحان را طلبیده و معالجه زخم او اشارت فرمود و چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید
خاطر اشرف بر ان قرار یافت که نخست بظاهر قندوز رسیده فتنه مهم برادران خسروشاه را انفصال دهد انگاه
روی برزم سلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از ارتنگ کوچ فرموده متوجه قندوز گشت و بعد
از طی منازل بظاهر ان بلده رسیده کنار اب شکی مضرب خیام سلطنت و اقبال شد و عساکر نصرت اثر
قندوز را در میان گرفته مورچلها بر قلعه مقابل کوب ساختند و در اکثر ایام از ان زمان که تیغ عالم افروز از حصار نیلگون گردون
تیغ زرنگار از میان افق میکشید تا وقتی که سپر سیمین هلال از سپهر برین ظاهر میگردید دلاوران لشکر منصور
بپای جلادت نزدیک خندق رفته صف قتال می اراستند و مردم شهر بر برج و باره بر امده بانیروی جان کمانهای
بس گران بر میکشیدند و تیر و زنبورک بتارک ترکمانان میریختند بهادران غازی از شدت نفوذ
در فضای هوایی از زخم عرش کمان رعد صدایی بر کمیت ... پر دلان میرسانیدند و تیر بخشش ...
در شریان سریان کرده جان از ... تن میربایید ... تیر چون تگرگ ... فراست سلطانی
مرکب ... کوکب ... قاطع نهان گشت از دیده نور فراغ و چون سلطان محمود میرزا مراجعت
خاقان منصور را از ارتنگ معلوم نموده قضیه محاصره و مکاره قندوز استشعار فرمود هزار سوار جرار انتخاب کرده سرداری ان سپاه را
بمحمد ایلچی بوقا که از سالار امرا حصار بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت تفویض کرد ... او را ... منصور

بجا آورد انگاه خاقان جمجاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول چهار باغ امیر مزید ارغون که در ظاهر بلده است ازین مقدم همایون
مزید حضرت و نضارت یافت داعیه زمستان قشلاق در انمکان اتفاق افتاده خیال یورش حصار در خاطر افتاب ماثر پیدا شد
لاجرم ایلچیان تمر مسیر جهة اجتماع لشکر بجانب امیر ذوالنون و سائر امراء ارلات روان گشتند و باندک زمانی
سپاه لب ... در معسکر نصرت شعار جمع آمدند ※ سپه شد بدرگاه شاه انجمن ※ که هم باگهر بود و هم تیغ زن ※

[illegible]

در اوان فصل بهار که سپاه ریاحین و ازهار روی باطراف بساتین و جویبار نهاد و بلبل بی تحمل بعشق سلطان گل گرفتار
گشته رخت شکیبائی بباد فنا داد خاقان مظفر لوا عزم تسخیر مملکت سلطان محمود میرزا جزم فرموده امیر نظام الدین
علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و رایت نامحصور نهضت نمود و در منزل بادشاه بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرده
در انروز بنابر انشاد اهل فساد امیر درویش علی مواخذ شد و خاقان منصور او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب
بلخ باز گردانید تا در قلعه آن بلده مقید سازند انگاه رایات نصرت آیات عازم ارهنگ گشت و فغان رود او غبار
مرکب تیز رو از ایوان کیوان در گذشت و چون سلطان محمود میرزا بر همین وقوف یافت با لشکر تیغ گذار
جوشن ور از حصار شادمان بیرون آمده بجبال ختلانیان تحصن جست و خسرو شاه را از قندز پیش خود طلبیده برادرانش
امیر ولی و پیرولی را بمحافظت آن بلده مقرر ساخت و چون قضیه ارهنگ از فر نزول خاقان رشک افزای سپهر فیروزه
رنگ گشت سلطان ویس میرزا و امیر جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته تا وخش عنان
باز کشیدند و اموال متوطنان آن جانب را عرضه نهب و تاراج گردانیده سالما غانما باز گردیدند انگاه خاقان عالیجاه خواست
که از آب عبور نموده بصوب معسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد و حسام خون آشام
از نیام کشیده اعدای دولت قاهره را از غمام انتقام جرعه دهد اما چون آنحضرت بسبب مرض وجع المفاصل و نقرس
مجال سواری نداشت و امیر ولی در قندز رایت عناد و خلاف می افراشت امیر شجاع الدین برندق برلاس مانع نهضت
همایون شده گفت دشمن را در عقب گذاشتن و با وجود درد پای محاربه سلطان محمود میرزا را آسان پنداشتن
از رعایت طریقه حزم مستبعد است زیرا که هرگاه رایات ظفر پناه بدانجانب آب شتافته برادران خسرو شاه
که در قندز فرصت نشسته اند گذرهای آمویه را محافظت خواهند نمود و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر
از عبور مانع خواهند بود بنابران خاقان منصور در باب امضای آن عزیمت متردد گشته ناگاه امری دست
داد اما نسبت رای امیر محمد برندق بوضوح پیوسته حرکت بجانب قندز اتفاق نیفتاد تبیین این اجمال آنکه امیر

پنجه سیمین خود را رنجه کرد بنابر آن طالب صلح و صفا گشته جهت بسط بساط موافقت و رفع غبار مخالفت
عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی میر بزرگ ترمذی را که در آن زمان از سایر خانزادگان بمزید جاه و
جلال و افزونی حشمت و اقبال امتیاز تمام داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملک و ملت
بمضمون کلمهٔ همایون وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نموده بپایهٔ سریر اعلی شتافت
و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرتضوی مآب شرط رسالت بادا رسانید و در باب
تمهید اساس مصالحه الفاظ بدیع بلطائف معانی آراسته گردانید و خاقان بنابر کمال ارادتی که بمنتسبان دودمان
سیادت داشت استدعای آنرا بسمع رضا اصغا فرموده چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیهٔ خود را که در
سراپردهٔ خلافت مستور داشت در سلک ازدواج خواهرزادهٔ خویش حیدر میرزا کشیده بدار السلطنه هراة
فرستد و عجالة الوقت امرای قندز آنچه دست قدرهٔ ایشان بدان رسد بر سبیل پیشکش ارسال دارند و امیر
شجاع الدین ذوالنون را از قید غم نجات داده ببارگاه عالمپناه رسانند آنگاه موکب عالی بسوی هرات آید و
سلطنت مملکت حصار شادمان و ترمذ و ختلان و بدخشان و بغلان را بدستور معهود بسلطان محمود میرزا گذارند
و چون این خبر بهجت اثر ببرادران خسرو شاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعنان نگاه ماهیه رسانیدند فی الحال
امیر ذوالنون را از محبس بیرون آورده خلعت فاخره پوشانیدند و مراسم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیده پیشکشهای
لایق و تنسوقات مناسب مرتب ساختند و مصحوب جناب امارت مآب امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسرو شاه بود
بدرگاه عالمپناه فرستادند و آنحضرت امیر ذوالنون را منظور نظر مرحمت گردانیده پرسش نمود و آنجناب بتقبیل قوائم
سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان نیز بشفاعت امرای قندز گشود و ملتمس او مقبول افتاده امیر محمد باقر از انفعال
نتیجه شرمنده و سر خجلت و انفعال در پیش افکنده عز بساط بوس دریافت و پیشکشهای فراوان کشیده از عاطفت
خاقانی بدرجات اعلی ارتقا یافت و دست عنایت خسرو کامکار خلعت عفو و امان در قامت قابلیت امیر
محمد باقر پوشانیده جهت امیر ولی و میر ولی خلع طلادوزی فرستاد و امیر محمد باقر را بجامهٔ خاص و کمر مرصع اختصاص داده رخصت
مراجعت ارزانی داشت و هم در آن ایام میر بزرگ ترمذی با انعام زر و اسب و نفائس الثیاب و تبرکات
دیگر مفتخر و مباهی گشته مقضی المرام روی باردوی سلطان محمود میرزا نهاد بنابر آنکه در باب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم
رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه جناب سیادت پناه را مشمول انعام و احسان بیکران کرد

شبیخون زده دستبردی نماید و محمد ایلچی بوقا متکفل الخدمت شده در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبر غیر مشهور
آموی عبور نموده نیمشب بکنار اردوی همایون رسید و بنابر آنکه لشکریان موکب گردون مراتب بموجب فرموده
خاقان فریدون فر نزدیک بیکدیگر فرود آمده بودند و چهار اطناب بطناب رسانیده محمد ایلچی بوقا نتوانست که
معسکر فیروزی اثر درآید و بخیال آنکه هرگاه سورن اندازد شاید که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقابله
و مقاتله نهند بدین سبب آشوب در اردوی همایون پدید آید آغاز فریاد و فغان کرد چون آواز سورن بسمع خاقان
صف شکن رسید فرمود که تواچیان با امرا و بهادران رسانند که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و بنفیر یاد و
فغان معاندان توجه ننمایند چون محمد ایلچی بوقا که فائده بر آن غوغا مترتب نمیشود و صورت رسید عنان ادبار بکنار آب
منعطف گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان و سرداران انجم سپاه را ساخته نظر التفات بر ابو الحسن میرزا
انداخت و آن شاهزاده سپاه و تمندرا بانعام اسب کوه پیکر هامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که با سه هزار
سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوقا بشتابد بنا بر آن ابو الحسن میرزا حسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عالیجاه
متعاقب او سه چهار هزار سوار دیگر بمدد ارسال داشت و ابو الحسن میرزا در کنار آب بمخالفان خذلان مآب
رسیده در ساعت دلیران موکب عالی بباد حمله آتش قتال را التهاب دادند و محمد ایلچی بوقا تاب مقاومت نیاورده
عنان بوادی فرار گردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریا بهیجا بساحل نجات رساند در محلی که قدم در سفینه نهاد
تیر عمر فرسائی از شست قضا گشاد یافته زورق حیات او را غریق لجه فنا گردانید و از اتباع او شصت نفر
در کنار آب سر بباد فنا دادند و جمعی دیگر بزخم خدنگ غیب انداز در میدان رزم امیدواری بعالم عقبی ابدی شدند و دریای
جیحون از خون کشتگان برنگ لعل بدخشان گرفت و هامون از بسیاری کشتگان با پشته سمت تساوی
پذیرفت و شاهزاده مظفر لوا خرمن زندگانی دشمنان را سوخته در عصابهٔ همایون بانوار فتح و فیروزی افروخته
بمعسکر نصرت اثر معاودت فرمود و خاقان منصور منهج ... در گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگار
گشود و جمعی از مردم سلطان محمود میرزا که در نجف ... اسیر دست عسکر شده بودند ایشان را بخشید و از کنار آب
کوچ فرموده در چهار باغ خسروشاه که در بیرون قندز است منزل گزید ... خاقان ...
[illegible] جوق کوچکان ... که محمد ایلچی بوقا بار دیگر
سلطان محمود میرزا رسید و کیفیت کشته شدن او را بعرض رسانیدند و از آن پادشاه عالیجاه سعادت
انتما بجنین انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر از ضرر فایده متصور نیست ... هر که با ... بازو پنجه کند

رجوع بجناب افضل الاناجی نورالدین عبد الرحمن الجامی نمود و آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات نموده بعبارات
لایقه معروضداشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات شاهی مستلزم معموری ملک و خشنودی سپاه و رعیت است
البته او را تربیت باید نمود و سخنان اهل غرض را در باره او نمی‌باید شنود و خاقان منصور زبان بقبول آن سخنان گشاد
جناب مولوی آنچه گفته و شنوده بود بخواجه مجد الدین پیغام فرستاد و خواجه مجد الدین از آن پیغام اطمینان تمام یافت
و روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برده بوسیله امرا بر لباس پادشاهانه ملبوس سرافراز شده بیست هزار
دینار کپکی پیشکش کرده و بنور فراست در مجلس اول سوء مزاج شهریار را نسبت بخود فهم کرده از بیرون آمدن پشیمان
گشت اما چون علاجی نداشت تن بنیک و بد تقدیر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت
را ملازمت نمود و بعد از آن هفته آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار ترکشک گرد حوض بزرگ باغ جهان آرا
در بزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعه اختیار الدین محبوس گردانیدند
و خواجه مجد الدین محمد بخانه محمد علی اتکه رسانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت
خاقان منصور بر وجنات احوالش تافت و امیر محمد برندق تا مدت یکسال در حبس ماند و بعد از آن خاقان عالیمکان
او را مشمول نظر عاطفت ساخته از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و جبه زردوزی و اسپ نوروزی سرافراز گردانید
و بدستور پیشتر منصب امیر الامرائی عنایت کرده در باره او لوازم التفات و مرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه مجد الدین
پس از روزی چند که در خانه امیر علی اتکه در بند بود خاقان منصور بپرسش مهم او حکم فرمود و میرزا سلطان احمد و امیر عبد الخالق
و امیر محمد علی فارسی مجد الدین محمد را با بندگران حاضر ساختند و بعضی از نویسندگان بنفس یا باغوای امین الدوله در آن مجلس آغاز تقریر کرده
تعداد معائب او کردند و آنجناب بدل قوی و امل فسیح تمامی سخنان ایشان را جوابهای نیک گفته هرچند اعدا سعی نمودند یک دینار رقمی
بر روی او ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملک عاجز گشته آخر الامر محمد عمر ابادی را که علمدار سافلان بود اشاره نمود که در پهلوی
مجد الدین محمد نشست و آنجناب روی با مرا آورده گفت که کسی را معارض من سازید که کفو من باشد و اگر چنین کنید از وی تحمل توانم کرد
محمد عمر ابادی گفت که من از تو کم نیستم بلکه اصالت من زیاده است زیرا که من حر الاصلم و مادر او مملوکه پیر احمد بوده خواجه مجد الدین محمد از
استماع این کلمه برخود پیچیده روی با مرا که همه در عداوت او بودند آورده گفت با آنچه دعاوی شماست اعتراف مینمایم مرا از معارضه
محمد عمر ابادی معاف دارید آنگاه به اشاره اعدا سطری چند نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار از من صدور یافته
نیک الواقع نشده و بکتابت آن خود اقرار دارم و امیر محمد او را باشاره اعدا از مجلس باز برده امین الدوله باتفاق امرا و وزرا بپایه سریر
اعلی شتافت و کیفیت خطی که از خواجه مجد الدین ستانیده بودند عرض نموده حکم حاصل کرد که بتحقیق جهات و متعلقات او پردازند و نواب

و چون خاطر خطیر خاقان منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متألم گشته بود امرا و ارکان دولت
بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام شاد ساختند
و از میرزا سلطان ویس یک پسر ماند محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطانم بیگم است بنت خاقان منصور و آن
شاهزاده با والده خود در ظل عنایت ظهیر الدین محمد بابر میرزا بسر میبرد والله اعلم بالصواب ذکر [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible] شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر
[illegible] چون بسبب اتفاق ابو الغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین
محمد را از دخل در امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی را در کف کفایت
خواجه قوام الدین نظام الملک گذاشت و چنانچه سابقاً بآن ایمائی شده بعد از روزی چند بمنصب اشراف
دیوان مشرف شده در جرگه امرای عظام مهر زد و ملقب بارجمند امین الدوله الفاظ مهر بسرافرازی یافت
و چون بتقرب نیابت امین الدوله اولاف دولتش بدرجه کمال رسید بنابر آزاری که از خواجه مجد الدین محمد در خاطر داشتند
دفتر عهود و پیمان را بر طاق نسیان نهاده در پایه سریر اعلی گاهی زبان بغیبتش میگشادند و محاسن افعال آن خواجه
ستوده خصال را بافعال و کردار ذمیمه ظاهر مینمودند تا آنکه قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد اختلال
پذیرفت و در آن زمان که خاقان منصور در بلخ قشلاق فرموده بود منهی از اردوی همایون بعرض رسانید که بعضی از مقربان صاحب
تخت و تاج را با خواجه مجد الدین قصد ملی نمود و آنجناب متوهم گشته در گوشه اختفا منزل گزید بعد از آنکه ماهچه علم
بستاره چشم از آن سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر سریر جاه و جلال انداخت خواجه مجد الدین محمد با امرای
برلاس طریق آمد و شد مفتوح ساخت تا در مقام معاونت و مظاهرت آنجناب آمدند و چون امین الدوله
از این معنی وقوف یافت تقریبات انگیخته بقلم تدبیر بر لوح ضمیر همایون نگاشت که خواجه مجد الدین در قضیه با امرای
برلاس در مقام معاونت و مظاهرت آمده و در یورش قندز امیر محمد برندق و امیر جهانگیر برلاس با سلطان ویس
میرزا بیعت نموده بودند که هر گاه اختلال ببنای قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنت بردارند و سایر دراری
سپهر خلافت و کامکاری را کان لم یکن انگارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق بسبب سخنان درشتی
که در اثنای سفر گفته بود از او بسیار در خاطر داشت و استماع قضیه مذکوره ضمیمه رنجش شده گرفتن امیر محمد
و امیر جهانگیر را با خود مصمم گردانید و چون آن دو امیر سخن خواجه مجد الدین را بعرض رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید
البته برفرمود اما خواجه مجد الدین از غایت دور اندیشی بحکایت آن دو امیر و عنایت صاحب تاج و سریر مغرور نگشته

اعلی طلبیده منصب امیر الامرائی و اختیار امور ملکی و مالی جزوی و کلی را بوی داد و زمام امر وزارت و صاحب دیوانی را در کف
کفایت خواجه شمس الدین محمد بن نصیر الدین محمد شیرازی نهاد و امر صدارت و پیشوائی ارباب عمایم را بدستور معهود بسید
نظام الدین احمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوض گشت و چون هرج و مرج بامور دولت سلاطین آق قوینلو را
یافته بود بسیاری از امرای ترکمان التجا بشاهزاده آورده علم حشمتش از ایوان کیوان در گذشت و بدیع الزمان
میرزا بتحریض امرای آذربایجان قصد تسخیر آن ولایت کرده از استرآباد بری شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد
و بجهة اراجیفی که استماع نمود بدار الملک جرجان معاودت فرمود و از جمله عظایم اموری که در زمان بدیع الزمان میرزا
در استرآباد روی نمود یکی آنکه عالیجناب خواجه فخر الدین بنکچی که از محبس قلعه اختیار الدین نجات یافته بوطن مألوف
شتافته بود برادر بخش خواجه شمس الدین محمد بحکم شاهزاده و بنابر اغوای محمد امین عباسی و خواجه شمس الدین محمد
معز الدین که منصب صدور داشت موافقت کرده شربت شهادت چشیدند و خلق کثیر از مردم جرجان بان دو خواجه
عالیشان باز بسته بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه فخر الدین
محمد یعنی حضرت معدلت پناهی خواجه سیف الدین مظفر منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشته در سلک
امرای عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شناعت خون ناحق بنابر الحال امیر محمد عباسی ... خاقان منصور رسید
که جناب امارت مآبی پیوسته بدیع الزمان میرزا را بد آموزی کرده بسلوک طریق مخالفت و بترتیب آلات رزم و پیکار
پرداخته داعیه دارد که ابواب فتح بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید بنابران فرمان باسم بدیع الزمان میرزا
صادر گشت که محمد امین را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و شاهزاده در امتثال آن فرمان نخست اهمال و امهال
نموده آخر الامر بموجب استصواب زمره از امراء خواص که اختیار و اعتبار او موافق مزاج ایشان نبود کمر قتل
جناب امارت مآب فرمان لشکر نمود و امیر حسین علی بموجب فرموده عمل نموده بند گران بر پای محمد امین نهاده او را مصحوب
خود کرده متوجه دار السلطنه هراة گردید و چون خاقان منصور خبر آوردن او را شنید نشانی بنام حسین علی فرستاد
که سر او را از تن جدا کرده بپای میر اعلی فرستد و چون این نشان در رباط کام بامیر حسین علی رسید سر محمد امین را
بهراة فرستاده این بیت در سلک نظم کشید بیت ظالمی را کشته سوی شهر شد آورده سر ابجد او رند
قلتشن را زان تاریخ شد و چون این خبر باسترآباد رسید خواجه شمس الدین محمد معز الدین بنابر دور اندیشی که نسبت
بجناب امارت پناهی داشت متوهم گشته علم عزیمت بجانب هزیمت قندز برافراشت و وزارت بدیع الزمان میرزا
من حیث الاستقلال بصاحب السیف و القلم خواجه میرکی مفوض گشت و مقارن آن حال رایات همایون فال خاقان بیهمال

و خواص او را در شکنجه کشیدند انقدر از زر و جواهر و کتب نفیسه و اجناس شریفه و ظروف و اوانی چینی و گلیمهای ابریشمین و خیمهای
منقش رنگین ظاهر شد که عشر آن در خزانه خیال هیچکس نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید
بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد مجد الدین چنان بود که هر گاه تحفه نفیسی بدست او افتد فی الحال پیشکش ما کند اکنون معلوم می شود
که با ما سر راستی نداشته و خواجه نظام الملک چون این سخن بشنید بعرض رسانید که با وجود آنکه تا غایت مجد الدین محمد را شکنجه نکرده ایم
اینمقدار تبرکات بحصول پیوست ظن غالب آنست که اگر او را تعذیب نمایند اشیائی نادر ظاهر شود و خاقان منصور نخست
بان مرتبه التفات ننمود بالاخره بر طبق مدعای امین الدوله حکم فرمود و گفت ملاحظه نمایند که آسیبی بجان او نرسد و جرم مردم
که هر کس در قطع رشته حیات مجد الدین محمد سعی کند کشته خواهد شد [illegible] محمد از
سخن فهم کردند که رای عالی بر آن اراده است که نوبت دیگر او را تعذیب ننماید لاجرم حیله اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطن نماند
کیفیت این واقعه آنکه چون دشمنان خواجه مجد الدین را فی الجمله شکنجه کردند و نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر خبری معتد به
از وی حاصل نمیشود کس نزد او فرستاده گفتند که اگر تقبل نمایی که در عرض چند ماه وجه تعیین را بدفعات بگذرانی ما ترا مطلق العنان
سازیم آنگاه در باب سرانجام آن وجه طریقه امداد و معاونت مرعی داریم چون مجد الدین محمد مخلص خود در انحصر در قبول این سخن دید
از بند نجات یافت اما هم در آن هفته امین الدوله وجه تقبل را تحصیلات نوشته و در وجه جمعی از اتراک و شاگرد پیشه
غلامان تنخواه نمود بنابر آنکه سرانجام آن وجه متعسر بر خواجه بود و مهم به بی ادبی و بی ناموسی سرایت میکرد کرت دیگر در گوشه
مخفی گشت و بر اثر رفتن حجاز کرده مصحوب طائفه از مردم فرنگ براه بیابان کرمان قدم کوشیده و پنهان روان گشت هم در آن
سال امیر نظام الدین درویش علی رخصت حج یافته بجانب حجاز توجه فرمود اما مجد الدین محمد چون بمنزل توک رسید فی سنه
تسع و تسعین و ثمانمایه داعی حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویش علی بگذاردن حج اسلام
فائز گشته قرین بهجت و امنیت بهراة باز آمد و نوبت دیگر بر مسند امارت تکیه زد چنانچه مرقوم خواهد گردید [illegible]

[illegible] و چون زمام ایالت
جرجان بموجب فرمان بر سلطان بدیع الزمان قرار گرفت شاهزاده بعظمت بهره تا بمنزل استرآباد شتافت و رایت
دولتش صفت ارتفاع پذیرفته حکام ولایت مازندران و رستمدار رسل و رسائل با پیشکشهای لائق بآستان سلطنت
آشیان فرستادند و جوهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوک طریق اطاعت و انقیاد وعده دادند بدیع الزمان
میرزا ببسط بساط نصفت در آن ولایت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نمود
و بدست معدلت ابواب انعام و احسان بر روی رعایا و جمهور برایا گشود و امیر شمس الدین محمد امین عباسی را از پایه میر

بعد از گذشتن سپاه دشمن شکن از آب کندها بقصد نهب و تاراج ممالک محروسه اعلام اقتدار برافرازد باران خاقان
عالیمکان با امرای عالیشان مشورت فرموده صلاح دولت در آن دانست که بعضی از شاهزادگان رستم توان با فوجی از
جنود ظفر ورود جهت دفع خسروشاه بجانب قندز ارسال دارد و خود از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان را در حیز تسخیر
در آورد و در اندیشه بود که کدام یک را از اولاد امجاد بان عزیمت تعیین نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان باردوی اعلی رسیده
بشرف بساط بوس والد بزرگوار استسعاد یافت و موجب مزید اعتضاد شاه و سپاه گردید خاقان منصور آن شاهزاده را سردار
فوجی از امرای ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت اساس گردانیده جهت مقابله و مقاتله خسروشاه بجانب قندز
روانه ساخت و بنفس همایون از جیحون عبور نموده در حدود قلعه حصار اعلام اقتدار برافراخت و مردم آنجایی بهواداری
سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسرانجام پیشکش و سامان قیام نمودند لاجرم نائره غضب
خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنچه در آن قریه یافتند بباد غارت و تاراج بردند و از آن جانب سلطان مسعود
چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعه حصار را با امیر محمد باقر و بعضی دیگر از امرا مثل امیر محمود برلاس و درویش علی
ساربان سپرد و خود در نفس شهر توقف کرده بنا بر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت روزگار میگذرانید و چون
خبر بی سامانی شاهزاده بعرض خاقانی رسید بر جناح استعجال بجانب حصار ایلغار نموده صبحی که لوای بیضای آفتاب
در فضای سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچه رایت ظفرآیت بهم الملک جوی تافت که از آنجا تا حصار یک دو فرسخ مسافت است
سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده با معدودی چند از ملازمان بطرف دره کز گریخت و خاقان منصور بر فرار شاهزاده اطلاع یافته
ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا را با جمع کثیر از امرا و ایلچیان و فوجی از عساکر نصرت نشان بتکامیشی دشمنان روان کرد و شاهزادگان
ایلغار نموده سلطان محمد میرزا که قراول ایشان بود در دره ورزاب بحوالی سلطان مسعود میرزا رسید و بین الجانبین غبار
جنگ و ستیز ارتفاع یافته سلطان محمد بیتحاشی بر صف حصاریان تاخت و غایت جلادت و مردانگی ظاهر ساخت
اما بحسب تقدیر بزخم شمشیر یکی از اعدا از پای در آمده بیهوش و دستگیر شد و متعاقب شاهزادگان بدان مکان رسیده
مخالفان را عنان بوادی فرار گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا با انواع لطائف الحیل بر دوش جبلی که در بلندی
با منزل [illegible] برابری مینماید صعود نمود و چون در آن کوه برف بسیار بود از جنس نمد و پلاس هر چه همراه داشتند
بر زبر برف گسترده از آن طرف کوه بپایان شتافت و عنان عزیمت بطرف شهر سبز انعطاف داد و بنا بر علی هذا
شاهزادگان صلاح در مراجعت دانسته در جمادی الآخر باردوی اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرزا
تاسف خورده اتباع او را بمزید نوازش سرافراز گردانید و بهانزو امیر عمر بیک و سلیمان ترکمان جهت استمالت

بجانب حصار شادمان در حرکت آمد و بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب آمویه شد [illegible]

[illegible] نهضت موکب [illegible] رایت نصرت آیت باز گردید

درین نوبتکه صورت پرستی ز هر کس نوبت طبل مستی زمستان از چمن رخت ار نه بندد ز تأثیر بهاران گل نخندد

گر از گردون نگردد نور خور کم نگیرد رونقی بازار انجم مصداق این سیاق آنکه سلطان احمد میرزا که پسر بزرگوار سلطان
محمود میرزا از حصار علم نهضت برافراخته سمرقند را بحیز تسخیر درآورد و در محرم تسعمائه آن پادشاه عالیجاه نیز در گذشت
و پسر ارشد تن بایسنغر میرزا در سمرقند پادشاه فرمانروا گشت و برادر خوردتر میرزا سلطان علی میرزا که داعیه مخالفت
داشت گرفته میل کشید ولیکن بسبب مداهنه شخصی که مباشر آن امر شنیع بود آسیبی بدیده آن شاهزاده نرسید
و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود میرزا مسعود میرزا که در حصار شادمان قایم مقام پدر گشته بود چون از خدمت آنحضرت وقوف
یافت در آن ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده بتمهید بساط امان جهانبانی قیام نمود و امیر خسرو شاه که در زمان سلطان
سعید در سلک نوکران امیر سید مزید ارغون انتظام داشت و بیمن تربیت سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده
در اوقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و بقلان اعلام ایالت می افراشت و بعد از فوت ولینعمت روزی چند
بسبب سلطان مسعود میرزا کمر برسم اطاعت بر میان جان آورد اما آخر الامر بسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت و استقلال
مغرور شده از حکم فرمان سلطان مسعود میرزا سر بجیبه نخوت و جبروت و عظمت و ابهت بیرون آورد و از مدار اعتدال در گذشت
و چون این اخبار بهراة رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایت گردید و بعد از اجتماع سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بود
و در صولت از شیر ژیان و ببر دمان دعوی تفاوت مینمودند و اوایل سنه احدی و تسعمایه عنان عزیمت بجانب بلخ انعطاف
داده و سرعت همچنان بجوق بابا بصوب استراباد فرستاده بدیع الزمان میرزا را پیغام فرمود که با سپاه جرجان عازم کنار آب
آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و چون ایلچی بدرگاه شاهزاده رسید و نشانی که برده بود بعرض رسانید بدیع الزمان میرزا
نخست در اطاعت فرمان واجب الاذعان تغافل ورزید آخر الامر حقوق ابوت منظور داشته متوجه اردوی همایون گردید
و زمام ایالت جرجان را در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار محمد مومن میرزا نهاده عنان تکاور بطرف آمویه انعطاف داد
اما خاقان منصور چون بحدود بلخ رسید شاهزاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین ولی بیک باستقبال
استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بمواعید عنایت خسروانه و منظور نظر عاطفت شاهانه گردیده چند روز
النگ آسیای بکلک که در کمیت سنجی بلخست معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان پوی از آنجا بعزیمت عبور از آب
و مرور بر ولایت حصار بر نهنگ ریزه رفت و در آن موضع بعرض رسید که خسرو شاه لشکر ولایت از فراهم آورده داعیه دارد که

غاشیهٔ متابعت بر دوش گرفته بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسانید و بلوازم نیاز و نثار پرداخته در سلک سائر بندگان دولتخواه
انتظام یابند و آن جماعت رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او ازین معنی مانع آمده پای در دامن استغنا
کشیدند و پشت بحمایت حصار باز نهاده متوجه درگاه عالمپناه نگردیدند بنا علی هذا اعلی الصباح که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ
کشورگیر دیدهٔ متحصنان قلعه را خیره ساخت فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که امرای انجم سپاه امیر ناصر الدین
عمر بیک و محمد علی انکه و شاه حسین جانسپار و عبد اللطیف جان نثار و حسین علی قزاق و یوسف ایوب و امیر بیک
ترکمان و تنگری بردی و سلیمان ترکمان و دوست محمد بخشی و حمزهٔ قراول با مردم بسیار از پیاده و سوار گرد قلعه را محل نصب
خیام ظفر انجام سازند و مورچلها بخش کرده از روی جد و اهتمام بامر محاصره پردازند و الحق آن حصاریست در رفعت و حصانت
شبیه قلعهٔ سد سکندر و عمق خندقش بسان شفقت ارباب کرم عریض و پهناور نظم نظاره کنگرش را ز برج زحل
ببالا برآورده چندین محل • تهی خندقش از زمین در مغاک • دو چندانکه از چرخ تا روی خاک • القصه سپاه نصرت پناه
آن قلعه را مرکزوار در میان گرفته اسباب حصارگیری ترتیب داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست
بانداختن تیر و سنگ برآوردند چون چند روز حال برین منوال گذشت از هر طرف طائفهٔ کشته گشته کار اهل حصار باضطرار
انجامیده قاصدی نزد جناب عرفان مآب خواجه حسن عطار که از اولاد خواجه علاء الدین بود و در خیابان مسند هدایت
و ارشاد تمکن داشت فرستاده التماس نمودند که بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتافته زبان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید
و خواجه حسن بر حال آن جماعت ترحم نموده بیرون آمده روی بهمایون خرامیده و بوسیلهٔ صدور عظام بمجلس خاقان گردون غلام درآمده
کتمان محصوران از التماس نمود و خاقان منصور ملتمس آن جناب را مبذول داشته خواجه حسن بقلعه رفت بشارت امن و امان
رسانیده متوطنان حصار بر خاک و مسرور گشته اظهار اطاعت و انقیاد کردند و آنچه دست نگشت ایشان برادر میر سید
مصحوب امیر محمد برلاس بیرون فرستادند و آنگاه کسی کرده اساس شتافته بشرف بساط بوس مشرف گشت و بپوشیدن
خلعت خاصه سرافراز گشته و بعد از آن حضرت انجم حشم سایر چاکران را از خلعت بخشش بخشایش نوازش بخشیده از زلال مکارم اخلاق
خسروانه غبار مکاره وحشت و نفرت را فرو نشانید و قواعد صلح و صفا موکد شده خواجه حسن بالطاف بدیع اختصاص یافت
و امیر محمود برلاس منقضی المرام بجانب قندوز شتافت بیت مهی اقبال درین کهنه دیر • غلط انداخت که الصلح خیر
و امرای حصار بعد از مراجعت موکب ظفر آثار بخطهٔ سمرقند سرا پردهٔ عفت را که سلطان محمود میرزا از مزوجید محمد
میرزا که ده بود دیدار نموده بدار السلطنه هرات فرستادند و میرزا مسعود را بسلک طریق اطاعت و انقیاد باعث و
محرض شدند و ازین پیش چنانکه فلان احوال گذشته بر زبان قلم رفت یکی از امرا امیر مظفر الدین ایوب که از اعاظم

متوطنان آنجا روی توجه نموده خاطر دور و نزدیک ترک و تاجیک بعواطف خاقانی تسلی بخشیدند لاجرم خواص و عوام
ولایت حصار شادمان خرم و خندان شدند عنان عزیمت اردوی همایون تا قندز و التجا بسدهٔ سدره اشتمال کرده
در ظلال عاطفت و احسان بیکران از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاعه نفاذ یافت که هیچکس از
اعالی و ادانی سپاه انجم جاه بهیچکس کاه متعرض و مزاحم هیچ آفریده نگردند و اگر خلاف حکم اشرف بظهور پیوندد و در عوض
هر شعیری سری بجرم سرزوری سروری تلف خواهد گشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی النصرة نیز که
از قندوز کوچ نموده موضع سنجک محل نصب سرادقات جاه و جلال شد و هم در آن روز حکم همایون نفاذ پیوست که از لشکریان
مظفرحسین میرزا شش هزار مرد مصحوب فریدون حسین میرزا و امیر مبارز الدین ولی بیک و ابراهیم چغتای و امیر محمد سعید
زیغون از آب آمویه عبور نموده بسلطان بدیع الزمان ملحق شوند و آنحضرت ازینجانب و بدیع الزمان میرزا از آنجانب
توجه قندز را وجههٔ همت سازند و باطفاء نایرهٔ مخالفت و عناد امیر خسروشاه پردازند و هم در آن روز یکی از نوکران مظفرحسین
میرزا کورکان چلمه نام بپایهٔ سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده را با مکتوبی که بدیع الزمان میرزا فرستاده بود
رسانید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرأت و جسارت از قندز بیرون نهاده و در ظاهر بقایه بمقابلهٔ سپاه نصرت
دستگاه قرار داده اکنون بهر نوع حکم قضا مطیع انفاذ یابد در اخطار رایت شوکت او طریق اهتمام سلوک دارد
و چون پرتو شعور خاقان منصور بر این صورت افتاد فرمان عالی نفاذ پیوست که مظفرحسین میرزا نیز از آب گذشته بسلطان
بدیع الزمان پیوندد و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه روند و صورت جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانند
و قاسم سلطان که از اعاظم خواقین دشت قبچاق و اکابر سلاطین آفاق بود اقبال درگاه خاقان گیتی پناه را
و تقبیل انامل فیاض سپهر مفاخرت افراخته در سلک شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز مضراب بهاء الدین و الدوله امیر شیخ عبد الله
که در دیوان امارت سلطان مسعود میرزا مهر میزد باستلام سلطنت آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده
در سلک اقران خویش انتظام یافت و موکب همایون از سنجک نهضت نموده موضع اقباش محل خیام سالکان
طریق رزم و پیکار گشت و در آن موضع تحقیق انجامید که مظفرحسین میرزا با بدیع الزمان میرزا مفاخرت مینماید و میخواهد که در
جمیع امور [illegible] دم اتحاد زده با برادر کلان ابواب مساوات برگشاید و چون پرتو شعور خاقان منصور بر این صورت افتاد
مهم حصار [illegible] تعجیل داده روی توجه بقندز نهاد چنانکه مرقوم کلک بیان میگردد [illegible]
در آن اوان که نواحی حصار شادمان معسکر اعلام نصرت نشان بود [illegible]
جهان میثو که امیر محمد باقی و محمود برلاس و درویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقه اطاعت در گوش کشیده

والا اگر امشب در آن جزیره توقف واقع میشد تمامی خلق را طوفان بلا و امواج دریا از سر میگذشت بیت بود هرکرا لطف
حق راهبر ز طوفان دوران نیابد ظفر القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقان والا گهر در ظاهر قندز بتلاطم درآمد
سیلاب رعب و هراس اساس عناد خسروشاه را اندراس داده از خواب غرور بیدار گشت و قاصدان
سخندان ارسال داشته بزبان عجز و نیاز پیغام داد که قدر بنده از آن نازلتر است که با خدام خاقان منصور در معرض
مقابله و مقاتله آید و جرأت و جسارتی که تا غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاک بوده اگر زلال الطاف
خسروانه دفاتر ضلالات این بیچاره را بآب عفو و اغماض فرو شوید هرآینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش جان کشیده
مادام الحیات قدم از جاده خدمتکاری فراتر ننهم و چون موکب همایون از اینجا کوچ نموده در بلخ نزول واقع شود
دیده رمد دیده را از خاک آستان سپهر آشیان جلا دهم خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی بر عجز و بیچارگی خسروشاه
ترحم فرموده فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش نموده بسخنان عنایت آمیز پیغام داد آنگاه خسروشاه خطبه
و سکه بنام و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جمله مخصوصانش بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد
و او بوسیله امرای عظام شرف ملازمت دریافته زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بانعام خلع طلادوزی مفتخر و مباهی گشته
خاقان منصور جهت خسروشاه و برادران او اثواب خاصه ارسال داشت و از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان
اعلی بخسروشاه عنایت کرده تفویض آن منصب را علاوه بخشش جرائم و آثام او گردانید و چون نظر بهادر بقندز باز گشت
فرق تفاخر خسروشاه از ایوان کیوان درگذشت و مهر خود را بقطب الدین بکاول سپرده بپایه سریر خلافت
مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح گرداند و بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب بلخ نهضت نمود
و پس از وصول خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضمائم از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا
مسلم داشت و عازم دار السلطنه هراة شد و بر جناح استعجال رایت نهضت برافراشت و بعد از وصول
بمستقر سریر سلطنت و مکرمت سلطان مسعود میرزا حسب المقرر همشیره خود را که نامزد حیدر محمد میرزا بود بیراق نموده
بجانب هراة گسیل فرمود و خاقان منصور امرای عظام و وزرای کرام را بترتیب اسباب سور و تهیه مهمات
جشن و سرور مامور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها بسته در برج سلطنت با برجیس سپهر عفت
بمقتضای شریعت غرا مقارنه کرده بیمن ایجابین طریقه محبت مرعی گشت و چون بر حسب تقدیر ایزد تعالی در دار ناپایدار
سرور را
دنیا هر سوری را ماتمی و هر المی در عقب است هم در آن سال که تاریخ هجری بنهصد و دو رسیده بود شاهزاده حمیده خصال
جلادت انتما شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور فراست و کمال کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت

امرا سلطان مسعود میرزا التجا بسته سده انتما برده شرایط نیازمندی و پیشکش بجای آورد و خاقان منصور او را منظور نظر
الطاف ساخته در دیوان امارت مهرداری و مواجب مناسب تعیین فرمود دیگری آنکه قدوة الصدور الاعاظم
میرک جلال الدین قاسم ولد شمس الدین محمد امین که اباعن جد متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود داعی حق
را لبیک اجابت گفته بریاض رضوان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آنجناب بر فوتش متاسف
گشته اشاره فرمود که سی سوار مکمل با محمد قیا نعشش او را بلخ برده در مزار خواجه ابونصر پارسا بخاکش سپردند مدت حیات میرک
قاسم پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم نمود بیت چو رفت روز برات از جهان وحید زمان
بماند سال وفاتش دعای روز برات گفتار در بیان [illegible] روزگار [illegible]
[illegible]
[illegible] چنانکه سابقا کلک سخن آرا در سلک
تحریر کشیده چون خسروشاه قوت مقاومت شاهزاده کامکار در خود ندید [illegible] دیوار حصار قندز را پناه خود
ساخته اسباب قلعه داری مرتب گردانید و شاهزاده کامکار بنیان اطراف قندز را احاطه نموده از جانبین هنگامهای حرب را
آتش و اوتو در دست [illegible] و داد مردانگی داده بنا بر کمال متانت آن قلعه دست محاصره امتداد یافت لاجرم
خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی محمد و مراد کان ... عنان عزیمت بدانصوب تافت و هوای قندز را از
غبار موکب نصرت نشان عطر افشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادر شد و از جوانب کشتیهای گذرهای آب آمویه را جمع ساخته نجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که از اوج فلک
بلندتر بود آغاز بستن جسر کردند و در آن اثنا [illegible] از بالای آب کشتی [illegible] هر چه تمامتر بموضع پل رسید و کشتیها
را در هم شکست چنانچه زیاده از هژده کشتی از جمله شصت کشتی سالم نماند بنابر آن فرمان همایون شرف
نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا آن کشتیهای که درست مانده بود از کنار آب
تا جزیره جسر بسته بگذرند بعد از جستجوی مثل آنجایی یافته پل ترتیب نمودند خاقان منصور با تمامی سپاه از آب
عبور نموده بجزیره شتافتند بجهت آنکه شب آنجا بوده روز دیگر پل دوم را آغاز کنند و از آب گذشته اتفاقا
در آخر همان روز شتری در آب افتاده بسهولت بآنجانب رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیله جسر از
آب میتوان گذشت و خاقان عالیمکان از آنجا عبور نموده شاهزادگان نامدار و عساکر ظفر آثار نیز متابعت نموده
عبور نمودند چنانچه تا وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند و در نیمه شب آب طغیان کرده جزیره را فرو گرفت
و همگنان را معلوم شد که افتادن شتر در آب محض عنایت ملک وهاب و کمال قوت دولت خاقان کامیاب بوده

وجهی مراسم رأفت و ضیافت بجای آورد و امیر صاحب تدبیر بحسن تقریر بدیع الزمان میرزا را پند داده از سلوک طریق خلاف تحذیر نمود

برعایت حقوق والد بزرگوار و استرضای رضای خاطر همایون خاقان کامکار تحریص فرمود و آن سخنان در ضمیر میرزا

بدیع الزمان میرزا مؤثر افتاده میخواست که سرکار بلخ را بمظفر حسین میرزا باز گذارد و متوجه حضرت سلطانی را با حصول

امال و امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه بحسب تقدیر امری ظاهر گشت که یکبارگی از سر مصالحه درگذشت صورت حادثه آنکه

در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و بصیقل کلمات حکومت آیات زنگ نفاق از مرآة خاطر شاهزاده میزدود خاقان منصور

بنا بر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که امر مصالحه با میر علیشیر صورت صفا پذیرد بنام امیر اسلام

کوتوال بلخ بود نشانی صادر فرمود که هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار از شهر بیرون رود دروازه‌ها بر کشیده نگذاری

که باز بلده درآید تا بمزید عنایت و التفات اختصاص یابی و این نشان باقتضای قضا بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده

از شفقت پدر بزرگوار ناامید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت درگذشت و امیر علیشیر

در تحت سفر بپایه سریر خاقانی رسیده آنچه دیده و شنیده بود معروض گردانیده و در باب اطفای غضب سلطانی که

صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما نتیجه بران ترتیب نیافت و خاقان منصور مظفر حسین میرزا

را با امیر محمد برندق و امیر عمر بیک بجانب استراباد فرستاده بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت و در اوائل

بهار با لشکری بعدد اوراق اشجار از تخت سفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا این

خبر شنوده ابواب انعام و احسان بر روی روزگار امرا و لشکریان بگشود و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را بحکومت

و محافظت شهر و قلعه بلخ مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسعمایه باستقبال والد بزرگوار از آن بلده بیرون

خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه جورجان بالنگ نیکی شتافته در دهنه دره پل چراغ قبه بارگاه

باوج مهر و ماه رسانید و از آنجانب موکب گردون مراتب خاقان منصور از میمنه گذشته اطراف دره مذکور را

معسکر همایون گردانیده و در آن شب بر عقب پدر روبه پسر کمر بقصد کید بر بسته تا روز در اندیشه کارزار بود و دلیران

جانبین بتهیه اسباب مصاف پرداخته بتسلی خاطر طلب میکشودند [illegible]

[illegible]

[illegible] صباحی که از اهتزاز

صرصر قضا و قدر چراغ نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید و از مشیت مالک الملک اکبر لوای

کشورگشای جمشید خورشید از افق فتح و فیروزی بر رسید خاقان منصور میمنه و میسره سپاه ظفر پناه را بنور طلعت

شاهزادگان آفتاب احتشام و فر وجود نوئینان بهرام انتقام زیب و استحکام داده بمیدان جنگ و معرکه نام و ننگ

و همواره با افاضل و شعرا و علما مصاحبت مینمود و همت بر ترتیب انطائفه میگماشت بمرض فجا در گذشت و رحلت شاهزاده
موجب ملال خاقان ستوده خصال شده چنانچه معهود است بلوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری قیام و اقدام فرمود
[illegible]
چنانچه سابقا مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان از دار الملک
جرجان عنان عزیمت بصوب کنار آب امویه انعطاف داد زمام ایالت آن دیار را در قبضه اختیار ولد ارشد
خود محمد مومن میرزا نهاد و چون طمع میداشت که خاقان منصور رهبان و دستور الملک بدان نبیره مسلم خواهد داشت
اندیشه عزل او را بهرامن خاطر نخواهد گماشت اما بخلاف تصور او آنحضرت در روزی که بدیع الزمان میرزا را خلعت
عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانیده در همان مجلس مظفر حسین میرزا را جهة تفویض ایالت
استراباد جامه پوشانید بنا بر آن بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل ولد ارشد را
تصور نموده از همین یعنی بغایت متأثر گشت و با امرا و مخصوصان طریق مشورت مسلوک داشته از مقام اطاعت پدر
بزرگوار در گذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنه هراة شتافت بدیع الزمان میرزا قاصدان همعنان
برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاده بمحمد مومن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده بترتیب
اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد امر حکومت را با وی نگذارد و اگر ضرورة شود
مقابله و مقاتله او را پیش نهاد سازد و همچنان بدیع الزمان میرزا ایلچیان بخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر ذو النون
ارغون که از خاقان منصور توهم عظیم داشتند ارسال نموده ایشانرا از ما فی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن
دو امیر صاحب تدبیر در مقام اطاعت شاهزاده آمده بنای خدمتگاری طرح انداختند و حقیقت آن اخبار در هراة
استتهار یافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسائل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده
شرائط نصیحت بجای آورد لیکن فائده نداد لاجرم پای تحمل شده قصد نمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت
سواری در زمستان لشکر قیامت اثر بجر دو بلخ رساند و بدیع الزمان میرزا در دب بلیغ نموده از سلوک
طریق عقوق منزجر گرداند اما مقرب الحضرت السلطانی بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده ببلخ رفته
شاهزاده را نصیحت نمایم و بکمال عاطفت پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از جاده دل آزاری بمناهج
خدمتگاری آید این معنی موافق مزاج افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک بآن بلده رسید شاهزاده
شرائط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را مغتنم شمرد و در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده با حسن

و از نوادر وقایع آنکه شکست بدیع الزمان میرزا در مقام پل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنی وتسعمایه
دست داد و روز دیگر که غره رمضان بود پسرش محمد مومن میرزا در میان پاسکو بوکک و بهرا بخش مغلوب شده بدست مظفر
حسین میرزا افتاد چنانکه عنقریب سمت تحریر خواهد یافت ذکر فتح بلخ بعد از نقض [illegible] رفتن
بلخ [illegible] میرزا [illegible] چون امیر نظام الدین شیخعلی طغای که حاکم بلخ بود
از واقعه محاربه پل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانید و خاطر بر تحصن
قرار داده بتهیه افروختن آتش جنگ و پیکار گردید و در ایام ظفر آیات از پل چراغ نهضت فرموده پرتو وصول
بر ظاهر آن بلده دلنواز انداخت چریک منصور اطراف شهر را محاصره و محاربه کردند و مردم شهر بینداختن تیر و سنگ و افروختن نیران
حرب و جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند و بعد از چند روز علیکه بخشی که امیر شیخعلی برج چهل حجره را بعهده او کرده بود
نقش دولتخواهی از لوح دل پاک ساخته بوفای شکسته ملازمت خاقان منصور مایل گشت و قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی
که خویش او بود فرستاده پیغام داد که باید در فلان شب عساکر ظفر سلب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش آورند تا من ازین
برج فوجی از شجاعان را بالا برم و آنچه از وجهی لوازم خدمتکاری بجا آرم و امیر عبد اللطیف صورت حال را بعرض خاقان منصور رسانیده
آنحضرت نماز دیگر شب موعود جنود ظفر ورود را بجنگ سلطانی امر فرمود و هم در آن ساعت یکی از امرا که کینه عبد اللطیف
در سینه داشت و متوقع است که تسخیر بلخ بوسیله او تیسیر پذیرد صورت مواضعه را بر تیری نوشته بدرون شهر انداخت
و آن نوشته بنظر امیر شیخعلی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عزم گرفتن علیکه بخشی نمود و او لحظه خیال مقاومت نموده
آخر الامر خود را از برج چهل حجره در خندق شیر حاجی انداخت و پشت او بر زمین خورده بشکست بهمان لحظه شیخعلی
بر حقیقت حال او خبر یافته کسی با پایان فرستاد تا سرش از تن جدا کردند و از نوکران علیکه اکثری کشته گشته بعضی
خود را از آن باره بزیر انداختند و بار دوی همایون شتافته صورت حادثه را معروض داشتند لاجرم فتح قلعه آنشب در حیز
تاخیر افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان خاقان منصور استوار کرده اند و کدام یک از امرا و ارکان دولت را شفیع جرائم خود
ساخته محصوران بلخ از بلای غلا بوسعت معیشت رساند و در آن اثنا [illegible] از مطلع لطف ایزدی ناگاهی بنمود فروغ
روی زیبا ماهی شد بهره ور اهل بلخ عالی جاهی [illegible] فی زعدم بعالم آمد شاهی یعنی نیر وجود فائض الجود شاهزاده
سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین مبین مهد دولت و اقبال
روشن شده طنطنه کوس بشارت از اوج سما در گذشت و امیر شیخعلی آن در درج کامکاری را در تحفا عزت و بزرگواری
بجهة جبر رسم شفاعت نزد جد بزرگوارش فرستاد و خاقان منصور را از مشاهده جمال قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده

فرستاد و نفس همایون متعاقب بتأنی در حرکت آمد و از آنجانب بدیع الزمان میرزا نیز بتهیهٔ لشکر فتنه انگیز قیام نموده شبدیز
عزم بمهمیز ستیز تیز ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت و در میان دره پل چراغ زنکانی
تقارب فریقین بتلاقی انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید
و باد حملهٔ دلاوران چراغ زندگانی یلان فرو نشاند و شعلهٔ سنان پهلوانان خرمن حیات شجاعان بسرحد احتراق رساند
کوه ساعد زبهرام از خون کشتگان زنگ یاقوت رمانی گرفت و خنجر الماس اثر از حلق افتادگان گونه لعل بدخشانی
پذیرفت   زخون یلان سنگ شد لعلگون * روان شد بروی زمین جوی خون * بهر سو سر سروران نامجوی
بمیدان در افتاده مانند گوی * در اثنای این احوال و خلال این اهوال همای چتر همایون فال خاقان ستوده خصال
ببال اقبال سایه بران معرکه انداخت و چون چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچه لوای کشورگشا افتاد عنان تمالک
و تماسک از دست داده توقف در برابر هیجان پدری از مقتضای رعایت ادب مستبعد شمرد و از راه اختیار یا اضطرار
پشت بر میدان کارزار گردانیده روی بوادی فرار نهاد لاجرم دلاوران موکب ظفراثر از سر اقتدار آغاز سرافشانی
کرده سپاهی عرب را با جمعی از مخصوصان شاهزاده تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمرهٔ را باسیری گرفته حسب الحکم ایشان را
نیز شربت هلاکت چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان گریز بصوب فرار تافت بواسطهٔ تنگی راه و ازدحام
خیل و سپاه نتوانست که بر سبیل سرعت از غرقاب هیجا خود را بساحل نجات رساند با طایفهٔ از خواص پریشه مفقود نموده
از طریق غیر معهود آغاز طی مسافت نمود ناگاه برفراز کوه یک اندر رسید که از هیچ طرف پیاده را نزول از آن ممکن نبود
تا بسوار چه رسد و حال آنکه ابوالحسن میرزا بحکم خاقان مظفر لوا بقصد گرفتن برادر بزرگتر از عقب در غایت سرعت می آمد
لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیر گشته پیاده شد و ملازمان رکاب عالی چند فوطه برهم بستند تا شاهزاده دست در آن
زده بمشقت تمام بپایان رفت و راقم حروف بعد از پنج شش سال از حدوث این واقعه در ملازمت بدیع الزمان میرزا
بدان موضع رسیده کیفیت نزول آنحضرت را بواسطهٔ الفاظ گوهربارش شنید القصه چون شاهزاده قرین صحت و سلامت
از آن کوه بزیر دره پل چراغ فرود آمد کپک خوارزمی در سلک خدام عالیمقامش انتظام داشت و از راه راست
بدانجا رسیده بود ارسال ساخت اسب خود را کشیده شاهزاده پای در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز
انعطاف داد و اکثر مردمی که در خدمت شاهزاده بودند بسلامت از آن کوه بپایان آمده از عقب روان شدند
اما جمعی اسب دسته ها که از آنجا بپایان انداختند چراگاه عدم را منزل ساخت و خاقان منصور بعد از دیدن بیگر
نیز و نظر تنخواهها بجز لاف بلاد خراسان فرستاد و رایات عالیات بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد

یکی از مزارات زمین داور اشتغال داشت فدائی بطریق دادخواهان پیش آمد و کار وی را بعرض آنجناب
رسانید و علاؤ فرمان در ساعت او را پاره پاره کردند و آن حرکت را از انگیز امیر شیخعلی دانستند و امیر ذوالنون و اولاد او
قصد قتل آن بیگناه نموده امیر شیخعلی بسراپرده شاهزاده گریخت و امیر ذوالنون با دو سه هزار سوار سراپرده
عالی را مرکزوار در میان گرفت و نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخعلی را طلبید بدیع الزمان میرزا جناب ایالت مآب را
با میر ذوالنون تسلیم نموده او بار دیگر از آنحضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست و امیر شیخعلی را چندگاه
در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیده آخر الامر اجازه داد که بهر طرف که خواهد برود و آنجناب بدرگاه عالم پناه
خاقان منصور شتافته در سلک سائر امراء عظام منتظم گردید و هم در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور
بسر میبرد خبر حادثه محنت اثر محمد مومن میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم و اندوه کانون درون همگنان را افروخت
چنانکه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال تفصیل می پذیرد

[illegible]

محمد مومن میرزا شاهزاده بود آفتاب طلعت که نور جبینش ضیابخش ریاض پادشاهی و ظلال معدلت روز
افزونش آرامگاه رعیت و سپاهی فرق فرقد سایش شایسته افسر هوشنگ و ذات خجسته
صفاتش زیبنده دیهیم و اورنگ در میدان رزم چون شیر ژیان بسرپنجه پهلوانی لباس حیات دشمنان
از هم دریدی و در ایوان بزم بسان ابر نیسان از رشحات دست گوهربارش گلشن آمال دوستان را خضرت
و نضارت بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صورة خیرخواهی و مصباح رای منیرش مظهر انوار عنایت
الهی [illegible] گل باغ دولت در درج شاهی فروزنده شمعی ز نور الهی ز انصاف عدلش رعیت مرفه
بجود و عطایش سپاهی مباهی چو آئینه مرآت طبعش منور مصور در و صورت خیرخواهی چون سپهر ستمکار
و زمانه مردم آزار نمیخواست که طوائف انام در ظلال معدلت آن در درج جلالت بیاسایند و در پناه آن گوهر
کان عدالت آسایش نمایند در عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او بتندباد اجل از پای درافتاد و در مبادی
اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عز و جل از اوج کمال روی بسرحد زوال نهاد و صورت حال بر سبیل
اجمال آنکه چون شاهزاده سعادت انتما از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که بقدم
اطاعت عم بزرگوار را متابعت نماید و باعزاز و اکرام استقبال او نموده ملک و مال را بوی گذاشته بجانب قبة
الاسلام بلخ توجه نماید لیکن متعاقب متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسید مضمون آنکه بهیچ وجه من الوجوه

ابواب لطف و احسان بر روی روزگار بنیان برگشود و خواجه کمال الدین حسین ولد امین الدوله امیر حاجی بکاول را نزد امیر
شیخعلی ارسال داشته سخنان عنایت آمیز پیغام داد امیر شیخعلی از استماع این حکایات مستظهر گشته در اواخر سال مذکور
مصحوب مشار الیهما بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت تقبیل انامل فیاض مشرف شده پرتو عاطفت خاقانی
بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخعلی پنج شش روز در ظل عنایت بسر برد رخصت حاصل نمود و با شاهزاده
نورسیده و والده او حبیبه سلطان بیگم تهمتن بیک بود و سائر مستورات حرمسرای بدیع الزمان میرزا عزیمت
نمود و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ و توابع را بابراهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب
مرغاب آورد اما چون بدیع الزمان میرزا از معرکه پل چراغ عنان بصوب قندز انعطاف داد امیر خسروشاه
تحف پادشاهانه و تبرکات خسروانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسپان تازی و رهوار و استران
رکابی قطار و نفایس اقمشه و ظرایف امتعه و نقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد
و خود نیز متعاقب بملازمت شتافته شرف دستبوس دریافت آنگاه شاهزاده با خسروشاه و امراء درگاه
در باب تسخیر مملکت و امور دولت شرائط مشورت بجای آورده چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار
شتافته امیر ذو النون را بخود ملحق سازد و سپاه آن ولایت را فراهم آورده بجانب خراسان درآید و امیر خسروشاه
از آن طرف با لشکر قندز و بقلان و ختلان و بدخشان متعرض حدود بلخ و اندخود و شبرغان گردد تا آنچه مدعاست
بحصول پیوندد و چون بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بقندز رسید و روی اوج سلطنت مدار بارگاه
سپهر اشتباه رسانیده آنحضرت دیده بدیدار قرة العین روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید
و بعد از آن فرزند ارجمند را با جمله نشینان تتق عصمت و طهارت در قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب
گرمسیر قندهار برافراشت و پس از وصول بدان مملکت امیر ذو النون با که اولاد او شجاع بیگ و محمد مقیم بیگ بمراسم
استقبال اشتغال نمودند و بلوازم نیاز و نثار پرداخته بقدر امکان در استرضاء خاطر عاطرش کوشیدند و بیکبارگی همت
انتظام مهام آن شاهزاده عالیمقام را پیش نهاد همت گردانیده در آن ایام بدیع الزمان میرزا مخدره امیر ذو النون
را که ناهید اوج عفت و طهارت بود خواستگاری نموده بآئین شریعت غرا در سلک ازدواج کشیده و چند روز
بساط لهو و طرب مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید و باین وصلت مبانی اخلاص امیر ذو النون و اولاد او
نسبت بآنحضرت سمت استحکام گرفت اما در آن اوان جهت دفع اصابت عین الکمال امور در غایت غرابت
دست داد و بتوسط امیر شیخعلی طغائی در سند گزند افتاد و صورت حال آنکه در روزی که امیر ذو النون بلهو اوقات

دانسته برجست و با ایشان آغاز تلاش کرد و آن بدبختان جوانی را که در دودمان امیر تیمور گورکان نظیر نداشت
بضربه هلاک ساختند و جهت مغالطه مردم از برج بزیر انداختند و در همان شب بجانب اردو توجه نمودند و در سر خیابان
ایلچی کستان بخشش می آورد با ایشان دوچار خورد و چون قضا کار خود کرده بود غیر تحسر و تاسف فایده روی
ننمود و علی الصباح که خسرو خاوری جیب نیلوفری چاک زد قطرات کواکب را بجای اشک از دیده
فروریخت و از مهابت آن حادثه رخساره اش صفت صفرت گرفته با نامل عقد پروین از هم گسیخت متوطنان
هرات از کیفیت آن واقعه وقوف یافته فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فواره دیده
روان گردانیدند والدهٔ شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید و همشیرهٔ بیچاره اش
نمدهای سیاه در گردن انداخته و گریبان چاک کرده قطرات اشک بر رخساره روان ساختند و از فغان
و شیون علامات روز قیامت ظاهر گردانیدند ـ بیت ـ در ماتم بود هر کسی شیون کرد ✽ لاله همه خون دیده در
دامن کرد ✽ گل جیب قبای ارغوانی بدرید ✽ قمری نمد سیاه در گردن کرد ✽ امیر ساربان که در شهر بود تجهیز و تکفینش
را متولی کرده و در مدرسهٔ شریفه بدیعیه مدفون ساخت و چند روز باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام
پرداخت و بعد از سه روز ازین مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضهٔ مرتضیه مقدسه
علیه الصلوة والتحیة رفته بود بشهر رسید و بعد از استماع این خبر محنت اثر در بحر رنج و اضطراب افتاد
سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید و در آن ایام چند نوبت راقم حروف از زبان الهام بیان آن
امیر عالیشان استماع نمود که کیفیت واقعهٔ میرزا محمد مومن حکم قتل شیخ مجد الدین بغدادی دارد همچنانکه در آن زمان
تمامی ولایت ماوراء النهر و خراسان و عراق از لشکر کشیدن چنگیز خان از توران بایران قتل عام
یافته ویران گشت درین اوقات نیز بواسطهٔ این حادثهٔ عظمی که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد باشد
بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس از آن باندک زمانی سپاه ازبک بر خراسان استیلا یافته نزول
بلایا در میان برایا بتواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر و هویدا خواهد گردید چون خبر شهادت
ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تحملی آغاز نهاد و عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن
لشکر اطراف و جوانب فرمان

چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط ملک بلخ و توابع فارغ گردید و مهم
شاهزاده سعید بشرح مسطور از هم بگذشت در اوایل ربیع که جمشید خورشید به بیت الشرف خویش خرامید

عنان اختیار از دست ندهد و سپاه جرجان را فراهم آورده قدم در میدان مقابله و مقاتله مظفر حسین میرزا نهد
بلشکر جرار از استراباد بیرون خرامیده عنان کیران بصوب معرکهٔ پیکار منعطف کردانید و از طرف مظفر
حسین میرزا باتفاق امیر شجاع محمد برندق برلاس جنود ظفر اقتباس را یایشی کرده در روز چهارشنبه غرهٔ ماه
رمضان در میان دو لشکر سترک و سپهر انجمن تلاقی فریقین روی نمود و شیون نفیر و سورن بلند گشته سر بچرخ
دلاوران ابواب طعن و ضرب بر کشود * دو لشکر نمودند آهنگ جنگ * کشیدند شمشیر الماس رنگ *
ز بر سنان ریخت باران خون * ز خون یلان شد زمین لاله کون * در خلال آن احوال امیر عمر بیک وفادار
از جوانغار مظفر حسین میرزا بر برانغار محمد مومن میرزا حمله کرده دست راست شاهزاده را بر داشت و از پشت
او در آمد محمد مومن میرزا چون آن حال دید مبارزان قول مانند سیلی که از فراز روی بنشیب آرد بجانب سپاه عم عالیجاه
تاخت و علامت روز قیامت ظاهر شده فوجی از شجعان را بر خاک هلاک انداخت اما در اثنای کر و فر بسبب
کجروی سپهر بداختر تنگ بارکیر آن زیبندهٔ تاج و افسر از هم کسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاده
یکی از لشکریان خراسان در روی او ریخت و مظفر حسین میرزا بمشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر سرافراز کشته محمد مومن میرزا
اسیر پنجهٔ تقدیر شده بپایهٔ سریر پدرش آوردند و شاهزاده برادرزاده را تسلی داده در آغوش کشید آنگاه
باستراباد آمده او را بزنجیر نقره مقید ساخت و بعد از چند روز مصحوب امیر محمد برندق بدار السلطنه هراة ارسال
فرمود و امیر محمد برندق محمد مومن میرزا را در ماه صفر سنه ثلث و تسعمائه بمقصد رسانیده در قلعهٔ اختیار الدین
حبس نمود و روی بملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف ملازمت مشرف کشته کیفیت
حال را عرض کرد اما در مظفر حسین میرزا خدیجه بیکی آغا بقای شاهزاده را مستلزم فنای پسر خود تصور فرموده بهمگی همت
متوجه شد که تازه نهال ریاض اقبال را بصرصر قهر از پای در اندازد و سرچشمهٔ عدالت و احسان را بخاک بیمروتی
انباشته نابود سازد خواجه نظام الملک و اولاد او را که در آن زمان صاحب اختیار بود با خود متفق کردانیده
در شبی که خاقان منصور از شرب شراب انگور مخمور بود حکم بقتل آن شاهزاده حاصل کردند و یار علی بخشی
و حمید الدین بیساول و دو معتمد دیگر را بآن مهم نامزد فرمودند و صباح روز دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته
وقوف یافته مسرعی از عقب مشار الیهما ارسال داشت و نشان همایون فرستاد که بجان آن شاهزاده
آسیبی نرسانند اما آن جماعت بیکبار بنا بر تاکید خدیجه بیکی آغا در غایت سرعت طی مسافت نموده شبی رو بهانه
در محلی که محمد مومن میرزا تنها دست تمام ایزد تعالی استغفار داشت پیش او در آمدند و شاهزاده کیفیت حال را

چند روز بمحض عنایت یزدانی از دار الشفاء و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل شامل وجود آنحضرت و علالت کلی گشت
و سقم بشفا تبدیل یافته روزگار ناسازگار را زبیر اضرار صغار و کبار بود در گذشت [illegible] باز اعتدال یافت مزاج
شهنشهی روز نشاط آمد و بگذشت شام غم [illegible] فرار نمودن محمد حسین میرزا جانب عراق و آذربایجان
[illegible] سبحان محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد و امجاد خاقان
منصور بوفور تهور و جرأت ممتاز بود و قبل ازین تاریخ بچند سال در وقتی که خاقان بیهمال پهلو بر بستر ناتوانی داشت
از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق برادر خود ابوتراب میرزا جانب عراق و آذربایجان گریخت و مدتی در آن ولایت
شکسته بال و پریشان حال روزگار گذرانیده در وقتی که اختلال در احوال سلاطین و حکام آق [illegible] راه یافت و در
ممالک عراق و آذربایجان نوائب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسیده فوجی از
رجال بطلب اعلام همایون فالتمس التجا کرده آنحضرت با جماعت مستظهر گشته روی بوطن مألوف آورد و بعد از وصول
بحدود ولایت خراسان قاصدی باستان سلطنت آشیان فرستاده شمه از اشتیاق خدمت [illegible] سعادت
بسا ملبوس عرضداشت نموده آنحضرت از توجه ولد رشید بخدمت بغایت مبتهج و مسرور گشته استمالت نامها
ارسال فرمود و در آن اثنا بعضی از مفسدان بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی عبودیت و اخلاص
نیست بلکه بخیال عذر و بداندیشی بدینجانب توجه مینماید بنابر آن خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بیک
و عمر بیک و امیر بابا علی را با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده کامکار روانه گردانید و با ایشان گفت که اگر فرصت
یابید او را بی اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید و چون امرای عظام بمشهد مقدس رضویه علیه السلام
والتحیه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرکه نزول اجلال فرموده و از بعضی مردم شنید که امرا قصد گرفتن
او دارند لاجرم نائره غضبش اشتعال یافته بنیت دستبرد پای در رکاب آورد و امیر ولی بیک در نقاره چهار
باغ مشهد و در [illegible] امیر سیدی خود را مضبوط ساخته شاهزاده از رسیدن مردم کومک اندیشیده لاعلاج
راه جرجان پیش گرفت و چون این خبر معروض خاقان والا گهر شد حکم همایون شرف نفاذ یافت
که امرا با دو هزار سوار عازم استراباد گشته بمظفر حسین میرزا بپیوندند و در ملازمت شاهزاده بر سر محمد حسین میرزا
روند و ایشان برحسب فرمان بتقدیم رسانیده مظفر حسین میرزا باستظهار آن لشکر جرار مقابله و مقاتله برادر را که
در حدود آن ولایت خرابی میکرد پیش نهاد همت ساخت و از استراباد بیرون رفته بعد از تقارب فریقین و قبل
از اشتعال نائره جنگ سپاهیان محمد حسین میرزا منهزم گشته بمیان ترکمانان اترک رفت و مظفر حسین میرزا

در اوائل ربیع الاول عنان عزیمت بصوب مستقر رایات انعطاف داد امیر علیشیر همعنان سادات وقضات واشراف واعیان هراة تا رباط زنگی باستقبال رفته همگنان به پرسش و نوازش اختصاص یافتند وخاقان منصور چون روح که بجسد در آمد بباغ جهان آرا خرامید و قرب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانیده در آن اثنا بمسامع جلال رسید که بدیع الزمان میرزا باتفاق امرای ارغون لشکر زیاده از حد و چون فراهم آورده داعیه دارد که بانتقام محمد مومن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد بنا علی هذا در اوائل جمادی الاول لوای کشورگشای بجانب گرمسیر قندهار در حرکت آمده و بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون چون بر نهضت همایون اطلاع یافتند مزارعان و رعایاء مملکت قندهار و زمین داور و فشنراه را فرمودند که از جنس حبوبات آنچه در صحرا بود بقلاع در آورند و مجموع حصون آن ولایت را بمردان کاری استوار گردانیدند و امیر ذوالنون در قلعهٔ بست مقام نموده بدیع الزمان میرزا باهنگ جنگ از عقب معسکر ظفر اثر در آمد و مقرر چنان شد که اگر علم نصرت نهضت به بدیع الزمان میرزا پردازد امیر ذوالنون از عقب معسکر همایون تعاقب نموده رایت محاربه برافرازد

چون خاقان منصور بر ولایت فراه عبور نموده بزمین داور در آمد بواسطهٔ عدم قوت صورت قحط و غلا در اردوی اعلی دست داد و از صعوبت الحال نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق گردیده بتقدیم اطاعت نزد مخالفان روند در آن اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعهٔ بست که ضبطان در عهدهٔ عبد الرحمن ارغون است غلهٔ بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت میسر میشود بنا بران موکب نصرت نشان بظاهر آن حصار شتافت و بنا بر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خوف عظیم بر ضمیر عبد الرحمن ارغون استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست بآلت رزم و پیکار برد بپای اطاعت بملازمت درگاه شتافت و مقالید قلعه را تسلیم نمود فی الواقع اگر مشار الیه دو سه روزی قدم در میدان ممانعت نهاده بمراسم قلعه داری پرداخته مهم اشکال تمام پیدا میکرد اما بعد از اطاعت او عساکر نصرة مآثر بعد از احتیاج آنچه میبایست از قلعهٔ بست برگرفتند و خاقان منصور مصلحت در مراجعت دیده از همان منزل بجانب هراة باز گشت و در اثناء راه مرض مفاصل عام که بعارض ذات اقدس احتشام بود طغیان کرده ورم دست و پای روی نمود و در یکی از منازل میر نظام الدین احمد ولد امیر علی فارسی برلاس که بمکارم اخلاق اتصاف داشت علم عزیمت بعالم آخرت افراشت و موکب همایون خاقانی در ماه رجب بباغ جهان آرا رسیده عارضهٔ مذکور روی باشتداد نهاد و اطبای مسیحا نفس آغاز معالجه و مداوا کرده در ترتیب اغذیه و اشربهٔ مفیده شرائط احتما و اهتمام بجای آوردند

و خاقان منصور چند روز در باباخاکی بسر برده روی توجه بالنگ تشین آورد و در آنموضع بمسامع جاه و جلال رسید
که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک ولد امیر ذوالنون سپاهی افزون از چون و چند مجتمع ساخته
متوجه اردوی همایونست بنابران حسب الحکم فریدون حسین میرزا و عبد اللطیف بخشی با جمع کثیر از
سپاه نصرت آثار روی توجه بقصبه اسفرار آوردند و مقارن آن حال بعضی دیگر از معائب امین الدوله و اولاد و
اتباع او بر ضمیر انور همایون واضح گشته در باب مهم ایشان با امیر علیشیر مشورة نمود و خاطر بر مصادره و مؤاخذه
امین الدوله قرار داده آنجناب را باین امر مأمور فرمود و چنانچه سابقا سمت تحریر یافته آنجماعت بسعی امیر علیشیر در قلعه
اختیار الدین محبوس گردیدند و در بیست و پنجم شوال سنه مذکوره که میان حضرت اعلی و بدیع الزمان میرزا در النگ
تشین محاربه بوقوع انجامید و بدر نظفر و نصرت مخصوص گشته پسر را منهزم گردانید معاندان عرض نمودند که نظام
الملک با کوتوال قلعه متعهد و متهیا شده که اگر بدیع الزمان میرزا غالب گردد بدو پیوندد و امیر شاه منصور که از معرکه گریخته
بشهر در آمده بود او را یراق داده نزد بدیع الزمان فرستاده از استماع این سخن نایره غضب خاقانی بیشتر از پیشتر
مشتعل گردیده سوختن خرمن حیات ایشانرا با خود مصمم گردانید و چون کیفیت گریختن و گرفتن خواجه کمال
الدین حسین و خواجه عمید الملک پسران امین الدوله بعرض رسید آتش قهر سلطانی شعله بفلک اثیر
رسانیده حکم لازم الامتثال از موقف جاه و جلال در باب سیاست آنجماعت باسم سلطان احمد میرزا
و امیر عبد الخالق که او نیز در شهر بود صدور یافت و جناب سلطنت پناهی با امارت دستگاهی در
اواسط ذی قعده سنه مذکوره سواره بدر قلعه رفته جلادی ببالا فرستادند تا نخست خواجه کمال الدین حسین
و خواجه عمید الملک را در نظر پدر مسکین گردن زدند و خواجه نظام الملک را بدر قلعه آورده بسان گوسفند
پوست جسد مستمندش از سر بیرون کشیدند و بعضی از اقربای او مانند خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد
العزیز و خواجه نظام الدین کبیر را در دروازها و گذرها بعضی را بحلق آویخته و برخی را خون ریخته عبرت کافه
برایا ساختند اما خواجه افضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی مال بسیار کفایت کرده در ازدیاد
و معموری خزانه عامره کوشیده و عنایت خاقانی شامل حالش گشته منصب اشراف وزرا تعلق بوی گرفت
و چون روزی مابین الامرا و الوزرا مهر زد بیشتر از پیشتر شرائط نیکو خدمتی بجا آورد و بر طبق آیه کریمه لئن شکرتم
لازیدنکم بمرتبه دیگر ترقی نموده منصب امارت دیوان اعلی بدو الجناب تفویض یافت و در سلک امراء عظام
قدر و منزلتش از ایوان کیوان درگذشت و منشیان درگاه عالمپناه و طغرانویسان بارگاه سپهر اشتباه

مظفر و منصور باسترآباد مراجعت فرموده امیر ولی بیک و عمر بیک و بابا علی را مشمول انعام و احسان اجازت
انصراف داد و بتمهید بساط عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف برگشاد و در اواخر [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] شدن خواجه نظام الملک و اولاد او [illegible]
از احوال سابقه سمت اندراج یافته پرتو شعور بر تبیین این حکایات می‌افکند که خواجه
افضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از قشلاق مرو باسترآباد شتافت و از آنجا باذربایجان رفته
بزیارت قافله حاج سرافراز شد و چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بفراغبال در ولایت عراق
و آذربایجان اقامت فرمود خاقان منصور گاهی او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم میرسانید و نظام
الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت حزن و ملال اوقات میگذرانید و خاطر آنجناب مائل بوطن مألوف
گشته بمصحف مجید تفأل نمود و در اول سطر صفحه اول این آیه برآمد که فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین
لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورد و حال آنکه در آنزمان چنانکه مرقوم قلم لطائف رقم گشت
اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه درجه کمال داشت
و نقش هر مهمی که پیش نهاد همت میساخت برقم قلم توفیق بر لوح مراد مینگاشت و خواجه افضل الدین محمد با وجود
استیلای اعدا اعتماد بر عنایت ایزد تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت مینمود تا در اواسط رمضان سنه
ثلث و تسعمائه بیکناگاه مباحی باغ جهان آرا در آمد امرا و ارکان دولت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند
و خاقان صافی ضمیر از وصول آن وزیر صائب تدبیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطه سعی خواجه نظام الملک
در قتل محمد مؤمن میرزا از وی کدورت تمام در خاطر داشت و هم در آن ایام اعلام نصرت انجام عازم ییلاق باباخاکی شد
و سایه وصول برتخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه افضل در ضمیر آفتاب تأثیر پرتو انداخته خاقان کشورگیر در روز
یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور با جد و قید خواجه عماد الاسلام که خال رخسار امین الدوله بود و مدت بیست سال بامر
وزارت خاقان ستوده خصال قیام داشت فرمان داد و این اول فتوری بود که در سرانجام سرکار خواجه نظام الملک
اتفاق افتاد و چون الکه باباخاکی از فر نزول خاقانی غیرت کارگاه گردون شد در اوائل شوال خواجه افضل
خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال در امور ملک و مال دخل نمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت
دیوانی که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در محافلش با خواجه افضل موافقت نمودند و او در مقام تحقیق و تفتیش
معائب امین الدوله و اتباعش در آمده هر روز کیفیت تقصیر یا تصرف ایشان را کتابه و صریحا بعرض خاقان میرسانید

میرزا شبیه این تحریر است کیفیت حال بر سبیل اجمال در آن آوان که خاقان منصور با معدودی چند از سپاه
ظفرقرین در النگ نشتین بر دولت و اقبال نشسته بود و بمصادرهٔ خواجه نظام الملک و اولاد و اقربا و اتباع او
مشغولی می‌فرمود خبر تفرقه و پریشانی عساکر نصرة مآثر بمسامع بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک ولد امیر ذوالنون ارغون
که در ولایت گرمسیر اقامت داشتند رسید فرصت غنیمت دانسته خاطر بر آن قرار دادند که با سه چهار هزار سوار
تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار فرمایند و بیکناگاه خود را بمعسکر ظفر اثر رسانیده بدست جلادت
و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بگشایند بنابرین عزیمت بر بادپایان تیزسیر نشسته مانند فلک الافلاک
ساعتی از سیر نیاسوده در عرض پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند و فریدون حسین میرزا و امرا ایلغار
خود را در قلعه که در آن نواحی بود مضبوط گردانیده مسرعی بدرگاه عالم‌پناه روانه ساختند و کیفیت واقعه را عرضه‌داشت
نمودند چاشتگاه جمعه بیست و چهارم شوال این خبر بالنگ نشتین رسیده بنابر قلت سپاه مقربان بارگاه در
بحر اندیشه و اضطراب افتادند اما آنحضرت بر کمال کرم یزدانی که همیشه شامل حال او بود اعتماد فرموده مسرعان
همعنان برق و باد بدار السلطنهٔ هراة ارسال داشت که جناب نقابت پناهی حضرت سلطانی نقیب النقبا خود سوار شده
گرد محلات درون و بیرون شهر برآمده از عساکر نصرت مآثر هر کس آنجا باشد در ساعت باردو فرستند
و امیر علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده در اواخر روز بحسب اتفاق امیر مبارز الدین محمد
ولی بیک و امیر قنبر بیک و امیر [illegible] علی از جانب استراباد رسیدند و بموجب اشارهٔ آنجناب متوجه اردوی
همایون گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که بدیع الزمان میرزا
بقرار اول التفات نکرده از بابا طاهر سکن و امیرانو گذشت و بسرعت برق و باد طی مسافت مینماید
لاجرم اضطراب نواب کامیاب روز بروز در ازدیاد نهاد و فی الواقع اگر بدیع الزمان میرزا بهمان طریق می‌آمد آخر شب
بمعسکر پدر میرسید و ممکن که آنحضرت را بی آنکه ارتکاب تعب و مشقت بفیصل رسانید اما تائید نیافت و در کوچهٔ سبزوار
فرود آمده مانند بخت خویشتن بخواب رفت و علی الصباح که انوار فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان
سپهرنشین هجوم کردند و مواکب کواکب از فروغ شفق لوای بیضای آفتاب بیتاب شده روی بوادی
فرار آوردند بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک با سپاه یکدل و مبارزان یکجهت جوشن گسل
سپاهی همه یکدل و جنگجوی * چو دیوان بوقت غضب تندخوی * تیغ جلادت و پهلوانی آخته
و رایت شجاعت و گیتی ستانی افراخته متوجه معسکر همایون گردیدند و آنحضرت بتائید ربانی و امداد عنایت آسمانی

چون مناشیر مطاعه باین عبارت القاب آنجناب را مرقوم میساختند که ناظم مناظم اعاظم قواعد السلطنة والخلافت
معتمد الملک صلاح اندیش خواجه افضل الدین محمد وفاکیش و خواجه افضل در ایام اعتبار و اقتدار روزی چند با امیر
ولی بیک که در آن ایام از اکثر امرا تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و آخر الامر بسبب
افساد اهل غدر و خیانت میان ایشان مخالفت و منازعت دست داده خواجه افضل جناب امارت را
بی اعتبار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آن خواجه راسخ دم و ثابت قدم بودند و بی
استصواب رای صواب نمایش در هیچ مهمی از جزوی و کلی شروع نمینمودند و امرا عظام عتبه علیه اش را
ملاذ و ملجاء خود میدانستند و هر روز کمر ملازمتش بر میان بسته در مقام فرمانبرداری می نشستند و خواجه افضل
از صبح تا شام در باغ جهان آرا اقامت فرموده بنظام مهام و پرداختن و احقاق قضایا و مدعیات خواص و عوام را بمقتضای
نصفت و عدالت بکفایت مقرون ساختی و در هفته دو شب در باغ مذکور توقف کرده در آن لیالی با فضلا
و شعرا صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم مهر و محبت در فضای دل همگنان کاشتی و باشاعه خیرات
و ساختن عمارات مایل و راغب بودی و در اکثر بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرمود
لاجرم عنایت سبحانی اشعه شمسه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانید و اسم شریفش
در کتابه و مبانی روزگار باقی و پایدار ماند * در خیر کوش زانکه بر اوراق روزگار * باقی بذکر خیر بود نام آدمی

بر ضمایر فطنت مآثر اذکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقه ازلی نیر
اقبال و دولتمندی را از مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تراکم اغمام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب
او نشود و هر گاه واسطه لم یزلی ماهچه رایت صاحب سعادتی را باوج نصرت و بهروزی رساند مزاحم غبار
اذناب نقاب اشعه مقصودش نگردد و بهنگام هجوم تصور بر طبق کلمه و ایدهم بجنود لم تروها از عساکر ظفر مآثر
عالم غیب مدد یابد و در ایام ازدحام عام بر طبق منطوق والله یؤید بنصره من یشاء آفتاب عاطفت ایزدی
از افق تایید ابدی بر وجنات روزگار او تابان شود * ز لطف ازل هر که یابد بسیر * ز سهم حوادث
نبیند ضرر * چو یابد ز فضل الهی مدد * نیندیشد از لشکر بیعدد * بوقت ضرورة ز اوج سپهر * رسد بهر
امداد او ماه و مهر * چو نی بر دمد از زمین نیزه وار * بگذرد به بند و کمر بسته وار * حکایتی که خامه مشکین عامه
بتبیین آن … مشکینا بد نظیر این تقریر است و ظفر یافتن خاقان صف شکن در الکای شیر بربیع الزمان

هنوز نصفی از روز نگذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین داور و قندهار ظهور نمود

و بدیع الزمان میرزا از مقابله عاجز شده از راه برشیین بطرف جبال غور توجه فرمود و فوجی از لشکریان خاقان مظفر لوا بتکامیشی

شاهزاده عنان عزیمت انعطاف دادند و تیغ خونریز بدست دستگیر گرفته در پی موکب او افتادند و امیر عمر بیک بر آنحضرت نزدیک

رسیده هر چند ملازمان شاهزاده بروی حمله کردند از زخم دیگر عاقبت شمشیر بیکار امیر یوسف اسفندیار نیزه که در دست

بدیع الزمان میرزا بود رسانیده آنکه روی بخصم آورده بجان بر دمان عمر بیک زد که چند خانش شکسته از پشت زین سرنگون در افتاد

و شاهزاده جوانبخت از شر او امین شد و در ضمان صحت و سلامت بیرون رفت و همچنین گدا علی میراخور که از مردم مغول قاچی بود

خود را بعمر بیک رسانیده آن نهنگ دریای شجاعت و مردانگی از قرب وصول دشمن آگاه شد و عنان تکاور منعطف گردانیده

شمشیری بر دوش او زد که دیگر مجال تلاش و جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شهر شوال همین سال روی نموده خاقان منصور

غالب و مسرور گشته حمد و ثنای پادشاه غفور بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیده و عبدی بر فتح نامهای سلطان

مسعود میرزا تسلیم گردانید [illegible]

[illegible] چون عارض مضمار تفاخر میرزا بایسنغر چند گاه در سمرقند سلطنت نمود دست زمانه ابواب تفرقه و پریشانی بر روی روزگار

آن شاهزاده معدلت شعار برگشوده میرزا سلطانعلی مرحوم در آن سال که خاقان منصور عالیشان از حصار شادمان مراجعت فرمود

از سمرقند بتجارا گریخته لشکری فراهم آورده بجانب تختگاه آبا و اجداد خود توجه کرد میرزا بایسنغر بواسطه عدم استطاعت مقاومت

روزی چند در آن شهر پنهان شده بوقت فرصت بقندز رفته پناه با امیر خسروشاه برد و میرزا سلطانعلی بر سلطنت سمرقند

متمکن گشته خواجه یحیی ولد خواجه عبید الله در غایت اختیار در تمشیت امور ملک و مال دخل کرده بود آنکه چون میرزا بایسنغر بقندز رسید

امیر خسروشاه از سلطان مسعود میرزا [illegible] آنحضرت را پیاده و شاهی برداشت و با لشکر بسیار و عدت بی شمار

علم نهضت بصوب [illegible] برافراشت و سلطان مسعود میرزا از مقابله و مقاتله آن جنود نامعدود عاجز گشته عنان عزیمت بلکه

هزیمت بطرف خراسان منعطف گردانید بر وجهی که مذکور شد و آنگاه تشریف ملازمت خاقان ظفر قرین برسید

و آنحضرت او را بپرستش و نوازش گرم ساخته و قلب تسکین داد و بعد از اختصاص بخلعت و [illegible] ابواب ملاطفت بر روی روزگار او

گشاد و مجلسی در غایت عظمت آراسته شاهزاده را بارگاه طلبیده و باستخلاص ممالک موروثی [illegible] التسلی داده

بازدواج کریمه از دودمان شاهی امیدوار گردانیده قامت قابلیتش را بخلعت طلادوزی زیب و زینت داده نقد و علم و کمر و تاج دیگر

در آستین ملازمتش نهاد و بموجب واجب الاداء خان خدیجه بیگی آغا با سایر محله نشینان [illegible] یراق ازدواج شاهزاده

با بیگم سلطان صبیه حضرت خاقان بود [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] شاهزاده [illegible] لیالی

واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت روان برآمد ⁂ سلیمان صفت بر صبا زین نهاد ⁂ برآمد بتخت سلیمان
چو باد ⁂ و عنان توجه بصوب تعبیه سپاه انعطاف داده مانند کوه ثابت قدم و راسخ دم مترصد مقابله و مقاتله
بستاد و بندگان دولتخواه و مقربان بارگاه فلک اشتباه درین تامل و تفکر که آیا قوت طالع همایون چه شعبده انگیزد
که کار آن اندیشه از شاهراه اقبال بر خیزد و یارب بعنایت ملک معبود کدام کوکب مسعود از اوج مقصود طالع گردد که تیرگی
غبار آن دغدغه را بروشنی فراغت رساند درین اثنا نیر سعادت آثار امداد غیبی از مطلع مرحمت آثار لاریبی طلوع نموده
معسکر ظفر اثر منور گشت و ماهچه رایت فیروزی آیت کوکب سعد سلطنت بر مقارن کواکب سپهر مراتب پرتو
انداخته طنطنه کوس بشارت از ایوان کیوان درگذشت تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه سلطان مسعود
میرزا که بواسطه عصیان امیر خسروشاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه خاقان گیتی پناه آورده بود
در آن صباح که خاقان منصور بارایش لشکر دشمن شکن مشغولی مینمود با پانصد نفر از هژبران و شیران بیشه
مصاف تیغ همه سنگ خارهای آهن شکاف ناگاه باردوی همایون رسید و بیمن قدوم آن
شاهزاده مظفر لوا شاه و سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خاطر همگنان مطمئن گردید و همان لحظه امیر
محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و امیر بابا علی از استراباد و فریدون حسین میرزا و سایر امرا ایلغار از طرف سبزوار
بمعسکر فیروزی اثر رسیده تشمیر جنگ و پیکار گشته صف لشکر دکا بوزرا ترتیب کرد اسیدند ⁂ شعر ⁂
چو آن زبیده دیهیم و اورنگ ⁂ بمیدان دلیران کرد آهنگ ⁂ ز هر جانب سپاهی دررسیدند ⁂ بقصد
دشمنان صف برکشیدند ⁂ بی هر که قبول بخت نصرت کند او ⁂ سلطان مؤید ⁂ هزاران عقده کار
افتد بکارش ⁂ بآسانی گشاید کردگارش ⁂ و از جانب سلطان بدیع الزمان میرزا شجاع بیک
بنواحی النگ نشین رسیدند و بخلاف تصور اردوی همایون را انبوه دیده و سواره بسیار مشغول دیدند
از غایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلات کارزار در زدند و صدای نفیر و سورن در خم طاق
نیلگون گردون افکنده حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت و ممانعت پیش رفته
آتش پیکار بنوعی برافروخت که دل بهرام خنجر گذار از زبر گشتگان معرکه پیکار بسوخت و چشمه نور بخش آفتاب
از غبار سم بادپایان تیره شد و چشمهای ثواقب از شعله تیغ و سنان پهلوانان و مبارزان خیره گشت
ز جوشن سواران در آن تیره دشت ⁂ گذرگاه شد تنگ بر عافیت ⁂ ز خون دلیران گلگون عذار
النگ نشین گشت چون لاله زار ⁂ بگوش جوانان فولاد ترک ⁂ زبان سنان گشت پیغام مرگ

وغور و ساغر و تولک سرعان روان گردانید و باندک زمانی لشکر بسیار از ایل ارغون و قبائل هزاره و نکودری
کمر خدمتکاری و جانسپاری بر میان بستند و چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید بخیال آنکه کرت دیگر
فرزندرا گوشمالی دهد عازم هراة روود گردید اما همدران ایام شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی سید غیاث الدین محمد
صدر را بآنجانب گرمسیر فرستاده بود تا بدیع الزمان میرزا را نصیحت نموده از بادیهٔ مخالفت بجادهٔ موافقت آورند و
ایشان چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان در النگ تشین شکست یافته با میر ذو النون پیوست
و شیخ ابو سعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنود نموده آنجناب جواب داد که اگر حضرت
خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی آمده از ممالک محروسه آنمقدار عنایت فرماید که معیشت جمعی که ملازم
رکاب سعادت انتساب اند بسهولت بگذرد من نیز طریق اطاعت و فرمانبرداری مسلوک داشته غاشیهٔ
عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت والا فلا و شیخ اجازت یافته هنوز خاقان ظفر قرین
در النگ نشین بود که ببارگاه حشمت آمده رسید و سخنان بدیع الزمان میرزا را بعرض رسانیده جهة تاکید
اساس مصالحه بار دیگر مصحوب امیر شیخ طغای که در آنوقت ملازم سدهٔ صدارت مرتبه بود بجانب اردوی شاهزاده
توجه نمود و در اوائل ذی حجه سال مذکوره جناب هدایت پناه باز آمده عرضداشت که بدیع الزمان میرزا طمع میدارد
که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد و دیگر پیرامن مخالفت نگردد و آنحضرت این ملتمس را بسمع قبول نشنود
و از النگ تشین کوچ کرده بجانب هراة نهضت نمود و چون خبر بدار السلطنه هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم
رزم بدیع الزمان میرزا بهراة شتافت و از آنجا عنان بگردانید بطرف غور تافت بنابران محمد معصوم میرزا
که والی آن ولایت بود بصوب هراة توجه فرمود [illegible]
[illegible] در اواخر سنه ثلث و تسعمایه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر ظفر اثر
فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت و مظفر حسین میرزا از توجه برادر واقف گشته با سپاه
جرجان باستقبال بیرون خرامید و روز جمعه در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داد و دلاوران
ناموس گیرودار باوج فلک اثیر رسانیدند و در اثنای اشتعال نیران قتال بواسطهٔ ضعفی که در آنروز عارض مزاج
مظفر حسین میرزا بود آنجا براخش عظیم روی داد و شدت آنحالت بمرتبه انجامید که لشکریان از دست
از کار باز مانده از معرکهٔ پیکار روی بوادی فرار آوردند و محمد حسین میرزا مظفر و منصور بدار الفتح استراباد
در آمده مظفر حسین میرزا عنان بگردانید تا ولایت سبزوار باز نکشید و چون این خبر در بلدهٔ فاخرهٔ هراة

مجلس عقد و نکاح آراستند و سادات و قضات و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته شیخ الاسلامی مولانا
سیف الدین احمد التفتازانی در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود اختر سعادت از اوج سلطنت را بآن نامیده
برج خلافت عقد بستند و چند روز بساط سور و سرور و عیش بحضور انبساط یافته سلطان مسعود میرزا در حین نشاط و کامرانی
بآن مخدره سراپرده خاقانی زفاف فرموده از دست ساقیان گلعذار جامهای باده خوشگوار تجرع کرده بشراب ناب
گلزار طرب را آب داده غنچه دل شاهد باغ می شکفت و مغنی خوش الحان بصوت دلنواز بگوش ناهید نغمه ساز رسانیده بزبان حال
میگفت ... ساقی بنور باده برافروز جام ما ... مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما ... ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما ... و سلطان مسعود میرزا چند ماه در ظلال دولت و اقبال خاقان مستوجب اقبال و رعایت
جاه و جلال بگذرانید و بعد از آن روی بوطن مألوف کرده با فوجی از سپاه عنان عزیمت بطرف ماوراء النهر منعطف گردانید
چون بحدود قندز رسید امیر خسرو شاه آغاز مکر و تزویر کرده رسل و رسائل متعاقب و متواتر نزد شاهزاده فرستاده و اظهار
اطاعت و انقیاد کرده آخر ترا بمملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار مکار فریب خورده
بقندز شتافت و آن بی حمیت طریق کفران نعمت مسلوک داشته جهان بین آن قرة العین سلطنت را نشتر
زد و با معدودی چند از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت سلطان علی میرزا بسر برد اما میرزا سلطان
مسعود بنابر اعتمادی که بکرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلده فاخره هراة اوقات
میگذرانید تا وقتی که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را مسخر کرد و چون آن خان گیتی ستان غیر از
استیصال نهال اولاد امیر تیمور گورکان مدعائی نداشت سلطان مسعود میرزا را با شاه میرزا که داروغه سرخس بود و سپرد
و شاه میرزا را شهید ساخته بیکم سلطان را بعقد خود در آورد تا آخر سلسله اندران ایام که دیده سلطان مسعود میرزا را
بنیش بی وفائی از حلیه بینائی عاطل ساخت از قساوت قلب قتل میرزا بایسنغر که از دست ترحم میرزا مسعود بهادر کام انتقام
ده حصار حکومت مینمود پیش نهاد همت گردانید و بلطایف الحیل آن شاهزاده بلند محل را بچنگ آورده در محرم سنه خمس و تسعمائه
بشهادت رسانید آنگاه از روی استقلال بفر اقبال در ولایت قندز و ختلان و بدخشان و ترمذ و حصار شادمان
بحکومت مشغول گشته مآل حالش در ضمن حکایات آینده بزبان حال قلم بر بیان رقم خواهد پذیرفت
[illegible] در آن اوان که بدیع الزمان میرزا باتفاق
شجاع بیک از حدود قندهار عنان بجانب معسکر امیر ذو النون تافت الجاب شاهزاده را استعمال نموده بر صحت ذات
خجسته صفاتش از محمود ثنای ایزد متعال تقدیم رسانید و جهت تدارک آن اختلال باجتماع سپاه قندهار و زمین داور

بصوب مرو در حرکت آمد و چون ابوالمحسن میرزا از توجه مواکب گردون مراتب خبر یافت بی‌محابا بمرو در آمد ترتیب نموده
خاطر بر تحصن قرار داد و ماهچهٔ علم انجم حشم بعد از طی منازل بر تو وصول بظاهر آن بلده انداخته عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره
و محاربه کرد و لشکریان ابوالمحسن میرزا سپر ممانعت و مدافعت بر روی کشیده در محافظت شهر غایت سعی و اهتمام بجا آورده
و از طرفین سفیر تیر آغاز آمد شد نموده به نیش پیکان خون از شریان اندرونیان و بیرونیان میگشاد و گاهی صدمهٔ
رعد سنگ برجی از بروج قلعه را نرم ساخته صفت هباء منثورا بخشیدی و احیانا قارورهٔ نفط آتش در معسکر ظفر اثر انداخته
جان بر دلان را محترق گردانیدی و مدت سه چهار ماه حال بر این منوال جاری بود و بعد از آن بسبب طول ایام جنگ ملول گشته
بین الجانبین مصالحه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی ذکر نهضت مقرب
[illegible] ایام امیر صافی ضمیر امیر
علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مدت مدید داعیه داشت که قدم
از سر ساخته از راس سرمایهٔ همه مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و بشرف ادراک حج اسلام و سعادت
طواف روضهٔ مقدسهٔ رسول علیه السلام دریابد اما هرگاه [illegible] ملتمس با صواب بپایهٔ سریر سلطنت
مصیر بطلب رخصت میگشاد خاقان منصور بنابر کمال میلان خاطر بصحبت آنجناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود
تا درین ایام که پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گردانیده بود و بمحاربهٔ ابوالمحسن میرزا
قیام مینمود آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب توفیق بجانب مشهد مقدسهٔ رضویه
علیه الصلوة والتحیة روان گشت و مولانا عبدالحی طبیب زیاد تکلفی را که در بارگاه حضرت شاهی راه سخن داشت
جهة استجازه بسریر خلافت مصیر فرستاد و چون آن امیر صافی ضمیر بمشهد مقدسه رسید جهة وصول مولانا عبدالحی
روزی چند در آن مقام متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر نظام الدین احمد سهیلی که حسب الحکم
جهة محاربهٔ کپک میرزا بابیورد رفته بودند منهزم باز آمدند و مقرب حضرت سلطانی باسباب شاهزاده و امیر شیخم
پرداخته اسبان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نموده ابواب اعطاف و مهربانی بر روی [illegible]
آن معرکه بگشود و مقارن آن حال مولانا عبدالحی از اردوی همایون باز آمده مکتوبی آورد مضمون آنکه عرضه‌داشتی که ارسال داشته
بود و مولانا عبدالحی بنظر نواب کامیاب رسانید و خیال توجه آنجناب بجانب مکه مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت
خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بعز اجابت مقرون داریم اما چون در اختیار این سفر مبارک امنیت
طریق شرطست و چنانچه بر رای حقیقت نمای واضح خواهد بود درین اوقات بواسطهٔ تواتر فترات غبار فتنه و آشوب

بعرض خاقان منصور رسید در اواخر صفر سنه اربع وتسعمائه امیر محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین
جلایر حسب الحکم روی توجه بدار المؤمنین سبزوار آورده بموکب مظفر حسین میرزا پیوستند و در باب تدارک
آن احوال مساعی جمیله مبذول داشتند و مکنون ضمیر منیر همایون چنان بود که بنفس نفیس متوجه آن صوب گردد اما بسبب
مخالفت و طغیان ابوالمحسن میرزا و محمد حسین میرزا آن عزیمت در حیز توقف و تاخیر افتاده متوجه مرو شاهجان
[illegible]
[illegible]
[illegible] در آن [illegible] که خبر شهادت محمد مومن میرزا در اطراف
آفاق اشتهار یافت و از شناعت آن فعل شنیع آتش اندوه و الم در کانون درون هر یک از شاهزادگان
که در ناحیه از نواحی خراسان حکومت مینمود علم کشیده از مکر و خدیعت خدیجه بیگی آغا اندیشه مند گشته در سلوک
طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا مینمودند از انجمله حاکم مرو ابوالمحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا
که در ولایت ابیورد حکومت مینمود طرح اتحاد و یگانگی انداخته رسل و رسائل از جانبین در تردد آمد و مراسم
عهد و پیمان در میان آوردند و خاطر بمخالفت پدر بزرگوار قرار دادند و اینخبر در اوائل نهصد و چهار بدار السلطنه رسید
خاقان منصور جناب نقابت قباب سلطنت شعاری امیر قوام الدین حسن ساربرا در ماه ربیع الآخر سنه
مذکوره بمرو ارسال داشته تا بزلال موعظت و نصیحت نائره عدوان ابوالمحسن میرزا فرونشانند و شاهزاده را
بر آن دارد که کس نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان درگذراند و امیر قوام الدین برحسب فرموده
عمل نموده فائده بر رسالت او مترتب نگشت و ابوالمحسن میرزا بمعاذیر نادلپذیر تمسک جسته از سر عصیان و خلاف
درنگذشت بنابران خاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان روز چهارشنبه
پنجم جمادی الاول از باغ جهان آرا نهضت نموده در تخت سفر نزول سرور فرمود و از ان منزل بمقتضای فرمان
ابن حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال از راه سرخس متوجه مرو گشتند
و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر عبد الخالق و امیر حاجی بکاول در شهر توقف کرده رایات ظفر
پیکر از تخت سفر بسر کوچه ساق سلمان رفت و دو سه روز در آن مرحله اقامت کرده چهارشنبه دوازدهم ماه بیریان
از یمن مقدم خاقان عالیمکان غیرت افزای روضه رضوان گشت و از آنحضرت از بریان قاصدی بمشهد مقدسه
نزد سید محمد میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ سهیلی جنود واکند و در انجمع ساخته
جهت دفع محمد محسن میرزا که بکپک میرزا اشتهار دارد متوجه ابیورد گردد و انگاه لوای ظفر پناه از راه دهنه کوتل سنجاب

آنمنصب چنانچه رسمست بمراسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام ملک علام پرداختند
[illegible] و محمد حسین میرزا ایشان که بجهة مخالفت خاقان [illegible]
[illegible] موکب ظفر عصمت در موضع حلو چشمه و در آن اوان که خاقان
منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و از آنجا عنان عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابو المحسن میرزا
که از ایام قلعه داری نیک تنبک آمده بود آن بلده را بیکی از معتبران سپرده با فوجی از ابطال رجال روی توجه
بملاقات کیک میرزا آورد و بعد از وصول بجد و اپیورد کیک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام اعزاز و احترام استقبال
کرده مراسم نیاز و پیشکش با حسن وجهی بجای آورد و آن دو دری سپهر سلطنت و جهانبانی در یک برج مقارنه نموده در مهمّیت
امور جهانبانی قرعهٔ مشورت در میان انداختند و خاطر بر محاربهٔ پدر بزرگوار قرار داده پنج شش هزار سوار جرّار
مجتمع ساختند و این خبر در منزل باغاکی بسمع اشرف آنمهر سپهر شرف مناکی رسیده امیر محمد ولی بیک را باعلی درجه
تربیت و اعتبار رسانید و بمنصب حکومت دار السلطنه هراة سرافراز ساخته بدانجانب روان گردانید
و بعد از آن موکب ظفرنشان جهة اطفای نیران طغیان شاهزادگان بجانب اپیورد توجه فرمود و خاقان
منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت مینمود ابو المحسن
میرزا و محمد حسین میرزا چون از قرب وصول موکب جهانگشا خبر یافتند از اپیورد بیرون رفته عنان بلدهٔ گیتی ستان
بصوب ولایت نسا تافتند و خاقان منصور در اثنای راه حدیث توجه فرزندان را استماع نموده تصور فرمود که
داعیهٔ مقابله و مقاتله ندارند بلکه گریز بر ستیز اختیار کرده نقش الفرار مما لایطاق بر صحیفهٔ خاطر [illegible] بنابران
ابو المنصور مظفر حسین میرزا و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر محمد برندق برلاس را با اکثر لشکر ظفر
اقتباس بتکامیشی ایشان روانه ساخت و بنفس نفیس در حرکت تانی فرموده باهستگی رایت نهضت می افراخت
و چون بکلو اجنبه رسیدند بخلاف تصور شنیدند که ابو المحسن میرزا و کیک میرزا بغرور موفور منتظر رزم و پیکار ایستاده‌اند
و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نائرهٔ قتال نهاده اند لاجرم ایشان تعبیهٔ سپاه پرداخته ماه علم
نصرت نشان مظفر حسین گورکان از افق قول طلوع نمود و در برانغار حیدر میرزا توقف کرده در جوانغار
ابن حسین میرزا ایستاده در استحکام افزود و از آنجانب ابو المحسن میرزا در قلب لشکر جای گرفت و کیک میرزا
در برانغار بایستاد و باین ترتیب هر دو سپاه روی برزمگاه آوردند و در دشت حلو چشمه تقارب فریقین
بتلاقی انجامید و دلیران روزگار در هم آویختند کام جان جمعی از جوانان نوش لب بتجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید

در عراق و آذربایجان است بکلی مزیتی بر آن متصور نیست اگرچه بملاحظه رضای خاطر اشرف اعلی این عزیمت را موقوف داشته
بدین جانب تشریف آورند تا تمهید ملاقات تازه گردد و هرگاه خبر امنیت طریق بتحقیق پیوندد عزیمت فرمایند
از کمال مکارم اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود چون این مکتوب عنایت اسلوب بعبارت مرغوب بمطالعه امیر علیشیر رسید
باتفاق ایشان بمشهد مقدس طریق مشورت مسلوک داشته مجموع الجماعت متفق اللفظ والمعنی صلاح دین و
دولت در آن دانستند که آنجناب بصوب اردوی ظفر ایاب توجه فرمایند و نوعی سازند که میان پدر و پسر
صورت مصالحه روی نماید بناء علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوائل فصل بهار از مشهد مقدس امام عالیمقدار
بجانب مرو روان شد و بعد از وصول بحدود سرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو
مراجعت نموده است صورت قضیه آنکه چون صورت محاصره مرو سه چهار ماه امتداد یافت و پیکر فتح
و فیروزی در آئینه مراد جلوه گر نشد حضرت خاقانی مایل بمصالحه گشته ابوالمحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه داری
ملول گشته قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاد و امیر نظام الدین درویش علی را طلب نمود و جناب امارت مآب
حسب الحکم بشهر رفته بشاهزاده باوی گفت که اگر خاقان منصور از سر جرایم من در گذشته عنان مراجعت بطرف
هراة انعطاف دهد من ترتیب پیشکش نموده روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویش علی بدرگاه
عالمپناه باز گشته سخن ابوالمحسن میرزا بعرض رسانید و ملتمس شاهزاده بدرجه قبول یافته موکب همایون بجانب
سرخس در حرکت آمد و در منزل مازرکان نوئین مقرب حضرت سلطانی بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز شده
باصناف الطاف اختصاص یافت و بعد از دو سه روز توقع منصب جاروب کشی مزار فایض الانوار
خواجه عبدالله انصاری کرده رخصت انصراف بجانب هراة طلبید و خاقان منصور فرمود مادامی که شما
در آن مملکت توطن داشته باشید هر التماس که فرمایید بشرف اجابت مقرونست آنگاه قامت قابلیت آنجناب بخلع فاخره
آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صافی ضمیر بمسکن معهود شتافته اعاظم سادات و مشایخ علما و قضات
و فضلا و اشراف و اعیان هراة را در سر مزار فایض الانوار گازرگاه جمع ساخته آش عظیم ترتیب نمود و به نیت اقامت
بر جاده درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت جست و همگی همت بر ترویج و تعمیر بقعه مبارکه مصروف داشته
ارباب وظائف و خدام آن مقام فرح انجام را باصناف انعام و احسان نوازش نموده در راتبه درویشان و مجاوران
آن روضه بهشت نشان در افزود و در خلال احوال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در هراة
حکومت و داروغگی مینمود و امیر ناصر الدین عبدالخالق فیروزشاه علم عزیمت سفر آخرة افراختند و اصحاب

بنوع ممنوع که در بلاد خراسان وقوع مییافت آن انواع عیب از حیز قوت بفعل می‌آمد و بعد از محاربهٔ چلو چشمه کپک میرزا
باستراباد شتافت و میان برادران بساط محبت و اتحاد تمهید یافت خاقان مظفر لوا انعزیمت را تصمیم داده روی
توجه باستراباد نهاد و این خبر بمحمد حسین میرزا رسیده شاهزاده را سیلاب اضطراب از سر درگذشت و متوجه آب
اترک شده در میان تراکمه انس حد میکشت و در اثنا راه کپک میرزا بدو باز خورده او را غارتیده بطرف خراسان
عزیمت فرموده مانند شیر خشمناک بی ترس و باک بجد و ولایت آمده کیفیت را بابو المحسن میرزا اعلام فرمود
و چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه را بنام محمد محسن میرزا
نوشته نزد شاهزاده فرستاد و بزبان مرحمت و لطف پیغام داد که تو هرچند حقوق ابوت را بعقوق مبدل
ساخته با ملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله و مقاتله درآمدی ما بمقتضای شفقت اصلی و عطوفت جبلی خط عفو
بر جریدهٔ جرایم کشیده ایالت مشهد مقدسه و توابع و لواحق را بآن فرزند عزیز مفوض گردانیدیم میباید که از
ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتکاری بتقدیم رساند و آن مملکت را بیمن معدلت
و رعیت پروری معمور و آبادان گرداند پس از آنکه پیغام خاقان منصور و منشور بمحمد محسن میرزا رسید متوجه و مسرور شده
بمشهد مقدسه شتافت و قدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر امری که موجب ملال خاطر خاقان ستوده
خصال باشد صدور نیافت و خاقان منصور بعد از طی منازل و مراحل خطهٔ استراباد را از یمن مقدم همایون
غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد ساخت و ده پانزده روز جناح مرحمت بر مفارق متوطنان آن ولایت
گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت و در آن اثنا قاصدی از دار السلطنه هراة از نزد امیر مبارز الدین محمد ولی بیک
بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بنواحی هراة تشریف برده دود دخان طغیان مرتفع
گردانیده و اکنون در ظاهر بلده نشسته و خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیده باتفاق امیر ذوالنون ارغون
همت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته است خاقان منصور این خبر شنوده نشان حکومت استراباد را مصحوب
مولانا شمس الدین علیشاه نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت و مکتوبی مبنی بر نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بنام شاهزاده
روانه ساخته بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراشت و بعد از وصول باسفراین زمام ایالت آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار
امیر بدر الدین نهاد و کوچ بر کوچ بسبزوار شتافته حکومت آن ولایت و توابع و مضافات را بمظفر حسین میرزا داد و مولانا
شمس الدین علیشاه پس از آنکه بمحمد حسین میرزا رسید و فرامین مطاعه را بشاهزاده نموده لوازم تبلیغ رسالت
بتقدیم رسانید آنحضرت بار دیگر استراباد را مقر سلطنت ساخت و لشکر جا بجا جمع گردانیده رایت نخوت و عظمت

پیکان تیر دیده دوز چشمه خون از فوارهٔ دلها فرو ریخته روان ساخت و شعلهٔ سنان سینه سوز در محاق احتراق
انداخته از خون خوبان شیرین کار جوی جاری گردانیده نیزهٔ ثعبان کردار نخل قامت دلیران کبک رفتار را از پای
در آورده بر خاک هلاک انداخت ز تیغ خونفشان و خنجر تیز ز پیکان خدنگ فتنه انگیز چنان خون
ریختند اهل تهور که هر جا چشمه جوئی شد ز خون پر در آن روز هولناک از جوانغار شاهزادگان ابراهیم زمان بر برانغار
سپاه نصرت نشان حمله آورده حیدر محمد میرزا تاب آن صدمه نیاورده عنان یکران بوادی فرار تافت
و کپک میرزا از میمنه لشکر بر ابن حسین میرزا تاخته شاهزاده نیز اقتدا به برادر کرده نسبت بمعرکه گردانید اما امیر سلطانعلی
قراسقل عنان بارگیر شاهزاده را گرفته او را از آن حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد
مخالفان دلیرتر شوند و از این هزیمت شکست اعلی سرایت کند لاجرم ابن حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده
ثبات قدم ورزید و خاقان منصور در درهٔ که منتهی بجلو اخشبه مشهد بود وقتی که در ملازمت موکب عالی غیر خواجه
شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میراخوران و اختاجیان
و شاگرد پیشگان کسی نبود از گریختن برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت و از کمال تهور و جلادت و غایت
وثوق بعنایت ازلی از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج جامهٔ جنگ پوشیده و مغفر بر سر نهاده بر اسب
دلدل رنگ آتش آهنگ سوار گردیده عنان یکران بسرعت باد دوران بجانب معرکه پیکار انعطاف داده فرمود
تا نقاره و کورگه همایون را بلند آوازه ساختند و سورن انداخته رایت نصرت آیت برافراختند و با بقیة السیف از آن دره
بیرون آمده چون چشم ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا بر ماهچهٔ علم ظفر شمیم افتاده و بتعیین دانستند که خاقان منصور
بر بالای کوه پیکر نشسته و میان همت بعزم رزم و پیکار چست بسته تزلزل با ارکان اقتدار ایشان راه یافت
و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هر یک از آن دو شاهزاده عنان فرار بطرفی تافت و ابوالمحسن میرزا
بطرف مرو رفت و کپک میرزا راه استراباد پیش گرفت و چون گردنکشان سپاه خاقان جمجاه بر کیفیت واقعه
مطلع گشتند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان را تعاقب نموده سالماً غانماً
مراجعت کردند و خاقان منصور لوازم محامد پادشاه غفور بجای آورده نذور و صدقات مستحقان بخشید و جلدوی این
فتح را بنام مظفر حسین میرزا رقم نموده فتحنامها باطراف بلاد خراسان روان گردانید و [illegible]
[illegible] ازانزمان که محمد حسین میرزا
استراباد را از مظفر حسین میرزا انتزاع نموده بود پیوسته خیال توجه بآن صوب مکنون ضمیر منیر بود اما بواسطه

با بسیاری از جنگیان بشهر درآمدند و دروازها برکشیدند و برج و باره را بمردم اعتباری سپردند و سلطان بدیع الزمان میرزا
مظفر و منصور در النگ نشین نزول فرموده بعد از روزی چند به پل مالان نقل کرد و طمع میداشت که بی آنکه مباشر
جنگ و پیکار شود مردم شهر را با دو بند بیاران بدارا و مواسا گذرانیده و سپاه را الجا بدست حرب نماید
و چون مدة چهل روز حال بر همین منوال گذشت خبر مراجعت خاقان منصور متواتر انجامید امیر نظام الدین علیشیر بسبیل رسالت
نزد بدیع الزمان فرستاده او را از مقابله و مقاتله ترسانیده التماس نمود که از ظاهر هراة کوچ نموده بطرفی رود
که میانه او و خاقان منصور ملاقات نشده بار دیگر نیران فتنه و فساد اشتعال و التهاب نیابد شاهزاده مصلحت وقت
در ایجاب ملتمس دانسته از پل مالان به پل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب شتافت و بعد از
سه روز اعلام ظفر اعلام حضرت خاقانی پرتو وصول بر سواد هراة انداخت و امرا و عظما و اکابر و اشراف بلوازم
استقبال قیام و اقدام نمودند و خاقان منصور همگنان را به پرسش و نوازش نموده امیر محمد ولی بیک و جمعی دیگر که در ایام
محاصره شرائط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت و التفات سرافراز گردانید و بدولت و اقبال در باغ جهان آرا
نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط باوج عیوق رسانید [illegible]
[illegible] چون بدیع الزمان میرزا از ظاهر هراة کوچ
کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر مرغاب و چیچکتو در ظل رایتش مجتمع گشتند و شجاع بیک نیز از قندهار
بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد و بریده بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعه مروچاق حکومت
میکرد از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیک روی بتسخیر آن قلعه آورد و سپاه هزاره و نکودری و افراد لشکر سپر در
برکشیده دست به تیر و کمان بردند و بقدم جلادت و مردانگی متوجه انحصار گردیدند و بریده از صباح تا نیمروز بمدافعه
مشغولی نموده بالاخره عاجز گشت و شجاع بیک قهرا و قسرا حصار مروچاق را مسخر گردانید و امیر بریده دست
و گردن بسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و شاهزاده جریمه او را بعفو و اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمان داد
و خاقان منصور در بلده هراة از وفور سپاه و کثرة استعداد فرزند دلبند توقف بغایت مضطرب بود چه اکثر امرا که در
جنود نصرة انتما از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسبان ایشان بغایت لاغر و ناتوان بودند
و نمیتوانستند بی آنکه چند گاه آسایش نمایند مرتکب سفر دیگر گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله
و مقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح بنای مصالحه اتفاق شد
مولانا فصیح الدین صاحب دارای استراباد را بجهة تمشیت این مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت و جناب

برافراخت [illegible] غالب [illegible]

دران اوقات که خاقان والاقدر ابوالغازی سلطان حسین بهادر جهت دفع محمد حسین میرزا عنان گران بصوب استراباد منعطف داده بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور به ییلاق غور خرامیدند و بعد از تقدیم مشورة خیال تسخیر ولایات خراسان کرده سپاه هزاره و نکودری و قبچاق را مجتمع گردانیدند عنان نهضت برافراخته با جنود نامعدود بپایه ولایت هراة رو نهادند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کرده از آنجا عنان عزیمت بصوب لنگر مقدسه غیاثیه تافتند و در آن سرکار گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجه بلده هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر امیر محمد ولی بیک و سایر امرا که در آن بلده فاخره بودند در بحر اضطراب افتادند و برج و باره را مضبوط ساخته مردم بلوکات را بشهر در آوردند و خاطر بر تحصن قرار دادند و چون بدیع الزمان میرزا بقصبه اوبه رسید امیر ذوالنون با لشکر اندک و غرور بسیار نزدیک رسیده و اگر امرا بجنگ او بیرون آیند غالب ظن آنست که انهزام یابد و مقارن آن حال محمد معصوم میرزا از چکتو بهراة آمد و امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دو سه هزار سوار جرار آراسته و تکمل ساخته در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا بعزم رزم از [illegible] شهر بیرون رفت و در قلب سپاه محمد معصوم میرزا را باز داشت و خود در میمنه ایستاده و میسره را بعهده سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از آنجانب بدیع الزمان میرزا کلکتاش با امیر ذوالنون پیوست و در محلی که قراولان خبر رسانیدند که سپاهی بسیار باغی نمودار شد همانساعت امیر ذوالنون با لشکر ارغون پای در رکاب آورده چون شیر غران متوجه بیشه پیکار گشت و در نواحی النگ نشین تقارب فریقین بتلاقی انجامید و آواز نفیر و سورن از ایوان کیوان درگذشت و از هر دو طرف شیران بیشه تیر و تیغ و کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه هیجا باوج فلک اثیر رسیده و عذار آفتاب را در زیر نقاب عنبر استتار مستور ساختند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان صف شکن و تیر مرگ تأثیر دل پهلوانانرا بسان لعل بدخشان می سفت شمشیر تارک شکاف مغفر در از فرق تا ناف میشکافت و جانهای بددلان از آن رخنه بیرون جسته بعالم آخرت میشتافت

مثنوی

برآمد فغان از زمین و زمان * درآمد تزلزل بکون و مکان
ز تیغ سرانداز و تیر خدنگ * هوا خون فشان شد زمین لاله رنگ

در آن اثنا ماهچه لوای کشورگشای بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخت و چون بار از مشاهده این حالت دست از کار و دل از جای رفته نخست سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند و بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر محمد گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا مصلحت در آمدن بشهر ندیدند و روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد ولی بیک

آن نشیر هیچ فرستاده اورا باطاعت و انقیاد دعوت کرد وامیر بدر الدین رعایت حقوق نعمت و تربیت
خاقان منصور نموده سر از حلقهٔ اطاعت شاهزاده بیرون آورد و با اندک مردمی که در ملازمتش بودند دست به تیر و کمان
و سیف و سنان برد و سپاه استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدر الدین مانند شیر غران بر ایشان حمله نمود و بزخم
ناوک دلدوز و ضرب سنان جانسوز روزنهار از سینهٔ بهادران میکشود اما چون لشکر جرجان بسیار بودند او را
دائره کردار در میان گرفته از اطراف و جوانب علی التواتر و التعاقب سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام
بر روی بیرون میزدند و در آن اثنا امان کرده او را بعواطف خسروانه امیدوار گردانیدند تا دست از جنگ باز دارد و جان
عزیز خود را بعنف در معرض هلاک نیاورد اما امیر بدر الدین اصلا این سخن را بسمع قبول نشنوده حرب میکرد تا وقتی که از
ضرب تیغ آبدار شربت شهادت چشید و مظفر حسین میرزا از طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدر الدین خبر
یافت عزم رزم برادر جزم کرده از سبزوار بیرون خرامید و محمد قاسم برلاس و امیر شجاع الدین محمد برندق را با فوجی کثیر
از سپاه جلادت انتما برسم منقلا بیشتر روان گردانید و میانهٔ امیر محمد قاسم و مقدمهٔ لشکر استراباد که سردار او درویش
محمد کوکلتاش بود محاربه روی نموده آن امیرزادهٔ پسندیده اخلاق که خلاصهٔ اولاد امیر حاکو بود در اثنای اشتعال
نائرهٔ قتال بزخم تیری از پای در افتاد و درویش محمد بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود مظفر حسین میرزا را
بتیغ بیدریغ بگذرانید و زمرهٔ را اسیر گردانید و چون گریختگان بمعسکر شاهزاده رسیده کیفیت حال بعرض رسانیدند
و مردم بنابه بهم برآمد که مظفر حسین میرزا مجال توقف ندیده روی بطرف راه آورده تا قصبهٔ تربت عنان عزیمت
باز کشید و کیک میرزا از استماع این خبر مشهد مقدس را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد
برافراشت و از آنجانب محمد حسین میرزا ولایت خراسان را خالی یافته از استراباد تا سبزوار و نیشابور جلوه گاه سپاه ظفر
پناه ساخت و طریقهٔ عدالت مرعی نداشته بقتل و غارت و تخریب شهر و ولایت پرداخت و چون این اخبار در دار السلطنه
هراة شیوع یافت و پرتو شعور خاقانی بر کیفیت الوقایع تافت با وجود استیلاء آلام پیری بر شهرستان بدن
از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفهٔ محفوف بانوار فتح و فیروزی در آمده امیر علیشیر و امیر محمد
ولی بیک را در هراة گذاشت و در محرم الحرام سنه ست و تسعمائه روی براه آورده علم نهضت بجانب استراباد
برافراشت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد برندق و سائر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی
سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگویان و ثناخوانان کمر خدمت بستند و خبر نهضت
رایات نصرت آیات بمحمد حسین میرزا رسیده صلاح در توقف ندیده و کرت دیگر عنان بوادی فرار گردانید و خاقان منصور

صاحب‌رای و دانا مقام بشرف خدمت بدیع الزمان میرزا رسیده بخوبترین عباراتی ادای رسالت نموده شاهزاده را
باطاعت ترغیب و تحریض فرموده آنحضرت بنابر ملاحظهٔ حقوق ابوت مائل بصلح و مصالحه گشته بعد از تکرار آمد شد هم بران
قرار یافت که مملکت و توابع را الکا تا آب امویه تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق بشاهزاده باشد و در آن ولایات
نام شاهزاده را ردیف نام همایون حضرت خاقانی گردانند و دیگر هیچیک از پدر و پسر طریقهٔ ناستوده مخالفت
و عناد بظهور نرسانند و بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چندگاه با خسروشاه و بایسنغر میرزا مقاومت
کرده آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور خواجه شهاب الدین عبدالله را فرمود که
بر جناح استعجال ببلخ شتابد و بتمهید مقدمات مناسب چنان کند که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده
بر امین مناقشه نکرده و بجانب هراة نهضت نموده بپدر بزرگوار پیوندد و خواجه بر حسب فرموده کاربند شده قبل از
وصول بدیع الزمان میرزا بدانجا رفت و شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاهزاده را بملازمت و اطاعت
آنحضرت مائل گردانید و از بلخ بیرون آورد و در اثنای راه دو دُرِّ دُرج نامداری با یکدیگر ملاقات نمودند و ابراهیم حسین میرزا
بلوازم نثار و پیشکش پرداخت و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده و بزبان تفقد و دلجویی
بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامید و امیر عمر بیک در خدمت آنحضرت
توقف نموده ابراهیم حسین میرزا با او دست خاقان منصور را پیش نهاد همت گردانید و چون بدیع الزمان میرزا
بآن ولایت رسید جناح مرحمت و عاطفت بر مفارق ساکنان بلاد طخارستان سایه گستر ساخت و امیر خسروشاه
رسل و رسایل با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بنظر اثر شاهزاده فرستاد و اظهار متابعت و مطاوعت نموده
در ممالک قندز و بقلان و ترمذ و حصار شادمان خطبه و سکه بنام همایون آنحضرت تزیین داد و شاهزاده قاصدان
خسروشاه را باصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسب و زر و نفایس دیگر
مفتخر و مباهی ساخت و امیر ذوالنون و شجاع بیک ولد او را موقر و محترم رخصت انصراف ارزانی داشت
و حکومت سیستان را به برادر امیر ذوالنون امیر سلطانعلی ارغون عنایت کرده در غایت عظمت علم فرماندهی برافراشت

[illegible]

چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرد و اکثر توابع و لواحق آن ولایت را
بحیطهٔ ضبط درآورد و خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاده در اواخر سنه خمس و تسعمائه سپاه
شجاعت پناه روی توجه بطرف اسفراین نهاد و بیکناگاه دایره کردار منزل امیر بدرالدین را فرو گرفت و کسی نزد

امرت دیوان اعلی شاهزاده سعادت انتما تعلق گرفت و فرامین مطاعه بمهر عالی آن در درج کامرانی زیب و زینت
پذیرفت و درین اثنا بتلقین ملقن عالم غیب و ارشاد هاتف لاریب محمد حسین میرزا از سلوک طریق مخالفت
پدر بزرگوار غایت ندامت دست داد و جهت عذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخندان با پیشکش فراوان
بدرگاه عالمپناه فرستاد و خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند ارجمند قبول تلقی فرموده عرق شفقت در حرکت آمده
مرتبه دیگر سلطنت جرجان بوی تفویض فرموده و بعد از آمد شد رسل و رسائل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالمیان
نشان ایالت المملکت را نزد شاهزاده فرستاده و عزم مراجعت جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان
انعطاف داد و در اثنای راه قامت قابلیت محمد محسن میرزا را بخلع طلادوزی و کمر خنجر مرصع زیب و زینت بخشیده
تمهید ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و نسا و دورون را بوی صوابنمایش متعلق گردانید و او را از شرف
رخصت ارزانی داشته با وجود وفور سرما و بارندگی قطع مسافت مسارعت تقدیم رسانیده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سرای [illegible]
[illegible] از مطالع ضمایر فضایل مآثر ناظران مناظر عقل دانی [illegible] عالم [illegible] انتقال [illegible]
که جناب جلال سبحانی اشراف طبقات انسانی را بتشریف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده
و بتشریف خطاب یا بنی آدم خلعت [illegible] مباهات ایشان را باوج سما
رسانیده پس نتواند بود که دائم قرار در فضای [illegible] نوع گرامی بغیر اینجا با اعتبار دار سرای ناپایداری
نمایند [illegible] دنیا به نزد اهل هنر بس محقر است [illegible] قدر تو از ذره کمتر است بلکه مناسب [illegible] شان
و رفعت مکان ایشان که خلعت افتخار ایشان بطراز و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مطرز یافته است
که بیش از چند سال درین منزل پر ملال نپایند و چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة بمسامع هوش ایشان رسید
اجمال بریاض دلگشای خلد برین بستانند و بپای همت از مضیق زحمت دنیا بوسعت رحمت الهی
خرامند و بدیده بصیرت نظاره [illegible] نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر قرار گیرند
برین سرای فنا دل نهند [illegible] مسکن [illegible] کشیده اند صورت هرچند عارف خبردانند که غرض
از ترتیب این تشبیب چیست و مقصود از تمهید این تقریر بیان واقعه ناگزیر کیست خامه مشکین عمامه
کسوت سوگواری پوشیده و کیفیت آن مصیبت باین عبارت در سلک تحریر میکشد که در روز دوشنبه پنجم
جمادی الاول سنه ست و تسعمائه قاصد اعلی خاقانی بدار السلطنه رسیده این بشارت رسانید که موکب

بعد از طی منازل و قطع مراحل دار الفتح استراباد بفر نزول همایون آرایش داده جناح احسان بر مفارق متوطنان
جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف و انتساخ رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بدستور معهود
ا[illegible] سپر افـ[illegible]ـزی در رعیت نوازی برافراخت و در آن اثنا محمد حسین میرزا اعتماد بر کمال عطوفت و شفقت
خاقانی نموده عزیمت ملازمت فرمود و رسولان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاده مافی الضمیر خویش را
عرضه داشت نمود و خاقان منصور از استماع این معنی مبتهج و مسرور شده فرستادگان شاهزاده را باصناف الطاف
مفتخر گردانید و مصحوب ایشان استمالت نامها ارسال داشته بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق فرمود
و محمد حسین میرزا بعد از مطالعهٔ مکاتبت مطاعه بجانب اردوی همایون در حرکت آمد و خاقان منصور امیر محمد برندق را
باستقبال شاهزاده نامزد کرده بر زبان الهام بیان گذرانید که باید که در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نگذارد زیرا که
محمد حسین میرزا بغایت نزدیکست مبادا خود را بکپک میرزا رساند و دستبردی نماید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت
بشاهزاده رسیده پیشکش کشید و از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت
و شاهزاده نسبت بجناب امارت‌مآب اعزاز و احترام مرعی داشته عنان ارادت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت
و کپک میرزا در غایت غرور و غفلت قطع منازل مینمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرمودهٔ پدر بزرگوار
طریق حزم رعایت نمی نمود و محمد حسین میرزا از این معنی وقوف یافته بر آن جانب ایلغار کرد و در یکی از مراحل که اکثر سپاه
کپک میرزا بطلب کاه و جو پریشان شده بودند بکنار اردوی او رسید و کپک میرزا سیاهی سپاه محمد حسین میرزا
را دیده دانست که مجال توقف محالست باتفاق امیر برندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی
همایون گریخت و اکثر اسپان و شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را محمد حسین میرزا گرفته بجانب آب ترک باز گشت
و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر انور گذشته بود بوقوع انجامید فرمان فرمود که امرای عظام
و وزرای آصف اعتصام یراق کپک میرزا از خاصهٔ همایون سرانجام داده باستقبال او فرستند و هر یک از ارکان
دولت جهت امرا و خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند و فرمان بران حسب الحکم
بتقدیم رسانیده اضعاف آنچه محمد حسین میرزا گرفته بود در یک ساعت در اردوی همایون سامان شد و امرای عظام
آن اشیا را نزد شاهزاده فرستاده بعد از آن مراسم استقبال بجا آوردند و کپک میرزا در سر پل سنگین بسعادت
دستبوس خاقان ظفر قرین فایز شده از احوال سابقه اعتذار و استغفار نمود و بانواع شفقت و عطوفت
و اصناف مرحمت و رافت مفتخر و مباهی گشته پایهٔ قدر و منزلتش را افزود و [illegible] خاقان مظفر لوا منصب

بنده دولتخواه که غریق بحر غم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبد الله رسانید که شدت
مرض بمثابه ایست که اگر در علاج تاخیر واقع شود دیگر علاج پذیر نخواهد بود و آنجناب [illegible] صریحی [illegible]
فرستاد و کیفیت حال پیغام داد آنحضرت فرموده بود که بمقتضای رای [illegible] ضعیف عمل نمود در گشایند اما تا آمدن قاصد
و پیدا شدن قاصد سه فرسنگ مسافت طی گشته بود و فرصت فوت شده طبیب جرم بعد از فصد زیاده هیچ چیز از [illegible]
خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته و نیمشب جمیع الخبار آن انتقال رسانیدند و علی الصباح جمعی اطبا
مجتمع گشته نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و هم در آن لحظه خاقان منصور و خسرو [illegible] امیر
قرین تشریف آورده او را بغایت بی شعور دید و دل بر واقعه ناگزیر نهاده قطرات اشک از فواره دیده فرو می بارید
و روز یکشنبه صعوبت العارضه از بستر بیشتر شده صبح روز یکشنبه [illegible] مرغ روح مطهرش قفس قالب شکسته از تنگنای
هیکل جسمانی بنزهت ریاض جاودانی پرواز نمود [illegible] آن جهانی برفت [illegible]
آمده بود ارتحال [illegible] از حسن [illegible]
علی الصباح که خورشید خاوری از باطن فلک نیلوفری [illegible] طلوع نموده
استشهاد یافت نایره حزن و اندوه کانون درون خواص و عوام در آن ولا التهاب یافت ناله نفیر امیر و وزیر بر ایوان و چنبر
نه دوار گنبد سپهر رسید [illegible] آتش مصیبت [illegible] سحاب بجای
اشک قطرات باران ریزان ساخت علما اعلام را عمامه عزت از سر افتاده متحیر نشستند و دیگر ترتیب از اکابر
و فضلا و لازم الاحترام را خلعت شکیبایی چاک گشته [illegible] مجلس [illegible] کوه سنگین که از صدمت
آن حالت متزلزل گردید [illegible] سپهر پیر خم که از الم آن حادثه [illegible] اشک غم [illegible]
چه آن [illegible] سپهر چو [illegible] ماه و مهر چو اسلاک ایام [illegible] سال [illegible] نشسته
و خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا و سایر خواتین عظمی [illegible] بمنزل متوجه حضرت سلطانی [illegible]
و سادات و مشایخ و علما جمع گشته [illegible] طریقه شریعت غرا غسل دادند و جنازه رحمت اندازه [illegible] را
بعیدگاه هراة برده بعد از ادای نماز در گنبدی که در شمال مسجد جامع [illegible] اصناف خیرات [illegible] مصلحت
ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت سنیه حضرت خیر البریه مدفون گردانیدند [illegible] که چه برداری
و حضرت خاقانی تا سه روز در تعزیت سرای متوجه حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب مصیبت
مشارک بوده [illegible] از مفارقت آن امیر صاحب تدبیر غمناک و متالم آنگاه بترتیب آش [illegible] اشاره فرمود

کواکب مواکب بر جناح استعجال متوجه سریر سلطنت و استقلالست و اهتزاز نسایم این خبر بهجت اثر در قلب بوستان
ریاض امانی و آمال متوطنان آندیار را خضرتی و نضارتی بخشیده خواص و عوام مشرق انام فرح و انبساط تمام دست
داد و در روز سه‌شنبه دهم ماه مذکور در وقت نماز پیشین مقرب حضرت خاقان ظفر قرین امیر نظام الدین علیشیر
با جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزید و در روز
دیگر از آنجا بر [illegible] تشریف برده و در آن مقام خبر قرب وصول موکب همایون استماع نموده در اکثر آن شب
از غایت شعف یاد ادراک شرف ملازمت خاقان کامکار بیدار بود و در وقتی که [illegible] تقدیر صحیفه زرنگار
خسرو ثوابت و سیار را بر توسن سپهر رفتار بسته بصحت و سلامت سوار شده بجانب امیر محمد ولی بیک که در آنشب
در محل نزول خاقان منصور بود متوجه شد و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب
از پیش رسیده بشرف تقبیل انامل فیاض الحضرت سرافراز گشته نوازش بی‌پایان یافتند و در منزلی که مشهور است
بچرخه محفه محفوف دولت و اقبال خاقان ستوده خصال از دور نظر آمده عالیجناب معالی پناه خواجه شهاب
الدین عبدالله مروارید که مصاحب حضرت سلطانی جامع کمالات نفسانی را در آغوش کشیده مرهم پرسش
بتقدیم رسانیده [illegible] گشته بود کتیب [illegible] بکمال آن امیر عالیجناب [illegible] یافته از غایت اضطراب
گفت که خواجه عبدالله از من [illegible] واقعه [illegible] کامل محفه حضرت خاقانی نزدیک رسیده مقرب
حضرت سلطانی از اسب فرود آمد تا بتخت [illegible] معانقه پادشاه عالمپناه مشرف گردد چون پایهای آنجناب را
قوت نمانده بود دگر دست بدوش خواجه عبدالله و دست دیگر بدوش مولانا جلال الدین قاسم که خوانده امیر
اتراخته [illegible] تقبیل انامل ایادی قیام نموده بواسطه استیلای ضعف هم آنجا نشست و هر چند
خاقان سعادتمند بزبان لطف و دلجوئی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست
گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی شده فرمود که آنجناب را در محفه خاص که کتل ... خوابانیده بشهر رسانند و خواجه عبدالله را تعهد حال آن مهر سپهر فضل و کمال فرموده آنحضرت بنفس نفیس متوجه رباط پریان
گشت آنگاه علامات سکته در بعض ... مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند
فرمودند که هم اینجا مریض را فصد باید کرد تا صورت صحت ... اما مولانا عبدالحی زیارتگاهی که او نیز هم از اطبا بود
میزد در طریقی خلاف سلوک نمود و گفت که بعد از وصول بهراة و اجتماع اطبا در علاج شروع میباید کرد تا خطائی
واقع نشود و خواجه عبدالله رای ثانی را مستصوب شمرده مقرب حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آورد

درآوردند و از اتفاقات حسنه آنکه در آن اوقات بنده علی ولد حیدرعلی کوکلتاش و حاجی قاضی منغت که پادشاه
جهانبان تعیین نموده بود بنواحی اخسی رسیدند و این اخبار در اردوی میرزا جهانگیر شیوع یافته ازون حسن قرین
حزن و اندوه گشتند و فوجی از معتمدان شجاعت پیشه و دلیران حرب اندیش بکومک قلعه اخسی ارسال داشت و انجماعت
صبحی که حقیقت شام نکبت ایشان بود نزدیک بکنار آب دریا رسیده از چگونگی احوال امرا و سپاه پادشاه و نوئینان
و لشکریان خاقان عالیجاه آگاه شدند و فوجی ایشان بخیال عبور بر اسپان برهنه نشسته جوقی بسفینه درآمدند
اما نهنگان دریای هیجا یعنی دولتخواهان پادشاه مظفر لوا ایشانرا فرصت ندادند که کشتی بالا کشیده از آب بگذرند
بلکه آن جنود ظفر پرور و بر اسپان برهنه سوار گشته فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شدند چنانچه انجماعت
از مخالفان که در کشتی بودند اصلا موجب اشتعال نایره قتال نتوانستند شد غایتش آنکه عالوغاج بخشی بطریعت
قریب یکی از اولاد امرای مغول را بدست آورد و بسبب این حرکت مغولان بیشتر از پیشتر در استیصال آن زمره سعی نموده
اکثر نوکران ازون حسن ببلای ممتحن گشته کشته شدند چنانچه از قریب هشتاد نفر مرد لا و زیاده از پنج شش کس نجات
نیافتند و این خبر با ازون حسن رسیده در ساعت از ظاهر مرغینان کوچ کرده روی بصوب اندجان آورد ناصربیک که بحکم
جهانگیر میرزا والی آن خطه بود چون کیفیت الواقعه شنید دانست که بنای دولت آنجماعت از تار عنکبوت بی بنیاد
تر است و اساس دولت پادشاه سلیمان حشمت از سد سکندر استوارتر لاجرم شعار عبودیت آنحضرت
ظاهر گردانیده قلعه اندجانرا مضبوط ساخت و قاصدی جهة اعلام ایلغار بدرگاه پادشاهی روان ساخت و این خبر بمخالفان
رسیده ازون حسن بطرف اخسی در حرکت آمد و سلطان احمد بصوب اوش که الکای او بود کوچ نمود و میرزا
جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد و پادشاه عالیجاه بعد از وصول ایلچی ناصربیک بپایه سریر سلطنت مصیر از مرغینان
عنان یکران بصوب آن دیار انعطاف داد و بار دیگر آن ولایت بحوزه دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح
مبین در ذی قعده سنه اربع و تسعمائه صفت تیسر پذیرفت اما سلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جهانگیر عازم اوش
گشته بود چون بجاالخند در رسید مردم غزل ایاغ هجوم نموده ایشانرا بقلعه نگذاشتند لاجرم خایب و خاسر مراجعت
نموده بحصار اوزکند درآمدند و ازون حسن بقلعه اخسی درآمده بود و از مقاومت با عسکر صف شکن عاجز گشته
بوسیله امرای تهمتن امان طلبید و التماس او اجابت یافته با مفاتیح قلعه بآنجانب شتافت و پادشاه عالیجاه
چند روز در اخسی توقف نموده مهمات انقصبه و قصبه کاسان را بسر انجام اقتران داده امرای مغول را مشمول انعام
و احسان رخصت انصراف ارزانی فرموده الکاه قاسم عجب را برادر و حکومت اخسی نصب کرده علم نهضت بصوب

امرای تواجی و خوانسالاران انمقدار طعام مرتب ساختند که در شهری باعظمت منزلی که گنجایش کشیدن آن اطعمه داشته باشد نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و شعرا و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی فرق برایا در روز هفتم از مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان که در مقابل عیدگاه دار السلطنه هرات است جمع آمدند خاقان منصور در خیمه دوازده پایه همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته چنان مجلسی ترتیب داد که در ازمنه سالفه و قرون ماضیه چشم سپهر دیده در پای بدیدن چنان مجمعی نگشاده بود و امرای تواجی سوار شده [illegible] و حلوا و شیرینی بیرون آ... و خوانسالاران آغاز کشیدن آش کردند و بعد از خوردن آش حفاظ خوش الحان بقرائت آیات معجز نظام اقدام نموده ختمات کتابی آوردند و خواجه سرایان بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را بلبس کسوت تعزیت مامور فرموده لباسهای فاخر پوشانیدند و آنحضرت اکثر اهل نعمت را از یک یک پایه سریر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود و بعد از [illegible] وصیت فرموده و شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر با عنایت [illegible] را بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیده و در مرثیه آن ذات خجسته صفات قصاید و قطعات منظوم گردانیدند از آنجمله امیر صدر الدین ابراهیم امینی این قطعه را بر لوح بیان نگاشت

میر دین پرور علیشیر آنکه بود ... عقل و دانش ملک و ملت را پناه

در هدایت هادی راه هدی ... در ولایت والی دین اله

عاقبت زین تنگنا آمد بتنگ ... شد سوی فردوس با صد عز و جاه

در جنان پرسیدم از تاریخ فوت ... گفت رضوانش ولایت را پناه

جناب امیر ولایت پناهی ... که ظاهر از وگشت آثار رحمت

علیشیر سرور ریاض جهانی ... که شد از عدالت سزاوار رحمت

شد از خارزار جهان سوی باغی ... که آنجا شکفته گلزار رحمت

چو نازل شد انوار رحمت بروحش ... بجو سال فوتش ز انوار رحمت

و بنابر آنکه قلم دوزبان در بیان مکارم اخلاق و محاسن اوصاف و تفصیل اشعار و مولفات و تعداد آثار و مبرات آن امیر خجسته صفات رساله علیحده مسمی بمکارم الاخلاق نام در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان فرق انام اشتهار تمام دارد در این مقام در ذکر آن امور شروع ننموده ابواب تبیین سایر وقایع ایام خاقان منصور برگشود

[illegible]

در آن ایام که امرای عظام خاقان گردون غلام در حدود اخسی اعلام نصرت اسلام ارتفاع داده تسخیر قلاع و بقاع مینمودند یکی از کلانتران اخسی حسن نام که [illegible] از اوباش و ایام جمع نموده قلعه کوه اخسی را مضبوط گردانید و ابراهیم سارو [illegible] و سیدی [illegible] سپاه پادشاه را [illegible]

از اندجان سفر کرده چهار بیک حافظ بیک از فر مقدم مکرم غیرت افزای گلستان ارم گشت دیگر روز اتفاق
توقف افتاد و قول و برانغار و جوانغار جنود نصرت شعار شیران بیشه کارزار استحکام تمام یافته اعلام ظفر اعلام
بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از قطع چند منزل این خبر بگوش هوش رسید که مخالفان کینه کوش در ظاهر اوش اقامت نموده
آهنگ رباط سرسنگ دارند پادشاه از قریه لات که در حدود اوش واقعست عنان تکامیشی دشمنان انعطاف
داده در اثنای راه بوضوح پیوسته که ارباب طغیان عازم اندجان گشته اند و رایات نصرت نشان بنواحی اوزکند شتافته
جریک منصور هرچه در اخکد و دیر غارت نمود آنگاه پادشاه رو بقلعه باد آورد و آن حصاریست در غایت استواری در آن ایام
خلیل برادر خوردتر تنبل در آن قلعه اقامت داشت و از اسباب حصارداری آنچه ضرورتست فراهم آورده بود [illegible] چون
ظاهر قلعه باد مضرب خیام سپاه ظفر فرجام گشت حصاریان از بالای برج و باره آغاز انداختن تیر و سنگ کردند دلیران
لشکر ظفر اثر سپر در سر کشیده روی بخندق و خاکریز آوردند و از یکجانب سر تیر چون دعای مستجاب میل بعالم بالا نمود و از انعطاف
سنگ مرگ آهنگ روی بنشیب آورده معنی القارعة ما القارعة بیان فرمود علی بال و جمعی دیگر از ابطال
رجال بزخم سنگ پایمال حریف اجل گشتند و طایفه از مردم حصار نیز صندوق سینه هدف تیر تقدیر کرده از سر جان درگذشتند
و از صباحی که جمشید خورشید متوجه حصار فیروزه کار گردون بود تا وقتی که نظارگیان انجم از منظر پرده ازرق فام حال المعرکه را
مشاهده نمودند نائره محاربه و محاصره التهاب داشت و روز دیگر خلیل و متابعان بدیده بصیرت آثار عجز و انکسار بر وجنات
احوال خود مشاهده نموده امان طلبیدند و پادشاه درست پیمان بر شکستگی ایشان ترحم نموده از سر ریختن خون
ایشان درگذشت اما خلیل را با قرب هشتاد نفر بند کرده مصحوب جمعی از معتمدان باندجان فرستاد چون
نحو بکه قریه ایست از قری اوش مضرب خیام عساکر پرجوش و خروش گشت سلطان احمد که بصوب اندجان
رفته بود قصد نمود که شبی بطریق دزدان نردبان بر فصیل شهر نهاده بکمند حیله در آن شهر در آید اندجانیان
از اندیشه خفیه ایشان وقوف یافته بپای موافقت پیش آمدند و تنبل قرین یأس و حرمان از اندجان
بازگشته منزل آب خان را که از اراضی قری رباط سرسنگ است معسکر ساخت و آب خان از کیفر سخنی پادشاه
عالیجاه بود مدت و مده چهل روز آن دو پادشاه در برابر یکدیگر نشسته از هیچ طرف میل جولان در میدان
مردان نکردند اما گاهی که سپاهیان بطلب غله تردد میکردند بهم باز میخوردند دست باستعمال آلت قتال میبردند
در روزی سیدی بیک طغایی در مثل این معرکه بدست مردم تنبل گرفتار شد و غیر از وکسی را از متعینان آسیبی نرسید
و در آن منزل احمد قراول که مهتر قوچ بیک بود و بعد از واقعه بایسنغر میرزا با برادران و کوچ و متعلقان از قبر تکین

نامزد چون برافراشت و از وی حسن رخصت یافته با کوچ و متعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرد و اکثر نوکران او بمضمون
این بیت که [illegible] زبیدولت گریزان باش چون تیر وطن در کوی صاحب دولتان گیر عمل نموده بموکب پادشاهی پیوستند
و بعضی از آن زمره از امرا و اچکیان بعرض پادشاه رسانیدند که مردمی که درین فترات خواجه مولانا قاضی را بتیغ بیدریغ
گذرانیده اند و اموال و جهات مخصوصان پادشاه را عرصهٔ نهب و غارت کرده بتاراج برده اند همین مردم حرام
نمک [illegible] ایشان بهر کس آمیخته اند سر رشتهٔ وفا و عهد را بانامل غدر گسیخته اند و بهنگام مجال پای عدم مروت دراز
کرده روی براه بیوفائی نهاده بگریخته اند از ایشان چشم اخلاص داشتن خلاف شیوهٔ اولوالالباب است و درزمین دل
ایشان تخم اختصاص کاشتن منافی شیمهٔ اصحاب آداب [illegible] زبدعهد چشم بهی داشتن بود خار در دیده
انباشتن اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت نفرماید که این طایفه را قتل و غارت کنند
مناسب است که فرمان واجب الاذعان نفاذ یابد که هر کس از جهات خود در تصرف هر کس یابد هرچه باشد بستانند
و بر موجب حکم شده مغولان که از کیفیت واقعه وقوف یافته کرت دیگر سالک طریق غوایت گشته از منزل رباط ک
بطرف اورکند شتافتند و قاصدی نزد احمد تنبل فرستاده او را از بغی و عصیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انتما
بعد از تخلف الجمع بی سر و پا باستصواب اعاظم امرا قاسم قوچین را با جمعی از سپاه صف آرا بدفع ایشان نامزد
فرمود و بعد از آنکه امیر قاسم بمغولان رسید احمد تنبل بدیشان پیوست و روز دیگر اندو لشکر در کنار آب بیکدیگر
رسیدند و نائرهٔ حرب و قتال اشتعال یافته سلطان احمد غلبه کرد و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و ابراهیم
سارو و ویس لاغری و سیدی قرا و چهار پنج نفر از اچکیان و امرا از آن معرکه بلطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امرا اسیر
و دستگیر شدند علی درویش بیک و میرم لاغری و امیر توقه طغای بیک و محمد دوست و شاه حسین قوچین
و میرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این فتح مستظهر و مغرور گشته در خدمت جهانگیر میرزا
بنواحی اندجان رفت و در النکی که متصل است به بنبشهٔ عیش و از آنجا تا شهر کمتر از سه فرسخ مسافت بیش نیست فرود آمد و یکبار
صف پیکار را آراسته در دامنهٔ بنبشهٔ عیش آغاز طیش کرده بخیال جدال و جلال نمود و دلیران اندجان بقصد قطع رشتهٔ
حیات دشمنان از کوچه باغها و محلات بیرون شهر بفضای صحرا خرامیدند و لشکر بیگانه را نگذاشتند که بدار الملک
فرغانه آیند و تنبل قریب یکماه در آن نواحی بوده از امرای گرفتار توقه و میرم لاغری را از قلعت جهات بری کرده لوای
توجه بجانب اوش برافراشت و حال آنکه در اوش یکی از اقوام ابراهیم سارو ویس والی بود و آن شخص پس از استماع خبر توجه مخالفان
در استحکام قلعه سعی و اهتمام نمود و پادشاه عالیجاه پس از اجتماع سپاه شوکت دستگاه در دهم محرم الحرام سنه خمس و تسعمائه

از امراء و لشکریان نیز بتقلید قنبر علی میل بجانبهای خود کردند بنابران نواب کامیاب باندجان شتافته روزی چند
بفتح و فراغت غنوده بودند و در خلال این احوال احمد تنبل چند نوبت ایلچیان بآستان سلطان محمود خان فرستاده
کومک طلبید و بیک تیله که برادر بزرگتر تنبل بود و در سدهٔ سنیهٔ خانی منصب حجابت داشت با احمد بیک که قرابت
او بود اغوا نموده سلطان محمود خان را بر آن آوردند که سلطان محمد احمد بیک را با پنج شش هزار سوار مغول تیغ گذار
بکومک تنبل تعیین کرد و ایشان از راه اورکند بظاهر کاسان شتافته علم محاصره و محاربه برافراشتند و این خبر
باندجان رسیده پادشاه جهانبان در قلب زمستان که از شدت برد در میان زمین و آسمان نبات لایلی
عنان عزیمت بصوب کاسان نهضت نمود و یکشب قرین سرما و تعب طی مسافت نموده صباحی اخسی
نزول نموده و در آن منزل آسایش کرده روی بصوب کاسان آورد و شروع رایت نصرت نشان پرتو وصول
بر کیفر سخی آن بلده انداخت و خبر رسید که سپاه مغول بر توجه موکب پادشاهی وقوف یافته عنان مراجعت
بصوب ولایت خود تافته اند اما تنبل در روزی که بر محاصرهٔ کاسان و نهضت پادشاه کامران از اندجان مطلع شد
از نکیسوار که محل قرارش بود بصوب آن ایلغار کرد و روز دیگر بین الصلوتین نزدیک باردوی پادشاه خافقین رسید
چون معلوم نمود که حال چیست و آن معسکر کیست متحیر شد زیرا که گمان نمیبرد که با وجود سرمای دی و صعوبت زمستان
و تنگیهای دی سپاه پادشاه عالیجاه آن مسافت را بدین سرعت طی توانند نمود و چون چشم پادشاه بر موکب
تنبل افتاد امرا و ارکان دولت را طلبیده بزبان الهام بیان گذرانیده که این غنیمت را بمورد کار گرم بنیاد رسانیده
فی الحال بروی میباید تاخت و مهم او را بهیای پرساخت اویس لاغری و بعضی دیگر از امرا عرض کردند که روز
بیگاه است انشاء الله تعالی صباح رایت قتال افرازیم و در استیصال نهال اقبال اعدا کمال سعی و اهتمام ظاهر سازیم
پادشاه عالیجاه سخن آن زمرهٔ نیکوخواه را بسمع قبول راه داده همان شب تنبل بصوب قلعهٔ ارچیان گریخت
و روز دیگر پادشاه شجاعت سیر او را تعاقب نموده در کیفر سخی ارچیان منزل غزنه نمکان را معسکر گردانیده
قریب چهل روز آن منزل محل نصب شادروان عظمت پادشاهی بود و تنبل در ارچیان ثبات قدم نموده ابواب
مطاوعت بر روی روزگار خود نگشود و در آن اثنا سید یوسف که مقدم مردم مچم بود بواسطهٔ وفور خیل و حشم
و کثرت دینار و درم از مرتبهٔ کلانتری القوم پای برتر نهاده داعیهٔ امارت و سروری داشت قاصدی نزد
تنبل فرستاده او را از سلوک طریق موافقت و حرکت بجانب ارچیان نوید داد و پادشاه برین مراسله
اطلاع یافته متوجه منزل سید یوسف گشت تا او را از امداد تنبل مانع آید و از کیفر سخی ارچیان شب در میان مچم را

متوجه اردوی ظفر قرین گشته بوزن بساطبوس استسعاد یافت ومقارن آنحال امیر قنبر علی نیز که جهة عرض مرمن باد و ش رفته بود باز آمد وپشت استظهار شاه وسپاه بوصول آن دو امیر شجاعت پناه قوی شده صباحی که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم بقصد تعرض مواکب کواکب اهنگ فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن جوان شاه سر دری روی توجه بمعسکر مخالفان آورد وجهانگیر میرزا و تبل ازارتکاب جنگ وجدال اجتناب نموده در غایت استعجال کوچ نمودند چنانچه بعضی از خیام دیرتل ایشان متصرف جنود نصرت نشان درآمد و لشکرگاه انجمع پریشان از نزول آن پادشاه عالیجاه رونق ریاض رضوان گرفته در همانشب خبر رسید که میرزا جهانگیر و تبل در قریه خومان که از آن موضع سه فرسخ بطرف اندجان بود منزل گزیده علی الصباح پادشاه ظفر پناه متوجه تعبیه سپاه گشته در برانغار علیدوست طغای و توابع او را که شیران بیشه کشورکشائی بود مقرر ساخت و در برانغار رایت شجاعت ساوری لاغری و سیدی قرا و محمد علی مبشر و کچک بیک برادر کلانتر آن خواجه کلان بیک را برافراخت و برین ترتیب ونسق بجانب اهل خلاف روان شده ایشان نیز صف قتال برآراستند و استقبال سپاه ظفرمآل نموده در میان شرق و جنوب قریهٔ خومان موضعی که سقا نام داشت آن دو لشکر بیکدیگر رسیدند و سمند جلادت و سنتیز مهمیز تیز کرده از ضرب تیغ و تبر و زخم نیزه و شمشیر جوبهای خون در آن صحرای اکبون روان گردانیدند و کچک بیک از جوانغار برجرانغار اعدا تاخت و نواحی قریه خوامان را از خون خونیان رنگین ساخت محمد علی مبشر نیز متعاقب حمله آورده بنوک سنان نقش وجود جمعی را از صفحه هستی بستر د و بهادران سپاه میرزا جهانگیر نیز بقدر مقدور در لوازم کشش و خونریزی کوشیدند و گرد نبرد باوج فلک تیز گرد رسانیدند و آئینه خورشید را تیره گردانیدند اما شیران اقبال و لیران موکب بابری را بخطاب آن یستفتحوا فقد جاءکم الفتح اختصاص بخشیدند و مسیر آمال کواکب اقبال انجم سپهر سر دری را باوج ظفر و برتری رسانیده بر اعدا غالب گردید و میرزا جهانگیر و تبل شریر در غایت اضطرار فرار بر قرار اختیار کردند و بسیاری از سپاهیان ایشان گرفتار گشته روی بر ارالقرار آوردند و لوای کشورکشای از آنجا با منزجان شتافته روزی چند از رنج راه برآسود آنگاه باستصواب امرای عالیجاه بتفحص مخالفان که بادر کند رفته بودند بموضع رباطلک که در میان سواحی و ترانشان واقعست خرامیده طرح قشلاق انداخته جریک مشهود را باخت مواضع مخالفان مأمور گردانید و اعدا از مقاومت سپاه مظفر لوا عاجز شده دران محل امیر قنبر علی که بحسب یراق و لشکر بر سائر امرا تفوق داشت بمبالغه تمام رخصت گرفته روی توجه بصوب خجند که الکای او بود آورد و بعضی دیگر

امیر خسروشاه اختیار نمودند و بادشاه والا قدر تهور در بحر تحیر افتاده بخاطر اقبال مآثر چنان رسید که از راه قراتگین
و بالای نزد الچه خان که خال آنحضرت بود بروند و از شهر کش کوچ کرده روی براه آورده و بر بعضی از حدود مملکت خسروشاه
عبور فرمودند اما رفتن بطرف قراتگین تیسر نپذیرفت و از راه بالای کرد طی مسافت نموده براه سر طاق پیش گرفت
و چون نواحی زنداک مضرب خیام بادشاه شرفناک گشت قاصد خسروشاه بدرگاه عالمپناه رسید و یک تغوز اسپ
و یک تغوز قماش پیشکش گذرانید و از زنداک خسرو اهل ادراک در حرکت آمده در روز وصول به هنه کرد و شیر علی
چهره فرار نمودند و امیر ولی رفته نوکر شد و روز دیگر قوچی بیک نیز بطرف حصار گریخت موکب بادشاهی بر هنه
کرد آمده بپای توکل قطع مسافت میکرد در طریق بسبب راههای تنگ و کوههای پرسنگ اسپ
و شتر بسیار از رفتار باز ماندند و سه روز از صبح تا شام بمشقت تمام بر همین منوال راه نوردیده روز چهارم بسر طاق
رسیدند و کوتلی دیدند و منتهای قله اش برابر قله ارتفاع سپهر بسیار بلند تر راه او بغایت تنگ و پرسنگ و پای
وهم از اندیشه صعود بر آن لنگ و آن کوه گردون شکوه بانبوه مطوی شده نواحی ملک قلغان محل نزول
لشکر نصرت نشان گشت قلعه …ن بواسطه نفاق و تساهل از ملازمت آستان خلافت آشیان تخلف جسته
و بوفور سخاوتی که اشتهار داشت بواسطه همت پست زیاده از یکسر اسپ پیشکش نفرستاد و بادشاه
جهانبان خانه خان را بردست راست گذاشته بصوب قلعه کسود توجه نمود و از انجا بکنار آب کوهک رفته نزول اجلال
فرمود و از معبر یاری از آب گذشته یاری یبلاق مضرب خیام عساکر ظفر فرجام گشت مقارن این حال
امیر قنبر علی از سنگزار و ابوالقاسم کوه بره و ابراهیم ترخان بوزینه بطواف رسیدند و بنوازش بیکران خوشدل
و شادمان گردیدند و علم ظفر نسیم از یاری یبلاق بقلعه سغد کشتافت و از انجا عنان توسن همت بصوب
قلعه محفوظ سمرقند تافت

از جمله اشارات غیبی و بشارات لاریبی که هوشمندان آگاه بدیده بصیرت دیده اند و اصحاب تیقظ و انتباه
بگوش هوش شنیده یکی رویای صالحه است و یک جزو از چهل و شش جزو نبوت است چنانچه صاحب جواهر زواهر نبایم
عینای ولاینام قلبی علیه افضل الصلوة میفرماید که الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین جزء من النبوة
و این کلمات جامع مشعر است بانکه در اول بعثت مدت شش ماه وحی بطریق رویا صالحه بود چنانچه هر خواب
که در آن اوقات حضرت رسالت مآب میدیدند تباشیر تعبیر آن مانند صبح صادق از مطلع امید میدمید و خواب
دیدن یوسف علیه السلم بروجهی که کلام داور بیدار وحی لاینام بان ناطقست مشهور است بر السنه و افواه مفسران

رفته خاطر از متوجه تسخیر آنجا شد اما قبل از آنکه امور سامان یابد احمد تنبل در خدمت میرزا جهانگیر با قلعه درآمده و پادشاه
بترتیب اسباب قلعه‌گیری فرمان داد در آن اثنا علی دوست و قنبر علی سلاخ که کاخ بنیه ایشان از آب و خاک
غدر و نفاق تعمیر یافته بود بخلاف رضای پادشاه مظفر لوا قاصدان بقلعه فرستاده سخن مصالحه در میان
آوردند و میرزا جهانگیر و تنبل از ایشان ممنون گشته بترتیب مقدمات امور پرداختند و چون پرتو شعور پادشاه
حضور بر تدبیر آن دو امیر افتاد باطنا انکار نموده بحسب ظاهر ملتمس ایشان را بشرف اجازه داد زیرا که علی دوست
و قنبر علی در آن اوقات اعتبار یافته بودند که در آن زمان پادشاه را قبول رای ایشان ضرورت بود و قرار عهد
مصالحه برین نهج موکد شد که از آب خجند تا اخسی متعلق میرزا جهانگیر باشد و ولایت اندجان با توابع و مضافات
مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد و تنبل و اتباع هرگاه کوچهای خود را از آن ولایت بیرون برند آن ولایت را
نیز بدیوان نواب کامیاب گذارند بعد از فراغ مهمات فرغانه و استمالت خویش و بیگانه هر دو برادر بموافقت
لشکر بسمرقند کشند و هرگاه آن بلده را تسخیر نماید پادشاه کشور گیر اندجان بر سریر خلافت نصیر نشسته تمامی ولایت
فرغانه را بمیرزا جهانگیر مسلم دارد آنگاه میرزا جهانگیر و تنبل از قلعه بیرون شتافته بشرف ملازمت پادشاه دریافتند
باصناف الطاف و انواع اعطاف مفتخر و مباهی گشتند و عنان توجه بجانب اخسی افراختند و پادشاه باندجان
خرامید و خلیل برادر تنبل و سایر گرفتاران را خلعت داد و خلعت خسروپوشانیده نزد میرزا جهانگیر فرستاد
و آنحضرت نیز طغای بیک و محمد دوست و باقی خدام موکب پادشاهی را مقید داشت با جمعی عنایت کرده بشرف
رخصت ارزانی فرمود و بعد از آن علی دوست بوفور خیل و حشم و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم نخوت و برودت
مرتفع گردانید و مهمات سرکار پادشاهی را موقوف نواب بتفصیل میرسانید بلکه مقرب آنحضرت امیر خلیفه را
بخلاف رضای پادشاه اجازت داد که بهر طرف خواهد توجه نماید و ابراهیم سارو و ویس لاغری را
بتهمتی مواخذه و مصادره نموده حکم کرد که ایشان در آستان خلافت آشیان نباشند و این معنی بر ضمیر انور
آن بانی مبانی جهانبانی بغایت گران آمد اما چون زمان مقتضی تادیب او نبود چند روزی صبر و شکیبائی فرمود
بصبر برشاد کار گره‌جوی هر کار بصبر میگشاید مقصود که رخ نهفته از خلق رخساره بصبر مینماید

حوادث اخبار

مذکور بهیچ مسطور در اردوی پادشاه شیوع یافت نایره دغدغه و اندیشه کانون درون بعضی از امرا مکرمت
منشیه را فروغ یافت محمد مزید ترخان جمعی از سمرقندیان که تابع او بودند از موکب پادشاهی جدا شده ملازمت

از آنجا شرف صدور پذیرد و فرمان موفور السرور ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها
از آنجا صفت ظهور گیرد و هرگاه فرق سای کشورگشائی را بافسر بازیور انا جعلناکم خلیفة فی الارض
بر افرازد و قامت قابلیت عالم آرائی را بخلعت با بهجت و آتیه الله الملک مزین و سازد
و هر آینه مهمسازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف معضلات مهمات را بوی عطا نمایند
و کارپردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حالات را بر روی روزگارش برگشایند لاجرم
ایشانرا صعود بدرجات علیه علی احسن الحال میسر شود و وصول بمقامات سنیه علی ایمن الفال مقرر گردد
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم شعر سر آرای ملک پادشاهی
مدد یابد چو از فضل الهی مراداتش شود در دهر حاصل بر او آسان شود هر کار مشکل بحشمت گر عدو باشد چو انجم
نباشد هیچ خور را او را تو هم بلی هر که برآید مهر انور بود اختر بپیش از ذره کمتر چو گردد رایت خور عالم افروز
شود بر قبه افلاک فیروز اشباه این تشبیب و نظائر این ترتیب حال مقرون باقبال پادشاه ستوده خصالست
که در آن زمان که محمد خان شیبانی با هفت هزار پیاده و سوار جرار در نواحی قلعه دیدار رایات عظمت و
اقتدار باوج فلک دوار برافراشته بود و جانوفا میرزا با قرب ششصد اوزبک که هر یک رستم و اسفندیار را
غاشیه کش خویش می پنداشتند در درون شهر اقامت داشت و حمزه سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر
در قراوق تودنبه که نزدیک شهر است مقیم بودند از کثرت و استیلاء اعدا اندیشید و مضمون کلام معجز نظام
و من یتوکل علی الله فهو حسبه را مطمح نظر گردانیده با دویست و چهل نفر از مردان دلاور فتح سمرقند را پیش نهاد
همت ساخت و شبی بدان بلده محفوظه در آمده غلغله رستخیز در عالم انداخت خامه مشکین عمامه از سماع این خبر دماغ
جان جهانیان را بدین وجه معطر میگرداند که در آن فرصت که پادشاه بزرگ همت نواحی قلعه سفیدک را
مضرب خیام عساکر نصرت نزدیک گردانیده بود خاطر اقبال مآثر بر آن قرار یافت که در وقتی که ظلمت شب لباس
سوگواری وجعلنا اللیل لباسا در اجسام فرق انام پوشد بخندق سمرقند در آید و شاتو بر فصیل نهاده
بالا رفته فضای الخطه را بفر وجود فائض الجود بیاراید و بدین خیال روزی بعد از اداء فریضه نماز پیشین از یاری
ییلاق متوجه آن دیار گشت و نیم شب منزل خان از فروغ ماهچه علم فیروزی نشان رونق بوستان جنان یافت
چنان معلوم شد که اوزبکان سمرقند شنیده اند که پادشاه سعادتمند کمند همت بر تسخیر آن حصار افکنده
متوجه است لاجرم تهیه اسباب کارزار نموده اند از آن جهة عنان عزیمت بیاری ییلاق انعطاف داد و چون

فضیلت پناه مذکور حقیقت خواب درایت وانی بدایت ولقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق مذکور و مسطور است
خوشش آن که دیده صورت یار زسحر چشم بندان چشم بسته دلش بیدار و چشمش در شکر خواب
ندیده کس چنین بیدار در خواب بپوشیده ز ناآینده دیده ولی پوشیده آینده دیده واز این قبیل است
خوابی که ظهیرالدین محمد بابر پادشاه دیده از ان بشارت مستظهر گشته متوجه سمرقند گردید و کیفیت واقعه
آنکه در ان ایام که پادشاه گردون غلام در نواحی یاری ییلاق قلعهٔ سفید کت اقامت داشت انفس تدبیر تسخیر
سمرقند بر صحیفه ضمیر مینگاشت شبی در عالم رویا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله
متوجه بارگاه سپهر اشتباه آن آفتاب افق سلطنت و استقلال آداب خدمت بجای آورده خواجه نشست
در پیش ایشان دستارخوانی نامناسب انداخته شد و از نتیجه خاطر خواجه تغیری پیدا گردید ملا بابا تغیر مزاج هدا
پناه فهم کرده در پادشاه نگریست و بایمینی اشاره نموده پادشاه این جواب فرمود که مراد در وقوع این امر گناهی
نیست مگر کسی که دستارخوان آورده تقصیری کرده باشد و حقیقت این سوال و جواب برای حقیقت نمای خواجه
منکشف گشته عذر مسموع داشتند و از مجلس برخاسته روان شدند و پادشاه متابعت بجا آورده خواجه در دالان
همان خانه یکی از دو بازوی پادشاه را گرفت و همچنان برداشت که یکپای آنحضرت از زمین جدا شد آنگاه این عبارت
بر زبان آن ناظم مناظم هدایت گذشت که شیخ مصلحت بینی و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رویا بحالت
انتباه آمد دانست که عنقریب غنچه امنیت در چمن مراد خواهد شگفت و علی اسرع الحال در ظلال عاطفت بخت بیدار
بر مسند اقبال بفراغت خواهد خفت از غرائب اتفاقات آنکه بعد از ان اوقات روزی پادشاه خجسته صفات
با جمعی از اتکلیان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود و سخن از هر جانب در پیوسته در آن اثنا آنحضرت فرمود که
ایا چند روز دیگر ما را فتح سمرقند میسر خواهد شد هر کس در ان باب بکلامی متکلم شده و بر زبان الهام بیان
که کهانت نویان گذشت که انشاء الله تعالی تا چهارده روز دیگر صورت فتح سمرقند تیسیر پذیرد و این امر
مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت میگیرد و چنانچه او گفته بود حصول این مراد بعد از چهارده روز
اتفاق افتاد و هو الهادی الی سبیل الرشد والارشاد
مالک الملک
علی الاطلاق و آفریننده انفس و آفاق که زمام مهام امم در ید قدرت و عنان اختیار طوائف بنی آدم
در قبضه مشیت دارد چون در بارگاه کبریا و تختگاه بفعل الله ما یشاء که منشور عالی تفوق تؤتی الملک من تشاء

تعاقب نموده بزخم چوب و سنگ میکشتند و جانوفا میرزا که درخانه خواجه قطب الدین نخشبی اقامت داشت
مولانا عبد الرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از مقربان آستان شیبانی بلطائف الحیل مجال فرار یافتند
و سائر ازبکان و ملازمان ایشان که قریب پانصد نفر بودند به بئس المهاد شتافتند و آن شب تا وقتی که موذنان
قضا ندای صبح در خم طاق گردون انداختند آغاز شورش و غوغا بذروه گنبد خضرا میرسید و هر کس از سمرقندیان
میتوانست در کشتن ازبکان کوشیده اموال ایشان را عرصه نهب و تاراج میگردانید و پادشاه عالیجاه در پیش
طاق خانقاه منزل گزیده بود و ارباب و کلانتران متعاقب شرف ملازمت دریافته هر کس فراخور حال خود تحفه
پیشکش مینمود و چون خسرو ثوابت و سیار بر سبز خنگ فلک دوار سوار گشته خیل انجم را که بر دروازه افق پای قرار
استوار داشتند از دیده سعار نهان گردانید خبر به پادشاه عالی گهر رسید که طایفه از ازبکان میان هر دو دروازه
آهنین را استحکام داده بجهت جدال ایستاده اند و حال آنکه در آن زمان در ملازمت آنحضرت زیاده از بیست کس
نبود زیرا که سائر ملازمان جهت اخذ غنیمت و تفحص اموال و احوال غنیمی بهر طرف رفته بودند مع ذلک آنخسرو
والاگهر پای در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازه آهنین گشت و در رسیدن موکب پادشاهی
بدروازه آهنین همان بود و فرار و ریختن سلسله جمعیت مخالفان در آن اثنا شیبانی خان که از آن
حادثه نازله خبر یافته بود با صد و پنجاه سوار تیغ گذار تیز و تک بدروازه آهنین ساعتی ایستاده چون دانست
که مهمی از پیش نمیتواند برد لاجرم روی باردوی خود آورد و پادشاه نصرت قرین از دروازه آهنین
به بستان سرای ارک شتافته ساحت المنزل را از فر قدم سعادت لزوم رشک رخسار خوبان
چگل ساخت و بر تخت بخت و کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که جهة اقامت مراسم تهنیت آمده
بودند بدادوده نواخت و الجماعت دعاگویان و ثناخوانان بزبان مضمون این مقال گویا گردیدند
که شاها بکام تو بادا جهان سرافراز بر دورت کهان و مهان ز عدلت سمرقند معمور باد ازین ملک ظلم و
عدو دور باد خلایق همه زیر احسان تو تمام جهان زیر فرمان تو بر ضمیر منیر و رخشان پوشیده نخواهد بود
که تسخیر سمرقند برین منوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت بغایت مشابهست بر فتح صاحبقران
امیر تیمور گورکان با دویست و چهل کس در شب تقرشی و گرفتن آن بلده را در کمال دلکشی چنانچه تفاصیل این قضیه
در ضمن وقایع آنحضرت مسطور گشته و کیفیت غرایب آن بر زبان خامه فصاحت بیان گذشته اما اگر هوشمند پسندیده
اوصاف بنظر انصاف اتفاق این دو حکایت را مطالعه نماید داند که این جرأتیکه از پادشاه عالیجاه ظاهر شد بر تسخیر

دو سه روزی برین برآمد و شد بگذشت بار دیگر پادشاه عالی گهر عازم آن مهم خطیر گشت و از یاری ییلاق نواحی
حصار شتافته از آنجا بمقتضای فرمان عالیشان فاذا عزمت فتوکل علی الله توکل بر عنایت ملک بخش
نمود و غازی بنشین پای در رکاب سمند تومند آورده بصوب سمرقند توجه فرمود و درین شب
قدوة اعاظم خواجه ابوالمکارم که بیان فتح و ظفر از محمد خان شیبانی جدا شده بپادشاه سلیمان مکانی
پیوسته بود در سایه علم ظفر پیکر تشریف داشت و همعنان پادشاه عالمیان طی مسافت کرده نقش کمال
دولتخواهی بر صحیفه روزگار مینگاشت و رایات شرفناک بعد از انقضاء نصف شب بسر پل مغاک رسیده
پادشاه صاحب تایید قریب شصت نفر از جوانان رستم اثر بیشتر فرستاد و فرمان داد که در هموارئ غار عاشقان
میان عیاران عاشق پیشه بی تامل و اندیشه نردبان بر فصیل نهاده خود را در شهر افکنند و دروازه فیروزه را
مانند ابواب سعادت بر روی روزگار کمر بستگان موکب فیروزی نشان بگشایند و بنفس نفیس با زمره از دلیران
شجاعت پیشه آهسته بصوب دروازه مذکور روان شد و آن جوانان شیردل از همان موضع که پادشاه
عادل فرموده بود بر باره صعود نموده خود را در شهر افکندند و شمشیرها کشیدند و بدروازه فیروزه خرامیده
دیدند که قفل که داخل سوداگران ترکستان بود بموجب نشان شیبانی خان ترخان شده محافظت
آن دروازه مینمود با جمعی از ملازمان بر بستر استراحت غنوده است آن جماعت را بشهرستان عدم فرستاده
دروازه بگشادند و همان زمان پادشاه کامران بدانجا رسیده مانند حیات جاوید که ببدن درآید یا نور خورشید
که عالم جسمانی را بیاراید قدم در آن بلده محفوظ نهاد و زبان حال هر کس لب بتکرار این کلمه بگشاد که السلطان
فی البلد کالروح فی الجسد از مردم شهر دیده بخت هر کس بیدار بود و بچشم سر مطالعه انوار طلعت
آنحضرت مینمود بی اختیار غلغله دعا و ثنا باوج سپهر خضرا میرسانید و بلوازم محامد حق سبحانه تعالی پرداخته
خوشدلی و سرور میکرد و پادشاه عالیجاه در خانقاه معارف پناه نزول فرموده بطرفة العینی
تمام مردم سمرقند از قدوم پادشاه سعادتمند خبر یافتند و از غایت فرح و مسرت بیهوش وار از خانها
بیرون دویده بملازمت شتافتند و زبان دولتخواهان لشکر بهمین منوال گویا شده صدای تهنیه و مبارکباد
از ایوان در غم شب کوکب مسعود آشکار شد بیت خلق را از شام نومیدی عجب صبحی دمید حال این
جمع پریشان رو بجمعیت نهاد باز رستند اهل ملت از عقوبات شدید او ازبکان یکان یکان در تکاپوی
افتاده مانند سگ دیوانه گریزان میگشتند و دلیران جنگ و پرخاش و ایتام و اوباش از روز برگشتگان را

مهمل علما را تو انعام بپوشید از آنکه خود دست نه پوشیدن در علم و هنر کجا تواند کوشید و پادشاه فضیلت دستگاه
در برابر رباعی مذکور جواهر این کلام باعث نظام در سلک نظم کشید نظم ایشلار باری کونکلو تورکی بو الغو سیورغ
انعام و وظیفه باری بویر الغو سیورغ روی ... مهمل کو ... سنک بولدوم مهمل علما بو الغو خسیه دن
و در آن اثنا خواجه ابوالبرکه که فراقی تخلص مینمود بصحبت پادشاه رسیده و رباعیات مذکور را شنیده در تتبع
نظم گوهربار پادشاه در نثار این رباعی گفت ... پو جور که قیلدی دور سوزو الغو سیورغ سلطان
کرم بعذرنی تولغو سیورغ ... تورکولکان اگرچه بولسا ای ساقی تورکولکان بهبرزا بو دور دو ابولغو سیورغ القصه
در آن زمستان که پادشاه گیتی ستان در سمرقند فردوس مانند بر سریر سلطنت ... تمکن ... لوازم
رعیت پروری و دست نوازی میپرداخت نقش دشمن گدازی بر لوح خاطر عاطر می نگاشت شیبانی خان
از بخارا بقلعه دبوسی که والی آن برادر ابراهیم خان بود لشکر کشید و آن حصار را بقهر و قسر تسخیر کرده لوازم قتل و تعذیب
رسانید والحکم لله الحمید المجید و به الاعانة والتایید

[illegible]

پادشاه صف شکن بعد از فتح سمرقند ... محمد خان شیبانی بر صحیفه ضمیر
منیر می نگاشت و چون شنید که ... شیبانی بر قلعه دبوسی استیلا یافته
تمام متوطنان آن را بقتل رسانیده آن عزیمت صمیم ... در اوایل ... در آن ...
سپاهیان زیاده از دویست و چهل ... موکب ... پنج ...
از ایشان در میدان جنگ و معرکه نام و ننگ ...
عزم رزم در ... تاخیر افتاده و در آن اثنا سلطان محمود خان ...
بکومک پادشاه والاگهر فرستاده ... سلطان احمد تنبل ...
سوار شجاعت آثار ... پادشاه ... در ماه شوال ... محمد خان
شیبانی ... سالکان مسالک ... از سمرقند ...
... پنج شش روز ...
معسکر ساخت و از آن جانب شیبانی خان باستقبال ... خواجه کاردزن ...
پادشاه ... مسافت ... رایات عالیات برافراخته پنج شش روز آنجا ...

صاحبقران بچند وجه صفت مزیت دارد اول آنکه در آن شب که صاحبقران عالی حسب متوجه قرشی گشت فرمان فرمای
دار الخلافه نبود بلکه از امرا امیر حسین ابن امیر موسی و ملک بهادر در بیرون آن شهر بودند و پسر امیر موسی محمد بیک در اندرون
بود و در آن بلده اقامت داشت و در شبی که پادشاه عالیجاه بسمرقند در آمد شیبانی خان که تمامی اقطار جهان را
ملک موروثی خود می پنداشت و همیشه بقلم اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالک ربع مسکون بر صحیفه خاطر
می نگاشت با جمع کثیر از سلاطین شجاعت آیین در ظاهر سمرقند خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته بود
دوم آنکه ابو فا میرزا که از طریقه حزم و احتیاط وقوف تمام داشت و در میدان جلادت و پهلوانی گوی تفوق
از سایر زمینیان میربود محمد خان شیبانی میربود و با قرب سی و شش هزار ازبک دیو سیرت در نفس شهر بود دیگر آنکه سمرقند
که دار السلطنه ماوراء النهر است شهریست در غایت بزرگی بوفور استواری و متانت مشهور و بکمال رفعت
و استحکام برج و باره بر السنه و افواه مذکور و هرگز هیچ پادشاه ذو شوکت را تسخیر آن شهر بر سبیل غلبه و قهر
بر خاطر نگذشته و در میان خواص و عوام ببلده محفوظه مشهور گشته و قرشی موضعیست مختصر که دایم داروغه نشین
بوده و در متانت و محکمی هیچ وقت با سمرقند دعوی همسری ننموده ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
چون خبر بهجت اثر فتح سمرقند در اطراف دیار ماوراء النهر اشتهار یافت متوطنان شاورد
و ارو سفید و تومات و سایر قلاع و بقاع نقاع آن ولایات شعار دولتخواهی پادشاهی ظاهر گردانیدند و
داروغگان ازبک فرار بر قرار اختیار کرده خود را باردوی شیبانی خان رسانیده و خان مضطر و حیران
روی بجانب آورد و معارف آنجا ل محمد باقی ترخان بقرشی در آمده حصار و قلعه خزار را محکم کرد و پادشاه عدالت پناه
از استماع این خبر مسرور و فرحناک گشته در تمهید بساط رافت و احسان و تاکید بساط بر و امتنان مبالغه نمود
و در ترتیب علمای اسلام و رعایت شعرای شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرمود و جناب زبدة
الفضلا مولانا بنایی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن آرائی بچوگان نظم و نثر گوی تفوق از شعرای
زمان میربود و در زمان استیلای شیبانی خان بر خطه سمرقند در ملازمتش بسر میبرد و چون پادشاه
لاجرم [illegible] آن فتح میسر شد از سر قدم ساخته بدرگاه سدره اشتباه آمد اما امیر قاسم قوچی
رعایت حزم نموده آنجناب را بشهر سبز فرستاد و بعد از چند گاه پادشاه عدالت پناه او را بار دیگر بسمرقند
طلبیده منظور نظر عنایت ساخته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و مولانا بنایی
در آن ایام بنام پادشاه عالی مقام علی نسبت این رباعی در آن درج کرد نه علم مرا کز آن توانم نوشید

جوانان هراول که بمزید شجاعت و تهور از امثال و اقران ممتاز بودند بطرف دست راست ماندند چنانچه در پیش روی
خسرو جنگجوی کسی نمود و با وجود اینحال بر حمله اوزبکان بجهه قیام نموده بزخم سنان و ضرب پیکان ایشان را
باز گردانید و آنجماعت عنان بصوب فرار گردانیده تا پیش شیبانی خان مجال توقف مجال ندانستند و هراس
بیقیاس اساس ثبات بعضی از نزدیکان خان را متزلزل گردانیده با وی گفتند که برانغار لشکر ما زیر و
زبر شد و مهم درین معرکه از اشتعال نیران قتال در گذشت لائق آنکه بمضمون الفرار فی وقته ظفر
عمل نماییم و بمقتضای فحوای الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین تجاوز ننماییم شیبانی خان این سخن را
بسمع رضا نشنود و جنود خود را استمالت داده تهییج غبار معرکه پیکار امر فرمود و بار دیگر اوزبکان پر شور و شر
حمله کرده جرانغار و برانغار سپاه نصرة آثار را از پیش برداشتند و از پس قول درآمدند پادشاه عالیمکان عنان یکران
بطرف دشمنان گردانیده دست باستعمال تیغ و خنجر برآورد اما چون در ملازمت رکاب سعادت ایاب کسی نمانده بود
جمعی از اوزبکان از اطراف درآمده شبیه کردند و از امرای عظام درآن معرکه سه نوئینان ابراهیم نام یعنی ابراهیم ترخان
و ابراهیم سارو و ابراهیم حاجی بعد از ظاهر ساختن کمال جلادت و پهلوانی بتقدیر بی تغییر جناب سبحانی
بجهان جاودانی شتافتند و ایضا درآن روز ابوالقاسم کوه بر و حیدر رو قاسم پسر کلانتر قاسم بیک قوچین
و خدای بیردی توغچی و خلیل برادر سلطان احمد تنبل بمقتضای حق عز و علا مرتبه شهادت یافتند و درآن اثنا
مغولان که از نزد سلطان محمود خان بکومک آمده بودند مانند اشرار اوزبک بتاراج لشکر نصرة پیکر اشتغال نمودند
پادشاه شجاعت پناه تا وقتی که امکان داشت در آن معرکه هولناک توقف نموده بدفع القوم ناپاک پرداخت
و از خون دلیران چالاک سطح غبرا را لعلین ساخت و چون زیاده از ده دوازده نفر در موکب عالی کسی نماند
در ظلمت لیل از انعرقاب ملا عنان عزیمت بسوی دریای کوهک معطوف ساخت و با جبه و کیهم
اسپ درآب رانده بتشویش بسیار از آنجانب بیرون رفت و کیهم را بریده بطرف شمال توجه نموده در حدود
النگ قلبه بار دیگر بر آب مذکور عبور کرده میان دو نماز از دروازه شیخ زاده بشهر درآمد و در ارک نزول
اجلال فرمود و زمره از امرا و اچکیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم و هراس هر طائفه بطرفی
توجه نموده از آنجمله قنبر علی سلاخ راه قندز پیش گرفت و خدایداد ترکمان و جان بیک کوکلتاش درایه رفتند
و در روز دویم از آنحادثه خواجه ابوالمکارم و قاسم بیک قوچین و بعضی دیگر از مردم متعینین که در ملازمت پادشاه
عالیجاه مانده بودند در مجلس اعلی مجتمع گشته شرائط مشورت بتقدیم رسانیدند و خاطر بر تحصن قرار داد

بجنگ سلطانی نپرداختند اما گاهی جمعی از دلیران جرات و جلادت ظاهر میگردانیدند و در آن اوقات یکشب
شیبانی خان بکنار اردوی پادشاه آمد اما چون گرد معسکر خندقها و تور و چپر استحکام تمام داشت کاری از پیش
نتوانست برد و کلمه العود احمد بر زبان رانده بمعسکر خود آورد آنگاه خاطر خطیر پادشاه کشور گیر
متوجه آن شد که بزودی بمقاتله خصم پردازد و مجدداً دم زوبین را از خون اعدا گلگون ساخته طریق گیتی ستانی
بخان شیبانی نماید و امیر قنبر نیز آنحضرت را ترغیب و تحریص نموده گفت دشمنان دون را بیش ازین مهلت
نباید داد و علی اسرع الحال بزخم شمشیر و خنجر زخمها در وجود ایشان میباید گشاد اما درآن اوان خبر رسیده بود
که محمد مزید ترخان با دو هزار سوار لوا استعجال برافراخته بشهر کش آمده عنقریب باردوی عالی می پیوندد و همچنین میرزا محمد دغلات
بفرمان سلطان محمود خان با هزار و پانصد مرد دلاور در بین دو سه روز بموکب کواکب مراتب میرسد
امرا سرعت در محاربت مصلحت ندیده آهسته میگفتند تا زمان وصول آن دو لشکر با حریف دست و در کمر نباید
زد و حضرت پادشاهی بتایید الهی رای قنبر علی را بصواب مقرون تصور فرموده صباحی که جمشید خورشید
لوای بیضا در فضای سپهر خضرا برافراخت و مواکب کواکب را درع زر اندود پوشانیده رفع جنود ظلمت
هندوی شب را پیش نهاد همت ساخت پادشاه سکندر جاه ضمیر منیر بتعبیه سپاه شوکت دستگاه
متوجه گردانیده امیر قنبر علی و سید محمد علی جاندار و میر شاه حسین و سید قاسم ایشک آقاسی با فوجی دیگر از بهادران
بجنگ خصم نکیسن در مهاد صلت رایت [illegible] ابراهیم جانی و ابراهیم حاجی ابوالقاسم کوه بر و جوقی
دیگر از اهل شهر در برانغار بکار [illegible] مامور شدند و ابراهیم ترخان و سلطان حسین ارغون [illegible] را
بر التمش [illegible] احمد و خواجه حسین با جمعی از اهل جنگ [illegible] در جرانغار اردوی [illegible] امیر قاسم
قوچین با جمعی از یکجیکیان در سایه علم [illegible] توقف نمودند و [illegible] سلطان [illegible] برانغار باز داشتند
و حفظ جرانغار بحمزه سلطان و مهدی سلطان تفویض نموده آن دو پادشاه جنگجوی بدین ترتیب [illegible]
در برابر یکدیگر آتش خشم بکین مشتعل ساختند بهادران بر دل نهنگ [illegible] کسل [illegible] خونریز
رخنها در جسم جرانان [illegible] گشادند و دلیران [illegible] شمشیر جرات رخنه در جان بهادران
انداخته [illegible] غمام [illegible] از باران تیر [illegible] رسانید طوفان
بچرخ اثیر حسام دلیران جو خونبار گشته [illegible] جیحون پدیدار گشت در آن اثنا جرانغار سپاه
اعدا [illegible] بجانب موکب عالی [illegible] پادشاه سلیمان مکان عنان [illegible] نگران تا [illegible]

متوجه آن جماعت گشتند و در وقتی که جمعی از ایشان بباره برآمده و زمرهٔ بر نردبان بودند یاران فیروز جنگ
خود را بدانجا رسانیدند و آثار رستخیز ظاهر کرده همه را گریزانیدند قوچی بیگ از سایر رفقا پیشتر دست بشمشیر و خنجر برده
و نقش وجود جمعی را از صفحهٔ بقا سترد و حیدر بلاس و قتلغ خواجه کوکلتاش نیز در آن روز بزخم تیغ تیز و ناوک خونریز
مؤجل خود را از تعرض اعدا محافظت نمودند روز دیگر امیر قاسم قوچین با شلیغ جمعی از سواران جلادت آثار شنده
از شهر بیرون رفتند و با اوزبکان که بقتال پیش آمده بودند دست در کمر ایشان زده ایشان را تا خواجه کفشیر راندند
و چند جوان مقهور گردانیده از اسب حیات پیاده گردانیدند و سرهای نامبارک ایشان را بنظر پادشاه
رسانیدند و برین قیاس قریب چهار ماه میان آن دو سپاه غبار طعن و ضرب در هیجان بود و حضرت پادشاه
عالیشان در محافظت آن بلدهٔ جنت نشان بقدر امکان سعی مینمود و شیبانی خان در تضییق محصوران
کوشیده در اقامت مراسم محاصره از خود بتقصیر راضی نمیگردید و در آن وقت بلای قحط و غلا شیوع یافت
و آتش جوع کانون درون مردم سمرقند را فروتافت و چندگاه بجز قرص ماه یا خورشید که هر صبح و شام از تنور
از تنور افلاک بر می آمد بچشم شهریان گرده نمی افتاد و از هیچ خانه و کاشانه کاه و دانه بجز فانه سنبله موجود نبود
و وصول بر آنهم دست نمیداد و گوشت و روغن مانند کبریت احمر نایاب گشت و بعضی از مردم محتاج گوشت سگ و خر بدل
مابحتاج تغذی حاصل کرده کار از ملاحظهٔ حل و حرام درگذشت و زمرهٔ از امرا و کلانتران از برگ درختان علیق الاغان
بهم میرسانیدند و طایفهٔ چوبهای خشک را رنده کرده و تراشهٔ چوب را ساعتی در آب گذاشته غذای اسپان
میگردانیدند و در آن اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه سکندر رتبت نزد حکام خراسان و حصار شادمان
و قندز و بغلان و مغولستان ایلچیان فرستاده کومک طلبید و ولات مذکوره در ارسال کومک اهمال و امهال
ورزیده هیچکس نفرستادند لاجرم سمرقندیان قرین یاس و حرمان گشته یک یک و دو دو خود را از برج و باره انداخته
باردوی شیبانی خان می پیوستند و از عجز مردم شهر را دانسته در نواحی غار عاشقان منزل گزید و شاه صاحب
تایید در کوی قتبه بارگاه مرتفع گردانید

چون پادشاه اسلام پناه چند روز دیگر در محنت محاصره مصابرت نمود
معلوم فرمود که بواسطهٔ شدت قحط و غلا و بدل مابحتاج و تغذی سمرقندیان تفتیش بسیار دارند و بسبب
ضرورت نقش متابعت بر صفحهٔ ضمیر مینگارند مصلحت چنان نمود که چند روز دیگر با اوزبکان ستیزه کرده سازد
و آن بلده را باز گذاشته علم نهضت بجانب تاشکند برافرازد و در اوایل سنهٔ سبع و تسعمائه در نشیبی پادشاه

شیخ دروازه صوزنگران بقرار باسی و بعضی دیگر از جوانان بی هراس تعلق گرفت و دروازه کازرستان بیمن اهتمام
شیرم و قتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت مقرر شد که پادشاه جمشید آیین و قاسم قوچین و زمرهٔ
از مقربان درگاه ظفر قرین کومک باشند و در مدرسه میرزا الغ بیک که در میان شهر است ساکن کردند تا نسبت
ایشان بجمیع دروب و بروج شهر علی السویه باشد و در هر طرف که احتیاج افتد توانند رسید و پادشاه
براوج آن بقعه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشت و ملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردند
و روز دیگر شیبانی خان بنواحی آن بلدهٔ محفوظ آمده دورتر فرود آمد و ایتام و اوباش بعزم رزم و پرخاش
از محلات سمرقند بیرون خرامیده بدر مدرسه شتافتند و بعد از استجازه از دروازه بیرون رفته بباد جرأت
جسارت نیران جنگ و محاربت ملتهب و مشتعل میساختند و ازبکان جنگ در گریز کرده نزدیک نمی آمدند تا آنکه سپاهیان
دلیر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی شتافتند و بسر پنجه تهور غارت کرده آنچه مییافتند میبردند و در آن اثنا
روزی شیبانی خان از دروازه آهنین جنگ پیش آورده جمعی از سپاه در کمینگاه باز داشت و پیادگان که بدستور
ایام سابق پیش رفته بودند وقتی از فریب ازبکان واقف شدند که سواران لشکر دشمن از عقب ایشان
حمله آوردند و بین الجانبین جنگ عظیم در پیوسته نویان کوکلتاش و قل نظر طغایی و بعضی دیگر از دلیران
لشکر خسرو صاحبقران تایید بحمایت پیادگان عنان بحرب انعطاف دادند و قتل یکی از مخالفان را بشمشیر رسانید اما چون
سپاه مخالفان بسیار بود پیادگان را مغلوب گردانیده بتیغ فولاد تا دروازه آهنین دوانیدند و بطرف
مسجد خواجه خضر تاختند و در انتقام قوچی بیک جنگهای نیک کرده پادشاه عالمپناه و نزدیکان بارگاه خلافت
دستگاه از بالای دروازه بانداختن تیر خدنگ مرگ آهنگ پرداختند لاجرم اعدا از آنجا بازگشته روز دیگر
شیبانی خان با سپاه فولاد پوش سلاح فروش تا دروازه آهنین و دروازه شیخزاده شتافته دست به تیر و کمان
بردند و از شست درست پادشاهی تیر مرگ بر اسب بوزی که یکی از ازبکان سوار بود خورده چنانچه از پای درآمد
و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجا آورده جمعی از ایشان در نواحی برج کردن خود را بپای حصار رسانیدند
و زمره دیگر گمان بردند که اکثر لشکریان موکب عالی بر دروازه آهنین و دروازه شیخزاده مجتمع آمده اند دربارهٔ
دروازه کازران و صوزنگران کسی نمانده که بنوک پیکان سوزن مثال قطع رشته حیات ابطال رجال تواند کرد
بجانب آن دروازه راندند و شصت و پنج نردبان که ترتیب نموده همراه داشتند بر فصیل نهاده قصد صعود نمودند
قوچی بیک و شاه صوفی و بعضی دیگر از بهادران رستم سیر جلادت اثر سپر مخالفت در روی کشیده بپای مدافعت

محمد مقیم به دولت و اقبال گردیده و دختر میرزا الغ بیگ را که بحباله نکاح در آورده ملتمس ایشان اجابت نمود و وقتی که بدیع الزمان میرزا
و امیر ذو النون آب آمویه بودند بایشان رسیده موجب فرح و ابتهاج ایشان گردید [illegible]
[illegible]
[illegible] چون صیت گیتی ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق منتشر گردید و صولت
سپاه اوزبک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را بتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا
قاصدان نزد بدیع الزمان فرستاده او را بمقابله و مقاتله خان ترغیب و تحریض فرمود و امیر خسروشاه نیز
ایلچیان ارسال داشته از هیبت اوزبکان استمداد نمود و پیغام کرد که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب
آمویه رسد بنده با جنود جرار ولایت ختلان و بدخشان و قندز و بقلان باردوی همایون خواهم پیوست
و در یورش اقبال [illegible] کمر خدمت خواهم بست بنابران بدیع الزمان میرزا رسل و
رسائل بقندهار و زمین داور فرستاده ملتمس و [illegible] امیر ذو النون [illegible] مضمون آنکه
علی اسرع الحال سپاه و لشکر جمع ساخته بقبة الاسلام بلخ آمده در ملازمت موکب عالی بدفع اوزبک
و فتح ما وراء النهر قیام نمایند و امیر ذو النون لوازم اطاعت بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار
به بلخ خرامید و بدیع الزمان میرزا امیر [illegible] ابو اطف خسروانه اختصاص داده ابواب مراحم و اشفاق
بر روی روزگارش برگشاد و امیر خسروشاه نیز تحف شایسته و تبرکات بایسته بنظر امیر ذو النون فرستاد و
در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون از زمستان و بارانهای [illegible] سبزه در نواحی و اطراف
جویبارها کنار رونق و اعتبار [illegible] بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده [illegible] استمالت نامه
با ترتیب دوازده هزار مرد از پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب [illegible] توجه
روان شد و امیر ناصر الدین عبد [illegible] دار السلطنه [illegible]
و چون [illegible] رایت [illegible] ترمذ [illegible] اجلال فرموده [illegible] فلک [illegible]
حاکم ترمذ امیر محمد باقر که امیر [illegible] فی الحال بآن جانب آمده تقبیل بساط سلطنت [illegible] پیشکش
کشید و عنایت و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا سلطان حسین [illegible] امیر ذو النون عبد الله
قراقولاغ را نزد امیر خسروشاه بحصار شادمان فرستاده از وصول موکب عالی [illegible] تصمیم عزم رزم شیبانی خان
خبر داد و پیغام فرمود که بزودی بعسکر ظفر اثر بپیوندد تا علی اسرع الحال دفع اعدای ملک و دولت میسر گردد و امیر سلطان حسین

عاقبت محمود خان خواجه ابو المکارم و بعضی از اعاظم و قرب صد نفر از نوکران سعادتمند از دروازه سمرقند
بیرون رفته روی توجه بازجان آورد و در اثنای راه جهانگیر میرزا که سعادت ازلی در مفارقت سلطان احمد تنبل و
مرافقت پادشاه کردون محل دانسته بود از آن جانب رسیده بشرف تقبیل انامل برادر بزرگوار دریافت و ارقام
اثامش بزلال عفو از صفحه ایام محو شده انوار شفقت بر وجنات احوالش تافت و چون پادشاه باستحقاق
در ضمان حمایت مالک الملک علی الاطلاق نزدیک بازجان رسید بوضوح انجامید که بسبب وفور عصیان
و طغیان سلطان احمد تنبل دخول در آن بلده متصور نیست باز عنان عنان گیران بجانب تاشکند گردانید
سلطان محمود خان و الجه خان که اخوان آن مهر سپهر دولت بودند مقدم شریفش را باقدام اعزاز و اجلال
استقبال نموده در لوازم ضیافت اهتمام نمودند و شیبانی خان را کرت بعد اخری فتح سمرقند دست داد
در اکثر دیار ماوراء النهر رایت استقلال و استبداد برافراخت و خیال استیصال نهال اقبال امیر خسرو شاه و تسخیر
حصار شادمان و قندز و بغلان بر لوح خاطر نگاشت و علی التعاقب و التواتر سپاه بی باک اوزبک را بغارت
و تاراج آن حدود مامور میگردانید و بباد و بیداد نیران قتال و اسر افروخته آثار کمال اقتدار بظهور رسانید

چون بمقتضی کلمه کل شیء هالک الا وجهه له الملک و الیه ترجعون جوهر ثبات و دوام خاصه ذات
قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیا دون لازم وجود و حدث فرسود جمیع متوطنان ربع مسکون در شهور
سنه سبع و تسعمایه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جزو
و کل پیوست و پسرش عبد الرزاق میرزا عازم دیار گشته بجای پدر بر مسند فرماندهی نشست و نعش والد مرحوم
خود را بموجب وصیت در روضه قریه که داخل ولایت غزنین است و مرقد سلطان محمود غازی آنجاست دفن فرمود
و در بالای آن مقبره گنبدی ساخته مجاوران تعیین نمود اما بسبب بواسطه صغر سن از عهده ضبط مملکت و دارائی سپاه
و رعیت کما ینبغی بیرون نتوانست آمد و در میان امرا و ارکان دولت خلاف و نفاق افتاده شیرم ذکر که سرانجام
تمامی مهمات جزو و کل از پیش خود گرفت و امیر محمد یوسف و بعضی دیگر از امرای کابل بی خبر در شهر درآمده ناگاه بر سرش
و بعضا از نیام منبع فی الحال بنیاد حیاتش برانداختند و از جهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در گرمسیر
بشیوع یافت و داماد و ترا میرزا ذو النون ارغون محمد مقیم را در اواخر سنه ثمان و تسعمایه لشکر داده شهزاده را
در مهم تسخیر کابل را مقیم نهاد همت گردانید و بدان جانب نهضت کرده عبد الرزاق میرزا فرار بر قرار اختیار کرده

که امیر محمد بایستر ترخان قاصدی نزد محمد خان شیبانی فرستاده و پیغام داده که هرگاه موکب خانی از آب آمویه
عبور نماید بنده قلعه خود را بخدام آستان سپهر آشیان سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت
و خان گیتی ستان باین وعده امیدوار گشته از سمرقند متوجه کنار آب آمویه شد بنا علیه جماعت مذکوره
باستصواب سید جعفر خواجه خاطر بران قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان میرزا جهت دفع فتنه محمد باقر بحدود اندخود رود
شعار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد و دران ایام امیر محمد باقر ارغون از بدیع الزمان
میرزا برنجیده چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنابران اصحاب ترخان
و بعضی دیگر از عاصیان در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند و با وی خلوت کرده مکنون ضمیر خود را در میان
نهادند امیر محمد بایستر بحسب ظاهر سخنان ایشان را بحسن قبول تلقی نموده گفت مناسب آنست که فردا
در سر مزار خواجه ابونصر پارسا جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که طریق خلاف مسلوک نسازیم تا این مهم
تمشیت پذیرد و سخن برین قرار یافته هر یک بخانه خویش رفتند اما امیر محمد باقر رعایت حقوق تربیت
بدیع الزمان میرزا دامن گیر شده همان شب در چهار باغ ابراهیم میرزا بملازمت شتافت و کیفیت خیالات
فاسده بداندیشان را معروض داشت سلطان بدیع الزمان میرزا چون نسبت بآن جماعت انواع شفقت
و عنایت تقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نموده چنانچه میباید بسمع قبول نشنود و امیر محمد باقر
عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابونصر پارسا فرستند
تا حقیقت این سخن بروی او ظاهر گردد و آنحضرت این التماس را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که
پهلوان سلطان علی مصحوب امیر محمد باقر بآن مزار رود و آنجناب سحری پهلوان سلطان علی را در یکی از حجرهای
جماعت خانه آن مزار پنهان نشانده در را مقفل ساخت و خود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار نشست و همان لحظه
آن جماعت بدان مقام رسیده و با آن جماعت خانه رفته در قضیه مذکوره گفت و شنود نمودند و سید جعفر خواجه ایشان را
بر موافقت خان سوگند داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان سلطان علی بخدمت بدیع الزمان میرزا رفته
کیفیت حادثه را بتفصیل عرضه داشت و صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت بجهة
مشورت مهم محمد بایستر ترخان در خرگاه دیوانخانه مجتمع گردند و بعد از اجتماع آن جماعت شاهزاده امرای عظام
ناصر الدین عمر بیک و نظام الدین شیخعلی طغائی و عاشق محمد ارغون و یادگار ابو اسحق و محمد باقر ارغون
و شاه منصور بخشی را بگرفتن عاصیان مامور گردانید و امرا بمساعدت الطالع آن حرام نمک را ماخوذ و مقید گردانیده

و چند امیر دیگر اتفاق نموده با امیر خسروشاه و برادر او امیر ولی ملاقات کرده فرمان بدیع الزمان میرزا و مکاتبت امیر
ذوالنون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بتوجه اردوی عالی ترغیب و تحریض نمودند اما امیر خسروشاه با عدم
مساعدت توفیق کردن از اطاعت بجده تعلل کرده اینکه هرگاه بدیع الزمان میرزا از مهم شیبانی خان فارغ گردد باید
که مملکت سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم در قندز مقیم بر زبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داده
چون ایشان باردوی شاهزاده رسیدند و خلاف عهد خسروشاه معروض داشتند بدیع الزمان میرزا در باب
عبور از آب متردد شده مقارن این حال امیر ناصرالدین عمر تنک از پایه سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان مفهوم
پیوست که خاقان منصور بخلاف تصور عساکر بمدد نمی فرستد لاجرم شاهزاده با امیر ذوالنون طریق مشورت
مسلوک داشته طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول ایشان بقبة الاسلام بلخ در چهارباغ سلطان ابراهیم میرزا
نزول کرده امیر ذوالنون رخصت انصراف ارزانی داشت و چون آن جناب بملازمت حضرت بجانب مستقر خود برافراخت
نقصان تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافت [illegible] انواع فتنه روی نمود و شیبانی خان ببلاد خراسان
امیدوار گشته [illegible] آهنگ [illegible] فرمود

[illegible] احوال گذشته

سید جعفر خواجه که در سلک اعاظم سادات دشت قبچاق منتظم بود بسبب عرق قرابت نسبت
بخواقین اوزبک در غایت محبت و اخلاص سلوک مینمود و از دیار ماوراءالنهر بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف
دستبوس بدیع الزمان میرزا حاصل کرده چنان ظاهر ساخت که بواسطه طمع و تعدی محمدخان شیبانی از وی
رو گردان شده التجا بظل عنایت الهی پادشاهی آورده و مادام الحیات ملازمت و نیکخواهی بظهور خواهم رسانید
و بدیع الزمان میرزا بدان سید مزور اعتماد فرموده او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانید و چون سید مذکور با
امراء و مقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته در خلوت زبان بمدح و ثنای محمدخان شیبانی میگشاد
و ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد و از جمله امرای خاص شاهزاده امیر ابراهیم برلاس
و شاه محمد برلاس و آقاب ترخان و قرا امیر محمد هم اتفاق کرده با سید جعفر خواجه بیعت کردند که هنگام فرصت
دستبردی نمایند و پای در وادی مخالفت بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خودسری و فتنه بر روی روزگار خویش
بگشایند و در آن اثنا محمد باقر ترخان که سابقا بواسطه استیلای محمود سلطان بکابل از آنجا گریخته پناه
ببدیع الزمان آورده بود و منظور نظر عنایت شده در اندخود حکومت مینمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بر منوال پیوست

سمت استحکام و صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی دروازه شترخوار را ضبط نمود و محمد زمان میرزا
با شیخ ابوسعید عراقی در ارک متوطن بود و امیر سلطان قبچاق در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت
و مردم جمیع دروب و بروج را پیش نهاد همت ساخت و از آنجانب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار کس
از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازه شترخوار منزل گزید و جای برادر خود محمود سلطان را در دروازه عراق
معین گردانید و جمعی دیگر از سلطان جوجی نژاد برابر دروازه عکاشه جای داد و در برابر تمامی بروج جمع امرا اوزبکیان
فرستاد و نخست ایلچی به شهر ارسال داشته امیر سلطان و سایر امرا بدیع الزمان میرزا را با طاعت و انقیاد و
دعوت نمود و چون آن سخن بسمع قبول ایشان راه نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از
یک هفته که اوزبکان چپر و توبره بهم رسانیدند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته راه توجه بکارزار مرتب گردانیدند
حکم جنگ سلطانی نفاذ یافته سپاه اوزبک از جمیع جوانب آواز سورن و کرنای و کورکه و کوس در خم طاق سپهر
انداختند و مانند مور و ملخ روی بخندق آورده آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و خان در انصباح بر اسب کوه پیکر
سوار گردیده و جوشن شیر رنگ پوشیده قرب ده هزار اوزبک جوشن پوش بهرام کوش پیاده پیش پیش او روان گشتند
و چپرها و تورها در سر کشیده بخندق دروازه شترخوار آمدند و مردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده
دست به تیر و سنگ بردند و آنجناب ایشان را تا آن زمان که اوزبکان بکارزار بالا رفته نزدیک بخندق شیرحاجی رسیدند
امان داده آنگاه نخست خود سنگی بطرف دشمنان افکند و آن حجر بروی خورده دارنده را بخندق غلطانید
بعد از آن سایر دلاوران که بر آن برج بودند دست بانداختن ناوک دیده دوز و سنگ مرگ آهنگ
گشودند و سپاه خان چاره منحصر در فرار دانسته بسیاری از ایشان جریح و قتیل بر زبر یکدیگر افتادند و همچنین
از جمیع بروج شهر بهادران بهرام قهر تیر مرگ تاثیر از آشیان کمان پرواز دادند و کمانهای رعد آهنگ را
بغرش در آورده ابواب مدافعت برگشادند بسان ژاله از ابر بهاران بفرق اوزبکان شد تیرباران
سهام نخش از دل گشته پرخون ز سنگ رعد شد گوش کر دون و اگرچه در آن روز اوزبکان نهایت جلادت
و مردانگی بظهور رسانیدند و جمعی از مردم شهر را مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر بر سبیل قهر از قبیل محالات
عاقبت انهزام یافتند و در آن جنگ قریب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ رعد آهنگ
از عالم زندگانی بجهان جاودانی آوردند و برین قیاس دو نوبت دیگر چریک اوزبک در بلغ جنگ سلطانی در انداختند
و مانند روز اول بی آنکه مهمی از پیش رود مراجعت نمودند بعد از آن خان از ضایع شدن لشکریان اندیشیده

هر یکی را بیکی از اهل اعتماد سپردند و براق و جهات ایشان را بحیطهٔ ضبط در آوردند و از جمله گرفتاران تنک بجرام
شاه محمد برناس و افتاب ترخان بسیاست رسیدند و عفو پادشاهی شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر و قرابه محمد
و سید جعفر خواجه گشته حکم باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محل سید جعفر خواجه بود گفت چون خمیر مایه
این فتنه جناب سیادت مآبیست گذاشتن او مصلحت دولت نیست و بخلاف رای شاهزاده او را بخنجر بکشید
و مقارن آن حال خان گیتی ستان از معبر کرکی عبور نمود و بدیع الزمان میرزا از چهار باغ سلطان ابراهیم عنان
یران بطرف جبال گرزوان معطوف گردانید

در اوایل سنه تسع

و تسعمائه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و بنابر استدعاء امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی
عبور نموده نواحی اندخود مضرب سرادقات سلطنت ساخت و محمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشید
اما منظور نظر التفات نشد و محمد خان او را بآن طرف کوچانید و خبر عبور خان گیتی ستان در چهار باغ
میرزا ابراهیم بعرض بدیع الزمان رسیده بنابر پریشانی سپاه و عدم جمعیت لیران ازنخواه مصلحت توقف ندید
و نور حدقهٔ سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشت و امیر سلطان قبچاق را در ملازمت شاهزاده
باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف و القلم خواجه جمال الدین میرکی و امیر شیخ ابوسعید عراقی مقرر شد
در آن بلده باشند و امیر علیخان ولد امیر عمر بیک که داروغهٔ شبرغان بودند آنجا رفته در محافظت آن بلده
طریقهٔ اهتمام بجای آورده بعد از آن رایات عالیات سلطانی از راه درهٔ گزبان و چهار بیک رفته از آنجا
بقرا الغاج شتافت و از قرا الغاج عنان عزیمت بجانب جبال جرز دران تافت و محمد خان شیبانی چون از
مهم اندخود بپرداخت روی توجه ببلخ آورد و جمعی از لشکر قیامت اثر را بتاخت شبرغان نامزد کرد و
چون آن جماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر علیخان عمر بیک با جمعی از مبارزان دلاور از قلعه بیرون
خرامیدند و میان الجانب و اوزبکان مقابله و مقاتله بوقوع انجامید در اثنا ستیز و آویز تیری بر اسب
امیر علیخان رسیده لشکر اوزبک او را دستگیر گردانیده باردوی اوزبک بردند و ما بچه رایات ظفر
آیت خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نموده امیر سلطان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان
بودند بمحافظت و تحصن قرار داده دروازهٔ عراق به پهلوان حسین علی و جمعی کثیر از ملازمان خاصهٔ امیر سلطان
تعلق گرفت و دروازهٔ عکاشه بیمن جلادت و پهلوانی امیر جان نقلی و امیر جان احمد و امیر درویش محمد کتی بازار

[illegible] محمد خان چو از آمویه بگذشت ** مذاق عیش اهل بلخ تلخ شد رسید از غارت و تاراج اوزبک بسی زحمت
جان آن ملک را سلخ ** از آن تاریخ شد ویرانی بلخ ** ذکر [illegible]
[illegible] در آن ایام که محمد خان شیبانی [illegible] بود
بمحاصرهٔ قبة الاسلام بلخ قیام می‌نمود بدیع الزمان میرزا در ولایت [illegible] بوده چون [illegible] چند نوبت
رسل و رسائل بپایهٔ سریر اعلی فرستاده کیفیت بیداد اوزبک را شرح داده استمداد کرد و چون خاقان منصور
را از آنحضرت آزار بسیار در خاطر داشت در باب ارسال مدد و مراسم کومک تغافل و اهمال بجای می‌آورد
اما عبد اللطیف خان [illegible] و امیر ابو القاسم بخشی را فرمود که با لشکرهای [illegible] و مرو [illegible]
و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند بدیع الزمان میرزا بعد از مراجعت محمد خان از حدود [illegible]
خواست بقیهٔ ایام زمستان را در آنجا بپایان رسانید و چون سلطان [illegible] سپاه [illegible]
و تاثیر [illegible] صحرای [illegible] ظفر انتما گردانید و ایلچیان [illegible] فرستاده
بار دیگر [illegible] طریق موافقت [illegible] در باب استمداد جهة دفع سپاه اوزبک مبالغه فرمود و امیر [illegible]
بار دیگر اظهار انقیاد کرده برادر خورد خود امیر ولی را بملازمت شاهزاده فرستاد و مقرر آنکه چون بدیع الزمان میرزا
در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که نسبت بایشان قصدی نیندیشد خود نیز با لشکرهای حصار و ختلان
و قندز و بقلان بخدمت شتابد و [illegible] محمد خان [illegible] و چون امیر ولی [illegible] منزل کرد
قبل از آنکه بعز دستبوس معزز گردد امیر عمر بیگ [illegible] با امیر ولی ملاقات نمود و او را از سیاست شاهزاده
بترسانید القصه [illegible] کوچ کرده [illegible] عمر بیگ در آن بلده که در تصرف [illegible]
قادر بیگ بود توقف نموده امیر ولی عنان [illegible] بقندز تافت و بسبب مخالفت عمر بیگ [illegible]
که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ و توابع رایت اقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین احمد [illegible]
که خواهرزادهٔ خواجه شمس الدین [illegible] احمد بن سیدی احمد [illegible] از مرتبهٔ وزارت [illegible]
تمام اختیار ملکی و مالی را بجهة کفایت او نهاد و امیر عمر بیگ را بر اکثر امرا و ارکان مهر داد و آن امیر [illegible]
اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رای خود بسر انجام می‌رسانید و از سایر امرا [illegible]
بنا بر [illegible] از احوال و اقوال امیر عمر بیگ چند نوبت [illegible]
ظهور نمود و بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته در آن بهار که در نواحی [illegible] بود

امرا و بهادران را باشتغال نیران قتال مامور گردانید اما بقدر امکان در محاصره سعی نموده در تضییق محصوران میکوشید
در آن اثنا شبی امیر علیخان فرصت یافته بند بر پای گریخت و بکنار دروازه شترخوار شتافته آواز برکشید و نام
خود ظاهر ساخت تا جمعی از نوکران پایان دویده او را ببالا بردند و ولد و اصحاب او لوازم شکر الهی بجای آوردند
و چون محمد خان شیبانی مدة سه ماه در ظاهر بلخ نشست دانست که تسخیر آن بلده بجنگ تیسیر پذیر نیست
خواست که ابواب صلح و صفا بازگشاید و بآن وسیله آن بلده را تصرف نماید بنا بر آن امیر درویش علی را که
در اواخر ایام حیات امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریه فیض آباد بسر میبرد و در آن اوان که ماهچه رایت
خانی پرتو وصول بر بلخ انداخت بحسب اختیار یا باضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار بشهر فرستاد و فرمان داد که
آفتاب اقبال تیموری بسر حد زوال رسیده و سلطنت نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را ذخیره نمانده
مناسب آنست که بالتفات خانی و عنایت اعتماد دلجاج نکشایید و بدست متابعت در دروازه را بگشایید
و چون امیر درویش علی با امیر سلطان و سائر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرده لوازم ادای رسالت بجای آورد
خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قرب یکصد و پنجاه سالست که آبا و اجداد ما در ظلال رعایت
و عنایت اولاد و احفاد امیر تیمور گورکان بفراغت و رفاهیت گذرانیده ایم حالا مجرد آنکه بدیع الزمان میرزا را
شکستی واقع شده چگونه جایز باشد که ما حقوق تربیت چند ساله آن پادشاه عظیم الشان را نابوده
داریم و شهر را که بر سبیل امانت بما سپرده باشند مانند اهل خیانت تحت تصرف خصم گذاریم و حال آنکه
عنقریب چتر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان سایه اقبال بر این حدود خواهند
انداخت و بامداد تائیدات و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت
تا آنچه خان گمان برده اند که ذخیره ما باتمام رسیده غیر واقعست زیرا که اگر ما مغز خوردنی نداریم هنوز یکسال
ذخیره داریم و منشاء این سخن آن بود که درازگوش بسیار در کوچه بازار بلخ افتاده روی بچراگاه عدم
آورده اند القصه امیر درویش علی چون این سخنان استماع نمود دانست که کسی ابواب شهر بر روی
خان نخواهد گشود بازگشته آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید و خان در وسط زمستان طبل مراجعت
کوفته از آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر ابواب فراغت و رفاهیت بر وجنات
احوال مردم قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره آنقدر خرابی از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده
و توابع روی نموده که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد بنا بر آن در آن باب یکی از فضلا این قطعه در سلک نظم کشید

بر پاس کردن اساس فرستاده بنواب بارگاه سپهر اقتباس پیغام داد که اگر حضرت خاقانی دفتر جرائم و آثام
این سالک مسالک سرگردانی را بآب عفو و مرحمت فرو شوید و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنه هراة لوازم
عهد و پیمان در میان آرد که قصدی نیندیشد حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده بپایهٔ سریر اعلی آیم و غاشیهٔ متابعت
بر دوش گرفته در ظلال عاطفت لایزال بیاسایم و چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسیده سخنان
شاهزاده را بعرض رسانیده آنحضرت مبتهج و مسرور گشته مسرعی بهراة فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را
باردوی همایون رسانند تا التماس شاهزاده را بشرف اجابت مقرون گردانند اما در آن اثنا خدیجه بیگی آغا و
بعضی از امرای نواب را چنان بخاطر رسید که اگر هنوز که شمهٔ از ضعف مزاج اشرف باقیست و مظفر حسین میرزا
در اردو نیست بدیع الزمان باردو آید محتملست که اکثر لشکریان بلوای کشورگشای التجا برند و موافقت و متابعتش را
از لوازم شمرند و امثال این معنی را بشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و امیر بایزید را رخصت معاودت
ارزانی داشته اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تاخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف دار السلطنهٔ هرات
کوچ کرد و خاقان منصور قرین صحت و سلامت مستقر سریر سلطنت رسیده لوازم نصفت بجا آورد

در آن ایام که سلطان بایزید برلاس از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان آمد و سبب عدم اجابت
ملتمس ملاقات را عرض نمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا کدام مملکت را از خار طغیان معاندان
بدستیاری کدام یک از معاونان پاک گرداند و امیر عمر بیک را که اظهار شعار خلاف کرده در قلعهٔ شیرغان
متحصن گشته بود بچه طریق از طریق عناد و کند رانیده بجادهٔ اتحاد رساند مقارن اینحال مبشر خجسته مقال از نزد امیر
شجاع الدین ذو النون ارغون رسیده از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون آنجناب را بر مخالفت
عمر بیک اطلاع افتاد سپاه زمین داور و فراه و غور و غرجستان و ساخر و تولک را جمع آورده بر جناح استعجال
عنان توجه بصوب شیرغان انعطاف داد لایق آنکه موکب همایون نیز بطرف آن بلده نهضت نماید
تا مهم مخالفان فیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان ابد پیوند
بگشاید و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بدین بهرهٔ فتح و ظفر واثق گشته
از الکای میمور در حرکت آمده عنان یکران بصوب شیرغان منعطف گردانید چون منازل و مراحل قطع کرده علم
ظفر شیم پرتو وصول بر سر شنبه بازار انداخت امیر ذو النون از آنجانب رسیده انامل قیام را بلب ادب

امیر بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را برتبت تربیت سرافراز ساخته و در دیوان تواچی بر تمام امراء عظام
مقدم مهر عنایت کرد و مهر بزرگ را نیز باو سپرد و در آن ایام خواجه نظام الدین محمد نیز منظور نظر
التفات شده بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف گشت و بعد از قتل امیر بایزید و خواجه محمد اعتبار و اختیار
عمر بیک و نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و بدیع الزمان میرزا امراء ارکان دولت را جمع نموده در باب
حرکت و سکون مشورت نمود و اکثر امرا تعاقب عمر بیک را [illegible] مکروه شمرده و روز دیگر خواجه ناصر الدین
ابو نصر بن خواجه عبد الملک بن خواجه ابو نصر بن خواجه محمد پارسا که در اردو بود بجهت نصیحت عمر بیک بشبرغان
روانه گردید [illegible] بر آن مترتب نگشت عمر بیک [illegible] قدم [illegible] گذشته
بعد از آن شاهزاده قاصدی نزد [illegible] امیر ذو النون فرستاده پیغام داد که علی اسرع الحال با فوجی
از ابطال جلادت [illegible] عمر بیک شبرغان [illegible] از آن منزل
کوچ نموده متوجه چیچکتو گشت زیرا که بسبب مخالفت عمر بیک در آن ایام نقصان تمام بسپاه [illegible] راه یافته
بود و احتمال قریب داشت که چون [illegible] بر کیفیت حال اطلاع یابد از آب گذشته [illegible] شتابد
[illegible]
[illegible] چون خبر عمر بیک و شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو در هراة [illegible] یافت
خاقان منصور [illegible] عازم کنار آب مرغاب [illegible] وحشی را بدام اطاعت
در تواند آورد و آن [illegible] بطوع [illegible] تواند [illegible] قطع منازل و مراحل [illegible] ساخت
در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحت روی در نقصان نهاده کار از [illegible]
درگذشت [illegible] اطبا حکمت [illegible] ترتیب ادویه و اشربه مناسبه نمودند و در ازاله مرض
طریق اهتمام مرعی داشته گوشه نشینان صوامع [illegible] صحت ذات ملکی [illegible] از حضرت واهب العطیات مسئلت نموده
زبان بدعا بگشادند و پس از روزی چند مسئلت اصحاب عبادت بعز اجابت پیوسته انوار الشفاء و ننزل
من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین [illegible] خاقان عادل گردید [illegible] اهل عبادت
بجا آوردند و از آن جانب بدیع الزمان میرزا [illegible] رسید [illegible] مرض پدر بزرگوار [illegible]
انجامید [illegible] نمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت اختصاص [illegible] و بتقبیل
انامل فیض [illegible] قیام نموده بار دیگر بشرف [illegible] خاقان منصور [illegible] بنا بر آن سلطان بایزید برلاس را

بر نهج مسطور فیصل یافت بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوئینان و امرا در باب حراست ممالک خراسان از دخل
محمد خان بشرائط مشورت بتقدیم رسانید و بنا بر استصواب اصحاب رای و تدبیر خاطر بران قرار داد
که امرای عظام امیر ذوالنون و امیر عمر بیک و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد امیر خسروشاه رفته
بهر نوع که توانند او را استمالت و مطمئن گردانیده باردوی عالی رسانند تا باستظهار ممالکی که در تصرف اوست
دفع لشکر اوزبک تیسیر پذیرد و امرا با هزار سوار عازم قندز گشته متوجه شدند و اوراق نیز حسب الحکم در مرافقت
ایشان روان شد و هم در آن ایام خسرو دوراندیش سید حسین ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود
بپایه سریر اعلی روان فرمود تا کیفیت احوال را بعرض خاقان منصور رسانیده طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه
آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات و عنایت بیند آنگاه موکب عالی از بسته شنبه بازار
بجانب دره جز در حرکت آمد و امرای عظام متوجه قندز بوده چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را
پیشتر فرستادند که از امیر خسروشاه استعلام نماید که محل ملاقات کجا خواهد بود اما پیش از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسد
خسروشاه را بر توجه امرای عظام مطلع گردانیدند و امیر خسروشاه بحسب تقدیر دیوان گشت تا بن انفصال آنکه
در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود شیبانی خان با جمعی کثیر از سالکان مسالک
جهلوانی عزم رزم خسروشاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف یافته
عبدالرحمن بیک را که در سلک قرابتانش انتظام داشت با فوجی از سپاه بر رسم زبان گیری باستقبال
یاغی فرستاد و عبدالرحمن در حدود سالی سرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال
یافته تیری بر کتف عبدالرحمن بیک خورده روی بانهزام آورد و گریختگان امیر که با شاه منصور بقندز درآمده
پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت امیر خسروشاه را چون آفتاب دولت و اقبال بسر حد نکبت و زوال
انتقال کرده بود با وجود ذخیره بسیار و قرب وصول امرای کبار عنان تماسک از دست داده و قندز را
باز گذاشته با طایفه از خواص روی بکوهستان نهاد و امیر شاه منصور مراجعت نموده در منزل خلم
بامرای عظام رسید و صورت واقعه معروض گردانید و امیر ذوالنون از کمال غیرت و شجاعت فرمود که چنین
شهر معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن و ازین موضع رایت معاودت افراشتن شیوه مردان مرد و دلیران
صف شکن نیست بلکه انسب آنست که بقندز رویم و آن بلده را محکم نموده از تصرف محمود سلطان نگاه داریم و امرا
طوعا و کرها در امضای آن عزیمت با امیر ذوالنون اتفاق نموده انفیر شیه و غاها ساعت جهه بخشش کرده اوراق خود را

ملسوم ساخت و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داد
و برج و باره شبرغان را مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج بر گشاد و بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر بر افراخته
امیر ذوالنون سپاه جلادت اثر را مکمل ساخت صباح که روز چهارشنبه بود از سه شنبه بازار بظاهر شبرغان فرود آمدند
و صدای نقاره و نفیر و آواز سورن و کرنای باوج فلک اثیر رسانید و بدیع الزمان میرزا در عیدگاه آن بلده نزول
فرموده امیر سیدی در مدرسه سید احمد میرزا فرود آمد و سائر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته
آب خندق را بطرف دیگر انداختند و جهة پر ساختن آن آغاز کشیدن خاک و افراختن خار و خاشاک کردند
اما چون خاطر امیر ذوالنون مائل بآن بود که بین الجانبین مصالحه واقع شود و امیر عمر بیک بار دیگر در سلک امرای نوئینان
میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا سپاه را رخصت حرب و جنگ و انداختن تیر و سنگ نمیداد و پیوسته
جهة تمهید بنای مصالحه قاصدان سخندان نزد عمر بیک میفرستاد و بعد از آنکه تکرار آمد و شد امیر عمر بیک
بامیر ذوالنون پیغام نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی چند از ملازمان بدهلیز قلعه تشریف آورند
و خاطر مرا بتأکید قواعد عهد و پیمان اطمینان بخشند دروازهای شبرغان را بسان ابواب دولت و اقبال
بر روی شاهزاده میگشاییم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته در طریق خدمتکاری و جانسپاری سعی مینماییم
و امیر ذوالنون این التماس را مبذول نموده صباحی عازم شهر شبرغان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورد
بدیع الزمان میرزا بمنزل جناب امارت مآب تشریف برد و در آن زمان آنجناب را بخاطر رسید که اگر آنحضرت
بقدم عنایت و بنده نوازی تقبلی نموده بواسطه امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیض امیدوار گردانند
هر آینه آنچه مقصود است بحصول خواهد پیوست و این معنی را بعرض رسانیده شاهزاده از صوابدید این امر درگذشت
و همعنان امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شهر شبرغان گشت و امیر عمر بیک شمشیر در گردن و کفن
از دست سعادت دستبوسی دریافت و زبان باعتذار و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا دفتر زلات
و جرائمش را بآب عفو و اغماض فرو شسته او را بمزید تربیت و عنایت مفتخر و مباهی ساخت و سایر مردمی را که در آن
بلده بودند مطمئن و مستظهر کرده بجانب اردوی خود رایت عزیمت بر افراخت و همان روز از ظاهر شبرغان
کوچ فرموده نواحی سه شنبه بازار معسکر شهریار کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت
شتافته از مقام مخالفت و عناد یکبارگی درگذشت

چون بهم شبرغان

ذکر آمدن شهر بابر و فتح شیبانی خان در آن اوان که پادشاه مؤید کامکار ظهیر الدین محمد بابر بن
میرزا عمرشیخ گورکان متوجه سمرقند بود کرت دیگر احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب
مخالفت و عصیان برگشود و با آنکه جهانگیر میرزا بهان دولت و اقبال از وجدا شده بود او بدستور بهم سلطنت
بر وی اطلاق مینمود بنا علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان گذاشته اراده استیلا
بر مملکت موروث میسر نشد بتاشکند شتافت و چند گاهی مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت
محاصره و کارزار برآسود و سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد که بالچه خان مشهور است همت بر آن
گماشت که لشکر باندجان کشیده آن مملکت را از سلطان احمد انتزاع نماید و به پادشاه جهانمطاع بسپارد و این
عزیمت را از قوت بفعل آورده با سپاه فراوان بدان صوب روان شدند اما قبل از آنکه بمقصد رسیده دست
در دامن مقصود حاصل نماید شیبانی خان با لشکری بعدد قطرات باران رسیده در نواحی منزل تلاقی
عظیمی دست داده و قتالی در غایت صعوبت دست داد و بحسب تقدیر فاسک و الچه خان بر دست
اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانبان عنان بکران بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف
داده امید شیبانی خان از دیوان بیگی فتح و ظفر بر سستی قاصدی همچنان برق و باد بتاشکند
فرستاد و مولانا الغ بیگ سلطان محمود خان و سلطان احمد در دست ما گرفتار گشته اند
و محمد بابر پادشاه روی براه فرار نهاد بر شما آنست که ... غضب قیامت ... خوب
حیات شما ... الخ
فرصت ... الابر ... شهید ... السلطان
... نواحی ...
... بعضی از ... شیبانی
... مردم خواجه ابو المکارم ... پادشاه خود ... خان کامیاب بر خواجه
عالیجناب ... این بیت خواند
رباعی ... هر کس
... سیاست ... خواجه ... بعالم آخرت
فرستاد ... سمرقند را دار الملک ساخت و ... شاه رخیه
... که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت ... اختصاص ... یافت

بطرف اردوی عالی بازگردانیده راقم حروف را فرمود که بسرعت هر چه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی
رسانده خبر ویران شدن خسروشاه و رفتن آنجناب بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی نیز بآن صوب
در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت برگشاید و این فقیر در زمره جز بغز ملازمت معزز گشته کیفیت
ویرانی خسروشاه و ملتمس امیر ذوالنون را بعرض رسانید شاهزاده فرمود که هرگاه خبر در آمدن امرا بقندز مسموع
شود بآنجانب رفته خواهد شد و چون امیر در ظاهر قندز نزول نمود تحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که بنجابت
معتبر بود خاطر صغار و کبار آن دیار را بمتابعت محمد خان شیبانی مائل گردانیده انتظار وصول محمود سلطان
میکشید تا شهر بدو سپارد و امیر ذوالنون قاصدان سخندان نزد مولانا محمد و سائر قندزیان فرستاده
ایشانرا از صولت سپاه اوزبک تخویف نمود و پیغام داد که مناسب انست که دروازه ها بگشایید تا من با امرا
عظام بشهر در آمده اطراف و جوانب آنرا مضبوط کرده دائم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی
در دفع اوزبکان کمال شهامت بتقدیم رسانم و مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جا ی نداد و در مقام هواداری
محمد خان شیبانی راسخ بوده دروازه های قندز نگشاد و بنا بران امیر ذوالنون با سائر امرا مراجعت نموده
در زمره جز بملاقات بدیع الزمان میرزا فائز شده عناد اهل قندز را عرض نمود و سلطان بدیع الزمان چاره کار
منحصر در استرضای خاطر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هراة جزم کرده محمد زمان میرزا را با اهل حرم
و بعضی امرا از بلخ بیرون آورده بدستور معهود محافظت آن بلده را به نیروی شجاعت امیر سلطان قپچاق
بازگذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت و بعد از وصول بحوزه جانان زمام حکومت
آن ولایت را بکف جلادت امیر علیجان ولد امیر علی بیگ داده او را بشبرغان فرستاد و از راه انخود النگ
سکی شتافت و در آن منزل امیر حسین از پایه سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطافی را که از خاقان منصور
نسبت بخدام عالی فهم کرده بود معروض گردانید و آن معنی موجب ازدیاد تعظیم حضرت شده فضای میمنه
از یمن مقدم همایون نضارت ریاض رضوان رسید و در آن منزل خسروشاه بسعادت ملازمت استسعاد
یافت و پرتو آفتاب عاطفت آنحضرت بر وجنات احوال موفور الاختلالش تافت چنانچه عنقریب لیغبث
الحکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از داستان محاربه شیبانی خان با سلطان محمود خان
بر زبان خامه سخندان خواهد گذشت

و بدیع الزمان میرزا با امیر خسروشاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانید و از میمنه
کوچ کرده در النگ چیکتو قبه خرگاه باوج مهر و ماه رسانید [illegible]
[illegible] چون مشیت پادشاه لایزال و ارادت شهنشاه
متفرد در استقلال متعلق بدان بود که از فیض عام عدل و احسان خسروانه ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید لب
تشنگان بوادی ظلم و عدوان صفت خضرت و نضارت پذیرد و آفتاب اقبال آن درج جاه و جلال از افق عنایت
لایزال طلوع نموده بر وجنات احوال سرگشتگان شکسته بال تابد از آنجا که بر معرکه کابلستان خواقین مغولستان
و شیبانی خان در جنبه لطف و مرحمت خویش از شر دشمنان محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان
بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بختیار را باعطای اسباب سلطنت و جهانبانی
و موجبات خلافت و کشورستانی از امر یراق و جهات امیر خسروشاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب
امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آن ولایت پیش گرفت و بسرعت طی مسافت کرده فضای ظاهر
شهر را از یمن مقدم همایون رشک گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت
و بعد از چندگاه که چریک منصور کابل را محاصره نمودند متوطنان آنجا بملازمت حضرت کشورکشائی مایل شده کار محمد مقیم
از صبر و شکیبائی درگذشت قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشته طلب عفو و امان مسئلت عهد و پیمان نمود
تا بخدمت شتابد و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر تابد و محمد بابر پادشاه ملتمس او را
بحسن قبول تلقی نموده سوگند بر زبان آورد که محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته از شهر بیرون آید
بعنایات پادشاهانه امیدوار گشته کسی ابواب تعرض بر روی او نگشاید و محمد مقیم اعتماد نموده از کابل بیرون خرامید
و شرف بساطبوس دریافته پیشکش کشید و محمد بابر پادشاه برحسب وعده او را بالطاف خسروانه و عوارف پادشاهانه
سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و اسباب و سرداران رخصت رفتن با الوس ارغون داشت
و حضرت پادشاهی بموافقت تائیدات الهی خطه کابل و مضافات و توابع و ضمایم و ملحقات را بحیز تصرف درآورده
معمور و آبادان گردانید و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و طغیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانید

علم عدل و داد ساخت بلند ❊ پرتو لطف بر جهان افکند ❊ بسکه در ملک تخم احسان کشت
گشت عالم چو مرغزار بهشت ❊ باغ امید اهل فضل و هنر ❊ شد ز عدل عطای او بار [illegible]

[illegible]

[illegible] چون پادشاه اسلام پناه از معرکه
سلطان محمود خان والی حضرت عثمان کیران بصوب خوزستان گردانیده و بکرور دیگر طی مسافت اوقات گذرانیده
بوضوح انجامید که فوجی از مخالفان [illegible] راه برآن واقعست مضبوط ساخته بخیال دستبردی پای محکم گردانیده اند
بنابراین حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز لازم دانسته از راه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت
و از آنجا عنان توجه بطرف منبع الرجال ترمذ تافت و حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک
شبی بر بستر استراحت نمی غنود موکب همایون را فوزی عظیم دانسته با سادری و پیشکش بخدمت شتافت
و آنحضرت در باب توجه بطرفی که مصلحت باشد با او مشورت نمود امیر صاحب تدبیر بعرض رسانید تاج و سریر رسانید
که چون محمد خان شیبانی بر ماوراء النهر استیلا یافته شیرازه تفرقه در بنیان [illegible] بر صفحات احوال رعیت و سپاهی
حضرت پادشاهی رفته مناسب آنست که چند روزی پای از کار ستیزه کار در [illegible] بجانب کابل رفته خود را از حدود
مملکت دور اندازیم [illegible] اگر بعد از [illegible] طریق [illegible] رنگ [illegible]
فاتفاق [illegible] این [illegible] از [illegible] و پادشاه [illegible] این رای را [illegible] نموده [illegible]
روی توجه بطرف کابل آورد و بحسب اتفاق عبور موکب عالی بمنزلی واقع شد که امیر خسروشاه [illegible] بود [illegible]
جناب [illegible] لایقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت و [illegible] اخلاص [illegible] نموده سعادت تقبیل
قوایم سریر سلطنت دریافت و بعد از روزی چند که در اردوی عالی [illegible] اکثر [illegible] او ماندند دولت و اقبال ملازمت
آستان پادشاه عالیشان [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] روی [illegible]
[illegible] طرف [illegible] آخر [illegible]
چه [illegible] [illegible] اخلاق [illegible]
او را [illegible] قرة العین سلطنت [illegible] محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امرا و ارکان دولت را
باستقبال او مامور گردانید و خود نیز از اردوی عالی بیرون [illegible] امیر خسروشاه در آن موضع
بسعادت دستبوس رسانید و حالی که او را در خدمت حضرت [illegible] معروض گردانید [illegible] زمان
میرزا [illegible] انجام [illegible] امیر خسروشاه [illegible] و [illegible] و دختران [illegible]
و فرش و اوانی و نقود نامعدود انعام فرمود و امیر ذوالنون نیز [illegible] امیر خسروشاه [illegible]

ومهربانی کشیده قطرات عبرات از فوارهٔ دیده اضطرار و دیده روان گردانید ومدتی پدر وپسر در آغوش یکدیگر
بسر برده میگریستند * گاهی پدر از کمال اشفاق * در روی پسر نظر مینمودی * گاهی پسر از سر تواضع
رخساره بخاک راه سودی * و در آن مجلس که بوجود سادات عظام ومشایخ کرام وقضات اسلام وعلما وفضلا
مشحون بود امراء کبار امیر شجاع الدین ذو النون وامیر خسروشاه را بشرف دستبوس خاقان رسانیدند
وآن دو امیر در نهایت انفعال وخجالت زمین اخلاص بوسیده لوازم اطاعت وعبودیت بجا آوردند وخاقان مغفور
ایشانرا بوفور پرسش ونوازش سرافراز ساخت ومضمون کلام لا تثریب علیکم الیوم بر زبان الهام بیان
گذرانیده بتسلی خاطر ایشان پرداخت وآنشب حضرت خاقانی وجناب سلطانی در النگ داعی در بزم
عیش وخرمی نشسته ابواب فرح وسرور بر رخ مفتوح داشتند وبتجرع راح ریحانی وآشامیدن بادهٔ ارغوانی حظی وافر
از زندگانی بر گرفتند ورایت شادمانی برافراشتند وروز دیگر که مهمازان قضا وقدر صحیفهٔ زرین پیکر خورشید
خاوری را بجانب شهرستان اخضر کشید وظلمت شب مفارقت متوطنان ربع مسکون را بانضارت روزگار مواصلت
رسانید وخاقان منصور بر تخت روان نشسته مانند باد وزان روی بمستقر سریر کامرانی نهاد وشاهزادگان
عظام بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا پیش پیش آنحضرت روان شده وامیر ذو النون بجانب دست راست
وامیر خسروشاه بجانب دست چپ در حرکت آمدند ودر آن روز اصناف فرق انام با غلبه تمام تنشاط وسرور
لا کلام از شهر بیرون شتافته تمام دشت وکوه را فرو گرفته بودند واجتماع خلایق از مرد وزن در مضایق
طرق بمرتبهٔ بود که هیچ عید ونوروز کسی چنان مشاهده ننموده بود * در آن روز از کثرت خاص وعام
ز بسیاری ازدحام عوام * در آن روز راه نفس بسته بود * ز حمل خلایق زمین خسته بود * وخاقان منصور در عین
فرح وسرور باین ترتیب وآیین از راه خیابان بمدرسه سر پل انجیل که بنا کردهٔ معمار همت آنحضرة بود رسید
شاهزادگان عظام ونوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند وبدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا
دو پایهٔ تخت روان آنحضرت را بر دوش گرفتند وامیر ذو النون وامیر خسروشاه دو پایهٔ دیگر تخت فیروز بخت
را برداشتند وبمدرسه شریف در آوردند سران عساکر پیاده شتابان * چو انجم به پیرامن
ماه تابان * خلایق که در آن مقام حاضر بودند در احوال خجسته مآل خاقان منصور ناظر گشته از مشاهدهٔ آن صورت
فریاد بر آورده لوازم دعا وثنا بادا رسانیدند وجهة دفع اصابت عین الکمال آیت وان یکاد بر زبان گذرانیدند
خاقان عالیجاه بباغ جهان آرا شتافت ومنزل امیر علیشیر از یمن قدم بدیع الزمان میرزا افتخار بسپهر خضرا یافت

چون امیر خسروشاه ملاقات میرزا بدیع الزمان را با حضرت اعلی مستحسن شمرد و امضای این
عزیمت را متضمن صلاح دین و دولت دانسته مضمون این مقال بر زبان آورد بیت چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش
امید هست که ما نیز در قدم باشیم میرزا بدیع الزمان میرزا از جستجوهای در رکاب آورده از راه سرپل تا بان بجانب لشکر
مقدس غیاثیه در حرکت آمد و خبر نهضت بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه در هراة شیوع یافت
خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردید و جناب شیخ الاسلامی سعد الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال
الدین احمد پورانی و سید نظام الدین علی شهابی که مشهور بود بخواب بین و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف
الرازی و قاضی صدر الدین محمد امامی را که خلاصه مشایخ و سادات خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرموده در
حضور ایشان دست بر کلام معجز نظام سبحانی نهاده و قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد ساخت که نسبت
بشاهزاده و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه قصدی بخاطر عاطر نگذرانم و در باره ایشان غایت شفقت و عنایت
بتقدیم رسانم آنگاه آن پنج بزرگ را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت
و مهربانی حضرت خاقانی را خاطر نشان نمایند تا بی دغدغه عزیمت ملازمت بامضا رسانند و اکابر عظام
متوجه ملاقات شاهزاده گردون غلام گشته در لنگر غیاثیه بان سعادت فائز شدند و هر یک پیشکش لایق
کشیده کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق را مشروح گردانیدند و بدیع الزمان میرزا نسبت بآن زمرهٔ واجب
التعظیم کمال اعزاز و احترام بجا آورده بوثاق ایشان تشریف برد و همه را بخلع فاخره و انعامات
وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون بمنزل بادام تو نزول اجلال فرمود ابو المنصور مظفر حسین میرزا
با والده خود خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال از هراة توجه کرده بودند با آنحضرت ملاقات نموده غبار نقار که بین
الجانبین حایل بود بآب الفت و موانست فرو نشاندند و در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند
و روز دیگر که داخل ایام جمادی الاخر سنه عشر و تسعمائه بود خاقان منصور از باغ جهان آرای متوجه ملاقات
فرزند ستوده خصال گشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تو در حرکت آمد و مابین نواحی غار عباس که
نیم فرسخی از قریه کرخ با پایان تراست از مقارنهٔ آن دو نیر برج سلطنت غیرت افزای برج آسمانی گشت
و چون تخت روان خاقان منصور نمودار گشت بدیع الزمان میرزا را چشم بر آن افتاد خواست که بشیوهٔ ارباب
جرم زمام در گردن اندازد دست بر زانو زده شرف پایبوس دریابد خاقان منصور از مشاهدهٔ آن صورت رقت
فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و بدیع الزمان نیز زانو زده حضرت خاقان را در آغوش عطوفت

بیان قتل امیر شجاع الدین خسروشاه چون بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در بلاد ولایت

خاقان عالیشان بسر برد و خسرو ثوابت و سیار از منزل رحلت کرده روی بکاشانهٔ بهرام شدید الانتقام آورد

رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا کرد که شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان

و امرا کنار آب مرغاب را معسکر ساخته اگر محمد خان شیبانی بنیت کشورستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و

مقاتله اقدام نمایند بنابران بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمایه از منزل مقرب حضرت

سلطانی در حظیره جنید کوکلتاش که در دامن کوه مختار است اختیار نزول نمود و مقارن آن حال از نزد ظهیر الدوله والخلافه

محمد بابر پادشاه [illegible] ایلچی بسریر خاقان جمجاه رسیده مکاتبات آنحضرت که مشتمل بود بر اظهار موافقت بعرض

رسانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت یافته بازگردیدند و بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از حظیره

جنید کوچ کرده بچهل دختران شتافت و در آن منزل نیمه ایام صیام را بنهایت رسانیده بلوازم سنن و مستحبات

عید فطر پرداخت آنگاه بصوب کنار آب مرغاب روان شده چون مرحله موری از فر نزول همایون نضارت

روضه رضوان یافت مظفر حسین میرزا و امیر برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران

کامران همعنان از راه پنجده بمرغاب رفتند و از آن موضع بنابر فرمانی که از پایه سریر عالی بوقوع انجامید

مظفر حسین میرزا بدار السلطنه هراة بازگردید و امیر خسروشاه عنان بصوب قندز و بقلان منعطف

گردانید و جناب امارت مآبی بعد از طی منازل بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم هر جای بر وی جمع گشتند و ازبکی

که داروغه قندز بود با فوجی از جنود امیر خسروشاه را استقبال نموده بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافت

و بسیاری از اتباع امیر خسروشاه بزخم تیر و تیغ ازبکان کشته گشته بقیة السیف روی بانهزام آوردند

و آنجناب اسیر سرپنجه تقدیر شده سردار ازبک او را بر دراز گوشی سوار کرده بقندز برد و فرمود که گرداگرد

شهر گردانند آنگاه هم در آن بلده که علم کامرانی می افراخت بقتل رسانیدند نظم مبین دور سپهر و

مهر گردش که هیچ از کین گذاری نیست خبرش بمهرش دل کسی چون صبح کم بست که در خون چون

شفق هر شامش نشست امیر خسروشاه امیر عادل رعیت پرور بود و مدت پانزده سال در ایام سلطنت

سلطان محمود میرزا به نیابت در قندز حکومت مینمود و پس از فوت آنحضرت چند سال دیگر ولایت حصار شادمان

و قندز و بقلان را در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و نهایت اقبال رایت فرمانفرمایی می افراشت

جناب ایشان از ارتکاب شراب و سائر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب میبود و باداء وظائف طاعات و روایات عبادات و قراءت

و هر یک از امرا در مقام بهجت افزا که جهة ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت فراغت بسر برده
از رنج راه برآسودند [illegible]
در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت آن ولد ارشد را
طوی داده در هر مجلس انواع انعام و احسان درباره شاهزاده عالیشان بجای آورد و امرا و وزرا آنحضرت را خلع فاخره
پوشانیده نوازشها کردند و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان جهة ضیافت برادر بزرگتر و امرا آنحضرت جشنی
خسروانه ترتیب نمود و لوازم پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک روزافزون
نیز بزمی در غایت عظمت مرتب ساخته بدیع الزمان میرزا را بمنزل خویش برد و اسپان تازی راهوار پیشکش کرده
لوازم خدمتکاری بجای آورد و برین قیاس سایر امرا مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و جواهر دولتخواهی و هواداری
بر طبق عرض نهاده شرائط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر ذوالنون دغدغه داشت که مبادا حضرت ظهیر
الدین محمد بابر بادشاه نسبت به پسرش عذری اندیشد و او را رخصت ندهد بعد از ضبط کابلستان روی بقندهار
و زمین داور نهد پس از دوازده روز که در هراة بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش
نهضت نمود و سلطان بدیع الزمان در آن ایام که در هرات تشریف داشت صبیه صلبیه میرزا الغ بیک بن میرزا
سلطان ابوسعید را که در حجر تربیت عمه خود پاینده سلطان بیگم بسر میبرد بحباله نکاح درآورد و در مجلس عقد سادات و
قضات حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسین بتلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و باین بهانه چند روز
مجلس سرور تمهید یافت و هم در آن اوقات خواجه خجسته صفات خواجه افضل الدین محمد کرمانی که کمال اختیار
و اقتدار او در پایه سریر حضرت خاقان مرحوم کلک بیان گشت روزی چند مریض بوده درگذشت و سلطان
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازه آن خواجه عالیجاه را مشایعه
کرده تا گازرگاه بردند و در بقعه که جهت همین مصلحت ساخته بودند بخاک سپردند چون ایام تعزیت بنهایت انجامید
خاقان منصور بنابر اغوای امیر محمد ولی بیک بتحقیق جهات خواجه مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و
ملازمان و منتسبان آنجناب مواخذ گشته از آن ممر اموال موفور و نفایس نامحصور بحصول موصول شد خواجه شهاب
الدین اسحق که با خواجه مشار الیه نسبت قرابتی داشت و بهمین اتهام منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین
محمد میرک که بیمن تربیت آنجناب بر زیلوچه وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر ضبط مینمود در بند بلا افتادند و آنچه
داشتند زود ادا نمودند و محصلان حسب الحکم ایشان را نجات دادند

ولایات را بقلم شجاعت و تدبیر بر لوح ضمیر منیر نگاشته مأمول و چشم داشت که آنحضرت عنان عاطفت
بر صوب انعطاف داده دفع اعدای رایش نهاد همت گردانند تا در سایهٔ دولت چتر همایون فال رعایای
این مملکت از تاب آفتاب حوادث و نوائب محروس و محفوظ مانند و بدیع الزمان میرزا مصلحت دولت
در ایجاب ملتمس او دانسته و فرستادگان امیر ذوالنون را مقضی المرام بازگردانیده مواکب کواکب مراتب
متوجه بجانب قندهار در حرکت آمد [illegible]
[illegible] چون ماهچهٔ رایت نصرت شعار شاهزاده کامیاب بدیع الزمان میرزا بولایت
قندهار نزدیک رسید امیر ذوالنون و اولادش شجاع بیک و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات
خسروانه مصحوب خود برداشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته
نوازش بسیار یافتند و چون در آن ایام خبر مخالفت حضرت بابری علی التعاقب و التواتر باردوی عالی میرسید
بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر غور و ساغر و تولک و اوق و قلعه کاه و فراه و خشک رود
و زمین داور در معسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امرای عظام جهة رسانیدن جار تواجیان باطراف
ولایت مذکور روان ساخته امیر سلطانعلی ارغون با سپاه سیستان و سایر سرداران آن ممالک با جنود
نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از وصول بدیع الزمان بقندهار و اجتماع
سپاه نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان باردوی نصرت نشان فرستاد
و اظهار محبت و اتحاد نمود بدیع الزمان میرزا در برابر سخنان مودت آمیز جواب داده قواعد مصالحه تمهید
پذیرفت و حضرت پادشاهی عنان بصوب کابل گردانیده موکب عالی بدیع الزمانی از قندهار
بجانب زمین داور راه پیش گرفت در خلال این احوال صبیهٔ صلبیهٔ امیر ذوالنون که در سلک ازدواج
بدیع الزمان انتظام داشت باتفاق والدهٔ خویش که عورتی خیره عادله بود رحلت نمود و شاهزاده
و امیر ذوالنون از وقوع این دو نکبه که در عرض هشت روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته
جهة ترویح روح ایشان اطعمهٔ فراوان بفقرا و مستحقان داد و در آنگاه در باب تعیین یورت
قشلاق مشورت مرعی داشته بر آن قرار یافت که زمستان در قصبهٔ فراه گذرانند بعد از انتقال
آفتاب از بروج شتوی بنقطهٔ اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند رخش همت رانند و امیر ذوالنون
اکبر سلطانعلی ارغون را باتابکی قرة العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده را

کلام مجید و تلاوت آیات بینات سبحانی قیام و اقدام میفرمود اما با وجود این صفات حمیده چون بقساوت
قلب و قلت رحم اتصاف داشت و بمجرد توهم انتقال ملک و دولت نقش بیوفایی و کفران نعمت بر لوح خاطر مینگاشت
چنانچه مذکور شد مدتی دیده یکی از مخدومزادگان خود را به نیشتر عصیان نابود ساخت و اساس بنیاد حیات دیگری را
بدست جور و طغیان از بنیاد برانداخت لاجرم باندک زمانی بشامت این افعال گرفتار گشت و سرپنجهٔ قهر
ذو الجلال و الاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت نظم چو از لوح دل بشست نقش وفا نصیبهٔ محنت زده
شد مبتلا که در بیوفایی بسی زحمت است وفا کن بهر کس ولی نعمت است و در همین سال یعنی سنه
عشر و تسعمایه شاهزادهٔ مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوح و دوام بمرض صعب مبتلا گردید
که بر معالجه و مداوای اطبا فایده مترتب نگردید و در اواخر ایام حیات او بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع
این حادثه بغایت محزون شده قطرات عبرات از فوارهٔ دیده گشود و بالاخره در حبل متین صبر و شکیبایی کلمهٔ
کریمهٔ انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک نمود و ولایت قاین را که سیورغال شاهزادهٔ مرحوم بود
به برادر اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت بدانصوب شتافته رونق و تمهید بساط معدلت آورد
[illegible] پنج آب کوهستانیست که آب زرد گز و مرغاب
و هرات رود از آنجا منشعب میشود و بنا بر عقبات صعب و بیشه‌های پر درخت مردم آنجا همیشه بوسیله
در مقام تمرد و سرکشی اوقات میگذرانیده کما ینبغی اطاعت حکام بجای نمی‌آوردند و در شهور سنه ثمان و تسعمایه که بدیع الزمان
میرزا در قبة الاسلام بلخ رایت سلطنت و جهانبانی مرتفع داشت امیر محمد [illegible] را با فوجی از سپاه ظفر عادت
بانتمای تادیب متوطنان بنجاب و استخلاص اموال بدانجانب فرستاد و میان امیر محمد باقر و بنجابیان نیران قتال
اشتعال یافته جناب امارت مآبی منهزم باز گردید و چون در آن اوقات بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه
بود نتوانست که از ایشان انتقام کشد لاجرم در مینولا که کنار آب مرغاب معسکر ظفر مآب شد اندیشه
بنجابیان در خاطر خطیر منور و رایات ظفر آیات برافراخته بدانجانب ایلغار فرمود و بیکبارگی اطراف و جوانب
کوهستان را فرو گرفته از ارباب طغیان جماعتی که بقدم اطاعت پیش آمدند در ظلال عدل و احسان جای داد و زمرهٔ
که در سلک عناد و عصیان ثبات قدم ورزیدند غارت و تاراج فرمود هنوز در حدود بنجاب بود که از نزد امیر
ذو النون متعاقب و متواتر ایلچیان رسیده از زبان او معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر السلطنه محمد
بابر بسبب بی بلا انتهاوای جهان کشا بجانب قندهار روز بهی داوری برافراشته بقلات آمده است و تسخیر آن

دلفریب اوا رسالت نموده ضمیر منیر آن زیبندهٔ تاج و سریر را بملاقات پدر مایل گردانید و شاهزاده آن کلمات
را بسمع قبول جای داده عازم دارالسلطنه هراة شد و خواجه شمس الدین محمد را جهت رسانیدن خبر بهراة فرستاد
و امیر ذوالنون را رخصت ارزانی داشت که بزمین داور رود شتابد و موکب عالی سلطانی در ماه شعبان
سنه مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون برباط دیکسن رسید امراء عظام و اکابر انام
که برسم استقبال از هراة بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر شرف ملازمت دریافته لوازم نثار
و پیشکش بجای آوردند و بدیع الزمان میرزا عنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سرپل درقرا بملازمت
حضرت اعلا فایز گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزادهٔ کامکار روشن ساخته عنایت
و شفقت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا پیشکش کشیده بدستور نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول نمود
[illegible] در جهت تعمیر [illegible] کامیاب [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره برفاهیت عباد و تعمیر بلاد مصروف
بود و عنان عزیمت آن پادشاه شامل رافت پیوسته بر دفع فساد و رفع عناد اهل ظلم و بیداد معطوف
[illegible] ضمیر جهانگیر والانژاد [illegible] کامران عدالت نهاد چو اعلام کیخسروی برافراشت بجز رفع بیداد
کاری نداشت بنا علی هذا در اوقاتی که خبر قتل و نهب و تاراج که در حدود بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب
از عساکر [illegible] دست تغلب اوزبک وقوع مییافت بهراة رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحیر و سرگردانی
متوطنان آن ولایت کرة بعد اخری بوضوح انجامید خاقان مغفور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلی
و فقدان قوت تحرک دست و پا از کمال غیرت خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالک مسالک
کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی جزم فرمود و امراء عظام و وزراء عظام و احتشام پیراق سپاه و استعداد
مردان شجاعت پناه امر فرمود و بدیع الزمان میرزا را زیاده از بیست روز در دارالسلطنه هراة نگذاشته
به کنار آب مرغاب مامور گردانید و شاهزاده حسب الحکم رایت نهضت برافراشت و در اواسط [illegible]
دارای خورشید طلعت روی براه آورد و چند در منزل چهل دختران منزل گزید و تتمهٔ ماه مبارک را
در آن مقام گذرانید و چون هلال شوال روی نمود داراب جمشید احتشام رسانید و از آنجا نیز نهضت فرموده
بقصبهٔ مروچاق علم آفتاب اشراق برافراخت و در آن منزل امیر علیخان را با برادرش امیر عمر بیک از ملازمت
تخلف جسته در هراة توقف کرده بود از ایالت شبرغان معزول گردانیده و آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد

بسیستان برده همگی همت بتعهد حال خجسته مآلش مصروف سازد و امیر سلطانعلی باین التفات
مفتخر و مبتهج گشته طویهای پادشاهانه ترتیب کرد و روزی که شاهزاده را بوی سپردند ساچقها کشیده
لوازم نثار و ایثار بجای آورد [illegible]

در اوایل سنه احدی عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت

در ولایت بلخ و توابع صاحب جودی که بدارائی رعیت و سپاهی قیام تواند نمود نبود و محمد خان شیبانی
که همواره همتش بر سرانجام امور ملکستانی مقصور بود متعاقب و متواتر جنود جلادت آثار بجانب جیحون
میفرستاد تا لوازم قتل و غارت و مراسم تخریب ولایت بتقدیم رسانند و در پاییز سنه مذکوره
جمعی کثیر از آن لشکر برق اثر بولایت میمنه و فاریاب تاخته نهب و تاراج فرق عباد پرداختند و اموال بسیار
و غنیمت بیشمار گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و ولد امیر قاسم ارلات محمد قاسم میرزا که نسبش از جانب
مادر بمیرزا بایسنغر می پیوست و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق امیر شیرم جلایر و امیر
باباجان ولد خواجه جلال الدین میرکی که در آن حدود اقامت داشتند متوجه دفع آن جماعت گشته بین الجانبین
غبار جنگ و ستیز ارتفاع یافته اوزبکانرا صورت فتح و ظفر روی نمود و آن سه سردار بدرجه شهادت
فایز شدند و لشکر ایشان روی بصوب فرار آوردند بنا علی هذا اکثر متوطنان آن ولایت بیکبارگی تحمل گذاشت
و تمامی صحرانشینان جلای وطن اختیار کرده دود آه ستمدیدگان از ایوان کیوان درگذشت و چون این
اخبار بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور صلاح توقف در باغ جهان آرای ندید و بباغ شهر آمده
رحل اقامت انداخت و بعد از اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که در باب بدیع الزمان کرده بود پشیمان
شده و با امرا و ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بر آن قرار داد که کرت دیگر
بدیع الزمان میرزا را بهرات طلبید و طریقه دلجوئی بجا آورده آنحضرت را برسم منقلای بجانب آب
مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام
مقابله و مقاتله آید بعد از آن خواجه شمس الدین محمد منشی را که از سائر مقربان درگاه عالم پناه
بمزید عقل و فراست و ذکا و کیاست امتیاز داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاد
و فرامین عنایت آمیز ارسال داشته بمحاسن عواطف انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد
در قلب زمستان ببلده سدره انتهار رسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور بعرض رسانیده بعبارت

که از تمهید این نمط مقدمهٔ مسلمه مقصود چیست وغرض از عرض این تشبیب بیان واقعهٔ ناگزیر کیفیت خاتمهٔ دبیر کیفیت
حال برین منوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی محل نزول آن مهر سپهر پادشاهی گشت عرض
مرض با نجوهر پاک صفت آمیزش گرفت والم سقم بآن ذات میمنت صفات فضل پرست هر چند اطبا
در معالجه سعی مینمودند عکس منتجه میداد و ساعة فساعة تغیر مزاج همایون روی در تضاعف داده وبیاد می آورد و سایر ارکان
عظام ... ای ذوی الاحترام از تنبیه اطبای حاذق وحکمای مدقق دانستند که انحراف شفاپذیر نیست وانواع نعم
هائله ممکن التدبیر نه بنابران اندیشیدند که خفت آنحضرت در وقتی روی نماید که بدیع الزمان میرزا در اردوی
همایون نباشد یمکن که مواد فتنه وفساد در هیجان آید وهر فرقه از لشکریان نظر فیه رفته صورت مخالفت
درمیان برادران روی نماید از خاقان منصور استجازه نموده نشانی نزد بدیع الزمان میرزا فرستادند که
جریده متوجه درگاه عالمپناه گردد وآن فرمان در اوایل ذی حجه در سرپل تابان بمیرزا بدیع الزمان رسید وبعد
از اطلاع بر مضمون اوراق اردو را در آن منزل گذاشته با سی چهل نفر از امرا وخواص عنان عزیمت بصوب بابا الهی منعطف
گردانید وصباح روز سیم ماه چون علم نصرت شیم آن مظهر لطف وکرم پرتو وصول بر یکفرسنگی اردوی همایون
انداخت شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا ومحمد قاسم میرزا وسید عبد الله میرزا وعبد الباقی میرزا
وامرای عظام شجاع الدین محمد برندق برلاس ومبارز الدین محمد ولی بیک وناصر الدین عمر بیک وفادار ونظام
الدین عبد اللطیف جان نثار وغیرهم بمراسم استقبال استعجال نمودند وبمراسم دعا وثنا ونیاز ونثار
اقدام فرمودند وبدیع الزمان میرزا آنروز در همان موضع توقف کرده واز صعوبت مرض خاقانی وقوف
یافته روز دیگر بعیادت رفت وآنحضرت را سخت سست دیده بغایت حزین وغمگین شده جهة رعایت
حزم وارادت توقف نکرده بطرف منزل شریف بازگشت وکس بسرپل تابان فرستاده تا اردو را بموکب
عالی ملحق گردانند بعد از آن امرا وارکان دولت وخواتین بلقیس حشمت طریق مشورت مسلوک داشته
مصلحت مملکت وآسایش سپاه ورعیت منحصر در آن دانستند که قبل از صدور واقعهٔ ناگزیر صاحب تاج
وسریر میان بدیع الزمان میرزا وابو المنصور مظفر حسین میرزا قواعد عهد وپیمان بغلاظ ایمان موکد گردانند
تا برادران رقبه از ربقهٔ اطاعت وانقیاد نه پیچند وبشارع مستقیم وفاق آمده باستیصال شجرهٔ نفاق
اقدام نمایند ودر روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد برندق وامیر مبارز الدین محمد ولی بیک و
امیر نظام الدین عبد اللطیف در ملازمت مظفر حسین میرزا وسید عبد الله میرزا ومحمد قاسم میرزا وعبد الباقی میرزا

مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مرو چاق بسر پل خوامید و در انتظار وصول چتر همایون خاقانی روزی چند
در آن مرحله دلپسند ساکن گردید و خاقان منصور مصمم بود وقت ظهور لاله و گل غنچه و اجتماع جنود ریاحین و سنبل
توکل بر عنایت واهب جزو کل کرده دوازده هزار سوار خنجر گذار را که مواجب داده با اصناف تجمل و حشمت روی
براه آورد چون خسرو مهر از سر توجه به برج حمل فلک بر توشه افراخت برای نیکخواهی در اوج
شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی محفوف بعنایت سبحانی از آب نهر بعبره به بیش
ماوراء النهر نهضت فرمود و سپاه ظفر دستگاه بسان عساکر سبزه و لاله اطراف کوه و دشت را فرو
گرفته تزلزل در زمین و زمان ظهور نمود نظم سپاه خدیو مظفر لواء بجنبید چون بحر اخضر ز جای همه سر بسر تا قدم
غرق آهن همه دل و جان پر از کین دشمن همه و در آن منازل بسبب قطع مراحل و کثرت حرکت و سرعت
نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا خاکی ضعف بمرتبه رسید که کار از
امضاء العزیمت درگذشت و غایت کل حرکت سکون و نهایت کل کائن ان لا یکون کل شیء
هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون

قاطبه علماء عالم را معلوم است و طایفه فضلاء بنی آدم را مفهوم که حکمت شامله حی قدیم و قدرت کامله
قیوم واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آنست که سریر سروری هر که در تحت
مکناکم فی الارض بافسر مهر زیور تؤتی الملک من تشاء آراسته گرداند عاقبت دست تمتع از امور
مملکت دنیوی باز داشته بمقام عاقبت انجام جمهور مقصور است فی الخیام انتقال نماید و سنت سنیه حق جل و علا که
ولن تجد لسنة الله تبدیلا هموار بر همین منوال جریان یافته که اقتدار عاقبت انجام هر فرد از اشخاص که در دوایر
الملک ربع مسکون و بساط بسیط بمقتضای تخته بخت و جعلناکم خلائف فی الارض مشرف شود
آخر الامر از تنگنای هیکل جسمانی ملول و متغیر گشته بساحت وسعت آثار جنات تجری من تحتها الانهار
توجه فرماید نظم دلا عمر ابد امر محالست طمع مکن بقای [illegible] قلیست مبیا نشد خسرو کی
و هر جا [illegible] از ملک و نیا نیست امید کجا شد شاه کیکاوس کی شاه کجا شد [illegible]
کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب افکند از چهر چرا کسری بر ایوان نیست گفتم
[illegible] برداز جهان رخت کجا شد دولت چنگیز خانی چه شد و دولت صاحبقرانی امیر
[illegible] نیست [illegible] بلندی نیست هر چند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است

روان جوی پر از خون شد نعش آن خاقان خجسته فال بصوب مستقر ... و چون

صباح روز دیگر که کاربرداران قضا و قدر محفه جمشید خورشید را در مغار نیلگون سپهر پوشیده گردانید

و بر بارگیر تندرو گردون بار کرده از افق مشرقی بسوی نهانخانه مغرب روان گردانیدند امرا و ارکان دولت نعش مغفرت

قرین را در محفه محفوف برحمت حی لایموت نهادند و آن محفه را در لباس مشکین گرفته عنان عزیمت

بصوب هراة انعطاف دادند و بدیع الزمان میرزا نیز متعاقب اردو کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعه

تره تو محل سرادقات عظمت گردانید و کوتوال الحصار استوار سالک طریق یکجهتی امیر زین الدین علی

پایان آمده مقالید قلعه را با مفصل ذخائر بعرض رسانیده منظور نظر عاطفت و ملحوظ عین عنایت شد

و آن شب در آن منزل توقف افتاده علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار رحل مناعت اندر گردون

جولانگاه خویش ساخت و نقود انجم را بحیطه تصرف خود در آورد رایات حشمت مآب آن خسرو جم قرین

برج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با فوجی از نواب و خواص بقلعه تره تو

صعود نمودند و آن حصن آسمان اختصاص را بنظر احتیاط ملاحظه کرده خزائن و دفائن را بتصرف فرمودند

امیر زین الدین علی ساجق و منکلیش گشته از مراسم نیکو خدمتی بجای آورده بعنایت خسروانه مستظهر گشته

بدستور معهود منصب کوتوالی آن قلعه تعلق باو گرفت و روز دیگر لشکر کوچ واقع شده بعد از وصول

بالنگ کهدستان خواجه شهاب الدین عبدالله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان

حاکم شهر بود با جمله سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران لباس

مصیبت پوشیده باستقبال شتافتند و افغان زاری باوج فلک زنگاری رسانیده بشرف ملازمت

شاهزادگان جمشید حشمت دریافتند و لوازم پرسش بجای آورده روز دیگر که جمشید آفتاب

غبار ظلمت شب از ساحت سپهر شسته شد بر زین ابلق سپهر برآمد نعش ... بعد

بصحرا عیدگاه دار السلطنه هراة بردند بعد از اقامت فرخنده بر جنازه رحمت اندازه آن سلطان ... گذاردند

و تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بگنبد مدرسه شریفه که جهت آن حضرت بنا کرده بودند بطریقه

شریعت مطهره دفن فرمودند و اولاد امجاد و ارکان دولت آن پادشاه والانژاد کیفیت باطعام طعام

و ختمات کلام ملک علام قیام و اقدام فرموده روز هشتم چنانچه آئین سلاطین حشمت قرین

توانا بود ... آئین بزرگ بپرداختند و خلائق را از لباس تعزیت بیرون آورده ... مهم تعظیمات

بمعسکر بدیع الزمان شتافتند و بمجلس عالی درآمده از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس
و امیر شیخ طغای داز ارکان دولت مظفر حسین میرزا علی بیک و امیر محمد جعفر ابنا امیر محمد برندق را با آن محفل
طلبیده آنگاه شاهزادگان دست بر کلام مجید نهاده مراسم عهد و پیمان درمیان آوردند که مدت العمر
بر جاده مستقیم اتفاق و اتحاد ثابت دم و راسخ قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرا عن صمیم القلب قسم
بر زبان آوردند که در دولتخواهی و خدمتگاری بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و در زمان
وقوع این بیعت خاطر صغار و کبار اطمینان یافت و انوار امنیت و رفاهیت بر وجنات احوال امرا و لشکریان
تافت ... زان حسن اتفاق چو خاطر قرار یافت ٭ ارکان قصر ملک خراسان مدار یافت ٭ دوازده روز
که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان منصور بصعوبت انجامیده بود و ساعة فساعة شدت مرض می افزود
و صباح روز عید الضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امرا
و وزرا در خرگاه دیوانخانه جهة ادای نماز مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام نخجسته فرجام آنحضرت
بر زبان خطیب گذشت آواز گریه حاضران بمرتبه بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت
ایشان سیلاب سرشک از دیده معتکفان عالم بالا و مقیمان ملاء اعلی بگشاد و روز دیگر که دوشنبه یازدهم
ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمائه بود بوقت غروب آفتاب سپهر سلطنت و کامرانی بمغرب فنا انتقال نمود
و شاهباز روح مقدس آن پادشاه عالمپناه نداء یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
شنیده بجانب آشیان پرواز نمود و طلعت خورشید حشمتی که عالم از فروغ عطیتش بفراغت بود در مغرب
اینما تکونوا یدرککم الموت معدوم شد و جمشید حشمتی که جهان از وفور معدلتش مرفه الحال زندگانی مینمودند
بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت و آوازه کوس شاهی که هر صبح و شام ببشارت فتح و ظفر در
سپهر کشور منتشر میکردانید بیکبار فرو نشست و آواز فغان رعیت و سپاهی که در نهایت
کسی نشنیده بود و از صعوبت این مصیبت بلند گشته با یوان کیوان پیوست ... ...
... ... سبحانی ٭ کز شمع فلک بود درخشش نورانی ٭ افسوس که نور دولتش یافت زوال
... ... زین جهان فانی ٭ و در آن شب بر شعب خواص شبستان سلطنت بر نهج سنت
... ... تکفین و غسل جسد مطهرش قیام نمودند و از کمال حزن و غم و غصه و الم بجای
... ... خون از دیده بر رخ گشودند ٭ علم ز دولتش از دلهای محزون ٭ ز مژگان شد

در امر منصب با یکدیگر تشریک میساخت بنا علی هذا در ایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت
مشرف گشتند و ذکر بعضی از آن طائفه در اثنای حکایات سابقه اندراج یافته تتمهٔ از حال زمرهٔ دیگر اینست
که مسطور میگردد خواجه [illegible] بصفت علو نسب و عظم شان و قدم دودمان
موصوف و معروف بود چنانچه از داستانهای گذشته مستفاد میگردد در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم
بابر و میرزا سلطان ابوسعید بامر وزارت مدتی مدید قیام مینمود و پس از واقعهٔ قراباغ بدار السلطنه هراة شتافته
بنابر التفات خاقان منصور در منصب اشراف وزراء عظام دخل نموده اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت
استیلاء یادکار محمد میرزا خواجه مذکور بی آنکه در منصب دخل نماید چند سال در ظلال معدلت خاقانی در غایت فراغت
زندگانی مینمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی قدم بر مسند جاه و جلال نهاد بنابر طمع اموال نسبت
بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه از ازالهٔ عرض و ناموس اندیشیده عنان عزیمت بصوب عراق
و آذربایجان منعطف گردانید و در آن ولایت نیز معزز و محترم بوده تتمهٔ اوقات حیات بپایان آورد
و در سنهٔ تسعمائه که سن شریفش بهفتاد و دو سال رسید گوش هوشش صفیر عقاب بشنید
همای پر طاوسی بینداخت جهان از فر کاوسی بپرداخت
در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهرات
آمده در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آنسال که سلطان سعید عزیمت عراق نمود
بفرمان واجب الاذعان بسمرقند توجه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هراة بر مسند سلطنت نشست از ماوراءالنهر
بدرگاه عالمپناه آمده کمر خدمت بر میان بست و باندک زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد
و در استمالت خاطر اکابر و اشراف سعی موفور بجای آورد و عاقبت عافیت طلب شده از آن کار استعفا نمود
و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض آثار
خواجه عبد الله انصاری را مفوض برای صواب نمای او گردانید و آن جناب چندگاه در ترویج و تعمیر آن بقعهٔ متبرکه
کوشیده در ضیافت آینده و رونده اهتمام تقدیم رسانید و وفاتش در دهم ربیع الاول در سالی که وقوف
این کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد روی نمود و مزار فائض الانوار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد
تبادکانی مدفون شد و خاقان منصور تسلی خاطر اولاد خواجه مغفور بپرداخت و ولد ارشد او عالیجاه افاضل پناه

مهمات سلطنت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند نقد ذکر اولاد خاقان والانژاد بخشندهٔ بی منت
وواهب بی ضنت خاقان مغفرت انتما ابوالغازی سلطان حسین میرزا چهارده پسر و یازده دختر کرامت
فرموده بود بدین موجب بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطانم
بیگم که در اوایل حال در سلک ازواج سلطان اویس میرزا بود و در اواخر در حبالهٔ عبد الباقی میرزا زندگانی
میکرد از چولی بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد آنحضرت درآمده بود حیدر محمد میرزا و آغا بیگم که در سلک ازواج
محمد قاسم میرزا ولد ابو القاسم ارلات انتظام داشت و بیکه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید
و آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد و کچک بیگم که زوجهٔ میرزا بابر ولد میرزا قاسم بود از ستر علیا
پاینده بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید شاه غریب میرزا و مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا
که مستجمع مراتب چهار شنبهی پیوسته فرخ حسین میرزا و محمد معصوم میرزا و ابن حسین میرزا و محمد قاسم میرزا
از سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلک زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام داشت
سلطان ترکان بیگم که حرم سلطان سکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان یکی از ابنای میرزا الغ بیک را
از شمع جمال منور داشت ابو تراب میرزا و محمد حسین میرزا و فریدون حسین میرزا و مریم سلطان بیگم که در حبالهٔ
سید عبد الله میرزا بوده و فاطمه سلطان بیگم که زوجهٔ یادگار فرخ میرزا شاملو بود از منگلی بی بی آغا جاریهٔ
شاکیهٔ ملوکه شهریار بود و بیگه بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا که مشهور به پاینده بیگم بود در وقتی که بشرف ازدواج
خاقان مغفور مشرف بود بآنحضرت بخشیده بود و عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان آغا
میگذرانید از تیریه آغا جلایر بود و از اولاد ذکور خاقان مغفور پنج پسر در زمان زندگانی آنحضرت جهان
فانی را وداع کردند و اسامی ایشان اینست فرخ حسین شاه غریب حیدر محمد معصوم ابراهیم حسین محمد حسین
ابوتراب میرزا و از اولاد اناث پنج مستوره در زمان حیات آن پادشاه خجسته صفات نقاب تراب بر
روی کشیدند و نامهای ایشان اینست آغا بیگم بیکه بیگم کچک بیگم فاطمه سلطان و از ازواج آنحضرت
بیکه سلطان بیگم و لطیفه سلطان بیگم و آغاچه جلایر بعد از زمان زندگانی آنحضرت باندک زمانی هر یک
بکنج انزوا رفتند و اکثر در غربت روی بملک آخرت آوردند مگر آفاق بیگم که تا غایت در قید حیات است
... ابوالغازی سلطان حسین میرزا از جملهٔ عادات آن پادشاه صاحب
سعادات آن بود که روز دو شنبه بشغل و نصب وزرا و دیوانیان می پرداخت و همواره چهار پنج کس را

از طاق چهارسوق هراة و خواجه مظفر را بر دروازهٔ ملک بحلق برکشیدند یکی از فضلا در آن باب گوید نظم ای دیده
بعالم ستمکاره نگر وین خواجگی جهان خونخواره نگر از حالت صافی پر و تجربه بگیر در حال مظفر شبانکاره نگر
[illegible] برادر خواجه افضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزای و مصاحبت ماه رویان ناهید لقا
شعف تمام داشت بحسن خلق و وفور کرم از اخوان و اقوام امتیاز تمام داشت و همواره خیال هم نشینی و مجالست
اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطر مینگاشت و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه بمنصب وزارت خاقانی رسید و
قرب بیکسال در تمشیت امور روزگار گذرانیده در آن اوقات که برادرش خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق
شتافت معزول گردید و بعد از چندگاه منظور نظر خاقان عالیجاه گشته در امر وزارت دخل مینمود خواجه
قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مواخذه و معاتبه گردانید و خواجه امین الدین محمود
پس از یک دو سال فرصت یافته در صورت عورات از بالاخانهٔ زندان بگریخت و تا زمان وصول خواجه افضل بهراة
در گوشهٔ مخفی بود و چون آن جناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه امین الدین از کنج انزوا
بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطهٔ خدمات لائقه و وسایل لایحه مرتبهٔ بلند یافت
و چون متقاضی اجل در رسید در اوائل سنه عشر و تسعمایه بجهان جاودان شتافت [illegible]
بصفت اصالت موصوف و بحسن خط مشهور و معروف بود در دیوان خاقان منصور منصب توجیه اشتغال داشت
آخر الامر قدم از آن مرتبه برتر نهاده رایت وزارت برافراشت و مدتی دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود
از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه دستی هرگز بمحنت و مواخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود
در رسید داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت [illegible] در علم استیفا
و سیاق بی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی بسرانجام اعمال بزرگ اشتغال داشت و خواجه
الدین کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله را مواخذه کرد و مالیکه داشت
از وی بستد آنگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چندگاه که بلوازم آن مهم پرداخت بنحوی مغرور گشته
در بعضی مجالس زبان بغیبت خواجه مجد الدین بگشاد و خواجه مجد الدین بأخذ و قید خواجه نعمت الله فرمان داده محمود حمال که
یکی از اشرار عمال بود بر وی تقریر نمود که جناب وزارت مآب را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانیده در شکنجه و تعذیب کشید
گویند که در آن وقت که خواجه نعمت الله را شکنجه میکردند اقرار نمود که چند صندوق از نفایس اموال در فلان موضع نهاده ام

خواجه شهاب الدین عبدالله را به پرسش و انعام خلع فاخره بنواخت [illegible]
در سلک اشراف ولایت باخرز سمت انتظام داشت و بواسطهٔ انتساب بآل برمک همواره رایت مفاخرت
می افراشت بجلادت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و ایثار درم و دینار موصوف و معروف بود
در مبادی ایام دولت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود [illegible] برانکه
از دست کفایت ظاهر شود بر رعایا و عجزه حیف و تعدی جایز میداشت و پیوسته با سائر وزرا رقم تزویر و تقصیر
بر اوراق ضمیر مینگاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی بادی متغیر گردید و در آن اوقات بجد یا بهزل
خواجه این بیت را در سلک نظم کشید بیت روزی که شود معرکه و ضرب شمشیر معلوم شود قوت بازوی
علیشیر و بدین سبب ازدیاد کدورت شده دیگر اسباب مذلت گشت و خواجه صانعی صباحی که در پایهٔ
سریر اعلی در سلک وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان دستارش را که بغایت بزرگ بود
از سرش برداشته در گردنش افکنده امیر علیشیر روی بخاقان منصور کرده این مصرع خواند مصرع چو بار سر
سبک کردی سبک کن بار گردن هم القصه در آن روز خواجه صانعی مواخذ و مقید گشته بعد از آنکه هر چه داشت فرود آورد
و در بالاخانهٔ زندان محبوس شد و زمان حبس او شش سال امتداد یافته در آن ایام غزلی غرا منظوم گردانید و نزد
امیر علیشیر فرستاد که مطلع آن غزل اینست بیت اگر هرگز نشنود گوش تو فریاد منت انگه هرگز نگذرد بر خاطرت
یاد منت اما هیچ فائده مترتب نگشت و امیر علیشیر از سر ایذای او در نگذشت و خواجه صانعی اکثر اوقات را بکسب
فضائل نفسانی بحفظ کلام الله کرده کتب متداوله را بنظر مطالعه در آورد و قصیده خواجه سلمان ساوجی را تتبع نموده اکثر
صنایع شعری را بقلم بردی در آن قصیده درج فرموده مآل حالش عنقریب مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی

[illegible] از بزرگ زادگان مملکت فارس بود و در اوایل ایام جلوس خاقان
منصور از قراباغ اران بهراة آمده در منصب وزارت دخل نمود و بعد از چندگاهی جمعی از مردم شریر او را بالصنوف تقصیر
متهم گردانیدند بنابران خاقان منصور بر او متغیر گشت و در زندان بلدهٔ هراة محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده
ناگاه شحنهٔ قهر بقتل او حکم فرمود و چنان استماع افتاده والعهدة علی الراوی که در آن محل که نایرهٔ غضب خاقانی
مشتعل بود بکشتن خواجه مظفر حکم کرد یکی از نواب بنا بر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صانعی تا کی در زندان خواهد بود
خاقان منصور فرمود او را نیز از سر نو سیاست کنند و در آن ایام که داخل محرم الحرام سنهٔ احدی و تسعمائه بود خواجه صانعی [illegible]

موقوفات همایون قیام مینمود و انجاب بصفت وقوف و کاروانی و سمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و
در اوقات شروع در امر صاحب دیوانی رایت کفایت و رعیت پروری برافراشت و تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته
صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت کمر ملازمت بدیع الزمان میرزا بر میان بسته در امر اشراف
دیوان شروع فرمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان انجاب را وزیر ساخت و کما ینبغی به ترتیب
و تحسین پرداخت و روزی که محمد خان در نواحی مرو بضرب تیغ سیاست کشته گشت هم در آن معرکه دست قضا
بساط حیات خواجه معز الدین را در نوشت [illegible] بقاء جاودانی نیت محکم خواجه [illegible]
در زهد و تقوی درجهٔ اعلا داشت همواره بر ادای وظائف طاعات و عبادات همت میگماشت و در اوائل
ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانیست از ارتکاب مناهی و ملاهی در گذشت و روی بمحراب عبادت آورد
و در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود بتقصیر راضی میگشت و در علم سیاق و فیصل مهمات بغایت
صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود و بواسطهٔ وفور فراست و کمال
کیاست مهم او روز بروز ترقی میکرد تا قدم از منصب وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان بدست
آورد و مدتی در میان امرا و وزرا برقم اطلع علیه توقیع میکشید و مهمات خاقانی و امور صاحب دیوانی
از روی وقوف و کاروانی بسرانجام مقرون میساخت و با وجود اشتغال و دخل در مهام ملک و مال از ادای فرائض
و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سر دیوان تسبیح بر کف گرفته در اثناء قیل و قال با اصحاب جاه و جلال بوردی که
داشت مشغولی مینمود و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات منصب پروانچه رسالت علاوه
سائر مناصب خواجه عطاء الله گشت و قلم عاطفت خاقان او را توقیع لقبش را در فرامین مطالعه عمدة
الصلحی نوشت و بعد از فوت آنحضرت خواجه با سعادت از اولاد امجاد و نعمت و محمد خان شیبانی اصلا
منصب قبول نکرد و ایضاً در ایام استقلال لواء ظفر انتماء شاهی در بلاد خراسان روی تبجیل بمهم نیاورد اما در بین
ازمنهٔ مختلفه و انقلابات متنوعه امرا و وزراء دار السلطنه هراة هیچ مهم بیوقوف و استصواب انجاب فیصل نمیدادند
و در توجیهات و تخصیصات و قرار مهمات مزارعان و محترفات رای صواب نمایش را عمده دانسته ابواب مشورت
میگشادند و در اوائل سنه سبع و عشرین و تسعمائه که حکومت خراسان بحکم نواب اسکندر شأن ملک آشیان
و پادشاه عالمیان تعلق با میرخان موصلی داشت خواجه عطاء الله بمرض موت گرفتار گشت و چون آن عارضه
قوت گرفته خواجه دانست که کار از مداوا در گذشت خاطر بر حلول واقعه ناگزیر وابسته بنا بر آنکه در فوط امیرخان

محمود حمال او گفت کسی سید را گفت تا صنادیق را بحضور آورد خواجه نعمت الله در آن حال اغماز لطیفه کرده فرمود مردک حمال تو نیز
مراجعه خود نیست که جهت حمل صندوق کس سید اکثر القصه خواجه مجد الدین بلکه اکثر وزرا و ارکان دولت از شرارت نفس
خواجه نعمت الله بغایت ترسان بودند او را چندان شکنجه نمودند که رخت سفر آخرت بربست

بر سفله جهان ناکس مهر مسکل تا نتهی دل و نباشی غافل — بس زلف چو مشک از وست در نافه گل — بس روی چو گل
ست در پردهٔ گل

[illegible] ی پدرش زین الدین محمد مدتی ممتد در معظمات مهمات دیوانی
دخل داشت اما درخش نهال سیادت از دودمان سادات ارجمندی افراشت و آنجناب بمکارم سیر و محاسن شیم
موصوف و معروف بود و در اوائل احوال بوزارت امیر محمد برندق قیام مینمود و پس از آنکه انوار کفایت و کاردانی
از مطلع احوالش بر پیشگاه ضمیر خاقان منصور پرتو انداخت منصب وزارت خاصه همایون را مفوض بوی ساخت
و در آن اوان که خواجه نظام الملک پای بر مسند اختیار نهاد سید را از آن شغل معزول گردانید و در سنه ثلث
و تسعمائه که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بسعادت شهادت رسید سید نوبتی دیگر وزیر خاقان منصور گردید
و بعد از آن خواجه افضل الدین محمد از حرکات و سکنات سید استشمام رایحه مخالفت کرده او را معزول ساخت
و پس از وفات خواجه افضل خاقان بلند محل کرة بعد اخری سید زین العابدین را بتقلد منصب وزارت
امر کرد و آنجناب استعفا نموده مهم بران قرار یافت که وزراء عظام بی استصواب جناب سیادت مآب
بتفصیل مهمات دیوانی نپردازند و فرامین مطاعه مادام که بتوقیع او نرسد بمهر بزرگ همایون نرسانند
آنگاه سید زین العابدین از پیشتر اعتبار بیشتر یافته بر جمیع وزرا مقدم می نشست و برقم اطلع علیه
توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان منصور بدیع الزمان میرزا نیز آنجناب را منظور نظر التفات ساخت
و بقبول منصب تکلیف نمود اما سید که در آن زمان چون گل از رنگ بقا بود در هیچ مهم دخل نفرمود و چون ماهچهٔ
رایت محمد خان شیبانی از افق دیار خراسان طالع گشت سید فرار بر قرار اختیار کرده در اثناء گریز بفوجی
از ازبکان برخورده گرفتار شد و مهم بجنگ و جدل سرایت کرده تیری جانگداز بمقتل سید زین العابدین خورده
مانند اجداد بزرگوار خویش در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید [illegible]

چنین است کردار گردان سپهر
که هش زهر قهر است و نوش مهر — ببازار کس بر رد برگ رز [illegible] بخاک افکند آن خوش خوار و زار

[illegible] برادر خورد خواجه مظفر منشیانه نگارنده بود و مدتی مدید بمنصب وزارت خاقان منصور نوبت

صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال مهمات موقوفات و حاجات ارباب عمایم را بکفایت
مقرون میگردانید و وفاتش در زمان اعتبار معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد در شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمائه
روی نمود و چون مولانا قطب الدین خویش نسبی بود بلوازم امر مصیبت قیام فرمود و سه چهار روز صبح و شام
اعاظم امرا و وزرا و سادات و قضات و نقبا و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنه هرات
در آن تعزیت سرا جمع میشدند و حفاظ ختمات قرآن بجا آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد حلوا و اطعمه
فراوان میکشیدند و چون ایام سوگواری بنهایت رسید خاقان منصور شاهزادگان و خواتین بلقیس مکان
خلع و انعام و اثواب فاخره معتمد السلطنه و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خاطر ایشانرا باصناف پرسش
و نوازش تسلی دادند [illegible] قدوه اعاظم کبرنک و عمده اکابر ولایت ابیورد
بود و بمزید مکنت و حشمت و افزونی علو همت از سایر اعیان خراسان ممتاز و مستثنی مینمود و چندگاه در غایت
اختیار و رفعت از لوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یکدینار و یکمن بار
رسوم الصداره طمع نکرد و رایت نیکنامی افراشت مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد آن خواجه امجد را بتغلب
و تصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان غمز و سعایت گشادند و آن سخنان در مزاج همایون
تاثیر کرده خواجه از آن منصب معزول گشت و مبلغی کلی بدیوان فرود آورده بقیه اوقات حیات را بفراغت
گذرانید و در ماه رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانمائه داعی حق را لبیک اجابت گفته در جنب مدرسه که از جانب
قبله مسجد جامع هراتست و ساخته و پرداخته اوست مدفون گردید [illegible]
مدتی بمنصب صدارت خاقان منصور معزز بود و بسبب ارتکاب امور نامناسب مواخذ و مقید گشته
در شهور سنه ست و تسعین و ثمانمائه در سر خیابان کشته شد [illegible] ملقب
بمیر سر برهنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه افتد و دانی
سلطان مهر و محبت لنگر پسر برادر در شهرستان دل جای داد و بطور قلندران که تابع آن پسر بودند برآمده
سر در پی ایشان نهاد و گاهی سر و پا برهنه در کوچه دوران میکرد و بدین صفت مشهور شد و رباعیات بنظم می آورد
و این رباعی از جمله منظومات اوست آنانکه پرستنده خورشید و مهند * از چشم تو در آرزوی یک
نگهند * لنگر اگر اینست که من می بینم * خوبان دگر تنبک تعلیم کهند * و میر سر برهنه بحسن کردار و لطف گفتار

ارکان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات متملکات خود را مفصل داشت که از انجمله چه مبلغ وجه بمقدار
پیشکش امیرخان باشد و هر یک از امرا و نوابش را چیزی دهند و فرمود تا بطریق سنت اسباب تجهیز
و تکفین او را ترتیب نموده بنظرش آوردند و کفن بریده دوختند آنگاه نویسنده پیش نشانده مفصل کرد که از
روز اول وفاتش تا روز هفتم هر روز چند گوسفند و چند نان و حلوا و سایر ما یحتاج ترتیب کنند و قرار داد
که هر یک از حفاظ و مؤذن و معرف را چه چیز دهند بعد از آن از اموال و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و
اقربا خویش تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان را نزد خود طلبیده
ذکر میگفت تا روز یکشنبه دویم ربیع الثانی سنه مذکور وفات یافت تمامی سادات و قضات و علما و اشراف
و اعیان بلکه خواص و عوام طوائف انسان جنازه آنجناب را مشایعه کرده در پیشگاه مدرسه شریفه خاقان
منصور بر نعش او نماز گذاردند و جسدش را در مزار شیخ صوفی علی در موضعی که خود تعیین نموده بود دفن کردند این
قطعه از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد قطعه خواجه سالکان عطاء الله که دلش داشت میل
سوی جنان جانب خلد رفت و شد تاریخ نیل خواجه عطا بکوی جنان [illegible] و چون در
زمان خجسته نشان خاقان عالیمکان موقوفات بلاد خراسان برتبه رسیده بود که یک کس از عهده
ضبط آن بیرون نمیتوانست آمد بنابران در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عمائم بآن منصب
مشغولی نمودند و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور میشود از انجمله اند [illegible]
در سلک اشراف سادات حسینی منتظم بود و با سید برکه نسبت خویشی داشت و آنجناب در مبادی
اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسیده مقدم بر جمیع صدور عظام توقیع کشید اما بسبب
عدم وقوف و کثرت ارتکاب شراب مهم از پیش نتوانست برد و در کمال بی اختیاری سلوک تا زمانی که
معزول شد و روی بگوشه انزوا آورد مولانا قطب الدین محمد خوافی بصفت فقاهت و فضیلت
موصوف بود و بوفور کیاست و فراست معروف و آنجناب در زمان سلطنت سلطان ابوسعید
نایب شرف جهان مولانا نظام الدین صدر بود و بعد از واقعه قراباغ بدار السلطنه هرات
تشریف برده خاقان منصور منصب بوی تفویض نمود و چون جناب مولوی چندگاه بلوازم آن مهم پرداخت
در بیستم محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمایه بسبب سعایت اهل فساد مؤاخذ و مقید گشت و در هفده
روز مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی قبول آورد و در عاشر صفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت

سه چهار سال در کمال اختیار و اقتدار بر اسم منصب صدارت قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد
فی منتصف شعبان سنه احدی عشر و ثمانمائه در حصار شادمان از عالم رحلت نمود و قاضی مجد الدین مرو...
در اوائل حال منصب قضاء مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا بوی متعلق بود و بعد از آن بواسطه تغیر مزاجی که میانه او را
نسبت با آنجناب پیدا شد از مرو بهراة شتافته منظور نظر التفات خاقان منصور گشت و بدرجه بلند صدارت
صعود نمود و در اواخر سنه تسع و تسعمائه میل وطن اصلی کرده مرخص شده بمرو شتافت ابوالمحسن میرزا بنابر ذخیره
که از او در خاطر داشت او را مواخذ و مصادر کرده لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج او استیلا یافت و مرض بعضی شد
در سنه احدی و تسعمائه درگذشت [illegible] از فضائل نفسانی و کمالات انسانی
بغایت عاری بود و بعد از فوت میرک بسبب اهتمام خواجه نظام الملک در امر صدارت شروع نمود
و تا وقتی که خواجه نظام الملک وزیر بود سید در آن منصب دخل تمام داشت و در سنه ثلث و تسعمائه که آفتاب
اقبال نظام الملک بسر حد زوال رسید در خدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون نامزد
گشت و هنوز از آن سفر مراجعت کرده بود که امین الدوله مواخذ شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنوده
و از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود و جناب امارت مآبی او را به بدیع الزمان میرزا
سپرده سید چندگاه در ملازمت آنحضرت بسر برد اما بسبب غرابت صورت و رعونت و دخل در امور مملکت و مال
و خلاف با امرا ستوده خصال منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت مقرر شد که برسالت مرو رود
و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان مکتوبی با بوالمحسن میرزا فرستاد که جناب سیادت مآب را رخصت معاودت
بجانب بلخ نفرمایند و اولاد او میرک شاه و سید قاسم را که مشهور بمیر مخدوم‌اند نزد امیر ذوالنون بودند از آن بلده
عذرخواسته ایشان بسید پیوسته در گوشه انزوا منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر و تسعمائه که امیر نجم ثانی
در عجدوان بگلزار الجنان جاودانی شتافت و سلاطین ماوراءالنهر بجد و مشهد مقدسه رضویه ع آمدند امیر مخدوم
از دار السلطنه هراة باردوی تیمور سلطان و عبید الله خان شتافت و ایشانرا بر توجه بجانب خراسان
ترغیب و تحریض نمود بناء علی هذا چون ثانیاً ماهچه لوای جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی لا زالت
مصونة عن وصمة التناهی پرتو وصول بر بلده فاخره هراة انداخت سید با اولاد مواخذ گشته مبلغی کلی
فرود آورد و بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص شد فرار بر قرار اختیار کرده بماوراءالنهر شتافته در آن مملکت وفات
یافت [illegible] پدرش مولانا سلطان بخت کاتب دار القضاء جناب

و سرعت فهم و حدت طبع از فضلاء زمان و ظرفاء دوران امتیاز فراوان داشت و همواره کلمات
شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز و سخنان مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و چون بدار السلطنهٔ
هراة تشریف برد منظور نظر اشفاق و مرحمت حضرت مقرب سلطانی شده بمنصب شیخی و تولیت مزار
بزرگوار امیر عثمان پرنده منصوب گشته مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام بضیافت صادر و وارد پرداخت
و هر سال قریب سیصد و پنجاه هزار دینار کبکی که از موقوفات و نذورات آن مزار حاصل میشد بمصرف افاضل
میساخت و بعد از آن اهل حسد آن سید امجد را باسراف و اتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان
بشکایت گشادند و بهمین سبب عزل سیادت مآبی شده میر سربرهنه تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را
در سعایت او دخل بوده بنا بر آن این مطلع را گفته نزد او فرستاد   آن سهی سرو که در سایهٔ خود داد رهم
گرد غمازی بنشاند بخاک سیهم   و امیر علیشیر از این کنایه رنجیده چند گاه غبار نفار بین الجانبین ارتفاع داشت
آخر الامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت مآب در مقام مرحمت آمده منصب صدارت
خاقان منصور بوی تفویض یافت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین کبرگی در تقدیم و تاخیر صورت
نزاع روی نموده میر سربرهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که با وجود کبر سن و انتظام در سلک خدام این
آستان عالیمقام که بنده را حاصلست خواجه حسین داعیهٔ تقدیم دارد امید آنکه بیمن التفات
شما مرا بروی تفوق میسر گردد و در آنوقت امیر ستوده خصال را از ایام گدائی و احوال جناب سیادت مآب
یاد آمد و این بیت بر زبان راند   در مقامی که صدارت بگدایان بخشند   چشم دارم که بجاه از همه
افزون باشی   و کوکب حال میر سربرهنه بدرجهٔ اقبال رسیده مقدم بر خواجه کمال الدین حسین
توقیع گشت و بعد از چندگاه که بلوازم آن امر پرداخت کاشانهٔ عزلت را منزل ساخت و بقیهٔ ایام حیات را
بی آنکه مقید بمنصبی شود در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر گذرانید و در شهور سنه ثمان و تسعین
و ثمانمایه مریض گشته بعالم آخرت خرامید   و در سلک اشراف
و اعیان ولایت ختلان منتظم بود و چند سال بامر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل
از آن منصب [illegible] بنیشابور رحل اقامت انداخت و تتمهٔ ایام حیات را بزراعت مصروف داشت
در شهور سنه ثمان و تسعین و تسعمائه قایم مقام آباء و اجداد خویش

خواجه شهاب الدین عبدالله ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم اخلاق و محاسن
اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابنای روزگار میبود و طبع پاکیزه‌اش از اقسام فضائل و کمالات بهره‌ور و ذهن
دراکش نقاد فنون علم سیر منثورات مولفاتش مثال سخنان بزرگ جواهر بلاغت آراسته و منظومات
منشآتش مانند لآلی بحر عمان از شوائب عیب بپراسته رشحات خامه بدائع نگارشش بسان خط خوبان
گلعذار دلفریب و ثلاث کلک لطائف آثارش همچون عقد جواهر مکنون پر زینت و زیب و در فن موسیقی
داد دوار بقانون ادراک خورده بر استادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار رهبر دولت نبی
حجازی راه بر رفته شعر فضل را نوبت نو آئین زده چنگ دولت بدامن دین زده جز بقانون علم لب نگشاد
پای از راه دین برون ننهاد و آن دوحه جویبار فضل و افضال در چمن دولت و اقبال خاقان منصور نشو و نما در ریعان
اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت و معتصم بر اکثر صدور توقیع کشیده و چند سال در غایت اختیار
بلوازم آن امر پرداخت و در اوائل که رایت دولت خواجه نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین
بعد از وی سوء مزاجی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب استعفا نمود و در سالی که مقید منصبی باشند
ملازمت سده سنیه سلطنت مینمود و بعد از مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک کرة دیگر کوکب امانی
و آمال آن حاوی فضائل نفسانی باوج شرف رسیده برجوع منصب پروانه رسالت که در زمان سلاطین
تیموری از جلائل مناصب سرکار سلطنت بود سرافراز گردید و پس از روزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده
درجه که امرای عظام مهر زده جای امیر علیشیر را نقش خاتم تزئین داد و تا آخر ایام حیات خاقان خجسته صفات
روز بروز تقرب آن خواجه فضیلت مرتبت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشه انزوا منزل گزیده
و اکثر اوقات را بکتابت قرآن مجید صرف نموده وفاتش در سنه اثنا و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد
و امیر صدر الدین ابراهیم امینی مرثیه در غایت جودت در سلک نظم انتظام داد که مطلع آن قصیده اینست
شعر گردون که مرکز ستم و نقطه بلاست یک دل که در بلا و غمش نیست در کجاست و این قطعه که متضمن
تاریخ وفات آن خواجه خجسته صفات است در مرثیه مذکور اندراج دارد قطعه مخدوم اهل فضل زمان
آنجهان فضیلت دردا که از سر فرش در وبال رفت آمد ز عز او قدم همچو روح قدس در عالم مثال
ولی بمثال رفت بر لوح دل نوشت امینی بدرد و آه تاریخ آنکه قدوه اهل کمال رفت از نتائج طبع نقاد
خواجه عبدالله دیوان قصائد و غزلیات و رباعیات که موسوم است بمونس الاحباب و رساله که بنحو نسبت

شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد الامامی بود و نسبت مادرش بجمشید قارن که در زمان امیر تیمور گورکان در بعضی
از بلاد مازندران حکومت مینمود میرسد و مولانا غیاث الدین از مسائل شرعیه و کتب سلوک و مجلدات
وقوف تمام داشت و در اوایل ایام سلطنت خاقان منصور چندگاه ماکولات خاصهٔ آنحضرت را بحیلهٔ شرعیه
از شبهه دعوت بسر حد حلیت میرسانید بنابران بجلالی ملقب شد و آخر الامر ترقی کرده بمنصب صدارت
رسید و در زمان اختیار خواجه نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر علیشیر زبان بغیبت آنجناب میگشاد
مواخذ و مقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشهٔ انزوا منزل داشت اما پس از فوت
آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر اعتبار گردانیده بار دیگر بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت
هشت ماه معزول گردید و وفاتش در هشتم رجب سنه تسع عشر و تسعمایه در ولایت قاین اتفاق افتاد
و در حظیرهٔ آبا و اجداد خویش مدفون گشت [illegible] برادرزاده و داماد
خواجه قطب الدین خافی بود و از بعضی اقسام فضائل بهره‌مند مینمود و در زمان وزارت و امارت خواجه افضل
الدین محمد که او نیز داماد مولانا قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور
قیام مینمود و در روز فوت خواجه مشار الیه مواخذ گشته مبلغ کلی فرو داد و بعد از آن که از چنگ محصل
خلاص گردید تتمهٔ ایام حیات را در زاویهٔ عزلت بپایان رسانید [illegible] پدرش مولانا
شهاب الدین طبسی الاصل بود و مادرش در سلک بنات سادات عظام نشابور انتظام داشت
و آنجناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره‌مند بود و در حضور علم تصوف دعوی مهارت مینمود و بنظم اشعار
گاهی مشغولی میکرد و در ابداع مؤلفات لوازم فصاحت بجای می‌آورد در ایام دولت سلطان یعقوب
میرزا از ولایت طوس باذربایجان شتافته چندگاه در ظل تربیت آن پادشاه عالیجاه گذرانید و چون
از آن مملکت بهرات آمد خاقان منصور منصب شیخی و تولیت مزار خواجه عبد الله انصاری را بآنجناب
مفوض گردانید و در سنه اربع و تسعمایه منصب صدارت و برسیدن مهم دادخواهان را نیز برای صواب نمایش
مفوض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت آن صدر عالیقدر این رباعی نظم نمود

ای صدر قریشی نسب عالیقدر — بر اوج صدارتی مه بدر قریش — ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش
تاریخ صدارت تو شد صدر قریش

و از اشعار آنجناب خامهٔ سخن گذار یک بیت بر لوح بیان مینگارد

این باغ جهان آرا چنان از ارم شد قدم بیرون — که شد روضهٔ قدسش ز درون باغ ارم بیرون

السلطنهٔ هرات باردوی همایون رفته مجدداً باصناف الطاف اختصاص یافت تا شرح کیفیت فتوحات
شاهی برای صواب‌نمایش تعلق گرفت و حالا بجد تمام و جهد لاکلام بآن کار اشتغال دارد و درانشاء آن کتاب کمال فصاحت
و بلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارات و لطف استعارات دقیقهٔ نامرعی نمیگذارد و از جملهٔ نتایج طبع نقاد آن فاضل
والا نژاد رباعیاتست که در ترجمهٔ دیوان معجز نظام مظهر العجائب والغرائب مقتدای مشارق والمغارب امیرالمؤمنین
علی ابن ابی طالب علیه السلام در سلک نظم کشیده و معانی هدایت آئین آن اشعار کرامت آثار که مانند آب حیات
در سواد حروف نهان بود بابلغ وجهی ظاهر گردانیده و از مؤلفات آنجناب رساله ایست که در ذکر معارضه و مکتوب بعبارت
خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطائف نگار ساخته و در آن رساله نیز رایت بلاغت و سخنوری و لوای
براعت و فضل گستری برافراخته [illegible] طبع لطیف تو همه فکر نکو کند [illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم امیدواری بکرم حضرت باری آنکه [illegible] تا جهان را بقا بود ممکن [illegible] آن حاوی فضائل
نفسانی مقرون بحصول انواع امانی و آمال در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذرانیده
[illegible] از رشحات سحاب گوهربار و غمام خامهٔ گوهر نثار ریاض فضل و کمال و گلزار جاه و جلال تازه و ریان گرداناد بمنه
و فضله و عونه و طوله [illegible]
مقدم اینطایفهٔ عالیشان و اشراف این فرقهٔ سامی مکان سادات عظام و نقبای کرام روضهٔ
مقدسهٔ رضویه اند و در اکثر اوقات آن پادشاه خجسته صفات امیر نظام الدین عبدالحی و امیر غیاث
الدین عزیز و امیر علاء الملک در آن مقام بمنصب جلیل المرتبت نقابت منصوب بودند و چنانچه سزاوار علو منزلت
و سمو رتبت ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام مینمودند و این سه نقیب واجب الترحیب از سائر نقبا
و سادات موسویه و رضویه باجتماع اسباب سعادات صوریه و معنویه امتیاز تمام داشتند و همواره همم عالیه
بر ترویج و تعمیر آن مزار قدسی آثار و ضیافت صادر و وارد میگماشتند تفوق ایشان بر صنادید اقطار جهان مقرر
و تقدم دودمان و رفعت شان ایشان از آفتاب فی وسط السماء ظاهرتر و حالا نیز امر نقابت آن سدهٔ
سنیه و عتبهٔ علیه تعلق باولاد امجاد آن سه بزرگوار دارد و هیچ آفریده از سادات روزگار با ایشان
نقش مساهمت بر لوح ضمیر نمی نگارد [illegible] بمزید علم و فقاهت از اکثر
سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالهای فراوان در آن ولایت بلوازم منصب شیخ الاسلامی
و فیصل امور شرعیه قیام مینمود [illegible] بصفت اصالت و سمت جلالت

بر مکاتبت و مناشیر در میان فرق انام مشهور است و کمال فصاحت و بلاغت آن بر السنه و افواه اصحاب تیقظ
و انتباه مذکور و هو الرحیم الغفور [illegible] والد علیقدرش میرک جلال الدین قاسم است
و انتساب او باکابر واجب التعظیم ماوراء النهر مثل صاحب هدایه شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شأنش در میان
علما کالشمس فی وسط السماء هویداست میر صدر به ثبوت پیوسته که پدر والده ماجده امیر ابراهیم مولانا جلال
الدین عبد الرحیم بن مولانا عبد الله بود که سالها بصدارت بایسنغر میرزا علاء الدوله قیام مینمود
و نسب مادران حسیبه نسیبه از جانب پدر بمقتدای اهل سکون و سیر شیخ ابو سعید ابو الخیر می پیوندد
و از طرف مادر با میر عبد الحی بزرگ که از نقبای موسوی مشهد مقدس رضویه بوده و سید کمال الدین
عرب شاه سبزواری نیز در سلک اجداد مادری آن مستوره انتظام دارد و حال امیر سلطان ابراهیم
بحجابانکه بزیور شرف آراسته است بوفور عقل و کمالات موروث و مکتسب پیراسته است در حسن سیرت دست
پرورد عنایات سبحانیست و بجودت طبیعت و فرحیت جامع انواع فضائل نفسانی ذهن سلیمش در ادراک
اقسام علوم بدرجه کمال ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون فضائل قصب السبق از امثال
و اقران ربوده در شیوه نظم و نثر بصفت مهارت موصوف و در شیمه جد و هزل بغایت بلاغت معروف
جواهر زواهر منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار و زواهر عقود منظوماتش
کانهن الیاقوت و المرجان قرین رخسار ابکار عرایس افکار ۔ ای طبع تو مشاطه افکار سخن ۔ از رشحه
کلک تو جهانی روشن ۔ از نظم تو آثار فضائل ظاهر ۔ وز نثر تو انوار بلاغت روشن ۔ و آنجناب در اوایل ایام جوانی
چند سال ملازمت ابو المنصور مظفر حسین میرزا قیام مینمود و در سنه خمس و تسعمائه کمال قابلیت و صلاحیتش
بر ضمیر منیر خاقان منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصه همایون را برای صواب نمایش تفویض فرمود و امیر سلطان
ابراهیم تا آخر ایام حیات آن پادشاه فرخنده صفات در غایت اختیار بلوازم آن منصب اشتغال داشت
و بعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت مظفر حسین میرزا بر وجنات احوالش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت
و چون سلطنت خراسان از آن دودمان بمحمد خان شیبانی انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم روزی چند
بمؤاخذه مولانا عبد الرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از آن قید در گوشه انزوا و عزلت منزل گزید
و در سنه ست عشر و تسعمائه که ماهچه لوای کشورگشائی شاهی پرتو معدلت بر مملکت خراسان انداخت آنجناب
منظور نظر عنایات نواب کامیاب گشته بسیورغالات مفتخر و مباهی شد و در سنه ست و عشرین و تسعمائه از دربار

بلوازم آن امر قیام مینمود نسب شریف سید اشرف بن مبارکشاه که در سلک اشراف سادات و نقبای
خراسان انتظام داشت می پیوندد و سلسلهٔ آبای سید اشرف بحضرت امامت منقبت ابی عبد الله الحسین
بن علی مرتضی علیهما السلم می پیوندد [illegible] بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوهٔ سپاهیان
سلوک نموده رایت جلادت می افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالمپناه بسر برد
و بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رسالت خواجه عماد الدین گاون که مشهور است بخواجه جهان روی توجه
بجانب کلبرگه آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت انداخت و بعد از انقضای مدت
عازم سفر آخرت گشته خانهٔ تن از مهمان روح باز پرداخت و قصیدهٔ شهر آشوب که در مذمت اعیان و اشراف
هراة منظوم شده از نتایج طبع اوست و مطلع القصیده اینست شکر خدا که قاضی شهر هری تیم
در سلک آدمی صفتان و ددی نیم [illegible]
ولادتش در شهور سنه ست عشر و ثمانمائه در هراة روی نمود و مولانا اسحق سالها در اردوی خاقان سعید بمنصب
قضا و امر ستی نمازی میپرداخت و گاهی در مجلس اعلی به بیان مسائل قرائت میپرداخت و مولانا کمال الدین
عبد الرزاق بعد از فوت پدر فی سنه احدی و اربعین و ثمانمائه قائم مقام پدر شد و رساله قاضی عضد الدین
در معنی حرف و اسم تالیف کرده شرحی نوشته و دیباچهٔ آن انشا را مفتتح باسم خاقان سعید موشح گردانید
و بآن وسیله شرف دستبوس حضرت خاقانی دریافت و در اواخر ایام حیات آنحضرت برسالت
پادشاه بیجانگر مامور گشته بجانب هندوستان شتافت و در آن سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نمود
آخر الامر قرین صحت و سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید بشرف ملازمت میرزا عبد اللطیف
و میرزا عبد الله و میرزا بابر سرافراز گشت و تا آخر ایام حیات در زمان سلطان سعید فی جمادی الاول سنه
سبع و ستین و ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه شاهرخی منصوب گشت و تا آخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت
وفاتش در جمادی الآخر سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و از آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب افادت ایاب
مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف معظم وقایع معمورهٔ ربع مسکون
از زمان سلطان ابوسعید بهادرخان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابوسعید کورکان مسطور و العهدة علی حقایق
الامور مولانا محمد ابن حسام الدین در میان فرق انام بابن حسام اشتهار دارد و او را در نظم اشعار
قوت بسیار بود و پیوسته در منقبت شاه ولایت و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا

و نباهت شان و تقدم دودمان موصوف و معروف بود و بوفور تقوی و دین داری و عفاف و دیانت
و پرهیزکاری از اکثر علماء عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی مینمود زبان گوهرفشانش معبر حقایق صحف
آسمانی و بنان بلاغت نشانش مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته میامنش مظهر انوار ولایت و رشاد
و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و سداد بی شائبه موج گستری آن مهر سپهر شریعت پرور
در علم تفسیر و حدیث و انشاء و تالیف شبه و نظیر نداشت و در زمان خاقان سعید از دار الملک شیراز
که وطن اصلی آنجناب است بهراة تشریف آورد و رایت اقامت برافراشت هفتهٔ یکنوبت در مدرسه
گوهرشاد آغا بوعظ و نصیحت خلایق می پرداخت و در سر ماه ربیع الاول بر بیان میلاد با اسعاد حضرت
رسالت پناه صلعم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ و بهره ور میساخت از مولفات آن سید ستوده
صفات کتاب افادهٔ اثر درج الدرر که محتوی است بر سیر سنیه و رسالهٔ مزارات هراة و معراج الاعمال در بیان اوراد
و عبادات در میان افاضل اقطار جهان مشهور است و صحت روایت و بلاغت آن نسخ بر السنه و افواه
خلایق مذکور انتقال میر سید اصیل الدین از جهان محنت آئین بریاض بهشت برین در غرهٔ ماه ربیع الآخر
سنه ثلث و تسعمائه روی نمود و خاقان منصور بتسلی اولاد امجاد او توجه کرده سیورغالات سید مرحوم را بایشان
عنایت فرمود [illegible] در سلک خلفاء شیخ زین خافی انتظام داشت
و همواره همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت و سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان طریق
رشاد و هدی نسبت بآنجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک مینمودند و از فروغ باطن فرخنده
میامنش اقتباس انوار سعادت کرده باوامر و نواهی خدام عالیمقامش مفتخر و مباهی میبودند از آثار انامل
فیاض آنجناب مخمس شرح قصیده برده و شرح منازل السایرین مشهور است و از ابیات هدایت آیاتش
این مطلع در مجالس النفایس مسطور [illegible] اینها که بجز قامت سروت نگرانند گر راست بگوئی همه
کوته نظرانند و مولانا شمس الدین محمد در شهور سنه احدی و تسعین و ثمانمائه وفات یافت و در خیابان
هراة مدفون گشت و امیر علیشیر در جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضای خاطر عاطر ولد رشیدش
مولانا حمید الدین کوشیده بمدت مدید در آنخانقاه قایم مقام والد معارف پناه خود گشته در غایت
تقوی و عبادت سلوک مینمود [illegible] بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده
و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت خاقان منصور مدتی مدید بمنصب نقابت منصوب بوده

قدم دودمان وعظم خاندان وکمال اسلام ودینداری ووفور دیانت وپرهیزکاری خواجگی نزد خدام
بارگاه سلاطین پناه ظاهر گشت ومنصب شیخ الاسلامی هراة ومضافات مفوض برای صواب نمایش شد
وچون آنجناب دو سه سال بلوازم آن امر قیام نمود بواسطهٔ سلامت نفس وعدم میلان خاطر توجه
امور دنیوی از امر شیخ الاسلامی اجتناب نموده دست از کار باز داشت ومضمون این بیت را که بیت
ز منصب روی در بی منصبی نه ⁂ که از هر منصبی بی منصبی به ⁂ مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت بر ادخار مثوبات
اخروی گماشت وحالا آنجناب وبرادر فرخنده سیرتش در غایت اعزاز واحترام در دار السلطنهٔ هراة
تشریف دارند وطوائف انام از خواص وعوام بوجود فایض الجود ایشان مستظهر ومطمئن خاطر بوده بلوازم حسن
اعتقاد وارادات بجای می آورند قاضی شمس الدین محمد [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] ودر زمان خاقان منصور چند گاه بلوازم امر قضا قیام مینمود ومدتی دیگر در مدرسهٔ شریفهٔ
سلطانی بامر تدریس اشتغال داشت وچون اجل موعود در رسید علم عزیمت بجانب آخرت برافراشت
[illegible] ودر صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب
فضائل نمود ودر زمان فرخنده نشان خاقان منصور از سمرقند بهراة شتافته در ظل عاطفت مقرب
حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض وصنایع بدایع شعری وفن معما صاحب وقوف بود و
در قواعد معما رسالهٔ مفیده تالیف نمود واین بیت از جملهٔ منظومات اوست بیت گر باین آب
هوا که نیست بود منزلگهم ⁂ نه زلال خضر تابد نه دم روح اللهم وفاتش در شهور سنهٔ سبع وتسعین وثمانمایه اتفاق
افتاده در مزار لقمان پرنده مدفون گشت مولانا [illegible] جامی لمعات فضائل وکمالات
آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصهٔ ربع مسکونست ونفحات اقلام فیض انجام آن زبدهٔ
شیخ وشاب مانند قطرات سحاب حضرت بخش جهان بوقلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پر در شب
افروز است واز لآلی نثرش عرصهٔ عالم خاک جواهر اندوز تصانیف او در اقسام علوم بحد وهر تصنیفی خزائن معانی
بیحد لا یحصر حاجت بان نیست که خامه وزبان در تعریف آنجمع ارباب دانش وعرفان شروع نماید
ودیباچهٔ سعی واجتهاد ابواب مناقب ومفاخر آن ملاذ زمان اصحاب بینش بگشاید ⁂ چه حاجت که کلک
بلاغت مآب شرح دهد که عامست فیض سحاب ⁂ چه حاجت که گوید که گر نور مهر منور بود عرصهٔ این سپهر
ولادت با سعادتش در بیست وسیم شعبان سنهٔ سبع عشر وثمانمایه بقصبهٔ خرجرد جام اتفاق افتاد وپس از وصول

نظم مینمود و آن ابیات بلاغت آیات حالا بغایت مشهور است و بر السنهٔ و افواه محبان آل عبا مذکور
و از جملهٔ مثنویات ابن حسام کتاب خاورنامه است که بروزن شاهنامه در سلک نظم کشیده و در آن نسخه
کمال شجاعت و کرامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را مندرج گردانیده وفات ابن حسام در ربیع الآخر
سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه در قصبهٔ خوسف که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست [illegible]
[illegible] از جملهٔ اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن مألوف بهراة آمده ملازمت
امیر علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی نظم احوال خجسته مآل خود را
بوی رجوع کرد و خواجه در آن باب دوازده هزار بیت در سلک بیان آورد و قصهٔ یوسف و زلیخا و مناظرهٔ
شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جملهٔ منظومات اوست و این مطلع در دیوان غزلیاتش مسطور است
مطلع بیتو چون در گریه خوابم میبرد خواب می بینم که آبم میبرد وفات خواجه مسعود در بلدهٔ هراة روی نمود
و در مزار پیر سیصد ساله مدفون شد [illegible]
بعد از فوت پدر منظور نظر عاطفت خاقانی گشته بلوازم منصب موروثی قیام نمود و در فصل قضایا
شرعیه غایت امانت و دین داری و نهایت دیانت و پرهیزکاری ظاهر میساخت و در کمال جاه و جلال
و وفور اختیار و استقلال بقطع و فصل مهمات دینیه می پرداخت و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالعدل
همواره مطمح نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیه از قضایای فرق انام از مقتضای فتوی علماء اسلام
تجاوز نمینمود و بعد از مدت هژده سال که باین شغل اشتغال داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در بیستم
جمادی الآخر سنه احدی و تسعین و ثمانمایه دست قضا سجل حیاتش در نوشت و در گازرگاه بمزار فائض
الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری مدفون گشت و از قاضی نورالدین دو پسر ماند
عالیجناب شیخ الاسلامی صدر الشریعة و الدین محمد و جناب فضائل مآب جلال الدین محمود ظلهما الی یوم الموعود
و این دو پسر عالی گهر بعد از فوت پدر منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته سیورغالات و معافات
حضرت القضوی بدیشان عنایت شده و پسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی اشتهار داشت بمنصب
قضا منصوب گشته در فصل قضایا اقتدا بسنت سنیهٔ آباء عظام و اجداد کرام مینمود و چون سلطنت
خراسان از دودمان امیر تیمور گورگان بمحمد شیبانی خان انتقال یافت بدستور معهود آن امر جلیل القدر
متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه عرصهٔ ممالک خراسان از فروغ ماچهٔ لوای جهانگشای شاهی صفت اضائت پذیرفت

و از سایر اشراف و مشایخ خراسان بمزید علو قدر و نباهت شان ممتاز و مستثنی میبود و سالها تولیت
مزار فیض آثار شیخ الاسلام مشار الیه بود و همواره خوان احسان گسترده همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد
میگماشت و چون آن جناب از جهان گذران بفضای جنان انتقال نمود ولد ارشدش جلال الدین ابو القاسم
قایم مقام گشت و اعتبار و اختیار او در آن ولایت از اماثل و اقران درگذشت اما بواسطه وسعت مشرب
گاهی با شاهزادگان مصاحبت میفرمود و بخلاف طریق آبا و اجداد بتجرع شراب ناب قیام مینمود و در صفت جود و
سخاوت و طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت و ما دام الحیوة آنچه از هر جهت حاصل میکرد صرف آینده و رونده
مینمود و تخم محبت در زمین دل همگنان میکاشت [illegible] بصفت علم و عمل موصوف
بود و اکثر اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات و عبادات صرف مینمود و در سلوک طریق
ریاضت و تقوی و رشاد سالکان سبیل هدی تتبع شیخ الاسلام زنده فیل احمد جام میکرد و همواره
بر مسند افاده پرهیزکاری و دینداری نشسته شرایط افاده علوم ظاهری و باطنی بجای می آورد [illegible]
[illegible] و در اکثر ایام شباب بکتاب
فضایل نفسانی مشغول بود و در اوایل جلوس خاقان منصور چند گاه همت بر تالیف وقایع آنحضرت گماشت
اما چون در اثنای گذارش حکایات و ایراد تشبیهات و استعارات مبالغه بسیار مینمود خاقان منصور تشبیهات
او را نپسندید و آن امر را برای صواب نمای دیگری از افاضل مفوض گردانید و خواجه مجد الدین محمد را بصحبت مولانا عبید
الواسع میل بسیار بود و چون جناب مولوی از سخن مزاح آمیز زود متغیر میشد پیوسته با وی هزل مینمود یکی از آن
نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران نظام الملک کمال الدین حسین رشید الدین و حمید الملک
در سلک نظم کشیده [illegible] دو برادر با هم ارزانی که از در آمد نشد این وزارت را کمال و آن امارت را کمال آن
کمال دولت و دین در همه بابی رشید معنوی رشید ملک و ملت در نهایات کمال هم بود از روی آن صبح سعادت را فروغ
هم بود از روی این خورشید دولت را جمال بر ترند از مهر و مه این در علو آن در کمال بر ترند از بحر و کان این در سخاوت آن در نوال
از جناب آن نخواهد گرد دولت اجتناب وز رکاب این نخواهد گرد اقبال انتقال آن بود خورشید منظر این بود برجیس قدر
آن بود مسعود طالع این بود محمود فال تا بود جاه و حشمت این باد فارغ از خسوف آفتاب دولت آن باد ایمن از زوال
[illegible] و حاجی محمد در سلک اعاظم
فقهای زمان ابو القاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام

بسن حد رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاده بواسطهٔ مناسبت اصلی و جبلی
در مبادی نسیم صباجبی از نفحات انفاس و فضائل اقتباس ریاض نظم را نضرت و نضارت بخشیده و مهارتش
در آن فن بمرتبه رسید که دیوان اشعار متقدمین و متاخرین را از درجهٔ اعتبار ساقط گردانید و در زمان
میرزا ابوالقاسم بابر بنام نامی آن پادشاه والاقدر تهور رحلیه حلل را در فن معما مرقوم قلم بدایع رقم ساخت
و در زمان میرزا سلطان ابوسعید بتالیف دیوان اول و بعضی از رسائل تصوف پرداخت و سائر
مولفات و منظومات لطائف آیاتش در زمان خاقان منصور صفت تحریر یافت و منافع آن کتب
افادت آثار در رسائل اعجاز کردار بر صحائف بهارستان روزگار و اوراق نگارستان لیل و نهار تافت
میان خدمت مولوی و امیر نظام علیشیر قاعدهٔ مودت و ارادت ارتباط و استحکام لاکلام داشت
لاجرم آنجناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکوکیش را بر لوح بیان نگاشت
و مصنفات حضرت مقرب سلطانی نیز بر تعریف و توصیف آنحاوی کمالات انسانی اشتمال دارد و هر کس
مطالعهٔ کتب آن دو بزرگ فائز شده در استماع وقوف را درین معنی صادق میدانند وفات مولانا نورالدین
عبدالرحمن جامی در روز جمعه هژدهم محرم الحرام سنهٔ ثمان و تسعین و ثمانمائه روی نمود و مدت حیات
آنجناب هشتاد و یکسال بود و صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علیشیر و سائر امرا و ارکان
دولت و تمامی اعیان ملک و ملت بمنزل آنجناب تشریف برده در اقامت لوازم تجهیز و تکفین ضوابط سنن
سید المرسلین نمودند و نعش او را بعیدگاه برده نماز گذاردند و تحت مولانا سعدالدین کاشغری باز [illegible]
روی او دفن کردند و حضرت خاقان منصور و مقرب حضرت سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات
و علماء اطراف را در عیدگاه هرات جمع ساخته ترویح روح خدمت مولوی را باطعام طعام و ختمات کلام قیام
نمودند و امیر علیشیر در مرثیهٔ مولانا عبدالرحمن ترکیبی غرا در سلک نظم کشید مطلعش و مقطعش بود ثبت
کرده بیت هر دم از انجمن چرخ جفائی دگر است هر یک از انجم او داغ بلائی دگر است
و تاریخ وفات مولوی را افاضل ازمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام داده اند از انجمله مولانا [illegible]
که شعاری اهل فن بود و نظمی دلکش داشت این قطعه را بر لوح بیان نگاشت قطعه جامی که بود
مائل جنت مقیم گشت فی روضة مخلدة ارضها السماء کلک قضا نوشت روان بر در بهشت تاریخه
ومن دخله کان آمنا [illegible]

و درس مسائل دینیه مشغولی میفرمود و آنجناب که بمولانا زاده مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی
و کبر سن و وفور زهد و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعمائه رایت
رحلت بعالم آخرت برافراشت مولانا [illegible] الدین عبد الله الرازی بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع
از اکثر فضلاء دانشور ممتاز و مستثنی بود و بسعت مشرب و میل خاطر بصحبت اهل طرب و عدم تعین بر تمامی ظرفای
هنرپرور فایق مینمود و مدتی تدریس مدرسه خاقان سعید و خانقاه اخلاصیه مقرب الحضرت السلطانیه تعلق
بآنجناب میداشت و کمال نفسش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبه علوم مینگاشت ارتحال مولانا برهان الدین
از جهان محنت آئین در رمضان سنه اثنی و تسعمائه بوقوع انجامید و از نتایج طبع او رساله ایست که در زمان میرزا بابر
مرقوم کلک بیان گردانید حضرت [illegible] از سائر اولاد عظام امیر خاوندشاه
بلکه از اکثر علماء افاضل بنا بر جودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی تحصیل
کمالات نفسانی نموده در علم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند و وفور وقوف آنحضرت در فن
تاریخ و صفت انشا بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف مینماید و کمال بلاغت آن مهر
سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات درجه داشت که بیان فصاحت توضیح آن از جمله محالات میشمارد
تالیف افادت آیات روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانیست روشن و لطایف عبارات آن نسخه
فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن راقم حروف را نسبت بآنحضرت علاقه فرزندی ثابت دارد
دارد و بزبان گستاخی خود را در سلک شاگردان آنحضرت میشمارد سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا
عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید و الاغایت بوالعجبی [illegible] نسبت ذره را با مهر انور نمیشاید
خزف در عقد گوهر اگر خواهم که باشد آبرو ویم همیگویم که من شاگرد اویم نه شاگردم غلام کمترینم که گرد خرمن او
خوشه چینم غرض از اظهار این سخن آنکه اگر کلک سخن گذار در مقام بیان ذکر مکارم اخلاق و محاسن
آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جوی بنا بر نسبت مذکور بجهه نسبت [illegible] حمل نمایند و گفته را بعید ابدا
داخل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند
که حضرت ابوی مخدومی را در آخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا شد و از اختلاط خلایق روی درکشیده مدت
یکسال در کازرگاه روزگار گذرانید و اکثر اوقات را بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانید
و در رمضان سنه اثنی و تسعمائه بواسطه عروض مرض از انتقام بشهر مراجعت نمود و در بستر ناتوانی افتاد و مدت سیزده ماه

دولت خاقان منصور فائق بود و مدتی مدید بمدرسه غیاثیه و اخلاصیه مراسم تدریس قیام مینمود و چون از منصب
استعفا فرمود آنجناب را خاقان منصور بتکلیف موفور قاضی دار السلطنه هراة گردانید قاضی نظام الدین بر وجهی
در تنقیح قضایای مهمات شرعیه طریق اجتهاد مسلوک داشت که قصه امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد
وفات قاضی نظام الدین در محرم سنه تسعمایه دست داد و راقم حروف را این رباعی در تاریخ
فوتش افتاد رباعی آنکس که شریعت بنظام از وی شد از حکم قضا سجل عمرش طی شد از صفحه دل
چو گوشه نام نظام تاریخ پذیرفت که قاضی کی شد مولانا معین الدین [illegible]
[illegible] در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار وقوف مینمود و در زهد و تقوی درجه علیا داشت و اکثر
خطوط را در غایت جودت بر صفحه تحریر مینگاشت و در ایام جمعه بعد از ادای نماز در مقصوره هراة وعظی در
کمال تاثیر میگفت و در معانی آیات و احادیث بالماس طبع لطیف در می سفت و با عاظم امرا و نوئینان
که در مجلس وعظ او می نشستند ملتفت نمیگشت و در وقت نصیحت الفاظ سخنان درشت بر زبان او میگذشت
و آنجناب بعد از فوت برادر بموجب تکلیف خاقان والا گهر مدتی یکسال صاحب منصب قضا بود آخر ترک
آن امر کرد و هر چند مبالغه کردند دیگر قبول آن ننمود و از آثار قلم مولانا معین الدین معارج النبوة در میان مردم
مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه افضل الصلوات را بروایات مختلفه در آن کتاب مسطور
و آنجناب در تفسیر فاتحة الکتاب و قصه یوسف علیه السلم تصانیف دارد که همه کس کمال بلاغت از آن سخن میشمارد
و مولانا معین الدین فی شهور سنه سبع و تسعمایه مریض شده در گذشت و در مزار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله
انصاری بپهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت مولانا شمس الدین [illegible] در ایام
جوانی بتحصیل علوم بل بتکمیل فنون محسوس و معقول قیام و اقدام مینمود و در میدان درس و افادت از اماثل
و اقران قصب السبق در ربوده آنجناب بحسن محاوره و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدتی مدید در مدرسه شریفه
سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنه هراة همت بر نشر علوم میگماشت و در ماه جمادی الآخر سنه تسعمایه
پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عمر صحیفه اوراق بقا بباد فنا داد [illegible]
در جمیع علوم معقول و فنون منقول سرآمد علمای ماوراء النهر بلکه مقتدای فضلای هر شهر بود در اواسط ایام خاقان
منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج اسلام شده بدار السلطنه هراة رسیده منظور نظر عنایت سلطانی و ملحوظ عواطف
شفقت متوسعه حضرت خاقانی گشته عزیمت آن سفر مبارک با مضا رسانید و در مدرسه اخلاصیه بنشر قواعد علمیه

صفات ٭ کرد رحلت بسوی خلد برین ٭ یافت از حادثه و هر نجات ٭ نور رحمت چو بر و نماز لشد ٭ نور رحمت

شد و شش سال وفات .... در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علماء

زمان بود و در درس سائر معقول و منقول کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده و در مدرسه گوهرشاد آغا

و اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام ترک تدریس مدرسه گوهرشاد آغا

داده در مدرسه غیاثیه علم افاده بر افراشت و در روزی که آنجناب دران مدرس اجلاس میکردند

امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علما و اکابر دار السلطنه هراة مجتمع گشتند و در آنمجمع آیه انی اعلم

من الله ما لا تعلمون درس گفت و آنمقدار از نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود که مورد تحسین

و آفرین گشت از آثار قلم افادت رقمش حاشیه شرح حکمت العین و بعضی دیگر از رسائل در میان

طلبه مشهور است و از اشعار بلاغت آثارش این مطلع در مجالس النفائس مسطور است

بسوز سینه مستان برقت می ناب ٭ که نیست سوز مرا ساز کار غیر شراب ٭ انتقال مولانا

مسعود شیرازی بجهان جاودانی در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود و در مزار سید سعد له مدفون گشت

.... و در اوائل حال ملازمت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان

ابوسعید قیام مینمود و بعد از واقعه شاهزاده بدار السلطنه هراة شتافت و آغاز درس کرده پرتو التفات

مقرب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در مدرسه شریفه گوهرشاد آغا و اخلاصیه

بدرس و افاده اشتغال داشت و الحق در آن اوقات طلبه علوم را از نتائج طبع نقاد خویش مستفید

ساخته بر بعضی از اماثل و اقران رایت تفوق می افراشت اما چون بشرب مدام مشغولی مینمود

خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شده بعزلش حکم فرمود و آنجناب از هراة ببلخ رفته روزی چند در پناه

دولت بدیع الزمان میرزا بسر برد و در اواخر ایام از وی حرکات ناملائق صدور یافته روی بسمرقند آورد

و در ظل رعایت امیر خسروشاه میبود تا آنزمان که از عالم انتقال نمود

که در زمان میرزا ابو القاسم بابر و سلطان ابوسعید از سائر اطباء

زمان گوی مسابقت میربود و مولانا حبیب الله نیز در ازاله مرض و معالجه علل برایا آثار نفس مسیحا ظاهر

میگردانید و از مبادی ایام سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید

با وجود حصول تقرب درگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بطبیب نفس و تنبه شکفت بسر بالین

صاحب فراش بوده در دویم ذی قعده سنه ثلث وتسعمائه از محنت آباد جهان بریاض پرفضای جنان انتقال نمود
وفات آنحضرت در شصت و شش سالگی دست داد و دفن ایشان در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد
اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود و در معالجه و ازاله علل بیمنت انفاس مسیحا ظاهر مینمود
اما بصفت حسن صوت اتصاف نداشت و در اوائل سنه اربع وتسعمائه علم عزیمت بصوب آخرت برافراشت
مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و قرب هفتاد سال در سلوک
طریق هدایت و تتبع سنن سنیه حضرت رسالت علیه السلام والتحیه نمود و جمعی کثیر از درویشان هر روز باستان فیض
بخش سپهر اساس از باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادات نموده بمرادات فائز میگردیدند و آنجناب در اوائل ماه
رمضان سنه اربع وتسعمائه مریض گشت و در ایام ناتوانی بنابر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی
داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین او شرط اهتمام بجای آورند و در هر موضعی که صلاح دانند جسد او را مدفون
گردانند و در روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفته امیر علیشیر پس از تقدیم تغسیل
و تکفین باتفاق اشراف و اعیان هراة نعش او را بعیدگاه برده نماز گذاردند و در پهلوی قبر مولانا سعدالدین
کاشغری که بیر ارشاد مشغول بود دفن کردند اما بعد از چند روز بعضی از مریدانش نیمشبی بآن مقبره رفته آن عزیز را از مقبره بیرون
کشیده بگازرگاه نقل نمودند و نزدیک بمزار فائض الانوار خواجه عبدالله انصاری تختی ساخته دفن کردند و این قطعه
که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده روز و ماه و سال این حادثه را در مصرع
بسید ظهور رسانید ** آن پیر که سر عشق او را ز یقین مشهود بود و شهود منسوب بروح در حقیقت ز آن
نسبت هر دو کون مفقود ** شد سوی جنان و گشت تاریخ ** شنبه که ز صوم شانزده بود
در تزکیه نفس نفیس و تصفیه باطن شریف و سیر رضیه مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع و
حسن سلوک همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت و چند سال در مدرسه شریفه اخلاصیه ساکن بود
و بطلب علم مشغولی مینمود و اکثر متداولات را مطالعه فرموده مهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ بر گفتار
مهره آن صنعت کشیده و در سنه اربع وتسعمائه بمرض موت درگذشت و در گنبد مدرسه مذکور مدفون گشت
از نتایج طبع نقادان سید پاک اعتقاد رساله ایست در فن معما که در سلک نظم کشیده و در کلام منظوم و منثور
آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسود اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه
بخاطر رسیده بود ثبت آن درین مقام مناسب نمود ** مظهر خلق حسن میر حسین ** سید فاضل فرخنده

فرمان بران آغاز سرانجام اسباب و مصالح کرده هر روز مولانا بدرقه و تنقیح بنای آنجناب می آمد و خبر میگرفت که آش بکجا رسیده
قضا را روزی که آش میکشیدند او را اسهالی روی نموده در وقتی که بملازمت امیر علیشیر رسید طعام باتمام خورده بود و لاجرم
متاسف گشته این رباعی بر زبان او گذشت [illegible] دیر آمدم و از غصه و غم خوردن شد دانم بیقین که جان نخواهم
برون یک آش که برای من فکر کنید گر غصه این آش نخواهم مردن [illegible] وفات مولانا حسن شاه در شهور
سنه خمس و تسعمائه روی نموده مدت عمرش زیاده بر صد سال بوده [illegible] بصفت سیادت و زهد و عبادات اتصاف داشت
و در منقبت شاه ولایت علیه السلم قصاید غرا بر لوح بیان مینگاشت تخلصش در دیوان قصاید و غزلیات
السیمی بود و قصه لیلی و مجنون را بنظم آورده افتتاح باین بیت نموده [illegible] ای عشق ترا جهان طفیلی مجنون
ترا هزار لیلی [illegible] در علم نجوم و انشا بی مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز
با امثال و اقران دعوی برابری مینمود و با آواز خوش و صورت دلکش بامر وعظ و نصیحت میپرداخت و بعبارات
لائقه و اشارات رایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی
مبین میساخت صباح روز جمعه در دار السیاده سلطانی که در سر چهار سوق هرات واقعست بوعظ مشغولی مینمود
و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر در لوازم انکار شرائط اهتمام بجای می آورد و در روز سه شنبه در مدرسه
سلطانی وعظ میگفت و چهار شنبه در سر مزار میر مجد و خواجه ابو الولید احمد و ایضا در اواخر ایام حیات
چند وقت در حظیره سلطان احمد میرزا بآن امر میپرداخت و چون متقاضی اجل موعود در رسید فی سنه عشر و تسعمائه
مهر سکوت بر لب نهاده وادی آخرت را منزل ساخت و مصنفات ملا حسین بسیارست و آثار بلاغت
دثارش بیشمار از آنجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهداء و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق
محسنین و اختیارات در میان مردم مشهورست و از اشعار فصاحت آثارش این مطلع در مجالس النفائس
مسطور [illegible] سبزه خط از مشک تر غالیه بر سمن مزن [illegible] و درین تاریخ یعنی شهور سنه تسع و تسعمائه که این
اجزا ترتیب می یابد فرزند ارجمند او [illegible] قائم مقام پدر بزرگوار شده صباح روز جمعه
در مسجد جامع که اصناف فیوضاتست بنصیحت و ارشاد فرق میپردازد و الحق در آن امر بآحسن وجهی و ابلغ
صورتی رایت تفوق بر اماثل و افاضل می افرازد و از سایر اقسام فضائل نیز بهره تمام دارد و همواره نفس
تتبع سنن سنیه مصطفویه علیه السلم و التحیه بر لوح خاطر مینگارد و از منظومات مولانا فخر الدین علی محمود نوایی که
بر وزن لیلی و مجنون در سلک نظم کشیده در میان مردم مشهورست و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله

فقرا و مساکین تشریف میبرد و از روی طوع و رغبت بی تکلف در معالجه درویشان و محتاجان شرایط
اهتمام بجا می آورد و در شهور سنه [illegible] بنفس از قانون اعتدال منحرف و بمرض اسهال مبتلا شده
بجوار رحمت الهی پیوست [illegible] بلیغ و شیرین کلام و در حسب بدیهه سرخیل
[illegible] نام همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس
دقیقه از دقایق ندیمی و نکته پردازی مهمل و نامرعی نمیگذاشت و بی شایبه تکلف در آن شیوه عدیل زمان
خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم نموده [illegible] در شعر و در ندیمی و در فضل و در ادب نه در عجم
یکی چو منست و نه در عرب و مولانا حسن شاه در اوایل جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن بایسنغر
میرزا بسر میبرد و بصیقل لطف طبع و حسن تقریر زنگ ملال از مرات ضمیر شهریار کشورگیری میسترد
و در آن اثنا روزی سخن بذکر معایب ملوک رسید و مولانا هر یک از سلاطین ماضی را بعیبی منسوب کرد
میرزا سلطان محمد در آخر مجلس از وی پرسید که من چه عیب دارم مولوی در جواب گفت که غیر کاهلی هیچ
نقصانی در ذات شما نمی بینم پادشاه گفت کسالت ما را از کجا دانستی گفت از آنجا که میتوانی ده هزار دینار
بمن دهی و نمیدهی میرزا سلطان محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاد ده پنجهزار دینار روی عنایت کرده
مولانا گفت اینک از غایت کاهلی در میان راه ماندی و مولانا حسن شاه بعد از شهادت آنحضرت
در دار السلطنه هراة متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بفراغت میگذرانید
و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو انوار عاطفت امیر علیشیر بروجنات
احوالش تافت و جناب مولوی بتقریبات پیوسته مقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بجهت
تشحید خاطر عاطرش ابیات در سلک نظم می آورد و از جمله آنکه داروغه هرات بموجب فرموده خاقان
[illegible] ان وسمه کبود را که ضعیفه سیاه روزکار بدکردار بود از شهر اخراج کرد و خواجه مطهر عودی بخدمت
[illegible] شتافته منزل او را که دیوانی شده بود طلب نمود ملتمس او مبذول افتاده همان لحظه مولانا حسن شاه
[illegible] التماس کرد و مقرب حضرت سلطانی جواب داد که آن خانه تعلق بخواجه گرفت مولانا
حسن شاه [illegible] این رباعی بر زبان آورد [illegible] در شهر اگر مطهر عودی هست بر خود ز فسق کشش
[illegible] که از شهر برونش کردند این قحبه زن آمد و بجایش بنشست دیگر آنکه بعد از فوت
امیر [illegible] مقرب حضرت سلطانی جهت ترویح روح او بترتیب آش اشارت فرمود

بسر میبرد و حسب الحکم به پرسیدن مهم داد خواهان مشغولی میکرد و از نظم اشعار وقوف تمام داشت و همواره غزلهای لطیف

بر لوح بیان مینگاشت و این مطلع از جمله ابیات اوست مطلع بهار باغ دل و دین گلستان سرای عالم فانی

نهال آرزو منشان که بار آرد پشیمانی مولانا محمد بدخشی بجلادت گفتار و جودت اشعار اتصاف داشت و همواره

همت عالی نهمت بر نظم معما و تالیف قواعد آن میگماشت و مدت سی سال در ملازمت امیر علیشیر اوقات

گذرانید و چند رساله در علم معما مرقوم کلک فصاحت انجام گردانید از جمله معمیات آنجناب این معما باسم حبیب

در خاطر بود ثبت گشت معما تا اثر تبخاله بر لبهای خندان شد حبابی شد بطرف آبحیوان مولانا محمد زیرک

قی

از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین قاینی بود و از طرف مادر دخترزاده مولانا شرف الدین عبد القهار و او در ایام جوانی

در مدرسه شریفه سلطانیه بمنصب تدریس رسید اما بسبب عدم التفات امیر علیشیر بعد از چندگاه از آن امر معزول گردید

بنابر آن در سنه خمس و تسعمائه از بلده فاخره هرات بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف بدیع الزمان گشته

در مسجد جمعه آن بلده آغاز درس و افاده فرمود و شاهزاده بعفته و در نوبت بآن درس تشریف میبرد و نسبت

بآنجناب غایت تعظیم بجای می آورد و در آن اثنا مولانا محمد بواسطه حب دخل در امور دیوانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود

که منصب رسالت دیوان بوی مفوض گردد و شاهزاده این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده بسبب دخل در آن مهم

جناب مولوی را تنزل تمام دست داده کار بجایی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت و تتمه اوقات حیات را در

ملازمت اولاد امیر ذو النون بپایان رسانید مولانا [illegible] عمده مترسلان زمان

خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود و از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت و اکثر اوقات بر تعلیم قواعد آن فن

میگماشت و از جمله مؤلفاتش تاریخ بلده هرات و ترسل مشتمل بر منشآت مناشیر و مکتوبات در میان مردم مشهور است

و از اشعارش این بیت بر السنه افواه مذکور است نه گلست آنکه همی بینی بچشم هر پری پیکر که از غوغای حسنش

میکند خاک سیه بر سر [illegible] بجودت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق

و محاسن صفات سرآمد فضلاء استراباد بود و در فن شطرنج خواه صغیر و خواه کبیر چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت تمام

ظاهر مینمود و در نظم قصاید و معمیات نهایت بلاغت بجای می آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت امیر علیشیر

صرف میکرد و بعد از فوت آنجناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور پرداخت و داروغه

کتابخانه شده در سلک الکیان رایت تقرب برافراخت و از جمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده ایست که

در مرثیه مقرب حضرت سلطانی در سلک نظم کشیده و از حروف آخر مصرع تاریخ فوت آنجناب بیرون می آید

در سلک دانشمندان متعیّن انتظام داشت و چند گاه در دارالسیاده

مندرج مذکور

سلطانی بقلم دانش نقش افاده بر صحیفهٔ خاطر میگماشت و وفاتش در سنه احدی عشر و تسعمائه اتفاق افتاد :

زبان جبهٔ جلیل گشت نامش کار استه شد بحسن اخلاق تاریخ وفات او خرد گفت علامهٔ بیمثال آفاق

از اکثر متقیان دارالسلطنه بمزید فقاهت ممتاز و مستثنی میبود و چند گاه منصب

قضا ... افراکشته بتفصیل قضایای شرعیه قیام میفرمود ... درزمان خاقان منصور ازانجا که وطن مالوف

و مسکن ... او بود بهرات آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر علیشیر آرام یافت احیانا بملازمت

آستان سلطنت آشیان اقدام میفرمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن روی نمود و بماوراء النهر

شتافته بشرف استادی شاهزاده سیّد بایسنغر میرزا مشرف گشته دو سه سال در خدمت آنحضرت بسر برد و چون

بایسنغر میرزا از جام انتقام امیر خسروشاه شربت شهادت چشید مولانا سیفی در انجا ساکن گشت تا آنزمان که

دست قضا سجل حیاتش در نوشت و آنجناب را اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است از انجمله دو بیت

بخاطر بود و ثبت افتاد ... ای ترا چون دل عشاق پریشان کاکل ٭ قامت فتنهٔ دوران کاکل همچو دو بیت

که بر گرد سرت جمع شوند حلقه حلقه بسر آمده تابان کاکل ٭ و ایضاً مولانا سیفی در باب ارباب صناعات رساله

علیحده اختراع نموده و دران منظومات معانی بدیعه درج نموده و ازانجمله این بیت بغایت مشهور است

تا نفقه جان نیست خبازان میدهد ٭ عاشق بیچاره نان میگوید و جان میدهد ... از مشاهیر علما

خراسان بود بنظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال مینمود و قضاء ولایت زاوه که مولد و منشا

اوست تعلق بوی میداشت و بواسطه شکایت کلانتران آن ولایت ازان امر معاف همگی همت بر نظم

اشعار گماشت و این مطلع از جمله منظومات اوست ... ملک هستی آب خضر اگر دامان من بودی

هنوزم دست دور از دامن جانان من بودی ... در سلک اعاظم مریدان شیخ

... الدین خافی انتظام داشت از اوائل ایام صبی تا نهایت اوقات شیب همواره همت عالی نهمت

بر ادای وظائف طاعات و عبادات میگماشت جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن میبودند

و ... شریعت را مستغرق ذکر الهی گردانیده از باطنش اقتباس انوار سعادت مینمودند و شیخ صوفی علی

... داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت و در حظیره که خواجه عطاء الله در سر خیابان ساخته

مدفون ... مدتی مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور

فنون عقلی و نقلی از اکثر علماء زمان افضل اصحاب درس و فتوی مشمول رحمت شامله ملک غنی بود و ارباب زهد و تقوی از
باطن فیاضش اقتباس انوار سعادت مینمودند و آن جناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی بن
بن مولانا سعد الدین التفتازانی در امر شیخ الاسلامی دخل کرده قریب سی سال در خطه خراسان بلوازم تقویت شریعت
مطهره بجای می آورد و در رمضان سنه ست عشر و تسعمائه بواسطه اصحاب غرض فرمان نواب کامیاب شاهی
بمواخذه و مصادره آن جناب صدور یافت و هم در آن ایام بتقدیر پادشاه قدیر کشته گشته بعالم آخرت شتافت
و در مدرسه که نزدیک مسجد جامع هرات بنواحی درب خلقان واقعست مدفون گشت از آثار جناب شیخ الاسلامی
بعضی از رسائل و حواشی آن جناب است که در اکثر علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهور است و سخنان آن
رسائل بر الواح خواطر مسطور [illegible] امیر مرتاض در علم حکمت بی شبهه نظیر بود و در سائر علوم بر بسیاری از
دانشمندان زمان تفوق مینمود و بصیام دهر روزگار میگذرانید و همواره وظائف طاعات و عبادات
مودی میگردانید و در زمان خاقان منصور در مدرسه اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت
و در ایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسه سلطانی نیز رایت افادت برافراشت و در حرکت ثانی که ماهچه
علم ظفر نگار نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایت خراسان انداخت بسبب تعصب در مذهب تسنن
از هرات بطرف قندهار شتافت و هم در آن ولایت وفات یافت [illegible]
[illegible] عالم متبحر بود و در علم حدیث و فقه حنفی پیشوای [illegible] مینمود و در زمان خاقان منصور
بنام امیر علیشیر مشکوة را شرح نوشته سالها در مدرسه سلطانی [illegible] بدرس و افادت اشتغال داشت
و در همان سال که امیر مرتاض از هراة بجانب قندهار رفت مولانا [illegible] راه [illegible] پیش گرفت و دیگر از وی خبر
[illegible] طالب علمی بود [illegible] و در فن معما از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مینمود و سالها در [illegible]
[illegible] الزمان میرزا بمنصب وزارت اشتغال داشت [illegible] سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند [illegible] ظهیر
الدین محمد بابر میرزا رعایت [illegible] تقرب برافراخت و در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه که میان عبید الله خان و [illegible] پادشاه
عالیشان در حوالی [illegible] محاربه بوقوع انجامید مولانا [illegible] در معرکه شربت شهادت چشید و [illegible] طبع آن جناب رساله ایست
در فن معما در غایت دقت و لطافت و از جمله منظومات او این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است بیت
چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من محبت همه اشیا بغیر وجه حسن [illegible]
[illegible] در سلک فضلاء سادات خراسان منتظم بود [illegible] در عنفوان اوان جوانی از ابیورد بهراة آمده بتحصیل علوم مشغولی نمود

واصلا خللی واقع نیست وفات مولانا صاحب در سنه سبع عشر وتسعمائه بولایت استراباد دست داد واز معمیاتش
این رباعی باسم رجب در خاطر بود ثبت افتاد رباعی آن ترک پری چهره خورشید لقا تا بشد ز رنج دلم عشوه نما
بنگر دل ویران مرا کان عیار دردانه نهفت وبازش آورد بجای ملا حاجی محمد نقاش ذو فنون زمان خود بود وبقلم
نقاشی امور غریبه وصور عجیبه بر صحائف روزگار تحریر مینمود ودر فن تذهیب مهارت تمام داشت وچندگاه همت
بر ساختن چینی فغفوری میگماشت بعد از تجربه بسیار وارتکاب مشقت بیشمار ظروف واوانی که میساخت با چینی بسیار
مشابه بود اما رنگ وصفایش چنانچه میباید نبود واز جمله مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتیست که در کتابخانه
امیر علیشیر ترتیب نموده ودر آن صورتی تعبیه کرده بود که چوبی در دست داشت وچون یکساعت از روز میگذشت آن پیکر
چوب را یکنوبت بر نقاره میزد وبعد از گذشتن ساعت دویم او حرکت میکرد وعلی هذا القیاس ومدتی مولوی مذ
کتابدار امیر علیشیر بود واخر الامر از آنجناب رنجید ودر شهور سنه اربع وتسعمائه که بدیع الزمان میرزا محاصره هراه اشتغال داشت
بگریخت وبشاهزاده پیوست وبهمان منصب منصوب گشت ودر اوائل زمان استیلای محمد خان شیبانی در گذشت
خواجه میرک نقاش در علم تذهیب نظیر نداشت وفاتش در تسلط محمد خان شیبانی بوقوع پیوست مولانا محمد [illegible]
[illegible] بود ودر نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود واز علم تصوف وموسیقی وقوف تام داشت ودر اواسط
زمان خاقان منصور از امیر علیشیر رنجیده بعراق رفت ومدتی در ملازمت یعقوب میرزا بسر برد واخر الامر بمقتضای
حب الوطن بخراسان باز آمده چندگاه دیگر در بلده هراه متوطن بود ودر کرت بعد اخری از آن امیر صافی ضمیر غبار نقار
بر خاطرش نشسته بسمرقند شتافت ودر آن ولایت پرتو انوار سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش تافت وچون آن
مملکت بحیز تسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم گشته در سلک الکیان خاص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد
ودر تحریر وقایع خانی شرط اهتمام بجای می آورد وبعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه با اولادش سوخته دروقتی که
امیر نجم ثانی بفرمان مهر سپهر کشورستانی یعنی حضرت شاه دین پناه لشکر بماوراء النهر کشید وقرشی را گرفته
در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید وخونریز غازیان عظام بنا حیات مولانا بنائی را بانهدام رسانید دیوان اشعارش
بماوراء النهر مشهور است واشعار آبدارش بر السنه وافواه طبقات انام مذکور ملا بنائی شیر علی نام داشت ودر اواخر
ایام حیات دیوان خواجه حافظ را تتبع نموده ودر آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرموده شیخ [illegible]
محمد خلاصه فضلای عرصه عالم وملاذ علمای بنی آدم بود بغایت امانت ودین داری
موصوف وبنهایت دیانت وپرهیزکاری معروف مینمود ودر علم تفسیر وحدیث وفقه بی شبه وبدل بود ودر سائر

وصفای ذهن و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضائل و کمالات و تکمیل اسباب
بزرگی و سعادات از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی مینمود و آنجناب در سلک اولاد عظام خواجه مؤید مهنه
که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت خاقان سعید بذکر مناقب او رطب اللسان گشته انتظام
داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس سره بواسطهٔ وفور علم
و فضیلت رایت تفوق می افراشت و آنجناب بر حلول اجل مقدر نزدیک رسیده داروغهٔ مهنه بطمع جهات
و متملکات خواجه را مواخذ و معذب گردانید و در آن اثنا اعراض نفسانی بر انگیزاندی کمالات انسانی غلبه کرده متوجه
عالم آخرت گردید و از اشعار رباعیات آثارش انیطلع در خاطر بود ثبت افتاد مصرع نماند صبر مفارقت آتش
غم چون شود تیز هم * از آن چون شعله بنشینم دمی صد بار برخیزم * مولانا سلطان علی مشهدی بوجاهت
صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نستعلیق اقتدار مهارت حاصل داشت که خط استادان متقدمین را
منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارهٔ آنحضرت والتماس امیر علیشیر بکتابت نسخ شریفه میپرداخت
و گاهی بنظم اشعار نیز زبان میگشاد و از آنجمله این مطلع ثبت افتاد مصرع گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست
جوی اشک من که از دل پرخون نمونه ایست * و آنجناب در سنه تسع عشر و تسعمائه در مشهد مقدس درگذشت و هم در آن
بقعهٔ متبرکه مدفون گشت امیر نصیر الدین [illegible] ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی
بن امیر صدر الدین یونس بود و باوجود شرف نسب بوفور کمال حسب اتصاف داشت و سالها در [illegible] شریفهٔ ربیعیه و
غیاثیه بتعلیم و تشمیر نقش افاده پرداخته [illegible] طلبه میگماشت و در زمان استیلاء محمد خان شیبانی در ولایت خراسان
منصب احتسابیه متعلق باستیار [illegible] گشت و یک دو سال در رعایت امانت و دیانت بلوازم آن امر پرداخت و بالاخره
بطیب نفس از سر آن منصب درگذشت بعد از آن بموجب استدعای میرزا قنبر که حاکم بلخ بود بدانجانب توجه نمود و قنبر میرزا
منصب شیخ الاسلامی آن ممالک را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ
بحضرت ایالت منقبت داه سلطان انتقال کرد در کمال اختیار و اقتدار در آنجا روزگار گذرانید اکنون بعضی از اهل
شرارت نزد آنحضرت آمدند و زبان بعیش گشادند و خون آن عزیز را با یک پسر ابوالبقا نام بباد فنا برداده و هم
در اکنون دو پسر آنحضرت ابوالمعصوم و ابوالوفا نام در بلدهٔ هرات تشریف دارند و در کمال صلاح و تقوی همت بر تحصیل
علوم و اکتساب فنون منقول و معقول میگمارند میر صدر الدین [illegible] مشهدی بجودت علم و زهد و تقوی
سادات فضیلت پناه دوران بود و در زمان خاقان منصور مناصب [illegible] شریفهٔ سلطانیه و اخلاقیه

در آن اثنا مجلس شریف کپک میرزا عزیمت حج نمود امیر حسین با وی موافقت نفرمود و بعد از رفتن شاهزاده
از توقف پشیمان شده از عقبش بشتافت لیکن بجنب تقدیر ملک قدیر بخدمتش نرسید و چون حج اسلام اداء کرده مراجعت
کرد در تبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند سالی در آن مملکت اوقات گذرانید
بوطن مالوف باز آمد و بخدمت امیر علیشیر آمده ملحوظ عین التفات شد از غرائب واقعات که امیر حسین را
اتفاق افتاد یکی آنکه در آن اوان که ملازمت امیر علیشیر مینمود آن جناب او را برسالت سلطان یعقوب میرزا
نامزد فرمود و مقرر کرد که کلیات مولانا عبدالرحمن جامی را با دیگر کتب نفیسه از کتابخانه خاصه بستاند
وجهت قاضی عیسی و بعضی دیگر از نواب آن درگاه ببرد و در وقتی که جناب سیادتمآب آن کتب را از مولانا
عبدالکریم کتابدار میستاند خدمت مولوی سهو کرده فتوحات مکی را که در جلد و ضخامت با کتاب مذکور
مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین کتابرا احتیاط ننموده با دیگر تحف و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت
سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه بکمال مکارم اخلاق او را پرسیده گفت که
درین سفر بسبب بعد مسافت ملول شده باشید امیر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت
بپیرامون خاطر نمیگذاشت سلطان یعقوب میرزا از حقیقت استفسار نموده جناب سیادتمآب فرمود که
کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمت قاضی فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه که
اندک ملالتی دست میداد نظر در آن کتاب مستطاب می انداختم پادشاه فرمود که بیاورید تا مشاهده نمائیم
و امیر حسین کس فرستاد که آن مجلد را بمجلس آورد و چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات
جامی لاجرم جناب سیادتمآب منفعل شد [illegible] منظور نظر امیر علیشیر نگشت و در اواخر اوقات
خاقان منصور ببلخ شتافت و بدیع الزمان میرزا او را بشیخی آستانه علیه شاه ولایت پناه [illegible] و در سنه ثمان و تسعمائه
آن منصب را با مر صدارت [illegible] و چند سالی بفراغت گذرانید و در سنه اربع
عشر و تسعمائه محمد خان شیبانی او را بمراسم رسالت متوجه درگاه عالمپناه شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت
ملازمت آستان ملائک آشیان [illegible] مشمول انعام و احسان مراجعت نموده در وطن مالوف و مسکن معهود
یعنی ولایت میبد رحل اقامت انداخت و در سنه عشرین و تسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله معمیات
آنجناب [illegible] معما باسم شاه زمان بر خاطرش بود [illegible] پادشاهی که طرح عدل افکند
نام خود [illegible] گنج دولت کند [illegible] نظم منیر و لطف طبع

نسبت بآنجناب بطریق ارادت و اعتقاد سلوک میشود و هر سال یکی دو نوبت به بدان رفته درباره وی شرائط
انعام و احسان بجای می آورد و الحق محمد خان شیبانی خدمت شیخ را مؤاخذه و مصادره نموده و دیگر در هرات نتوانست بود
و در آن اوان بولایت قندهار رفته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمائه شبی از بام افتاده
در گذشت سید [illegible] باظهار زهد و تقوی و ارشاد فرق برایا بغایت
موصوف بود و پیوسته جهت سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر مینمود بنا بر آن آنجناب بدین مشهور بود
و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات امیر علیشیر پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و
[illegible] سید افضل بصفت فضل و قوت نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشته و در ملازمت خاقان منصور
اوقات گذرانیده چندگاه همت بر جستن [illegible] گماشته وفات سید سلطانعلی در سنه احدی و عشرین و تسعمائه
دست داد و انتقال سید افضل بعد از چند ماه اتفاق افتاد خواجه [illegible]
که چندگاه بوزارت سلطان سعید قیام میشود و آنجناب بصفای ذهن سلیم و ذکاء طبع مستقیم از شعراء روزگار و فضلاء
رفیع مقدار امتیاز تمام داشت و گاهی در سایه تربیت امیر نظام الدین علیشیر میگذاشت و احیانا بملازمت
بدیع الزمان میرزا میگذاشت دیوان غزلیات آنجناب مشهور است و این مطلع در دیوان او مسطور [illegible]
در آب دیده چون ماهی وطن دیدیم که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدیم ـ وفات خواجه آصفی در نیمه ماه شعبان
سنه ثلث و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد جهت ضبط ماه و سال بلبل طبع امیر سلطان ابراهیم امینی این رباعی مترنم
گشت [illegible] چون آصفی آن خسرو ملک سخن [illegible] در ابر اجل گشت نهان چون مه مردم خبر سید دل از من که
چه آمد تاریخ گفتم ز برای آن ماه روز دوم و ایضا امیر سلطان ابراهیم در تاریخ فوت سید سلطانعلی فرماید
[illegible] سید عالی نسب سلطان علی آنکه میگفتی خرد زاهل یقین میرزا چون خواب مینی بود
سال فوت است میر خواب بین [illegible] در سلک اجله سادات و علماء
و اعاظم افاضل و نقباء انتظام داشت و در زمان خاقان منصور مشار الیه در مدرسه شریفه سلطانیه
نقش افاده بر صفحه ضمیر طلبه مینگاشت و منصب جلیل القدر نقابت و امر قضا مملکت خراسان ترتیب
مییافت و تکفل این مهام بطریق [illegible] سلوک مینموده و در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمائه فوت
او اتفاق افتاد و در قلم خجسته رقم مولانا تاریخ الواقع زبان باین رباعی گشاد [illegible] عالی نسبی که بود در دین [illegible]
در علم یگانه و در فضیلت نادره شد سوی ریاض خلد و گفتم تاریخ افسوس جناب میر عبد القادر

بامر درس وافاده قیام مینمود و در شهور سنه تسع عشر وتسعمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر نجیبه
سیر یادگار گذاشت [illegible] این دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح وتقوی اتصاف
دارند وهمواره همت بافاده وبر استفاده میگمارند و امیر محمد امین در مدرسه اخلاصیه بلوازم منصب تدریس قیام مینماید
[illegible] نیز در سلک علما منتظم بود و در زمان خاقان منصور محمد خان شیبانی
بامر احتساب قیام مینمود مولانا [illegible] جمال حالش بعلو نسب وتبحر در علوم معقول
ومنقول آراسته بود و در فن ریاضی وحکمیات سرآمد افاضل دوران مینمود وطبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات
علماء متقدمین وذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات علما وفضلاء متاخرین ومقرب حضرت سلطانی متداولات را
در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرد واز آنجناب باخوند تعبیر نموده شرائط تعظیم وتکریمش بجامی آورد وتدریس در مدرسه
اخلاصیه وغیاثیه وبدیعیه گاهی معا واحیانا فرادی تعلق باخوند میداشت وآنجناب در شهور سنه سبع عشر وتسعمائه بواسطه
بعضی از اسباب که ذکر آن لائق این اوراق نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هرات رایت عزیمت
بجانب بلخ برافراشت وچند سال در آن ولایت بمصاحبت امیر صدر الدین یونس که داماد وی بود بسر برد و در اواخر
سنه تسع عشر وتسعمائه روی بعالم آخرت آورد واز نتائج طبع بلاغت آئین مولانا فصیح الدین حاشیه هدایه حکمت
وحاشیه تذکره وشرح اربعین وشرح مائة العامل وحواشی مختصر ومطول وغیرها در میان فضلاء روزگار مشهور بود وطلبه را
از مطالعه آن رسائل [illegible] روی نمود [illegible] جلال الدین [illegible] در عنفوان اوان جوانی از مشهد که
مولد ومنشاء وی بود بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم مشغولی نمود وباندک زمانی بتکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق
از امثال واقران در ربود ودر علم عروض وصنایع وبدایع شعری رساله تصنیف نموده در میان فضلا مشهور است
واز منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در صنایع وبدایع بسیط مذکور [illegible] بحمد الله که شد حاصل جهان را ذوق کامل
ز فر رافت شامل ز عدل خسرو عادل شه غازی که [illegible]
سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل و امیر عطاء الله در اواخر ایام حیات
دیده ظاهری از رؤیت اشیا عاطل گشته از هراة بمشهد مقدسه رضویه علی راقدها السلام والتحیة رفته در اواسط شوال
سنه تسع عشر وتسعمائه در گذشت شیخ جلال الدین ابو سعید [illegible] نبیره مولانا جلال الدین ابا یزید [illegible] بود وتصفیه
خاطر وتزکیه نفس نفیس از سائر مشایخ زمان ممتاز ومستثنی مینمود ووجود سخا [illegible] آنجناب بمرتبه بود که نهایت
نداشت همواره در غایت خوشخوئی وتازه روئی همت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت وخاقان منصور

از سال مرور واقعه برسید کسی گفتم که اوائل ربیع الثانی [illegible] قاضی اختیار الدین حسن [illegible]

[illegible] بود بوفور فضائل وکمالات از سائر قضات ممتاز ومستثنی مینمود ودر ایام جوانی از ولایت زاوه
ومحولات بهراة آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت ودر اندک زمانی ترقی بسیار کرده در نوشتن فتاوی
وصکوک وسجلات رایتش نهاد همت ساخت ودر فن انشاء ومعما نیز صاحب وقوف بود ودر اواخر
زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدر ومنزلتش از امثال واقران درگذشت
وبواسطهٔ کمال فراست وکیاست ورعایت لوازم امانت ودیانت از تمامی قضات دار السلطنه هراة
اعتبار واختیار بیشتر یافت وپرتو التفات وعنایات کما یجب وینبغی بر وجنات احوالش تافت
وقاضی اختیار الدین در وقت استیلاء زمان ابو الفتح محمد خان شیبانی نیز بآن امر منصوب بود وبعد از
کشتن آن پادشاه عالیجاه باختیار یا اضطرار بوطن اصلی شتافت وبزراعت مشغولی نمود ودر اوائل
سنه ثمان وعشرین وتسعمائه بمرض سوء القنیه درگذشت ودر قصبهٔ تربت بمقبرهٔ آباء خود مدفون گشت
از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اختیار الدین اقتباسات ومختار الاختیارات در میان فضلاء
روزگار مشهور است ودر تاریخ منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه
بر لوح خاطر مسطور [illegible] از همت بزرگی شد منبری مکمل کز غایت ترفع بر چرخ سر کشیده * هرگز کسی
ندیده منبر بسنگ مرمر * تاریخ شد همانکه هرگز کسی ندیده * [illegible]

[illegible] بود ودر زهد وتقوی وپرهیزکاری
از سائر ابناء زمان ممتاز ومستثنی مینمود وشیخ نور الدین در غایت حدت طبع وجودت ذهن در اوائل
ایام شباب از تحصیل علوم عقلی ونقلی فراغت یافت وآغاز درس وافاده کرده پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش
بر صفحات احوال طلبهٔ علوم تافت ومدت مدید در زمان خجسته نشان خاقان منصور بمنصب تدریس منصوب بود
ودر اوان دولت شاهی بنابر بعضی امور که تحریر آن لائق بسیاق تاریخ نیست زبان حقائق بیان از قیل وقال
بسته ابواب سفر بر روی روزگار هدایت آثار گشود ودر اوائل سنه اثنی وعشرین وتسعمائه داعی حق را لبیک
اجابت گفته در کابل بجنات عدن خرامید وحالا برادرزاده‌اش [illegible] که از سائر علوم وفنون بهره‌مند است
واز حیثیت لطف طبع وحدت ذهن ولطائف گفتار ومحاسن کردار بی شبهه روزگار است ودر آستان
معدلت آشیان بسر برده منظور نظر الطاف خسروانه بود وشرائط ملازمت بجا آورده در سرانجام مهام فرق انام

خواهرزاده مولانا عبد الرحمن الجامی بود و در نظم مثنوی از شعرای زمان گوی

تفوق میربود و اکثر کتب خمسهٔ شیخ نظامی مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرد و در میدان

امتحان برابر سکندرنامه و ظفرنامهٔ تیموری بنظم آورده و افتتاح بنظم فتوحات نواب کامیاب شاهی

نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه بعالم آخرت شتافت مولانا

[illegible] بفصاحت زبان و طلاقت بیان متصف است و در تاریخ وفات احباب گوید

از باغ دهر بلبل شیرین کلام رفت سوی ریاض خلد بصد عیش و صد طرب چون زاد و در بروضهٔ پاک

رسول گفت روحی فداک ای صنم الطفی لقب تاریخ رفت از جهان کسی که بود لطف شعر او آشوب ترک و

شور عجم فتنهٔ عرب تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت از شاعر شهان و شه شاعران طلب

[illegible]

[illegible] والده [illegible] اش در سلک بنات مکرمات مولانا کمال الدین

عبد الرزاق مورخ انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود بکمال فضل و انسانیت و غایت تقوی و صلاحیت

طبع لطیفش مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم در عنفوان ایام شباب از تحصیل

فضایل فارغ گشت و در مدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه و بعضی مدارس مدرس شده پایهٔ قدرش از امثال و اقران درگذشت

و چون چهل و سه منزل از مراحل زندگانی طی نمود در شب شنبه یازدهم ذی حجه سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه از عالم

فنا بدار بقا رحلت نمود و پدر عالی گهرش امیر محمد امین که سن شریفش از هفتاد درگذشته و متجاوز بود از مشاهدهٔ این

واقعهٔ جانسوز و حادثهٔ محنت اندوز افغان و گریه و زاری باوج فلک زنگاری رسانید و یعقوب

مثال در مفارقت آن عزیز مصر فضل و کمال در گوشهٔ بیت الاحزان حرمان و ملال نشسته زبان حال بمضمون

ایمقال که واسفا علی یوسف گویا گردانید بعد از چند گاه که آن سید در مفارقت فرزند ارجمند در غایت غم

و اندوه اوقات شریفش مصروف داشت در ربیع الآخر سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رایت عزیمت بجانب

جوار مغفرت حضرت رب العزة برافراشت و این قطعه بحساب جمل مشعر است بتاریخ وفات امیر رضی

الدین عبد الاول [illegible] سید فاضل رضی الدین که بود [illegible] او لاد المجاد بتول رفت از دار فنا سوی بهشت

شد مقیم کوی ارباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال زبدهٔ آل رسول این رباعی مخبر است

از [illegible] ارتحال امیر نورالدین محمد امین رباعی از حکم قضای حضرت سبحانی چون میر محمد امین شد فانی

در مدرسهٔ علیهٔ سلطانیه مدرس گشت اما بعد از اندک زمانی بعضی از حوادث دست داده اوراق [illegible]
درنوشت و جناب مولوی در رجب سنه ست و عشرین و تسعمائه از دار السلطنه هراة بجانب بخارا شتافت
و حالا در آن بلده از احسان عبید الله خان محفوظ بوده بحسب تقاضای [illegible] افراز و طلبهٔ علوم را از فوائد خاطر
افادت مآثر مستفید میسازد [illegible] از جملهٔ اجلهٔ علما بکرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام
دارد و از مبادی ایام صبی همواره همت بر اکتساب علوم محسوس و مفهوم میگمارد و از صنعت زرکوبی و زرکشی
نیز بغایت وقوف دارد و بصفت زهد و رشاد و صلاح و سداد موصوف و معروف بود یکنوبت بعد از حج اسلام
و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام علیه الصلوة و السلام فائز گشته از کمال سلامت نفس بقلم اندیشه
حروف خیرخواهی نقش لوح خاطر نوشته و آنجناب در زمانی که امیرخان موصلی در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بحکومت
مشغول بود بنابر استدعای حضرت سلطنت انتما ملک سلطان محمود از وطن مالوف سفر کرده بجانب سیستان
توجه نمود و تا غایت در آن ولایت ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بر مسند افاده و تدریس متمکن [illegible]
[illegible] مستفیدانش علما و طوائف اکابر و اشراف ایام است و عتبهٔ علیاش مجمع
اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی فطرتش مهبط لوامع
حقائق احادیث حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینه‌اش بجواهر زواهر علوم مشحون و رای عالم آرایش کشاف
اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات تاویل [illegible] زبانش مظهر اسرار التحقیق ضمیرش
مظهر انوار التدقیق [illegible] علوم شرعیه واضح از کلامش [illegible] آنحضرت مانند عم بزرگوار خویش
امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته در سائر علوم دینیه از محدثان باستحقاق در گذشته
چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه در گنبدی که حالا مقبرهٔ خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه مدرس
و افاده اشتغال داشت و در هفته یکنوبت در مسجد جامع دار السلطنه هراة بقلم هدایت ازلی نقش ارشاد
نصیحت عباد بر لوح خواطر اعاظم و اشراف مینگاشت و حالا بنابر حب عزلت و گوشه نشینی با امثال
این امور التفات نمینماید و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته و با ذخار
مثوبات اخروی اشتغال میفرماید سلاطین انام و حکام اسلام باقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را
بر ذمهٔ همت لازم میدانند از مولفات فصاحت سمات آنحضرت روضة الاحباب فی سیر النبی و آل و اصحاب
در اطراف و اکناف اشتهار تمام دارد و بی شائبهٔ شبهه عقل دراک نظیر آن کتاب لطافت مآب را در آئینهٔ خیال امر محالی میشمارد

نهایت سعی مبذول داشته در انجاح ملتمسات خواص و عوام لوازم اجتهاد بساخته تخم محبت در فضای خواطر میکارد
و کف بازلش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب و گنجینهٔ دل بحرآثارش مخزن دقایق اولو الالباب
[illegible] چو بست از روی خدا و خلق خوشنود ظلال دولت او باد ممدود [illegible]
[illegible] وفور فضل و احسان سرآمد اصحاب وجود خال الجناب ولد شیخ وجیه الدین است
مضمون آیت عنایت آیین وجیهاً فی الدنیا والآخرة ومن المقربین بر ذات خجستهٔ او صادق می آید
مدتها در دار السلطنه هراة بر سجادهٔ زهد و تقوی متمکن بوده هرگز قدم از جادهٔ سنن سنیه بیرون
نمی نهاد و شیخ ابو الواحد درویش وش فانی مشرب است و گاهی بنظم اشعار لطایف آثار اشتغال مینماید
این مطلع از لطایف طبع اوست — چو تیر خود کشی از سینه ام مگذار پیکان را مراد دل همینکه آمد مردانه [illegible]
دهم جان را. و الجناب حالا نیز در سدهٔ سدره انتما حضرت شاهی متوطن بوده لوازم دولتخواهی بجای آورد
و از موائد کثیر الفوائد نواب درگاه خلافت پناه بهرهٔ تمام میبرد [illegible] در زمان خاقان
منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نموده در اندک زمانی بدرجهٔ کمال ترقی فرموده در مزار فایض
الانوار خواجه عبد الله انصاری بمنصب تدریس منصوب شده در شهور سنه ست عشر و تسعمائه از
خراسان متوجه آذربایجان گشت و چنان مسموع شد که حالا در شیروان متوطن بوده بافاده قیام مینماید
[illegible] در علم و کمال ممتاز بود از اقران مولانا شمس الدین بردعی است و او نیز
در سنه مذکوره از هراة بجانب آذربایجان رفت [illegible] در سلک علمای محقق و فضلای مدقق
انتظام دارد و در سنه مذکوره از هراة بما وراء النهر رفته منظور نظر التفات عبید الله خان شد و بمنصب
صدارت سرافراز شده بعد از چندگاه دست از تکفل آن امر باز داشت و حالا بهمدان بلده ساکن است
و بدرس و افاده اشتغال مینماید [illegible] است ذبیرهٔ دختری
مولانا [illegible] خافی که صدر و استاد سلطان محمود خان بود و مولانا عصام الدین بجودت طبع پاک و حدت ذهن
[illegible] تحصیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای عالیشان است و ملاذ فضلای
[illegible] مفتاح ابواب معانی و کلام فصیح بلاغت انجامش مبین دقایق صحف آسمانی و الجناب
در زمان خاقان منصور کسب علوم اشتغال نموده بمرتبه بلند ترقی فرمود و در مدرسه شاهرخ میرزا ساکن گشته
ابواب افاده [illegible] بسیاری از طلبه بگشود و در ایام دولت شاهی که امیر خان حاکم خراسان بود

مولانا علاء الدین است که در سلوک طریقهٔ نقشبندیه بیمثل زمان خود بود و از وی کرامات و خوارق عادات

ظهور مینمود و مولانا علی تربت مدتیست که در بلدهٔ فاخرهٔ هرات باصناف ریاضات و اصناف وظائف

عبادات اوقات شریف مصروف میدارد و همواره نقش هدایت و ارشاد بر لوح خاطر فرق عباد می نگارد

[illegible] … فی بود و سالها

بوزارت بعضی از حکام قیام مینمود و خواجه میرم از جانب مادر برادر امیر سلطان ابراهیم امینی است و لطف طبع

و حدت ذهن ناظم مناظم خورده بینی است و در علم سیاق مهارت تمام دارد و همواره همت بر سر انجام

عظائم مهام دیوانی میگمارد و بهزل و مزاح بغایت مشعوفست و بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف اشعار

آبدار آنجناب ببلاغت … الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیت که در مدح رسول صلی الله علیه

و آله و سلم گفته بر السنه و افواه مذکور … تا از تحت العقش ماه را مطلع خور کرده سحرگاه را …

… در اوان شباب و ایام جوانی بتحصیل فضائل نفسانی موفق گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در نظم

اشعار و معما از فضلاء سخن آرا در گذشت امیر علیشیر را نسبت بآنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب

انعام و احسان بر روی روزگارش میگشود بیت سوی بستان رفتم از کوی تو ام آمد بیاد روی گل دیدم

گل روی تو ام آمد بیاد و ایضا این معما بهم شاهی از نتایج طبع بلاغت سمات اوست معما رند و شاهد را

تن ندهی ای صنم عاقبت از شیوها برجای هم مولانا بهزاد … از جانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین

محمد قائنی است و از طرف مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی است و آنجناب در اوایل حال ملازمت

شاه غریب میرزا میکرد و از موائد انعام و احسانش بهره ور میگشت و بسبب از اسباب که تحریر آن لائق سیاق

کتاب نیست شاهزاده آنجناب را از خدمت معاف داشته جناب مولوی چند گاه در اطراف خراسان سرگردان

و بیسامان اوقات میگذرانید و چون آن مملکت در حوزهٔ تسخیر نواب کامیاب شاهی درآمد مولانا

آگهی بهراة شتافته ساکن گشت و اما کسی بحالش نپرداخت بنابر آن در شهور سنه ست و عشرین و تسعمایه

قصیده بشهر آشوب در مذمت تمامی حکام و امراء و سادات و علما و اشراف و اعیان هراة در سلک نظم

کشید و آن ابیات بعرض امیرخان که در آن زمان والی خراسان بود رسیده بسعی بعضی بقطع دست و زبان

مولانا آگهی حکم فرمود و از غرائب آنکه با وجود وقوع اینحال جناب مولوی بلا زبان بفصیح تکلم مینماید

و بدستور سابق زبان بنظم اشعار جد و هزل میگشاید از ابیات مذکور مطلع بخاطر بود ثبت افتاد

[illegible] ایضاً در تکمیل فنون علوم سیّما علم حدیث یگانهٔ زمانه اند
و در مقبرهٔ منوره مذکوره بنابران تعیین واقف قایم مقام پدر بزرگوار بوده بلوازم درس و افاده مشغولی مینماید
و زمرهٔ از طلبه ملازمت آن درس نموده از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره ور میگردند [illegible]
[illegible] سالهای فراوان در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بنابر فرمان خاقان منصور
بفیصل قضایای شرعیه میپرداخت و قاضی نافذ الحکم بوده مهمات فرق انام را بر حسب فتوی علماء اسلام
بسر انجام مقرون میساخت و جناب خواجه عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال
بمنصب قضا مشغول شده قایم مقام پدر بزرگوار خود بود و در مدرسه گوهرشاد بیگم بدرس و افاده مشغولی مینمود
[illegible] محمود در ایام دولت شاهی بواسطهٔ بعضی از ضروریات جلاء وطن اختیار کرد و از دار السلطنه
قدیم در طریق مهاجرت نهاده روی بولایت سیستان و قندهار آورد و حالا در قندهار مشمول عنایات حکام بوده
بفراغت اوقات گذرانید و طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرسانید
[illegible] بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق مسائل علوم و تدقیق در مباحث محسوس
و مفهوم بیمثل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار گذرانیده از شرایط امانت و دینداری
دقیقه نامرعی نمیگذارد و تدریس یکصیغه از مدرسه شریفه سلطانیه متعلق بآنجنابست و حالا طلبه دار السلطنه
هراة بآن درس تردد نموده از نتایج افکار ابکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور میگردند [illegible]
[illegible] بواسطهٔ هدایت ازلی در صغر سن از دوستی والد ماجد خویش خواجه محمد بن عبد الملک
که در سلک اعاظم اهل یقین انتظام داشت اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست
ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین روجی روح الله روحه داده بقدم اخلاص متتبع طریقهٔ مرضیهٔ
نقشبندیه پیش گرفت و باندک زمانی ترقی بسیار کرده فضای باطن خجسته میامنش از انوار فیوضات الهی صفت
[illegible] پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین ابیوردی که در آن زمان در سایه سپهر ارجمند
[illegible] بود بدار السلطنه هراة تشریف آورده بجاذبهٔ شوق شیخ جلال را بجانب خود کشید و با بیورد برد
و شیخ مدت هفت سال در ملازمت آنحضرت گذرانیده و بعد از آن بوطن مالوف مراجعت فرمود و حالا در بلدهٔ
فاخرهٔ هراة بمسجد جامع هفته یکنوبت بوعظ و نصیحت خلائق مشغولی مینماید و بسخنان مؤثر دروینانه بسیاری از
تشنه لبان بادیهٔ معصیت را آب حیات نجات میرسانید [illegible] از جمله مریدان

فرق انام اشتهار دارد و از نتایج افکار او کتاب شاه و درویش و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است
و این مطلع که نوشته میشود بر السنه و افواه مذکور (مطلع) ای که میپرسی ز من آن ماه را منزل کجاست منزل او در دل است
اما ندانم دل کجاست و این رباعی از جمله منظومات اوست (رباعی) آبی که قامت از نمک ریخته اند ذرات وجود
از نمک بیخته اند با شیره جانها نمک آمیخته اند تا چون تو صورتی برانگیخته اند مولانا زمانی بفصاحت بیان و ملاحت
لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوفست و در میان شعراء زمان بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف و پیوسته
از سرچشمه صافی زلال اشعار لطائف آثار مترشح میشود و بنظم قصیده و غزل از سائر اقسام بیشتر می پردازد و بخلاف
سائر شعراء الذل مع الطمع را منظور نظر داشته قصیده بال مرصع را تتبع نموده این بیت از قصیده او ثبت افتاد
(بیت) خورد بسی پیچ و تاب دلو مرصع رسن تا که برآمد ز چاه یوسف گل پیرهن و این مطلع نیز از جمله منظومات
اوست (مطلع) نخواهی کرد باور چاک چاک سینه چاکم مگر روزی که گیرد دامنت خار سر خاکم مولانا [illegible]
[illegible] که بلطف طبع و حسن خط اتصاف داشت و مولانا مجنون بغایت درویش
وش و فانی مشرب است و اشعارش سلیس و همواره اتفاق می افتد و این مطلع نتایج طبع اوست [illegible]
موفق بودی در اول من ترا نشناختم حیف اوقاتی که دنبال تو ضایع ساختم و این مطلع قصیده نیز از نتایج طبع اوست
[illegible] فیروزه سپهر در انگشتری تست روی زمین تمام بزیر نگین تست [illegible] مظهر بدایع صور است
و مظهر نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز نشانش ماحی تصویرات هنروران آدم
موی قلمش از اوستادی جان داده بصورت جمادی جناب استادی یمن تربیت و حسن رعایت امیر علیشیر
باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را نیز بانجناب عنایت و التفات بسیار بود و حالا نیز نادر العصر صافی اعتقاد
منظور نظر مرحمت سلاطین ایام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام انام بی شبهه همیشه همچنین خواهد بود
[illegible] استاد نسخ تعلیق نویسان زمانست و نکته گذار و لطف
گفتار زبده اعیان دوران [illegible] با وجود که بحسن خط و لطف طبع موصوفست
و بصحبت اهل عیش و طرب و حالا در بلده فاخره هراة توطن دارد و گاهی همت بر کتابت نسخ شریفه میگمارد
[illegible] توفیق رفیق حال او باد پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقه فضلا و اهل هنر و طائفه شعرا
و مردم دانشور در بلده هراة و سائر ولایات جمعی کثیر ساکن بودند و در سایه تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت
می غنودند و ذکر جمیع ایشان موجب تطویلست و اطناب و اجتناب از چنین شیوه ستوده اولو الالباب لاجرم خامه

عرصهٔ شهر مهری فوق سپهر اخضر است * بر در او شمسهٔ خورشید کلید در است * ... مولانا محمود
که بلطف طبع و دقت ذهن اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استادی ابوتراب میرزا اشتغال
بود و حافظ علی نیز بجودت ذهن و جودت شعر موصوف، اکثر خطوط را خوب می‌نویسد و در علم عروض و صنایع
شعر مهارت دارد چنانچه قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار بیت تتبع نمود و چند صنعت بر صنایع آن افزود
مطلع آن قصیده اینست * حریم حرمت کوی تو جنت ابرار * شمیم راحت روی تو راحت ابرار
و در صنعت مقلوب مستوی که مشکلترین صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده * داد ما را درد و
درد ارام داد * دارم آرامی و روی ما را مراد * و در صنعت مقلوب موصول بدو حرف و سه حرف و چهار حرف این
رباعی بر لوح بیان نگاشته * ای در دل زار من زده در دست آذر * خالت بر خت بر گل تر نافهٔ تر
خطت بلب شکر شکن مشک ختن * چشمت عنبر شمیم گیسو عنبر * در سلک فضلای فصیح زبان
و بلغای ملیح بیان انتظام دارد و اکثر مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار لطائف شعار در غایت متانت
و سلاست نظم فرموده از آنجمله این رباعیست * تا آتش عشقت بدل افروخته‌ام * چون شمع همه سوختن آموخته‌ام
ای آنکه دلی چو سنگ و آهن داری * میکن حذر از دود دل سوخته‌ام * بلطف
طبع و صفای ذهن موصوف و بمهارت در فن شعر و معما معروف و اکثر متداولات را باستحقاق مطالعه نموده
و در توضیح و تبیین قواعد معما رساله در غایت بلاغت در مدح و ثنای حضرت مملکت پناهی حبیب اللهی اشعار
غرا بر لوح بیان می‌نگارد و این غزل از آنجمله است * ما را غم تو همدم و جان حزین بس است
درد تو مونس دل اندوهگین بس است * گر با توام نماند گمان وفا چه باک * شد قتل من بتیغ جفایت همین بس است
گر بر فلک نسود سر از جاه و حشمتم * روی نیاز بنده توام بر زمین بس است * گو در رخم مباش ز آزادگی نشان
داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است * در سلک بندگان کمین و سگان خود * ره داده مرا شرف من همین بس است
با چه قدر آنکه نشینیم با حبیب * هستیم با سگان در او همنشین بس است * ز آشوب روزگار حقیری پناه تو
ظل ظلیل خواجهٔ دنیا و دین بس است * و الحق این معما باسم ملک از جملهٔ معمیات اوست * در هجر تو هست
ای شمع فروز * صد داغ بجان عاشقان دلسوز * بنمای رخ ماه خویش تا کی باشند * ز آن زلف و کلاله داغداران مهجور
زمرهٔ شعرای زمان و عمدهٔ بلغای دوران است قصاید و غزلیات و مثنویات را در کمال
سلاست و متانت نظم میکند بر تو اهتمامش بر مطالعهٔ اکثر متداولات تافته بجودت طبع و حدت ذهن و میل

و بیگانگانرا در مملکت مجال مداخلت نماند ع آری باتفاق جهان میتوان گرفت ؛ و درین باب قیل و قال
بسر حد تطویل انجامید مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والدهٔ مظفر حسین میرزا بود و اختیار و اعتبار تمام داشت و اولاد
امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصاً میرزا علی بیگ اصلا بمعنی راضی نشد که بدیع الزمان میرزا استقلال متصدی
امر پادشاهی باشد و چون در آنوقت اکثر لشکریان تبع مهد علیا و امرای برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته
در روز جمعه از جمعات اواخر ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمائه در مسجد جامع دار السلطنه هرات خطبه بنام
هر دو شاهزاده خوانده شد و ایضا اسامی ایشانرا در تنکجات نقش کرده وجوه تنکجات بآن مزین گشت و ولایات
و محترفات آن بلدهٔ فاخره بحسب جمع تقسیم نموده نصفی بسرکار بدیع الزمان میرزا و نصفی بدیوان مظفر حسین میرزا
صفت خصوصیت پذیرفت و ولایات که در تحت تصرف داشتند بر همین منوال قسمت یافت و ضبط نصفی از موقوفات
ممالک محروسه در عهدهٔ صدور بدیع الزمان میرزا شد و نصفی دیگر در حیطهٔ ضبط صدور مظفر حسین میرزا درآمد و منصب
داروغگی دار السلطنه هرات از قبل بدیع الزمان با میر نظام الدین شیخ علی طغای تعلق گرفت و امیر یوسف علی
کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی مشارکت جست و محمد اکور بنیابت امیر شیخ علی محمود ترک
باشارهٔ امیر یوسف علی بمیر تحکی منصوب شدند و امیر نظام الدین درویش بیک ترکمان که در سلک امرای
بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعهٔ اختیار الدین شد و زمام حصار تیره تو بفرمان مظفر حسین میرزا در
قبضهٔ درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امرا و وزرای خاقان مغفرت پناه ملا
زم بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بجانب مظفر حسین میرزا اشتافتند و طائفهٔ هر دو پادشاهزاده را خدمت
میکردند و خواجه حاجی محمد سمنانی و خواجه ملک ناصر الدین توتی در دیوان بدیع الزمان میرزا بقاعدهٔ
مستمر مهر میزدند و منصب اشراف دیوان ایشان بخواجه معز الدین حسن و خواجه جمال الدین حسین مفوض شد
و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعدهٔ مستمر بمولانا غیاث الدین جمشید جلالی تعلق گرفت و امر نیابت
و شغل پروانچه رسالت بسید غیاث الدین محمد عریضی صفت اختصاص پذیرفت و مقرر شد که القاب
بنوشتن و خواجه عطاء الله بر فرامین مطاعه اطلع علیه ترقیم کند و مهم وزارت مظفر حسین میرزا بخواجه
قطب الدین یحیی و درویش احمد فانی تعلق گرفت و بجهة اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر
گشت و منصب صدارت آن سرکار بامیر سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص گشت
و چند ماه باین ترتیب آن دو پادشاه بسعادت مقرین در دار السلطنه هرات بتدارک رعیت و سپاه

سخن گذار عنان بیان بصوب ذکر شمه از حالات اولاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد و کیفیت
استعلای لوای دولت محمد خان شیبانی را در ولایت خراسان بر طبق عرض می نهد نظم کار بسیار است
در پیش وقت هم گشته لیکن قوت تحریکم یاد الطاف الهی رهبرم خامه توفیق یاد اگر یاورم تا دهم این داستان را اختتام
دهم سوی زر حسب المرام [illegible] بیان حال [illegible] بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] اتفاق ارکان دولت [illegible] بر مرآت ضمیر انور عقلاء دانشور
حقیقت این سخن مصور خواهد بود که سبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هر چه در کارخانه الوهیت
صفت وقوع می یابد نمونه از ان در کارخانه سلطنت صورت وجود میگیرد پس همچنانکه ذات بی مانند حضرت خداوند
جل جناب جلاله از وصمت مشارکت منزه و مبرا است میباید که وجود ذی حشمت پادشاه نیز از عیب مساهمت پاکیزه
و معرا باشد تا سایه وجود فایض الجود سبحانی تواند بود کما یجب و ینبغی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود مصرع
سلطان یکی بس چو خدای جهان یکیست * و اگر بخلاف این معنی دو کس یا بیشتر در یک شهر و کشور بدارائی رعیت
و لشکر خواهند که شریک باشند هر آینه بر طبق کریمهٔ لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال مهام ملک
و مال اختلال میپذیرد و شرار فتنه بر درجات احوال فرق عباد و اطراف بلاد می تابد [illegible] غوغا بود دو پادشه
اندر ولایتی * کلمه [illegible] لا یصلح سیفان فی غمد واحد مؤید این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان
و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت انتما شاهد این دعوی است شرح این واقعه آنکه چون شاهزادگان
عالی منزلت و امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت از تعزیت خاقان منصور باز پرداختند مشورت کردند که بدیع الزمان
میرزا را متصدی منصب سلطنت سازند یا آنکه مظفر حسین میرزا را درین امر با آنحضرت شریک سازند [illegible]
ساخته و بعضی از عقلا که بمزید کیاست و فراست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم لطف تعبیر بر لوح بیان
نگاشتند که انسب آنست که بدیع الزمان میرزا که اسن اولاد خاقان منصور است و جبلت بی حیلتش بر تمهید
اساس مکرمت و احسان مفطور باستقلال پادشاه باشند و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوت
مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را باو مسلم دارد تا سایر شاهزادگان که در اطراف ولایات بحکومت اشتغال دارند
[illegible] خیال استقلال پیرامن خاطر نگذرانند و زمره از مردم کوته نظر این رای را نه پسندیدند
[illegible] گفتند که مناسب چنان مینماید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متعهد امر سلطنت گردند و در خطبه
و سکه اسم [illegible] میرزا نیز داخل باشد تا بین الجانبین بسعایت اهل جنایت صورت مخالفت روی ننماید

از روی اخلاص خدمت نمینماید و خاطر بر آن قرار داده که گریخته نزد کپک میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هر چند
حقیقة نمیخواست که کسی متعرض او شود اما جهة ملاحظهٔ خاطر برادر و سایر برادران امیر محمد استان شد
و همدران هفته بگرفتن او فرمان داد و در باغ جهان آرا در مجلس کنکاش امیر مشار الیه مؤاخذ گشته از روز در یکی از
خانهای کوشک محبوس شد و چون مهم ساز آن تقدیر مهر منیر را از قصر سپهر مستدیر بنهانخانهٔ مغرب رسانیدند
فوجی از معتمدان بدیع الزمان میرزا امیر محمد را از کوشک باغ جهان آرا بقلعهٔ اختیار الدین بردند و با میر درویش بیک
سپردند و همدران روز ذرا امرا و دیوانیان هر دو سرکار نواب جناب امارت مآب را مؤاخذه و مصادره کرده بتحقیق یراق
یراق و جهات او مشغول شدند و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن محمد ولی بیک اول خطائی
بود که بعد از فوت خاقان منصور شاهزادهٔ کامگار روی نمود زیرا که آنجناب از حیثیت یراق و استعداد و توافر نوکران
شجاعت نهاد از امرا و ارکان دولت امتیاز تمام داشت و چون گرفتار شد جمیع جهات او صفت هباء منثورا
گرفت و ملازمانش که عدد ایشان بپانصد نفر میرسید متفرق و پریشان گشتند القصه چون امیر محمد
روزی چند در قلعهٔ اختیار الدین بنشست همگی همت بر تخلص خود بست و در آن باب فکری مقرون بصواب
اندیشیده بیکی از دوستان پیغام داد که مقداری حلوای قند پخته مخدرات در آن تعبیه کنند و بقلعه فرستند آن شخص
بموجب فرموده عمل نموده امیر محمد حلواها را نزد جمعی که موکل بودند فرستاد و ایشان تمامی حلواها را از روی رغبت بکار برده
بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که روز دیگر بعالم تیقظ و انتباه نیامدند و امیر محمد غنیمت دانسته در همان شب
بمددکاری یوسف نام خود را بر زیر آن دروازه که بجانب بیرون شهر و متصل ببازار است رسانید و از طناب
بپایان رفته بر اسب باد رفتار که بعضی از ملازمان او طیار کرده بودند سوار شد و از برق سرعت سیر استعاره نموده
روی توجه بمشهد مقدس آورد و روز دیگر که حافظان قلعهٔ اختیار الدین چشم از خواب باز کردند امیر محمد را
ندیدند و امیر درویش بیک بملازمت بدیع الزمان شتافته در غایت خجالت صورت حال معروض داشت
و در همان روز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قایم مقام شد و امیر محمد در عرض سه روز
از راه غیر معهود مسافت بعیده را پیموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد
دولت تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسبان گردون توان و شتران کوه کوهان و خیمه
و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور شاهزاده مظفر لوا توانند بود مفتخر و سرافراز ساخت
و بدستور والد مغفور خویش در هر دو دیوان مهر داده حکم فرمود که امراء دیوان تواجی رمال بوقوف و استصواب

قیام نمودند و بموافقت و مرافقت یکدیگر مهام سلطنت را فیصل داده ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند
اما چون این خبر بسامع شاهزادگان دیگر رسید بر زبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان که از جمیع حیثیات
بر ما رتبه تقدم دارد باستقلال متصدی پادشاهی میگشت ما را بغیر از سلوک طریق اطاعت چاره نبود اما
چون مظفر حسین میرزا درین امر با آنحضرت شریک و سهیم شده ما را اطاعت او ضرورت نیست و هر یک دم از استقلال
زده در مملکتی که متصرف بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم با اندک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور
متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضه اقتدار بیگانگان درآمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد
ان شاء الله تعالی ذکر گرفتاری وزیر اختیار امیر محمد ولی بیگ و [illegible]
[illegible] خاقان منصور امیر محمد ولی بیگ را بانواع لطف و عنایت نواخته و بکمال مرحمت
سرافراز ساخته هم در دیوان اعلی مهردار بود و هم حکومت دارالسلطنه هرات را علاوه آن دو منصب ارجمند
گردانیده منشیان آستان خلافت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را
روز افزون می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات چند سال زمام اختیار
ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدار آنجناب قرار گرفته حتی که بدرگاه خاقان عالی تبار
بجز وی کسی را نفوذ امر نبود بنابر آن نایره حسد که لازمه اهل جاه و جلالت است در کانون درون اکثر
ارکان دولت خصوصا امرای برلاس اشتعال داشت و همگی همت متوجه آن بودند که بصرصر غمز و سعایت
نهال کامرانی آنکه شجره دولت او را از مرتبه وی طرح ساختند و چه بسیار اعتبار و اختیار او را لگدکوب
مذلت و ادبار ساخته زمام انجام مهام ملک و مال را بقبضه اقتدار خود در آورند اما در زمان خلافت
خاقان فردوس مکان اصلا تیر ایشان بهدف مراد نرسید تا در اوائل امر جهانبانی بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا از غایت عصبیت زبان بغیبتش گشادند و درین نوبت سخن ایشان مؤثر افتاد و
سبب این معنی آنکه در اوان ارکان دولت خاقان منصور و امرا و شاهزادگان در باب قرار امر پادشاهی
مینمودند امیر مبارز الدین محمد یکی نوبت گفته بود که مناسب آنست که بدیع الزمان میرزا باستقلال بمقام
پادشاهی برآید و مظفر حسین میرزا تابع باشند تا دیگر شاهزادگان بقدم اطاعت پیش آیند و بواسطه
این سخن مزاج مظفر حسین میرزا از او متغیر گشته سعایت امرای برلاس مزید علت شد و شاهزادگان باتفاق
امرا مشار الیهم و سایر مردم که کینه امیر محمد در سینه داشتند بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیگ

شیبانی چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بعالم جاودانی وقوف
یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهة اطلاع بر احوال آن ولایت شخصی را که مولانا خطائی نام داشت برسم رسالت
بدار السلطنه هرات فرستاد و مولانا خطائی در باغ جهان آرا بتقبیل بساط جلالت مناط شاهزادهای کامکار
فائز گشته پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصهٔ سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که چون پیوسته آبا و اجداد
شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالیشان ما کرده شرائط متابعت بجای آورده اند
مناسب آنکه شما نیز نسبت بسنّت سنیّهٔ پدران خود اقتدا کرده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شارع مستقیم
موافقت عدول و انحراف نورزید تا عرصهٔ ممالک آبادان ماند و رعایا که ودایع خالق البرایااند پایمال عساکر نصرت
مآثر نشوند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا چون میدانستند که غرض محمد خان از این مراسله جهت
استخبار است رخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب ممالک خراسان ارسال داشته
باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند و در خلال این احوال ایلچیان از نزد قلنجاق که حاکم بلخ بود
رسیده معروض داشتند که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات نیسانی ظاهر بلدهٔ مذکور را مرکز اعلام
نصرت اعلام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایای شهر را ذخیره نمانده و فقدان قوت
سپاهی بسرحد عدم رسانیده امید آنکه حضرات باتفاق متوجه آنجا گردند تا شرّ آن ازبک اندفاع یابد و پرتو انوار
فراغت بر وجنات احوال ساکنان آن ولایت تابد سلطانان بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان بعد از استماع
این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر مقابله و مقاتله قرار دادند و مجددا قاصدان
جهة اجتماع شاهزادگان باطراف دیار خراسان فرستادند و در اوائل ماه سنهٔ مذکوره از هرات رایات
نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند و از گرد مراکب چهرهٔ ماه و مهر را تیره و دیدهٔ روشنان
سپهر را خیره میساختند مقصد روان گشتند شاهان نکوکیش و سپاه بی نهایت از پس و پیش بتائید الهی
شاد و خرّم ظفر در خدمت و اقبال همدم چون نواحی چهل دختران از غبار مواکب کواکب مراتب
مشک افشان گشت ابوالمحسن میرزا با لشکر نصرت نشان و سپاهی چون اعداد اختران از بلدهٔ فاخرهٔ
مرو تشریف آورده دیدهٔ امیدوار برادران کامکار روشن کرده بدیع الزمان میرزا را که از همه حیثیتی از وی بزرگتر بود
بتوره و الوزده پیشکش کشید و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت با بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون
بحسب سن از ابوالمحسن میرزا خوردتر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم داد و از جانبین نیاز و نثار وقوع یافت

جناب امارت مآب سپهر مهمی متصل نمودند و امیر محمد بقا اعیان نوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گشت و زبان حال و
قال بشکر ذو الجلال گویا گردانید [illegible]
[illegible] در آن آوان که خبر انتقال خاقان منصور
بجوار مغفرت پادشاه غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان که سالهای فراوان انتظار
چنان روزی میکشید ایل امانرا با سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات مامور گردانید و از آب
آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بجاروب نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی از جنود خود را از مرو رود گذرانیده
در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل محرم سنه اثنی عشر و تسعمایه کیفیت حال
بسمع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسیدگان بردند که محمد خان شیبانی بنفس خویش از آب آمویه
عبور فرموده متوجه دار السلطنه هرات شده است بنابران خوف عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت
و چون حقیقت واقعه ظاهر شد همت بران گماشتند که جمعی از امرای عظام را با فوجی از لشکریان بدفع ایل امان
نامزد فرمایند و قبل از آنکه یکی از ارکان دولت متکفل الخدمت گردد شیر بیشه شجاعت امیر ذو النون با ده
دوازده هزار سوار ساغو و تولک و زمین داور در اواسط ماه مذکور بظاهر هرات رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا
بعد از فوت خاقان منصور قاصدی همعنان شمال و صبا نزد امیر ذو النون فرستاده بود و او را بر توجه
بجانب هراة امر فرموده و چون امیر ذو النون شرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
دریافت و کیفیت آمدن ایل امان و اوزبکان را بکنار آب مرغاب معلوم نمود پیش از آنکه از بلخ راه بر [illegible]
امیر بایزید برلاس بالحوق ملحق گردانیده بجانب مروچاق ایلغار فرموده و سپاه ماوراء النهر چون از قرب
وصول امیر بهرام قهر وقوف یافتند براه چول زردک علم عزیمت بلکه هزیمت برافراشتند و امیر ذو النون
متعاقب بدان بیابان در آمده خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قرب صد نفر
از آن جماعت را بر خاک هلاک انداخت و ششصد و هفتاد و کس دیگر را اسیر و دستگیر کرده رایت
[illegible] برافراخت و مظفر و منصور بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده باصناف عواطف خسروانه
[illegible] و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول کرد و مقارن آن حال اولاد امجاد جناب شاه شجاع و محمد مقیم
نیز از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بوسی دریافته بانواع
نوازش [illegible] مباهی گردیدند [illegible]

او یاقات که در آنحدود بودند توجه خسرو نمود و بخاطر خطیر خسرو جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کلانتران او یماقات سر بجنبر اطاعت جهانگیر میرزا در آورند و مظاهرت ایشان با روی دیگر خیال استقلال نماید و ابواب خلاف و نزاع بر گشاید

تا بوم رشی جهانشاهی حیات انقضا مستغرق مود که لوای فلک فرسا بجانب جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاهزاده

بموکب همایون بموند عزیمت سفر خراسان مصمم گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه دار الملک کابل را بیکی از امرا نجابت

نهاد که اهل اعتماد بود سپرده او را بعدالت و رعیت پروری وصیت نمود و در سنه احدی عشر و تسعمائه با جمیع

جوارکرد و عرشتاب آورده نهضت فرمود و نفس نفیسهم با قبال شاه فریدون صفات از کابل روان شده

بسوی مراتب مظفر بر هین نصرت اندر سیار رفیق سفر لطف پروردگار شد و چون کلانتران قبایل و احشام

از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای جهانگیر میرزا نکرده با نثار و پیشکش بملازمت شتافتند و جهانگیر میرزا

بتجدید غاشیه دولتخواهی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشتر باصناف اعطاف و انواع الطاف

مفتخر و سرافراز گشت و چون حدود ممالک خراسان از غبار سم سمند صبا پیوند مشک افشان گشت

خبر فوت خاقان منصور متواتر آنجا رسید و بر ضمیر الهام بیان گذشت که ممکن میان اولاد آنحضرت و مغفرت نشان

صورت خلاف روی نماید و بواسطه بعضی از ممالک خراسان تصرف ملازمان سلطنت آستان در آید

بنابر آن رایت ظفر پیکر بدستور پیشتر بدان صوب طی منازل و مراحل مینمود و بعد از وصول بولایت چرخ ان کیفیت

شاهزادگان و امرای عالیشان در کنار آب مرغاب بتحقیق پیوست و خاطر عاطر بر آن قرار داد که معاونت و

مظاهرت بدیع الزمان میرزا را حواز ایشان نهاده همت عالی نهمت سازد و موافقت ایشان بدفع شیبانی خان

و سایر معاندان پردازد لاجرم عنان تکران بطرف مرور و انعطاف داده جهت ایصال خبر ایلچی قسمر

شتاب بمرغاب فرستاد و چون بدیع الزمان میرزا و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب اقبال امانی

و آمال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و نثار استقبال نمودند بموجب فرمان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا

امیر محمد برندق و امیر ذوالنون باستقبال شتافتند و در منزل در نام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم

و اشفاق امتیاز و اختصاص یافتند و بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان پادشاه عالمیان در طی مسافت مسارعت

نمود و بدیع الزمان میرزا چون از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافت همعنان با اخوان برسم استقبال از مرو حاق

نهضت نمود و در منزل کل باغان تمام اعیان سلاطین خراسان از شمیم ملاقات اندوخته خلاقیت صفت عطرت

گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل و ما یعتد من هذا القبیل بمت رعایت پذیرفت اولاد خاقان فردوس مکان

و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان علی از سیستان
و سایر امرا و لشکریان از ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند [illegible] رسیدند از هر طرف
سروری بهر یک ملازم شده لشکری بکثرت عدد و تنگ بستند میان نگشاده بمدح سلاطین زبان
در ان ایام که کنار مرو رود مضرب خیام نصرت بود روز بروز جمعیت بتایید مهیمن منان از سلاطین
خراسان بر طبق دلخواه دوستان می افزود ناگاه مبشری خجسته مقال بدرگاه اقبال مآل بدیع الزمان میرزا رسید
و بشارت طلوع اختر جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر میمنت اثر قدوم بهجت لزوم
حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال
ساکنان ممالک مهلوانی و امرا و ارکان دولت تافت بیت مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس
خوشش بوی کسی می آید گفته [illegible]
[illegible] دران اوقات و اوان که طنطنه کوس شوکت و سرافرازی و شعشعه نیر دولت و ممتازی
و سایر محاسن شمایل و مکارم فضایل پادشاه والاجاه شهسوار مضمار تفاخر ظهیر الدین محمد بابر در اقطار آفاق
مشهور گشت و کیفیت محاربات و معارضات آن پادشاه فرخنده صفات با شیبانی خان بعرض خاقان
مغفور مغفور رسید منور فراست و نور کیاست دانست که عنقریب کوکب جاه و جلال آنسرور در ریاض سلطنت
و اقبال در اعلا درجه کشورگشائی و استقلال طلوع خواهد نمود و بسحر بخت عنایت ایزد متعال ابواب حصول
امانی و آمال بر روی روزگار فرخنده مآلش خواهد گشود بنا علی هذا سید افضل ولد سلطان علی خواب بین را که
در سلک صدور فضیلت آیین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاده و بزبان او محبت و حسن اعتقاد و
پیغام داد که تسخیر ممالک ماوراء و الانی بعون معاضدت و موافقت میسر است و تیسیر مطالب و مقاصد جهانبانی
باستظهار مظاهرت و موافقت مقرر و حضرت پادشاهی مرا بمنزل فرزند ارجمند و برادر دلپسند است باید که در دفع
سید ادمخالفان طاغی و رفع مواد فساد دشمنان باغی طریق موافقت مسلوک داشته طریقه یگانگی و وفاق مرعی دارد
تا بیگانگان را مجال مداخلت در ممالک محروسه نباشد و چون سید افضل بپایه سریر پادشاه بلند محل رسید
این سخنان سنجیده را بموقف عرض رسانید آنحضرت مضمون کلام منتظم نظام و [illegible] تحیه
[illegible] عمل نموده سید افضل را باعطاف و افضال پادشاهانه مخصوص و بهره ور ساخت و عزیمت ملاقات
سلطان حسین میرزا جزم نمود و در ان اثنا جهانگیر میرزا خلاف رضای پادشاه مظفر لوا از کابل بیرون رفته بجانب

قبة الاسلام بلخ را گشاده بموکب خان پیوسته و سپاه اوزبک بیکبار روی بغارت و تاراج بلده بلخ را پاک ساختند اما پس از آنکه
شیبانی خان شنیده که سلاطین خراسان بمعاونت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه مستظهر و مطمئن خاطر شده اند
و در کنار آب مرغاب اجتماع نموده خیال التهاب نایره قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراخته
از آب آمویه گذشته در ماوراء النهر طرح قشلاق انداخت و چون این خبر در اردوی خراسانیان انتشار یافت
و فی الواقع چون در زمستان عبور از آب آمویه و مقاتله با شیبانی خان مافوق طاقت بود در رای محمد برندق ترجیح
گرفت و در رجب سال مذکور مولانا خطائی مرخص گشته سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت سلاطین و امرای خراسان
انداخت ابن حسین میرزا عزیمت تون و قاین کرده ابو المحسن میرزا روی بمرو آورد و الا امیر ذو النون و امیر سلطانعلی
ارغون نیز رخصت انصراف یافته و سائر امرای اطراف استجازه نموده عنان عزیمت بجانب منازل خود تافتند
و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه را نیز داعیه توجه بجانب کابلستان بود اما بدیع الزمان میرزا التماس توقف کرده
مضمون این مقال پیغام فرمود نظم جهانیان ز تو امروز چشم آن دارند که زیر دامن انصاف شان نگهداری
اگر سپهر جفائی کند تو نپسندی اگر زمانه خلافی کند تو نگذاری حضرت پادشاهی از کمال خیراندیشی و نیکخواهی
آن ملتمس را بعز اجابت مقرون کرده و مصحوب شاهزادگان بدار الملک خراسان تشریف آورده از یمن
مقدم میمنت شیم بلده هراة را غیرت افزای گلستان ارم کرده در منزل امیر علیشیر که مطبوع ترین اماکن آن
بود نزول اجلال فرمود و بدیع الزمان میرزا شرائط مهمانداری و مراسم نزل و ساوری بقدر مقدور در
سعی و اهتمام بتقدیم رسانید و بعد از آن چند روز بنابر مصلحت ملکی محمد محسن میرزا بقصبه کوسویه تشریف برده طرح
قشلاق انداخت و امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از امرای ظفر اقتباس کمر ملازمتش بر میان بستند
و چون مدت بیست روز دار السلطنه هراة از فر طلعت پادشاه مشتری ماهیت بر سپهر عالی منزلت مفاخرت
نمود از جانب کابل اخبار موحش رسیده عزم مراجعت جزم فرمود و بدیع الزمان میرزا و حکام خراسان که از میامن مرا
و موافقت آنحضرت استشمام نسائم فتح و نصرت مینمودند با انتشار سموم یاس مضمحل گردیدند و بمهر اردوی الغ وداع پادشاه
آفاق کرده لوازم اخلاص و اختصاص بتقدیم رسانیدند و در ماه مبارک رمضان بدیع الزمان باقامت صیام
و ادای فرائض و نوافل قیام و اقدام نمود و قریب بعید جهت ترویح روح خاقان مغفور ترتیب آش عظیم فرمانداد
و چون هلال فرخ فال شوال برقع از جمال برداشت آن کوکب اوج سلطنت را قبال بعیدگاه تشریف برده
از روی نیاز بادای نماز پرداخت و در وقت مراجعت مدرسه سلطانیه را از فر نزول همایون رشک افزای

تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاه را فوزی عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری و خدمتکاری سعی و اهتمام
نمودند و انقدر که توانستند قواعد یکانکی و دوستداری و وفاق و فرزانگی مشید کردانیدند و در باب تدبیر امور دین
و دولت و دفع شر اعدای ملک و ملت با یکدیگر مشورتها کردند و غایت اجتهاد و جد بتقدیم رسانیدند و بیمن قدوم
خجسته شیم پادشاه اردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بمجرد تحریک بنان تیسر پذیر نیست و تفصیل
آن ببعض [illegible] دو زبان ممکن التحریر نی و غالب آنکه سلاطین صاحب تمکین آن عزیمت را باتمام رسانیدندی و لایات
خراسان از تعرض اوزبکان مصون میماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع آنهمه سروران
عالیجاه و اتفاق انقدار امرا و سپاه فایده روی نمود نظم چو دولت عنایت از کردکار نیاید ز لشکر بسیاری
خیل کار تدبیر دولت نیاید بدست ز تقدیر ران در جهان هر چه هست قضا در ازل هر چه تقدیر کرد نشاید بتدبیر
توانش تغییر کرد لیفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید [illegible] تسخیر محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible] چنانچه از ضمن حکایت گذشته و فحوای داستان مسطور گشته معلوم میشود که
کپک میرزا بنا بر عدم مساعدت توفیق در دفع شیبانی خان با برادران طریق موافقت مسلوک نداشت و بمعسکر
عز خود یعنی مشهد مقدسه رضویه ساکن گشته نقش استقلال بر لوح ضمیر نگاشت از جهت فتور تام بعزیمت
مرتبه الحال میرزا و برادران راه یافت و بتمهید بساط مشورت اشاره کرده امیر ذو النون که غایت [illegible]
پیوسته باشتعال نایره قتال رهنمون بود بعرض رسانید که مثل این اجتماع که از وقت امیر تیمور کورکان باز اتفاق
افتاده مشکل که دیگر میسر شود فرصت غنیمت دانسته بدل قوی بمیدان حرب و معرکه طعن و ضرب باید شتافت
و از عنایت ملک ملک بخش فتح و نصرت مسالت میباید نمود تا پیکر مطلوب از پرده غیب جلوه گر شود و امیر محمد
برندق برلاس که همواره اساس ملک بجز تدبیر او صفت رفعت می یافت گفت که هر گاه ما بعزم رزم اعدا
بنواحی بلخ رویم کپک میرزا که داعیه تسخیر خراسان با برادران طریق اتفاق مرعی نداشته لشکر بیغما بهر بلده بهره
خواهد کشید و بنا بر آنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت محمد ولی بیک اند امیر شیخ علی طغایی و یوسف علی کوکلتاش
ز [illegible] ضبط آن بلده عاجز خواهند آمد و محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را تحت تصرف در خواهد آورد و بعد از وقوع
این امر اکثر امرا و لشکریان که کوچ در آن بلده دارند روی گردان شده روی بهراة خواهند آورد انسب و اولی
آنست که در این زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علیف الاغان بسیار خواهد بود
از روی جمعیت تمام با سپاه اوزبک اقبال بنماییم در اثنای این گفتگو خبر رسید که امیر سلطان قلبحاق ابواب

بدیع الزمان میرزا بود در دار السلطنه هراة از جهان پر آفات رخت سفر آخرت بربسته امیر ذوالنون و امیر
شیخ علی با این سلاطین عظام تجهیز و تکفین او بپرداختند و جسدش را در مدرسه شریفه بر تعبیه مدفون ساختند
و ترویح روح پرفتوحش را باطعام طعام و ختمات کلام نمودند و چون هلال محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمایه از
مشرق دولت و احتشام طالع شد بعد از انقضای سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از آب کرکی و توجه
بطرف خراسان متواتر گشت و بدیع الزمان میرزا امیر ذوالنون و امیر شیخ علی را باردوی همایون طلبیده
ایشان در روز دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلده هرات بدرگاه خلایق پناه شتافتند و در روز دیگر بشرف
ملازمت مشرف گشته باتفاق سلاطین و امرای عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و پنداشتند که بتریاق
بسیر تدبیر مندفع میتوان ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بمشت خس و خاشاک تدبیر معطل
هیهات هیهات مصرع دافع تیر قضا نبود سپر چون اراده مالک الملک علی الاطلاق مقتضی آن بود
که ولایت خراسان بحوزه تصرف محمد خان شیبانی در آید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید
براجتماع جنود بلاد و تدبیر امرای صاحب رای هیچ فایده مترتب نگشت و همراهان سلاطین [illegible] ماورا
النهر بسان سیل که از فراز روی به نشیب آرد از آب آمویه عبور نموده [illegible]
چو تقدیر الهی بود زینسان که گردد منتقل ملک خراسان نیاید کار از مردان صف در نه از تدبیر و اهل ملک
کشور شنیدم این سخن از کودک پیر که تقدیر الهی را چه تدبیر کیفیت این واقعه چنان بود که چون محمد خان
در اوایل ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمایه از دار الملک سمرقند بر زین ملکستانی نشست و از معبر کرکی عبور نموده
بجد و اندخود شتافت و امیر شاه منصور که دران اوان از قبل بدیع الزمان میرزا حاکم آن ولایت بود چون از وفور
شوکت و قوت دولت خانی وقوف یافت استقبال نموده بپایگاه سلطنت مآب خرامید و غاشیه ملازمت بر دوش
گرفته منظور نظر التفات گردید انگاه خاقان کشورستان از اندخود بکنار آب مرغاب ایلغار نمود و بعد از
وصول بمرو چاق کوتوال انقلعه در اطاعت و فرمان برداری اقتدا بشاه منصور کرد و تا الغایت نزد بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا خبر عبور موکب خانی از آب آمویه بصحت نه پیوسته بود و بعد از وصول محمد خان شیبانی
بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب بنیاد ثبات سلاطین و امرای خراسان را منهدم ساخته غریق بحر اندیشه و حیرت
گشتند کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر شجاع الدین ذوالنون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا
دید و امیر محمد برندق را تحصن در بلده هرات مصلحت نمود و قبل از انکه خاطر بر یکی ازین دو امر قرار دهند صباح روز پنجشنبه

قضای گردون ساخت و اکابر و اشراف دار السلطنه هرات از سادات و قضات و علما بمجلس اشرف حاضر گشتند
خوان سالاران اطعمه لذیذه زیاده از حد و حصر حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مائده پرفائده بحظی وافر
و نصیبی کامل محظوظ و بهره ور گردانیدند و سلطان گردون احتشام بعد از اطعام طعام و ختمات کلام ملک علام
بر ابرش گردون خرام سوار شده بباغ جهان آرای تشریف برده ببسط بساط عیش و ترتیب اسباب
فرح و انبساط مشغولی کرد — هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار / کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
در همان ایام پادشاه زاده عالی گهر جهانگیر میرزا که در دار السلطنه هراة توقف نموده بود از ربیع الزمان استجازه نموده
متوجه کابل شده و در اثناء راه بمضمون صدق مشحون و ما تدری نفس بای ارض تموت وصف الحال آن درّ درج
سلطنت شده درگذشت و این خبر در کابل بعرض پادشاه والاگهر ظهیر الدین محمد بابر رسید و چنانچه معهود است
بمراسم تعزیت پرداخت و روح شاهزاده مرحوم را بصدقات موفور و ختمات آیات بینات خداوند غفور
شاد ساخت — روح آن شهزاده نیکو سرشت / شاد باد از نور رحمت در بهشت

چون دوران فصل
زمستان بنهایت رسید و سلطان ربیع آثار بهار با سپاه ریاحین از مکمن فضای صحرا و بساتین کشید و جنود برد
و سرما از هجوم لشکر فروردین منهزم گشت و خاقان مشرقی انتساب آفتاب خانه بهرام را مسخر ساخته
رایت نخوتش از چرخ هفتم درگذشت — سلطان جهان دور ایام / زد خیمه بتختگاه بهرام
افراخت علم ز لاله در دشت / عالم ز سپاه سبزه پر گشت — سلطان ربیع الزمان امیر ذو النون و امیر شیخ علی
طغائی را در هراة گذاشته رایات عالیات بصوب ییلاق بادغیس برافراخت روزی چند در موضع مرالکه مرغزار
بهشت آثار بعشرت گذرانید و ابو المحسن میرزا میل ملاقات برادر بزرگوار نموده از یورت قشلاق در
حرکت آمد و در اواخر ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنه نیرین دست داده برادران
بزرگوار گلزار دوستی را روشن کردند و در باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته و آینده سخنان در میان
آوردند بنابر آنکه منصور خان بود که در آن بهار شیبانی خان بقصد ملکستانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان
بجانب شاهزادگان و امرای عالیشان فرستاده بجمع آمدن ایشان فرمان داد و از آنجمله این فقره
... قندهار فرستادند و راقم حروف در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از مرحله
بهراة ... متوجه مقصد گردید و درین اثنا گوهر درج عفت و حشمت چوچوک بیگم که صبیه صلبیه

[illegible] بالنگ کهدستان چون از مهب عنایت حق عزّ و جلّ
درمیان رباط امیر علیشیر و منزل مرنسیم فتح و ظفر بر شقهٔ علم محمد خان شیبانی وزید بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین
ارکان با الیراماد لشکریان بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل نموده هرکس بطرفی منهزم گردید سید عبدالله
میرزا با جمعی کثیر از امرا و لشکریان بمشهد مقدس رفت و امیر محمد برندق برلاس در حدود سبزوار با ابن حسین
میرزا ملحق گشت و بدیع الزمان میرزا بظاهر دار السلطنه هراة شتافت و آن شب در باغ نو منزل گزیده و تلطف نموده
سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد متوجه حدود قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف
لیل بهراة درآمده بباغ شهر خرامید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن
امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هرات از ایشان معاونت
جست جواب دادند که نگاهداشتن شهر بلشکر میسر میشود و مجرد اهتمام فائده مترتب نمیگردد مظفر حسین میرزا فرمود
که همراه من زیاده از سیصد نوکر باین بلده درنیامده اند اکابر عرض کردند که برین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت
توان نمود بنابران شاهزادهٔ عالیشان بعد هزار درد و داغ وداع ملک و مال و اهل و عیال کرده بعد از دمیدن
صبح با جمعی از خواص ملازمان از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باسترآباد آورد و صباح روز
جمعه هشتم محرم الحرام سادات و قضات و اکابر و اعیان هراة در مدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه
که روی نموده بود قرعهٔ مشورت درمیان انداختند و خاطر اکابر و اصاغر بر سلوک طریق انقیاد محمد خان قرار یافته
ناظم حروف عرضه داشتی در قلم آورد و آن نوشته را مصحوب مولانازاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود در [illegible]
و مولانازاده در سر خیابان غارت یافته و پیاده و عریان خود را بجهد تیمور سلطان رسانیده کیفیت حال عرض کرد
و تیمور سلطان او را نزد پدر فرستاد و محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بر مضمون عریضهٔ هرویان در آخر همان روز
النگ کهدستان را مضرب خیام دولت ساخته [illegible] خراسان قرار داده رایت اهمت
و کار [illegible] پرداخت

هفتم محرم الحرام سنه ثلث عشر وتسعمائه آثار قرب محمد خان شیبانی با سپاه افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت
منقلای آن سپاه مظفر لوا ولد محمد خان شیبانی تیمور سلطان و عبید الله خان بن محمود سلطان بودند بر اتفاق
جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بتعبیه سپاه پرداخته مانند
کسی که تواند دریای محیط را بقبضه خاک نمناک انباشته کرد و سیلاب بلا را بخت خار و خاشاک
از رفتار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند [illegible] دو لشکر روی بروی صف برکشیدند بقصد یکدیگر خنجر
کشیدند خروش دلیران بهادران تهمتن و آواز نقاره و نفیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت از درخشیدن
خود و مغفر و لمعان برگستوان و جوشن تفسیر آیه یکاد سنا برقه یذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخته
در گرد سپاه و شعله تیغ [illegible] سنان برق از میغ [illegible] عقاب تیر برگ [illegible] ملعمه برنا و سپرده مان باز کرده واژدهای
سنان بزهره صغیر و کبیر زبان دراز گردانیده [illegible] در آن میدان سنان آتش انگیز زهر طعن کرده اشد
زبان تیر عقاب تیز آمد [illegible] منقار زخم پردلان روز پیکار [illegible] امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین
ذو النون ارغون [illegible] الدین شیخ علی طغای با جمعی از شیران بیشه رزم آزمائی در آن روز در معرکه ستیز
آثار [illegible] ظاهر ساختند [illegible] شمشیر نهنگ آهنگ رشته زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در غرقاب
فنا انداختند اما چون عساکر نصرت ماثر اوزبک با ضعاف مضاعف خراسانیان بودند و نیز لبان دریای پرموج
فوج فوج از عقب کومک میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت
تافتند و پریشان و بی سامان هر طائفه بطرفی از اطراف ولایات خراسان رفتند اما امیر ذو النون که زبان
حال او بمضمون این بیت مترنم بود بیت نبیند ز من دشمن بدگمان بجز روی شمشیر و پشت
کمان مانند شیر ژیان گاهی بر میمنه و گاهی بر میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه را از خون پردلان
رنگین ساخته نهایت جلادت بجای می آورد و آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب در آمده آن شهسوار
میدان پیکار را از اسب پیاده گردانیدند و خواستند که دست و گردن بسته نزد خان برند اما امیر شجاع الدین
ذو النون تن بعجز در نداده جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخ علی طغای با جمعی دیگر از امرای خراسان اسیر
سرپنجه تقدیر گشتند و سپاه قضا قدرت اوزبک تا حدود تغوز رباط گریختگان را تعاقب نموده [illegible] از غنیمت گرفتند
که بیان [illegible] آن [illegible] خامه و زبان از تعداد اندکی از آن قاصر عاجز و شرح عاجز است
از شرح آن [illegible] والله تعالی اعلم بحقایق الامور [illegible] شیبانی [illegible] خراسان [illegible]



ابن حسین میرزا چون بر اعدا مطلع شده موضع دو دره را معسکر گردانیده و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد
جنگ و پیکار گردید و بعد از تقارب فریقین و تلاقی صفین صدای کوس حربی نمونه صور اسرافیل در قالب
جهانیان دمید و صوت کرنای بلند گشته مسامع ساکنان حصار افلاک رسید و افواج آن دو لشکر مانند
امواج بحر اخضر در جوش آمدند و دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده خروش بر آوردند و سهام جانربا از آشیانه
کمان کروان صف در جیدن در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخسار آفتاب بست و پیکانهای آبدار از شصت
دلاوران غضنفر کردار دوری جسته از سینه لبید پیدر دل جوانان نشست شعله سنان لبان برق
لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ تیغ چون صاعقه ساطع نایره بیدادی افروخت ابن حسین میرزا
با دلاوران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده مانند شیر ژیان بی غریز زخم شمشیر خون افشان سینه
و پهلوی پلیران میدرید و لشکر نیابت اثر اوزبک مثال پلنگ رود آهنگ بصرصر جلادت آتش جنگ
میفروختند و چند تنک خار را گذار عقده ثریا بر کمر جوزا میدوختند و آن روز در مبادی احوال ابن حسین میرزا غالب آمد
میمنه و میسره سپاه مخالفان را از پیش برداشت و عبیدالله سلطان زخم رایت اقتدار برافراشت
و چون قلب منقلب شده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایت تیمور سلطان و عبیدالله سلطان
جمع آمدند بران لشکر که اکثر ایشان بتاراج مشغول بودند حمله آوردند و ابن حسین میرزا با بسیاری از اعیان
خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق با فوجی دیگر از سپاهیان اسیر پنجه تقدیر شدند
و ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خونخوار بتلقین ملهم غیب و الهام ملقن لاریب بخاطر گذرانید
که مضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح علیه السلام ملتجی باطفت که بحر نبوت انتما میباید آورد
تا از طوفان نوائب روزگار نجات یافته بجودی سلامت واصل شویم و بمقتضای انی تارک فیکم الثقلین
بشفاعت عنایت مهر سپهر نبوت پناه میباید برد تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بنهایت امنیت
فائز گردیم و این معنی را ببعضی از خواص که همعنان آن شاهزاده فریدون فر از معرکه دو دره بیرون آمده بودند ظاهر
ساخته همگنان جناب و راه نمودند که چاره این کار منحصر در امضای این عزیمت است و استقلال ظلال رایات
همایون فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا
بطرف اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و بعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه بشرف پابوس که نهایت
متمنای پادشاهان کشور گشا تواند بود در یافته بعنایت نوازش کامیاب نامتناهی مفتخر و مباهی شد.

در ریگ بیابان را گونهٔ لعل بدخشان بخشیده ؛ از شعلهٔ شمع هر سنانی ؛ شد سوخته قد پهلوانی ؛ از عکس زمین که غرق خون

بود ؛ فیروزهٔ چرخ لاله‌گون بود ؛ محمد محسن میرزا که از وفور شجاعت و دلاوری داستان هفتخوان اسفندیار را

منسوخ ساختی در وقت پیکار و تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان مقاومت توانستی کرد در آن روز

با تنی چند از خواص خود که هر یک شیر بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف اعدا تاخت و به هر حمله مبارزی

[illegible] را هلاک انداخت به هر پهلوانی که آن خنجر و پیلتن درآویخت گر خود کوه آهنین بود از هم فرو ریخت و به هر آن

صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه آن گشت اگر همه سد سکندر بود اجزایش از هم گسیخت

جوان شیردل سوی میدان رسید ؛ به هر حمله صفی ز هم بر درید ؛ به هر صف که آن پیلتن رو نهاد ؛ ز خون عدو

خاک را رنگ داد ؛ اما چون دولتش بسر آمده بود و حیات مستعار به نهایت انجامیده فایده بر آن مترتب نگشت

و شکست بر سپاه خراسان افتاده مهم از تدبیر برنا و پیر درگذشت امیر بابا محمود ولد امیر بابا حسن که سالها در

سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود و منصب مهرداری قیام مینمود با جمعی کثیر از رؤسای لشکر شاهزادگان

از زخم تیر و تیغ اوزبکان بر خاک هلاک افتاده بقیة السیف روی به وادی فرار آورده محمد تیمور سلطان و عبیدالله

خان را صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراءالنهر از روی ستیز و قهر شاهزادگان را

در میان گرفته هر دو را اسیر سرپنجهٔ تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود برده بضرب شمشیر خونریز

آن دو خسرو مشتری ماهیت را از پای درانداختند ؛ فلک را سر انداختن شد سرشت ؛ نشاید کشیدن

سر از سرنوشت ؛ نپرورد کس را که آخر نکشت ؛ که در مهر کم است و در کین درشت

شاهزادهٔ سعادت

ابن حسین میرزا اگر چه بحسب سن از اکثر اولاد خاقان منصور خوردتر بود اما در میدان جلادت و بهادری

گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود و آنحضرت بعد از استماع خبر واقعهٔ مشهد مقدس بخیال تخت

آرائی و کشورکشائی بر زین ملکستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب نیشابور و سبزوار

توجه نمود و امیر محمد برندق و عبدالباقی میرزا برلاس بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیتی تمام زیر ظل رایات

[illegible] انجامید و پس از شهادت ابوالمحسن میرزا سید عبدالله میرزا و جمعی کثیر از لشکریان و امرا

[illegible] شوکت و عظمت تمام بهم رسانید و سلاطین اوزبک چون از داعیهٔ جهانبانی

وقوف [illegible] را بپایهٔ سریر اعلی عرضداشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند

بر امرا و سرداران قسمت فرموده ایالت ولایت قندهار را به برادر خود سلطان ناصر میرزا تفویض فرموده آنگاه
بکابل بازگشته در ضمان دولت و اقبال بمستقر عز و جلال رسید و چون محمد خان شیبانی این اخبار شنود
عزم تسخیر آن سرزمین کرده بپای جهلوانی متوجه گردید و پس از آنکه نواحی زمین داور معسکر ظفر اثر گشت
شجاع بیگ و محمد مقیم با پیشکشهای لائق بملازمت شتافتند و شرف بساط بوسی حاصل کرده عنایت و رعایت
یافتند و بموجب فرمان واجب الاذعان در سایه لوای عبید الله سلطان منخرط گشته پیشتر روان شدند
و سلطان ناصر میرزا چون بر هجوم اعدا اطلاع گردید در ارک قندهار تحصن جست و ارباب و کلانتران آن بلده
عبید الله خان و امرا ارغون را استقبال نموده شرایط اطاعت و فرمان برداری بجا آوردند و ازبکان
آغاز محاصره قلعه کرده متعاقب موکب کواکب مراتب خانی بپای حصار رسید و کار محصوران باضطرار انجامید لاجرم
سلطان ناصر میرزا طالب صلح و مصالحه گشته سفرا آغاز آمد و شد نمودند و چنان مقرر شد که شاهزاده فی الجمله
پیشکشی بیرون فرستد تا محمد خان روی بدار السلطنه هراة آورد و آنگاه سلطان ناصر میرزا آن ولایت را بارغونیان
بازگذاشته بکابل شتابد و بر این جمله عهد و پیمان در میان آورده سلطان ناصر میرزا چند سر اسپ بیرون فرستاده
محمد خان روی بهراة آورد و شاهزاده عزم درگاه حضرت پادشاه کرد و چون خطه قندهار از وجود شریف آنحضرت
خالی گشت شجاع بیگ بموجب فرمان محمد خان بمستقر ایالت خود رسیده بتدارک اختلالی که در ایام غیبت
او سانح شده بود مشغول گردید و در آن اوقات که محمد خان شیبانی در حدود قندهار بود طبس در زمان خاقان
منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیگ بود و در آن حصار استوار از قبل امارت مآبی امیر تردی بابا که در سلک نوابش
انتظام داشت بلوازم امر حکومت مشغولی مینمود و چون در نواحی مشهد مقدس ابو المحسن میرزا و کپک میرزا
جام شهادت چشیدند امیر محمد ولی بیگ عنان فرار بصوب طبس انعطاف داد اما بجهت دخول بخلاف
اتفاقا امیر تردی بابا اظهار عبودیت نواب کامیاب شاهی کرده ابواب دولتخواهی بر روی خویش گشاد لاجرم
امیر محمد نومید و حیران روی بهراة آورد و پس از آنکه محمد خان از قندهار باز آمد بمقصد رسیده مولانا عبد الرحیم
که در آن بلده بود او را استمالت گردانیده و چون محمد خان از قندهار بازگشته در دار الملک خراسان نزول اجلال فرمود
امیر محمد حسب الحکم متوجه ماوراء النهر گشت و همراهان او از امیر ناصر الدین عمر بیگ وفادار و امیر زین الدین
علی و بعضی دیگر از بقایای امرای خراسان بجانب ماوراء النهر مامور گردیدند و جمیع ایشان را در ضمان صحت و سلامت بآن ولایت
رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و همراهان آوان امیر محمد برندق برلاس که در معرکه دو در اسیر گشته بود

و بانعام تاج و زر و خلعت خاص و اسبان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص گشته بقیهٔ ایام زندگانی
در دولت و کامرانی بسر بردند [illegible] برین آستان هر که سایید جبین ز اقبال و دولت شود هم نشین
که آمد برین در ز روی نیاز که در هر دو عالم نشد سرفراز [illegible]
[illegible] چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق عز شانه خلعت
بهجت و الله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و بصرصر بی نیازی
خرمن جمعیت اولاد خاقان منصور پریشان گردانیده هر یک از ایشان را بطرفی انداخت محمد خان
بلوازم شکر و سپاس ملک ملک‌بخش پرداخته هر یک از امرا و سرداران سپاه را بمنصب لائق سرافراز ساخت
و درباره محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان که در معرکه شاهزادگان عظام غایت شجاعت
بتقدیم رسانیده بودند انواع احسان فرمود و چنانچه سابقاً مذکور شد منصب حکومت و داروغگی هرات
بجانوفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت الخطه بخواجه ابوالوفا که او را خواجه خورد میگفتند سمت تفویض پذیرفت
و ابقیم جهر قدونی بداروغگی ولایت توشنج آورده و سید هادی خواجه ولد مرتضی خواجه که پسر عمهٔ خان بود در
مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع گردانید و ولایت سبزوار متعلق بنثیت بهادر گشت و علم ریاست
قنبر بی در مرو شاهجان از ایوان کیوان درگذشت و رای بی ور باخرز بفرمانفرمائی قیام نمود
و ایلیان در ترشیز ابواب والائی بر روی خود گشوده و زمام حکومت بلخ بقبضهٔ اقتدار خرم شاه سلطان
که پسر خورد تر محمد خان بود و خواهرزادهٔ پادشاه عالیشان ظهیر الدین محمد بابر در آمد مقرر گشت که قنبر میرزا
کوکلتاش در ولایت در خدمت شاهزاده بسر انجام مهام ملک و مال قیام نماید و سلطنت سمرقند نامزد
محمد تیمور سلطان شده عبید الله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم گشت و در خلال احوال گذشته
حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از کابل و غزنین با سپاهی ظفر قرین رایت نصرت آیین
بعزم تسخیر قندهار برافراخت و اولاد امیر ذوالنون شجاع بیگ و محمد مقیم مستعد رزم و پیکار گشته بعد
از وصول جنود ظفر ورود بحدود قندهار در قریهٔ خلیشک که در نیم فرسخی آن بلده واقعست از
جانبین غبار جنگ و ستیز ارتفاع یافت و کشش و کوشش بوفور ظهور رسیده نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم علم خجسته شیم وزید و ابنای امیر ذوالنون بوادی فرار شتافته تمامت ممالک قندهار و زمین داور
بحیطهٔ تصرف پادشاه فریدون فر در آمد و خزاین امیر ذوالنون که در مدت حکومت اندوخته بود

از باغ نو و این یک از باغ شهر دار السلطنه هراة را وداع کرده بر اسپان باد رفتار نشسته روی بوادی فرار
آوردند بدیع الزمان میرزا بامید امداد شجاع بیگ که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمانفرما بود بدانجانب توجه
نمود بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیگ طریقه نامرضیه بیوفائی مشاهده نموده رایت عزیمت بملک
نیمروز برافراخت و کس نزد امیر سلطانعلی ارغون فرستاده اختر برج کامرانی میرزا محمد زمان را طلب نمود
و امیر سلطانعلی امتثال فرمان نموده شاهزاده را با یراق مناسب باردوی عالی روانساخت آنگاه بدیع الزمان
میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا از هراة براه ترشیز بدانجانب عزیمت نمود لاجرم
در دار الفتح استراباد مقارنه سعدین دست داد و آن دو برادر نیکو اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فریدون حسین
میرزا را که پیش از نوبت برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراخته بود بایالت دامغان
فرستادند و چون خبر استقامت آن دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنه هرات رسید حجله نشینان تتق سلطنت
پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از جای بوفا میرزا رخصت
حاصل کرده روی بجرجان آوردند و از سپاهیان الوس تیموری هر کس در بلده از بلاد خراسان مانده بود بدانجانب
توجه نموده کرت دیگر لشکر جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان جمع شده و مظفر حسین میرزا بعارضه صعب
مبتلا گشت چنانچه اطبای حاذق و حکمای مدقق هر چند در ابرای آن مرض و ازاله آن عرض سعی نمودند چون هر ذات
خجسته صفات شاهزاده را صحت دست نداد و ضعف قوت پذیرفته عندلیب روحش از قفس قالب
بجانب گلشن قدس در پرواز آمد و نهال ثمر بخش گلزار اقبال از اهتزاز صرصر بیداد عالم پر ملال از پای درافتاد
و کوکب آفتاب درخش فلک استقلال از اوج برج شرف و کمال روی بحضیض خانه وبال نهاد نظم
ز بیداد سپهر و جور ایام ٭ بمرد آن خسرو نیکو سرانجام ٭ هنوز از غصه آن جور و بیداد ٭ سیه پوشند اهل استراباد
سلطان بدیع الزمان در مفارقت آن برادر عالی گهر بیطاقتی کرده کسوت سوگواری پوشید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا
از صعوبت مهاجرت آن فرزند خجسته سیر جیب شکیبائی چاک زده نوحه و زاری بسپهر زنگاری رسانید نظم
بناخن روی خسته موی برکند ٭ ز افغان غلغله در چرخ افکند ٭ ز سیلاب سحاب چشم خونبار ٭ زمین را ساخت
جوی دریای زخار ٭ عاقبت همگنان دست در حبل متین تحمل زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و ختمات
آیات بینات و اطعام طعام و تصدقات روح شریفش را شاد فرمودند و بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت
مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت

باجل طبیعی از عالم انتقال نموده امیر سلطانعلی ارغون از سیستان بملازمت خان گیتی ستان شتافته بود انوار
عنایت بر صفحات احوالش تافت و روزی چند در خدمت بوده اجازت مراجعت یافت و بعد از چند ماه
بسبب حلول اجل موعود در گذشت و حکومت مملکت نیمروز بقاضی منصور میرزا که برادر قنبر میرزای کوکلتاش بود
مفوض گشت و چون سیر خسرو ثوابت و سیاره در بروج شمالی بنهایت رسید و هوا آغاز سردی نموده
حریف خریف فضای باغ و بوستان را از برگ و بر عاری گردانید خان خورشید احتشام در غایت عظمت
و احترام بصوب ماوراء النهر اعلام ظفر اعلام برافراخت و از اکابر خراسان امیر محمد بن امیر یوسف و قاضی
اختیار الدین حسن و امیر صدر الدین و قاضی صدر الدین محمد الامامی را همراه برده تمام نام بردگانرا بانعام
و احسان بنواخت و بعد از عبور از گذر چهارجوی ببخارا شتافته روزی چند در آن خطه از رنج راه برآسود آنگاه
بسمرقند فردوس مانند خرامیده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان محمد قاسم میرزا که از معرکه دره بطرف
نسا و ابیورد گریخته بود لشکری در هم کشیده بمشهد مقدسه رضویه شتافت و سید هادی خواجه مصلحت
در توقف ندانسته عنان گریز بجانب مرو شاهجان تافت و چون این خبر بماوراء النهر رسید عبید الله سلطان
بموجب فرمان خان متوجه دفع شاهزاده گردید و در نواحی مرو قنبر بی و سید هادی خواجه بموکب سلطانی پیوسته
باتفاق عزم رزم محمد قاسم میرزا کردند و بطرف مشهد مقدسه نهضت نموده در سرعت لوازم جد و اهتمام
بجای آوردند و محمد قاسم میرزا چون خبر توجه اعدا شنید دل بر مقابله و مقاتله نهاده مشهد را کوچه بند فرمود و عبید الله
سلطان با سپاه فراوان بآنجا رسیده میان ایشان قتالی صعب واقع گشت و محمد قاسم میرزا در اثنای
کر و فر گرفتار گشته مهم او از هم گذشت و جنود بهرام قهر ماوراء النهر جمعی کثیر از لشکر خراسان را تیغ ستم کشته
و جمعی بغارت و تاراج برآوردند و از اموال مشهدیان هرچه یافتند متصرف گشتند آنگاه سید خواجه در آن
خطه بار دیگر رایت ایالت برافراخته عبید الله سلطان و قنبر بی عنان مراجعت انعطاف دادند
و کیفیت فتح را عرضه داشت نموده بجانب سریر اعلی فرستادند و شیبانی خان از تواتر عنایات
[illegible] شامل حال گشته بود اظهار فرح و شادمانی کرده و آن زمستان در سمرقند فردوس نشان
[illegible] لوازم جهانبانی بجای آورد [illegible]
[illegible] در سحر روز جمعه هشتم محرم الحرام
سنه ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان از صولت سپاه محمد خان ازبک

نوازش نموده عهد و پیمان درمیان آورد که چون از قلعهٔ دامغان بیرون آیند و ترک حرب و عناد نمایند
اصلا بجان و عرض ایشان نقصان نرساند بنابر آن دو شاهزادهٔ صائب تدبیر را مشمول عنایت بی
پایان گردانید آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازهای شهر را گشاده به بارگاه محمد خان
شتافتند و ملحوظ نظر شفقت شده عنایت و رعایت یافتند و پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت
یافته داعیهٔ آذربایجان نمود و فریدون حسین میرزا باستقلال بطرف کنار آب اترک و منازل
بقیهٔ ترکمان توجه نمود و چون فتح ولایت جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان شیبانی را تیسیر پذیرفت
و لوای کشورگشائی ارتفاع یافته از ولایت دامغان تا نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرفش قرار گرفت
تابستان در الکای بادکان قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق میکرد و زمستان بماوراء
النهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق و تاخت احشام دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر سنهٔ خمس
عشر و تسعمایه از قاسم سلطان که در آن اوان از حکام دشت قبچاق بشجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم
امتیاز و استغنی داشت شکست یافت و در حین انهزام قنبر میرزای با بسیاری از سپاه خان بقتل رسیدند
و محمد خان در فصل بهار پریشان حال بخراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره و نکودری که در کوهستان
گرمسیر در زمین داور میبودند لشکر کشید چون آفتاب اقبالش بخر مر زوال رسیده بود در آن یورش کاری
از پیش نتوانست برد و در اوایل سنهٔ ست عشر و تسعمایه در حالتی که بسیاری از سپاهیان اوزبک اسب
و یراق بباد فنا داده پیاده سیر مینمودند بدار السلطنه هرات آمد و چون روزی چند از نزول او بر آن سواد خبر توجه
رایات همایون پادشاه ربع مسکون از عراق و آذربایجان بطرف خراسان استماع نمود لاجرم متحیر
و پریشان خاطر بر جناح استعجال بمرو شاهجهان گریخت و در حدود آن ولایت بسرپنجهٔ قوت دولت
لازالت مصونة عن وصمة التناهی عقد حیاتش از هم بگسیخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این واقعه
مشروحا صفت تحریر خواهد یافت [illegible] توفیق الهی اکرم یار شود و الطاف شهنشهی مددکار شود و شرح
سنحی که گذشت مجمل مسطور از رشحهٔ کلک مشکین نمودار شود اکنون وقت آنست که قلم ستوده رقم مآل
حال اولاد خاقان منصور در حیز بیان آورده بعد از آن عنان همت و جملگی نهمت بر تحریر جزو چهارم از مجلد
مصروف دارد و منه الاعانة و التایید انه حمید مجید [illegible]
[illegible] السلطنة و الخلافت [illegible] از رشحات سحاب قلم

بدستور معهود عیش و عشرت کرده نوای نی و صدای ارغنون از فلک بوقلمون در گذشت و هنوز یکسال
تمام از وصول او باسترآباد نشده بود که خبر توجه محمد خان شیبانی علی التعاقب والتواتر استماع نمود و نهضت
[illegible] شیبانی از ولایت توران بملک ایران [illegible] سلطان
ع چون دگر باره زد خیمه بطرف دشت و کهسار از سبزه و گل سپه عیان کرد آهنگ حریم بوستان کرد
از مهر سپهی علم برافراخته از غرش رعد سورن انداخته سالک مسالک کشورستانی ابوالفتح
محمد خان شیبانی با سپاه بحر جوش رعد خروش بسان آفتاب تیغ زن و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه
عبور فرموده در غایت حشمت و کامرانی بر بالا خراسان عبور نموده عزیمت ولایت جرجان نمود و چون
کنار آب اترک مضرب خیام سپاه نصرت پناه گشت مقیمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرموده
نشانی در باب استمالت جناب سیف الاسلامی خواجه مظفر تبکچی در قلم آورده مصحوب قاصدی روانه گردانید
و صباحی که سلطان بدیع الزمان میرزا داعیه داشت که بعزم صید و شکار و گشت دشت دمغندار
روده آن نشان بجناب سیف الاسلامی رسیده در ساعت نزد بدیع الزمان برد و آنحضرت از قرب وصول اعدا
خبر یافته دانست که باستطاعت سپاه جرجان با خان کشورستان بمیدان مقابله و مقاتله نمیتوان آمد با امرا
و ارکان دولت آغاز مشورت کرده بنابر استصواب جناب سیف الاسلامی احرام عتبه کعبه مرتبه نواب کامیاب
شاهی بست و عنان تکاور بصوب عراق و آذربایجان انعطاف داده فرزند ارجمندش فریدون حسین میرزا
گذاشت و در طی مسافت مسارعت نموده در اثناء راه جناب سیف الاسلامی و امیر یوسف علی کوکلتاش از موکب
سلطانی تخلف ورزیدند و جناب سیف الاسلامی عازم ملازمت محمد خان شیبانی گشته چون بپایه سریر
خلافت مصیر رسید باصناف الطاف اختصاص یافته منصب وزارت ولایت جرجان برای آنجناب تفویض گردانید
و امیر خواجه احمد قنغرات که سالهای فراوان در خدمت خاقان منصور مظفر حسین گورکان بسر برده بود
و در روز معرکه مرل بدرگاه خان علیجاه بمحل شتافته بایالت آن ولایت تعیین نمود آنگاه خان گیتی ستان
کمند همت بر تسخیر بلده دامغان افکنده پس از وصول جریک بهرام قهر ماوراءالنهر آغاز محاصره و محاربه کرده
ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا روی بر تافته و مقاتله دشمنان آوردند و بعد از چند روز
شاهزادگان از عجز و انکسار بر مصلحت احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان سخندان باستان اقبال آشیان
محمد خان فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان گیتی ستان ایشان را بانواع انعام و احسان

وشیخ عبد الله بکاول نیک تبنک آمده بود نزد داروغهٔ آن ولایت پیر احمد ورساق زبان بشکایت ایشان گشود
و پیر احمد هر دو را مقتول نمود آنگاه بدیع الزمان میرزا با فی الجمله سپاهی که در ظل رایتش جمع گشته بودند متوجه
استراباد شد و حاکم جرجان خواجه احمد سقرات در برابر آمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت
روی نمود محمد قلی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت
و تحیت از امثال و اقران امتیاز تمام داشت در جنگ مشهد شربت شهادت چشید و شکست بر لشکر بدیع الزمان
میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته راه ولایت هندوستان پیش گرفت
و به اوچ و ته شتافته جام افروز آنحضرت را استقبال نموده مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشته فراخور همت
خویش پیشکش و ساوری فرستاده و بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال در میان هندوان بسر برده
نوبت دیگر احرام بارگاه عالمپناه بست و در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه در خراسان بآستان اقبال آشیان
رسیده ملحوظ عین التفات گردید و مصحوب اردوی کیهان پوی باذربایجان رفته دار المملکت از امر ملازمت
استعفا نمود و نواب کامیاب شاهی ملتمس آنحضرت را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که شاهزاده در شنب
غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار دینار در وجه معاش او سرانجام نمایند و در رجب
سنه عشرین و تسعمایه که پادشاه روم سلطان سلیم بنا بر اقتضاء مالک الملک واجب التعظیم به تبریز رسید
بدیع الزمان میرزا بتجلیل و تکریم نمود و معزز و مکرم باسلامبول برد شاهزاده بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات
گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیه و ما تدری نفس بای ارض تموت وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت
و چون زمان حیات مقدر بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنة را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت
درگذشت ای دل نبود دولت دنیا جاوید ☼ زنهار وفا مدار از دهر امید ☼ انوار کمالات رسد آخر بزوال
هر چند بر اوج فلک باشی خورشید ☼ خورشید حیات کی بود تابنده ☼ دایم نبود نور بقا پاینده ☼ چه حشم
چه گدا چه خواجه و چه بنده ☼ باشند همه را یک اجل آینده ☼ کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون
و چون بدیع الزمان میرزا دامن همت بر عالم افشاند از وی یک پسر یادگار ماند
از آن زمان که از قلعهٔ دامغان بیرون خرامیده به بارگاه عالمپناه شاهی شتافت تا شهور سنه عشرین
و تسعمائه در ملازمت بنده درگاه بوده بسر میبرد و روز بروز التفات و عنایت بیشتر مییافت و در سنه
مذکوره بوقتی که رایات همایون فال پادشاه باستقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نموده

و حرکات بنان ستوده رقم سابقاً بوضوح پیوست که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت
برافراخت هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت از آنجمله ابوالمحسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه
شربت حیات چشیدند و از ابوالمحسن میرزا یک پسر ماند سلطان محمد بایقرا نام در سن سه سالگی آن شاهزاده را چند
واقعه پرستش با بعضی از ملازمان بطرف دیار نسا گریزانیدند و ظاهراً بعد از چند سال که در آنجا بود باجل طبیعی
انتقال نمود و از ابوالمنصور مظفر حسین میرزا که در کابل چنانکه گذشت در استرآباد فوت شد و از او یک دختر مسماة به
مهر انگیز بیگم ماند و او هم در آن ایام که محمد خان هرات را فتح کرد بحباله نکاح عبید الله سلطان درآمد و چون
یک دو سال با وی بود بین الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان آورد و حالا که تاریخ سنه
تسع و عشرین و تسعمائه رسیده المستوره بی آنکه در تحت تصرف شوهری باشد در بعضی از بلاد عراق اوقات
میگذراند و [illegible] ن حسین میرزا بعد از آنکه از حصار و دامغان بیرون آمد میان طبقه ترکمان رفت
و در شهور سنه خمس عشر و تسعمائه که محمد خان شیبانی لشکر بسر احشام دشت قبچاق کشیده بود فریدون
حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان درآمد و بر قلعه کلات استیلا یافته حاکم مرو شاهی بیگ
چون این خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه کلات گشت و شاهزاده بسبب قلت اعوان و انصار از تحفظ
الحصار عاجز آمده قبول راتبه میسر نشده فریدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاده رخت بقا بباد فنا داد
[illegible] چند سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاهی در غایت فراغت بسر میبرد در
شهور سنه تسع عشر و تسعمائه بعلت فجاءة روی بعالم آورد [illegible] میرزا چون از
دست برد سپاه اوزبک اندیشیده از مملکت جرجان عازم ولایت پادشاه عالمیان گشت و چون خبر
قرب وصول او بمسامع علیه رسیده بیرام بیگ قرامانی حسب الحکم آنحضرت را استقبال نموده در روزی که
شاه دین پناه مانند جمشید خورشید بر تخت حشمت و کامرانی نشسته اطراف بارگاه جهانبانی را
بوجود امرای عظام و نوئینان ذوی الاحترام آراسته بود بیرام بیگ آنحضرت و سعادت آثار را بمجلس اشرف
اعلی درآورد و بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت
و بانواع نوازش و التفات اختصاص یافته مشمول انعام و احسان از درگاه عالمپناه بیرون رفت و در منزلی
که جهة آن حضرت تعیین کرده بودند نزول فرمود و چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون
اوقات گذرانید بموجب فرموده بمملکت ری رفته ساکن گردید و بنابر آنکه از اطوار ناپسندیده سلطان بایزید برلاس

عالیشان مبتهج و مسرور گشته بدان امید تمام و صداقت پیوستند و در اثنای راه قاصدی از نواحی بسطام رسیده

و سر خواجه کفشگر را رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر بعد از آنکه میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جغتای تاخت

بسطام رفته و محمد آقا که داروغه بعضی از قرای آن ولایت بود باتفاق جمعی از مردم جلد سر راه بر وی گرفته بنیاد جنگ و

قتال اشتعال داد و بقوت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه کشته گشت محمد آقا سرش را پیش جناب سلطانی

و امرا ارسال داشت و ایشان بهمین تعلل نموده بجانب استراباد آمدند چون خبر قتل خواجه میر بسمع برادرش

آقا میر رسید مضطرب و متألم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانیده شاهزاده را باخذ قصاص خواجه

غیاث الدین علی و ابن یمین بیک ترغیب و تحریص نمود و امیر حسین هزارجریبی نیز بمدد طلبیده آن جماعت

عالیشان را موافقت و معیت گردانید و دو روز محاصره برج و باره بهادرست رسانیدند القصه محمد زمان

میرزا بعد از قرب امرای خراسان باتفاق امیر حسین هزارجریبی و سرداران ملازمان حسن خان و کرابلی از استراباد

بیرون خرامید و مقارن آن حال خواجه نظام الدین و امیر محمد مظفر با توابع و لواحق با میرزا علی قنبر بیکی و دوستی بیک

و سید فخر الدین کسوری با جمعی از مردم حسن خان بجناب سلطانی پیوستند و تمامی ذی حجه بیست و دوم

سنه عشرین و تسعمائه در حدود آق مشهد که از اعمال استراباد بحسب تقدیر حضرت ملک علام

تلاقی فریقین روی نمود و مقاتلان هر دو لشکر با یکدیگر تا حد از هر طرف دو سه کس کشته شدند و چون بواسطه

غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی شب بر دیده انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در معسکر

خویش فرود آمده پاس داشتند و صباح روز شنبه باز صف قتال استعداد آراستند و اصلاح یکدیگر

تیغ یمانی در کف ممالک سرانی آغاز سرافشانی کردند و نیز منظر خطا نما بر صفحه احوال سپهر کشید

لوازم تیغ زبانی بجا آوردند شمشیر تیز ... از جانب محمد زمان میرزا برسانید و شمشیر خونبار ... معرکه

غیرت افزای ... امر بقوت دولت ... بجز لطف و عنایت الهی ... فتح و ظفر

در نظر سیف الامانی جلوه گر گشت و کار محمد زمان میرزا باضطرار انجامید ... بتقدیم ... تحقیق

صفتش را در نوشت و امیر حسین هزارجریبی بوطن مألوف ... محمد زمان میرزا بیابان ... خلاص

و جناب سیف الامانی ... نام ... منصور باستراباد شتافته ... شاهزاده ... نمود و چون

حکومت ... بموجب فرمان شاه دین پناه ... سیف الامانی

قاصد استیصال محمد زمان میرزا گشت و صبحی شاهزاده ... قرب وصول او خبر یافته ... بمنزل کرابلی شتافت

محمد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم فتان ازان یورش تخلف کرده روی باستراباد آورد و بعد از وصول بحدود
هزار جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین حسین فرستاد و او را باطاعت و انقیاد دعوت
کرد و امیر حسین بملاحظه رعایت حق نعمت دودمان تیموری که درباره آبا و اجدادش ثابت داشتند مثال مخدوم
زاده را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و پیشکش کشیده در ملازمت موکب عالی عنان
عزیمت بطرف جرجان تافت و چون این خبر بسمع میرغیب بیگ تالش که از قبل برادر خود خلف بیگ حاکم
استراباد بود رسیده متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را استقبال نموده
لوازم نیاز و نثار بجا آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باستراباد درآمده کلانتران آن ولایت را بانواع
لطف و احسان نوازش نمود و ازانجمله خواجه غیاث الدین علی تبکچی که برادر بزرگتر جناب سیف الانامی خواجه مظفر بود
منصب امارت دیوان عنایت فرمود و [illegible] تاسابن همین بیگ را پروانچی ساخت و زمام
مهام داروغگی آن ولایت را بخواجه میرکفشگر داد و جهة طلب فرمان برداری رسولان نزد کلانتران الکوس
صائن و کرایلی فرستاد و آن مردم نیز طریق خدمتکاری مسلوک داشته جمعی کثیر از رؤسا بملازمت شتافتند
پیشکشهای لائق کشیده عنایت و التفات یافتند و برین قیاس تمامی اعیان سیاه پوشان جرجان غاشیه
خدمتکاری آن درج شهریاری بر دوش گرفتند مگر برادر دیگر سیف الانامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند
ارجمندش امیر محمد مظفر که در مواضع حصین تحصن نموده طریقه مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا بمجرد این
فتح خود را بادشاه باستقلال تصور نموده روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورد و مدت سه ماه هر روز در بارگاه
عشرت تکاهش جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دایر بود و هر شام آن شاهزاده مجسته فرجام
از ساقیان گل اندام اقداح مدام طلبیده تجرع مینمود و در خلال این احوال جناب سلطانی سیف الانامی
از خراسان متوجه آذربایجان شده در منزل کلیدر خبر استیلای محمد زمان میرزا بر استراباد استماع نموده و ازانجا
باستعجال شتافت و بیرون سلطان را که حاکم آن ولایت بود با خود ملحق گردانیده بوکیدی بیگ نیز از عقب رسید
سپاه را که بسبب وصول سلطان سلیم بتبریز آشوب و فتنه بسیار در میان خلائق پدید آمده بود جناب سیف الانامی
و سپاه همراه [illegible] طی مسافت مینمودند و چون بقریه خوانسار رسیدند قراویس قورچی از درگاه عالمپناه آمده
خبر صحت [illegible] تشریف شرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون بنام جناب
سیف الانامی [illegible] انتزاع ملک جرجان از تصرف محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود و بنابران امرای

در سر افتاده در ماه رمضان سنه احدی وعشرین وتسعمائه از حصار با سپاه فراوان عازم سان وچهاریک
شدند ودر اواخر ماه مذکور بقریه بادر رسیده در آن موضع باداب سنن عید فطر پرداختند وازانجا بولایت
مذکوره درآمده طرح قشلاق انداختند ودر آن زمستان ملوک دره صوف برادران عبد العلی نجم الدین
بدرگاه سلطنت مآب آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند واویماقات ولایت بلخ با تمام حاشیه متابعت
بر دوش گرفته باردوی عالی ملحق گردیدند وچون فصل شتا بنهایت رسید وقوت نامیه سپاه سبزه ورياحين
بفضای صحرا وبساطین کشید ونسایم سحری جهت گشادن غنچه طرفی جنبش نمود وسلطان گل بر فراز
تخت زمردین منزل گزید واعتدال هوا حکم نشر نمود محمد زمان میرزا وامیر اردوشاه تصمیم عزیمت تسخیر بلخ
کرده دره جز را مرکز رایت فتح آیت ساختند وبعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهارلو روگردانیده باردوی
عالی آمده دعاگو وثناخوان بامر ملازمت پرداختند ودرین اثنا خواجه جلال الدین میرکی میر مغول که وزیر سرکار بلخ بود
بنابر توهمی که از امیر محمد داشت قاصدی نزد محمد زمان میرزا فرستاده پیغام داد که اگر در فلان شب موکب عالی کنار خندق
شهر آید سفیده برج شاه حسین را بخدام عالیمقام میسپارم تا شهر مسخر گردد محمد زمان میرزا وامیر اردوشاه
در لیلة الموعود که شب چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه اثنی وعشرین وتسعمائه بود بظاهر بلخ رفتند حالا که امیر محمد
بهارلو در نماز دیگر روز گذشته از آن مواضعه خبر یافته قصد خواجه میرکی واتباع او کرده او را با تعلق اولاد وملازمان
خود از آن برج مذکور انداخته متوجه اردو گشت ــــــ الجماعت در بیرون بلخ بموکب عالی پیوستند وصورت
حال بازگفتند محمد زمان میرزا آغاز محاصره ومحاربه کرده چون محصول بدر ورسید ارباب وکلانتران بلخ گمان بردند
که لشکریان غلات ایشانرا خواهند چرانید در خلاف محمد بهارلو با خواجه ناصر الدین قرچوق که او نیز منصب
وزارت داشت اتفاق نمودند ودر روز سه شنبه سیم ربیع الاخر که محمد زمان میرزا واردوشاه بعمارت
ملکت آغا که نزدیک بدروازه عکاشه است آمده سپاه را بجنگ فرستاده بودند دروازه مذکوره را باز کردند
ومحمد زمان میرزا وجمعی از اردوشاه ببلخ درآمده امیر محمد بهارلو در ارگ متحصن گشت ودر روز چهارم ماه مذکور بعهد وپیمان
بیرون خرامید وپیشکش گذرانیده ملازم گردید مقارن این فتح امیر خان محمد قلیچاق که حاکم شبرغان بود
با ارباب وکلانتران آن ولایت بآستان اقبال آشیان محمد زمان میرزا شتافته مقالید قلعه مذکوره را بخدام عالیمقام
سپردند وپیشکشهای لایق گذرانیده در سلک ملازمان عالی منتظم گردید ومحمد زمان میرزا وامیر اردوشاه
مدت دوماه ونیم در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول داشتند تا تمامی محصولات وغلات رعایای شهر درآمد

دیگر دو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانیده در آن اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطان محمد
بن امیر اردوشاه که در سلک امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان خروج نموده کوهستان
فرجستان را تسخیر فرموده و ایضا خبر متواتر شد که امرای خراسان و چغتای بموجب فرمان واجب الاذعان
متوجه آن جانب شده اند بنابر آن میرزا محمد زمان از راه بیابان ابیورد متوجه فرجستان گشته و مسافت
بی نهایت را بافرس رهنمای طی نموده چون بجانب المرغ که داخل ولایت مذکوره است رسید امیر اردوشاه
که در آن وقت در کوه براغ ساکن بود موکب مخدومزاده را با چند نفر از امرا و خواص استقبال نموده از اسباب
سلطنت آنچه در دست مکنتش بود بر سبیل پیشکش و در آن اوان بسببی از اسباب که تحریر آن موجب
اطناب میشود مسود اوراق در قریه [illegible] که داخل قری ولایت فرجستانست و بکوه براغ اتصال دارد
توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت و عنایت خاقان منصور و بدیع الزمان
میرزا مقتضی آن گشت که خود را بمجلس عالی رساند و در مصاحبت امیر کمال الدین یونس علی بن امیر بابا علی
که آنجا [illegible] بقریه مذکوره متوطن بود بکوه براغ شتافت و خود را از دور منظور نظر اقبال اثر گردانید
و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام دولت ابد پیوند رسانید و آنحضرت از غایت لطف
و مرحمت بنده نوازی [illegible] این [illegible] را از من نموده [illegible] که در ملازمت آبای [illegible] من بعید
خدمت [illegible] چون بسعادت مساعدت فایز نگردید اشتیاق [illegible] هر چند بمعاذیر دلپذیر
تمسک جسته [illegible] ملازمت [illegible] جهت [illegible] مخدومزاده اسباب [illegible] انعام
کرد امیر اردوشاه [illegible] اسباب [illegible] چون امیر اردوشاه [illegible] بواسطه وصول میرزا محمد زمان
استظهار تمام پیدا کرده [illegible] بر خلاف حکومت پناهی ذوالنون که در آن زمان حاکم خراسان بود [illegible] اظهار نموده
بعضی از قصبات تابع هرات [illegible] بلشکر [illegible] اقوام [illegible] بقتل [illegible] کشیده
اسب [illegible] بسیار [illegible] و از آنجا بغور شتافت و مطلق [illegible] از حکام آن کوهستان امیر [illegible]
و امیر مجد الدین [illegible] اسباب را [illegible] و بقوت و شوکت هر چه تمامتر
در رکاب مخدومزاده [illegible] مراجعت کرده روزی چند در چخچران منزل گزید و در آن اثنا
این خبر شایع گشت که حضرت مملکت پناهی [illegible] سلطان که در بلخ حکومت می نمود [illegible] بلده را [illegible] سپرده
بنفس نفیس [illegible] گاه عالمپناه کرده بنابر آن میرزا محمد زمان و امیر اردوشاه [illegible] عنان بتسخیر بلخ

و امیر یونس علی از وی جدا گشته روی ببابهٔ دولت مخدوم‌زاده آوردند و چون امیر اردوشاه از آن مسجد
گذشته بقصبهٔ که میان آن منزل و جزروان واسطه است درآمد بیکباره امرای ایلغار محمد زمان میرزا امیر جعفر
برلاس و امیر جعفر علی قراکوز و شاه حسین میرآخور و شاه فرید کوکلتاش و محمود اینک آقاسی از عقب رسیدند
و ارکان دولت امیر اردوشاه امیر شاه محمد برکه با ایشان متفق شده شمشیر کشیده روی با اردوشاه آوردند
و او با هفت کس از قرابتان خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آنجمله بودند بطرف شیرغان گریخته سایر
لشکریان و اویماق که همراه داشت با اموال و جهات تحت تصرف امرای محمد زمان میرزا درآمد و آنحضرت در نماز
دیگر همان روز بقصبهٔ مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر باز بمسجد بازگشته افواج حشم و احشاد خدم را
بلطف و عنایت امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیر اردوشاه و اتباع او بدست افتاده بود بر امرا و لشکریان
تقسیم نموده علم نصرت شیم بصوب سان و چهاریک معطوف ساخته در منزل قراقیاج بوضوح پیوست
که اردوشاه از شیرغان بجانب بلخ رفته مخدوم‌زاده باتفاق امرا خاطر بمصالحهٔ او قرار داده [illegible] را
فرمود که بقبة الاسلام بلخ شتافته بنوعی سازد که امیر اردوشاه آن مملکت را که از مدتی باز تعلق بآنحضرت میداشته
بتصرف خدام عالیمقام بازگذارد و خود بغرجستان که یورت اصلی اوست رود تا غبار نفاق که میان جانبین
در هیجان آمده باب صلح و صفا تسکین پذیرد و درین باب نشانها بنام امیر اردوشاه و برادرش شیخ
قوام بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آورده این شکسته حسب الفرموده بآن بلده شتافت و هر چند
سخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع اردوشاه رسانیده سعی نمود که از مقام مناقشه درگذرد
و بلخ را بازگذاشته بغرجستان رود بجائی نرسید و در وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد گفت که اگر
مخدوم‌زاده میخواهد که بلخ بستاند عهد و پیمان نماید که قصد خون و عرض من و برادران و قرابتان نکند [illegible]
[illegible] مصالحه تمهید یابد و بنده از آنجا مأیوس بازگشته در قریهٔ سان با رایات اقبال آشیان رسیده آنچه شنیده
بود معروض گردانید مخدوم‌زاده بخیال آنکه چون ظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد مردم
آن بلده حقوق عدالت و احسان دودمان خاقان منصور را رعایت کرده ابواب شهر باز خواهند گشاد
متوجه آن بلده گردید و قرب یکماه بمحاصره قیام نموده فتح الباب میسر نگشت و هر چند رسل و رسایل نزد
اردوشاه فرستاده از وعده و وعید سخن راند فایده بر آن ترتیب نیافت و در آن اثنا تحقیق پیوست
که امیر اردوشاه امیر خلیل را که در سلک مخصوصانش انتظام داشت بکابل نزد حضرت بابری فرستاده

انگاه امیر دوست شاه حکومت قبة الاسلام بلخ را در کف کفایت برادر خود قوام بیگ نهاد و ولایت شبرغان را
در بسته بیگجر خود امین بیگ عنایت کرده دار و علی سان و چهار یک را نیز باو داد و ایمعنی بر ضمیر میرزا محمد مرزاده
بغایت گران آمد زیرا که مدعای آنحضرت چنان بود که بلخ بدیوان عالی تعلق گیرد و شبرغان بیکی از امرای خاصه
سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیر دوست شاه از استحکام بلخ و شبرغان فارغ شد
میرزا محمد زمان میرزا را که تمام بیرون آورده بمیان توبچی که در حدود کهمرد میبود فرستاد و ازانجا غارت اسپ
و گوسفند بسیار گرفته و کلانتران را همراه کرده بر سر مردم تکیه النک تاخت و بعضی از متوطنان انمکان را غارت نموده
عنان بکران بطرف سان و چهار یک معطوف ساخت و مال آن ولایت را قرار داده رو بجانب بهرجان
نهاد و در اثنای این حالات از انجانب بعضی امور دیگر بوقوع انجامید که ضمیمه آزار خاطر محمد زمان میرزا گردید لاجرم
باخود مصمم کرد که باستحکام مجال با طائفه از ابطال جدال که با آنحضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود و در قریه چهار یک
امیر دوست شاه استماع نمود که بر رموز نامقبول که کلانتران بر اوضع اضطراب بوده تمول تمام داشت فوت شده
قوت طامعه اش در حرکت آمده با سی چهل کس از مخصوصان خود به پرسش او رفت و محمد زمان میرزا فرصت
غنیمت دانسته در چاشتگاه چهارم ذی قعده سنه مذکوره که موافق روز اول جدی بود با سی کس از مخصوصان خود
بهانه شکار از اردو سوار گشته متوجه خرم و ساریاغ شد و تا رفتن امیر دوست شاه از اضطراب باز آمد
چون بر هاجران میرزا محمد زمان اطلاع یافت آغاز اضطراب نموده رسل و رسائل متعاقب و متواتر نزد محمد زمان میرزا
ارسال داشت و استدعا کرد که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک فرماید و بوی ملحق گردد تا او تدارک
تقصیر خدمت پردازد اما این ملتمس قبول نیفتاد بلکه هر که برسالت رفت دیگر باز نیامد و سرداران لشکر امان
هر شب جوق جوق از اردوی امیر دوست شاه فرار نموده التجا بدرگاه محمد زمان میرزا کردند تا آنکه جمعیت تمام
در ظل اعلام نصرت اعلامش بوقوع پیوست و قاصد استیصال امیر دوست شاه گشته از خرم و ساریاغ عنان عزیمت
بطرف سان و چهار یک انعطاف داد و چون این خبر رسید امیر دوست شاه که در قرانعاج بود بر توجه آنحضرت
اطلاع یافته مضطرب شد و در روز عید الضحی اردوی خود را بجانب قرجستان فرستاد و عزم جزم کرد
که خود نیز متوجه آن ولایت گردد و در آن شب امرای مغول غلجی با تمام مردم اعلی دانشمندی فرار نموده
بمستقر اقبال محمد زمان میرزا روی گشتند و امیر دوست شاه سحر روز دویم عید که آفتاب در اواخر جدی بود
در چشمه سحاب نشسته عزم ... آتشک میبارید از قرانعاج کوچ کرده روی براه آورده امیر حسن جلائر

اعلام نمود که بسرعت هر چه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والاگهر بصوب بلخ نهضت نمایند تا محمد زمان میرزا مجال حجاب نشدن
غلات نیابد بعد از آنکه قرب یکماه مخدوم زاده در صدر دولت بلخ نشسته تا بمرحمت عقیده پاک اخبار توجه پادشاهی شایع گشت
لاجرم محمد زمان میرزا ندبره خبر رفته با ورق خود پیوست و مقارن الحال خبر رسید که قنبر علی بیک از درگاه
پادشاه عالیجاه نشان حکومت بلخ آورده و قوام مقالید قلعه و شهر بود سپرده با ردوی همایون رفت و عنقریب
چتر ظفر پیکر پادشاهی سایه وصول بر آنحدود خواهد انداخت بنابر آن میرزا محمد زمان امیر محمد یافتر برلاس را
جهة اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروث بآستان سلطنت آشیان بابر پادشاه ارسال داشت و خود
براه سان و چهار یک متوجه قلعه انفاج گشت و بعد از وصول بدان منزل به میر شاه حسین که بعلو شان و قدم
دودمان از سائر اعیان ماوراءالنهر امتیاز تمام داشت از نزد پادشاهی بصوب محمد باقر برلاس بدرگاه سپهر
اساس رسیده نوازشنامه آنحضرت را معروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را بمصلحت دولت انعز ارتکاب
نموده ایم زیرا که قوام بیگ غاشیه اطاعت حکام ماوراءالنهر بر دوش گرفته قبة الاسلام بلخ را بدیشان
می سپرد و اکنون انسب آنست که آن برادر با التفات خاطر مستظهر بوده به پایه گاه جهانبانی شتابد تا زمام ایالت
آن مملکت در قبضه اقتدارش نهاده بکابل باز گردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعه این مکتوب و شنیدن
این سخنان مرغوب از میر شاه حسین قبول نموده خیال رفتن ملازمت آنحضرت بخاطر گذرانید اما قبل
ازین عزیمت مهر سپهر سلطنت سید مهدی خواجه ملا [illegible] خواجه بن سید مرتضی خواجه که خواهر کلانتر
پادشاه والاگهر خانزاده بیگم در حباله نکاح او بود پسر میر بود موضع [illegible] از موکب پادشاه جدا شده نزد
محمد زمان میرزا آمده آنحضرت را یعنی [illegible] از مقدمات اسباب دولت دانسته بنیاد [illegible] که سایر ارکان دولت
پادشاهی در طریق دولتخواهی تقلید جناب سیادت مآب خواهند کرد بنابرین خاطر بر توقف قرار داده
شاه اسکندر بن شاه رستم بن سید حمزه را همراه میر شاه حسین بآستان اقبال آشیان فرستاد و پیغام داد
که بنابر فقدان مناسب و عدم استطاعت ترتیب میسر نشد که عجالة الوقت بملازمت شتابم
ان شاء الله تعالی بعد از آنکه بلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل نهضت نمایند یراق کرده
شرف ملاقات حاصل خواهد شد و پس از رفتن رسولان میرزا محمد زمان ایلچی نزد حاکم شبرغان امین بیگ
فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و امین بیگ مصلحت آنکه آنحضرت از قرا انفاج که قلعه ایست
در غایت استحکام بیرون آورد تا آنحضرت پادشاهی بمکاتب [illegible] بی شائبه تکلف [illegible] بیرن بیگ فتح

استدعای حضور آنحضرت کرده تا مفاتیح قلعه و شهر را تسلیم نماید و چون متصور بود که عنقریب ماهچه رایات نصرت آیات
آنحضرت پرتو وصول بر آن حدود اندازد محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده به میره جز رفت و در آن منزل میرزا علی بیک
و میر محمد باتر به دستور سابق از طرف بدخشان بملازمت رسیده غاشیه خدمت بر دوش گرفتند و میرزا علی بیک
متعهد تمهید بساط مصالحه گشته و از میرزا محمد زمان مرخص شده جریده به بلخ رفت و با امیر اردوشاه ملاقات
کرده خاطر نشانش کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است و مهم بر آن قرار یافت
که شاهزاده و امیر اردوشاه به نزدیکی قریه توخته که در دو فرسخی بلخ است با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد
و پیمان در میان آورده هم‌عنان یکدیگر به بلخ روند آنگاه از امرای امیر اردوشاه سید عبدالله و حبیب ترخان
و امیر سید برکه بخدمت مخدومزاده آمده آنحضرت و امرا و کاندوش را سوگند دادند که در حق امیر اردوشاه
بدی نیندیشند و از آن طرف محمد قلی دیوانه که در سلک بارگاه محمد زمان میرزا انتظام بود به بلخ رفت و خاطر
اردوشاه را مطمئن گردانید و او در صباح روز چهارشنبه غره ربیع الاول سنه ثلث عشرین و تسعمائه با چهل کس از
خواص خویش که همراه داشت جهت غایت حزم جبه در زیر جامه پوشیده به توخته آمده رستم بکاول را نزد شاهزاده
فرستادند که آنحضرت نیز با سی چهل کس آنجا بشتابد محمد زمان میرزا با امرا و سپاه خود که قریب هزار نفر بودند
از دهانه اریر بصحرائی که واسطه است در میان آن منزل و قریه توخته شتافته آنجا لشکر را به توقف امر کرد و با
هفتاد کس از مردم جلد عزم ملاقات اردوشاه روانه شد و با امرا مواضعه کرد که آن مقدار در آن موضع
توقف نمایند که اردوشاه بخدمت رسد آنگاه بر جناح استعجال بجانب او در حرکت آیند و چون موکب عالی
به توخته رسید امیر اردوشاه از مرکب سرکشی فرود آمده و سه نوبت زانو زده شرف دستبوس حاصل کرد
و بر زبان آورد که من از جمله نوکران فرمان بردارم وقتی که از درگاه راندند نکوشیده رفتم و چون طلب فرمودید
بملازمت آمدم مخدومزاده جواب مناسب گفته هم‌عنان یکدیگر سوار شدند و بر روی [illegible] آوردند همان زمان تمام
سپاه شاهزاده بموکب عالی ملحق شده اردوشاه از آن کثرت و هیبت هراسان گشت و خیال کرد که
[illegible] کرده خود را از پیش مخدومزاده پیشتر به شهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف مسلوک دارد
[illegible] امرای آنحضرت بوضوح پیوسته وقتی که بدروازه نیک رسیدند اردوشاه را دستگیر کرده بقتل رسانیدند
و از آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده و زمره بقتل رسیدند و چند نفر به بلخ گریختند و کیفیت حال را
با قوام بیک باز گفتند و او برج و باره شهر را مضبوط ساخته رسولان بمخدومزاده متعاقب و متواتر ارسال کرده

بدینجانب توجه نماید و سایهٔ وصول بر فرق متوطنان قندهار در زمین داور انداز د بنده کمر خدمت بسته آثار
کمال دولتخواهی ظاهر خواهم گردانید و در دفع اعدای دولت مساعی جمیله بتقدیم خواهم رسانید محمد زمان میرزا بنابراین
استصواب امرای برلاس مائل بمحاربت طهماسب شجاع بیک شد اما جمعی دیگر از امرا آن سفر را لائق نمیدیدند و آنحضرت را
بتوجه بلخ ترغیب و تحریص میکردند بنابر آنکه خاطر بر یکی ازین دو قرار دهند طلیعه امرای لشکر عراق که سرداران
ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار بودند بموجب فرمودهٔ والی هراة امیر خان لله بآنجانب شتافته بودند
پیدا شدند و شاهزاده امیر شاه محمد سیف الملوک و برادر امیر اردو شاه میرزا بیک و امیر مراد قلی و اسلام علی ولد
یار علی بخشی و امرای برلاس مغول عالجی را در برابر لشکر قزلباش گذاشته خود علم عزیمت بصوب پیدر که یکی
از محلات غرجستان است برافراشت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب
تیغ و سنان از هم گسیخته میرزا بیک با دوازده کس از کلانتران مغول عالجی و بسیاری از اعداد و اجناد بخاک
هلاک انداختند و بقیة السیف میرزا محمد زمان پیوسته آنحضرت از سر عزم قندهار کرد و امیر شاه محمد سیف الملوک
بدستور معهود در غرجستان متوطن گشته راقم حروف نیز بسبب اتلاف یراق سفر اجازت یافته توقف نمود
و چون محمد زمان بر و نیز رسید شاه محمد بیگ که از معرکه جاعدان بدان طرف گریخته بود با شصت هفتاد کس از توابع
و لواحق بموکب عالی پیوست و مبالغهٔ بسیار آنحضرت را بر آن داشت که فسخ عزیمت قندهار کرده عنان بدان
طرف ساند و چهار یک انعطاف داد و لشکریان در نواحی جزیره ان اورن میرزا بیک را که عازم شبرغان بودند
غارتیده فی الجمله یراقی که از ورطهٔ هلاک بیرون رفته در محل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام علی و مردم مغول عالجی که جهت
تجهیز و تکفین کشتگان در پیدر مانده بودند بملازمت آنگاه متوجه شبرغان کردند و چون امین بیک انجو شنیده
کس نزد ابراهیم جابوق که در آنوقت بحکم محمد بابر میرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام داد که مناسب است که قبل از آنکه
لشکریان محمد زمان میرزا مجتمع گردند بتفصیل مهم او پردازیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امین بیک بوی پیوست
و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته باین انجابیان حربی صعب دست داد و در اثنای کر و فر اسب
شاهزاده بسر در آمده در آنحین ابراهیم جابوق بسر وقتش رسیده و آنحضرت را دستگیر کرد اما مراسم تعظیم و احترام
بجای آورده شاهزاده را مصحوب خویش ببلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورده ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
از غایت مکارم اخلاق و محاسن اوصاف و عفو شامل و مکرمت کامل جریمهٔ عظیمهٔ محمد زمان میرزا را نابوده انگاشته
و در عایت شفقت و مرحمت بآنحضرت ملاقات فرموده ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش بگشود

وظفرقرین گردد سخنان نیازمندانه پیغام داده عرضداشت کرد که اگر ماهچهٔ رایت عالی پرتو وصول بر حدود شیرغان
انداز د بنده قسم از سر ساخته بخدمت می شتابد و شاهزاده باین وعده امیدوار شده اوروق را در قرانغاج
گذاشته علم عزیمت بصوب شیرغان برافراشت و بعد از وصول بسر پل امیر نعمت الله تمیشب خبر رسید که آتش
غضب پادشاه فریدون فر پیش از ملاقات شاه اسکندر اشتعال یافته و بر جناح استعجال عنان گردان
بصوب قرانغاج تافته بنابر آن میرزا محمد زمان بر آن گروه که نزدیکتر بود عنان بصوب قرانغاج تافت با امید آنکه
شاید پیش از حضرت ظهیر السلطنه باوروق عالی رسد و آن عقبه را محکم سازد اما در اثنای راه حسن بیک دیوانه
از قرانغاج رسیده معروض گردانید که حضرت پادشاهی بقرانغاج در آمده اوروق را متصرف گشت و آنحضرت
با سه چهار هزار سوار جرار مستعد جنگ و پیکار ایستاده است محمد زمان میرزا چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت
بجانب غرجستان حرکت نموده و در اثنای راه سید مهدی خواجه از آنحضرت رخصت طلبیده راه ما وراء النهر
پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید حاکم آن ولایت امیر شاه محمد یوسف الملوک و خواجه غیاث
الدین علی خالدار و خواجه کمال الدین حسین و سایر کلانتران آن ولایت شرائط استقبال بجای آوردند و اکثر
دستگیر ایشان باین مهم سید پیشکش کردند شاهزاده در قریهٔ سیوه رحل اقامت انداخت و در آن
دو سه روز رایت نصرت آیت با بیرق ... کنیه که میان آن ولایت و چهچران واقعست سایهٔ وصول
افگند اما چون تمامی غرجستانیان در دولتخواهی میرزا محمد زمان راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی
بآن کوهستان در نیامدند و بطرف فیروزکوه و غور رفته از آنجا براه یکه اولنگ متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا
نوبتی دیگر فی الجمله یراق و استعداد بهم رسانیده از غرجستان بچهچران نقل کرد و در آن منزل شنید که داروغهٔ
قصبهٔ اوبه تیمور بیک با بعضی دیگر از امرای عراق بعزم رزم متوجه عسکر ظفر اثر گشته اند همت عالی بر دفع
ایشان گماشته امیر شاه محمد بیرک و امرای مغول ... و ... اسلام علی و یار علی بخشی با اکثر سپاهیان که در اردوی
عالی بودند بدفع آن جماعت نامزد کرد و امرای عظام ایلغار نموده صبحی که عراقیان هنوز سر از بالش استراحت
برنداشته بودند بسر وقت ایشان رسیده در حملهٔ اول آن جماعت را منهزم گردانیدند و یراق و استعداد ایشان را
گرفته عنان عزیمت بجانب چهچران گردانیدند و آنگاه محمد زمان میرزا در منزل چراغدان چراغ اقامت برافروخت
و در آن اثنا امیر محمد قاسم قوچین از نزد شجاع بیک بپایهٔ سریر اعلی رسیده از زبان مشار الیه بعرض رسانید
که چون غرجستان بجهان جایی نیست که لایق موکب همایون ذوی الاحترام بوده باشد اگر اعلام ظفر اعلام

خرد این نو ز ننشکفد این غنچه بباغ امید ؛ گر نوزد بر چمن این رقم تازه نسیمی ز مهب کرم ؛ کی شود این عقد
گهر با نظام ؛ گر نکند معدن جود اهتمام ؛ خیبت مهب کرم و کان جود ؛ دست و دل آصف صاحب وجود ؛ اختر برج شرف
سروری ؛ دوحهٔ اقبال نکو اختری ؛ ملک مداری که تیغ قلم کرد خراسان چو بهشت ارم ؛ شعلهٔ تیغش ظفر همدم است
ملک ز رشح قلمش خرم است ؛ هست درر بار کفش بحر وار ؛ نیست ولی چون کفش ابر بهار ؛ زانکه بود بخشش دستش مدام
کی همکی قطره فشاند غمام ؛ ذات وی از عدل بود محترم ؛ دست و دلش مظهر لطف و کرم ؛ بهره ور از فیض دل آگهش
مرجع اصحاب شرف درگهش ؛ تربیت اهل کرم کار اوست ؛ زیب ده عنوان سخن نام اوست
بحر هنر ما بشش ز شرف بالنسب ؛ نزد خرد او نرجو باشش حسب ؛ ملک ز عدلش
شده با زیب و زین ؛ هست دعاش همه را فرض عین ؛ هر که بود از
کرمش بهره ور ؛ غیر دعایش چه نویسد دگر ؛ تا که ز رشح قلم مشکفام
جوهر الفاظ پذیرد نظام ؛ باد همیشه قلمش درفشان
بهر سر انجام امور جهان ؛ بحر عطایش همکی موج
زن ؛ بهر فراغ دل اهل سخن
سیر فلک باد بکامش مدام
نامهٔ امید بنامش تمام

تم تم تم تم

تم

پادشاه کریم بیننده نوازنده خسرو جرم بخش عفو طراز از سر جرم خویش و بیگانه بگذرد زانکه هست فرزانه

و پادشاه عالیشان بعد از تأکید قواعد عهد و پیمان زمام ایالت بلخ و توابع را در قبضه اقتدار محمد زمان میرزا نهاد

و چون شاهزاده آنحضرت را در کابل نگاهداشت کریمه از مخدرات سراپرده شاهی نامزدش کرده بجانب

بلخ رخصت انصراف داده و بی شائبه [illegible] و عاطفه گستری آنچه عنایت کرم و رافت و نهایت اشفاق و مرحمت

بود از آن پادشاه اسلام پناه نسبت بآن شاهزاده ظهور نمود و صیت این لطف و احسان و آوازه این عفو و امتنان

در اطراف جهان انتشار یافته همه کس زبان بتحسین و آفرین گشودند نظم ای لطف تو سرمایه انواع فرح

مجموعه عنایت آیت رب اشرح گوئی که بود ذات تو در عالم کون مقصود خطاب فاعف عنهم واصفح والی یومنا

هذا که تاریخ هجری بماه ذی قعده سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده محمد زمان میرزا در ممالکت بامر حکومت اشتغال دارد

و نسبت بایستادگان پایه سریر پادشاهی در کمال دولتخواهی سلوک نموده کماینبغی لوازم اخلاص و اطاعت بجای آورد

رجاء واثق و وثوق صادق که آن شاهزاده صاحب سعادت در سایه دولت و عاطفت آن آفتاب اوج پادشاهی

باعلی مدارج اقبال استسعاد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت ظل اللهی بر وجنات احوالش تا ابد

آن اختر نور گستر اوج امید شایسته افسر و سریر جمشید در ظل عنایت محمد بابر خواهم که باقبال بماند جاوید

و چون بمرافقت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار و غرائب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان را

تا این غایت در سلک عبارت کشید از رشحات چشمه حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب

تحریر مراتع وقایع ایام دولت ابدپیوند شاهی معطوف گردانید امید آنکه بمساعدت بخت بیدار و میمنت

عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون ماند و کیفیت فتوحات شاه سکندر صفات را در احسن عبارات

و ابین استعارات بمسامع دور و نزدیک و ترک و تاجیک رساند نظم چون بعنایات خداوندگار

بخت موافق شد و اقبال یار کلک سخن پرور معجز نشان کرد بیان سیرت صاحبقران از پی آن خسرو

نیکو سرشت قصه اولاد کرامش نوشت سحروش و معجزه آثار شد باز گرانمایه گهربار شد تا کند از جوهر

احمد شاه شاه جهانگیر سیادت پناه جیب فلک پر زر شاهوار درج سخن پر گهر آبدار گرچه مرا قوت

این کار نیست خامه باین کار سزاوار نیست هست امیدم که بفضل خدای کلک چو بر عاج شود مشکسای

فیض همای هنرش یاوری کوکب طالع کندش چاکری تا ز حدیث شه کشورگشا قبه افلاک شود پر صدا

صیت فتوح جهانگیر شاه ستان خاطر نقاد هنر اقتباس از درر این خبر دلپذیر زیب ده عارض مهر منیر کی شنود گوش

ممالک عالم را منور گردانیده و ظلام ظلم و عدوان از اطراف بلاد و امصار روی بعدم آباد آورده و سرگشتگان
بوادی نامرادی بچشمه سار امن و امان رسیده‌اند و تا نسایم سلطنت و جهانبانی و شمایم خلافت و گیتی ستانی
از ریاض احوال گلزار اتوالش وزیده و اقطار آفاق را معطر ساخته و ملوک وافر فراست و سلاطین کامل کیاست
سعادت دو جهانی در متابعتش دانسته حلقه مطاوعت در گوش کشیده‌اند نظم سکه دولت چو بنام تو شد
پادشه مصر غلام تو شد یافت ز اقبال تو قیصر خبر کرد برون نخوت افسر ز سر خسرو و هند بنده و دربان تست
زن خطا ریزه خور خوان تست شاه تویی جمله طفیل تو اند از دل و جان تابع خیل تو اند و درین بناهی که بمرافقت توفیق
ایزدی و موافقت تایید سرمدی رسوم مذموم بغی و جهالت را که بتمادی ایام در میان فرق انام رسوخ تمام گرفته
بود و هیچیک از سلاطین را دفع آن تیسر پذیر نبود در عرصه هفت اقلیم منسوخ ساخت و بمعاونت بخت بیدار
و مساعدت گنبد پایدار در باب تشیید مبانی دین و دولت و تمهید قواعد ملک و ملت قوانینی که ناسخ
آیات ملوک کامکار و ماحی آثار خواقین نامدار تواند بود طرح انداخت نظم در ایوان سیادت
هیچگاهی نبوده شهنشه چو او گیتی پناهی ز رسوم بدعت از عالم برانداخت و لوای مذهب حق مرتفع ساخت
تعالی الله زهی شاه و نکونام مباهی از وجود دستش آل [illegible] ظلال دولتش از بخت بیدار ز بیاده تا عداران جهاندار از
قبه زنگار خیبر نصرت شعارش منور عرصه سپهر و غبار مواکب کواکب آثارش کحل الجواهر دیده ماه و مهر از اشعه
اسنه غازیان سپاه فراوانش آیینه فتح و ظفر چون قرص خورشید از برج دو پیکر درخشنده و از صفحه سیوف
مجاهدان لشکر فیروزی نشانش شعشعه امانی و آمال چون ماه چهارده از اوج کمال تابنده پرچم علم کشورگشایش
غیرت افزای زلف پرچم و خم مجلس بهجت آسایش منیر عقول غلمان روضه ارم در ایام رزم صدای
کوس دولتش نفخه صور روز حشر بگوش اعدای ملک رسانیده و بهنگام بزم نوای عشرت افزای [illegible] حالی
اولیای دولت را مبتهج و مسرور گردانیده سموم قهر جانسوزش جا بگذ از ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف
دلفروزش نضارت بخش ریاض امید مستمندان نظم سموم قهر تو هرجا که بگذر کرده بسان آتش سوزان
طبیعت کافوره نسیم لطف تو بر هر گل زمین که وزد و شکفته سر بر آرند مردگان ز قبور و سهم [illegible]
آهنگش خون از زهره مریخ روان ساخته و تاب سنان آتش نشانش شیر فلک را در بیشه اضطراب انداخته
خنجر سر تیزش چون مژگان خوبان عشوه انگیز و خونریز و تیغ بید ریشش بسان صرصر اجل قاطع نهال اقبال اصحاب ستیز
شوکت مملکت اسکندر در نظر عالی اثرش تنگتر از حوصله بخیل و رفعت شجره قدر کسری در برابر عظمت شأنش ملازمانش

[illegible] آفتاب دولت و اقبال شاهی و دیباچه [illegible]
[illegible] نهایت نامتناهی نقطه ای یافته از منزل مه تا ماهی
ذرات جهان از کرمت آگاهی ٭ از شاه و گدا هر که ترا او را خواهی ٭ بر فرق نهد افسر شاهنشاهی ٭ افتتاح اخبار فتح آثار
شاهی حمد و ثنای جناب اقدس الهی انسب است و اولی فله الحمد فی الآخرة والاولی وله ملک السموات
وما بینهما [illegible] ای کشور دل ز نور حجت روشن ٭ معموره جان ز فیض شکرت گلشن ٭ از حمد تو شد مزین آغاز کلام
یابد شرف از شکر تو انجام سخن ٭ و انفتاح ابواب وقایع مراتب شاهنشاهی با دا نعت و درود حضرت رسالت
پناهی الیق است و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما [illegible] ای به سپهر جاه فرازان چون تاج
یک پایه ز آسمان قدرت معراج ٭ شد از کرم عام تو عالم خرم ٭ شاهان جهان بلطف خاصت محتاج ٭ اللهم صل
علی سیدنا المصطفی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صل علی الآل البررة النجباء اصحابه نجوم فلک الغر العلی
در منقبت [illegible] عشر شهریاران فلک فضل و کمال ٭ شهریاران شهر جاه و جلال ٭ خسروان ممالک دینی
پادشاهان کشور عقبی ٭ یعنی آن دوازده معصوم ٭ انجم نوربخش اهل علوم ٭ مقتدایان ملت عربی
پیشوایان آل پاک نبی ٭ اولین آفتاب برج شرف ٭ شاه عدل سوار دریا کف ٭ بعد حسن آن امام پاک سرشت
که بدو نهال احسان گشت ٭ ثانیت او را نظیر غیر حسین ٭ قرة العین سید ثقلین ٭ بعد از ایشان امام سجاد است
که پناه تمام عباد است ٭ بعد محمد که باقرش لقب است ٭ میوه باغ سید عرب است ٭ باز صادق که بود در همه کار
چون زر جعفری تمام عیار ٭ مظهر لطف ایزدی کاظم ٭ درر علم شرع را ناظم ٭ فخر آل عبا امام رضا
هادی سالکان راه هدی ٭ بعد سمی نبی امام تقی ٭ قدوه خاندان علی نقی ٭ حسن الخلق و احسن الآثار
حسن عسکری ملاذ کبار ٭ بعد امام زمان که هست مدام ٭ ماحی کفر و حامی اسلام ٭ یا الهی بحق آل رسول
بعلو مکان زوج بتول ٭ بکمال زهادت زهرا ٭ که خجل کرد طلعتش مه را ٭ بمحبان اهل بیت سنیه
بهدات شریعت حنفیه ٭ که مرا ساز همدم توفیق ٭ تا نویسم بنامه تحقیق ٭ حال مهر سپهر عز و شرف
سرور دودمان شاه نجف ٭ حامی ملت مسلمانی ٭ وارث حشمت سلیمانی ٭ پادشاه ممالک عالم
در تمام جهان بعدل علم ٭ تاج بخش شهان تخت نشین ٭ مشرق [illegible] بزیر نگین ٭ در عجم سربلند گشته بتاج
وز بلاد عرب ستانده خراج ٭ ترک و دیلم همه غلامانش ٭ قیصر از چاکران فرمانش ٭ همه اجداد او خجسته شیم
مالک تخت و تاج تا آدم ٭ پادشاهی که تا ماهچه لوای خورشید سیمایش از افق معدلت و احسان طالع گشته عرصه

ومخالف کداز بی سعادت دشمن سوزی و دوست نوازی آن مهر سپهر سرافرازی تا دامن روزگار را انقراض
ادوار در میان عالمیان باقی و پایدار ماند بنا علی هذا این ذره حقیر که خود را خوشه چین خرمن ارباب فضل
و هنر می پندارد و جزو آخر از کتاب افادت اثر حبیب السیر را از ذکر بدایع حالات و بیان غرایب فتوحات
پادشاه دین پناه زینت بخشید و تجدید غایت عنایت الهی و نهایت موهبت شاهنشاهی پاک شامل
دین و دولت را شاهیست بیش بها و همت گردانید امید بکرم جاوید آنکه از نفحات طبع دُرربار ریاض
اخبار شاه فلک قدرت از پرتو جهی نضارت یابد که طاوسان حظائر قدس را هوای تماشای آن از فضای رفاع
سمت انتفا گیرد و از لمعات ذهن سحر کردار کلک آرا آثار پادشاه رفیع مقدار بصوبتی طراوت پذیرد
که بلبلان بوستان انس را از شوق تماشای آن از ساحت خاطر صفت انقطا پذیرد نگنجد
این سخن در طی نامه نباشد این متاحت نامه دلی چون بار همت کرد پرواز ز غیب آمد بگوشم هوش آواز
که کلک ار چه باشد بی بضاعت ز فیض شاه یابد استطاعت بظاهر گر قلم افتد درین راه سخن گوید
بمعنی دولت شاه از آن رو طایر طبع سخن ساز سوی این بوستان آمد بپرواز چه از ذکر شهنشاهی
گهر سفت نخست از حال آبایش سخن گفت

انتابی که انوار وجود فایض الجودش عرصه مشرق و مغرب را مشور گردانیده و محتاج نیست بشرح
علو اصل و نسب و کامیابی که فیضان غمام عدل و جودش ریاض آمال اعادی و اقارب را نضارت بخشیده
مستغنی است از ذکر آبا عالی حسب اما چون بر طبق کلام معجز نظام و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا
همواره اشراف و اعیان عجم و عرب سلسله نسب خود را در متون کتب و بطون صحف مثبت
میساخته اند و بسبب عظم شان و قدم دودمان آبا و اجداد بلند مکان رایت افتخار در میانات
می افراخته اند خامه مشکین شمامه در بیان سلسله نسب بزرگوار شاه فلک اقتدار شروع نمود صفحات
کتاب حبیب السیر را بشرح شمه از مناقب و مفاخر این فرقه ستوده مآثر زیب و زینت افزود و بر ضمایر ارباب اتقان
انساب اولاد عظام نبوی و عارفان اخبار احفاد کرام مرتضوی مستور و مخفی نخواهد ماند که نسب اشرف
شاه دین پناه مظهر کلمه السلطان ظل الله به پنج واسطه بحضرت ولایت منقبت امامت مرتبت واقف
اسرار ازلی شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد و نسب آنحضرت بنوزده واسطه
بامام هفتم هادی اعالی و ادانی اعاظم امام موسی الکاظم ع منتهی میشود برین موجب ابو المظفر سلطان حسین

بی نفعتر از فروغ انجیل * بیت * ای تخت که ملک ترا عالم تنگ * یکپایه ز تخت قدر تو هفت اورنگ

لطف تو نموده سوی هر کس آهنگ * رخ سوده بخاک کف پایش اورنگ * تاج بخش خسروان روی زمین

باج ستان قیصر روم و خاقان چین * سکندر سپاه ستاره حشم * سلیمان اقتدار کواکب خدم * خورشید طلعت

بهرام رزم جمشید حشمت ناهید بزم * مشتری رای عطارد سیر * فریدون فر کیخسرو اثر * قمر سیر کیوان غلام

پرویز ملت سپهر احتشام * بیت * خسرو جم قدر منوچهر چهر * چهر بخاک ره او سوده مهر * ترک فلک بنده

فرمان او * هندوی کیوان ز غلامان او * معتکف چرخ ششم روز و شب * جز به دعایش نگشادست لب

کلک عطارد سر اهتمام * غیر ثنایش ننویسد مدام * سیر قمر تابع فرمان اوست * زهره کنیز شبستان اوست

ثابت و سیار برین آستان * بسته بخدمت چو دو پیکر میان * هست وجودش بدر برج شرف * دری

تابنده برج شرف * اسم شریفش ز گهر پاکتر * گشت مصادف آن گهر * متعالی سمی شاه سعادت

انتما منبع لطف ... شاه ... شاه عالم پناه اسمعیل * خاک درش بوسه زد از روی مهر * چون طلب

مهر نموده سپهر تا که بردار کرمش خصم بهر طاهر ازو شده همه پابند قهر و دشمن ادبار جهان کرده خوار * دیده عدو دید عدو بند حیران

کرده * میل دلش نیست بجز سوی لطف * هست جلی پرتو وی از روی لطف * گشت چو در روی زمین پادشاه

روی پرستش نهاد از مهر و ماه * نور دلش زد چو بعالم علم * حشمت عدو گشت قرین الم * عزت تاج و شرف کلاه از وی

یافت بنا قاعده جاه از وی * نام وی از عز بلا انتها * گشت مرا سلک دری بی بها * یافت چو این نظم ثنایش نظام

کرد قلم سوی دعایش خرام * تا بود از شعشعه آفتاب * سطح معلای فلک نور یاب * باد ز عدلش رخ روشن

جبین * روی زمین غیرت خلد برین * اهل هنر از کرمش بهره مند * مسند اقبال ز ذاتش بلند * چون بی شائبه

تکلف و تجشم سخنوری و غائله تصلف و مدح گستری از مشاهده صادرات افعال و ملاحظه واردات

احوال این شاه دین پناه ستوده خصال لایح و واضح میگردد که در هیچ عصری از اعصار و هیچ دوری از ادوار

همای همایون فال جاه و جلال بر سر هیچ تاجداری مانند ذات همایونش سایه نیفکنده و باز بلند پرواز امید

ایزد متعال بر دست اقتدار هیچ دولتمندی کامکاری بسان وجود فائض الجودش نه نشسته بر ذمه همت

هر یک از سخندانان دریای فصاحت و ناسخان اوراق بلاغت واجب و لازم مینماید که در نظم فرائد

قطایع و منبر عرض مآثر بدایع خدام موکب سپهر احتشام بشرائط جد و اجتهاد مرعی دارد تا کمال عدل و احسان

و غایت لطف و ... آن جهانداری و کشورگشائی و قانون دین پروری و ملک آرائی و رسوم رزم سازی

این مزار شده فیروزشاه در کنار بیشه جیلان در موضعی که موسوم است بدکلین منزل گزیده بود و پیوسته
خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام مینمود و چون انجناب از هاتف غیب ندای وافد یا عبادی
الی دار السلام شنوده از وحشت آباد عالم فانی بنزهات سرای باقی انتقال فرمود در زمین سعادت نشان
عوض از منزل بدکلین کوچ فرموده بقریه اسفرنجان که داخل مضافات اسفراین است سکون گزیده
در انمقام بهجت انجام فارغ البال و شادکام اوقات میگذرانید تا وقتی که از خیر گذشت و امیر عوض را
پسری بود خورشید منظر و آن دُر درج ولایت در سن هفت سالگی از نظر خلایق غایب شد
و هر چند خدام امیر عوض در طلبش بهر طرف شتافتند از شعشعه جمال آفتاب سیماش اثری نیافتند لاجرم
در آن دودمان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و محنت کلی بمهاجرت جوان دل
دیده منتسبان خاندان سیادت گشاد اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر غمدیدگان بوده هر چند بزبان
حال بگوش هوش هر یک مضمون این مقال ترنم مینمود بیت یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور و بعد از انقضای هفت سال از این احوال روزی آن فرزند بزرگوار
پیدا شد جامه عبائی در بر و دستار سفید بر سر مصحفی حمایل فرموده و زبان خجسته بیان بتلاوت قرآن
گشوده لاجرم لازمان آستان کرامت آشیان مبتهج و مسرور از انجناب کیفیت حال پرسیدند جواب داد
که مرا طایفه از جنیان که در سلک ارباب ایمان انتظام دارند بمیان خود برده در این مدت بحفظ کلام معجز
نظام ملک علام و تعلیم سنن و فرائض اسلام ترغیب و تحریض مینمودند و انجماعت متعجب و متحیر گشته
غاشیه خدمت مخدومزاده حقیقی بر دوش گرفتند و از روی ارادت و اعتقاد کمر بر میان جان بسته
طریق فرمانبرداری و اطاعتش را بجا آوردند و سید محمد الحافظ در میان اقربا و خویشان باحیای سنن سنیه
آبا و اجداد خود مبادرت مینمود تا آنوقت که مدت حیات طبیعی بسر آمده علم عزیمت بصوب بهشت جاودانی برافراخت
بیت روانش چو پرواز بر باد زد [illegible] آن نزهت آباد سر بر زد [illegible] و لیلاند امیر محمد الحافظ
بعد از فوت پدر در قریه کلخواران اقامت فرمود و آنحضرت از جمال صوری بهره تمام داشت و همواره ضمیر را
مشغول کرده تخم انعام و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت و چون زمان صلاح الدین رشید
بسر رسید پسر رشیدش قطب الدین قائم مقام پدر گردید و قطب فلک جلالت صدر الدین و ابدی ز خود
سپهر سعادت و بزرگواری بود و هم در قریه کلخواران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر

شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ
صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح
الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن
بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابو محمد بن قاسم بن حمزه بن الامام
امام موسی الکاظم صلوات الله وسلامه علیه و آبائه الکرام الی یوم القیام و چون شمامه امامت و سروری
و شمائم کرامت و دین پروری کاظم علیه السلم در اوایل مجلد ثانی مشام ناظران این اوراق را
معطر گردانیده و ساحت ضمیر موافقان این اخبار را معنبر نضارت بخشیده در این مقام بیان از
تکرار آن مبادرت مینماید و رخسار این صحائف را بزیور آثار بعضی دیگر از آبا و اجداد و الا نژاد آنحضرت
می آراید [illegible] شیخ صفی [illegible] عامه علماء عالم
و کافه فضلاء بنی آدم بر علو شان و سمو مکان سادات صاحب سعادات موسوی اتفاق دارند و آن
زمره کریمه را فائز بکمالات صوری و معنوی و جامع فضائل دنیوی و اخروی میشمارند لوایح باطن هدایت
میامن ایشان مانند صبح صادق ظلام لیالی ضلالت را منعدم گردانیده و لوامع خاطر صفوت
مآثر ایشان بسان انوار آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردیده [illegible] از ایشان بود
هر یک دین پناهی که سریر مکرمت را پادشاهی و چراغ روشن از نور امامت شمعی تابنده بر برج کرامت
لاجرم حاجت بآن نیست که عندلیبان قلم در گلزار مفاخر هر یک از این فرقه واجب التعظیم
که سلسله نسب همایون با اسامی سامی ایشان منتهی است در ترنم آید اما بنا بر تیمن و تبرک بذکر مجملی از
حال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه فیروز شاه و اولاد عالیجاه آن قدوه اولاد
خیر البریه لسان مقال میگشاید [illegible] بزرگی بود بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف
[illegible] روزگار اطوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیه مبارکش ظاهر و آثار جلادت و مهتری از
[illegible] بوفور تمول و ثروت مشهور و بصفت نباهت و سخاوت بر السنه و افواه مذکور مواشی
[illegible] و ستار و غلامان و خدامش زیاده از مرتبه حساب و شمار [illegible] دری بود از
[illegible] زرگلستان شاه بخت [illegible] بوده یک گروه از خوان احسان جهانی مرفه باحسان او
فلک [illegible] کرم میر فیروز شاه چنانچه در کتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین طراز

بی عدیل در وقت ترقی بس شباب مخدره را که صبیهٔ صلبیهٔ عمر باقی بود و از بارقهٔ عنایت ازلی فروغ عفت
و طهارت از جمال حالش هویدا خورشید بعقد نکاح در آوردند واهب المواهب والعطیات امین الدین جبرئیل را
از آن مخدرهٔ مستوره که رابعهٔ سجادهٔ زهادت و مریم سراپردهٔ سعادت بود و دولت نام داشت پسری عالی
گهر کرامت فرمود ... برآمد آفتاب از اوج امید ... و چون مظهر اقبال جاوید آثار تصفیهٔ باطن از ناصیهٔ خجسته
میامنش ظاهر و انوار تزکیهٔ نفس جبین مبینش باهر امارت هدایت و ارشاد در بشرهٔ همایونش پیدا و مقامات
ولایات و اجتهاد از ناصیهٔ همایونش هویدا ... گلی شکفت در باغ هدایت ... دری افزود در درج ولایت
جهانی گشت از بویش معطر ... ز نورش چشم اختر شد منور ... و امین الدین جبرئیل دیده از فروغ روی آن مولود فرخنده
خوی روشن ساخته علم بهجت و شادمانی بر افراخت با تقدیم نذورات و صدقات قیام نموده حمد و ثنای بخشندهٔ
بی منت را ورد زبان ساخت و بالهام هاتف غیبی آن فرزند سعادتمند را ابوالفتح کنیت نهاد و نام نامی
و لقب سامی بصفی الدین اسحق قرار داد والحمد لله واهب العطایا والصلوة والسلام علی خیر البرایا و آله الاولیاء
والاتقیاء [illegible] باتفاق
اکابر آفاق ذات میمنت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از مشرق دینداری درخشنده و مشعشع ضمیر فیض
تاثیرش لمعان انوار عنایت الهی عرصهٔ کون و مکان را اضاءت بخشیده گنجینهٔ سینه اش از جواهر علم لدنی پر و پایهٔ
قدرش برون از حد تصور لآلی کلام هدایت نظامش زیور گوش هوش اعاظم سلاطین و ملوک و غبار اقدام
خدامش سرمهٔ دیدهٔ اهالی ریاضت و سلوک قبهٔ عرش فرسای صومعه اش مهبط انوار هدایت ایزد تعالی و عتبهٔ
کعبه آسایش مطاف طوائف معتکفان عالم بالا مرغان اولی اجنحه در هوای دانهای سبحه اش همواره در طیران و مشاعل کواکب
در تمنای کسب شعلهٔ اقتباس از قندیل معبدش پیوسته فروزان نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی
خمیده و دیده و دل ریاضت کشیده اش در رخسار مه رویان جز پرتو جمال حقیقی صورتی ندیده از صبح تا شام در میان اسرار
حقیقی زبان گشوده و از شام تا بام برکوع و سجود و قیام و قعود استدامت فرموده ... همه ذکر او در رکوع و سجود
همه فکر او در قیام و قعود ... شده چشم ابروی محراب را ... چو چشمی که نشناخته خواب را ... شبش چشم پر آب در بندگی ... ز ظلمت
نهان چشمهٔ زندگی ... لب دیده اش سالک کامیاب ... نبسته ز خوردن گشاده ز خواب ... شب زنده داری همه روز بود ...
همه شب ز قدرش شب قدر بود ... قدمگاه او عرش را بوسه گاه ... درش بود قدوسیان را پناه ... گذشته ز هفت آسمان منبرش
نمودار معراج پیغمبرش ... گشادی چو گاه نصیحت لسان ... فشاندی در و لعل بر عاشقان ... ملک گفته آمین چو کرده دعا

کرجستان باردبیل شتافت تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین
یکی از رؤسای کرجستان با لشکری از بی صفتان بی ایمان بخیال نهب و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج
سالکان ملت خیر الانام علیه التحیة والسلام بجانب اردبیل در حرکت آمد و چون این خبر بگلزاران رسید امیر قطب
الدین بر طبق کلمهٔ علیکم بالسواد الاعظم عمل نموده با عیال و اطفال به شهر اردبیل خرامیده و خانهٔ در زیر
زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن نهانخانه از چشم مخالفان مستور گردانید و نفس نفیس در گوشه نشسته
بتضرع و زاری از بارگاه کردگاری از آن بلیه نجات طلبید و در محلی جوانی از اقربای آنجناب نزدیک بمحل
آن فرزندان ایستاده بود که کرجیان در اردبیل دست بغارت و تاراج برآورده یکی از ایشان متوجه آن خانه شد
و آن جوان بر طبق مرویهٔ الحق یعلو ولا یعلی علیه غالب آمده و شمشیر آن کافر مقهور را بقبضهٔ اقتدار
در آورده او را بر حلق نحوستش کشید در آن محل کرجی فریادی زد که بعضی از همراهانش بکیفیت حادثه پی برده رو
بآن خانه آوردند و آن جوان از آنکه کافران بر جملهٔ نشینان سراپرده عفت که در زیر زمین اند اطلاع یابند اندیشیده
روی بکشتن ایشان آورد و در نهانخانه را مسدود گردانیده و کلمهٔ توحید بر زبان رانده نابسته و بهمان لحظه کرجیان با او رسیدند
و بضرب خنجر در آن کشته دیده و شمشیر انتقام از نیام بر کشیده در وز نشئه حیات آن جوان پسندیده صفات را
بانقطاع عهد بیانجامیدند القصه بعد از آن امیر قطب الدین از زاویهٔ اختفا متفکروار بیرون آمدند تا منزلی از آن اختیار نماید
قضارا جمعی از کرجیان بآنجناب رسیده شمشیری بر سرش زدند چنانچه از پای در افتاد و کافران او را کشته تصور کرده
بطرفی دیگر رفتند و امیر قطب الدین از روز تا شب در میان کشتگان افتاده بود و هیچکس بر حالش
اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب مختفی شد جمعی از اوباش اردبیل که بجهة تفحص حال شهیدان
در سیر بودند بسر وقت امیر قطب الدین رسیدند و آن امیر درویش ضمیر را از زاویه که ظاهرا از داغ بریده شده
و زخم علاج پذیر است آنگاه اشاره فرموده آنجماعت زخم را بستند و او را بخانه نیم جانی رسانیدند و امیر
در آن زاویه مقیم بود تا وقتی که لشکر کرجستان از اردبیل مراجعت نمودند آنگاه قرین صحت و عافیت مانند
خورشید از عقدهٔ کسوف بیرون خرامید و همگی همت بر تربیت فرزند سعادتمند خود شیخ صالح
مصروف گردانید و در وقت حلول اجل مستعد آن دل صالح را ولی عهد ساخته رخت بریاض رضوان
کشید و شیخ صالح در اوقات زندگی سنن سنیهٔ آبای کرام احیا نموده چون آنحضرت نیز بسلم بهشت
عنبر سرشت سبز خرامیده اختر [illegible] قائم مقام پدر شد و آن سیدزاده

بخانهٔ خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگار شیخ بر گشاید آن التماس را بعز اجابت اقتران نداد و بعد از آن تقیّد
باداء وظایف طاعات و عبادات مشغول شد و در آن بلده صحبت شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از مقربان
درگاه صمدی رسید اما دست ارادت به هیچیک از آن جماعت نداد زیرا که مرتبهٔ خود را از ایشان برتر میدید
آخر الامر نزد امیر عبد الله فارسی که فارس میدان هدایت بود شتافته شمّه از حال خویش عرض کرد
امیر عبد الله آنجناب را گفت ای عزیز حالا در شرق و غرب عالم چون شیخ زاهد گیلانی کسی نیست که ترا بمطلوب
تواند رسانید بنا علی هذا شیخ اولیای شیراز را وداع کرده بجانب اردبیل باز گشت و نوبتی دیگر بشرف خدمت
والده دریافته بتفحص حال شیخ زاهد قیام نمود و شیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر بن بابل بن شیخ بندار الکردی
السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارشاد از سید جمال الدین گیلانی یافته بود و نسبت
خرقهٔ سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مسطور است بسید الطائفه ابو القاسم جنید بغدادی
پیوندد و سلسلهٔ مشایخ جنید قدس الله سره بامیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب میرسد
بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار سال دیگر در راه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانید
شخصی که او را ابراهیمان میگفتند و از اردبیل بجهت آوردن برنج رفته بود شنید که شیخ زاهد قدس سره
در قریهٔ هلیه کران از توابع گیلان بسجادهٔ ارشاد تمکن دارد و شیخ صفی الدین از عشق ملاقات شیخ زاهد بی تحمل شده
در فصل شتا که شدت سرما در کمال داشت پیاده و تنها متوجه هلیه کران گشت و در ماه مبارک رمضان بمقصد رسید
و در زاویهٔ زاهد در آمده بادای نماز پرداخت و حال آنکه شیخ زاهد در آن اوان در خلوت بود و چنان مقرر ساخته
که تا عید هیچکس از مریدان و طالبان ملاقات نفرمایند و پیوسته در ماه رمضان حال آنحضرت بر همین منوال جاری بود
اما چون در آن روز بنور کرامت از وصول آن قدوهٔ خاندان امامت خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد خلیلان
بود طلبیده گفت ای خوان کیلنک پوش را که در گوشهٔ زاویه نماز میگذارد بخلوتخانهٔ خاص من در آور تا اینجا بسر برد
محمد خلیلان بموجب فرموده عمل نمود و هم در آن ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی را بخلوتی که نشسته بود
طلبیده بارشاد و تلقین او پرداخته بدیدهٔ بصیرت انوار هدایت در بشرهٔ مبارکش مشاهده نمود و بکلی همت
در تربیتش سعی و اهتمام فرمود و شیخ صفی الدین قدم در میدان ریاضت و مجاهده نهاده کار بجایی رسانید
که در هفت روز یکنوبت افطار میکرد و بتدریج مهم بانجا انجامید که در ماهی زیاده از یک مرتبه از جنس
ماکول و مشروب چیزی نمی چشید و در شب اصلا پهلو بر زمین نمی نهاد و در روز بکوه و صحرا رفته جهت مطبخ شیخ

شده صیت شمول [illegible] و آن منور محراب امامت و کرامت هنوز در سن صبی بود که بر طبق کلمهٔ کریمهٔ و آتیناه
الحکم صبیاً دست هدایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش برگشود و اوقات خجسته ساعات
مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخت در آن اثنا خوابهای غریب میدید و بازدیاد الطاف الهی و تضاعف
عواطف نامتناهی امیدوار میگردید از جمله آنکه شبی در عالم رویا مشاهده فرمود که بر قبهٔ مسجد جامع اردبیل نشسته
ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم از نور او روشن گشت و چون امعان نظر بجا آورد دانست که آفتاب
روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بحالت تیقظ و انتباه باز آمد کیفیت واقعه را با والدهٔ
ماجدهٔ خویش تقریر نموده طلب تعبیر فرمود آن مخدره پس از تامل جواب داد که ای قرة العین این رویا دلالت
بر آن دارد که نور ولایت از جمال تو بمرتبه لمعان نماید که شرق و غرب را روشن سازد لاجرم آن جناب خرم
و فرحناک شد و در وقت تحریر این خواب مسود اوراق را بخاطر رسید که ظاهرا در آن زمان در عالم خواب بآن
شیخ ولایت‌مآب نموده بودند که از مطلع صلب تو عنقریب آفتابی طالع خواهد گشت که ماهچهٔ رایت سلطنت
او بسان خورشید تابان پرتو بر عرصهٔ کون و مکان اندازد و فی الواقع حال حقیقت این سخن مشاهده و محسوس میگردد
و حقیقت این دعوی نزد ارباب صورت و معنی به ثبوت می پیوندد و همچنین منقول میگردد که در اوان صبی شبی
شیخ بخواب دید که بر کوهی بلند نشسته و شمشیری طویل عریض بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده و هم در عالم
خواب با خود گفت که پیر امین الدین جبرئیل را با شمشیر چکار و چه مناسبت و قصد کرد که شمشیر از میان بگشاید
نتوانست پس تاج را از سر برداشت آفتابی از فرق مبارکش طلوع نموده که همه عالم را منور ساخت
باز افسر را بر سر نهاده آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر برگرفت کرةً بعد اخری آن آفتاب در لمعان آمد
و چون این معنی سه نوبت بوقوع پیوست از خواب در آمد راقم حروف گوید که اگر صاحبدل روشن ضمیر
در تعبیر این خواب تامل نماید متیقن داند که آن شمشیر کنایه از ظهور تیغ جهانگشای پادشاه مظفر لوا بود و آن
تاج [illegible] افسر همایون آنحضرت اشارت مینمود و ما احسن ما قیل بیت زهی خوابی که تعبیرش تو باشی خوشی
آن [illegible] که تعبیرش تو باشی چون آتش محبت الهی در خاطر فیض آثار حضرت ولایت
پناهی [illegible] کشید طالب مرشد کامل گشت و پای در طریق جستجو نهاده به بهانهٔ ملاقات برادر خجسته صفت
خود [illegible] رشید که در بلدهٔ شیراز در کمال جلالت و اعتبار بسر میبرد از والده رخصت سفر فارس حاصل کرد
و پیاده متوجه شیراز گشت در خانقاه شیخ ابوعبدالله خفیف نزول فرمود و هر چند برادر فرخنده سیرش خواست که آنحضرت را

بحضور آمد و صورت این سعادت بواسطهٔ مناسبت معنوی که بین الجانبین در ازل واقع بود روی نموده
خود را در آن خانه بخود بر بسته : لاجرم آن جماعت خجل گشته بنور فضل و کمال شیخ صفی الدین معترف گشتند
و غاشیهٔ ارادتش بر دوش گرفته از سر عناد در گذشتند و شیخ صفی الدین در زمان حیات شیخ زاهد حضرت
یافته باردبیل شتافت و بتلقین سالکان طریقت و ارشاد تشنگان سبیل هدایت اشتغال فرمود
اما هر گاه که ذوق ملاقات شیخ زاهد بروی غلبه میکرد بگیلان خرامیده شرائط کمال ارادت و اخلاص تقدیم
میرسانید و این معنی موجب عظم شان و علو مکان آنجناب میگردید و احیانا شیخ زاهد نیز باردبیل تشریف میبرد
و نسبت بآنجناب لوازم محبت و اتحاد بجای می آورد و در صفوة الصفا مسطور است از شیخ صدر الملة والدین
مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد عرصهٔ اردبیل را بنور حضور منور ساخته در زاویه که مسکن بود نزول نمود
در وقتی که پدرم شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم اردبیل در ملازمتش نشسته بودند سر از جیب مراقبه
برآورده گفت مرغ دل من چندیست بال همت در فضای عالم طیران نموده جهت توطن صفی موضعی بهتر از اردبیل
نیافت اکنون ای صفی میباید که درین سرزمین رحل اقامت انداخته زاویه عمارت نمائی که آستانه
سنیه اش آشیانهٔ ساکنان عالم بالا باشد و ساحت بهجت نمایش مطاف طوائف سالکان بسیط
غبرا گردد و بر تو لازمست که فرق انام را بشارع دین قویم و صراط مستقیم دعوت نموده ندای اجیبوا
داعی الله بچهار طرف اقلیم رسانی که جناب جلال سبحانی تربیت خلق و حق را بتو حواله کرده است
روی اهل دل بسوی روی تست : مهبط فیض الهی کوی تست : و باید که احتمال مشاق
اسفار نموده مردم اقطار آفاق را بحلقهٔ معرفت در آری و خلفا باطراف امصار فرستاده خود را درین
کار معاف نداری و اکنون امانتی را که از آبا و اجداد داشتم در قبضهٔ هدایت تو نهادم و سر رشتهٔ
هدایت امت حضرت رسالت را بدست تو دادم — چو الطاف الهی شامل تست : ظهور نور عرفان
از دل تست : گشادم پیش تو اسرار دین را : بتو دادم همه گنج یقین را : و شیخ زاهد بشهور
سنه سبعمائه بموضع سیور مرده که از توابع شیروانست مریض شده عازم ریاض رضوان گشت و
یکی از اهل ارادت را که موسوم بخضر بود و الیوانی لقب داشت پیش خود طلبیده گفت میخواهم که یکروز
از اینجا باردبیل روی و روز دیگر صفی را بما برسانی و الیوانی این مهم را قبول نموده دست مبارک به نیت
و مهر و ولایتش فرود آورد و صبحی از سیور مرده متوجه اردبیل شده ببرکت دست شیخ که بعضلاتش رسیده بود

زاهد همیشه میکشید و چند سال از اکل دسوم و لحوم مجتنب میبود و در وقت افطار اندکی برنج یا کیاه تناول میفرمود
لاجرم در اندک زمانی بمرتبه علیه ترقی کرد و شیخ زاهد آنجناب را بتدریج از آن ریاضت باز آورده بخوردن
گوشت اشاره فرمود و برین قیاس حضرت ارشاد دستگاهی در سایه تربیت شیخ زاهد قدس الله روحهما از درجه
بدرجه ترقی مینمود تا صاحب مقامات علیه و جامع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد با آنکه فرزندان صاحب کمال داشت
منصب سجاده نشینی و ارشاد خلائق را رجوع بآنحضرت نمود و یکی از بنات مکرمات خود را که هم نام زهرا علیها السلام بود
بحباله نکاحش درآورد و سبب اینحکایت از صفوة الصفا بگوش رسیده که چون شیخ زاهد پایه قدر و منزلت
شیخ صفی را برتر گردانیده بهمگی همت در علو شان و رفعت مکان آنحضرت کوشید نائره رشک و حسد در باطن
بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافته و نزد شیخ زاهد رفته گفتند که اگر حضرت شیخ مهم ارشاد و سجاده نشینی را رجوع
بشیخ صفی الدین نماید او در اردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند هرآینه رواج و رونق در خاندان نماند
پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ جمال الدین را که بصنوف کمالات صوری و معنوی متصف است
قائم مقام گردانید تا همه دست متابعت در دامان مجد و مراده خود زنیم و این سلسله از هم گسیخته نگردد شیخ فرمود
که مرا نیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد تعالی تاج ولایت بر سر او نهاده و زمام مهام ارادت را
در قبضه درایت او گذاشته ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء این کار دولتست
کنون تا کرا رسد پس فرمود که من همین زمان چنان سازم که بر شما حقیقت اینحال ظاهر گردد آنگاه
فرمود که خلوت جمال الدین علی کجاست گفتند متصل بخلوت شماست باز پرسید که خلوت صفی الدین
در کدام مقامست جواب دادند که بر کنار دریاست در موضعی که از اینجا تا آنجا نیم فرسخ مسافتست شیخ گفت
هر دو را آواز میدهم مشاهده نمائید که کدام یک جواب خواهد داد پس دو سه کرت جمال الدین علی را آواز کرد
هیچ جواب نشنید بعد از آن شیخ صفی را آواز فرمود همگنان آواز آنجناب را شنیدند که گفت لبیک
و همان لحظه بآنجا در آمد شیخ زاهد پرسید که صفی الدین کجا بودی جواب داد که در خلوت گفت سبب آمدنت
چه بود گفت ندای شما را شنودم و بجمعیت همت توجه نمودم هر کس می عشق خورده در بزم شهود
دیده هر چند باشد باز غافل نشود و پیوسته بگوش هوش از هر طرفی آواز فرح فزای دلدار شنود
آنگاه شیخ زاهد بزبان الهام بیان گذرانید که شما را معلوم شد که جمال الدین از مقتدا غافل است
که با وجود قرب جوار ندای مرا استماع ننمود و صفی الدین از مقتدا حاضر است که از نیم فرسخ آواز مرا شنوده

از راه سفر بر ذوق و پای ارادت بملازمت شیخ میرفتند تعداد میکردم در عرض سه ماه سیزده هزار کس بشمار آمد
عدد مردی که از سایر طرق بدان شهر بخدمت می‌شتافتند غیر علام الغیوب کسی نمیداند و بر این قیاس
زیاده بر سی سال عتبهٔ علیهٔ آنحضرت و اولاد امجاد خیر البریه مطاف طوائف امم بوده و ملاذ و مرجع علما و
ارباب فضل و کمال بوده و هر سال چندین هزار از لطائف انفس به برکت انفاس متبرکش بمطلوب رسیده ابواب
هدایت بر روی روزگار ایشان میگشود و چنانچه بثبوت پیوسته انوار ولایت ازلی و آثار هدایت لم یزلی
از ناصیهٔ آن نوری سپهر دین پروری در مرتبه لایح و لامع بود که هر کرا چشم بر آن کمال خورشید مثال می‌افتاد
چراغ معرفت در کاشانهٔ دل او روشن شده بی اختیار سر ارادت بر پایش می‌نهاد و لوامع حقایق حضرت
الهی و لوایح دقایق موهبت نامتناهی از مطلع باطن کرامت میامنش پیوسته مبتنی به طلوع مینمود که از فروغ
آن ظلمت آباد جهان صفت اضاءت پذیرفته طالبان راه و سالکان را بکوی مطلوب نشان میداد
و سلاطین عالم هرگاه بخدمت جنت رتبتش رسیدندی از شکوه ذات ملک صفاتش مجال تکلم
محال دانستندی و خواقین با طبل و علم چون در زاویهٔ سدره مرتبه‌اش راه یافتندی در صف خدام
ذوی الاحترامش در غایت فروتنی نشستندی — بیت — در شب تقدیر فراشان انوار بری شمع
شاهی در سرای قدر او افروختند خیاطان قضا در کارگاه کاف و نون رقعهٔ فرماندهی بر خرقهٔ او دوختند
و چون در اکثر بلاد و اقالیم صیت ولایت آنسرور و دودمان هدایت شایع گشت خلق بی نهایت بواسطه
ارشاد آنحضرت و خلفاء عظامش بسلوک طریق حقیقت موفق شدند بنا بر مقتضای نحوای اذا تم امر دنا
نقصه زمان انقضاء ایام زندگانی آن حاوی کمالات انسانی بتقارب انجامید و امراض متضاده که از علاج یکی
دیگری صفت ازدیاد می‌پذیرفت عارض ذات ملایک صفاتش گردید از آنحضرت روایتست که در ایام ضعف
روزی بر زبان الهام گذرانید که هاتف غیب در گوش هوشم گفت که هر مرض که در تمامی کتب اطبا
مذکور است حکیم علی الاطلاق بر تو نهاد و هر ثواب که جمیع امراض را دهند بتو داد و آن شیخ الافراد
با تراحم امراض و تراکم اعراض در اوقات ناتوانی برای هر نمازی تجدید وضو میفرمودی و در وقت ضعف
[illegible] اشاره میکرد تا بعضی از نزدیکان او را در قیام و قعود امداد مینمودند و در اواخر ایام ارتحال منصب
ولایت عهد و ارشاد طوائف عباد را بولد ارشد خود شیخ صدر الدین موسی که نبیرهٔ دختری شیخ زاهد بود
تفویض نمود و سفارش نمود که شیخ جمال الدین اصفهانی بوظائف آداب سنن غسل قیام نماید آنگاه دو روز علی الدوام

هشت روزه راه را بیکروز طی فرمود و نماز دیگر در قریه گلخواران بشرف ملاقات شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن
خود را باز گفت و آنجناب تهیه اسباب ملازمت شیخ کرده علی الصباح بر اسب جریده که داشت سوار شد و
خضر در رکاب سعادت انتساب روان گشته تا بخلخال بسور مرده رسید و از شیخ صفی الدین شرف دستبوس
یافته شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح من متوجه عالم بالاست و هر یک از اصحاب در باب دفن من موضعی اختیار
مینمایند رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین فرمود که چون گیلان وطن مألوف آنحضرت است جهة مقبره
منوره از تمام مواضع مناسبتر مینماید و این سخن موافق مزاج شیخ زاهد افتاده آنحضرت را سوار کرده بگیلان برد
و بعد از چهارده روز از فرط ضعف اهل هدایت ودیعت حیات بمقتضی اجل مسمی سپرد و شیخ بلوازم تجهیز و تکفین
پرداخته مراسم تعزیت بتقدیم رسانید و خطیره متبرکه اش را تعمیر فرموده عنان انصراف بجانب اردبیل
معطوف گردانید و بعد از آنکه شیخ زاهد قدس سره ارشاد فرموده بود بر سجاده هدایت نشسته بتلقین
طریق معرفت پرداخت و جهة دعوت طوایف امم خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاده همت بر تشیید
قواعد شریعت نبوی مقصور ساخت و صیت ذیاع کرامات و خوارق عادات آن سلطان نقبا در شرق
و غرب جهان اشتهار گرفت و از اقطار و امصار مرتقیان مدارج سعادات بکعبه آستانش روی آورده
از ازدحام خواص و عوام فضای اردبیل صفت تنگی پذیرفت در صفوة الصفا از خواجه محیی الدین که در سلک
اولاد عظام آن مقتدای طوایف انام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایت عراقین
و آذربایجان و روم و دیار بکر و شیروان از ارباب ارادت و اعتقاد اکثر بعتبه امامت و کرامت آمدند
که تمامی مساجد و معابد اردبیل از ایشان پر شد و آنجماعت باشارت حضرت شیخ در خلوت نشسته چنان
مقرر شد که من در هر شام جهة افطار هر یک از خلوتیان یکتای نان سرانجام نمایم و در آن ایام مرا هر روز
چهار هزار گرده نان مهیا بایست کرد تا بدیشان وفا کند و هنوز از آفتاب قدر یک نیزه بود
و هم در کتاب مذکور مسطور است که نوبتی در قریه دررود برادر محمد دررودی در یکروز قریب بیست هزار کس
بر دست شیخ توبه کردند و در سلک مریدان انتظام یافتند و از مولانا عبد اللطیف که پیش نماز
مقتدای اهل راز بود روایتست که گفت از آنحضرت شنیدم که گفت اکنون هزار و هزار مرید
صاحب کمالست که قطع مقام خوف و خطر کرده و بمقام خیر انجام الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم
یحزنون رسیده و از مولانا عبد الملک بن مولانا شمس الدین برهیقی مرویست که من نوبتی مردی را که

برافراشت ... برافراخت کرد مزار ... بانگ زمان آسمانی و کرشمه بی برفت آن ایام زمان زمین جمع
کردید و گشت آسمان رسانید آن کعبه سرتاسر دوشنبه کعبه و آسمان گشت ده والی یومنا هذا روز
بروز معموری رجعیت الحظیره بهشت آئین از پیش بیشتر بوقوع می پیوندد همواره انوار حسب رعوا لطف سبحانی
بران مرقد عطرسا محیط بوده آثار عنایت یزدانی ساعت بساعت ظاهر و باهر میگردد ... زهر
روزن از روضه دلگشای مژده دو صد جام گیتی نمای در آن کرده ارواح پاکان مقام که مرغ حرم را
کنند احترام بان بام مرغی که از زنده است یکی روح لقمان پرنده است بتقاضای آن مزار عنبر بار
عنبر ... بود والیس ... ملک کرده این آرزو بر سپهر که روبه درش را بجاروب مهر والحمد لله تعالی مستحق
الحمد والثناء والصلوة علی صفیه محمد المصطفی واله العظام الاتقیاء وعترته البررة الازکیاء وسلم
علیه وعلیهم تسلیما کثیرا کثیرا
شیخ صدر الملة والدین پس از انتقال پدر به بهشت برین در آن زاویه عرش پیرایه بسیط
بساط ارشاد و هدایه پرداخته و بر سجاده تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیه طلب را
از سرچشمه باطن فیاض سیراب ساخت ... مکتبر و شیخ معارف پناه بساط بزرگانه در خانقاه
نشسته و مجلس سالکان همه ملک توحید را مالکان براه هدایت فرس رانده بتکمیل ناقص نفس رانده
در صفوت الصفا مسطور است که در اثنو ذکر شیخ زاهد صبیه صلبیه خود بی بی فاطمه را بحباله نکاح شیخ صفی الدین
در می آورد و در اثنای مجلس عقد برخاست و باز نشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند جواب او
که فرزندان که صفی را از فاطمه تولد خواهد نمود بر من عرض کردند بتعظیم آن فرزندان صاحب کمال
که قائم مقام من و صفی خواهند بود برخاستم و چون شیخ صدرالدین موسی عرصه عالم را بنور ظهور و همایون منور
گردانید و بلوغ رسید و در سنا وارث ناصیه ماشر ... کشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزندی که شیخ را در
در مجلس عقد جهة اکرامش قیام نمود صدرالدین است و هم در کتاب مزبور مذکور است که در ولایت
اردبیل دو قریه است که یکی را تولی و دیگری را لارق گویند و در قدیم الایام میان متوطنان آن دو قریه
پیوسته مواد نزاع هیجان داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین برکات موعظه و نصیحت آنحضرت
نائره خصومت ایشان تسکین یافت و بعد از انتقال آن قدوه اهل کمال کرت دیگر مردم تولی به
مقام جنگ و جدال آمده یعقوب نامی را که سردار خود کرده بودند نزد لشکر لارق فرستاده الارقیان بنا بر

بتلاوت کلام ملک علام مشغول بود در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه ثلثین و سبعمائه قریب بنصف النهار
در غایت ضعف کلمه الله گفته روح مطهرش بجانب حظایر قدس پرواز نمود شعر ولو کان فی الدنیا شیئاً مخلد
لکان رسول الله فیها مخلداً وما احد ینجی عن الموت سالما فان المنایا قد اصابت محمداً نعالم گرکسی پاینده بودی
بوالقاسم محمد زنده بودی از وقوع این حادثه شعله نایره حزن و الم در کانون درون اشراف بنی آدم تا فلک
از هر وشت و این واقعه کامله شرح اکبر در عالم اصغر باکمل وجهی صحت ظهور یافت و اولاد و اقربای آنحضرت
بجای اشک خون از دیده گشودند و خلفا و اصحاب ارادت از غایت اندوه تا شب در خاک و خون می غلطیدند
صعوبت این مصیبت نه بمرتبه بود که زبان قلم بکیفیت تحریر آن تواند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیت
نه آن مثابه داشت که زبان قلم شرح آن در این اوراق مبین تواند ساخت رباعی یا رب غم دل
چگونه آرم بزبان وز درد فراق چون نمایم افغان افسوس که سایه برگرفت از سر خلق خورشید
سپهر سروری و احسان و چون صفای فضای زاویه سپهر بسبب غیبت نور وجود مهر بکدورت تبدیل
یافت و پرده ظلمانی شب کسوت سوگواری کوکب نورانی گشت سید جمال الدین اصفهانی جسد مطهر
آن مقرب بارگاه سبحانی را غسل داد و در وقتی که میخواستند بپوشند بی آنکه کسی او را نگاه دارد می نشست
و در آن اثنا زبان حالش گردانشده چون اصحاب گوش فرا داشتند گفت الله و بار دیگر گفت هو
و سیم بار بلفظی تکلم نمود که مفهوم نگشت ارباب ارادت از وقوع این حالت در بحر حیرت افتاده بعد از
اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سنیه سید المرسلین بر آن جنازه مغفرت اندازه نماز گزاردند
و در جای تکاه روز سه شنبه در روضه مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاق است بخاک سپردند
و از غرایب وقایع آنکه در روز فوت آن زبده اولاد سید عالم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد که والده
شیخ صدر الدین است از غایت اندوه و اضطراب دست دعا بر آورده گفت الهی بسر سینه
شیخ زاهد و علو قدر شیخ صفی قدس سره مرا پیش از آنکه بگاه از این واقعه هائله بگذرد بجوار رحمت خود واصل
گردان این ملتمس بعز اجابت و شرف استجابت اقتران یافته بعد از هژده روز از آن مصیبت هائله
آن مستوره مستجاب الدعوه وفات یافته شعر دوست با دوست رفت و یار بیار در آن اوقات
شیخ صدر الدین موسی حظیره منوره والد بزرگوار را تعمیر فرموده و زیب و زینت آن روضه قدسی منزلت
ساختن چند داشت و در نضارت و لطافت ساحت آن مهبط انوار رحمت در وقت اعلام سعی و اهتمام

وزبان اعتذار بگشاد و شیخ میگفت راست میگوئی او میگفت بلی آنگاه شیخ همان عصا اشاره بدیوار کرد تا بدستور
اول درست شد و آغاز رفتن کرده پیغام فرموده بود که اگر فرزندم را رها کردی فهو المراد و الا من دانم که چه میباید کرد و صباح آنجرم
کیفیت واقعه را بر سبیل راستی با شرف گفت هراسی عظیم در دلش پیدا شد و در خلوت شیخ صدر الدین را طلبیده
عذرخواهی نموده رخصت فرمود و آنحضرت قرین صحت و عافیت باردبیل شرف حضور ارزانی داشته بدستور مستمر
همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد خلایق گماشت و چون چندماه درین قضیه بگذشت کرت دیگر خیال فتنه و فساد
در خاطر شوم اشرف پیدا گشت و ارغونشاه نامی را جهة طلب شیخ صدر الدین بجانب اردبیل فرستاد و آن قبله
اصحاب رشد و ارشاد بعد از اطلاع ما فی الضمیر اشرف پیش از رسیدن ارغونشاه روضهٔ مقدسه را وداع کرده
بطرف گیلان نهضت فرمود و اشرف از شنیدن خبر توجه آنحضرت بجانب گیلان مضطرب گشته رسل و رسائل
متعاقب و متواتر نزد خدام عالیمقامش فرستاده بزبان نیاز و اعتذار پیغام داد که مناسب آنست که آن برگزیده
پروردگار رجعت باردبیل باز آیند و در مستقر امامت و کرامت نشسته بقاعدهٔ معهود ابواب هدایت و ارشاد بر روی
روزگار فرق عباد برگشایند که از تخلص صافی عقیده و غیر از نیازمندی و ارادت امری که موجب تضییع ضمیر
فیض تأثیر باشد بتقدیم نخواهد رسید اما چون خبث باطن و کذب اقوال آن سرخیل حلقهٔ اهل ضلال بر رای حقایق نمای
ظاهر بود بر استغنا اعتماد ننموده در آن دیار اوقات میمنت آثار را باصناف طاعات و عبادات میگذرانید تا زمانی
که ایزد سبحانه و تعالی شدت را بفرج تبدیل داده دوستکام بطرف وطن مراجعت فرمود و در آن اوان که
بواسطهٔ غیبت شیخ صدر الدین از اردبیل سلک جمعیت خلفا و درویشان از هم گسیخته بود گاهی بعضی از آن
درویشان رویای صالحه میدیدند و بدفع اعدای ولایت امیدوار میگردیدند از جمله آنکه مولانا یوسف برهنه
شیخ صفی الدین را بخواب دید با لشکری عظیم که عمود بر دست دارند ظاهر گشته و جمعی کثیر از آن سپاه میگریزند
پرسید که کدام طایفه اند جواب داد که جماعتی اند که با اولاد من مخالفت میورزند و من همه را بتایید ایزد تعالی آواره کردم
و مزقناهم کل ممزق و در آن اوقات بروجهی که در جزو اول ازین مجلد مذکور گشت جانی بیک خان لشکر
ببلاد آذربایجان کشید چون باردبیل رسید مکاتبات مخالصت آیات نزد شیخ صدر الدین فرستاده التماس
ملاقات فرمود و شیخ از گیلان متوجه اردوی نصرت نشان گشته در وقتی که اشرف اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده بود
بمقصد رسید جانی بیک خان آن زبدهٔ خاندان ارشاد را از تعظیم و احترام کرده لوازم حسن ارادت و صفای
عقیدت بتقدیم رسانید توکل بن اسمعیل بزاز که صفوة الصفا مؤلف اوست گوید که دران ایام که شیخ صدر الدین

عدم قوت در جهان قسریه متحصن گردیدند و در آن اوان یکی از بزرگان که در سلک خلفای شیخ قدس سره انتظام داشت
شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که شیخ میفرماید که صدر الدین را بگوی که دو مرد سفید ریش را نزد تولیان فرستد
که ایشانرا پند داده از مجادله و محاربه الارقیان منع نمایند اگر سخن ایشانرا قبول کنند فبها والا من دانم که
با ایشان چه باید کرد دیگر روز که بامداد بصباح ملازمت شیخ صدر الدین رفته پیش از آنکه از واقعه خود خبری ظاهر سازد
آن فاتح رسالکان مسالک زهد و کرامت روی بدو آورده گفت که پیر احمد باقلانی و حاجی محبت را که دو مرد
ریش سفید اند بنصیحت نزد تولیان رونما اگر ترک مقاتله دهند فهو المراد والا حضرت شیخ داند آنگاه آن دو
عزیز نزد تولیان رفتند اما سخن ایشان در حیز قبول نیفتاد و الارقیان از مصالحه مایوس گشتند و [illegible]
آغاز جنگ کردند و بامداد روحانیت شیخ غالب آمده بسیاری از تولیانرا بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و بقیة
السیف منهزم شده چون از ایشان سبب انهزام پرسیدند گفتند در حین اشتعال آتش قتال سواری
سبز پوش که بر اسب بور سوار بود و نیزه در دست داشت از طرف الارقیان متوجه ما گشت و از مهابت
او دست همگنان از کار رفته ترک ستیز کردیم و روی بوادی فرار آوردیم با اهل دل [illegible]
ستیزه اگر کوهی بود از هم بریزد و به ثبوت پیوسته که ملک اشرف چوپانی در اوائل ایام جهانبانی
نسبت بشیخ صدر الدین لوازم حسن ارادت و اعتقاد بتقدیم میرسانید چنانچه هرگاه بشرف ملاقات
آنحضرت مشرف میگشت پای مبارکش را بلب ادب میبوسید اما در اواخر احوال بواسطه شرارت نفس
عیار وفاق را بنقل و غش مغشوش ساخت و آن مرشد کامل بر نفاق [illegible] گردیده ظاهرا رسم تعظیم
و تکریم بجای می آورد و باطنا در اهتمام انطفای آن شمع شبستان ولایت شد و زهر جان ستان بیکی
از محرمان داد تا در طعام آنحضرت تعبیه کند و بعضی بر رای حقایق پناه خدام بوضوح انجامیده غبار نقار
بین الجانبین برهیجان آمد ملک اشرف آن زبده اولاد شاه نجف را در تبریز توقیف فرموده رخصت
معاودت بصوب اردبیل نداد و در آن ایام از نزدیکان او یکی شیخ صفی را در واقعه دید عصائی در دست
مبارک گرفته و رعایت غضب باشرف میگوید که فرزند صدر الدین ما را زود بفرست ورنه مملکت آذربایجان
بهم بر زنم و ترکیب بسر من میتوانی دید و اشرف جواب میداد که سبب نگاهداشتن مخدومزاده آنست که میخواهم
بصحبت شریفش تیمن و تبرک جویم و شیخ باز دیگر گفت که او را رها کن تا بمنزل خود رود و سیم نوبت این سخنانرا
اعاده فرموده بسر عصا بر دیوار زد چنانچه از سقف تا قاعده بشکافت و ملک اشرف در لرزه افتاده سر بر قدم نهاده

رسدش گردانیده و پدر و پسر در مرافقت یکدیگر باداء مناسک حج پرداختند و بشرف طواف روضه مقدسه
نبویه علیه الصلوة والتحیه مشرف گشتند و عنان مراجعت معطوف ساختند و در اثناء راه شیخ خواجه علی مریض شده
سفر آخرت اختیار کرده و منصب ولایت عهد بشیخ ابراهیم تفویض کرده ازین مرحله ناپایدار بمنزهات جنات
تجری من تحتها الانهار انتقال کرد و ... بعد از رحلت پدر بجنات النعیم در کمال حزن و ملال طی
منازل و مراحل کرده بخطه اردبیل شتافت و آبا عن آباء هدایت قرین بر سجاده شریعت خاتم النبیین
نشانده فروغ انوار باطنش بر صفحات احوال اهل سلوک تافت و معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه طاعتش
بر دوش گرفته گوش هوش را بحلقه ارادتش زینت دادند و زبان حال بمضمون این مقال گویا گردانیدند نظم
ای بوده ز رفتنت دل از غصه دو نیم * وز آمدنت فرح بدل گشته مقیم * صد شکر که شد مشرف این خطه و مقام * چون کعبه
زمین بقدم ابراهیم * چون آن زبده خاندان امامت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراخت منصب خلافت
و مسند ولایت عهد را بپسر ستوده سیر خود سلطان جنید مسلم داشت * چو شد بر ضمیر منیرش عیان * که باید شدن
جانب قدسیان * ز دستور آبا خود یاد کرد * پسر را بالطاف دلشاد کرد * نشان امامت بنامش نگاشت *
بدو داد نقدی که در دست داشت * ... همای بود همایون گستر در هوای فضای هدایت بال اقبال
گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده زبان الهام بیانش
کاشف اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطلع انوار نامتناهی * قوی باطن از دانش معنوی *
برون تیر از عالم ظاهری * پر از نور عرفان دل آگهش * سر عارفان گشته خاک رهش * شعله انوار ارشادش
جسم طالبان مطالب عشق و محبت را در بوته ریاضت و مجاهدت میگداخت و اکسیر صحبت بارشد در شادمنش
مس وجود اصحاب وجد و حال را یکدم مثل طلای احمر تمام عیار میساخت لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم باستان
آن مظهر لطف و کرم شتافته روی نیاز بر خاک ارادت سودند و دست اخلاص در دامن متابعتش زده بالتفات
خاطر فیض مآثرش افتخار و مباهات مینمودند * بفیض ازل گرد سلطان جنید * بسی کس ز اصحاب
اقبال صید * چو آهن ربا هر کجا میرسید * دل خلق را سوی خود میکشید * چو حسنی نسب بود در حسب ربیب مریدش
شدی دم بدم بیشتر * ازدحام خواص و عوام در آستانه سدره مقام آن سلطان اهل اسلام بجائی رسید که میرزا جهانشاه
که در آن زمان فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود اندیشه کرده بنابر آن فرمان داد که آنحضرت در
خطه اردبیل توطن ننماید و از مسکن مألوف سفر کرده بهر طرف که خواهد توجه فرماید * جهانشاه او را که دل از هراس

موسی مرا روی جانب پیکان تشریف داشت روزی مرا بدر خیمه مجلس ملک اشرف برد که ازو افتاد و او بغضب خونین مرا آزار داده

ابواب اعتذار و استغفار بگشاد و بزبان تضرع و زاری از شیخ التماس شفاعت فرمود و روی ندامت بر زمین انابت سوده

الآن وقد عصیت من قبل وکنت من المفسدین و من از پیش او بغیه علیه بازگشته آنچه دیده بودم معروض داشتم

شیخ از شفاعت ابای نمود بنهایت مروت انسانیت تقید کرد که ملتمس اشرف را قبول فرماید و بنوازد خان رفته

زبان شفاعت بگشاید اما جمعی از مشایخ اسلام و اکابر واجب الاحترام که در ملازمت آنحضرت بودند تجویز این معنی ننموده

مضمون این بیت را که بیت ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان بعرض رسانیدند

بنابر آن شیخ عالیشان بر سبق کلمه الخیر فی ما صنع الله زمام اختیار آنکار را بقبضه ارادت فاعل مختار باز گذاشت و من

یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و هم در آن ایام که داخل رجب سنه ثمان وخمسین وسبعمائه بود شیخ

سیادت جوانی بیک نهال هستی اشرف از پای در آمد و شیخ صدرالدین در غایت عزت و حشمت مستقر بود آیات

کرامات خوارق عادات و لوامع انوار باطن خجسته میامنش بار دیگر خطه اردبیل را نضارت داده آنحضرت بسنت پدر بزرگوار

خویش بلوازم دین پروری قیام مینمود تا وقتی که ازین دار ملال میل ارتحال فرموده و در ایام مرض نهال گلزار امامت

و سرو بوستان کرامت که ولد ارشدش بود قائم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت [illegible] روزگار

گردانید و قلاده ارشاد و خرقه عباد در گردنش انداخت بیت [illegible] عزم دار السلام [illegible] شد بجایش

پناه کرام [illegible] بحکم وصیت قائم مقام پدر بزرگوار گشت نهال قامت با استقامتش

بر بار ارشاد و هدایت سر کشید و رتبت از سدرة المنتهی در گذشت مصرع چو منزل بپرداخت سرو کهن

سرافراخت سرو نو از سر و بن [illegible] صبح فرخنده فرشته نهان شد از افق تابش جهان و شیخ خواجه علی

در اوائل اوقات زندگانی بر سبق آیت با هدایت ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا

عازم گزاردن حج اسلام و در اعقاب طواف عتبات اجداد عظام شد و [illegible] پاکیزه که [illegible] شیخ

ابراهیم را بمسند شرع پروری تعیین گردانیده با طایفه از اعاظم [illegible] قدم در راه نهاد و [illegible] حرم محترم

و من دخله کان آمنا گردید [illegible] گرانمایه شیخ توکل نهاده قدم در طریق توکل نهاده دل از آشنایش برداشت

[illegible] از دیده دریای نور [illegible] بعد از چند روز شیخ ابراهیم از مفارقت آن مسافر مستوحش گشته برفاقت

شده از عقب روان گشت [illegible] فراق پدر بزرگوارش کار کرده [illegible] آن راه دشوار کرده و در غایت

استعجال طی مسافت فرموده [illegible] را یکبار دریافت و شیخ خواجه علی [illegible] از سفر [illegible] و [illegible]

با سنصواب سران سپاه عنان عزیمت بجانب شیروان انعطاف داده و امیر خلیل افتد که در آن وقت
شروانشاه بود در مقام مدافعت و ممانعت آمد و با لشکر بحر جوش رعد خروش روی بطرف آنحضرت
نهاد شعر چو دانست شروانشه کینه کوش ؞ که دریای فتنه درآمد بجوش ؞ روان گشت با لشکر
پر شکوه ؞ که گیرد سر راه دریا چو کوه ؞ و چون اندو سپاه جنگجوی بهم رسیدند و در برابر یکدیگر دست
به نیزه و خنجر برده صف برکشیدند شعر ز یکسو کشیدند صوفی صف ؞ دلیران شروان ز دیگر طرف ؞
برآمد فغان نفیر و خروش ؞ درآمد دو دریای آهن بجوش ؞ و از جولان ستوران غبار میدان در هیجان
آمده از اوج آسمان درگذشت و از غریو چنگ آوران زلزله در زمین و زمان افتاد و کوس کردان
گرگشت نیزهٔ خطی خط فنا بر صحیفهٔ احوال پیر و برنا کشیده و شمشیر مصری برن مردان صف شکن را
غرقهٔ بحر خون گردانیده و شعلهٔ پیکان ابدار خرمن حیات نام جویان میسوخت و زبان سنان
ثعبان کردار در سرزنش تیز شده اسباب کین می اندوخت شعر دو لشکر بهم در خروش
آمدند ؞ دو دریای خونین بجوش آمدند ؞ یکی را در افتاد از سر کلاه ؞ دگر را سر افتاد بر خاک راه ؞
چنان شعلهٔ فتنه بالا گرفت ؞ که آتش درین چرخ والا گرفت ؞ و چون دمیدن صبح سلطنت
خاندان صفوی و شکفتن غنچهٔ مراد دودمان مصطفوی را هنوز مهلتی معتد به بود در آن معرکه
صورت فتح و ظفر در نظر سلطان جنید جلوه ننمود و صوفیان شکست یافته آنحضرت بدست
اعدا گرفتار گردید و بدست شروانشاه شربت شهادت چشید شعر ز بیداد گردون ناسازگار ؞
گرفتار شد آن حسینی تبار ؞ بشمشیر خونریز ارباب شین ؞ شهادت نصیب آمدش چون حسین ؞
روان گشت سوی بهشت برین ؞ شدش حیدر پرهنر جانشین ؞ سلطان حیدر نیر سپهر
سیادت و سروری و شجرهٔ گلشن امامت و دین پروری بود و شعشعهٔ خاطر خورشید نشانش
نضارت بخش ریاض امید عالم و ظل ظلیل عاطفت و احسانش آرامگاه اعاظم اشراف
بنی آدم جبلت بی حیلتش بر احیاء سنت سنیهٔ آبا و اجداد مفطور و انوار ولایت و سروری
و آثار هدایت و دین پروری از ناصیهٔ همایونش در کمال ظهور شعر معز ملک و ملت شاه حیدر
ولایت آفتاب شرع پرور ؞ سپهر معرفت را بود ماهی ؞ بمحراب امامت دین پناهی ؞ دلش روشن
ز انوار حقیقت ؞ ز رویش ظاهر انوار حقیقت ؞ و آنحضرت ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزاده

که بسیار شاهانه و پیش اساس ... از توسل آن دیار خود عذر خواست که با هم مه و مهر نامید راست
و سلطان جنید با بسیاری از اهل ارادت از اردبیل طریق مسافرت اختیار نموده بجانب دیار
بکر نهضت فرمود و چون حسن کیفا که بحسن کیفیت اشتهار یافته بود از میمن مقدم همایونش غیرت
افزای گنبد گردون شد ابو النصر حسن بیک که در آن زمان فرمانفرمای دیار بکر بود و نسبت
با میرزا جهانشاه در طریق اخلاص سلوک نمینمود از وصول آن سرخیل ارباب قبول بغایت مبتهج و مسرور
گردید و بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده وظایف حسن ارادت بتقدیم رسانیده
خواهر پاکیزه گوهر خود را که درة التاج صدف شهریاری بود و خدیجه بیگم نام داشت با آنحضرت در سلک
ازدواج انتظام داد و از سرچشمه باطن خجسته مناکحتش استفاضه زلال دولت و اقبال نموده ابواب
فرح و شادمانی برگشاد [illegible] حسن بیک از کمال حسن اخلاص فرستادش بخلوتخانه خاص سفینه
دختری صاحب جمالی زلیخا صورتی مریم خصالی با اسم و رسم مانند خدیجه بعفت همچو فرزند خدیجه
و سلطان با مصاحبه بلقیس مرتبه چندگاه در حسن کیفا قرین اعزاز و احترام اوقات میمنت
انجام بگذرانید بعد از آن بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان متوجه اردبیل گشته کرت دیگر
ظلال افضال بر مفارق مهجوران شکسته بال مبسوط گردانید و چون میرزا جهانشاه از مراجعت خدام
عالیمقام در غایت بهجت و احتشام خبر یافت بواسطه وصلت آنحضرت با امیر حسن بیک
توهمش بیشتر از بیشتر شد و شرر شر در کانون درونش فروغ یافت و بهمگی همت قاصد استیصال
نهال جاه و جلال آن مرکز دایره هدایت و اقبال گشته گاه در صدد اخراجش و احیانا خیال اخذ و قید
در خاطر شامت ماثرش خطور مینمود و این معنی نزد سلطان جنید ظاهر گشته انوار غیرت از جبین
منیرش زبانه کشیده از غایت حمیت بی نهایت قصد جهانبانی و کشورستانی بخاطر گذرانید
خواص اصحاب و اکابر احباب را طلبیده درین باب قرعه مشورت در میان انداخت
[illegible] چه را در دفع فتنه باغیه با خود متفق ساخته بجهت اجتماع ارباب ارادت
[illegible] اطراف بلاد ان روانه ساخت و باندک زمانی ده هزار مرد جرار همه جوشن پوش نیزه
[illegible] پیوستند و زبان باظهار نیاز و اخلاص گشاده میان مقابله و مقاتله
اعدای [illegible] بستند سلطان جنید با نهمت در هوای صید مملکت پرواز داده

چند ولد رشید صاحب تایید داشت اما چون دیدهٔ بصیرت انوار ارتقا بدرجهٔ علیهٔ اقتدار در ناصیهٔ حال آن مهچهٔ ملک
ازان دراری اوج نامداری مشاهده مینمود همواره خاطر فیض مآثرش متوجه آن میبود که بخشندهٔ بی منت
روضهٔ امید او را بدوحهٔ برومند که اغصان طوبی نشانش سایهٔ لطف و احسان بر مفارق عالمیان
تواند گسترد بیاراید تا آنکه روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه مهد علیا و ستر عظمی
حلیمه بیگی آغا که بمقتضای شریعت غرا در سلک ازدواج انعقد وی اولاد خیر البریه انتظام داشت پسری تولد
کرد که مضمون همایون فتمثل لها بشرا سویا وصف حالش بود و فحوای بهجت افزای ما هذا بشرا ان هذا
الا ملک کریم جمال یوسف مثالش را لایق مینمود   درخشید اختری از برج شاهی   ز روشن لامع
انوار الهی   ملکه از غایت موهبت الهی که در همه حال شامل ذریهٔ حضرت رسالت پناهیست بر سپهر دولت
لایزال نیری در لمعان آمد که فضای عالم را رشک افزای طارم افلاک گردانید و بشارت گلزار خلافت
گردانید و بشارت نضارت گلزار خلافت بگوش محبان دودمان پادشاه تخت لولاک رسانید   سبحانه
تعالی الله زهی خورشید انور   که نزدش آفتاب از ذره کمتر   چو از اوج سعادت گشت طالع   عیان شد
نوری ز روشن لامع   که شرق و غرب عالم گشت روشن   چو در فصل بهاران تازه گلشن   و مشام
جان سلطان حیدر را از شمایم اقبال آن گلدستهٔ بوستان کامرانی معطر گشته اسم همایونش را اسمعیل
قرار داده بلوازم ستایش جناب بی منت قیام نموده بزبان حال بکلام اعجاز مآل الحمد لله الذی وهب
لی علی الکبر اسمعیل تکلم نمود همدران ایام که صبح زندگانی آن سرو ریاض جهانبانی از مشرق آمال و امانی دمیدن
آغاز نمود تباشیر صبح اقبالش مبشر میبود بآنکه عنقریب آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسیده عرصهٔ
هفت اقلیم را زیر تیغ تسخیر خواهد کشید و هنوز آن تازه نهال گلشن خلافت در مبادی ایام نشو و نما بود که
خضرت اوراق اخلاقش دلالت بر آن میکرد که علی اسرع الحال سایهٔ سعادت و اقبال بر مفارق طوائف
آفاق مبسوط خواهد گردانید   همانا دم که خورشید رو عیان شد   بگیرد جهان را کران تا کران   همانا دم که گل
بر فروزد بباغ   شود نکهتش عطر بخش دماغ   و چون سلطان حیدر دانست که آن مولود عاقبت محمود
حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود همگی همت عالی نهمت بر تربیتش مقصور ساخت
و منصب ولایت عهد را بنام نامی فرخ جبینش رقم زده از روی جمعیت خاطر باحیای سنن سنیهٔ آبا
و اجداد پرداخت اما قبل ازانکه ثمرهٔ شجرهٔ آیینش از مهد طفولیت قدم بر ساحت سن صبی نهد لشکر تیره روان

امیر حسن بیک بود لاجرم سجادهٔ امامت و دین پروری و سریر سلطنت و شهریاری را سزاوار تیمو د...
بر افروخته از هدایت چراغ... بر افرشته باد شاهی دماغ... بهم جمع و درویشی و شاهیش... ز شاهی و درویشی
اکاهیش و سلطان حیدر تاج از سقرلاط قرمزی که مشتمل بر دوازده ترک بود بر تارک مبارک می نهاد
و به کسی ست ارادت در دامن دولتش می آویخت از همان جنس بوی افسر میداد و آنحضرت پیوسته
دو همت ارباب غزو و جهاد را مطمح نظر همت واشته با طایفه از مجاهدان دین و زمرهٔ از اصحاب
معرفت و یقین بنا بر مقاتلهٔ کفار می افراخت و بقوت بازوی حیدری و صدمت شمشیر دین پروری
قلع و استیصال نهال عمر ارباب ظلم و ضلال را با خود مصمم کردانیده روی زمین را از خون مشرکان
گلگون میساخت و چون امیر حسن بیک بر میرزا جهانشاه و سلطان ابوسعید کورکان ظفر یافته
تمامی ممالک عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش در آمد بوسیلهٔ حسن عقیدت که نسبت بآنحضرت داشت
صبیهٔ صلبیهٔ خود مهد علیا حلیمه بیکی آغا را که رابعهٔ سجادهٔ عفت و بلقیس سراپردهٔ خلافت بود در سلک
ازدواج سلطان حیدر انتظام داد و بسبب آن وصلت مواد جاه و جلال و اسباب عزت و اقبال
آنحضرت روی در تزاید نهاد و سلطان حیدر را از آن مشتری با هیبت ناهید سیما پسران عالی کهر که هر یک
درّ درج ولایت دری نور بخش و برج خلافت دری آفتاب درخشش بودند تولد نمود و عمده اولاد کرامت
نژاد پادشاهست که دست عنایت واهب العطایا ابواب سلطنت شرق و غرب عالم بر روی روزگار
همایونش برکشود
...بر ضمایر ضمیر مهر تنویر فضلای خجسته صورت
انجمنی عکس پذیر خواهد بود که مشیت واهب المواهب و العطایا الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا هرگاه
با بقا ذکر جمیل خلیل خلقی تعلق کیرد از افق ابتدا و از مطلع خورشید طلعت اسمعیل رتبتی کرداند که سالکان بادیه
خضر از پرتو رای عالم آرایش اقتباس انوار سعادت جاوید نمایند و قاطنان بساط بسیط غبرا از ظلال
عدالتش از تاب آفتاب حوادث ظلم و ضلال با سایه رسانند بنا بر علی هذا صدرنشینان بارگاه اصطفا
بزبان مناجات از درگاه ایزد تعالی مسئلت فرزند دولتمند مینموده اند و دعای ایشان بشرف اجابت
رسیده بنسبت حصول مقصود می شده اند کما قال عز من قائل حکایة عن ابراهیم رب هب لی من
الصالحین فبشرناه بغلام حلیم و با آنکه جامع سیادت صوری و معنوی سلطان حیدر الصفوی

مهم او نیز بقوت دولت امیر حسن بیک فیصل یافت آنگاه تمامی ولایات آران و آذربایجان و کردستان
و لرستان و فارس و کرمان و عراق عرب و عراق عجم در حیز تسخیر آن زیبنده تاج و سریر
قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزونش اطراف آن بلاد و امصار روی بآبادانی آورده مهمات انام
سمت انتظام پذیرفت نظم حسن بیک چون عدل بنیاد کرد * بخلق حسن خلق را شاد کرد * بفضل
ازل بود آن سرفراز * موافق نواز و مخالف گداز * کرم بود رسم دل روشنش * بجز از عدالت نبودی فنش
ممالک همه در زمانش آباد بود * رعیت ز بیداد غم آزاد بود * مزارع ندیدی محصل بجز آب * نبودی بجز ذوجحیه
اندر عذاب * باقبال او مردم آزاری * ندیده ز عمال بازاری * و حسن بیک را نسبت بدودمان عالیشان
شیخ صفی الدین علیه الرحمة ارادت و اخلاص فراوان داشت بنابران چنانچه مذکور شد خواهر گزیده
گوهر خویش خدیجه بیگم را با سلطان جنید و دختر مریم سیر خود حلیمه بیگی آغا را بسلطان حیدر عقد فرمود
و بواسطه آن مواصلت میمنت نشان دولت آن زمره عقیدت ای بلند مکان روز بروز مواد جاه و جلال
و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دولت و اقبال صفت تزاید پذیرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبیعی رسیده
ایام حیات مقدر سمت اختتام پذیرفت و این واقعه هائله در شهور سنه اثنی و ثمانین و ثمانمایه واقع شده
و نعشش بعد از لوازم تجهیز و تکفین در دار السلطنه تبریز مدفون نمودند و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه
سیدی احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید کرمانی و خواجه مجد الدین اسمعیل شیرازی در سلک وزراء
امیر حسن بیک انتظام داشتند بنابر اشارت آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوائف
انسان میکاشتند و امیر حسن بیک را هفت پسر بود بموجب اغرلو محمد مقصود بیک زینل بیک
در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و چهار پسر دیگر که بعد از حیات پدر بودند اسامی ایشان اینست
خلیل سلطان . یعقوب سلطان . یوسف میرزا . مسیح میرزا که مآل حالشان در ضمن حکایات آینده
بوضوح خواهد پیوست و از اهل تصنیف و تالیف مولانا ابوبکر طهرانی معاصر امیر حسن بیک بود و در ایام دولت
او تاریخی [illegible] وقایع و احوال او را انشا فرموده و چون آن کتاب بنظر مولف این مختصر رسیده تفصیل اخبار
آن پادشاه عدالت شعار را در سلک تحریر توانست کشید ذکر سلطنت سلطان خلیل بن حسن
بیک و بیان محاربتی که میان او و برادرش یعقوب میرزا روی نمود سلطان خلیل
در زمان حیات پدر در مملکت فارس بفرمانفرمائی اشتغال داشت و در اواخر اوقات زندگانی آن مهر

وحسب تقدیر از دست ساقی اجل شربت شهادت چشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله
العزیز الحمید اکنون بدو جهت مناسب چنان مینماید که قلم خجسته رقم بذکر مجملی از احوال سلاطین آق
قوینلو زبان بگشاید بعد از آن صحائف روزگار را بشرح کیفیت ظهور جهانگیری پادشاه عالمیان بیاراید
جهت اول آنکه چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و نجات یافتن پادشاه هفت کشور
در ایام جهانبانی آن سلاطین طرق کامرانی بوقوع پیوسته سیاق تاریخ مقتضی آن خواهد بود که نخست
کیفیت حال و وقایع ایشان را در حیز بیان آورد تا سلسله سخن بیکدیگر ارتباط یافته از اخباری که موقوف
علیه بیان ظهور دولت شاهی است قصه مبهم نماند جهت دوم آنکه نزد مستخبران اخبار عالم ناپایدار صورت
این معنی بر منصه اظهار جلوه گر شود که تا زمانی که آن پادشاه گیتی ستان نسبت باین دودمان
عظیم الشان امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بود دولتش روز بروز در اعلام دولت و اقبال ایشان
صفت ارتفاع میگرفت چون عیار حسن محبت و اعتقاد را بغل و غش عداوت و نفاق تبدیل دادند
باندک زمانی بنای سلطنت بدان متانت بصرصر بی نیازی انهدام یافته صفت هباءً منثورا
گرفت قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

از ارقام جزو ثالث ازین مجلد

مشام اهالی فهم و خرد بشمایم این حکایت معطر میگردد که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت صاحبقرانی
امیر تیمور گورکان و ولد ارشد آنحضرت شاهرخ میرزا بایالت بعضی از دیاربکر سرافراز بوده اوقات خجسته
ساعات بکام دل میگذرانید و چون امیر دوست نواز دشمن گداز عازم ریاض عقبی گردید پسر فرخنده
اخترش علی بیک قایم مقام پدر بزرگوار گشته چندگاه جناح عدل و احسان بر مفارق انسان مبسوط
گردانید و بعد از فوت علی بیک ثمره شجره زندگانیش معز السلطنه ابو النصر حسن بیک بر مسند
دولت و کامرانی تکیه زده نسبت با میر جهانشاه بن امیر قرا یوسف ترکمان که در آن اوان
بر بلاد عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان فرمانفرمای بود در طریق خلاف سلوک مینمود
و بنا بر آن همیشه میان ایشان ماده نزاع در هیجان داشت تا بموجبی که سابقا مسطور گشت سرپنجه اقتدار امیر حسن بیک
طومار حیات جهانشاه را درهم نوشت و در آن سال پادشاه ماوراءالنهر و خراسان میرزا سلطان ابو سعید
گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه عراق و آذربایجان شد و بر وجهی که پرتو اهتمام بر تبیین آن افتاد

از مطلع گوهر نواری طالع شده بروجنات احوال مقربان و سایر ایلچیان تافت اما قاضی عیسی فضایل و کمالات
بسیار داشت و جمال حالش بحلیهٔ امانت آراسته بوده پیوسته نقش خیرخواهی بر الواح ضمایر میگاشت و پادشاه و امرا
و سپاه را بمعروف امر کرده از منکر نهی بلیغ مینمود و در گفتن کلمهٔ حق از هیچکس نمی اندیشید و همواره زبان بنصیحت
همگنان میگشود از جناب شریعت پناهی قاضی ضیاء الدین استماع افتاده که نوبتی ایلچی از نزد قیصر روم ایلچیان به تبریز آمده
و سلطان یعقوب در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت ابهت و حشمت آراسته و کلهٔ زر دوزی پوشیده
بر سریر سلطنت نشسته ایلچیان را بار داد و چون هر کس در محل خود قرار گرفت قاضی عیسی پادشاه را در آن لباس دیده
پیش رفت و گفت پوشیدن کسوت زر دوزی بر مردان حرامست آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین فرمود که آن
کله را از کتف یعقوب میرزا برگرفته فرجی ابقت خود رنگ در وی پوشانید و پادشاه طریقهٔ اطاعت مرعی داشته
اصلا از احتساب بی محل قاضی متغیر نگردید و بدین قیاس آن صدر عالیمقدار پیوسته از شهریار روزگار اقتدار و ازاله و نکال
اموری که مخالف شرع شریف بود منع مینمود و با فاضهٔ خیرات و اشاعهٔ مبرات رغبت و تحریص میفرمود
و همچنین شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و لطف طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و در سر انجام
امور ملکی و مالی غایت معدلت بجا آورده در زمین دل رعایا تخم عاطفت و احسان میکاشت و سایر امرا و ارکان
دولت آن پادشاه عالیجاه در مهماتی که متعلق بدیشان بود شرایط وقوف و کاردانی بتقدیم میرسانید ند و همواره استمالت
خاطر اصاغر و اکابر کوشیده اعلام انصاف مرتفع میگردانید ند و چون زیاده بر ده سال حال بر این منوال گذشت
و تمامی بلاد و امصار ایران آبادان گشت یعقوب میرزا اعمال حسنهٔ خود را باعمال سیئه تبدیل داده نسبت بحضرت
سلطان حیدر تغیر عقیده نموده بدان واسطه اساس دولت آق قوینلو روی بانهدام آورده دست مشیت
مسبب الاسباب ابواب تفرقه بر روی روزگارش بگشود چنانچه از حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله
تعالی وتقدس ذکر لشکر [illegible]
رضوان [illegible] سلطان حیدر در اوایل اوقات حیات بنابر وفور خاطر باحراز فضیلت غزا و جهاد با لشکری
از اهل ارادت و اعتقاد رایت نهضت بجانب دربند شیروان برافراخت تا با کافرانی که در آن طرف
سکونت داشتند در مقام مقاتله آید و بمقتضای کلمهٔ کریمه اقتلوا المشرکین عمل فرماید و چون شیروانشاه
فرخ یسار بن امیر خلیل الله در سندی که در ازمان شیروانشاه بود بعزیمت آنحضرت اطلاع یافت ترسید که
غازیان عظام در وقت عبور بر ممالکش متعرض رعیتش گردند سالک طریق عناد و خلاف گشته ایلچی بمعسکر آن

سپهر کامرانی بنا بر طلب امرا و ارکان دولت رایت عزیمت بصوب تبریز برافراشت و بعد از تقدیم لوازم
تعزیت و سوگواری قدم بر مسند سلطنت و شهریاری نهاد و بسیط بساط عیش و نشاط بپرداخته ایالت دیاربکر را
به برادر ارشد خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطه بخل و خست و سوء تدبیر و عدم رویت
کما ینبغی از عهده دارائی سپاه و رعیت بیرون نتوانست آمد لاجرم باندک زمانی امرا و لشکریان آذربایجان
از سلطنتش متنفر گشته بملازمت سلطان یعقوب مائل شدند و یعقوب میرزا شعار مخالفت برادر اظهار کرده با سپاه
بسیار سراسر جوشن پوش خنجر گذار از دیاربکر متوجه آذربایجان گردید و سلطان خلیل نیز با جنود تبریز قاصد
معرکه ستیز شده رایت نهضت مرتفع گردانید و در حدود مرند و خوی آن دو پادشاه جنگجوی بهم رسیدند و دلیران
جانبین دست باستعمال آلت قتال برده گرد نبرد باوج فلک تیز گرد رسانیدند و پس از کوشش و کشش فراوان
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم سلطان یعقوب وزید و سلطان خلیل بزخم تیغ یکی از لشکریان بر خاک
هلاک افتاده اقبال سلطنتش [illegible] استاصل گردید نقل است [illegible] و بحکم [illegible]
[illegible] و چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل
در معرکه مرند و خوی قتیل گشته شد تمامی امرا و نوئینان آذربایجان بر سلطنت یعقوب میرزا اتفاق کرده رایت عظمتش
از فرق فرقدین درگذشت یوسف میرزا [illegible] میرزا متابعت برادر بزرگتر اختیار کردند و دست بیعت
بر و داده سر انطباع ذمت بجا آوردند و یعقوب میرزا بر خنگ دولت سوار گشته و بر اورنگ حشمت نشسته
از معرکه جنگ عنان عزیمت بصوب تبریز منعطف ساخت و در آن بلده فاخره بر اورنگ فرمانفرمایی
تکیه زده چنانچه باید و شاید بایالت ملک پرداخت و بدستور [illegible] معمور خویش در تشیید قواعد عدالت پروری
سعی موفور نمود و در تقویت شریعت غرا کوشید و جهت سادات و قضات و علما سیورغالات مقرر فرمود
و قاضی مسیح الدین عیسی ساوه [illegible] را که استاد وی بود بعالی منصب صدارت و حکومت
امور شرعیه منصوب گردانید بلکه [illegible] را در تنسیق امور ملک و مال دخل داده رایت جاه و جلالش را
باوج کمال رسانید و امر نیابت و سرانجام مهام کار سلطنت را بالشیخ نجم الدین مسعود که [illegible]
[illegible] بود تفویض نمود و جمیع امرا و وزرا و ارکان [illegible] امور ساخته ابواب اطماع بر روی روزگار
بر گشود و از غایت عنایت [illegible] امارت [illegible] ادام [illegible] نشود همگی [illegible] را اعتبار نماید
و منصب امارت و کارسازی سپاه بر صوفی خلیل موصلو و سلیمان بیک قرار یافت و از اوامر مرحمت و کرمش

جرأت و ثبات اقدام در آن ساخت و صوفیان صافی ضمیر را باشتعال آتش قتال تحریض فرموده صدای دار و گیر در عالم انداخت مخالفان نیز مرکب شقاوت در میدان ضلالت رانده تیغ کین از نیام وقاحت برکشیدند و در مقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت و بطالت بتقدیم رسانیدند * نظم * دلیران سنانها برافراختند * بقصد سر یکدگر تاختند * کشیدند بر یکدگر تیغ تیز * گشادند درهای جنگ و ستیز * فلک گشت دریای قیر از غبار * ز خون یلان شد زمین لاله زار * و در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته با زمره از ابطال رجال بر صف اعدا تاخت و بصدمت شمشیر نیلوفری و قوت سرپنجه حیدری بسیاری از سپاه شیروان و تراکمه آذربایجان بر خاک هلاک انداخت * بشمشیر چون شاه حیدر مصاف * درافکند در صف اعدا انشکاف * به پیکان خونریز در رزم و ستیز * برآورد از جان ایشان رستخیز * در فتوحات شاهی که محیط فیوضات نامتناهی است سمت تحریر یافته که در آن معرکه هولناک بهنگام جولان شجاعان بی باک سلیمان ترکمان با آن شاه حیدر توان در مقام مبارزت آمده بضرب سنان جانستان از پشت زین بر روی زمین افتاد و آنحضرت از کمال لطف و مرحمت دست از قتل آن سرگشته بادیه ضلالت کشیده داشته او را بجان امان داد و بعضی از غازیان که ملازم موکب ظفرنشان بودند افغان باوج آسمان رسانیده از موجب آن عفو و اغماض پرسیدند آنحضرت جواب داد که هنوز روزنامه اجل او باختتام نرسیده اما منشور حیوة من برقم ختم مرقوم گردیده در این معرکه شربت شهادت میباید چشید و او را چند سال دیگر مقاسات دنیای بی وفا میباید کشید آنگاه کرةً بعد اخری آن سلطان کرامت انتما بر صف اعدا حمله کرده نهایت کوشش و کشش ظاهر ساخته سرپنجه قهر اقداح زهر مذاق مرگ بر شیروانیان پیمود و چون نزدیک بآن رسید که شیروانشاه و سلیمان ترکمان از معرکه ستیز عنان گریزان بوادی گریز منعطف گردانند از شست تقدیر تیر عمرفرسای گشاد یافته سبب انقطاع حیوة آن سلطان مرتضوی صفات گردید و مانند پدر عالی گهر و اجداد کرامت نژاد بذروه بلند شهادت فایز شده طایر روح مطهرش بجانب ریاض قدس پرید * فغان از جور گردون ستمکار * که جز آزار مردم نیستش کار * پی خونریز دایم در کمین است * ز خون سروران گلگون جبین است * کمان کینه را چون زه کند زه * نشانه گردد آن قلب که و مه * نشد گر مسیح و حیدر ز اهل باطن * نجات از تیر قصدش نیست ممکن * القصه بعد از استماع این خبر عظمی و داهیه کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطرار قدم در وادی فرار نهادند و شیروانشاه و سلیمان بیک بدین پیکر نصرت و ظفر مبتهج و مسرور گشته

برق و باد نزد یعقوب میرزا فرستاده پیغام داد که سلطان حیدر با سپاه عظیم از مردم قزلباش بعزم رزم متوجه
شیروان شده و هیچ شک نیست که هرگاه او از فتح این ولایت میسر گردد و هوس تسخیر دیگر ممالک فرماید
و با بواسطه اختلال بسیار بارکان جاه و جلال اعزّ گواه دوادی استقلال راه یابد بیشتر هر چه آید از ان خلل
درکار هست زادوّل علاج او باید چاره قبل از نصب است که خدام بارگاه سلطنت لشکر ظفر پیکر بکومک
فرستند تا بنده مستظهر شده طایفه قزلباش را نگذارم که باین دیار در آیند و بقدم مقاتلت چنانکه رفته
اشتعال شوکت ایشان را بتیغ آبدار تسکین دهم و یعقوب میرزا بنا بر استماع این سخنان از جاده صواب
منحرف گشته سلیمان بیک را با چهار هزار سوار جرار بامداد شروانشاه ارسال نمود و استمالت نامه در قلم آورده
او را اجازت محاربه سلطان حیدر فرمود و قبل از آنکه سلیمان بیک بشروانشاه بپیوندد سلطان حیدر
از راه در تنگ که در جانب شمال شیروانست بآن مملکت در آمده بطرف دربند رفت و لوازم شبگیر و ایلغار بجای آورد
و از مردم آن بلاد و امصار طایفه را که بقدم اخلاص و اطاعت پیش آمدند از موائد انعام و احسان خویش
محظوظ و بهره ور میکرد و چون نواحی تیمور قاپی معسکر حضرت سیادت پناهی گشت اهالی آن بلده بمتانت حصار و بسیاری
آلات رزم و پیکار مغرور شده شیوه ناستوده تمرد و عناد اظهار نمودند و دروازهای آن حصن حصین را بر روی خود
بسته دست بانداختن تیر و سنگ بردند و سلطان حیدر را شرار مخالفت ان طایفه مدهوش گشته غازیان
متهور را بفتح آن قلعه مامور گردانید و ایشان آغاز محاصره و محاربه کرده نقبچیان پولاد چنگ بی لیث
و درنگ بکار خود پرداختند و میان یک برج از بروج تیمور قاپی رو با نهدام آورده با خاک راه یکسان
ساختند مقارن آن حال بری قاپا را بعقب رسیده بموقف عرض رسانیدند که سلیمان بیک ترکمان بنا بر
فرموده یعقوب سلطان با جمعی کثیر از لشکر آذربایجان بشروانشاه پیوست اکنون آن دو سردار
بخیال اشتعال نایره قتال متوجه عسکر نصرت مآل اند سلطان حیدر بعد از استماع این خبر مضمون کریمه
و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله بر خاطر فیض مآثر گذرانیده از گرفتن تیمور قاپی و دربند درایت مراجعت باستقبال
اصحاب خلاف مرتفع گردانید و در نواحی منزل تبرسران شیروانشاه و سلیمان بیک ترکمان با سپاه
فراوان ... همه را تیغ کین بیرون نیام نهاده و خنجر کزار خون آشامند بآنحضرت رسیدند
و از جانبین متبوع صفوف پرداخته مستعد استعمال اسنه و سیوف گردیدند و سلطان حیدر بقوت
باطن متمکن عنان میدان مصاف انعطاف داده زبان مناجات بکلام اعجاز صفات ربنا افرغ علینا

سلطان حیدر طبقهٔ صوفیه در خطهٔ اردبیل مجتمع گشته بنا بر صغر سن شاه عالی گهر برادر کلانترش سلطان علی
پادشاه را قایم مقام پدر بزرگوار گردانیدند و دست متابعت در دامنش زده طنطنهٔ بشارت بگوش هوش
ارباب ارادت و اعتقاد رسانیدند و باندک زمانی جمعی کثیر از صوفیان صافی ضمیر زمرهٔ جهت ادای تهنیت
منصب ولایت عهد حیدری و طایفه برای تحریض بر طلب خون آن مهر سپهر سروری در اردبیل جمع آمدند و چون
این خبر بسمع یعقوب میرزا رسید از ازدحام ارباب هدایت بترسید و یکی از امرای عظام را با فوجی از سپاه
آذربایجان باردبیل فرستاد تا سلطان علی پادشاه را با برادر کهترش سید ابراهیم و حضرت شاه واجب
التعظیم بشیراز کوچ فرماید و سلطان علی پادشاه بغیر رضا و تسلیم چاره ندانسته با والده و برادران مصحوب او روان
رفته منصور بیگ پرناک ایشان را در حصار اصطخر مقید ساخت و حضرت شاه دین پناه در خورد سالی باین نائیه
شامل گرفتار شده فغان از جان گرفتاران ملاء اعلی بر آمد که آیا آفتابی که عرصهٔ سپهر بوقلمون جولانگاه یکران
همتش خواهد بود در محبس تنگتر از دایرهٔ نون چگونه تحمل نماید و کامیابی که ماهیچهٔ رایتش سایهٔ مرحمت بر فرق متوطنان
ربع مسکون خواهد گسترد مانند خورشید در عقدهٔ کسوف تا کی بپاید ... نپاید در صدف گوهر شب افروز
زیبد نور خور مستور در روز ... کسی کو را شهنشاهی نصیب است ... بکام دشمنان قیدش غریب است ... هرچند
بعضی از سالکان مسالک هدایت یعقوب میرزا را از آزار آن دراری برج امامت منع نمودند بجائی نرسید
و ایشان را همچنان محبوس داشت تا وقتی که جبار منتقم اساس دولتش را زیر و زبر گردانید و در زمستان
سنهٔ ست و تسعین و ثمانمایه که یعقوب میرزا در قراباغ اران در منزل سلطان طرح قشلاق انداخته بود
نزول بلایا در آن اردو متواتر گشت و نخست یوسف میرزا که عزیز مصر مکارم اخلاق بود مریض شده درگذشت
و مادرش هنوز از سوگواری پسر باز نپرداخته بود که مدت عمرش بسر آمد و عزیمت عالم آخرت نمود و هم در آن
هفته یعقوب میرزا نیز پهلو بر بستر نهاد و مدبر طبیعت از ضبط مملکت بدنش دست باز داشته رخت بقا بباد
فنا داد و یکی از شعرا درین باب گوید بیت ... نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری ... عزیزان یوسف
از کم شد چه شد یعقوب را باری ... [illegible] ... چون سلطان
یعقوب میرزا هلاک بر ملک اختیار نمود صوفی خلیل که مقدم امرای موصلو بود و سایر امرای پرناک بایسنغر میرزا را
بپادشاهی برداشتند و زینیان بایندری بر سلطنت مسیح میرزا ولد امیر حسن اتفاق کرده رایت

مسرعی جهت این بشارت به تبریز فرستاده و جسد مطهر سلطان حیدر را بعد از لوازم تجهیز و تکفین در موضع
تیرسران تجاک سپردند و جهات و یراق که از سپاه قزلباش گرفته بودند غنیمت نموده روی توجه بصوب منزل خویش
آوردند [illegible]

از کلام معجز نظام واهب العطیات حیث قال سبحانه

و تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات تبر این مقال بر فضای خاطر اشرف طوائف انسانی می تابد که
چون ابواب عنایت ربانی بر روی سعادتمندی مفتوح شود نعمت ابتلا را در کسوت بلا بوی نماید
و چندگاه چشم تماشایش را از دیدن چهرهٔ عرایس آمال مهجور داشته بظهور صور محنت و الم دل را بیازماید پس اگر
در مبادی طلب دست امید بکار ناکامی رسد نباید که عاقبت غنچهٔ مطلوب شکفتن گیرد و اگر در اوایل
حال پای سعی بسنگ حادثه آید از زوده نباید شد زیرا که اذا الامر ضاق بها و سمت سهولت پذیرد ابراهیم
خلیل علیه السلام تا القای آتش نمرود را باقدام رضا و تسلیم پیش ننهاد خطاب مستطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
از مصدر عنایات سبحانی نزول نیافت و حضرت اسمعیل علیه السلام تا گردن فرمان را بر طبق کلمهٔ یا ابت افعل ما تؤمر
گردن ننهاد پرتو انوار عافیت یزدانی از افق و فدیناه بذبح عظیم بر وجنات روزگارش نتافت
یوسف صدیق علیه السلام تا بکید اخوان از حجر عطوفت یعقوب علیه السلام دور نیفتاد بدرجهٔ مقرب مملکت مصر نرسید و نبی عربی
تا کربت مهاجرت نکشید نسیم فیروزی شمیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بر پرچم رایت رسالتش نوزید

براه عاشقی هر کس نهد کام ٭ نه بیند بی تعب روی دل آرام
چو اسمعیل از قربان مهرم ٭ نه تنها هر که سر گردد مکرم
ز بعد ابتلا از چاه یوسف ٭ برآمد بر سریر جاه یوسف
بگلزار امید جملهٔ اخیار ٭ نروید هیچ گل بی خار آزار
پس از انجام شام ظلمت افروز ٭ شود صبح سعادت عالم افروز

نظیر این تشبیه حال
فرخنده مآل مرکز دایرهٔ دولت و اقبال و نیر سپهر سلطنت و استقلال ابو المظفر شاه اسمعیل الصفویست
زیرا که هنوز آن آفتاب گیتی افروز از افق زندگانی باوج کمال و کامرانی نرسیده بود که واقعهٔ هایله
پدر بزرگوار سلطان حیدر روی نمود و مقارن ابتلا بدان مصیبت چندگاه در محنت حبس و قید
افتاد و بعد از نجات از آن ببیهٔ برادر عالی گهرش شهید شده عنان اضطرار بصوب غربت انعطاف داد
چنانچه هر یک ازین وقایع و احوال و وصول اختر جاه و جلال آن پادشاه مرتضوی خصال باوج امانی و آمال
عنقریب مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی اما سبب حبس آنحضرت آن بود که پس از شهادت

بدست آوردند و اورا طوغاوکرکا نزد سلیمان بیک بردند و سلیمان بیک بدستور معهود اسم سلطنت بر بایسنغر میرزا
اطلاق نموده در ملازمتش به تبریز خرامید و سرانجام ملک و مال را از پیش خود گرفته رایت استقلال مرتفع
گردانید و مع هذا هر روز یکی زور در آید که متمم ذکر ارتفاع لوای رستم بیک بامداد ابیه سلطان و انجه تعلق
بیت شوکت میرزا بایسنغر میرزا بمنصور بیک ترکمان رستم بیک ولد مقصود بیک بن امیر حسن بیک
که آثار اقبال از ناصیه حالش ظاهر بود و بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا متابعت مسیح میرزا
اختیار نمود و چون مسیح میرزا در معرکه سلطان بود مغلوب شده تخت سلطنت را وداع فرمود رستم بیک
در قید اسر بدست صوفی خلیل افتاد و در قلعه النجق که کوتوالش قرق سید علی بود محبوس شده و ابیه سلطان
که در سلک اعاظم نوئینان انتظام داشت و همواره بقلم اندیشه نقش منصب امیر الامرائی بر صحیفه
خاطر مینگاشت پس از قتل صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیک از قراباغ اران عازم النجق شده نزد
قرق سید علی معتمدان فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که رستم بیک را بپادشاهی برداریم
و جنود وانجه و را فراهم آورده همت بر استخلاص ملک عراق و آذربایجان گماریم و قرق سید علی
باین معنی همداستان شده میان او و رستم بیک قواعد عهد و پیمان بتغلیظ ایمان تاکید یافت آنگاه
رستم بیک از قلعه النجق بیرون آمده با ابیه سلطان پیوست و ان پادشاه و رستم بیک و سرداران
لشکر بهمعنان یکدیگر متوجه تبریز گشته سپاه پرستیز در ظل رایت ایشان جمع آمد و این خبر بسمع
بایسنغر میرزا و سلیمان بیک رسیده مخالفان را استقبال نمودند و هر فوجی را که بتعبیه اولی فرستادند
طریق بیوفائی مسلوک داشته نزد رستم بیک رفتند لاجرم بایسنغر میرزا و سلیمان بیک ویران شدند
و بایسنغر میرزا بنابر آنکه داماد شیروانشاه بود و باتفاق شیخ نجم الدین مسعود و حسن علی بیک عازم شیروان
گشته سلیمان بیک روی بدیار بکر آورد و رستم بیک عنان ریزه به تبریز خرامیده عروس مملکت آذربایجان
بی مزاحمت اغیار در کنار گرفت و همت بر تدارک اختلالی که در فترات مذکوره باحوال مملکت راه یافته
بود گماشته سلک امور جمهور و نزدیک و دور بیمن معدلتش سمت انتظام پذیرفت حکام ولایات
عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان و کردستان و لرستان قاصدان نکته دان با تحف و تبرکات
بآستان سلطنت آشیان فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده سخنان اخلاص آمیز معلوم او نمودند
اما بایسنغر میرزا چون بشیروان رسید شیروانشاه امداد و اعانت او را پیش نهاد همت گردانیده ابواب

خلاف برافراشتند در منزل سلطان بود قراباغ میان آن دو فرقه صورت مقابله و مقاتله بوقوع پیوسته
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنغر میرزا وزید و مخالفان عنان ادبار بوادی فرار تافته مسیح میرزا با اکثر
بایندریه بقتل رسید آنگاه بایسنغر میرزا در غایت تجبر به تبریز شتافته بر تخت سلطنت تمکن گردید و صوفی
خلیل زمام اختیار جمیع مهام ملک و مال را بقبضهٔ اقتدار در آورده پایهٔ قدرش از سپهر دوار درگذشت
و بنا بر ذخیره که از نواب سلطان یعقوب در خاطر داشت قصد اخذ و قتل ایشان نمود و هر یک را بهانه
گرفته ابواب تعدی بر روی روزگار ان طائفه برگشود از انجمله قاضی عیسی شربت شهادت چشید و شیخ نجم الدین
مسعود اگرچه از خنگ اجل جان برد اما بی اختیار گردید در خلال این احوال محمود بیک ولد اغرلو بیک بن امیر حسن بیک
که در روز قتل عم خویش مسیح میرزا از معرکه گریخته بود و بشاه علی پرناک که در بعضی از ولایات عراق حکومت
مینمود ملحق شده داعیهٔ استقلال پیدا کرد و شاه علی با بسیاری از امرا و لشکریان دست بیعت بر دو داده اکثر
بلاد عراقین را در تحت تصرف در آورده با سپاه جلادت آئین روی توجه بصوب درگزین نهادند و چون
اینخبر به تبریز رسید بایسنغر میرزا باستصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردید و در صحرای درگزین آن دو
پادشاه پر خشم و کین با یکدیگر محاربه نمودند پیکر نصرت و ظفر در نظر بایسنغر میرزا جلوه گر گشت و محمود بیک
از غایت سرگردانی پناه باستانهٔ پیرده سید نعمت الله همدانی که در آن نواحی بود از صورت حال وقوف یافته
متوجه آوردن دانهٔ حیاتش گردید بیکبارگاه حوالی طاحونه را فرو گرفت و محمود بیک را بدست آورده در حوالی
ازلال نزد بایسنغر میرزا فرستاد و بایسنغر میرزا بنا بر صواب دید امرا ابن عم را خفه کرده در گرداب هلاک
انداخت و بعد ازین فتح عظمت و جبروت و باد بروت صوفی خلیل از حد اعتدال درگذشت و دست
اختیار سائر امرا از دخل در امور ملک و مال کوتاه شده اینمعنی سبب مخالفت سلیمان بیک گشت و بیان
این سخن آنکه سلیمان بیک که در آن زمان والی دیاربکر بود چون کمال اعتبار صوفی خلیل و کمال آزار خاطر
امرا آذربایجان را استماع نمود خاطر بر مخالفت قرار داده باتفاق سائر حکام دیاربکر لشکری فراهم آورده
مانند سیل تیز روی به تبریز آورد و پس از آنکه اینخبر بسمع صوفی خلیل رسید در رکاب بایسنغر میرزا عنان توجه
باستقبال عدو منعطف گردانید از غرائب وقایع آنکه در وقت تقارب فریقین امرا آذربایجان که نسبت
بصوفی خلیل [illegible] بخلاف سلوک مینمودند بیکبارگاه شعار خلاف اظهار کرده زمام اختیار بایسنغر میرزا را

واویماق در ظل رایت سلطان علی پادشاه جمع آمدند و آنحضرت همعنان ابیه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا
بایسنغر گشته چون بمعبر کر رسیدند در آنطرف سپاهی سپاه مخالفان دیدند و از هر دو جانب کنار آب
را بتوره و چپر مضبوط ساخته چندگاه بضرب تیر از طرفین آمد شد میشد و هر روز آتش منازعت و ممانعت اشتعال یافته
پیکر فتح و ظفر در نظر هیچ یک از آن زمره در جلوه نمیشد و آخر الامر چنانکه غالب از مغلوب متمیز نشود میرزا بایسنغر
بشیروان معاودت کرد و سلطان علی پادشاه و ابیه سلطان روی توجه بتبریز آوردند و بعد از آن اوقات
کوسه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیک اظهار خلاف نموده خطبه بنام میرزا بایسنغر خواند
و میرزا بایسنغر بعد از استماع این خبر در حرکت آمده تا منزل اهار و مشکین راند رستم بیک چون از دو طرف خود را
هدف تیر طغیان مخالفان دید بار دیگر ابیه سلطان را بمصاحبت سلطان علی پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنغر گردانید
و قرابیری تواچی قاجار را با جمعی کثیر از جوانان پر تهور مجرب بکوسه حاجی بایندر فرستاد و ابیه سلطان درین
نوبت بر میرزا بایسنغر و لشکر شیروان ظفر یافته میرزا بایسنغر را بقتل رسانید و قرابیری تواچی در نواحی درگزین
با کوسه حاجی مقاتله نموده بقوت دولت رستمی بروی غالب شد و کوسه حاجی مقتول گردید و این دو خبر
بهجت اثر در یک هفته بتبریز رسیده رستم بیک فرخناک و مسرور گشت و تمامی گلزار ممالک عراقین
و فارس و کرمان و آذربایجان و اران از خار طغیان معاندان مصون مانده دوحهٔ اقبالش از آسمان
درگذشت

چون رستم بیک بمساعدت ملوک از جانب طاغیان بدکردار و مخالفان مردم آزار
خاطر فارغ گردانید سلطان علی پادشاه و شاه دین پناه و سید ابراهیم را از روی تعظیم تشریف رخصت
ارزانی داشت تا باردبیل شتافته بدستور آبای کرام و اجداد عظام بر سجادهٔ امامت و دین پروری تمکن
ورزند و در تصفیه زاویه شیخ صفی که مشید بارشاد طائفه صوفیه پردازند و ایشان بار دیگر بوطن مألوف
و مسکن معهود شتافته معتکفان زاویه هجران و منتظران جنابهای حرمان از غبار مواکب کواکب مراتب
روشنی دیده امید حاصل گردانیدند و زبان حال و قال بستایش ایزد ذوالجلال برافراخته غلغلهٔ نشاط
و انبساط بایوان کیوان رسانیدند مستداقه آن متعلقین که چند سال از رجوع و تأسف اجداد و اولاد سجادهٔ شیخ
صفی الدین تا زمانی عاری و عاطل بود بار دیگر از جلوس سلطان علی پادشاه زینت سپهر برین یافت و صیت
این مژده باطراف و اکناف رسیده لوامع نیر حصول آمال بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت و غنچه

انعام واکرام مفتوح داشته اسباب سلطنتش بهم رسانید و در آن ایام که بایسنغر میرزا در شیروان بود شیخ
نجم الدین مسعود بنا بر قصد بعضی از امرا منحوس طعام مسموم خورده اختیار سفر آخرت نمود و سلیمان بیک چون
چون بدیار بکر رسید و روزی چند بعیش و نشاط اوقات گذرانید تا کاه تیر بلا از شست قضا گشاده یافته
رشته حیاتش را منقطع گردانید کیفیت واقعه چنان بود که قبل از این سلیمان بیک برادرزاده خلیل بیک را
بسببی از اسباب گرفته کشته بود و در این وقت که پریشان بدیار بکر مراجعت نمود نور علی بن دانه خلیل که در آن
ولایت که در سلک اهل اعتبار انتظام داشت بانتقام خون عم قاصد قتل او گشت و منتظر فرصت بوده
سحری در حمام حسن کیف بسر وقتش رسید و بزخم تیغ تیز صبح حیاتش را بشام ممات مبدل رستم بیک
بعد از استماع این خبر بهجت اثر فال خود قاسم بیک را حاکم و والی دیار بکر ساخت و او بدانجا شتافته رایت
عدالت برافراخت [illegible]
[illegible] چون بمقتضای حکمت بالغه ربوبیت دُر درج امامت و دراری سپهر ولایت چند گاه در قید
وحبس اوقات گذرانیدند زمان ابتلا انتها یافته نسیم راحت شمیم ولا تیأسوا من روح الله از مهب الا ان
الله فی ایام دهرکم نفحات در وزیدن آمد و بر طبق مرویه صحیحه اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه چند صورت روی
نمود که هر یک سبب نجاح آنحضرت بود [illegible] انکه چنانچه مذکور شد کوتوال قلعه بن یعقوب میرزا دست از خواست
کوتاه کرد تا یاغی مرض پا بجا در آمده او را بعالم آخرت رسانید [illegible] رستم بیک برادرزاده مهد علیا خدیجه بیگی آغا
خروج کرده بایسنغر میرزا و سلیمان بیک را بگریزانید [illegible] شیروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود جهت
استمداد داماد با رستم بیک ابواب خلاف باز گشود و لشکر به بایسنغر میرزا داده او را باستخلاص ملک موروث
تحریص نمود چون این خبر برستم بیک رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه و سلطان علی پادشاه
و سید ابراهیم را از قلعه اصطخر مطلق العنان گردانید و مصحوب ابیه سلطان بجانب شیروان فرستند
تا طبقه صوفیه و غازیان عظام حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده دمار از روزگار میرزا بایسنغر
و شیروانشاهیان برآورند و مقصود بحصول پیوسته مملکت آذربایجان و عراقین در تحت تصرفش قرار یابد بنا علی هذا
در وقتی که خبر میرزا بایسنغر استماع نمود آن سه کوکب اوج امامت را به تبریز طلبیده خلع فاخره و نقود وافره
نزد ایشان فرستاد و التماس یراق سفر شیروان کرده باظهار اخلاص و اعتقاد زبان گشاد و چون این خبر
باطراف بلاد و امصار رسید باندک زمانی جمعی کثیر از مریدان قدیمان صوفی و طالبان سعادت دینوی

امام حسین علیه السلام با جماعت مینمودند تا وقتی که از دست ساقی اجل جام رحمت انجام شهادت چشید

نظم
دریغا که سر دریای کرم ؛ در افتاد از پا به تیغ ستم ؛ دریغا که خورشید اوج کمال ؛ پذیرفت از جور گردون زوال ؛ دریغا که سیر کواکب مدام ؛ بود بر خلاف رضای کرام ؛ دریغا که یکلحظه چرخ نگون ؛ ز خون ریختن می نخوید سکون ؛ نبود دامنش هیچ از خون ما ؛ ندارد غم جان محزون ما ؛ درین باب هرچند گویم سخن ؛ نگردد ز دل دور زنگ حزن ؛ همان به که سازم سخن مختصر ؛ کنم عرض حال شه دادگر ؛

شاه والاگهر بعد از وقوع این مصیبت از مراجعت اعداء دولت در مملکت رستم بیگ اقامت مصلحت ندانست و با حسن بیگ لله و خادم بیگ و غیرهم از امرای صافی ضمیر طریق مشورت مسلوک داشته عزیمت سفر گیلان را مستصوب شمردند و آنحضرت با قرب دویست کس از مریدان مخلص و مخلصان متخصص برادر کلانتر خود سید ابراهیم را همراه گردانیده بطرف آن ولایت عزیمت فرمود و چون بلاهیجان رسید فرمانفرمای آن دیار میرزا علی که از سایر امرای گیلان بعظیم شأن و قدم دودمان ممتاز و مستثنی بود موکب فرخنده فال آن نقطه دایره شرف و اقبال را باقدام تعظیم و تبجیل استقبال فرموده و جهت مسکن آنحضرت و متعلقان و منتسبان منازل بهشت نشان تعیین نموده با حسن وجهی شرایط اخلاص و خدمتکاری بجا آورد و پس از چند گاه سید ابراهیم خیال مراجعت کرده تاج دوازده ترک حیدری را که شعار دودمان امامت و سروریست از سر برداشت و بدستور ترکمه آق قوینلو طاقیه بر تارک مبارک نهاده علم توجه بصوب اردبیل برافراشت اما حضرت شاه دین پناه تا محلی که ضمیر منیرش باین معنی الهام پذیر شد که صبح خلافت و کامرانی را وقت دمیدنست و نسیم سلطنت و جهانبانی را هنگام وزیدن در خطه لاهیجان مقیم بود و آنگاه دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت ساخته رایت نهضت بجانب آذربایجان افراخته ابواب کشورستانی برگشود چنانچه بعد از تحریر تتمه ذکر آق قوینلو این حکایات مذکور خواهد گشت و کیفیت این داستان غرابت نشان بر زبان خامه بلاغت بیان خواهد گذشت

ذکر لشکر کشیدن [illegible] احمد پادشاه از روم بجانب تبریز [illegible] رستم [illegible]

میرزا احمد پادشاه ولد اغورلو محمد بن حسن بیگ بعد از وفات عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ گریخته بروم رفت و پادشاه آن مملکت ایلدرم بایزید آثار شجاعت و شهریاری در ناصیه حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را با وی در سلک ازدواج کشید و چون احمد پادشاه چند سال بفراغبال در ظل عنایت و اقبال اوقات گذرانید هوس ممالک موروثی

و غنچه مراد اصحاب رشد و رشاد از نسیم نسیم عنبر شمیم این بشارت بر گلبن تمنا شکفتن آغاز نهاد و دوحهٔ
آمال ارباب صلاح و سداد از پرتو انوار این سعادت در گلشن مطلوب میوهٔ مقصود بار داد و در مدت اندک
بسیاری از سالکان مسالک ارادت در خطهٔ اردبیل جمع آمدند و دست اخلاص در دامن متابعت
[illegible] زده ملازم رایات هدایت آیات شدند و چون خبر ازدحام خواص و عوام انام بر درگاه کرامت
پناه سلطان علی پادشاه بگوش رستم بیک رسید از مخالفت آنحضرت اندیشه‌مند شده بغایت بترسید و
کس باردبیل فرستاده بار دیگر آن سه برادر عالی گهر را باردو برد و جمعی از معتمدان خود را تعیین کرد که ایشان را
بچشم نگاه دارند و هیچکس از طایفهٔ قزلباش بملازمت سلطان علی پادشاه نگذارند و در آن اوان که آن پادشاه
عالیمکان در اردوی رستم بیک تشریف داشت هر روز جمعی کثیر از مریدان صافی عقیدت و معتقدان
خانزاد ولایت بخدمت رسیده از نقود ابیض و احمر و اجناس نفیسه دیگر نذورات میگذرانیدند و چون نمیتوانستند
که بخلاف حکم در اردو باشند عنان مراجعت بمنزل خود منعطف میگردانیدند آخر الامر رستم بیک از هجوم آن
زمرهٔ ناجیه هراس بیقیاس بخاطر راه داده از قشلاق خوی روی به ییلاق نهاد و قصد نمود که قطع صلهٔ رحم نموده
سلطان علی پادشاه را شربت شهادت چشاند و سرچشمهٔ هدایت و عرفان را بخاک بیمروتی انباشته ضمیر
مکدر خود را از آن وغدغه فارغ گرداند و منهی کیفیت این اندیشه را معروض داشته آنسرور آفاق بمقتضای
کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل نموده شبی حضرت شاه دین پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود گردانیده تا خطهٔ
اردبیل عنان نگران باز نکشید از صوفیان صافی ضمیر و غازیان با تیغ و تیر هر کس در آنجا بود بموکب آنحضرت
پیوستند و مستعد جنگ و جدال شده دل بر مقابله و مقاتلهٔ اعدا بستند و رستم بیک بعد از وقوف بر فرار سلطان علی
پادشاه ایبه سلطان را با جمعی از سپاه بتعاقب آنحضرت فرستاد و ایبه سلطان حسب الفرموده متوجه
[illegible] گشته در روزی که نزدیک بآن بلده رسید سلطان علی پادشاه بنور باطن هدایت میامن دانست
[illegible] بر ملک قدیر مقتضی آنست که در آن روز از اتباع رستم بیک آنحضرت را از سرچشمهٔ تیغ آبدار شربت شهادت
[illegible] زبان کارسازان قضا و قدر لوای سلطنت و جهانبانی شاه عالم پناه را
[illegible] امرای صوفیه را بعتبهٔ علیه طلبیده از ارتحال خود خبر داد و بارتفاع رایات
[illegible] تاج و دستار خویش را بر فرق مبارک آنحضرت نهاد و دران لحظه طلیعه
لشکر ایبه سلطان [illegible] آن مقتدای عالیمقام جامهٔ جنگ در پوشیده بدستور جد بزرگوار خود

کرمان روان شده بعد از قطع چند منزل رسل و رسائل نزد قاسم پرناک فرستاده او را بر طلب
خون برادر تحریص نموده بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بایمان تأکید یافت آنگاه قاسم پرناک با سپاه
بی باک با ابیه سلطان پیوست و احمد پادشاه کیفیت حادثه را شنیده با لشکر آذربایجان عنان عزم
ایشان منعطف گردانید و در کهنه النگ اصفهان تلاقی فریقین اتفاق افتاد و غبار معرکه جنگ در
هیجان آمده زمانه فتنه انگیز ابواب ستیز خونریز برگشاده سبزه کهنه النگ از خون کشتگان گلرنگ گشت
و فضای میدان نام و ننگ از کثرت جیفه از پا افتادگان با کوه الوند صفت مساوات گرفت
و بنا بر اقتضاء قضاء ایزدی نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم ابیه سلطان و قاسم پرناک وزید
و احمد پادشاه که شش ماه پادشاهی نموده بود در اثناء گر و فر بقتل رسید و ابیه سلطان چون چنین
مهم بزرگی از پیش برد روی توجه بقشلاق بلده قم آورد و خطبه و سکه را بنام سلطان مراد ولد
یعقوب میرزا که بعد از قتل برادر خود بایسنغر میرزا در پناه شیروانشاه اوقات میگذرانید مزین ساخت
قاصد جهت طلب او بشیروان فرستاد و در قم بارگاهی بی‌تکلف در موضع مناسب نصب کرده مسندی در پیشگاه
بارگاه نهاد و دستاری بر زبر مسند وضع نموده هر صباح بدستوری که امرا و سلاطین را ملازمت
نمایند بدانجا میرفت و بسر انجام مهام پرداخته شیلان میکشید و حال بر همین منوال جاری بود تا وقتی که
سلطان مراد بوی ملحق گردید [illegible] میرزا محمدی [illegible] میرزا الوند [illegible]
[illegible] ذکر اولاد یوسف بیک بن حسن بیک محمدی و الوند در روز
معرکه کهنه النگ در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن شاه و تفرقه سپاه ترک
ستیز کرده هر یک بطرفی توجه نمودند محمدی بدار العباده یزد رفت و حاکم آن دیار مراد بیک بایندر
باتفاق اشرف بیک او را بپادشاهی برداشتند و الوند میرزا بدیار بکر شتافته بمعاونت حال
رستم بیک قاسم بیک که پس از واقعه سلیمان بیک بر آن مملکت استیلا یافته بود خیال استقلال
بر لوح ضمیر نگاشت و چون ابیه سلطان فصل زمستان در بلده قم بپایان رسانید و نسیم
بهاری در اهتزاز آمده خلایق را از ظهور سلطان گل آگاه گردانید ابیه سلطان عنان عزیمت به تبریز
منعطف ساخت و محمدی میرزا تمامی ولایت عراق را تحت تصرف در آورده در ملک ری رحل اقامت
انداخت و ابیه سلطان برادر خود گزل احمد را در دار الامان ری گذاشته بقم مراجعت نمود و بدستور سال گذشته

کرده با جنود نامعدود از مردم روم و ترکمه بصوب آذربایجان در حرکت آمد رستم بیک بعد از
استماع این خبر علم مقابله و مقاتله افراخته موکب عم زاده را استقبال نمود و آن دو پادشاه
بی آنکه حقیقت حال یکدیگر را معلوم کنند بکنار آب ارس رسیده هر یک از معبری عبور نمودند و مقداری
مسافت طی کرده کیفیت واقعه را دانستند لاجرم بار دیگر عنان عزیمت بطرف کنار آب انعطاف
دادند پس از تقارب فریقین و پیش از اشتعال نائره جنگ و شین امرای عراق و آذربایجان
طریق بیوفایی مسلوک داشته ناگاه بر گرد سراپرده رستم بیک محیط شدند و او را دستگیر کرده نزد احمد بیک
بردند و احمد پادشاه بنابر آنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیک را مستلزم استقامت مبانی دولت خود
می پنداشت در کنار آب ارس او را بزه کمان از میان برداشت و این صورت در سنه
روی نمود مدت سلطنت رستم بیک شش سال بوده و [illegible] احمد بیک [illegible]
و [illegible] شهید شد [illegible] سلطنت تا چون بی شائبه کلفتی عروس مملکت
آذربایجان در نظر احمد پادشاه نقاب از چهره بگشاد و در کمال حشمت و اقبال رایت جاه و جلال ارتفاع
داده روی بجانب تبریز نهاد و بعد از وصول بدان بلده فاخره اورنگ خلافت و جهانبانی را بوجود
مزین ساخت و رعایا و مزارعان را بتمهید قواعد عدالت نوید داده رایت شریعت پروری برافراخت
و فرمان داد که زیاده بر آنچه بحسب شرع شریف متوجه ارباب دهقنت باشد وزرا و دیوانیان یکمن بار
بر هیچ آفریده حواله ندارند و تمامی طوائف لشکر را از تکالیف دیوانی معاف ساخته باخراجات
و تلفات کسی را نیازارند اما رسم ابطال بجهت تقریبات ارباب سیورغال کشیده و نشان
هیچکس را بامضا نرسانید و همین معنی بروی مبارک نیامد زیرا که هم در اوائل اوقات سلطنتش ایبه سلطان
و قاسم بیک پرناک باهم متفق گردیده لوای مخالفت افراخته او را هلاک گردانیدند مفصل
این مجمل آنکه چون احمد پادشاه افسر شهریاری بر سر نهاد حسین علیخان که بمزید تقرب و شوکت
از سائر امرا و ارکان دولت ممتاز و مستثنی بود بنابر کینه دیرینه که از مظفر بیک پرناک در سینه داشت
او را در مواخذه کشیده و بالکه عرق حیاتش را به تیغ تیز منقطع گردانید و این خبر بقاسم بیک که برادر مظفر
پرناک بود رسیده خاطر بران قرار داد که بهنگام فرصت رایت مخالفت مرتفع گرداند درین اثنا
احمد پادشاه نشان ایالت کرمان بنام ایبه سلطان رقم زد و ایبه سلطان از آذربایجان بصوب

تقارب فریقین بتلاقی انجامید و بعد از تسویه صفوف و تحریک امواج و سیوف محمدی میرزا [illegible] گشت
و سپاه او منهزم شده باقتضای قضا باد جمعیت ایشانرا درنوشت از جمله اعاظم امرا پیر علی و پیر محمد
و قناق با اولاد و اتباع بطرف ساوه و قم و کاشان رفت پیر علی بیک ساوه را مضبوط گردانید و پیر محمد
در قم اقامت نموده قناق بیک در کاشان رایت نخوت باوج آسمان رسانید اما سلطان مراد بعد از وقوع این
پیکر نصرت و ظفر محمدی میرزا را متعاقب ساخته همراه خود بسلطانیه برد و بیرام بیک را با ایل بساختی
امرای مشار الیه نامزد کرد و بیرام بیک بساوه رفته با پیر علی بیک ملاقات نمود و بتأکید قواعد عهد و پیمان
ادراطمینان داده قاصدان بطلب پیر محمد و قناق بقم و کاشان فرستاد و ایشان نیز بساوه رفته
پیر علی بیک با ایشان ملاقات نمود بس آنگاه امیر مصحوب بیرام بیک بجانب سلطانیه در حرکت آمدند
اما چون پیر و برادران در کزین منزل کزیدند هراس بیقیاس بخاطر راه داده شبی بیرام بیک را که در خواب غفلت
بود تنها گذاشتند و هر یک علم غربت بصوب منزل خود برافراشتند و سلطان مراد بعد از اطلاع برین کیفیت
با پنجاه هزار سوار متوجه ساوه شد و پیر علی بیک اسباب قلعه بندی مرتب ساخته کما ینبغی بحراست
برج و باره پرداخت و سلطان مراد مدت پنجاه روز بجد هر چه تمامتر بامر محاصره اشتغال نمود و چون بدین چهره
مراد فائز نگشت و قاصدان سخندان در میان انداخته مهم بمصالحه قرار یافت بر موجب که از اولاد پیر علی بیک
ایوال بیک از ساوه بیرون آمده ملازمت سلطان مراد بزودی گیرد و ترک محاصره داده پیر علی بیک
بدستور سابق حاکم ساوه باشد و بعد از آنکه ایوال بیک بخدمت سلطان مراد رسید از ظاهر ساوه کوچ کرده
عنان یکران بصوب آذربایجان منعطف گردانید [illegible]
[illegible] تقاضای لوای دولت پادشاه هفت کشور چون سلطان مراد از ظاهر ساوه
کوچ کرده [illegible] ممالک موروثی کرده بجانب تبریز نهضت نمود الوند نیز متوجه او گشته نواحی
[illegible] قلعه را معسکر ساخت و سلطان مراد چهار فرسخی اردوی پسر عم رسیده بجبال قتال علم اقامت برافراخت
درین اثنا درویشی نیکو خصال که موسوم بود ببابا خیر الله تا بین دو پادشاه ملاقات کرده نصایح سودمند و مواعظ
دلپسند بگوش هوش ایشان رسانید و از عاقبت مخالفت تحذیر نموده هر دو را بصلح و صفا مایل گردانید
مقرر آنکه قزل اوزن میان دو سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیاربکر و اران و آذربایجان از الوند باشد
و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بدیوان سلطان مراد گردد و بر موجب عهد و پیمان در میان آمده

درآن بلده طرح قشلاق انداخت اما محمدی میرزا چون چند روز در قلعهٔ استا بسر برد باتفاق حسین کیا
و اشرف بیک روی توجه بری آورد و شبیخون بر کزل احمد زده تمامی پراکنش را بگرفت و کزل احمد پریشان
حال و مفلوک به برادر پیوسته ابیه سلطان در قم اقامت نمود مصلحت ندید و در میان زمستانی
بر اسب فرار سوار شده عنان تا رباط دانک باز نکشید و درین اثنا سلطان مراد از شیراز آمده بو
پیوست لاجرم مستظهر گشته دل بر مقابله و مقاتله نهاد و محمدی میرزا در ولایت ری ترقی تمام دست داد
امرای عراق بقدم اخلاص پیش رفتند و غاشیهٔ خدمت بر دوش گرفته سلطنتش را پذیرفتند و محمدی میرزا
همگنان را بمزید تربیت و رعایت امیدوار گردانیده با عدد بسیار و عدد بیشمار متوجه ابیه سلطان گردید
و ابیه سلطان نیز مصحوب سلطان مراد روی براه آورده در عزیز کنتی آن دو لشکر کینه جو در یکدیگر رسیدند و از
گرد راه در میدان تاختند بصرصر قیامت اثر آتش ستیزه تیز گردانیدند و محمدی بتائید سرمدی […] حصار
ابیه سلطان بر خاک هلاک افتاد و سلطان مراد در مرافقت کزل احمد پشت بر معرکهٔ قتال کرده
روی توجه بجانب شیراز نهاد و آنگاه محمدی میرزا مظفر و منصور به تبریز خرامید و بر تخت سلطنت نشسته
لوای مکنت باوج کیوان رسانید و
[illegible]
میرزا محمدی … چنانچه سابقا در حیز بیان آمد چون امیرزاده الوند از معرکهٔ کهنه النگ گریخته بدیار بکر رسید
قاسم بیک هم سلطنت بروی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع گردانید و من حیث الاستقلال متصدی
سرانجام ملک و مال شده امرا و ارکان دولت را در هیچ کار دخل نماند و پادشاه را نیز بی اختیار نگاه داشته
ابواب نخوت و تکبر برگشاد و بنا بر علی هذا الوند میرزا از خدمتش متنفر گشته اکثر امرا و لشکریان بادی الاتفاق کرده
دیشبی از اردوی قاسم بیک جدا شده روی توجه بصوب آذربایجان آوردند و محمدی میرزا چون از توجه برادر
و لشکر جلادت اثر خبر یافت تاب مقاومت او در خیر مکنت خویش ندیده از تبریز بسلطانیه شتافت
الوند میرزا بی دردسر نیزه و آمد شد پیکان در دار الملک آذربایجان لوای سلطنت بلند گردانید و منصب
وزارت را بخواجه سابق الدین عنایت کرده لطیف بیک بمرتبهٔ وکالت رسید اما محمدی میرزا باتفاق
بعضی از امرای عراق که بوی پیوسته از طرف سلطانیه بصوب اصفهان نهضت فرمود و سلطان مراد
در شیراز از ضعیفی توقف یافته ابواب خلاف و نزاع برگشود و بلکه همداستان ایام با سپاه نصرت انجام از شیراز
عازم اصفهان گشت و محمدی میرزا باستقبال بسبب عجز از شهر بیرون رفته در منزل خواجه حسن نامی تقارب

کمر اطاعت و فرمان بر میان ببستند و زبان نیاز باداء این مقال گشادند نظم که ای سرور آل خیر الانام
کواکب سپاه فلک احتشام ، وجود همایون تو زیب تخت ، ملازم بدرگاهت اقبال و بخت ، بهر سو که خواهی توجه نمای
که گردی چو خورشید کشورگشای ، بعد از تصمیم عزیمت آن قدوهٔ خاندان امامت و کرامت یکی از اهل اختصاص را
جهت طلب رخصت نزد ایالت پناهی میرزا علی فرستاد و قاصد نیت نهضت همایون نزد آبا و الی لاهیجان در میان نهاده
آنجناب از صغر سن و قلت سپاه پادشاه و عظم شأن اهل طغیان و کثرت جنود ایشان اندیشیده
فرمود که چند گاه دیگر در ساختن با روزگار انسب است و این عزیمت را در حیز تأخیر و توقف انداختن بصواب اقرب
هست تحمل بود شیوهٔ دلپذیر ، خصوصاً بکاری که باشد خطیر ، و این جواب بعرض رسیده جهت ملاحظهٔ خاطر
میرزا علی در آن دیار فی الجمله توقفی روی نمود و پس از روزی چند بنفس نفیس با او ملاقات فرموده زبان باستجازه
گشاده و آنجناب کرة دیگر بصبر و شکیبایی امر کرد و در باب فسخ عزیمت نهضت شرائط مبالغه و الحاح
بجای آورده التماس او درجهٔ قبول نیافت لاجرم رخصت ارزانی داشته در ساعتی که نظم ظفر همره
اخترش یار بود ، سعادت چو دولت مددکار بود ، ز گیلان بعزم کامرانی شد روان ، بتدبیر پیر و ببخت جوان ،
و میرزا علی موکب عالی را مشایعت نموده مراجعت فرمود و چون موضع ارجوان از بلوک ستاره که داخل
اعمال همایون ولایتست محل نزول شاه ستاره سپاه گشت لشکر زمستان دست یغما برآورده تأثیر سرد بجایی
رسید که کار از ارتکاب ایوار و شبگیر درگذشت بنابران در آن منزل قشلاق کرده در اوائل فصل ربیع
بصوب اردبیل در حرکت آمد و بوطن مالوف رسیده لوازم طواف آباء کرام بتقدیم رسانیده و دست
مناجات بر آورده مرادی که داشت طلب نمود و در آن زمان سلطان علی بیک چاکرلو از جانب الوند میرزا
بر اردبیل و مضافات مستولی بود و میرزا محمد طالش با وی در طریق هواخواهی سلوک مینمود و بنابر لشکر بسیار
اقامت در آن دیار مناسب نمینمود لاجرم عزم جزم کرده با زمرهٔ از اهل اختصاص مانند عبدی بیک تواچی
و حسین بیک لله و خلیفة الخلفا و غیرهم از اعیان قرعهٔ مشورت در میان انداخته بعد از تأمل و اندیشه
بر زبان الهام بیان گذرانید که انسب آنست که کریمهٔ فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجةً را مطمح نظر
همت داشته بجانب گرجستان شتابیم و تیغ جهاد از نیام انتقام برآورده عنان اقبال بمیدان قتال
اهل کفر و ضلال تابیم امراء عظام بنابر آنکه در آن هنگام از غازیان زیاده از سیصد نفر حاضر نبودند
این نیت را علی الفور مصلحت ندیده بعرض رسانیدند که مناسب آنست که بسنت سنیهٔ سلطان حیدر عمل نموده

الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد و سلطان مراد بقزوین رفته آنجا قشلاق کرد و بعد ازین مصالحه پیرعلی بیک
و پیر محمد بیک افاق بیک بملازمت سلطان مراد شتافته پیرعلی بیک باتفاق قاق معروض تیغ سیاست گردید
و پیر محمد منظور نظر اشفاق گشته تربیت یافت و درین اثنا بعرض سلطان مراد رسید که حاکم شیراز قاسم بیک پرناک
خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین با لشکر پر خشم و کین عازم فارس گشت و قاسم بیک پرناک از توجه پادشاه
خبر یافته طاقت مقاومت در حیز مکنت خویش ندید و بتقدیم اعتذار ندامت لوازم استقبال مرعی داشته
در قصر زرد باردو رسید سلطان مراد جمیع امراء پرناک را گرفته ابواب بلا بر روی ایشان برگشاد و سلطان مراد
از قصر زرد بکازران رفته زمستان آنجا بپایان رسانید و در همین سال شاه مرتضوی خصال ظهور نموده شیروان را
مفتوح گردانید و سال دیگر در دلیجان قشلاق کرده پادشاه آفاق لشکر بآذربایجان کشیده روی باستیصال
نهال اقبال الوند آورد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس
گفتار در بیان ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع [illegible] عنایت [illegible]
همت شاه عالیجاه و نهمت ارجمند مظهر الله [illegible] مبادی نسیم صبح داد [illegible] گلزار نشو و نما همواره متوجه
آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض دین و دولت را از خار طغیان ارباب عناد پاک [illegible]
و بآبیاری شمشیر زمرد فام چمن ملک و ملت را صفت نضارت بخشیده اساس کشورگشایی برافرازد مصرع
برافرازد لوای پادشاهی کند تسخیر از مه تا بماهی [illegible] به نیروی [illegible] اساس دولت اهل غوایت
زند بر فرق اعدای بداختر بسان حیدر کرار خیبر [illegible] بگیرد عرصه عالم تمامی
کند نو شیوه دشمن گدازی ببخشد [illegible] سرفرازی نهد بر طارم افلاک مسند بنای شرع را سازد [illegible]
ز نور خاطر اقبال پرتو دهد دین را نضارت از سر نو بلطف اهل یقین را چاره سازد ز قهر اعدای دین آواره سازد
[illegible] از عدل معموری جهان را خجل سازد ز بخشش بحر و کان را بنا علی هذا بعد از آنکه چندگاه در مملکت گیلان رایت
اقامت برافراشت و با حاکم لاهیجان میرزا علی طریق محبت مسلوک داشت بالهام هاتف غیب [illegible]
خاطر عالی مآثر بران قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطه جنت رتبت اردبیل که مولد و ارواح مقدس
آبای کرام و اجداد عظام خویش است [illegible] گردد و همگی همت بر انتزاع ملک از تصرف اصحاب بدعت مصروف
دارد و جمعی با طایفه از غازیان که اقبال مثال ملازم آستان جاه و جلال بودند [illegible] ساخته [illegible]
دانستند که تباشیر صبح دولتش را وقت دمیدن است و نسایم ریاض شوکتش را هنگام وزیدن لاجرم

مشرف گردانند امرا چون مکنون ضمیر مکر تأثیر وی میدانستند شاه دین پناه را بهانهٔ عارضه در دولتخانهٔ همایون
بر مسند عزت گذاشتند و حسین بیگ لله را در خدمتش داشته عبدی بیگ و خلفا بیگ با سایر امرا نزد سلطان حسین
رفتند و عذرخواهی نمودند که مزاج شاهی از منهج اعتدال بسبب اعتلال انحراف یافته بنابران میسر نشد که امروز
بصحبت شریف برسد و او این سخن را مقرون بصدق دانسته با امرا الوای عشرت برافراشت و در آخر مجلس
ایشان را رخصت ارزانی داشت و چون ایشان بپایهٔ سریر اعلی رسیدند مصلحت در آن دیدند که بخلاف رای
سلطان حسین از آنجا نهضت نموده حضور مسعود را از انوار کوکب سعد سلطنت پر زیب و زینت گردانند و در وقتی که
نور آفتاب از جهان بنهانخانهٔ مغرب نقل نمود پادشاه گردون غلام اشارت فرمود تا خدام درگاه معسکر نصرت انجام
از کثرت مشاعل و شموع مودار سپهر فیروزه فام ساختند و شتران کوه پیکر و استران برق اثر در زیر بار کشیده
رایت نهضت برافراختند و چون سلطان حسین روز دیگر از توجه پادشاه خبر یافت دانست که در تعاقب مواکب سپهر
مراتب صرفه ندارد بنابران پای شکیبائی در دامن تحمل پیچیده و پادشاه بحضور مسعود رسیده روزی چند بفراغت بگذرانید
آنگاه از آن منزل کوچ فرموده تغوز الام را معسکر فیروزی انجام گردانید و از وصول قراجه [illegible] الیاس
[illegible] از عبادات ثقات بصحت رسیده که چون آوازهٔ طلوع نیر شاهی در اطراف انتشار یافت
هر کس نسبت بخاندان کرامت دم از ارادت میزد قدم از سر ساخته بجانب معسکر ظفر اثر می‌شتافت
از آنجمله قراجه الیاس با فرقهٔ از مردم روم احرام عتبهٔ علیه مرتبه بسته از مقام مألوف قدم در راه نهاده بعد از
طی بوادی در منزل شورگل فرود آمده با رکتباوند منتش که بهادری بود سرکش و در آن نواحی حصاری داشت
سپهر رفعتش چون مطلع گشت بعزم استعجال او را استقبال نموده مراسم اخلاص ظاهر کرد و طرح ضیافت افکنده
هر چند نفر از غازیان را در منزلی فرود آورد آنگاه ملازمان خود را بغارت و تاراج ایشان مأمور گردانید غازیان
بقدر مقدور در دفع آن جماعت کوشیده بسعی بسیار جان از آن ورطه بیرون برده عنان بطرف اردوی
همایون معطوف گردانیدند و قراجه الیاس در موضع تغوز الام ببارگاه سپهر احتشام رسیده واقعه را معروض داشت
و از استماع این سخن آتش غضب شاه کامکار ملتهب شده با عساکر ظفر اثر بجانب قلعهٔ منتش ایلغار نمود
و او از کیفیت حادثه خبر یافته قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده سر خویش گرفت شاه دشمن شکن بپای قلعه رسیده
عساکر دست بنهب و تاراج برآوردند و جمعی از متوطنان بپای ممانعت پیش آمده قهرمان قهر پادشاهی بقتل آن
گمراهان فرمان داده جمعی کثیر بر خاک هلاک افتادند و جنود پادشاهی با غنایم نامتناهی عنان عزیمت از راه قاقرمان

تخت سرعان باطراف ولایت عراقین و آذربایجان فرستیم تا جار بار باب ارادت رسانند که یراق نموده بمیعاد مقرر در اردوی
ظفر اثر مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمام روی بغزو اصحاب ظلام آوریم و این سخن مقبول افتاده جارچیان باطراف ممالک فرستادند
و بادشاه رایت نهضت بصوب قراباغ و کوکجه تنگیز برافراخته در اثنای راه معلوم شد که یکی از ابنای میرزا جهانشاه موسوم
بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر در کوکجه تنگیز اقامت دارد و بکار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده دیگری را بنظر در نمی آورد
و شاه دین پناه با امرای عالیجاه در باب مهم او آغاز مشورت فرموده در آن اثنا از نزد او ایلچی رسیده و نامه آورد
مضمون آنکه اگر رایات همایون فال ظلال دولت و اقبال بر فرق مخلصان اینجانب اندازد بنده غاشیه فرمانگذاری
بر دوش گرفته و حلقه جان سپاری در گوش کشیده کمال اخلاص بظهور میرسانم این مسئول از شرف قبول مهجور نمانده
چنان مقرر شد که در همان منزل چند روزی توقف شود و سلطان حسین از این معنی خبر یافته با فوجی از مردم
یکدل بدرگاه شتافت و بعد از تقبیل بساط جلالت مناط عرضه داشت که اگر مسکن این ممتحن دولتخواه
بیمن مقدم شاه دین پناه مشرف گردد قوم قراقوینلو را اختر اقبال از مطلع آمال طالع خواهد شد آنحضرت
بسبب اقتضای وقت مصلحت اجابت دانسته بجانب معسکر سلطان حسین توجه فرمود و در خلال این احوال
غازیان عظام که جارچیان جهت احضار ایشان باطراف بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی همایون میرسیدند
چنانچه در وقت نهضت یکهزار و پانصد سوار در موکب ظفر آثار مجتمع بودند و چون نزدیک اردوی سلطان حسین
از انوار طلعت همایون صفت اضائت گرفت بنابر اقتضای رای عالم آرای عساکر گیتی گشای از امتزاج
با آن زمره غدار اجتناب نمودند و خیام نصرت انجام در طرف دیگر افراخته نزول اجلال فرمودند و روزی
چند در آن موضع اوقات گذرانیده سلطان حسین بارانی شرایط میزبانی بتقدیم رسانید اما در آن اثنا تموج امواج
که از سحاب موافقتش غیر باران غدر متقاطر نمیگردد لاجرم خسرو فرخنده شیم عزم رحلت از آن منزل جزم نمود
و این داعیه مسموع او گشته امرا را طلبداشت و بزبان مکر و فریب اظهار اخلاص نموده گفت مناسب آنست که
خدام بارگاه پیوسته در مرافقت بنده بسر برده سلوک طریق مخالفت جایز ندارند تا من طریقه اتحاد بجای آورده
در قلع و قمع نهال اقبال اهالی بغی و نفاق مساعی جمیله مبذول دارم امرا چون دانستند که سخن او اعتماد را
نمیشاید بر وجهی جواب گفتند که او را معلوم شد که بعد از این شاه ظفر قرین در این دیار توقف نخواهد کرد
سلطان حسین ایشان را گسیل نموده خاطر بر آن قرار داد که آفتاب اوج سلطنت را بی اختیار ساخته
در سحاب حبس توقیف نماید با آن خیال محال صحبتی طرح انداخته استدعا نمود که منزل او را بیمن مقدم شریف

هیچ یک ازین رایها صواب نمینماید و در حیز قبول اصحاب عقول در نمی آید اما امشب درین استخاره بسر خواهیم برد
و بموجب اشارتی که از روحانیت ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وقوع یابد عمل خواهیم کرد و صباح روز دیگر
که از باطن سپهر اخضر شعشعه انوار هدایت آثار مهر درخشنده شکفت و بلوامع ضمیر الهام تاثیر آفتاب منیر
عرصه آفاق صفت اضائت پذیرفت آن مؤید بتائیدات الهی سالکان طریق دولتخواهی را بپایه سریر پادشاهی
طلبیده فرمود که دوش از ارواح طیبه دوازده امام علیهم التحیة والسلام نزد ما تحقیق پیوست که صلاح دولت
ابد پیوند منحصر در آنست که نخست رایت عزیمت بصوب شیروان برافرازیم و حسام خون آشام از نیام انتقام
برآورده مهم شیروانشاه را بر حسب دلخواه بسازیم نظم بامداد توفیق پروردگار برآریم از شاه
شروان دمار حسام یمانی سر افشان کنیم به یک حمله جمعش پریشان کنیم امرا این وارد غیبی را بمسامع
رؤسا سپاه رسانیده مجموع ایشان متفق اللفظ والمعنی بر زبان آوردند بیت نرشته رایت
جنگ افراختن زمان بر صف دشمنان تاختن و عزم یورش شیروان جزم شده نسیم
دم صبح کین مهر گیتی نورد بگردون درآمد بعزم نبرد شه کامران فلک احتشام برآمد بشبدیز گردون
خرام سوی ملک اعدا عنان تاب شد زمین از تزلزل چو سیماب شد در اطراف او سپاه اقتدار روان شد
سپاه ستاره شمار و بعد از وصول اعلام ظفر قرین بمنزل یاسین رای اصابت آئین جهان اقتضا
فرمود که خلفا بیک با فوجی از عساکر کوه تمکین عنان بصوب گرجستان منعطف کرده اند و کفار اندیار را از شمشیر
تیغ ابدار جرعه هلاک در کام چشانند و خلفا بیک بر حسب فرمان واجب الاذعان بران دیار ایلغار کرده
بعد از رسم جهاد بجا آورده جمعی کثیر از اهل ضلال را در میدان قتال بتیغ بگذرانید و غنیمت بی نهایت گرفته
بر طبق دلخواه بپایه سریر پادشاه عالیجاه رسید و آنحضرت او را بنوازش نموده کرایم غنایم که آورده بود
بر غازیان قسمت فرمود و در همان ایام الیاس بیک ایغوت اغلی بفتح قلعه منتش رفت و دیگر رایت عزیمت
برافراخته و بعد از وصول جنود ظفر قرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف و رعب بنای قرار و ثبات
قراباتان منتش را منهدم ساخته فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و با تیغ و کفن باردوی الیاس بیک
شتافته لطف او را شفیع جرایم خویش گردانیدند و آنجناب قلعه را متصرف گشته ابواب عفو بر روی متوطنان
امکان بگشاد و کلانتران ایشان را باستان اقبال آشیان پادشاه عالمیان فرستاد و آنحضرت
بنظر عاطفت و مرحمت نگریسته قامت قابلیت ایشانرا بخلع فاخره بیاراست و ضبط قلعه منتش را بدستور

بصوب ترجان گردانیدند وازانجا جهت مصلحت ییلاق بسیار دقایه رفته قبه بارگاه باوج مهر وماه رسانیدند
نظم دران مرغزار چو باغ بهشت : شه کامران کرامت سرشت : باقبال طرح اقامت فکنده : برنگ از سر برش
سپهر بلند رخ سرفرازان بخاک رهش : سر سروران سوده بر درگهش : دلش گشته فارغ زبیم خطرات جنابش پناه
جنود ظفر دران منزل بعرض رسید که در آن نواحی خرسی مغاره وطن گزیده و سر بخیه تعرض بجانب آینده وروند
دزیده شاه شیر شکار عازم دفع آن نابکار گشته سپاه انجم عدد در حوالی منزل او آوازه تکبیر وتهلیل باوج فلک
اثیر رسانیدند وخرس بقصد ایشان از مغاره بیرون شتافته پادشاه شجاعت نهاد باوجود آنکه هنوز سن شریفش
از دوازده سالگی تجاوز ننموده بود بنفس نفیس بجانب آن مهیب توجه فرمود دو چوبه تیر از شست درستش گشاد یافته
هر دو پالش مانند تیر تقدیر بهدف مراد رسیده وخرس از پای درافتاده مقتول گردید لاجرم غلغله آفرین و ولوله تحسین
از اطراف وجوانب بلند گشت وجهه دفع اصابت عین الکمال آیه وان یکاد بر زبان هر یک گذشت نظم
تعالی الله زهی شاهی فلک قدر : چو حیدر در شجاعت منشرح صدر : که بزان شیر کردن از خدنگش پلنگ
چرخ رانه روز خدنگش : نهاده چون بمیدان دفا کام : زسهمش خون فشانده چشم بهرام : که افشان عطارد
در دعاش تیر ملک از صدق دل گفته ثناش نو [illegible]
[illegible] منتشر [illegible] چون مدت دو ماه موضع بسیار دقایه
در سایه علم ظفر پیرایه سپهر قدر و بلند پایه بود شاه دین پناه پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده
ازان منزل بطرف ارزنجان نهضت فرمود و پس از وصول بدان مکان داجتماع سپاه نژادان فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که امرای عالیشان کلانتران جنود ظفر ورود را مجتمع گردانیده مطارحه نمایند
که توجه رایات نصرت آیات بصوب کدام ولایت مناسب دولت و نزینیان حسب الحکم بتقدیم
رسانیده در آن انجمن هر یک از غازیان دشمن شکن رائی نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که در آن
زمستان در ارزنجان قشلاق کنند و بهنگام نزول جمشید خورشید در منزل بهرام اعلام فیروزی اعلام
بصوب دیار و مقام ارباب ظلم و ظلام برافرازند و زمره گفتند انسب آنست که رخش همت را بجانب
الکا مواضع قرقره تازیم و برسر کفار انذیار شتافته صدای گیر و دار در خم طاق سپهر دوار اندازیم و فرقه
دیگر را حرکت بجانب جنور صعد مناسب نمود و طایفه را سفر دیار بکر ملایم مزاج بود و از جمله امرا خلیفه الخلفاء
دحسین بیک تکلو این سخن را بسمع اشرف اعلی رسانیدند شاه مظفر لوا بر زبان الهام بیان آورد که

و کرامت یعنی پادشاه بحر مکرمت یکبار آب رسیده و بر تفکر و تحیر سپاهیان در تمامی بیجا اطلاع یافته

بی محابا به تدبیر سمند خوش خرام ماهی اندام را چون ماهی چیره بجانب بالای آب جهانید انگاه و غلامان

دیگران بطرف دریا انعطاف داده ازان بحر عمیق که کشتی دانش ارباب فهم و خرد بی [illegible] کشتی عبور بران محال مینمود

بهدایت بخت سرمد مصرع بگذشت چنانکه بگذرد باد بر دشت عساکر بحر جوش رعد خروش نیز متعاقب

موکب گردون مراتب اسپ در آب افکنده و مجموع در ضمان صحت و سلامت عبور کردند و مضمون حدیث

[illegible] مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح بابلغ وجهی ظهور نمود و بواسطه آن امر غریب ارادت و اعتقاد

جنود ظفر ورود نسبت بآن زبده اولاد عاقبت محمود پیغمبر و ضمیمه چو دید نیز آن کرامت اهل ادراک

زود بیاد فتح شاه شرف اکتساب در اخلاص و هواداری فزودند زبان بهر جا که بگشودند که شاها

حشمت هر دم فزون باد رخت اورنگ دولت لاله گون باد چو بگذشتی ازین دریا ذوالفقار حیدری

مانند حیدر معجز آثار [illegible] آن مهر سپهر پادشاهی آنشب در همان منزل توقف نموده روز دیگر که خسرو

سیارگان سپاه از کنار دریای سپهر اخضر رایت نهضت برافراخت و از انوار تیغ [illegible] و جنود ظلام را

از فضای عالم انهزام داده رایت جهانگیری بلند ساخت شاه دریا دل [illegible] و دشمن کین

خواه ازین مرحله کوچ فرموده از دو آب دیگر که هر یک را [illegible] عمق قرینه بحر اخضر بود بی دغدغه

خوف و خطر عبور نمود و انگاه عنان بطرف شماخی انعطاف داده پس از وصول بمنزل [illegible] سنجی از

ساکنان آن امکان بعرض خدام [illegible] فلک آشیان رسانید که شیروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت

شاه عالمپناه عازم قصبه [illegible] گشته و در وقتی بر بریدی سریع السیر فلک [illegible] آسمان در آمد یکی

از خدام سده سدره [illegible] که [illegible] و [illegible] بحسن میرزا بود [illegible] که سپهبدیان رفته

مژده امن و امان متوطنان آن مکان رسانند و حسن میرزا در آنشب بموقف رسید و [illegible] انام را از سطوت

عسکر پادشاه نصرت نشان ایمن ساخت و روز دیگر پادشاه هفت اقلیم ازان منزل روانه شده

در اثنای طی مسافت [illegible] منتهی میشد بشماخی رای الهام نمای رفتن [illegible] طریق را بصواب اقرب دانسته

ازراه [illegible] عنان گردانی بر اصوب گردانید و چون [illegible] علم انجم حشم بقصد وصول بر شماخی افراخت

بخصوص پیوست که ساکنان آن دیار از صغار و کبار فرار بر قرار اختیار کرده در قلل جبال جسته اند و چون

شماخی [illegible] نصب خیام عساکر دشمن سوز بود در اثنا خبر رسید که شیروانشاه [illegible]

سابق بدیشان رجوع فرموده اجازت انصراف ارزانی داشت و رایت نصرت نشان شاه دادفراحسان
ازان منزل روان گشته چون پرتو وصول بر منزل حسناباد انداخت منتش از کمال الطاف خسرو سلیمان توش
خبر یافته قدم از سر ساخت و از نواحی مایهٔ سعادت دارین شناخته بدرگاه عالمپناه شتافت و بعد از آنکه
بشرف زمین بوسی یافت پیشکش کشیده زبان باعتذار و استغفار بگشاد و پادشاه پوزش پذیر جرایم
منتش را باب عفو و اغماض شسته او را بانعام تاج زرنگار و خلعت خاص و کمر مرصع و اسپان راهوار مفتخر
و مباهی گردانید و منتش بدست اخلاص میان خدمت چست بسته حسب الفرموده متوجه قلعهٔ نخو گردید
گفتار در بیان ... فرمودن آن فارس مضمار ... ارس و کر و آمدن ...
... از ... فیاض علی الاطلاق هر ذوی الاقتداری را که مستغرق بحر عاطفت
نامتناهی گرداند در وقت عبور بر دریای مشکلات امور ملاح عنایت بی تغیر وسیلهٔ زورق تدبیر او را بساحل
نجات رساند و خلاق انفس و آفاق هر صاحب اعتباری را که پایهٔ قدر و منزلتش با اوج سپهر دوار برافرازد
بهنگام طوفان حوادث ایام هادی توفیق رفیق گشته او را در سفینهٔ سلامت نشاند ... هر که با نوح نشیند
چه غم از طوفانش - نظیر این تقریر کیفیت عبور پادشاه گردون سریر است بر آب ارس و کر در وقتی که بسبب
طغیان آن بحر بیکران سفینهای دریانمای تفکر و تدبیر در مقام تحیر بودند و تفصیل صورت حال بر سبیل اجمال آنکه
در زمانی که خاطر دریا مقاطر پادشاه نیکو خصال از جانب کرشمال گرجستان و فتح قلعهٔ منتش فراغت
یافت چنانچه در الکای قراباغ مقرر شده بود عازم قشلاق شد و فرمان همایون نفاذ پیوست که بیرام بیک
قرامانلو با فوجی از مردم مشکور از زمرهٔ ارتوم ذو القدر لو پیشتر از موکب نصرت اثر بکنار آب کر شتافته معبر
توسیمنی ایلی و گذر قری قباغچ را ملاحظه کرده هر یک را قابل عبور لشکر ظفر شکن یابد بعضی از جنود را بمحافظت
آن معبر مامور گرداند تا بشیر و ایلیات نتوانند که لشکر دریا اثر را مانع آیند و بیرام بیک بر حسب فرمان واجب الاذعان
بدانجانب روان شده بعد از وصول بکنار آب و مشاهدهٔ آن دو معبر هیچیک را قابل عبور لشکر ندانست و شهریار جمشید
در بحر تدبیر شناوری نموده ابواب دعوت بر سفینهٔ مقصود بر روی خویش گشوده اراده تحصیل آن کرده مقرر نمود
که هر قسمی در یکی از دو جانب ارس و کر که در آن موضع بیکدیگر اتصال می یابد خیمهٔ اقامت بر افرازند و همت بر انجام
اسباب عبور از آن دریای بیکران مصروف سازند و لشکریان حسب الفرموده تقدیم رسانیده بعضی
خیال کشتی و سفینه مینمودند و جمعی در اندیشه ترتیب پل و کلک میبودند که ناگاه آن قدوهٔ خاندان امامت

بر زبر پشته صعود نموده همت بر ترتیب قلب و میمنه و میسره لشکر و بعد از تسویه صفوف از هر دو جانب
آواز نفیر و سورن و غریو کوس و غرش [illegible] بلند گشت اسبان تازی در زیر ران سالکان طریق
سرافرازی در جولان آمده صدای گیرودار از اوج سپهر دوار در گذشت غازیان موکب همایون
شاهی و دین پناه تایید الهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیدند و مبارزان لشکر شیروانشاه از جهت تکمل عریان
دست به تیر و کمان بازیدند خصم دلیران جنگی در آن رستخیز [illegible] جهان بهر خونریزی کمر تیز کرفته
[illegible] ستر ده زدل نقش صبر و سکون فرقه ناجیه را گل رخسار و لب امل به نسیم
وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة شکفته و خندان و طایفه باغیه را صفحه چهره در غبار او بار
و وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة محجبت و پنهان پیادگان شیروان از قربان شبیه عقابان
تیر [illegible] بقصد صید طایر روح مجاهدان کشورگیر در پرواز آوردند و بهادران شاه جهانیان تیغ
بران و سنان جانستان بسوی بالا افشانده حمله کردند تمام کمان [illegible] ریزان سهام تاخیری
[illegible] اقدام جلادت [illegible] صعود بر آن بلندی تاخیری [illegible] فراز و نشیب ره از رهروان
گرفتند [illegible] که پیش مرغ هوا [illegible] سنان شیروانیان روی به نشیب آورده
ترک تیر [illegible] و سنان [illegible] غازیان بسوی بالا [illegible] زندگانی میسوخت
در آن اثنا بواسطه [illegible] میمنه و میسره [illegible] بهم آمد و شیروانیان خیره شده بیکبار حمله کردند
پیادگان شیروانشاه پشت و پای ستوران در آمده مجال تهوران نیافتند و غازیان رستم شیم از سم
خدنگ تیز آهنگ [illegible] عنان جلادت بجانب دشمنان تافتند [illegible] گران شد رکاب سبک شد
عنان [illegible] دشمن [illegible] برانگیخت [illegible] برآمد [illegible]
و شیروانیان در مقام مدافعت ثبات قدم ورزیده دست باستعمال شمشیر و خنجر برآوردند و هر دو لشکر
در یکدیگر آویختند [illegible] میدان رزم را از سیلان خون نمونه جیحون کردند [illegible] شد از باد کین آتش
فتنه تیز [illegible] زمین فتنه خیز آسمان فتنه ریز در خلال این احوال پادشاه ربع مسکون بقوت باطن
همایون شمشیر ذوالفقار آثار را از نیام انتقام بر کشید و بحمله صف شکاف زلزله در عرصه کون و مکان
انداخت و غایت قدرت دست ولایت ظاهر گردانیده نهال حسام خون آشامش از کاسه سر دشمن
آب خورده رنگ شاخ ارغوان گرفت و شعله سنان ثعبان مثالش در خرمن عمر مخالفان افتاده

واقعست در میان قلعه گلستان و حصار بیغرد و معسکر گردانیده و کنار دوی خود را بچپر و شاخهای شجر
استحکام داده بعد از استماع این خبر شاه عالی گهر بیکبار دشمن با خود معسکر ساخته از شماخی بدان جانب
در حرکت آمده بمجرد توجه آنحضرت اقدام ثبات و استقرار فرخ یسار شیروانشاه متزلزل شده از منزل مذکور بصوب قلعه
گلستان کوچ نمود … پادشاه عالیمقام با شیروانشاه مواجه … از نسیم نصرت و ظفر
… شاه عالیجاه سبحان قادری که هرگاه لوامع انوار … از مطالع افمن شرح الله
صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نموده بر صحایف احوال فرخنده مآل سعادتمندی تابد
مرات ضمیر خورشید تأثیرش در وجهی صفت اضائت پذیرد که چو صبح صادق نور آفتاب در روی چهره بگشاید
و بر عکس این قضیه هرگاه صرصر غضب الوهیت از مهب انا انذرناکم عذابا قریبا در اهتزاز آمده
بر ناصیه احوال صاحب شقاوتی وزد بصر بصیرتش بمثابه تیره گرداند که حقیقت آیت ختم الله علی قلوبهم و علی
سمعهم و علی ابصارهم غشاوه از کثار روزگارش ظهور نماید نظم چو از انوار لطف حق و اهب
شود فتح و ظفر او را مصاحب … چو از قهر و غضب … چشمش چهره مقصود مستور
مصداق این سیاق آنکه چون تقدیر ملک قدیر بر منوال سمت جریان پذیرفته بود که آفتاب اقبال
شاه ستوده خصال از افق ملک شیروان بر عرصه گردون مکان تابد و کوکب جاه و جلال شیروانشاه
در حضیض وبال افتاده بنای عمر و حیاتش انهدام پذیرد آن پادشاه عالیجاه چنانچه مذکور شد در آنوقت
از قبول آرا مختلفه امرا و سرداران گردن بپیچیده بالهام هاتف غیبی و تلقین ملقن لاریبی یورش
شیروان اختیار فرموده عنان تکاور بدان صوب منعطف گردانید و شیروانشاه در دفع آن کار
هر چند تامل نمود ابواب سلوک طریق صواب بروی روزگارش نگشود و از استماع خبر توجه لوای کشورگشای
شاهی از شماخی سراسیمه شده از بیشه که در میان قلعه بیغرد و گلستان واقع بود و استحکام تمام داشت
بجهت کوچ کرده رایت نهضت بجانب حصار گلستان برافراشت و پیش از آنکه بمقصد رسد در منزل جابجه(?)
بعساکر نصرت مآثر رسیده در معرکه رزم هر کس زندگانیش بسر در آمده مقتول گردید کیفیت حال چنان بود
که چون ماهچه رایت منصور پرتو وصول بر موضع مذکور انداخت و قائد بخت عنان مرکب شیروانشاه را گرفته
بی اختیار بدانجا رسانید شاه صاحب تایید بطلوع نیر فتح و فیروزی امیدوار گشته بتعبیه سپاه نصرت علیه
که عدد ایشان هفت هزار رسید اقدام فرمود و شیروانشاه با بیست هزار سوار و شش هزار پیاده چرار که همراه داشت

آنقدر کشته کردند و از اعدا که غباری نشود از هم نرسید اکثر از کشتگان افتاده به روزی وحش و
طیر آمده یارب این پادشاه کشورگیر خورشید تاج بخش چرخ سریر تا ابد باد و در جهان منصور چشم
بد از جمال مبارکش دور [illegible] بیک جهت دفع [illegible] بجانب شهر نو متوجه شدن [illegible]
[illegible] پادشاه عالمپناه بعد از فراغ خاطر از جانب شیروانشاه سه روز
در همان منزل بجمعیت خاطر و فراغ دل اوقات خجسته ساعات گذرانیدند آنگاه رایات ظفر
آیات افراخته بلده شماخی را از فر طلعت همایون غیرت افزای گنبد گردون ساختند و آن
خطه بمسامع جاه و جلال رسید که ولد رشید شیروانشاه که موسوم بشیخ ابراهیم و ملقب بشیخشاه است
در روز محاربه جان تنک پا بیرون برده بود حالا در شهر نو که بکنار دریا است لنگر اقامت انداخته
و جمعی مخالف حشری از پیاده و سوار مجتمع ساخته بنا بر آن فرمان واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت که خلفا بیک با بعضی از سپاه نصرت نشان جهت دفع شیخشاه عنان بطرف شهر نو
تافت و موکب همایون نیز متعاقب بر آن صوب نهضت فرمود و چون این خبر مسموع شیخشاه گشت
چاره کار منحصر در فرار دانسته باتفاق اتباع و اشیاع در کشتی نشست و بدریا در آمده بادبان بطرف
گیلان برافراشت و خلفا بیک از آنحال خبر یافته بطالع مسعود و بخت نیک نواحی شهر نو
مضرب رایات نصرت پرتو گردانید و همان ساعت اهالی شهر اظهار اطاعت و انقیاد کرده اکابر
و اعیان با تحف و پیشکش فراوان باستان امارت آشیان آمدند و خلفا بیک ایشان را منظور
نظر مرحمت گردانیده باصناف الطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و آنشب در کمال عیش
و طرب بسر برده صباح روز دیگر که علم انجم حشم پادشاه دین پناه سایه وصول بر آندیار انداخت
و منزل شیخشاه مضرب سرادقات جاه و جلال گشت خلفا بیک بتقبیل بساط جلالت مناط قیام نموده
بعد از ادای دعا و ثنا کیفیت متوطنان شهر نو را بعرض رسانید و همگی موافق مزاج اشرف
اعلی افتاده کلانتران آن بلده را بانعام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی گردانید و حکومت شهر نو
بر خلفا بیک قرار گرفته پس از چند روز پادشاه دوست نواز جهت قشلامیشی عنان بصوب محمودآباد
انعطاف داد و چون بدان منزل رسیده یراق قشلاق فرمود و بعضی از منهیان بعرض همایون
رسانیدند که متوطنان قلعه باکو بحصانت حصار و توفر اسباب پیکار مغرور شده طریق خلاف سلوک میدارند

کسوت وجود ایشان صفت احتراق پذیرفت نظم ز بسکه روز وغا ادهم تو جولان کرد هوای گنبد
فیروزه گون غبار گرفت نهال تیغ تو از بسکه لاله بار آورد بنفشه زار فلک رنگ لاله زار گرفت
و چون غنیم وانیان آن تهور و بیداد اندازی دیدند و تجلد و خنجر گذاری اعدا [illegible] دیدند و بهت عنان اختیار
و کار ایشان از دست رفته پشت بر معرکه ستیز کردند کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پای در وادی
فرار نهاده روی بصوب ادبار آوردند و بشیر عنایت الهی بنجوای صدای دلگشای وان جندنا
لهم الغالبون در جنود طاق گردون انداخت و نسیم فتح و فیروزی بر جیب علم شاه [illegible] وزید
مشام مستمعان الا ان لله فی ایام دهرکم نفحات را چون گلزار در فصل بهار عطر آمیز و روح بخش ساخت بیت
چو گشت از خون زمین مانند گلشن جدا شد تن ز مرکب هم سر از تن نسیم فتح آمد روح پرور
حسام غازیان شد عطر گستر شکست از تیغ شاهی قلب اعدا کلید فتح بود آن تیغ گویا [illegible]
با بسیاری از امرا و سران سپاه در معرکه کشته بر خاک هلاک افتادند و غازیان منصور
کنجکاوان القوم مقهور را کاهشی کرده بشمشیر کین از خورد و بزرگ ایشان نهادند [illegible] فرد رخت
آن گروه از آن زلزله گسسته شد آن الاعین مسلسله و بقیة السیف که از آن معرکه خسته و جسته بودند
در راه گریز بیهوده چون اکثری زخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و بیابان پهلو بر غار دخانشان
نهاده از چنگ عزرائیل رها نبودند [illegible] صیدی بجست نبودی تیغ را سامانی بخت
شد از همه کشته و دستگیر چه بیدل چه پردل چه برنا چه پیر و چون خاطر خطیر شاه کشورگیر از مهم
اعدا فراغ کرد دیده در همان منزل نزول اجلال فرموده قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانید و تخت دولت
و کامرانی را بمقدم همایون شرف ساخت و امرا و شجعان را بار داده تفقد حال ایشان بجا آورد
آن جماعت روی نیاز بر زمین نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آوردند و بزبان بادا تهنیت گردانی خجسته
جواهر زواهر دعا و ثنا نثار مجلس بهشت آثار کردند و پادشاه مخلص نواز هر یک از ایشان را بالتفات
خاص اختصاص داده باصناف اعزاز و احترام مفتخر و سرافراز گردانید و پایه قدر و منزلت جمعی را که
در آن معرکه غایت جلادت بظهور رسانیده بودند نیز بکرم و احسان از فرق فرقدین گذرانید
لشکریان بموجب فرمان سرهای قتیلان را جمع آورده منارها برافراختند و اجساد ایشان را همچنان گذاشته
طعمه کلاب و زاغ و ذباب ساختند شاه چون تیغ برکشد زنیام شهر خون زیر اهل ظلم و ظلام

کرخت خدنک بلند آهنک بهادران فیروز جنک مانند دولت ایشان آغاز ترقی کرد و جان بیتاب و توان
مخالفان بی نام و ننک از نقبی که پیکان در چشم ایشان میزد روی بجهت الثری آورد
ز شصت غازیان قادر انداز عقاب جان بر آمده پرواز ز مغز فرق عدا طعمه جسته ز خون چشمشان
منقار شسته چو پیکان رخنه در تن میکشودی بجان راه برون شد مینمودی در این اثنا رای
اشرف اعلی حضرت اقتضا کرد که خندق را پر سازند تا سپاه پلنک صولت بسهولت از آنجا توانند گذشت
و نفس نفیس از باره کوه پیکر فرود آمده توپچیان عظام و خدام فلک احتشام را بدان امر مأمور
گردانید و آن زمره باندک زمانی آن مقدار سنک در خندق انداختند که موازی کوه بلند گشت و هر کس
بران صعود نموده بر ساکنان حصار مشرف شد لاجرم کار محصوران بجان رسیده دست اضطرار
در دامن الطاف شهریاری زدند و بزبان تضرع و زاری امان طلبیده گفتند که شاها
ببخشای بر جان ما نظر کن بجمع پریشان ما بلطفت بجستیم امیدوار امان بخش ما را بجان زینهار
عفو شاهانه شامل حال موفور الاختلال ایشان گشته در حال ابواب قلعه باکو را بر روی غازیان عظام گشادند
و کلانتران شمشیر بدست و کفن در گردن بدرگاه سپهر مقدار شتافتند کمر فرمان بر میان جان بستند
و خسرو پرورش پذیر اکثر آن جماعت را تاج و خلع فاخره عنایت کرده حکم شد که خلفا بیک جهت
حکومت و نقل خزائن و ذخائر شیروانشاه بقلعه شتابد و آنچه از جنس زر و گوهر و نفائس اجناس و دیگر نفیس
در آید باردوی همایون فرستد تا پرچم ظفر ورود قسمت یابد و خلفا بیک اشراف و اعیان باکو را
همراه داشته رایت نهضت بجانب قلعه برافراخت و بعد از وصول خزائن و دفائن شیروانشاه را
بدست آورده پیشکش و ساوری لائق از متوطنان آن مکان بستاند و مجموع آن نقود و اجناس را
بدرگاه کیوان اساس ارسال فرمود آنگاه قبور بعضی از ملوک آن دیار را که نسبت بحضرت ولایت
منقبت شیخ جنید قدس سره عداوت ورزیده بودند شکافته استخوان پوسیده ایشانرا باتش
انتقام بسوخت و عمارات عالیه ایشانرا انهدام داده با خاک راه یکسان ساخت پس مقضی
المرام ببارگاه سپهر احتشام باز گردید و بمزید لطف و عنایت خسروانه سرافراز شده پایه قدر
و منزلتش را از سایر امرا در گذرانید

چون خاطر خطیر پادشاه

و شرایط خدمتکاری و لوازم خراج گذاری بجای نمی آوردند از استماع صورت این خبر آتش خشم جهان سوز
اشتعال یافته حکم شد که امرای عظام استاجلو و الیاس ایغوز اوغلی با فوجی از سالکان مسالک بیکدلی
بجانب باکو نهضت نمایند و در فتح آن حصار و دفع مخالفان بدکردار لعین بقدر وسع سعی و اهتمام فرمایند
و ایشان بموجب فرمان واجب الاذعان بدان صوب روان شده بعد از وصول بمقصد قلعه دیدند
مانند بروج آسمانی مشید و برج بلند مقدارش از خشتهای لمثابه ارتفاع پذیرفته و فصیل سپهر عدیلش
چون سد سکندر صفت استحکام گرفته سه طرفش را دریای محیط آسا از حوادث صیانت نموده
و یکجانبش را که متصل بصحراست خندق عریض و عمیق در متانت افزوده متوطنانش بوفور جلادت
مغرور و مستظهر و بکثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فارغ البال و مطمئن خاطر القصه امرای عساکر
مظفر لوا آن قلعه را مرکزوار در میان گرفته آغاز محاصره و محاربه کردند و محصوران در معاقل مدافعت
و ممانعت پای افشرده دست بانداختن تیر و سنگ بردند و چون تسخیر آن حصار بکلک از حیز امکان
بیرون است و از قوت طاقت بشری افزون مدت محاصره امتداد یافت و پس از طلوع ماهچه رایت
شاهی از افق اقبال نیر فتح و فیروزی بر صفحات احوال غازیان تافت چنانچه مشروح میگردد
کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد که [illegible]
چون پادشاه مظفر لوا فصل شتا در محمودآباد با خاطر خرم و دل شاد اوقات فرخنده ساعات
بگذرانید و نسیم روح افزای فروردین بر اطراف دشت و بساطین وزیده گلزار بمقصد اعدای دولت
پایدار سرسبز شد و شاخ شکوفه و نسرین جهة خدام بارگاه سپهر آیین درم ریز گشت
شد عازم باغ خضر و گل در غایت حشمت و تجمل افراخت علم سرو آزاد عالم ز ظهور دولتش بنیاد
پادشاه والانژاد پرتو اهتمام بر فتح حصن حصین باکو انداخت و کواکب رایت نهضت بدانجانب انداخت
و بعد از وصول بنواحی آن دیار و ملاحظه خندق و فصیل آن حصار مثال لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی از
ابطال رجال شعله پیکان دیده دوز آتش قتال برافروزند و دل مخالفان دولت ابد پیوند را که بر بالای
قلعه بلند بنای عناد استوار دارند بسوزند و زمره دیگر فکر متین و اندیشه نقب زدن نمایند و جهة توجه
غازیان بجانب دشمنان راه نهانی بگشایند و این دو طایفه بجد هر چه تمامتر آغاز کار و بنیاد پیکار کرده
خروش کینه و شور زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و نای گوش ساکنان قلعه سپهر برین

مردم گلستان درگذشت و عزم رزم الوند جزم کرده حکم کردن کشتیها و بستن جسر بر معبر جواد فرمانداد
و حسین میرزا بموجب فرمان اعلی بترتیب جسر مامور شده بدانجانب شتافت و در آن ایام پادشاه گردون
غلام عنان بکنار آب انعطاف فرموده از جسری که در جواد تکمیل یافته بود عبور نموده تدبیر دفع اعدای دین را پیش نهاد
همت کرده قراول تعیین فرمود ذکر مخالفت امیرزاده الوند با پادشاه [illegible] امیرزاده الوند
که در آن زمان بر بلاد آذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که شاه عالمپناه را در ممالک شیروان روی نمود
اندیشه مند گشته با خود گفت که چون از فتح شیروان فراغت یابند احتمال قریب دارد که اراده تسخیر آذربایجان
نمایند مصلحت چنانست که پیش از آنکه این معنی از حیز قوت بفعل آید ما سپاه انبوه در اجماع آورده در دفع غازیان
اهتمام نمائیم و عنان بجانب شیروان انعطاف داده در طریق کشورگشائی سلوک کنیم و باین خیال محال
لشکری عظیم فراهم آورده در نخجوان اعلام برافراخت و حسن بیگ لشکراوغلی را برسم منقلای بکرمارود
روان ساخت و چون پادشاه از آب عبور نموده برین معنی اطلاع یافت پیری بیگ قاجار را با فوجی بدفع شر
لشکراوغلی روان فرموده و او بایلغار رفته حسن بیگ تاب مقاومت نیاورد و فرار نموده در نخجوان بالوند
پیوست و پیری بیگ بازماندگان او را تیغ گذرانیده یراق ایشان را غنیمت گرفته بپایه سریر اعلی بازگشت پادشاه
این فتح را مقدمه فتوحات دانسته [illegible] بیگ و بعضی دیگر از متابعان الوند
که در آنجا بودند از توجه شاه وقوف یافته هم در وادی فرار نهادند و رایت شاهی بعد از شیوع
فرار ایشان بصوب نخجوان در حرکت آمده بار دیگر پیری بیگ برسم منقلای بر سایر غازیان سبقت
گرفته [illegible] از آنجا عثمان [illegible] موصلو با فوجی از دلاوران آق قوینلو که فرمان الوند در نخجوان بود پیش از استعمال آلت
پیکار و جنگ اسیر گرفتار گشته و پیری بیگ دست و گردن او را بسته بدرگاه عالمپناه فرستاده
بقتلش فرمان شد و الوند [illegible] بر خود لرزیده متوجه چخور سعد گردیده در موضع شرور قرار گرفته
سی هزار از [illegible] فراهم کشیده و دل بر مجادله نهاده غافل از آنکه ستاره بلند در پس کوه الوند پست نماید
القصه چون شاه کشورگشای هوای فضای نخجوان را از غبار موکب همایون عنبرفشان ساخت و کیفیت
فرار الوند بوضوح پیوست متعاقب بدان صوب نهضت نموده و آخر روز بمعسکر الوند نزدیک شده نزول فرمود
و در برابر [illegible] عساکر را مامور گردانید و از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه بیرون آمده تا ارتفاع علم آفتاب
از جانبین لوازم پاس مرعی داشته بیدار بودند و در خیال جنگ و پیکار اندیشه مینمودند چون لیل محاربه [illegible]

کشورگیر از جانب باکو فراغت یافت عنان سمند جهان نورد بطرف حصار گلستان تافت زیرا که بسیاری
از جنود شیروان در آن مکان توطن داشتند و بجهت متانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور بوده نقش اطاعت
و فرمان بری بر صحیفه ضمیر نمی نگاشتند و بعد از آنکه حوالی گلستان مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت
غازیان عظام از صدای کوس و کرنای زلزله در ارکان عالم و ولوله در میان طوایف بنی آدم انداختند امرای
کرام اطراف آن حصن حصین را بر یکدیگر تقسیم نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند اما صورتی چند در آن
اثنا بوقوع پیوست که شاه دین پناه رقم عفو و اغماض بر جرأت و جسارت مردم گلستان کشید و کمر
محاربت الوند میرزا بر میان بست از آنجمله یکی آنکه روزی آنحضرت تنها در پای درختی که نزدیک بآن قلعه واقعست
نشسته در باب تسخیر آن قلعه تأمل میفرمود که ناگاه شخصی سر از آن قلعه بیرون آورده دست بر گلو نهاد و آثار عجز
ظاهر ساخته بزبان حال التماس نمود که رایت همایون فال از آنجا کوچ فرموده بجانب دیگر نهضت نماید
و التهاب نائره غضب عالمسوز کشت زار اهالی گلستان محترق نگرداند و این معنی بر ضمیر مهر تنویر که جام جهان
نمای اقبالست ظاهر شده فتور تمام باهتمام که در محاصره آن حصار میفرمود بظهور انجامید دیگری آنکه عزیزی
از اهل عبادت که بصدق کلام اتصاف داشت شبی در عالم رویا مشاهده نمود که شخصی از مردم گلستان گریه
کنان با وی میگوید که ملتمس آنست که از زبان من این حدیث بعرض شاه عالمپناه رسانی که بمرآت خاطر
خطیرت صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که در آن زمان که از ارزنجان بجانب شیروان در حرکت آمده
بر آب کر عبور کردی با خود مقرر داشتی که چون بلاد شیروان مسخر گردد متوطنان قلعه گلستان را
مشمول انعام و احسان گردانیده خلعت امن و امان پوشانی و آن عزیز علی الصباح بپایه سریر شتافته
کیفیت بعرض رسانید آنحضرت فرمود که این واقعه داخل رویای صالحه است زیرا که من بعد از عبور از آب
کر رعایت حال گلستانیان را با خود قرار داده بودم و تا غایت آن راز سر بسته را پیش کس نگشوده ام
اکنون آن نذر بوفا رسانیده از آنجا کوچ میکنم دیگر آنکه در اثنای این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه
که جهت تحقیق حال ارباب ضلال بجانب قراباغ رفته بود رسیده بعرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی
افزون از چون و چند فراهم آورده نخجوان را معسکر ساخته محمد قراجه را با فوجی از جنود آذربایجان بطرف
گنجه فرستاده تا از قوهین اولمی گذشته بلاد شیروان درآید و حسن بیک شکراوغلی را بکرمارود فرستاده
تا از آن طرف بسوی آن ولایت توجه نماید شاه دین پناه چون بر خیال مخالفان واقف شد سکبانی از سراجه

سنه سبع و تسعمایه بود اورنگ سلطنت از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین برتر آمد
و چون همگی همت شاهی بر تقویت مذهب علیه امامیه و تمشیت مهام شریعت مصطفوی مصروف و مقصود آمد
هم در اوایل جلوس همایون فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت تا خطبا ممالک محروسه بنام نامی ائمه
اثنا عشر سلام الله علیهم الی یوم المحشر خطبه خوانند و بیش از آن تمامی بلدان در اقامت صلوة و سایر عبادات
رسوم مذمومه مبتدعه را منسوخ گردانند و موذنان مساجد و معابد اشهد ان علیا ولی الله و لعل کلمات اذان
سازند و غازیان عابد و لشکریان مجاهد از هر کس امری در مخالفت شریعت غرا مشاهده نمایند سر آن کس از تن جدا
لاجرم صیت منقبت ائمه معصومین و دعای دوام دولت پادشاه هدایت آئین بر سر منبر بلند گشت و روی
زر بنقش اسامی آن هدایت راه تعیین و القاب میمنت آیین آن خسرو حشمت قرین مزین شده زینت از
اشیا درگذشت نظم افسر خسروی بر سر آمد شاها تخت از قدم تو بهره‌ور آمد شاها بر زر نامت چو
جو زر بور آمد شاها از همه چیز بازار آمد شاها تا خلایق مسالم مذهب حیدری و سالکان مسالک ملت جعفری که
مخالفان ائمه اهل بیت تشنه زاجر تعظیم نام نیتو استمدند بر زبان طعن و لعن بر ایشان گشادند و مشیان
مبتدع و زنهب متعصب از وهم حسام بهرام انتقام غازیان شاهی جذب سر روی باطراف آفاق
نهادند از فیض عام انعام شاهی غنچه تمنای مخلصان امیدوار بر گلبن مراد با حسن وجهی شکفته گردید
و از پرتو آفتاب عنایت پادشاهی درخت بخت بندگان خدمتکار در گلشن مقصود بنهج بهبود سر بفلک
کبود کشید نظم شاه گردون سریر ماه سیر مشتری طبع آفتاب سریر چون بدولت نشست بر اورنگ
جانب عدل و داد کرد آهنگ دوستان را ز دست گوهر بار ساخت چون بوستان بفصل بهار لیک چون
برکشید تیغ جهانسوز ریخت در جان دشمنان بگشاد از خوارج نماند هیچ اثر مگر اندر میان نار سقر
منصب وکالت نفس نفیس همایون بر حسین بیک لله قرار گرفت و مهم وزارت صاحب دیوانی
بجناب امیر زکریا تفویض پذیرفت و قاضی شمس الدین گیلانی پای بر مسند صدارت نهاده موقوفات
ممالک محروسه را بحیطه ضبط در آورده ابواب دین پروری بر گشاد و سایر امرا و ارکان دولت بمناصب
مناسب سرافراز گردیدند و بر متکای اعتبار و اختیار تکیه زده بمرتبه سروری رسیدند نظم چو توفیق الهی
کرد یاری برآمد شه بتخت کامکاری امیران را بلطف خویش بنواخت بانعام فراوان مفتخر ساخت
بهر کشور یکی را مهتری داد سریر جاه و تاج سروری داد و آن زمستان شاه عالمیان در دار السلطنه

[illegible] غایت رتبت ظهور صبح که شد خسرو بیضا علم
عازم رزم شب ظلمت حشم پادشاه کشورگشای پای فلک فرسای بر پشت ابرش جهان پیمای گردان زنده
نیسر اعتماد بر قوت دولت غازیان دمکا بهادر کوکب امر کرده روی بتعبیه لشکر آورد و از آنجانب امیرزاده الوند
بتعبیه جنود پرداخته اشارت نمود تا شتران اردوی او را با تمام جمع آورده بزنجیر بیکدیگر بستند و در پس
صفوف لشکر باز داشتند بمصلحت آنکه هر کس از میدان ستیز روی بوادی گریز نهد راه بیرون شدن نیابد
و چون صف هر دو لشکر مرتب گشت نهنگان پولاد پوش آثار روز رستخیز بعالمیان نمودند بیت
بجای کمان تیر گردید جفت ٭ زه کمان همه مهره پشت سفت ٭ و چون مجرد آمدن سهام دلدوز مهم دشمنان بدر روز
فیصل نیافت غازیان عظام تیغ انتقام از نیام کشیده روی بمیدان آوردند و آن جماعت نیز پای ثبات
فشرده بقدر مقدور در مدافعه کوشیدند بیت بجنگ آن کسی که جان رفت بر دل زتن ٭ زمین را در آورد جان در
بدن ٭ و در آن اثنا پادشاه صمصام ذوالفقار آثار ملمعه بر صفوف دشمنان تاخت و چند کس را از پشت زین
بر روی زمین انداخته علم فتح و فیروزی برافراخت و متعاقب پادشاه غازیان بهمان اجتماعی حمله نموده
یکبار دست تیغ راندن و سر افشاندن برآوردند و از اعاظم امرای الوند لطیف بیک و سید غازی
و موسی بیک و قرچغای داد بیک حسام خون آشام از صفحه هستی محو گردید و هجوم سلک جمعیت ایشان
از هم گسسته الوند از معرکه ستیز روی گریز بصوب ارزنجان آورد و نکهت روح پرور فتح و ظفر بمشام مستنشقان
و ما النصر الا من عند الله رسید و بنیان دولت آق قوینلو بزوال رسیده بود گریختگان آن معرکه پس از
وصول بصف شتران [illegible] مسدود دیدند و سپاه پادشاه از عقب درآمد و آن زمره سراسیمه را تیغ گذرانیدند
و اندکی که از غرقاب بلا جوز را بساحل نجات افکندند بآب سیلی رسیدند که هر که اسب بیان بهامون شتافت
در گرداب فنا افتاده دست از جان شست و از یراق و جهات الوند و لشکریان چندان اسب و شتر
و استر و اجناس نفیس و اوانی زر و نقره غنیمت غازیان گشت که تفصیل آن موجب تطویل میگردد و بعد از
فراغ از آن منزل نزول نموده آن شب را در غایت عیش و طرب گذرانیدند و روز دیگر علم عزیمت بصوب تبریز
برافراخت و بعد از طی منازل در دارالملک آذربایجان قدم نهاده تخت سلطنت را بفر وجود همایون
مزین ساخت [illegible] چون بر حسب دستور پادشاه ربع مسکون در
موضع شرور لوای فیروزی برافراخت از آن مقام مبتهج و مسرور متوجه تبریز گشت و در روزی که داخل شهر

استعجال در ادوجان گذاشته بودند تصرف نمودند انگاه کرت دیگر هوای تبریز را از غبار موکب کواکب
مراتب عنبر بیز ساخت و در ان زمستان در ان ولایت قشلاق کرده اعلام دین پروری و عدل گستری
برافراخت و امیرزاده الوند چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیک که
از امرای بایندریه بود بجانب دیار بکر توجه نمود و در آن دیار بمرض صعب گرفتار گشته دست قضا سجل
حیاتش در نوشت یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید گفتار در بیان نهضت علم انجم حشم بعزم
تسخیر ممالک عراق [illegible] در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که مملکت آذربایجان بحیز تسخیر
پادشاه کشورستان در آمده سلطان مراد بن یعقوب میرزا که جام زندگانی او از شراب مراد و مرام
تهی و باین سبب زبان الهام بیان پادشاهی ازوی بنامراد تعبیر مینمود ولایت عراق عجم و فارس
و کرمان را با توابع و مضافات در تحت تصرف داشت و در ان زمستان که پادشاه عالیشان در تبریز
قشلاق نمود نامراد در دلیجان اوقات و در اوایل فصل شتا با قریب هفت هزار سوار جوشن پوش خنجر گذار
[illegible] همدان لوای عزیمت برافراشت بنا علی هذا در وقتی که خسرو اورنگ مینا رنگ بهر کسب مزید
[illegible] صدای توجه بجانب برج حمل در عالم انداخت و نسیم اعتدال آثار بهار جهت نضارت ریاحین
و لاله زار در اهتزاز آمده فضای باغ و گلزار از غبار [illegible] شتوی پاک ساخت [illegible] از درخت چو
شمع عارض گل پروانه صفت بسوخت بلبل پادشاه دین پناه با سپاه نهنگ آهنگ شیر خوی لشکر پلنگ
جنگجوی لوای کشورگشایی بصوب او ارتفاع داده مانند قمر در طی منازل و قطع مراحل سرعت
نموده تا در نواحی معسکر نامراد در هیچ منزل بار اقامت نگشاد و در روز یکشنبه از ان مرحله بعزم مقابله
و مقاتله برکب همایون نورد بر آمده در اثنای راه بواسطه اشتداد حرارت هوا انجا خاطر اشرف اعلی چنان
رسید که امروز اشتعال آتش قتال را در توقف اندازند و چند ساعت دیگر خصم بداختر را مهلت داده
بوقت ظهور انوار بیضا صبح رایت محاربت برافرازند و بان عزیمت در موضعی که بحسب ظاهر آب نایاب بود
نزول اجلال فرمودند نواب کامیاب مانند ماهی در خشکی آغاز اضطراب کرده بعرض رسانیدند که این
صحرا چون تیه موسی از آب دور است و همچون سراب از شراب کامرانی مهجور غیر چشمه آفتاب غدیری
ندارد و چشم قطره نشان سحاب در دی بجز آب حسرت نمی بارد پس لایق دولت و مناسب سپاه
گردون صولت انست که اردوی کیهان پوی از اینجا کوچ کرده در مرحله که نزدیک باشد معسکر ظفر مآب گردد

تبریز قشلاق فرموده و سلطان آنجا که از در تاب آفتاب جلال و احتشام از بروت جوره سپیداد

اصحاب طغیان محافظت نموده نظم خلایق خطه دار ولایت را بفتنه و ستمکاری بنوازنیس

کافه کار ادا میداد چهار ارکان ملک مشیدا دیاده کرد بسعید این لشکر کشید آن مهر

... تقدیم مهمانی شوکت امیرزاده الوند مرکز نشانی شاه انجم سپاه

چرخ سریر مهر کیتی نورد کشورگیر بسوی بیت الشرف بر کرده قدم نهضت در منازل بهرام مقرر افراخت

رایت مسعود کل افروخت عارض بردا و تخت ملک سپس الکون گشت و لشکر سبزه کشت عازم دشت

بوجه پادشاه گیتی ستان رسید که امیرزاده الوند در آذربایجان سپاهی فراهم کشیده بخیال محال

استقلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانیده دفع شر آن بداختر بر ذمه همت پادشاه معالی کهر

واجب نموده انتهاز الملک تبریز با لشکر پرستیز عظیم خونریز عنان گشت و بطالع مسعود منجح رایت

نصرت آیت بصوب آذربایجان در حرکت آمد و الوند طبل کوچ از ایوان کیوان در گذرانید

بر آمد کوس و آوازه غریو عزیوی کران شد سراسیمه و بی تابانه دهل کوشش برگرفت راه گریز گرفت سپیه

مهر کلم گرد راه و موکب همایون پادشاه آفاق بدار الطاق تبرجان شتافت و چون آنجا بسیج الوند

رسید عنان تملک و نیابت از دست داده متوجه کیفی گردید و از کیفی نیز راه گریز پیش گرفته تبریز رفت

و شاه عالمیان در نیلاقهای تبرجان چند گاه بامر شکار پرداخته و رایت عیش و نشاط افراخته

در آن اثنا بتحقیق پیوست که الوند با جمع کثیر از سپاه شکوه مند با عزم رزم موده از تبریز باوجان

نقل فرموده او بدین مرصراین خبر آتش غضب پادشاه منصور اشتعال یافت و دریای سپاه

ظفر دستگاه را در تلاطم آورده عنان تیزان بطرف آذربایجان تافت چون سیوره قلعه ها که مضرب

خیام عساکر نصرت انجام گشت خاطر همایون بران قرار گرفت که با فوجی از ابطال رجال بر سبیل استعجال

ایلغار کرده خود را بر سر ارباب ظلم و ضلال رسانند و سیه مقصود را انگیزند که تنزگ غبار ساخته ضمیر مهر تنویر از

از آن مهم فارغ گردانند و ما بین عزیمت پای مبارک بر رکاب اشهب گردون شتافت آورده

عنان ریز کجه و دتبریز شتافت و الوند از قرب پادشاه عالیجاه خبر یافته بار دیگر گریز پرستیز اختیار کرد

از اوجان بهمدان رفت و از آنجا روی توجه ببغداد آورد و پادشاه گیتی ستان چون باوجان رسیده

و بر کیفیت فرار خصم مطلع گردید و در آنجا توقف فرمود که غازیان عظام اعمال انتقال لحاقان را که از عا

بی کینه کوشی برارات صف ∴ به پیش صف از تخته دار چیز حصاری برافراخت آن بی هنر ∴ آن قلعه را
از بی جنگ ساخته ∴ که بر خود فضای جهان تنگ ساخت ∴ پس از هر دو طرف میدان شیران بیشه شجاعت
از صرصر خشم و کینه نائره حرب و آتش طعن و ضرب برافروختند و نوک پیکان دلدوز و شعله سنان جانسوز
هنگامه قتال گرم ساخته خرمن حیات یکدیگر سوختند تیر غدار اگذار در چشم شیران بیشه پیکار چندین چشمه خونبار
موج در گردانید و سنان ثعبان کردار برای هزبران بیشه پیکار را خیمه خیمه ساخته از فواره هر چشمه جوئی
بظهور رسانید نظم ∴ ز تیر مرگ تاثیر دلیران ∴ جهان تاریک شد در چشم روشن ∴ ولیکن در بنای عمر هر کس
پدید آمد ز نیزه چند روزن ∴ و چون کار دشمنان بمجرد استعمال سهم و سنان بقطع نرسید غازیان جلادت
دست شمشیر و خنجر برد نزد سپاه نامراد نیز سپر تحمل در سر کشیده و پای ثبات افشرده روی بدیشان آوردند
و هر دو طایفه در یکدیگر آویخته و گرد بلا انگیخته صعوبت آن محاربت بمرتبه انجامید که تا بهرام شدید الانتقام
در میدان سپهر و لادت قائم مقام دارد دیده هیچ آفریده خونریزشی چنان ندیده و گوش هیچ جهاندیده کوششی
بدان سان نشنیده نظم ∴ یلان از دو جانب در آن رستخیز ∴ کشیدند بر یکدگر تیغ تیز ∴ ز شمشیر شد سینه‌ها
چاک چاک ∴ ز خون گشت رخسار از گرد پاک ∴ کثرت جیفه کشتگان فضای معرکه را بر طالبان نام و ننگ
تنگ گردانید و ظهور سیلان خون در روز بر کشتگان نمونه آمویه و جیحون در صحرای جنگ بحیز ظهور رسانید
نظم ∴ در آن جنگ از دستبرد یلان ∴ ز شمشیر مردافکن پردلان ∴ بهر سو روان گشت جوئی ز خون ∴ تبه بهنا
ز دریای جیحون فزون ∴ آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب والله یؤید بنصره من یشاء بر پرچم علم
شاهی وزیدن گرفت و روایح مشکین فوایح نصرت از گلزار فرح آثار انا فتحنا لک فتحا مبینا بمشام خدام
موکب ظل اللهی رسیدن آغاز کرد غازیان عظام بقوت دولت پادشاه جمشید احتشام اصحاب
ظلم و ظلام را از پیش برداشتند و بزبان حال و قال بمضمون آیه فهزموهم باذن الله گردانساخته یکتن
از سپاه دشمن در معرکه نگذاشتند تا مبادا معدودی چند که در اجل ایشان اندک تاخیری بود بطرف
تیر از گیخت و بسیاری از متابعان اعدا همدران میدان خون با خاک آمیخت و بعضی دیگر که بهر طرف
فرار کردند غازیان از عقب شتافته گرد از وجود محنت فرسود ایشان برآوردند و کرایم غنایم و نفایس اجناس
که در امصار تحت تصرف غازیان درآمد بسیار بود و کثرت اسب و شتر و استر که از اهل تهور را از نامراد
اتباع عشق گرفتند بمثابه بود که محاسب وهم تعداد آن نمیتوانست نمود و پادشاه ذوالاقتدار بعد از این فتح

و شاه صافی ضمیر بر زبان الهام بیان جاری گردانید که و هاب علی الاطلاق قادرست که درین بیابان
از فیضان بحر عطای بی منتهی همگنانرا سیراب سازد و تشنه لبان میدان جهاد و سیاحان بحر اجتهاد را
بسبب فقدان آب در ورطه عقاب نیندازد و انگاه دستگیر یانرا بحفر از زمین اشارت فرمود هر کس مقدار
یک ذرع حفر نمود از زیر تیشه او چشمه مانند آب حیات روح پرور بعیان باطن ارباب عرفان فیض گستر برجوشید
و حقیقت آیت عیناً یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیراً در هر یک از آن عیون عیان گردید لاجرم
بر طبق کلمه کریمه قد علم کل اناس مشربهم هر یک از غازیان بمشرب مسرت بخش بی برده لوازم شکر فیاض
حقیقی بجا آوردند و زبان بدعای دولت ابد قدوه خاندان کرامت و امامت گردانساختند بآن آب عذوبت
مآب نقش و غدغه از لوح خاطر پاک کردند نظم شاه عالمپناه شیر شکار تا با نهنگان لجه پیکار
همدران یورت شب بیاسودند شاکر از لطف ایزدی بودند گفتا در بیوت ... ...
... ... و طلوع ... فتح و فیروزی ... مقصود و مطلب صبح روز دوشنبه
که لوای بیضای آفتاب از مطلع مراد طالع گشته انوار ظفر آثار منتشر گردانید و بشعاع عالم افروز افواج
جنود نجوم را انهزام داده مژده فرح افزای و ینصرک الله نصراً عزیزاً بگوش هوش خدام موکب اعلی رسانید
نظم صبح که خورشید علم برکشید تیغ زر اندود سر شب برید نور ظفر گرد ز هر سو هجوم گشت گریزان
ز فروغش نجوم شاه گردون احتشام برابرش گردون خوام نشسته رای کشورگشای بر تعبیه سپاه
انجم جاه انداخت و اعلام نصرت اعلام برافراخته میمنه و میسره و قلب و مقدمه لشکر چنانچه باید و شاید
مرتب ساخت زره وران کینه کوش و بهادران جوشن پوش بنوعی صف کشیدند که کره زمین را با وجود
طول و عرض منطقه از فولاد پیدا گشت و الویه گوناگون و سپرهای رنگارنگ چنان در خیدن بظهور آمد
که فضای معرکه جنگ در تلون و نضارت از ساحت گلزار در گذشت نظم جهانگیر دین پرور نامدار
بیاراست صفی ز مردان کار نه صف بلکه سدی سکندر اساس فکنده بدلهای اعدا هراس علمها چو سرو از
زمین خاسته سپرها چو گل عالم آراسته و از آنجانب نامراد برانغار و جوانغار سپاه کینه گذار بمردان
کارزار شیران بیشه پیکار استحکام داده در دامن کوه سپهر شکوه صف برکشید و چون بموجب کلمه
و قذف فی قلوبهم الرعب با وجود وفور عدد و کثرت از مهابت غازیان مؤید بغایت خائف بود در
پیش معسکر خود در عرابهها تعبیه نموده اطراف انرا بجبر و تختهها در متانت افزود نظم ز انسو مخالف ز خوف تلف

از طربخانهٔ ناهید درگذشت اشراف و اعیان مانند اقضی القضات الاماجد قاضی محمد و عمدة العلماء
مولانا جلال الدین مسعود و غیر ایشان بلوازم استقبال استعجال نمودند و تمامی اسواق و دکاکین را بر بنای
هفت رنگ و اجناس مصر و فرنگ آرایش دادند و کاشانها را بزیب و زینت غیرت لعبتهای
کارخانهٔ چین ساختند و جواهر کمال اخلاص و دولتخواهی بر طبق عرض نهادند و مواکب کواکب مراتب شاهی
بالطاف نامتناهی والی آن بلده درآمده از آن ترتیب و آیین ابتهاج مزاج همایون در افزود و در بزم
نشاط و کامرانی نشسته سرانجام اسباب طویهای بزرگ اشارت فرمود و وکلاء عظام و امراء جمشید احتشام
چنانچه باید و شاید در غایت علو همت پادشاه بحر مکرمت را لایق نماید در تمهید مقدمات اهتمام بتقدیم رسانیدند
و در فضای صحرای بهشت آسا و مرغزاری روح افزای جهت انکار اختیار کرده قبهٔ خیمه و خرگاه با اوج
مهر و ماه مقابل کردانیدند و شاه دین پناه باستصواب بندگان دولتخواه انعقاد فرح انجام را با انوار
طلعت خورشید سیما زینت سپهر خضرا بخشید و مجلس عیش و کامرانی انعقاد یافته جام پر راح ریحانی و ساغر
بادهٔ ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایر کردید و از تاب شراب ناب در باغ عارض خوبان لالهای
سیراب عیان بود و از فروغ رخسار ساقیان ساحت بزم طرب گلزار مینمود و مغنیان خوش الحان
باصوات بهجت افزا نقش غم از لوح خاطر سترده و سازندگان نغمه سرا بنوای چنگ و قانون علت سودا
از دماغ اهل جنون بیرون بردند و فروغ باده مجلس را بیاد بهشت زمستان یابک نوشانوش برخاست
همچنین در مقام دلنوازی با آهنگ دعای شاه غازی کشید از دل نوای روح پرور بچرخ آمد ز صوتش
چرخ اخضر و در روزی که طوی بزرگ بوقوع انجامید پادشاه صاحب تایید بر تخت بخت و سریر اعزاز
برآمده امرای تواجی هر یک از حکام بلدان امرا و نوینان و اشراف و اعیان را در موضع مناسب
جای دادند و خواص مقربان و نواب و ایلچیان در پایهٔ سریر سلطنت مصیر ایستاده چشم و گوش
بفرمان نهادند و حجاب و پیادلان بر درگاه جهان پناه کمر خدمتکاری بر میان بستند و سایر خدام
و لشکریان در مقام فرمانبری و طاعت گذاری نشستند مجلسی آراسته گشت که خورشید گیتی نورد
با آنکه سالها گرد جهان گردیده نظیر آن بزمی ندیده و گردون عالم نورد هر چند ساحت مرکز خاک پیموده
شبه آن مجلسی مشاهده ننموده مجلسی چون بهشت جان پرور شاهد انجمن صاحب افسر و بعد از انعقاد آن محفل جنت
نشان ایلچیان اعلام کرده نظم کردند از خوانهای نگارنگ که مشتمل بود بر نعمتهای گوناگون ده که تماشا چیزی دلپذیر

نامدار مردان کارزار را بانعام و احسان فراوان نوازش نموده فتحنامها باطراف و امصار و بلدان فرستاد
و عنان بسمند توسن بدامن کوه الوند منعطف ساخته در آن ییلاق دلپسند داد عیش و کامرانی بداد
والحمد لله علی تواتر نعمائه و توافر آلائه والصلوة علی سید انبیائه ... در بیان نهضت رایت نصرت
... در فتح ... شاه عالیشان بعد از تسخیر فارس بنوبت ... ثانی چون
پادشاه سعادتمند روزی چند در دامن کوه الوند بفر اقبال بگذرانید چنان معلوم کردید که نامراد در شیراز
حال اقامت انداخته و همت بر ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته رای صواب نمای چنان اقتضا
فرمود که قبل از انکه خصم ضعیف قوی گردد و از هر طرف لشکری بدو پیوندد عنان عزیمت بدانصوب منعطف
سازد و بصرصر غضب نهال اقبال او را از بنیاد بر اندازد لاجرم علم ظفر شیم از ولایت همدان بجانب
دار الملک سلیمان علیه التحیة والغفران روان شد و در آن اثنا خبر طغیان حسن کیا بموضع ثبوت
[و] فرمان اشرف نفاذ یافت که الیاس بیک ایغور اغلی با جمعی کثیر از سالکان مسالک یکجهتی متوجه دفع
شر او شود و در فتح بلاد رستمدار آثار اقتدار ظاهر گردانند و الیاس بیک حسب الفرموده عنان عزیمت
بجانب حسن کیا انعطاف داده موکب ظفر انتما کوچ بر کوچ باصفهان شتافت و از آنجا بر سبیل الیغار
عازم شیراز شد و نامراد قبل از وصول [؟] گریخته و در آنجا نیز مجال اقامت ندانسته بجای دیگر رفت و رایت ظفر اثر پادشاه
دشمن گداز قرین اکرام و اعزاز ببلده شیراز در آمده سایه عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت انداخت
و تختگاه سلیمانی از نور طلعت مهر سپهر کشورستانی صفت امنیت یافته ظلام ظلم و اعتساف را نابود
ساخت حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون از وصول موکب همایون خبر یافتند پیشکشهای شایسته
ترتیب نموده با مقالید حصون و امصار بدرگاه فلک اقتدار شتافتند و ابواب کامیاب ابواب الطاف
بر روی روزگار انجماعت گشاد و زمام ایالت هر ولایت را بقبضه درایت حاکم عادلی نهاده و پادشاه
عالیجاه چندگاه در آن بلده بعیش و نشاط گذرانیده متوجه خطه کاشان گردید و در اثنای راه بشیر شکار پرداخته
فضای کوه و دشت از نخچیر و آهو خالی گردانید و چون کاشانیان استماع نمودند که عنقریب آفتاب دولت
و اقبال از مطلع امانی و آمال طلوع کرده فضای آن مملکت را مانند فردوس اعلی بمیمنت نضارت خواهد داد
رایات ظفر آیات ظلال عنایات بر مفارق ایشان گسترده ابواب عدل و انصاف خواهد گشاد
گل تمنای ایشان در چمن امید شکفته و شجره بهبود همگنان بثمره مقصود بار آور گشت و لوای فرح و سرور

ساخت و اعدا از تعاقب بطا به انحصار شتافته چندگاه بامر محاصره قیام نمودند و چون دیدند که ایشان را
فتح القلعه میسر نمیشود از غایت مکر و تزویر کرده رسولان چرب زبان نزد الیاس بیگ فرستادند و از
صلح و صفا سخن راندند الیاس بیگ بر عهد و پیمان دشمنان اعتماد فرموده از قلعه در آمدن بیرون آمد
و با رستمداریان در آمیخته حسن کیا طریق مکر و غدر مسلوک داشت و آن امیر ساده دل را بقتل رسانید
و اینخبر در قشلاق قم بمعروض پادشاه سپهر احتشام گردید لاجرم آتش غضب قیامت لهب
اشتعال یافت و در اوائل فصل بهار اعلام ظفر اعلام بصوب قلعه کلخندان که محل توطن جمعی کثیر از
رستمداریان بود نهضت فرمود و انحصار بیت مانند بروج سپهر دوار از حوادث مصون و بیان قلعهٔ
فیروزه کار گردون از کمند نوائب مامون خندق عمیقش چون میدان در غایت وسعت و خاکریز
بلندش مثال همت خردمندان در کمال رفعت نظم قلعهٔ همچو قلهٔ الوند کنگرش ایمن از کمند
گزند ساحت او سپهر مینا فام گل خندان گلبنش بهرام ◦ و چون ماهچهٔ رایت فیروزی انجام پرتو وصول
بر نواحی آن دیار انداخت کوتوال بر فعال خویش ابواب مخالفت و طغیان بر گشاد و دروب قلعه را بر روی
خود بسته انداختن تیر و سنگ آغاز نهاد و غازیان عظام و مجاهدان موکب فلک احتشام القلعه را
چون نگین در انگشتری احاطه نموده روز اول بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و صباح روز دوم از
چهار طرف جنگ انداخته فتح الحصن حصین را پیش نهاد همت ساختند از بالای قلعه تیر تخش چون
کوکب اقبال محصوران روی بحضیض وبال آورد و از پایین پیکان آتش فشان لسان دعوات
مستجاب روی بسوی بالا کرد از هیبت صدای سنگ رعد ارکان کوه بمثابت تزلزل گرفت و از شعلهٔ
قاروره نفط بنا ، زندگانی اکثر وصف احتراق پذیرفت و غازیان عظام سپرها و جبه‌ها در سر کشیده
چون باد از خندق بگذشتند و بخاکریز بر آمده لبان کبک دری عازم فصیل گشتند و در وقتی که
سحاب کمان ساکنان کلخندان همچو دیدهٔ عاشقان گریان گشته باران تیر فرو می بارید و بهر تیری که
مبارزی مجروح میگردید آن پهلوانان یمن دولت پادشاه جهانیان پای بر زبر کشتگان نهاده
دست بر لب فصیل رسانیده و بر زبر باره بر آمده قلعهٔ با آن استحکام قسراً و قهراً مفتوح گردید
و قهرمان غضب شهریار عجم و عرب بقتل عام فرمان داده تمامی صغیر و کبیر و جوان و پیر عرضهٔ تیغ تیز شده
در آن دیار دیاری نماند و زبان تقدیر ملک تقدیر آیت کل من علیها فان بگوش هوش ساکنان امکان رسانید والحکم لله الواحد القهار

آنمقدار بمجلس همایون رسانیدند که از شرح کمیت آن قلم دو زبان عاجز بود و از وصف کیفیت آن
بنان فصاحت بقصور اعتراف مینمودند نظم مهیا گشت خوانهای مرصع به نعمتهای گوناگون ملمع
ز ظرف سیم و زر گردید هر خوان سپهری پر ز مهر و ماه تابان ز بریان و کباب و بره و قاز زمرد گشت
نهان صورت آن بزم چون کنم وصف ز عفر طبقها بود پر از بیضه زر صحن قلیه رنگین بود پر نور زرد عن
چون سواد دیده حورست و چون طوائف انام از اکل طعام فارغ گشتند خدام بارگاه سپهر احتشام سفره
و دستارخوانها در نوشتند امرای تواچی خلع فاخره و اثواب وافره از پوستین و کپنک و سنجاب
و الناقی و جامهای مخمل و اطلس و دارائی و چکمنهای سقرلاط قرمزی و کلههای زربفت و زردوزی یک یک
از اهل مجلس را بخلعت لائقه سرافراز گردانیدند و این انعام عموم تمام یافته هر امروز اکثر
سپاه آستان اقبال آشیان و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران کاشان به پوشیدن
جامهای شاهی مفتخر و مباهی گردیدند و در آن ایام فرخنده انجام فروغ آفتاب عنایت پادشاه
گردون غلام بر وجنات احوال خجسته صفات قاضی محمد کاشانی تافت و اکثر اوقات فضایل و کمالات
نفسانی مشمول الطاف بیدریغ گشته منصب صدارت یافت و قاضی محمد بصفت علم و دانش موصوف
بود از غایت وقوف و کاردانی به سرانجام امور جهانبانی ید بیضا مینمود لاجرم چون ملازم درگاه علا
شد در اندک زمانی ترقی بسیار کرده صاحب اختیار ملک و مال گشت و به درجات تقرب و نیابت صعود
نموده پایه قدر و منزلتش از اکثر اعیان دولت حضرت در گذشت القصه پس از جشن نوروز
و نوازش یافتن جمهور مردم نزدیک و دور رای عالم آرای پادشاه مؤید منصور چنان اقتضا فرمود
که لوای کشورگشای بصوب بلده قم برافراخته و همعنان دولت و اقبال منازل و مراحل پیموده
در الخطه شریف طرح قشلاق انداخت [illegible] الیاس بیگ ایغور اوغلی
[illegible] ستند بر توجه رایت ظفر شعار بعزم تسخیر بلاد و امصار چنانچه خامه سخن گذار
سابقا در سلک تحریر کشید الیاس بیگ ایغور اوغلی که موکب نصرت نشان از همدان متوجه
شیراز بود با طایفه از غازیان متوجه ولایت رستمدار شد و چون بحدود آنجا رسید امیر حسن کیا
با جمعی کثیر از دیوساران رستمدار و کوهستان مازندران بر سر الیاس بیگ ایلغار کرد و آنجناب
بر توجه اعدا اطلاع یافته و رعایت طریقه حزم نموده از میدان مقاتله عنان بطرف [illegible] این منعطف

سعادت مظفر لوا روزی چند با محاصره و محاربه پرداختند بر ضمیر منیر چون واضح گردید که مجرد اهتمام لشکر جرار و استعمال
آلات جنگ و پیکار فتح انحصار تیسیر پذیر نیست ... از سنگ بدو برج سپهر رای ... لا قوم رای عقده
گشای پر حل این واقعه مشکل گماشته خاطر دریا مقاطر بران قرار گرفت که آب آن رود را که با وه انعکاس تحصن اعدا
بود بجانب دیگر اندازند تا ایشان بسان ماهی در ساحل مضطرب شده نتوانند که بجنگ و حرب پردازند و حصار بلا
با جمعی کثیر از مردان میدان مجادله بمشیت الهی مامور گشته باندک زمانی نهر عریض عمیق در بالای آب حفر نموده راه
جریان آب را به آن جانب گشودند و اکثر آن آب در آن جوی افتاده بعضی از آن همچنان بجانب قلعه روان بود
بنابر آن پادشاه گیتی ستان سپاهیان را امر نمود که از سنگ و خاک و چوب و خاشاک در پیش آن رود
سد می بستند و بدین جهت آتش محنت در جان محصوران زده ایشان را خشک لب گردانند و لشکر قیامت اثر
حسب الحکم بتقدیم رسانیده حسن کیا و اتباع او بعد از مشاهده احوال کشتی امید خود را غرقه بحر فنا دیدند
و آتش عطش خرمن شکیبایی ایشان را محترق ساخته مضطرب و متحیر گردیدند غازیان عظام کمر اهتمام بر میان
بسته بیشتر از بیشتر دست باستعمال تیر و سنگ گشودند و در روز سیم از بستن آب که محصوران بیتاب
گشته بودند انحصار را فتح نمودند و تمامی ساکنان استا را بقید اسیر مقید گردانیده روی بسوی
ارک که محل تحصن حسن کیا بود آوردند و سه روز دیگر بین الجانبین غبار حرب و شین ارتفاع یافته
در روز چهارم آن موضع در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آمد و تمامی اهالی استا و ارک معرض تیغ بی ابا
شدند مگر بعضی از اعاظم و اهل قلم که بشفاعت زمره از ارکان دولت نجات یافتند و حسن کیا
بوم استا در قفس آهنین محبوس گشت و بعد روزی چند بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب
ناتوانی مرغ روحش از قفس قالب شکسته بعالم آخرت پیوست و در روزی که نائره غضب شاهی
اشتعال یافته بود در میدان اصفهان جسدش با محمد کره و جمعی دیگر از سالکان طریق عصیان
محترق گشت القصه بعد از فتوحات مذکوره پادشاه منصور تمهید بساط جشن و سور و بشارت فرمود
و روزی چند در آنجا بود بلوازم عیش و طرب اشتغال نمود و در آن اثنا محمد حسین میرزا ولد خاقان مظفر
لوا سلطان حسین و ولد میرزا علی از گیلان با تحف و تبرکات فراوان باستان سلطنت آشیان
آمده سعادت پابوسی دریافتند و باصناف انعام و اکرام مفتخر و مباهی گشته مقضی المرام بطرف
ولایات خود شتافتند آنگاه پادشاه دین پناه از استا بصوب عراق مراجعت نمود و ملک ... را

گفتار در بیان فتح قلعهٔ فیروزکوه و [illegible] استا و رسیدن بعضی از حکام ... [illegible]

پادشاه سکندرنشان از مهم حصار گلخندان باز پرداخت رایت فتح فیروزی بصوب قلعهٔ فیروزکوه
برافراخت و این حصن حصین در بسیط زمین بکمال استحکام و متانت بمثابه اشتهار دارد که عقل سلیم
تسخیر او را بسبیل غلبه و قهر از جملهٔ محالات میشمارد و دران زمان بمزید مردان جلادت آثار و وفور اسباب
حصارداری و ذخیرهٔ بسیار مشحون بود و فتح آن بدون امتداد ایام محاصره معقول نمینمود القصه بعد از وصول
سپاه قیامت شکوه زلزله در ارکان و ولوله در دل جان اکثر ده افتاده رستمداریان دست جرأت بکمان
بردند و غازیان آغاز محاصره نموده بنوک پیکان دیده و دل نقش وجود جمعی کثیر را از لوح هستی ستردند و مدت
ده روز حال بر همین منوال گذشته صباح روز یازدهم نسیم فتح و نصرت از مهب ما یفتح الله للناس من
رحمة فلا ممسک لها بر پرچم علم پادشاه کشورگشا وزید و سپاه بهرام انتقام قلعهٔ فیروزکوه را بطریق
حصار گلخندان مفتوح ساختند و برحسب فرمان واجب الاذعان دست بقتل عام برآوردند و تمامی متوطنان
آن جای را معروض سیاست گردانیدند و بر هیچکس ابقا نکردند روز دیگر پادشاه والاگهر همت بر دفع حسین کیا
که در قلعهٔ استا متحصن شده بود گماشته بدان جانب کوچ فرمود و حسین کیا بصفت شجاعت و پهلوانی اتصاف داشت
و در مصاف جنگ و هنگام تلاش نام و ننگ رستم دستان و سام نریمان را حاشیه کش خود می پنداشت
و دران زمان دوازده هزار سوار و پیادهٔ جرار در ظل رایتش بسر میبردند و یراق و استعداد او بسیار بود و اسباب
و آلات پیکار جمع آورده هیچکس را مرد میدان خویش تصور نمیکرد بنابران چون حسین کیا از توجه موکب همایون
خبر یافت با فوجی از مردم اعتمادی قدم در طریق مکر و تزویر نهاده از حصار بیرون خرامید و بقصد دستبرد
در کمینگاه منزل گزید و از بهادران لشکر نصرت اثر زمرهٔ که روز مصاف را بر لذت شب زفاف رجحان مینهادند
بسر وقت حسین کیا رسیده غبار میدان هیجا ارتفاع یافت و از هر طرف طایفهٔ بزخم تیر و سنان مجروح
و بیروح گشته التهاب آتش قتال کانون درون هیچکس را فرو نتافت بالآخره نکبا نکبت گرد ادبار بر فرق
سپاه رستمدار ریخت و حسین کیا با اتباع بحصار استا گریخت فی الواقع آن قلعه ایست در نهایت رفعت و استحکام
دیدبان حصار سپهر فیروزه فام محروس از نوائب بهرام خون آشام بنجوم چون شعله بر کوه بر دوشش انداز کمند
اوهام از شرفات بلندیش قاصر ... قلعهٔ استا از چون خبر گشته با ذروهٔ فلک همسر و رودی عظیم
در دامن آنکوه واقع بود و بعضی در کمال متانت و حصانتش می افزود و چون شاه عالمپناه بظاهر استا منزل گزید

اینجالات را پادشاه رافلک اقتدار شنود از سورلوغ باصفهان شتافته از آنجا عنان یکران بصوب
یزد تافت و بعد از وصول غازیان عظام و عساکر بهرام انتقام آن بلده را مرکز وار احاطه کردند و اسباب
قلعه گیری ترتیب نموده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و مدت یکماه هر روز از وقتی که خورشید
جهان افروز بعزم تسخیر شهرستان سپهر لوا بیضا مرتفع میگردانید تا زمانی که مشاعل نجوم بر زبر بروج قلعه نیلگون
دایر میگردید مجاهدان موکب همایون عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان دون پرواز
میدادند اخر الامر بزخم سنگ و توپ و تفنگ بهادران تیز جنگ رخنها در برج و باروی یزد انداختند
و بضرب تیغ و سنان بسیاری از نوکران کره را بر خاک هلاک انداختند و گروهی که در اجل ایشان
اندک تاخیری بود بقلعه گریخته اغاز جنگ و جدال نمود و جنود ظفر ورود روی بتسخیر آنجا را استوار آورده بعد از آنکه
یکماه دیگر بامر محاصره و محاربه پرداختند بیمن دولت روز افزون آن قلعه را نیز قسراً و قهراً مفتوح ساختند و کره برجی
بلند که تا آن وقت بسبب کمال رفعت و متانت ارکمند کمند زنان بوده مردم آنرا نقاره خانه میگفتند پناه برده از مضمون
آیه اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة غافل بودند و غازیان قلعه گشای آن برج را احاطه فرموده
فرمان لازم الاتباع شرف نفاذ یافت که در پای آن برج هیمه بسیار جمع آورند و از زبر و زبر هم چیده آتش انتقام
برافروزند تا خرمن صبر و شکیبائی کره سوخته بقدم اضطرار بیرون آید فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده شعله
آن نیران سر بکره اثیر کشید و کره از تاب حرارت و اضطراب افتاده بر بدنه منزل گزید غازیان عظام
نردبان بر دیوار آن روزنه نهاده او را با دو سه مغلوک دیگر که آنجا بودند پایان آوردند و دست و گردن بسته
بپایه سریر اعلی بردند شاه دین پناه فرمود که او را مانند حسن کیا در قفس آهنین محبوس ساختند و از اثنای جمعیت
ابتداء عشق را شعله تیغ بیدریغ سوخته بنیاد حیات تمامی القوم نابکار را برانداختند و کره در آن قفس بدترین حالی
گرفتار بود تا وقتی که شاه دین پناه از یورش طبس معاودت فرمود آنگاه بنیران غضب قیامت التهاب تعالی
یافته در میدان بلده اصفهان غازیان عالیشان هیمه فراوان جمع گردانیده نمود و آتش در آن زده کره را با جمعی
از نوکران آتش که عبدی بیک از ابرقوه آورده بود در دنیا بعقاب الیم و عذاب جحیم رسانیدند [illegible]
نهضت [illegible] از یزد [illegible] طبس [illegible] بعد از قتل چندین هزار کس در آن اوان
که پادشاه عالیشان بمحاصره یزد اشتغال داشت امیر کمال الدین صدر از نزد خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسده
سنیه آن شاه رسید و بوسیله امرای ملک آرای شرف بساط بوس دریافته مکتوب و پیشکشی آورده بود معروض گردانید

ازین مقدم اشرف اعلی غیرت فردوس برین ساخت واز انجا بجرفادقان رفته رایت نزهت
بصوب ییلاق سورلوغ برافراخت ودر آن منزل خبر طغیان محمد کره وکشتن او احمد ساروئی را
بمسامع جاه وجلال رسید وموکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون متوجه اصفهان گردید گفتار
[illegible] احمد ساروئی بتیغ طغیان حاکم ابرقوه وسوختن خرمن حیات محمد کره
پیش از انکه ولایت عراق عجم در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآید بسبب فتور دولت سلاطین آق قوینلو
شخصی که موسوم بود بسلطان احمد ساروئی جمعی کثیر از مردم هر جائی بخود متفق گردانیده دار العبادهٔ
یزد را تحت تصرف درآورد وچون مطلع علم آفتاب اشراق برساخت بلاد عراق تافت
ایالت یزد بحسن بیک لله متعلق شد وآن جناب از قبل خویش شعیب آقا را که در سلک نوکرانش
انتظام داشت بداروغگی تعیین نمود وحکم همایون نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی مصحوب
شعیب بیزد رود وسلطان احمد را از مقام خلاف وعناد بگذراند وبمساعی جمیله شاه تقی الدین
بین الجانبین قواعد مصالحه تمهید یافته سلطان احمد عهد وپیمان درمیان آورد که مدت
العمر از جادهٔ عبودیت خدام سده سدره مقام اتفاق اتحاد باشد انگاه شعیب بیزد درآمده
روزی چند حکومت کرد وسلطان احمد را غایت شرارت برانداشت که نقض عهد نموده ناگاه او را در
حمام بسعادت شهادت رسانیده از روی استقلال بفرمانفرمائی مشغول گردید اما هم در ان ایام
بر دست محمد کره بقتل رسید تفصیل این اجمال آنکه محمد کره که در زمان بعضی از ملوک آق قوینلو در
ابرقوه حکومت مینمود ودر آن آوان که رایت نصرت نشان شاه جهانیان از عراق بصوب
شیراز در اهتزاز آمد محمد کره ایلچی با تحف لائقه بعتبه گردون مرتبه فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد کرد
ونواب کامیاب قاطان آن خذلان مآب را ملحوظ عین اشفاق ساخته فرمان واجب الاذعان درباب
تفویض ایالت ابرقوه باسم کره شرف نفاذ پذیرفت وایلچی مشمول انعام واحسان فراوان مراجعت
نموده محمد کره روزی چند طریق چاکری مسلوک داشت آخر الامر بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان لیطغی
ان راه استغنی بکثرت اموال وافزونی رجال مغرور گشته رایت شقاوت بجانب یزد برافراخت
واز ابرقوه ایلغار کرده نیمشبی بدروازهٔ یزد رسید وبهر حیله که توانست خود را در شهر انداخته احمد ساروئی را
بقتل رسانید وآن بلده را مضبوط ساخته در مقام خلاف نواب درگاه سپهر ارصاف ثبات قدم نموده چون

زرد وی را در اطراف دشت و کوهسار منتشر ساخته روح تازه بقالب نباتات رسانید آهوان سیاه
چشم از منازل زمستان بساحت سبزه زار و فضای روح افزای مرغزار و آمدند و پلنگان بسیار
خشم دراز دوی وصال ایشان همه تن چشم گردیدند نظم بی صید شکار شهریاران ؛ کمان قوس قزح
شد تیر باران ؛ زپیکان نشاط انگیز ژاله ؛ چو صیدی غرقه در خون گشت لاله ؛ نشاط شکار از خاطر عاطر
شاه فلک اقتدار سر برزد و لذت صید باعث تصمیم عزیمت پای تختامانه شد و حکم همایون شرف نفاذ یافت
که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف و اعیان بهر قرن آیند و چرگه جانوران شکاری را
بجانب کهنه التنگ که ساحت دلگشای او چون ساحت سپهر وسیع است برانند و از جنس آهو و نخجیر و وحوش
و طیور در آن صحرا جانداری نگذارند و جهت تمشیت این مهم تواجیان بصوب بلدان رفته موکب ظفر
نشان نیز از اصفهان بجبر گوروان شد و بهر بیابان که عبور نمود شراب خاصیت آب زلال گرفت
و قطرات ابر نیسان انتظام عقود دیر پذیرفته خار دل آزار چون شاخ شکوفه گل افشانی پیشه کرد و
خس و خاشاک مانند اوراق گل باطاق مرانی بر راه گسترد و امرا و کلانتران ولایات از قم تا شیراز
تمامی کوه و دشت را احاطه نموده جانوران شکاری را رانده در التنگ مذکور چرگه بهم رسید و از آهو و نخجیر و خرگوش
و گرگ و شیر آنقدر جمع آمد که محاسب وهم از تعداد آن نخجیر و قصور معترف گردید آنگاه پادشاه کامکار
بر بارهٔ فلک اقتدار نشسته تنها بمیان چرگه در آمد و گاهی بر خصم تیر خدنگ از خون آهو دشت کهنه التنگ را
رنگ یاقوت رمانی داده و احیانا از ضرب سنان جانستان چشمه بارهٔ خونفشان در جسم شیر و پلنگ
بگشاد و زمانی بگرز گران شکن سر گردن گوزن نرم گردانید و ساعتی بشمشیر نهنگ آهنگ شکاف
در پشت و پهلوی نخجیر افکنده همه را بچراگاه عدم رسانید بیت شه پر دل بنوک نیزه و تیر ؛ گهی آهو فکندی
گاه نخجیر ؛ بعد از آن برحسب فرمان واجب الاذعان امرا و نوئینان نیز در چرگه تاختند و هر یک بزخم تیر و سنان
آنقدر که خواستند بر خاک هلاک انداختند آخر الامر اذن عام از محکمه پادشاه گردون غلام صدور
یافته تمامی غازیان و لشکریان آغاز تیغ راندن و شکاری افکندن کردند و در طرفة العینی جانوران را
غرقه بخون ساخته شیر افکنی و جلادت و مردانگی بجا آوردند و در آخر روز هزار و پانصد جانور کشته تواجیان
از برای امرا و اعیان و اشراف و خدام آستان ملک آشیان تقسیم نمودند و استادان بنا برحسب فرمان
واجب الاذعان از رؤس وحشیان منارها ترتیب نمودند آنگاه شاه دین پناه بعضی از ییلاقهای اصفهان را

وچون در آن کتابت تعظیم پادشاه مشرق ومغرب بعبارت مناسب تحریر یافته بود ایضاً
تحف وتبرکات قابل خدام پایه سریر خلافت مصیر نمود امیر کمال الدین حسین منظور نظر التفات پادشاهانه
گشت وخیال یورش خراسان بخاطر انور گذشت بنا بر آن بعد از آنکه فتح یزد تیسر پذیرفت
وکره در محبس قفس قرار گرفت مبارز الدین عبدی بیک تواجی با فوجی از جنود قیامت شکوه متوجه
ابرقوه شد پادشاه دین پناه بنفس نفیس از راه بیابان یزد در اوایل شعبان سنه عشر وتسعمائه بجانب
طبس ایلغار کرد و در آن اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسیورغال امیر محمد ولی بیک بود
داروغه آن الجناب امیر یزدی بابا حکومت مینمود ناگهان از وصول موکب ظفر نشان خبر یافته
خود را بقلعه انداخت وغازیان عظام هم از گرد راه در شهر طبس تاخته هر کس را در آن بلده یافتند بتیغ تیز گذرانیدند
وغنیمت بی نهایت گرفته آثار اقتدار ظاهر گردانیدند آنگاه صورت غضب پادشاه عجم وعرب تسکین گرفته
بفتح قلعه التفات ننمود وعنان مراجعت بطرف یزد انعطاف داده معاودت فرمود و در یزد اندک توقف
کرده باصفهان شتافت وپرتو انوار معدلتش بر وجنات روزگار متوطنان دار الملک عراق تافت
در آن اثنا مبارز الدین عبدی بیک که ابرقوه را تسخیر نموده بود جمعی کثیر از مردم کره اسیر گرفته بدرگاه
عالمپناه رسید وبشرف بساط بوسی دریافته بواسطه آن نیکوخدمتی مجدداً ملحوظ عین الطاف پادشاهانه
گردید وهم در آن ایام از نزد قیصر روم ایلدرم بایزید ایلچی باستان سلطنت آشیان آمده تحف لایقه وتبرکات
رایقه آورد وبسعادت تقبیل قوایم سریر سپهر نظیر مستسعد گشته از زبان قیصر اظهار اخلاص واتحاد کرد وشاه
عالمپناه او را بانعام تاج دیگر وخلعت واسب وزر سرافراز گردانید واوراق جنگ کتاب وکره وتوابعش در
حضور ایلچی بوقوع انجامید لاجرم در کمال خوف اندیشه راه دیار خویش پیش گرفت وبعد از وصول
بروم شمه از اشتعال آتش خشم پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانید وشاه عالیشان زمستان
در بلده فاخره اصفهان قشلاق فرموده بتمهید بساط عدل والطاف پرداخت واوقات خجسته ساعات
بتجرع راح ریحانی واستماع الحان اغانی در غایت اقبال وکامرانی مصروف ساخت. گرشکار فرمود
[illegible] فصل بهاران که ز فیض غمام
گشت جهان غیرت دار السلام روی زمین خرمی از سر گرفت صحن چمن زینت دیگر گرفت سلطان
گل بقصد شکار مرغ دل بلبل پیکان خار را چون مژگان بتان لاله عذار تیز گردانید ونسیم مشکین [illegible]

طعم اشجار حلاوت دثمارش قوت روح و دل و هوای فضای باغ دلگشایش در جمیع اوقات معتدل
نظم چو خط بتان سبزه اش دلگشا: ز سرشتگانش نسیم صبا: درختان سبزش همه دلپسند
چو تیران رعنای بالابلند: همه اش همیشه ز کرم و نه سرد: نه دروی غم گل اندوه گرد القصه
چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تعمیر آن مزار فیض آثار فراغت یافت عنان عزیمت بجانب (؟) خرام
بصوب ییلاق سورلوغ تافت و در آن تابستان گاهی بشکار گور و آهو میل فرمود و احیانا جام مدام از دست
آهو چشمان سیم اندام تجرع فرمود و بعد از آنکه موسم حرارت هوا بر نهج گذشت رایات ظفر آیات
متوجه سارو قورغان گشت گفتار در بیان دفع ... و مطیع شدن حاکم گیلان
بعد از ... دستبرد در فصل خزان که خسرو خاوری بمنزل میزان تحویل کرده بتعدیل اوزان لیل
و نهار فرمان داد و حریف خریف آغاز دم سردی نموده گرمی روی در نقصان نهاد بلبل از صعوبت هجران
گل لاله گشته ترک نغمه سرائی کرد و لشکر برد دستبرد نموده دست بنات نبات بر آورده ... هم ریخت
بر اطراف بساطین شجر: از نفس سرد خزان برگ و بر: گل ز غم هجر نسیم بهار: بر زبر خاک بیفتاد
زار: بمسامع اشرف اعلی رسید که سارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق کردستان در سارو قورغان
رحل اقامت انداخته و قطع طریق و غصب اموال هر فریق را سرمایه وجه معاش ساخته دفع شر آن بد اختر
بر ذمه همت پادشاه هفت کشور لازم نموده رایت عزیمت بدان صوب بر افراشت و سارم کرد چون
از نهضت خبر یافت چاره کار منحصر در فرار دانسته و احمال و اثقال بر جا گذاشته بمضمون من نجا براسه (؟)
فقد ربح عمل نموده علم عزیمت بجانب عقبات سخت و پشتهای پر درخت بر افراخت و غازیان عظام
عازم جهات سارم و اتباعش را غنیمت شمرده جمع کثیر از کردان بی ایمان دیار دیده بتیغ بیدریغ
بگذرانیدند و مواکب کواکب مراتب از آنجا بقزل اوزان رفته در آن مقام این خبر شیوع یافت که
حاکم فومن و رشت امیر حسام الدین از متابعت خدام پادشاه ظفر قرین سر می پیچد و گردن
بنحو فرمان برداری و خراج گذاری در نمی آرد بنابر آن تسخیر گیلان پیش نهاد همت عالی نهمت
گشته رایت نصرت نشان بدانجانب روانشد و بعد از وصول بسرحد آن ولایت عساکر بهرام صولت
مانند شیر ژیان بجنگل و بیشه گیلان در آمده آغاز نهب و تاراج نمودند و در تضییق مخالفان کوشیده
ابواب قتل و غارت بر روی روزگار ایشان گشودند و حاکم ایلچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشت

معسکر نصرت نشان خجسته تمهید بساط عیش کامرانی پرداخته و از کف ساقیان زهره جبین جامهای شراب ارغوانی گرفته رایت عشرت مرتفع ساخته بود ذکر در بیان نهضت رایت ... شرف منیف پادشاه بزیارت امام زاده سهل علی شاه عالیشان

چون چند روز در ییلاق اصفهان بدولت و اقبال گذرانید برحسب رای صواب نمای متوجه ولایت همدان گردید و بعد از وصول بدان مملکت در مرغزار جنت آثار نزول اجلال فرمود و در تشیید اساس عدل و انصاف کوشیده در انهدام بنای جور و اعتساف اهتمام تمام نمود و در آن اثنا خاطر اشرف اعلی مایل بطواف مزار فائض الانوار امام زاده سهل علی شده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برد و خادمان آن آستان کرامت نشان را بصلات و صدقات نوازش کرده مراسم نیاز و اخلاص بجای آورد و بنابر آنکه عمارات آن مزار فیض آثار روی بویرانی داشت فرمان عالی نفاذ یافت که معماران هنرور و مهندسان دانش اثر بر آن مرقد معطر عمارتی طرح انداختند و اساس از اساس گنبد هرمان مشید و مستحکم ساختند و با تزئین زمانی آن بنا روح افزا برجی ساخته پرداخته آمد که شرفات بلند همت بذروهٔ قصر فیروزه کار سپهر رسانید و غرفات فوق رفعت از کنگر منازل ماه و مهر گذرانید و بوستانیست که طاوس ملائک هر دم از سر سدره نماید بهوایش پرواز ... فانوسش هم ماه طاق فلک باشد حفیت قلب باشش هم در کوشش زحل گویند از ... و در آن ایام از اقدام پادشاه گردون غلام مانند زمزم از زیر قدم حضرت اسمعیل چشمهٔ آب عذوبت ما در آن عتبهٔ علیه ... ظاهر گشت و بر بالای آن چشمه خانه تعمیر یافت که قبهٔ آن در بلندی از خورنق و سدیر درگذشت و در آن چشمه کوثر مثال حوضی که از آب مالامال باشد ترتیب یافت آنگاه استادان بنا باغبان دانا چهار باغی دلگشا و بوستانی فرح افزا در آن فزای بهشت آسا طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقام مرتفع ساخته بار حضرتش را از نهالهای ثمر بخش و گلبنهای عطر پرور مزین و معطر ساختند و حالا آن گلشن فردوس منش بکمال معموری رسیده و از نزهت ... لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفه بساطین افلاک از انفعال گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد برآید و عندلیب خوش نوای طبع دراک هر وصف گلذار ربیع آثارش نغمهٔ روضة من ریاض الجنة سرآید بنفشه مشکبوی از حوالی لاله هایش چون زلف دلفریب خوبان سر بر زده و سنبل سلسله مویان با گلهای حمرا ایش همچون خط غالیه سای ملاحت بتان خوش ... برآمده

اشک گلگون بر جبین آورد و از معرکهٔ دار و گیر تیره گشته نور آفتاب را در حجاب خواری پنهان کرد برق
سنان عالم سوز شعلهٔ فنا در خرمن چرخ اثیر انداخت و ناوک پیکان آتش افروز ورق امن و سلامت
از اوراق روزگار محو ساخت آخر الامر نسیم فتح و ظفر مشام غازیان غضنفر اثر را معطر گردانید
و سارم گرد روی ادبار بر وادی فرار آورده غازیان عظام پسر و برادرش را با بعضی از سرداران لشکر
او کمند اسر مقید ساخته فوجی کثیر از متابعانش را بقتل رسانیدند و تمامی ایل و الوس او را غارتیده سالماً
غانماً عنان مراجعت بصوب اردوی اعلی منعطف ساختند و در خوی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده کیفیت
المحاربه و شکست اعدای دولت مشروحاً معروض داشتند و باصناف الطاف و اعطاف شاهی اختصاص یافته
رایت افتخار و مباهات برافراختند و بموجب فرمان واجب الاذعان که از مصدر قهر و غضب قیامت لهب
صادر گشت غازیان عظام جمعی را که مأسور بودند باردوبازار برده هر یک را بعقوبتی که از آن بدتر نتوانند بود بقتل رسانیدند
و پادشاه دوست نواز دشمن گداز زمستان در خوی قشلاق کرده مقرون بحصول آمال و امانی از مساغ اقبال
و کامرانی شراب عیش و نشاط نوشیدند و همواره مجلس بهاء بزم از فروغ شراب گلگون طراوت ایام بهار
داده در تمهید بساط انصاف و معدلت میکوشید نسیم عنایت ربانی از مهب سعادت جاودانی
متبسم و غنچهٔ عاطفت یزدانی در چمن سلطنت و جهانبانی متبسم والحمد لله المنعم المکرم ... در
[illegible]
چون ابر بهار شد گهربار بر کشت زر گلزار از درخت زرتاب می رخ گل
برخاست فغان زبان بلبل پادشاه آفاق از یورت قشلاق بیرون خرامیده در مرغزاری که عذوبت
آبش چشمهٔ تسنیم را بر مسکر دانید و لطافت هوایش چون نسیم خلد روح تازه بقالب پژمرده میرسانید
منزل گزیده بترتیب جشن نوروزی اشارت فرموده در آن روز نیاز سر نو بنوازش امرا و حکام پرداخته در بزم
کامرانی ساغرهای دوستکامی در کشیده طبقات انام را بانواع احسان مبتهج و مسرور ساخت نظم
در آن روز شاه سلیمان سریر نظیرش نیاورد کس در ضمیر ز دان جشن حکام روی زمین کسانی که
بودند دولت قرین پندگان ملک سیرت سپاه سپهدار میران حشمت پناه کشیدند هر یک
پیشکش به پیش شهنشاه خورشید وش شهنشه زبان تلطف گشود سر آن سروران برافراز نمود
بانعام اسبان با زین زر کمرهای مرصع بدر و گهر نشستند اشراف عالیمقام بپای سریر سپهر احتشام

و قبول نمود که بعد الیوم حسام مخالفت از نیام عصیان بیرون نیاورد و سال بسال مال خراج
ادا کرده خود را از بندگان شمارد و عفو کامل و لطف شامل پادشاه پوزش پذیر بر طبق کلمهٔ اذا
ملکت فاسجح از جریمهٔ عظیمهٔ امیر حسام الدین تجاوز فرمود و قاصد از شمول انعام و احسان
گردانیده نشان حکومت گیلان عنایت نمود و ایلچی بتاج التفات شاهی مباهی گشته و منشور موفور
السرور را بدست گرفته رخصت معاودت یافت و موکب پادشاه ربع مسکون از حدود ولایت
گیلان مراجعت فرموده بطارم شتافت و طارم را زمستان ازین معسکر مکرم غیرت افزای
گلستان ارم بود و بساط عیش و نشاط انبساط یافته ساعت بساعت مواد کامرانی و حشمت
می افزود و چون فصل شتا بپایان رسید پادشاه خورشید سیما از یورت قشلاق متوجه بیت الشرف
خویش گردید فراش فروردین بساط زمین ببسط بسیط زمردین آرایش داد و سلطان گل زرکلاه
شوکت و تجمل پردهٔ زنگاری از چهرهٔ گلناری گشوده روی بانجمن نهاد [illegible] گرد دست سحاب نیسانی
در چمن باز گوهر افشانی ژاله باریده چو دُر خوشاب لاله شد ساغری پر از می ناب رخ برافروخت
غنچهٔ مستور چشم بگشاد نرگس مخمور پادشاه مؤید منصور از قشلاق طارم بجانب ییلاق سلطانیه
در حرکت آمد و بعد از وصول بمقصد چمنی را که از غایت نزهت رشک سرابستان ارم بود مشرف
ساخت و روزی چند در آن منزل دلپسند باسب تاختن و تیر بقبق انداختن قیام نمود آنگاه رایت
عزیمت بصوب ییلاق سورلوغ برافراخت و در آنجا بمسامع نواب کامیاب شاهی رسید که سارم کرد
نوبتی دیگر جمعی از اکراد فراهم آورده بموضع ادرمی آمده بافروختن نائرهٔ فتنه و فساد اشتغال دارد و میرام بیک
قرامانلو و جناب خلیفة الخلفائی با جمعی از مردان میدان رزم آزمائی بدفع شر آن بداختر مأمور گشته
روی باو می آوردند و سارم کرد از آنجا بکردستان گریخته پناه بقلعهٔ کوهی برد و در آن موضع حصین با
تشمر جنگ و پیکار گشته پای صبر و شکیبائی افشرد و امراء عظام با سپاه بهرام انتقام
او را تعاقب نموده بعد از وصول بدامان آن کوه غازیان ستم شکوه حسام کین از نیام کشیده
مانند پلنگ خشمناک بر فراز کمر دویدند و سارم با فوجی از اشقیا که با او همدم بودند بقصد مقابله
و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داد و ناوک بلا از شصت قضا گشاد یافته
از هر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتادند و از خون کشتگان بسان کوه بدخشان قطرات

پوشیده بدست شمشیر و خنجر بار زیره در برابر موکب ظفر اثر صف قتال بیاراستند بیت صف اوست
نه که سپاه گران گرفته جهان را کران تا کران شد عازم پاین علم تسویه صفوف بپرداخته غریو کرنای و بوق
و دهاین و زنان انداخت بر صدای نفیر کوش حسن بنیاد کن آن گروه را که ساخت بیت بر آمد ز هر دو طرف بانگ
کوس شد هوا نیلگون شد سپهر آبنوس شد از برق رخشنده شمشیر و تیغ همی آتش افروخت از کوه تیغ انگاه
دلیران رزم آزمای بهادران جنگجوی و جعبت با استعمال تیر و کمان و سیف و سنان به حمله ی ... بیت
یک کار آمد زنده کمال ... وز بیم انگیخت ... بر خصم ... کمان ...
از آنکه تیغ شمشیر ... سر دران مرد افکن ... احیا ... مکان ... بیابان
عدم ... ان سیف شکن ... بهرام ... خون ... بخت ... قدی
خاک ... ز گرد ... زخون ... گشته کوه
و دو ... سپاه ... شاه کیتی ... تیغ ... ازالخیل ... بیابان عدم ... جهنم
فرستادند ... استوار ... تا شب ... مقام ... جمشید خورشید
توقف ... شاه عالیجاه در معسکر همایون نزول اجلال فرموده
سپاه ظفر اقتباس ... امر فرمود ... ذوالقدر نیز ... طلایه ... شب تا صباح
ازجانبین ... اصناف ... در روز دیگر که سپهداران قضا و قدر بپای ... بر افراشته چون
سیما بکون پوشیده شاه بهرام انتقام ... بر رخ زر اندود آراسته ...
برآمد و تسویه صفوف لشکر فیروزی اثر پرداخته میدان قتال ... غیرت افزای سپهر
بر ... و ... اشرار دیوار ذوالقدر ... روز ...
... و ... ... قدم ثبات ...
از ... معسکر خویش توجه کرده ... ظفر ...
و از استعمال ... تیغ ... مغلوب ...
شمشیر و خنجر کشیده ... هجوم بر ... ذوالقدر ...
... گرز ... اعدای ... مضمون کلمه قل لن
... سپاه ... نقش ...

مغنی بصوت دف و چنگ و نی * دعا گفت بر شاه فرخنده پی * که شاها لوای تو فیروز باد * بعهد تو هر روز نوروز باد

و بعد از انقضاء ایام جشن و سور بمسامع شاه مؤید منصور رسید که مراد از بغداد گریخته بعلاء الدوله ذو القدر
پیوسته و علاء الدوله دختر خود را با وی در سلک ازدواج کشیده و بموافقت او در مخالفت خدام بارگاه شاهی
لوای طغیان مرتفع گردانیده و اکنون با سپاهی از احاطهٔ دایرهٔ حساب افزون بدیار بکر شتافته و بسبب اهتزاز
صرصر بیدادش در آن دیار آتش فساد اشتعال یافته سران لشکرش پردهٔ ناموس میدریدند و لشکریان سرکش
هر جا هر چه می یافتند بغارت میبردند از استماع این خبر نائرهٔ غضب پادشاه هفت کشور زبانه بفلک اخضر کشید
و دفع شر آن گروه بداختر بر ذمت همت خسروانه واجب نموده حکم همایون باجتماع لشکر قیامت اثر نافذ گردید
و تواچیان قسمت سیر جهت رسانیدن خبر روی باطراف بلاد و امصار آوردند و باندک زمانی لشکر بسیار
از ولایت فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کردستان و لرستان در اردوی کیهان پوی
جمع آمدند سپاهی بلطف الهی همه * سرافراز از تاج شاهی همه * کمر بسته هر یک بفرمان بری * بگشاده
زبان ثناگستری * آنگاه پادشاه ربع مسکون بمیامن فرخ و بخت همایون اعلام ظفر پیکر را افراخته دفع شر ذوالقدر را
پیش نهاد همت ساخته عنان سمند گیتی نورد بجانب آذربایجان انعطاف داد و آوازهٔ کورکه ظفر باوج فلک
اثیر رسیده هر کس را اردوی همایون بود روی براه نهاده روان شدند تا بقبال شاه جهان * سعادت
مساعد ظفر همعنان * جنیبت کشانش ملوک عظام * بفرمان بری مفتخر هر کدام * و پس از آنکه ماهچهٔ
بیرق خورشید اثر ساحت ارزنجان را از نور وصول غیرت افزای فضای آسمان گردانید علاء الدوله بر بعضی
مطلع گردید و بعضی از قلاع دیار بکر را که مسخر کرده بود بجمعی از معتمدان خود سپرده روی بهزیمت بصوب البستان
آورد و کیفیت فرار او بعرض پادشاه گردون اقتدار رسیده ماهچهٔ رایت همایون از عقب مخالفان دون
انتقال افتاد و او اتفاق در البستان مجال توقف محال دانسته زمرهٔ از متعلقان را بجانب روم گسیل فرمود
و فرار را بصوب شام فرستاد و خود با معدودی چند بکوه دره که از غایت رفعت قلهٔ او بر اوج آسمان میسایید
و کرهٔ زمین از فراز آن کمتر از ذره مینمود پناه برده متحصن شد و پادشاه مجاهد غازی در عین دولت
و سرسبزی قطع منازل نموده بر بعضی از ولایات که داخل مملکت روم بود عبور فرمود و بهر شهر و قصبه
که رسید ابواب عدل و احسان بر روی متوطنان آنجا برگشود و چون کنار رود البستان مضرب خیام سپاه
بحر خروش عدو کش گشت جمعی کثیر از لشکریان ذوالقدر بیل خسری از خود منصان بعزیمت منازعه جنگ

سارو قپلان میگفتند بجانب دیاربکر ارسال نمود و محمد بیک استاجلو با وجود قلت سپاه مضمون کلام
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله را نقد بوده در برابر اعدا صف آرا گشت و هر دو
فریق نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده محمد بیک را صورت نصرت دست داده و سارو قپلان
و جمعی کثیر از خویشان او را غازیان شیر شکار اسیر کرده در قتل قوم ذوالقدر نوبت دیگر غایت
قدرت ظاهر ساختند و محمد بیک از وقوع این فتح مبین مبتهج و مسرور گشته بلوازم محامد الهی قیام نمود
و سارو قپلان را با سائر اسیران گردن زده رؤس نامبارک ایشانرا باردوی اعلا روان فرمود
و قاصدان در قشلاق خوی بدرگاه سلاطین پناه رسیده کیفیت حال بعرض رسانیدند و غریق انعام
و احسان بجانب دیاربکر مراجعت کرده غایت عنایت شاهی را که مشاهده نموده بودند معروض محمد بیک
گردانیدند اما علاء الدوله بعد از شنیدن اینخبر مانند پلنگ تیر خورده در خشم شده در ماتم پسر سیلاب خون
از چشم روان ساخت و بار دیگر باجتماع یراق خیل و حشم بپرداخت و پانزده هزار سوار عفریت پیکر مریخ
آثار فراهم کشیده دو پسر دیگر خود را که کلانتر را کور شاهرخ میگفتند و خوردتر را احمد بیک سردار آنقوم ساخته
ایشانرا جهة خون سارو قپلان بحرب محمد بیک فرستاد و محمد بیک از هجوم اعدا شوم خبر یافته باز مستعد
قتال گشته و در ظاهر قلعه درآمده فریقین را تلاقی دست داد و جنگی در پیوست که از نهیب آن صبر عنان
و شکیب از قبضه اقتدار کوتوال حصار چشم برون رفت و سیلاب خون چون رود جیحون
در فضای معرکه روان شده قافله سلامت رخت از مرحله جهان بربست آخر الامر محمد بیک بباد حمله صرصر
اثر خیل همراه ذوالقدر را چون غبار بی اعتبار از عرصه روزگار برداشت و کور شاهرخ و احمد
با بسیاری از اتباع در معرکه کشته زمانه پر بهانه وجود و عدم ایشانرا یکسان انگاشت و محمد بیک
کرة بعد اخری دست تمنا در گردن عروس فتح و فیروزی حمایل نموده سرهای مقتولان بر پشت
ستوران بار کرده مصحوب قاصد قمر سیر بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد چون در آنزمان پادشاه
خجسته شیم از قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته بود ایلچی محمد بیک در ییلاق همدان سرای نشمانرا
بستان ملائک آشیان رسانیده کیفیت آن فتح را که نتایج میامن دولت ابد پیوند روی نموده بود معروض
گردانید و باصناف الطاف و انعام و اکرام اختصاص یافته مفتخر و مباهی بجانب دیاربکر باز گردید
و چون خبر شکست علاء الدوله مرة بعد اخری بروم رسید پادشاه اندیار که از وی کینه دیرینه داشت

وجهات و تملکات ایشان با تمام در تحت تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت و از مهب غضب پادشاهی نایره
فنا در بیوتات و انبار غلات الجمع خاکستر صفت استعمال پذیرفت بیت به بادی غضب آتشی برفروخت که شهر
ده خاک بیداد آن بسوخت - و پادشاه [illegible] بعد از فراغ خاطر از مهم آنقوم عزیمت جازم دیار بکر گشته بود و دو
ستام عبور نموده از حکام و سرداران و لایات جمعی که تقدیم اطاعت بدرگاه عالمپناه آمده بودند بپای بوس نثار
بجای آوردند [illegible] موکب ظفر آثار از [illegible] [illegible]
جوبت [illegible] علاء الدوله در قلعه [illegible] تحصن [illegible] اظهار [illegible] گشته [illegible]
بجانب [illegible] موکب همایون بدانجا شتافته سپاه ستاره خیل [illegible] محیط آسا گرد [illegible]
شعله حرب و جنگ [illegible] تیر و سنگ پرداخته روز دوم [illegible] اظهار [illegible] صورت فتح و
ظفر در نظر [illegible] پادشاه [illegible] گشته حکم همایون شرف نفاذ یافت که [illegible]
را اصلا [illegible] نرسانند و از اتباع علاء الدوله ذو القدر هر کس [illegible] کرده اند و [illegible] بر آن [illegible]
[illegible] جان [illegible] فتح قلعه [illegible] بسامع [illegible] سائر قلاع دیار بکر [illegible] از مقام سرکشی
در گذشته [illegible] حصون و [illegible] بالتماس [illegible] درگاه عالمپناه فرستادند و اظهار
عبودیت و اخلاص [illegible] ابواب اطاعت و خدمتکاری برگشادند و پادشاه [illegible]
انعام و احسان فرموده زمام ایالت دیار بکر را در قبضه درایت محمد بیک استاجلو نهاد و طبل مراجعت
کوفته عنان عزیمت بطرف [illegible] انعطاف داده در اثناء راه شرف الدین بیک که حاکم بدلیس بود با پیشکش
فراوان باستان سلطنت آشیان [illegible] شرف بساط بوسی حاصل نمود و از [illegible]
دست عنایت پادشاهانه [illegible] ابواب لطف و رحمت بر روی روزگار [illegible]
[illegible] منشا [illegible] اغصان [illegible] اوراق [illegible]
[illegible] نوای [illegible] گذشت پادشاه [illegible]
[illegible] انجام [illegible] شتافت [illegible]
[illegible] قضا [illegible] ذو القدر [illegible]
[illegible] موضع [illegible] مضرب خیام پادشاه [illegible] علاء الدوله
ذو القدر [illegible] جنگجوی [illegible] بسر [illegible]

انتظام یافت و چون آنجناب بصفت فراست و کاردانی سمت کیاست و فضائل نفسانی اتصاف داشت و بجلاوت گفتار و محاسن کردار از امثال و اقران ممتاز بوده همواره تخم احسان در زمین دل طوائف انسان میکاشت و اندک زمانی اعتبار و اختیار بسیار یافت و در خلال احوال مذکوره بوکالت نفس نفیس آن حضرت سرافراز گشته من حیث الاستقلال بروی تمشیت مهمات ملک و مال آورد و پایه قدر و منزلتش از اغلب امرای عظام و مقربان درگاه فلک احتشام درگذشت و درگاه خلائق پناه دیدن همین تربیت شاه و از عنایت ادامکاه انحراف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان گشت تخم لطف پادشاه هنرمند پرورد هر بوبن پناه عدل گستر پناه سروران درگاه او گشت فلک حیران عز و جاه او گشت و آن امیر صافی ضمیر در اندک اختلالی که در اوائل ایام جهانگیری در بعضی ولایات وقوع یافته بود بقدر امکان سعی نمود و در ترفیه احوال فضل و کمال کوشیده در اعمال معدلت ابواب تعمیر کشور نظم در رعیت پروری و سخا بر خلق بگشاد و بنمود دست کام غیر در دفع بیداد و به یمن التفات شهریاری بنا عدل را داد استواری زابر لطف او اطراف عالم چو گلزار ارم گردید خرم ذکر تعدد بعضی از وقایع بغداد و در آمدن آن مملکت بد [illegible] و جمن آرای ریاض این سخن و نضارت بخش فضای این گلشن از رشحات سحاب قلم اینحکایت را بدین نشان رقم زد که بعد از رفتن نامراد نزد علاء الدوله ذوالقدر یکی از امرای شجاعت اثر بارک نام بر دار السلام بغداد استیلا یافت و بخیال محال طرح سلطنت انداخت بستان شاه جهان پناه نیامد با بران در پائیز سنه اربع عشر و تسعمایه که ولایت همدان از فروغ ماهچه رایات نصرت نشان طراوت بوستان جنان داشت رای باریک بین خسرو حشمت آئین متوجه انقیاد بارک شده همگی همت بر فتح بغداد گماشت و خلیل بیک سیاول را که از جمله بندگان خاص بود و بعقل و کیاست و وفور برد اثق مهم سفارت ممتاز میبود فرمود که ببغداد رفته بارک را با طاعت خدام سدره منزلت ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان تخویف و تحذیر فرماید بمصحوب او تاج و خلعت جهة بارک فرستاد و خلیل بیک متوجه دار السلام شده چون بارک بر قدر او اطلاع یافت جمعی از مردم خود را سه روزه راه باستقبال روانه گردانید و ایشان خلیل بیک را باعزاز و احترام تمام بدار السلام در آورده بارک در باغ میرزا پیر بوداغ با وی ملاقات نموده بلوازم تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل اقدام فرموده نسبت بنواب کامیاب اظهار اطاعت و انقیاد کرده بپوشیدن

لشکر بسر وی کشید دعاء الدوله در میدان قتال بزخم تیغ رومیان کشته گشته رشتهٔ حیات لسیابی آن قوم

ذو القدر در آن معرکه منقطع گردید و بقیة السیف در اطراف آفاق پریشان شده نامراد راه دیار قیصر نیس گرفت

و پیشانیه کلفتی از غاشیه مشفقی ممالک شاهی از غبار آزار آن اشکال مسالک بتا برای سمت امنیت پذیرفت

و شاه صاحب تایید در منزهات ولایت همدان در کمال دولت و اقبال اوقات خجسته ساعات

بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال امیر نجم زرگر منظور نظر کیمیا اثر شده رایت اختیار و اعتبار

برافراشت ترجمهٔ احوال امیر نجم الدین مسعود گیلانی خراسین کوکب طالع او بر رتبه شهرت

علم ابری بر ضمیر کیمیا تاثیر مبصران معیار اعتبار و عیار شناسان کارخانه روزگار در حجاب استتار مخفی نخواهد بود

که امیر نجم الدین مسعود در اوائل حال در سلک اشراف و اعیان رشت که داخل ممالک گیلانست منتظم بود

و بواسطهٔ کمال مهارت در ساعت صیاغت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مینمود در آن ایام که گوهر کان

الطاف الهی یعنی حضرت شاه دین پناه در ولایت لاهجان بسر میبرد امیر نجم الدین مسعود بنا بر ارادتی

که نسبت بدودمان پیغمبری سیما منتسبان خاندان حیدری داشت تا دیدهٔ نقش محبت آن قرة العین

ولایت را بقلم اخلاص بر لوح دل مینگاشت و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب

معتمدی ارسال نمود و بزبان نیاز مضمون این مقال بتحام فرمود شعر سلام علی من شافنی بوصاله

وان لم ازل الا لطیف خیاله عشقت و ما البصر تخبرانی بسمعت من الحاکین وصف جماله رباعی وصف

حسن تو شنیده ام بجان مهر روی تو ورزیده ام جان را در دل و دیده جا کرده که گوئی ترا سالها دیده ام

و چون آن تحفه و پیغام بعرض خدام سپهر احتشام رسید نقد اخلاص آن سالک طریق رشد و رشاد در معیار

ضمیر پادشاه عالم کارما نند طلای تمام عیار نمود بسکه قبول مقرون شده قاصد را مشمول انعام و اکرام رخصت

انصراف داد و بعد از آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از ممالک خطه اردبیل مراجعت کرد

و صیت دولت و اقبال ابدی الاتصال در اطراف شیوع پذیرفت کوسه عباس که سپهسالار حاکم رشت

بود اسحق بود در مذهب تسنن غلو مینمود دانست که امیر نجم الدین مسعود بمذهب علیه آبا بسر عمل مینماید

و نسبت بآن اولاد و قدوهٔ خیر البریه در طریق اخلاص و نیازمندی سلوک مسعیر نماید بنابران امیر اسحق را

بر قتل آنجناب اغوا کرده و امیر نجم الدین از مضمعی خبر یافته روی بدیار شاه جم اقتدار آورد و در آن

ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شیروان بود بموکب همایون پیوسته در سلک سائر خدام عالیمقام

و مقرون با نواع تعب بطرف حلب گریخت و روز دیگر خسرو یوسف لقای خورشید از چاه شب دیجور بیرون
و امید باوج جاه رسید و انوار طلعت با بهجتش از مشرق مراد طلوع نموده بار دیگر عالم تاریک را صفت اضائت
بخشید بغدادیان بسر چاهی که محبس سید محمد کمونه بود شتافتند و دو کس پایان رفته آن یوسف مصر سیادت را
بغایت ضعیف و نحیف یافتند بر دوش گرفته از چاه بیرون آوردند و زمام اختیار آنجا بقبضه اقتدار
آن قدوه اولاد سید ابرار داده شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی ظاهر کردند و لله بیک در روز جمعه
بچهار باغ ظاهر بغداد رسیده سید محمد کمونه در اثر [illegible] بمسجد جامع تشریف برد و خطبه بنام [illegible] پادشاهی دین پناه
مزین ساخته شرائط کمال اخلاص و اطاعت بجای آورد و بعد از ادای نماز خرم و سرفراز به بیرون شهر شتافته
با لله بیک ملاقات فرمود و لله بیک نسبت بآنجناب غایت تعظیم و احترام مرعی داشته ابواب الطاف بر روی
روزگارش برگشود و چون خبر فتح بغداد از عرضداشت سید محمد کمونه و حسن بیک لله بعرض نواب کامیاب
شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد الهی قیام نموده ایالت آن ولایت را بخلفا بیک مفوض گردانید و آن امیر
عدالت نهاد پیشتر از موکب ظفر اثر متوجه بغداد گشته در ساعت سعادت اقتباس بجای خلفای بنی عباس
بر مسند حکومت نشست و بتمهید اساس مرحمت و انصاف پرداخته ابواب ظلم و اعتساف در بست

[illegible] در بیان [illegible] آمدن پادشاه [illegible] فلک اشتباه [illegible] و مشرف شدن بطواف [illegible]
[illegible] در آن ایام که دست عنایت مفتح الابواب [illegible] عظیم سلطانی مقالید
فتح دار السلام بغداد در کف کفایت خدام پادشاه والا نژاد نهاد آنحضرت در بعضی از توابع آن مملکت بنشاط
شکار پرداخته هر روز بمساعدت بخت فیروز شاه باز بلند همت در هوای صید فلک پرواز میداد و بتانی طی مسافت
میفرمود و مقارن آنکه در بغداد از پرتو ماهچه الویه ظفر منقبت مانند فضای سپهر از فروغ ماه و مهر صفحه [illegible]
پذیرفت و خبر قرب وصول موکب گردون اساس بدار الملک خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت اهالی آنجا
در مصاحبت سید محمد کمونه بلوازم استقبال استعجال نموده [illegible] و عوام الناس در غایت انبساط و بهجت بود
بنظاره موکب پادشاه مسعود بیرون شتافته ابواب [illegible] بر روی خود گشودند و [illegible]
کاروانهای [illegible] بجهت تصدق فرق مبارک آن [illegible] جهانبانی [illegible] و چون [illegible]
بر طلعت پادشاه [illegible] ایشان [illegible] افکنده [illegible]
دعا و ثنا بجای آوردند [illegible]

تاج و خلعت شاهی سرافراز و مباهی گشته جمعی کثیر از مردم خود را تاج پادشاه بهند و در بارهٔ خلیل بیک طریقهٔ انعام
و احسان بجای آورده جهة ایستادگان پایهٔ سریر اعلی پیشکشهای پادشاهانه مرتب گردانید و آن اجناس نفیسه
و امتعهٔ شریفه را با ابو اسحق شیرجی که از اعاظم امرای او بود تسلیم نموده از مصحوب خلیل بیاول بدرگاه سلاطین پناه
ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیازمندی او را بعرض نواب کامیاب رساند و نشان حکومت بغداد باسم او
حاصل گرداند و ابو اسحق روی باردوی کیهان پوی آورده در همان سعادت زمین بوس شاه همه دان دریافته
و کیفیت انقیاد و اطاعت باریک بیک را بسید امرای ملک آرای عرض کرده و تحف و تبرکات که همراه داشتند بنظر انور
در آوردند و بنا بر آنکه خاطر اشرف اعلی مایل بود که باریک بار خدمتکاری بر دوش گرفته حلقهٔ طاعت گذاری
در گوش کشیده بدرگاه عالمپناه شتابد شاه عالیجاه بچشم التفات در پیشکشهای او ننگریست اما نسبت
با میر اسحق الطاف مبذول داشته او را فرمود که باریک را بگوی که اگر صحیفهٔ ضمیر خود را بنقوش دولتخواهی ما ذمائم درگاه شاهی
آراسته باستان اقبال آشیان شتابی هر آینه بعواطف بی دریغ ما اختصاص یابی و اگر نقد اعتقاد را بغل و غش
نفاق مغشوش سازی بی شایبهٔ شبهه در دار الضرب سیاست بموتهٔ عقوبت بگدازی و چون ابو اسحق شیرجی
رخصت معاودت یافته بمجلس باریک رسید آنچه دیده بود و شنیده یک یک را بعرض رسانید باریک تاریک دل بحسب
ظاهر روزی چند در متابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذرانید بالآخره خیال قلعه داری کرده روی بجمع
ساختن ذخیره آورده و بر توابع و مضافات دار السلام غلهٔ بسیار حواله داشته آنمقدار جو و گندم جهة ذخیره از مردم ستاند
که اگر تا سه سال در آن قلعه متحصن میبود بازوق او و لشکریانش وفا میکرد و در آن اثنا از قدوهٔ اولاد خیر البریه سید محمد
کمونه که آبا عن جد در سلک نقبای نجف اشرف منتظم بود نسبت بخدام نواب کامیاب شاهی در طریق اخلاص
و دولتخواهی سلوک میفرمود متوهم شده آنجناب را مقید ساخت و در چاهی که مانند حوصلهٔ بخیلان تنگ
و مثال فکر عقلا عمیق بود حبس نمود آنگاه تاج از سر نهاده باعلان کلهٔ عصیان پرداخت و از جانب فرمانفرمای
مشارق و مغارب بعد از اجازت ابو اسحق شیرجی عزم تسخیر عراق عرب و عجم فرمود و حسن بیک لله را با فوجی از شیران
بیشهٔ رزم منقلای سپاه گردانید و مواکب کواکب مراتب نیز متعاقب لله باهستگی در حرکت آمد
باریک این خبر شنیده اضطرابش از پیشتر بیشتر گردید و بعد از وصول حسن بیک به مندلی بغداد
باریک طلعت جنگ ندیده در شبی که ابر چون دل و دیدهٔ عاشقان مشعل برق افروخته باران تهنک
میریخت و مانند زاری مهجوران نالهٔ رعد بآواز گریه می آمیخت تنگ بر سبب فرار کشید از دجله بگذشت

شاهان مباهی ؛ از لطف تست ما را سرفرازی ؛ رعیت پروری مسکین نوازی ؛ بفضل تست چون اقبال جاوید

از بینش نیست کوته دست امید ؛ خداوندا بدین شاه شرفناک ؛ وصی پادشاه تخت لولاک ؛ همایون دوحه

باغ امامت ؛ نضارت بخش گلزار امامت ؛ علی مرتضی سلطان کونین ؛ بچشم مردمی چون مردم عین ؛

که از علم جهانرا فرهی ده ؛ اساس دین بسعیم محکمی ده ؛ جهانم سرفرازی ده بعالم ؛ که تا نشنید جان کرده عالم ؛

دار آمراد از روحانیت شاه ولایت انوار اجابت این دعوت بر باطن خجسته مبانی آن قدوهٔ دودمان

امامت پرتو انداخته سر از سجده برداشت و سدنهٔ آن مشهد مقدس را باصناف تحف و هدایا نوازش

فرموده همگی همت بر ترفیه حال ایشان گماشت آنگاه بهمراهی بخت آگاه بجلگی شتافته از آنمرحله عنان

عزم و جهاد بصوب اعراب عزیه که در بادیه جهالت سرگردان بودند تافت و بعد از وصول بسر وقت ایشان جماعت

ایشانرا کشته و اموال و حیوانات ایشانرا غنیمت گرفته شکار کنان بدار السلام بغداد باز گشت و صیت

فتح عراق عرب در اطراف اشتهار یافته طنطنهٔ حصول امانی و آمال از مهر سپهر کشورستانی از شرف

غرفات آسمانی درگذشت و شاه دین پناه بعد از وصول بدار السلام بشرف طواف روضه عطر بار

و مرقد خلد آثار امام همام هادی اعالی و اعاظم ابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد مرجع اصحاب

رشد و رشاد محمد التقی الجواد سلام الله علیهما مشرف گشته چنانچه سزاوار کمال اخلاص آن پادشاه هدایت آثار بود

لوازم نیاز بجا آورده مجاوران آن مشهد خجسته مکانرا باصناف انعام و احسان خوشدل و شادمان گردانید آنگاه بسامره

خوابیده بسعادت زیارت عتبه کعبه مرتبه قدوهٔ اولاد رسول هاشمی امام علی النقی و امام حسن عسکری

علیهما السلام استسعاد یافت و بدستور مراسم حسن اعتقاد مرعی داشته پرتو انعام و اکرامش بر حیات حال

سدنهٔ آن مقام لازم الاحترام تافت و موکب شاه عدالت نهاد از سامره بجانب بغداد بازگشته در اثنای راه

بنشاط شکار پرداخته و بعد از وصول بدار السلام عمارتی را که در آن ایام بموجب فرمودهٔ آنحضرت در فضای

که نزدیک قراق بوست بنا کرده بودند بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و از آنجا بتماشای طاق

کسری که صفت آن چندکرت درین اوراق مرقوم کلک بیان گشته توجه فرموده در نواحی آن بیشه شیری بود

که نور گردون از مهابت او روز در صیدگاه فلک مختفی میبود از دو پهلو دار شده پادشاه شیرشکار که خم کمان

ابرونش هلال مثال پیوسته بگشادگی چهره اقبال اشارت میکند و صدای خدنگ دستانش همواره

نوای وصول بنشانهٔ مقصود در گوش طاق نیلگون می افکند تنها نزدیک آن دد رفته و از بخت سرمد مدد یافته

ز انصاف همیشه باد آباد عدالت کن که ملکت گردد آباد و برای بندگان خصم مخذول بسان گاو قربانی
باد مقتول و فور اخلاص و حسن اعتقاد اهالی بغداد در نظر عالی آن شاه والانژاد مستحسن نموده با نامل عواطف
بی دریغ ابواب اشفاق بر روی امید ایشان بگشاد و در تاریخ بیست و پنجم جمادی الاولی سنه اربع عشر و تسعمائه
در چهار باغ میرزا پیر بوداغ نزول اجلال فرموده تمامی بغداد و یا نزاد در ظل عدل و احسان ما وا داد و پایه قدر
و منزلت سید محمد را به مزید لطف و مکرمت بلند ساخت و او را با علی مرتبه جاه و جلال رسانیده به زبان مرحمت
بنواخت و آن شب پادشاه عجم و عرب مقرون باصناف عیش و طرب و در انصرام راحت انجام
بسر برد و روز دیگر عزم طواف عتبه علیه عالیه حایریه علی راقدها الصلوة و التحیه کرده روی به سمت
کربلا آورد و بعد از وصول بدان مشهد عطر سا و مرقد جنت آسا شرائط زیارت چنانچه باید و شاید
مرعی داشته روی نیاز بر آن خاک پاک سود و به زبان نیاز مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید
شهدا علیه الصلوة و الثنا استمداد فرمود و مجاوران آن روضه بهشت نشان را به انعام نذور و صلات موفور خوشدل
و مسرور گردانید و از نفایس اجناس جوز بفت قبر پوشی ترتیب داده در صندوق جنت رتبت پوشانید
و ارکان و اطراف اکناف معتکفان حظایر قدس را ابزرهای زرنگار که منقش بود بنقوش بدایع آثار زیب
و زینت افزود و دوازده قندیل طلا هر یک چون شعله آفتاب روح افزا بر قبه عرش فرسا وقف نمود و صحن
آن جنت فیض آشیان را از گلیمهای ابریشمین چون سپهر برین مزین ساخت و آن منزل فردوس قرین را
به زرکان اطلس قیمتی فرشهای [illegible] انداخت و در وقت شیلان خوانسالاران آستان سلطنت
آشیان از انواع حلوا و اطعمه فراوان آنقدر حاضر آوردند که تمامی زوار و مجاوران آن روضه بهشت
آثار محظوظ و بهره ور شده زلهها بجانها بردند و یکشب پادشاه حسینی نسب در مرقد جد بزرگوار اسلام الله علیه
بالعشی و الابکار معتکف بوده روز دیگر عنان مراجعت منعطف ساخت و بجانب شتافته از اکناف لوای عزیمت
بصوب خطه نجف برافراخت و التجا به آستان عرش منزلت و تخته روضه مرتبت شاه اولیا و
اصفیا امام المشارق و المغارب مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلم
برده اقدام نیاز از اسب طی انف از روضه عرش مطاف بجا آورد و در الحریم لازم الاعزاز که کعبه
اهل از مسجد که ما ارباب نیاز است بصدق اخلاص جبین نموده مرادی که داشت مسالت نمود و شمع
تکفهای تاج بخش پادشاهان تبر افسر کیخی بنا لهای [illegible] برافروخته رایات شاهی با مر و نهی تو

نفاذ یافت که نجم الدین مسعود و پیراقم بیک قرامانی و حسن بیک لله با قرب ده هزار نفر از سپاه ستم از
جهة دفع شر ملک رستم عازم لرستان کردند و موکب منصور بدستور متوجه دار الملک مشعشعیه بوده چون این خبر
بحویزه رسید و سلطان فیاض با لشکری که بنوک سنان سندان گذار مغفر مهر از فرق سپهر کبود در ربودی
و به پیکان خدنگ خارا شکاف خون از شریان شیران روز مصاف کشودندی از شهر بیرون آمده مستعد
قتال ایستاد و شاه والا نژاد بعد از وصول بنواحی معسکر دشمنان به اختر میمنه و میسره را بفر وجود امرای صف
آرای کشورگشای و مین طلارت غازیان رستم توان رزم آرای آراسته و محکم گردانیده انوار طوق
خورشید سنجوق از مطلع قلب طالع گشته در اطراف و جوانب موکب ظفر مناقب از صفوف شجعان غیرزدی
مواکب حقیقت آیت کانهم بنیان مرصوص بوقوع انجامید آنگاه از هر دو طرف اصحاب جلادت
مرکب مردانگی بمهمیز ستیز برانگیخته در یکدیگر آویختند و بآبیاری تیغ آتشبار نقش ترحم از لوح دل شستند
خاک معرکه را با خون برآمیختند لب شمشیر مانند لب عشاق بتقبیل سر دران جوانان مشکین موی کام دل حاصل میکرد
و پیکان آتش فشان در سینه و پهلوی دلیران نشسته شرط دلاوری بجای می آورد نظم خدنگ بلا فتنه
انگیز شد سنان ستیزنده خونریز شد ز خون یلان گشت میدان جنگ چو بحری که از شنجرف و لاله رنگ
و در آن روز از وقتی که فضای معرکه سپهر با تیغ زرنگار خسرو ثوابت و سیار سمت اضائت گرفت تا زمانی که
اطراف افق از عکس خون کشتگان گونه لعل و مرجان پذیرفت در آن میدان هولناک از جانبین
لوازم خونریزی و شرائط کشش و کوشش بجای می آوردند و در آخر روز که هنگام غروب شعشعه
آفتاب اقبال مشعشعه بود غازیان عظام و حامیان حوزه اسلام کمال سعی و اجتهاد بتقدیم رسانیده
فیاض را با بسیاری از امرا بر خاک هلاک افکندند نظم دشمن که کند بلشکر شاهی جنگ بی شبهه
زمین ز خون او کند رنگ روبه نبود حریف سر پنجه شیر نخجیر چه سان زید بمیدان پلنگ و در آن
نماز دیگر سکه فتح و ظفر در نظر انور شاه دین پرور جلوه گر گشته نوای فرح افزای فایدنا الذین آمنوا
علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین بمسامع جاه و جلال رسید و بقیة السیف لشکر مشعشع کانهم حمر مستنفرة
فرت من قسورة نسبت فرار بر معرکه کرده اموال و یراق ایشان غنیمت غازیان گردید و شاه عالمپناه
بر تیسر این فتح مبین لوازم محامد حضرت رب العالمین بجا آورده ایالت حویزه را بیکی از امرای معدلت
آئین مفوض ساخت و عزم دستقول نموده در زمان عنایت کریم عطابخش علم آفتاب درخش بدان جانب برافرا

بیکجو را بتیر مرگ ساخته شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت و شاه ظفر نسبت از آن غیبه بغداد مراجعت کرده کرت
دیگر بر اوج رونق عتبات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین پرداخت و جهت هر یک از آن عتبه کعبه مرتبه
وظیفه راتبه مرتب ساخت و فرمود که کاران نهم مشهد معهد حائر قائم نید از اطراف ممالک محروسه
در بغداد جمع آمده شش صندوق منقش بنقوش اسلیمی ختائی در غایت تکلف و زیبائی ترتیب دهند
و صنادیق قدیم را از آن مراقد بر داشته صندوق را بجایش نهند خلیفة الخلفا را که تا غایت خادم بیگ
لقب داشت بکنیت بابر المنصور و ملقب بخلیفة الخلفا گردانیده و بتجدید حکومت عراق عرب و تمشیت مهام مزارات
ائمه کرام علیهم السلام بوی مفوض نمود و آنجناب را بانعام تاج و زر و خلعت خاص و اسب با زین زر و شمشیر طلا
و صراحی و طبقچه و پیاله که مجسم از طلا بود مفتخر و سرافراز ساخت و ماهچه اعلام ظفر اعلام را باوج گردون
رسانیده صدای یورش خوزستان در طاق آسمان انداخت [illegible] حویزه و مشعشع
از نتیجه لوری [illegible] حاکم آن [illegible] مرتبت
مشعشع [illegible] بر طلوع آفتاب شعاع اصحاب فضل و هنر فروغ انجمن نور گستر خواهد بود که جماعتی از اعراب
حویزه که ایشان را مشعشع گویند بالوهیت حضرت شاه ولایت علیه السلام قایلند و چنان استماع افتاده
که بعد از مبادرت بعبادتی که معهود آن قوم است ایشان کیفیتی طاری میشود که در آن حالت مطلق تیغ بر بدن
ایشان تاثیر نمیکند چنانچه قبضه شمشیر بزمین فرو برده و شکم بر نوکش نهاده قوت میکنند و لفظ علی الله
بر زبان میرانند تا آن شمشیر مانند کمان خم میشود و پای نمیکند و در اکثر اوقات حاکم آن طائفه یکی از سادات
میبود و در اوایل دولت شاهی از مطلع تائیدات الهی محسن نامی بر ایشان حاکم بود و در آن ایام که رسم فتح
بغداد روی نمود بمسامع جاه و جلال پیوست که سلطان محسن مانند هم موجود ممکن بعالم فنا شتافته و مشعشعه
انوار ایالت بر وجنات احوال پسرش سلطان فیاض تافته و قوم مشعشعه حالا بالوهیت فیاض که از فیض عنایت
حضرت فیاض بی بهره است اعتراف مینمایند و رقم نسخ بر احکام شریعت غرا کشیده طریق بادیه
غوایت و ضلالت می پیمایند بنا بران دفع شر آن جماعت بیدین بر ذمه همت پادشاه ظفر قرین واجب بود
از دار السلام بغداد اعلام هدایت اعلام افراخته بجانب حویزه که در آن زمان دار الملک مشعشعه بود توجه فرمود
و در اثنای راه بمسامع نواب والا جناب رسید که حاکم لرستان ملک رستم بطریق ظلم و ستم سلوک مینماید
و از سایه علم ظفر شیم استنکاف نموده ابواب فرمان بری بر روی روزگار خود نمیگشاید فرمان واجب الاذعان

که در جبال آن ولایت بزکوهی که فادزهر حیوانی از وی حاصل میشود بسیار است عزم اشکار از ضمیر فیض آثار سر بر زده
جنود ظفر شعار بر حدود الجبال و تلال محیط گشته چندین شبانروز جانوران شکاری رانده در قمورقا انعقد از وحوش
و سباع جمع آمدند که از احاطهٔ آن عاجز شدند انگاه پادشاه عالیجاه در میان جوگه تاخته بزخم تیر و تیغ چندان
بزکوهی و نخجیر بر خاک افگندند که شرح آن در سلک تحریر میسر نیست و چون طبع اشرف اعلی از تیر انداختن
و تیغ راندن ملالت ردی نمود امرا و نوئینان و خواص و مقربان بان امر پرداختند و در آن کار تمام افراد
و احاد لشکر در قمورقا تاخته سائر آن جانوران را غرقهٔ گلگون ساختند و مهچهٔ اعلام هدایت انجام از دارابجرد
بصوب مقصد حرکت فرمود و مقارن آن احوال اخی بیک که در خلال احوال مذکوره برسم رسالت والی هرمز
نزد امیر علاء الملک حاکم لار رفته بود باز آمد و خبر اطاعت او بمسامع ایستادگان پایهٔ سریر اعلی رسانیده
نفایس و تبرکات که پیشکش فرستاده بودند بطبق عرض نهاده بشرف قبول اقتران یافت و شاه دولت نواز
قوم و سرافراز بشیراز خرامیده آن زمستان در آن مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی اوقات خجسته ساعات
بگذرانید و در فصل بهار نیز در آن متنزهات بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخته انگاه عنان بارگیر عالم نورد
بجانب قصر زرد منعطف گردانید و از جملهٔ وقایع لیل و نهار که در آن زمستان و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر یار احمد
اصفهانی که در سلک اشراف طبقات انسانی انتظام داشت در شیراز بیمن اهتمام امیر نجم الدین مسعود منظور
نظر پادشاهی گشته بتفویض منصب وزارت سرافراز شد و از وقوف و کاردانی در سرانجام امور جهانبانی
شروع نمود و دیگر آنکه قاضی محمد کاشانی که بعالی منصب صدارت سرافراز بود و از غایت تقرب و وجاهت در
اکثر مهمات سرکار سلطنت دخل میفرمود کوکب طالعش از اوج اقبال روی بحضیض وبال نهاد و بخار غرور
و پندار بکاخ دماغ راه یافت نسبت بامیر نجم الدین ابواب مخالفت بگشاد و در غیبت آنجناب روزی
که پادشاه گیتی فروز در بزم دلگشا بدولت و کامرانی نشسته بود و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای شراب
ارغوانی بتجرع میفرمود معروض داشت که امیر نجم مبلغ بیست هزار تومان از اموال شاهی تصرف دارد اگر او را به بنده
سپارند باندک زمانی اموال بسیار بخزانهٔ عامره میرسانم و غایت کفایت و کاردانی در سرانجام مهام سلطانی
ظاهر میگردانم و پادشاه عالمپناه از غایت علو همت بان سخن التفات نکرد و دران ایام کیفیت حال با امیر
نجم در میان نهاده قاضی محمد را باو سپرد و امیر نجم او را گرفته و مصادره نمود و دران اثنا انقدر از قبایح
و فضایح اعمال او ظاهر گشت که حکم همایون بسیاستش صادر شده کار از شفاعت امرا و ارکان دولت در گذشت

و بعد از وصول بنواحی الحصار حاکم آنجا بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده مفاتیح اهمال مقالید شهر و قلعه

تسلیم بارگاه فلک اشتباه نمود و پادشاه دین پناه آن بلده را بیکی از اهل اعتماد سپرده بطرف ششتر نهضت

نمود و حاکم ششتر در آن زمان در قلعه توطن داشت و چون از توجه موکب همایون خبر یافت دانست که

روباه حیله ساز را تاب مقاومت با شیر ژیان از جمله محالاتست و بشبه حقارت پیشه را توقف در برابر

بادصرصر از قبیل ممتنعات از جنس زر و گوهر و اجناس نفیسه دیگر و اسب و شتر و استر آنچه میتوانست جهة

پیشکش سرانجام نموده بارشاد ملهم عقل از مضیق حصار بساحت سپهر مساحت درگاه سلاطین پناه

شتافت و شرائط انقیاد و بندگی بجای آورد و ششتر نیز مانند حویزه بحوزهٔ تصرف پادشاه اکبر درآمده

یکی از امرا بضبط آن مملکت تعیین یافت اما قضیهٔ امرای ظفر عطیه که متوجه لرستان شده بودند بر منوال

تفصیل یافت که چون ملک رستم از قرب وصول ایشان آگاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانسته از سر ملک

و مال درگذشت و با معدودی چند از ملازمان بناه بعضی از جبال حصین برد و امرای نصرت قرین بخرم آباد

که رفته در آن اثنا امیر نجم الدین مسعود بموجب حکمی که از پایهٔ سریر اعلی بورود رسید مراجعت نموده در ظاهر قلعهٔ

سلاسل شرف ملازمت پادشاه عادل حاصل کرده لب باداء دعا و ثنا بگشود و بیرام بیک و لاابیک بعد از

معاودت امیر نجم بیشتر از بیشتر در باب حسم اتمام مادهٔ فساد سعی مینموده مهم او بغایت عجز و اضطرار انجامید

و اعتماد بر کرم پادشاه فلک اقتدار کرده قاصدی نزد امرای عالیمقدار فرستاده امان طلبید و ایشان

ایلچی او را نوازش نموده مراسم عهد و پیمان در میان آورده رخصت انصراف داد تا آنکه ملک رستم

میان خوف و رجا بخدمت امرا شتافت و ایشان طبل مراجعت کوفته هنوز اردوی همایون در ششتر بود

که ببارگاه سلاطین پناه رسیدند و پادشاه فرشته شیم چون نهایت عجز و نیاز رستم را مشاهده کرد از نور

مرحمت جلی بر حال موفور الاختلال او بخشود و او را بانعام تاج عالم فراج و خلعت خاص اختصاص داده مجلسش را

بلالی آبدار و درشاهوار ترصیع نموده و ملک رستم مدتی با آن هیأت ملازمت سدهٔ سدره مرتبت میکرد تا آنکه

بتفویض ایالت ولایت لرستان سرافراز گشته روی بوطن مألوف آورد و ذکر نهضت رایت نصرت

[illegible] پادشاه عالی گهر

بعد از آنکه مهم ششتر فراغت یافت بنا بر بعضی از مصالح ملکی عنان سمند خوش خرام بصوب ملک فارس تافت

و چون حدود قصبه دارابجرد مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت نزد خسرو گردون غلام بوضوح پیوست

با استظهار و کبار روزگار بر نهج عدالت سلوک می‌نمود و بعد از آن باز بخاطر سلیمان مکان از جمله الویه ظفر علیه
بجانب خوی برافراشت و تا وقت [illegible] ارکس شیروان در موضع مذکوره لوای اقامت داشت و در آن اوقات
میرزا بیگ علائی که از سایر امرای کامیاب شاهی بعلو شان و مزید امتیاز ممتاز و مستثنی بود بعضی از جرائم
متهم گشته و سعایت امیر نجم در علت شده عالم فانی را بدرود نمود [illegible] در حال توجه موکب ظفر نشان
بولایت شیروان گرشت [illegible] مراجعت [illegible] در مبادی فصل دی و اوائل زمستان
و خنکیهای دی که عارض [illegible] کلوی در خسار [illegible] فرشته خوی نیلوفری کردید و خورشید خورشید بر مستانخانه
حمل شتافته سنجاب سحاب بر سر کشید بادشاه صاحب تایید شنید که شیخشاه کرت دیگر در شیروان رایت
طغیان برافراشته باستظهار قلاع متین و اعتماد سپاه بلادت آئین نقش استقلال بر لوح خاطر نگاشته
در ادای باج تغافل و اهمال مینماید و ابواب تعظیم و احترام بر روی ایلچیان آستان سپهر احتشام نمی‌گشاید و علم
برافراخته رایت سروری می‌نموده خیال جهان داوری بخدام خاقان تاجبخش [illegible] گرده و نخوت ادای خراج
بنا علی هذا بادشاه مظفر لوا عزم جزم فرمود که نوبت دیگر رایت هدایت آیت بجانب شیروان برافرازد
و آن ولایت را در حیز تسخیر کشیده چنانچه باید و شاید بتادیب شیخشاه پردازد و با وجود سرما در سنه خمس عشر و
تسعمائه لوای کشورکشای بدانجانب در حرکت آمد و فوجی از امرا بموجب فرمان اشرف اعلی پیشتر بمعرکه جواد شتافته
جهت عبور موکب منصور از کشتی جسر بستند و چون بادشاه عالیجاه قطع منازل و مراحل کرده بکنار آب رسید
و از آن پل گذشته آوازه وصول سپاه بحر جوش رعد خروش در بلاد شیروان منتشر گردید شیخشاه
[illegible] خسرو دین پناه اجتناب واجب دانسته در قلعه سفر تحصن نمود و نواب کامیاب شاهی ازین
وقوف یافته بعضی از ارکان دولت را بجانب شماخی فرستاد تا آن ولایت را ضبط نمایند و آنحضرت بنفس
همایون متوجه باکو گشته کوتوال آنحصار بعد عدم اطاعت و انقیاد موکب ظفر شعار را استقبال کرد و با صنوف
الطاف اختصاص یافته مقالید شهر و قلعه را بخدام سدره مقام سپرد و بادشاه کامران از باکو بنا بر آن
رفته حاکم آن ولایت در سلوک طریق دولتخواهی اقتدا بشیوه ستوده کوتوال باکو نموده و بعنایت عنایت
شاهی سرافراز گشته پایه قدر و منزلتش افزود و بدین قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد شیروان بدرگاه سپهر
اساس رسیده در سلک سایر خدام عالیمقام منتظم گردیدند اما کوتوالان قلعه [illegible] یار احمد و محمد بیک
بثبت بخت [illegible] استوار نهاده با آنکه [illegible] نیاورده پیشکش نفرستادند و بادشاه کامران

و بعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت بامیر شریف الدین علی که از جملهٔ احفاد و امجاد و اعلم افراد انسانی امیر سید
شریف الدین علی الجرجانی بود و در اکتساب فضائل نفسانی تتبع جد امجد نموده تفویض یافت و آن پسندیده اصل خوب
صورت جمیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب دخل نموده پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بر صفحات
احوال روزگارش تافت [illegible] نصرت آیت از ولایت شیراز بجانب [illegible]
[illegible] و اتفاق امیر [illegible] چون پادشاه
فلک اقتدار چند روز در نواحی قصر زرد بامر صید و شکار پرداخت و انفضای حضرت افزای را از خون آهو و نخجیر
سرخ ساخت عزیمت خطهٔ اصفهان نموده بعد از وصول بمقصد میدان آن بلدهٔ جنت نشان در نظر آنحضرت
تنگ بود و گشاده ساختن آن فرمان داد و فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آن میدان را مانند
عرصهٔ امید وسیع گردانیدند و پادشاه عالیجاه یک دو هفته آنجا بسب تاختن پرداخته از اصفهان بهمدان شتافت
و موسم تابستان در صید و شکار و گشت دشت و مرغزار بپایان رسانید و در فصل پاییز دامن کوه الوند
مضرب خیام معسکر نصرت اثر گردید و از وادی ظفر نشان از آنجا متوجه دار الملک آذربایجان گشته ساکنان
آن بلده از غایت فرح و سرور بآئین بستن شهر پرداختند و در کمال نشاط و انبساط لوازم نثار و نثار
بجای آورده مراسم اخلاص و دولتخواهی ظاهر ساختند و حضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی
روزی چند در ان بلده بعیش و سرور اوقات گذرانیده بجانب خوی توجه فرمود و در اثنای راه مزاج با ابتهاج
امیر نجم الدین از منهج اعتدال انحراف نموده التهاب آتش تب اسباب حیات وکالت مآب را در بوتهٔ مرض
گداخت و اشتداد حرارت سوء المزاج قوای محرکه را ضعیف ساخته آنجناب را از پای درانداخت تلطیف غذا
و استعمال دوا اصلاح نپذیرفت و آن امیر فاضل صفت بنهاد دیمی از وصول بباغ خوب که در چمن شستهار دارد
دو در هشت فرسخی تبریز است روی بجنت المأوی نهاد و پادشاه والانژاد از مفارقت آن خدمتکار اخلاص اثر
حزن و ملال بسیار اظهار نمود و از برای ترویح روح شریفش بخیرات کلام و اطعام طعام فقرا و ایتام پرداخته جسد شریفش را
بجانب نجف اشرف روان فرمود و بعد از انقضای ایام تعزیت الخسرو صافی طویت امیر یار احمد اصفهانی را
بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانید و بنجم ثانی لقب داده رتبت اعتبار و قدر ارش را بفرق فرقدین
رسانید و تمامی امرا و وزرا و ارکان دولت را بمتابعتش مأمور ساخت و سرانجام امور کلی و مالی را برای صواب نمای
او بازگذاشته او را از بان لطف و عنایت بنواخت و نجم ثانی که امیر صاحب تدبیر بلند همت بود و در ان ایام اقتدار

بوجه احسن سکون از فتح شیروان فراغت یافت بعد از آن زمستان عزم صوب قراباغ جزم نموده از معبر
آب کر گذشته عنان جواد تازی نژاد بصوب قراباغ گرایان تافت و تمامی ایام شتا و اوان انصرام فرح انجام
گذرانیده در اوایل فصل بهار و مبادی ایام نوروز که ازهار ریاض و اشجار بوستان بشمال عنبر شمیم گشت
و بوقلمون تبریز بسبب [illegible] جمال [illegible] بعنایت پادشاه جمشید اقتدار بمیمنت [illegible] اظهار کرده تمامی ارکان
دولت و اعیان [illegible] مجتمع گشته [illegible] نموده [illegible] مقدم [illegible] عالم در بزم نشاط و فرح نشستند
و آنحضرت [illegible] عیش و عشرت [illegible] چند روز [illegible] اقبال گذرانیده تا که ییلاق
[illegible] گذرانیدند [illegible] لشکر [illegible] اقتدار [illegible] عساکر اسمر از در آن
[illegible] صهبای [illegible] جمشید و احیانا
بر تخت عدالت [illegible] رعیت پروری [illegible] در موسم تابستان که گلزار
باغ و بوستان بمرتبه کمال ترقی نمود [illegible] دولت [illegible] زمان درافزود آنحضرت
عازم سلطانیه شد [illegible] خراسان [illegible] لشکر [illegible] و بعد از طی منازل در النگ [illegible] قان
نزول اجلال فرموده روزی چند توقف اتفاق افتاد [illegible] فرزندگان
اعلام [illegible] و برادرزادگان اورنگ [illegible] دقیقه [illegible] قضیه عارف آگاه بود
که دولت ابدی الاتصال شاه ستوده خصال را خاصیتی است که هر صاحب توفیقی که از سر صدق نیت
و صفای طویت روی نیاز و اخلاص بساحت آن آستان اقبال طراز آورد از پرتو عنایت ملکی نیاز
نهال اقبالش [illegible] غنچه تمنایش در چمن مراد بنسیم [illegible] شکفتن گیرد و هر که از سر نخوت و تکبر
اسباب حشمت مغرور شده رقبه در طوق اطاعت [illegible] سپهر [illegible] ستیزه و مبارزت [illegible] زمانی دود
عظمتش از صرصر ادبار انطفا یابد و ریاض گلشن [illegible] پذیرد و نظره فقره اخیر این
تحریر صورت حال محمدخان شیبانی است که بعد از فتح بلاد خراسان بحیثیت مملکت و بسطت ولایت
و وفور خیل و حشم و افزونی سپاه [illegible] گشته [illegible] بسیاری موجبات سلطنت و استقلال
مغرور گشته نسبت بنواب [illegible] طریق [illegible] بیداری و اطاعت سلوک ننمود
تیغ ظلمت زدای شاه کشورگشای زنگ [illegible] از آیینه زمانه بصیقل تایید ایزدی بزدود
مفصل این مجمل آنکه چون محمدخان از اقصای ترکستان تا حد سمنان بحیز تصرف و تسخیر درآورد و اولاد [illegible]

درصدد فتح آن قلعه بلند شده عنان یکران بدان صوب انعطاف داده و پیش از وصول بمقصد اطراف
و جوانب آن حصن حصین را که برد ابتج از آثار سکندر راست بر امرای عظمت آیین و غازیان ظفر قرین
قسمت کرد و هر کس بمرحل خویش فرود آمده زهره ای کوه که و نفیر با اوج فلک اثیر رسید و خروش سورن و نای
زرین بنیان حصار سپهر دوار را متزلزل گردانید مع ذلک مخالفان خیره سر در مقام مدافعت پای ثبات
فشرده دست بانداختن تیر و سنگ بردند و غازیان عظام نیز عقاب سهام خون آشام بقصد صید
روح مخالفان از آشیان کمان پرواز داده آنچه لازمه جلادت بود بجای آوردند اما چون آن قلعه از حصانت
بمثابه ایست که دائره سور کوه مثالش با منطقة البروج دست تعصب در کمر دارد و کنکره فصیل پی علایش بر رفعت
قلعه سپهر سبقت را انجم دری آرد ساکنانش بوقت جمع ذخیره دانه از سنبله فلک توانند چید و قاطنانش
هنگام احتیاج گوشت حمل از تنور آتش آفتاب کباب توانند کرد و با وجود عظیم لشکر او دست زبان جمله
تن آمده با باره سما دوش خندقش از عمق بجائی رسید که ته آن گاو زمین سر برید در فتح انحصار
استوار عجز و استعمال آلات جنگ بیکار تیسیر نپذیرفت پادشاه صائب تدبیر در حل انعقده تامل نموده
نقبچیان آهنین چنگ را امر نمود که بحفر نقب اشتغال نمایند و جماعت آغاز کار کرده در عرض بیست و دو روز
نقب به برج قلعه در بندر رسانیدند و یار احمد و محمد بیک و سائر اهالی چون حال بدین منوال دیدند دانستند که هر چند
دور است از وضع سعی نمایند بموجب کلمه کریمه ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها با آنحضرت شاه
ظفر قرین بر آن حصن حصین استیلا خواهد یافت لاجرم بدست عجز دامن عاطفت حضرتش را گرفته زبان
بلفظ امان گشودند و روی تضرع و تخشع بدرگاه عالمپناه آورده از لطف شامل پادشاه عادل التماس عفو نمودند
دریای مرحمت آنحضرت در تموج آمده صحائف جرایم آن زمره را از نقوش زلات پاک ساخته همه را مشمول
رعایت و عنایت گردانیده و قلاده حکومت در بندر را در گردن منصور بیک انداخته و ایالت سائر مواضع
شیروانرا با ابدال بیک تفویض نموده حکم همایون شرف نفاذ یافت که نعش معطر سلطان الاولیا شاه حیدر را
که تا آن غایت در آن دیار مدفون بود بحرمت تمام به اردبیل نقل کنند و زمره از خواص درگاه سلاطین پناه در سنه
مذکوره متعهد آن خدمت شده جسد مطهر آنحضرت را بعد از انقضای بیست و دو سال از قبر بیرون آوردند و در محفه
محفوف برحمت حی لایموت نهاده بمقبره منوره آباء عظامش بردند و حال آنکه با وجود امتداد زمان اعضای
روح افزایش از هم نریخته بود و رنگ بشره مبارکش در غایت لطافت و نضارت مینمود و چون خاطر خطیر

در منزل سلطان باغی بترتیب طوی عظیم فرمان فرمود و ایستادگان پایهٔ سریر اعلی حسب الحکم بتقدیم رسانیده
از اسباب جشن و سور و موجبات عیش و سرور انعقاد آنکه سزاوار صحبت آن پادشاه سلیمان منقبت تواند بود
سرانجام نمودند و در تکلیف و تزئین مجلس بهشت آیین چنانچه باید و شاید لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند و در صباحی
که خسرو ثوابت و سیار بزم نضارت آثار فلک دوار را بنور طلعت همایون زیب و زینت بخشید و نقود
نامعدود نجوم را نثار نموده اهالی روزگار را از وفور عطای بی انتها محظوظ و بهره ور گردانید شاه صاحب تائید تخت
ابهت و کامرانی را از یمن مقدم مکرم غیرت افزای بروج آسمانی ساخت و امرا و حکام و سران سپاه
نصرت انجام را بار داده درباب یورش خراسان و دفع محمد خان قرعهٔ مشوره در میان انداخت
و آن جماعت متفق اللفظ والمعنی آن سفر مقرون بفتح و ظفر را مستصوب شمردند و مراسم دعا و ثنا بجا آورده مضمون
اینمقال بر زبان آوردند نظم که ای شاه دین پرور سرفراز ٭ خدیو جهانگیر کهتر نواز ٭ قضا در طبق رایت
مرام ٭ ظلال عنایات تو مستدام ٭ فضای فلک تختگاه تو باد ٭ کرام ملک در سپاه تو باد ٭ ترا ای جهاندار
جم اقتدار ٭ همه بندگانیم طاعت گذار ٭ جز این نیست ما را مرادی دگر ٭ که بازیم در خدمت جان و سر
و هر یک از امرا و ارکان دولت بقدر مکنت و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجا آورده جواهر اخلاص بر طبق
عرض نهادند و بموجب اشارهٔ علیه تمامی حکام و نوینیان و سران سپاه را در موضع مناسب نشانده
صلاء عشرت دردادند و اقداح عقیق وش چون جام زرین آفتاب در بزم فلک آغاز گردش کرد و جامهای رحیق
بنفش بسان ساغر سیمین هلال در محفل ثوابت و سیار رسم دوران بجای آورد نظم ببزم خسرو عالی مآثر ٭
شراب روح پرور گشت دائر ٭ ز جام کام بخش خسروانی ٭ جهان کهنه را نو شد جوانی ٭ نوای نی صلای عیش در داد ٭
لب ساقی ز کام دل خبر داد ٭ سرود دلگشای بزم شاهی ٭ برقص آورد از مه تا بماهی ٭ و بعد از کشیدن اطعمهٔ فراوان
و فراهم آوردن سفره و دستارخوان دست دُربار و دل دریا آثار پادشاه صاحب اقتدار آغاز بخشش کرده
اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام از اسبان زرین و زین مرصع لجام و شمشیرهای مصری مذهب نیام
و کمرهای مرصع بزر و گوهر و تاجهای زر و کلههای مخمل فرنگ و قباهای دیبای رنگارنگ و نقود نامعدود و جواهر زواهر
آنچه تحویلداران بیوتات همایون بود حاضر ساختند و مجموع نفایس و اجناس و اموال بیحد و قیاس را بر حاضران
قسمت نموده سر افتخار و مباهات آن زمرهٔ حق شناس را باوج سماوات برافراختند و انوار انعام و احسان
آن پادشاه عالیشان در آن بزم بهشت نشان بجائی رسید که یکی از عاملان مستوفیان معتمد از تحقیق
تفتیش آنچه بخشیده بود مبلغ بیست و سه هزار تومان تبریزی جمع گردانید حاشا که این بنیاد از شعور بودی از

خاقان منصور سلطان حسین میرزا را از بلاد خراسان متفرق گردانید در نهایت استقلال متمکن گردید و مغرور
غرور و پندار و نقش استبداد و استکبار بر لوح ضمیر و صحیفهٔ خاطر رقم زده منقش ساخته با نواب کامیاب
شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی مسلوک نداشت بلکه اظهار خلاف نموده خود را مقابل و معاند آن پادشاه ظفر نهاد
را سهل و آسان پنداشت و از مضمون حقیقی غافل که ... همایون نرسد ...
بال مساوات نتوان گشود و ... صریح ... در شهور سنهٔ خمس عشر و تسعمائه
و شاه سکندر جاه بعد از اطلاع بر اطوار ناهموار محمد خان در حدود ... قضات ... عنوان
جناب فضائل مآب ارشد شیخ محی الدین احمد که به میان لا ... مشهور است و شیخ زاده لاهیجی
و شریعت پناه فضائل دستگاه قاضی ضیاء الدین نور الله ... رسالت ... فرستاده او را به سلوک
طریق رشد و رشاد و لزوم طریقهٔ انقیاد و اطاعت تحریص و ترغیب نمودند و از ارتکاب امور ناملایم
که موجب انهدام مبانی آسایش خلایق است تحذیر فرمودند ... محمد خان بر خود
اوزبک مغرور بوده قدم از دائرهٔ فرمان برداری بیرون نهاد و بلکه در آن ایام که شیخ محی الدین لاهیجانی از
فرستادگان پایهٔ سریر اعلی برسم رسالت آمده بود امیر کمال الدین حسین ابیوردی را متوجه درگاه عالم پناه
گردانیده در مکتوبی که مصحوب او ارسال داشت مرقوم قلم گردانید که چون عزم گزاردن حج اسلام در خاطر
رسوخ تمام یافته عنقریب بجانب عراق و آذربایجان نهضت خواهیم فرمود اعلام فرمائید که منزل اقامت
کجا خواهد بود منشیان آستان ملائک آشیان در جواب این خان نوشتند که ما نیز عزم جزم کرده ایم
که جهت طواف روضهٔ رضیهٔ علی بن موسی الرضا علیه اتحف التسلام و التحیه بدان صوب
توجه فرمائیم لایق آنکه در استقبال موکب دولت و اقبال طریق استعجال مسلوک داشته تا مراسم دوستی و از
دشمن گدازی به ثبات رسانیم و محمد خان از این جواب در بحر اضطراب افتاده و در آن زمستان که پادشاه
گردون توان در مملکت آذربایجان بود لشکر از راه بیابان یزد و کرمان روان گردانیده بعضی از قری آن ولایت را
غارت کرده نسبت برعایا بیچاره کمال لوازم حیف و تعدی بجای آوردند و بنابرین ... در اواسط
عشر تسعمایه که لوای کشورگشای سایهٔ وصول بر الکای خرقان افکنده بموجب فرمان لازم الاذعان امرا و
حکام عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان و آذربایجان با سپاه فراوان در ساوه ... نصرت
نشان جمع آمدند و عزم یورش خراسان و دفع جور و ظلم محمد خان جزم نموده ... امرا و نوئینان

و در بسطام بعز بساط بوس حضرت گردون احتشام سرافراز شده بشمول عنایت و احسان بمنزل خویش باز گشتند
و در آنوقت جناب سلطانی خواجه سیف الدین مظفر بتکچی در کچ و جام بود و چون خبر وصول چتر همایون را شنود
مانند فتح و ظفر متوجه اردوی کیهان پوی شده در خطه جاجرم بشرف ملازمت خدام سده سدره حشمت
دریافت و انعام خدیو کرامت و امامت بنام نامی آنجناب تفاضل نموده انوار الطاف بر روی روزگار
خواجه ستوده اوصاف تافت و در صدد و استقرار آن قامت قابلیتش بخلعت فاخره زیب و زینت پذیرفت عالی
منصب وزارت بدو تعلق گرفت و با آنکه تا غایت هیچیک از وزرا رخصت مهر زدن نیافته بودند بحکم شاهی از
کمال عنایت نامتناهی شرف صدور یافت که تمامی فرامین مطاعه را بعد بمهر شریف ایشان طغرای دولت توا
رسانند و آنجناب را من حیث الاستقلال و الانفراد متصدی امر صاحب دیوانی دانسته دیگری با وی شریک و سهیم نسازند
و جناب سلطانی بفیض فضل یزدانی بر مسند اعتبار و اختیار نشسته از سر وقوف و کاردانی در آن منصب دخل کرد
و در کفایت اموال و رعایت سالکان مسالک سلطانی شرائط سعی و اهتمام بجای آورد و از آنجانب محمد خان شیبانی
که در آن زمان از یورش هزاره با دل صدپاره باز گشته در باغ جهان آرای مقیم بود و چون ناگاه سلطان خبر توجه
موکب نصرت شعار را شنود با آنکه پیوسته زبان بلاف و گزاف میگشود و میگفت که عنقریب لشکر بجهت عراق
و آذربایجان خواهم کشید بعد از تسخیر آن ممالک عنان عزیمت بصوب حجاز معطوف خواهم گردانید بمقتضای از خوف
و رعب بر ضمیرش استیلا یافت که پیش از آنکه سپاه دشمن سوز مملکت خراسان درآید در اواخر رجب سنه
ست عشر و تسعمائه در روزی که قمر محترق بود خاک بی ناموسی بر فرق دولت خود بیخته از هراة بمرو گریخت و در آن
بلده تحصن نموده امثله در باب طلب جنود از بکیه و سلاطین ماوراء النهر فرستاد و بعد از فرار محمد خان بابوقا میرزا
که از قبل او حاکم دارالسلطنه خراسان بود اقتدا بپادشاه خود کرده راه مرو شاهجان پیش گرفت و از طایفه اوزبک
و مردم ماوراء النهر غیر خواجه خورد دیوان متنفسی در هراة نماند و خواجه مشار الیه بمرافقت امیر سلطان محمود ولد
سید غیاث الدین محمد با اعیان که نزد جانوفا میرزا بعنایت معتبر بود در قلعه اختیار الدین تحصن نمود و این اخبار در
نواحی طوس بعرض نواب کامیاب شاهی رسیده آنحضرت را وثوق بر کمال عنایت ملک الملک بخشش عظیم سلطانه
از پیشتر بیشتر شده داروغگان جهة ضبط ولایات خراسان تعیین نموده بنفس نفیس متوجه مشهد مقدس گشت
و بعد از وصول بدان مقام از سر اخلاص و نیاز تمام اوام طواف روضه عرش مطاف امام الانس و الجن خلاصه
هر موجود ممکن ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بسته باحسن وجهی شرائط زیارت بجای آورد

از بسیاری بذل و جود این دو سپهر وجود خوی خجلت بر جبین آورده ترک درافشانی کردی و اگر کان بدخشان
بخشش این خسرو سکندر منش را معلوم نمودی از غایت رشک خون در دل او بجای لعل گره بسته دیگر خود را
جوانمرد نشمردی [illegible] که دل و دست بحر و کان باشد، دل و دست خدایگان باشد، چون جمشید خورشید
از استشمام روایح راح گلفام آن بحر فرح انجام سرگران گشته در نهانخانهٔ مغرب میل استراحت نمود و هر یک
از مجلسیان از جام التفات شاهی سرمست و ساغر عنایت پادشاهی در دست افسر نشاط خرمی بر تارک
افتخار و دوستکامی در بر نقد مرادات در آستین و مرکب سعادت در زیر زین بجانب منزل خود توجه نمود
و شاه عالیجاه بخرگاه خاص تشریف برده رغبت خواب و استراحت فرمود والحمد لله الملک المعبود
والصلوة علی ناصب لواء الحمد و صاحب مقام المحمود ذکر نهضت [illegible]
[illegible] علی الصباح که خسرو جنود انجم بعزم تسخیر ممالک چرخ چهارم اعلام
زرنگار اضاءت آثار بر افراخت و بر نقرهٔ خنگ تیز رفتار بر آمده دفع حشر ظلمت سلب شب را پیش نهاد
همت عالی نهمت ساخت از درگاه سپهر اشتباه شاه عالمپناه آواز طبل کوچ بلند شد و صدای ناله نای
رویین زلزله در زمان و زمین افکنده سپاه ظفر قرین اشتران کوه کوهان صحرا نورد در زیر بار کشیدند
و اسبان تازی نژاد گردون گردار را بزینهای زرین و سیمین مزین گردانیده سوار گردیدند و شاه صاحب
تاییدات مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده بر اسبی مانند دولت ابد پیوند قوی و بسامان نجیب ارجمند
جوان سوار گشت و مواکب کواکب مراتب از اطراف و جوانب در حرکت آمده از غبار سم ستوران
و نعرهٔ سواران و سواران از ایوان کیوان در گذشت [illegible] بتایید حق نقد شاه نجف گرامی در درج عز
و شرف بر آمد خورشید یزدان دل مسیح چو خور برفراز سپهر منیر روان گشت با خیل نصرت پناه شتابان
بگردش سران سپاه سعادت مساعد ظفر راهبرش بسیط زمین تنگ بر لشکرش شده همرهش
از ملایک خیول چو روح الامین در رکاب رسول و شاه ظفر عطیه از جانب سلطانیه طی مسافت نموده
بخطهٔ ری شتافت و آنجا نیز توقف نکرده عنان بیکران بصوب ولایت دامغان تافت و داروغه
آن بلده احمد سلطان که داماد محمد خان شیبانی بود چون از قرب جنود ظفر ورود واقف گشت روی
بوادی فرار آورده از سر ملک و مال درگذشت و برین قیاس خواجه احمد قمرات که در استراباد حاکم بود
سلوک طریق گریز اختیار کرده از دهانه رود دغانک اطراف بازر بیرون رفته از آنجا بجانب خوارزم توجه نمود
ارباب و کلانتران جرجان مثل سید خواجه و بابا نوروز و غیرهما پیشکشها باستقبال رایت ظفر مآل شتافته

نزدیک بدروازه مروی نشسته بودند و از شهر نیز طایفه بیرون آمده عنان ... نگاه داشتی گفتند
و بیشتر از اوقات بدستور معهود چون ظفر و فیروزی همراه ... بود در مهمات ... و در هر معرکه ... گشته
از اول با خیر گشته گفته دست قصاب ... ایشانرا در می نوشت و چنانچه ... بعضی
از غازیان نیز از کشف سابق اجل جام شهادت می چشیدند و احیانا جمعی اسیر ... می شدند ...
بتعجیل ... زد و چون لختی چند بود و حالی ... گذشت یمن تدبیر صائب قدوه آل مظهر العجائب صورت
فتح جلوه گر گشت ... در بیان ... طلوع نیر ظفر از مطلع ...
فلک ارتفاع و مشکوة ضمایر خورشید شعاع صورت ایمعنی عکس ... پیدا بود که بهار اقبال ... خوبی
کاشف لمعات رای خورشید ... بمقتضای فحوای کانهم کوکب دری توقد
من شجرة مبارکة نعت حال او شود هر آینه تخت ... رهبری ... من یشاء
ساحت عالم را منور سازد و پایهٔ ... از امداد عنایت استمداد و الله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم سر رفعت ... شمشیر ...
تحت ظلال السیوف ... دین و دولت ...
موافق نص کلام والسلام علیهم ...
اشتدت به الریح فی یوم عاصف صفت هباء منثورا ...
... شمشیر ارباب سعادت کهی ...
شعاع ... عالم ...
... از یکی تا صد توان گفت برای ... ولله الحمد والمنة که حقیقت ایمعنی
از لمعات رای ملک آرای پادشاه دین پناه همواره ... تحقیق می پیوندد و حقیقت این دعوی از
از اشراقات تدابیر ... آن پادشاه سکندر ... نزد اصحاب تیقظ و انتباه ... ظاهر میگردد
و نقش هر تدبیری که از برای سرانجام ملک و ملت بر لوح ضمیر منیر ... موافق نسخه تقدیر می آید و صورت
هر اندیشه که باب انهدام مبانی قصر ... دین و دولت بر ورق خیال مصور میسازد مطابق ...
قضا مینماید ... هر چه ... نقش بند ... صورت ... صدق ایمعنی ...
از ... حکایات اقبال ... جهان ...

و تقبیل آن عتبهٔ کعبه مرتبه قیام نموده از روحانیات آن افتخار دودمان رسالت و امامت استمداد کرد و نظم
شه روشن ضمیر پاک باطن ∴ پس از طوف امام الانس والجن ∴ زبان بگشاد از بهر مناجات ∴ بگفت
ای کام بخش اهل حاجات ∴ بسر افسر نه شاهان عالم ∴ بود ثنا منتهی بر تو مسلّم ∴ خداوندا بحق آل حیدر
خصوصا این امام شرع پرور ∴ هدایت بخش ارباب جرایم ∴ گرامی دوحهٔ گلزار کاظم ∴ که بر اعداء دین
فیروزیم ده ∴ بملک سروری بهروزیم ده ∴ و پادشاه کشورگشا بعد از فراغ از مراسم مناجات و زیارت
سادات و نقبا و سدنهٔ آن سدهٔ سدره مرتبه را بصنوف صلات و انعامات مفتخر و مباهی ساخت
و نذور و صدقات بمستحقان رسانیده رایت نصرت آیت بصوب سرخس برافراخت و چون هوای
آن مملکت از غبار موکب سالکان طریق هدایت عنبربیز گشت بنا بر آنکه داروغهٔ کرنجه بود در رعایا طریقهٔ
خدمتکاری بجای آوردند و از تعرض سپاه ظفرپناه امان یافته شعار مذهب علیهٔ امامیه ظاهر کردند
و پادشاه ظفرلوا دانه محمد بیک را با فوجی از لشکر کشورگشای برسم منقلای بجانب مرو فرستاد و در وقتی
که او را اجازت میداد و برطبق کلمهٔ همایون ارباب الدول ملهمون بر ضمیر فیض تاثیر فرمانفرمای ربع مسکون
فروغ این مضمون پرتو انداخت که دانه محمد درین یورش شهید خواهد شد و بر زبان الهام بیان گذرانید
که دانه محمد دیگر ما را نخواهد دید و چون محمدخان از قرب وصول مقدمهٔ جنود ظفر ورود وقوف یافت جانوفا میرزا
و قنبر علی را با فوجی از لشکر قیامت اثر ازبک باستقبال ارسال داشت و در نواحی قریهٔ طاهرآباد تلاقی
فریقین دست داد و محاربه در غایت صعوبت اتفاق افتاد چنانچه بر لفظ گوهرفشان پادشاه عالمیان
گذشته بود دانه محمد بزخم تیر یکی از اوزبکان شربت شهادت چشید و مع ذلک غازیان عظام
دولت و شوکت پادشاه اسلام رایت تفوق بلند گردانیدند و فرق اوزبکان را که خیره گشته بودند
بدرون مرو دوانیدند و مقارن الحال ماهچهٔ همایون شاه مرتضوی خصال پرتو وصول بظاهر مرو انداخت
و عساکر فیروزی مآثر در اطراف آن بلده قبهٔ خرگاه و خیمهٔ مرتفع ساختند و آغاز محاصره و محاربه نموده بترتیب
اسباب قلعه گیری پرداختند و محمدخان ابواب شهر را مضبوط کرده هر برجی را بیکی از امرای بزرگ سپرد
و خاطر بتحصن قرار داده در باب محافظت آن حصن حصین شرائط مبالغه بجای آورد و اگرچه تسخیر آن قلعه
سپاه کشورگیر از جنگ سلطانی تیسیری پذیرفت اما بنابر ملاحظهٔ تلف شجعان صف شکن حکم
همایون برخصت آن امر تعلق نمیگرفت و در اکثر ایام فوجی از غازیان عظام مستعد قتال گشته

مهمانداری و ضیافت تقدیم رسانند و چون آن معنی از قوه بفعل نیامد ما جهت دریافت ملاقات
بظاهر مرو که مسکن ایشانست آمدیم و در مقام نیز از ایجاب لوازم انسانیت ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت
انعطاف داده در بعضی از ولایات خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در مبادی فصل بهار و اوایل جولان جنود
لاله زار بمیدان کارزار توجه خواهیم نمود تا صورتی که در پس پردهٔ غیب مستورست بحیز ظهور آید والسلام و آن
مکتوب میمنت اسلوب را بموجب فرمان اشرف اعلی یکی از قورچیان عظام گرفته نماز دیگر روز پنجشنبه
بجانب مرو رفت و صباح روز جمعه که خسرو بیضا علم بعزم تسخیر عالم تیغ زر اندود از نیام افق بیرون کشیده
و متحصنان قلعهٔ افلاک را که بخیال دستبردهای در معرکهٔ سپهر نهاده بودند مغلوب گردانید شاه صاحب تأیید
امیر بیگ مهردار را با سیصد سوار جرار در سر پل نهر محمودی باز داشت و بنفس نفیس همایون با جنود عنایات
ملک بیچون رایت نهضت بصوب قلعهٔ ماخان برافراشت مقرر آنکه چون امیر بیگ سیاهی سپاه محمد خان را
مشاهده نماید بی توقف سالک طریق فرار گشته بموکب گردون مراتب ملحق گردد تا اوزبکان دلیر شده
بی دغدغه از سیاه آبی که در آن نواحیست بگذرند و در تعاقب اردوی کیهان پوی استعجال نموده از شهر
دور افتند و از آنجانب محمد خان چون معلوم کرد که پادشاه عالیجاه کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت
پنداشت که غازیان نصرت نشان عنان یکران تا حدود عراق و آذربایجان باز نخواهند کشید
مع ذلک روز اول جهت رعایت حزم از شهر بیرون نیامد اما روز جمعه با فوجی کثیر از بهادران جوشن پوش
که هر یک بنوک خدنگ مرگ آهنگ در شب تار دیدهٔ مور را بر هم دوختندی و بشعلهٔ شمشیر آبدار روز کارزار
خرمن حیات رستم و اسفندیار را بسوختندی قدم از دروازهٔ مرو بیرون نهاد و خود در قلب لشکر بایستاد
و جناحین را بفر وجود جان وفا میرزا و قنبر بی استحکام داده بغرور و تهور از عقب پادشاه مؤید منصور نهضت
نموده در اثناء راه مکتوب همایون پادشاه ربع مسکون بوی رسید و مضمون معلوم کرده تصور نمود که سبب
آن مراسله کمال عجز است از اقدام بمیدان مقاتله بنابر آن در تعاقب مواکب کواکب مراتب بیشتر از پیشتر
اظهار اهتمام نموده خواجه کمال الدین محمود را فرمود تا قاصد را بمرو برده مضبوط سازد و از لشکر هر کس در
شهر مانده باشد بیرون فرستد و در طی مسافت طریق مسارعت مسلوک داشته چون نزدیک بقریهٔ محمودی
رسید امیر بیگ مهردار حسب الحکم عنان بصوب فرار انعطاف داد و محمد خان بمجرد مشاهده این معنی مسرور شده
بدین ظفر امیدوار گشته در رفتن تعجیل فرموده بسان برق و باد از پل سیاه آب بگذشت و

عساکر نصرت مآثر بود بمجرد محاصره و محاربه اختر فتح و ظفر از مطلع مقصود طلوع نمود و بمراتب ضمیر آفتاب تأثیر
شاهی که مطرح انوار الهی است صورت این تدبیر عکس پذیر گشت که یکدو کوچ باز پس نشینند
تا محمد خان بمقتضای الفرار قبل التمکن معاودت موکب نصرت آیت را حمل بر فرار نماید و عزم
تکامیشی کرده بقدم جرأت از مرو بیرون آید آنگاه عطف عنان نموده بضرب تیغ و سنان سزای
کردارش در کنار کشش نهند و باین رای صواب که از جمله الهامات غیبی و ملهمات هاتف لاریبی بود عمل کرده
بی آنکه مکنون ضمیر همایون بر امرا و نواب ظاهر سازد در روز چهارشنبه بیست و هشتم شهر شعبان سنه
ست عشر و تسعمائه رایت نصرت نشان از ظاهر مرو شاهجان در حرکت آورده در نواحی قریه محمودی
که از آنجا تا شهر سه فرسخ مسافت است نزول اجلال فرموده دو روز و دو شب در آن منزل توقف نموده
و بعضی از زودبینان و ارکان دولت که بر حقیقت امر جهت اطلاع نداشتند بغایت متحیر بودند و در بحر اندیشه
افتاده از غایت غیرت اضطراب می‌نمودند اما طایفه‌ای از خواص و مقربان که متانت رای رزین پادشاه
هدایت آئین بر ایشان ظاهر بود امیدوار هستند که این قضیه بی شائبه اشتباه منتج مقدمه فتح و ظفر است
و بر طبق آیه عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم متضمن ظهور عنایت خالق خیر و شر الا عجب
آنکه دلش مهبط نور خداست کی رود آنچه کانش خطاست از نواب حضرت سلطانی سیف الانامی
لا زال کاسمه مظفرا استماع افتاد که در منزل مذکوره پادشاه موید منصور یکی از منشیان آستان خلافت
را فرمود که مکتوبی بمحمد خان در قلم آورد مضمون آنکه سابقا با نوشته بودی که عزم حج اسلام در خاطر
رسوخ تمام یافته و عنقریب جهة امضاء آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهم گشت و ما در جواب
مرقوم قلم اهتمام گردانیده بودیم که ما نیز خیال طواف مرقد معطر امام فرق بشر علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثنا داریم و علی الاسرع الحال همت بر توجه آن صوب با صواب میگماریم چون وعده تو
بوفا رسید ما بمقتضای حدیث روح افزای العدة دین عمل نموده لوای جهانگشای بجانب مشهد
مقدس برافراشتیم و لله الحمد والمنة که بشرف طواف آن قبله اقبال مطاف مشرف گشته از غبار آن
آستان امامت آشیان روشنی دیده امید حاصل ساختیم مصرع غبار کوی او را می‌شنیدم کحل
بینائی بحمدالله بمردم تا بچشم خویشتن دیدم غرض از تحریر این رقعه آنکه مقصود آن بود که لایق و
مناسب حال میفرمودی که آنجناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند بقدم استقبال پیش شرایط

از روی اختیار یا اضطرار ساعتی پای ثبات دلیری را استوار داشته جنگی درپیوستند که از شدت ضرب مغفر
شکاف بهرام شدید الانتقام خائف شده سپر زرین آفتاب بر فرق کشیده و از کثرت آمد شد سهام چون
آسمان سیمرغ توهم نموده در پس کوه قاف پنهان گردید قطعه ز آمد شد خدنگ جان شکاف شد فلک ثوابت
از پردلان زنهار خواه زالماس رنگ سنانهای تیز جهان گشت [illegible] بود الامر ماه رخ لوای کشورگشای را
با اختر سعادت اثر فتح و ظفر مقارنه دست داد و نوای روح افزای و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش
شاه دین پناه رسید و ندای قد [illegible] در عالم افتاد و [illegible] بود و اوزبک نیت بر هزیمت تصمیم کرده
عنان بوادی گریز منعطف ساختند و دلیران لشکر نصرت [illegible] ایشان را تعاقب نموده اکثر گریختگان را بمعرض
هلاک انداختند و از جمله مردم خراسان جلال الدین محمود پسر کلانتر سید غیاث الدین محمد با عیسی خان
و خواجه عبید الله صدر ولد میر هروی با جمعی کثیر از هرویان داخل جمعی بودند که دراز [illegible] تیغ و
سنان غازیان از عالم انتقال نمودند و جانوفا میرزا و قنبر بی در پنجه تقدیر اسیر گردیدند بحکم قهرمان
قهر شاهی بقتل رسیدند و محمد خان در حین فرار از غایت سراسیمگی و اضطراب [illegible] سپاه
با پانصد کس که ملازم رکاب او بودند بسمت در چهار دیواری [illegible] که [illegible] شدند شیبک سلطان
با فوجی از غازیان آن محوطه را احاطه نموده دستها باختن تیر برآوردند و از پیکان بر زبر یکدیگر
افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست و پای ستوران هلاک شدند چنانچه بعضی که نفسی چند
از حیوة باقی داشتند پا بر زبر همدیگر نهاده بسر دیوار آن محوطه بر می آمدند و ایشان را تیغ شمشیر
غازیان [illegible] در می افتادند و چون [illegible] نیزه و تیر گذشته بعضی از ملازمان کس
محمد خان را طلبیده او را در همان محوطه در شیب [illegible] یافتند که بجهة انبوهی کشتگان
بر بالای او نفسش منقطع شده جان بقابض ارواح تسلیم کرده بود و غازیان عظام سر او را که از رعونت
نخوت غیر خود هیچ سروری را قابل افسر نمیدانست از بدن جدا ساخته نزد شاه ظفر پناه بردند و در پای
سمند جهان پیما انداخته لوازم دعا و ثنا بجا آوردند و آنحضرت بسجدات شکر الهی بلوازم [illegible] بجناب
جلال الهی قیام نموده نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانید و امیر بیگ موصلی و بعضی
دیگر از شیران بیشه دلیری را که در آن معرکه آثار شجاعت بجا آورده بودند بانواع الطاف مفتخر و مباهی
گردانیده و جهات و یراق محمد خان شیبانی و امرا و ارکان دولت او را که افزون از حیز [illegible]

واز مضمون کریمهٔ عسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم غافل واز استماع ندای انزوه فرای ان هذا الیوم عسیر
بغایت ذاهل وزان بحر کامرانی وارد گیر بسر پنجهٔ قهر کرده اسیر اما با دو شاه مظفر لوا خبر رسیدن
امیر بیک بموکب اشرف اعلی از قرب وصول خصم مخذول توقف یافته با سی چهار هزار از امرای عظام
دقور جیان بهرام انتقام که در ان زمان ملازم رکاب ظفر مآب بودند عنان همت کیتی نورد انعطاف داده
مانند شیر ژیان که روی بصید نخجیر آهوا آورد یا شاهباز بلند پرواز که شکار کنجشک و تیهو آسان شمارد روی
بطرف دشمنان نهاد نظم چو شاه جهانگیر عالیمکان ، خبر یافت از جرات ازبکان ، ببخشید جای ظفر
در رکاب ، روان گشت سوی عدو کامیاب ، و در نواحی قریهٔ محمودی تقارب فریقین تلاقی انجامیده از هر دو طرف
آواز نفیر و نای بلند گشت وصدای کورکه وسورن از فرود سپهر برین در گذشت نظم دم نای برشد برین
سبز کاخ ، وزان باد بشکست بر سدره شاخ ، شده شور غارتگر زندگی ، سرافیل را داد شرمندگی
گرد معرکهٔ نبرد باوج فلک تیز گرد رسید و غبار سم ستوران گیتی نورد نقاب رخسار آفتاب گردید نظم
غبار سپه بر فلک بر دراه ، شد آیا نشسته چهرهٔ مهر و ماه ، جهان تیره شد مهر عالم فروز ، که شد آبنوسی چو شب عاج روز
غازیان عظام نیزهای افعی اندام بر دست گرفته روی بدشمنان آوردند و از پیکان بهرام انتقام سهام
خون آشام بر زه کمان نهاده عزم رزم کردند از یکجانب سهام شهاب سان غازیان موکب همایون نایرهٔ
خون از شریان دلیران میکشاد و از طرف دیگر پیکان بلنکان سپاه محمد خان بر هدف سینهٔ شجاعان
آمده نقد جان بباد فنا میداد بیت ز رزم غازیان موکب شاه ، روان شد خون دل از چشم بدخواه
دران اثنا بباد حملهٔ هژبران بیشهٔ پیکار و شدت صدای تفنگان بحر کار و زار آتش قتال اشتعال یافته
خرمن حیات ابطال رجال میسوخت و قطرات خون از تیر و تیغ همچو باران از جوف میغ فرو میبارید
و در فضای معرکه عقود لعل می اندوخت و شاه گیتی ستان مصاف حیدر الصاف شمشیر ذوالفقار آثار را صاف
از نیام انتقام آخته بمهمیز شجاعت کامل تازیانهٔ شهامت شامل جواد تیز رفتار دلدل آثار از جای برانگیخته
در قلب لشکر خصم در کمین تاخته بهر حمله خون جمعی از فئهٔ باغیه از یکدیگر ریخته نهنگ کردار لشکر
نهنگ هر کس کشتی حیاتش را در گرداب فنا انداخت سحاب شمشیر صاعقه کردارش بر فرق هر کس سایه
گستر شد کا برق ای ظف لباس جوشن را سوخته خاکستر ساخت نظم چو شاه جهانگیر حیدر مصاف
برآورد شمشیر کین از غلاف ، بهر کس زخیل عدو رو نهاد ، زمین را زخون سرش آب داد ، محمد خان شیبانی

کشیده تا این غایت در آنجا بود و محمد آکه و محمد علی عسس را که با مردم بد بود باحسن سلوک منهزم شده حضور را کار بتقبیل

رسانیدند و هوا داران آشوب و غوغا در هیچ جا آمد و ضرب محمد عسس از جانبی که تقیه بجوم او نمی‌داشتند کشته شد

و از بعد از روز قلعه‌بان بیک بشهر رسیده خلائق را بوفور عنایات شاهی مستمال و امیدوار گردانید و مادهٔ اهل

فتنه و فساد را تسکین داده فتحنامهٔ همایون را که باسم هر یک صدور یافته بود به بشارت [illegible]

بوعده دیگر خواص و عوام بمسجد جامع رسانیدند قاضی قطب الدین زیارتگاهی جهة خواندن فتحنامهٔ شاهی بر منبر آمد

و آن منشور موفور السرور را بخواند اما از خوشی لحن و لکنت قرائت که داشت با وجود تلقین [illegible] زبانش که [illegible]

زبان بطعن [illegible] نشاط مردمان نگشاد و بنا بر آن موافق شده در مسجد [illegible] قلعه‌بان بیک [illegible]

ارواح [illegible] از [illegible] زعیم قائم [illegible] استیلا یافته از مسجد متفرق گردیدند و هم در آن ایام ایالت مرو

شاهجهان به پیر محمد بیک تعلق گرفت اعلام و رایات اعلام از عقب آن بنده بجانب دار الملک خراسان در حرکت آمد

و [illegible] جناب سیف الاعاظم [illegible] مظفر [illegible] در رسیده و [illegible] اکابر و اشراف [illegible]

تلبیت شرف و [illegible] عهد [illegible] که از مصدر عنایت و الطاف صدور یافته بود برسانید و روز جمعه بمسجد

جامع تشریف برده و ادای نماز نموده امیر صدر الدین ابراهیم امینی بر منبر برآمده فرمان واجب الاذعان را خوانده

مضمون [illegible] تصدیق مقرون آن موجب اطمینان خاطر اصاغر و اکابر گردید و آنگاه بموجب اشارت سلطانی

[illegible] سالکان مسالک مسلمانی عالیجاه نقابت پناه حقایق دستگاه امیر عطاء الله ادام الله بقاءه

بر منبر صعود نموده خطبه را بذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنا عشر و اسامی و القاب اولاد خیر البشر صلی الله علیه

و علیهم ما طلعت الشمس والقمر بیاراست و غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد [illegible]

[illegible] مظفر [illegible] رحمانی امیر نجم ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی [illegible] بهرات رسیده سادات

و قضاة و علما و فضلا مراسم استقبال بجای آوردند و آنچه [illegible] پیشکش کردند و امیر نجم [illegible]

خواجه کمال الدین [illegible] نصیحت [illegible] اختیار الدین متحصن بود ارسال نمود و [illegible]

[illegible] خواجه [illegible] قبول جای داده از قلعه بیرون [illegible] دست عجز

و نیاز [illegible] امیر نجم [illegible] سلک [illegible] منتظم گردید و کوتوالی حصار اختیار الدین

در عهده [illegible] مقارن الحال خبر [illegible] شیوع یافت و صنایع

و محترفات [illegible] احوال [illegible]

محاسبان ذوفنون بیرون بود و بخاریان عظام مسلم داشت و بر رعایا و متوطنان مرو شاهجهان
ترحم نموده از سرهای کشتگان منارها ساخت و چون خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که برادر محمدخان بمنصب
اشراف دیوان مشرف بود بلکه در سر انجام مهام ملک و مال از روی اعتبار و اقتدار دخل مینمود
بواسطهٔ مساعدت بخت و طالع بیدار [illegible] داشت خبر قتل خان خود را شنود و بکام ناظم مناظم
کشورستانی امیر نجم ثانی توسل جسته بعض [illegible] نواب کامیاب بر لوح خاطر می نگاشت و امیر نجم ثانی
نیز از وفور محاسن اخلاق و مکارم [illegible] شفاعت کننده خواجه محمود گشته امان یافت
بلکه در آن ایام آفتاب عاطفت [illegible] از مطلع [illegible] نامتناهی طلوع نموده بر وجنات احوالش تافت
و در منصب وزارت صاحب دیوانی دخل کرده پایهٔ قدر و منزلتش بلند گشت و در مجلس خاص و محافل اختصاص راه
یافته مرتبهٔ اخص از سائر امرا در گذشت و الحمد لله المحمود فی کل فعاله و الصلوة علی صاحب لواء الحمد و آله ذکر
[illegible]
و چون ماه رایات فیروزی مناقب پادشاه سلیمان مرتبت در عرصهٔ مرو باوج سپهر فتح و نصرت
رسیده و مرکب [illegible] و بلند علم دولت و اقبال محمدخان شیبانی در زیر سلک جمعیت فرق [illegible]
متفرق گردید [illegible] سلطنت [illegible] بحسب فرمان واجب الاذعان فتح نامهای [illegible]
باعث اعتماد بر صحایف [illegible] نگاشتند و مصحوب ایلچیان فرستادند باطراف ولایت عراق عرب
عجم و فارس و کرمان و آذربایجان و شیروان و مازندران و خراسان ارسال داشتند و از آن جمله
قلیجان بیک را که از جملهٔ ملازمان امیر نجم ثانی بود بدار السلطنهٔ هرات توجه نموده در شب [illegible] مبارک
رمضان [illegible] بر جمیع آمال و امانی [illegible] و غنچه مراد [illegible] پادشاه [illegible]
بر گلبن امید شکفتن آغاز نهاد و [illegible] اقبال [illegible] مصطفوی بر جویبار [illegible] بیت
ازین بشارت خرم که ناگهان آمد هزار دل [illegible] گشته شادمان [illegible] صباح روز دیگر سادات
و والیان و اهالی مانند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و امیر نظام الدین عبد القادر
مشهدی و سید غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی و قاضی اختیار
الدین حسن تربتی در دار السیاده سلطانیه [illegible] و [illegible] ساری مجتمع گشته جمعی متوجه استقبال
قلیجان بیک شدند و در آن اثنا زمره از مردم اوباش بر طالبان فتنه و آتش هجوم کرده با تیغهای

سلطنت مملکت حصار شادمان وختلان وبدخشان را بوی تفویض نمود وبانعام تاج زر وکمر مرصع وخلع ملمع واسبان

راهوار ونقود تمام عیار پایهٔ قدر ومنزلتش در افزود وصدران اوقات اکابر واشراف عراق وآذربایجان بدرگاه

سلاطین پناه آمده مراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند وجناب سیادت مآب امیر نظام الدین عبد الباقی

که در سلک احفاد حضرت ولایت مرتبت سید نعمت الله ولی انتظام داشت وعالیجاه معالی دستگاه قدوهٔ

اولاد نبی هاشمی امیر جمال الدین محمد الحسینی که حالا بر مسند صدارت تمکن دارند وجناب شریعتمآب قاضی عبد

الرحمن ساوجی از آنجمله بودند ومجموع آن زمرهٔ واجب التعظیم باصناف الطاف شاهی وانواع اعطاف پادشاهی

اختصاص یافته لوازم دعا وثنا بتقدیم رسانیدند وزمرهٔ در ملازمت موکب همایون توقف کرده فرقهٔ عنان

مراجعت باوطان خود منعطف گردانیدند [illegible] روز نوروز ونهضت

رایات نصرت [illegible] بصوب میمنت [illegible] در اوائل فصل بهار که نسیم اعتدال آثار از شکفتن

ریاحین وازهار عالم خاکرا رشک مرغزار افلاک ساخت وخسرو ثوابت وسیار در بیت الشرف خویش

بر مسند سرافرازی نشسته رایت عشرت وکامرانی برافراخت وسحاب دریادل نیسانی از افاضهٔ فضل

ربانی در آید ار وگوهر شاهوار در دامن چمن وجیب گریبان گلشن ریخت ومشاطهٔ غمام نوبهاری بمیامن

انعام حضرت باری عقود لالی خوشاب از گوش وگردن لعبتان گلزار آویخت سلطان گل بر تخت حشمت

وتجمل نشسته پرده زنگاری از چهرهٔ گلعذاری گشود وبلبل بی تحمل آغاز نغمه سرائی کرده بهزار زبان دعای

دوام دولت حضرت کشورگشائی ادا نمود نظم چون گشت بهار عالم افروز * بشکفت چمن ز باد نوروز *

سلطان گل از کمال اعزاز * بنشست فراز مسند ناز * پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز وتزئین بزم

عالم افروز اشارهٔ علیه صادر فرمود ولهذا گماشتهٔ مجلس آرایان سرکار شاهی در فضای جانفزای حوض ماهیان

که در بالای خیابان هراة واقعست بسرانجام طوی قیام نموده قبهٔ بارگاه فلک اشتباه باوج گنبد فیروزه

برافراختند واز کثرت خیام گوناگون وشامیانهای اطلس واکسون الغقام فرح انجام را غیرت

نگارخانهٔ گردان بوقلمون ساختند نظم شد افراخته خرگه وسایه بان * نه چندانکه شرحش پذیرد

بیان * درخشنده شد قبهٔ بارگاه * چو بر چرخ فیروزه خورشید وماه * خوانسالاران درگاه عالمپناه

از انواع اطعمهٔ لذیذه انقدر احضار نمودند که هرگز در دیگ خیال طباخ عشر عشیر آن طبخ نیافته بود وشیره

چیان بارگاه فلک اشتباه از صراحیهای سیمین وزرین که از رحیق رقیق مالامال بود چندان حاضر آوردند

صباح دوازدهم اکابر و اعالی و اصحاب مجد و معالی بلکه اکثر از خواص و عوام باستقبال موکب گردون
احتشام را استقبال نمودند و چشمه خورشید از غبار سم سمند صبا پیما منور ساخته هر یک از ایشان زردی
جبهه غلامی و اطاعت بر خاک راه سودند و پادشاه عالیجاه بتجمل و حشمتی که هرگز نظیر آن بنظر هیچ دیده وری در نیامده بود
از راه کوچه چهار باغ بباغ جهان آرای خرامیده نزول اجلال فرمود و تختگاه خاقانی مقصود را بیمن مقدم همایون
غیرت افزای سپهر بوقلمون گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و رفع ظلم و اعتساف حکم نمود و قوائم سریر
سلطنت مصیر [illegible] در مستقر سریر دار السلطنه هراة بشرف قرار پذیرفت و از شعشعه انوار [illegible]
امید سالکان طریق دولتخواهی نضارت گرفت و تشنه لبان بوادی نامرادی از رشحات سحاب مکرمت حضرت
ممالک رقاب سیراب گردیدند و مستحقان بیداد دیده از نفحات نسیم عاطفت و احسان خواقین کامیاب
شراب کامرانی و اقبال نوشیدند و سادات عظام و فضلای کرام و علمای لازم الاحترام و اکابر و اشراف اطراف
بلاد و دیار که در [illegible] از آمدند بادرارات و انعامات سرافراز گشته راضی و شاکر شدند و کافهٔ رعایا
از استیلای ظلم و ظلام خلاص شده در سایهٔ اقبال لایزال آسایش نمودند و شعار مذهب هدایت آثار ائمه
معصومین سلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد خراسان سمت شیوع گرفت و رسوم [illegible]
اطوار مبتدعان بیکبارگی مرفوع شده ارکان شریعت غرا سمت رسوخ پذیرفت و منصب حکومت دار الملک هراة
بحسن بیک [illegible] تعلق گرفت و امر قضا با میر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف تفویض یافت و چون هلال
فرخ فال شوال منظور نظر [illegible] گشت ماه رمضان شد پادشاه عالیجاه بعیدگاه تشریف برده بآداب
سنن از فرض و سنت قیام نمود و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانید و در آن [illegible]
طرح قشلاق انداخت و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه فرمود که بعضی از اعیان ملازمان را که مرتکب
شرب شراب شده بودند سرنگون [illegible] معرض تیغ سیاست ساخت و چون صیت فتح خراسان
باقطار امصار و بلدان رسید حکام طوائف انام جهت تقدیم مراسم تهنیت [illegible]
عتبهٔ کعبه احترام بستهٔ دار السلطنه هراة آمدند و بشرف تقبیل قوائم سریر خلافت مصیر فایض گردیدند
و باصناف الطاف سرافراز و مباهی گردیدند از آنجمله سلطان اویس بن میرزا سلطان محمد بن میرزا
سلطان ابو سعید که مشهور بود [illegible] میرزا [illegible] از [illegible]
پادشاهی سر افتخار از فرق فرقدین [illegible]

دهلوی آن کشور بر بستر آسایش نهاده بفراغت مشغول گردید و [illegible] در دیگر چون خیال رزم از خاطر
همایون خسرو برزد و عازم فتح ماوراءالنهر گشت مرکب ظفر آیات از بلده فاخره هرات متوجه [illegible] شد
و چون امرای اوزبک از توجه سپاه نصرت پناه خبر یافتند محمد تیمور سلطان که [illegible] در سمرقند
لوای حکومت افراشته بود و عبیدالله خان که در بخارا لوای حکومت [illegible] سلطان که [illegible]
[illegible] تعلق [illegible] بیکدیگر پیوسته [illegible] بتوارد متوجه میان [illegible] چون [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] سکونت از آب آمویه عبور فرماید [illegible] ماوراءالنهر و ترکستان
[illegible] که دست [illegible] متابعت زده از عجز و نیاز [illegible]
در آید و بواسطه فرستادن پیشکش و تعلیم [illegible] از ابواب عواطف شاهی [illegible] روزگار
[illegible] موجب [illegible] بوساطت امرای عالیشان شرف بساط [illegible] حاصل کرده
[illegible] از [illegible] سلاطین [illegible] از مطلع و احسن
[illegible] ماوراءالنهر [illegible] تاکید قواعد عهد و پیمان
خواجه کمال الدین محمود [illegible] حضرت اعلی اجازت [illegible] از طرف [illegible] و محمد تیمور
سلطان و عبیدالله خان [illegible] خواجه کمال الدین محمود را معزز و مکرم [illegible] میثاق
[illegible] که چون [illegible] این طرف [illegible] از [illegible] بیرون
[illegible] شاه [illegible] و شاه [illegible]
[illegible] و [illegible] معسکر ظفر مآب [illegible] مراجعت [illegible] کیفیت
[illegible] محمد تیمور سلطان
و عبیدالله خان [illegible] ماوراءالنهر [illegible] و الایات [illegible]
[illegible]
[illegible] عزت افزای [illegible]
[illegible] النشور
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که تمامی فضای صحرا در نظر بیننده کان گلزار نضارت آثار مینمود و در صباح نوروز سلطانی مهر سپهر کشورستانی
بر باره اقبال و کامرانی نشسته از باغ جهان آرای بطربخانه تشریف برد و بر تختی که در منزل مذکور باشاره همایون
ساخته شده بود نشسته اکابر عظمه قلبه و حکام ولایات ممالک محروسه و امرا و نوئینان و خواص و مقربان
و وزرا و صدور و جمهور بزرگان نزدیک و دور در مقام خویش ایستاده علی اختلاف مراتبهم چنانچه معهود است
آغاز کشیدن پیشکش کردند و نخست امیر نجم تخم اخلاص در زمین اختصاص افشانده پیشانی خدمت بر پایه
سریر سپهر منزلت سوده و لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده لب بادای ابتهال گشوده نظم کای قدوه
دودمان سلطان نجف ✱ استاده بخدمت سلاطین صف صف ✱ بادا همه سال کوکب اقبالت
مانند آفتاب در عین شرف ✱ و از صرّه‌های زر سرخ و سفید و عقد لعل و فیروزه و مروارید و اوانی و ظروف
چینی و زرین و سیمین و نفائس اقمشه مصر و شام و فرنگ و چین و اسبان مرصع لجام و شترهای مذهب لگام
آنمقدار پیشکش نمود که بجهت حمل آن هزار کس ضرورة بود و شاه دریادل نقود و اجناس پیشکش را در همان منزل
بقورچیان عظام و بعضی دیگر از خدام بارگاه فلک احتشام بخشید و همچنین سائر امرا و ارکان دولت قاهره و اعیان
حضرت باهره و وزرا نیز از تبرکات لایقه و تنسوقات رائقه پیشکش کردند و مناصب مناسب استعداد یافته
مراسم نیازمندی بجا آوردند آنگاه دست عطابخش پادشاه کشورگشا تمامی حاضران از سادات و علما و
قضاة و حکام و نوئینان و سائر امرا و ملازمان سده سدره انتها را بتاجهای زردوزی و جقه‌های سقرلاط
قرمزی و جبه‌های کیش و سنجاب و الناسی و قباهای قطنی و دیبا و دارائی مفتخر و مباهی ساخت و بعد از
کشیدن طعام بنوشیدن شراب گلفام اشارت فرموده مجلس نشاط طرح انداخت ساقیان زهره جبین
در لباسهای گوناگون چون حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون اقداح راح ریحانی در گردش آوردند و مغنیان
و سازندگان نغمه‌پرداز آغاز نواختن چنگ و نی و عود و ارغنون کردند ✱ نظم ✱ ز دست ساقیان ماه رخسار
شرابی چون لب نوشین دلدار ✱ بزم پادشاهی گشت دائر ✱ فروغش روشنی بخش ضمائر ✱ مغنی در مقام
نغمه‌سازی ✱ همی گفتی دعای شاه غازی ✱ که شاها طلعت فیروز بادا ✱ همیشه روز تو نوروز بادا ✱
و در آخر روز ساغر زر آفتاب از دیده جهانیان غیبت نمود هر کس از اهل مجلس از نشاء شراب
نامتناهی سرگران گشته میل استراحت فرمود بیت چو غائب شد از دیده شیخ و شاب ✱
بزم فلک ساغر آفتاب ✱ پادشاه عالیجناب کامران کامیاب بباغ جهان آرای خرامیده

ممالک محروسه را که جهت اقامت مراسم تهنیت سدهٔ سدره منزلت آمده بودند مشمول عواطف بیدریغ
ساخته وهمدران اوان ایلچیان مصر مقصور وقیصر روم ایلدرم بایزید بامتحف شاهانه جهت مبارکباد فتح خراسان
باستان ملائک آشیان رسیدند ومنظور اکرام وانعام شده دعاگو وثناخوان بازگردیدند ذکر شکار فرمودن
پادشاه فتح قرین بیرون شهر [illegible] و وقایع منزل قشلاق چون حکمت بالغهٔ ایزد تبارک وتعالی در طبیعت
نوع بشر ابا اخلاق متنوعه ایجاد فرموده وقدرت شاملهٔ فاعل مختار جل وعلا پیکر معشر بشر را از اشیاء
مختلفه ترکیب نموده مداومت بر یکصفت طبیعت را محزون میگرداند وهوا طبیعت بر یکجهت گردد ملال بر خاطر
می‌نشاند واگر روزی چند بلعب مطلق مصروف گردد ابواب اختلال بر روی روزگار بگشاید لاجرم بر طبق آیهٔ
وافی عنایت واذا حللتم فاصطادوا فرمان همایون نازل گشته که چون سالکان طریق احرام
که دست منع بکمند مشتبهات نفسانی می‌نهند بیرون آیند ومطلق العنان شده بامر صید وشکار
که از جملهٔ مستلذات طبیعت انسانیت قیام نمایند بنا بر آن در آن زمستان که پادشاه مظفر لوا
در بلدهٔ قم مستغرق نعم صانع افلاک وانجم بود فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که ملازمان
آستان آسمان مقدار بلکه صغار وکبار انداز بر صحاری وقفار محیط شده جانوران شکار را بجانب خندق
آن بلده رانند وحسب الحکم پیاده وسوار بسیار از شهر بیرون شتافته برک انداختند وپادشاه شیر شکار نیز
عنان عزیمت معطوف ساخت ودر عمارت نشیمن آن روز که بهم رسید وبسعادت تأیید ایزدی انمقدار
آهو ونخچیر مجتمع گشت که از حساب وشمار مستوفیان فطنت اندوز درگذشت وشاه فلک اقتدار ونوئینان
کامکار چنانچه معهود است بنوبت خنجر وشمشیر وتیر بآهو وگوزن ونخچیر رسانیده ودر عرض یک ساعت بیست
وشش هزار جانور بقتل رسید واز خون آن شکار در میان زمستان در ظاهر قم لاله زاری
نضارت آثار عیان گردید وتاجیان جانوران شکار را بر غازیان قسمت نموده بعد از اندک زمانی
بار دیگر شاه فریدون فش عازم شکار صحرای فراهان گشت وبدستور استمرار ام او عساکر نصرت
شعار و رعایا [illegible] بجلادت آثار دلیر ارم انکار پرداخته مدت دوازده شبانروز در بیابان وقفار
از دراندن جانوران شکاری نیاسودند وچون جرگه بهم رسیده انمقدار وحوش جمع آمد که طیور هر چند
بلندی می‌پریدند غیر از شاخ گوزن ونخچیر آشیانه نمی‌دیدند وتراحم جانوران شکاری وسباع بمرتبه رسید
که گرگ وگور وآهو وشیر چون شکر وشیر بهم آمیخته از هم نمی‌رمیدند وشاه صاحب تأیید نخست تنها در شکارگاه

فرمان واجب الاذعان صادر شد و پیش از وقوع فتح خراسان نوبتی بر زبانش گذشت که [illegible]

دامن شیبک خان و این سخن مسموع نواب کامیاب شاهی گشت بنا علی هذا در اولا که محمد خان [illegible]

در نواحی مرو از پای در آمد حکم همایون بنفاذ پیوست که در ولایت محمد بیک اولکه [illegible] سلک ملازمان جناب سیف

الاسلامی انتظام داشت [illegible] محمد خان [illegible] ازکشتن افکنده [illegible] محمد بیک اولکه [illegible] بعینه [illegible]

بعد از وصول بپایه سریر اعلی [illegible] حسب الحکم [illegible] ملک [illegible] از مشاهده این [illegible] بغایت [illegible]

انتقام [illegible] مجبور اشتعال نیران غضب [illegible] [illegible]

و [illegible] اسباب ناتوانی [illegible] بعد از [illegible] چهار روز روی بعالم [illegible] و این خبر [illegible]

[illegible] آن [illegible] رسید و اشاره علیه [illegible] گشت که جناب سیف الاسلامی [illegible] مازندران [illegible]

چندین سال [illegible] ولایت را مستخلص گردانند و آن جناب بموجب فرمان جهانمطاع [illegible] تقدیم [illegible]

[illegible] و امیر نظام الدین عبد الکریم که ایالت آمل [illegible] استحقاقا تعلق [illegible]

و [illegible] آقا محمد [illegible] که [illegible] مخالفت [illegible] امیر

عبد الکریم [illegible] حاکم مازندران [illegible] مطلوب آقا محمد [illegible]

در ایالت ساری و توابع [illegible] جناب سلطانی [illegible]

[illegible] در حرکت آمد [illegible] تعجیل [illegible]

[illegible] آن [illegible] بمقتضای [illegible]

امیر عبد الکریم و آقا محمد [illegible] سلطانی [illegible]

[illegible] مازندران [illegible]

[illegible]

در تحت تصرف [illegible] امیر عبد الکریم [illegible]

[illegible]

واقع شده [illegible] امیر عبد الکریم [illegible]

نوبت دیگر جهت تحصیل از [illegible] مازندران [illegible] بوصول آن [illegible] الاهتمام [illegible] و بعد از

فراغ [illegible] مازندران [illegible]

[illegible]

وصول دهند وایشان از جناب سیف الانامی که صاحب تحصیل آن مبلغ بود دعاگو و ثناخوان روی بکابل

خود آوردند ذکر محارباتی که میانه سپاه محمد بابر پادشاه و سپاه اوزبک دست داده و بیان توجه امیر نجم ثانی

بجانب ماوراء النهر باتفاق [illegible] در آن ایام که دارالسلطنه هرات مضرب رایات

ظفر آیات بود ظهیر السلطنه محمد بابر پادشاه ایلچیان بحضرت اعلی با پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان

فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی فرموده بنابر آنکه نقد اعتقاد آنحضرت و عالی تبار بر محک ضمیر مهر تنویر تمام عیار نمود

قاصدان آنحضرت را مشمول انعام و احسان بیکران گردانیده حکم همایون نفاذ پیوست که آنحضرت از ممالک

ماوراء النهر آنچه بحیز تسخیر درآورد برو مسلم باشد لاجرم محمد بابر پادشاه در شهور سنه سبع عشر و تسعمایه با لشکر

زابلستان متوجه ولایت موروثی شده بعد از وصول بحدود بدخشان میرزا سلطان اویس را بجهة دلجوئی گذاشته

نخست علم نهضت بطرف حصار شادمان برافراخت حاکم آن مملکت حمزه سلطان و مهدی سلطان

چون از توجه آن پادشاه ملک خبر یافتند لشکرهای خود را فراهم آورده عنان یکران بمیدان کارزار تافتند

در نواحی [illegible] رسیده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت

دست داد و بمظاهرت عنایت الهی حضرت پادشاهی ظفر یافته شکست بر سپاه اوزبک افتاد

و حمزه سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته گشته ولایت حصار شادمان و ختلان و قندز و بقلان

بحیز تسخیر آن خلاصه دودمان امیر تیمور گورکان درآمد و بمقتضای شیوه ستوده خویش اعلام عدالت و رعیت

پروری مرتفع ساخت و کیفیت آن فتح مبین را بدرگاه پادشاه جمشید آیین اعلام نموده مرفوع قلم نیاز

گردانید که اگر یکی از امرای عظام با فوجی از غازیان عالیمقام باین مخلص ملحق گردند امید است که علی اسرع الحال

سایر ممالک ماوراء النهر مفتوح و در آن ولایت سکه و خطبه باسم و لقب نواب کامیاب مزین گشته انهدام مبانی

جهانبانی اوزبک بوقوع پیوندد و چون ایلچیان آنحضرت ببنده سده رتبت رسیدند و بوسیله امرای جمشید

حشمت مضمون آن عرضه را معروض گردانیدند حکم همایون شرف نفاذ یافت که احمد بیگ صوفی اغلی و شاهرخ بیگ

افشار با زمره از شیران بیشه پیکار بحصار شادمان رفته امداد بابر پادشاه نمایند و همت مصروف سازند و آن امیر

پاک ضمیر بحصار شتافته با بابر پادشاه باستظهار ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم آن دیار محمد تیمور سلطان

و والی بخارا عبید الله سلطان چون از این حال خبر یافتند مرکز دولت خانی گذاشته بجانب ترکستان

شتافتند و ماوراء النهر را رایت نصرت آیت بابری از دارالسلطنه سمرقند ظاهر شده اطراف آن مملکت

تاخته آغاز تیغ راندن و صید افکندن کرد و بضرب نیزه و تیر چند هزار گور و نخجیر غرقه بخون ساخته بجلادت بجا آورد
شیر از صولت خدنگ پلنگ آهنگش در طرف آهوی می نگریست و آهو با آنکه در پناه پلنگ میخزید از سهام نیزه
شاه عالیجاه لحظه ایمن نمیتوانست زیست بیت ز تیر و نیزه شه شیر و نخجیر بهم آمیخت همچون شکر و شیر
و در اثر دو چهل و پنجهزار آهو و دوازده هزار گور از ضرب حسام خون آشام و سهام اجل انجام شاه عالیمقام
و عساکر گردون احتشام بقتل رسیده و بیمن اهتمام تواجیان عظام منقسم گردید و بعد از آن دو نوبت دیگر
شاه سکندر رفعت در حدود ساوه بآن امر مشغولی کرده کرت اولی شانزده هزار نخجیر و آهو و کرت ثانی پانزده هزار بقتل
رسید نظم چو رای خسرو بهرام تدبیر نماید عزم صید گور و نخجیر ملایک گو بیا نخجیر رانند بسوی صیدگاه او رسانند
و اگر نه انس و جان را نیست مقدور که آرند آنقدر صید از ره دور و در اثنای آن دو کرت جناب سلطانی سیف الامامی
از ولایت مازندران آمده امیر عبد الکریم و آقا محمد را با مبلغ دو هزار تومان که از وجه تقبل ایشان نقد شده بود
بدرگاه سپهر اشتباه رسانید و مناقشه را که ادای بقیه آن وجه در میان مشار الیهما واقع بود معروض نمود و شاه
مخلص نواز جناب سلطانی را باصناف الطاف و اعزاز سرافراز ساخته فرمان اشرف اعلی نافذ شد
که حکام مازندران چندگاهی در اردوی همایون توقف نمایند و ایشان زمستان در ملازمت سدهٔ
آسمان مکان بپایان رسانیدند و از جمله وقایعی که در یورت قشلاق روی نمود آنکه محمد جان ایشیک آقاسی
نجم بیک که در خلال احوال گذشته برسم رسالت نزد ظهیر السلطنه بابر میرزا رفته بود آمده عرض کرد که آنحضرت
تمامی بلاد ماوراء النهر را بامداد امرای عظام احمد بیک صوفی اغلی و شاهرخ بیک افشار فتح نموده خیال مخالفت
و استقلال دارد بنابران حکم همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیک با فوجی از دریای زخار یعنی فوجی از
سپاه قیامت آثار عازم ماوراء النهر گشته دیو سلطان را که در کالپوش قشلاق کرده بود نیز بخود ملحق گرداند
و از آب آمویه عبور نموده بابر پادشاه را الزام دهد که مخالفت و نفاق بشارع مستقیم وفاق رساند مقارن
اینحال خبر فوت پادشاه روم ایلدرم بایزید شایع گردید یکی از پسران او سلطان مراد نام از عم خود
سلطان سلیم که جانشین پدر بود گریخته التجا بدرگاه عالمپناه کرد بنابران فرمان اشرف صادر گشت که
دیو سلطان باردوی همایون پیوندد و امیر نجم با بعضی دیگر از امرا که اسامی ایشان مذکور خواهد شد
متوجه ماوراء النهر گردد و هم در آن ایام نوبتی دیگر پادشاه گردون غلام حکام مازندران را مشمول انعام و احسان
ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت مقرر آنکه بقیه وجه تقبل را که به مبلغ بیست هزار تومان قرار یافته بود

پس از مشاهدهٔ این دلیری تعبیهٔ لشکر پرداخت و تیغ کین از نیام انتقام کشیده جمعی کثیر از فرقهٔ
اوزبک بقتل رسانید و زمرهٔ را قتیل و جریح ساخت و اروس بی و امیر احمد قنقرات و کوکبی بی را
در حملهٔ اول بعضی از دلیران سپاه جغتای بکمند اسر مقید گردانیدند و بنظر حضرت پادشاهی برده آن
سه سردار بزخم پیکان شهریار شیر شکار متوجه عالم آخرت گردیدند اما سایر امرا و بهادران موکب
اوزبک از روی اهتمام پای در میدان مردانگی نهاده دست باستعمال آلت قتال بردند و گرد نبرد باوج
فلک تیزگرد رسانیده بحدهٔ پیکان آبدار و نوک شمشیر آتشبار نام بسیاری از بهادران موکب بابری را
از لوح بقا ستردند و آنحضرت بقدر امکان در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از تفرق سپاه
خیره گشتن اوزبکان کینه خواه عنان بصوب بخارا گردانیده و در آن بلده نیز اقامت مصلحت ندیده
بسمرقند متوجه گردیده و در سمرقند ارق را بجود ملحق ساخته راه حصار شادمان پیش گرفت
و سلاطین اوزبک را که بعد از [illegible] تسخیر ممالک سمرقند و بخارا و توابع و مضافات و تمام ملحقات میسر گشته
هر یک بمقر عز خود خرامیدند و رعایت رعیت کرده هیچکس از مردم آن ولایات را تعرض نرسانیدند و در جمادی
الاول سنهٔ مذکوره باز بهم پیوسته رایت عزیمت بصوب حصار برافراختند و محمد بابر پادشاه چون بر توجه اعدا
خبر یافت باتفاق جان میرزا ارک حصار را مضبوط ساخته فرمود تا گرد شهر خندق کنند و محلات را
کوچه بند کرده کس جهت استمداد نزد والی بلخ بیرام بیک قرامانی فرستاد و بیرام بیک امیر سلطان محمد
شیرازی را با سیصد کس از دلیران مجاهد غازی بامداد ایشان ارسال داشت سلاطین اوزبک تا حوالی حصار آمده
پس از آنکه بر استحکام حصار و وصول غازیان شجاعت آثار مطلع گردیدند مصلحت در اشتعال نائرهٔ قتال
ندانسته عنان مراجعت منعطف گردانیدند و چون از اخبار حکام خراسان استیلاء محمد تیمور سلطان
و عبید الله خان بر دیار ماوراء النهر بسمع امیر نجم رسید رفع اوزبکان را پیش نهاد همت ساخته
با ده دوازده هزار نفر از غازیان همراه داشت روی بحدود خراسان آورد و حسین بیک لله از هراة
و حکام و داروغگان سایر ولایات بوی پیوسته شده و جیحون گذرانیده [illegible] گرفته
بجانب ماوراء النهر روان گردیدند و همچنین سادات و قضات را باصناف انعام و اکرام نوازش نموده
مهمانی که داشتند بکفایت اقتران ایشان راجع و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف را [illegible]
سایر اکابر را رخصت معاودت فرموده آنگاه ملازمان رکاب ظفر انتساب از آب مرغاب گذشته از آنجا بجانب بلخ شتافت

را بانوار نصفت و عدالت صفت اضائت داد و رسوم اهل ظلم و بدعت معدوم گشته خطبه و سکه بذکر
مفاخر و مناقب ائمه معصومین و القاب پادشاه ظفر آئین زیب و زینت گرفت و محمد بابر پادشاه
که دیگر در تختگاه آبا و اجداد خویش قدم بر مسند سروری نهاده بر طبق نشان همایون حصار شادمان
و ختلان و بدخشان را بجان میرزا ارزانی داشت و بلده فاخره بخارا و سائر ولایات آنجا را که بحیز تسخیر درآمده بود
بحکام معدلت انتما گذاشت و احمد بیک صوفی اغلی و شاهرخ بیک افشار را با انواع تبرکات لایقه و نفیسه و تنسوقات
رائقه و اسبان گردون توان و صرهای زر و عقود جواهر خوشدل و مسرور گردانیده اجازت معاودت داد
و جهت نواب کامیاب شاهی اصناف پیشکشهای خسروانه و انواع تحف پادشاهانه فرستاد و اما در باب
رعایت محمد جان ایشیک آقاسی امیر نجم که در رکاب همایون ظل اللهی برسالت آمده بود طریق تغافل و اهمال
سلوک داشت بنا علی هذا چون محمد جان در قشلاق قم بپایه سریر اعلی رسید عرضه داشت که حضرت بابری
خیال خلاف سرکشی دارد چنانچه مذکور گشت امیر نجم با جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت مثل زین العابدین بیک
و بابا دکجان بیک و خواجه محمود ساغرچی متوجه ماوراء النهر شد اما قبل از آنکه بدان حدود رسد این خبر شیوع یافت
که سلاطین اوزبک باری دیگر لشکر بماوراء النهر کشیده اند و محمد بابر پادشاه را گردانیده شرح این سخن آنکه
محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بعد از استماع این خبر مراجعت احمد بیک و شاهرخ بیک نوبت دیگر خیال
تسخیر ماوراء النهر نموده با جانی بیک سلطان و سایر قرابتان اتفاق کرده ابواب انعام و احسان بر روی
سرداران الوس اوزبک گشودند و سپاه جرار و لشکر جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنه ثمان
و تسعمائه علم نهضت بصوب بخارا برافراشتند و منقلای جنود ایشان بر جناح استعجال طی مسافت کرده
بیکناگاه نواحی آن بلده را تاختند و چون این خبر بعرض محمد بابر پادشاه رسید از غایت جرات با اندک
لشکری که در ملازمتش بودند از سمرقند متوجه دفع مخالفان گشت و هر چند محمد مزید ترخان و جمعی از اهل
رای و تدبیر که در ملازمتش بودند عرض کردند که همچنین بی یراق بر سر دشمن رفتن مناسب نیست
و طریق حزم مقتضی آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم آوردن دلیران رزم خواه این عزیمت امضا یابد
بسمع رضا نشنود و در حوالی بخارا استماع نمود که سلاطین چند کوچ پیش نشسته اند لاجرم دلیرتر شده عنان
مبادرت بیشتر انعطاف داد و چون دو سه مرحله منطوی گشت بیکناگاه محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و جانی بیک
با سپاه فراوان صف قتال آراسته و خواطر از جنگ و جدال جمع ساخته در آن صحرا پیدا شدند حضرت بابری

گوناگون را در اطباق زرین و چینی فغفوری در نظر خلایق جلوه میدادند و از عزیزی صادق القول استماع افتاده
که در آن ظرف آب شخصی که در وقت پیلاو کشیدن در خانه امیر پادشاه نشان حاضر بود بزبان تعجب
از خواجه ادریس پرسید که هر روز اینقدر مصالح را در ولایت یاغی چگونه بهم میرسانی جواب داد که بعنایت الهی گوسفند
و مرغ و قند و نبات و آرد و برنج و سایر حوایج در سرکار ما بسیار است اما هر روز ده من دارچینی و زعفران
و بادیان و بعضی دیگر از حبوبات و ادویه ضرورت میشود و جهة پیدا کردن آن تفحص میکشم غرض از عرض اینمقدمه
آنکه چون کوکب جاه و جلال آن امیر عالیشان بی‌نظیر باین درجه ترقی کرد بکثرت حشمت و شوکت مغرور گشته
بی آنکه از پادشاه مؤید منصور رخصت یابد متکفل فتح ماوراء النهر را پیش نهاد همت گردانید و مقاتله سپاه
اوزبک را متعهد شده آن امر خطیر را سهل و آسان شمرد و پس از عبور از آب آمویه و ملاقات با ظهیر السلطنه
رایت عزیمت بجانب خزار برافراشت آق فولاد سلطان که حاکم آن موضع بود چون دانست که با غازیان عظام
قوت مجادله ندارد و باتفاق ارباب و کلانتران از در مصالحه درآمد و بعد از طلب عهد و پیمان ابواب
شهر و حصار باز گشاده امیر نجم او را امیدوار ساخت و ملغوتوز بیکی را با جمعی که در انحصار بودند گشته متعرض
رعایا نشدند و از آنجا بجانب قرشی نهضت کرد و حاکم آن بلده شیخم میرزا در مقام مدافعت و ممانعت ثبات
قدم ورزید و امیر نجم اطراف شهر را تقسیم فرموده هر کس بمورچل خود فرود آمده آغاز انداختن تیر و تفنگ کردند
و بزخم سنگ منجنیق و ضرب تفنگ در برج و باروی قرشی رخنه افکنده و در عرض دو سه روز قهراً و قسراً بران بلده
استیلا یافتند و شیخم میرزا با متابعان اسیر سرپنجه تقدیر شده حکم عالی بقتل عام صادر شده هر چند
امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و جمعی دیگر از اعیان خون بعضی بیگناهان را درخواست نمودند نجم بیگ
بسمع رضا نشنود و پانزده هزار کس از سپاهی و رعایا بتیغ گذشته از آنجا عازم بخارا شد که جانی بیگ
سلطان و عبید الله خان با معظم سپاه در آنجا مقام داشتند و نقش مقابله و مقاتله بر لوح خاطر نگاشتند
و چون امیر نجم بدو فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان با فوجی از سپاه سمرقند متوجه
دستبرد شده اند خود در همان منزل توقف کرده بیرام بیگ قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان مسالک
پهلوانی بدفع ایشان نامزد کرد و آن دو سلطان از توجه بیرام بیگ و غازیان خبر یافته در قلعه غجدوان
متحصن شدند و بیرام بیگ کیفیت حال را معروض داشته نجم بیگ با تمامی عساکر بظاهر غجدوان شتافته
محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف انحصار را مضبوط ساختند و هر روز جمعی از اوزبکان خونخوار را

و بیرام بیگ قرامانی موکب او را استقبال نموده شرائط ضیافت و مهمانداری چنانچه باید و شاید بتقدیم رسانید
و امیر نجم قریب بیست روز در ظاهر بلخ نشسته فوجی از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاد که کشتیها را
در کنار آب ترمذ جمع آورند و امیر غیاث الدین محمد را اعتستر کرده که بحصار رفته محمد بابر پادشاه را بلطف و عنایت
نامتناهی امیدوار گرداند تا جنود الخدود بوی ملحق گردد و بعد از آن بمعبر ترمذ شتافته در ماه رجب سال مذکور از آب
آمویه عبور نمودند و هنوز در نواحی ترمذ بود که امیر غیاث الدین محمد از جانب حصار باز آمده خبر قرب وصول
موکب بابری بوی رسانید و امیر نجم با بعضی امرا و اندکی از ملازمان خاصه آنحضرت را استقبال نموده
در تنگ چچک که آنرا در بند آهنین گویند بین الجانبین ملاقات دست داده از هر دو طرف شرائط
نثار و پیشکش بتقدیم رسید و از آنجانب سلاطین اوزبک چون از عبور امیر نجم خبر یافتند غلات
و حبوبات را بدرون قلعه کشیدند و ضبط هر بلده از بلاد ما وراء النهر را یکی از امرا متعهد شده خود را مضبوط کرده بنشستند
ذکر شمه از عظمت و [illegible] امیر نجم ثانی و شهید شدن او [illegible] جلال [illegible]
بانی مبانی سخن سازی و ناظم مناظم قصه پردازی این حکایت را بدین موجب مرقوم میگرداند که چون امیر
یار احمد اصفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بوفور فراست و کاردانی و صفت فتوت و وقوف در سر انجام
امور جهانبانی اتصاف داشت و در ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سرکار دیوانی رایت
بی مثلی می‌افراشت چنانچه سابقا مسطور شد شاه دین پناه بعد از فوت امیر نجم زرگر زمام امور وکالت
نفس نفیس را در قبضه اقتدار آنجناب نهاد و او را صاحب اختیار مطلق گردانیده بر جمیع امرا و وزرا
و ایلچیان و مقربان تفوق و تسلط داد و امیر نجم سه چهار سال در کمال اقتدار و استقلال بوکالت
شاه سکندر شان پرداخته امور ملکی و مالی و جزوی و کلی ملک معظم معموره ربع مسکون را بر نهج عدالت
سرانجام مقرون ساخت و بنابر آنکه در آن سنوات ملاذ حکام بنی آدم و مرجع اشراف و اعیان عرصه عالم
گردیده خلائق بیاهش بود و انواع اسباب جاه و حشمت و موجبات عظمت و مکنت انعقاد در سرکار او جمع گشت
که پایه قدر و منزلتش از جمیع امرای عظام بلکه اکثر سلاطین صفت و قران در گذشت عدد ملازمان خاصه او
بپنجهزار سوار میرسید و در خزانه این غالب نفایس اموال از سر حساب و استیفای محاسبان دانا متجاوز گردید بیهم از ذر قر
مد سرکوب سعد شیلان از غیر مرجع و غازه خواجگی بی‌قیاس پایدار و در سعد آن کوه با آنکه قاقی اسباب
تجمل را از آب گذرانیده بود در هر روز سیزده دیگ از نقره خاص جهت پختن طعام در مطبخ او بر بار می‌نهادند و ن

بیکبار بر سپاه عراق و آذربایجان تاختند و امرا بنابر عداوتی که با نجم بیگ داشتند بی آنکه دست باستعمال
آلت پیکار برند پای در وادی فرار نهادند لاجرم جنود نجم بیگ شکست یافت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
با سپاه خاصه روی توجه بحصار آورد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود متعاقب
آنحضرت در حرکت آمده حسین بیگ لله و احمد بیگ صوفی اوغلی متوجه کنبدکی گشتند و ما بقی رایات
سلاطین اوزبک از افق فتح و ظفر طالع گشته سپاه ماوراء النهر آغاز قتل و غارت کردند و فوجی از
لشکریان عبید الله خان در معرکه با نجم بیگ رسیده آنجناب را اسیر ساخته تقدیر بر ساختند و نزد پادشاه
خود برده حسب الحکم اساس حیاتش را به تیغ برانداختند و زین العابدین بیگ نیز با بسیاری از غازیان
و جمعی از جوانان اصفهانیان ... از ورطه شربت شهادت چشیدند و طایفه دیگر که بکوهها و مغارها گریخته بودند
مانند خواجه محیی الدین علی ولد خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه مرجان نبیره استاد عبید الله مجار
بدست سمرقندیان جام هلاک در کشیدند و در منتصف شهر رمضان این خبر بدار السلطنه هراة آمده امیر عماد
الدین محمود که بر حسب جهانمطاع وزیر صاحب اختیار ملکی و مالی خراسان بود بضبط برج و باره و استحکام
فصیل و دروازه بپرداخت و بعد از سه چهار روز حسین بیگ لله و احمد بیگ صوفی اوغلی در ضمان صحت
و سلامت تشریف آوردند و چون بفرمان عالم مطیع منصب حکومت آن بلده فاخره باحمد بیگ انتقال
یافته بود در قلعه اختیار الدین نزول نمود و بدارائی رعیت و سپاهی پرداخته خلائق را بتمهید نصفت و معدلت
وعده فرمود اما امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود که از عقب ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
بحصار شادمان رفته بودند از آنحضرت رعایت و عنایت یافته راه بلخ پیش گرفتند و در یازدهم رمضان
بآن بلده رسیده خواجه محمود در آنجا توقف کرد و امیر محمد بهراة شتافته باتفاق امیر عماد الدین محمود در میان امرا و حکام
در اقامت استحکام الخطه سعی بلیغ مبذول داشت و این اخبار در قشلاق اصفهان بسمع سکندر شان خلافت آشیان
رسید بار دیگر یورش خراسان از پیشنهاد همت عالی نهمت ساخت ... [illegible]
[illegible]
چون ... طوائف مردم رستمدار سنه اربع عشر و تسعمائه در بلده قم بپایان رسانید بار دیگر
هوای صید و شکار و گشت و تفرج مرغزار ... اشتداد یافت پادشاه فلک قدر عازم
اصفهان گشت چنانچه چند بار در این اوراق بر زبان کلک لطائف نگار گذشته در آن نواحی منزل ... م

بجنگ بیرون میفرستادند و از ینجانب نیز دو برابر رفته گاهی غالب و احیاناً مغلوب میشدند چون چند روز حال
بر این منوال گذشت و آذوق در میان سپاهیان مفقود گشت خواجه کمال الدین محمود که از اطوار سلاطین
اوزبک واقف بود دیده است که تسخیر این قلعه میسر نیست بعرض امیر نجم رسانید که درین زمستان
فایده بر محاصره غجدوان مترتب نمیشود زیرا که این قلعه را ذخیره و آلات رزم بسیار است و دو سلطان با بسیاری
از شجعان در آنجا توطن دارند و اگر چند روز دیگر این منزل معسکر نصرت اثر باشد غازیان جهة نقصان قوت
تنقص یافت مناسب آنکه از اینجا طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی طرح قشلاق اندازیم تا از ولایات
سرکار بلخ اردو بازاریان و سوداگران غله و اجناس ما یحتاج بدین ظفر اقتباس آورند و چون زمستان بپایان رسد
و ذخیره اوزبکان روی در نقصان نهاده علیف و آب در صحرا پیدا شود متوجه فتح قلاع و بلاد شویم امیر نجم
جواب داد که اگر ما از ظاهر غجدوان کوچ کرده بطرف کنار آب روان گردیم اوزبکان تصور خواهند کرد که این حرکت
بنا بر خوف و هراس از ما وقوع یافته و این معنی موجب جسارت ایشان خواهد شد هنوز این سخن با تمام
نرسیده بود که بابر پادشاه بدانجا آمده همان سخن در میان آورد و در باب ترک محاصره و توجه بجانب
قرشی مبالغه کرده امیر نجم سخن آنحضرت را بحسب ظاهر قبول نموده فرمود که فردا کوچ کرده بدان طرف
رویم روز دیگر که سه شنبه ماه مبارک رمضان سنه ثمان عشر و تسعمائه بود علی الصباح طلیعه سپاه
ماوراء النهر از میان درختان ظاهر غجدوان پیدا گشت و مهم از حیز تدبیر امیر و وزیر در گذشت صورت
حال آنکه چون در بلده بخارا بسامع جانی بیک سلطان و عبید الله خان رسید که کار امیر نجم در ظاهر غجدوان
از پیش نمیرود و هر روز لشکریان نجم از قلت آذوق و علیف چهارپایان متفرق و پریشان میشوند
عزم رزم جزم کرده با حشری بسیار از پیاده و سوار همه جوشن پوش و خنجر گذار بر سبیل ایلغار متوجه
غجدوان گشتند و بعد از وصول بحدود آن قریه محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان با اوزبکان پیوسته عنان
یکدیگر گردی بمیدان نهادند و نجم ثانی بعد از مشاهده این حال بر مقابله و مقاتله دل نهاده میمنه و میسره لشکر را
بوجود امراء عظام استحکام داده در قلب خود بایستاد و مقرر کرد که ظهیر الدین محمد بابر پادشاه با جنود خاصه
طرح باشند که در هر طرف بکومک احتیاج شود توجه فرمایند و بعد از تسویه صفوف قریب دویست سوار جلادت
آثار از برانغار سپاه اوزبک در میدان تاخته بر جوانغار لشکر نجم بیک حمله کردند و بیرام بیک که در آنجانب
بود متوجه دفع شر آن جماعت شده بزخم تیری از پای درآمد و این معنی موجب ازدیاد جسارت اوزبکان شده

متولد گشت و این معنی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شده و طنطنهٔ بشارت و غلغلهٔ تهنیت از ایوان
کیوان درگذشت و شعراء والا جاه ببسط بساط جشن و سور اشاره نموده مجلس عیش و سرور تمهید یافت
و جامهای راح ریحانی در گردش آمده انوار عاطفت کشورستانی بر صفحات احوال همگنان تافت امرا و ارکان
دولت عقود جواهر و نقود وافر نثار مهد همایون شاهزادهٔ صاحب سعادت کردند و خدام سدهٔ سدره
منزلت صلات و صدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیده لوازم محامد واهب العطیات
بجای آوردند و آن مولود عاقبت محمود موسوم بطهماسب و مکنی بابو الفتح گشته چند قابلهٔ حور سرشت جهت
ارضاع آنحضرت تعیین پذیرفت و بواسطهٔ آن شاهزادهٔ سعادتمند چند روز طویهای دلپسند وقوع یافته
مواد اعتقاد فرق عباد سمت ازدیاد گرفت و بعد از آن ایام برای اصابت عین الکمال دست سپهر
بر غال نیل مال بر چهرهٔ نواب پایهٔ سریر جاه و جلال خبر شهادت امیر نجم و بیرام بیگ قرامانی و زین العابدین
بیک و گذشتن سلاطین اوزبک از آب آمویه متوجه اتراکان امید بنابران کرت دیگر یورش خراسان
پیش نهاد همت گشت و رایت ظفر پیکر از اصفهان بجانب ساوه نهضت نموده غبار موکب ظفر آثار
از اوج فلک دوار درگذشت ذکر تسلط [illegible]
چون امیر نجم ثانی از جام قضای سبحانی شربت شهادت چشید هوس تسخیر بلاد خراسان در ضمیر حکام
ماوراء النهر پدید آمد دیگر بخت جانی بیک سلطان از آب آمویه گذشته متوجه دار السلطنه هراة گشت
و امرا و اشراف آن بلده چون برین حادثه وقوف یافتند بیشتر از پیشتر در استحکام برج و باره کوشیدم
احمد بیک صوفی اوغلی قلعهٔ اختیار الدین را مضبوط ساخت و حسین بیک للهٔ بدیع میرزا سلطان احمد
که در میان مشرق و شمال شهرت رایت اقتدار افراشت و امیر غیاث الدین محمد دروازهٔ فیروز
آباد را ضبط نموده و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بمحافظت دروازهٔ ملک منزل فرموده حراست
دروازهٔ خوش بامیر سلطان محمود ولد امیر غیاث الدین باغبان تعلق گرفت و محافظت دروازهٔ
عراق ببکری از اعیان خراسان سمت انتساب پذیرفت و جانی بیک سلطان در اوائل
ذی القعده بظاهر هراة رسیده بخت ور النگ کهدستان نزول کرد و یکدو نوبت زمرهٔ از لشکریان
اوزبک بعزم محاربت از طرف باغ سفید خود را بقریب بخندق رسانیدند و از اصابت پیکان هرویان
مجروح باز گردیدند و سه چهار کرت دیگر از جانب دروازهٔ فیروزآباد جنگ پیش آوردند و از دست ملازمان

شکار بتقدیم رسانیده و چهار هزار جانور بزخم تیر و خنجر مانند گل و لاله غرقه بخون گردید آنگاه اعلام
از شکارگاه مراجعت فرموده متوجه ییلاق سیس پریاق و سورلوق شدند در آن بهار و تابستان در آن
مرغزار نزهت آثار گاهی بتفرج و انشراح خوشگوار و احیانا بصید گوزن و قوچ و غاز که در آنجا وجود دارند اقدام مینمود
و در فصل پاییز که منزل ماهیه از فروغ طلوع خورشید صفت اصفرار پذیرفت و ازهار ... خریفی لباس
حضرت آثار را از اشجار سرخ و زرد گشته ساحت باغ و بستان صورت کارگاه صباغان گرفت پادشاه
جهانبان عازم خطه اصفهان شده بعد از وصول در آن بلده طرح قشلاق انداخت و بساط عیش و نشاط
انبساط داده بنوعی بتفقد حال ساکنان دار الملک عراق پرداخت و گاهی بر مسند طرب نشسته
از فروغ عارض چون آفتاب و شعاع جام شراب ناب مجلس بزم را تابنده و سیراب میگردانید و احیانا
بر تخت سلطنت و استقلال آمده سرگشتگان وادی جور و اعتساف را بجهت بسط عدل و انصاف میرسانید
انجمن گنبدی پادشاه هفت اورنگ گهی در بزم عشرت جام گلرنگ گه نشستی گاه بر تخت عدالت
بی تادیب ارباب ضلالت و در تضاعیف این حالات خاطر انور متوجه رعایت سلطان مراد نبیره
ابدرم بایزید گشته ایالت بعضی از ولایات فارس رجوع بآن شد و سلطان مراد برحسب فرمان
پادشاه ملاذ و عباد بجانب مقصد در حرکت آمده در اثنا راه زمان حیاتش بنهایت انجامید
و قبل از آنکه بمقصد رسد متوجه عالم عقبی گردید [illegible]
[illegible]
و در زمستان که بلده محروسه اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرق و غرب جهان غیرت افزای
ریاض جنان بود واهب بی منت ابواب مرادی دیگر بر روی روزگار همایون آثار آن مهر سپهر سلطنت
برگشاد و بخشنده بی منت گوهری از کان امکان بیرون آورده در کنار عطوفت شاه والا جاه
نهاد و نسیم عنایت ازلی در چمن امید پادشاهی گلی عطر پرور شکفت که شمیم آن مشام عالمیان را
معطر گردانید و از فروغ انوار عاطفت لم یزلی در گلشن تمنای حضرت دین پناهی نهالی سر کشید که ظل
اقبالش جهانرا بمهاد امن و امان رسانید هم گلی شکفت در گلزار شاهی وجودش مظهر لطف الهی
نهالی رست از باغ امامت ظلالش مرجع اهل کرامت برآمد اختری از برج اقبال فروغش زینت بخش خیام کمال
یعنی حضرت شاه دین پناه را در اوائل سنه ثمان عشر و تسعمائه بساعت سعادت اثر پسری خورشید منظر

امیر غیاث الدین بن امیر یوسف بعرض تیمور سلطان رسانید که تقویت جماعتی که بنا بر اغراض فاسده
خویش در مقام انهدام بنای زندگانی مردم شیعه شده اند موجب تخریب مملکت و در باب منع و زجر آن طایفه
حکم حاصل کرده بسر مولانا ظهیر الدین(؟) اللّه صحاف را که یکی از شیعه بزخم کارد از گشته شده بودند سیاست نمود
لاجرم آن فتنه تسکین یافت و چون قریب دو سال محمد تیمور سلطان در هراة و عبید اللّه خان در مشهد
مقدسه و بعضی دیگر از ولایات حکم کردند خبر قرب وصول صفای سپاه کشورگشائی بجدود خراسان
شایع شده هر یک از اوزبکان در هر جا بودند عزیمت بصوب ما وراء النهر تافتند و ذکر شرف
[illegible] امیر [illegible] عبد الباقی [illegible] شریف الدین علی نیابت مناصب [illegible]
[illegible] موکب [illegible] امیر شریف الدین علی که جامع انواع فضل و ادب و حاوی
علوم موروث و مکتسب بود بشرف نسب و علو حسب از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی می‌نمود و بعد از
واقعه قاضی محمد کاشانی منظور نظر مرحمت حضرت کشورستانی بتفویض منصب صدارت سرافراز شد
و چون چندگاه بلوازم آن امر پرداخت از آنجهت که نسبت بخود سوء مزاجی فهم کرده از آن امر استعفا جست
و در وقتی که ماهچه رایت ظفر پیکر از خراسان مراجعت نموده پرتو وصول بر ولایات عراق انداخت رخصت
طواف عتبات عالیات ائمه معصومین سلام اللّه علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد آورد و امیر نظام
الدین عبد الباقی بمنصب صدارت شاهی مفتخر و مباهی شده بواسطه وفور التفات امیر نجم کوکب
جاه و جلال او باوج اقبال رسید و در آن اوان که امیر نجم عازم ما وراء النهر گردید او را بنیابت خویش تعیین نموده
مقرر فرمود که من حیث الاستقلال بسرانجام مهام سلطنت قیام نماید و در آن ایام که خبر شهادت
امیر نجم بتحقیق پیوست و ماهچه لوای ظفر مطلع از اصفهان متوجه ساوه گردید و در ورود دخانه ولایت مذکور
پادشاه مؤید منصور تجدید امیر نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیمیا اثر گردانید و وکالت نفس نفیس
همایون را در عهده آن جناب کرده پایه قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و [illegible] امیر سید شریف
را که از بغداد باز آمده در اردوی همایون بود بار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخت و بتکفل امور صدارت
منصب فرمود و چون اعلام زرنگار پادشاه ظفر اقتدار سایه وصول بر حدود ساوه انداخت حسب فرمان واجب
الاذعان نجم ثانی(؟) دریافت که غازیان عالیشان جهت مصلحت یورش خراسان آذوق سه ماهه بردارند و بنابر آنکه
در آن سال در ساوه حبوبات در غایت قلت بود و علت قحط شیوع تمام داشت بمیمن توجه خاطر عالی آن امیر مقدار

امیر عماد الدین محمود مغلوب شده زخمهای کاری خوردند و در بعضی از آن معارک بابا عشقی تبرائی که معتقد الله بیک بود

بدست اوزبکان گرفتار گشته بقتل رسید و مقارن آن حال عبید الله خان بنواحی شهر رسیده در قریهٔ ازادان

و ساقسلمان منزل گزید و چند بار سپاهیان بکنار خندق دروازهٔ ملک و دروازهٔ عراق تاخته بافکندن

تیر و سنگ پرداختند و بجد هر چه تمامتر بامر محاصره قیام نموده علم جنگ و پیکار برافراختند و چون در سال گذشته

محصول بلوکات نیک نیامده بود در آن ایام نرخ حبوبات ترقی تمام کرده امرای عظام جهت آذوق

غازیان بر محلات شهر غله حواله نمودند بدین سبب تفحص بسیار بضعفا ردکنار رسیده در کمال اضطرار بسر میبردند

القصه ایام محاصره بشصت روز امتداد یافت بعد از آن پرتو انوار عنایت الهی بر وجنات احوال

محصوران تافت و میان جانی بیک سلطان و عبید الله خان مخالفتی روی نموده در صباح سیم محرم

سنه تسع عشر و تسعمائه که موافق روز اول نوروز بود هر یک از آن دو سردار از ظاهر هراة بجانب دیار خود

توجه فرمودند و در آن روز فیروز شهر و دیار از نسیم عنایت الهی گل امان در چمن مراد شکفته از محنت نجات یافتند

و از محافظت برج و باره فارغ گشته بسیر بساتین و باغات و منازل و مزروعات خود شتافتند و جانی بیک

بی توقف از آب آمویه گذشته بکرمینه رفت اما هم در آن ایام محمد تیمور سلطان باینجانب آب آمده در حدود

مرغاب بعبید الله خان پیوست و آن دو پادشاه باتفاق یکدیگر عنان یکران بطرف مشهد مقدسه

انعطاف دادند و از مرو تا نواحی استرآباد تحت تصرف در آورده دل بر سلطنت خراسان نهادند و چون

این خبر بدار السلطنه هراة رسید امرای عظام مصلحت توقف ندیده در ماه مذکور از راه بیابان طبس و سیستان

روی بصوب عراق آوردند و خواجه ابو البقا و بعضی دیگر از هواخواهان اوزبکان آن بلده را ضبط نموده

جهت ایصال بشارت سر علاقه بمشهد مقدسه فرستادند لاجرم تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان

طوعا و کرها لوازم استقبال بجای آوردند و کلیدهای شهر و قلعه برده اظهار اطاعت و انقیاد کردند

و تیمور سلطان در باغ جهان آرای نزول آمده خطبه بنام خود خواند و چون میدانست که در ایام

... ان تفرقه بسیار بهراة رسیده بمردم بر وجه حسن معاش کرد اما طائفه از متعصبان اهل سنت

و جماعت آغاز غمز و سعایت نموده جمعی از مردم موالی را بتبرائی آزار و دام رنج و عنا انداختند و مولانا

شمس الدین محمد و مولانا حبیب الله واعظ مؤذن مسجد جامع را بجرم انکار شهید ساختند و ساعت

بساعت آتش فتنه بیشتر اشتعال مییافت تا آنکه مولانا خواجه علی صدر که خوارزمی الاصل بود بنا بر التماس

ضمیر کیمیا تاثیر زیبنده تاج و سریر تمام عیار نموده بسکه قبول اقتران یافت و بهمه زان بتضاعف اسباب
ترتیب کامرانی و بهجت و شادمانی افزوده بعد از فراغ از آن امر بصوب دولتخانه همایون شتافت ذکر
رسیدن منقلای سپاه مظفر لوا بنواحی مشهد مقدسه منوره و گریختن سلاطین اوزبک
از استماع خبر توجه پادشاه نصرت عصابه پس از عرض سپاه انجم جاه و تحقیق یراق سپاهیان
رزمخواه شاه سعادت انتما از النگ سلطانیه بییلاق کالپوش خرامید و حاکم شیراز خلیل سلطان را با فوجی از
دلیران آهن قرینا برسم منقلای متوجه مشهد مقدسه گردانید و خلیل سلطان بقوت دولت شاهی مستظهر بوده
در طی مسافت مسارعت نموده و بسان برق و باد روی بمشهد مقدسه آورده عبید الله خان که در آن ولایت
اقامت داشت چون از منهی خبر یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چاره کار منحصر در فرار دانست
و در وقتی که خلیل سلطان بیکفرسخی آن بلده رسید بعضی از ارباب و کلانتران مشهد را کوچانیده
هزیمت بصوب مرو شاهجان انعطاف داده اکثر مجال توقف ندیده از راه شبرشتر بمعبر چهارجوی شتافت
و از آموی عبور نموده راه بخارا پیش گرفت و بر همین قیاس از استماع خبر قرب وصول جنود ظفر اقتباس رعب
و هراس بخاطر تیمور سلطان که در هراة بود راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر خراسان امیر غیاث
الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث و خواجه قاسم فرنخودی و مولانا قاسم خواند امیر
خواجه شاه حسین خیابانی را کوچانیده همراه برد و در طی مسیر نصرت مآب مسیر شهر هنوز موکب همایون
پادشاه نصرت شعار در ییلاق کالپوش بود که بشیر فتح و ظفر از افق بهروزی و سعادت طالع گشته از قرب اوزبک
دیار در دیار خراسان نماند و دست مشیت قادر ملک بخش لباس امن و امان در قامت اهالی خراسان پوشانیده
بساط جمعیت ارباب بغی و طغیان را برافشاند و تیمور سلطان چون بدار الملک سمرقند رسید قاصد ... بجانب
بهنال زندگانی امیر محمد کردیوان آن عالیجاه مناقب پناه یعنی الفقیر اطلاع یافته مضمون کلمه انا لله و انا الیه
علیه و بابر ادمولانا نظام که منصب صدارت داشت از سمرقند گریخته بجانب شادمان شتافت و محمد پایه
پادشاه که دیگر آن زمره اولاد حیدر الفقیر را منظور نظر التفات ساخته اسباب شوق عنایت فرمود و اکثر
دوران ایالت زینل خان بدار السلطنه هراة ستوده ابواب دولتخواهی ابواب کامیاب برگشود
... ابو القاسم بخشی انیمت و بدان ... جمعی کثیر برمنت ریخت ابو القاسم بهادر آن
خاقان منصور سلطان حسین میرزا در سلک اعاظم امرای بخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی نیز در وقتی که خراسان را

قلعه که دلخواه سپاه انجم جاه بود بتحت تصرف ایشان درآمد و موکب پادشاه فرخنده پی در حرکت آمده
نواحی ری مدت ده روز محل اقامت لوای فیروزی اثر بود و از کثرت خیمه و خرگاه غیرت سپهر دوار میبود و پادشاه
جهانیان بعد از اجتماع عساکر نصرت نشان از آن منزل بسلطان میدان خوامیده زینل بیک را با بعضی
از امرا و فوجی از سپاه منقلا گردانیده به بسطام فرستاد و خود نیز متعاقب ایشان در حرکت آمده در اثنای
راه بنواحی دامغان رسیده جناب سیف الاسلامی که جهة تحصیل وجوه تقبل امیر عبد الکریم و آقا محمد بمازندران
رفته بود مقضی المرام باز آمده و شرف بساطبوسی دریافت و چون الکای بسطام از فر نزول مواکب
کواکب مراتب غیرت افزای گلستان ارم گشت حکم همایون بعرض لشکر و مشاهده یراق بهادران
رستم اقتدار نفاذ یافت و صباح که سپهداران قدر و قضا دیبای بیضای آفتاب بر زبر جوشن مصقول
جدول ثوابت و سیارات پوشیدند از لمعان تیغ برق کردار و اشعه اسنه شعله آثار فضای بسیط زمین را مانند
نگارخانه چین روشن و مزین گردانیدند امرای عظام و حکام انام و قورچیان بهرام صولت و غازیان ذوی
شوکت و سایر هژبران کینه کوش و نهنگان پرجوش و خروش جوشنهای زرنگار پوشیده بر اسبان
صبا رفتار سوار گردیده در آن صحرای دلگشا بایستادند و سیوف جان گزند آخته و رماح اجل پیوند برافراشته
زبان سخن سازی بدعوی جلادت و سربازی برگشادند یکی از ایشان از جام راحت انجام دولتخواهی
سرمست شده بمضمون این مقال مترنم گردید — برآنم که چون دشمن بدگهر کند عزم رزم و شود رزمگر
بگرز گران سنگ و شمشیر تیز سر و دست او را کنم ریز ریز ببزم عدم رهنمونش کنم قدح از سر وی ز خونش کنم
دیگری بر جاده اخلاص و استقامت ورزیده بفحوای این کلام تکلم مینمود نظم اگر آید اگر دشمن تیز چنگ
بدریای هیجا بسان نهنگ ز اقبال شاه ولایت نژاد خدیو جهانگیر پاک اعتقاد به تیغ آب سردی
زبونش کنم بضرب سنان غرق خونش کنم در آن صباح شاه صاحب تایید مانند جمشید خورشید
بر اشهب گردون گرد گیتی نورد نشسته نظاره غازیان کرده و بر یسال ابطال رجال عبور فرموده میمنه و میسره
و قلب و مقدمه را بنظر فرخنده اثر در آورد و بهر طایفه از عساکر عظام که میرسید سروران ایشان پیاده شده
جبین بر خاک راه میسودند و سپاه فیل شکوه پیشکش کرده زبان نیاز بدعا و ثنا میگشودند نظم که شاها
فلک همعنان تو باد جنود ملک در پناه تو باد ظفر در رکاب تو باد مدام سعادت رفیق تو هر صبح و شام
لوای تو پیوسته فیروز باد همیشه عدوی تو بد روز باد و نقد اخلاص انسالکان طریق اختصاص در معیار

بر سایر قرادلان ازالنگ رادکان سبقت گرفته بود با سیصد نفر از غازیان دلاور صباحی بنواحی هراة رسید
و هر و یا نرا تنبیه نموده بی شائبه توقف متوجه مخالفان گردید و از مردم شهر خواجه عطاء الله و خواجه محمدی
و میرزا قاسم و خواجه مولانا میر و غیرهم از دروازهٔ ملک بیرون رفته متعاقب بری سلطان و مخالفان نیران
قتال اشتعال داشت که بمعبر رسیدند و دست بر تیغ و تیر برده غایت جلادت بتقدیم رسانیدند در آن
اثنا مولانا میر سمرقندی با زمرهٔ که از عقب مانده بود از پس ابو القاسم بباغ سرافراز در آمد دست بتاراج بر آوردند
رشتهٔ جمعیت آن بی سعادت از هم گسیخته امیر عبد القادر بطرف ارب گریخت و ابو القاسم تا حدود قرجستان
عنان باز نکشید و غازیان تیغ انتقام آخته و سنان خون آشام راست ساخته شهاب الدین غوری و قاسم
کرخی را با سیصد کس از مردمی که متابعت ابو القاسم کرده بودند بقتل رسانیدند و سرهای آن بیدولتانرا
از تن جدا ساخته جسد ایشانرا طعمهٔ کلاب و زاب گردانیدند و روز دیگر ازین فتح مبین جناب سیف الاعالی
بآن بلدهٔ فاخره رسیده جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و خواص و عوام را بمزید
الطاف شاهی مستمال گردانیده علم رعیت پروری برافراخت اما ابو القاسم چون از ظاهر بلدهٔ هراة بگریخت
و در حدود غرجستان با حشام قبچاق پیوست و باستظهار آن جماعت لنگر مقدسهٔ غیاثیه را تاخت کرده
در آنجا دو دمیو و تا وقتی که امیر اردوشاه خروج کرده تیغ خونریز را بخون او بیالود [illegible] پادشاه
[illegible] رادکان [illegible] جناب [illegible]
لوای کشورگشای شاهی و مواکب گردون مراتب ظل اللهی بعد از توجه خلیل سلطان بسه چهار روز
از کالپوش نهضت فرموده کوچ بر کوچ بخبوشان رفته در اثناء راه خبر فرار سلاطین اوزبک بشیخ یافت
و حضرت شاهی لوازم شکر و سپاس بتقدیم رسانیده از خبوشان بالنگ رادکان خرامید و در آن
مرغزار نزهت آثار چند روزی اقامت فرموده بساط نشاط ممهد و مبسوط گردانیده در آن اثنا حاکم ولایت
مرو دده بیک را که از توهم سپاه اوزبک آن بلده را باز گذاشته بود بپایهٔ سریر اعلی رسیده بود بسبب
آن حرکت ناهنجار پادشاه حمیت شعار حکم فرمود که او را کسوت نسوان پوشانیدند و بر دراز گوشی سوار
کرده گرد اردوی همایون گردانیدند اما همدر آن روز بلطف و شفقت شاهی شامل حال دده بیک گشت و بانعام
خلعت خاص اختصاص یافته بدستور معهود در سلک امرا منتظم شده و هم در النگ رادکان خاطر
همان شاهی بر تربیت زمرهٔ از ارکان دولت قرار گرفته بعضی را ملقب بخانی و جمعی را باسم سلطانی

تحت تصرف درآورد و بار دیگر در مقام التفات و عنایت سلوک نمود و ایضاً تیمور سلطان در آن اوان که بخراسان
درآمد او را منظور نظر تربیت گردانید و در بعضی از مهمات مالی و ملکی دخل داده بمرتبه نیابت رسانید لاجرم
ابوالقاسم نوکری چند فراهم کشیده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و بعد از فرار تیمور سلطان
از خراسان در هراة توقف نموده دل بر محافظت آن بلده نهاد و در آن ایام خواجه عطاء الله و خواجه محمدی
و خواجه میرزا قاسم ولد زبدة الوزرا خواجه جلال الدین میرکی و مولانا نصیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان
هراة که دولتخواهی نواب کامیاب شاهی لازال ظلال اقباله فی صفحات التناهی ظاهر گشته میان
ایشان و ابوالقاسم صورت خلاف روی نموده از شهر بیرون رفته بجانب ... شتافت و از مردم ایل مغول غارجی
و احشام الولایت قریب دو هزار پیاده و سوار فراهم آورده بعزم ... بجانب دار الملک خراسان شتافت و ارباب
و کلانتران هرات ازین عزیمت وقوف یافته دروازها و برج و باره را مضبوط ساختند و خاطر بر مدافعت و ممانعت
قرار داده علم محاربت برافراختند و ابوالقاسم در باغ ... افزا که از آنجا تا شهر نیم فرسخ مسافت است نزول کرده
جمعی کثیر از مردم بلوکات با خود متفق گردانید و خواجه شهاب الدین غوری که سالها وزارت امیر محمدی بیک
کرده بود و در زمان تیمور سلطان تحقیق جهات سالکان مذهب علیه اثنا عشریه مینمود از شهر گریخته بوی ملحق گردید
و امیر نظام الدین عبدالقادر که شمه از احوال او در ضمن وقایع خاقان منصور سبق ذکر یافت در آن ایام
در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جو مجتمع ساخته در خانه خود را بحیطه ضبط درآورده صدای هواداری ابوالقاسم
در انداخت لاجرم فتور تمام باحوال شهریان راه یافته اکثر دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابوالقاسم
روزی از جانب دروازه خوش جنگ پیش آورده و نزدیک بکنار خندق رسیده جمعی از پیادگان تقدیم جلادت
از خندق گذشتند و دروازه را آتش زدند اما بواسطه اشتعال نیران بشهر در نتوانستند آمد و خواجه
محمدی و میرزا قاسم که ... دروازه تعلق بایشان میداشت از ... خبر یافته خواجه محمدی تخت
اندیشه فرار نمود و بالاخره باستصواب میرزا قاسم خواجه مولانای سمرقندی را بخود ملحق ساخته با معدودی چند
از مردم جلادت شعار از باره دروازه خوش رفتند و بضرب تفنگ ... ابوالقاسم و اتباع او را
خائب و خاسر بازگردانیدند و صباح روز دیگر امیر عبدالقادر نیز ... گشته از دروازه فیروزآباد بیرون رفته
با بوالقاسم پیوست و او هشت روز در ظاهر هراة نشسته در تضییق مسلمانان کوشید آنگاه خبر قرب
وصول امرای ... پادشاه مظفر لوا منتشر گردید و بیرم سلطان بموجب فرمان داروغگی ولایت ... تعلق بوی داشت

و بعد از واقعهٔ غجدوان از آب آمویه عبور کرده در بلخ توقف نمود و اطراف آن بلده را مضبوط ساخته
چندگاه رایت مقاومت با سلاطین اوزبک برافراخت و در وقتی که محصول بلخ بدر رسید و در شهر ذخیره نماند
بوبای سلطان بفرمان برادر خود جانی بیک سلطان عازم تسخیر آن بلده شده با سپاه فراوان
از گذر ترمذ عبور فرمود و بلخیان باطاعت اوزبکان مایل گشته خواجه محمود با متابعان از آنجا بیرون آمد
و بکشتم بدخشان که منزل سرادقات محمد بابر پادشاه بود در رفته دو سه ماه در خدمت آنحضرت بسر برد
و در ماه جمادی الاولی سنه تسع عشر و تسعمائه استماع نمود که بوبای سلطان باتفاق سایر سلاطین بلخ را بازگذاشته
بما وراء النهر رفت بنابران خواجه محمود متوجه بلخ گشته بلخیان بتوهم آنکه خواجه محمود ایشان را بجرایم اطاعت
بوبای سلطان مؤاخذه نماید آنجا برابر شهر نگذاشتند و خواجه محمود در اواخر ماه مذکور متوجه خراسان شده
بعد از وصول پل چراغ ادهم نامی که سردار بعضی از احشام ولایت جوزوان بود در شیوهٔ قطع طریق
سلوک نموده خواجه را از همراهان اوزبک می‌شمرد با جناب دو چار خورده و آنخواجهٔ پسندیده صفات را
دستگیر کرده در اوایل رجب سنه مذبوره شربت شهادت چشانید و چون اینخبر بعرض پادشاه والا گهر رسید
خاطر انور متوجه انتظام مهام طخارستان گشته در ییلاق باباخاکی فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که دیو سلطان و امیر سلطان بجانب بلخ و اندخود و شبرغان روند مقرر آنکه بعد از تسخیر آن ولایات دیو سلطان
بحکومت بلخ توقف نماید و توابع و مضافات بلخ را از تعرض مخالفان صیانت نماید و امیر سلطان جهت
کومک زینل خان بخراسان بازآمده ولایت قاین سیورغال او باشد و امرا با فوجی از سپاه مظفر لوا
روی بمقصد آورده پس از وصول شبرغان ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نمودند
و مراسم اطاعت و انقیاد مرعی داشته ابواب شهر بر روی امید امرا گشودند و از بلخ نیز سادات و قضات
و اشراف و اعیان مفاتیح شهر و قلعه را بنزد نواب والاجناب دیو سلطان آوردند و شرایط نثار و پیشکش
بجا آورده اظهار دولتخواهی کردند اما مردم اندخود یکی از اهل ضلال را که موسوم بود بقرا اقبال پیشوای خود ساخته
طریق طغیان و عداوت مسلوک داشتند و شعار خلاف اظهار نموده رایت دولتخواهی اوزبکان برافراشتند
بنابران دیو سلطان و امیر سلطان از شبرغان بظاهر اندخود شتافته غازیان عظام آغاز اسباب قلعه
گیری کردند و قرا اقبال و اتباع در مقام مدافعت و مخالفت ثبات قدم ورزیده ابواب جنگ و جدال بر گشودند
در زمان محاصره و محاربه پنج شش روز امتداد یافته بیمن دولت ابد مونه قهرا قسرا آن بلده مفتوح گشت

ملقب و موسوم ساخت و زینل بیک را لقب خانی داده بسبب ایالت دار السلطنهٔ هراة و توابع و مضافات
پایهٔ قدر و منزلتش را برافراخت آنگاه پادشاه دین پناه اوام طواف عتبهٔ کعبه مرتبه امام عالیمقام
ابوالحسن علی ابن موسی الرضا علیهم السلام بسته از رادکان بآن مقام بهشت نشان شتافت
و چنانچه شیوهٔ ستودهٔ آنحضرت است از روی اخلاص و نیاز لوازم زیارت بجای آورده پرتو انواع عنایات
شاهی بر وجنات احوال مجاوران آن روضهٔ عرش مرتبه تافت و از آنجا بصوب ولایت بادغیس نهضت
فرموده پس از وصول بدان حدود چنان معلوم شد که باقیان و صحرا نشینان نسبت بغازیان که
از معرکهٔ غجدوان مراجعت نموده بودند توقف بسیار کرده از آن طایفه را شهید ساخته یراق زمرهٔ را
بغارت برده اند و ایضا وقت عبور اوزبکان از آب مرغاب غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفته و بی شایبه
اکراهی متابعت و موافقت ایشان پذیرفته اند بنا علی هذا قهرمان قهر پادشاه نصرت بهر بقتل
عام فرمان داد و دولتو بخشی که بنا بر اقتضاء رای کشورگشای حوجی سلطان لقب یافته و از قزلباشان
اوراجوق سلطان نیز کوشیده با جمعی کثیر از عساکر بهرام صولت بآن کار اشتغال نموده ساحت آن ولایت را
از خون آن قوم دون گلگون ساختند و اموال ایشان را بباد تاراج بر داده من یعمل سوء یجز به در حسب
طاق کردن انداختند و موکب پادشاه ربع مسکون در النگ بابا خاکی که مرغزاریست در غایت نضارت
و طربناکی روزی چند میل اقامت فرمود و از پای افتادگان زاویهٔ بیدادی و از دست رفتگان بادیهٔ نامرادی
که در دار السلطنهٔ هرات و توابع و مضافات دیدهٔ امید بر شاه راه انتظار داشتند چون از وصول چتر
همایون فال بمنزل بابا خاکی وقوف یافتند قدم از سر ساخته و آنرا سرمایهٔ رفع درجات شناخته
باردوی کیهان پوی شتافتند و تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته و بالحال و قال بدعاگویی
افزونی دولت و اقبال مادام آستان جاه و جلال گشادند و بانواع التفات و اصطناع مفتخر و مباهی
شده قدم بر مسند حصول مراد نهادند و در خلال آن احوال امیر نظام الدین عبدالباقی جهة سرانجام
مهم معظم سرکار سلطنت باتفاق جناب ایالت پناهی زینل خان بهراة شتافت و قضایای
فرق عباد را بر نهج عدالت فیصل داده بیمن اهتمام خداش امور ملک و ملت در سلک نظام انتظام
یافت [illegible]
[illegible] خامهٔ مشکین شمامه در ضمن حکایات سابقه بر صحیفه رقم زده خواجه کمال الدین محمود

چون بحدود آن ولایت رسید شنید که شجاع بیک بجانب سوی رفته و غیاث امیر سلطان در قلعه ما تحصن نموده بنابران بظاهر
القلعه شتافته چند روزی با مرکب به محاصره پرداخت اما چنانکه میبایست مهمی از پیش نرفت در آن اثنا شنید که
اورقا شجاع بیک در شال و مستان بر اطراف ایلغار کرده مردم آن ولایت را آزرده طبل مراجعت
فروکوفت و عازم اندخود گشته در اثنای راه خبر واقعه آن ولایت بر او شنیده عنان یکران بطرف اردوی نصرت
نشان انعطاف داده وقتی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود به پایه سریر اعلی رسیده
کیفیت حالات آن یورش معروض نواب کامیاب نموده گفتار در بیان معاودت رایات آفتاب
[illegible] بصوب [illegible] چون امور مهمات ملک خراسان بر طبق دلخواه خاطر همایون آستان ملایک
آشیان ساخته و پرداخته شد و هیچ طرف از حدود ممالک امری که موجب انزعاج ضمیر انور تواند بود نماند
رای عالم آرای کشورگشای بر مراجعت قرار گرفت و در اوایل میزان که نسایم خزان بجانب باغ و بستان
در اهتزاز آمده و اوراق لیل و نهار صفت اعتدال پذیرفت مهر سپهر شهریاری از النگ بابا خاکی نهضت نموده
مرغزار آن مهد بستان را از یمن مقدم همایون رشک افزای گلستان ساخت و در منزلات هرات اندکی
توقف کرده رایت نهضت بصوب اصفهان برافراخت متوطنان دار السلطنه هراة که از استقلال
سایه چتر فرقد سای در مهاد امنیت بودند و از استشمام نسایم معدلت بر بستر استراحت و فراغت
میغنودند یکبار در تاب آفتاب فرقت افتادند و بسموم غموم مهاجرت گرفتار شده خاطر بتجرع ساغر
فراق زهر مذاق قرار دادند و اردوی کیهان پوی کوچ بر کوچ بولایت نشاپور شتافتند در آن حدود بمسامع
جاه و جلال رسید که جمعی از مردم فتنه انگیز و برخی از اوباش پرستیز سلطان بایقرا ولد ابو المحسن میرزا
را بپادشاهی برداشته در لباس ادبار نایره ظلم و فساد اشتعال و التهاب داده اند و بعضی از قلاع را مضبوط
ساخته ابواب مخالفت و بیداد بر روی اصحاب رشد و رشاد گشاده اند بنابران فرمان واجب الاذعان
نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیک استاجلو که بچایان سلطان ملقب شده است
با فوجی از سپاه ظفر سلب جهت دفع آن جماعت متوجه گردند ایشان بموجب فرموده عمل نموده و بسرپنجه
شجاعت و مردانگی آن زمره ناجیه سلک جمعیت آن طایفه باغیه از هم ریخته چون جمعی از ایشان را بر خاک
هلاک انداختند سلطان محمد بایقرا گریخته بیچارگان آنجایی از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر عبد الباقی
و چایان سلطان بعد از فراغ از مهم معاندان عنان یکران بصوب آستان ملایک آشیان تافتند و در اصفهان

و ابوسلطان بقتل عام فرمان داد کارسازان اندخود و از حیز تدبیر درگذشت صغیر و کبیر و برنا و پیر آن بلده بضرب
تیغ دلیر بقتل رسیدند مگر قرا ایقال که او را بندهٔ درگاه عالمپناه گردانیدند و چون خاطر ابوسلطان از مهم
اندخود فراغت یافت مظفر و منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و بتدارک اختلالی که در آن مملکت
راه یافته بود مشغول گردیده پرتو انوار معدلتش بر وجنات اهالی طخارستان تافت و امیر سلطان
چنانچه مذکور شده بود عنان مراجعت بجانب خراسان معطوف ساخت و بعد از مراجعت لوای کشورگشای
شاهی بمقصد رسیده همانجا ساکن گردید ذکر توجه شاهرخ بیگ افشار بصوب قندهار در آن ایام
خجسته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام از امر محمد خان شیبانی فارغ ساخته در بلدهٔ
فاخرهٔ هراة لوای نشاط و کامرانی برافراخت ببر کلانتر امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون شجاع بیگ
مانند سایر حکام بلاد و امصار از ولایت بدرگاه سپهر اقتدار آمده اظهار عبودیت و اخلاص نمود روزی چند
در ملازمت سدهٔ امامت و کرامت بسر برده پادشاه سکندر حشمت در وقت مراجعت از خراسان
علامت نفاق و عصیان در ناصیهٔ حال او مشاهده فرموده بحکم همایون شجاع بیگ مقید شد و بعد از
چند روز که در حبس اوقات گذرانید یکی از موکلان ابو الجید دلفریب با خود متفق گردانید و عزم فرار جزم کرده
بعضی از نوکران خود که از قندهار آمده بودند در نواحی هراة مختفی بودند پیغام فرستاد که در شب معین اسبان
هامون نورد با آلات سفر در آن قلعه که بجانب بازار است آورده نگاه دارند و شجاع بیگ در لیلة الموعود
موکلان را با طعام طعامی که مخدرات [illegible] تعبیه کرده بودند ضیافت نموده چون آن جماعت در خواب شدند بکمند
حیله و تدبیر از فصیل خود را بخاکریز رسانید و بپای جلادت از خندق گذشت و بنوکران خویش که با کمال مسلح
منتظر ایستاده بودند ملحق گشت و بر اسب صبا رفتار سوار شده بصوب قندهار فرار نمود و در روز دیگر این معنی
بعرض حسین بیگ لله رسیده از غایت غضب حکم فرمود که غازیان از سپاهیان خراسان هر کس
[illegible] هر جا یابند معروض تیغ سیاست گردانند لاجرم در آن روز در بلدهٔ فاخرهٔ هراة فتنهٔ عظیم حادث شده
[illegible] بقتل گشتند و بسیاری از جهات بیگناهان غارت یافت و در آن اوقات که فروغ ماهچهٔ علم
[illegible] ساحت مملکت خراسان تافت خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیگ شده
[illegible] گشت که شاهرخ بیگ افشار با فوجی از سپاه جرار بدان جانب شتابد و بعد از فتح
[illegible] تفصیل یافته باشد بابوسلطان ملحق گردد و شاهرخ بیگ راه قندهار پیش گرفته

مرتبه او از مرتبه آبا و اجدادش درگذشت نظم بجای پدر شاد و خرم نشست ٭ به نیکی نام آوران بر دوست
و سلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل موصوف و بوفور علم و فضیلت معروف همواره همت بر استیصال اهل ضلال
مصروف داشتی و پیوسته نقش محاربه و جنگ با کفار فرنگ بر صفحهٔ خاطر نگاشتی تا آنکه قسطنطنیه را که باستنبول مشهور است
مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک گردانیده لوای جهاد در سائر امصار و جزائر برافراخت و باندک زمانی
دوازده جزیره از جزائر فرنگیان فتح کرده در قلع نهال اقبال اهل ضلال بقدر مقدور در لوازم اهتمام بجای آورد
و چون سلطان محمد مدت سی و هشت سال پادشاهی نموده مانند پدر و جد متوجه عالم آخرت گشت و پسرش
ایلدرم بایزید قیصر شده رایت دولتش از فرق فرقدین درگذشت و او نیز قیصر مجاهد عادل بود و نسبت بخدام
پادشاه دین پناه در مقام اخلاص و محبت سلوک مینمود و بعد از آنکه چهل و چهار سال باقبال بگذرانید
و در سنه سبع عشر و تسعمائه بعالم عقبی منتقل گردید آنگاه ولد ارشدش سلطان سلیم پای بر سریر جهانبانی
نهاده او بخلاف روش آبا و اجداد از جادهٔ مستقیم سلامت نفس تجاوز نموده با بندگان بارگاه عالمپناه
در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و مقاتله برگشود و در سنه عشرین و تسعمایه از اطراف ولایات روم لشکری
از تخمین مستوفیان کامل افزون و عدد الخیل از احاطهٔ دایرهٔ خیال محاسبان دهر بیرون فراهم آورده
متوجه آذربایجان گشت و ایلچی بدرگاه عالمپناه فرستاده کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد و قاصدان
در همدان باستان اقبال آشیان رسیدند و بوسیلهٔ نواب سدهٔ سنیه و حجاب عتبهٔ علیه سعادت زمین
بوس دریافته خبر نهضت سلطان سلیم را به نیت قتال و جدال عرضه داشت گردانیدند و آنحضرت فرمود که
ما نیز باوفور تائیدات الهی و وجود توفیقات نامتناهی رایت توجه افراخته ایم و مقاتله و جهاد و لشکر شقاوت
هجوم روم را پیش نهاد همت ساخته در منزلی که ملاقات واقع شود آنچه مقدر باشد بظهور خواهد آمد نظم
بپیش عدو بازگرد و بگوی ٭ که ای گشته با سروران رزمجوی ٭ من اینک رسیدم بمیدان جنگ ٭ به نیروی شیر و
بخشم پلنگ ٭ بنوک سنان سعادت هجوم ٭ جهان را کنم پاک از خیل روم ٭ آنگاه ایلچی را بپوشانیدن خلعت
شاهی مفتخر و مباهی گردانیده رخصت انصراف داد و قاصد بازگشته بعرض جوابی که شنیده بود زبان گشاد
از توجه رایت نصرت [illegible] چون [illegible] منصور و [illegible] پادشاه مرتضوی [illegible]
بیت روم [illegible] بر ضمیر فیض پذیر حریفان بزم جاه و جلال و خاطر مهر آثر سخنوران باده دولت و اقبال
این معنی ظاهر خواهد بود که ساغر سلطنت و جهانبانی و شراب خلافت و کامرانی کیفیتی دارد که چون بمذاق سلیم

قشلاق فرموده جناح عدل و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخت و بساط نشاط گسترده
از غایت دولت و کامرانی بتجرع اقداح راح ریحانی بپرداخت و از شعاع رخسار ساقیان گلعذار
مجلس عیش را طراوت ایام بهار داد و چون در کمال بهجت و سرور فصل شتا بپایان رسانید و سلطان
ربیع باعتدال هوا فرمان داده سبزه و گل و لاله و سنبل در فضای دشت و صحرا بردمید خورشید از شتاخانهٔ
حوت بیرون خرامیده متوجه منزل حمل گشت و از اهتزاز نسایم فرح‌افزای ساحت گلزار و بساتین در نظاره
از بهشت برین درگذشت نظم چو بشکفت بار دگر گل بباغ ° برافروخت لاله بسان چراغ ° برافراخت جمشید
گردون مکان ° بسوی حمل رایت زرفشان ° پادشاه نیکوسرشت مائل صحرا و دشت شده اعلام فیروز
اعلام بصوب همدان نهضت نمود و بعد از قطع مراحل فضای جانفزای آن ولایت را مضرب سرادقات
عزت گردانیده تمهید بساط عیش و عشرت اشارت نمود و آن بهار در ییلاق آن دیار که از غایت نزهت
رشک فضای طرب‌افزای ارم و بهترین منزهات عالمست در کمال نشاط و دوستکامی اوقات گذرانید
و در صباح و رواح در بزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی درکشید و در آن اثنا
خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و پادشاه ربع مسکون عازم میدان
رزم شده مجلس بزم درنوشت [illegible]
[illegible] ایهم از ریاض روایات گذشته
و گلزار حکایات مذکور گشته شمیم این خبر بمشام جان مستمعان نسیم عبیر رسیده که حضرت صاحبقران امیر
تیمور گورکان بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت بروسه و توابع و لواحق را به پسرش موسی چلبی مفوض گردانید
و میان موسی چلبی و اخوان و برادرزادگان مواد خلاف در هیجان آمده کوکب اقبال سلطان مراد
بن کرسجی بن ایلدرم بایزید بر درجه اقبال تصاعد نمود سلطنت مملکت بر وی قرار گرفته از حدود روس
تا کفه بحیز تسخیر درآورده بر اکثر کفار آن امصار جزیه مقرر کرد آنگاه لشکر بجانب مصر کشیده و فرج بن برقوق
شرفای حرمین شریفین را شفیع ساخته بین الجانبین صلح واقع گردید مشروط بآنکه من بعد هر ساله سلطان مراد
خانه کعبه را جامه پوشاند و سلطان فرج الخدمت را بخصوص سلطان مراد داند و سلطان مراد مقتضی المرام
از آن یورش مراجعت کرده چون سی و سه سال در غایت عظمت و اقبال گذرانید بجوار رحمت ملک
بی زوال منتقل گردید و دلدار سندش سلطان محمد صاحب تاج و افسر گشت و ممالک عز و بها و گشته

معهود ملک روم است بر فراز پشته فرود آمده برگرد معسکر خود دیواری از عرابه و جبر بلند گردانیده عرابها را بزنجیر
بریکدیگر بسته در انحصار استوار ده دوازده هزار تفنگ انداز که پیوسته در خدمتش بودند مقرر کرد که در پیش صف
ایستاده بکار خود پردازند و زیاده بر دویست هزار سوار کینه گذار را بمیدان فرستاد و که رایت تعالی بر افرازند
انگاه از هر دو طرف نهنگان لجهٔ بسالت و فرزانگی و پلنگان قلهٔ جلادت و مردانگی آغاز ستیز کرده در میدان
تاختند و در یکدیگر آویختند باستعمال آلات حرب پرداختند غریو کوس بلند گشته و ولوله در جان جهانیان
انداخت و صدای نفیر مرگ تأثیر در میمنه و میسره بلند گشته گوش ساکنان عالم بالا را کر ساخت و تیر پیکان
شعلهٔ فیروز همچو صاعقه ساطع اسباب زندگانی سالکان مسالک پهلوانی را بباد فنا برداد و در رواج
ثعبان کردار غازیان سپهر مراتب مانند شهاب ثاقب بسوی عفاریت روم زبانه کشید و تفنگ
سریع آهنگ رومیان از درع و مغفر غازیان بسان باد شبگیر از لباس حریر میپرید سر سروران کوه
مثال در خم چوگان غلطان گشته و خون نامورانی از ابر تیغ چون باران بلا میریخت زدبار دیده از هفت
طبقه زمین در گذشت — فرو ریخت خون از دم تیغها چون اقطار امطار از میغها سنان یلان شعله
افروز شد جو ابر بهاری جهان سوز شد و در آن روز هولناک جمعی کثیر از رومیان بی باک بضرب تیغ
دستان پادشاه شرفناک بخاک هلاک افتادند اما چون لشکر روم همچون درکات افلاک بی نهایت
بودند و در لوازم میدان داری و صخب گذاری بقدر مقدور سعی مینمودند و توپچیان ایشان در آتش دادن
تفنگ و افروختن نایرهٔ جنگ بمرتبهٔ طریقهٔ جد و اهتمام بجای می آوردند که هر لحظه بیجهزار تفنگ یکدفعه
صدای مرگ در عالم می انداخت و از شرار شرکانون پر دلان سوخته میشد و در فضای سپهر کبود دود را
تاریک میساخت فوجی از امرا و اعیان سپاه ظفر پناه مانند حسین بیک لله و خلفا بیک سارو قورچی
باشی و امیر عبد الباقی و سید شریف الدین علی و سید محمد کمونه و سلطانعلی میرزا بزخم خدنگ و تفنگ
دشمنان تیز جنگ شربت شهادت چشیدند و از لسان کرم البیان هاتف غیب ندای عنسم زدای
ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما بگوش رسیده آتش غضب
پادشاه عجم و عرب در خاطر غیرت ماثر زبانه زدن گرفت و شعلهٔ قهر قیامت در باطن حمیت میامن
صفت التهاب پذیرفت و شمشیر ذوالفقار آثار از نیام انتقام آخته بی اعانت انصار و معاونت
اغیار بر صف دشمنان خاکسار حمله کرد و بقوت دست بازوی ولایت و قدرت سرپنجهٔ هدایت کرد

ومزاج مستقیم سعادتمندی رسد چنان نشاء انگیزد که ابواب فرح بر روی روزگار خمار زدگان بزم سپهر
جفاکار بگشاید و اگر مشام غفلت سرانجام اهل غرور و پندار از رایحهٔ آن جام بهجت انجام بهره یابد عربده سازد و
طرح مستی اندازد که عیش عالم را منغص گرداند و نقش مسرت و حضور از لوح زندگانی جهانیان بزداید مصرع
بوی زنسیم باده پیش ستانراست. نظیر این تحریر که نسایم رشحات قلم مشام جان فضلا استوده شمیم رسانید
صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استشمام نسیم شراب ایالت و کامکاری بوفور خیل و سپاه مغرور گشته
عزم تسخیر آذربایجان نمود و جمعی کثیر از اتباع خود را عرصهٔ تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهانمطاع کرده بپای ادبار
مراجعت نمود کیفیت واقعه آنکه چون پادشاه نیکونیت صافی طویت ایلچی روم را در همدان رخصت داد
و عازم میدان قتال گشته پای فلک فرسای بر اشهب جهان پیمای در آورد و عنان ظفر نشان بسبب
فاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه داده کریمهٔ فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة بر زبان گذرانید
برآمد جهانجو به پشت سمند چو خورشید بر اوج چرخ بلند جنیبت کشانش همه سروران تفاخرکنان در رکابش
سرسرکشان خاک راهش شده ظفر منقلای سپاهش شده و چون هوای تبریز از غبار موکب همایون عطر
بیز گشت بوضوح انجامید که سلطان سلیم بی شائبهٔ خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم پادشاه ظفر پناه
بی آنکه باجتماع سپاه پردازد با ده دوازده هزار تیغ گذار که در آن زمان ملازم اردوی فیروزی آثار بود عنان
یکران بطرف دشمنان منعطف ساخت و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائه در منزل جالدران که در بیست
فرسخی تبریز واقعست تقارب فریقین دست داد و پادشاه والا نژاد میمنهٔ لشکر شجاعت نهاد را بوجود
خان محمد و بعضی دیگر از امرا آراسته گردانید و در میسره دورمیش خان با جمعی کثیر از بهادران پولادپوش و شجعان
کینه کوش منزل گزید و ماهچهٔ علم انجم حشم از افق قلب طالع گشته مقرر شده که امیر نظام الدین عبدالباقی
و سید محمد کمونه و امیر شریف الدین علی با بسیاری از نهنگان لجهٔ وغا و پلنگان قلهٔ هیجا در یمین قول
صف کشند تا در هر طرف بکومک احتیاج باشد ابواب اعانت و امداد برگشایند بیت برآراست
شاه ظفر اقتباس صفی از سپاه قیامت هراس و چون پیاله اختلال شکوه ابطال رجال
صفت استحکام پذیرفته سنان غازیان فتنه ستان از جا برخاست و لوای فیروزی نمای باوج نصرت
و اقبال کشیده فروغ ماهچهٔ اطلس معرکهٔ قتال را بیاراست نظم علمها برآمد باوج سپهر شده هر علم پیکر
ماه و مهر ... چون شمع افروخته شعاعش دل دشمنان سوخته و از آنجانب سلطان سلیم بطریقی که

ولیکن هرگز نشود معتصم در بیشه شیر گنجشک وطن کند بجای تذلیک در مسکن شاهباز کی یابد زیر

و این خبر بهجت اثر در موضع ورکزین بمسامع پادشاه والاگهر رسید و هاتف غیب در مخاطبه آنحضرت گو

عز و جلال مضمون انتقال بعرض رسانید کای خسرو عالی گهر قدسی جناب دارای فریدون فر اقبال

مآب تا خرم تو کیست خصم چون نقش بر آب ملک تو قصد او چو دریا و حباب لاجرم موکب ظفر قرین

از دارکزین متوجه تبریز گردید و در طی مسافت مسارعت نموده در شعبان سال مذکور در نواحی آن بلده منزل

گزید سادات و قضات و اکابر و اعیان بلوازم استقبال استعجال نمودند و از غبار موکب همایون سرمه

امید را جلا داده مراسم نیاز و نثار بجا آوردند پادشاه مؤید مانند روح که بجسد در آید بدار الملک آذربایجان

در آمده آن زمستان همانجا قشلاق فرمود و بتدارک هر اختلالی که در غیبت خدام بارگاه سپهر منقبت روی

داده بود مشغولی کرده ابواب انصاف و معدلت بر گشود جهان از تو گوید زندگی یافت عدالت

مژده پاینده گی داد [illegible]

در آن زمستان که دار الملک آذربایجان

از یمن مقدم پادشاه جهانبان بر فضای روضه رضوان تفاخر مینمود خاطر خورشید مآثر ذره پرور

و ضمیر مهر تنویر ضیا گستر متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد

امور و جهات سرکار خاصه پادشاهی را در قبضه درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهد که بمتانت

رای رزینش اساس بنیان دولت بهمت ثبات گیرد و باصابت فکر دوربینش قاعده ارکان دولت

صفت رسوخ و استحکام پذیرد و بنصفت شاملش مظلومان بیچاره از مرارت [illegible] جراحات

نکبات داده بظلال فراغت و آسایش بر ساند و مرحمت کاملش مهمومان [illegible]

سپهر [illegible] کار خلاص ساخته بریاض تربیت آثار معدلت فائز گردانند [illegible]

بر [illegible] مبارک [illegible] راه خیر [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] و بعد از استشاره و استخاره دفعت این منصب جلیل المرتبه [illegible]

افراد انسانی میرزا شاه حسین اصفهانی که سابقا در سلک نواب بلند جناب [illegible]

جبین [illegible] حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون صادر گشت که آنجناب [illegible] استقلال [illegible]

متعهد سرانجام امور سلطنت جهانبانی بوده جمیع امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت [illegible]

از وجود محنت فرسود خلقی کشته از سالکان مسالک شجاعت برآورد و بی شائبه تکلف و سخنوری و غائله
تصلف و درج گشته ی در آن معرکه آن مهر سپهر سروری کارزاری نمود که اژدهای فلک اخضر از سهم
خدنگ ماه پیکرش زبان زنهار بگشاد و شیر چرخ مدور از تاب سنان آتش فشانش در التهاب
و اضطراب افتاد [illegible] شیر دل در صف کارزار چنان رستخیزی نمود آشکار که در چشم اعدا
جهان در سیاهی نهان گشت و در گرد خورشید ماه در آن اثنا از سپاه قیامت هجوم روم مفلوج اغلی
که نهنگی بود در بحر پردلی در برابر آنحضرت آمد اما پیش از آنکه دست به تیغ و سنان برد پادشاه حیدر اثر
شمشیری بر فرق سرش فرود آورد که تا سینه او منشق شد از ثقات استماع افتاده که یکی از ملازمان
مفلوج اغلی جسد او را نزد سلطان سلیم برد و پادشاه روم آن ضربت را ملاحظه نموده بر زبان راند که غیر از
کسی که فرزند مظهر العجایب باشد هیچ آفریده را قدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند راند
چون سپاه روم این شهامت و تیغ گذاری و آن صرامت و میدان داری مشاهده نمودند عنان اختیار
و زمام اصطبار از قبضه اقتدار ایشان بیرون رفت و عنان بصوب حصاری که از عرابه و جبر ترتیب
کرده بودند گردانیده دلاوران موکب نصرت نشان بیکبار بر ایشان تاختند و جمعی دیگر را بر خاک هلاک
انداختند اما بقیة السیف که باضعاف مضاعف لشکر منصور بودند اطراف آن محوطه را محفوظ و مضبوط گردانیده
و تفنگ انداز از جنگ باز داشته متهم جنگ بیکار گردیدند و چون بر ضمیر انور پادشاه ربع مسکون فروغ
این معنی واضح و لایح بود که در این مقام اصرار و ابرام موجب هلاک خدام موکب نصرت شعار میشود خاطر عالی ما
بر آن قرار داد که بموجب کلمه الحرب خدعة چند کوچ باز پس نشینند که رومیان دلیر گشته جهت تعاقب
از میان عرابه و جبر بیرون آیند آنگاه عطف عنان کرده بار دیگر بر سر ایشان تازند و بنیاد حیات
آن قوم پر ستیز را بر اندازند بنابر آن با خیل و حشم و طبل و علم به تبریز رفته از آنجا بدرگزین شتافت
و ایلچیان باطراف و جوانب ممالک محروسه ارسال داشته باجتماع سپاه ظفر پناه فرمان داد و سلطان سلیم
بعد از مراجعت آنحضرت از چالدران بدار الملک آذربایجان خرامیده شنید که پادشاه صاحب تایید
جهانگیر فیروزی آثار رجعت کرده متوجه آنجانب است بنابر آن خوف عظیم بر ضمیرش مستولی گشت و مقالات
نفس متحیر در معاودت دانسته از سر ضبط آذربایجان درگذشت و زیاده از هشت روز در آن بلده
توقف ننموده در اوایل ماه رجب طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه فرمود هر چند بود که [illegible] پر زور و

بصحرای اوجان شتافت و از آنجا اوام طواف عتبات قدسی مطاف آبای عظام و اجداد کرام
عنان عزیمت بصوب اردبیل تافت و چون بآن کعبهٔ اقبال و قبلهٔ امانی و آمال رسید چنانچه آن موید
پاک اعتقاد است شرائط زیارت بجای آورد و مجاوران آن سدهٔ سنیه را باصناف عواطف
والطاف نوازش فرموده عزم ییلاق سهند کرده موسم تابستان و فصل پاییز در سهند اوقات
گذرانیده بعشرت و نشاط مصروف ساخت و در زمستان کرت دیگر به تبریز خرامیده طرح قشلاق انداخت
و در آن زمستان از فیض فضل ربانی و لطف عام سبحانی دری نوربخش در عقد لآلی مجد و معالی افزوده
و دری آفتاب درخشش از افق کشورستانی طلوع نمود یعنی شاهزادهٔ ستوده خصال سرو گلزار
جاه و جلال ابوالقاسم میرزا در ساعتی محمود و طالعی مسعود متولد گشت و چند روز بنشاط عیش و سرور مجلس
نشاط و حضور ترتیب یافته نوای نای و نوش از ایوان کیوان در گذشت ... باز از نو شهرها را
سروری آمد پدید بر سر شاهان عالم افسری آمد پدید والحمد لله العلی الحمید ذکر ...
... خلیل سلطان ذوالقدر که من الالتفات پادشاه بحر و بر در بلدهٔ
فاخرهٔ شیراز حکومت مینمود در آن روز که از حسن خسرو سکندر اثر فروغ حیات سپاه سلطان سلیم
محترق میگردید و اجیاد تفنگ سریع آهنگ رومیان خرمن تقصیر بدیده و دل غازیان میرسید
ناگاه نظر مبارک شاه مرتضوی خصال بروی جوانی در با قشون آراسته از لشکر فارس یکجانب
معرکه ایستاده نه جهت اقدام بر امر و ب دست به تیر و کمان میبرد و نه اندیشهٔ تلاش نام و ننگ
بر خاطرش میگذرد از مشاهدهٔ این صورت موجب تعجب آنحضرت گشته یکی از قورچیان را گفت برو خلیل سلطان را
بگوی که عنان جرأت بر جانب انعطاف نموده باتفاق سایر ملازمان رکاب نصرت مآب بی‌ردو روی
بمحاربهٔ مخالفان نهد و آن قورچی فرمان لازم الاذعان را بخلیل سلطان رسانیده موافق مدعا جواب نشنود
و آن سخن بقورچیان تکرار یافته از آن صورت نیز فایده روی ننمود و بالجمله بعکس مطلوب مقصود نتیجه داد
و حاکم شیراز حقوق تربیت و آداب کامیابی را نابوده انگاشته روی بصوب فرار نهاد و چون جلال
احوال گذشته تمام زمانی خلیل سلطان بخاطر اشرف اعلی خطور نموده شعلهٔ غضب قیامت نهیب
سر بچرخ اثیر کشید و کوکر سلیمان قورچی بسوختن خرمن حیاتش مأمور گردید و او از برق و باد بسرعت بیشتر
استعداد نموده روی بدار الملک شیراز آورده و در وقتی بدان بلده رسید که خلیل سلطان در کمال ترتیب و زینت

وچاشنی مطاوعت بود و پس که فتنه بی وقوف و شعور پیش و هیچ مهم از مهمات جزوی و کلی مدخل نماید
لاجرم عتبه علیه میرزا شاه حسین ملاذ امرای خافقین و پناه ولاة شرقین گشت و پایه حشمت و اقتدارش
از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع صفت ارتفاع پذیرفته از فرق فرقدین درگذشت
پناه سرکشان شد درکار سرانجام او زان خاک ره او در ان ایام شاه آفتاب احتشام
بتجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام سادات و قضات و علما گشت و منصب
صدارت را بجناب سیادت مآب امیر شهاب الدین عبدالله ولد سید نظام الدین احمد که از اکابر
سادات آذربایجانست تفویض فرمود و چون آنجناب کما ینبغی از عهده سرانجام آن کار بیرون
نتوانست آمد منصب صدارت بوجود فائض الجود نقابت قبابی مشرف شد که انوار جمال فرخنده مآل
بوی از مطلع حال خجسته مآلش طالعست و آثار کمال لایزال مرتضوی از صادرات افعال ستوده اعمالش
لامع توضیح کلام الهی را عبارات فصاحت آیاتش وافی و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی را
اشارات حقایق صفاتش کافی [illegible] هست نوک کلک او مفتاح باب مشکلات ° هست
نور رای او مصباح راه اهتدا ° می برد لطف کلامش آب از آب حیات ° میزند بحر کمالش موج بر اوج سما
یعنی افتخار اعاظم صفوة اصفیا [illegible] در خلاصه دودمان آل عبا زبده برگزیدگان
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مقتدی طبقه علیه امامیه قدوه اولاد خیر البریة هادی سالکان
مسالک اخلاص و [illegible] جمال الحق والدین محمد الحسینی الاسترابادی لازال مسند الصدارة مشرفة بوجوده
و ریاض الشریعة نضرة بافاضة سحائب فضله وجوده و قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصلفات
مترسلانه [illegible] ارکان [illegible] برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل من شرح الصدر ولی
صدر [illegible] ناضر و سیراب گشت و حدایق دین و دولت از قطرات غمام التفات آن
دو بزرگوار [illegible] در حضرت صدارت از سر [illegible] جنان درگذشت و مهام شریعت
بمقتضای طریق ائمه هدی علیهم سلام الله تعالی بسرانجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت
غرا از افق مشیت حق [illegible] وجنات احوال برایا تافت [illegible] چو از لطف شهنشاه سرافراز
دو عالی قدر گردیدند ممتاز ° یکی محراب دین را پیشوا شد ° یکی در مملکت فرمان روا شد ° و چون پادشاه
عالیجاه از زمستان در تبریز بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار و مبادی دمیدن ریاحین و ازهار

می نوشیدند و زمره بمغز نبیه دانه و نان ارزن و ذرت اوقات میگذرانیدند اکثر درویشان و محتاجان
این اغذیه لطیفه را نیز بگدائی نمی یافتند و در هر روز جمعی کثیر در سواد هراة بعالم عدم می شتافتند گدایان را
از فقدان قوت قوت مفقود گشته از پای در افتادند و توانگران از گرانی مطعومات در وجه معاش با تمام رسیده
بمقام گدائی ایستادند [illegible] نشر داد آنجا ان قحط های ثبات که نایاب شدن نان جواجیات [illegible] دو صد منزل از
آتش شد دیگ زود [illegible] فراموش شد نام نان در تنور ز قحط آتش دیگ را نهاد بود چه قحطی که آتش از آن جان ببرد
و سال دیگر نیز بر همین منوال جاری بوده خلقی کثیر از گرسنگی بمردند و در آن دو سال احیانا خرواری گندم از ولایت
هراة از دولتمندی اغنیا بشش هزار دینار تبریزی و در آن اوقات در درون و بیرون هراة جمعی از رنود
و اوباش از گوشت بنی آدم تغذی نموده در کوچهای خلوت کمین میکردند و چون بیچاره تنها بآنجا میرسید در خانه
ویرانه میکشیدند و بقتل رسانیده روغنش را از چربیه میساختند و گوشت او را غذا مینمودند و هر چند روز
نوعی از این طایفه بواسطه روغن آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان زینل خان ایشان را سیاست
مینمودند و جمعی فرصت غنیمت دانسته و بسر وقت آن کشتگان رسیده گوشتهای ایشان را مانند لحوم
گاو قربانی از هم میربودند بیت عشق عالمسوز او چندانکه عاشق میکشد زمره دیگر بعشق از غیب سر بر میکنند
القصه چنانچه امر بلای قحط و غلا در ایالت هراة و توابع و مضافات بمرتبه رسید که در اکثر اسواق و محلات
اجساد اموات متعفن شده افتاده بود و فقرا و مساکین را توفیق تجهیز و تکفین اولاد و اقربا مساعدت نمینمود
و مع ذلک گاهی تاخت فرقه باغیه اوزبکیه ببعضی از حدود خراسان میرسید و دیو سلطان و زینل خان را
دفع آن طایفه کما ینبغی میسر نمیگشت بنا بر آن در اواخر سنه احدی و عشرین و تسعمائه امیر سلطان که ولایت
قاین از ممالک ایالت او بود درگاه والا شتافته در قشلاق تبریز بسعادت بساطبوسی استسعاد یافت و شمه از
کیفیت خرابی خراسان و جرات مخالفان بموقف عرض رسانید و مقارن آن حال دیو سلطان نیز از بلخ بپایه
سریر اعلی رسیده قصه طغیان محمد زمان میرزا و امیر ارغون [illegible] و اهالی غرجستان [illegible]
کامیاب [illegible] لاجرم [illegible] آن [illegible] بسمت
[illegible] انهدام مبانی شوکت اعدا و دولت [illegible] اهتمام برافراخت [illegible]
[illegible] چون پرتو شعور
پادشاه موید بکمال [illegible] احوال [illegible] خراسان تافت و از اشتعال نایره فتنه و فساد اوزبکان

مجلسی آراسته بود و با اکثر امرا و مقربان خود بتجرع شراب ناب و استماع نغمات چنگ و رباب اشتغال مینمود
و در غایت مسرت و کامرانی ابواب فرح و شادمانی مفتوح گردانیده و از غایت غفلت و نادانی از اندیشه
انقطاع رشته زندگانی بر ضمیر نگذرانیده و کور سلیمان مانند بلای ناگهان بدان محفل درآمده چون دید
که جمعی کثیر حضار اند اندیشید که باظهار ما فی الضمیر پرداختن نشاید که خلیل سلطان قدم در وادی طغیان نهاده
او را جز سازد لاجرم آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا امضا برنهجی شرف نفاذ یافته که تیر نصرت
دوازده چوب تادیب نموده مراجعت نمایم و اگر درین بزم مرتکب آن مشوم ناموس ترا زیان دارد
لایق آنکه بخلوتخانه درآیی تا حسب الحکم عمل نموده باز گردم و خلیل سلطان تنها بخانه درآمده کور سلطان
از عقبش شتافت و نشانی که در باب قتلش بمهر رسیده بود ظاهر کرد و خلیل سلطان گفت
چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته از آنجا بیرون
آمد آنگاه بموجبی که در وقت رخصت از آستان پایه سریر اعلی حکم یافته بود ضبط لشکر از را
در عهده یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده عنان عزم مراجعت برافراشت و سر خلیل سلطان را
باردوی نصرت نشان آورده از دار اعتبار بیاویخت و پادشاه جمجاه اقتدار علی بیک ذوالقدر را
منظور نظر عاطفت بیدریغ ساخته قایم مقام خلیل سلطان گردانید و او قوم و سرافراز بشیراز
و امیده بحکومت مشغول گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

بسبب عبور عساکر حدوث

نوایب متواتر و قلت زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان غمام عنایت الهی و فقدان ابر عاطفت
پادشاهی در اواخر سنه تسع عشر و تسعمایه در بلاد خراسان خصوصا دار السلطنه هراة صانها الله عن الآفات
قحطی در غایت شدت و عسرتی در نهایت صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون ضمیر وضیع و شریف
و امیر و وزیر اشتعال یافته روز بروز زیاده شد از صبح تا شام غیر از آه درد آلود گرسنگان و از صبح دود دل
مرغی نمیگذشت و از شام تا بام ناله و نفیر صغیر و کبیر و برنا و پیر از ذروه چرخ اثیر در میگذشت طائر وهم هر چند
در طلب طعمه بلند پرواز میپرید غیر از سنبله خوشه نمیدید و پرنده خیال چندانکه آهوی مشتاقان در گرد دشت وصل امید دوید
بجز سبزه خط جوانان چیزی نمیشنید از نان جو و گندم هیچکس از طبقات مردم نشانی نمیداد و بخوردن
گوشت سگ و گربه هر کس میسر میشد دهان میگشاد و بعضی از اهل تنعم امعا لب خوسیده دهقانان شده

می نوشیدند روزمره بمغز پنبه دانه و نان ارزن و زرت اوقات میگذرانیدند اکثر درویشان و محتاجان
این اغذیه لطیفه را نیز بگدائی نمی یافتند و در هر روز جمعی کثیر در سواد هراة بعالم عدم می شتافتند گدایان را
از فقدان قوت قوت مفقود گشته از پای در افتادند و اکثر از اکابر را که از این مطعومات وجه معاش باتمام رسیده
در مقام گدائی ایستادند چه نشر [illegible] قحط با بی ثباتی فلک نایاب شد نان جو [illegible] تا دو صد منزل از
آتش شد یک ذره فراموش شد نام نان در تنور ز قحط آتش و گیاه بهر [illegible] چه قحطی که آتش از آن جان ببرد
و سال دیگر نیز بر همین منوال جاری بوده خلقی کثیر از گرسنگی بمردند و در آن دو سال احیانا خرواری گندم از ولایت
بهراة آوردندی اغنیا بشش هزار دینار تبریزی و در آن اوقات در درون و بیرون هراة جمعی از رنود
و اوباش از گوشت بنی آدم تغذی نموده در کوچهای خلوت کمین میکردند و چون بیچاره تنها به آنجا میرسید در خانه
ویرانه میکشیدند و بقتل رسانیده روغنش از چربو میساختند و گوشت او را غذا مینمودند و هر چند روز
نوعی از این طایفه بواسطه روغن آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان زینل خان ایشان را سیاست
مینمودند و جمعی فرصت غنیمت دانسته و بسر وقت آن کشتگان رسیده گوشتهای ایشان را مانند لحوم
کاو و گوسفند بپای از هم میربودند چه عشق عالمسوز او چند آنکه عاشق میکشد تا مرده دیگر بعشق از غیب سر بر میکنند
القصه چهار ماه بلای قحط و غلا در ایالت هراة و توابع و مضافات بمرتبه رسید که در اکثر اسواق و محلات
احیاء و اموات متعفن شده افتاده بود و فقرا و مساکین را توفیق تجهیز و تکفین اولاد و اقربا مساعدت نمینمود
بنابر آنکه کاه ساخت فرقه [illegible] او [illegible] بعضی از حدود خراسان میرسید و دیو سلطان و زینل خان را
بجمیع آن طایفه کلامی متفق میساختند بنابر آن در اواخر سنه احدی و عشرین و تسعمایه امیر سلطان که ولایت
قاین [illegible] او بود [illegible] در قشلاق تبریز بسعادت بساط بوسی استسعاد یافت و شمه‌ای از
کیفیت خرابی خراسان و جرأت [illegible] بعرض رسانید [illegible] و دیو سلطان نیز از بلخ بپای
اقبال آشیان رسیده قصه طغیان محمد زمان میرزا و امرا و [illegible] جغتای [illegible] معروض
کامیاب [illegible] رسانید [illegible] شاه [illegible] آن ممالک [illegible] همت بلند نهمت
[illegible] در باب انهدام مبانی شوکت اعدا دولت [illegible] اجتهاد و اهتمام با فراغت [illegible]
[illegible] بتاریخ [illegible] چون [illegible]
پادشاه جمجاه [illegible] تعجیل [illegible] از استعمال آتش فتنه و فساد اوزبکان

مجلسی آراسته بود و با اکثر امرا و مقربان خود بتجرع شراب ناب و استماع نغمات چنگ و رباب اشتغال مینمود
و در غایت مسرت و کامرانی ابواب فرح و شادمانی مفتوح گردانیده و از غایت غفلت و نادانی اندیشه
انقطاع رشته زندگانی بر ضمیر نگذرانیده و کور سلیمان مانند بلای ناگهان بدان محفل درآمده چون دید
که جمعی کثیر حاضرند اندیشید که باظهار ما فی الضمیر پردازد شاید که خلیل سلطان قدم در وادی طغیان نهاده
او را مانع سازد لاجرم آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا امضا بر جمله شرف نفاذ یافته که ترا بضرب
دوازده چوب تادیب نموده مراجعت نمایم و اگر درین بزم مرتکب آن میشوم ناموس ترا زیان میدارد
لایق آنکه بخلوتخانه درآئی تا حسب الحکم عمل نموده باز گردم و خلیل سلطان تنها بخانه درآمده کور سلطان
از عقبش بشتافت و نشانی که در باب قتلش بمهر رسیده بود ظاهر کرد و خلیل سلطان گفت
چه کند بنده که گردن ننهد فرمانرا و کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته از آنجا بیرون
آمد آنگاه بموجبی که در وقت رخصت از آستان پایه سریر اعلی حکم یافته بود ضبط شیراز را
در عهده یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده بجانب معسکر علم مراجعت برافراشت و سر خلیل سلطان را
باردوی نصرت نشان آورده از درجه اعتبار بیاویخت و پادشاه جم اقتدار علی بیگ ذو القدر را
منظور نظر عاطفت بیدریغ ساخته قایم مقام خلیل سلطان گردانید و او خوشحال و سرافراز بشیراز
رفته بحکومت مشغول گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

[illegible] بسبب عبور عساکر صحرا دشت

ذو اسب متواتر و قلت زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان غمام عنایت الهی و فقدان آثار عاطفت
پادشاهی در اواخر سنه تسع عشر و تسعمائه در بلاد خراسان خصوصا دار السلطنه هراة صانها الله عن الآفات
قحطی در غایت شدت و عسرتی در نهایت صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون ضمیر وضیع و شریف
و امیر و مامور اشتعال یافته روز بروز زیاده شد از صبح تا شام غیر از آه درد آلود گرسنگان در هیچ دودمان
برنمی آمد و از شام تا بام خلایق از صغیر و کبیر و برنا و پیر از ذروه چرخ اثیر در میگذشت طایفه همه چند
در طلب طعمه بلند و پست میدویدند غیر از سنبله خوشه نمیدیدند و بر هیچ حال چند آنکه آهو مثال در گرد دشت و صحرا میدویدند
بجز سبزه خط جوانان چیزی نمیشنیدند از نان جو و گندم هیچکس از طبقات مردم نشان نمیداد و بجز زبان
گوشت سگ و گربه هر کس را میسر میشد دهان میگشاد و بعضی از اهل تنعم بلب رسیده و نخجیران چه شده

اما حضرت اعلی روز بهار و تابستان آنسال در کمال دولت و اقبال در ییلاق تبریز اوقات خجسته ساعات
بعیش و نشاط صرف نمود و هنگام دم سردی و ایام زمستان و خنکیهای دی بار دیگر بدار الملک آذربایجان
شتافته قشلاق فرموده و در اوائل سنه ثلث عشرین و تسعمائه هنگام بهار و موسم ظهور ریاحین و ازهار
موکب ظفر شعار را از تبریز به ییلاق سورلوغ شتافت و فضای آن مرغزار نزهت آثار را از فروغ ماه چتر
علم فانتصر اللواء نضارت پذیرفته زینت فردوس اعلی یافت و شاه دین پناه در غایت عز و جاه
در آن ییلاق ببسط بساط نشاط و کامرانی پرداخته از آنجا متوجه نخجوان گشت و در اثناء راه بواسطه
آنکه آن مهر سپهر کشورگشائی را دیدهٔ امید بنور سعادت جاوید روشن شد طنطنهٔ بهجت و شادمانی
از ذروهٔ بروج آسمانی درگذشت ذکر ولادت شاهزادگان متعهم الله تعالی [illegible]
نوای روح افزای عندلیب گلزار تنزیل حیث قال علیه افضل الصلوات باکمل التفصیل تناکحوا
و توالدوا و تکثروا دلیلیست بر آنکه وفور اولاد از جمله جزائل نعماء الهیست و کثرت اخلاف از قبیل آلاء
نامتناهی زیرا که بقاء نوع بشر منحصر است در وقوع توالد و تناسل و نظام حال عالم باز بسته است بوجود
تسلسل و لهذا بعضی از اعاظم انبیا علی نبینا و علیهم من الصلوة ازکاها در مقام مناجات
زبان وحی بیان بسوال همایون قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء
گشوده و از بارگاه کریم وهاب در جواب بشارت ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله و
سیدا و حصورا شنوده بهیچ گاه که عنایت بی غایت سبحانی نسبت بدولتمندی از اشراف
طبقات انسانی در تزاید علی التعاقب و التوالی عقد امید او را از وجود لآلی متلالی بیارآید
چنانچه در ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سورلوغ متوجه قشلاق نخجوان گشت
در عرض یک هفته از مطلع مرام آنحضرت سه کوکب سعادت اثر بلکه سه خورشید انور طلوع نمود
اول در منزل فراز رود مراغه بتاریخ روز سه شنبه بیست و یکم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمائه
نظم گل گلشن شاه ملک عرب ابو النصر سام حسینی نسب برآمد ز ابر سپهر وجود نظام
[illegible] او چو شمس سبب فلک ساخت بستان مهر از شیر که خواهد منوشید آن نوش لب و پادشاه
عالمپناه در بزم نشاط شادمانی بر تخت بخت و کامرانی نشسته امرای عظام و مقربان سده
سدرهٔ مقام لوازم تهنیت و ثناخوانی بجای آوردند و در پایهٔ سریر سلطنت مصیر تجرع جامهای باده

و میرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر همایون چنان خطور نمود که منصب ایالت آن مملکت را از سرحد سمنان
تا کنار آب آمویه بشاهزاده طهماسب میرزا دهد و امیر سلطان را اتالیق او ساخته زمام رتق و فتق و فیصل مهمات
آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهد فرمان واجب الاذعان بر موجب نفاذ یافت و ایضا حکم شد که امر صدارت
آن شاهزاده و پیشوایی ارباب عمایم و ضبط و ربط اوقاف متعلق بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف باشد
و امیر سلطان فرامین مطاعه را بمهر اکسیر اثر همایون رسانیده و بر بارگیر دولت و اقبال سوار گردیده در
رکاب شاهزاده کامیاب روی بدار السلطنه هراة آورد و جهت استمالت رعایا برادر خود ابراهیم میرزا را
پیشتر از خود باین بلده فرستاد و ابراهیم میرزا در اوایل سنه اثنی عشر و تسعمایه بدار الملک هراة رسیده
جناح مرحمت و احسان بر فرق متوطنان آن بلده مبسوط گردانید و از کمال فهم و فراست و درک و کیاست
بسر انجام مهام آن ولایت پرداخته همگنان را از بادیه پریشانی بسر چشمه جمعیت و آبادانی رسانیده در تاریخ
متوجه درگاه عالم پناه گشته در ماه ربیع الاول سال مذکور خبر قرب وصول موکب عالی شاهزاده طهماسب میرزا
و امیر سلطان شایع شده امیر غیاث الدین محمد با جمعی از سادات و قضات و اکابر و اهالی و اعیان
و موالی بلوازم استقبال قیام نموده مراسم نیاز و شرایط پیشکش بجای می آوردند و زبان حال و قال بدعای دوام دولت
گردانیدند و در آن فصل که از اعتدال هوای ربیعی اطراف بساتین باصناف ریاحین آراسته بود
طهماسب میرزا باغ شهر را از نور طلعت خورشید طراوت رونق بهشت برین داد و بنیاد حشمت و اقبال
بر آمده ابواب عدالت و رعیت پروری برگشاد و مرهم مواسا بر زخم [illegible] نهاد در آن بهار گلهای کامرانی و چمن آمال
و امانی بشکفت و از نفحات سحاب مواهب یزدانی ریاض تمنای جمهور [illegible]
و از میمنت قدم شاهزاده صاحب سعادت در آن ملک فضولات حوادث بکلی مرتفع شده آثار کثرت حصول
جمعیت و محنت بعشرت تبدیل یافت و [illegible] و [illegible] اجلال طالع [illegible]
بر وجنات احوال کافه صغار و کبار ترشح یافت و امیر سلطان حسب فرمان منصب صدارت عالی و [illegible]
و فضلا را با میر غیاث الدین محمد که از [illegible] مستقل [illegible]
وظایف و ادرارات ائمه و علما را بموجب احکام همایون مقرر [illegible] و اتفاق [illegible] منصب
امیر سلطان و ضبط اموال دیوانی ممالک خراسانی بشیخ مجد الدین محمد کرمانی که جامع فضایل نفسانی بود
تعلق گرفت و همین نصفت و حسن مکرمت الجناب مهام ملکی و مالی [illegible] انجام پذیرفت

خجسته مقام قشلاق نموده پادشاه پسندیده خوی بتمهید بساط معدلت پرداخته میرزا شاه حسین
و امیر جمال الدین محمد را بجانب شیروان روان فرمود و [illegible]
[illegible] مناظمه کامرانی جانان
اگرت لطف خدا یار بود و توفیق شهنشهی مددکار بود با آنکه در اول نه روی راه صواب آید وطنت
منزل اخیار بود نظیر این گفتار آنکه فرمان فرمای شیروان یعنی شیخشاه ابقاه الله بعد از چند روز
که در وادی مخالفت شاه دین پناه سلوک نموده بارشاد ملهم توفیق سالک طریق ندامت گشته
بتمهید بساط اعتذار و استغفار پرداخت و قاصدان سخندان با تنسوقات وافره و تبرکات نادر
بدرگاه عالمپناه فرستاده باظهار اطاعت و فرمان برداری نواب کامیاب پیغام نمود که اگر نقوش خطا
و زلت این دولتخواه به آب عفو و اغماض پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر مهر تنویر شسته شود من بعد بر جاده
مستقیمه خدمتکاری و طاعت گذاری ثبات قدم ورزیده سر از حلقه عبودیت بیرون نیارم و بپای اخلاص
و نیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه پیموده خود را یکی از بندگان آستان ملائک آشیان شمارم
ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و چون این معانی بعرض مقربان پایه سریر کامرانی رسید
مکارم اخلاق پادشاه باستحقاق مانند لوامع خورشید از مطلع مرحمت بیدریغ طالع گشته ظلمت لیالی
عصیان والی شیروان را نابود گردانید و نسایم الطاف خسرو مرتضوی خصال از مهب اعطاف بیکران
در اهتزاز آمده دفاتر جرایم و آثام او را صفحه هباء منثورا گردانید و حکم همایون شرف صدور یافت
که وکیل السلطنه میرزا شاه حسین و افتخار دودمان رسول ثقلین امیر جمال الدین محمد بشیروان شتافته
خاطر شیروانشاه را جمع کنند و مراسم عهد و پیمان در میان آورند تا بی دغدغه بمنهاج ارباب
بخش فرمان برداری ثابت قدم بوده دیگر خیال خلاف ننماید و هرگاه خواهد ببارگاه سلاطین پناه آید
و آنحضرت بموجب حکم جهان مطاع از قشلاق نخجوان متوجه شیروان گشته چون نزدیک [illegible] رسیدند
شیخشاه لوازم استقبال بجای آورده در بسط بساط ضیافت و مهمانداری کمال اخلاص و خدمتکاری
بظهور رسانیده از جانبین رسوم گذرانیدن تحف و تبرک بوقوع انجامید و جناب میرزایی
چنانچه از کمال کیاست خدامش متصور بود بشرائط امر رسالت پرداخته شیخشاه را بعنایت شاهی
امیدوار ساخت و شیروانشاه عن صمیم القلب طریق انقیاد پیش گرفته آن روز بزرگ عالیشان میرزا

ارغوانی سرافراز شده زر و گوهر بسیار نثار کردند و امر الله کی حضرت شاهزادگی تا بین آنحضرت لبهیّة
و در پیشخوان که از جمیع امرای ذوی الاخلاص بمزید تقرب و اختصاص امتیاز و استثنی دارد مفوض گردانید
آن خان بلند مکان بسبب تفویض آن منصب خسرو سلیمان مناقب را طوی داده پیشکشهای
پادشاهانه کشید و پادشاه بنده نواز آن خان واجب الاعزاز را بانعام تاج زر و کمر مرصع و اسپ
تازی و خلع ملمع سرافراز ساخت و کوکب برج شاهی را بمنزل امارت پناهی فرستاده پایه قدر و منزلتش
را باوج سپهر برین برافراخت و در آن ایام بنان بلاغت بیان مولا احمد الحقری در تاریخ آن تولد
همایون این قطعه بر لوح روزگار نگاشت قطعه شد کوکبی ز برج شهنشاهی آشکار کامد
زجان و دل فلکش چاکر و رهی سام است نام نامی آن کوکب دوام یا رب کند سعادت و اقبال همرهی
او کوکبیست در برج شهنشاهی مقام تاریخ اوست کوکب برج شهنشهی و هنوز بساط جشن
و طوی شاهزاده سام مطوی نشده بود که در روز جمعه بیست و ششم همان ماه شاهزاده رستم قدم از کتم
عدم بفضای وجود نهاد و این معنی موجب تضاعف مواد بهجت و مسرت گشته دست عنایت
سبحانی بتجدید ابواب بزم و شادمانی برگشاد شعر باز نو ساقیان برخاستند باز بزم
نقل و می آراستند از نوای دلگشای اهل ساز باز ابواب فرح گردید باز و بعد از چهار روز
از تولد آن شاهزاده گیتی فروز عقد سلطنت و جهانداری بگوهری دیگر آرایش یافت و از افق
آمال و امانی شعشعه جمال اختر نورگستر بروجیات روزگار پرتو تافت یعنی تولد همایون شاهزاده
سکندر مقام معز الدوله بهرام میرزا روی نمود و توسن ایام را خدام بارگاه فلک احتشام گشته
سرور خاطر جمهور نزدیک و دور تضیر و دو بار دیگر ساقیان ناهید رخسار باده های خوشگوار با کواب
و اباریق و کاس من معین در گردش آوردند و غلامان آفتاب کردار اطراف آن بزم بهشت آثار را
از سیب و بهی و پسته شکرین دهن و فواکه تمام تحیر و ن کردند شعر بکف جام می ساقی عشوه ساز
سوی باده نو دست مطرب دراز ز هر جانبی گلرخی سیم تن مست پی شاخ گلی جام گلگون بدست خوانسالاران
اصناف اطعمه گوناگون و لحوم طیور عمامات مشتهون ور اشکران نغمه پرداز حسن ساز و آواز الحان دلاویز
و نغمات نشاط انگیز بلند کردانیدند شعر بزم خسرو جمشید اورنگ شد پر آواز صوت عود و نغمه چنگ
و چون ایام جشن و طوی بنهایت انجامید اردوی کیهان پوی بنخجوان شتافت و آن سال در آن

و بعد از انقضای فصل دی حضرت اعلی از قسم بری فرامیده در آن مقام مزاج همایون از سر حد اعتدال

بمقام اعتلال انتقال کرد و اندک سقمی عارض ذات ملکی ملکات شده و قوای طبیعی روی بضعیفی آورد

و ذاتی که بصنوف دعای زنده دلان محفوف است متاثر شده حکمای مسیحا دم در تحیر افتادند که عرض مرض

با چنین پاکی از چه رو آمیزش گرفت و اطبای خضر مقدم انگشت تعجب بدندان گرفتند که الم سقم

با مظهر لطف و کرم چگونه صفت تداخل پذیرفت سبحان الله چه گفتند حاشا که دست اذیت بدامان

جاه و جلال آن مهر سپهر اقبال تواند رسید و پای مضرت ساحت بارگاه آن آفتاب اوج و استقلال را

تواند سپرد و از تفاوت درجات منزلین را چند روز عارضه دست داد و بر طبق کلمهٔ حمی یوم کفارت ذنوب سنین

فاتحهٔ مرضی اتفاق افتاده مولانا علاء الدین محمد که قانون کلیات شفا از طیب انفاس روح افزایش

بهره یافته و رای صوابنمایش در ازالهٔ امراض و حصول اغراض حاوی اصناف کمالات مینمود در معالجهٔ آن

عارضه اغذیهٔ نافعه و اشربهٔ مناسبه ترتیب نمود و بعنایت حکیم علی الاطلاق از دوار الشفاء اذا

مرضت فهو یشفین تشفاء عاجل نصیب پادشاه عادل گشته مرض روی بانحطاط آورد امرا ارکان دولت

و وزرا و اعیان حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق دادند و درویشان و گوشه نشینان

در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان گشادند و در و دهم از صروف امور رفعه

مسالت فقرا مساکین با جابت اقتران یافت و انوار صحت کلی از مطلع و ننزل من القران ما هو شفاء

و رحمة للعالمین بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت

بیان حال ... حکام ماژندران یعنی امیر عبد الکریم که خامهٔ

عنبرین شمامه یکبار نوبت ذکر مجملی از احوال او عطر افشان شده و آقا محمد و لهراسپ و رستم

روز افزون در خلال احوال گذشته از طریق مستقیم اطاعت موکب همایون منحرف گشته سلوک

طریق عصیان پیش گرفتند و اعتماد بر حصانت قلاع و صعوبت مسالک آن دیار کرده و از ادای خراج

و مال تغافل و اهمال ورزیدند و این خبر چون بمسامع جاه و جلال رسید بموجب مثال لازم

الامتثال ... الحضرت البهیه درویش خان بازنیلی و جمعی کثیر از ابطال رجال متوجه تسخیر

آن ولایت و متکفل تادیب ارباب غوایت گشتند و تخت روی توجه بقلاع کرد در تصرف آقا محمد روز افزون

و جهانگیر ... پدر رسیده خود در قلعهٔ اولاد که در متانت حکم حصار سبع شداد دارد تحصن نمود و قلعه

حسب المدعا رخصت انصراف داد و مصحوب ایشان اسپان بروی و استران بردعی الجناس
روم و فرنک و نقود نامعدود و آنچه توانست باستان سلطنت آشیان فرستاد و وعده کرد که متعاقب
یکی از اولاد امجاد را بملازمت فرستد و اگر حکم همایون نفاذ یابد خود نیز ببندهٔ سدره مرتبت رسد
و میرزا شاه حسین و ملا و سادات خافقین هم در قشلاق نخجوان بپایهٔ سریر سلیمان زمان باز
آمده تحف و تبرکات شهنشاه را معروض گردانیدند و همین موجب ازدیاد فرح و سرور پادشاه منصور گشته
آن زمستان در غایت کامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانیده همت بر استیفاء لذات
روحانی و استحصار مرضات سبحانی گماشت [illegible]
[illegible] چون پادشاه بلند محل از منزل حوت
بعزم صید حمل علم توجه برافراخت و از برج شرف طالع گشته بفروغ طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی
روشن ساخت توق مهرمنجوق پادشاه کیوان مکان از نخجوان در حرکت آمده روزی چند
سلاق نصار آثار انتظار را از پرتو نزول همایون طراوت سپهر بوقلمون کرامت فرمود و آنگاه بفضای
روح افزای سورلوغ شتافت و از آنجا عنان عزیمت بر رودخانه تلوار تافته مدت یکماه در آن منزل
بصید ماهی پرداخت بعد از آن بموجب فرمان اشرف همایون بمصحوب وکیل السلطنه میرزا شاه حسین
بجانب قم نهضت نمود و شاه بهار خیر خجسته ظلال عازم کوه بیستون و رودخانه حجمه مال گشته
خسرو گیتی فروز در آن موضع بشکار نخجیر و آهو اوقات شریف صرف نموده از آنجانب بقشلاق قم فرمود
و در ماه رمضان سنه اربع و عشرین خطه قم از یمن مقدم همایون عزت افزای جولانگاه خسرو
انجم گردید و پادشاه اسلام بآداب ایام صیام قیام فرموده پس از آنکه هلال عید بر در قدح اشارت
کرد ما قامت مراسم آن روز سعید پرداخت و در بزم فرح و نشاط و کامرانی بادهٔ دوستکامی در کشید
و قامت قابلیت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره مزین ساخت و در آن اثنا بمسامع خدام پایه
سریر اعلی رسیده که حکام مازندران و رستمدار سر از اطاعت و انقیاد پیچیده در اداء مال و خراج
اهمال مینمایند و باصرام خلافت طریق عناد سپرده دست بگشادن ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد
میگشایند بنابرآن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت انیس الحضرة البهیه دورمیش خان و
زینل خان و بعضی دیگر از امرا و ارکان را مصحوب خویش گردانیده عنان بصوب مازندران تافت

پابوس همایون رسیده سعادت دیدار شاه فلک اقتدار دریافتند و خان سیّدزاده را مشمول
انعام واحسان گردانید و خلع نفیسه پوشانید و جهة سیّد عبد الکریم تاج و خلعت ارسال داشت
و مقارن اینحال حکام هزارجریب و رستمدار و سایر ولایات امزیار چون سید حسین هزارجریبی
و ملک کاوس و ملک بهمن باستانه علیّه اعنی الحضرت الیهیه شتافته پیشکشهای موفور و تبرکات
غیر محصور کشیدند و اظهار چاکری و فرمان برداری کرده در ملازمت خاقانی متوجه اردوی همایون گردیدند
[illegible] در [illegible] توجه موکب نصرت نشان از [illegible]
[illegible] در آن ایام که مزاج وهاج صاحب تخت و تاج
در مملکت ری از عارضه که دست داده بود صحت یافت و بمقتضای میلان طبیعت عازم صید و شکار گشته
حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که عساکر ستوده مآثر ملکیه اکابر و اصاغر کوچ کرده بجانب اصفهان
در حرکت آیند و پادشاه گیتی آرای در ساعت فرح افزای پای در رکاب ظفر انتساب آورده چون
هوای کاشان از غبار موکب فیروزی نشان عطر افشان گشت مولانا علاء الدین محمد طبیب که
از اکثر نواب بارگاه عالمپناه بمزید تقرب ممتاز و مستثنی بود و در تشخیص امراض و معالجه اعراض خاصیت انفاس
مسیحا ظاهر مینمود بمرض ذات الصدر مبتلا گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و چون زمان طول اجل مقدر و مسدود
بود استعمال اشربه و اغذیه اصلا نافع نگشت و ساعت بساعت صعوبت آن مرض از بیشتر بیشتر گشت
و بعد از سه روز در منزل طهارکه داخل ولایت اصفهانست آن حکیم فطنت شعار از عالم ناپایدار درگذشت
درین دقیقه متفق اند جمله حکما که آدمی چو کند باقتضای کن فیکون اصول نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل
بمانی عجز فرو رفت پای افلاطون علاج طبع چو سوی فساد روی نهاد بماند بیهده در دست بوعلی قانون
پادشاه سعادت قرین از فوت مولانا علاء الدین بغایت متأثر گردیده بازماندگان
او را تسلی نموده خلع فاخره پوشانید و پسر ارشدش حکیم جلال الدین را بمزید الطاف و اعطاف
نواخته قایم مقام پدر ساخته بدستور لوای منصور بصوب شکارگاه اصفهان برافراخته و در
منزل جبال سیاه موسوم بقاتمر رسیده بسیاری گور و نخجیر و سایر جانوران شکاری بسته دام تقدیر گردیدند
و بضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر و امرا و ارکان دولت پانزده هزار از آن حیوانات که اکثر گور بودند
بقتل رسیدند و هنوز جبال سیاه بضرب خیام سپاه انجم جاه لبوده که از دیرستیان بپایه سریر ظفر نشان رسیده

کلیس را که از غایت رفعت متوطنان آن جلیس برجیس اند یکی از اهل اعتماد سپرده در وفق و فتق شرائط
مبالغه بجای آورده ماهچه رایت درویشخان بتاریخ هفتم ذی حجه سنه اربع و عشرین و تسعمائه بتو
صول بر ظاهر انقلعه افراخت و جا بزرگ خان عالیشان بنواحی انحصار استوار رسیده سپاه انجم جاه را
با فروختن آتش جنگ و انداختن تیر و تفنگ مامور گردانید و دلیران مازندران در مقام دفع و منع ثبات
قدم ورزیده عرش کمان رعد صدای معرکه بگوش هوش بهرام و تیر بخش ناشر خون از چشم سجان
کن ده جا بر از مصاحبت بدن ناگزیر شنیده او از تفنگ آواز صور در قلعه افکنده نمونه روز رستخیز ظاهر ساخت
و ناوک دلدوز مازندرانیان بسان ماران نیسان از غمام ابرکمان فرو بارید و جمعی را برهگذر هلاک
انداخت و در مدت سه روز حال بر منوال مقرری بود تا صباح یازدهم ماه مذکور غازیان منصور از اطراف جنگ
پیش آوردند و از خندق گذشته باشند کمندوار بر ره کوه برآمدند و بزخم تیر خدنگ و تفنگ تیزآهنگ معاندان را
از فراز فصیل منهزم ساختند فتح انحصار استوار به تیسیر پیوست و مفاتیح خزائن و ذخایر بقبض اقتدار
نواب درویشخان درآمده آنگاه خان شجاعت شعار با سپاه ظفر دستگاه متوجه قلعه اولاد شد آقا محمد
چون بر معنی وقوف یافت که کثرت رعب و هراس اساس ثبات او را متزلزل انداخته داد و وقت مدان جیب زبان
نزد خان عالیمکان ارسال داشته بجان امان طلبید و زبان حال و قال بمضمون کلمه العفو عند الاقتدار
گویا ساخته بفحوای این مقال مترنم گردید مصرع اذا ما قتنی فی کل امر فما فضل الکریم علی اللئیم آنحضرت بر عجز
و بیچارگی آقا محمد ترحم نمود و برطبق کلام اعجاز نظام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
از سر جرایم و آثام او درگذشت و اشاره نمود که آصفجاهی نظام الدوله احمد بیک و قدوة الاشراف والاعیان
قاضی جهان بقلعه درآمده خاطر آقا محمد را بعهد و پیمان اطمینان دادند تا بیرون شتافته بشرف ملازمت
دریابد و بعد از آن آنحضرت بپایه سریر اعلی شتابد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده آقا محمد هدایت
بخت سر در مسالک طریق اطاعت و انقیاد گشت و بملاقات درویش خان معزز شده مقالید خزائنی
که سالها اندوخته بود بخدام رسید و بعد از آن درویشخان بتوفیق باری متوجه ساری شده والی آنجا میر
امیر عبد الکریم غیر سلوک طریق خدمتکاری چاره ندانست و کسان با پسر خود سلطان محمود و ده هزار
تومان نقد و دیگر تحف لایقه باستقبال خان فرستاده ملتزم ادای باج و خراج گشت و [illegible]
موکب خانی ببارگاه عالمپناه مراجعت نمود متعاقب بملازمت پایه سریر اعلی شتافتند و خود بشرف

رسید و بشرف بساط سلطنت پناه سرافراز شده ملحوظ تربیت و رعایت گردید نظم هر که از روی سرشت
دیده بخت سوی درگاه شاه آورد رخت چون بخاک کوی چنین سایه تا بسعادات همنشین ایزد
[illegible]
[illegible] در ان زمان که پادشاه کامران در فضای جنت نشان فومن تخم احسان در زمین دل
طوائف انسان میکاشت بمسامع جاه و جلال رسید که امیره دباج که بعد از فوت والد خویش امیر حسام الدین
در فومن و رشت فرمانفرما شده است در طریق عصیان سلوک مینماید و با وجود نیکوئی سرشت او
از ارتکاب افعال زشت بر روی روزگار خود میگشاید بنابر علی هذا مقرر شد که دورمیش خان حکام رستمدار و مازندران
را بجنود ملحق گردانیده از راه دریاکنار لاهیجان بشتابد و باتفاق والی آندیار کارکیا سلطان احمد خان
بیکران بطرف رشت تابد و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از راه سلطانیه بطارم رفت و
دورمیش خان برحسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهیجان در حرکت آمده ماهچه رایات فیروزی
نشان پرتو وصول بر حدود سلطانیه انداخت چون این خبر بسمع امیره دباج رسید غریق بحر حیرت
و تحیر گشته تدبیر کار منحصر در آن دانست که التجا بکشتی عاطفت پادشاهانه نموده خود را بساحل نجات
اندازد لاجرم اصناف تحف ارجمند و انواع هدایای دلپسند ترتیب کرده مقرر کرد که عبید الله دیوانه و خلیفه
سید علی که از ارکان مملکت گیلان بمزید تعین ممتاز بودند و جمعی دیگر از اشراف و مشایخ و موالی بدرگاه
عالمپناه بشتابند و لوازم نیاز و تضرع و مراسم تخضع بجای آورده بزلال اظهار اطاعت و دولتخواهی
اشتعال نائره غضب پادشاهی را تسکین داده جهة التماس رقعه نیاز بنوکار کیا سلطان احمد که در اردوی
همایون بود ارسال نمود و عبید الله دیوانه و خلیفه سید علی متوجه درگاه سپهر اشتباه گشته در الکای سلطانیه
باردوی ظفر عطیه رسیدند و نزد نواب والا جناب زبان اعتذار و استغفار گشادند و قبول نمودند
که از مال و جهات سنوات گذشته مبلغ پنجهزار تومان عجالت الوقت بخزانه عامره رسانند بعد از
وفور مبالغه و الحاح لطائفه و شفاعت کارکیا سلطان احمد عفو جرم سونشاهی شامل امیره دباج
گشت بمضمون کلمه همایون والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس مطمح نظر انور شده از جرم
او درگذشت زهی بخشنده شاه مکرمت کیش که هست از جرم مجرم عفو او بیش آنگاه حکم
همایون شرف نفاذ یافت که سلطنت مملکت فومن و رشت بدستور سابق بامیره دباج مسلم باشد

حکیم مازندران و دستمدار را با پیشکش فراوان و اموال بسیار بشرف پابوس رسانید و بواسطهٔ نیکوخدمتی
از پیشتر منظور عواطف و اشفاق شده عنایت بیدریغ پادشاه آفاق مرتبهٔ او را از مراتب سایر
امرا درگذرانید [illegible]
موکب ظفرپناه پادشاه عالیجاه بعد از فراغ بال از شکار جبل سیاه براه دیلمان عازم خطهٔ قسم شد
و در آن بلدهٔ فاخره جشن سرتراشی شاهزادهٔ سعادت انتما ابو النصر سام میرزا فرمان اشرف اعلی
بترتیب طوی بزرگ نفاذ یافت خدام آستان سپهر احتشام بسرانجام اسباب آن امر پرداخته
در ساعت میمنت انجام سر آن اختر برج شرف کامکاری را تراشیده موی مشکبوی لطیفش بطریق سنت
با نقره برابر کرده تصدق نمودند و چند روز پادشاه گیتی فروز در بزم نشاط و انبساط نشسته بلوازم لهو
و سرور و عیش و حضور پرداخت و امرای عظام و نواب بارگاه فلک احتشام را بانعام و اکرام خوشدل
و مسرور ساخت و مقارن انتقال نسایم اعتدال آثار در اهتزاز آمده و دوشیزگان چمن از تشریف هوای
نوبهار جامهای زرنگار پوشیدند و نورسیدگان نسرین از جامهای لاله شراب ارغوانی نوشیدند
نرگس قدح زرین برکف سیمین گرفته در بزم بساطین را بر ساخت و بلبل سرمست از دیدار گل
بی‌تحمل شده نوای نغمه‌سرائی در عالم انداخت. نرگس سرمست بکف جام می کرد بساط عیش
وانموده طی و در روز نوروز پادشاه گیتی افروز مانند خسرو خاوری بر تخت فیروزی برآمده بلوازم
طوی نوروزی پرداخت و از سر نو ضمیر آفتاب پرتو متوجه ترتیب صحبت بهجت و کامرانی ساخت
باز در بزم طرب آهنگ عشرت ساز شد. برخ اهل شرف درهای صحبت باز شد. باز بی‌اندازه
ساقی جام می برکف نهاد. شیوهٔ شوخی و سرمستی ز سر آغاز شد. و در آن جشن بقاعدهٔ معهود
و دستور استمرار امرا و ارکان دولت نامدار خصوصاً ملاذ اکابر خافقین میرزا شاه حسین پیشکشها
کشیدند و از دست ساقی عنایت پادشاهی بادهٔ خوشگوار نوشیده از میخانهٔ عنایت شاهی
خلع زرنگار پوشیدند و بعد از آن موسم ربیع آیین پادشاه ظفرقرین مایل صید و شکار و در اغلب سیر و گشت
کهسار گشته نواحی ساوه را شکارگاه فرمود و آن صحاری بیابانها را از خون آهو و نخجیر غیرت افزای
لاله‌زار ساخت و بجانب الشک خوار و لکان نهضت نمود و بعد از وصول بآن منزل حاکم ساری
امیر عبدالکریم برطبق وعده که با دورمیش خان کرده بود با پیشکش فراوان بآستان ملائک آشیان

بیمن و جوار شات چندان ترتیب داد که مردم سیر دیده وجود آنقدر رقند یافت را در خارج می پنداشتند
شیره جان عشرت قرین از صراحیهای زرین و سیمین مملو از شراب صافی تر از ماء معین چندان حاضر آورد
که آن ساحت وسیع صفت حدایق بزینت دار میوهای نایاب و فواکه لطافت تاب در آن طوی خانه
آن مقدار مجتمع گشت که باغبان ریاض جنان انگشت تعجب بدندان گرفت و بعد از ترتیب اسباب
جشن و سور و تمهید موجبات طرب و حضور پادشاه مؤید منصور متوجه آن منزل دلگشای گشته میرزا شاه حسین
گستردن پای انداز پرداخت و تمامی انفضای بهشت آسا را از اطلس مصری و خطائی و دیبای ششتری
و دارائی رشک نگارخانه چین ساخت و شاه بنده نواز بر مسند سرافرازی قرار گرفته امرای توامی هر یک
از ارکان دولت و مقربان حضرت را در موضع مناسب رخصت جلوس دادند و ساقیان لاله عذار
جامهای شراب ناب گلزار طرب را از باران نضارت میدادند و از نوای مغنیان خوش الحان ازوالی ان
چالچیان آهنگ ساز زهره خنیاگر در اهتزاز آمده و نغمه یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما مسیر و عارض خوبان
ماه سیما از تاب باده حمرا بسان گل شگفته زبان مطربان روح افزا از دعای دولت شاه خورشید
لقا این نظم ادا مینمود . شاها فرح تو هر دم افزون بادا . از غم دل اعدای تو پرخون بادا . تا بزم
فلک زروز بدایت سماع مهر . از جام طرب روی تو گلگون بادا . و بعد از فراغ از کشیدن طعام و تاثیر کار ر
مدام ورود تاج جواهر و عمامه میرزا شاه حسین نقود نامعدود و اسبان تازی و شامی و اجناس روسی
و رومی و اطلسهای خطائی و مخملهای فرنگ و البهای مصری و تاجهای هفت رنگ بقدر قدرت پیشکش
خود پیشکش نمود و بانعام خلع فاخره و تاج و کمر و اسب با زین زر مغرز و ممتاز گشته و اختیار و اعتبار خویش
در افزود و چون لب مایشتهی بطلای مطالبی گشت وارث خلافت مرتضوی از کاشان باصفهان
طرح قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین باستخلاص اموالی که حاکم گیلان قبول کرده بود و بعد از ده روز
بقم روانه ساخت و در آن ایام که آن وکیل الخلیفه اهتمام از درگاه پادشاه سلیمان جاه دور بود جمعی
از اهل حسد فرصت جسته با جمعی من سلسلی ایشان فرصت یافته در وقتی که شاه بنده نواز در مجلس بزم نشسته
بود عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال و املاک مبلغ بیچهار تومان تصرف نموده و ما متعهد می شویم
که اگر او را در موقف بحساب طلب فرمایند آن مبلغ را از او انتزاع کرده بحضور رسانیم آنحضرت از این سخن
متاثر گشته بزبان مبارک گذرانید که بعد ازین که اینچنین وکیلی است که از غایت علو همت میتواند که

ودو رمیشیخان با متابعان باستان خلافت آشیان مراجعت نماید وچون آن فتنه نشان
بریشان رسید عثمان معاودت انعطاف داده هم در آلنک سلطانیه شرف تقبیل پایه سریر
گردون مسیر دریافتند ایلچیان گیلان با نعام افسرهای زر و خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته مقضی المرام
نزد امیره باج شتافتند و پادشاه اسلام پناه ماه مبارک صیام در سلطانیه قرقی اصناف خیرات و مبرات
بپایان رسانید وچون هلال فرخ فال شوال مثال قدح سیمین بر کف خوبان زهره جبین هویدا گردید
آداب ... عید بجای آورده بساط نشاط و انبساط گسترده و در آن اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از مردم
روم خیال کرده اند که بجانب بغداد توجه نمایند و دست جلادت و تهور ابواب جور و بیداد بر روی فرق ...
گشایند چون بر ضمیر منیر همایون واضح بود که اگر رومیان این عزیمت از حیز قوت بفعل رسانند حاکم دار السلام
شاه علی بیک که ملقب بعوض سلطان شده است بی امداد غازیان موکب همایون بمقابله و مقاتله
اعدا قیام نمیتواند نمود فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و انیس الحضرت با زینل خان حاکم کردستان
و جوجی سلطان عثمان بکران بکومک عوض سلطان شتافتند و پادشاه عالیجاه موکب همایون را
مصحوب میرزا شاه حسین بجانب قم تسهیل کرده بنفس نفیس عازم کوه بیستون شد و در آن دشت
و مرغزار بلوازم صید و شکار پرداخته عنان بارگیر عالم نورد بجانب قم معطوف ساخت و روزی چند
در منزهات آن ولایت دلپسند اوقات فرخنده ساعات گذرانیده از آنجا متوجه کاشان گردید

حسین
[illegible]

چون ولایت کاشان سیورغال سر دستان جاه و جلال وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه
حسین بود در آن ایام که موکب از غبار سم شبدیز مثال هوای آنجا را عطر افشان ساخت
بیراق ظفر عظیم و منیش قیام فرمود و در مرغزاری که عذوبت زلال خوشگوارش از عین سلسبیل
حکایات میکرد و لطائف هوای روح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت مینمود فراشان چابک
دست خرگاههای منقش با خیام زرکش برافراختند و سراپردهای از اجناس روم و فرنگ و شامیانهای
... هفت رنگ مرتفع ساختند ... شد افراخته ... که دشت میان ... زر دیبای زر جفته
پریشان ... فریبد ... مستمن چون ... فرستاد ...
... علی الدوام ... آن اشتغال داشتند و اشربه و مربیات و اقراص

بر ساحت بارگاه جهان پناه سوده زبان بدعا و ثنا گویا گردانید بیت که شاها بقای تو جاوید باد ۞ لوای
ترا منجه خورشید باد ۞ و از جمله پیشکشهای امیره دباج هزار تومان نقد بود نصفی زر احمر که مهر قشر
آن ظرین در شان ایشان ۔ و نصفی سیم ابیض که مهر دل اهل جهان خواهان ایشان ۞ و چون
نقد اخلاص امیره دباج از بوته اعتبار تمام عیار بیرون آمد بانواع الطاف و اصناف اعطاف پادشاه
مرتضوی اوصاف مخصوص گشته انوار مرحمت بیدریغ بر وجنات حالش تافت و دردانه که از صدف
عز و شرف بر درش یافته بود در سلک ازدواجش منتظم گشت و تاج امید او بان گوهر قیمتی ترصیع پذیرفته
فرق مباهاتش از منزل مهر و ماه درگذشت و موکب نصرت نشان از النگ همدان برودخانه تلوار
شتافته چند روز جهت شکار ماهی توقف اتفاق افتاد و در آن منزل کارکیا سلطان احمد که سابقا بپایه
سریر اعلی آمده بود و مشمول انواع انعام و اکرام اجازت یافته روی بلاهیجان نهاد و فرمان فرمای بلاد
و عباد از رودخانه تلوار متوجه مراغه گشته در اثناء راه بدستور استمرار لوازم صید و شکار بتقدیم میرسید و بعد از
وصول بنواحی آب نزل اوزن امیره دباج مجدد بپوشیدن افسر زرنگار و خلع شاهوار مفتخر و مباهی گشته
برفتن گیلان مرخص گردید و اعلام در ماه مبارک رمضان که داخل سنه ست و عشرین و تسعمائه بود سایه
شرف بر منزل مراغه انداخت و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور دورمیش خان از ییلاق لار و فیروزکوه بازآمده
بتقبیل قوائم سریر سلطنت مصیر پرداخت زیرا که در اثناء وقایع مذکوره رای ممالک آرای متوجه تشخیص
مهمات حکام دار المرز گشته حکم همایون باسم دورمیش خان صادر شده بود که جماعت مذکوره را بدرگاه عالمپناه
آورد القصه صباح جمعه غره شوال که پادشاه پاک اعتقاد بر جواد تازی نژاد نشسته جهت اقامت نماز
عید بمرغزاری نزهت آثار فراشان چابکدست اطراف و جوانب آنرا بخیام زرین طناب و سایه
بانهای سپهر نقاب آراسته بودند تشریف حضور ارزانی داشت و بعد از اداء نماز و عرض نیاز در مجلس بزم
نشسته رایت عیش و عشرت برافراشت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره و انعامات وافره خوشدل
و مسرور گردانید و هم در ان هفته انیس الحضرت رخصت یافته بجانب که الکاء ملازمانش بود متوجه گردید و در
همان ماه خبر فوت والی روم سلطان سلیم در اردوی پادشاه هفت اقلیم شایع گشت و درین مقام
مجملی از حالات او بر زبان خامه سخن گذار خواهد گذشت
[illegible] انتقام و انتقال [illegible] سلیم [illegible] عزیز مصر منوبت و سلطان تختگاه فوت

پنجاه هزار تومان از مال من تصرف نمایند و ابواب خیر و احسان بر روی طوائف انسان برگشایند بعد از آن
مجلس تاج و خلعتی که در بر داشت بمیرزا شاه حسین فرستاده مقرر ساخت از جرم کرده هزیمات ایشان را
بسمع قبول جای نداد و چون فصل شتا نزدیک باتمام رسید و بسبب امتزاج فصلین آثار اعتدال هوا ظاهر گردید
پادشاه صاحب تأیید از اصفهان متوجه قم گشت و جشن نوروزی بدستور معهود در آن بلده واقع شده
چند روزی دیگر بسور و سرور گذشت ذکر [illegible]
[illegible] چون پادشاه گیتی فروز بعد از طوی نوروز
در بلده قم چند روز بدولت و اقبال گذرانید بار دیگر هوای صید و شکار در خاطر دریا آثار پدید آمده
متوجه ولایت ساوه گردید و عساکر گردون مآثر دشت و بیابان را فرو گرفته جرگه انداختند و بر اندرون آن
نخجیر قیام نمودند و تمورتاش در صحرای اسفنجان بهم رسیده پادشاه سکندر جاه بدستور استمرار بلوازم شکار
قیام نمود و بضرب تیغ و تیر آهو و نخجیر فراوان کشته از اجساد و اعضاء آنها مرتب و بهر زاغ و زغن را مائده
بر قاعده مهیا بود پادشاه فلک اقتدار بعد از فراغ از آن کار بصوب ساوه مراجعت فرموده در تکفیر سخی بلده
مذکور امین الحضرت درمیش خان و زینلخان و سائر نوینیان که جهت امداد عوض از آنجا بدامن کوهی که در دو فرسخی
قرار فائض الانوار امامزاده سهل علی است شتافت و زیاده بر بیست روز آن مرغزار را مضرب سرادقات
جاه و جلال نمود درآن ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که طائفه از لشکر ماوراءالنهر جیحون را عبور نموده از آب آمویه
و مرور بر ولایت خراسان در خاطر مقرر ساخته اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت
که درمیش خان باتفاق زینلخان و سائر امراء عراق و امرای آن ملک بجد و فیروزکوه [illegible] نمایند و اگر
خبر تعرض اوزبک بممالک محروسه تحقیق گردد امراء امیر خان [illegible] گردانند و امین الحضرت
حسب الفرموده بدان مملکت رفته مدت دو ماه در ییلاق فیروزکوه ... اوقات خجسته آثار مصروف داشت
و پادشاه منصور از منزل مذکور [illegible] فیض علی امامزاده سهل علی شتافته بهمت بر اوام
طواف آن مرقد جنت آسا گماشت و از آنجا به [illegible] الکای کوه ... از
وصول بدان نواحی جانفزا امیر صدقاج که حاکم در مقام اطاعت آمده تو ... و خراج بر گردن نهاده
سلاطین پناه رسید و وصباحی که شاه صاحب تأیید ... بر تخت ... قرار داشت
پابوس همایون که نهایت مقصد پادشاهان ربع مسکون تواند بود فائز شده پیشکش بسیار کشید و روی نیاز

و از آن مرز و بوم با عسکر موفور و اموال نامحصور عنان عزیمت بطرف روم انعطاف داد و بعد از وصول
باستنبول مرضی جانگداز بر مصر بدنش مستولی شده زمان حیاتش بنهایت انجامید و در روز دوشنبه نهم شوال
سنه ست و عشرین و تسعمائه هادم اللذات بسر وقتش رسیده عنان عزیمت بملک آخرت تافت نظم
چنین است رسم سرای سپنج که گاهست در گنج و گاهیست رنج نه بر او مهر و کین است چرخ کهن تهمت
سرکشد که بر او دوز نیز تمام اوارکان دولت جسدش را بر نهج سنت تجهیز و تکفین کرده بجوار مقبره آبا و
اجدادش دفن فرموده شرائط تعزیت بجای آوردند آنگاه پسرش سلطان سلیم را که در عنفوان سن بود
پادشاه ساختند و بر مسند معهود متعهد سرانجام امور جمهور شده لوازم لوای مملکت داری و فرمانروائی
برافراختند و در آن تیرماه که پادشاه دین پناه در نیاب مراغه بود خبر فوت قیصر روم بمسامع نواب
کامیاب رسید انهدام بنای عمر و زندگانی آن دشمن قوی موجب ازدیاد ارتفاع قصر جاه و جلال
خدام بارگاه سلطنت و استقلال شده زبان بمضمون این مقال گویا گردانیدند پس تجربه کردیم درین
دیر مکافات با دردکشان هر که درافتاد برافتاد همدر آن منزل بلکت نبات دیگر از ریاض اقبال شاهی
[illegible] و شیروانشاه سلطان خلیل چون نخلت الظفر بپایه سریر اعلی آمده فرق مباهاتش باوج
سماوات رسید چنانچه مرقوم کلک سخن گذار میگردد و کیفیت این اجمال تفصیل می پیوندد ذکر
[illegible] در خلال احوال گذشته شیخشاه شیروانی بموجب وعده
که با نواب بلند جناب کرده بود تحف بسیار مصحوب پسرش سلطان خلیل روانه گردانید و عرضه
داشت نمود که اگر پسرم منظور نظر تربیت گشته پایه قدر و منزلتش از ازدواج یکی از حجله نشینان تتق
امانت و کرامت ارتفاع یابد این کمینه را وثوق و اعتماد بر کمال التفات حضرت [illegible] صفت
افزوده پذیرفته علی اسرع الحال ببارگاه جاه و جلال می شتابد چو از الطاف شاهنشاه
غازی میسر گردد این سرافرازی بشتر کردار ایم سوی درگاه ز فرق و سر قدم سازم
درین راه و در آن ایام که منزل نایب مضرب خیام زرین طناب بود سلطان خلیل باردوی همایون
رسیده حجاب درگاه والا جناب او را بشرف پابوس رسانیدند و پیشکشهائی که آورده بود
گذرانیده در خلوت مدعای شیخشاه را معروض گردانیدند و شاه دین پناه این التماس را بعز اجابت
اقتران داده بنظر شفقت در سلطان خلیل نگریست و یکی از بنات مکرمات که نامزد او بوده با او

میفرماید که لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی الیهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب
دارد اگر آدمی دو وادی از مال خواهد که شود ثالث آن مالا مال مالی نکند درون آدم را پر
جز خاک که غیر آن نداریم آل تقریب این ایراد صحیح الاسناد آنکه دران ایام که سلطان سلیم از
خوف حسام خون آشام پادشاه اسلام مجال توقف در آذربایجان محال داشت از دار الملک
تبریز جلوریز بجانب روم بازگشت ملک الامراء حلب خیربک که از سلطان مصر منصور توهمی داشت
رسل و رسائل نزد او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده عرضداشت فرمود که اگر موکب عالی
بدینجانب شتابد بنده غاشیه خدمتکاری بردوش گرفته سایه علم سعادت پرتو بجانب مصر
توجه مینمایم و در فتح آن ملک مساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر آن بلاد را بر روی خدام عالیمقام
میگشایم سلطان سلیم با وجود مملکت عظیم از غایت حرص فزونی مال و ازدیاد اسباب
جاه و جلال این معنی را فوزی بزرگ دانسته با لشکر ظفر سلب متوجه حلب گشت و خیربک بوعده
وفا نموده لوازم استقبال مرعی داشت و مقالید قلاع و خزائن را تسلیم نواب سلطان سلیم کرده
بمراسم انتقال استعجال فرمود و سلطان سلیم اموال آن مملکت را که بینهایت بود در میان امرا
و سران سپاه منقسم گردانیده دوازده هزار شتر آب بار کرده از راه بیابان همعنان خیربک
روی توجه بمصر آورد و چون بحدود آن مملکت رسید شنید که سلطان منصور رایات سعادت پرتو
بقصد جولان میدان حرب و استعمال آلات طعن و ضرب افراخته و لشکری از هر چه تصور توان کرد
بیشتر همه مغفر پهلوانی بر سر نهاده مستعد مقابله و مقاتله ساخته از استماع این خبر ترس و بیم
بر ضمیر سلطان سلیم راه یافت و مصلحت وصول لقا با آن سپاه که در عقب بودند در یکی از جبال
صین که در آن حوالی بود توقف نمود و بحسب تقدیر مالک الملک قدیر در آن ایام روح عزیز سلطان
منصور از مصر بدن بعالم آخرت انتقال کرده سلک جمعیتش از هم گسیخته هر یک روی بطرفی آورد
سلطان سلیم بعد از اطلاع بر بنیاد نه آسمانی بر مرکب کامرانی سوار شده بمصر شتابید و عروس الملک را
بدست اختیار در کنار گرفت بعضی از امراء الجائی را که خیال سرکشی داشتند بقتل رسانید لاجرم تمامی
ملک مصر و شام و حجاز و یمن در حیز تسخیرش قرار گرفت و در حرمین شریفین خطبه و سکه باسم و لقب
شریفش جهت زینت پذیرفت آنگاه سلطان سلیم زمام ایالت مصر را در قبضه اقتدار خیربک نهاد

از بلاد مازندران چهار دانگ تعلق بامیر عبد الکریم داشته باشد و دو دانگ مفوض باقا محمد گردد و شرط آنکه
مشار الیهما مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند و مهم امیر حسین و سادات هزار
جریب بدو هزار تومان مقطع پذیرفت و برین قیاس قضیه رستمدار نیز بمبلغی معین قرار گرفت و
امیر عبد الکریم مرخص شده متوجه ساری گشت و حکم همایون نفاذ پیوست که از جمله هفت هزار تومان
مذکور چهار هزار تومان را که حصه امیر عبد الکریم بود جناب سیف الانامی تحصیل نماید لاجرم انجناب
نیز اجازت یافته بمازندران شتافت اما آقا محمد حسب الحکم در اردوی همایون توقف نموده
اورکس بیک جهت تحصیل مبلغ سه هزار تومان که حصه او بود متوجه قلعه کلیس و اولاد شد و بعضی از
وکلا ایشان را همراه برد و چون موسم زمستان و سرما بپایان رسید و در کنار جویبار مانند خط
نوشین لبان گلعذار سبزه بردمید پادشاه عالیشان از قشلاق نخجوان عازم الکای سهند
و بعضی دیگر از ییلاقات آذربایجان گردید و در مرغزار بهشت آثار قبه و خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه
رسانیده بساط عشرت و نشاط مبسوط ساخت در آن اثنا از جانب خراسان ایلچی رسیده
بعرض نواب کامیاب رسانید که عبید الله خان با سپاه فراوان بعزم تسخیر خراسان از آب
آمویه [illegible]ده و در آن بلاد طوفان بلا بالا گرفته دست تقدیر از دغدغه ابواب تفرقه بر روی
روزگار برایا گشوده بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دورمیش خان باتفاق زینل خان
متوجه مدد حکام خراسان گردد و انگاه خاقان عالیشان حضرت مملکت پناهی حبیب اللهی را در قم گذاشته
علم عزیمت بطرف خراسان برافراخت و کوچ بر کوچ بچمن قان سلطانیه شتافته جهت آسایش
مراکب روزی چند رحل اقامت انداخت و در اوائل شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمائه از نزد
والی هراة امیر خان تورچی شاه قلی نام باستان سپهر احتشام رسید و اخبار غریب بعرض رسانید
اول آنکه عبید الله خان با جنود بیکران بظاهر هراة آمده چند روز بامر محاصره پرداخت و چون دید که کاری
از پیش نمیرود عنان مراجعت بصوب ماوراء النهر معطوف ساخت دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد
بن امیر یوسف بهواخواهی محمد بابر پادشاه متهم گشته و بحکم امیر خان در روز سه شنبه ششم ماه رجب
در قلعه اختیار الدین محبوس شده روز دیگر مهم او از هم گذشت و پادشاه عدالت نهاد در تفحص و
تفتیش آن مهام شرائط مبالغه و اهتمام بجای آورده بتحقیق انجامید که در وقتی که عبید الله خان

وابواب انعام و احسان بر روی روزگارش برگشود و سلطان خلیل چند روز در خدمت سدهٔ آمال
و کرامت بسر برده هر ساعت لطف مجدد و هر لحظه تفقد ممهد نسبت باو وقوع می یافت و در وقت
طلب رخصت بانعام خلع زرنگار و تاج مرصع لآلی شاهوار و کمر و شمشیر طلا و اسب تازی نژاد جهان پیمای
مفتخر و مباهی گشته روی بشیروان آورد و بعد از فوز بملاقات پدر شمهٔ از الطاف و عنایات
که مشاهده نموده بود عرض کرده شیروانشاه عازم ملاقات بارگاه سپهر اشتباه شده
خدام درگاه خود را به یراق آن سفر مامور گردانید چنین که شاه فرخ طبع پاک و خوی ملکوت
عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست بوقت ملک ستانی چه حاجتش بسپاه که کشور دل و
اقلیم جان مسخر اوست ذکر توجه موکب همایون اعلی ...
... قرا... ... ان و ...
... پادشاه بلند جناب از منزل نایب ظفر همعنان و نصرت اندر رکاب
بدار السلطنه تبریز شتافت و زیاده بر یکماه در آن بلده فاخره بعیش و نشاط گذرانیده و از انجا
عنان یکران بقشلاق نخجوان تافت و بعد از وصول بدان فرخنده مکان دیو سلطان حسب
الفرمان بغزو گرجستان و تاخت ولایات گرجیان بی ایمان رایت نهضت برافراخت و آثار
جنبش دولت پادشاه کامکار را آن وقت در نظر رسانید و چند قلعه و شهر مفتوح ساخت و احکام
آن مملکت فرقه داود بیک و لوند بیک و منوچهر ... گرگین ... بموجب دیو سلطان شتافته اظهار
اطاعت و خدمتکاری نمودند و انجاب ایشان را بجانب استانبول همراه گردانید و موکب همایون
سلطنت آشیان توجه نمودند ... در قشلاق نخجوان بتقبیل قوائم ... عیسی خان ... سرافراز گشته
بواسطهٔ بندگی خدمتی عنایت و الطاف بی نهایت یافت و پادشاه ... برامرا گرجی را
مشمول الطاف پادشاهانه ساخته پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال همگنان تافت
و گرجیان باج و خراج قبول نموده بانعام تاج و خلعت مفتخر و سرافراز شده و فرامین مطاعه
در باب حکومت مواضعی که متصرف حاصل کرده ... بوطن خویش آوردند و همدران اوان نواب
مهات ولایات مازندران و هزارجریب و رستمدار از نواب درگاه فلک ... بسیار
کردند و آخر الامر بوساطت جناب سلطانی سیف ... مظفر ... موجب مقرر شد

و امیر عبد الکریم در مازندران بحکومت مشغول بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم میرسانید و در خلال احوال
گذشته شیخشاه بموجب وعده که با نواب سپهر اشتباه کرده بود احرام خدمت بسته از شیروان متوجه
آذربایجان شد و شاه عالیمکان جمعی از امرا و نوئینان را باستقبال آنجناب مامور گردانید و در سلخ
ماه رمضان سنه سبع و عشرین در تیاب مراغه باردوی نصرت نشان رسیده صباح عید بوسیلهٔ
میرزا شاه حسین از دریافت شرف پابوس همایون فرق مباهات باوج سموات رسانید و از اسبان
تازی نژاد مرصع لجام و شمشیرهای مصری مذهب بنام و نقود ابیض و احمر و نفایس اجناس دیگر آنچه دست
مکنتش بدان میرسید و لایق و مناسب دید پیشکش گذرانید و از جرایم گذشته لوازم اعتذار و استغفار
بتقدیم رسانیده مراسم دعا و ثنا بجا آورد و چون نقد اخلاص شیخشاه در معیار نظر کیمیا اثر از غش ریا
مبرا نمود بمهر قبول اقتران یافت و نسایم عواطف از مهب مراحم نامتناهی در اهتزاز آمده ریاض امل و
گلزار عقیدهٔ بی خلل او را نضارت و طراوت بخشید و خازن عنایت خاص بر دست اصطناع و اختصاص
قامت قابلیت او را بخلع طلادوزی و افسر زرنگار و کمر مرصع بلآلی شاهوار مزین و آراسته گردانید
هر کس ره اخلاص گرامی پوید — در خدمت شاه نیکنامی جوید — در گلشن امید وی از فیض ازل — بی شبهه
گیاه دوستکامی روید — و بساط جشن و سور ترتیب یافته پادشاه عالیجاه شیخشاه را از صحبت بهجت زینت
طلب فرمود و از ساغر لطف و احسان او را بکام دل رسانیده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش
برگشود و چون شیروانشاه چند روز در ملازمت پادشاه گیتی افروز در غایت عشرت و کامرانی اوقات
گذرانید و بکرات و مرات از جام التفات شاهی سرگرم گشته باصناف الطاف نامتناهی مفتخر و مباهی
گردید افسر اعزاز در سر و خلعت افتخار در بر نقد سعادت در آستین و مرکب مرادات در زیر زین رخصت
انصراف یافت شاه والاتبار آن زمستان در تبریز قشلاق فرموده بدستور معهود انوار عدالتش
بر وجنات احوال رعایای آذربایجان تافت — نظم — خدیو کامرانی بنده پرور — شه عالیمکان عدل گستر
در آن موسم که بود از سردی دی — فسرده خون مردم در رگ و پی — ز دست ساقیان عشوه انگیز — کشیدی
می بدار الملک تبریز — الهی دولت و اقبال شاهی — مصون بادا همیشه در پناهی — اکنون وقت است
که طوطی قلم از شکرستان عراق و آذربایجان بجانب بوستان خراسان در پرواز آید و حالات
آن ولایت را که تا غایت بنابر ملاحظه از بیان سخن موقوف مانده تقریر فرماید گفتن

در ظاهر هراة نشسته بوده و بامر محاصره قیام مینموده از امیرخان اصلا جلادتی بوقوع نیافته بنابران
اوزبکان در بلوکات هرات خرابی بسیار کرده اند و امیر غیاث الدین محمد از جومیه که باو نسبت
نموده اند مانند گرگ یوسف بی گناه بوده و امیرخان بنابر غرضی که داشته آن سید فاضل نیکو
اعتقاد را بتیغ ظلم و بیداد شربت شهادت چشانیده لاجرم نائره غضب پادشاهی اشتعال
یافته حکم شد که شاهزاده مظفر لوا طهماسب میرزا متوجه پایه سریر اعلی گردد و ایالت خراسان مفوض بنواب
شاهزاده عالیمکان سام میرزا باشد چنانچه عنقریب تفصیل این حکایات مرقوم قلم اهتمام خواهد گشت
[illegible] هراة [illegible] چون جناب
سیف الانامی از وجه تقبل امیر عبد الکریم مبلغ هزار و پانصد تومان تبریزی بحصول رسانید حکم همایون صدور
یافت که آنجناب بدار السلطنه هراة رفته در ملازمت شاهزاده عالیمقام ابو النصر سام میرزا امیر دیوان و وکیل
تتمهٔ آن وجه در عهدهٔ دده بیک باشد اما اورکاس بیک که متعهد سرانجام سه هزار تومان تقبل آقا محمد شده
بود پیش از آنکه از آن وجه چیزی بوصول رسد آقا محمد از پایه سریر اعلی فرار نموده بمازندران شتافت
و میان او و امیر عبد الکریم نائره نزاع التهاب یافته امیر عبد الکریم بقوت دولت قاهره غالب گشت
و آقا محمد قلعهٔ کلبس و اولاد را استحکام داده در بعضی از جنگلهای آنحدود متحصن شد و چون این اخبار بعرض
نواب درگاه فلک اقتدار رسید حکم همایون نفاذ انجامید که جوجی سلطان با بعضی از سپاه عراق
و کردستان بمازندران رود و آقا محمد را گرفته بپایه سریر اعلی رساند و جوجی سلطان حسب الفرموده
لشکر بآن ولایت کشیده نخست بظاهر قلعهٔ اولاد شتافت و در عرض یک هفته آن حصار استوار را
بجنگ گرفته توابع آقا محمد را که در آنجا توطن داشتند مقید ساخت آنگاه بجنگلی که آقا محمد بود در رفته
او را نیز در دام اسر انداخت و رایت مراجعت بصوب سدهٔ سنیه برافراخت و بعد از وصول نیکو
خدمتی او عز قبول یافت و پرتو عنایت پادشاهانه بر ناصیه حال آن امیر شجاعت دستگاه تافت و ابتدا
عفو خسر و جرم پوش شامل حال آقا محمد شده حکم همایون باطلاق او صادر گشت اما رخصت
انصراف بجانب مازندران نیافت و ایالت آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبد الکریم
گرفته آنجناب قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان را تمام جواب گوید و تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع
الاول سنه ثلثین و تسعمایه رسیده آقا محمد در ملازمت آستان اقبال آشیان اوقات میگذراند

سریر سپهر اساس رفته سبب توقف اورا بسمع اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را بر سائر حالات
خراسان مطلع گردانند بنا علی هذا جناب سیف الامامی و حضرت صدر الاسلامی در ربیع الاول سنه
اربع و عشرین متوجه درگاه گشتند و در بعضی از ییلاقات تبریز بشرف بساطبوسی فائز شده موجب تعلل امیرخان
و بعضی دیگر از حالات خراسان را معروض داشتند و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطه کمال دولتخواهی نواب کامیاب
شاهی چند نوبت از فرق اوزبک متفرق گشته بود و بی شائبه لاف و گزاف در حسن صورت و لطف سیرت
و محاسن آداب از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی مینمود حضرت اعلی او را بمزید عنایت و رعایت سرافراز ساخت
و بانعام طبل و علم رایت قدر و منزلتش را باوج فرقدین برافراخت و مجددا فرمان همایون بنفاذ
انجامید که منصب صدارت شاهزاده طهماسب میرزا و ضبط و ربط موقوفات ولایات خراسان از سرحد
عراق و آذربایجان تا نهایت طخارستان مفوض برای صواب نمایش باشد و امیرخان سایر مهمات
ملکی و مالی را باستصواب آنجناب فیصل داده مالوجهات هراة رود را در وجه مواجب ملازمانش بازگذارد
و امیر غیاث الدین محمد میان منصب صدارت و امارت جمع کرده بکام دوستان عنان مراجعت بصوب
خراسان انعطاف داد و اما جناب سیف الامامی در ملازمت آستان ملایک آشیان توقف نموده بلقب
سلطانی سرافراز شد و قبل از آنکه امیر محمد بهراة آید خبر تضاعف ترتیب و رعایت آنحضرت مسموع امیرخان
شده بمعنیی موافق مزاجش نیفتاد و ظهیر الدوله ابراهیم میرزا را در شعبان سالمذکور جهة عرض مهمات بصوب درگاه
عالمپناه فرستاد و در غره رمضان بجهتی ظاهر مولانا امیر سمرقندی را گرفته بعد از دو روز بقتلش حکم فرمود
و منصب وزارت من حیث الاستقلال بخواجه علیخان که هروی تفویض نمود و امیر غیاث الدین محمد
در اواخر ماه مذکور بهراة رسیده سادات و علما و اشراف و فضلا بلوازم استقبال استعجال کردند و در نزول
نوشنج بنیر دستبوسش آنحضرت فائز شده مراسم تهنیت منصب امارت بجای آوردند اما امیرخان چنانچه
مقتضای عنوان لازم الامتثال بود بر حال آن سید نیکوخصال نپرداخت و مبلغی کلی از موقوفات طمع کرده
سائر مهمات را بخلاف رای صواب نمایش فیصل میداد و ظهیر الدوله ابراهیم میرزا چون بپایه سریر اعلی
رسید و کمال قابلیت و صلاحیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامیده بلقب سلطانی سرافراز گشت
و مهمات معاهد خود در اعز مدت انشا کرده بر طبق مدعا فرمان مطاعه حاصل کرده مقضی المرام مراجعت فرمود
و ظرف آنکه بخلاف متصور او امیرخان باغوای احمد بیک و هرات بیک و خواجه علیخان درین نوبت با آنجناب

[illegible] ... اوردوی ... نمود والله

امیرخان امیرخان کلاپی بیک در سلک اعاظم امرای سلطان یعقوب میرزا انتظام داشت و پدر کلابی بیک
امیر بیک در زمان سلطنت ابو النصر حسن بیک بغایت معتبر بوده همت بر تمشیت امور جهانبانی میگماشت
و امیرخان چون بعنایت عنایت شاهی مفتخر گشته بمنصب للگی شاهزاده طهماسب میرزا و حکومت
خراسان سرافراز شد چنانچه سابقا سمت تحریر یافت زمام منصب وزارت و اختیار ملک و مال را
در کف کفایت شیخ مجد الدین کرمانی نهاد و خلایق را بتمهید بساط عدل و رعیت پروری و تشیید اساس
لطف و مرحمت گستری نوید داد لاجرم ممالک خراسان که بغایت ویران شده بود بار دیگر روی بمعموری
نهاد و رعایای متفرق گشته با وطان خود باز آمده آغاز زراعت و عمارت کردند و چون قریب دو سال حال
برین منوال گذشت و اکثر قری و قصبات معمور و آبادان گشت امیرخان باغوای بعضی مردم و قرابتان که اعتبار
و اقتدار شیخ مجد الدین موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی ضمیر را معزول نموده مواخذه و مصادره فرمود
آنگاه برادر خوردتر خود ظهیر الدوله ابراهیم میرزا را وکیل ساخت و خواجه مولانا میر سمرقندی را وزیر گردانیده
دیگر بجای شیخ مجد الدین محمد نیز داخت و مولانا میر بر بعضی از اغنیا و متمولان هرات تحمیلات کرده
در مقام کفایت شد و بدان جهت پریشانی بمردم خراسان راه یافت و در اواخر سنه ثلث و عشرین
و تسعمائه در اردوی همایون جاسوسی رومی بدست خدام درگاه پادشاه اسلام افتاد و بعد از تقدیم
لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که در روم این خبر شیوع یافته که امیرخان یاغی شده است و او را
فرستاده اند که تحقیق الحال نماید بنابران فرمان جهان مطاع نفاذ یافت که جاسوس را آنگاه از مردم کسی
بهراه فرستند تا امیرخان را روانه درگاه گردانند و جاسوس را معلوم شود که والی خراسان از جاده عبودیت
تجاوز ننموده آنگاه او را اجازت مراجعت دهند و تاقور میرزا جهت آوردن امیرخان بجانب خراسان
در حرکت آمده در ذی حجه سنه مذکوره بهراة رسید و نشانی در باب طلب امیرخان مرقوم قلم
منشیان درگاه سلاطین پناه شده بود رسانید اما چون مشهور بود که در بهار آینده سلاطین ازبک
متوجه ولایت خراسان خواهند گردید امیرخان را توجه بپایه سریر اعلی مناسب دولت ننموده از جانب
سیف ... خواجه مظفر بتکچی که بموجب حکم قضا امضا جمیع مهمات خراسان را باستصواب او فیصل میبایست
داد و نقابت پناه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که صدر طهماسب میرزا بود التماس کرد که بپایه

اما بجانب ظاهر انقیاد کرده تا وقتی که شیخ ابوسعید در شهر بود بیشتر از بیشتر بتعظیم آن امر قیام مینمود و مولانا نظام الدین
احمد را از تعلیم شاهزاده معاف داشت و چون مشارالیه رخصت یافت بدرگاه عالمپناه توجه فرمود باز بدستور
سابق سالک طریق نافرمانی گشته در فیصل قضایا بمقتضای رای خطا اندیش نواب خویش عمل نموده در اثناء
حالات گذشته و وقایع مذکور گشته حضرت ظهیر السلطنه و الدین محمد بابر پادشاه خیال استیصال
نهال اقبال شجاع بیک کرده چون او تاب مقاومت نداشت در شهر متحصن شده همت بر ضبط برج و باره
گماشت محمد بابر پادشاه ظاهر قندهار را مرکز اعلام اقتدار گردانیده بقدم مقدور در تضییق محصوران کوشید
و در اکثر ایام بر ابرش گردون قوام سوار شده و نزدیک بخندق شتافته سپاه جلادت پناه را باشتعال
آتش قتال مامور میگردانید و از آنجانب نیز دلاوران قندهار بقدم محاربت و مخالفت پیش آمده باستعمال
تیر و تیغ ببیر در افتند و اما اکثر اوقات بهادران موکب بابری فتح و ظفر می یافتند و مخالفان را مغلوب
و منهزم گردانیده تا دروازه می شتافتند و در خلال این احوال خان میرزا در بدخشان از عالم گذران
انتقال نمود و چون این خبر بمحمد بابر رسید بر فوت پسر عم غم بسیار خورد و بالاخره دست از دامن
شکیبائی زده ایالت آن مملکت را به پسر بزرگتر خویش همایون میرزا تفویض نموده بجمعیت خاطر و فراغ
بال در ظاهر قندهار مقیم گشت و تمامی ولایات گرمسیر را تحت تصرف در آورده شوکت و عظمتش
از ایوان کیوان درگذشت و امیرخان در بلدهٔ هرات از وقوع این حالات بغایت متاثر شده
زیرا که اندیشید که بابر پادشاه از فتح قندهار اگر فراغت یابد لوای خلافت مرتفع گردانیده بصوب
خراسان شتابد و در وقت محاصره شجاع بیک چند کرة قاصدان بهراة فرستاده از امیرخان
امیر غیاث الدین محمد التماس نمود که نوعی سازند که بابر پادشاه بکابل مراجعت نماید تا خدمت
شاهزاده طهماسپ میرزا شتافته مدت العمر قدم از جادهٔ خدمتکاری برندارد بنابران امیرخان
و امیر غیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بپایهٔ سریر زبدهٔ اولاد صاحبقران فرستاده
پیغام دادند که هرچند شجاع بیک در ایام سابقه مرتکب جرایم بود و سزاوار قهر و غضب مینمود اما چون الحال
بقدم عجز پیش آمده قبول مینماید که من بعد سالک طریق دولتخواهی بندگان سلاطین پناه باشد
و هر ساله باج و خراج بخزانهٔ عامره رساند مناسب آنکه آنحضرت ترک محاصره قندهار کرده عنان مراجعت
بصوب کابل معطوف دارند و پیش ازین مردم قندهار و متوطنان آن دیار را از آنجا کنند محمد بابر پادشاه

کم التفاتی آغاز نهاد و رقم بطلان بر خدمات پسندیدهٔ او کشیده خدمتش را در هیچ مهمی از مهمات
دخل نداد و امیر سلطان اگرچه بالطبع مایل ظلم و تعدی نبود و باقامت صلوة مکتوبه قیام نموده هر روز سه جزو
قرآن تلاوت مینمود اما صفت نخوت و تکبر بروی استیلا داشت و هرگز به پرسش و داد خواهان و غور رسی
ضعفا و عجزه نمی پرداخت و نواب او احمد بیک و هدایت بیک و قاسم بیک مهردار و خواجه علی خان
دست بجور و طغیان بر آورده رعایاء بیچاره در تشویش و تفرقه افتادند و هرگاه ابراهیم سلطان و امیر غیاث
الدین محمد لفظی ازین باب بعرض امیرخان میرسانیدند حمل بر غرض نموده بسمع رضا نمی شنود و این معنی مزید
جسارت اتباع میشد بناء علی ابراهیم سلطان رخصت طلبیده در پنجم جمادی الآخر سنه ست و عشرین
روی بدرگاه عالمپناه آورد و در روز جمعه هفدهم رمضان در نیاب مراغه بسعادت دستبوس استسعاد یافته
منصب محافظت مهر همایون تعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان با آنکه آزار بسیار از برادر در خاطر داشت
درین اثنا که در پایهٔ سریر راه سخن یافت از غایت سلامت نفس زبان بغیبتش نگشود بلکه لوازم سعی و
اهتمام بجا آورد تا لقب سلطانی او بخانی مبدل شد و درین باب نشان واجب الاذعان مکمل ساخته
ارسال فرمود اما در آن اثنا نزد نواب پایهٔ سریر اعلی بتحقیق انجامید که معلم شاهزادهٔ صاحب تایید
طهماسب میرزا مولانا نظام الدین طبسی که در خدمت امیرخان تقرب داشت بطمع آنکه پیشوائی علماء
من حیث الاستقلال تعلق باو گیرد پیوسته محاسن افعال امیر محمد را در صورت اخلاق قبیح وا مینماید
و عمال آنحضرت را بتصرف در اموال موقوفات متهم داشته در خلوت زبان بغیبتش میگشاید بنا بر آن
امیرخان نسبت بآن صدر عالیشان طریق کم التفاتی مسلوک میدارد و اکثر مهمات بخلاف رای
صواب نمایش فیصل داده سخنش را معتبر نمی شمارد لاجرم حکم همایون تجدید صدور یافت که امیرخان جمیع امور
ملکی و مالی و دیوانی و توقعی خراسان را باستصواب آن سید عالیجناب مقطع زده و منصب معلمی شاهزاده را
نیز مفوض بدان عالیجاه دانسته ملا نظام طبسی خود را از آن امر معاف داند و مقرر شد که مولانا شیخ
ابو سعید بهراة رفته پروانه که در آن باب بمهر همایون رسیده بر امیرخان خواند و او را برعایت
جانب امیر غیاث الدین مأمور گرداند و شیخ ابو سعید در روز یکشنبه بیست و یکم ذی قعده سنه مذکوره
بهرات رسیده قامت قابلیت امیرخان و امیر محمد را بخلع فاخرهٔ شاهی که همراه آورده بود بیاراست
و مضمون پروانچهٔ عالیه را بسمع امیرخان رسانید هر چند صدور اینحکم بر خاطر امیرخان گران آمد

در برابطن اشتعال یافته نائرهٔ نفیر عجزه و فقیر از مزرعهٔ سپهر خضرا در گذشت و امیر خان بمشورهٔ امیر غیاث الدین محمد
زمان داد که از غلات بلوکات که اندکی خرمن شده بود و بسیاری هنوز بروز نرسیده بود هر کس هر قدر
تواند آورد و از آن او باشد بنا بران بعضی از غازیان و مردم جلد خراسان دزدیده از شهر بیرون می‌شتافتند
و بهر وجه که می‌توانستند خوشه‌های گندم و جو را بشهر در می‌آوردند و بدین سبب مردم از بلای غلا نجات یافتند
و چون عبید الله خان دو سه روز در نواحی سیاقسلمان ساکن بوده از زنجیرگاه برآشوب و مساعی سوار شده
متوجه شهر گشت و فوجی کثیر از شجاعان سپاه اوزبک را بافراختن نیران قتال مامور گردانید و زمرهٔ از
اوزبکان از راه مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد بطرف باغ زاغان شتافتند و فرقه از سر خیابان
در آمده نزدیک بدار السلطنه رسیدند و از ینجانب امیر حسین علی که از سائر ملازمان امیر غیاث الدین محمد
بمزید شجاعت امتیاز داشت با جمعی از سواران رزم ساز و پیادگان تفنگ انداز بیرون رفته در میان
هر دو مدرسه غبار جدال ارتفاع یافت و شاطر عبد الله در باغ زاغان سد و ساخته بر چشم ناوک
دلدوز تفنگ جانسوز بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه اوزبک اضعاف مضاعف لشکریان
اینجانب بودند امیر غیاث الدین مضطرب شده کس نزد امیر خان فرستاده کومک طلبید اما بخلاف تصور جواب
درشت شنیده و آن معنی موجب مزید ملال خاطر سید بلندپایه حمال شده با خود جزم کرد که اگر از آن محنت نجات
یابد قدم از سر ساخته بدرگاه عالمپناه شتابد در آنروز میان نوکران امیر غیاث الدین محمد
و اوزبکان جنگ صعب دست داد و از هر طرف چند نفر زخمی گشته بالاخره لشکر ماوراء النهر روی باردوی خود آوردند
و دیوان شهر در آمدند و شاطر عبد الله نیز در آنروز غایت جلادت بظهور رسانیده نگذاشت که اوزبکان از
دروب باغ که بطرف پیر مجرد است پیشتر آیند بدین قیاس نوبت دیگر اوزبکان از طرف دروازهٔ عراق
بجنگ پیش آمدند اما بی آنکه کاری سازند مراجعت کردند عبید الله خان بعد از آنکه دوازده روز در تفرقه و تشویش
مسلمانان کوشید و بعضی از مزرعها جو را سوخته بسیاری از گندمهای سبز را چرانید دولت ابد پیوند شاهی
مدد کرده بر طبق کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب خوفی تمام بر ضمیر او استیلا یافته در روز
جمعه دوم رجب از نیلبرستی هراه کوچ کرده در نواحی پل سالار در برابر آن منزل گزید و روز شنبه آنجا توقف
کرده روز یکشنبه چهارم ماه مذکور براه دمانه نشان زدک علم عزیمت برافراخت و کوچ بر کوچ متوجه ماوراء النهر گشت
و اهل هرات بعد از بندیت محاصره و محافظت برج و بارو فرج یافته بسر غلات و مزروعات خود شتافتند

جواب داد که اظهار اطاعت و انقیاد شجاع بیک حکم ایمان یأس دارد اعتماد در انشاء الله تعالی
بعد از آنکه فتح قندهار میسر گردد او را مقید بآستان ملائک آشیان روان خواهیم گردانید و مملکت
گرمسیر و قندهار را بهر کس حکم همایون نفاذ یابد تسلیم خواهیم نمود از شنیدن این سخن امیرخان را اطمینان
خاطر حاصل گشت لیکن در آن اوان امری دست داد که از سر آن مهم درگذشت

[illegible]

در بهار سنه سبع و عشرین و تسعمایه عبید الله خان با سی هزار پیاده و سوار از جنود ماوراء النهر و ترکستان
عازم خراسان گشت و از کوچ کونچی خان که بعد از فوت محمد تیمور سلطان سلطنت سمرقند تعلق بوی
گرفته بود اجازت طلبیده از آب آمویه بگذشت و در روز پنجشنبه یازدهم جمادی الآخر سال مذکور قاصد والی
سرخس سوندوک بیک اخبار بهراة رسیده این خبر بعرض امیرخان رسانید اضطراب ضمائر اکابر و اعیان
گردانید زیرا که گذشته در شهر نیامده بود و نو هنوز نیامده حکام خراسان هر یک در مقر خویش اقامت
داشتند و اجتماع ایشان جهت مقابله و مقاتله محال مینمود لاجرم خاطر بر ویران بر تحصن قرار یافته
امیر غیاث الدین محمد ضبط دروازه ملک را تا برج شمال دروازه عراق تعهد فرمود و میری سلطان
باتفاق صوفیان خلیفه که ... است دروازه عراق را تکفل نمود و میر احمد هدایت بیک از برج
سلطان احمد میرزا تا قلعه اختیار الدین بحیطه ضبط در آوردند و اسحق بیک و برادرش مقصود بیک
اختیار الدین را محفوظ و مضبوط کردند و مرجوبک سلطان در دروازه خوش رایت جلادت برافراشت
و بخود بیک همت بر ... است دروازه فیروزآباد گماشت و امیرخان به دستور مستمر در باغ شهر اقامت
ورزیده با پانصد پیاده و سوار در پیش خود نگاه داشت که در هر طرف بکومک احتیاج شود آن جماعت را
بدانجا فرستند و در سحر روز سه شنبه سیزدهم ماه مذکور شاطر عبد الله که بحکم امیرخان در قصبه چهل دختران
ساکن بوده بمحافظت آن اشتغال داشت بشهر رسیده خبر وصول عبید الله خان را شایع گردانید و از کمال
جلادت و پهلوانی با نوکران خاصه خود از شهر بیرون رفته و ابهای در سبب باغ زاغان را محل اقامت ساخت
و صباح پنجشنبه چهاردهم عبید الله خان با لشکر کمل از راه دروازه و برادران بسر خیابان رسیده
بطرف ساقسلمان شتافت و اوزبکان آغاز سوختن خرمنهای مسلمانان کرده شرار شور و شر کانون
درون هر دیار افروختند و بواسطه قلت غله ابواب دکاکین خبازی و علاقی مسدود گشت و آتش جوع

بدو مفوض گشت وامیر غیاث الدین محمد چند سال دران بقعهٔ شریفه بلوازم تدریس و افاده پرداخته
بنشر علوم دینیه قیام نمود و غایت فضل و کمالش بر ضمیر خاقان عالی گهر ظاهر گشته در تعظیم و احترامش افزود
چون آن پادشاه افاضل نواز بجوار رحمت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بدستور
پدر بزرگوار در رعایت آنجناب کوشیدند و برین قیاس محمد خان شیبانی نیز در تربیت آن حاوی فضائل
نفسانی از خود بتقصیر راضی نشده همواره آنحضرت را معزز داشته بر امثال فائق و راجح میدانست و بعد از آنکه
محمد خان در مرو شاهجان بقتل رسید و آفتاب اقبال شاه مرتضوی خصال از افق بلدهٔ هراة طالع گشته
ساحت امانی و آمال مرتقیان درجات فضل و کمال را نضارت بخشید نواب کامیاب آثار شمائل معنوی و انوار
فضائل صوری و معنوی در ناصیهٔ حال آن فائز بسعادت دنیوی و اخروی مشاهده فرموده زمام منصب
قضاء تمام ممالک خراسان را در قبضهٔ اقتدار آنحضرت نهاد و عنان قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور شرعیه را
من حیث الاستقلال والانفراد بکف کفایتش داد لاجرم عتبهٔ علیه اش ملاذ اکابر آفاق شده سدهٔ سنیه اش
پناه اعاظم باستحقاق گشت و همچنین آن زبدهٔ اولاد سید المرسلین در سایهٔ رعایت و تربیت آن پادشاه
حشمت آئین از درجه بدرجه ترقی مینمود تا میان منصب صدارت و اماره جمع کرده صاحب طبل و علم و خیل
و حشم شده در دار السلطنه هراة روی بتمشیت مهمات ملکی و مالی آورد و از نخوت نایرهٔ غضب در کانون
دردل امیرخان برافروخته بباد غمز و سعایت اهل حسد و فی جیدها حبل من مسد ساعت
بساعت التهاب آن آتش سمت ازدیاد میگرفت تا کار بجائی رسید و مهم بدانجا انجامید که امیر محمد در ایام
محاصرهٔ عبید الله خان عزم جزم کرد که چون مخالفان از ظاهر هرات کوچ نمایند بپایهٔ سریر اعلی شتافته لب
بشکایت امیرخان بگشاید و شمهٔ از حال ولایات خراسان عرض فرماید و امیرخان ازین معنی اندیشه مند گشته
قتل آنحضرت را با خود مخمر گردانید و از نوادر وقایع آنکه در شب سه شنبه ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب
در عالم رویا مشاهده فرمود که در کوچهٔ سرگردان شده بهر طرف که توجه مینماید راه نمی یابد در آن اثنا حضرت
خیر البریه علیه الصلوة والتحیه بظهور آمده فرمود که اگر میخواهی ازین سرگردانی نجات یابی بجانب ما آی
و امیر محمد بعد از گذشتن صباح این واقعه را با بعضی از نزدیکان در میان نهاد و هم در آن مجلس یکی از محرمان آن
سید نیکو صفات گفت من نیز دوش در خواب دیدم که پیر مرد شما اسپ بوزی آورده شما را سوار ساخته همراه
خویش ببرد و ازین جهة دغدغهٔ تمام بر ضمیر منیر آن زبدهٔ اولاد خیر الانام راه یافته آن روز سوار نشد

و بفرج هرچه تمامتر آغاز در دیدن غلات و گرفتن خرمنها کردند اما هم در آن ایام صورت محنتی روی نمود که هیچکس از
اهل عقل و کیاست را بر خاطر نگذشته بود چنانچه این سخن عنقریب مذکور خواهد گشت و تفصیل این اجمال
بزبان خامه بیان خواهد گذشت [illegible] مجملی [illegible] محمد بن یوسف
[illegible] چون خامه عنبرین شمامه بنابر اشاره انقدوه آل
خیر البریه در تالیف این نسخه شروع نموده بود و در اثناء اشتغال بانتظام عقد اول ازین درج لآلی
انواع انعام و اکرام از آن سید عالی مشاهده نموده بود درین هنگام که سیاق کلام بذکر شهادت آن صاحب
سعادت رسید خاطر فاتر متوجه آن گردید که تخت صحائف این اوراق را بتحریر نبذه از احوال خجسته مآلش
بیاراید اگاه کیفیت واقعه هائله را بر لوح بیان نقش نماید و منه الاعانه و التایید نسب شریف آن سید
والا مناقب بر حاشیه کتاب عمدة اللطائف بخط مبارکش بر موجب منظر این ذره حقیر در آمده که محمد بن
یوسف بن شمس الدین بن بادشاه علی بن خسرو بن حبیب فرافر بن نجیب الشکرانی و نسب
السید عالی حسب منتهی میشود با بی جعفر احمد بن ابی عبد الله بن جعفر بن محمد السبیق بن عبد الله بن محمد
بن حسن بن حسین الاصغر بن ادم آل عبا علی ابن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
قال الشیخ ابو نصر البخاری لقب بالکلک فی لسانه و یوخذ من قوله تعالی سلقوکم بالسنة حداد
و امیر غیاث الدین محمد در صغر سن در خدمت عم بزرگوار خود امیر فخر الدین بن سید شمس الدین که بوفور
علم و فضیلت سرآمد علماء اعلام بود و انا در زمره عبادت انوار تقوی و سعادت از ناصیه همایونش ظاهر
و هویدا بود بعضی از متداولات را مطالعه کرد و در تحصیل علوم محسوس و منقول شرائط اجتهاد مرعی داشته
لوازم اهتمام بجای آورد و چون سید فخر الدین بجوار ارحم الراحمین پیوست امیر غیاث الدین محمد
بدرس مولانا کمال الدین مسعود شیروانی و جناب شیخ الاسلامی سیف الدین احمد التفتازانی
اختلاف آغاز نمود و باندک زمانی سرآمد فضلا گشته نمایم نتایج طبع سلیمش مانند گلهای طری از وزیدن
نسیم سحری بمشام ناظمان مناظم فضیلت پروری رسیده و نسایم حقائق ذهن مستقیمش همچون فواتح
هوای بهاری خوشنشی ریاض مؤلفات معالم سخن سازی را ناظر گردانید بیت فی الفظ در رفتارش
گشت بی قیل مبین معنی آیات تنزیل لاجرم آن سید ستوده شیم منظور نظر تربیت خاقان
منصور سلطان حسین میرزا شده تدریس بقعه از آن مدرسه که محتوی بر مقبره پادشاه سعادت انتمات

گفتم که ازان حال عنسی شرح دهم ... کو دست گران در دو ولی ننویسم ... حقا که اگر کوه ازان اندوه متزلزل
گشتی جای آن بود و اگر سپهر ازان حیرت از حرکت استادی غریب ننمودی بیت تا دیده دیده واقعه
زین صعبتر ندید ... دل کین خبر شنید گسستش با خبر نزید ... القصه شب پنجشنبه خواجه شاه حسین خیابانی
و بعضی دیگر از طریق مسلمانی از امیرخان استجازه نموده جسد مطهر آن قدوه اولاد خیر البریه را از
قلعه بخیابان بردند و بر نهج سنت سنیه خیر البریه غسل داده بعد از ادای نماز در کوه مختار که مقبره آبای اوست
بخاک سپردند بیت سرو بالای تو در خاک دریغست دریغ ... زیر خاک آن بدن پاک دریغست دریغ
اوقات حیاتش پنجاه و شش سال بود و کلک لطائف نگار خواجه ضیاء الدین میرم در تاریخ شهادت
آنحضرت این رباعی نظم نمود ... چون میر محمد خلف آل عبا ... زین دار فنا رفت سوی دار بقا
تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا ... والله شهید هو یحیی الموتی ... و این رباعی دیگر نتیجه طبع مولانا شهاب الدین
احمد انحضرتست که دران باب گفته ... چون کرد بتیغ جان ستان چرخ فلک ... از لوح زمانه نام میر پاک
حک ... گفتم که حساب سال این واقعه چیست ... دل گفت که قتل شد کان میرک ... و امیرخان
بعد از وقوع این حادثه شنیعه بروسه روز اصحاب و اقربای آن زبده آل عبا را طلبیده تسلی نمود و بدست
اعتذار ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار ایشان گشوده منصب قضاء دار السلطنه هرات را
برای صوابنمای جناب امیر عبد الحی زبده سادات زمن امیر کمال الدین حسن تفویض کرد و بعضی
از کتب سید شهید را که در ایام نقیب النقبا که میرزا خویش و داماد آنحضرت بود بازداد و جمعی نوشته اند
که پس از مرگ سهراب دهند [illegible] علی [illegible]
بعد از شهادت امیر محمد خلد الله فی الجنت المخلد امیرخان شاه قلی قورچی را بدرگاه عالمپناه فرستاد
و عرضه داشت کرد که امیر محمد بن یوسف دفتر حقوق و تربیت خدام شده سدره مرتبت را بر طاق نسیان
نهاده داعیه نمود که محمد بابر میرزا بهرات طلبد و باین جرم عظیم مواخذ گردیده بتیغ سیاست اوقات
حیاتش بنهایت انجامید رباعی دوران زمان نشد بکام است هنوز ... با ما بسر کینه و غوغاست هنوز
بی جرم بریخت خون ما خسته دلان ... انصاف فلک ببین که جرم از طرف ماست هنوز ... و امیرخان بعد از
فرستادن شاه قلی بملاحظه آنکه مردم را مخالفت حضرت خلافت پناه محمد بابر پادشاه و موافقت
امیر محمد با آنحضرت باور آید آوازه یورش قندهار شایع گردانید و در هشتم رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمائه

وحال آنکه امیرخان با ملازمان خود قرار داده بود که هرگاه امیر محمد بباغ شهر در آید آنحضرت را بی اختیار
ساخته بقلعه اختیار الدین برند چون دو ساعت از روز بگذشت و امیر محمد در باغ پیدا گشت
امیرخان پیر احمد بیگ مهردار را با جمعی کثیر بر در دولتخانه آن یگانه زمان فرستاد تا او را گرفته بقلعه اختیار الدین
بردند، هم آن ساعت منازل آنحضرت و ملازمانش غارت یافته نکبت ببعضی از همسایگان ایشان
سرایت نمود و امیر زین الدین علی و دیگر از اصحاب آن قدوه اولو الالباب مؤاخذ و مقید گشتند
و طوفان بلا در آن روز بمرتبه بالا گرفت که هر کس از نوکران امیرخان در هر کجا گمان برد که چیزی از امتعه
دنیوی بحصول می پیوندد ببهانه آنکه جهات امیر محمد درین منزل است بدانجا در آمده دست نهب و تاراج
برمی آورد و این صورت بعرض امیرخان رسیده خواجه علیبک را با جمعی از ملازمان سوار ساخت
تا که در شهر بر آیند و به تسکین آن فتنه قیام نمایند القصه امیر غیاث الدین محمد از روز دوشنبه
در قلعه اختیار الدین محبوس بوده این بیت را در سلک نظم کشیده و بر رقعه نوشته نزد امیرخان
فرستاد * تیغ ظلم مرا میکشی و خواهی دید * که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من
اما هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و صباح روز دیگر قدوه اولاد خیر البشر یعنی حضرت نقابت
پناه امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله نزد امیرخان رفته التماس مخلص امیر محمد نمود
و آن یزید صفت ابن زیاد سیرت یعنی امیرخان سخن آن قدوه سادات زمن را بسمع قبول
نشنوده و با خواص خویش مشورت کرده جزم کرد که بصرصر بیداد آن شمع شبستان ولایت
را منطفی سازد و بدست تعدی آن یوسف مصر هدایت را از اوج جاه بچاه هلاک اندازد
و هم در روز چهارشنبه هفتم رجب بوقت نصف النهار قاسم مهردار را بقلعه فرستاد
تا آن زبده آل خیر العباد را هلاک ساخت و از عقوبت جبار منتقم نیندیشیده خود را در
خصومت حضرت رسالت انداخت * دریغ آن نقابت پناهی که بود * دلش کان
علم و کفش بحر جود * دریغ آن صدارت پناهی که مهر * نجابت در او همی سود چهر * دریغ آنکه چشم
فلک بعد ازین * نبیند نظیرش بروی زمین * چگویم که متوطنان بلده هرات را از حدوث
آن واقعه هایله چه مقدار اضطراب دست داد و چه گویم که افاضل و سادات را از وقوع این
حادثه شامله چگونه مصیبتی افتاد * گفتم که از غصه مشکلی بنویسم * وز درد فراق حاصلی بنویسم

امیرخان را از حکومت آن مملکت معزول ساز و شهزاده سام را نامزد مملکت شاهرخ میرزا کرده لوای
معدلت انیس الحضرت دوره‌شیخان را در اطراف امصار خراسان برافراز د فرمان جهان مطاع
برینجمله صدور یافت که منشیان بارگاه تؤتي الملك من تشآء منشور فائض النور ایالت الملکت را
از سر حد سمنان تا کنار آب آمویه باسم سامی ولقب گرامی سام میرزا مرقوم گردانید ند و طغرا
نویسان درگاه ان الارض لله یورثها من یشآء بر وانچه نفاذ دادامر دو جا پان نوابی دوره‌شیخان را
در آن ممالک بتوقیع وقیع انا جعلناکم فی الارض خلیفه رسانیدند و یکی از نواب بلند جناب
پایه سریر اعلی نزد دوره‌شیخان که در النگ خرقان اقامت داشت رفته گفت که حکم همایون بر موجب
صادر گشته که موکب عالی خانی بر سبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح مرحمت و احسان
بر مفارق متوطنان آن بلاد مبسوط ساز د تا بحسن این اختلال با حوال ملک و مال راه نیابد و این کحل
انگشت قبول بر دیده نهاده عنان بکران بجانب مقصد انعطاف داده چون مقصد ربود که هرگاه امیرخان از
توجه موکب انیس الحضرت ابو یوسف قلمبان و توقف بدین بیابان توهمی کی بسبب شهادت امیر محمد برخسی استیلا
یافته بود کردن از طوق اطاعت و فرمان بپیچید و پای در وادی عصیان نهد در اثنای راه دوره‌شیخان در نیلچان
مکتوبات محبت آمیز با میرخان ارسال داشته مضمون آنکه ایالت خراسان بدستور معهود متعلق بآنجناب است و امابت
انگشت تعهد اصلاح نشده است و آن مکتوب را مصحوب حسن بیک لنگر استقی و بنیاد بیک بدار السلطنه هرات
ارسال داشتند چنانچه ساعیان مذکور ایشان در هیجدهم شوال بخدمت امیرخان رسیده آن مکاتبات را
سر فراز گردانیدند بموجب خاطر امیرخان اطمینان یافت و بهادر یورش قندهار را در روز دوشنبه و دوازدهم ذی
قعده در کتاب شاهزاده طهماسب میرزا ابو یوسف از استیافت و در روز چهارشنبه پنجم ذی حجه منزل بابلان
از فر نزول دوره‌شیخان در اهتزاز آمده هوای دار الملک خراسان صفت اعتدال پذیرفت و ارباب نصب و سادات
و قضات و موالی و اشراف و اعیان و اهالی تحف اخلاص و نیاز بر کف نهاده زبان بتهنیت و ثنا و دعا در حق
دولت خانی گشادند و مالستان اقبال نشان خرامیده سعادت زمین بوس استسعاد یافتند
و در روز جمعه باغ جهان ارای از فر طلعت آن مهر سپهر کامرانی یعنی حضرت دوره‌شیخانی عزت افزای
بروج آسمانی گشت و در آن اثنا بوضوح پیوست که امیرخان داعیه مراجعت بدار السلطنه هرات نهاده
و نقلم اندیشه نقش عصیان و مخالفت بر لوح ضمیر نگاشته بنابران بر خاطر مبارک خانی که مطلع الهامات

از شهر بیرون رفته در النگ کهدستان منزل گزیدند در شانزدهم ماه مذکور شاه قلی از پایه سریر اعلی
باز آمده بسمع اقدس رسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایره غضب خدام بارگاه شاهی گردیده
دیگری که عنقریب اثر آن بحیز ظهور آید لاجرم اضطراب امیرخان بیشتر گشت و امرا و دیوانیان او دل از
حمایت خراسان برگرفته آغاز ظلم و تعدی کردند و سر شمار کرده رعایا و بیچارگان را بیازردند و امیرخان از کهدستان
بیلاق لان شتافته از آنجا عنان بکران بالنگ تشین تافت و قریب یک هفته آنجا بسر برده از غایت
سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال بهرات بازگشت و در باغ جهان آرای فرود آمده در دهم همان
ماه امرای عظام زین الدین سلطان و بیرون سلطان را که بعد از استماع خبر مراجعت اوزبک
از استراباد و اسفراین بملازمت طهماسب میرزا آمده بودند رخصت انصراف داد و در روز جمعه نهم
از ملازمان ایشان آنحضرت دورمیش خان و حسین بیک و کبری اسحق و از نواب زینلخان امیر شیخ نیاد
بدار السلطنه هرات رسیدند و خبر توجه آنحضرت را بصوب خراسان شایع گردانیدند و جهت امیرخان
روی در ادبار نهاده روز دوشنبه بیست و یکم والی طوس و مشهد مقدس احمد سلطان افشار که بصوب
زین الدین سلطان و بیرون سلطان نزد امیرخان آمده بود اجازت طلبیده روی بالکای خود آوردند و امیرخان
از غایت خوف و اضطراب نوبت دیگر خیال یورش قندهار کرده روز دوشنبه دوازدهم ذی قعده از باغ
جهان آرای در ملازمت شاهزاده عالیمقدار بصوب قصبه سبزوار در حرکت آمد و هنوز در نواحی انزیا بود
که ساحت ولایت خراسان از طلوع ماهچه رایات آفتاب اشراق دورمیش خان نورانی گشت و شب محنت
هر دیار بروز بهجت تبدل یافته غلغله شادمانی از طرب سرای ناهید درگذشت [illegible] مژده ای دل که
مسیحا نفسی می آید ** که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید ** از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش ** زده ام فالی و
فریادرسی می آید [illegible] میرزا [illegible] و [illegible]
[illegible] چون ارادت قادر بیچون و مشیت صانع
کن فیکون بر طبق آیه و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی
نواب امیرخان را از دامان عرض و مال اهالی خراسان کوتاه گرداند و مضمون بصدق مقرون اذا اراد الله
بقوم خیرا سلط علیهم ملکا عادلا ظاهر شده در اطراف آن بلده فراغت و امنیت بوقوع انجامد
رای گیتی آرای پادشاه کشورگشای بر آن قرار گرفت که شاهزاده طهماسب میرزا را بپایه سریر اعلی طلبیده

ششم قرب وصول آصف سلیمان جاه حبیب الله سلمه الله ابقاه بهراة رسید رسید مژده که آمد
کریم دولت و دین نظام ملک حبیب الله آصف بهمین قرب و صباح روز دوشنبه سادات و اعیان استقبال نمو
تا نواحی رباط بیرون رفتند و همین صباح امیرخان از صحرای ساقسلمان کوچ کرده روی به راق آورده و منهی
در سر خیابان به دستبوس انیس الحضرت رسیده خلع فاخره شاهی که همراه داشت در قامت قابلیت آنحضرت
پوشانید و انچه که پادشاه بحسن اهتمام آصفی با نامل الهمایون مرقوم گردانیده بود ظاهر ساخت مضمون
آنکه امرا و اعیان خراسان بدانند که دورمیشخان نسبت بما رتبه فرزندی دارد بنابران زمام اختیار
الممالک و عزل و نصب حکام را در قبضه اقتدار او نهادیم و رخصت که هر کس که گردن بحلقه اطاعتش در نیاورد
به تیغ سیاست سرش از تن بردارد و خان عالیشان و آصف بلند مکان را باصناف الطاف و احسان
بنواخت و بدستور معهود مهر عالی را بآنحضرت سپرد و آن خواجه نصفت نهاد من حیث الاستقلال و الانفراد
بر مسند وزارت تکیه زده همگی همت بر تمهید بساط رعیت پروری مصروف داشت و بی شایبه تکلف بواسطه عدالت
عدل عالم عهد ارو خلق آصف نصفت دثار در دیار خراسان در آن زمستان نضارت ایام بهار گرفت
و هم در ان ایام بموجب اشارت خان نظام الوزاره احمد بیک جهة عرض مهم خراسان و التماس توجه سام میرزا
متوجه پایه سریر اعلی گشته در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول جناب سلطانی سیف الله امی که حسب الحکم
از کاندران متوجه خراسان بود بسر خیابان رسید و انیس الحضرت باتفاق امرا ارکان دولت استقبال
فرموده در باغ خیابان ملاقات نمودند و مجلس بزم تمهید یافته بهجتی در آن ایام حکام ولایات خراسان
بالتماس سادات و قضات و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران از سرحد زعفرانی تا غور و غرجستان
و سیستان با تحف لایقه بملازمت خان عالیشان رسیده در هرات جمعیت تمام دست داد و
در صحرای ... ماهیان جشن نوروزی فرموده امرا و ولات و نقبا و سادات و علما و قضات و اکابر
و اهالی قلم و مزارعان بحشم ... تفاوت مراتبهم خلع فاخره و تاج های زرنگار پوشانیده و در اول
این ایام ... سفر قندهار باز آمده بوضوح پیوست که محمد بابر حبیب الله التماس خان از طهران مهم
... صوب کابل توجه فرموده است مقرر شد که عالیجناب صدارت مآب حسن چلبی جهت تاکید قواعد
محبت بکابل استنابد و آنجناب بروز دوشنبه دویم جمادی الاول سنه ثانی و عشرین و تسعمائه الى ...
مقصد آورده قبل از مراجعتش بتاریخ بیست و هفتم جمادی الثانی ایلچیان بابری بدرگاه عالی رسیده

ربانی است چنان خطور نمود که بنفس نفیس بجانب سبزوار ایلغار فرمایند و شرف دستبوس شاهزاده عالمقدار
دریافته بتقریر کلمات فتنه نشان ابواب اطمینان بر روی روزگار امیرخان بگشایند و سحر روز شنبه
هشتم ذی حجه با فوجی از خواص ملازمان بدانجانب روان گشته روز عید بنواحی سبزوار رسید امیرخان
در ملازمت شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا مراسم استقبال بجای آورد و از جانبین لوازم گذرانیدن
تحف و تبرکات بتقدیم رسانیدند و مجلس بزم تمهید یافته جامهای باده خوشگوار از دست ساقیان
گلعذار نوشیدن گرفتند و در آن مجلس انیس آنحضرت چندان سخنان محبت آمیز و کلمات مودت انگیز
بسمع امیرخان رسانید که او را یقین شد که ایالت خراسان بدستور معهود تعلق بوی میدارد لاجرم
از معظم فتنه و فساد درگذشته عازم هرات گشت و درویش خان هم از آن منزل مظفر بیک را
نزد ظهیر السلطنه بابر پادشاه فرستاده پیغام داد که درین ایام که بموجب فرمان اعلی بدیار خراسان
رسیدیم شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیرخان و سپاه خراسان متوجه قندهار بودند
بنابر آنکه سلطان مهر و محبت آنحضرت بر شهرستان دل اینجانب استیلا دارد بالتماس تمام شاهزاده را
بطرف هرات بازگردانیدیم امید که خدام عالیمقام نیز طریق اتحاد مسلوک داشته از پای قندهار بصوب
کابل کوچ فرمایند تا شجاع بیک مجال یافته خود را بدرگاه عالی رساند و طریق وفا و وفاق بین الجانبین بشیوه
خلاف و نفاق تبدیل نیابد و بعد از رفتن مظفر بیک درویش خان باتفاق امیرخان از دنبال شاهزاده
عالمیان روی بدار السلطنه هرات آورد و در روز چهارشنبه نوزدهم ذی حجه بمشهد رسید حضرت شاهزاده
و امیرخان بقلعه مستقر و باغ شهر را نشیمن ساختند و انیس آنحضرت در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود
و در روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مذکور خضر بیک از نزد حضرت مملکت پناهی حبیب اللهی که بحسب الحکم از
قم باردوی همایون رفته بود رسید و سواد حکم همایون که درباب سلطنت خراسان باسم سامی
ابوالنصر سام میرزا و تفویض اختیار ملک و مال آن دیار بجناب درویش خان شرف صدور یافته بود رسانید
و خاطر اشرف انام و ضمایر خواص و عوام را بانوار بشارت مسرور و خرم گردانید نظم دوش از جناب
آصف پیک بشارت آمد کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد خاک وجود ما را از آب دیده گل کن
ویرانسرای دل را گاه عمارت آمد لاجرم امیرخان متوجه عراق و آذربایجان گشته در روز پنجشنبه سیوم
صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از باغ شهر در خدمت شاهزاده بنواحی ساق سلمان منزل گزید و در روز یکشنبه

سعد روی بدان ولایت آورده در اواسط شعبان سنه ثمان وعشرین وتسعمایه بنخجوان رسید ودر روز
یکشنبه دوم رمضان بهراة رسیده در منزل مناسب رحل اقامت انداخت اما چنانچه سابقا بر لوح بیان
ثبت گردید امیرخان در رکاب طهماسب میرزا بتاریخ روز سه شنبه دویم ماه صفر از صحرای سا قسلان
روی بآذربایجان آورد و برطبق کلام ومن یعمل یجز به در اثناء راه مرضی مهلک بروی طاری شد ومضمون
لحوم العلماء مسمومة بظهور آمده عارضه مفاصل عام ادرار ازپای در انداخت چنانچه قوت سواری مفقود گشت
واز اسب عزم در پیاده گشته در تخته ناتوانی نشست لاجرم روزی زیاده از دو فرسخ مسافت قطع
نمیتوانست نمود وچون نزدیک باردو رسید اعاظم امرا شاهزاده را استقبال نموده لوازم پیشکش
ونثار بجای آوردند و میرزا در بعضی از ییلاقات نواحی تبریز بشرف تقبیل انامل همایون مفتخر گشته پادشاه
سر و چشمش را بوسید و در آن اثنا امیر خورد و امیر زین الدین علی بمجرد قرابت و مصاحبت امیر غیاث الدین محمد
امیرخان مبلغهای کلی از ایشان گرفته بود از هراة بدرگاه معلی رسیدند و آغاز دادخواهی نموده خون
السید الشهید را طلبیدند لاجرم پادشاه در روز جمعه بیست و هشتم رجب در اوجان بر تخت عدالت نشسته همت
بر پرسش آن قضیه گماشت وچون امیرخان بواسطه اشتداد مرض مجال حرکت نداشت میر احمد و هدات
بیک و خواجه علیخان و قاسم مهردار و ملا نظام الدین احمد طبسی و خواجه عنایت الله را که راتق و فاتق مهمات
خراسان بودند بدیوان یرغو حاضر کردند و امیر خورد و امیر زین الدین علی کیفیت ظلم معروض داشتند و پادشاه
کما ینبغی بغور آن قضیه رسیده بتحقیق پیوست که آن جماعت بنابر اغراض فاسده دنیویه امیرخان را بر شهادت
السید اغوا کرده بوده اند و اکثر جهات او و مصاحبان و ملازمانش را جهه خاصه خود تصرف نموده اند لاجرم
بمواخذه آن جماعت و استرداد اموالی که از هر کس گرفته بودند صادر شد و محصلی انکرده با براهیم سلطان
رجوع شده همه بسلاسل و اغلال مقید گشته و مبلغی کلی بحصول پیوسته از آنجمله مبلغ سیصد تومان بامیر خورد
وامیر زین الدین و بعضی دیگر که امیرخان جهات ایشانرا گرفته بود متعلق گشت و مرض امیرخان
اشتداد یافته در شب یکشنبه دوازدهم شعبان نقد جان بقابض ارواح سپرد و مظلمه خون السید
عالم فاضل را بآخرت برد و امیر خورد با انعام خلع فاخره و سیورغالات وافره سرافراز گشته مراجعت نمود
و پادشاه بقیه تابستان در ییلاقات آذربایجان بسر کرده چون هوا آغاز سردی نمود بتبریز مراجعت فرمود
[illegible] حسین اصفهانی

خبر استیلاء آنحضرت بر ولایت قندهار رسانیده ند و پیشکش گذرانیده بنیان موافقت و یکانکی را موکد گردانیدند

و کیفیت فتح قندهار چنان بود که چون محمدیار بموجب التماس خان از ظاهر قندهار بجانب کابل توجه فرمود

شجاع بیک یکی از نوکران خود را مولانا باقی نام در انجا حاکم ساخته بوعده که با حکام خراسان کرده بود وفا نموده

رایت توجه بجانب آب سند برافراخت و ملا باقی رقم بطلان بر حقوق تربیت شجاع بیک کشیده فی الحال

مانند برق و باد بطلب محمدیار فرستاد و او بعد از رسیدن حسن چلبی بدو روز از کابل بقندهار بازگشته

آنخطه را بحیز تسخیر در آورد و چلبی را باصناف احسان نوازش نموده از مخصوصان خود میرزا قلی را همراهش

ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت آنگاه زمام ایالت قندهار را در قبضه اقتدار اولاد خود محمد کامران

نهاده بازگشت و چلبی در روز پنجشنبه بیست و یوم شعبان بهراة رسیده کیفیت حالات زابلستان

بعرض رسانیده و پیشکش گذرانیده ملحوظ عین عنایت گردید و میرزا قلی بعد از چند روز که در ملازمت بسر برده خاص

بوده بانعام خلع فاخره و نقود وافره سرافراز شده مراجعت نمود و در اثنا آنحضرت همت بر انجام

مهام ولایات گماشته زینل خان را بتفویض حکومت جرجان مفتخر ساخت و زین الدین سلطان را در ولایت

نیشابور و اسفراین حاکم ساخت و فرمانروائی سبزوار را بدستور استمرار بچکور تکه سلطان داد و قدیم قبیلی و لیسط

طوس و مشهد را در کف کفایت بوردن سلطان نهاد و چون در زمان امیرخان والد اغلی الغز کابیانجه احمد سلطان

افشار تعلق میداشت عبدالغفار بخاطرش نشسته اجازت توجه بدرگاه طلبیده مرخص گشته عنان عزیمت

ری بازکشید و فی الحقیقی بوضوح آب کامیاب رسیده حکم شد که هم از آنجا بازگشته در خراسان توطن نماید

و بحکم فرمان آنحضرت بوده در طریق وفاق سلوک نماید لاجرم طبل مراجعت فروکوفت و بعد از

وصول بهراة خان عالیشان احمد سلطان را منظور نظر عاطفت ساخته حکومت ولایت هراة زود سرکار لنگر

متصرفات [illegible] و سافو و تولک و فراه و دارق و قلعه کاه برای او مفوض گردانید و در [illegible] مهام

جمهور رعایا و اشراف انام ببرانجام اقتران یافته فرامین بعلامات ارباب عمال از اصاغر و اکابر

و اعاظم باعتبار رسانید چون نظام الوزاره احمد بیک بپایه سریر اعلی رسیده و کیفیت انتظام مهام

خراسان معروض گردانید هر چند مفارقت سام میرزا بر خاطر همایون صعب مینمود اما بنابر آرامش

ملک و آسایش خلق حکم شد که مشار الیه متوجه خراسان گردد و از امرا عظام خلیفه محمد سلطان و سراج

الدین بیک و ملحق بهادر با فوجی از اهل جلادت و تقویر ملازمت تعیین روانه شوند و شاهزاده را ساختنی

بنهایت انجامید و همین نام و نسب تاریخ وفاتش گردید آنگاه جناب قاضی از خواب در آمده لفظ میرزا
شاه حسین اصفهانی را حساب نمود چون اعداد الحروف را با آنچه در خواب با وی گفته بودند موافق یافت
حیرتش زیاده شده بملازمت صدارت و دستگاه جمال الملة والدین شتافت و کیفیت واقعه را در خلوتی
عرض کرده انتظار میکشید که تعبیر این خواب چگونه صورت بندد که ناگاه آگاه شد که از خبر فوت بتفصیل رسید
خواجه ضیاء الدین مرحوم در مرثیه و تاریخ شهادت میرزا فرماید و از آنجمله است مرثیه چون کربلاست
مدفن او و خاکه مرقدش خوشبوی تر ز عنبر سارا و مشک سا بانند سمی شاه شهیدان از آن شرف نور فزا زدست
تن بسته تا شماته تاریخ فوت او چو ضیای ز عقل جست آمد بگوش جان من از غیب این ندا بر صفحه ز نور
نوشت کلک صنع خطی که خون چکیده از و درد م قضا مضمونش آنکه چون بخوارش مقام یافت تاریخ گشت شاه
شهیدان کربلا بعد از واقعه مذکوره بنا بر آنکه از نواب میرزائی کسی که از عهده انجام کشورگشائی بیرون
تواند آمد غیر از خواجه جلال الدین محمد بیرون تواند آمد غیر از خواجه جلال الدین محمد تبریزی کسی نبود منصب وکالت
برو رجوع شده با نعام خلع فاخره سرافراز شد بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود
عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد اما شاه قلی که بجد و دیار بکر گریخته بود چون شنید که قرب هزار سوار
او را تعاقب نموده اند در آنجا مجال توقف نیافته بجانب شیروان شتافت و از شیخشاه التماس نمود که
او را در ظل حمایت خود جای داده قاصدی بجهت شفاعت بدرگاه فرستد شیخشاه جواب داد که جریمه تو
از آن عظیم تر است که شفیع ان توان شد مع ذلک او را مصحوب قاصد بدرگاه عالمپناه فرستاد و
کیفیت شفاعت را معروض گردانیده حکم شد او را ببعضی از غلامان میرزا سپردند تا بمقتضای شریعت
غرا نقش وجود آن مردود را از صفحه هستی ستردند نظم شمع سان هر کس که سرکش اوفتاده میدهد چون
شمع او سر بباد هر که پا از حد خود بیرون نهد سر دهد بر باد و تن در خون نهد ذکر وصلت
[illegible] شیخشاه بنا بر حدیث صحیح النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس
منی خاطر عاطر پادشاه والانژاد متوجه آن شد که از ثمره شجره زرکانی شیخشاه شیروانی
کام دل حاصل نماید و جهت تمشیت این مهم در سه شنبه بیستم شهر شوال سنه تسع و عشرین و تسعمائه
افتخار الصدور و النقبا امیر جمال الدین محمد و دهری بیک تواچی عازم شیروان گشته از عقود جواهر و نقود
و اقمشه چندین شتر و اردو اسبان راهوار همراه بردند و شیخشاه و ملازمان استقبال نموده شرائط

چون خورشید جاه و جلال وکیل السلطنه میرزا شاه حسین باوج کمال رسید نائره رشک که لازمه ذات
صغیر و کبیر است در کانون ضمیر ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر اشتعال یافته در زمستان سنه ثمان و عشرین
و تسعمایه میرزا شاه حسین با فراغ محاسبه داد و سید مهتر علی که جهت اخراجات رکابخانه مبلغهای کلی
تحویل داشت اشتعال نمود و مبلغ هفت هزار تومان بر و باقی کشیده و مطالب آن وجه میبود و مهتر
بواسطه صعود بر درجات تقرب پادشاهی چندان التفاتی نمیکرد تا در اواخر ایام شتا میرزا شمه
از آن بعرض عالی رسانیده حکم تحصیل وجه مذکور حاصل نمود و از کمال سلامت نفس با مهتر مدارا و مواسا مینمود
اما او از غایت شرارت نفس استیصال نهال زندگانی آن ملاذ افراد انسانی را با خود قرار داده منتهز
فرصت میبود و درین اثنا که نسیم اردی بهشتی در اهتزاز آمد میرزا پیوسته از فروغ جامهای ارغوان رنگ
زنگ کدورت از لوح دل می شست و از مکر زمانه غدار غافل تا در تاریخ بیست و هشتم جمادی الاول
پادشاه هفت کشور در بهشت تبریز مجلسی در غایت زینت و زیب ترتیب داده و ساغرهای مالامال
درکشیده ابواب نشاط و انبساط برگشاد میرزا در آن صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهر در انجمن سپهر
دائر بود از دست ساقیان شراب ناب تجرع نمود و چون شاه خورشید جاه از مجلس عیش برخواسته
بجانب خوابگاه توجه فرمود میرزا نیز توجه رفتن بخانه خود کرد در این حین شاه قلی از عقب حضرت اعلی بازگشت
و آنجا برا تنها دیده بدست تیز خنجر خونریز از میان برکشیده وجود میرزا را از صحیفه زندگانی محو گردانید
دریغا که این چرخ پر اضطراب همیشه بخونریز دارد شتاب و قبل از آنکه این خبر بعرض
همایون رسد شاه قلی بر بارگیر قسم سیر سوار شده عزیمت آذربجان و دیاربکر نمود صباح روز دیگر حکم بکشند
و قتل جمعی از قورچیان که امداد شاه قلی نموده بودند صادر شد و همان روز که پنجشنبه بیست و نهم جمادی الاول بود
کور سلیمان با چند کس دیگر از آن زمره بجزای اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فرقه از ملازمان
میرزا بتعاقب شاه قلی مامور شده متوجه گردیدند و خدام بارگاه بتجهیز و تکفین او مشغول شده حسب الحکم
جسد شریف میرزا را بردند در حائر نجف سپردند و از نوادر وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا بسه چهار روز قاضی
نور الدین عبد الرحمن ساوجی که برادرزاده قاضی عیسی بود و در اواخر همین سال وفات یافت
در عالم رویا مشاهده نمود که میرزا بجانب آسمان عروج کرده بیکبار بر زمین آمد درخت هستی بباد فنا داد
و از وقوع اینحال متحیر شده در آن اثنا کسی باوی گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی

[illegible] آق قوینلو معاصر بوده اند و زمرهٔ [illegible]
دولت [illegible] اند از جملهٔ اعاظم اولاد خیر البشر زمان جهانبانی امیر حسن بیک
و یعقوب بیک [illegible] در بلدهٔ شیراز بنشر علوم محسوس قیام مینمود و بجودت طبع
از جملهٔ علماء متبحرین ممتاز و مستثنی بود و آنجناب ولد ارشد امیر غیاث الدین منصور است که در سلک
سادات عظام فارس انتظام داشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب نزد جناب مولانا
قوام الدین کلباری تحصیل علوم نمود و باندک زمانی بدرجهٔ کمال ترقی کرده آغاز درس و افاده فرمود و در بلدهٔ
شیراز مدرسهٔ وسیع رفیع بنا نهاده هر روز بآن بقعه رفته طلبهٔ علوم را مستفید میکردانید از جملهٔ مؤلفاتش
رسالهٔ تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ مطالع و حاشیهٔ تجرید مشهور است و وفات
امیر صدر الدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا باندک زمانی اتفاق افتاد و چون راقم حروف را معلوم نبود
خامهٔ تحریر آن زبان نکشود و از وی پسری ماند امیر غیاث الدین منصور نام و آنجناب حالا بنور علم و دانش
در اطراف و اکناف مشهور است و مهارتش در فنون حکمت و ریاضی ضرب المثل جمهور در مدرسهٔ پدر خویش
پیوسته بافاده قیام مینمود [illegible] از غایت تبحر در علوم معقول و منقول بر تمامی فضلا
بنی آدم فایق بود بیت سپهر علم را بود آفتابی فنون فضل را جامع کتابی و او ولد ارشد مولانا
سعد الدین اسعد بود که بعلو نسب و دانش مشهور بود و در قریهٔ دوان از اعمال کازرون بقطع و فصل
قضایای شرعیه اقدام مینمود در اول نزد والد خود بتحصیل اشتغال داشت و در آخر بشیراز رفته در درس
مولانا محیی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال همت بر کسب علوم گماشت و این دو بزرگ از
تلامذهٔ محقق شریف بوده اند و در زمان میرزا سلطان محمد بن بایسنغر و شاهرخ بهادر در شیراز بلوازم درس
و افاده قیام مینمود و ایضاً مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین کلباری که بر طوالع شرحی
مفید دارد مطالعهٔ بعضی از متداولات کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین
ایجی که سید دانشمند بود شرایط استفاده بجای می آورده و هنوز در سن شباب بود که از نسیم
فضایل و کمالاتش مشام مستفیدان گلزار علوم معطر گشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن بیک و
یعقوب میرزا از اطراف و امصار عراقین و روم و آذربایجان و هرموز و کرمان و خراسان و جرجان و مازندران
و طبرستان اعاظم افاضل متوجه ملازمتش بوده نزد آنجناب در ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف

مهمانداري بجاي آوردند وچون دانست که سبب آمدن ایشان چیست انگشت قبول بر دیده نهاده در
ساعتی سعد بوکالت صدارت پناه ناهید سپهر دولت واقبال در عقد ازدواج پادشاه منتظم گشت
دهقانان ضمیر دانشاه زر و جواهر بسیار نثار کرده غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد از ایوان کیوان درگذشت
آنگاه به یراق فرستادن مهد علیا پرداخت واسباب تجمل وحشمت چنانچه باید و شاید مرتب ساخت
و عماری زرنگار آن بلقیس روزگار را بجانب تختگاه پادشاه سلیمان جاه روان فرمود و در روز چهارشنبه
بیستم ذی حجه در منزل اوجان که در دو فرسخی تبریز است خبر قرب وصول ستر عظمی بپایهٔ سریر اعلی رسید
پادشاه امرا و ارکان دولت را باستقبال روان گردانید و در روز پنجشنبه بیست و یکم در کوچهٔ نیکو نحی
تبریز بساط بزم و سرور مهد پادشاه جمشید جاه بر مسند کامرانی قرار گرفت و چون مشاطهٔ روزگار گیسوی
مشکبوی شب را شانه زده نقاب حجاب از پیش روی عروسان شبستان آسمان برداشت
پادشاه خورشید طلعت از بزم اختصاص بخلوتخانهٔ خاص خرامیده مقارنهٔ نیرین اتفاق افتاد و برجیس
اوج شرف و نامداري از ناهید برج عزت و بختیاری کام دل حاصل کرده بدست مهربانی بند از کمر آمال و
امانی برگشاد و نعم ما قیل پس آنکه پادشاه عشرت اندیش کشید آن سیمتن را جانب خویش نهاد انگشت
بر کام امیدش ازان لعلگون درج سفیدش زری در حقه از نقره افکند گر آن در حقه شد یاقوت
مانند شد الماس بجلد کوهری سفت سخن زین بیش اینجا کی توان گفت و علی الصباح پادشاه در عالم
تنعم و ناز بر مسند سلطنت نشسته امرا و ارکان دولت ساچقها کشیدند و لوازم تهنیت بجای آوردند
و پادشاه نیز ایشان را خلع فاخره و تاجهای مرصع پوشانید و سه روز متعاقب بر همین موجب در بزم تماشا
نشسته هر روز در آن ایام بانعام هزار تومان از نقد و جنس سروران کشور را سرافراز ساخت والحمد لله والمنة
که تا غایت که تاریخ هجري بماه ربیع الاول سنه ثلثین و ثمانمائه رسیده این پادشاه مرتضوی خصال
در پناه حمایت ایزد متعال در دار السلطنهٔ تبریز بر سریر سلطنت و اقبال تمکن دارد و عرصهٔ ممالک
روی زمین یعنی از کنار آب آمویه تا نهایت دجله در غایت معموری و آبادانی بدرجهٔ ترقی کرده که زیاده بر آن
نتوان بود شمهٔ از وقایع حالات این پادشاه عالیجاه از مبادی طلوع صبح سلطنت الی یومنا هذا
این بود که از خامهٔ مشکین شمامه بر بیاض کاغذی این صفحات تحریر یافت آنگاه بموجب التزامی که در دیباچهٔ
تألیف کرده شده مقدم در شرح شمهٔ از احوال بعضی از فضلا و علما و بلغای ایام این دولت میمنت انجام می نهد

اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر امیر علیشیر شده ایام شباب را بتحصیل علوم مصروف داشت و بامدک
زمانی در سلک علماء متبحر انتظام یافته در حظیرهٔ والدهٔ مرحومهٔ خاقان منصور بمنصب تدریس سرافراز گشت و تا غایت
در آن بقعهٔ رفیعه بلوازم افاده و استفاده می پردازد [illegible] برادرش در این سال که امیر نجم
الدین مسعود ثانی متوجه ماوراء النهر بود جهت سرانجام بعضی از مهام همراه او رفت و در معرکهٔ غجدوان از جهان
گذران انتقال نمود [illegible] از اکثر سالکان مسالک سخن سازی بوفور مهارت
در فن شعر امتیاز داشت قصیدهٔ مصنوع سلمان ساوجی را تتبع نمود و آن ابیات را بمدح امیر علیشیر
موشح ساخته بهراة ارسال فرمود مآل حال و انتقالش معلوم نگشت [illegible] از احفاد
امیر سید شریف الدین علی الجرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم
شربت شهادت چشید برادرزادهٔ آن جناب بود و حالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان از سایر
سادات مملکت فارس امتیاز دارد و بمنصب قضاء شیراز منصوب [illegible]
سر در اولاد امجاد سید انام علیه الصلوة والسلام بود و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد
و ذات فایض البرکاتش بانواع فضائل و کمالات آراسته و اظهر نسبت در سلک اولاد عظام سید نعمت الله
ولی که شمهٔ از مناقب او در ذیل وقایع شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام دارد و در دار الامان کرمان درگذشت
[illegible] سید عظیم الشانست همواره خوان کرم گسترده و آینده و رونده را
محظوظ و بهره مند میگرداند [illegible] در سلک افاضل عراق بل اعاظم
دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد بامر قضا منصوب بود از جملهٔ مؤلفاتش شرح دیوان
[illegible] است و بر کافیهٔ ابن حاجب و هدایهٔ حکمت و طوالع و شمسیهٔ منطق
شروح و حواشی رفیعه در عقد انشاء انتظام داده و در فن معما نیز رساله دارد و در اوایل ایام دولت
شاهی سجل حیات قاضی بخاتم انقضا مختوم گشت [illegible]
که از اجلهٔ سادات اصفهان بعلو نسب و سمو حسب ممتاز و مستثنی میبود و کثرت ثروت و مکنت آنجناب
نه آن مرتبه داشت که بدستیاری قلم و بنان شرح شمهٔ از آن توان داد و کمال اعتبار و اقتدارش نیز بمثابه
بود که تبیین آن بزبان بلاغت بیان توان کشاد و در اوائل ایام کشورگشائی شاهی مواخذ گردیده بعضی از امور
نالائق متهم گشته دست قضا منشور حیاتش در نوشت [illegible] جامع بسیاری از فضائل نفسانی

بن میرزا جهانشاه مشغولی کرده بود بعد از استعفا از ان مهم در مدرسه بیگم که بدار الایتام مشهورست بلوازم

درس و افاده قیام نمود و در زمان دولت سلاطین آق قوینلو منصب قضاء ممالک فارس من حیث الاستقلال

تعلق باو داشت و بعد از فراغ از درس همت بر فیصل قضایای شرعیه میگماشت و در اواسط ایام زندگانی

بر شرح تجرید ملا علی قوشچی حاشیه در کمال دقت تالیف نمود و آن رساله بنظر شاهرخ رسید و از وی

انصاف زبان بتعریفش کشود اما امیر صدر الدین محمد معاصران او ان حاشیه بر حاشیه مذکور نوشته اعتراضات

کرد و الجناب حاشیه دیکر بهتر از پیشتر جهه رد آن سخنان در قلم آورد و برین قیاس پیوسته میان ایشان و عالم

مباحثات میشد و هر کس از اهالی شیراز بوجهه تحقیق دقائق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید میکردید و از جمله

تصانیف مولوی رساله زورست در علم حکمت راقم حروف از جناب شیخ مجد الدین محمد کرمانی استماع نمود

که جناب مولوی در وقتی که بنجف اشرف رفته بود در روضه شاه ولایت روحی ... این

رساله را تصنیف نمود و باین مناسبت این مصنف را بزورا موسوم کردانید و چون زورا متین است

در غایت اختصار و متانت بعد از چندگاه جهت حل عبارات ان شرحی منقح در سلک انشا کشید

و دیکر از مصنفات او شرح هیاکل است و در علم اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر نمود و همچنین

رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی در برابر اخلاق ناصری نوشته داخل مصنفات الجنابست و از جمله

حواشی که بر کتب متداوله مرقوم ساخته حاشیه شمسیه و حاشیه انوار شافعیه است و فاتش بعد از فوت

یعقوب میرزا باندک زمانی روی نموده و مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود و بیرون داشت مولانا سعد

الدین اسعد که حالا در سلک دانشمندان معدودست و مولانا عبد الهادی که در زمان حیات پدر وفات

کرده است مولانا ... دانشمندی متبحر بود و در عصر مولانا جلال الدین محمد در شیراز

بنشر علوم و فضائل قیام مینمود در زمان یعقوب میرزا باجل موعود در کذشت و در وطن مالوف مدفون کشت

... در سلک اشراف علماء کرام انتظام داشت و در درس مولانا

محی الدین کوشکناری و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده همواره بموعظه و نصایح خلائق می پرداخت

و بنوشتن فتوی قیام مینمود و تفسیر آیات احکام قرانی و شرح محرر و شرح ارشاد و حاشیه تفسیر شافعیه

از جمله مصنفات ... سنه سبعین و تسعمایه در هرموز فوت شد و در وی بتربت اختر یاد کار کذاشت

نموده ... که از اوایل اوقات حیات سلطان حسین میرزا از ... بهرات آمده در مدرسه

رخصت حاصل کرده بآذربایجان مراجعت نمود و بعد از وصول بمقصد مشمول عواطف بیدریغ شده و ظلال
اقبال لایزال از تاب آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنه احدی و عشرین و تسعمایه برسم رسالت
نزد سلطان سلیم رفت و باعزاز مخصوص گشته رخصت معاودت نیافت لاجرم ناکام در آن ولایت
رحل اقامت انداخته تا غایت که تاریخ هجری بسنه ثلثین رسیده بقید حیاتست و بهر اعتبار اوقات
میگذراند شیخ [illegible] الله از اوائل زمان سلطان یعقوب تا حال در بلده تبریز بسجاده تقوی
متمکن است و نزد اکثر مردم آن دیار بتزکیه نفس و تصفیه خاطر اشتهار تمام دارد و جمعی کثیر از مریدان
طریق ارادتش می پویند و از وی طلب ارشاد و یقین مینمایند قاضی [illegible] بعالمیت متبحر و بطلاقت
لسان و فصاحت بیان مباهی و مفتخر و در ایام دولت شاهی در تبریز بمنصب قضا سرافراز شده تا غایت
بلوازم آن امر اشتغال دارد و گاهی ابواب افاده علوم بر روی طلبه میگشاید قاضی [illegible] بفضیلت
عالم و بحسب و نسب [illegible] حالا منصب تدریس و تولیت مدرسه نصریه تعلق بآنجناب میدارد قاضی نصر الله
[illegible] در تبریز بر مسند قضا متمکن است و از علوم شرعیه وقوفی تمام دارد مولانا [illegible] الله
بجودت ذهن و حدت طبع سرآمد فضلاء آذربایجان است و بواسطه وسعت مشرب احیانا بشرب ماء العنب
اشتغال مینماید و تدریس نصف از مدرسه نصریه تعلق بآنجناب میدارد و در مدرسه خواجه علیشاه گیلانی
هم [illegible] افاده بجای می آورد مولانا میر [illegible] در سلک علماء تبریز منتظم است و در علم تفسیر و
معانی بیان مهارت کامل حاصل دارد مولانا [illegible] معاصر یعقوب میرزا بود و در عنفوان جوانی جهت
تحصیل بهراة توجه نموده بعد از چندگاه که در آن دیار در ظل تربیت امیر علیشیر بسر برد میل وطن کرده بار دیگر
روی بتبریز آورد و او دائم بحسن خلق و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار دلپذیر بر صفحه روزگار میگذاشت
و این مطلع از آنجمله است بیت خوش آن ساعت که آید ترک من سرمست کین بارد ز رقیبان جمله
بگریزند و من مانم همین با او شیخ علاء الدین علی بن عبد العالی علو رتبه اش در نقطه
دائره تقوی و طهارت در تحصیل علوم و فضائل مرتبه ایست که در مذهب امامیه بمرتبه اجتهاد رسیده
از جمله مؤلفات بلاغت سماتش حاشیه الفیه و رساله [illegible] و جعفریه و حاشیه قواعد و ارشاد
و حاشیه مختصر نافع و غیرهم در میان علماء [illegible] شهرت [illegible] و طلعت خورشید
بیانش [illegible] موصوف و شیخ ابراهیم [illegible] بصفت علم و عمل موصوفست و بغایت تقوی

بود در علم حدیث دعوی مهارت مینمود و نوشتن تاریخ وقایع احوال یعقوب میرزا تعلق بوی میداشت
و در آن باب کتابی بلاغت انجام بر صحایف روزگار نگاشت و چون در مذهب تسنن بغایت متعصب بود
در زمان ظهور دولت شاهی از آذربایجان بهراة آمده مشمول انعام خاقان منصور و اولاد عظامش گشت
و بعد از آنکه محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان استیلا یافت کمر ملازمت درگاه خانی بر میان بست
و خان اگرچه گاهی بادی اظهار التفات مینمود اما در اکثر اوقات او را بعداوت اهل بیت طعن میفرمود
و پس از واقعه محمد خان در ماوراء النهر متوطن گشت و در جمادی الاول سنه سبع و عشرین و تسعمائه
ببلده بخارا وفات نمود [illegible] از اعاظم نقبای اصفهان بود و بنور علم و دانش
متحلی و جمال حالش بحلیه فصاحت و بلاغت مزین است منثورات طبع فیض آثارش مانند عقود
جواهر آبدار مزین رخسار عرایس ابکار سخن و منظومات گهر نثارش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش
هوش بلغا زمان و در آنسال که ماهچه رایات شاهی پرتو وصول بر حدود خراسان انداخت در ملازمت
همایون بود و بعد از فتح ممالک بموجب فرمان بنقابت الاسلام بلخ شتافت و مهام شرعیه
آن خطه را بر نهج ملت بیضا قرار داد [illegible] از جمله نقبای اصفهان بمزید تقوی و دین پروری
امتیاز تمام یافته ذات فائض البرکاتش باداء وظایف طاعات و عبادات موصوف است
پدرش شاه تقی الدین محمد است که برادر عالی گهر سید قوام الدین حسین و سید معز الدین محمد
درین ایام در دار السلطنه اصفهان بر مسند شیخ الاسلامی تمکن دارد [illegible]
در ایام سلطنت روز افزون در بلده اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافت و تا غایت در آن ولایت
پرتو انوار اهتمامش بر وجنات روزگار اهالی آن دیار تافته امیر اسمعیل [illegible] حاوی
فضائل کمالات نفسانی بود و در اوائل ایام اقبال شاهی از عالم انتقال نمود امیر [illegible]
در سلک اجله سادات آذربایجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ الاسلامی
قیام مینمود و از اکتساب فضائل و کمالات بهره تمام داشت و در اوائل ایام کشورستانی هراس
[illegible] دراه داده از تبریز بهرات شتافت و پرتو انوار عنایت خاقان منصور و اولادش
بر وجنات احوال او تافت چنانچه در مجالس بر اکثر سادات خراسان او را تقدم دادند و بسیورغالات
و انعام مناسب تعیین [illegible] چون خاقان منصور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود از بدیع الزمان میرزا

مولانا شمس [illegible] محمد شریف در سلک اعاظم علما و اتقیا، فارس انتظام داده و درین اوقات در ولایت کاشان
پیوسته همت بر افادهٔ علوم میگمارد و در اوایل سنهٔ ثلثین و تسعمائه دو رساله یکی تفسیر سورهٔ فاتحه و دیگری مشتمل بر چهل
حدیث صحیح بنام حبیب اللهی تألیف نموده بهرات فرستاد [illegible] سید جعفر [illegible] بن سید محمد نوربخش بود
و در زمان خاقان منصور بهرات آمده منظور نظر عاطفت شد و امرا و صدور در جهت مدد معاش او هر ساله چهار هزار دینار
کپکی وجه ولایت و خروار غله مقرر داشتند سر بران محقر فرود نیاورد و بصوب غرجستان رفت و این مطلع ازوست
ترک من دست چو بر خنجر مبیدا برد ‌ تشنه را آب زلال خضر از یاد برد [illegible]
و برادر خورد سید جعفر او نیز در زمان خاقان منصور از عراق بخراسان آمده تعظیم و تکریم تمام یافته
میرزا کیچک دست در دامن متابعتش زد و بعد از فوت میرزا بصوب عراق مراجعت نموده در ری متمکن گشت
مشمول عواطف بیدریغ شاهی شده در شهور سنهٔ اثنی و عشرین متوجه ریاض قدس گردید [illegible]
[illegible] الجناب [illegible] قایم مقام جد بزرگوار گشته بصفت علو همت و سمو
رتبت موصوف بود [illegible] فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود در اوایل ایام خاقان
منصور از عراق بخراسان آمده در خانقاه خواجه افضل الدین محمد کرمانی که در بیرون دروازهٔ عراقست نزول
اجلال فرمود و بعد از فوت خاقان منصور بصوب عراق و آذربایجان شتافته در سلک ملازمان درگاه
شاهی منتظم گردید و بعد از دو سه سال درگذشت تاریخ وفات او را شعرا سنهٔ خمس و عشرین و تسعمائه
گفته اند همانا از سفر آخرت رخصت مراجعت یافته دو سه سال دیگر زندگانی نموده بجودت طبع سلیم و صفای
ذهن مستقیم سرآمد شعرای زمان و مرجع فضلای دوران بوده و در سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه در ملازمت
[illegible] بخراسان آمده در سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه بمبالغه و الحاح تمام رخصت مراجعت بصوب ری
که وطن مالوف او بود حاصل نمود و بعد از وصول بمقصد جمعی از اهل فساد که از وی کینهٔ دیرینه در سینه داشتند شبی
با تیغهای کشیده به بالین او رفتند و چند زخم بر وی زدند تا برحمت الهی پیوست و روز دیگر حکام هر چند
تفحص نمودند از قاتل خبری نشنیدند ازین جهت مقتول خبری یافتند اشعار مولانا در غایت شهرت است
[illegible] اختر برج سیادت و نقابت [illegible] جمال الاسلامی که بر مسند صدارت شاهی
تمکن دارد و در ولایت استراباد که مولد ایشانست اقامت دارد و پیوسته ابواب احسان بر روی متوطنان
جرجان میگشاید [illegible] اشرف سادات جرجانست منصب نقابت تعلق بآن دارد و پیوسته از زر و

و دیانت معروف هرگز از هیچ پادشاهی انعام و سیورغال قبول ننموده و احتراز چیزی که از نذر عشت

حاصل میکرد قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبهٔ علوم و درویشان در صحبت شریفش بسر میبردند و از نتایج

طبع و میامن انفاسش بهره ور بوده بیشتر اوقات تلامذه بکار جی آوردند شیخ محمد لیث قدوهٔ نقبا نجف

زبدهٔ انجاب فضل و شرف است ذات خجسته صفاتش بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف موصوف

و اوقات فرخنده ساعاتش باصناف طاعات و عبادات مصروف شیخ زین الدین علی

قدوهٔ اشراف علماء عرب و جامع اصناف فضل و ادب بکمال دیانت و امانت موصوف و آنجناب

در شهور سنه ثمان و عشرین و تسعمایه بهراة تشریف منظور نظر عاطفت نواب دورمیشخان گشت

و بمنصب شیخ الاسلامی و قضا منصوب شده پایهٔ قدرش از امثال و اقران درگذشت و بعد از

دو سال که بلوازم آن منصب پرداخت میل وطن مالوف نموده علم عزیمت بصوب دیار عرب

برافراخت قاضی [illegible] برادر

زاده قاضی عیسی بود در ایام حکومت امیرخان در بلدهٔ هرات چند سال بامر قضا اشتغال داشت

و از اقسام فضایل بهرهٔ تمام داشت و اشعار دلفریب بر صحیفهٔ روزگار میگذاشت و در انشاء

مکاتیب غایت بلاغت بکار می آورد وفاتش در اوایل شعبان سنه ست و عشرین و تسعمایه

بوده و در کارزار کاه [illegible] عمرش قریب شصت سال بوده و از وی پسری ماند و بحکایت

رشد و صلاحیت موسوم میر محمد صالح [illegible] حالا در سلک خواص ممالک پادشاهی حبیب اللهی انتظام دارد

[illegible] بود و در ایام دولت شاهی قرب بیست سال

تبریز اقضی القضات بوده و از اواخر سنه تسع و عشرین و تسعمایه بعالم آخرت رفت و منصب

مذکور بولد ارشد [illegible] قاضی غیاث الدین شکرالله قرار یافت مولانا [illegible]

از ولایت قزوین بوده در بدایت حال بحرفت خشت مالی قیام مینموده امیر علیشیر در مجالس النفایس آورده

که مرا بکمال شعر او وقوفی حاصلست از جانب عراق بهتر از اشعار او نظمی نشنیده ام این مطلع از وست

خواب دیدم که نمود شاهی او صیدی دیگر چون شدم صید او مرغ دل بجای خود نبود مولانا

[illegible] در سلک شعرا انتظام داشت مزاجش بمزاح و هزل مایل بود و در جمیع ابیات

نیکو نظم مینمود این مطلع از وست [illegible] ای عشق آتش زن دل افسرده ما را نمود بتوانیش روشن کن چراغ مرده ما را

بمنصب قضا و احتساب مدتی منصوب گشته در فیصل قضایا اهتمام مینمود و امیر عبدالحی در سنه ثمانی و تسعمائه از استراباد
بهرات آمده اوقات بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و باندک زمانی قصب السبق از اقران ربوده لاجرم
منظور نظر خاقان منصور گشته در مدرسه مهد علیا گوهرشاد بیگم بتدریس منسوب شد تا وقتی که بهیجه لوای
شاهی بلدان خراسان را منور ساخت انگاه بیشتر از بیشتر تربیت یافت و در وقتی که حضرت سیادت
منقبت امیر غیاث الدین محمد یوسف از منصب قضا استعفا خواست الجناب متعهد فیصل قضایا شرعیه
شده چند سال باستقلال بلوازم آن امر پرداخت و اکنون در غایت احترام در هرات مقام دارد و بی
تکلف درین روزگار بمزید علم و دانش بر اکثر بسادید خراسان فائق است و امور قضاوی شرعیه بوی منوط و منتظم
[illegible] که در سلک اماجد سادات
قهستان انتظام داشته و حالا پایه قدر و منزلت او بمزید مکنت و ثروت و کثرت ضیاع و عقار از والد
نامدار تجاوز نموده همواره خوان ضیافت گسترده ابواب انعام بر روی مردم طوائف انام گشوده [illegible]
[illegible] در میان خرد و بزرگ بمیر خورد مشهور است و در سلک ابنا اعاظم حضرت
نقابت منقبت شهید سعید انتظام دارد و در صغر سن از بلده ری بهرات آمده بتحصیل علوم اشتغال نمود
و بعد از شهادت امیر غیاث الدین محمد بدرگاه عالمپناه رفته باصناف الطاف شاهی اختصاص یافت
و رخصت معاودت بهراة یافت و حالا در انجا توطن دارد و در پناه دورمیشخان در مهاد امن و امان ایامش
بسر میبرد [illegible] بلطف طبع موصوفست و از اجله سادات و اشراف جرجان
بمزید فضل و احسان معروف و او نیز در زمان سلطنت شاهی مدتی قضاء هرات با میر عبدالحی شریک بود
و اکنون بتدریس یکی از صفهای مدرسه سلطانی اشتغال دارد [illegible]
جامع اصناف علوم محسوس و معقولست و در علم نجوم و حکمیات بی مثل و بی بدل است علم حدیث را نزد خواجه
حافظ غیاث الدین مطالعه کرده و فنون حکمی را در درس مولانا منصور ولد مولانا معین کاشی تحصیل نموده
سائر علوم متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین النقوبی کسب کرده و در خدمت مولانا سیف الدین
احمد التفتازانی و مولانا مسعود شیروانی نیز شرائط تلمذ بجای آورده بر تذکره و تحریر مجسطی و شرح حساب
و زیج جدید گورکانی شروح مفیده در سلک تحریر کشیده و بنام نامی حضرت حبیب الهی رساله درباب
ابعاد و اجرام در عقد انشاء انتظام داده [illegible] دو جوان لبیب ندیده فضائلند

امانت بتحقیق انساب سادات اکنون میگذارد و بصفت بذل و سخا موصوف [illegible]

بر مسند قضای ولایت اسفرائن تمکن دارد و خود را در سلک افاضل میشمارد [illegible]

و در نسب و حسب از فرق نقبا امتیاز دارد و بصفت تقوی و طهارت موصوف بوده و علی الدوام خوان

ضیافت در نظر خواص و عوام گسترده وجه معاش او از اغلب مواضع موروثی و مکتسبی مقرر بوده پدرش

امیر جلال الدین قاسم نقیب بوده که نبیرهٔ امیر شمس الدین علی النقیب النجفی است و والدهٔ اش

صبیهٔ میرزا محمد خواجه لاف که بیسر عمهٔ سلطان سعید ابوسعید میرزاست. از جناب امیر عبد القادر که در علم

انساب مقتدای اولوالالباب است استماع افتاد که امیر شمس الدین علی النقیب بواسطهٔ اختلالی که در نجف

دست داد او از وطن مالوف سفر اختیار کرده در زمان سلطان ابوسعید کورکان بخراسان آمد و کثرت خیل

و حشم او بمثابه بود که بیش از آن نقیبی بآن حشمت و عظمت از عرب بعجم نیامده بود و از جملهٔ سادات

مختاریه است و علو نسب و سمو حسب بنی مختار در عربستان بمرتبه شهرت دارد که صغار و کبار آن دیار

بکلام السماء للملک الجبار و الارض لبنی المختار قرار داده اند و سلسلهٔ نسب سادات مختاریه که از زمرهٔ کرام

عبیدلی اند با امام زین العابدین علیه السلام منتهی میشود [illegible] در ولایت نیشابور رفته وهٔ سادات

پدر بزرگوارش امیر سراج الدین علی نیز در زمان خاقان منصور سالها در آن دیار در کمال اعتبار میگذرانید و بامر زراعت

اشتغال نموده وجه معیشت بهم میرسانید [illegible]

[illegible] که در ایام خاقان منصور مقتدم سادات نیشابور بود و والدهٔ اش دختر خواجه قوام الدین

بن نظام الملک خوافی بود که سالها بوزارت آن پادشاه عالیجاه قیام مینمود و منار الیه بعیش و نشاط

بغایت راغب است و از اختلاط فرق انام بسیار مجتنب امید که شرف سیادت دستگیری کرده بسلوک

طرایق آبا و اجداد اشتغال نماید [illegible] که در زمان خاقان

منصور سالها بر اکثر سادات و نقبای مشهد مقدس تقدم داشت و صحت انساب او و سائر نقبای مشهد مانند

[illegible] که بمیر مهین اشتهار دارد و برادرش امیر غیاث الدین محمد بر تمامی بشر ظاهر است [illegible]

که در سلک اعاظم نقبای روضهٔ رضویه انتظام داشت و امیر محمد یحیی بحسن

اداب و حسن اخلاق موصوفست و درین اوقات بمنصب قضای ولایت طوس و مشهد منصوب است

[illegible] پدر بزرگوارش امیر عبد الوهاب در مملکت جرجان از اجلهٔ سادات عالی نسب بود

اکثر متداولات را مطالعه نموده و چون بحسن خط تعلیق و جودت عبارت موصوفست در ایام سلطنت
محمد خان شیبانی چندگاه صاحب منصب انشا بوده بتحریر احکام و مناشیر میپرداخت و در ایام دولت
شاهی مدرس مدرسهٔ شاهی امیر علیشیر شده دو سه سال لوازم آن امر بجای آورده در سنهٔ ثلثین
و تسعمائه ترک آن شغل کرده بسبب بعضی از امور التماس تدریس یکی از مدارس استراباد نموده
وحسب المدعا فرمان حاصل کرده بدانجانب توجه نمود [illegible] بسیادت مشهورست و در خط
نستعلیق سرآمد خوشنویسان طبعش بنظم ملائمت تمام دارد و این معما باسم مهدی ازوست
[illegible] خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده ۞ بیگانه ز خویش و آشنا گردیده ۞ یکبارگی از قید خود وارسته
در میکده های سر و پا گردیده ۞ و ایضاً این مطلع و رباعی که مبنی ست از صنعت اظهار مضمر و مبنی از مدح
مربی اهل فضل و هنر از نتایج طبع اوست [illegible] دلا کو غم و درد دم اگر یابی راه ۞ بهشتن آصف
عالی گهر حبیب الله ۞ ای فیض بخش با اهل طلب ۞ در حسن تو گردیده
فزون ذوق و طرب ۞ تو معدن ملک وجودی و دیده نهند ۞ صاحب
جاهان بپاییت از عین ادب ۞ شرف ملک و صاحب عهدی ۞
[illegible] از مشاهیر منجمانست و از علم رمل
و طالع مسئله نیز وقوف تمام دارد و در زمان خاقان
منصور از گیلان ۞ بطالعی که تو لا کند بدان
تقدیم ۞ بخراسان آمده بکسب فضائل
مشغول گشت و الی یومنا هذا در هرات
بمطالعهٔ حکمت مشغوفست پوشیده نماند
که درین زمان در قلمرو پادشاه
عظیم الشان از این طایفه
بسیار بود و ذکر مجموع ایشان
موجب تطویل لا جرم
بتحریر اسامی بعضی از مشاهیر
اختصار نموده

بصفت علم و تقوی معروف پدر ایشان امیر جمال الدین محمد است برادر اعیانی امیر جمال الدین عطاء الله

داود در زمان خاقان منصور بامر درس و افاده می پرداخت و گاهی بموعظه اشتغال نمود و حالا بنا بر کبرسن

عزلت اختیار کرده و امیر سید احمد ریکی از صفحهای مدرسه سلطانی بدرس و افاده اشتغال دارد و سید میرک

در سر مزار خواجه عبد الله انصاری در ایام پنجشنبه بنصیحت فرق انام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث

و تفسیر میگشاید ... جوانان حمیده اخلاق از سلالات نقش موصوف

پدر ایشان خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید است و جد مادری ایشان خواجه سیف الدین محمد

مظفر است با نکاره مهارت خواجه محمد مومن در تحریر خطا بدرجه رسیده که در عراق و خراسان خوش نویسان

او را مسلم دارند و درین اوقات مشمول عنایت حضرت حبیب اللهی گشته بمعلمی ابو النصر سام میرزا سرافراز

شده و گاهی کتابت کلام مجید مینماید ... ناظم مناظم فضائل نفسانی است پدرش

خواجه جمال الدین میرکی در نجوم و سیاق بیمثل زمان بود مدتی بوزارت سلطان بدیع الزمان میرزا قیام

نمود و بعد از آن منصب امارت دیوان رسید و میرزا قاسم در جوانی بمطالعه رسائل متداوله پرداخت

و در فن شطرنج صغیر و کبیر مهارت تمام دارد و حالا در سده سنیه انیس الحضرت البهیه در سلک الجلیان

انتظام دارد از منظومات او این بیت بخاطر بود تحریر آن مبادرت نمود بیت بیش و اعظ منشین

قصه طی مشنو قدر ... افسانه ...

... در علم شرعیات و نوشتن سلوک و سجلات وقوفی تمام دارد و در زمان

خاقان منصور منصب قضای که از کاه منصوب بود و در ایام دولت شاهی بیشتر تربیت یافته

سه چهار سال در هرات باتفاق قضات قضایا فیصل میداد و حالا نیز دران امر دخل دارد ...

از جمله اقربا و تلامذه مولانا محمد بن حسام است و بهمان مناسبت حسامی تخلص میکند در طلاقت لسان

و فصاحت بیان موصوفست و بکثرت قوت حافظ معروف چنانچه حکایات طویل الذیل بهمان عبارت

که در کتب مصنفین مسطورست بر سر منبر بزبان می آرد و حالا در ایام جمعات در مسجد جامع هرات

موعظه می پردازد و روز چهارشنبه در سر مزار امیر مجرد خواجه ابو الولید احمد خلائق را بنصایح بهره مند میسازد

در سلک سادات عظام منسوب و منتظم است و پدرش امیر ابو تراب از جملهٔ اکابر

اهل قلم بود اما او بواسطه صلاحیت جبلی و ملائمت اصلی از مبادی ایام همین اوقات را بتحصیل علوم صرف نموده

در غایت حرارتست چنانچه اهالی انجا روزها در سردابها زیر زمین باشند و شبها بیرون آیند زکریای بن محمد قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد السودان زر از ریگ رابد و مردم انجا بعد از غروب افتاب از خانها بیرون شتابند و انرا بدست آورند و متاع ایشان نمکست و لباس از پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ پوشند زیرا که پلنگ در ان زمین بسیارست و تجار تعجب بسیار نزدیک بمواطن ایشان روند و چوب صنوبر و چوب ترنج و مهره آبگینه و دستینه و خاتمهای از مس و ابگینه همراه برند و بعد از وصول بدانجا و طبل زنند و امتعه خود را در موضعی معین جدا جدا نهند و اهالی انجا از اواز طبل مطلع شده شب بر متاع آیند و در برابر آن زر یا چیزی گذارند و تجار به انجا رفته بضاعت را از ثمن دور نهند و باز طبل زنند و باز گردند و شب نوبت دیگر ان مردم بیایند و چیزی اضافه ثمن نمایند تا وقتی تجار راضی شوند و علی الدوام سودا و معامله ایشان برین طریقه باشد شمالی ان امصار مملکت نوبه است و جنوبی ان بیابانهای نامسکون و شرقی ان بلاد نوبه و غربی ان بلاد حبشه و مردم زنگبار سود اللون باشند بسبب وفور حرارت و آب انجا اغلب باشند و خانهای خود را با استخوان ماهی پوشند در عجایب البلدان مسطورست که هرگاه زنگیان با اعدا محاربه نمایند هر که در محاربه کشته شود گوشت او را بخورند و در انجا زر بسیار بود و زرافه و فیل وحشی در انجا بسیار باشند و ایشان بصید آن جانوران مشغول نمایند و در ان زمین درختیست که برگ انرا بعد از آب اندازند و چون فیل از ان بیاشامد مست گردد و زنگیان او را گرفته بکشند و استخوان و دندان او را فروشند و گوشتش را بخورند و بزرگی دندانهای آن فیلان بپنجاه من رسیده و تا صد من و سیصد من نیز گفته اند [illegible] ناحیتی است از یمن در عجایب البلدان مسطورست که شخصی از انجا حکایت کرد که در انجا زرد خوشه گندمی یافتند که هر دانه ان برابر بیضه بود و پیش زن پیری که بزعم سیصد سال از عمرش گذشته بود در رفته حقیقت ان سوال کردند جواب داد که در اوقات سابقه بواسطه عدل سلاطین و امانت عمال جوبات باین مرتبه بوده کاسیده حضر موت آنست که هر کس از ان بیاشامد مخنث گردد [illegible] شهریست که میان ان و صنعا سه روزه راه است و بانی ان بلده سبابن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود پیغمبرست و مشتملست بر انهار خوشگوار و اشجار میوه دار چنانچه در شان آن نازل شده

[illegible] بوستهن حکمای دقیقه
شناس اتفاق دارند که نصفی از کرهٔ زمین در بحر اعظم که انرا اوقیانوس خوانند مستور است و نصفی دیگر بصورت
بیضه که در آب افکنند وازین نصف که مکشوف است نصفی که در جانب جنوب است ویران و غیر معمور پس از
چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد که انرا ربع مسکون گویند و ربع مسکون در شمال خط استوا است
و خط استوا خطی است که حکما در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر
شهر و منزلی که برین خط بود شب و روز پیوسته در انجا مساوی باشند و در سالی هشت فصل در انجا بر
وقوع یابد بهار دو و تابستان دو زمستان دو پائیز و اکثر اوقات در آن صحاری گل و ریحان شکفته
بنا بران جمعی کثیر بر انند که معتدل ترین مواضع جهان خط استوا است و ابتدای خط استوا از مشرقی اراضی
چین است و بر جزائر جاوت گذرد پس بر بلاد جنوبی ختن و کنک فرد پس جزائر زاوه که انرا ارض
الذهب گویند پس بر شمال سراندیب و میان جزیره کله و سریره و وسط جزیرهٔ دیره و شمال جزائر
زنج و بر منطقات بلاد زنجیان گذرد و بر شمال اجبال قمر و جنوب و بلاد سودان مغرب گذرد تا بحر اعظم
منتهی گردد و حکما ربع مسکون را از انجا که خط استوا است تا نهایت معمورهٔ عالم هفت بخش کرده اند و هر
بخشی اقلیمی از مشرق بمغرب باشد و عرض اقلیم اول را که متصل خط استوا است بیشتر اعتبار کرده اند
بواسطه انکه مشتملست بر دریاهای عظیم و عرض اقلیم هفتم نیز از سائر اقالیم زیاده است زیراکه
محتوی است بر قفار و بیابانهای بسیار [illegible] اول این اقلیم بزحل منسوبست و عامهٔ اهل
این اقلیم اسود اللون و ابتدای این اقلیم از جهه مشرق از شمال جزیرهٔ یاقوت باشد پس بر جنوب
بلاد چین و شمال سراندیب و وسط دیار هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند و بر جنوب بلاد
عمان و وسط بلاد یمن گذرد و از انجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلدان بربر و جزائر یونان و جنوبی
امصار مرطابه گذرد تا بحر محیط منتهی گردد و بعضی از بلاد عجیبه این اقلیم [illegible] است
و دیار بعض طولیت بر کنار رود نیل و انرا ابدیت هشتاد و شش روز قطع توان کرد و متوطنان اکثر ان
امصار نصارا باشند و طعام ایشان باشد و دار الملک نوبه را دنقله گویند و مردم انجا سیاه
فام صاحب جمال باشند و زرت و جو را از اطراف بجو انبه بدانجا برند و خوردن گوشت نیز در ان
بلده شایع است و زر در انجا بسیار پیدا شود و مملکت نوبه مشتملست بر بلاد السودان و هوای المزاج

زیرین متحرک و سنگ بالا ساکن است و از زیر سنگ آرد بی‌سبوس و سبوس بی آرد جدا جدا بیرون آید
والله اعلم اما اقلیم [illegible] این اقلیم منسوب بمشتری بود و لون عامهٔ اهل آن بیاض و سمرت و سواد
مائل باشد و ابتدا این اقلیم از مشرق بود و بر وسط بلاد سراندیب گذرد پس بر شمال بلاد هند
و قندهار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد پس بحر فارس را قطع کند پس بر وسط بلاد رود
از نقیه و شمال بربرستان و جنوب قیروان و بساحل بحر اوقیانوس منتهی گردد و بعضی از مواضع اقلیم
دوم اینست [illegible] مکه معظم عبارتست از آن بلده شریفه و بکه بباء موحده موضع خانهٔ
کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است که بطن مکه را بکه خوانند لازدحام الناس فیه و مکه را ام القری
نیز گویند بجهة آنکه زمین را از تحت آن گسترده اند پس مکه اصل ارض باشد لاجرم آن بلده را ام
الارض نیز نامند و مکه پیش از ظهور اسلام مطاف خلائق بوده و باعتقاد را معزز و محترم داشته اند
و از خصائص آن بلده یکی کعبهٔ معظمه است که طواف آن بر جمیع برایا واجب است و حجر الاسود
که استلام آن از جملهٔ مناسک حج است و مقام ابراهیم که فیه آیات بینات مبنی بر تعظیم
آن موضع است و در عجائب البلدان از عبد الله عباس منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین
نیست مگر حجر الاسود و مقام که دو جوهر بوده اند از جواهر بهشت و اگر نه اهل شرک آنرا
بسودندی هر علیل که از آن مس کردی شفا یافتی و دیگر از خصوصیات المقام چاه زمزم است که از زمین
مقدم اسمعیل علیه السلم پیدا شده و از خواص آب زمزم آنکه چنانچه تشنه را سیراب میسازد گرسنه
را هم از جوع تسکین میدهد و از جبل مکه یکی جبل ابوقبیس است که بروایت ابن عباس اول کوهی است
که در روی زمین مخلوق گشته و زعم زمره از انام آنکه هر کس که بر بالای سر آن کوه بخورد بقیة العمر
از درد سر ایمن باشد و کوه صفا و مروه که ان الصفا و المروة من شعائر الله مشعر بتعظیم شان آنهاست
از جبال مکه است و در بعضی از کتب حدیث از حضرت صلی الله علیه مرویست که دابة الارض که خروجش از علامات
قیامت است از کوه صفا بیرون خواهد آمد [illegible] در قدیم نامش یثرب بوده و رسول علیه السلم
آن بلده را مدینه طیبه خواند و مسجد آنحضرت و مرقد منورش در آن بلده است در عجائب البلدان
مسطور است که یکی از خواص مدینه آنست که هر غریب که بدانجا رسد بوی خوش شنود و عطریات
در مدینه بوی بیشتر دهد از مواضع دیگر [illegible] مملکتی است در رعایت طول و عرض و بعضی

که لقد کان لسبأ فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین وشمال کلوا من رزق ربکم واشکروا له بلدة طیبة
و رب غفور بعقیده صاحب عجائب البلدان مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر هوام دران بلده نباشد
دار الملک ملاذ یمن است و بعذوبت ماء و لطافت هوا اتصاف دارد چنانچه بجاری ره که
در انجا نقل نمایند باندک زمانی صحت یابد و طعم گوشت در کیفیت بلکه بیشتر متغیر نشود و بانی آن بلده
صنعا بن ازال بن عبیر بن عابر است و هو هود النبی علیه السلام و از غرائب صنعا قصر غمدان است که بعضی از
تبابعه یمن آنرا بنا کرده اند و یک رکن آن خانه زرد و یکی سرخ و یکی سبز و دیگری سفید بوده است و در عجائب
البلدان مسطور است که قصر غمدان آن مقدار ارتفاع داشته که در وقت طلوع آفتاب سایه آن بسه
میل میرسید و سقف آنرا از یکپاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر هر رکنی از ارکان آن از نحاس صورت
شیری تصویر کرده که چون باد بران خانه وزیدی آواز شیر از آن تمثالها مسموع شدی گویند عثمان بن
عفان در زمان خلافت خود بانهدام آن فرمان داد و بعضی از اهل کیاست گفتند که بر کتابه قصر این کلمه
مکتوبست که اسلم غمدان فان هادمک مقتول نیز طائفه از کاهنان میگفتند که ویران کننده قصر غمدان
البته مقتول گردد پس مناسب نیست که از سر انهدام آن درگذری عثمان این سخن را بسمع قبول جای نداده
آن قصر را ویران کرد و بعد از انهدام باندک زمانی بقتل رسید مملکتی عریض طویلست مشتمل بر
آبهای خوشگوار و اشجار پر اثمار و ابتدای اقلیم اول و دویم و سیوم و چهارم از آن مملکت است
و اهالی حبش بحسن صورت اتصاف دارند اما بیشتر ایشان کوتاه قامت و بزرگ سر باشند و اکثر اوقات
از نان استغنا نمایند و مجوسی مذهب و بت پرستی نیز در میان ایشان باشند و در عجائب البلدان
مسطور است که در یکی از قری ولایت حبش غدیریست در سالی یکنوبت بروزی معین اهل آن قریه
جمع آیند و اسبی در آن غدیر اندازند و مردم باطراف آن بایستند و هر چند اسب میل بیرون آمدن
کند او را نگذارند مادام که اسب در آب بود در آن دیار باران نبارد لاجرم اسب را چندان از
بیرون آمدن مانع آیند که بعد از کفاف باران ببارد آنگاه بگذارند تا اسب بیرون آید و اگر آن اسب را کشته
باندک روزی که نزدیک آن غدیرست اندازند تا طیور و سباع از گوشت او بهره گیرند و از گوشتش انتفاع یابند
و در سالی که این فعل از مردم آن قریه سر نزند باران نبارد و قحط و غلا پیدا شود و در آن سرزمین
معادن زر و جواهر بسیار است صاحب تحفة الغرائب گوید که در بعضی از بلاد حبش طاحونه است که سنگ

زدود خود منکرش شد آهنگ و قرنفل شده رنگ آورش کجا آتش نوی هست بیش کهنه شود بیش کند آب خویش
برگ عجب بین که گسسته ز بر از بس شسته بود تازه تر در دهنش گیر و ببین عجب فام تا نگری فعل عجب والسلام
و در بعضی از نسخ درآمده که در بعضی از حدود هندوستان بتخانه ایست در دامن کوهی و زنجیری از سر آن
کوه آویخته تا سطح بتخانه و در ایام عید خود آن بت پرستان آن بت الصنم را می آرایند و از اطراف و جوانب
خلقی کثیر جمع می آیند و شخصی در غایت چستی و چالاکی در آن مجمع حاضر میگردد و با جماعت شراب میخورد و چون
مست میشود ساعتی رقص کرده بت را سجده میکند آنگاه دست در آن زنجیر زده بقلهٔ کوه بر میرود و از آنجا
نشسته دست در هم میزند و از سنگی که همراه میدارد یکی را جانب راست و یکی را جانب چپ و یکی را به پس پشت
خود افکنده با آواز بلند چیزی میگوید و بعد از آن بحال خود آمده بر میگردد و بمنزل خود میرود و تا سال دیگر بمجلس
اورا نمی بینند مادام داخل بلاد هندست و در آن بلاد بتی است بر یک [illegible] چسبیده و در بعضی اوقات بی محرکی برپای
ایستد از وی صدائی ظاهر شود و آن معنی علامت ارزانی و رفاهیت باشد و در سالی که این حرکت از آن بت
صادر نشود در آن شهر قحط و غلا وقوع [illegible] هم از جمله بلاد هندست و بزعم صاحب تحفة الغرائب در آن بلده
عمودیست از مس که بر زبر آن صورت بطی ساخته اند و در پیش این عمود چشمه ایست هر سال در روز عاشورا
آن بط بالها بهم کشاید و منقار خود را بآن چشمه رسانیده آب از آن چشمه بیاشامد بعد از آن از آن عمود
چندان آب بیرون آید که تا یکسال مردم آنجا را کافی باشد [illegible] بندریست در هندوستان
بنام بهمبور و متوطنان آنجا کافر باشند اما جمعی از اهل اسلام نیز در آن بلده مقام دارند و دو مسجد
جامع بتکلف از چوب ساخته اند و در روزهای جمعه بآن بقعه در آیند و با داء نماز قیام نمایند و در آن شهر
عدالت بمرتبه ایست که تجار که در [illegible] بجا ... از دریا یا بر بان دریا در آیند و مال بسیار آورند
و در ساحل دریا بلکه در کوچه و بازار آنجا گذارند و بواسطه اشتغال [illegible] چند روز بآن نپردازند و عمال دیوان
آن اموال را محافظت نمایند و هرگاه فروخته شود زکوة بچهل یک ستانند و دیگر بهیچ وجه تعرض نرسانند
و رسم سائر بندرها آنست که هرگاه کشتی را بی اختیار ملاح و ناخدا تند بادی بدانجا اندازد هندوان آنرا باد آورد
گفته غارت کنند مگر کالیکوت که از اموال کشتی باد آورده نیز زیاده از چهل یک چیزی نگیرند و اکثر مردم آنجا
برهنه اندام باشند لنگوتها از ناف تا زانو در کمر بسته کناره چون [illegible] آب و در دست دیگر کلاه و سپری
چون قطعهٔ سحاب و کالیکوت نام پادشاه خود بینند و هرگاه بیماری فوت شود خواهرزاده اش را

ازبلاد آن و [illegible] استوا است و اکثر معموره آن از اقلیم دویم است و اندکی از سیم و چهارم و مذاهب
متوطنان آن بلاد مختلف باشند و اکثر بت پرستند و در هندوستان حیوانات غریبة الاشکال
و معادن جواهر نفیسه بسیار باشد و مقدار از نباتات نافعه و ادویه مفیده که در انجا یا حاصل شود و در دیگر بلاد نباشد
و اعظم بلاد هند دهلی است که شمه از ذکر وقایعش در ضمن عرض احوال ملوک و سلاطین هند سمت تبیین
پذیرفت و در عجائب البلدان مسطور است که در هند درختیست که میوه شیرین دارد و طیور مثل کبوتر
و غیر ذلک بران درخت می نشینند و از ان میوه خورده بیهوش میگردند و از درخت می افتند
و مار قصد مرغان کرده هر یک که در سایه آن درخت باشند از تعرض مار سالم مانند و باقی طعمه مار شوند دیگر از عجائب
هند شهریست که چون غریب بدانجا رسد اصلا بر جماع کردن قادر نباشد و هرگاه از انجا برود باز بحال خود رود
و در عجائب الاخبار آورده که در اقصی بلاد هند زمینی است که ریگ آن با زر آمیخته است و نوعی از موران در آن موضع
باشند بر هیات سگ بزرگ جسیم و تیز تک و هوای ان در غایت حرارت است بنا بران در وقت ارتفاع
افتاب بزیر زمین روند و در انوقت مردم فرصت یافته با دوابّ برق رفتار خود را بان موضع رسانند
و از ان ریگ چندانکه خواهند بار کنند و بتعجیل باز گردند زیراکه اگر بان موران دوچار شوند مرد و مرکب هیچیک
جان نبرند و از جمله نباتات انولایت برگ تنبولست و ان مشابه برگ نارنجست و در اکثر بلاد عرب و
هرموز آن برگ را معتقد باشند و کیفیت خوردنش چنانست که بمقداری فوفل که از ا بهندی سپاری
گویند بشکنند و در دهان نهند و یک برگ تنبول که بمقدار اندکی آهک تر کرده بر ان مالیده باشند پیچیده در
دهان گیرند و با سپاری بخایند و همچنین تا چهار برگ بخایند و گاهی اندک کافوری با ان ضم کنند خاصیت این برگ
انست که آب دهان را بغایت سرخ سازد و رخساره را برافروزد و کیفیتی مشابه نشاء شراب آورد
و گرسنه را تسکین دهد و سیر را مائل طعام سازد و بوی دهن خوش کند و بوی بد را دفع کند بیخ دندانرا
محکم کند و در تقویت باه هیچ چیز بان نرسد و این ابیات شارح بعضی از اوصاف ان برگست
نادره برگی چو گل بوستان ⁘ خوبترین نعمت هندوستان ⁘ تیز چو گوش فرس تند خیز
صورت و معنی بصفت هر دو تیز ⁘ تیزی او آلت قطع جذام ⁘ قول رسولست علیه السلام ⁘ برگ درو درگ
نه نشانی ز خون ⁘ لیک هم از رگ دودش خون برون ⁘ [illegible]ف نباتی که جویند در دهن ⁘ خوش چو
حیوان بر آید ز تن ⁘ خوردن او بوی دهن خوش کند ⁘ سستی دندان همه محکم کند ⁘ سرخی او ...

و فرط اعتقادی این باشد در میان چهل ستون مذکور خواجه سرائی که آنرا دنانک خوانند من حیث
الاستقلال بر مسند حکومت نشیند و لیاولان چوبها در دست در پای آن صفه بایستند و هر کرا
مهمی باشد میان ایشان درآمده مختصر تحفه بگذراند و روی بر زمین نهاده باز بر پای ایستد و حاجت
خود را بعرض دنانک رساند و او بمقتضای عدالت حکم کند و دیگر هیچ آفریده را مجال دخل در مهمات
نباشد و چون دنانک از ایوان برخیزد چتر ملون پیش او برند و نفیر کشند و از دو طرف مداحان
زبان بدعا و ثنا گشایند و از دیوانخانه تا پیش پادشاه هفت حاجب نشسته باشند و چون
دنانک متوجه ملازمت رای گردد نزد هر حاجبی چیزی از طلا دامنش بایستند چنانچه از در بند هفتمین
تنها درون رود و مهمات ملک را عرض کرده فی الحال بیرون آید و بر دست چپ درگاه رای ضرابخانه است
و زر آنجا سه نوع بود یکی از طلا مغشوش آنرا درهم گویند و نزدیک یک مثقال باشد و بیره دینار کبکی
خرج شود دوم را که نصف اولست پرتاب گویند و آن نیز بغایت الحسیت و سیم یکسنا را فنم باشد
و آنرا جیتل خوانند و قاعده آن مملکت چنان باشد که از تمامی بلدان بمیعاد مقرر زر بضرابخانه
فرود آرند و هر کرا از دیوان چیزی دهند بضرابخانه نویسند و سپاهیان را در هر چهار ماه یکبار
بضرابخانه رفته مواجب ستانند و دیگر بنا بر هیچ آفریده را بر ولایات حواله ندارند لاجرم معموری
بمرتبه ایست که شرح نتوان کرد و خزانه پادشاه خانها باشد که در زمین حفر کرده اند مانند حوضها
از طلا گداخته مالامال و تمام خواص و عوام آن دیار حتی مردم بازار جواهر و مرصعات در گوش و گردن
و بازو و سر دست و انگشتان کنند و در برابر ضرابخانه شحنه گاه است دوازده هزار عسس در آن
شهر باشند که هر روز مرسوم ایشان دوازده هزار فنم باشد و آن وجه را از حاصل خرابات بدیشان
رسانند و کار عسسان آنست که از قضایای این هفت حصار مطلع بوده اگر چیزی گم شود پیدا کرده
بخداوند سپارند یا خود تاوان دهند و شمه از احوال خرابات آنست که در قفای ضرابخانه صورت را
بازاریست در صد گز طول و پانزده گز عرض و در دو طرف آن بازار ستونها برافراخته صفها بتکلیف
ساخته اند و در پیش آنجا تختهای زیبا پرداخته هر روز بعد از نماز پیشین درهای خانها را آب زده
کرسیها و صندلیها نهند و محبکان خورد سال صاحب جمال هر یک از جواهر توانگر بران کرسیها نشینند
و در پیش هر یک یکدو کنیزک بر پای ایستند و صلای عیش و عشرت در دهند هر که خواهد بدانخانه رود

قایم مقام گردانند و برادر و سایر اقربا را معتبر ندانند و هیچکس نتواند بقهر و غلبه بر آن شهر استیلا یابد
و در آنجا همه چیز پیدا شود و هیچ کار در آن دیار عیب نیست الا کشتن گاو و خوردن گوشت آن چنانچه اگر معلوم
کنند که کسی گاوی کشته یا گوشت آن را خورده در ساعت او را بکشند و گاو را چنان عزیز دارند که خاکستر
سرگین او را بر جبین مالند مولانا کمال الدین عبد الرزاق که شاهرخ میرزا او را برسالت هند فرستاده بود
آورده است که اهل کالیکوت اگرچه در اصل ترک و بت پرستی نمیکنند اما هر قومی را روشی است قومی از آن
قبیل اند که یک زن ایشان را شوهر متعدد باشد هر یک موقتی از موقتات آن زن را تعهد نموده اند از جامه
و خانه و خوردنی و پوشیدنی و بوی خوش و غیره و اوقات شبانروز را قسمت کرده اند چون یکی از شوهران بخانه
او رود نشانی بر در سرا گذارند تا اگر شوهر دیگر بیاید آن نشان را دیده بازگردد [illegible] شهریست که
که [illegible] سیاه پوش دیده در هیچ سواد مانند آن ندیده و جاسوس تیز هوش گوش در هیچ اقلیم شبیه آن نشنیده
وضع آن بلده چنانست که هفت حصار استوار و شهربند در گرد یکدیگر کشیده و در گرداگرد حصار اول در عرض پنجاه
گز سنگهای طولانی نصفی در زمین و نصفی در بیرون بقد آدمی متقارب یکدیگر محکم کرده اند تا سوار و پیاده
بسهولت نزدیک بسور نتوانند رفت و دروازها در کمال متانت و استحکام است و درگاه پادشاه که او را ارک
گویند در حصار هفتم باشد و در میان حصار اول و دویم تا سیوم و چهارم مزارع و باغات و عمارات بسیار است
و از حصار سیوم تا هفتم دکاکین و اسواق بیشمار است و متصل بقصر پادشاه چهار بازار است و بر سر هر بازار
طاقی رفیع و رواقی بدیع ساخته اند و همچنین در آن بلده صرافان جواهر آشکارا مانند مروارید و الماس و یاقوت
و زمرد و غیر ذلک در بازارها آشکارا سودا نمایند و از هیچکس باک ندارند و در بیجانگر پیوسته گل خوشبوی بفروشند
در بازار فروشند زیرا که متوطنان آنجا خوردن طعام را بی استشمام گل ضروری ندانند و بر جانب راست
قصر پادشاه دیوانخانه ایست در غایت [illegible] و رفعت بصورت چهل ستونی و در پیش آن صفه
ارتفاعش بمقدار قامت شخصی باشد و سی گز طول و شش گز عرض بود بر افراخته اند و آن دفترخانه باشد
[illegible] آنجا دو نوع بود یکی آنکه بر برگ جوز هندی نویسند و آن برگ دو گز درازی و دو انگشت پهنا دارد
[illegible] بقلم آهنین نقش کنند و این مکتوب قلیل البقا باشد نوع دیگر آنکه جنس سفیدی را سیاه
کنند [illegible] قابلیت تحریر پیدا کند و سنگی نرم را که در آن دیار باشد شبیه دسته قلم تراش
میتراشند [illegible] سنگ [illegible] سفید بر آن جنس سیاه ظاهر شود و این خط بسیار پاید

و هر صورت که در خیال آید از آدمی و وحوش و طیور تا مگس و پشه در اطراف آن چهار طاقهای چنان باشد
که پیوسته در گردش بود و هر ساعت رای دیگر بنظر آید و در غرفهای و منظرهای آن دختران و پسران صاحب
جمال نشسته باشند و چهل ستونی مشتمل بر سه طاق جهة خاصه رای سازند و در میان این چهل ستون
و چهار طاق میدانی وسیع باشند و مطربان گلعذار و دختران خورشید رخسار دران میدان قوالی
و رقاصی نمایند و بازیگران لعبهای غریب نمایند و پیل را مانند زر بر جواهر بیرون فرستند و هر اصولی که نوازند
ابر اکبر طوم نگاه دارد و مناسب آن حرکات نماید الاقلیم الثالث صاحب این اقلیم
مریخ است و اهالی آن احمر اللون باشند و ابتدای آن از مشرق بلاد چین باشد و بر جنوبی بلاد یاجوج گذرد
و تمامی بلاد سند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل گذرد و پس بر قندهار و وسط بلاد مکران و سجستان
و وسط کرمان و بلاد فارس و عراق و جنوب و دیار بکر و شمال و بلاد مغرب و وسط ولایت شام
پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادسیه و قیروان و بلاد طنجه بگذرد و تا بحر اعظم منتهی شود و بعضی از بلاد
غربیه این اقلیم بر بعضی جهت قیروان داخل مملکت افریقیه است و در آن بلده دو ستونست
که جسم آن با حجار و جواهر مشهوره مشابهت ندارد و در ایام جمعه پیش از طلوع افتاب از آن ستونها
آب ترشح کند و در سایر روزها آب موجود نباشد اسکندریه از بناهای اسکندر فیلقوس رومی است
و سوری از سنگ رخام و چهار دروازه دارد و یکی از آن ابواب را باب الرشید گویند و دیگری را
باب السدره و سیم را باب البحر و چهارم را نمیگت بیند مگر در روز نوروز و دوارت بر بناهای اسکندریه
غالب باشد و آتش از رود نیل و قنوات بود و از غرائب آنکه در انجا اگر آب را ذخیره کنند و دو سال
نگاه دارند متغیر نشود و قریب باسکندریه حصاریست در غایت بلندی و دران قلعه بلیناس حکیم
بفرمان ذی القرنین میلی ساخته بود در غایت ارتفاع و آینه بقدر هفت ذرع دران میل نشانند
و از الطلسم چنان پرداخته که هر کشتی که از قسطنطنیه برروی دریای فرنگ که میان اسکندریه
و آن قلعه است حرکت نماید در آینه بنظر آید و این آینه تا زمانی که عمرو بن عاص حاکم اسکندریه
شد باقی بود و مردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل اسلام بر حال ایشان بغایت متوهم بودند عاقبت
الامر تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند تا در لباس اهل تقوی خود را تجلی نمودند و چون
مردم را نسبت بایشان اعتقادی پیدا شد آوازه در انداختند که اسکندر در پس این آینه

و با هر که خواهد خوش بر آید و آنچه داشته باشد اهل خرابات محافظت نمایند و اگر چیزی فوت شود
از عهده بیرون آیند مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع السعدین مرقوم گردانیده که چون خاقان
سعید مرا جهت رسالت بدان دیار فرستاد در محرم سنه سبع و اربعین و ثمانمائه بمقصد رسیدم
و بعد از چند روز که از رنج راه آسوده بودم روزی قاصدی از پیش رای بطلب من آمد بعد از نماز پیشین
ببارگاه رفتم و پنج سر اسب خوب برده و تقوز اطلس و کمخای نمکشش بردم و رای در چهل ستونی بعظمت
هر چه تمامتر نشسته بود و بر یمین و یسار خلقی ایستاده همه جامهای قاقم پوشیده و از درهای شاهوار
گردن بندی بگردن انداخته سبز رنگ لاغر اندام قامت ببلندی مایل و در ریعان جوانی صورت
بغایت مطبوع بر عارض خط مشکفام دمیده و بر ذقن هنوز موی نرسته چون مرا پیش او بردند سر فرود
آوردم التفات نموده فرمود تا مرا در دست چپ نشاندند و نشان خاقان سعید را ستاندند
سپردند و گفت خوشوقت شدیم که پادشاه بزرگ ایلچی برای ما فرستاد آنگاه طبقی که در آن دسته
برگ تنبول و بسته فوفل و بیست مثقال کافور بود پیش من آوردند و رخصت دادند تا بمنزل رفتم و هر روز
دو گوسفند و چهار جفت مرغ و پنج من برنج و یک من روغن و یک من شکر و دو درهم زر نفقه مقرر کردند و هفته
دو نوبت آخر روز مرا میطلبید و از احوال خاقان سعید میپرسید و بدستور روز اول طبقی که در آن برگ
تنبول و فوفل و کافور بود میبخشید و ترجمان میگفت بادشاه میگوید که قاعده ما چنانست که ایلچی را طعام دهند
و مائده پیش او نهند و چون ما و شما بجهت مخالفت مذهب با هم چیزی نمیخوریم این بسته زر دعوت
ایلچی باشد و رای را در آن وقت بمقصد خاتون بود و در مجموع و مهابیران دو ساله را میکشند استند
و دو عورت در یکجا نمی نشستند و مهمان ایشان ضبط تمام داشت و در تمامی مملکت خود هر جا خبر دختر
صاحب جمال یافتی میر سید آن دختر را بتجمل تمام بحرم سرای خود میفرستاد و دیگر کسی از ولدین را قربا را در را
[illegible] سلاطین بیجانگر در سالی یکنوبت از روی تعظیم و اقتدار و تجبر و افتخار جشن
[illegible] ترتیب نمایند و او را مهناوی خوانند و شرح این سخن آنکه از تمامی ممالک رای طوایش
[illegible] سرداران و کلانتران بدرگاه آیند و هزار فیل بسلاحها آراسته تختها و صندوقها
بر پشت پیلان بسته و بازیگران بر نشسته حاضر سازند و سه روز متعاقب در ایام ماه رجب
در فضائی بغایت وسیع مقامی بسیار مرتفع سرداران بلاد پیلان کوه پیما مصور نمود مجسم

از پادشاهان مصر را بتخریب اهرام ترغیب نمود و سلطان بسیاری از سلبداران را متعین کلنگ داران
بر انجا فرستاد و ایشان مدتی بویرانی یکی ازان کنبدهای کوچک مشغول کردند اندکی ازان خراب شده
چنانچه از دور بنظر در نیاید و از نزدیک چنان نماید که گویا روی انرا خراشیده اند صعید ناحیتی است
مصر در جنوبی فسطاط و در صحرای صعید مغارهاست که مردگان در انجا افتاده از آدمیان و وحوش
و طیور و اموات انسانی را از کرباسهای سطبر کفن کرده اند و ادویه در وی مالیده که پاره پوسیده نشود
و گویند نوبتی کفن جاریه ازان مردگان باز کردند اصلا تغیر ببدنش راه نیافته بود و اثر حنا در دست
و پای او باقی بود و در عجایب البلدان مسطور است که بعضی گفته اند مومیائی مصری ازان مردگان
حاصل میشود و بهترین مومیائیها آن بود که از عین الشمس شهریست در حدود مصر که بقولی تختگاه فرعون
بوده و درختی که روغن بلسان ازان حاصل میشود در انجاست و در عجایب البلدان مسطور است
که در عین الشمس تمثالی چندست که دیوان در زمان سلیمان علیه السلم ساخته اند از انجمله تمثالیست
از سنگ رخام سرخ که نقطهای سیاه دارد و ارتفاع آن از صد گز متجاوز است و بر سر آن صورت
انسانی است از مس و بر پایین و لب آن دو صورت دیگر مشابه بدو جام ساخته اند و از آن صورت پیوسته
آب ترشح میکند و بهر جا رسد سبزه و نبات روید حلب از مشاهیر بلاد شام است و وجه تسمیه اش
بزعم بعضی انکه ابراهیم خلیل گوسفندان خود را در ایام جمعه انجا دوشیده شیر انرا بر فقرا قسمت میکرد
گویند در نواحی آن بلده چاهیست که اگر سگ دیوانه کسی را بگزد اگر پیش از گذشتن چهل روز از آب
انچاه بیاشامد شفا یابد حمص در ان بلده هیچکس از مار و کژدم ضرر نیابد و اگر جامه را در آب حمص
بشویند مادام که انرا بیرون نکنند در هر جا که باشند مار و کژدم متعرض نشوند و در بعضی از نسخ بنظر رسیده
که بر در یکی از مساجد انجا تمثالیست که نصف اعلی آن مشابه بمردم و نصف اسفل آن بصورت کژدم
و چون پاره گل در ان صورت نهند و آنرا در آب اندازند هر کژدم گزیده که ازان بخورد شفا یابد دمشق
دار الملک بلاد شام است و تخت ارم بن سام بن نوح علیه السلم باغی ساخت که بباغ ارم مشهور است
و بعد ازارم شداد عاد بتقلید بهشت در ان زمین بستانی بنا کرد و بقول بعضی تفسیر آیه ارم ذات
العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد کنایه از ان موضع است پس ازان تاریخ بروایت اهل سنت
و جماعت پدر ابراهیم علیه السلم دمشق را احداث نمود و هوای دمشق بحرارت مایلست و آتش که از اطراف

گنجی عظیم نهاده و عمرو بن عاص فریب خورده آن آینه را از انجا بر کند و از گنج اثری ندید
وچون بار دیگر آینه را در آن موضع نصب کردند آن خاصیت ندیدند و در عجائب البلدان مسطورست
که اصل مناره اسکندریه از آبگینه بوده و صورت خرچنگی در غایت بزرگی از مس ریخته در میان
نهاده بودند و بر پشت آن مناره بنیاد کرده و ارتفاع آن مناره چهار صد و پنجاه گز بود و مصر
از جمله اعاظم بلاد قدیمه است و معموری و کثرت باغات و بساتینش در ازمنهٔ سابقه بمرتبهٔ بوده
که سبب غرور فرعون شده گفت الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی المعز
لدین الله اسمعیلی در وقتی که آن مملکت را مسخر ساخت بناء توطن را از مصر برانداخت و نزدیک
بآن شهری دیگر در غایت تکلف ساخت و انرا موسوم بقاهرهٔ معزیه و بلده ایست طولانی بر کنار
نیل و عمارات آن چهار طبقه و پنجم طبقه است اکثر ملون و منقش مشتمل بر طاقهای بدیع و رواقهای
منیع از غرائب دیار مصر یکی آنکه مردم آنجا تخم مرغ بسیار در زیر سرگین کنند و بعد از چند روز جوجه بیرون
آورده آغاز دانه چیدن کنند و بتدریج بزرگ شوند و دیگر آنکه در بعضی از حدود و ولایت کوهیست
که آب شیرین از ان مترشح گردد و در حوضی جمع شود و باطراف و جوانب جریان نماید و اگر شخصی جنب
یا حائض نزدیک آن آب رسد آب از جریان باز ایستد تا آنکس دور نشود آب از حوض بیرون نرود
و روان نشود و دیگر در تاریخ یافعی مسطورست که در حدود مصر بجانب غرب ریگی روانست و در ازمنهٔ
سابقه طلسم صورت مردی از سنگ رخام ساخته اند در غایت مهابت و بافسون چنان
راه مسدود کرده که ریگ روان ازان موضع تجاوز نمیتواند نمود تا بعمرانات ضرر رساند و مهیب
الصورة بمرتبهٔ ایست که انرا ابو الهول گویند و دیگر از جمله عجائب ابنیهٔ آن مملکت اهرام مصرست
و آن عمارت گنبدهای بزرگست که حکمای سلف ساخته اند و بروایت بعضی از مورخان بنای عمارت
ادریس نبی علیه السلم کرده است و آن گنبدها در دو فرسخ مسافت تعمیر یافته و کوچکترین ان ابنیه
از بزرگترین عمارات عالم بغایت کلانترست و در زمان عزت یوسف علیه السلم غلات در ان گنبدها
مضبوط بوده و از انجمله سه گنبد بزرگترست و از ان سه یکی کوچکتر و ان دو گنبد بزرگتر را هرمان گویند
و هریک از هرمان چهار صد گز طول و چهار صد گز عرض دارد و در ارتفاع ان همان مقدارست و آن گنبد کوچک
سی صد گزست در طول و عرض و ارتفاع در عجائب البلدان مسطورست که نوبتی یکی از مشایخ پادشاهی

بلاد چین است پس بر اراضی تبت و جرجیر ختای و جبال کشمیر و بلور و بدخشان و صوب بلاد
یاجوج گذرد پس بر وسط دیار بکر و بلاد عراقین و دیار ربیعه و شمال بلاد شام گذرد و از آنجا بحر روم را قطع کند
و بر جزیره قبرس و سقالیه و بلاد مصر و اسکندریه گذرد و بلاد و ماریق و افرنجه و طنجه گذرد و بساحل
بحر محیط منتهی گردد و بعضی از مواضع این اقلیم بر موجبست که نیایت دار الملک مملکت ختاست
و بفسحت فضا و لطافت آب و هوا غیرت بساتین روح افزاست و چنانچه در جزو اول از
مجلد ثالث مذکور شد خان بالیق بنا کرده قبلاقاآن بن تولی بن چنگیز خان است و نهری بزرگ
پس که عرض در شهر جریان دارد و نزدیک بکنار جوی جاده ایست که بدار الملک چین منتهی میشود
و تمامی آن شارع را که چهل روزه راه است بسنگ فرش کرده و از دو طرف درختان بید و غیره نشانده
چنانچه مسافران در سایه طی مسافت نمایند و هیچ آفریده از لشکریان و غیر ایشان را زهره نیست
که شاخی از آن درختان بشکنند یا آسیبی ببرگ آن رسانند و در دو طرف آن راه قری معمور
و مشتمل بر تنخانها و دکاکین بسیار است حکایت و [illegible] است که
در شهور سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید شاهرخ سلطان جمعی از قدما را
که سردار ایشان شادی خواجه بود برسالت ختای نامزد کرد و میرزا بایسنغر سلطان
سلطان احمد و غیاث الدین نقاش را که بزیور فضل و هنر بهره مند بودند مصحوب ایشان بجماعت
ارسال نمود و با خواجه مشار الیه مقرر نمود که از آن زمان که از هرات سفر کنند تا روزی که باز آیند
آنچه روی نماید بی زیاده و نقصان بقلم آرند چنانچه از روزنامه خواجه غیاث الدین بوضوح می پیوندد
و ایلچیان شانزدهم ذی قعده از بلده هرات متوجه ختای شده و بیست و دوم محرم سنه
ثلث و عشرین و ثمانمائه ببلده سمرقند رسیدند و آنجا چندان توقف کردند که ایلچیان سیورغتمش
و امیرشاه ملک و شاه بدخشان بدیشان پیوستند و عاشر شهر صفر از سمرقند بیرون رفته
بیست و هشتم بجایگاه بلدوز و اهل شهر بهرام در آمدند و با آنکه آفتاب در سرطان بود آب
در بیابان دو انگشت یخ بسته بود و اکثر اوقات باران و ژاله میبارید القصه ایلچیان
بحقیقت تمام طی مسافت مینمودند تا در اواخر جمادی الاولی بشهر قابل رسیدند و اکثر مردم
آن بلده بت می پرستیدند و بتخانه بزرگ داشتند و در یکی از صفهای بیت الصنم بتی بزرگ نهاده

بعلبک می آید اکثر در سایهٔ درختست برین سبب گوارنده بنا شده غوطهٔ دمشق یکی از چهار بهشت
دنیاست و آن سه موضع دیگر که عبارت از شعب بوان وابله وسغد سمرقندست در لطافت و
نزاهت دون غوطه بنا شده ملوک بنی امیه در ایام دولت خود در دمشق عمارات عالیه ساخته اند
ولید بن عبد الملک مروان در تعمیر وتزیین مسجد جامع آن بلده مشهورست بجامع بنی امیه
و در عالم بقعه بدان زیب کم توان یافت غایت سعی واهتمام بجای آورد چنانچه گویند خراج
ممالک شام را در آن عمارت صرف کرده دمشقیان بلهو ولعب مشغوفند واکثر اوقات ایشان بملاهی
ومناهی مصروف است ... شهری بزرگست نزدیک بدریای روم موسوم نیز باهمیت ساحت
ولطافت ابنیه وبانی آن بلده دختر روم بن عیص بن سام بن نوحست و در سور انطاکیه سیصد
وشصت برج هست وجهت محافظت هر برجی در قدیم الایام چهار هزار کس از نصاری معین بوده
و در عجایب البلدان مسطورست که در ازمنهٔ سابقه در اندرون شهر انطاکیه پشه نبوده و در بیرون
آن مقدار پشه بوده که اگر کسی دست از پنجرهٔ سور بیرون کردی صد هزار پشه بر دست او نشستی
ناگاه عمودی از رخام که در آن بلده بود بشکست از درون آن حقهٔ از مس ظاهر شد حالا پشه
بعد از آن در شهر نیز پیدا شد و در انطاکیه چشمه ایست که گربه از میان آن غائب شود ...
مهبط وحی ومحل توطن انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام بود و آن بلده بنا کرده داود علیه السلام
وسلیمان علیه السلام مسجد اقصی را که سالهای فراوان قبلهٔ ارباب ادیان بود تعمیر فرموده و شرف آن
مسجد اعلی بس که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از آنجا بعالم بالا عروج نمود و در عجایب البلدان مسطورست
که در زاویه از زوایای مسجد اقصی عصای منصوب بوده از آبنوس که هر که دعوی کردی که از اولاد انبیاست
آن عصا را مس کردی اگر صادق بود اصلا متضرر نشدی والا صاعقه ظاهر شده آن کذاب را بسوختی
همیشه دار الملک سلاطین سرافراز بوده و در سنه ۸۳ [illegible] حجاج بن یوسف بن محمد قاسم
بن ابی عقیل الثقفی بنا کرده و بوسعت ساحت وتکلف عمارت اتصاف دارد و در بازار آن بلده
اطعمه لذیذ مثل مرغ بریان وآش نارنج ولیمو وغیره توان یافت ... اقلیم ... این اقلیم
بآفتاب تعلق دارد و وسط معمورهٔ عالم ومسکن اشراف بنی آدم است متوطنان آن اقلیم
بحسب صورت وسیرت افضل واکمل اولاد ابو البشر اند وابتدای این اقلیم از جانب مشرق از بلاد

برافراشته و تالاری از چوب بسته و سایه‌بانها برافراخته چنانچه در آن یکجریب اصلا آفتاب
نمی‌تافت و در آن زیر خیمه دو تیره صندلیها و کراجی نهاده بودند و از چپ و راست و جنب ایشان
تعظیم در جانب چپ بیشتر باشد و پیش هر یک از امرا و ایلچیان دو شیره نهادند در یکی غاز و مرغ و گوشت
پخته و دیگری پر از میوه‌های خشک و در ختائی و کلیچه‌ها و نانهای خوب و گلی از کاغذ و ابریشم بغایت مرغوب
بسته و در پیش سایر مردم بعدد هر یک شیره بود و در مقابله کورکه پادشاهی بر موضعی مرتفع نهاده بودند
خمها و مجمعهای چینی و صراحی خورد و بزرگ بعضی نقره و بعضی طلا و بعضی چینی مرصع بود و در اطراف
کورکه مطربان و اهل ساز ایستاده بودند با تونغ و کمانچه و نی و موسیقار و سنج و چهار پاره
و دهل بنوازش در آورده و پسران صاحب جمال مانند دختران سرخی و سفیدی بر روی مالیده
و مروارید در گوش کشیده بازیگریها کردند و از زین فضای گشاده تا هر چهار دروازه سپاهیان جبه پوش
چنان بتمکین و وقار ایستاده بودند که از محل خویش یک قدم پیش و پس نمی‌نهادند و نیزه‌ها در دست
داشتند و بعد از خوردن طعام آغاز شراب کرده امیر در سون که حاکم دیوان بود کاسه داشت
و صندوق تخلبندی بازی میکردانیدند تا هر کس را کاسه دادی شاخچه از آن بر سرش میزدند و مجلس را
حیرت افزای چنین ساختند و بازیگران از کاغذ منقوش صورت جانوران ترتیب کرده بودند
و بر روی خود بسته چنانچه بهیچ وجه روی و گوش و گردن ایشان نمی‌نمود و بر اصول ختائیان
برقص اشتغال داشتند و بعضی پسران گلعذار طبقهای پر فندق و عناب و شاه بلوط مقشر و پسته
و بادام در سرکه پرورده و خربزه و هندوانه بریده بر کف نهاده بودند و چون امیر کسی را
کاسه دادی یکی از ایشان آن طبق پیش آوردی تا آنکس هر گونه نقل مایل بودی تناول کردی
و یکی از بازیگران صورتی مشابه در غایت بزرگی ساخته بود چنانچه پسری در اندرون آن رفتی و آن
لک لک با اصول پای کوفتی القصه از روز تا رواح بعیش و نشاط و فرح و انبساط گذرانیده
راه بیابان در آمده قطع منازل میکردند تا بقراول رسیدند و قراول قلعه ایست در غایت متانت
در میان جبال واقع شده و یکراه پیش ندارد و ایلچیان بالتمام در آمده متوطنان آنجا همه را شمردند
و نام نوشتند و بعد از آن از قراول بسکجو رسیدند و دو [illegible] که بر در شهر بود فرود
آمدند و خان شاهان الاغان و رخوت الجماعت را بالتمام بستاندند و بدفتر بردند و احتیاج ایشان را

میگفتند که اینصورت ساکمونیست روز دویم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم بقراول
فرود آمدند دهم رجب جمعی از نویسندگان ختای بدیشان رسیده اسامی ایلچیان و عدد
مردم ایشان را مفصل کردند و بیست و یکم اقتشادی خواجه بدقیقانز ادر شهر قامل نزول افتاد
در آن بلده سیدی فخرالدین نام مسجدی عالی در غایت تکلف و تزئین ساخته بود و بعبده
اصنام تریب بآن بقعه بتخانه بزرگ داشتند که در اطراف و جوانب آن بتان بزرگ
و کوچک بصورت بدیع نهاده بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو که یکدیگر در جنگ بودند نگاشته
و دیوانی مشکلی تیمور تابوری نام در غایت حسن و جمال در قابله حکومت اشتغال داشت و از قامل
روان شده و بیست و پنج مرحله پیموده ۱۲ شعبان در آن بیابان بگاو قطاس برخوردند
و گویند آن گاو چنان بزرگ و پرقوت باشد که نوبتی سواری از پشت زین ربوده مدتی بر سر
شاخ نگاه داشته و در چهاردهم شعبان بموضعی رسیدند که از آنجا تا سکچو که اول شهری از
شهرهای ختاست ده روزه راه بیابانی بی آب بود جمعی از ختائیان بموجب فرمان
باستقبال شتافته بودند در آن مرحله با شادی خواجه و رفقا ملاقات کردند دیگر روز در مرغزاری لطافت
آثار صفه عالی ساخته سایبانها بر افراشتند و شیرها و صندلیها نهادند و از ماکولات غاز و مرغ
و گوسفند و انواع میوه های تر و خشک در طبقهای چینی مرتب گردانیده و برابر هر شیره نکلی بسته بودند
و باصناف سبزی خوانها آرایش داده چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات
حاضر کردند هر کس را آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد و برنج و غیره دادند و نسخه گرفتند که هر یک
از ایلچیان چند نوکر دارند و مبالغه کردند که زیاده نگویند و گفتند هر کس دروغ گوید در پیش پادشاه
او را اعتبار نباشد و بازرگانان که همراه ایلچیان بودند در سلک نوکران داخل شده کمر خدمتگاری
بر میان بستند و در شانزدهم شعبان دانکچی ایلچی که حاکم سرحد بود طوی عظیم ترتیب داده
ایلچیان را نزد خود برد و ختائیان بدستور معهود خود در خیمه مربع فرود آمده بودند و طناب اطراف
کشیده چنانچه هیچ آفریده در میان ایشان راه نمی یافت مگر از دروازه که بر چهار طرف
آن مربع گذاشته بودند و در میان خیمه های ایشان فضای بزرگ بود و در وسط آن بارگاهی
بلند که ساختش بس عجیب بود ساخته بودند و خیمه دو سه خطائی در آن موضع نصب کرده و آتشی

بلده دیگر است بزرگتر و ایلچی که کلانتر داجیان است سر خدمت درین شهر حکومت نماید و در هر یامی
پنجاه سر اسب و دراز گوش و شصت عرابه جهة ایلچیان آورند و پسرانی که اسبان را محافظت نمایند
موسوم اند به افعه و متعهدان دراز گوش بنوع و عرابه کشان به جیقو و این طبقه بسیار اند و ریسمانهای عرابه
بر دوش کرده و چوب بعضد کشند و هر عرابه در عهدهٔ دوازده کس باشد و هر چند در راه بارندگی و سرما باشد
ایشان از کشیدن عرابه باز نمانند و پسران خوش صورت سیمین بدن مرواریدهای دروغی ختائی
در گوش کشیده و مویهای سر گره زده و اسبان که برای ایلچیان آماده میدارند با زین و لجام
و تازیانه باشد و الوغیان تعصب یکدیگر پیش پیش اسپان میدوند تا از یامی بیامی دیگر رسند و در
هر یامی جهت ایلچیان گوسفندان و غاز و مرغ و برنج و عسل وارد و سیر و پیاز و سبزیها پرورده
و بقول دیگر آماده میدارند و در هر شهری ایلچیان را طوی دهند و در هر طویی دیوانخانه که ازاد و سون
گونیده مرتب بود و در هر دو سون اول پیش گورکه پادشاهی تختی نهند و پرده او بیندازند و شخصی
پهلوی تخت ایستاده باشد و مندی بزرگ زیر پای انداخته بغایت پاک و پاکیزه ایلچیان
بر پای ایستند و سائر مردم و رفقای ایشان صف زده بسان مسلمانان که صف نماز ایستند
آن شخص که پهلوی تخت ایستاده باشد بزبان ختائی ندائی کند سه نوبت بعد از ان وجیان
سر بر زمین نهاده ایلچیان را تکلیف کنند که سه بار بدین فعل قیام نمایند آنگاه هر کس بسر شیره
خوار و در قمجو بتخانه بنظر ایلچیان در آمد پانصد گز در میان آن بتی خفته بقامت پنجاه گز و درازی
قدمش نه گز و دور کله و سر او سی گز و دیگر بتان بر بالای سر و پس پشت او نهاده بودند هر یک
بقامت گزی و کمتر و بیشتر و صورت بخشیان چنان بنظر در آمد متحرک که گمان میشد که مگر زنده اند
و بر دیوارها صورتگریهای خوب بکار ظاهر ساخته و پیرامون آن بتخانه عمارتها بود مانند کاروان سرایی
همه حیرت افزا به پردهای زربفت و کرسیهای مطلا و صندلیها و شمعدانها و صراحیهای چینی آراسته
و درین شهر خانهٔ دیگر ساخته اند که اهل اسلام از چرخ فلک میخوانند مانند گوشکی مثمن دار از زیر تا بالا
پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها مشتمل بر منقرنس ختائی و غرفها و ایوانها پرداخته و در گرد منظرها
انواع صور غریبه بظهور آورده از آنجمله تختی ساخته اند پادشاهی بران نشسته و از چپ و راست خادمان
و غلامان و دختران ایستاده و در زیر آن گوشک صور دیوان بر پای بوده که آنرا بر دوش گرفته بودند

از اطلس و کول و ملبوس و منبر و بستر مفروش و مرکوب همه خوب و مرغوب مرتب ساختند و برای هر کس
کتی و جامه خواب ابریشمی و یک خدمتکار فرمان بردار معتبر مقرر فرمودند و از آنجا تا دار الملک دو ماهه
با محافظها بر منهج المجاز خدمت میکردند و سکجو شهریست در غایت عظمت و سوری مستحکم برگرد آن کشیده
و حیاطش مربعست متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض چنانچه عرض هر بازاری پنجاه گز شرعی باشد
همه آب زده و جاروب کشیده و در اکثر جاهای آن بلد خوک کلان باشد و دکانهای قصابی
گوشت گوسفند و خوک پهلوی هم برقرار بوده در آن شهر بازارها و چارسوق بسیارست
و در هر چارسوقی طاقی از چوب بسته‌اند در کمال زینت و کنگرها بران تعبیه کرده همه از چوب و منقش
ختائی در آن بکار برده و بر فصیل سکجو در هر بیست قدم برجی سرپوشیده ساخته‌اند و چهار دروازه
بر چهار رکن در برابر هم گشاده با آنکه از میان شهر تا هر دروازه مسافت بسیارست اما از غایت
راستی بازارها و کثرت مردم راه اندکی مینماید و بر پشت هر دروازه کوشکی دو طبقه بنا کرده‌اند
و درین شهر بیت الصنم بسیارست و هر بتخانه را وسعت قریب ده جریب باشد و تمامی صحن آن را از
خشت پخته تراشیده فرش کرده‌اند و بر در بتخانه پیران صاحب جمال ایستاده و صلای عشرت در داده
و از سکجو تا خانبالیق که تختگاه پادشاه ختاست نود و نه یام خانه بود همه معمور و آبادان و شهرهای بزرگ
مانند شهر و در میان هر دو یام چند فرغو و کند فوست و فرغو عبارتست از خانه که ارتفاع آن شصت
گز باشد و پیوسته در یوم خانه ده کس نشینند و آن منزل را چنان ساخته‌اند که فرغوی دیگر پیدا آید
چون حادثه دست دهد مثلاً اگر از لشکر بیگانه اثری ببینند فی الحال در فرغو آتش کنند و اهل فرغوی
دیگر این را مشاهده کرده همین عمل قیام نمایند و همین قیاس تا اشتعال آتش مرئی الستیا دکان
پایه سریر اعلی گردد و بعد از یک شبانه روز از افروختن آتش و حال آنکه از دار الملک تا آنجا سه ماه راه است
بر سبیل اجمال معلوم کنند و متعاقب این صورت کنند و مکتوبی از شرح واقعه بدست یکدیگر داده
به درگاه معلی رسانند و کند فو عبارتست از خانه وار چند که در محل معین ساکن گردانده‌اند و مامور
بانکه مکتوبی یا خبری که بدیشان رسد فی الحال بکند فوی دیگر رسانند تا آن قصه باندک زمانی معروض پادشاه
پادشاه گردد و از کند فوئی تا دیگری ده مرده است و شانزده مرکب فرسخ شرعی و در هر کند فو بیست ده کس ملازم
فرغو باشند اما جمعی که در کند فوی باشند آنجا اقامت نمایند و خانها ساخته زراعت کنند و از سکجو تا قمجو

هریک بده گز نزدیک است بر دو تخت منصوب است و میگفتند که مقدار صد هزار ربع نقره در آن
صرف شده است و دیگر بتان کوچک بر زر از گچ ساخته و رنگ آمیزی کرده و صورتها در آن نگاشته
و صورت رهبانان و جوگیان را تصویر کرده که در مغارها بچله نشسته اند و صورت حیوانات و اشجار
و نباتات بقلم کشیده و درین شهر نیز چرخ و فلکی بود بزرگ بسیار بتکلف تر از شهر قمچو ساخته و
ایلچیان آنجا نیز طوی خورده رحلت کردند و صبح هشتم ذی حجه بدروازه خانبالیق رسیدند شهری
در نهایت عظمت و بزرگی دیدند چنانچه طول هر دیواری یک فرسنگ بود و چون در سور آن شهر هنوز استادان
بنا کار میکردند فرازه بسیار بسته بودند و در وقتی که ایلچیان بکنار خندق رسیدند هنوز دروازه شهر را
نگشاده بودند ایلچیان را از برجی که بعمارت آن مشغول بودند بشهر در بردند و بر در کرپاس دالمسک خان
که پادشاه بود فرود آوردند و بر در بارگاه بعد از پانصد قدم سنگ تراشیده فرش کرده بودند چنانچه ایلچیان
پیاده از آن فرش گذشتند و بر هر طرف پنج پیل ایستاده و خرطومها براه داشته ایلچیان بر همت
تمام گذشتند تا بفضای در پادشاه رسیدند با آنکه هنوز آفتاب بر نیامده بود قریب صد هزار کس
جمع بودند و در پیش قصر دالمسک خان کرپاسی بنظر در آمد ارتفاع آن موازی سی گز و بر بالای آن
کرپاس ستونهای پنجاه گزی منصوب ساخته و بر بالای آن طبقی ترتیب داده شصت گز در چهل گز و در پیش
ستونها سه دروازه مرتب کرده دروازه میان از چپ و راست بزرگتر و این دروازه هم پادشاه است
و از طرفین خلائق تردد مینمایند و بر زبر کوشک دست چپ دروازه کورکه نهاده و ناقوس آویخته و چند کس منتظر
ایستاده تا پادشاه کی قدم بر تخت نهد قریب سیصد هزار آدمی بهنگام روشنائی روز بر درگاه حاضر
شدند و دو هزار مغنی و مطرب حاضر آمده و بر پای ایستادند و هزار قوناجچی و زوبین و خشت فولاد
و تبرزین و شمشیر و نیزه و گرز بدست گرفته مستعد خدمت شدند و بر اطراف و جوانب فضای
کرپاس خانها و صفهها و ستونها در غایت عظمت ساخته و فرش مجموع از سنگ تراشیده بود بعد از آن
چون آفتاب طلوع نمود جاجی که بر بالای کوشک انتظار پادشاه میکشیدند کورکه و دهل و صنج و دمامه
و ناقوس فرو کوفتند و آن دروازه گشوده مردم بسرعت تمام باندرون رفتند زیرا که در وقت
دیوان پادشاه رسم ختائیان دو بدو باشد ایلچیان چون از آن دروازه بدر آمدند فضای وسیع
دیدند فراخ تر از فضای اول و کوشکی در غایت عظمت مشاهده کردند بساعت تختی آورده نهادند

و در آن کوشک بیست گز بوده همه از چوب تراشیده و چنان تذهیب کرده که گویی مجسم از طلاست
و در تحت آن قصر سردابه ایست و میلی در آن سردابه تعبیه کرده بودند و سر میل را بزیر کرسی آهنین
و سر دیگر بسقف آن خانه آن کوشک در آنجاست محکم ساخته اند باندک حرکتی که آن میل را داده اندی
آن کوشک عظیم در حرکت آمدی و آنچه ایلچیان برای پادشاه ختای میبردند در آن شهر از ایشان گرفتند
و شیر را که پهلوان صلاح الدین شیربان خود بدرگاه رسانید القصه ایلچیان هرچند بخانبالیق
نزدیکتر میشدند داروغگان و حکام و کلانتران بام در ازدیاد و طوی مبالغه نموده اهتمام بجای
می آوردند و ایشان هر روز بیامی و هر هفته بشهری میرسیدند تا چهارم شوال در کنار آب
قراموران اتفاق نزول افتاد و آن رودیست موازی رود جیحون و به بیست و سه کشتی جسری
بر آن بسته اند و آن کشتیها را بزنجیری که برابر ران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله از هر طرف
ده گز بخشکی گذشته و بر هر دو طرف آن دو میل آهنین هر یک بسطبری تن شخصی بر زمین فرو برده
و زنجیرها بر آن استوار کرده و کشتیها را بقلابهای بزرگ و زنجیرها استحکام داده و بر بالای آن
کشتیها تختها افکنده لاجرم ایلچیان بی تعبی از آب گذشتند و در آن طرف آب شهری عظیم بود چنانچه
از سرحد ختای تا آنجا مثل آن موضعی بنظر در نیامده بود و در آن شهر سه خرابات داشت و در هر یک بسیاری
از دختران صاحب جمال نشسته بودند و زیبائی رخسار زنان آن شهر بمثابه ایست که بحسن ایشان مشهور شده
چون ایلچیان از آن شهر بیرون رفتند از چند رود دیگر عبور نموده تا در هشتم
ذی قعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه ببلده صدین فو نزول نمودند و آن شهریست بغایت
معظم محتوی بر خلق بسیار و بتخانه بزرگ داشت و بتی عظیم جسیم داشت در آن موضع از برنج ریخته
و مطلا کرده پنجاه گز طول و بر همه اعضای او دستها و بر هر کف دستی چهات چشمی ساخته و آن
بت را هزار دست میگفتند و از مشاهیر اصنام ختائیانست و عمارتی بدیع و رفیع در کوهی ساخته اند
و آن بت در ایوانی که در کمال غرایب بود موضوعست و رواقها و منظرها بر گرد این بتخانه ساخته اند
مشتمل بر چند طبقه طبقه اول از پای بت گذشته و بر بین و پاس تا سر صنم و سر انگشت را مقرنس
ختائی بهم آورده چنانکه دیده نظارگی در آن حیران میشود در مجموع طبقات اینها رفت از درون و بیرون
توان دید چنانچه از سیاق کلام مفهوم میگردد و آن بت را ایستاده ساخته اند و هر دو قدمش که طول

یکی تعلق باد میدانست با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایلچیان آمدند که تخت قاآن است تعظیم کنید
و بعد از آن سر بر زمین نهید ایلچیان دو تا شده سر فرود آوردند اما پیشانی بر زمین نرسانیدند
آنگاه مکتوب خاقان سعید و بایسنغر میرزا و سایر شاهزادگان و امرا و خواص را که در قطعهٔ
اطلس زرد پیچیده بودند با بشارت خواص را ابینک خان به دو دست بلند گرفتند و قاعدهٔ اهل ختای
آنست که هرچه تعلق بپادشاه دارد آنرا در چیزی زرد پیچند و مولانا حاجی یوسف آن مکاتیب را
از ایشان گرفته بخواجه سرائی که در پیش تخت ایستاده بود تسلیم نمود و خواجه سرا آنرا بپادشاه داد
و پادشاه مکتوب را ملاحظه نموده باز بخواجه سرا داد آنگاه از تخت فرود آمد و بر صندلی نشست و سه
هزار جامه و دو هزار کله و دو هزار قبا پادشاه همه را بر فرزندان و قرابتان تقسیم نموده از جمله
ایلچیان هفت کس را نزد صندلی بردند بموجب شادی خواجه و کوکچه نوکران شاهرخ میرزا و سلطان
احمد و خواجه غیاث الدین ملازمان بایسنغر میرزا و ارغداق ایلچی سیورغتمش میرزا و اردوان قاصد
امیر شاه ملک تاج الدین فرستادهٔ شاه بدخشان و اجماعت بزانو در آمده را ابینک خان احوال
شاهرخ میرزا از ایشان پرسید و بعد از آن استفسار نمود که قرا یوسف ایلچی میفرستد و مال ارسال
مینماید گفتند آری و ایلچیان شما دیدند که فرستادهٔ او آمده بود و پیشکش آورده دیگر پرسید که در آن ولایت
نرخ غله ارزانست یا گران و نعمت اندکست یا بسیار جواب دادند که نعمت و غله از آنچه تصور کنی فراوان
ترست گفت بلی چون دل پادشاه با یزد سبحانه و تعالی راستست منعم حقیقی اسباب تنعم
بسیار ارزانی میدارد و دیگر گفت که در خاطر چنانست که ایلچی پیش قرا یوسف فرستم تا از ولایت او
اسب آرند زیرا که آنجا اسبهای خوب می باشد راه ایمن است گفتند بلی بفرمان شاهرخ سلطان
آینده و رونده بفراغ خاطر آمد شد مینمایند پادشاه گفت این را دانسته ام اکنون شما راه دور
آمده اید برخیزید و آش خورید امرا و ایلچیان را بفضای اول بردند پیش هر یک شیره و صندلی نهادند و چون
از طعام فارغ شدند ایشان را بجایها بردند و در هر خانه کتی بتکلف و بستر و بالش اطلس و کنجا و کوشکه و صندلی و منقل
داشتند و زیلوچه ها و حصیرهای نازک بود و از زمین و بسیاران کتها خوردنی نیز بود و هر یک از
فرستادگان را خانه بر این نهج معمور ساختند و دیگ و کاسه و قاشق و شیره و سفره ترتیب کرده
هر ده کس را هر روز یک گوسفند و یک قاز و دو مرغ و دو من آرد و یک کاسهٔ بزرگ برنج و دو کلهٔ بزرگ

و آن سر پر مثلث بود در اطلس زرد گرفته و نقش سیمرغ و اژدر و دیگر صور نقش کرده و بر بالای آن
تخت کرسی از زر منصوب بود و از چپ و راست تخت ختاییان صف کشیده ایستاده اول امرای تومان
بعد از آن هزاره دیگر صده بترتیب و هر یک از آن جماعت تخته‌ای داشتند بطول یک گز شرعی و بعرض موازی
چهار یکی و چشم بر آن تخته دوخته بطرف دیگر نمی‌نگریستند و در عقب امرا افزون از مرتبه تخمین
از قیاس جبه پوشان و تیره داران و بعضی شمشیرهای برهنه در دست صف زده و در غایت استواری
ایستاده و مجموع چنان خاموش بودند که گوئیا نفس نمی‌زنند و بعد از ساعتی پادشاه از حرم بیرون آمده
نردبانی از نقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت نهادند تا پادشاه بالا رفته بر مسند بنشست میانه بالائی
محاسن نه خورد و نه بزرگ مقدار دویست سیصد موی از محاسنش چنان دراز که در کنار او سه چهار
حلقه زده بود و از چپ و راست تخت دو دختر ماه پیکر ایستاده موی مشکبوی در میان سر گره زده
و گردن و عارض مکشوف مرواریدهای بزرگ آبدار در گوش کاغذ و قلم در دست منتظر که هر چه پادشاه
تقریر کند تحریر در آورند و چون مجرم را بعرض رسانند اگر حکمی تغییر یابد کو خطی بیرون فرستند تا دیوانیان
بر آن موجب عمل نمایند القصه بعد از نشستن بر تخت امرا و ایلچیان را پایه‌ای پیش
بردند و پادشاه بر تخت بر عادت ملکان رسید ایشان هفتصد کس بودند بعضی دوشاخه در گردن و برگا
بر تخته طولانی مقید سرها از سوراخ تخته بیرون آمده هر یک را نفری موکل بود و موی پیش در دست گرفته
منتظر آنکه پادشاه چه حکم کند طایفه‌ای از ایشان را بزندان فرستاد و طایفه را حکم قتل کرد و در جمیع ممالک
ختای هیچ حاکم و داروغه مرخص بقتل احدی نیستند و هر امیری که گناه کند گناه او در تخته پاره نویسند
و در گردنش او بزنند و هر کس را نفیسی کرده قسمی نماید که در گردن ایشان زنجیر و دو شاخه
بخان بالیق رسانند و اگر فی المثل مکان مجرم تا پای تخت پادشاه یکساله راه باشد در هیچ جا
توقف نتوانند کرد و چون از نزد مهم ارباب جرائم فیصل یافت ایلچیان را نزدیک بردند و بمسافت
پانزده گز از تخت دور نگاه داشتند و یکی از امرا نزدیک رفته صحیفه را که مشتمل بر احوال ایلچیان
بود مضمونش آنکه اینجا عنت راه بسیار قطع کرده اند و از حضرت شاهرخ میرزا و اولاد او آمده اند
و از برای پادشاه تبرکات و تنسوقات آورده اند تا سر ارادت بر زمین عبودیت نهند و منظور
نظر التفات گردند و مولانا حاجی یوسف قاضی که از جمله امرا و مقربان بود و از دوازده دیوان پادشاهی

مطربان و مغنیان بیکبار آغاز نواختن سازها کردند و سرود گفتن بنیاد نهادند و آن هفت چتر ملون را چترداران همراه
ایلچیان بردند تا کنار تخت و با آنکه درآنروز امیران و دختران صاحب جمال درآن مجلس بسیار بودند بعضی بتغنی و زمزمه بلهو و لعب
مشغول بودند و در صحن آن صفه‌ها چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و کبوتر و غیر ذلک بودند که ریزه‌های طعام
و میوه از هم میربودند و از مجلس بزیر میپریدند و کسی هم متعرض ایشان نمیشد و آن صحبت از صباح تا شب امتداد یافت
بعد از آن خلایق اجازت رفتن یافتند و ایلچیان پنجاه روز در خانبالیق ماندند و هر روز علوفه که در روز اول مقرر شده بود بی نقصان
بایشان میرسانیدند و درآن اوقات چند نوبت طویهای عظیم بوقوع انجامید و در ۲۷ محرم سنه ۸۲۳ حاجی یوسف
قاضی نزد ایلچیان فرستاده پیغام داد که فردا سال نو است و پادشاه باردوی نو در می‌آید باید که هیچکس جامهٔ سفید نپوشد
زیرا که درین دیار در ماتم سفید پوشند و شب بیست و هفتم نصف شب [illegible] آمد و ایلچیان را باردوی نو بردند و آن عمارتی عالی بود که بعد از آنکه
نوزده سال در آن کار کرده بودند باتمام رسیده بود و در آن شب خلایق در دکاکین و بیوتات و اسواق چندان فانوس و مشعل و شمع و چراغ
افروخته بودند که عالم بسان روز روشن مینمود و از ولایات ختای و ختن و چین و ماچین و قلماق و تبت و غیر ذلک آنقدر مردم در اردو
جمع آمده بودند که حساب از اعداد افزون بود و از در بارگاه تا انتهای عمارت هزار و نهصد و بیست قدم بود و مجموع بناها از سنگ تراشیده
ترتیب یافته بود و در آن خشتها از خاک چینی پخته بودند و در آن روز پادشاه امرای اطراف را طوی داده تا نصف النهار آن صحبت
بود و در آن روز منجمان ختائی حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش ضرری رسد بنابران پادشاه بدستور معهود شب چراغ نفرمود و رسم چراغ
در آنجا بر این موجب است که در درون ارک پادشاهی کوهی سازند از چوب و روی آن چوب را بشاخ سرو پوشند و صد هزار
چراغ بر بیشها تعبیه کرده موشکها باطراف آن ببندند چون یک چراغ را برافروزند مجموع افروخته شود و این چراغ تا هفت شبانروز
باشند و در آن شبها مردم شهر نیز در دکاکین و بیوتات چراغ بسیار برافروزند و پادشاه درآن هفت روز گناه بر کسی نگیرد و اگر خونی و
بخشندگی بسیار کنند و باقی داران دیوان رسند یا نیرا آزاد کنند و در روز سیزدهم صفر صباحی [illegible] آمده ایلچیان را بدرگاه اول
نشاندند و خلایق هر دیار زیاده از صد هزار در آن فضا جمع آمدند و در کوشک اول تختی مرصع نهاده بودند و در آن [illegible] بعد
از اجتماع مردم پادشاه بیرون خرامیده خلایق زانو زده سر بر زمین نهادند آنگاه تختی دیگر آوردند و در برابر تخت پادشاه نصب
کردند و سه کس بر بالای این تخت برآمده حکمی را که از پادشاه صدور یافته بود برعایا ثبت کردند و دو کس [illegible] و یکی باواز بلند
آن نشان را خواند چنانچه مجموع مردمی که در اطراف و اکناف ایستاده بودند استماع نمودند اما چون بزبان ختائی بود ایلچیان تفحص
مضمون آنرا از مردم زباندان معلوم کردند [illegible] این ماه از ... این پادشاه سال گذشته و موسم چراغ دیگر رسیده و بنیاد [illegible]
و باقی داران دیوان را مطلق العنان کردانیده و جرایم ایشانرا بخشیدیم مگر کسی که خون خورده باشد و تا سه سال باید که

پر حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و نمک و بقول متنوعه و یک طبق نقل و چند خمره شکار و حب جمال تعیین کردند
و در صباح نهم ذی حجه سنه مذکوره سقاول آمده ایلچیان را گفت امروز پادشاه شما را طلبیده طوی
میدهد ایشان به بارگاه آمدند و ازدحام خلایق را بدستور روز اول دیدند و امرا ایشان را از فضای
اول و دوم که تختگاه است گذرانیده بکریاس سیم در آوردند صحنی دیدند بغایت وسیع و خوش هوا
مشتمل بر فرشهای مربع از سنگ تراشیده و در میان آن فضا طنبی در شصت گز طول و در درون
آنخانه تختی به عظمت نهاده از قامت مردی بلندتر و از دو طرف آن نقره موضوع بود و دو خواجه
سرای نزدیک آن تخت ایستاده و کاغذ منقوی بر دهان بسته در پا کوش و تختی کوچک در زیر آن
تخت منصوب بوده مانند صندلی اما کوشها و پایهای غریب داشت و از همین قیاس آن تخت
مانند عود سوز اشیا مرتب بود از چوب مطلا حاجی یوسف ایلچیان را گفت مدت هشت سال است
که این تخت را ساخته اند و از آن چیزی نسوده و از چپ و راست تخت و آچیان صاحب وجود
ایستاده بودند مکمل و مسلح و نزدیک پنجره طنبی کور که بزرگ نهاده بودند و قریب پانصد
بر بالای صندلی بلند آرام داشت و پهلوی او اهل ساز صف کشیده و در پیش تخت هفت چتر
هفت رنگ منصوب بود و در بیرون طنبی قریب دویست هزار اسلاح دار ایستاده بودند و دری
بود در پیش حرم سرای پادشاه و پرده بزرگ بطناب ابریشمی از آن در آویخته و سرهای طناب را
دو خواجه سرا در دست داشت و میان آن طناب بر پرده چنان تعبیه کرده بودند که چون سر طناب را
کشیدندی آن پرده بهم پیچیده شدی و در باز شدی القصه بعد از آنکه مجلس ترتیب
یافت پادشاه از آن در بیرون آمد و سازندگان یکبار آغاز نواختن کردند و چون بر تخت قرار گرفت
تمامی خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه پرده در ده گز ارتفاع بسته بودند مانند شامیان از اطلس
... از زر که با هم در حمله بودند بهمه بر آن زده پیش از نشستن پادشاه بر تخت امرا و ایلچیان
... نوبت سر بر زمین نهادند آنگاه ایشان را بفضای اول پرده در پیش هر یک شیره
طوم ... نهادند و ختائیان هر کس را تعظیم کنند در پیش او شیره نهند ... فرودتر دو
و از آن ... ازور هزار شیره ملک از ... پیش مردم نهادند و پیش پادشاه را از نزدیک
با آن هفت چتر ... خوانچه که از اطلس زرد ترتیب کرده بودند نهادند و چون آتش خانه پیش بردند

و پادشاه شادیخواجه را نزدیک طلبیده گفت تحفه و پیلاکات و اسب جانور که سلاطین بیکدیگر فرستند باید که خوب باشد تا مزید محبت
گردد و حال آنکه اسپی که تو آورده از غایت پیری مرا در صیدگاه انداخت و دست من درد بسیار کرد شادیخواجه معروض داشت
که این اسب یادگار حضرت صاحبقران امیر تیمور است و میرزا شاهرخ ملاحظه تعظیم بندگان این آستان کرده این را ارسال داشته
و این هدیه قبول یافته شادیخواجه را تحسین کرد بعد از آن شنقاری طلبید و کلنگی را پرانیدند و شنقار بر او انداختند شنقار
سه لگد زده کلنگ را بگرفت و صندلی در زیر پای پادشاه نهادند تا فرود آمد و بر صندلی دیگر نشست و هر یکی از سلطان احمد و سلطان
شاه را یک شنقار داد و بشادی خواجه عنایت نکرد و باز سوار شده روی به دار الملک نهاد و روز دیگر بشهر مردم بسیار
برون آمده بزبان ختائی او را دعا میکردند و امینک خان بتعجیل اسب براند تا بقصر سلطنت رسید و رابع ربیع الاخر باز شنقاول
آمده ایلچیان را پیش پادشاه برد و گفت امروز شما را پادشاه پیشکش میدهد و بعضی را بانعام مخصوص میکرد اندیجون را امینک خان
ایلچیان را پیاده اشاره کرده تا شیر مار را یکطرف بردند و امرا او را پیشکشها فرستادند و ایشان نیز بار امیشان ایلچیان نهادند و از آنجمله
در شیره شادیخواجه ده بالش نقره بود و سی طلس و هشتاد پارچه قلعی و طرقو و لوسا و کنکی و پنجهزار چاو و جهت خاتون او
ثلث اقمشه مذکوره نامزد کردند و سلطان احمد و کوکچه و ارغداق را هر یک هشت بالش نقره و شانزده اطلس و طرقو و لوسا
و کنکی و هر یک را از این بیست کس با خواتین بود و چهار دسته بود و هر کدام را دو هزار چاو و جهت هر یک از ایلچیان میرزا الغبیک
که سلطان شاه و محمد بخشی نام داشتند هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی با آستر و بیست و چهار قطعه قلعی و طرقو و لوسا و دو اسب
که یکی از آنجمله زین داشت و صد چوبه تیر آن و بیست پنج کیسه و پیلوی ختائی و پنجهزار چاو دادند و جهت خاتون ایشان
نیز تمامت وصلها نامزد کردند و ایلچیان اشیاء مذکوره را تصرف نموده بیامخانه باز گشتند مقارن این حال یکی از خواتین معظمه
که محبوبه پادشاه بود فوت شد و جهت سرانجام یراق طعام نساختند و در روزی که این خبر شهرت یافت واقعه دیگر که
مصیبت را افزون بر افزون گردانید ترتیب شده از اثر برق آتشی در قصر پادشاه که نو ساخته بود افتاد و بارگاهی در طول هشتاد گز
و در عرض سی گز مبنی بر ستونهای زرکین بود تمام بسوخت و آتش از آنجا بگوشکی که شصت گز دورتر بود رسید و حرم سرای پادشاه نیز
محترق گردید و قریب دویست و پنجاه خانه که متصل بآن بوده گشته گردید و آنشب تا نماز دیگر هر چند جهد نمودند آتش فرو ننشست
نشست و پادشاه و امرا التفات بآن نکردند چه از روز از روزهای عید ایام دین ایشان بود و بکار دنیا نمی پرداختند
بعد از آن پادشاه به بتخانه رفت و تضرع بسیار کرد و گفت خدای آسمان بر من غضب کرده و بتخانه مرا بسوخت با آنکه
من کاری بدی نکرده و نه پدر و مادر را بیازرده ام و ظلمی از من در وجود نیامده و از این غصه بیمار گشت و بدین سبب
معلوم نشد که خاتون او را چگونه دفن کردند و آورده که در ختای جهت دفن خواتین معظمه کوهی معین است

ایلچی هیچ جواب نداد و بعد از خواندن این آیات چتر بر سر ربیع داشتند بر چوبی که چتری از زر در گرفته و حلقه بر آن تعبیه کرده و طناب ابریشمی زرد
بر آن بسته ابکم را از بالا فرو کشیدند و چتر بر بالای آن فرو می‌آمد و مجموع خلایق با سازها از فضای درگاه تنگ بیرون آمدند
و حکم را آوردند تا جایی که ایلچیان آنجا بسر می‌بردند و از آن یامخانه سواد نشان را بولایت فرستادند و در غرهٔ ربیع الاول را اینک خان
شنقار حاضر ساخته ایلچیان را طلب داشت و گفت شنقاری بکسی می‌دهم که اسب خوب برای من آورده باشد پس سه شنقار با ایلچی میرزا
الغ بیگ داد که سلطانشاه نام داشت و سه بسلطان احمد ایلچی میرزا بایسنغر و سه بشادی خواجه ایلچی میرزا شاهرخ و فرمود که باید تا
وقت رفتن شما این جانوران را قوشچیان نگاه دارند و در سیزدهم ربیع الاول پادشاه بشکار رفت و در غرهٔ ربیع الثانی باز گشته
ایلچیان بموجب حکم عازم استقبال گشتند و بر در یامخانه از مولانا حاجی یوسف قاضی شنیدند که اسب حضرت خاقان سعید پادشاه را
انداخته و از جهت غضب بر روی استیلا یافته حکم نموده که ایلچیان را مقید بشهرهای شرقی ختای برند لاجرم خراسانیان بغایت محزون
شدند و روی باردوی پادشاه آوردند و شکارگاه بمنزلی که پادشاه شب آنجا فرود آمده بود رسیدند دیواری دیدند بر گرد معسکر
کشیده پانصد قدم در طول و عرض و چهار قدم و ده گز ارتفاع در ترتیب خیابان از گل ساخته بودند و بر آن محوطه دو دروازه نشانده
و چون خاک دیوار از همانجا بر گرفته بودند خندقی بر گرد آن حصار پدید آمده و در اندرون محوطه دو چتر مربع هر یک بیست و پنج گز بچهار ستون
بر افراشته بودند و بر گرد آن خیمها سایبانها از اطلس زرد و زربفت نصب کرده و چون میان ایلچیان و اردو مسافتی پانصد قدم
ماند مولانا یوسف گفت پیاده شوید و در همین محل توقف نمایید تا پادشاه برسد و خود پیشتر رفت و چون بمجلس پادشاه
رسید ولی داجی و خان داجی را در پای سریر ایستاده دید که سخن گرفتن ایلچیان در میان داشتند مولانا یوسف قاضی باتفاق
آن دو مقرب روی بر زمین نهاده زبان بشفاعت ایشان گشودند و سخنان معقول خاطرنشان کردند که تعرض اینجماعت موجب
بدنامی پادشاه می‌شود و سلاطین ایشان را ازین ممر نقصانی نمی‌رسد پادشاه نصیحت دولتخواهان را بسمع قبول اصغا نموده آتش خشم را
بآب حلم تسکین داد و مولانا یوسف مبتهج و مسرور نزد ایلچیان رفته گفت ایزد تعالی بر شما غریبان ترحم کرد و پادشاه گناه
شما را بخشید آنگاه ایلچیان را اینک خان بر اسب سیاه چهار دست و پا سفید بلند که میرزا الغ بیگ فرستاده بود و غاشیهٔ زر و زربفت بر آن
انداخته سوار شده و دو اختاجی از چپ و راست وی می‌رفتند و پادشاه از زر دوز قبای زربفت سرخ پوشیده و محاسن خود را
در غلاف اطلس سیاه مندرج ساخته و هفت محفهٔ سرخ سر پوشیده که دختران در آنجا بودند بر گردن گرفته از عقب می‌آوردند و یک
محفهٔ بزرگ را هفتاد نفر بر دوش گرفته می‌کشیدند و یکی تیر پرتاب دیگر از همین دیار و خلق بسیار پیاده می‌آمدند و هیچ
آفریده یکقدم پیشتر بسبب نمی‌نهاد و از هر هفت سواران تا صف دیگر مسافتی بیست قدم بود و چون پادشاه نزدیک
بایلچیان رسید سر بر زمین نهادند پادشاه گفت سوار شوید ایشان پای در رکاب آورده در موکب پادشاه روان شدند

منزل گشته و در آن معنی گفته اند نظم شاه همه دلبران کشمیر توئی ٭ خرم دل آن سیاه کش میرزا توئی
آن ... که روح را سبز و کش گویند کاندر ته پای نازکش میر توئی ٭ و در کوه و دشت آنجا انواع اشجار میوه دار
و انهار خوش بغایت خرم است بسیار کار روا اگرچه بسبب سردی هوا و کثرت بارندگی و برفها در آن ولایت میوهای گرمسیر
مثل نارنج و لیمو و خرما حاصل نمیشود اما از گرمسیر نزدیک نقل میکنند و در وسط آن ولایت هامون چنانکه
از طرف شرقی و غربی هر یک بیست فرسخ است تا بکوه و شهریست نغز نام که تختگاه حکام آن دیار میباشد
و مانند دجله بغداد نهری عظیم در میان آن بلده جریان دارد و از عجایب آنکه چنان آبی از یک چشمه بیرون
می آید و منبعش همدران ولایتست و اهالی کشمیر بر آن نهر نزدیک بنجاه کرجسر بسته اند و هفت جسر از آنجمله
در نفس شهرست و این آب بعد از آنکه از کشمیر میگذرد آنرا بهت آب دندانه و آب جلد میخوانند و آن آب
در بالای مولتان باب جناوه می پیوندد هر دو آب از مولتان گذشته باب زاده که از دیگر طرف مولتان
میگذرد متصل میشوند و بعد از آن آب سیاه با ایشان میرسد و مجموع بقرب اوچه باب سند می پیوندد و همه را
آب سند میگویند و در دامن زمین تته بدریای عمان میریزد و از دقائق حکمت الهی آنکه معماران صنع و القیا
مهار و استمناع مخافت سوری از راسیات جبال بر امن انقضای وسیع المحال کشیده که اهالی آن سرزمین
بسبب آن سور از تمام تعرض اعدا ایمن اند بی تکلف مرتب و از ایام قدیم تا این زمان از آسیب دوباران خلال
بآن راه یابد زیرا که معظم شوارع تمام آن ولایت سه طریق است یکی از طرف خراسان و آن راه بغایت
بغایت تنگ و دشوار چنانچه نقل احمال و اثقال از آن راه بر پشت دواب متعذر است و مردمی که خواهند
از راه چیزی بجائی برند بر دوش گرفته طی عقبات ناهموار مینمایند تا بجائی رسند که بار بر چهارپا توان نهاد
دوم راهیکه بصوب هندوستان است بهمین طریق است سوم طریقی که بطرف تبت افتاده اگرچه از آن دو راه آسان ترست
اما در چند منزل علفی است که زهر دارد و بیرون بردن دواب از آن ممر بسلامت بسیار دشوار است
هرات در بنای آن اختلاف بسیار کرده اند و ایراد آن اقوال مختلفه مناسب اینمقام نیست
اما مختصر بعضی از آن اختصار میرود ابو الحسین صفوانی روایت نموده که حضرت امیر علیه السلام فرموده که ایزد تعالی
را در خراسان شهریست که آنرا هرات خوانند و خضر و الیاس و ذو القرنین بنا کرده اند و از خدا بر آن شهر
برکت خواسته اند و از شیخ ابو المظفر بالینی منقولست که گفت روزی بر بازوی هرات نشسته بودم
و در احوال گذشته از روی اعتبار تاملی مینمودم ناگاه خضر بر من ظاهر شد و گفت در چه فکری گفتم در اندیشه روزگار

چون یکی از ایشان بمیرد بانکوه برده در سردابه نهند و اسپان خاصه اش را در آن کوه رها کنند تا بسر خود چرا
کنند و دیگر هیچکس متعرض ایشان نشود و در آن سردابه که بغایت وسیع است بسی از دختران و خواجه سرایان را
علوفه پنج ساله بلکه زیاده دهند و ساکن گردانند و بعد از تمام شدن قوت ایشان نیز در انجا فوت شوند
هنوز بادشاه بیمار بود که ایلچیان اجازت یافتند و در منتصف جمادی الاول از خانبالیق
بیرون آمدند و جمعی از داجیان همراهی ایشان نموده بدستور وقت رفتن بهر شهر و قصبه که رسیدند ایشانرا انعام دادند
و در یامخانها الاغ و عرابه تسلیم نمودند تا در هفدهم ذی قعده بسکجو رسیدند و حکام و دیوانیان سکجو
در وقت رفتن از ایلچیان گرفته بودند بی زیاده و نقصان بایشان رسانیدند و در ان شهر ایلچیان
میرزا ابراهیم و میرزا رستم که از شیراز و از اصفهان متوجه ختای بودند با خواجه و رفقای او دوچار خوردند
در راه را بغایت ناامن نشان دادند بنا بران ایشان مدتی در سکجو ماندند و در منتصف محرم سنه خمس و عشرین
و ثمان مایه از سکجو روانه شده بیست و یکم جمادی الاول بقصبه اندکان رسیدند و از ان مرحله ایلچیان میرزا الغ بیک
راه سمرقند پیش گرفتند و باقی براه خراسان روان شدند و از آب آمویه گذشتند و غره رمضان ببلخ رسیدند
و از انجا متوجه هرات شده در همانماه بتقبیل قوایم سریر شاهرخی استسعاد یافتند ج
از جمله بلاد ترکستان گویند خاصیت آن سرزمین آنست که هر چند با زنان صحبت دارند بکارت ایشان
معاودت نماید و در بعضی نسخ بنظر رسیده که در ... بلده دو چشمه است یکی شور و یکی شیرین و آب ایشان
در غدیری جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد و جوئی از ان غدیر جریان می یابد یکی شور و یکی شیرین
چنانچه مولانا شرف الدین علی الیزدی در ظفرنامه مرقوم گردانیده ولایتی است در وسط اقلیم چهارم و عرض آن
ملک طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوفست بجبال مرتفع که جنوبیش بجانب شمالی و بعضی دیگر از بلاد هند اتصال
دارد و کوه شمالی باطراف خجستان و مواضع خراسان و جبل غربیش پیوسته بمنازلیست که محل توطن اوغان می باشد
و شرقیش منتهی میشود بمبادی اراضی تبت و مساحت طول انعرصه آنچه همواراست از حد شرقی تا جانب غربی
نزدیک بکابل یکصد فرسخست و عرض آن از جانب جنوب تا حد شمال بیست فرسخ و در نفس آن دشت هموار که در میان کوهسار
واقعست ده هزار قریه معموریست مشحون بچشمهای آب عذوبت مآب و مرغزارهای نضارت آیات و عامه
خلایق آن دیار آنکه در تمامی آن ولایت از کوهستان و هامون صد هزار قریه معمور مزروع است و از امارات
جودت آب و هوای کشمیر آنکه حسن رخسار و لطف شمایل خوبان انجا نیز در السنه و افواه ناظمان مناظم دانای

و کلنج و آهک ساخته شده و در هیچ کتابی مذکور نیست که بانی آن جسر کیست و در السنه و افواه مذکور است
که دیوه آن پل را ساخته و از نوادر مواضع توابع هرات یکی آنست که قریب بالنگ راغی که در بیخ و سخی
آن بلده واقع است کوهیست و شکافی بزرگ در آن ظاهر گشته بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته
آب از سقف آن صفه میچکد و حوضی در برابر موضع ترشح ساخته اند و سابقا احیانا ماهی بزرگ در آن
حوض مرئی میشد و میان مردم شهرتی داشت که هرکس حاجتی داشته چون در آن حوض نگرد و اگر ماهی را ببیند
حاجتش روا گردد و اعلی آن موضع مزار خواجه عباس مشهور است پیوسته برسم معبر مردم بدانجا روند و چون صفت
مسجد جامع و سایر عمارات در رساله مآثر الملک خاتمه خلاصة الاخبار صفت وضوح یافته در این مقام بتکرار آن
نپرداخت و عنان بیان بصوب ذکر بعضی از بلاد اقلیم رابع معطوف ساخت ولایتیست مشتمل بر جبال
سپهر آثار و عقبات بسیار و در شوارع و ممشاهای آن تنگ ... ایست که عابر شمال و صبا افتان
و خیزان میگذرد و چون آن ولایات متصل بدریاست در دشت و جبال آن فوران چشمهای آب بلا انتهاست
و پیوسته در هوای فضای آن ابر چون کف ارباب کرم گوهر بار است و آن مملکت بدو قسم است قسمی لاهیجان و توابع
آن و قسمی رشت و فومن و لواحق آن و در هر یک حاکمی علیحده است و اطعمه اهل آن اکثر اوقات از برنج و ماهی
و کباب گوشت مرغ ترتیب یابد و گوشت گوسفند و سمانات در الحاضر رسانند گویند اگر چون در گیلان چند روز پیوسته
باران بارد و کار مردم باضطرار رسد اگر در شب آواز شغال بشنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته بامداد
باران تسکین یابد ذکریا بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده اند که من این حکایات را شنوده بودم و قبول نمیکردم
تا اکنون بان ولایت افتادم و بکرات این معنی را مشاهده نمودم دانستم که مطابق واقع است مملکتی است وسیع مشتمل
بر بلاد معموره و قصبات موفوره و دار الملک آن تبریز است و بزعم صاحب نزهة القلوب و عجایب البلدان
از اقلیم پنجم است در کتب معتبره بنظر درآمده که تبریز را زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید بنا نموده بعد از چندگاه
بزلزله خراب شده متوکل عباسی تجدید نموده و در ایام القائم بامر الله در رابع صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه
ابوطاهر شیرازی گفت که بسبب زلزله در آن شب آفتی عظیم است بمردم این دیار میرسد بنابر آن حاکم بخروج مردم
فرمان داد از بیم انقیاد حکم کرده تمرد نمودند و اتفاق از زلزله در آن شب واقع شد که بیش از چهل هزار کس در زیر
خاک ماندند بعد از آن حاکم آنجا متصدی عمارت گشته ابوطاهر ساعتی اختیار کرده طالع وقت برج عقرب دانسته گفت
چون در این وقت آغاز عمارت کنند دیگر زلزله را در آن اثر نباشد و این معنی وقوع یافته بعد از آن خرابی واقع نشد

گفت ای محمد مؤمن این بلده را یاد دارم که دریای عظیم بود و باز دیدم که خشک شده و خار رسته بود و بعد از آن
مشاهده من کشت زاری بود و حالا می‌بینم که شهریست معمور و هم از خضر مرویست که زمین هرات
دریائی بود [illegible] جائی که اکنون چارسوقست گردابی خطرناک بود چنانچه هر سفینه که بآنجا رسیدی
غرق شدی [illegible] حالا نیز بموجب فرمان حکام هر سال کشتی عظیم بسیاری از ارباب جرایم در آن موضع
بعقاب فنا فرو میرود [illegible] هر زمینی را بود خاصیتی در تاریخ هرات مذکور است چون اسکندر
بن فیلقوس رومی بر دارا استیلا یافت در حین طواف ربع مسکون بنواحی هرات رسید و در زمان
بغیر از قهندز در آنحوالی عمارت و آبادانی نبود خاطر اسکندر بآن مایل شد که در آن مکان
شهری حصین بسازد و مردم قهندز از وهم آنکه مبادا ایشانرا تکلیف بکار نماید اظهار خلاف نموده
عرضه داشتند که رضاء ما بطرح این بنا مقرون نیست لهذا اسکندر در تعمیر آن متامل گشت و در آن
اثناء از نزد مادرش مکتوبی باو رسیده مضمون آنکه چنان استماع افتاد که داعیه نموده که در خراسان
بتعمیر شهری اقدام نمائی و مردم آنجا طریق اتفاق مسلوک نمیدارند باید که قدری از خاک آن
ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آنسرزمین استدلال نمایم و اسکندر توبره خاک نزد مادر فرستاد
و ان حکیمه فرمود تا آنخاک را در مقامی تنگ ساختند و بساطی بر زبر آن گسترده اعیان روم را طلب داشت
و بر آن فرش نشانیده رغبت اسکندر را به بنای آنشهر در میان نهاد فرقه گفتند که تعمیر آن بلده
بغایت بی فایده است و زمره جانب نقیض گرفته بر زبان آوردند که ساختن هرات مناسب است
مادر اسکندر ایشانرا اجازت انصراف داده گفت فردا بیایند چون روز دوم حکما و علمای روم
ببارگاه حاضر گشتند ملکه فرمود تا آنخاک را از آن مکان پاک کرده همان بساط را فرش ساختند آنگاه
آنجماعت را طلبیده سخن روز گذشته را در میان آورد مجموع متفق اللفظ گفتند که رای پادشاه مقرون
بصواب است بنای شهر چنین مستلزم نام و ننگ و مستوجب ادراک ثواب آنگاه مادر اسکندر
نامه به پسر نوشت مضمون آنکه از آنخاک استدلال کرده میشود که اهالی آنسرزمین متلون المزاج اند
[illegible] در هیچ امر با ایشان مشورت ننمائی و بعمارت مشغولی نمائی اسکندر بعد از شروع در تعمیر آن
بلده [illegible] باتمام رسانید و از جمله بناء در عمارات ظاهر دارالسلطنه هرات جسریست
که بر پل هرات رود بسته اند و آنرا پل مالان گویند و آن پل مبنی بر هیبت و اثبت طاقت که از خشت پخته

دار برف می افتاده حضرت سلیمان علیه السلام صخر جنی را گفت که حیله سازد که شدت برف و کثرت باریدن
دران سرزمین کمتر شود صخر شبیه سنگی بطلسم ساخت و برف باریدن دفع شد و بعضی از فضلا را عقیده
آنکه طلسم مذکور را بلیناس حکیم ساخته نزدیک همدان است و دران بلده تاکیست که سالی انگور
و سالی دیگر میوه آورد مرغ که در بزرگی مویز چوز دیر شد و مشهور چنان است که در شهرزور رمد و آبله
قلیل الوقوع باشد بر شرقی دجله بغداد است نزدیک موصل صاحب تحفه الغرایب گوید دیهی که دروی
طاحونه ایست که تمام آلات و ادوات آن از سنگ است و چون آسیابان خواهد که آسیا از گردش بازماند
بر زبان آرد که اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد و هرگاه آسیابان از شغلی که دارد فارغ گردد گوید از
شغل خود فارغ گشتیم باز آسیا در حرکت آید بعقیده صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم چهارم است
و بعضی دیگر از اقلیم سیم شمرده اند چنانچه در جلد دوم و سیوم مرقوم گشته ابوجعفر منصور دوانیقی بنا نموده
و مبلغ هجده هزار دینار صرف العمارت شده مشهور است که نوبخت منجم جهت بنای آن ساعتی اختیار کرده
و طالع وقت را برج قوس نهاده بعرض منصور رسانید که این طالع دلیلست بر وفور عمارات و طول
بقا و اجتماع خلایق درین شهر و امن بودن متوطنان از تعرض و بهترین مدلولات آنست که هرگز فوت خلفا
در آنجا اتفاق نیفتد و فی الواقع اگر این احکام موافق تقدیر افتاده اکثر خلفا در غیر آنجا از عالم رفته اند منصور
در بئر میمون و مهدی در ماسبذان و هادی در عیسی‌آباد و رشید در طوس و امین در سارره که موضعی است
در شرقی بغداد و معتصم و واثق و متوکل و مستنصر در سامره و بر این قیاس نقلست که در بغداد بر کنار دجله زمینی
است موازی صد گز در صد گز هر جامه که آنجا شویند بغایت پاکیزه شود و در سایر مواضع کنار دجله بدان پاکیزگی
نباشد چون وجه تسمیه بغداد و سایر حالات سابقا مذکور شده تکرار نمیرود صاحب این اقلیم زهره
است و عامه متوطنان آن سفید پوست باشند و این اقلیم از جانب مشرق امتداد یافته بر وسط بلاد ترکستان
و ما وراء النهر گذرد و آنجا جیحون را قطع کند و بر شمال بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد [illegible]
و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمنیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس بر جنوبی هیکل الزهره
و میان بلدان اندلس گذشته ببحر قیانوس منتهی گردد دار الملک ماوراء النهر است و در نفس شهر آب
روان و اشجار میوه دار فراوان باشد و در زمان امیر تیمور نهایت معموری یافته بود و در بعضی کتب مسطور است
که در قدیم الایام در سمرقند قلعه بود و مسافت دورش پنجاه هزار قدم و چون آن قلعه منهدم شد کثرت بنا بدانجا رسید

و در زمان هلاکو خان و اولاد چندان عمارت عالی ساخته شد که شرح نتوان کرد و در بین تاریخ بعضی سنه خمس
و ثلثین و ثمانمائه بیمن معدلت نواب شاهی معمورترین بلاد ربع مسکون است [illegible] بغدادست آب و هوا لطافت
هوا و عذوبت بکثرت اشجار میوه دار معروف در عجایب البلدان آورده که در بیرون اردبیل سنگی بوزن
دویست من بجهتها در ساعات برشته که آهن بران کار نکند هرگاه مردم آنجا باران خواهند آن سنگ را بر گاو
بار نموده بشهر برند مادام که آن سنگ در شهر است باران میبارد و چون بمقام خود برند تسکین یابد و حالا
اردبیل در کمال معموریست [illegible] از مشاهیر بلاد عراق عجم است و محل نشو و نمای بسیاری از اشراف بنی آدم از
جمله صاحبدولتی که رشحات سحاب دولتش اطراف خراسان را در حقیقت رشک نگارخانه چین ساخته یعنی
اصفجاه کریم الدین حبیب الله در عجایب البلدان میگوید که در نواحی آنجا کوهیست که چون یک تیر پرتاب بالا روند
و ایوانی بزرگ که گنجایش هزار کس داشته باشد بنظر آید و متصل بآن ایوان دیگر است که از سقف آن چهار سنگ بیرون
آمده است بسان پستان زنان و از سه پیوسته آب ترشح مینماید و از چهارم اصلا نم ظاهر نشود و متوطنان آن
دیار گویند در ازمنه سالفه از آن پستان نیز آب بیرون آمده کافری بمکیده خشک شده و نیز در این ایوان سوراخی
است که بعضی از مردان گشاده است و بعضی تنگ و زعم اهل ساده آنست که هر فرزند که رشید باشد از آن منفذ در تواند
رفت و اگر او را رشدی نباشد از آنجا محال دخول نباید [illegible] در سلک اعاظم بلاد عراق منتظم است مولف عجایب البلدان
و تاریخ گزیده در شأن آنجا احادیث نقل کرده اند اما اکثر نزد محدثان بصحت نه پیوسته و در آنجا باغات فراوانست
گویند که در ظاهر قزوین مقبره هود علیه السلام است و چون دواب ایشان را وجع البطن عارض شود آنجا برند و در حال شفا
یابد و چپ آنجا بگرداند آن دابه از آن الم نجات یابد [illegible] شهریست بزرگ در ایام سابقه در آن بلده
طلسمی ساخته بودند که مردم آنجا را از مار و کژدم ضرر نمیرسید و در آن ناحیه کوهیست که از بسیاری مار و عقرب معبود
بران محال بود در عجایب البلدان گوید عود در قم اصلا بوی نمیدهد و نزدیک بآنجا وادیست که در آنجا نور بسیار
باشد [illegible] شهریست قدیم و زعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بناهای نوح علیه السلام و نامش در
اصل نوحاوند بوده بکثرت استعمال نهاوند شده آورده اند که در کوه نهاوند سنگی عظیم است هر کس را غریبی یا مرضی
باشد و خواهد که از احوالش وقوف یابد نزدیک بآن سنگ رود و نیت استکشاف احوال او کند و شب آنجا
بسر برد البته سرانجام مهام او را بخواب بیند و اینمعنی تخلف نکند [illegible] شهریست عظیم الشان هوای خوب و آب
مرغوب دارد در عجایب البلدان مذکور است که در ازمنه سالفه هوای آنجا بغایت سرد بوده و یکی [illegible]

در جانب جنوب مشتمل بر غرایب بسیار و عجایب المخلوقات مذکور است که در ان ولایت بر سر بیابانی که آنرا بادیة الرمل

خوانند طلسم اسبی و نیزه و مردی ساخته اند هر که خواهد که از ان مرد بگذرد و بدست اشاره کند که مگذر و اگر روندگان

بدان ملتفت نشوند و بگذرند در ان بادیه موران باشند هر یکی برابر سگی آنرا اهلاک سازند و در ان دیار کنیسه ایست

و در پیش آن درخت زیتونی و چشمه سالی یکبار آب از ان چشمه بیرون آمده درخت آب خورد و هم در ان روز ان

درخت بر دهد و انمقدار زیتون حاصل آید که یکسال وجه معاش اهل کنیسه باشد و مردم آن نواحی آن آب را در ظرف

کرده جهت تداوی نگاه دارند شهریست در ولایت اندلس بر ساحل بحر و در ان بلده سیماها حاصل شود که در ان

مسه بنقر شهد و الحفظ را در سنه اربع و خمسین فرنگ متصرف گشتند مدینه ایست در غایت حصانت در

سرحد دیار کفار و بانی آن نوشیروان عادل بوده و در ان بلده اهل اسلام و کفار ساکن باشند چنانکه از یکی بانگ آواز

از ان اسماع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس در عجایب البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی بوده که بی

افروختن آتش گرم بوده زیرا که گرمابه بر بالای چشمهای گرم ساخته بودند و آن حمام با اهل اسلام اختصاص داشت

حبشش عطارد و مردمش اصغر اللون باشند و مبدایش از مشرق بوده و از شمال بلاد یاجوج و بلاد خاقان و کیماک

و اسفیجاب گذرد و پس بعضی از نواحی خوارزم و حوالی گیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد فلیقا گذرد و بر جنوب بحر

سقالیه گذرد و بر شمال بلاد الزنجان و اندلس تا بحر اعظم منتهی گردد و یکی از بلاد عظیمه غریبه این اقلیم است

و آن شهریست در غایت وسعت و متانت و سه طرفش را دریا احاطه نموده و در کتب عزیزی مسطور است که ارتفاع

سور قسطنطنیه بیست و یک ذرع است و آن شهر بر بساتین و مزارع اشتمال دارد و در اوقات سابقه در ان بلده کنیسه

بوده که عمودی عالی در سیصد گز طول و ده گز عرض بر ان نصب کرده بودند و بر سر عمود سواری از مس بر اسبی هم از ان جنس

و در یکدست آن سوار کره بوده و در دست دیگرش لوحی موضوع که گوییا اشارت بدان دست میکرد قیل ان ذلک

صورت قسطنطین بانی هذا البلده در عجایب البلدان مسطور است که در قسطنطنیه مناره ایست که قاعده

آن از مس و از زیر استحکام یافته و هرگاه باد بوزد میل در ان میل ظاهر شود و در وقت میلان آن سفال و غیره در پای

آن نهند و چون باد ساکن شود و مناره بحال خود آید آن اشیا را الکاسر بیرون نتوان آورد و صاحب تحفة الغرایب

آورده است که حدود قسطنطنیه تربه ایست که در آنجا خانه ایست از سنگ و در ان خانه تمثال رجال و نسوان خیول

و بغال و حمیر افتاده هر کس را عضوی درد آید یا مجروح شود بآنجا در آید و عضو موصوف را بر صورتی که مشابه او باشد

مالد فی الحال آن درد یا جراحت بصحت مبدل گردد و آهنی در ان دیار معروف و مشهور است و قسطنطنیه پیوسته در تصرف

و معادن و صوامع زلزله واقع شده دیواری که از بنای قلعه باقی بود بیفتاد و گنجی عظیم ظاهر شد و گرشاسب
از آن گنج تجدید عمارت کرد و گشتاسب بن لهراسب نیز در ایام سلطنت خود در تعمیر آن مساعی جمیله مبذول
داشت و چون نوبت باسکندر رسید در آن عرصه شهرهای بزرگ معمور گردانید و در وقت تسلط ملوک طوایف سمر
نامی از تبابعه یمن بر ماوراء النهر استیلا یافت آن شهر را خراب کرد و آن مردم آن ویرانه را شمرکند گفتندی و
اعراب این لفظ را معرب ساخته تمام الخط بسمرقند قرار گرفت [illegible] مملکتیست در غایت وسعت و در اطراف
آن بلاد معادن زر و نقره بسیار است در یکی از کتب بنظر درآمده که در روم حصنی است و در آن حصار خانه که صورت
اسبی برنگ دیوار آن کشیده که ساعت بساعت دم خود را حرکت میدهد در مسالک الممالک مسطور است که
ملوک روم را خانه بود مقفل و هیچ یک از قیاصره از آن نگشودی بلکه قفلی دیگر بر آن افزودی تا هم ۲۴ قفل بر در آن
خانه آمد و چون نوبت حکومت بآخر ملوک رسید او را داعیه شد که قفلها را بگشاید هر چند اساقفه و علمای نصاری
او را ازین حرکت مانع آمدند بجایی نرسید و چون در آن خانه را باز کردند تمثالی چند دیدند بر هیئات اعراب بعضی بر اسب
نشسته بحسب اتفاق در آن اوان مسلمانان لشکر بروم کشیدند و بلاد را مفتوح گردانیدند [illegible] حصاریست
در روم بر روی سنگ پاره بلند بغایت رفیع و غایت استحکام دارد از غرایب در آن سرزمین هر سال در فصل بهار سیم
روز متعاقب طیور صغار رخته گنجشکی بر زمین افتند و مردم آنها را گرفته و نمکسود کرده ذخیره یکساله نمایند
و از آن طیور هرچه در آن سه روز نگیرند پر و بال بزرگ کرده پرواز نمایند [illegible] شهریست بزرگ در روم بر دامن
کوهی افتاده و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آن را از سنگ تراشیده زینت داده بود در عجایب
البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی ساخته بود که بمجرد افروختن چراغی گرم میشد [illegible] ولایتی است
متصل بروم و مولد و منشاء اکثر حکمای آن سرزمین بوده است در عجایب البلدان مرقوم است که هر کس چیزی در یونان
حفظ کند هرگز فراموش نکند و اگر چیزی فراموش کرده باشد چون بدانجا رسید بیاد وی آید [illegible] ناحیتی است در میان
آذربایجان و روم در تحفة الغرایب مسطور است که در آنجا آتشکده ایست که سطح آن از ساروج و میزابش از
مس ساخته شده و در زیر ناودان حوضیست بزرگ از سنگ رخام و در آن آتشکده خادمان باشند هر گاه خشکسالی
شود آن جماعت در خانه آتش افروزند و سطحش را بآب نجس مشغول سازند چنانچه آب از میزاب در حوض ریزد
پس آن آب را از حوض برداشته بر اطراف آتشکده پاشند هنوز درین شغل باشند که ابری در هوا پیدا شود
و چندان بارد که سطح آتشکده و حوض از آب نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد [illegible] مملکتی است عظیم

سوس و بلاد اندلس و فرس بگذرد و بجانب مشرق جاری بوده بر اراضی غیر مسکون عبور کند تا بحر اعظم منتهی
شود در نهایت الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این بحر است و سفاین و مراکب تجار بسبب تلاطم امواج
و کثرت ظلمت درین بحر جریان نیابد مگر آنکه بسواحل این بحر رسند و اندک منفعتی گیرند صاحب عجایب البحار گوید که
درین بحر موضعیست که آنرا مجمع البحرین گویند و محلی باشند که بحر هند باین بحر میپیوندد و در آنجا مناره ساخته اند که
خالص است ارتفاعش صد گز و در حوالی الجزیره الیست نهایت معمور و آب این دو دریا از کمال غرب بهمدیگر متصل
میگردد چنانچه از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب بالا گیرد و در بحر هند ریزد و از زوال تا غروب بر عکس
شود و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانند و بنابر عدم جریان سفاین حال
جزایر این بحر معلوم نیست و جزایر خالدات درین بحر مذکور است بحر نیطس که آنرا بحر طرابزون و بحر اکروس نیز خوانند
و از عقب قسطنطنیه جاری بوده بزمین روس و سقلاب ممتد بوده و بنای قسطنطنیه برین دریا واقعست و طول این بحر
بقول صاحب نهایت الادراک ۲۳۴ فرسنگ شده و درین بحر جزایر بسیار شده و در اکثر آن مواضع حیوانات غریبة الاشکال
مهیبة الصوره شده و ازین بحر دو شعبه باقالیم در آید یکی قریب بجزیره سودان و دوم که آنرا خلیج فرنگ خوانند
بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر جرجان و بحر باب الابواب و بحر خزر و بحر قلزم خوانند طولش از مشرق بمغرب
دویست و شصت و پنج فرسنگ است و عرضش دویست فرسنگ و این دریا از آبسکون امتداد یافته بطرف دیلم و طبرستان
و باب الابواب و شیروان و دیار خزر بگذرد و باز بآبسکون منتهی شود و ارباب مسالک گویند که رکوب این دریا
خطری دارد چه امواجش پیوسته در تلاطم باشد و درین دریا جزر و مد وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره دارد که از آن
نفط سیاه و سفید حاصل گردد صغار و خلیجات و بحرات و بطایح در ربع مسکون بسیار است از آنجمله بر ذکر
بعضی که بمزید غرابت امتیاز دارد اختصار میرود [illegible] از جمله خلیجات بحر هند است و آنرا بحر الزنج نیز خوانند
طول آن هزار و شصت فرسنگ و عرض سی و پنج و عمقش صد و شصت ذرع و کف این دریا بخلاف دیگر بحار انعقاد
یابد و لهذا آنجا با طراف ریزند و جهت تصفیه و طراوت رخسار استعمال نمایند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست
آید و عنبر نیز از سواحل آن حاصل میشود [illegible] این بحر بصره عمان و بحر الهند و دریای هرموز نیز گویند و دریای
[illegible] است و اکثر مراکب و سفاین ازین دریا بسلامت بیرون آید زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر شود
و مقابلش [illegible] دارد و طولش [illegible] فرسنگ است و عرضش ۱۸ فرسنگ است و بعضی از جزایر غربیه این بحر در محل خود
مذکور خواهد شد [illegible] دریاییست در زیر قطب شمالی و قعر آن نامعلوم و چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز

نصرانیان بود تا آنکه سلطان محمد رومی فتح نمود و کنایس را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنا فرمود [illegible]
این اقلیم بقمر منسوبست و لون عامهٔ ساکنان این اقلیم میان شقرت و بیاض باشد و ابتدای این اقلیم از مشرق از آنجا بود
بلاد کیماک و اوقان و شمال بلاد ختن و جنوبی بلدان ترجان گذرد و از جملهٔ بلاد غرایب آثار آن یکی شهر [illegible] است که در
نهایت عمارت شمالی واقع شده و بلغار شهری طویل عریض است نزدیک برود اتل و برودت هوا در بلغار بمرتبه
ایست که در حوالی آن اصلا درخت نباشد در عجایب البلدان آورده که سور بلغار از چوب بلوط است از آنجا
تا قسطنطنیه دو ماهه راهست و نهار اطول بلغار بیست ساعت است و شب اقصر چهار ساعت باشد [illegible]
سبب هیجان آب تشکلات فلکی و اشعهٔ کواکب است که بر سطح آن می افتد و انفصالات کواکب با قمر و وصول
بمنازل معتبر درین باب اثر عظیم دارد اما علت مد و جزر آنست که در قعر بحار سنگهای بزرگ باشد چون برابر
یک دریا رسد و از اشراف خود بدان افکند شعاع آن بدان احجار تابد و از آنجا رجعت نموده آب را گرم سازد
و چون بواسطهٔ حرارت لطافت پیدا کند متحلل شده مکانی وسیعتر طلبد بنابر آن در تموج آمده متلاطم گردد
و حالش بدینموجب باشد تا وقتی که قمر از وسط السما زایل گردد و آنگاه این غلیان و حدت تسکین یابد و اجزای آب
بقوام آید و جزر عبارت از این حالست اما چون قمر بافق غربی رسد در جانب افق غربی مد پیدا شود و باین طریق
که گفته شود تا وقتی که قمر در تحت الارض بوسط السما رسد باز آغاز جزر باشد و در شبانروزی دو نوبت مد و
جزر وقوع یابد و باتفاق اکثر ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر الهند که از آن بحر سند و
فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و هشتصد و هفت و پنجاه فرسخست
و هفتصد فرسخ عرض آن و از جمله سیصد و سی فرسخ شمالیست از خط استوا و باقی در جنوب خط استواست که داخل
اقالیم سبعه نیست و پنج شعبه از این دریا بمیان عالم درآید و از آن خلیج بربر و خلیج احمر و خلیج فارس و هند و خلیج اخضر نیز
[illegible] و درین باب دریا بیست هزار جزیره است و بعضی از آنجا ر تجار میرسند و اخذ منافع میکنند و بعضی دیگر
[illegible] از اطراف نتوانند رسید که از آن بحر روم و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مشرق
تا [illegible] و هشتصد فرسخ باشد و عرضش از آنجا که بمحیط پیوندد سه فرسخ باشد و دو شعبه از این دریا بمیان
اقالیم [illegible] گوش و یکی را خلیج یونان گویند و درین دریا دویست و شصت و دو جزیره است معمور
که تجار [illegible] چه اراده که کسی بدانجا نمیتواند رفت [illegible] بحر المغرب که آن را دریای اندلس
و بحر طنجه و بحر الاسود [illegible] ابتدا آنش از اقصای جنوب باشد از برابر ارض السودان و بر حدود

ولغار و حدود شمالیست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر بران شد مع ذلک نقصان
دران آب پدید نیاید و منصب این نهر دریای آبسکون است و میان آب نهر و آب بحر فرق توان کرد زیرا که اصلا آب
نهر با آب بحر نیامیزد آبی خوشگوار دارد و منبع آن جبال قولایت است و نهایتش بحیرهٔ طربه و در بعضی از
مواضع جدولی ازین نهر جدا شود و بزمین فرو رود و چون تفحص کنند سنگی سفید در غایت ملایمت در نظر آید که از آن
آب انعقاد یافته شد و الشنک را مرخوانند که از آب آمویه نیز خوانند ابتدائش از جبال جغانیان است
و انتهاء بحیرهٔ خوارزم و در بعضی از فصل شتا آن آب چنان منجمد میگردد که چندگاه کاروانها بربالای یخ گذرند و اندیشه
ننمایند نهری بعظمت است و مبدا آن از جبال ارزن الروم و کوههای نفیس و حصین ذوالقرنین باشد و در
فرضهٔ عبادان ببحر فارس منتهی میگردد و آب دجله نافعترین آبهاست در زمین شام است و در صفت
آن گفته اند هو نهر شام اوله بالمنیران و آخره بالکبل بعضی از آن جدول زراعت بسیار کنند و محصولاتش نیکو
آید و چون بآخر رسد آبش بزمین نفوذ کند و نمک شود و هیچ از آن آب ضایع نماید از مغرب بمشرق جاری
شد و ابتدا از آن از جبال ارمنیه بود و آبش بغایت سریع الجریان باشد و سلوک کشتی دران معتذر است بل متعذر
زیرا که بر کنارش سنگلاخ است بعضی ظاهر و بعضی مخفی و نهر ارس میمنت دارد هر چه از حیوانات در روی آب رود بسلامت
بیرون آید در بلدهٔ فاخرهٔ اصفهانست و بعذوبت و لطافت الفاق دارد و میان مردم الملک
چنان شهرت دارد که صد و شصت جوی آز آن نهر جدا گردد که هر جویی مدار دوسه قریه بر آنست و اصلا کمی دران
آب ظاهر نشود و میگویند از آنجا که ابتدا زراعت این رود است تا انتهاء مزارع سی فرسخست و صحرائیست
میان اصفهان و یزد که آن آب در آنجا زمین فرو میرود و آن موضع را گاوخانی گویند رودیست بزرگ نزدیک
مصر و بر آن قنطرهٔ عظیم ساخته اند و آن یکطاقست و دویست قدم و مجموع آن از سنگ رخام است و هر سنگی از آن ده
گز و پنج گز باشد آمیست که کشتی بران نتوانند رفت و بر کنار آن آب در موضعی بلند نهاده از مس خالص
و بر ناصیهٔ وی نوشته اند که آنها ارحل لا تحا و زعی فانک لم ترجع مبدایت آن از جبال حبش باشد و
آن نهر در غایت شآمت است و اکثر کشتیها را آفت رسد و مردم آبی در روی باشند چون تجار از اموال خود
غافل شوند چیزی در ربایند و بآب فرو روند آبی عظیم است سرد نقصی و گرم و منصب آن بحر طبرستانست
از معظمات انهار است و جریان آن از جانب جنوب بشمال باشد و ابتدائش از پس خط استوا از جبال
القمر شد و منصب آن بحر روم است و نهری عظیم تر از وی در ربع مسکون نیست زیرا که یکماهه راه در میان بلاد.

کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهت تجار از رکوبش متقاعد گردند و مردم آبی درین دریا بسیار میشوند [illegible]

دریا منیت بولایت زنگبار پیوسته و دخان و بخار بر بالای آن ایستاده لهذا البحرات السحاب خوانند

اعتقاد مردم زنگبار آنست که آدم علم درین دریا مبعوث شده است [illegible] در حدود اوزبکستان و بمیان این بحیره در

قدیم ایام شهری عظیم بوده است چنین گویند که ازین بحیره ماهی طریح یا فلان برند و آن بنهایت لذیذ میباشد و استخوان

ندارد [illegible] در زمین مصر است متصل بدریای روم و یکشعبه از رود نیل درین دریا ریزد و درین بحیره ماهی است که خوردن

آن موجب زیادتی فهم میگردد و ماهی دیگر نیز هست که چون آنرا بخورند خوابهای پریشان مایل بینند و بفراغ از خواب در نیابند

[illegible] در حدود شام است و بنهایت بعید العمق آورده‌اند که یکی از حکام شام خواست که عمق آنرا معلوم کند در کشتی

نشسته بمیان دریاچه رفت و لنگری را بر طناب بسته در آب گذاشت و چون آن طناب تمام شد طناب دیگر بهمچنین

تا بچهار هزار گز رسید گمان بردند که طناب سنگین شده و بالای علم نشسته است پس آنرا بر کشیدند و آسیا سنگی بر سر

طناب بستند و خریطه پر از تخم مرغ در زیر آن تعبیه کردند و طناب را فرو گذاشتند و چون طناب تمام شد بر کشیدند

بیضه‌ها درست بودند دانستند که بقعر نرسیده است از آن در گذشتند [illegible] دریاچه ایست بحدود شمال

و در حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و این بحیره بنهایت عمیق شده در یکطرف آب این دریاچه چنان سیاه بود

که از آب جانب دیگر بحس ظاهر فرق توان کرد و چون خاک را بآن آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ شود

چنین گویند که یکی از ملوک آن نواحی خواست که عمق آنرا معلوم کند چهارده هزار گز ریسمان فرو گذاشتند بجائی نرسید

و الحق چنان روشن است که با وجود آن عمق تمویش چنان نماید که گوییا از دو سه گز بیش نیست [illegible] دریاچه ایست

نزدیک بآن بلده گویند که دو ماه درین بحیره ماهی باشد و دو ماه نباشد معلوم نیست [illegible] در حدود مغرب است

و بنهایت عمیق در یکی از کتب بنظر رسیده که کعب الاحبار از خضر علیه السلام روایت میکند که شخصی در زمان نوح علیه السلام درین

دریا فرو رفت و تا هنوز میرود و بقعر آن نرسیده چنین گویند از موج این دریا و غرش حدوث [illegible] بکلمات

بحار دیگر از شخصی که راکب این بحر بود پرسیدند که از امور عجیبه درین بحیره چه مشاهده نمودی گفت سلامت نفسی

العجیب ما رأیت اما سبب تولد و تکون انهار آنست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است که در حین

نزول باران و حدوث برف و ژاله آب در آنجا مجتمع گردد و بنابر ضیق منافذ بتدریج آب از آنها بمواضع

بیرون آید و از اختلاط و انضمام بعضی ببعضی جداول و انهار حادث شود و چون چند جوی کوچک بهم اتصال یابد

نهرهای بزرگ حادث میشود و بعضی از انهار غریبه اینست که بسمت شمال میرود [illegible] ابتدا [illegible] جبال [illegible]

و اصفهان و آن دافع مضرت ملخ است هرگاه در بلدی بسیار شود آن آب را در ظرفی کرده تا آن شهر برند و اگر در راه
بر زمین ننهند تا بمقصد رسد آنگاه آن را از جایی بلند بر بندند و لشکر سار از عقب بیایند و تخم ملخ را بر اندازند و
چنان شود هرگاه ذخیره را که آن آب در آنجاست بر زمین نهند خاصیتش زایل گردد چشمه‌ایست
برابر شهر ... در اندلس و با وجود صغر اگر لشکری بر کنار آن آب نزول کند همه را کافی باشد و نقصان در آن ظاهر
نشود چشمه‌ایست معروف و پاره‌های نقره بوزن یکمثقال در وی ظاهر شود در نواحی سیلقانست
چون قدری از آن در پای تاک خشک ریزند باز سبز گردد چشمه‌ایست در شکاف کوه نهاوند هر کس
بآب محتاج شود نزدیک بآن شکاف رفته گوید مرا آب میباید فی الحال از آن شکاف آب بترشح آید و چون
مهم را کفایت کرده پای بر زمین زند و گوید بس است در ساعت آب از جریان باز ایستد گویند این چشمه
در پای جبلی است از جبال طبرستان و آب آن در غدیری مجتمع گردد که دور آن یک تیر پرتابست و در میان این غدیر
درختیست بزرگ و در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب گردد و سبب آن ظاهر نیست نوبتی یکی از مشایخ ملک آن
نواحی اراده داشت که آن درخت را بزنجیرها و مسمارهای آهنین استوار کرد چون زمان غیبتش در رسید زنجیرها گسیخته
ناپدید شد غواصی جهت تحقیق این باب فرستادند بعد از مدتی بر آمد و گفت قریب هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت آن اطلاع
نیافتم در میان خرقان و قزوین است و آب گرم دارد و هر انسان و حیوان که جراحتی بر اعضای وی باشد چون
در آن نشیند صحت یابد و آن آب استخوان شکسته را از بدن بیرون آرد و قولنج و استرخا و اسهال و درد و ضماد برا
نافع و پیکان از جراحت بیرون کشد و نمک اندرانی و توتیا و صفار ... از آنجا حاصل شود از عبدالله بن عبد
الملک المیلی مرویست که گفت چون بزمین قبچاق رسیدم چشمه‌ای دیدم که هرگاه آفتاب طلوع کردی آب آن بطرف مشرق
روان شدی و بعد از غروب بجانب مغرب از اهالی آنجا سبب این پرسیدم گفتند معلوم نیست چشمه‌ایست
در روم چشمه منفجر از پایان کوه هر چه بآن آب بشویند نجاست پاکیزه شود و بوی مشک از آن آید
در ارزن الروم است و چنان شهرت دارد که هر کس در بهاران بآن آب غسل کند تا یکسال از امراض ایمن باشد در پارس
چشمه‌ایست که چون در تابستان آبش مقداری برود سنگ شود و در زمستان شرب آن آسیب نرساند در جزیره
سلاهط که در دریای هند است چشمه‌ایست که آب آن در سوراخی که نزدیک بآن چشمه است فرو میرود و از قطرات که
بر کنار سوراخ میچکد در روز سنگ سفید میگردد و در شب سنگ سیاه در حدود چین چشمه‌ایست که چون مریضی از آن
بیاشامد اگر مردنی باشد در حال بمیرد و الا در ساعت صحت یابد در حوالی قزوین چشمه‌ایست که در تابستان آبش یخ

واسلام رود و دو ماه در میان بلاد نوبه و حبشه در صحراها و هواها و هیچ نهری در تابستان زیاده نشود مگر این نهر
و سبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود در خط استوا زمستان بود چه آفتاب از سمت الرأس ایشان دورتر
افتد و باران بلاد نزدیک شود و چون اینجا زمستان درآید آنجا تابستان بود و عبدالصمد ابراهیم ازغانی در کتاب اسباب
عجایب آورده اند که سبب ارتفاع و هیجان نیل آنست که بحر روم در فصل خزان بجهت آنکه مطارح اشعهٔ کواکب
واقع شود هیجان کند و موج زند از مواضع مرتفع گشته در پیش رود نیل چون سدی شود و نگذارد که رود نیل در دریا
ریزد پس بدین سبب میل مراجعت کند و اراضی مملو گردد و چون مقدار کفاف حاصل شود باری سبحانه و تعالی باد
جنوب را فرمان دهد تا بحر روم را باز پس گرداند پس دیگر باره نیل روان گردد و این معنی از عجایب قدرت الهی است
و اهل مصر را مقیاسی بود که بآن مقادیر زیاده و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان برکه نیل موضوعست و آنجا
خطی چند هست که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهارده خط شد و چون زیاده گردد و تا شانزده
رسد خیر و منفعت بسیار حاصل آید بغایت زیادتی و تا هجده بود و هرگاه از آن بیشتر گردد بمصر خرابی بسیار راه یابد و گویند
این مقیاس از موضوعات صدیق است مشهور است که در زمان جاهلیت در یکسال بمرتبه طغیان کرد که نزدیک
بآن رسید که مصر را خراب کند چون دختری صاحب جمال را بحلی و حللی آراسته در آب می انداختند تسکین می یافت و این صورت
در زمان ارتفاع اعلام اسلام ممنوع شد و نهنگ و اسب آبی دران بسیار بود و ماهی سقنقور در جاده [illegible] خاصیت
این رود است [illegible] بر طبایع صافیه مخفی نخواهد بود که زمین را جوف بسیار هست و البته دران آب
آب با هوا زیرا که خلا محالست و هرگاه بر هوا برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر ابر مددی از محلی برسد
و بر زمین صلب شود و چون دران موضع نگنجد طلب خروج کند و طریقی را بشگافد و بر روی زمین ظاهر گردد و اگر زمین
را صلابت بود بمعالجه احتیاج پیدا کند چنانچه در قنوات و آبهای جاری می آورند و اختلاف بقاع در قنوات [illegible]
عذوبت و لطافت و ملوحت و حرارت و برودت اثر تام دارد [illegible] از ضیاع قزوین است آبش مسهل باشد و چون
بجهت محلی دیگر برند این خاصیت ندهد [illegible] در میان اسفراین و جربان است آب بسیار از آن حاصل
شود [illegible] اوقات آب آن انقطاع یابد چنین گوید باسباب مناهی و ملاهی بدانجا [illegible] رقاصی کنند باز آب بحال
خود [illegible] متواترست هرگاه نجاستی دران افکنند باد و طوفان [illegible] پدید آید و صحت این خبر بتواتر معلوم
و چنین گویند [illegible] چشمه ایست که آبی سعید ازانجا برود تا آید و چون [illegible] را بخ
خورند مقرانی [illegible] اگر مقدار [illegible] بخورند و [illegible] سنگ [illegible] سبب گردد [illegible] در میان شیراز

تمام بسوزد … مخفی نماند که در میان بحار و بطایح جزایر بسیار است که باری سبحانه بعضی از
انها محل معیشت رزق عباد ساخته و برخی راجهت اخذ فواید و منافع گردانیده و از جزایر بسیاری بتصرف او
نیامده است و بسیاری با مساکن جنیان و در بعضی از جزایر حیوانی چند توطن دارند که بر صورت انسان اند اما نه
بر صفت ایشان و برین منوال وحوش و طیور است و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر و بسیاری از آن قبیل است که
کسی را اطلاعی بر چگونگی آن نیست … در بحر محیط است و در آنجا درختی است که میوه مانند سر آدمی
بار می آرد و چون میوه رسید آواز واق واق ازو بر می آید … در عین خط استوا واقع است مساحت آن صد
و پنجاه فرسنگ در صد و سی فرسنگ است و از عجایب این جزیره آنکه در آنجا شجره ایست که ثمره آن صورتی باشد
مشابه انسان و چون آن صورت بزرگ شود و اعضایش درست گردد چیزی مانند کدو … شیر مکد تا مقدار یک ذرع
طول دارد هر چند او را پاره کنند باز بهم پیوندد و حیات یابد و اگر بقدر دانگی آبی از آن کرم بگیرند هر کس استخوان
اندامش بشکند چیزی بر آن شکسته بندد و از آن آب بیاشامد آن شکسته درست گردد … جزیره معظم است
در میان بحر مظلم و در آنجا اصناف یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جواهر اهالی مشرق آنرا از یاقوت
بهتر دانند و اعتقاد بهتر دارند درین جزیره پیدا شود … نزدیک بخط استوا است در افق مشرق و در محل جریان
آبش قطعات نقره افتاده باشد از یک مثقال تا نیم من … در دریای چین است و در بعضی از کتب بنظر در آمد
که طول آن هزار فرسنگ باشد و مردم آنجا پادشاه خود را مهراج گویند و هر سال شش هزار من طلا از مال و اخراجات
و اصل خزانه اش سازند و مهراج آن طلاها را در غدیری عظیم که در میان آن جزیره ساخته اند جمع کند و آن پادشاه
را احسان باشد که موی مال ایشان زمین کشد و هم درین جزیره مرغی باشد که آنرا جواری گویند و بنظایر فصیح تر از
طوطی سخن گوید لیکن مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و نیز گویند درین جزیره جانورت المسک باشد و چیزی از ماه
پیدا شود که فیل و گاومیش را فرو برد … متصل است بجزیره … و از آنجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه
سلسله و قلاده کلاب و یوزینه سازند و پادشاه این جزیره زنی باشد جمیله و ملازمان و ارکان دولتش تمام زنان
باشند و با مرد اختلاط نکنند و آبنوس درین جزیره بجای هیزم سوزند … در دریای هند است در آن جزیره قطعه ایست
که هر کس آنجا رود بیهوش گردد و سکان آن جزیره قومی اند که بدن ایشان شبیه روی سگ … در جهان بحر آت
و در آن جزیره کوهیست که در شب آتشی در آنکوه مرئی میشود و در روز غیر از دود چیزی مرئی نمیشود و هیچ آفریده قدرت
آمدن ندارد که نزدیک بآنکوه رود و عود و نارگیل و مورد و نیشکر در آن بسیار است … جزیره ایست معمور مشتمل

می‌بندد و چون هوا خشک شود نه بندد و همدران ولایت چشمه دیگر است که مردم بوقت جزیره انجا روند
و از آن آب آشامند اسهال قوی آرد و اگر آنرا جای برند الخاصیت زر دیگر در ولایت ارمن چشمه ایست
که آبش چنان بقوت و سرعت بیرون آید که مسافتی بعید او ریزش توان شنید هر جانور که در آن چشمه
افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن آب اسهال قوی آرد در جامع الحکایات مرقوم است که در
مراغه دو چشمه است متصل بیکدیگر از یکی آبی در غایت برودت بیرون آید و از دیگری در کمال حرارت
یکی بیر قضاعه است که در مدینه طیبه واقعست و حضرت صلی الله آب دهن مبارک در آن افکنده
هر بیماری که بیاشامد شفا یابد در مغرب زمین است و بخاری عظیم از آن مرتفع گردد چنانکه اگر سنگی
بزرگ در آن افکنند بیرون اندازند و البته بقعر چاه نرسد و این معنی را بسیار تجربه کرده اند ابی خوشگوار
دارد و چون خشت خام در وی افکنند آوازهای مهیب از آنجا برآید و بعد از ساعتی تسکین یابد
آبش مسهل باشد و چون اندک ببرند خون شود و اگر دو روز بمانند سنگ گردد اگر خرقه حیض در آن افکنند صاعقه
عظیم و بادهای تند وزیدن گیرد و چشمه که عمارات را منهدم سازد گویند هر چون بالتجربه بقصد آشامیدن آب
بکنار آنجا رود آب از ته چاه بالا آید و چون دهان بر آب نهد غرق شود و بعد از ساعتی استخوانهایش برکنار چاه
افتد و جهت آن معلوم نیست بحدود تبت واقعست هر که نزدیک آنجا رود آوازهای غریب شنود و سخنان
عجیب استماع نماید بلغت عربی و فارسی و ترکی و هندی و غیر ذالک و در وقت باریدن باران آواز انقطاع
یابد و چون باران بایستد باز اصوات ظاهر شود هر کس در قزوین نگرد سنگی بماند تیر بر رویش چو زند و جسب
از کسی نداند و در هند است و چون آتش در نظر گیرند و از اول حمل تا میزان نگذرانند ترابی منعقد گردد
بغایت نافع و اگر تا آخر حوت بماند زهر قاتل شود و حکمت از اعلام الغیوب اند در نواحی فارس است
قریب بقریه که مسمی باین اسم است و انجا است بغایت عمیق و در اکثر اوقات آب نداشته باشد اما در سالی یکنوبت
بوقتی معین آبی عظیم از قعر آن بجوشد و بر سر چاه رسیده روان گردد چنانکه چند روز یک طاحونه بآن دایر گردد و مزروعات
بدان معمور گردد و باز چنان شود که قطره در قعر چاه نماند در میان حوضی است بشهر خور بر سر انجا و یکی بزرگ
از سنگ نهاده و در آن اندک سوراخی است و از آن سوراخ ضیق المقدار آب بیرون آید که جوی بزرگ شود و
بعضی از اصحاب انجا گفته اند که از جمله طلسمات است و الا شهر خور از کثرت آب ویران میشد
در نواحی فارس چشمه است بخار گرم بیرون می آید و حرارت آن بخار بمثابه ایست که اگر مرغی بالای آنجا طیران

و در جهت غربی آن جزیره دیگر زنان و میان ایشان سی فرسنگ مسافتست و زنان آبستن شوند باز کرد
و چون از باد و نوع حمل بینند اگر پسر شد بجزیره مردان فرستند و اگر دختر شد پیش خود نگاهدارند جزیره
خط استوا در حدود شرق از میان این جزیره گذرد و معدن قلعی آنجا بسیار شد و در آن جزیره جانوران باشند
که گاومیش را فرو برند ... در بحر اخضر است و در آن جزیره نوعی از سم است که بیخ آن تریاق زهر افعی
و سایر سموم بود و درین جزیره گاومیش باشد که او را دم نبود و جنسی از آدمیان آنجا هستند که هر یک چهار شبر
قامت دارند و موی ایشان سرخ بود و مجموع برهنه باشند و هرگز جز یا بنوشند و سخن ایشان فهم نتوان
کرد و بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طایفه از ملاحان نیز درین جزیره مقیم اند و چون در آن سیاحت
کنند ذورق را در یابند ... جزیره سوطی است مسافت آن هفتاد فرسنگ باشد و در وی کوهست که هبوط
آدم بران واقع شده و مردم که در کشتی باشند آن کوه را از چند روزه راه بینند و برین کوه از قدم آنحضرت
نشان هست و هر روز آنقدر باران برانجا بارد که شسته شود و درین کوه یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت
و در بعضی از انهار الجزیره الماس باشد و در جویها بلور پیدا شود و حیوان المسک نیز درین جزیره پیدا شود و در جزیره
سراندیب دعیر قومی حال بوده که جهت آن از عراق بکشتی شراب میبرده اند
در آفریدن جبال ایزد متعال را حکمت بسیار است از آنجمله یکی معادن زر و نقره و جواهر است که در جوف آنها پیدا
میشود و سبب تکون معدنیات آنست که چون آب برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت
در جوف مغارات میاه مذکوره مستحیل به بخار لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شد
نیابد اجزاء آن بخار بتکاثف پیدا کرده زمان دیر بماند و چون ماندن امتداد یابد صفا و غلظت آن
فزاید پذیرد و از آن زیبق منعقد گردد و بسبب اختلاط و امتزاج او باجزاء تراب متنوعه و طبخ و نضج
هوا از آن اجناس جواهر مختلف الطبایع و الالوان حدوث یابد و اکثر جواهر را معدنیات گویند و شرح
حقیقت تکون و تلون آن درین اوراق نگنجد فاجرم قلم مشکین رقم بذکر بعضی از جبال غریبه قیام نمود
در حدود طبرستانست و چهار فرسنگ ارتفاع دارد و بر قلع الجبل قطعه زمینی است که ده گز مساحت دارد و
در وی سوراخهاست که شب از آن شعاع مانند نور آفتاب ظاهر گردد چنانچه روشنائی آن را از راه
دور توانند دید و بروز دودی از آن موضع متصاعد گردد و در میان عوام مشهورست که سلیمان علیه السلام صخر جنی را
در آن کوه حبس فرموده است در عجایب البلدان از علی بن رزین منقولست که گفت من و جماعتی از اهل

پر نعمات و زمینی بسیار درختهای میوه دارد در زمان اسکندر از ان دریا حیوانی بیرون آمده مواشی متوطنان

الجزیره را تلف میکرد و الحیوانات از اشجار میکشند و چون ضرر او از حد اعتدال درگذشت متوطنان هر روز

دو گاو بکنار دریا برده می بستند تا او بیرون آمده میخورد و زیاده تعرض نمیرسانید چون باسکندر کیفیت آنحال

دریافت فرمود تا دو گاو را ازلج کردند و پوست آنرا از زرنیخ و آهک و کبریت و سوزن و آبگینه پر کرده

بدستور معهود بکنار دریا گذاشتند شجاع بطریق عادت بیرون آمده هر دو را فرو برد بعد از ان او را کسی ندید

درین جزیره سه موضع است که در تمامی شبهای چهار فصل در یکی برف جهد و در یکی باران بارد و در یکی

باد وزد   ساکنان این جزیره اشقر اللون باشند و روی پر پسینه دارند نارگیل و شکر و عود انجا بسیار باشد

از جزایر بحر زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان این جزیره را در سالی یکنوبت از کوکبی

که بسمت الرأس ایشان رسد آفتی عظیم رسد چنانچه اشعر و الحیته و اجناس ایشان از شدت حرارت بسوزد

لاجرم پیوسته مترصد ان باشند که چون نزدیک بان رسد از انجا نقل کنند و هرگاه کوکب از انمحل تجاوز نماید بجای

خود آیند   از جمله جزایر بحر زنج است ساکنان انجا یک قامت دارند و یک چشم ایشان کور است و یک مله

بین مفلوج نقلست که درین جزیره نزدیک است صنفی از مرغان باشند که سالی یکبار جمع گشته با الجماعت محاربه کنند و بمنقار

چشمهای ایشان کنند و کور سازند   در بحر مغرب است و در انجا مناره ایست بارتفاع صد گز از حجر خالص

و صعود بر ان میسر نشود زیرا که راه نردبان آن بدانست و بر بالای آن صورت شخصی بطلسم ساخته اند که دست

بجانب مغرب دراز کرده است چنانکه گویا اشارت بحذر میکند   در عمان دریاست و در ان جزیره

کنبدیست که از سنگ تراشیده ساخته اند و در برابر آن کنبد مسجدیست و در ان مسجد هر دعا کنند مستجاب شود

بر سر قبه کنبد صورت اعرابی ساخته اند هر کس از زیران بتفرج گذرد و بزیارت آن مسجد و کنبد رود سر بکند در

آورد آواز دهد که فلانی بمهمان آمده است پس در ان کنبد کشاده گردد و طعامی کافی جهت آن شخص بیرون آید

بنزد او بسته شود و پیوسته برین منوال است   در دریای روم است و درین جزیره غیر گوسفند چیزی نباشد

و ان گوسفندان بغایت بزرگ باشند و تجار را چون سفاین بدانجا رسد با توقف با یاجی هر گوسفندی بخواهند

توانند تصرف نمایند   در دریای باشقر است در اقلیم هفتم بغایت معمور و خلق بسیار در ان ساکنند

و طول و عرض آن از صد و شصت فرسخ گویند در عجایب البلدان مذکور است که در انجا درختیست بغایت

بزرگ که چون آفتاب ببرج حمل تحویل نماید هر کس هر سوالی که از ان درخت کنند مطابق واقع جواب میشنود

کوهیست در اراضی حبشه و در انجا مساجد و مواضع بسیار هست و گویند در ان کوه مغاره باشد که میت در ان
اصلا نپوسد و چنان استماع افتاده که در کوهستان قاین نیز مغاره هاست که اموات در انجا نهفته خسپیده
اند و برخی نشسته و اصلا تغیر در بدن ایشان نشده در عجایب البلدان مسطور است که کوهی است در چهار
فرسخی قزوین و در انجا صورت حیواناتست که بتقدیر الهی مسخ شده اند و مسحول بسنگ گشته از انجمله شبانی
تکیه بر عصا زده و گوسفندان در حوالی او مجموع از سنگ و همچنین زنی بمنظر در می آید که گاوی میدوشد
و نیز مسموع شده که چون از قهستان بکرمان روند بر دست راست بمسافت پانزده فرسخ مجموع قری و قصبات
نامسحول بسنگ شده و هر آدمی و حیوانی و نباتی که انجا بوده سنگ شده تا بحدی که گهواره در انجا یافتند و در ان
کودکی بسته و سنگ گشته و قفصی کبکی در و سنگ گردیده و در کنار این بیابان [illegible] اژدرهم شده با نباتات سیاه
بود و در [illegible] طیران نماید و زخم آن مهلک باشد کوهیست در ترکستان و در ان غاریست که هر که در ان رود در ساعت
بمیرد و از همه غریب تر انکه در ان نواحی غاریست که هر که در ان از پیش آن بگذرد روح از بدنش مفارقت
کند در مملکت چین کوهیست و در ان کوه دره ایست که مردم از ان نشیب روند هر کس ازان جای دم بر آرد
نماید در ساعت نفسش منقطع گشته بمیرد [illegible] ثبوت پیوسته که تمیم داری را مردی بود نصرانی
در زمان حضرت پیغمبر صلی الله [illegible] با سی کس از بنی لخم جهت تجارت در کشتی نشسته سفر دریا اختیار کرد و حسب
اتفاق رفقا باد مخالف در روز بدین آمده [illegible] کشتی را از موضعی بموضعی میبرد و چون باقاصی
دریای مغرب رسیدند نزدیک بجزیره تلاطم امواج تسکین یافت و تمیم با رفقا آن جزیره در آمدند ناگاه
دابه که کثرت و غلظت اشعار او بمثابه بود که پیش و پس وی از یکدیگر ممتاز نمیشد با ایشان ملاقات نمود و
انجماعت از غرایب هیات او متعجب شده پرسیدند که تو کیستی گفت من جساسه ام ای قوم اکنون بروید
و بروید نزد مردی که در ین دیر است که او بشنیدن اخبار شما بغایت رغبت تمام گوید چون ما بدان دیر رفتیم
آدمی دیدیم دست و پایهای او را بندهای آهنین نهاده بودند و هرگز بعظمت خلقت او شخصی بنظر ما در نیامده
بود ما چون از وی پرسیدیم که تو کیستی گفت خواهید دانست که من چه کسم بگوئید که شما چه کسانید گفتیم ما از عربیم
که بقصد تجارت بکشتی در آمدیم و باد کشتی ما را بعد از انکه یکماه سرگردانی کشیدیم باین جزیره آورد و با جساسه
ملاقات نموده باشارت او بدین جانب آمدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال نموده گفت خبر دهید مرا از بحیره طبریه
گفتیم از کدام حالت او پرسی گفت آیا در ان بحیره آب هست یا نه گفتیم در ان دریاچه آب بسیار است

سیاحت عازم دماوند گشتیم در قلهٔ آن هفت موضع یافتیم که دخان کبریتی از انجا متصاعد بود و چون چهار ماه
گردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر بود و بجز [illegible] از انجا چوبی که حک میشود و برف آنکوه پیوسته بغایت
متراکم که در تابستان و زمستان اصلا منکشف نشود   نزدیک بابان ملره است و در شیب کوه دو طلسم
ساخته اند یکی بصورت گاو و دیگری بصورت ماهی و ازین کوه آبی بیرون می آید و منقسم بدو قسم میگردد
قسمی بنهاوند میرود و قسمی بدینور   نزدیک بکه است و در انجا غاریست که پیغمبر صلی الله علیه در وقت هجرت
دو سه روز با ابوبکر در انجا ساکن بوده   در ولایت ترکستان در اراضی مثاش است معاون فیروزه
و طلا و روی و آهن و مس و نفط در آنکوه بسیار است و در انجا سنگی پیدا شود که چون در آتش افکنند سفید شود
و اثوابی را که بدان شویند بغایت پاک و لطیف گردد   کوهیست در غایت بلندی نزدیک باردبیل
مشتمل بر اشجار بسیار و چشمهای آب گرم و سرد مشهور است که هر حیوانی که قاصد خوردن آن اشجار گردد بمیرد
در حوالی کرمانست وجه تسمیه اش آنکه چون قدری از سنگ آن بسایند و در ظرف کنند البته بر
صورت انسان قرار گیرد   درین کوه گیاهی روید بصورت آدمی که آنرا بیروح الصنم خوانند و آن
دو آن گیاه را در قوت باه و محبت بین الشخصین اثری تمام است   تا ملباد اندلس ممتد شده و انجا
حکایت میشود که در میان آن تیری آهنین است هرگاه قصد کنند که آنرا بگیرند غایب گردد و چون فسخ عزیمت نمایند
باز پیدا شود و کسی را بران حالت اطلاع نیست   در میان دریای هند است و انجا همیشه آواز دف
و ساز شنوند ولی بقاصد آن نرسند   کوهیست در دریای هند و در انجا چشمه آبیست که بزعم هندیان
شارب آن عمر دراز یابد و در حوالی آن حیوانند بصورت سگ و چون کسی قصد آن چشمه کند مانع شوند و باهلاکت
کوشند   کوهیست که چون آتش بر سر آن برافروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش را بمیراند
[illegible] از اوقات پادشاهی جهت امتحان فرمود تا نفط و گوگرد با هیمه بسیار بآن کوه بردند و آتش زدند
[illegible] آتش را فرو نشاند   در اراضی تبت واقعست هرکه بر انجا عبور کند
[illegible] آتش از نطق باز ماند   در دریای هند است و از ان آهنی حاصل
شود [illegible] زنند از موضع جراحت خون بیرون نیاید اما کسی آنرا نداند که داغ
کرده اند   [illegible] صفاهانست بر آنکوه دو قبر است که هیچکس راه آن نمیدانند و عقیده
مردم آنست که آن [illegible] اند زیرا که در شب بغایت درخشنده است

بر روی رود نیل انداخته بودند و آینده و رونده بران جسر آمد و شد مینمودند در روضة
الصفا مسطور است که یاجوج و ماجوج پسران مثشج بن یافث بن نوح اند و چون هر یک از اولاد یافث بقطری
از اقطار رفته آغاز عمارت و زراعت کردند یاجوج و ماجوج باقصای اراضی مشرق خرامیده قریب بجائی
که سد ذو القرنین ساخته شده مقیم شدند و از نسل ایشان خلق کثیر در وجود آمدند چنانکه عبد الله عمر گوید که بنی
آدم ده جزو اند نه جزو ازیشان یاجوج و ماجوج اند و یکجزو سایر اهل عالم و در بعضی اخبار آمده است که یاجوج و ماجوج
بیست و چهار قسم منقسم میگردند و یکنفر از ایشان نمیرد تا هزار نفر از ایشان نمیرد تا هزار نفر از نسل خود
ببیند و تمامت طبقات یاجوج بحسب هیات منحصر در سه صنف اند اول جماعتی اند که هر یک از ایشان را
قامت صد و بیست گز طول قامت باشد و عرض بدن کمتر باشد و صنف دوم زمره اند که طول و هم عرض بدن ایشان
یکصد و بیست گز باشد و صنف سیم گروهی اند که طول و عرض قامت ایشان از یکذرع تا چهل گز باشد و این صنف را
کلیم گوش نیز خوانند و فیل و کرگدن با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس وحوش و سباع هر چه
با ایشان باز خورد بخاید و یکی از عادات مذمومه القوم آنست که هر کس از ین قوم بمیرد گوشتش را
بخورند و ایشان را دینی و ملتی نباشد و خدا را نشناسند و مانند حیوانات معاش کنند از غرایب صور
عجیبه انیست که در حدود چین قومی باشند بشکل آدمی اما موی ایشان شبیه بموی بوزینه است و ایشان را قوت
طیران باشد چنانکه از درختی بدرختی پرواز کنند در نواحی ترکستان موضعیست مشتمل بر اشجار بسیار و در انجا
جماعتی توطن دارند اگر یکی از ان قوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که دران حوالیست رسانند و بعد از وصول
باران آید بارد از ان مرض فی الحال شفا یابد و الا بمیرد و چون بمیرد باران پیوسته تند گردد که مرده را ببرد و
حقیقت این حال بر کسی ظاهر نیست در ولایت ارمینیه قصبه ایست که بجا طایفه هستند که هر کس از ایشان
بچه بری آرد نصف سفید و نصفی سیاه می باشد در عجایب البلدان مسطور است که در ساحل بحر
محیط کوهیست و دران کوه جمعی ساکنند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور سایر مردم بر روی ایشان نیز
چشمها موجود است در قریه از قرای ولایت قونیه در زمان اولی بتو سلطان دختری را در وقت
بلوغ حیض دریا در گرفت و بعد از چند روز آلت رجولیت از موضع مخصوص وی بیرون آمد و همچنین در
جامع الحکایات مسطور است که شخصی در بغداد دختری داشت چون یکی از ایشان را بشوهر دادند در وقت
زفاف آلت مردان در وی پدید آمد و آن دختر پسر شده زنی خواست و فرزندان ازو پیدا شدند
و در جامع الحکایات مسطور است که صاحب تاریخ و یا مله گوید که دو شخص از ارمن بخدمت ناصر ا

گفت زود باشد که آب او برود و باز گفت خبر دهید مرا از نبی امی که چه کار کرد گفتیم در یثرب است که آنحضرت
بر همسایگان غالب آمد قبایلی را که نزدیک او بودند مسخر کرده است خیریت در مطاوعت اوست
اکنون من شما را از حال خود خبر دهم مرا مسیح می‌گویند زود باشد که زود بیرون شوم پس بیرون آیم و سیر نمایم در زمین
و هیچ قریه را نگذارم که در آنجا در نیایم در چهل شبانروز مگر مکه و مدینه که آن هر دو بلده بر من حرام است
و هرگاه خواهم یکی ازین دو شهر درآیم فرشته که شمشیر برهنه در دست داشته باشد مرا استقبال نموده مانع
آید و همچنین بر هر شعبه از شعبات این دو بلده ملایکه باشند که آنرا حراست نمایند القصه بعد از شنیدن این
سخنان بحجاز باز آمده مشرف ملازمت رسول دریافته مسلمان شد و کیفیت واقعه را باز گفت و حال آنکه قبل ازین
اخبار آنحضرت صلعم دجال را بهمین صفت و صورت با اصحاب گفته بود پس از استماع این حکایت از تمیم مهاجر
و انصار را در مسجد جمع ساخته حدیث مذکور را بسمع ایشان رسانید و فرمود که اعجبنی حدیث تمیم وافق
الذی احدثکم عنه و من المدینة و مکة و همچنین بروایت انس بن مالک ثابت است که رسول صلعم فرموده اند
هیچ پیغمبری [illegible] امت خود را از اعور کذاب و نوشته شده است در میان دو چشم دجال کافر و
در صحیح مسلم از حذیفة الیمانی روایت است که حضرت صلعم فرمود چشم چپ دجال اعور است و او را موی بسیار است
و با او بهشت و دوزخ است پس آتش او بهشت و بهشت او آتش یعنی هر کس دلیر در رود در آتش او مدخول جنت
استعداد یابد و هر کس بهشت او حضور کرده در آمدن دوزخ مبتلی گردد و در باب غرایب خلقت و افعال
و حال امثال این حدیث فضا کرده اند و ایراد جمیع آنها لایق این مقام نیست لاجرم عنان خامه را بنوشتن احوال عوج
ذکر عوج بن عناق یاجوج و ماجوج الفاظ یافته [illegible] اکثر مورخان بران رفته اند که عناق مادر
عوج دختر آدم علیه السلام است [illegible] بتفسیر مذکور است که بلندی قامت عوج بیست و سه هزار و سیصد و سی و سه ذرع
و ثلث ذرعی بوده است و در وقت طوفان نوح عم که آب از سر مرتفع ترین جبال چهل گز درگذشته بود
از زانوی او تجاوز ننمود و ایضا در کتاب مذکور است که در زمان او آنکه موسی عم داعیه جنگ جباران
شام داشت عوج موازی طول و عرض معسکر بنی اسرائیل قطعه سنگی از کوه بریده بسر گرفت بعزم آنکه بر بالای
موسویان انداز تا همه هلاک شوند در زیر آن کوه پاره دفن گردند ایزد سبحانه هدهدی را امر کرد تا بال آن سنگ را
سوراخ کرده در گردن عوج افتاد و جناب موسوی بحسب وحی سماوی بر کیفیت حال اطلاع یافته خود را
بعوج رسانید و او را از پای در آورد و چون عوج بجهنم شتافت استخوان ساق پایش را چند سال

هراة از ضعیفه پسری متولد شد که چهار چشم و دو جبینی و دو دهان داشت و در دهان او دو دندان رسته بود

و بر پشت او پاره گوشت بود [illegible] شنید و این مشتهر شد روزی که راقم حروف در مجلس جناب مولانا سیف الدین

احمد التفتازانی بود این طفل را بعد از آنکه مرده بود بدانجا آوردند آنجناب متغیر گشته گفت وقوع امثال

این صور را از جمله علامات هلاکت است و در اواخر رجب سنه مذکوره در اوان بلده غور زنی به یک شکم چهار فرزند

آورد یک پسر و سه دختر پسر در ساعت فوت شد و دختران و مادر نیز بعد از چهار روز فوت شدند و

جنانچه جناب شیخ الاسلام گفته بود در ماه شعبان همان سال ماهچه رایت شاهی از افق خراسان طالع گشت

دار الملک بحیز تسخیر فرمانفرمای گیتی ستان در آمد و در کتب علمای و از مناقب

نزهة [illegible]یت خبر یمن [illegible]ت از ابو عمر راهب منقولست که گفت تو نبی شنیدم که در ولایت یمن کاهنی ظاهر گشته

که در آن فن شبیه و نظیر ندارد از روی ملاقاتش بر ضمیر من مستولی شده در ماه رجب که شمشیرهای اعراب

در نیام بود متوجه یمن گشتم و در شبی از شبهای مهتاب که در آن راه شتر بمقصد میراندم خواب بر من غلبه

کرد و پس از آنکه بیدار شدم خود را در بیابان غریب دیدم نظر بر اطراف و جوانب صحرا انداختم آتشی چند مشاهده

من شد از دور رو بجانب آن نزدیک شدم دیدم جمعی مهیب صورت غریب خلقت در گرد آتشها نشسته بودند لاجرم

بترسیدم و شتر نیز هراسیده بزانو در آمد و من خود را از شتر انداختم بعضی از ایشان بقصد من برخاستند و من

تضرع نمودم و زنهار خواستم زمره از آن قوم جماعتی را که متوجه آزار من شده بودند منع نمودند و چهار شخص نزد من

نشستند یکی از ایشان مرا مخاطب ساخته گفت این آدمی از کدام قوم است گفتم از قبیله غسان از بطن ملکا از آنجاکه

از مقصد معقود من پرسیدند من صورت حال را معروض داشته گفتم که در اخبار معینه اعتماد بر قول کاهنان از آن

میکنم که ایشان حقایق اسرار از شما میشنوند و من اکنون حق جوار را وسیله ساخته بعضی از قضایای آینده را

از شما استعلام مینمایم سه کس از ایشان اشاره بچهارم کردند که داناترین ما اوست من متوجه وی گشتم

آن جنی گفت یا ابا عامر فراگیر علمی را که از کتاب شد پیدا رند در رویش بی سامان و فرود او در زندگی بار آن

ریزان که هر آینه زود شود که بیابند شتران باریک میان که میروند بکرامی تحف کنند مردم را بر جنگ و تفضیح

ترین فرمایند هکمی نما لطلب فرهنگ و هر آینه زود آید از آسمان سخن پیر معنی که مهار دعنی هر خو

بکند که جنگها دیده و سختیها کشیده و تندخوی و اف نه گوی خاموش گردانند مرسی که ناکسی بی باک [illegible] را

خشمناک گردانیده اند و شخصی را که شکننده پادشاهان فرس و دیدم شد ابو عامر گوید من پرسیدم

[illegible] پادشاهی شما گفت زینعزی باشد از بنی هاشم با شرف و وقار و کرم و وفا بعد [illegible]

پشت هر دو بهم چسبیده بود و زیست پنجسال عمر داشتند و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف
یکدیگر بود   در تاریخ احمد بن اعثم الکوفی مذکور است که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح جلولا فضله بن
معاویه را با سیصد سوار بجانب رساتیق حلوان فرستاد تا اغنام و مواشی کفار را تاخت کند فضله فتح کرده غنیمت
تا بیگاهی در میان دو کوه فرود آمده بود از قیام شود و چون شروع در بانگ نماز کرده گفت الله اکبر از کوه آواز
آمد که کبرت تکبیرا یا فضله چون گفت اشهد ان لا اله الا الله باز آواز آمد که خلصت اخلاصا یا فضله چون
گفت اشهد ان محمدا رسول الله شنید که کسی میگوید که این پیغمبر است بعد از وی کسی بمرتبه نبوت نرسد چون
گفت حی علی الصلوة آواز آمد که این نماز است که فریضه کرده اند خوشا کسی که بران مواظبت نماید و آنرا فوت
بگذارد چون گفت حی علی الفلاح آواز در داد که الفلاح الفلاح لاهل الصلاح والصلاح لاهل الفلاح بعد از آنکه فضله
گفت قد قامت الصلوة ندا آمد که امت محمد را تا قیام قیامت بقا باد فضله از شنیدن آن سخنان تعجب
نموده پس از ادای نماز بر پای خواست و باواز بلند گفت ای هاتف آواز ترا شنیدم و آنچه گفتی فهم کردم اگر تو
از جنس فرشتگانی حفظک الله علیک و اگر از قسم پریانی فرحبا بک و اهلا و سهلا و اگر از آدمیانی بیرون آی
تا بصحبت تو مشرف شوم همان لحظه پیری سر برهنه که موی سر و ریش سفید بود عصایی در دست از شعب
آن کوه بیرون آمد و بر عصا تکیه زده گفت السلام علیک و رحمة الله فضله جواب داده از وی پرسید که تو
کیستی و درین منزل چگونه بسر میبری گفت من زریب بن برثملا ام وصی عیسی بن مریم علیه السلام و مسیح در باره من دعا
کرد که تا وقت نزول او زنده باشم و فرموده است که درین کوه زندگانی کنم تا بدو آید که سلام من بخلیفه ثانی
و او را بگوی که سنت سنیه پیغمبر را از دست مده و بدان مواظبت نمای و بدانکه قیامت نزدیک رسیده
فضله گفت چه باشد اگر مرا از علامات روز جزا خبر دهی گفت ای فضله هر وقت که مردان با مردان و زنان
با زنان مجامعت کنند و امرا با غلامان در ساز زنند و اگر چه غلامان در ساز زنند و اگر چه غلات بسیار شود نرخ ارزان
نشود و خون بیگناهان بر خاک ریزد و رخت خلایق بمرتبه رسد که اگر درویشی سالی گدایی کند ده درم صدقه
نیابد و حفاظ قرآن بالحان خوانند و بر امیه تلاوت کنند و مساجد را نقاشی کنند و منارهای بلند بر افرازند
و گواه دروغ بسیار شود و باران اندک بارد و خوردن ربا شایع گردد باید دانست که قیامت نزدیک
شد و خشم الهی ظهور یابد و زریب بعد از گفتن این سخنان غایب شد فضله نزد سعد وقاص رسیده
کیفیت حال باز گفت و سعد بنفس خود بآن کوه رفته هر چند جستجوی کرد و تک و پوی نمود و بانگ نماز
گفت دیگر از زریب اثری ندید   در جمادی الاول سنه ست عشر و تسعمائه بعد بعضی از محلات

سحر از کجا می آئی گفتم از حمام و مرا این واقعه پیش آمد چون کیفیت بلند شدن آن شخص تقریر کردم او نیز
هر دو کف خود را بر کشید تا برابر پشت طاق عمارت در باغ بلند شده گفت آن شخص [illegible] تمام دیدی
بلندتر بود یا من از مشاهده این حال بیهوش افتادم و تا روز آنجا افتاده بودم تا بعضی از کسان من بسر
وقت من افتادند و مرا آنجا بردند و هم از جناب مشار الیه استماع رفت که گفت یکی از نوکران امیر
حسن بیگ گفت در زمستان که متوجه یکی از مواضع با دعیش بودم در روزی که تمام دشت و بیابان
را برف گرفته بود ناگاه بزغاله سیاهی بنظرم آمد که در میان برف خفته بود و از هیچ طرف اثر قدم او
نبود من متحیر شده اسب بدان طرف راندم و آن بزغاله را برگرفته بفاش زین رسانیدم و دست در اندام
او میمالیدم در اثنا دست من بمیان هر دو پای وی در آمد خصیین او در انهایت کلان یافتم بزبان تعجب
با خود گفتم نه الخ مانند لری یا ربزغاله روی باز پس کرده گفت پیش باطان بولغای لاجرم هراس بیقیاس
بر من مستولی شده بزغاله را انداختم و اسب را در غایت سرعت بطرف دیگر تاختم
در عجایب البلدان مسطور است که در رود نیل سه جانور است که در بسیار
انهار دیگر نیست فرس و نهنگ و فرس البحر فرس جانوریست بهیأت بزغ هر طول و عرض او یک گز باشد
و نقطهای کرد ملون بر بدن دارد در کشتی و مسافران دریا از وی بغایت هراسان باشند و در آشتی
او طبل و درات انداختند تا بخواندن مشغول شده تقاعد نماید اما نهنگ جانوریست در اندامش بغیر سوراخ
دهان سوراخی نیست خوردن و بچه آوردن و فضله افکندن از همان منفذ است در رسالت الصید که مصنف
آن مولانا سیف الدین احمد التفتازانیست در سلک تحریر کشیده که نهنگ بصورت سوسمار است
و دهان گشاده دارد و زبان دراز و شصت دندان پیش دارد و بفلاک اسفل و در میان
هر دو دندانش دندان خورد چهار گوشه دارد و چون جانوری را در دهان گیرد دندانهایش از هم گذشته
آن جانور را اصلاً خلاصی ممکن نباشد و پشت نهنگ چون پشت کشف باشد و آهن بر وی کار نکند و
نهنگ را چهار پایست و دم دراز و از دو گاه باشد که طول آن به ده گز رسد و بنهایش مدور و نهنگ را
نتوان کشت مگر از زیر بغل و هر گاه خواهد جفت شود از آب بیرون آید و ماده را بر پشت خویش
اندازد و تخم در خشکی کند از بچگانش آنچه در آب رود نهنگ شود و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد
اما فرس البحر جانوریست سر و گردنش شبیه بگاومیش و شکمش تا ب مانند دندانهای خوک از دهانش

حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم بر زبان آورده گفت گوش من این سخنان را از فرشته
استماع نموده که گوینده را ندید اعمال بندگان اند او عامل گرد محو شد بدیار رسید الحی با رفیقان از نظر
غایب شد و من آن شب در همان مکان گذرانیده صباح بطرف مدینه مراجعت نمودم
میر علیشیر استماع افتاد که میفرمود که قاضی اختیار الدین حسن تربتی گفت از مولانا عبدالرحمن جامی
شنیدم که گفت در وقتی که متوجه کعبه بودم درویشی با طریق رفیق دلی مسلوک میداشت و هر روزه بمنزلی
نامی رسید چون ببادیه درآمدیم دو سه روز او را ندیدیم بعد از آن پیدا شد در غایت ضعف و ناتوانی
از وی پرسیدم که درین دو سه روز کجا بودی جواب داد که مرا واقعه غریب در نهایت صعوبت اتفاق افتاد
و بمن همت شما از بلیه نجات یافتم از تفصیل آن سوال کردیم گفت در فلان منزل در کنار برکه ماری
کشتم بزخم سنگی در ساعت غباری عظیم حادث شده چنان دیدم که جمعی از هوا درآمده مرا برداشتند
و بجایی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش ایستاده جماعتی که مرا برده بودند بعرض رسانیدند
که این آدمی یکی از کسان ما را کشته پادشاه گفت چه میگویی من باشاره یکی از آن طایفه گفتم هرچه شرع فرماید
پادشاه گفت او را نزد قاضی برند تا این قضیه بمقتضی شرع فیصل یابد آنگاه مدعیان مرا نزد حاکم شرع بردند و دعوی
خون کردند قاضی از من پرسید گفتم ماری را کشته ام و از قتل کسی خبر ندارم قاضی از آن جماعت سوال کرد که مقتول
شما بچه صورت انگار رفته بود گفتند بهیات ماری گفت پس شما را دعوی خون نمیرسد زیرا که در لیلة
الجن از رسول صلعم شنیدم که فرمود من تزیا بغیر زیه فان قتل فدمه هدر اکنون این شخص را برداشته
بقافله رسانید ایشان بفرموده قاضی مرا بهمان برکه رسانیدند و من از عقب قافله درآمدم تا اکنون اینجا
رسیدم راقم حروف گوید که میر علیشیر بعد از استماع این حکایات اظهار تاسف کرده گفت که کاشکی من
در زمان حیات مولانا جامی این واقعه را میشنودم تا بواسطه کیفیت حال را از آنجناب معلوم مینمودم
و هم از حضرت مقرب الحضرت السلطانی استماع افتاد که فرمود یکی از اقربای ما گفت شبی مرا میل حمام
شد و پیش از صبح برخاسته بحمام میرزا شاهرخ رفتم اتفاقا همانزمان حمامی چراغی روشن کرده بود و هنوز
کسی بحمام در نیامده بود من فوطه بسته بحمام دررفتم و در خلوتخانه غسل کردم و چون بصحن حمام آمدم شخصی
بر روی تخت نشسته بود از وی پرسیدم که صبح دمیده است گفت باش تا احتیاط کنم آنگاه خود را بلند کرده
تا بسقف حمام رسانید و سر برداشت که ملاحظه صبح کند وهم بر من غالب گشت و فی الفور بیرون دویدم
شده متوجه خانه گشتم چون بدر باغ شهر رسیدم شخصی بهیات مردم آشنا پیدا شد

نمیبودند کسی تر تو قدر هنر * شناسد کمال سخن هوش تو * نماید هنر لایق گوش تو * ازین پیش از جور
[illegible] من سخن زانقدارت نبود * ز حسنی در انجمن کسالستم * بباغ تماشا گیاه کرم ز جور [illegible]
[illegible] سخن بود [illegible] برگ و بار [illegible] نسیم [illegible]ت وزید * بگوش خرد این بشارت رسید * که از احسان
[illegible] باغ هنر گشت سرسبز باز * ز ایثار آن ابر گوهر نثار * درخت سخن میوه آورد بار *
همه اهل هنر شاد کام * کشیدند کلک بلاغت نظام * نمودند مدح و ثنا ثبت رقم * ستردند زنگ از لوح دل
غم * مرا نیز خاطر سخن ساز شد * بر ویم در خرمی باز شد * ز فیض سماوی مدد خواستم * عجب بوستان بیاراستم
یکی نه طبع و بحر ضمیر * بسی داشتم گوهر دلپذیر * کشیدم بگوش دل آگهت * با اخلاص کردم نثار رهت * بنام
تو کردم کتابی تمام * که نامی بود تا بروز قیام * ز نام تو این نامه شد نامور * از انگشت نامش حبیب البشر
[illegible] این نامه و هر کدام * چو در حسبت مشحون بدر کلام * حکایات آن بهجت افزا همه * ز مضعف روایت
[illegible] صحاح * روایات آن بی سخن * سخن گفته از راز نو و کهن * چو آمد ضمیرت جواهرشناس
ز رایت کند مهر نور اقتباس * چه حاجت که من خود ستایی کنم * با وصاف او مشکسایی کنم * کنون ای عطا
بخش عالم کرم * جهان میرد کز کمال کرم * مرا از اهل دنیا کن بی نیاز * ز هم کسوتانم دهی امتیاز * درین باب زین
بیشتر قیل و قال * نباشد ز آداب اهل کمال * پسندیده شد نزد کرام * که باید سخن بر دعا اختتام * الهی بحق
دعوی که بود * دل لشکر [illegible] احسان کفش بحر جود * که پوشش این آصف سرفراز * با قبال بادا رعیت نواز
سرش باد از تاج عزت بلند * ز نور شرف خاطرش بهره مند * تمت تمام شد فی یوم چهارشنبه بتاریخ

چهاردهم شهر ذوالقعده

سنه هزار نود و دو

بیرون آمده بسیار دندان رسته دارد و هر دندان برابر تخم مرغی و دست و پای او نیز کوتاه است و شبانه

دست و پای شتر دارد و دمی کوتاه دارد و دایم قصد کشتی کند و هر جا بود که باید هلاک کند و صلابت جسمش بر تیغ

است که وقتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک کنند میسر نشد و هم در رساله الصینیه مذکور

که نوعی از ماهی است که او را حوت الحیض خوانند و این بسیار بزرگ شود چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد و علاج آن

چون ساکنان سفینه خرقه آلوده بحیض در دریا اندازند تا ماهی بگریزد و اگر زنی حایض در کشتی باشد همین خاصیت

دهد و در تحفة الغرایب مسطور است که در هندوستان دریائیست که ده فرسنگ طول و عرض دارد و در آن دریا حیوانی

مانند هیئت انسان و چون شب شود از آن جنس بسیاری از آب بیرون آمده بر کنار بحر با یکدیگر ملاعبه نمایند و

میان ایشان زنان خوبصورت باشد و مردم آن دیار شبها مهتاب نزدیک آن دریا روند و در کوه پنهان نشسته

نظاره ایشان کنند اما حیوانات بریه که غریب الاشکال و الافعال اند بسیار است از جمله آنکه در ولایت

مغرب حیوانیست که چون آفتاب طلوع کند بچه از وی تولد کند و تا وقت غروب زنده باشد و روز دیگر صباح آن

نو رسیده بچه بیاید و مادر بهنگام غروب بمیرد و لایزال حال بر این منوال باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات

درنده و چرنده بر این منوال است که در رساله الصینیه و دیگر رسایل نقل کرده میشود ... در میان وحوش

بمنزله پادشاه است و غایت شجاع عیش در میان انسان مثل گشته مع ذلک از آواز گربه واهمه کند و از

همه عجیبتر آنکه این ذره احقر با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت با دلی ناخوش و دماغی مشوش رفیق توفیق

مساعدت نمود و ساعد تایید معاونت فرمود تا در زمانی اندک معظم وقایع انبیا و ائمه و ملوک و سلاطین

و مشایخ و علما و فضلا را از بدو آفرینش تا غایت در سلک تحریر کشید و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات بقدر

امکان لوازم اهتمام بجای آورد و این مجموعه را باتمام رسانید ... شکر که این نامه بعنوان رسید پیشتر از عمر

بپایان رسید و چون این نامه نامی محتوی بر آثار انبیا و ملوکست اتمامش در سالی اتفاق افتاد که آثار

الملوک و الانبیا از تاریخش خبر داد و الحق لفظ خیر ۹۲۳ از جهانبان از این سال مخبر است و باین تاریخ

چون خامه کرد قصه اهل جهان بیان شد سال اختتام خیر از جهانبان اکنون بیتی چند را از اغراق شاعرانه

و اغلاق منشیانه مبرا است بر رای ممالک آرای صاحب دولتی که بعبارت گلزار این گفتار را از فروغ آفتاب

عنایت سحاب اوست عرض مینماید و بر دعایی که متضمن همه دعاها تواند بود اختتام کلام را می آراید و اختم بالعزه

علی النبی و آله علیهم السلام ... ممالک مدارا هنر پرورا کرم گسترا اصفا سرورا درین روزگار همایون